الی الله القوی الغنی الباری عبد الحق بن سیف الدین بن سعد الله الترک الدهلوی البخاری غفر الله لاسلافه و
بارک فی اخلافه این خزینه است از خزائن محمدی صلی الله علیه وآله وسلم مملو بجواهر زواهر ولآلی متلالی احادیث و اخبار که از
بارگاه فضل و موهبت باین ساکن زاویهٔ فقر و نیستی حواله کرده اجازت صرف و انفاق ارزانی داشتند و این مائده است از
موائد احمدی مشحون بالوان مطاعم و مآکل و فواکه و ثمار احکام و مسائل که از آسمان هدایت و کرامت بر سر وقت این ریزه
چین خوان جود و احسان نازل گردانیده سرمایهٔ عید اوائل و اواخر ساختند باعث بر تتبع این خزائن و تهیهٔ این موائد
آنکه کتاب **سفر السعادت** که آنرا صراط المستقیم نیز خوانند تصنیف الشیخ العالم الفاضل الکامل الامام الاوحد البارع
قدوة المحققین و افضل المتاخرین صاحب التصانیف المشهورة والفضائل المذکوره وحید زمانه و اعجوبة عصره و اوانه
محمد بن یعقوب بن محمد بن ابراهیم بن عمر بن ابی بکر بن احمد بن محمود بن ادریس بن فضل الله بن شیخ الاسلام
ابی اسحق الکازرونی الشهیر بالشیخ مجد الدین الشیرازی الفیروزآبادی اللغوی القرشی التیمی البکری الشافعی نزیل الحرم
الشریف المکی زاده الله تشریفا و تعظیما ولد فی ربیع الاول سنة تسع وعشرین وسبعمائة بکازرون وتوفی بزبید لیلة
العشرین من شوال سنة سبع عشر وثمان مائة تغمده الله برحمته واسکنه فسیح جنته کتابی بود رشیق لطیف متین حسن المسلک
سدید المنهج صحیح المبانی انیق المعانی که در باب عبادات و عادات و اعمال و اخلاق زکیهٔ مقدسهٔ نبویه صلی الله علیه وسلم
باحسن اسلوب و اسهل طریق نوشته و داد علم و دانش داده است ولیکن چون وی درین باب بر مذهب اقحاح محدثین از اصحاب
ظواهر رفته و در بسیاری از مواضع سخن در خلاف مذاهب مجتهدین رحمة الله علیهم اجمعین گفته و ادعای فساد و بطلان مخالف
مدعای خود نموده و دعوی عدم صحت احادیث وارده دران کرده و در بعضی محال در مبالغه و افراط از حد اعتدال و جادهٔ
انصاف بیرون رفته است و در خاتمهٔ کتاب بابی عقد نموده که در انجا در تحقیق و تنقید بعضی احادیث و نسبت وضع و بطلان
بدان اتباع و تقلید بعضی از غلات و اهل عجلت از متاخرین محدثین مثل ابن جوزی و غیر وی کرده لازم طریقهٔ انصاف
و نصیحت نموده شرح آن کردن و حقیقت حال کشف نمودن و مواضع خطا و اشتباه بیان ساختن و بذکر احادیث وارده
در مذاهب ائمه اهتمام داشتن چه مطالعهٔ این کتاب مر متبعین مذاهب مجتهدین را موجب انبعاث وحشت و اثارت شبهت
گشته و در وادی تردد و بادیهٔ حیرت انداخته بسوء ظن بر ائمهٔ مجتهدین و تغلیط و تخطیهٔ علمای راسخین مبتلا گردانده و
این مضرتی سخت عظیم ست در صلاح دین و اختیار مذهب چه غالب سواد اعظم اسلام برین مذاهب اقتدا و بنای
وحدت وجهه و وجود نورانیت باطن بر جزم و اطمینان قلب ست و چون یکی بشنود که هیچ حدیثی صحیح درین باب که این
مجتهد حکم کرده وارد نشده یا حدیثی که وی بدان تمسک کرده بصحت نرسیده است عقد قلبی که دران مذهب درست شده
اختلال پذیرد و جدی و جهدی که در باعثهٔ عمل قوت یافته ست سست گردد و در واقع چنین نیست که وی میگوید زیرا که این
مجتهدان همه محدث بوده اند و تتبع احادیث کرده و تطبیق و توفیق دران داده و ناسخ را از منسوخ شناخته و صحیح را از موضوع
و قوی را از ضعیف جدا نموده اند و بقوت اجتهاد و بسطت علم و نورانیت باطن و فراست ایمانی و دلالت قرآنی و امارات
تاویلات و حقائق معانی آثار دریافته حکم کرده اند نه بهوای طبع و فضول نفس و محض جهد و مجرد حسبان تفوه و تقول بدان
نموده این سخن در مقدمهٔ شرح بسط و تفصیل تر ازین بیان کنیم چنانکه نزد انصاف شبهه در حقانیت آن نماند و سخن در شرح
کتاب بر سه قسم افتاد یکی در تحقیق و تبیین آنچه مصنف ذکر کرده رحمة الله علیه از احادیث و آثار و تخریج مخارج و محال آن

[illegible] ... و تقویت و ترجیح مذهب
[illegible] ... مقصود ... نقل آن ... استعداد ... شایع گردید
[illegible] ... ترجمه الفاظ و بیان معانی آن
[illegible] ... و تحقیقات ... مطالعه ... واقف
[illegible] ... به اندازه درست و غیرها آنرا ترجمه
کرده و شرح ... بیان آن کوته افتاد گویا مجرد الفاظ و حل
این مقصود است ... معانی ... مزید ذوق و نشاط افزاست لیکن مجرد الفاظ نیز بی حیثیت
... ترجمه ... اجمال یا در حواشی و قدری بتفصیل نوشته آید و در باشد
... درین شرح طویل افتاد و حجم کتاب کبیر آمد شاید که بعضی را از اهل وقت و کسالت
... وقت ... ذوق سخن درین بکمال ... خدمت احادیث نبوی صادق بود و تحمل اثقال این
کتاب گرانی ... اشتغال بیان ... سآمت و ملالت گردد ... وما التوفیق الا من الله. و اگر هم
بقسم دوم که اثبات مذهب حنفی ... اقتصار کنند و به تخریج احادیث متن تعرض نمایند ... اختصار ...
... مقصود ... و به بیان و اثبات آن ... و من وصیت میکنم فرزند عزیز نور دیده ... دانش و
بینش ... اگر وجه ثانی و مقصود اولی ... است که اگر وقت من تنگی آورد و فرصت آن نشد وی متصدی این
... گردد و این مهم را بصورت ... بالله التوفیق و از کتب آنچه تتبع و تصفح آن در تسوید این شرح اتفاق افتاد از کتب
تفسیر کشاف و بیضاوی و مدارک و جلالین و غیر آن و از کتب احادیث صحیح البخاری و شروح آن کرمانی و فتح الباری
و توشیح سیوطی و مشارق الانوار قاضی عیاض و غیر آن و صحیح مسلم و شروح وی شرح امام نووی و غیر آن و موطای امام محمد
و جامع ترمذی و جامع الاصول و جمع الجوامع سیوطی و شمائل النبوی و شروح آن و مشکوة و شروح آن طیبی و شرح ابن حجر
و ابهری و غیر آن و انوار ... مشکوة و مصابیح و شروح آن تورپشتی و غیره و شرح مشارق و مجمع البحار که شرح صحاح ست
و جامع شروح متعدد است و نهایه جزری و مختصر نهایه سیوطی و مقاصد حسنه سخاوی و تنزیه الشریعه ابن عراق و الدرر
المنتثرة فی الاحادیث المشتهرة لسیوطی و تمییز الطیب من الخبیث فیما یدور علی الالسنة من الاحادیث لابن دیبع و
شفای قاضی عیاض و مواهب لدنیه و صواعق محرقه و روضة الاحباب و سنن الهدی و اذکار نووی و عمل الیوم واللیلة
سیوطی و حصن حصین جزری و شرح اربعین ابن حجر و مختصر السیر طبری و از کتب اسماء الرجال فن ثانی از رکن ثالث جامع الاصول
و تقریب و تهذیب ... و از اصول حدیث شرح نخبه لمصنفه و شرح شمنی و الفیه عراقی و شروح آن شرح مصنف و
سخاوی و شیخ زکریا ... مختصر طیبی و از کتب فقه هدایه و شرح ابن الهمام و شروح دیگر و کنز و بعضی شروح آن
و شرح وقایه و حواشی آن و شرح نقایه شمنی و غیر آن و زاد الفقیه در مذهب حنفی و حاوی و شرح آن در مذهب شافعی
و رساله ابن ابی زید در مذهب مالک و شرح زرکشی بر کتاب خرقی در مذهب امام احمد بن حنبل و از کتب قراءة شاطبی و
شروح آن و اتقان سیوطی و ارجوزه جزریه و شروح آن و از کتب لغت قاموس تصنیف المؤلف و مهذب و مغرب
و غیر این مذکورات بعضی کتب و رسائل نیز شاید که در بعضی مواضع بنظر در آمده باشد و در تصحیح نقل و حواله باصل مهما امکن

بتقصیر از خود راضی نشده و مهمل نگذاشته یا رب مگر بسهو و نسیان در جای وقوع یافته باشد و در روایت احادیث و نقل مسائل از طریقهٔ احتیاط و دائرهٔ دیانت بیرون نیامده و قطعًا راه خیانت و مساهله نرفته و باین وسیله امید وارست که بسمت قبول درگاه و رضای حضرت الله موسوم گردد ان شاء الله تعالی و ز انچه اهم ست درین باب دو چیز ست یکی دعا و تضرع و التجا بجناب صمدیت عز اسمه که این عمل را بمصعد قبول برساند و سبب نفع خلائق و فائدهٔ طالبان حق گرداند و دیگر خواهش و التماس از نظر کنندگان درین صحیفه آنکه از سهو و خطای کاتب حروف نظر بپوشند و تا توانند در تصحیح و اصلاح آن همت دریغ ندارند ان الله لا یضیع اجر المحسنین و چون دیباچه متن در فهم اصل مقصود نه محتاج بشرح بود مجرد آن بر وجه صرافت نوشته آمد

قال المصنف بعد از حمد و ثنای حضرت کبریا و درود بلا انتها بر سرور انبیا و خلاصهٔ اصفیا و آل و اصحاب اتقیا بر روان پاک پی روان آن صنادید اولیا معلوم باد طائفهٔ احباب و اصحاب و زمرهٔ عقلای ذوی الالباب را که راه حق که آن صراط مستقیم ست از آن رو که غایت آن حق جل شانه است اشرف طرق و اجل و اکمل سبل و انور و اظهر مسالک ست و سلوک این طریق بی متابعت راهنمای حقیقی و دلیل باهر حقانی ممکن و متصور نه لاجرم هر که بدرک این معنی مشرف گردد بداند که اتباع سیرت سرور راهنمایان و مهتر برگزیدگان حضرت رحمان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و اقتدا بسنت جناب مقدس وی سبب نجات جاودانی و موجب قرب و وصول بحضرت ربانی جل جلاله و عم نواله بود و هیچ وسیله ازین اشرف و هیچ طریقه ازین اقرب نتوان یافت و نص قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله مصدق این سخن ست که گفته آمد و مفهوم کلمهٔ جامع نبویه که الدین النصیحة داعی راه ایمان آورد تا امتثال و اجابت ملتمس بزرگی از ذریهٔ مقدسهٔ نبویه و نبیرهٔ از دوحهٔ مکرمهٔ مصطفویه را ازین چند باب بر وجهیکه در صحاح اخبار ثابت شده از طریقهٔ انیقهٔ محمدیه و سنت سنیهٔ نبویه صلی الله علیه و آله و سلم در قلم آورد تا هر که ادراک این سعادت را خواهد آنرا دستور خویش سازد و در باب عبادات اعتماد کلی بران کند و از خلاف زید و عمرو نه اندیشد چه این مسائل بر وجهیکه از حضرت رسالت پناه باسانید صحیحه ثابت شده نوشته میشود و هر متعبدی که از اخلاص تمام این منهج مستقیم را سلوک نماید در اسرع زمان امکان دست طلب وی بگریبان مقصود کلی متعلق شود و طینت باطیبت وی باخلاق مقدسهٔ نبویه متخلق گردد ان شاء الله تعالی الکریم و این سفر السعادت را بر فاتحه و خاتمه و چند باب محتوی بر فصول مشتمل گردانید امید دار که انوار اسرار آن همگنان را محیط و مکتنف گردد ان شاء الله تعالی این ست دیباچهٔ متن و ما پیش از شروع در شرح کتاب مقدمه وضع کردیم متضمن بر انچه دانستن آن پیش از مقصود واجب و مناسب باشد مشتمل بر دو قسم قسم اول در مصطلحات علم حدیث و ذکر کتب سته و غیرها و احوال اصحاب کتب و انچه متعلق ست بدان و ثانی در احوال ائمه مذاهب اربعه و حکم اقتدا و اتباع ایشان و ما یتعلق بها و بالله التوفیق و الاستمداد فی البدء و المعاد و انه ولی الرشاد و السداد و هو حسبی و نعم الوکیل و صلی الله علی السید المصطفی الجلیل و علی آله و اصحابه الهادین الی سواء السبیل و علی سائر اتباعه هداة طریق الحق و محیی علوم الدین

مقدمه قسم اول در بیان بعضی از مصطلحات علم حدیث و ذکر احوال بعضی از علمای حدیث از اصحاب کتب سته و جز آن بدانکه حدیث در اصطلاح مشهور قول و فعل و تقریر رسول را گویند اما قول و فعل ظاهر ست و معنی تقریر آن ست که مثلا شخصی در حضرت وی فعلی کرد یا سخنی گفت و وی صلی الله علیه و سلم بران مطلع شد و از ان نهی نکرد و سکوت ورزید و آنرا مقرر داشت و نزد بعضی حدیث عام ترست از قول و فعل و تقریر نبی و شامل ست مر قول و فعل و تقریر صحابه و تابعین را نیز رضوان الله علیهم اجمعین پس انچه منتهی بحضرت رسالت گردد صلی الله علیه و سلم آنرا مرفوع خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا گویند از ابن عباس آمده مرفوعا

گویند رفع کرده این را ابن عباس مثلاً و آنچه منتهی بصحابی گردد آنرا موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس
یا گویند اما ابن عباس آنکه موقوفاً یا موقوف ست بر ابن عباس مثلاً و آنچه منتهی بتابعین ست آنرا مقطوع گویند و مشهور آن ست
که موقوف و مقطوع را اثر گویند و نزد بعضی اثر مخصوص بصحابه بود و سخاوی از بعضی علما نقل کرده که فقها آنچه از حضرت رسول
صلی الله علیه وسلم آمده خبر گویند و آنچه از صحابه رسیده اثر خوانند و بعضی اثر را بر مرفوع نیز اطلاق کرده اند چنانچه طحاوی
کتاب خود را که مشتمل ست بر معانی احادیث نبوی و آثار صحابه شرح معانی الآثار نام کرده و طبری تهذیب الآثار کتابی
دارد که مخصوص بمرفوع ست و آنچه در وی از موقوف آورده بطریق تبع و طفیل ست کذا قال السخاوی و اینهمه اصطلاحات
است و لا مشاحة فیها و مشهور همانست که اول ذکر کرده شد. و باید دانست که رفع گاهی صریح بود و گاهی در حکم صریح اما صریح در رفع
قول چنانکه گوید شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که چنین گفت یا حدیث کرد ما را رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین یا
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا عن رسول الله صلی الله علیه وسلم و در رفع فعل چنانکه گوید رایت رسول الله صلی الله
علیه وسلم فعل کذا یا کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یفعل کذا و در رفع تقریر چنانکه گوید کردم در حضرت رسول الله صلی
الله علیه وسلم یا کرد شخصی در حضرت وی چنین و انکار نکرد یا اصلاً ذکر انکار نکند اما آنکه صریح نبود در حکم صریح باشد
چنانکه گوید صحابی سخنی که اجتهاد را دران راه نبود یا بکند فعلی را که باجتهاد نتوان یافت جز از سماع از پیغمبر یا رویت از
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم یا گوید در زمان آنحضرت چنین میکردند زیرا که ظاهر اطلاع آن حضرت ست صلی الله
علیه وسلم بران و آنکه صحابی گوید سنت چنین ست یا ما مور بودیم باین این نیز در حکم مرفوع ست زیرا که ظاهر در سنت
سنت رسول الله و امر اوست صلی الله علیه وسلم و بعضی را درین خلاف ست زیرا که سنت صحابه و امر ایشان نیز احتمال
دارد اما بعید ست و اگر صحابی بر فعلی از افعال حکم کند که این طاعت یا معصیت خدا و رسول اوست این نیز حکم رفع
دارد چنانکه عمار گفته رضی الله عنه که هر که روزه دارد در روز شک بتحقیق عصیان کرد ابو القاسم را صلی الله علیه وسلم
زیرا که این نیز ظاهر در تلقی از ان حضرت ست صلی الله علیه وسلم **وصل** اگر هیچ راوی از رواة حدیث از میان ساقط نشود
و اسناد آن پیوسته آید آن حدیث را متصل خوانند و این عدم سقوط را اتصال گویند و اگر یکی از رواة یا زیاده ساقط شود
منقطع گویند و این سقوط را انقطاع نامند و سقوط یا از مبادی سند و اوائل آن بود چنانچه اغلب روش مصنفان بران
جاری ست یا از آخر سند ست بعد از تابعی که صحابی باشد یا غیر این دو قسم ست قسم اول را معلق گویند و این اسقاط را
تعلیق خواه ساقط یکی باشد یا بیشتر و گاهی تمام سند حذف کنند و گویند مثلاً قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و این تعلیق
در تراجم صحیح بخاری بسیار ست و در حکم تعلیق تفصیل ست و گفته اند اگر آن در کتابی واقع شود که التزام کرده شده است
صحت آن چنانچه در صحیح بخاری مثلاً آنچه بصیغه جزم و معلوم آمده چنانچه قال فلان یا ذکر فلان مثلاً دلالت دارد بر ثبوت
اسناد آن نزد وی و آنچه نه بصیغه جزم ست بلکه بصیغه تمریض و مجهول آمده چنانچه قیل و یقال و ذکر مثلاً در صحت آن سخن ست
ولیکن چون درین کتاب آورده است البته او را اصلی ثابت خواهد بود و لهذا گفته اند که تعلیقات البخاری فی صحیحه متصلة و
این در جائی ست که نسبت بغیر شیخ خود کرده اما اگر بشیخ خود کرده که سماع وی از وی بثبوت پیوسته است قال و مانند آن گوید
وی حکم عنعنه دارد که حکم وی بیاید و تعلیق نبود قسم ثانی که ساقط از آخر سند ست بعد از تابعی آنرا مرسل خوانند و این
فعل را ارسال چنانچه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مثلاً و نزد بعضی محدثین مرسل مرادف منقطع آید

واصطلاح اول اشهرست نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف ست نزد جمهور زیرا که محذوف تواند که تابعی باشد چه روایت تابعی از تابعی دیگر بسیار رست و گفته اند تا شش و یا هفت واسطه وقوع وارد و در تابعین ضعیف و غیر ضعیف و در عدالت هر دو موجود است و نزد امام ابو حنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول ست مطلقاً و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد ست زیرا که کلام در ثقه است و اگر نزد وی صحیح نمی بود ارسال نمی نمود و قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نمی گفت و نزد امام شافعی رحمه الله بر تقدیری که اعتضاد یابد بمجی وی از وجه دیگر هر چند مرسل بود مقبول است و نزد امام احمد دو قول ست بقولی مقبول و بقولی توقف و اینهمه بر تقدیری که معلوم شده باشد که آن تابعی ارسال نمی کند مگر از ثقات و اگر عادت وی چنان بود که ارسال میکند از ثقات و از غیر ثقات حکم آن توقف ست باتفاق و قسم ثالث از اقسام سقوط از اثنای اسناد اگر ساقط دو راوی باشد بالتوالی و پیهم آنرا معضل خوانند. و اگر ساقط یکی بود یا زیاده و نه پیهم بلکه از دو جا و سه جا آنرا منقطع نامند و برین تقدیر منقطع یک قسم از اسناد غیر متصل آمد و گاهی مطلق آنرا نیز منقطع گویند و باین معنی آنرا مقسم ساخته آمد و علم بانقطاع اسناد و سقوط راوی از ان بجهت عدم ملاقات میان این راوی و مروی عنه بود یا بعدم معاصرت یا عدم اجتماع و اجازت از وی بحکم علم تاریخ که متضمن بیان موالید و وفات رواة و تعیین اوقات طلب و ارتحال ایشان ست و معرفت این قسم ظاهرست و مشترک میان عوام و خواص علما و قسم دیگرست که معرفت آن خفای دارد و آنرا تدلیس گویند و صورتش آنست که راوی نام شیخ خود را نبرد و از شیخی که بالاتر از وست روایت کند و لفظی بیارد که موهم سماع ست و یا عدم سماع نیز محتمل میشود چنانکه گوید عن فلان و قال فلان و این جاری میشود در معاصر و ملاقی بلکه آنرا که از وی استماع دارد و لیکن این حدیث را استماع ننموده و دریافت این قسم مخصوص ست بخواص علما از انهای که علم آنها وسیع ست و معرفت ایشان تمام و تدلیس مکروه و مذموم ست نزد جمهور علما مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه و باعث بران بعضی اکابر را وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال ست اگرچه غیر ایشان را اغراض دیگر نیز بود مثل اخفای سماع از شیخ بجهت صغر سن و عدم جاه و امثال آن و ستر حال که سبب طعن گردد و لهذا آنرا تدلیس نام کردند که در لغت بمعنی پوشیدن عیب سلعه در بیع ست و بعضی گفته اند بمعنی اختلاط ظلام و اشتداد اوست که موجب اشتباه است و فی الحقیقت حکم تدلیس در رد و قبول مثل مرسل آمد چنانکه مذکور شد و عنعنه روایت ست بلفظ عن فلان عن فلان و آنرا حدیث معنعن گویند و وی از شخصی که مشهورست بتدلیس غیر متصل ست و از غیر وی متصل بشرط علم بمعاصرت نزد مسلم و اشتراط لقا نزد بخاری اگرچه یکبار بود و لابد مرتبه عنعنه از تحدیث و سماع فروتر بود و لهذا بخاری اگر در اسناد او عن فلان آمده است تلافی آن بسماع و تحدیث میکند و هر حدیثی که مرفوع و متصل بود آنرا مسند خوانند اصطلاح مشهور این ست و بعضی مطلق متصل را مسند گویند پس شامل مقطوع و موقوف نیز بود و بعضی مرفوع را خواه متصل بود و یا منقطع مسند نامند و ازین لازم آید که مرسل و معضل و منقطع را مسند گویند والمعتمد هو القول الاول **وصل** و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معلل ست اما شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتد و در اصطلاح حدیثی که روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند او را ثقات پس اگر راوی این ثقه نیست خود مردود است و اگر ثقه است سبیل درینجا ترجیح ست بمزید حفظ و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیحات پس آنرا که راجح ست محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ پس حاصل معانی شاذ آن آمد که راوی آن مخالف کسی باشد که ارجح ست از وی خواه غیر ثقه در مقابله ثقه یا ثقه در برابر اوثق و بعضی آنرا تخصیص بقسم ثانی کنند و بعضی مخالف را

اشتراط کنند بلکه هرچه روایت کرده او را ثقه و منفرد شد بدان و از هیچ جانب اصلی موافق و معاضد آن نیابد و شاذ ست و بعضی نه ثقه شرط کنند و نه مخالفت و عبارات در تفسیر آن مختلف آمده و بعضی گفته اند شاذ آن ست که ثقه مخالفت جماعه ثقات آرد و خلیلی تفسیر کرده شاذ را بمنفرد راوی و این صادق ست بر فرد ثقه که صحیح ست و معتمد همان ست که اول مذکور شده اما منکر پس آنچه روایت کند راوی ضعیف مخالفت کسیکه اقل و اضعف بود در ضعف از وی و مقابل منکر معروف ست پس در منکر و معروف هر دو راوی ضعیف ست و یکی اضعف از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو قوی و یکی اقوی از دیگری پس شاذ و منکر هر دو مرجوح و محفوظ و معروف هر دو راجح و بعضی در منکر نیز مخالفت شرط نکنند چنانکه در شاذ این اقسام بر تقدیری ست که بعضی رواة مخالفت بعضی روایت کنند و اگر حدیثی روایت کرده اند و راوی دیگر که حدیث او اعتبار را می شاید موافق آن روایت کرد حدیث این راوی را متابع آن حدیث گویند بکسر با بصیغه اسم فاعل و متابعت موجب تقویت و تائید ست مر حدیث را و لازم نیست که متابع در مرتبه مساوی حدیث اصل بود اگر کمتر از ان در مرتبه باشد نیز متابع و معاضد و مقوی آن گردد و این ست معنی آنکه محدثان گویند تابعه فلان و له متابعات و متابعت گاهی در نفس راوی بود و گاهی در شیخی که فوق ست و اول اتم و اکمل ست از ثانی زیرا که وهن و سستی در اول اسناد غالب تر بود و چون متابعت کرده شد راوی قوت گرفت اسناد و زائل شد وهن آن کذا قال الشمنی و نیز در متابعت لازم نیست که موافقت در لفظ باشد و اگر در معنی بود کافی ست و متعارف در محدثین در اول اطلاق مثله است و در ثانی نحوه و لیکن لازم ست که حدیث متابع از روایت همان صحابی بود که حدیث اصل از روایت اوست و اگر از حدیث صحابی دیگر بود مشابه ان خواه در لفظ و معنی یا در معنی فقط او را شاهد گویند و انیست مراد از انچه گویند که له شواهد و یشهد به حدیث فلان و بعضی متابعت را مخصوص بموافقت در لفظ دارند و شاهد را بموافق در معنی خواه از ین صحابی بود یا از دیگر و استعمال متابع و شاهد بر یکدیگر نیز کنند والامر فیه هین و تتبع طرق و اسانید را بقصد معرفت متابع و شاهد و پیدا کردن آن اعتبار خوانند و معلل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب خفیه غامضه باشد که قادح ست در صحت آن و حالانکه در ظاهر حال سالم باشد از ان و دریافته شوند بقرائن که متنبه شوند اهل مهارت و حذاقت بمعرفت آن مثل ارسال در موصول و وقف در مرفوع و مانند آن از اوهام و اغلاط پس در یابد آنرا عارف حاذق پس حکم کند بدان یا متوقف گردد دران و حکم نکند بصحت حدیث و تقیید علل و اسباب بخفا و غموض نه از برای اخراج علل ظاهره و لغو ست چه هرگاه که خفیه را تاثیری باشد در عدم صحت حدیث ظاهره را بطریق اولی بود بلکه از جهت آنست که علل ظاهره راجع اند بضعف راوی و عدم اتصال سند و از ان باشتراط عدالت و اتصال احتراز شده است کذا قال بعض شارحی الالفیه و گاهی اطلاق کرده میشود علت بر کذب و غفلت و سوء حفظ و مانند آن و بعضی اطلاق کرده اند علت را بر مخالفتی که قدح نکند مثل ارسال حدیثی که وصل کرده است ثقه ضابط تا آنکه توصیف کرده اند این جماعه صحیح را بمعلل و گفته اند من الصحیح ما هو معلل و برین تقدیر معلل مخصوص بضعیف نباشد چنانکه بعضی شاذ را نیز قسمی از صحیح ساخته و گفته من الصحیح ما هو صحیح شاذ و مراد بشاذ درینجا فرد غریب خواهد بود و آن منافات بصحت ندارد ما دام که مخالف اولی و ارجح نبود چنانکه اشارتی بآن کرده شد

وصل بدانکه وجوه طعن در راوی بعضی از ان متعلق بعدالت ست و بعضی بضبط و مراد بعدالت ملکه است در شخص که حامل و باعث شود او را بر ملازمت تقوی و مروت و مراد بتقوے اجتناب از اعمال سیئه است از شرک و فسق و بدعت و در اجتناب از صغیره اختلاف ست و مختار عدم اشتراط آن ست

مدار

و مراد بمروت تنزه از بعضی خسائس و نقائص که از مقتضای علو همت و مردانگی ست چنانکه بعضی مباحات دنیه مثل اکل و شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و باید دانست که عدل روایت عام تر از عدل شهادت ست و شامل ست مر عبد را و عدل شهادت مخصوص ست بحر و مراد بضبط حفظ و تثبیت مسموع و مروی ست از فوات و اختلال بحیثیتی که متمکن گردد از استحضار آن و آن دو قسم ست ضبط صدر و ضبط کتاب و ضبط صدر بیاد داشت و حفظ دل ست و ضبط کتاب نگاهداشت و صیانت مکتوب نزد خود تا وقت ادا و اما وجوه طعن متعلق بعدالت پنجم قسم ست اول از جهت کذب راوی دوم اتهام وی بکذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و متعلق بضبط نیز پنج قسم ست اول از جهت فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ و اما کذب راوی مراد بوی آنست که ثابت شده باشد کذب وی در حدیث نبوی در روایت از وی چیزیرا که نگفته و حدیثی را که مطعون ست راوی وی بکذب موضوع خوانند و هر که ثابت شد از وی تعمد کذب در حدیث نبوی دیگر هرگز از وی حدیث مقبول نبود اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگرچه توبه کند بخلاف شاهد زور چون توبه کند و شیخ محمد جوینی تعمد کذب را بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم داخل کفر داشته والله اعلم و مراد بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین اینست نه آنکه البته ثابت شود وضع و کذب در خصوص این حدیث و باید دانست که حکم بوضع و افترا بحکم ظن غالب است نه بقطع و یقین فان الکذوب قد یصدق و تتمهٔ این بحث در خاتمهٔ کتاب بیاید ان شاء الله تعالی و اما طعن بجهت اتهام راوی بکذب آنچنان بود که روایت کرده نشود این حدیث مگر از جانب وی و مخالف باشد مر قواعد معلومهٔ شرع را و همچنین آنکه مشهور و معروف شده باشد بدروغ گفتن در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم از وی ثابت و ظاهر نشده و این دون اول ست و این قسم را متروک نام کرده اند چنانچه گویند حدیثه متروک و فلان متروک الحدیث و همچنین کس اگر توبه کند و توبهٔ وی صحیح شود و امارات صدق در سیمای حال وی لائح گردد حدیث از وی میتوان شنید و آنکه احیاناً بطریق ندرت دروغی در کلام وی در غیر حدیث نبوی صلی الله علیه وسلم بوجود آید اگرچه معصیت ست اما در تسمیهٔ حدیث وی بموضوع متروک تاثیر ندارد و اما در طعن بجهت ظهور فسق راوی مراد بدان فسق بعمل ست نه باعتقاد که آنرا داخل بدعت داشته اند و کذب نیز اگرچه داخل فسق ست ولیکن بجهت تباین و شدت طعن در وی آنرا جدا شمرده اند و حدیث مطعون بفسق را منکر گویند همچنین اگر طعن بجهت فرط غفلت و کثرت غلط راوی باشد آنرا نیز منکر گویند و معنی حدیث منکر سابقاً معلوم شد که حدیث ضعیف مرجوح را گویند مخالف قوی تر از خود و تسمیهٔ این اقسام بمنکر بقول کسی ست که در منکر قید مخالفت را شرط نمیکند کذا قال الشیخ فی شرح النخبه و ما ناکه مراد به تسمیهٔ این اقسام بمنکر آنست که ضعف حدیث و مخالفت او مر قوی را اکثر بجهت همین امور می آید و راوی را درین ورطه می اندازد و اما جهالت گاهی بجهت کثرت نعوت راوی بود از اسم و کنیت و لقب و صنعت و حرفت و نسب که بعضی از آنها مشهور شده و ذکر کرده شود بغیر نعتی که بدان مشهور ست بجهت غرضی از اغراض پس گمان برده شود که این غیر اوست و از اینجا جهالتی بحال وی لازم آید و گاهی بسبب آنکه مقل ست در حدیث و کم روایت کرده و کم کسی از وی اخذ نموده و روایت کرده پس معروف نگشته و مجهول مانده یا بسبب آنکه راوی او را تسمیه نکرده و بقصد اختصار نام وی نبرده و گفته مثلاً اخبرنی فلان یا شیخ یا رجل و امثال آن و این را مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود زیرا که شرط قبول عدالت ست و چون نام وی مبهم ماند عین وی نیز مبهم شد پس عدالت وی چگونه معلوم گردد و اگر مبهم بلفظ تعدیل آید آن نیز مقبول نبود بر قول اصح چنانکه گوید اخبرنی ثقة مثلاً چه تواند که نزد وی ثقه باشد و نزد غیر وی مجروح و مطعون و نزد بعضی مقبول ست اگر قائل امام حاذق بود و بر هر تقدیر در حق راوی حجت ست اگر مقلد وی بود کذا ذکروا و اگر راوی

حدیث مسمی نشده و یک کس از وی روایت کرده او را مجهول العین گویند. مگر آنکه توثیق کرده باشند او را غیر وی و این کس
اهلیت توثیق داشته باشد و اگر دو کس روایت کرده و توثیق نموده اند وی را مجهول الحال و مستور الحال گویند و در قبول
روایت وی اختلاف ست جماعه قبول دارند مطلقاً و جمهور رد آن کنند و تحقیق آن ست که روایت مستور و مانند وی
در انجا که محل احتمال و اعتماد بود محل توقف ست تا انکشاف حقیقت حال و همچنین کسیکه جرح کرده شده است بجرح غیر مفسر
و اما بدعت مراد بدان اعتقاد چیزیست که احداث کرده شده است بر خلاف آنچه معروف و معلوم ست از پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بنوع شبهه و تاویل باطل نه بر طریق عناد و آنچه در عمل ست آنرا داخل فسق داشته اند و بدعت دو قسم ست یا باعتقاد
امری است که مستلزم کفر ست یا بامری که موجب فسق ست و بر هر تقدیر متصف است صاحب وی بصدق لهجه و صیانت لسان از
کذب قسم اول قبول کرده نمیشود حدیث از صاحب وی نزد جمهور و نزد بعضی مقبول است مطلقاً و بعضی گفته اند که اگر اعتقاد ندارد
حل کذب را برای نصرت مذهب و مقاله خود مقبول والا مردود و قول معتمد آنست که هر که منکر ست امری متواتر را از شرع که معلوم
است بودن آن از دین بالضرورت مردود ست و هر که باین صفت نبود اگرچه مخالفان او را تکفیر کرده باشند مقبول بانضمام
ضبط و ورع و تقوی و بمجرد تکفیر مخالفان مردود نگردد چه این معنی شامل اکثر طوائف ست که بعد بعض را تکفیر میکنند و قسم دوم
که بدعت او مفضی بتکفیر نشده بلکه بتفسیق شده فقط درینجا اختلاف کرده اند در رد و قبول نزد بعضی مطلقاً مردود و نزد
بعضی مقبول مگر نزد اعتقاد حل کذب چنانکه گذشت و تحقیق آنست که مبتدع اگر داعی باشد به بدعت و در مقام ترویج و
تزئین آن بود قبول نکنند زیرا که این معنی در اکثر احوال باعث بود بر تحریف روایات و تسویه آن بر مقتضای مذهب و اگر نه چنین
بود اصح آن ست که قبول کنند مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود برین تقدیر مردود ست بر قول مختار و
بالجمله علما حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و ارباب مذاهب اربعه در جامع الاصول میگوید اخذ کرده اند
جماعه از ائمه حدیث از فرقه خوارج و از آنهایی که منسوب اند بقدر و شیعه و رافضه و دیگر اصحاب هوا و جماعه دیگر احتیاط
کرده اند و تحرج نموده اند از اخذ حدیث ازینها و هر کدام را نیات ست انتهی و شک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها
بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود و باوجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه ثبوت رسیده است که این جماع وضع
احادیث برای ترویج مذاهب خود می نمودند و بعد از توبه و رجوع ازان مذاهب اقرار بدان میکردند کذا ذکروا والله
اعلم و اما مخالفت ثقات طعن بجهت آن موجب شذوذ حدیث خواهد بود و آن بر وجوه متعدده است گاهی در اسناد
و گاهی در متن و گاهی بدر آوردن کلامی از اقوال صحابه یا غیر ایشان یا کلام خود را که نه از حدیث ست در حدیث چنانکه
موهم گردد که از حدیث ست و گاهی بتقدیم و تاخیر در اسناد یا در متن و گاهی بزیادت راوی یا نقصان آن و گاه با بدال
راوی مکان راوی دیگر یا متنی مکان متن دیگر و این را حدیث مضطرب خوانند اینجا اگر جمع ممکن ست فبها والا موجب
توقف بود و گاهی بتصحیف حروف در اسمای اسناد یا اجزای متن و گاهی باختصار و حذف بعضی اجزا و امثال این تغیرات
تنبیه این بحث منجر میگردد بکلام در روایت حدیث و نقل آن بالمعنی و درینجا اختلاف است اکثر بجواز آنند و قوی ترین
حجج ایشان آنست که اجماع ست بر جواز شرح شریعت برای عجم بزبان ایشان باوجود معرفت زبان عرب و چون ابدال یافت
دیگر جائز بود و بلغت عرب بطریق اولی باشد و بعضی گویند که جائز ست مر آن کسی را که مستحضر دارد لفظ را تا ممکن گردد بر تصرف
در وی و بعضی گویند جائز ست مر کسی را که یاد دارد معنی حدیث را و نسیان کرده لفظ آنرا از جهت ضرورت تحصیل احکام اما از

کسی کہ مستحضر دارد والفاظ را جائز نہ از جہت ضرورت و این خلاف در جواز و عدم جواز ست اما اولویت روایت بلفظ بی تصرف در آن
متفق علیہ است بقولہ صلی اللہ علیہ وسلم نضر اللہ امرا سمع مقالتی فوعاها فاداها کما سمع الحدیث اما طعن بجہت وہم راوی کہ روایت
میکند بر سبیل توہم اگر اطلاع یافتہ شود بر وہم وی بقرائن والبرہان و در یافت علل و اسباب قادحہ آنرا معلل خوانند و حصول
آن بکثرت تتبع و جمع طرق بود و این اغمض علوم حدیث وادق آنست و قیام نتواند نمود بدان مگر کسی کہ دادہ شدہ است اورا
فہم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواۃ و اسانید و متون چنانکہ متقدمین از ارباب این علم تا دارقطنی بودہ اند و بوی
منتہی شد این شان و گاہی چنان بود کہ عبارت معلل از اقامت حجت قاصر بود و تنقیح و تعیین علت نتواند کرد بر مثال
صیرفی در نقد دینار و اما سوء حفظ مراد بدان آنست کہ اصابت او غالب بر خطا و حفظ و اتقان اکثر از سہو و نسیان نبود
یعنی اگر خطا و نسیان غالب یا مساوی بود با صواب و اتقان این ہر دو صورت داخل بود در سوء حفظ و اگر نادر و کمتر
بود اعتبار ندارد و معتبر غلبہ و کثرت صواب و اتقان ست و سوء حفظ اگر لازم حال در جمیع اوقات عمر گردد حدیث وی معتبر
نبود و این قسم را نیز شاذ گویند بر رای بعضی محدثین و اگر طاری و عارضی شدہ بجہت عارضی مثل اختلاط حافظہ یا کبر سن
یا ذہاب بصر یا فوات کتب باحتراق و جز آن مر این قسم را مختلط نامند و اگر چیزی را کہ پیش از اختلاط و اختلال حدیث کردہ
جدا و متمیز کردہ از آنچہ بعد از وی قبول کردہ شود و اگر تمیز نکردہ و جدا نساختہ توقف کنند و اگر اشتباہ بود نیز ہمین
حکم ست و اگر این قسم را متابعات و شواہد پیدا شود ترقی کند از درجہ او و توقف بمرتبہ قبول و رجحان و ہمچنین ست حکم
احادیث مستور و مرسل و مدلس **وصل** آنچہ از جمیع این علل و نقائص سلامت بود آنرا حدیث صحیح گویند و این مرتبہ اعلی
است در حدیث و پایان ترازوی حسن ست و این نیز مرتبہ عالی ست و پایان ترازوی ضعیف ست کہ مرتبہ سافل ست
و حسن متوسط ست میان صحیح و ضعیف پس صحیح حدیثی است کہ ثابت شدہ بنقل عدل تام الضبط متصل السند کہ معلل و شاذ
نبود و اگر این صفات بر وجہ کمال و تمام پیداست آنرا صحیح لذاتہ خوانند و اگر نوعی از قصور و نقصان بدان راہ دارد
اگر کثرت طرق جبر آن نقصان کردہ صحیح لغیرہ گویند و اگر جبر نقصان نشدہ آنرا حسن لذاتہ نام ست و اگر حدیثی کہ محل
توقف ست و ضعفی دارد بقرائن و تعدد طرق جانب قبول آن رجحان یافتہ آنرا حسن لغیرہ نامند و سلامت از نکارت
و شذوذ در حسن تدبیر معتبر ست این کلام شیخ ست در شرح نخبہ و ظاہرش دلالت دارد بر آن کہ قصور در ہر دو قسم حسن در جمیع
صفات مذکورہ معتبر ست حتی کہ در کلام بعضی تصریح ست بآنکہ علامت و اتقان در صحیح ظاہر و کامل بود و در حسن برخلاف آن
و این چنین نیست چنانکہ تصریح کردہ در متن بقول خود فان خف الضبط فہو الحسن لذاتہ یعنی درین قسم حسن لذاتہ ست
قصور از مرتبہ صحیح ہمین قدر ست کہ ضبط روایت وی سبکی و نرمی دارد اما صفات دیگر مماثل آنست نعم در حسن لغیرہ تواند
کہ راوی مستور الحال بود یا دیگر صفات کہ موجب ضعف حدیث گردد داشتہ باشد و بتعدد طرق منجبر گردد و آنکہ کلام بعضے
دلالت بر خفا و نقصان عدالت در حسن دارد چنانکہ مذکور شد باید کہ محمول بر ہمین قسم بود و بدانکہ کلام قوم در تعریف
و تحدید حسن مضطرب و مختلف واقع شدہ خطابی گفتہ حدیث حسن آنست کہ معروف باشد مخرج و مشتہر باشد رجال و بعدالت
و ضبط متوسط میان صحیح و ضعیف و شاذ و معلل نبود و معروف بودن مخرج را باین تفسیر کردہ اند کہ موضعی از بیرون آمدہ
است این حدیث از آن موضع مشہور باشد مثل بودن آن شامی یا عراقی یا مکی یا کوفی مثلاً یعنے حدیث از روایت راوی
باشد کہ مشہور ست بروایت حدیث اہل بلد خود چنانکہ قتادہ و مانند وی در بصریین پس اگر حدیث بصریین از قتادہ

نیز بوجه مشهور معروف شده مخفی نماند که در تعریف حسن بر این تقدیر که قول الحسن کما رتبه ترمذی گفته که سالم باشد از شذوذ و متهم بدروغ نبود راوی
وی غیر منقطع مروی باشد از طریق متعدده و بعضی گفته اند که روایت بود و قریب بمعنی حسن قیل ابن حجر گفته که قول ان
بدو وجه وارد است بر این قید و تحقیق آنست که حسن دو قسم است چنانکه مذکور شد و تعریفی که ترمذی کرده مشتمل قسمین
وی صادق است بقسم ثانی و دو قسم چنانکه تعریف اول اینجا مصدوق وی قسم اول است یعنی حسن لذاته
و تعریف دیگر مطابق حسن لغیره است و قید در طرق متعدده بهمین قسم است نه مطلق تعریفی که ترمذی کرده مقصود وی تعریف
همین قسم است نه مطلق حسن و لهذا او جمع میکند حسن و غرابت و میگوید حدیث حسن غریب و اگر قید در طرق شرط بود حسن
با غرابت که بمعنی انفراد طریق است جمع نشود و بدین تقریر دانسته باید که غرابت و فردیت با صحت منافات ندارد و جائز است
که فرد غریب صحیح باشد و در کتب صحیح هم است و صحیح را تقسیم کرده اند که اگر راوی او یکی است غریب است و اگر دو عزیز و اگر زیاده مشهور
و مستفیض و لهذا بعضی در تعریف شاذ تعریف کرده بفرد راوی اعتراض کرده شده است که این صادق است بر فرد ثقه که صحیح است با آنکه فرد
ثقه معتبر است و صحیح گرفته و بعضی شواذ را قسم صحیح داشته و همچنین کرده است و گفته که صحیح شاذ است و غیر شاذ و بعضی غرائب
را بعضی منکر دانسته استعمال کنند و درین اصطلاح منافات دارد با صحت و در استعمال مشهور غریب قسم صحیح تواند بود و بعضی صحیح بر شرط
بخاری اشتراط عزت را توهم کرده اند و تحقیق آنست که بخاری مطلق صحیح شرط نیست در صحیح بر شرط بخاری نیز نیست والله اعلم
و باید دانست که مراد با آنکه یکی از یکی روایت کند آن است که اگر در یک موضع همچنین آید غریب است و لیکن آنرا فرد نسبی خوانند
و اگر همه جا همچنین باشد فرد مطلق بود و نزد محققین در فرد مطلق وجود غرابت در اصل که مراد بدان طرفی است که بدوی
صحابی است کفایت میکند باین طریق که روایت کند تابعی واحد از صحابی و گاهی مستمر گردد تفرد در جمیع رواة اما انفراد صحابی
از رسول الله صلی الله علیه وسلم موجب غرابت نبود زیرا که در صحابی از موجبات قدح چیزی نبود پس انفراد وی مثل تعدد
دیگر است لهذا منع کرده اند قیل و مراد با آنکه عزیز در دو راوی روایت کند آنست که همه جا همچنین آید اگر جایی کمتر آید آن عزیز نبود
و همچنین در مشهور که زیاده بر دو شرط است و اینست معنی قول بعضی که گفته اند که درین فن اقل حاکم است بر اکثر فافهم ولا تغفل
ضعیف آنست که یکی ازین شرائط یا زیاده مطلقا مفقود گردد و راوی وی بعدم عدالت یا عدم ضبط و اسناد وی با انقطاع
متهم بود باشد و بشذوذ و نکارت و علت موسوم و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد افرادا و ترکیبا فتدبر و مراتب
صحیح و حسن لذاته متفاوت است بتفاوت این اوصاف یعنی هر چند وجود این صفات معتبر است در آنها و لیکن چون این صفات
را مراتب و درجات است و مدار کار بر حکم بغلبه ظن است و مراتب ظن غالب و غیر غالب و لاجرم مراتب صحیح و حسن ذاتی نیز
متفاوت بود و بعضی احادیث صحیح و حسن باشد از بعضی دیگر با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن اما التفاوت در مراتب صحیح
حسن لغیره و ظاهر است و قوم مراتب صحت را ضبط کرده و تعیین نموده اند و امثله آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اتم عدالت
و ضبط همه رجال این اسانید را شامل است و لیکن بعضی آن فوق بعضی است اما در اطلاق اصح اسانید بر سندی مخصوص علی
الاطلاق اختلاف است و بعضی گفته اند اصح اسانید مالک از نافع از ابن عمر است و بعضی گفته اند اصح اسانید زهری از سالم
از پدرش عبدالله بن عمر است و بعضی گفته زین العابدین از پدرش از جدش و غیر ایشان را نیز گفته و اکثر محدثین اند که حکم بر
اسنادی مخصوص باصحیت علی الاطلاق نتوان کرد زیرا که آخر در اینجا مرتبه است که اعلاست و وحدت اسانید در آنجا
و خص و اگر مقید بقیدی میکنند جائز است چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید در فلان باب یا فلان مسئله

همچنین ست حکم در فضل تابعین و ماسوای ایشان چنانکه گویند فلان افضل تابعین ست یا افضل تابعین فلان بلدست والله اعلم
و باید دانست که احتجاج در احکام بخبر صحیح مجمع علیه است و همچنین بحسن لذاته بود یا بالغیره نزد عامهٔ علما و آن ملحق بصحیح ست در احتجاج اگرچه
در رتبه کمترست ازان و چون حدیث ضعیف بتعدد طرق بمرتبهٔ حسن رسد آن نیز محتج به است و آنکه مشهورست که حدیث ضعیف در فضائل
اعمال معتبرست نه در ماسوای آن مفردات مرادست اما مجموع بتعدد طرق داخل حسن ست نه ضعیف صرح به ائمة الحدیث وهو المختار و
المعتمد ولیکن گفته اند که اگر ضعیف حدیث بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط یا تدلیس بود با وجود صدق و دیانت منجبر می گردد بتعدد
طرق و اگر از جهت اتهام کذب راوی باشد یا شذوذ و مخالفت احفظ و اضبط یا بقوت ضعف مثل فحش خطا اگرچه تعدد طرق داشته باشد
منجبر نگردد و حدیث محکوم بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول و شاید که برین صورت محمول خواهد بود و آنچه بعضی گفته اند که لحوق ضعیف بضعیف
افاده نمیکند قوت را والا این سخن ظاهر الفساد ست فتدبر **وصل** چون مراتب صحیح متفاوت ست و صحاح بعضی از آنها اصح ست از بعضی
پس بدانکه مقرر نزد جمهور محدثین آنست که صحیح بخاری مقدم ست بر سائر کتب مصنفه و گفته اند اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری
و بعضی مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و گفته اند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب ست و
عدم اختلاط بغیر احادیث نبوی از اقوال علما و آثار صحابه و مانند آن و گفته اند که هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در وضع و ترتیب نیست
زیرا که وی بدایت میکند بمجمل و مشکل و منسوخ و معنعن و مبهم و مهمل پس از ان ارداف میکند آنها را بمبین و مفسر و ناسخ و مصرح و معین و
منسوب و دعوی ترجیح باین وجوه خارج مبحث ست و از حافظ ابو علی حسین نیشاپوری که یکی از شیوخ حاکم ست تصریح واقع ست به ترجیح
از حیثیت صحت زیرا که وی گفته ما تحت ادیم السماء اصح من کتاب مسلم ولیکن در افادهٔ این ترکیب اصحیت صحیح مسلم را بر ماسوای خود
مناقشه است مشهور چه وی بظاهر افادهٔ نفی اصحیت کند از ماسوای وی نه اثبات اصحیت وی از آنها و فیه کلام مذکور فی موضعه محصل
اقوال درین باب سه است ترجیح صحیح بخاری بر صحیح مسلم و عکس و تساوی و سخاوی گفته که قول رابع توقف است و مشهور نزد جمهور
قول اول ست بدلیل کمال صفاتی که معتبر اند در صحت وی کما بینوا و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بر تخریج آن حدیث متفق علیه
خوانند و ما اخرجه الشیخان گویند اما وقتی که متن از یک صحابی باشد چنانکه سخاوی از شیخ خود یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی نقل می کند که
گفت در اطلاق متفق علیه بطریق محدثین بر متنی که هر یکی از ایشان از صحابی دیگر تخریج کرده نظرست و گفته اند که مجموع احادیث
متفق علیه دو هزار و سه صد و بیست و شش ست و بالجمله مذهب جمهور محدثین آن ست که اعلی مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پس آنچه
منفرد است بدان بخاری پس آنچه منفرد ست بدان مسلم پس آنچه بر شرط بخاری و مسلم بود جمیعا پس آنچه بر شرط بخاری بود پس آنچه
بر شرط مسلم ست پس آنچه بر شرط غیر بخاری و مسلم بود از ائمهٔ حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب
هفت آمد اما بدانکه مراد بشرط بخاری یا شرط مسلم یا غیر ایشان که گویند چیست بعضی گفته اند که مراد بآن صفاتی ست که هر یکی از
ایشان وجود آن بکیفیتی مخصوص در رجال اسناد خود رعایت کرده و التزام نموده است مثل کمال ضبط و عدالت و عدم شذوذ و
نکارت بآن تضییق و تشدید که بخاری التزام کرده و پایان تر و وسیع تر از ان مسلم و هکذا یعنی حدیثی که مثل اسناد بخاری و مسلم جمعا
یا فرادی در صحت بیاید و ظاهر لفظ و موافق مقصود همین معنی ست کما لا یخفی و سخاوی از نووی و ابن دقیق العید و ذهبی نقل کرده
و گفته اند مراد بشرط بخاری و مسلم رجال اسانید ایشان ست درین دو کتاب باعیانهم در اسناد حدیثی که او را بر شرط ایشان می گویند
موجود باشند یعنی این حدیث اگر برجال بخاری مسند ست بر شرط بخاری ست اگر برجال مسلم مروی ست بر شرط مسلم ست و میل باین معنی
ابن صلاح در مقدمهٔ خود گفته است و این دیگران تبعیت وی کرده اند زیرا که حاکم صاحب مستدرک گاهی که نزد وی حدیثی می باشد

بروایت رواتی که بخاری و مسلم از ایشان احادیث دارند میگوید هو صحیح علی شرطهما او علی شرط احدهما و اگر حدیثی باشد که ایشان از آن رواة کلاً و بعضاً تخریج احادیث نکرده اند میگوید صحیح الاسناد و نمیگوید علی شرطهما و احدهما و تائید میکند این را آن که حاکم حدیثی از ابو عثمان آورده و گفته صحیح الاسناد و میگوید ابن ابو عثمان نهدی نیست و اگر نهدی بود حکم میکردم برین حدیث که علی شرطهماست و ابو عثمان نهدی از رواة بخاری و مسلم است پس معلوم شد که بر شرط بخاری و مسلم همان را میگوید که بر رجال ایشان باشد و لیکن درین معنی بحث کرده اند که حاکم در خطبهٔ مستدرک میگوید که من یاری میجویم از خدای بر اخراج احادیث که رواة آنها ثقات اند و احتجاج کرده بمثل آن شیخین یا یکی از ایشان و این عبارت ظاهر ست درین که مراد بشرط بخاری و مسلم امثال رجال ایشان ست در صفات کمال و جواب داده شده است ازین بحث که مثلیت عامتر ست که در عیان بود یا او صاف غایت آنکه در یکی حقیقت و در دیگری مجاز در هر موضع یکی ازین دو معنی قصد کرده و میگویند که شخصی نزد شریح آمد و گفت که من برای شخصی گفتم که مثل این جامهٔ که تو داری برای من بخر آن شخص آن جامه را بعینه که داشت خرید چه حکم میکنی فرمود لا یلزم علیه شئی چیزی متشابه و مماثل تر بشئی از نفس وی نیست و حکم کرد بلزوم آن جامه بروی پس معلوم شد که مثل شامل عین هم باشد فتدبر و شیخ نیز در شرح نخبه از شرطهما همین معنی اراده نموده و گفته لان المراد به رواتهما و سخاوی در شرح الفیه بانچه ذکر کردیم تقویت و تائید آن کرده و لیکن برین معنی لازم می آید که برین تقدیر باید که حدیثی که بر شرطهماست یا بر شرط بخاری ست نازل در مرتبه از آنچه منفرد ست بدان مسلم بلکه بخاری بلکه جمع اند هر دو نباشد چه هرگاه که بر رجال ایشان باشد مثل احادیث ایشان باشد و علی شرطهما باید که در هم متفق علیه باشد و علی شرط احدهما در حکم ما انفرد به احدهما و اگر مراد مثل در صفات دارند دعای تاخر و نازلیت موجه است زیرا که چون تحقیق و تمیز غیر ایشان نه در مرتبهٔ تحقیق و تمیز ایشان ست شاید که اشتباهی راه یافته باشد و مثل خیال کرده اما اعیان که باشد دیگر چه جای تفاوت ست و سخاوی اشارتی بجواب ازین کرده و گفته که دلیل بر تاخر این قسم از ما قبل تلقی علماء ست هر یکی از صحیحین را بقبول یعنی کتاب دیگر اگرچه بهمین رجال ایشان احادیث داشته باشد بدرجهٔ کتابین ایشان نرسد و حاصل این سخن آنست که اگرچه رجال رجال بخاری و مسلم اند و لیکن تفاوت در تیقظ و اخذ ایشان از آنها و اخذ غیر ایشان باقی ست شاید که در سماع و تحمل وهمی و خطائی راه یافته باشد خصوصاً که رجال دیگر بران افزوده باشند فتامل و باید دانست که این تفاوت و ترتیب که مذکور شد نظر باز حیثیت از حیثیت اصل صحت ست و باعتبار اکثر و اغلب و الا گاهی عارض میگردد مفوق و مرجوح را چیزی که فائق و راجح میگرداند او را از حیثیات دیگر پس اگر مثلاً حدیثی نزد مسلم باشد بطریقی که بالغ بحد تواتر و شهرت باشد و موافق شوند او را ائمهٔ دیگر از ملتزمین و مشترطین صحت لا بد اقوی خواهد بود از حدیث بخاری و همچنین حدیث بخاری وحده از متفق علیه بلکه جمیع اقسام مفضول نسبت با عالی خصوصاً اگر از آن ترجمه باشد که آنرا اصح الاسانید خوانند تنبیه مانا که نظر باین تحقیقات و ابحاث گفته است محقق حنفیه شیخ کمال الدین ابن الهمام رحمة الله علیه که این ترتیب که محدثین در صحت احادیث و تقدیم صحیح بخاری و مسلم قرار داده اند تحکم ست و جائز نیست در وی تقلید زیرا که اصحیت نیست مگر از جهت اشتمال رواة بر شروطی که اعتبار کرده آمد آنرا بخاری و مسلم و چون فرض کرده شود وجود آن شروط در رواة حدیث غیر کتابین حکم با صحیت آنچه درین کتابین ست عین تحکم و مکابره بود و شک نیست که بحکم بخاری و مسلم باستجماع راوی معین آن شروط را جزم و قطع نمیتوان کرد بمطابقت این حکم اقع را و جائز ست که واقع خلاف آن باشد و وجود دلیل قاطع بر صحت حکم ایشان و جزم بدان محل منع ست و بتحقیق اخراج کرده است مسلم در کتاب خود از بسیاری از رواة که سالم نیستند از غوائل جرح و همچنین در کتاب بخاری جماعهٔ اند که تکلم کرده شده است در ایشان پس مدار کار در حق رواة بر اجتهاد علما و صواب دید ایشان باشد

و همچنین در شروط صحت و حسن و ضعف تا آنکه کسی که اعتبار کرده است شرطی را و الغا کرده است آن را دیگری پسندیده باشد آنچه روایت کرده است آن را آن دیگر که نیست در وی آن شرط در معارضه آنچه مشتمل است بر آن شرط و همچنین در حق کسی که تضعیف کرد راوی را و توثیق کرده او را دیگری بغلم ساکن و مطمئن میگردد نفس غیر مجتهد و آنکه اختیار و امتحان نکرده است امر راوی را بنفس خود و بتقلید یا آنچه قرار داده اند و مجتمع شده اند بر آن اکثر اما مجتهد و آنکه اختیار و امتحان راوی از پیش خود تواند کرد راجع است برای و اجتهاد نفس خودش پس جائز است که صحیح شود نزد ایشان حدیثی در غیر کتابین که معارضه کند با فی الکتابین را یا راجح آید بر آن انتهی و حاصل این سخن اینست که اعتماد بر تصحیح و تنقید ائمه مجتهدین و اکابر سلف است و چون ایشان حدیثی را تلقی بقبول کرده و عمل بدان نموده انکار و اعتراض بر ایشان بتقلید علماء محدثین که مشهور اند جائز نباشد و الزام ایشان بحکم این جماعه تحکم و مکابره است و این کلام در مقام معارضه و مصادمه فقهاست با محدثین قرار داد و محدثین همان است که اولاً مذکور شد و لیکن فقها را در آن مجال مقال وسیع است باین وجه که مذکور شد و این سخن نافع و مفید است در غرض از شرح این کتاب که اثبات و تائید مذاهب ائمه مجتهدین است خصوصاً مذهب حنفی و غرض شیخ ابن الهمام نیز همین است والله اعلم و هو الملهم للصواب **وصل** احادیث صحاح منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکردند جمیع صحاح را که نزد ایشان بود بر شرط ایشان چه جای مطلق صحیح و خود تصریح کرده هر یکی از ایشان بعدم احاطه و استیعاب بخاری گفته است که در نیاورده ام درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کرده ام بسیاری از صحاح را از ترس طول کتاب و مسلم گفته که هر چه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیح است و نمیگویم که آنچه نیاورده ام در وی ضعیف است و لابد درین ترک و اتیان وجه تخصیص خواهد بود و خواه از حیثیت اصحیت یا از جهت مقاصد دیگر و برین وجه مناقشه بعضی محدثین مثل دارقطنی و ابن حبان بر بخاری و مسلم باین که ایشان ترک کرده اند احادیثی را که روایت کرده شده است از صحابه بطریق صحیح بر شرط ایشان ساقط باشد و لهذا حاکم ابو عبد الله صاحب مستدرک گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند و گفته اند که درین عصر جماعه از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن بر ائمه دین کشاده اند که تمامه آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بده هزار و مانند آن نمیرسد و شیخ ابن صلاح گفته که از مستدرک حاکم ظاهر میشود که احادیث بسیار از صحاح از بخاری و مسلم مانده است که در کتابین نیاورده اند و از بخاری حکایت کرده که گفته است یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دویست هزار و ظاهر اینست که صحیح بشرط خود را میگوید و مبلغ آنچه از احادیث در کتاب خود آورده گفته اند که با تکرار هفت هزار و دویست و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و باین کلام مردود شد آنچه ابن اخرم نیشاپوری که شیخ حاکم است گفته که اندک چیزیست از احادیث صحیح که فوت شده است بخاری و مسلم را چه ظاهر شد که فائت بسیار است نه اندک و نیز آنچه نووی گفته است که فائت از بخاری و مسلم بسیار است و لیکن از کتب خمسه که صحیحین و سنن ثلثه است یعنی ترمذی و ابی داؤد و نسائی کم است چه احادیث در کتب خمسه نیز بمبلغ مذکور نمیرسد و جواب داده شده است ازین دو بحث که مراد بخاری از بلوغ احادیث محفوظه وی باین عدد بتکرار اسانید و شامل آثار صحابه و تابعین و من بعدهم و فتاوی و احکام ایشان است که سلف اطلاق حدیث بر آن میکردند و نیز جواب داده شده است از جانب ابن اخرم که مراد وی فوات احادیث است از بخاری و مسلم مطلقاً نه بقید ایراد در کتابین یعنی احاطه بخاری و مسلم احادیث صحیحه علی شرطهما را بحدیست که اندک چیزی از ایشان فوت شده باشد اگر چه در کتابین بعضی از آنها آورده اند و فائت از کتابین گو بسیار باشد و مثل این جواب از جانب نووی ظاهر تر است کما لا یخفی و بعضی گفته اند که مراد ابن اخرم فوات صحیح مجمع علیه است و برین تقدیر کثرت وجود احادیث صحیحه در مستدرک اعتراض نباید چه وجود احادیث علی شرطهما در وی کم است **وصل** چون ثابت شد که صحیح منحصر در صحیحین نیست و از غیر اینها نیز صحیح

اخذ توان کرد ماخذ و مواضع آنرا بیان کردہ اند کہ بتخصیص از امام معتمد توان اخذ کرد مثل ابی داؤد و ترمذی و دارقطنی و بیہقی و خطابی
و غیر ایشان از اصحاب کتب مشہورہ یا غیر ایشان از ائمہ این علم کہ از ایشان کتابی مشہور نشدہ و بطریق صحیح ثابت گردد از ایشان
و مصنفات دیگر از مشایخ و ائمہ حدیث کہ حصر و تخصیص کردہ اند آنہا را بصحاح مثل صحیح ابن خزیمہ کہ او را امام الائمہ گویند و شیخ ابن حبان
است و ابن حبان در شان او گفتہ است کہ ندیدم بر روی زمین ہیچکس کہ نیک داند صناعت سنن را و یاد دارد الفاظ صحیحہ آنرا
و زیادت آن را غیر وی گو یا کہ سنن و احادیث ہمہ پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمہ کہ ثقہ ثبت فاضل
فہام بود و حاکم در شان او گفتہ است کہ بود وی از اوعیہ علم در فقہ و لغت و حدیث و وعظ از عقلای رجال بود و مثل صحیح حاکم
ابوعبداللہ محمد بن عبداللہ النیشاپوری الحافظ الثقہ کہ آنرا مستدرک علی الصحیحین نام کردہ باین معنی کہ آنچہ از صحیحین از احادیث
فوت شدہ آنرا استدراک و تلافی کردہ و درین کتاب ایراد نمودہ است بعضی احادیث بر شرط شیخین و بعضی بر شرط یکی از ایشان و
بعضی بر غیر شرط ایشان و بعضی گفتہ اند کہ بوی درین کتاب در تصحیح تساہل نیز راہ یافتہ است و گفتہ اند آنچہ منفرد ست بدان حاکم
و غیر وی بادی در تصحیح شریک نیست اگر صحیح نبود از مرتبہ حسن خود نازل نیست و گفتہ اند کہ ابن حبان و ابن خزیمہ امکن و اقوی اند
از حاکم و بہتر و لطیف تر اند از روی اسانید و متون چنانکہ مختار حافظ ضیائی مقدسی و وی نیز صحاح کہ در صحیحین نیست آوردہ و وی نیز
احسن ست از مستدرک و چنانکہ صحیح ابن عوانہ و ابن السکن و منتقی لابن الجارود و این کتب ہمہ مخصوص بصحاح اند و لیکن جماعۃ دیگر برانہا
انتقاد نمودہ و براہ تعصب بلا انصاف رفتہ اند و فوق کل ذی علم علیم واللہ اعلم **وصل** کتب ستہ کہ مشہور اند در اسلام گفتہ اند کہ
در انجا اقسام حدیث از صحاح و حسن و ضعیف ہمہ موجود ست و نقاد و حذاق فن آن را تمیز کردہ اند و تسمیہ آنہا بصحاح ستہ بطریق
تغلیب ست و صاحب مصابیح کہ غیر مرویات شیخین را حسان نام کردہ نیز قریب باین معنی ست و در حقیقت این اصطلاحی ست از وی
درین کتاب امام البخاری و مسلم مناقب ایشان اجل و اکثر ست از انکہ ذکر کردہ شود و ہر دو نیز آسمان جلالت و عدالت اند رحمۃ اللہ
علیہما ولد البخاری یوم الجمعۃ لثلاث عشرۃ لیلۃ خلت من شوال سنۃ اربع و تسعین و مائۃ و توفی لیلۃ الفطر سنۃ ست و خمسین و
مائتین و ولد مسلم سنۃ اربع و مائتین و توفی عشیۃ یوم الاحد لخمس و ست بقین من رجب بنیشاپور سنۃ احدی و ستین و مائتین
و نسبت بخاری بہ بخارا از ان جہت ست کہ جد وی مغیرہ مجوسی بود و بردست یکی از اہل بخارا مسلمان شدہ پس نسبت ایشان
بہ بخارا مشہور گشت و وی نیز در آخر عمر خود بہ بخارا قدوم آوردہ بود و ذلک مشہور و ہر دو از امام احمد حنبل و دیگر ائمہ اعلام حدیث دارند
و چون بخاری در آخر عمر بہ نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و استفادہ نمود رحمۃ اللہ علیہما و اما ابو داؤد وی نیز شانی عالی دارد در علم
حدیث و از مصاحبان امام احمد ست و چون تصنیف کرد کتاب خود را بر امام احمد بر ویج کرد و تحسین نمود احمد آن را و ابو داؤد
گفتہ ست کہ نوشتم از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پانصد ہزار حدیث و انتخاب کردم از انچہ متضمن ست آنرا این کتاب یعنی
کتاب سنن و جمع کردم در وی چہار ہزار و ہشت صد حدیث و ذکر کردم در وی صحیح و انچہ مشابہ است بدان و قریب ست بآن
و ہر حدیثی کہ در وی وہن و ضعف شدید ست آنرا بیان کردہ ام و ہرچہ از ان سکوت کردہ ام صالح ست یعنی برای احتجاج
پس بعضی آنرا بر حسن حمل کردہ اند و گفتہ اند کہ حدیث مسکوت عنہ ابی داؤد از مرتبہ حسن نازل نبود و احادیث دیگر صحاح اند بعضے
اصح از بعض و گاہی بر شرط شیخین واقع شدہ و بعضی مسکوت عنہ او را از صحاح داشتہ اند و لیکن محققین گفتہ اند کہ واقع خلاف
آنست و تواند کہ نزد وی صحاح باشد اگرچہ نزد غیر وی نباشد واللہ اعلم و ابوبکر خلال گفتہ است کہ ابو داؤد سلیمان بن اشعث
امام ورع مقدم ست در زمان خود و مرویست کہ ہیچکس بر وی سبقت نکرد در زمان وی در معرفت حدیث و تخریج علوم از

مواضع آن وبود وی در اعلی درجه از عبادت وعفاف وصلاح وورع وبود از فرسان حدیث وگفته اند که جامهٔ او را دو آستین بود یکی فراخ ودیگر تنگ گفتند رحمک الله ما هذا گفت آستین فراخ برای نهادن کتب ست وبدیگر احتیاج نیست وتصنیف علمای حدیث پیش از زمان ابی داؤد مجامع ومسانید بود وبا سنن واحکام اخبار وقصص ومواعظ جمع بود اما در سنن محض واحکام صرف پیش از وی کسی تصنیف نکرده وقصد نه نموده وامام غزالی گفته است که مجتهد را کتاب ابی داؤد بس ست وچون ابی داؤد این کتاب را تصنیف کرد ابراهیم حربی گفت نرم کرده شد مر ابی داؤد را حدیث چنانکه نرم کرده شد داؤد علیه السلام را حدید ولد سنة اثنین ومائتین وتوفی بالبصرة لاربع عشرة بقیت من شوال سنة خمس وسبعین ومائتین رحمة الله علیه وامّا ترمذی نیز یکی از حفاظ اعلام حدیث است واو را در فقه نیز ید طولی ست واز محمد بن اسمٰعیل بخاری اخذ حدیث کرده واو را تصانیف ست در علم حدیث واین کتاب جامع صحیح وی احسن کتب واکثر آنهاست از روی فائده واحسن از جهت ترتیب واقل از روی تکرار ودر وی چیزی ست که در هیچ یکی از کتب احادیث نیست از ذکر مذاهب علما ووجوه استدلال وتبیین انواع حدیث از صحیح وحسن وغریب وتعرض بجرح وتعدیل رواة وجد وی مروزیست پس از آن بترمذ آمد ولد وتوفی بترمذ لیلة الاثنین الثالث عشر من رجب سنة تسع وسبعین ومائتین ونام ترمذی محمد ست ابو عیسیٰ کنیت وی در کنیت او بابو عیسیٰ وحل کرده اند که خوب نیست زیرا که عیسیٰ را پدر نبود وما ناکه این مرد را با ائمهٔ اهل قیاس واجتهاد تعصبی بود وخصوصاً با امام اعظم ابو حنیفه کوفی ولهذا ذکر این امام اجل واصحاب وی در کتاب خود در ذکر اقوال علما صریحاً هیچ جا نکرده با وجود ذکر امثال واقران ایشان وظاهر آنجا که اهل کوفه میگوید ایشان را اراده نموده است والله اعلم وامّا نسائی نام او احمد ست وکنیت وی ابو عبد الرحمٰن ووفات او بمکه سنة ثلث وثلثمائة ووی نیز یکی از علمای حفاظ وفقهاست اخذ کرده حدیث را از ابی داؤد وعبد الله بن احمد بن حنبل را ملاقات کرده وطبرانی وطحاوی از شاگردان اویند واو را کتب کثیره است در حدیث وعلل وکتاب سنن مشهور ترین آنهاست حاکم گفته که کلام ابی عبد الرحمٰن بر فقه حدیث بیشتر از آنست که ذکر کرده شود وهر که نظر کند در کتاب سنن وی حیران شود در حسن کلام وی ووی شافعی مذهب بود وورع ومتحری بود از وی پرسیدند که کتاب سنن تو همه صحیح ست گفت لا پس التماس کردند که برای ایشان صحیح مجرد بنویسد پس کتابی نوشت نام او مجتبیٰ من السنن وترک کرد هر حدیثی که در اسناد وی تعلیل بود وعراقی گفته است در طریقهٔ وی اتساعی ست در تخریج احادیث از انهائی که مختلف فیه اند ووی گفته که متروک نمی شود نزد من مرد مگر آنکه اتفاق کنند همه بر ترک وی واما اگر یکی توثیق کند ودیگری تضعیف ترک نمی کنم او را بجهت تشدید بعضی ومیگویند ابو داؤد نیز بر این مسلک میرود ودر بعضی مواضع که ابو داؤد وترمذی اخراج حدیث کرده اند نسائی از آن اجتناب مینماید بلکه از اخراج حدیث از بعضی رجال شیخین نیز تجنبی میکند وبالجمله گفته اند که احادیث کتاب نسائی اول کتب خمسه است بعد از صحیحین از روی ضعف ووی جامع ست میان طریقهٔ بخاری ومسلم در تصنیف وتوصیف بالتصنیف او فراز بیان علل وبعضی از شیوخ گفته اند که وضع کرده نشده است در اسلام مثل وی ومقارب اوست کتاب ابو داؤد ومقارب وی کتاب ترمذی واین پنج کتاب اتفاق ست بر عد آنها از کتب ستة اما سادس نزد بعضی سنن ابن ماجه است ونزد بعضی موطا ومختار صاحب جامع الاصول همین ست وموطا جمع امام مالک ست ووی مقدم ست برین مذکورین زماناً وفضلاً وبرکةً ولادت امام مالک در سنه خمس وتسعین ووفات در تسع وسبعین ومائة وعمر شریف وی هشتاد وچهار سال وبعضی نود گفته از دو می امام ست در فقه وحدیث اخذ کرد علم را از قدمای تابعین وکبار ایشان وبوی شیخ مشائخ احمد بن حنبل ویحیی بن معین ست ویحیی بن سعید القطان گفته است که نیست در قوم اصح حدیثاً

سال عمر بوضع حدیث ... است سنه عمر کتاب ولادت نبود

از مالک و گفته اند اول کسی که تصنیف کرد در حدیث اوست ولیکن کتاب وی جامع ست صحاح را و غیر آنرا و اول کسیکه تصنیف کرد
در صحاح مجرد بخاری ست و آما ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن یزید القزوینی ست و ماجه لقب پدر اوست ثقه کبیر متفق علیه محتج به توفی سنة ثلث و
تسعین و مائتین و گفته اند بعضی از رجال احادیث وی مطعون اند و متهم بکذب و سرقه احادیث و حکم کرده شده است بر آنها
ببطلان و سقوط و نکارت و آنها که تقدیم کرده اند او را بر موطا و یکی از کتب سته شمرده بجهت کثرت زوائد اوست بر کتب خمسه بخلاف
موطا و بعضی گفته اند که کتاب دارمی سزاوارترست بگردانیدن وی سادس کتب زیرا که رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود
احادیث منکره و شاذه در وی نادرست اگرچه احادیث مرسله و موقوفه در وی بیشتر از کتاب ابن ماجه است و دارمی نسبت
است بدارم بن مالک که بطنی ست از بنی تمیم و هو الحافظ ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل التمیمی السمرقندی توفی یوم
الترویة و دفن فی یوم عرفة سنة خمس وخمسین و مائتین و الله اعلم آنچه مذکورات مشاهیر کتب اند در احادیث و سیوطی در کتاب
جمع الجوامع احادیث آورده از کتب کثیره ازین مذکورات و غیرها و گفته است که هرچه از بخاری و مسلم و ابن حبان و حاکم در مستدرک
و ضیاء مقدسی در مختار آورده ام صحیح ست و نسبت باین کتب معلم ست بصحت مگر آنچه تعقب کرده شده است بر مستدرک بران
تنبیه کرده ام و همچنین موطای مالک و صحیح ابن خزیمه و ابن عوانه و ابن السکن و منتقی لابن الجارود و مستخرجات و نسبت حدیث
باین کتب نیز معلم ست بصحت و از ابی داؤد آنچه سکوت کرده وی بران نیز صالح احتجاج ست و آنچه بیان کرده ضعف آن را
نقل کرده ام از وی و از ترمذی نیز نقل سکنیم کلامی که بر حدیث کرده و از نسائی و ابن ماجه و ابی داؤد الطیالسی و احمد و ابن
وی عبد الله و عبد الرزاق و سعید بن منصور و ابن ابی شیبه و ابی یعلی و طبرانی و دارقطنی و ابی نعیم فی الحلیة و بیهقی در کتب ایشان
صحیح و حسن ضعیف همه موجودست و اغلب بیان آن کرده ام و هرچه در مسند احمدست مقبول و ضعیف وی قریب حسن ست و عقیلی
و ابن عدی و خطیب در تاریخ و ابن عساکر در تاریخ و هرچه منسوب باین جماعه است یا بحکیم ترمذی در نوادر الاصول یا حاکم در
تاریخ یا ابن النجار در تاریخ یا دیلمی در مسند الفردوس ضعیف ست و از کتب دیگر نیز آورده و صفات آن بیان نکرده ظاهر
در آنها اختلاط اقسام ست و در اکثر ضعاف مذکوره درین کتاب بتعدد طرق انجبار پذیرفته است چنانچه بنظر دران ظاهر میگردد
و گفته است که درین کتاب حدیثی نیاورده ام که موسوم بوضع باشد و باتفاق محدثین متروک و مردود بود و الله اعلم و ما درین
شرح ازین کتاب جمع الجوامع بهمین نهج و اصطلاحی که نهاده است نقل کرده ایم و از شرح زرکشی بر کتاب خرقی که در مذهب
امام احمد بن حنبل ست نیز احادیث نقل کرده شده است اکثر آن مبین ست و از موطای امام محمد نیز احادیث آورده شده
و آن حکم موطای مالک دارد که کل اوست چه امام محمد موطا را از امام مالک شنیده و آنچه متعلق بمذهب حنفیه است جدا نوشته
موطای امام محمد که گویند این ست و بالجمله بعد از صحیحین درین کتاب و کتب دیگر که علمای فن حدیث تصنیف کرده اند و بذل
مجهود در تحقیق و تصحیح آن نموده اختلاف و قیل و قال که لازم سعت دائرهٔ علم و فسحت مجال آن ست واقع ست و طرق و
اطوار محدثین در تضییق و تشدید و توسیع و تساهل مختلف و متفاوت ست و در طبیعت بعضی محدثین نوع غلو و تعصبی نسبت
با فقها نیز واقع ست و مذاهب قوم در تقدیم حدیث بر قیاس نیز مختلف ست نزد بعضی حدیث هرچند ضعیف بود مقدم ست
بر قیاس که مخالف آن باشد و نزد بعضی اگر راوی حدیث معروف بود بفقه مقدم والا لا و تفصیل این در وصلهای آینده کرده آید
و نیز در حجیت مراسیل تفصیلی و اختلافی ست و نزد قدمای ائمه مجتهدین و کبرای ایشان علمی وافر از حدیث و معرفت جرح و تعدیل و
تنکیر و تعلیم و تطبیق و تاویل و ناسخ و منسوخ بود که التزام ایشان بتقلید و متابعت احکام و اقوال علمای متاخرین از اهل حدیث

نتوان کرد و از حیطۂ ضبط و ربط احکام مجتهدین نتوان عدول نمود بر طبق کلامی که از شیخ کمال الدین بن الهمام نقل یافت اکنون وصلی چند در بیان مجلی از احوال ائمۂ اربعه رحمة الله علیهم اجمعین و تقریر اخذ و تمسک بمذاهب ایشان بیان کرده شروع در مقصد نمایم و بالله التوفیق و بیده ازمة التحقیق **قسم ثانی** در بیان منشاء اختلاف مجتهدین و ذکر ائمۂ اربعه و بیان حکم تقلید و تباع ایشان و آنچه متعلق ست بآن بدانکه صحابه را رضی الله عنهم برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و نورانیت باطن و صفائی عقیدت اختلافی و اشتباهی درمیان نبود و بجهت سطوع انوار کتاب و سنت و حضور نور نبوت و شهود موارد وحی و تنزیل حاجت بقیاس و اجتهاد نه مگر در مسئلۂ چند که بعد از رحلت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اختلاف گونه پدید آمد هر کدام از ایشان مثل نهری یا حوضی یا جدولی بود از دریای علم و چشمۂ فضل و باران رحمت وی صلی الله علیه وآله وسلم و چون اوقات صحبت مختلف بود و همه در یک وقت همیشه در مجلس شریف مجتمع نه و نیز فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نوافل و مستحبات و فضائل اعمال الا در فرائض و واجبات دائم بر یک نسق نبود بجهتی دنور شفقت و توسعۂ رحمت برامت تا بسرحد وجوب نرسد و اکثر چنان بودی که هر عمل کردی صلی الله علیه وآله وسلم مواظبت نمودی واجب گشتی و حکم آنی بفرضیت و وجوب آن نازل گردیدی باین سبب که مذکور شد هر کدام از ایشان دید و دریافت آنچه دیگری ندید و در نیافت و ازینجا مخالفتی و مغایرتی در علوم صحابه پیدا آمد و بعد از گذشتن آن سرور هر کدام از ایشان با نصیبه از فیوض علمی و انوار سنت در بلاد و امصار اسلام متفرق گشتند و نشر علوم و احکام نمودند و جماعۂ دیگر از عرب و عجم که نه بشرف حضور آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و دریافت زمان نبوت مشرف و فائز گشتند بخدمت ایشان بشتافتند و بملازمت صحبت ایشان اقتباس انوار علوم نمودند و ایشان را تابعین خوانند و جماعۂ که شرف ملازمت صحابه را نیز در نیافتند و بملازمت تابعین در آمده استفاضه و استفاده نمودند ایشان را تبع تابعین گویند و همین هر سه گروه یعنی صحابه و تابعین و تبع تابعین مقتدایان دین و بهترین امت اند بحکم حدیث متفق علیه که فرمود خیر امتی قرنی الذین انا فیهم ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم الحدیث و در تابعین و تبع تابعین بجهت اختلاف علوم و کثرت وقائع و حوادث و انسدال حجاب بجهت بعد زمان نبوت و ورود انوار وحی اجتهاد کثرت یافت و اختلاف شائع شد و در حقیقت باعث توسیع امر وسعت دائرۂ رحمت حق گشتند و لابد چون مجتهد را اطلاع بر معانی قرآن و احادیث و اقوال سلف و معرفت ناسخ و منسوخ شرط است ایشان هم فقیه باشند و هم محدث تا آورده اند که نزد امام اعظم ابو حنیفه رح صندوقها بود از صحائف حدیث ولیکن اشتغال وی و یاران وی رحمة الله علیهم در جانب فقه و جمع مسائل و استیعاب اصول و فروع آن غالب افتاد و سلسلۂ روایت احادیث از ایشان کمتر یافته نه آنکه تمسک و استدلال ایشان باحادیث نبود حاشا و بعضی گویند غالبا مذهب ایشان عدم صحت نقل بالمعنی ست و اکثر احادیث اینچنین منقول و مروی اند پس از جهت عدم احتیاط در بین شان کمتر روایت کردند و این سخن مدخول ست باآنکه اگر نقل بالمعنی نزد ایشان جائز نبودی تمسک بآنها نیز نکردندی یا ارباب مگر فرقی نهند در روایت و تمسک فتدبر و جماعۂ دیگر براه تاویل و اجتهاد کمتر رفتند و بعمل بظواهر احادیث اکتفا کردند و ایشان را اصحاب ظواهر خوانند چنانکه دیگران را اصحاب الرای گویند و تمامۂ مجتهدان اصحاب الرای اند خصوصیت با بو حنیفه رح و اصحاب وی ندارد دیار ب مگر خصوصیت این اسم با ایشان از جهت شیوع و کثرت باشد و در اواخر زمان تبع تابعین و اتباع تبع و من بعدهم سلسلۂ علم حدیث قوت دیگر گرفت و شیوع پذیرفت و رواجی تازه

در رونقی بی اندازه یافت و چون در اواخر زمان صحابه و اوائل تابعین بدعت خروج و اعتزال پیدا شده بود و بحکم تعصب و
خیانات بقصد ترویج مذهب مبتدع مستحدث وضع و افترا باحادیث راه یافته پس ائمهٔ حدیث و اساطین ملت در مقام تصحیح و
تنقید احادیث آمده و تقبیح و تفضیح اهل بدعت نموده حق را از باطل و قوی را از ضعیف جدا ساختند و در علم حدیث کتب
تصنیف کردند و مجتهدان امت بسیار بودند و آنچه قرار یافت و باقی ماند از مذاهب اهل سنت و جماعه چهار مذهب مشهور ست
کر در اعتقاد و اصول دین باهم یکی بوده اند و در فقه و فروع در بعضی مواضع مختلف اقدم و اسبق ایشان امام اعظم ابو حنیفه رض
نعمان بن ثابت کوفی ست ولادت وی در سنه ثمانین و وفات وی در مائة و خمسین و جماعه را اختلاف ست در آنکه وی از تابعین
است یا تبع تابعین باتفاق بر آنکه در روزگار وی چندین از صحابه بوده اند انس رض بن مالک ببصره و عبد الله رض بن ابی اوفی
در کوفه و سهل رض بن سعد الساعدی بمدینه و ابو الطفیل رض عامر بن واثله که آخر صحابهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم ست در وفات
بمکه و بعضی جز این چهار تن را نیز شمرده اند صاحب جامع الاصول گوید که ملاقات ابو حنیفه با اینها و اخذ حدیث از ایشان نزد ارباب
نقل بثبوت نرسیده و اصحاب وی می گویند که وی جماعهٔ از صحابه را دریافته و از ایشان روایت کرده است انتهی و ویرا
مسندی ست که احادیث را در وی از صحابهٔ مذکورین روایت کرده است گفت بنده مسکین عبد الحق بن سیف الدین خصه
الله بمزید العلم والیقین و در واقع از حساب عقل بسی دور نماید که صحابه رسول در روزگار وی باشند و وی قصد ملاقات
ایشان نکند و ایشان را در نیابد با آنکه وجود قدوم او درین بلاد که ایشان بوده اند ثابت شده و مدت بیست سال زندگانی
کرده چه وجود صحابه تا آخر مائة بصحت رسیده است ما ناکه حق باصحاب اوست که گویند جماعهٔ صحابه را دریافته است والله اعلم
و وی جماعهٔ کثیر را از قدمای تابعین دریافته و در فتاوی و اجتهادات با ایشان مزاحمت کرده و مشارکت نموده است عبد الله
بن مبارک و داؤد طائی و فضیل بن عیاض رحمة الله علیهم از شاگردان و یاران اویند اگر جملهٔ از مناقب وی نقل کنیم سخن دراز
گردد و کتابی دیگر تصنیف باید کرد اهل ماوراء النهر و روم و هندوستان تمام بر مذهب اویند و در بعضی بلاد دیگر مختلط بعد از
وی امام ابو عبد الله مالک بن انس بن مالک اصبحی ست ولادت او بر قول مشهور سنه خمس و تسعین و وفات او در مائة
و تسع و سبعین چنانکه گذشت و وی از تبع تابعین ست باتفاق و امام ست در فقه و حدیث و شافعی از شاگردان اوست
و با ابو حنیفه ملاقات نموده و بر فهم و ذکای وی ثنا کرده است اهل دیار مغرب همه ها بر مذهب اویند خالصا و در بلاد دیگر
مختلط بعد از وی امام ابو عبد الله محمد بن ادریس شافعی ست و شافعی نسبت ست بیکی از اجداد او که نامش شافع ست
ولادت او در مائة و خمسین سال وفات امام ابو حنیفه و بعضی گویند در روز وفات وی و این روایت بثبوت نرسیده است و
وفات او در اربع و مائتین و مناقب وی زیاده از شمارست احمد بن حنبل که شاگرد اوست اگرچند در جمع و حفظ احادیث
بیش از وی بود اما تاویل و تفسیر معانی از وی می آموخت احمد گوید شافعی مثل آفتاب بود برای خلق و مثل عافیت برای مردم
رابع امام عبد الله احمد بن حنبل ست ولادت او در سنه اربع و ستین و مائة و وفات در احدی و اربعین و مائتین در فقه و
حدیث و زهد و ورع و عبادت آیتی بود و در تمیز صحیح از سقیم احادیث و جرح و تعدیل رواة در زمان خود نظیر نداشت رحمة الله
علیهم اجمعین **وصل** این چهار تن از امامان دین و مقتدایان ملت اند که ضبط و ربط احادیث و اقوال صحابه و سلف و تطبیق
و توفیق میان آنها نموده و تفسیر و تاویل و بیان ناسخ منسوخ کرده و غایت بذل مجهود درین باب فرموده و استنباط احکام
بقیاس و اجتهاد از نصوص کتاب و سنت نموده اند و غیر مجتهدان را جز تابع ایشان بودن چاره و سبیلی نیست و مشائخ

طریقت و بزرگان ایشان همین مذاهب بوده اند یا رب گر آنها یکه از ایشان بپایهٔ اجتهاد رسیده و موافق یا مخالف ایشان برای
خود اجتهادی می نموده باشند و الله اعلم و آنکه گویند الصوفی لامذهب له نه بآن معنی ست که او را در دین مذهبی نیست و تابع ائمهٔ
مذاهب نه و هر چه خاطرش خویش وا بود دلش بدان حکم کند هم بدان عمل کند حاشا بلکه توجیهش چنانچه گفته اند آن ست که وی در
بعضی مواضع از مذاهب انچه دران ورع و احتیاط بیشتر یا بد اختیار کند هر مذهب که باشد و یا آنکه بمذهب اهل حدیث رود که
بهر چه حدیث صحیح یابد بران عمل کند محققان گویند که این نیز علی الاطلاق صحیح نبود تحقیق آن ست که همه از روایات مذهب
خود که آنرا اختیار کرده و در وی افتد اساختنه است روایتی اختیار کند که احوط بود یا موافق ظاهر حدیث صحیح باشد اگر چه ظاهر
روایت و مشهور از ان مذهب نبود و الا تفرق مذهب و تعدد وجه موجب تفرق اعمال ظاهر گردد و از انجا سرایت بتفرق و عدم
ضبط احوال باطن کند و فرموده اند که قبله توجه یکی باید چه امام شریعت و چه شیخ طریقت تا بنای توحید محکم و قدم تحقیق راسخ
گردد چه تشعب و تفرق اصل موجب تشعب و تشتت فرع بود دیس ضبط نفس باصل مرجوع الیه فقهاً و اصولاً و تصوفاً لازم بود
کذا ذکره بعض المحققین من الصوفیه و آن نیز که در حدیث آمده که استفت قلبک یعنی فتوی از دل خود طلب و هر چه فرماید بدانچه
حکم کند بران رود صورت تردد و تذبذب ست یعنی آنجا که دلائل از قرآن و احادیث و اقوال علما مختلف آید و متعارض
نماید و در دائرهٔ تحیر و تردد افگند حاکم درین صورت تحری قلب و ترجیح اوست تا از ان اقوال انچه دلنشین او گردد اختیار کند
و عمل نماید و آن نیز در مادهٔ قلب مطهر و مزکی و منور بنور ایمان و تقوی ست که بنور فراست که در وی بر ایمان ایداع نموده اند انچه
حق ست دریابد و آن شق اختیار کند که خیر و صواب دران بود نه آنکه هر چه در دلش افتد همبران عمل کند بی رجوع بدلائل
شرعیه این سخن روی بجانب الحاد و اباحت دارد و بالغرض جاهلان ست و بالجمله مذاهب حق و طرق وصول بمنزل مقصود
و ابواب درآمد خانهٔ دین این چهار ست و هر که راهی ازین راههای و دری ازین درهای اختیار نموده براه دیگر رفتن و
دری دیگر گرفتن عبث و یاوه باشد و کارخانهٔ عمل را از ضبط و ربط بیرون افگندن و از راه مصلحت بیرون افتادن ست
و اگر قصد سلوک طریق ورع و احتیاط دارد هم از مذهب واحد مختار روایتی که دلیلش احسن و اقوی و فائده اش اعم و اتم
و احتیاط دران اکثر و اوفر بود اختیار کند و براه رخصت و مساهله و حیله اندوزی نرود و این طریقهٔ متاخران ست و شک نیست
که این طریقه محکم تر و مضبوط تر ست و گویند که طریقهٔ پیشینیان برخلاف این بود ایشان تعیین مذهب و اتباع مجتهد واحد را
از واجبات نمیدانستند مجتهدان را عمل باجتهاد خود بود و سبیل عوام رجوع بایشان بی آنکه التزام متابعت احدی کنند و انکار
بر دیگری نمایند حتی در مسائل نوشته اند که اگر مردی را در مادهٔ زنی واقعه افتاد و حکم آنرا از مفتی پرسید و بجانبی از حل و
حرمت حکم کرد و بحکم وی عمل نمود و وقت دیگر بازنی دیگر همان واقعه رو نمود و بمفتی دیگر که نه بر مذهب مفتی اول ست رجوع
آورد و وی برخلاف فتوای اول حکم کرد اگر با این زن دیگر معامله بحکم این مفتی دیگر کند جائز باشد هر چند واقعه یکی ست آن
زن ثانیاً بحکم مذهب اول حلال بود و این بحکم مذهب ثانی حرام ولیکن در مادهٔ یک زن درست نبود و این بجهت فرقی دیگر ست که یک
شخص را حل و حرمت نتواند بود و جماعهٔ دیگر از علما برانند که انتقال مذهب بشهوت نفس و اتباع هوا و تتبع رخص درست نبود
مگر آنکه اعتقاد و سنخانیت بجانب مجتهد دیگر راجح آید و او را افضل داند یا احتیاط و ورع در مذهب دیگر بیشتر یابد یا بواقعه صعب
و تیه تنغیص مبتلا گردد و بجز رجوع بمذهب دیگر مخلصی نیابد بحکم ضرورت درین صورت جائز بود و ایشان گویند که مجتهد را نیز
نرسد که یکی را بمذهب خود دعوت کند و التزام نماید و اتباع خود را بر وی واجب و لازم گرداند الا آنکه بیان از جهت تقویت

دلیل و ذکر محاسن مذهب خود و نقائص مذهب غیر بنماید تا هرکه بدان مائل و منقاد و معتقد گردد و معقول وی افتد عمل کند نقل کرده اند
که بعض مجتهدان نیز نزد وجود مصلحت دفع حرج بمذهب غیر خود عمل کرده اند تا می آرند که وقتی امام شافعی رحمه الله حلق رأس کرده بود
و موها بر بدن و جامهٔ وی افتاده پس همچنان نماز کرد و نظاهرا این بمذهب وی و الله اعلم مانع جواز نماز یا کراهیت آن بود
گفتند چرا چنین کردی فرمود گاهیکه ضرور افتد و مضطر شویم بمذهب عراقیین نیز عمل کنیم مراد بعراقیین ابوحنیفه و اصحاب وی اند
رحمة الله علیهم و در فقه هر جا که مذهب عراقیین مذکور گردد مراد ایشانند و از امام ابو یوسف رحمه الله نیز می آرند که وقتی امامت
نماز کرد پس خبر دادند که موشی در چاه که با آب آن وضو کرده بود افتاده است فرمود که امروز بقول برادران خود که اهل مدینه اند
عمل کردیم که چون آب قدر قلتین بود پلید نگردد کذا ذکر بعض المتاخرین و حجت این طائفه اینست که همه متمسک بکتاب و سنت
اند و مقتدایان دین اند دیگر تعیین و تخصیص را چه وجه باشد و نص فاسألوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اشارت حدیث
اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم نیز همین ست یعنی چیز یکه شما ندانید از اهل علم بپرسید و از ایشان بیاموزید و فرمود
اصحاب من مثل ستارگانند و همه راهنمایان اند علمای دیگر را در حکم ایشان دانند و این مذهب بظاهر بانصاف نزدیک تر
نماید و بفهم زودتر در آید ولیکن قرارداد علما و مصلحت دید ایشان در آخر زمان تعیین و تخصیص مذهب ست و ضبط و ربط کار دین
و دنیا هم درین صورت بود و از اول مخیر ست هرکدام را که اختیار نماید صورت وارد ولیکن بعد از اختیار یکی بجانب دیگری رفتن
بی توهم سوء ظن و تفرق و تشعب در اعمال و احوال نخواهد بود قرارداد متاخرین علما برین ست و هو المختار و فیه الخیر

وصل چون وحدت وجه در مذهب قرار یافت اکنون تابع مجتهدی را رسد که چون حدیث صحیح مخالف مذهب یابد مذهب را بگذارد
و عمل بحدیث کند یا نرسد درینجا نیز اختلافی در روش پیشینیان و پسینیان هست گویند که متبوع و مقتدای حقیقی پیغمبر ست صلی الله
علیه و آله و سلم و دیگران همه تابع و پیروان وی و بعد از آن که بیقین معلوم شود و بصحت رسد که او فرموده است گوش بسخن غیر
نهادن و در پی دیگری رفتن معقول نبود و این طریقهٔ مقتدایان ست و آنا که شیخ مؤلف این معنی اراده کرده از آنچه در دیباچهٔ
کتاب گفته است که در باب عبادات اعتماد کلی بران کند یعنی بر آنچه از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم بصحت رسیده است و از
خلاف زید و عمرو نه اندیشد سخن شیخ حق ست و آنچه در صحاح اخبار آمده بالراس و العین عمل بدان موجب سعادت دنیا و آخرت ست
اما در این روزگار بیمن اینکار صورت نه بندد چه مجتهدان دین احادیث و آثار را تتبع نموده و ناسخ را از منسوخ و صحیح را از سقیم
جدا ساخته و تحقیق و تاویل آن فرموده و تطبیق و توفیق میان آنها داده مذهبی قرار داده اند عوام مسلمانان را بلکه علمای
ایشان را درین روزگار این قوت و طاقت کجاست که اینکار از دست ایشان آید ایشان را جز متابعت مجتهدان کردن
و در پی ایشان رفتن سبیلی نبود و چاره نه و العهدة علیهم این کار متقدمین محدثان را میسر بود و بحقیقت بی قیاس و اجتهاد کار
از پیش نرود و باخر دست بآن زدن ضرورت افتد و دلائل حجت قیاس و وجوب عمل بدان در شرح خاتمهٔ کتاب معلوم گردد انشاء الله
تعالی و حکم مجتهد بحقیقت حکم کتاب و سنت ست ولیکن چون این حکم در آنجا پوشیده است و بتصریح نه در سلوک طریق دریافت
آن و وصول بمقصود گاهی خطا رود و گاهی صواب از ینجا آمد که المجتهد یخطی و یصیب و بر هر تقدیر موجب اجر و صواب گردد بجهت
بذل مجهود در طلب حق یا بدیا نیابد و بعضی گویند هر مجتهد مصیب ست باین معنی که حق نسبت هر مجتهد همان ست که اجتهاد او بدان
رسیده و این معنی در فروع فقه بود نه در اصول عقائد و هر چهار مذهب در اصول عقائد متفق اند اختلافی که هست در عملیات ست
و تحقیق این در محل دیگر کرده شده است و الله اعلم **وصل** در اذهان بعضی مردم چنان در آمده که مذهب امام شافعی موافق

احادیث ست و سلوک طریقهٔ اقتدا و اتباع در مذهب ایشان بیشتر ست و مذهب امام ابوحنیفه مبتنی بر رای و اجتهاد ست و مخالف
احادیث این سخن غلط محض و جهل صریح ست آخر مدار اجتهاد حفظ کتاب الله و حفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
و معرفت اقوال سلف شرط است و بی آن درست نه و چون قیاس و اجتهاد آن امام عظیم الشان اقدم و اسبق و مقرر و مسلم
تمامهٔ امت ست این گمان را مجال نبود ما نا که سبب وقوع درین ورطه آن بود که بعض محدثین که در مذهب امام شافعی بوده
در کتابهای که تصنیف کردند چنانچه مصابیح و مشکوة و مانند آن دلائل مذهب خود را بتتبع و تفحص نموده جمع کردند و در
احادیث مذهب حنفی براه طعن و جرح رفته و اینها بی گوشهٔ تعصبی نخواهد بود و اکثر ایشان با حنفیه بی گوشهٔ تعصبی نباشند
عفا الله عنهم نظر در کتب حنفیه که در دیار عرب مشهور ست باید انداخت تا حقیقت حال منکشف گردد مواهب الرحمن کتابی ست
درین مذهب شارح او التزام کرده است که دلیل از آیات قرآن و احادیث صحیحین بیارد و کتاب هدایه که در دیار مشهور و
معتبر ترین کتابها ست نیز درین وهم انداخته چه مصنف وی رحمة الله علیه در اکثر بنای کار بر دلیل معقول نهاده و اگر حدیثی
آورده نزد محدثین خالی از ضعفی نه غالبا اشتغال وقت آن استاد در علم حدیث کمتر بوده است و لیکن شرح شیخ ابن الهمام جزاه
الله تعالی خیر الجزاء تلافی آن نموده و تحقیق کار فرموده است و گفته اند که نزد وی رضی الله عنه صندوقها بود که احادیث
مسموعهٔ خود در ان ضبط کرده است و گفته اند که مشائخ او که از ایشان استماع حدیث کرده و رای جمعی از صحابه که از ایشان
شنیده از تابعین سه صد کس بوده اند و آنها که از وی روایت سند وی کرده اند پانصد کس اند و مجموع استادان وی در علم
چهار هزار کس اند و جمعی آنرا بر ترتیب حروف تهجی جمع کرده و چون احادیث که امام شافعی بدان اخذ کرده و تمسک نموده
امام ابوحنیفه بدان تمسک نه نموده و اخذ نکرده مردم گمان کرده اند که مذهب او مخالف احادیث ست و حال آنکه درینجا احادیث
دیگر ست صحیح تر و قوی تر از ان که وی بدان اخذ کرده و تمسک نموده و بجهت آن احادیث که متمسک امام شافعی ست
ترک داده و اکثر متمسکات او در صحیحین ست و این معنی بتفصیل بیان کرده و اثبات نموده اند و ما اگر آنرا ذکر کنیم سخن
دراز گردد و بالفعل آن مباحث موجود ست طالب حق را باید که بدان رجوع کند و اقوی دلائل این مطالب آن ست
که مذهب امام ابوحنیفه اکثر موافق مذهب امام احمد حنبل ست در تمام مذهب در مواضع معدوده خلافی باشد و اگر هست
روایتی در ان جانب هست و بنای مذهب امام احمد تمام بر احادیث و اخذ بظواهر ست و خلاف امام شافعی اکثر ست از خلاف
وی با ابی حنیفه یکصد و بیست و پنج مسئله از اصول مسائل نوشته اند که احمد با ابوحنیفه موافق ست در ان و با شافعی مخالف
و فی الحقیقت مذهب حنفی جامع معقول و منقول ست و ما نا که در اغلب اوقات و احوال عادت کریمهٔ آن امام آن بود
که در تفهیم و تبیین مذهب خود بجهت رعایت طبائع عامهٔ خلق که مجبول اند بر تطابق معقول و منقول و تائید نقل بعقل
اقتصار بر دلیل معقول کردی و بقصد تسلیه و تشفیه طباع ایشان در کشف و تبیین آن کوشیدی و الا اصل تمسک و استدلال
او بکتاب و سنت و اقوال سلف بود و خود چه صورت دارد که بی رجوع بکتاب و سنت و اجماع تمسک بقیاس کند و حال آنکه
شرط عمل بدان عدم آن اصول ست چنانکه در کتب اصول فقه بر مذهب ایشان مقرر شده است و این دلائل عقلیه ایشان
در حقیقت برای تائید و ترجیح بعضی احادیث ست بر بعضی بموافقت وی مر قیاس را و لا بد از احادیث آنچه موافق بقیاس
بود ارجح ست چنانکه هم در اصول فقه قرار یافته نه آنکه قیاس در مقابل نص کرده باشد و نیز حکم بصحت و ضعف احادیث در
زمان متاخر بر خلاف زمان سابق ست چه میتواند که حدیثی در زمان ایشان صحیح باشد بسبب اجتماع شرائط صحت و قبول

درروات کہ واسطہ بودند میان ایشان وحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس از ان ازجہت رواۃ دیگر کہ بعد از ان آمدند
ضعفی پیدا شد پس از حکم متاخرین محدثین بضعف حدیثی لازم نیاید ضعف وی درزمان امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ مثلاً واین نکتہ
ظاہرست واز کلامی کہ بعض محققین ذکر کردہ اند کہ حکم بتواتر وشہرت وحدیث حدیث معتبر در صدر اول ست والا بسا احادیثی کہ
دران وقت از احاد بودہ وبعد از ان بوجود کثرت طرق برواج این علم وکثرت طالبان وجامعان کہ بعد از ان پیدا شدہ بحد
شہرت رسیدہ باشد استیناسی باین معنی توان یافت وامام اعظم بجہت غایت امتیاز وفور فضل وکمال مغبوط ومحسود عالم
بود ومتاخرین شافعیہ راچہ گویم کہ بعض متقدمین را نیز بآنجناب حسد گونہ بود ودر حقیقت ہر کہ فاضل تر محسود تر شاعیا نرا این حال
است اما امام شافعی را رح بہ بینید کہ چہ مدح وی ومدح اصحاب وی میکند ومیگوید کہ الناس کلھم عیال علی فقہ ابی حنیفہ ودر شان
امام محمد بن حسن شیبانی کہ شاگرد ابو حنیفہ است فرمودہ کہ اگر اہل کتاب از یہود ونصاری تصانیف امام محمد را بہ بینند
بی اختیار ایمان آرند وامام محمد شش کتاب تصنیف کردہ کہ ہر یکی از ان شصت مجلد وہفتاد مجلد بلکہ بیشتر از انست وامام
احمد اکثر مسائل دقیقہ از کتب امام محمد نقل میکرد ودران کتب نظر میکرد واز ان استفادہ می نمود وآنچنانکہ تقلید واتباع امام
ابو حنیفہ باحادیث واقوال صحابہ است دیگری را نیست امام حافظ ابو محمد بن حزم گفتہ کہ اصحاب ابو حنیفہ ہمہ متفق اند کہ
حدیث ہر چند اسناد او ضعیف بود مقدم نزد اولی تر از قیاس واجتہاد ست ووی رضی اللہ عنہ تا بحد ضرورت نرسد عمل
بقیاس نکند وعمل بحدیث باقسامہ از دست ندہد وامام شافعی قیاس را بر چندین از اقسام حدیث مقدم دارد ودرین
مقام تفصیلی ست مذکور در علم اصول فقہ انجا نظر باید کرد واز اقسام قیاس نیز جز بقیاس مؤثر عمل نکند وقیاس تناسب
وقیاس شبہ وقیاس طرد ہمہ نزد وی متروک وغیر معمول ست ودر چندین مواضع قیاس را باحادیث ترک دادہ و
امام شافعی عمل بقیاس کردہ اگر آنرا ذکر کنیم بدرازی کشد وابو حنیفہ رح تقلید صحابی را در انچہ صحابی باجتہاد خود
گوید واجب داند وشافعی گوید ہم رجال ونحن رجال ما وایشان در اجتہاد برابریم وہمہ مجتہدانیم مجتہد را تقلید مجتہد دیگر نرسد
نقل ست کہ امام ابو حنیفہ رح فرمودہ کہ عجب از مردم کہ مرا میگویند وی فتوی برای خود میدہد وحال آنکہ من ہرگز فتوی ندہم مگر
بدانچہ باثور ومرویست وامام حجت عبد اللہ بن مبارک از وی نقل کردہ کہ گفت انچہ از حدیث رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم آید فبالراس والعین وانچہ از صحابہ رسیدہ رضی اللہ عنہم نیز اختیار کنیم واز گفتہ ایشان بر نیائیم ولیکن چون چیزی
از تابعین بیاید ما وایشان برابریم بایشان مزاحمت کنیم ودر تحقیق حق بحث وتفتیش نمائیم واز فضیل بن عیاض نقل ست
کہ اگر حدیث برابو حنیفہ آمدی متابعت آن کردی واگر از صحابہ وقدما ی تابعین رسیدی نیز براہ متابعت واقتدای
ایشان رفتی والا اجتہاد نمودی ودر کتب نوشتہ اند کہ اگر مسئلہ نزد وی رو آمدی مدت مدید ویاران خود
دران بحث کردی وتحقیق وتفتیش نمودی پس از ان جواب دادی ویاران او عظمای ائمہ دین و
قدماى اہل حدیث وفقہ وزہد وورع بودند رحمۃ اللہ علیہم اجمعین اکنون در شرح کتاب شروع کنیم وباللہ التوفیق

قال المصنف فاتحۃ الکتاب در ذکر حال حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم پیش از نزول وحی وبیان عبادت

وی دران ایام ولادت شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چنانچہ مشہورست عام الفیل روز دوشنبہ دوازدہم یا دوم
ربیع الاول ست وچون از عمر شریف دو سال وچہار ماہ گذشت پدر وی عبد اللہ بن عبد المطلب کہ بجہت امتیاز و
ابتیاع تمر بمدینہ رفتہ بود فوت کرد وبعضی گویند وفات عبد اللہ ہم در مدت حمل شریف بود واللہ اعلم وچون بسال ششم یا چہارم

رسید قضیهٔ شق صدر شریف وقوع یافت و چون بشش سال رسید مادر وی آمنه بنت وهب بن عبد مناف که بزیارت برادران وی از بنی النجار که در مدینه بوده اند رفته بود و آن حضرت صلی الله علیه وسلم را همراه برده در وقت مراجعت بابوا که موضعی ست قریب مدینه وفات یافت وجد وی عبد المطلب او را بخود کشید و محبت سخت باوی پیدا کرد و همدرین روزگار قحط شدید بر قریش افتاد پس آوازهاتفی شنیدند که میگفت استسقا کنید باین نبی آخر الزمان عبد المطلب او را بر دوش خود گرفت و دعا کرد باران های فراوان شد و در آنچه مشهور ست استسقا از ابو طالب بود و وی را درین باب قصیدهٔ مشهور ست و رفعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که دلالت دارد بر کمال محبت و نهایت معرفت نبوت او ومطلع قصیده این ست، وابیض یستسقی الغمام بوجهه ٭ ثمال الیتامی عصمة للارامل، و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری میگوید که ابن اسحاق این قصیده را در سیر بطولها آورده و بیشتر از هشتاد بیت ذکر کرده و بیتی چند از اول قصیده آورده و اکثر این احوال که مذکور است دران واقع ست بعد از بعثت و ابو طالب مگر آنرا بفراست دریافته بود و بعضی گفته اند که وی این قصیده را دران وقت گفته که قریش بر آن حضرت بغلبه بر آمده بودند و منع میکردند مردم را از در آمدن در اسلام و این قول ظهر ست والله اعلم و چون سال مبارک او بهفت و بروایتی بهشت رسید جد وی عبد المطلب وفات کرد و عم وی ابو طالب بشرف کفالت و تربیت وی مفتخر گشت حضرت عزت تعالی شانه اسرافیل را فرمان داد که بملازمت وی قیام نماید پس اسرافیل همیشه قرین او می بود تا سال یازدهم تمام کرد آنگاه جبرئیل را فرمان شد تا ملازمت وی نماید بیست و نه سال بطریق مرافقت و مقارنت ملازم وی بود لیکن بر وی ظاهر نمی شد اما در بعضی روایات صحیحه مروی ست که اسرافیل در مدت ملازمت چند بار بر وی ظاهر شد و چند بار با وی یک کلمه و دو کلمه سخن گفته و پیش از ان که وحی نزول کند پانزده سال از جانب یمین و شمال و فوق آوازی می شنید که میگفتند یا محمد و کس را نمی دید و هفت سال روشنائی میدید و بآن شادمی بود و چیزی دیگر نمی دید و در سال دوازدهم ابو طالب در سفر شام برد پس بحیرا راهب او را بعلامت نبوت بشناخت و تعظیم کرد و در سال هژدهم ابو بکر بن ابی قحافه رضی الله عنهما در سلسلهٔ محبت و صحبت وی در آمد و سال بیستم با وی در سفر شام رفیق شد و خوارق عادات معائنه کرد و نور تصدیق در دل وی افتاد و در سال بیست و پنجم خدیجه را نکاح کرد و خدیجه دران وقت چهل ساله بود و در سال سی و پنجم فاطمه زهرا سلام الله علیها ولادت یافت و بنای کعبه بجهت هدمی که یافته بود دو نو شد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید و چون چهل سال تمام شد نور نبوت ظهور کرد و ما ناکه حکمت الهی در امر اسرافیل و جبرئیل بملازمت وی صلی الله علیه وسلم و اسماع کلمات و اصوات و اراءت انوار آن بود که تا انس و الفتی آن حضرت را بعالم ملکوت و اسرار و انوار آن پیدا گردد و ظهور و بروز آن بناگهان موجب هدم بنای بشریت و اضمحلال رسوم انسانیت نگردد با وجود آن بمشاهدهٔ جبرئیل و وقت نزول وحی چه تغیر و ثقل که بوجود شریف وی راه نمی یافت صلی الله علیه وسلم و از ان بود که جبرئیل خود را با وی بصورت دحیه که از خلص اصحاب و در کمال حسن و جمال بود می نمود و اگر احیانا بصورت دیگر جلوه میکرد در صورت آدمی خوش روی ظهور می نمود و سبب تمثل جبرئیل بصورت خوب از غیر قصد استیناس و ایتلاف آن نیز تواند بود که ملکوتی چون لباس ناسوتی در پوشد و در صورت انسانی جلوه گر شود لا بد انوار ملکوت و لطافت و صفائی روحانیت دران صورت ساطع و لامع گردد چنانچه روشن ست و سخت ترین انواع وحی آن بودی که نه باین طریق بودی تا جبین مبارک وی بسر های سخت عرق میریخت و گاهی از گرانی آن شتر سواری وی بر زمین می نشست محققان گفته اند که چون در افاده و استفاده مناسبت و جنسیت شرط ست گاهی بشریت رسول الله صلی الله علیه وسلم بر ملکیت جبرئیل علیه السلام غالب آمدی و جبرئیل در لباس بشریت ظاهر گشتی و زمانی ملکیت جبرئیل بر بشریت رسول الله صلی الله علیه وسلم غلبه کردی و او را از وجود بشریت

غائب ساختی و تغیبت ملوت بردی آنگویند که صورت اول دروی بوعد و بشارت بودی و ثانی در وعید و نذارت و چون ایام وحی
نزدیک رسید خلوت و تنهائی را دوست گرفت و در کوه حرا که سه میل راه ہست تا کعبه و او را الآن جبل نور گویند خلوت میداشت
و دران کوه غاری ست خرد که درازی آن چهار گز شرعی و پهنای آن یک گز و ثلثی در بعضی مواضع و باقی ازین کمتر دران غار خلوت
اختیار کردی و آن کوہی ست که از انجا نظر بجمال کعبه روشن گردد و شاید که اختیار آن از برای خلوت ازینجهت بود و الله اعلم
و علما را اختلاف ست در انکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیش از بعثت تعبد و امتثال بشرعی از شرائع سابقه میکرد یا نه مختار نزد
اصولیین اول ست پس بعضی گویند تعبد او بشرع نوح بود و بعضی گویند بشریعت ابراهیم و بعضی بموسی و بعضی بعیسی صلوات الله
علیهم اجمعین و بعضی گویند لاعلی التعیین بهرچه ثابت میشد که شریعتی از شرائع ست تعبد می نمود هر شریعت که باشد و در لفظ حدیث
در باب خلوت حرا یتحنث واقع شده که بمعنی تعبد است و شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح صحیح بخاری یتحنف بفا نیز روایت آورده
و از تحنف اتباع ملت حنفیه که دین ابراهیم ست مراد داشته و بعضی از شراح یتحنث بمعنی یتحنف دارند و ثا را بدل از فا گویند
پس متعین گشت که تعبد بشریعت ابراهیم داشت و الحق چنین سزد زیرا که علم قریش بدین ابراهیم و اتباع ایشان آنرا اولی
و اقرب بود چنانکه گویند که آبای آن حضرت صلی الله علیه وسلم همه بر دین ابراهیم بوده اند و آنهاکه گویند تعبد وی نه بشریعت بود
گویند که بحکم عقل و استحسان وی بود یا بالهام در رؤیای صالحه که در قریب مبادی ظهور نبوت میدید و میل امام غزالی درین مسئله
توقف و تردد ست از جهت عدم دلیل قاطع و بر هر تقدیر علما را درین مسئله دو قول ست که عبادت وی دران خلوت بچه نوع
بود بعضی گفته اند عبادت وی صلی الله علیه وسلم بفکر بود و بعضی گفته عبادت بذکر بود و این قول صحیح تر ست و بر قول اول چندان
تصریحی و التفاتی نه زیرا که مرتبهٔ ذکر اجل و اعلی بود از فکر از انکه ذکر بنده مر مولی را مستجلب و مقتضی ذکر مولی بود مر بنده را
و هیچ حالی از احوال بنده نبود که صفت حق در برابر آن افتد الا ذکر و محبت چنانکه فرموده فاذکرونی اذکرکم و یحبهم و یحبونه
و محبت و ذکر لازم یکدیگر باشند من احب شیئاً اکثر ذکره و نیز ذکر بذات حق متعلق گردد و فکر بآلای و نعمای او و ذکر موجب
نسیان نفس و فنای ذاکر گردد در مذکور و متفکر بر نفس خود و احوال وی ایستاده بود و فکر نیز اگرچه احوال شریفه دارد چنانکه اگر
در آیات و آثار قدرت الهی عز شانه کند معرفت زاید و اگر در آلای و نعمای او کند شکر آرد و در وعد رجا و رغبت و در وعید خوف
و هیبت و لیکن ذکر چون غلبه و استیلا یابد بفنا و غیبت و نسیان از کل ماسوی الله و صفای سر و اتصال بذات اقدس کشد مصرع
اتصالی بی تکیف بی قیاس ٭ و نیز حق را ذاکر خوانند و متفکر نگویند پس ذکر صفت حق بود و فکر صفت بنده و لابد انچه صفت
حق باشد افضل و اکمل بود از انچه صفت بنده است و نیز خلوت طالبان راه حق و سالکان طریق قرب وی تعالی و تقدس
برچند گونه باشد قسم اول آنکه خلوت ایشان برای طلب مزید علم بحق بود و از حق بظهور نور ذات اقدس در باطن طالب و
تنور لطیفهٔ مدرکهٔ وی بدان و آن را علم لدنی خوانند نه از فکر و نظر که رجوعست به تفتیش و تفحص علوم مودعه در خزینهٔ خیال و
ترتیب و تالیف آن تا از ازدواج آنها علم دیگر زاید که آنرا نتیجه خوانند و این اخذ علم لدنی از حق بیواسطهٔ فکر غایت مقاصد اهل حق
و طالبان قرب درگاه است پس هرکه در خلوت یا کوئی از اکوان خواه ذات خود متشبث باشد یا علوم مودعه در ذات در سخن آید
و یاد ران فکر کند اگرچه بظاهر در خلوت از حق نماید ولی بحقیقت در خلوت نباشد بلکه از طالبان که از خلوت جز در گوشهٔ خالی
نشستن و با خداوند تعالی بدل یا بزبان مناجات کردن و حوائج و مطالب درخواست نمودن نمیدانست بزرگی را که صاحب
خلوت حقیقی بود گفت اذکرنی عند ربک فی خلوتک مرا یاد کن نزد حق چون با حق در خلوت باشی آن بزرگ در جواب وی

و واذا ذکرتک فلست معه فی خلوة یعنی چون ترا یاد کنم پس با حق در خلوت که حقیقت آن نسیان ماسوای حق ست نبوده با
با نکته‌ایست بشنو آن مرد اگر خود را با آن بزرگ بازمی بست و اتصالی حبی بحقیقت روحانیت او پیدا میکرد بحکم المرء مع
احب، دائم با وی می بود و بیر سید او را از علم و نورانیت که از حق بر جوهر آن بزرگ می تافت اگرچه از وی التماس
. او ر دنه کردی و او را بدان شعور نبودی از ینجاست که گفته اند سعی کن که کاملی را در دل تو جای باشد یا خود را در باطن
جای کنی اگر او را در دل تو جای باشد نورانیت وی درون ترا نورانی گرداند و نور حق که او ست یا با اوست ظلمت زدا
نه دل تو گردد و اگر ترا در باطن وی جای باشد باطن وی محل تر ول رحمت ست و نظرات عنایت حق در انجا می افتد
ن ترا در انجا یا بد لابد پرتو نظری بر تو نیز افتد بر اندازهٔ نسبت محبت و یگانگی که با وی داری و از ینجا که حقیقت ذکر بیان
یم سر حدیث قدسی انا جلیس من ذکرنی من همنشین کسی ام که یاد میکند مرا معلوم شود یعنی مراد بذکر اینجا حقیقت ذکر ست که
یان ماسوا ست و همنشینی کنایت از حقیقت خلوت که در انجا غیر را گنجایش نبود سر معنی این حدیث و حقیقت وی این
ت و الا هر که خدای را یاد کند بهر وجه که باشد خواه بزبان خواه بدل بهر حال رحمت حق و عنایت وی قرین حال وی
د و شرط این خلوت حقیقی که بدان اشارت رفت آنست که ذکر وی ذکر نفسی و جانی بود نه نفسی و زبانی مراد از نفس اینجا
ت ست و از ذکر نفسی ذکر قلبی که عبارت از توجه و حضور بحق ست بی تلفظ بذکر و تخیل آن بحیثیتی که نسیان ماسوا از و نقوش
با ر از صفحهٔ ضمیر بزداید و قبلهٔ باطن جز احدیت حق نباشد ذکر حقیقی و ذکر صافی که گفته اند این ست و این معنی را در طریقهٔ علیهٔ
شبندیه ذکر خفی و وقوف قلبی و توجه بوجه خاص و شهود و وصول و وجود گویند و حقیقت وقوف قلبی چنانچه حضرت خواجه احرار
بعض کلمات قدسیه خود نوشته اند عبارت از آگاهی و حضور دل ست بجناب حق سبحانه بران وجه که دل را هیچ پابستی و تعلقی
حق نباشد و هر قدر که این نسبت دست دهد اگرچه لمحه و ساعتی بوده باشد چون بنده از غیر حق منقطع گردد دران زمان
واصل باشد و چون این نسبت ملکه گردد و دوام پذیرد سالک بمقام فنا رسد **قسم دوم** خلوتی ست که برای صفای
بود تا نظر بصیرت وی در طلب معلومات صحیح آید و بجهت تطرق تفرقه و پریشانی و تسلط اوهام و شواغل از راه صحت و سداد
ن نیفتد و این خلوت کسانی راست که علم را از جناب قدس حق بتصفیهٔ باطن از ماسوا نه طلبند بلکه از ترازوی حکم عقل و قواعد
بجویند و صحت و فساد آنرا بمیزان معقول می سنجند و بحقیقت اعتماد بر صحت و حقانیت علوم عقلیه نتوان کرد چه این ترازو
یت لطیف ست و نازک باندک هوائی و میلی و وهمی که پیدا گردد از اعتدال و استقامت بیرون شود و لهذا میل افکار ارباب
ب اکثر بجانب مذهب خود بود بلکه معنی نصوص را هم موافق اعتقاد خود فهم کنند و تاویل نمایند و در زعم ایشان چنان نماید
تاویل نیست و مفهوم ظاهر همین ست و طالبان حق که علم را از جناب قدس الٰهی استفاضه می نمایند در چنین خلوت نروند
ن خلوت ایشان را سازگار نبود و بکار نیاید بلکه خلوت ایشان بذکر بود و بجهت اشتغال باطن بحضور حق و نسیان
فکر را بر ایشان هیچ سلطانی و قدرتی نیست چه فکر از اقسام خواطر بود و خواطر را بر ایشان غلبه و تسلط بوجهی که شاغل
د و از ذکر و حضور باز دارد نبود و اگر ناگاه سری بکشد هم در ساعت مضمحل و نابود گردد یا به تبعیت همراه رود و خللی
ار خانه حضور نیفگند بر مثال خسی که بر آب روان رود و آب را از جریان باز ندارد و این نیز اکثر در حالت ابتدا بود و در آخر حکم
الحق و زهق الباطل گیرد و هر گاه که فکر بر صاحب خلوت بحق راه یافت و غلبه کرد باید که بداند که وی از اهل این خلوت نیست و
این کار شود از خلوت بیرون شود و بداند که از اهل علم صحیح الٰهی نیست و اگر از اهل آن علم بودی عنایت ربانی که متکفل حال

متوجهان جناب رحمت ست ادرا در مقام جمعیت و خلوت انس متمکن داشتی و میان وی و سر گشتگی فکر حائل گشتی و بحکم آنکه نا امیدی بر ارباب طریقت کفرست از آنچه گذشته استعاذه نموده و التجا بجناب رحمت حق آورده بامید عصمت و قبول در خلوت لبشرا لنهما در آمده امید وار نشیند شاید که این بار روی مقصود به بیند انه علی کل شئ قدیر **قسم سوم** خلوتی ست که جمعی از طالبان راه برای دفع وحشت و پریشانی خاطر و فتور وقت که از مخالطت بنی نوع پیدا می آید اختیار میکنند و چون در دیدن خلق و بودن با ایشان وحشتی و انقباضی می یابند تنهائی اختیار میکنند و برای سلامت ازین آفت خلوت میگزینند و حاصل وجه اختیار این خلوت دفع شر خلق از نفس خود و سلامت حال از آفت ایشان بود و اگر نیت دفع شر نفس خود از خلق و سلامت حال ایشان از آفات خود با آن ضم کنند احسن و اولی باشد و ابعد بود از عجب و اسارت ظن **قسم چهارم** خلوتی ست که برای طلب زیادتی لذتی ست که در خلوت می یابند اگرچه در صحبت نیز وحشت ندارند و لذت ذکر و فکر بتمام از دست ندهند ولیکن در خلوت بیشتر یابند و وقت و ذهن در وی صاف تر بود و این هر دو قسم در خلاصهٔ مقصود نزدیک بیکدیگر اند و ممد و معاون دو قسم اول که اصل و مقصود بالذات اند و خلوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از قسم اول بوده که از کل ماسوای حق انقطاع نموده و از مجموع اشیا که بآن معاش و مصاحب و مباشر بود تا از اهل و مال و هر چه در دست تصرف و ذات الید او بود بکلی دوری نموده و در دریای ذکر قلبی مستغرق شد و از اضداد و اغیار بکلی منقطع شد و انس بیاد آنکه در خلوت برای وی بود پیدا گشت و همیشه در ان انس روز افزون میبود و بجهت دوام ذکر و تصفیه باطن محل وحی که قلب شریف محمدی ست صلی الله علیه و سلم صفا بر صفا می افزود تا آئینه تمام صاف شد و درین باب باقصی درجات کمال رسید پس بتاشیر صبح وحی از مشرق موهبت و عنایت دمیدن آغاز کرد و انوار و شواهد و دلائل آن بجدی بروز یافت که نباتات و جمادات که از مرتبهٔ نطق و ادراک بغایت دور اند زبان بشهادت و بشارت وی کشادند چنانکه هر درختی و سنگی که میگذشت بزبان فصیح و بیان صریح میگفت السلام علیک یا رسول الله و از هر طرف این آواز می شنید و نگاه میکرد و جز درخت و سنگ متکلم را نمیدید تا یک روز بر بالای آن کوه ایستاده بود ناگاه شخصی که جبرئیل امین باشد بروی ظاهر شد بصورت اعظم که مراد او و بازوست از یاقوت درخشان بی آنکه بصورت اصلی جبرئیلی بود که آن در اوقات دیگر بود و گفت البشر یا محمد مژده باد ترا که من جبرئیلم و بر تو فرستاده شده ام تا پیام حق بتو گذارم و خبر دهم ترا که تو رسول خدائی بدین امت از آدمیان و جنیان که درین روزگار اند یا مراد امت عرب بود و عموم رسالت بعد از ان شده باشد کما قال بعض العلما پس نامه از حریر مرصع بجواهر بیرون آورد و بدست وی داد و گفت بخوان این را گفت والله که من خواننده نه ام و هرگز چیزی نخوانده ام و امی که خط و کتابت نداند از روی نامه چیزی نتواند خواند و درین نامه خود چیزی نوشته نمی بینم گویا پروردگار تعالی خط آن نامه را با وجود اعطای قوت مشاهده ملکوت از برای اظهار عجز و اضطرار و تبری آن حضرت صلی الله علیه و سلم از حول و قوت از وی پوشید و در اکثر کتب صحاح همین قدر مذکور ست که جبرئیل امر بقراءة میکرد و آن حضرت ما انا بقاری میفرمود و در بعض روایات ذکر نامه موجود ست و در حقیقت وجود آن اظهر و ادخل ست در اعتذار از عدم قراءة چنانچه اشارت کردیم که امی نامه خواندن نداند اما خواندن کلامی بخوانانیدن دیگری از فصیح در غایت فصاحت غرابت ندارد مگر از صولت حال و صدمت و هیبت مقام باشد والله اعلم پس جبرئیل پیغمبر را صلی الله علیه و سلم در کنار گرفت و از برای تصرف در وجود بشریت آنحضرت و ادخال نور و قوت ملکوتی در ان چنان و چندان بیفشرد که ویرا بطاقت برسانید یعنی بانچه غایت وسع و طاقت آنحضرت بود رسید و رها کرد و باز گفت بخوان گفت من خواندن ندانم باز بیفشرد تا سه بار بیفشرد و رها میکرد و نخواندن میفرمود بعد از سه بار گفت بگو اقرأ باسم ربک بخوان بنام پروردگار خود یعنی تو بحول و قوت خود

منکر و بخوان بتائید و استعانت الٰهی و توفیق وی عز و علا و استعانت و استمداد از وی کن که تعلیم تو و تعلیم امت تو با وجود امیت تو خواهد کرد الذی خلق آن پروردگار که پیدا کرد هر چیزے را خلق الانسان خصوصاً آدمی زاد را که اشرف و اکرم مخلوقات ست و آثار صنائع و بدائع بر صفحات احوال وی اظهر و ابهر ست پیدا کرد او را من علق از خون بسته در رحم اقرأ بخوان و ربک الاکرم و پروردگار تو کریم ترست از هر کریم الذی علم بالقلم آنکه اظهار علم و کتاب کرد بوساطت قلم که مظهر عجائب و غرائب لا تعد و لا تحصی ست و استقامت امور دنیا و دین و انتظام مهام عالم باوست صاحب کشاف گفته که اگر بر دقیق صنع و حکمت الٰهی و لطف و تدبیر وی تعالی فرضا دلیلی جز قلم نباشد کفایت ست چه عجائب و غرائب که از وی زاند از حیطهٔ حصر و شمار خارج بود علم الانسان داناینید آدمی را مالم یعلم چیزی که در قوت و قدرت او نبود که از خود تواند دانست و چون مهم وحی و بشارت ساخته و پرداخته شد بعد از آن خواست جبرئیل که پیغمبر را صلی الله علیه وسلم از علو مقام هیبت و جلالت مسرور و مطمئن القلب بر زمین بندگی و عبودیت فرود آورده بوساطت امر حق احکام طاعت و عبادت تعلیم نماید پس امر کرد آنحضرت را و گفت ازین کوه فرود آی آنحضرت صلی الله علیه وسلم با جبرئیل از کوه فرود آمد و او را در پای کوه بزمین هامون بداشت و برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماوائی و جای نشستنی فرش کرد جبرئیل دو جامه سبز پوشیده بود یک جامه را در ته پای پیغمبر بینداخت و وی را بر روی جامه نشستن فرمود و پای را بر زمین زد و چشمهٔ آب پیدا آمد و چون تعلیم وضو در اول وهله بالفعل آسان تر و تعلیم بقول بی دشواری نبود جبرئیل بقصد تعلیم پیغمبر صلی الله علیه وسلم از آن آب وضو ساخت بمضمضه و استنشاق و هر عضوی را چنانچه سنت ست سه بار غسل کرد و چون وضو کردن را با وی بنمود و تعلیم فعلی کرد پس پیغمبر را صلی الله علیه وسلم گفت تا مانند آن وضو ساخت و چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم از وضو فارغ شد جبرئیل یک کف آب برداشت و بر روی مبارک پیغمبر صلی الله علیه وسلم بقصد تکمیل و زیادت تطهیر و تنظیف و سری دیگر که در ضمن آن باشد والله اعلم افشاند پس برخاست و دو رکعت نماز بگذارد و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بوی اقتدا کرد و همچنان بگذارد پس جبرئیل بقصد تاکید و تقریر گفت نماز گذاردن همچنین ست و اول چیزی که فرض شد از نماز دو رکعت بود پیش از طلوع و پیش از غروب و فرضیت نمازهای پنجگانه در شب معراج شد چنانچه مشهور ست و نماز گذاردن جبرئیل با آن حضرت بقصد تعلیم اوقات نماز بعد از آن ست و چون از وضو و نماز و تعلیم فارغ شد جبرئیل بازگشت و پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمکه آمد و این حال با خدیجه بگفت و وی را تعلیم وضو و نماز کرد بنا برین مقدمات که مثبت تقدم شرعیت وضو و نمازست بر سائر شرائع و عبادات مناسب آنکه بعد از تمهید این از آنچه ابتدای ابواب عبادات نبوی بذکر وضو و نماز کنیم و سائر انواع عبادات از صیام و زکوة و حج و ادعیهٔ مخصوص بوقتی و غیر مخصوص بدان و غیر آن از عبادات و عادات بدان ملحق سازیم ان شاء الله الحق الکریم

باب در طهارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم

آنحضرت در غالب اوقات هر نماز فرض را وضو ساختی چنانچه ظاهر آیه قرآنی اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا الآیة نیز ناظر درین ست چه ظاهر این عبارت دلالت کند بر سببیت ارادهٔ قیام بنماز مر غسل این اعضا را چنانچه در قول وی سبحانه و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله و امثال آن و لیکن اجماع امت ست برین که مراد اذا قمتم و انتم محدثون ست و توجیه این کلام آنست که سبب ارادهٔ قیام ست و لیکن او را شرطی ست که حدث ست چنانکه بیان کرد قول وی سبحانه و ان کنتم جنبا فاطهروا الآیة اشتراط کرد جنابت را برای غسل و جنابت و حدث را برای تیمم پس در صدر آیت ذکر سبب کرد و در آخرش ذکر شرط و درینجا حذف کرد دیگر از اکتفاء و اختصارا فافهم و هر چند افضل و احوط تجدید وضوست برای هر نماز و لیکن در بعضی از اوقات چند فریضه را بیک وضو گذاردی تعلیما للامة و بیانا للمراد بالآیة و وقوع این حال از وے

صلی الله علیه وسلم نادر بودی مسلم از بریده رضی الله عنه روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد برای هر نماز
و گذارد در روز فتح چند نماز و در روایتی پنج نماز بوضوی واحد پس گفت عمر رض یا رسول الله چیزی کردی که هرگز نکرده بودی فرمود عمدا
کردم یا عمر یعنی تا بدانند که وضو برای هر نماز فرض نبود و بعض گویند که وجوب وضو برای هر نماز از خصائص حضرت نبوت بود و بخاری و
ابو داود و ترمذی از انس رض آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد برای هر نماز پس گفته شد مر انس را شما چه میکردید
گفت کفایت میکرد یکی از ما را وضو مادام که حدث کنی نشد و نیز دارمی از عثمان رض آورده که گفت وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم برای
هر نماز و چنانچه در روایت احمد و ابی داود از حدیث عبد الله بن عامر غسیل آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم مامور بود بوضو کردن
برای هر نماز طاهر باشد یا غیر طاهر و چون شاق آمد بروی امر کرده شد بمسواک نزد هر نماز و نهاده شد از وی وضو مگر از حدث و بعضی
گویند که بحکم این آیه وضو برای هر نماز فرض بود پس از ان منسوخ گشت این چنین گفته اند ولیکن در نسخ احکام سورهٔ مائده کلام ست
والله اعلم و آبی که آن حضرت صلی الله علیه وسلم در وضو بکار داشتی کمتر از دو سیر و زیاده از چهار سیر نبودی و در بعض اوقات
مقدار سه سیر بودی حقیقت سیری که مصنف میگوید معلوم نیست که مقدار آن چیست ولیکن در اکثر روایات از بخاری و مسلم و
ابی داود و ترمذی و نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم وضو بمد کردی و غسل بصاع و در بعض روایات کم و بیش نیز
آمده و صاع چهار مد ست و ... بقولی دو رطل ست و دو ثلث ... ... ست چه در بعض احادیث وضو بمد واقع شده و در
بعضی بدو رطل و تطبیق در آنست که مصدوق هر دو یکی باشد و بقولی مد رطل و ثلث رطل عراقی ست و رطل بیست استار ست
و استار چهار و نیم مثقال که وزن یک پیسه است و این حساب ... دارد و ما آنرا بوزن این دیار فرود آریم تا واضح گردد بدانکه
مد بقول اول یک من شرعی ست و من شرعی چهل استار و آن بوزن اکبری که سیری سی پیسه است یک سیر و ثلث سیر و بوزن
جهانگیر شاهی ایده الله فی مراضیه ملکه و سلطانه که سیری سی و شش پیسه است یک سیر و چهار پیسه پس صاع که چهار مد ست پنج
سیر و ثلث سیر اکبری باشد و بوزن جهانگیری چهار سیر و نیم سیر و دو پیسه کم و مد بقول ثانی یک سیر اکبری و سه پیسه چیزی کم و سه
ربع سیر جهانگیری چیزی کم و صاع بوزن اکبری سه و نیم سیر و دو پیسه و بوزن جهانگیری سه سیر یک پیسه کم و از انچه در منظومه
مقدمة الصلوة گفته است بیت در وضو آب یک من و نیم ست در غسل را چار من ز تعلیم ست • لازم آید که آب وضو دو سیر
اکبری و یک و نیم سیر و شش پیسه جهانگیری بود و آب غسل پنج سیر و ثلث سیر اکبری و چهار و نیم سیر دو پیسه کم جهانگیری و لیکن قسمت
کرده است این یک نیم من را در استنجا و وضو نیم من برای استنجا گفته و نیم من در شستن روی و دست و نیم من در پای فقد بر و
گفته اند مراد از احادیث تعیین و تحدید نیست چنانکه اگر اکثر یا اقل از ان استعمال کنند نیز جائز ست و اصل آن ست که هر چه
کفایت کند بکار برد مادام که بحد اسراف نکشد چنانکه گفت و در تقلیل آب وضو و کم ریختن آن خود مبالغه فرمودی و دیگران را نیز
از بسیاری ریختن آب و اسراف در ان منع فرمودی و بقصد تشدید و تهدید میگفت که در امت من کسانی پیدا آیند که در وضو تعدی
و تجاوز از حد کنند و در ریختن آب اسراف نمایند و میفرمود که وضو را شیطانی ست نام او ولهان که آدمی را در وضو و اسراف آب
در وسواس اندازد پس از وسواس آب بپرهیزید و بپرهیز از وسواس و دفع آن بان بود که براه تلهی و تغافل نروند و در دفع
خاطر آن تکلف ننمایند و در پی آن خاطر نروند و هم بر رخصت عمل کنند و اگر شیطان بسیار مزاحمت دهد و گوید که این عمل که تو
کردی ناقص و نادرست است و پذیرای درگاه حق نه برغم او بگوید که تو ... ... زیاده برین نمی آید و مولای من کریم ست
تعالی از من همین قدر پذیرد و فضل و رحمت وی واسع ست و اصل وسواس از نقصان عقل و اختیال و اختلال آن خیزد

وشیطان دران میان راه یابد استعاذه ولاحول در دفع آن بغایت مؤثرست کما جاء فی الآثار و در حدیث احمد وابن ماجه از
عبدالله بن عمرو بن العاص آمده است که یکبار آن حضرت صلی الله علیه وسلم می گذشت بر سعد بن ابی وقاص و وی وضو
می ساخت فرمود لا تسرف فی الماء اسراف مکن در آب سعد بطریق استبعاد و استفسار گفت وهل فی الماء اسراف اما در آب
که چیزی کمیاب و عزیز الوجود نیست اسرافی باشد فرمود نعم آری باشد وان کنت علی نهر جار اگرچه باشی تو بر جوی روان و این
مبالغه است در منع و تحذیر از اسراف و ارشاد است بطریق دفع وسواس غالباً در سعد چیزی ازین باب احساس فرمود تا برای
دفع آن این مبالغه نمود والله اعلم و در بعض مسائل فتاوی مذکورست اگر متوضی بر آب جوی بود در ریختن آب اسرافی نیست چه
هر قدر از آب که بریزد باز هم در جوی افتد و روان گردد مگر آنکه غساله را بیرون نهر اندازد و حقیقت فرق میان نهر جاری و غیر
وی آنست که آب مستعمل در وضو باتفاق پاک کننده نیست پس آنرا در جای دیگر استعمال نتوان کرد پس زیادت از قدر
حاجت بکار بردن تضییع باشد و در نهر جاری که غساله هم در وی افگند تضییع نمود و نیز آب مستعمل در وی نمی ماند ولیکن مبالغه
فرمود که در اینجا نیز تجاوز از حد مناسب نبود و بعض گویند که اگر در بسیار ریختن آب اسراف نباشد اسراف در عمر و تضییع وقت
باقیست و نزدیک بانیست آنچه بعض گفته اند که مراد باسراف درین حدیث اثم است یعنی اگر در اکثار آب در نهر جاری اسراف
و تضییع آب نیست ولیکن در تجاوز از تقدیر شرع اثم هست والله اعلم و صحیح شده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گاه بودی
اعضای وضو را از یکبار زیاده نشستی بجهت تعلیم امت که اینقدر کافیست و اقتصار بر مقدار فرض کرده وضوئی که آن درست نبود
و نماز قبول نیفتد چنانکه در روایت بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما آمده که گفت وضو کرد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مرة مرة
زیاده نکرد بران و در روایت ترمذی نیز همچنین آمده بی زیادة مذکوره و در روایت ابی داود آمده که گفت که آیا خبر دهم شما را بوضوی
رسول الله صلی الله علیه وسلم پس وضو کرد مرة مرة و در روایتی از بخاری آمده که وضو کرد ابن عباس رض و گرفت غرفه از آب پس
مضمضه و استنشاق کرد بدان پس گرفت غرفه دیگر بدستی پس اضافه و ضم کرد دست دیگر را بدان و شست روی خود را پس
گرفت غرفه دیگر و شست بدان دست راست را پس گرفت غرفه دیگر و شست بدان دست چپ را پس مسح کرد سر را
پس گرفت غرفه دیگر و پاشید آنرا بر پای راست و شست آنرا پس گرفت غرفه دیگر و شست بدان پای چپ را و گفت
همچنین دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که وضو میکرد و در روایت ابی داود و نسائی نیز همچنین آمده و ابن ماجه
از ابی بن کعب آورده که طلبید رسول الله صلی الله علیه وسلم آب را پس وضو کرد مرة مرة و گفت این وضوئیست که قبول نمیکند
خدای تعالی نماز را مگر بوی و گاه هر عضوی را دو بار شستی برای مبالغه در تطهیر و آنرا نور علی نور خوانده است و سبب مزید
ثواب و تضاعف اجر داشته چنانکه در روایت بخاری و ترمذی و ابی داود از ابی هریره آمده که گفت وضو کرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم مرتین مرتین و ترمذی از ثابت بن ابی صفیه آورده که گفت گفتم مر ابی جعفر را یعنی امام محمد باقر را
آیا حدیث کرده ترا جابر رضی الله عنه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وضو کرد مرة مرة و مرتین مرتین و سه سه مرة گفت نعم و در حدیث
دیگر از عبدالله بن زید آمده که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم مرتین مرتین و گفت هو نور علی نور و گاه سه بار و این
نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه در آنست و اسباغ وضو که در احادیث امر بدان واقع شده نزد اکثر علما همین است و زیاده برین
از قبیل تعدی و اسراف بود که ازان نهی فرموده است و فرموده این وضوی منست و وضوی پیغمبرانی که پیش از من بوده اند
و در بعض احادیث آمده وضوی ابراهیم خلیل الرحمن است و مراد اشارت بر نهایت مرتبه کمال است و احادیث صحاح و حسان

درین باب بسیار وبی شمار آمده وبی شک چون عزیمت وفضیلت درین ست عمل آن حضرت صلی الله علیه وسلم وصحابه بود در اکثر احوال همچنین بود واز امیر المؤمنین علی بطرق متعدده آورده اند که در آمد بر قومی وحال آنکه نماز گذارده بود پس وضو کرد سه بار وفرمود که نکردم من وضو مگر برای آنکه بنمایم شمارا که وضوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم این چنین ست ودر روایتی آمده که کرسی طلبید وبران بنشست ووضو کرد سه بار وفرمود هر که خوش دارد که وضوی رسول خدا صلی الله علیه وسلم به بیند گو به بیند که این ست وضوی آن حضرت صلی الله علیه وسلم ودر روایتی آمده که وضو کرد سه بار وبخورد بقیهٔ آب وضو را ایستاده وفرمود خواستم که بنمایم شمارا وضوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وگاه بعضی اعضارا سه بار شستی وبعضی را دو بار وبعضی را یکبار چنانکه در روایت بخاری ومسلم از عبد الله بن زید بن عاصم انصاری آمده که گفته شد مر او را وضو کن برای ما چنانچه وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس طلبید ومی انائی را وریخت از وی آب را بر دو دست خود وبشست هر دو دست را سه بار پستر در آورد دست خود را در انا وبیرون آورد پس مضمضه واستنشاق کرد از یک کف وکرد آنرا سه بار پستر در آورد دست را در انا وبیرون آورد وبشست روی خود را سه بار وهر دو دست را دو دو بار ومسح کرد بسر خود باقبال وادبار وبشست هر دو پای خود را ودر روایت موطا آمده که گفت مر او را یعنی عبد الله بن زید را یحیی مازنی آیا بتوانی که بنمائی مرا که چگونه وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت نعم پس بریخت آب بر دو دست خود وبشست هر دو دست را دو دو بار پستر مضمضه کرد واستنشاق سه بار پستر بشست روی خود را سه بار پستر بشست هر دو دست خود را تا مرفقین دو دو بار پستر مسح کرد سر خود را ابتدا اکرد بمقدم راس وبرد هر دو دست را بجانب قفا پستر رو کرد هر دو دست تا باز آورد بهمان جا که ابتدا کرده بود از وی پستر بشست هر دو پای را وهمچنین آمده در روایت نسائی وترمذی ودر روایتی از نسائی آمده که شست روی خود را دو بار وهر دو دست را دو بار وبشست هر دو پای خود را دو بار ومسح کرد بسر خود دو بار ومسح راس مرتین در روایت ترمذی نیز آمده وابو داؤد وترمذی از ربیع بنت معوذ آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وسلم که می آمد بر ما وفرمود یکباری مرا که بریز برای من آب وضو را پس ذکر کرد ربیع وضوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم را وگفت شست هر دو کف را سه بار وشست روی خود را سه بار ومضمضه واستنشاق کرد یکبار وشست هر دو دست را سه بار ومسح کرد بسر خود دو بار بموخر سر پستر بمقدم آن وشست هر دو پای خود را سه بار ودر بعض روایات این حدیث مضمضه واستنشاق سه بار نیز آمده ودر بعض روایات شستن پایها مطلق واقع شده بی ذکر عدد ودر بعض روایات مطلق از حد واما بقید تنقیه وتنظیف واو را البعض قائل هستند بتثلیث غسل در قدمین کذا فی شرح ابن الهمام ودر بعض روایات غسل جمیع اعضا مطلق واقع شده بی ذکر عدد وظاهرش در یکبار خواهد بود یا مقصود راوی دران مقام بیان اصل شستن بود واز بیان عدد ساکت ماند وانهمه بجهت تعلیم امت وتوسیع دائرهٔ رحمت بود وغالب احوال آن بود که سه بار می شست ودر روایت ابی داؤد از عبد الله عمرو بن العاص آمده است که مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه وسلم آمد وگفت یا رسول الله تعلیم کن مرا وضو که چگونه است پس طلبید آن حضرت صلی الله علیه وسلم آب را در انائی وبشست هر دو کف دست را سه بار پستر شست روی خود را سه بار پستر شست هر دو ذراع را سه بار پستر مسح کرد ودر آورد هر دو انگشت سبابه را در هر دو گوش خود ومسح کرد بهر دو انگشت بزیر ظاهر هر دو گوش پستر شست هر دو پای خود را سه بار پستر فرمود اینچنین ست وضو هر که زیاده بران کرد ویا نقصان ازان نمود بد کرد وظلم وتعدی نمود ودر روایت نسائی مختصر آمده که گفت اعرابی بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم آمد وسوال کرد از وضو پس بنمود او را سه بار وفرمود این چنین ست وضو وهر که زیاده کرد برین بد کرد وتعدی نمود وظلم کرد

و درین روایت ذکر نقصان نیست و این صحیح ترست و ابن خزیمه آنرا در صحیح خود روایت کرده و در ذکر نقصان سخن کرده و راوی آنرا تخطیه نموده زیرا که ظاهر وی ذم نقص ست از ثلاث و حال آنکه نه این چنین ست و بعض گفته اند که اسات متعلق به نقصان ست و ظلم بزیادت و بعض گفته اند که در حدیث حذف و تقدیرست ای من نقص من واحد و این تکلف ست ولیکن مؤید ست آنرا آنچه روایت کرده است ابو نعیم بن حماد مرفوعا الوضوء مرة و مرتین او ثلثا فان نقص من واحدة او زاد علی ثلث فقد اخطأ و رجال این حدیث ثقات اند کذا فی المواهب اللدنیه و شمنی از فتاوای ظهیریه می آرد که هرکه بیکبار شستن اکتفا کند بعض گویند آثم گردد از جهت ترک سنت مشهوره و نزد بعضی آثم نگردد از جهت ایتان مامور به و صحت احادیث وارده دران امام محمد در موطای خود میگوید که شستن سه بار افضل ست و دو بار کفایت دارد و یکبار اگر باسباغ و اکمال بود نیز کفایت ست و میگوید که قول امام ابوحنیفه رحمة الله علیه این ست انتهی و امام شافعی گفته که دوست نمیدارم زیادت بر ثلاث را و اگر زیادت کند حرام نمیگویم و صحیح از مذهب وی کراهت زیاده است کراهت تنزیهی و قومی گویند که زیادت بر ثلاث مبطل وضوست چنانکه زیادت در نماز و این قیاس فاسد است و امام احمد گفته که جائز نیست زیادت بر ثلاث کذا فی المواهب و آنحضرت مضمضه و استنشاق را گاه بیک غرفه کردی و گاه بدو غرفه و گاه بسه غرفه چنانکه در غسل اعضا کردی و روایات آن مذکور گشت و از یک غرفه نیمه در مضمضه بکار داشتی و نیمه در استنشاق در هر سه صورت همچنین وصل فرمودی مصنف میگوید که در هیچ حدیث صحیح فصل که استنشاق را بعد از فراغ مضمضه یکبار یا دو بار یا سه بار بآب جدید کرده باشد وارد نیست در مواهب لدنیه از نووی آورده است که گفته مجموع کیفیات وارده در مضمضه و استنشاق پنج وجه است اصح آن ست که مضمضه و استنشاق کند بسه غرفه مضمضه کند از هر واحد پس تر استنشاق کند دوم آنکه جمع کند میان هر دو بغرفه واحده مضمضه کند از ان غرفه سه بار پستر استنشاق کند از وی سه بار سوم آنکه جمع کند بغرفه ولیکن مضمضه کند از وی و استنشاق باز مضمضه و استنشاق چهارم آنکه فصل کند میان مضمضه و استنشاق بدو غرفه پس مضمضه کند از یکی سه بار پستر استنشاق از دیگری سه بار پنجم آنکه فصل کند بشش غرفه مضمضه کند بسه غرفه باز استنشاق کند بسه غرفه و گفته که صحیح همان وجه اول ست و وارد شده بآن احادیث صحیحه انتهی و ما عبارات احادیث را مختلف یافتیم در اکثر احادیث این چنین واقع شده که اول هر دو کف دست را شست پستر مضمضه کرد و استنشاق نمود پستر روی شست پستر مضمضه و استنشاق کرد پستر روی شست پستر دو دست این عبارت بسیار در احادیث و ظاهرش دلالت کند بر وصل مضمضه و استنشاق اگرچه قطعی نیست و در بعضی هر دو دست شست پستر مضمضه کرد پستر استنشاق کرد پستر روی شست و این ظاهرست در فصل و در مشکوة روایتی از بخاری و مسلم آورده که مضمضه و استنشاق و استنثار کرد سه بار بسه غرفه از آب و این نیز محتمل هر دو وجه است فصلا و وصلا ولیکن در بعض احادیث صریح واقع شده که مضمضه و استنشاق بیک غرفه کرد چنانکه مصنف میگوید و مذهب مشهور امام شافعی این ست بر وجه اول از وجوه مذکوره و مشهور از مذهب امام ابوحنیفه فصل ست میان مضمضه و استنشاق بر وجه خامس ازان وجوه زیرا که دهن و بینی هر کدام عضویست جدا پس وظیفه غسل هر یک بود جدا جدا چنانکه سائر اعضا و این وجه در حقیقت برای ترجیح حدیث فصل ست بموافقت وی مر قیاس را نه تعلیل در مقابله نص و استدلال بقیاس و دلائل معقول شائع ست در مذهب ایشان و آن در واقع برای ترجیح بعض احادیث ست بر بعضی نه قیاس در مقابله نص چنانچه خصم توهم کند و این نکته چندست چنانچه در مقدمه نیز اشارت بآن کرده ایم فلیحفظ و دلیل ایشان حدیث ابوداود و طبرانی ست چنانکه شمنی آورده که طلحه بن مصرف که از اعلام ائمه و ثقات تابعین ست از پدر از جد روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس مضمضه کرد سه بار و استنشاق کرد سه بار و گرفت هر بار آب جدید و مصنف میگوید

که اگرچه در حدیث طلحه بن مصرف آمده است که از پدر خود و پدر وی از جد وی روایت کرده که من دیدم یکبار آن حضرت فصل کرد اما
آن حدیث از جهت اسناد ضعفی دارد و بالفظ یکبار در حدیث نیافتیم بلکه علی الاطلاق خبر میدهد که وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه
وسلم پس مضمضه و استنشاق کرد چنانچه مذکور شد لیکن ظاهر آن ست که مصنف ذکر کرده بدلیل آنکه در مواهب لدنیه از طلحه بن
مصرف عن ابیه عن جده بعد از روایت حدیث فصل از ابی داؤد آورده باین لفظ که گفت که در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه
وسلم و وی وضو میکرد و سیلان میکرد آب از روی وی و لحیهٔ وی بر سینهٔ وی پس دیدم آن حضرت را صلی الله علیه وسلم که فصل کرد
میان مضمضه و استنشاق و حدیثی دیگر از وی از ابن ماجه روایت کرده که گفت وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس
مضمضه کرد سه بار و استنشاق کرد سه بار از کف واحد پس معلوم شد که دیدن طلحه بن مصرف فعل را احیانا بوده نه دائم و ضعفی که باسناد
حدیث طلحه نسبت کرده اند از آن جهت ست که گفته اند جد طلحه مجهول ست و صحبت وی با مصطفی صلی الله علیه وسلم به ثبوت نه
پیوسته است و در جامع الاصول میگوید که طلحه بن مصرف از اعلام تابعین و اثبات ایشان ست و جد وی کعب بن عمرو ست
و بعض گویند عمرو بن کعب ست و شمنی در شرح نقایه میگوید که بیهقی در کتاب معرفت آورده است که عبد الرحمن بن مهدی که
از کبار ائمهٔ محدثین و در درجهٔ مشایخ امام احمد بن حنبل ست گفت جد طلحه عمرو بن کعب ست و مر او را صحبت ست و در سنن خود
از یحیی ابن معین آورده که گفته محدثان میگویند که وی حضرت را صلی الله علیه وسلم دیده است و اهل بیت طلحه میگویند که او را صحبت
نیست انتهی و چون اهل این شان تصریح کرده باشند بصحبت وی مدعا ثابت شد و عدم وقوف اهل بیت وی در آن قادح نبود
و ابن سعد در طبقات حدیثی در باب مسح از جد طلحه آورده بلفظ رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یمسح هکذا پس ثابت شد که
او را صحبت ست کذا قال الشیخ ابن الهمام و شیخ ابن الهمام حدیث ابی داود را آورده و گفته سکت علیه هو و المنذری و بعده
و بالجمله معلوم شد که فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم در غسل اعضای وضو مختلف بود چنانکه عادت مستمرهٔ او بود در سنن و مستحبات
و عمل در مضمضه و استنشاق و کیفیت آن وصلا و فصلا نیز مختلف و لهذا هیچ یکی از ائمه بوجوب و فرضیت احد الوجهین قائل نشده و
نزد امام ابو حنیفه نیز جائز ست که وصل کنند مضمضه و استنشاق را بیک غرفه بسازند چنانچه شمنی از فتاوای ظهیریه نقل کرده است و
نزد امام شافعی فصل ساختن مضمضه و استنشاق با آبهای جدید نیز روا بود در جامع ترمذی میگوید که شافعی گفته است که جمع مضمضه
و استنشاق بکف واحد جائز بود و اگر جدا جدا کنند محبوب تر ست نزد ما پس در حقیقت خلافی در میان نماند والله اعلم و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم استنشاق بدست راست کردی و استنثار یعنی بینی افشاندن و در بعضی احادیث استنثار در موضع
استنشاق نیز مذکور شده باعتبار استلزام او مر آن را بدون عکس بدست چپ کردی چنانکه در مشکوة از حدیث دارمی از عبد خیر که
از کبار اصحاب علی مرتضی رض ست آورده که بودیم ما نشسته و نظر میکردیم بسوی علی مرتضی رض هنگامی که وضو میکرد پس در آورد دست راست خود را یعنی
در اناء پس پر کرد باب دهن خود را پس مضمضه کرد و استنشاق و بیفشاند بینی بدست چپ کرد این را سه بار پس گفت هر که خوش دارد که نظر کند بوضوء
رسول صلی الله علیه وسلم پس این ست وضوی وی صلی الله علیه وسلم و همه سر را مسح کردی این متفق علیه ست میان ائمهٔ اربعه و لیکن نزد
امام ابو حنیفه و شافعی سنت ست و نزد مالک فرض و نزد ابو حنیفه رح فرض مسح چهارم حصهٔ سر ست و بروایتی مقدار سه انگشت باعتبار
آنکه واجب الصاق ید ست براس و اصابع اصل ید ست را اهذا واجب میشود تمام دیت ید بقطع آنها و سه اکثر آنهاست و للاکثر حکم الکل
و نزد شافعی فرض ادنی آنچه بر آن نام مسح توان نهاد اگرچه سه چهار موی بلکه یک مو نیز باشد و مذهب احمد بروایت عامهٔ اصحاب وی
موافق مذهب مالک ست و بروایتی موافق شافعی و بروایتی موافق مذهب ابو حنیفه و بروایتی اکثر راس و بروایتی زنان را

بعض

بعض و مروان را تمام و اصل معنی مسح دست تر بسر گذرانیدن ست شافعی گوید این مطلق ست بر جزوی از سر قلیل یا کثیر که دست گذرانیده
درست آید که مسح سر کرد و اقل متیقن ست پس فرضیت زیاده بران ثابت نگردد و مالک گوید سر نام تمام عضوست پس چون منطوق
آیه مسح سرست مراد تمام سر افتد چنانکه در اعضاء مغسوله و دلیل امام ابوحنیفه آن ست که آیه مجمل ست احتمال مسح کل و بعض هر دو دارد
از جهت صحت استعمال مثل این ترکیب در هر دو معنی اما مسح کل بجهت حکم بزیادت کلمه با و بعض بجهت حمل وی بر تبعیض و حدیث بیان
آن کرده چنانکه در حدیث مسلم و طبرانی از مغیرة بن شعبه آمده است که گفت وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و مسح کرد بر ناصیه
خود در جبین خود و ابوداود و حاکم از حدیث ابی معقل آورده اند که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که وضو کرد و بر سر
مبارک وی عمامه بود پس دست در زیر عمامه در آورد و مسح کرد مقدم راس را و نشکست عمامه را و ناصیه و مقدم راس یکی از جوانب
اربعه راس ست پس فرض مسح مقدار ربع راس باشد؛ اگر مسح تمام سر فرض بودی اکتفا بمسح ناصیه نکردی اگر گویند که چون بیان
آیت بمسح ناصیه کرد باید که مسح جز از جانب پیش سر جائز نبود جوابش آن ست که اجمال آیت در مقدارست و در جهت مطلق بود کذا
قالوا و بعض گفته اند فرق ست در لغت عرب میان وامسحوا برؤسکم بحرف با و امسحوا رؤسکم نه بحرف با ثانی تقاضای کلیت و استیعاب
کند نه اول مگر آنکه قرینه از خارج پیدا شود چنانکه در وامسحوا بوجوهکم در باب تیمم واقع شده زیرا که مسح در تیمم خلف غسل ست
و اگرچه مسح خف نیز خلف غسل ست ولیکن ثابت شده در وی رخصت باجماع و تحقیق کلام آن ست که حرف با دلالت بر تضمین
معنی الصاق کند پس گویا که گفته و الصقوا المسح برؤسکم و این تقاضا نکند استیعاب را بخلاف وامسحوا رؤسکم و این ست
فارق میان قول تو مسحت المندیل و مسحت بالمندیل و بعض گویند با برای تبعیض ست چنانکه در قول حق سبحانه یشرب بها
عباد الله ولیکن اهل لغت انکار آن کنند چنانکه زرکشی از ابن درید و ابن عرفه نقل کرده و اما با در یشرب بها از باب تضمین
است ای یروی بها فتدبر و اگر گویند حدیث مسح علی ناصیته دلالت ندارد بر استیعاب ناصیه شاید که بر بعض وی کرده باشد
گوئیم ظاهر دلالت بر استیعاب ست و اگر نیز نبود حدیث ادخال ید تحت العمامه و مسح مقدم راس سالم ست ازین مناقشه زیرا که
ظاهر آن ست که تمام ید باشد و ظاهر آن استیعاب مقدم راس ست و در روایت بیهقی از عطا مسح مقدم راس نیز آمده بحرف
جر علی یا با و این دلالت دارد بر استیعاب و اگرچه این حدیث مرسل ست ولیکن وی حجت ست نزد ما خصوصاً که اعتضاد یافته
بمتصل که حدیث ابی داود ست که ادخل یده تحت العمامة و مسح مقدم راسه چنانکه گذشت کذا فی شرح ابن الهمام باین دلیل مذهب
مالک بر طرف شد و رد مذهب امام شافعی آنکه اگر کمتر از ربع راس درست بودی لابد احیانا آنرا برای تعلیم امت کردی اگرچه در تمام
عمر یکبار بیش نبودی والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وسلم تکرار مسح نکردی چنانچه شافعی گوید سه بار مسح تمام سر با بهای جداگانه
سنت ست و در حدیثی تکرار مسح آمده اما آن حدیث ضعیف ست و سنت مسح در مذهب امام اعظم یکبار ست و شمنی از فتاوی
ظهیریه نقل میکند که سه بار مسح کردن هر بار بآب جدید بدعت ست و در روایتی غریب از ابوحنیفه نیز آمده است اما تثلیث مسح
بماء واحد در هدایه گفته که آن مشروع ست و مروی از امام ابوحنیفه و در بعض شروح هدایه گفته که روایت کرده حسن از ابی حنیفه
که اگر مسح سه بار بیک آب کند مسنون باشد بدانکه اکثر احادیث در مسح مطلق آمده بی تقیید بعدد و مقید بمرة واحدة نیز آمده آنچه
بصحت رسیده از احادیث اینهاست و در بعض احادیث مرتین نیز واقع شده و آن باین معنی ست که هر دو دست از مقدم راس
بمؤخر برد باز از مؤخر بمقدم آرد چنانچه در احادیث که در بیان غسل اعضا مذکور شدند معلوم شد و نیز این احادیث را موسوم
بضعف میدارند اما تثلیث مسح در هیچ حدیثی صحیح نیامده مگر آنکه واقع شده که وضو کرد یک یک بار و دو دو بار و سه سه بار و وضو

شامل غسل ومسح ست وقول شافعی تثلیث مسح باین دلیل ست وبقیاس مسح بر غسل وجواب آن ست که توضا ثلثا ثلثا که در حدیث آمده
مجمل ومحتمل ست وروایات صحیحه که در عدم تکرار مسح آمده مراد از ان تعیین نموده وبیان کرده که تثلیث باعتبار غالب ست ومخصوص ست
باعضای مغسوله وبنای مسح بر تخفیف ست پس قیاس وی بر غسل که مبنی بر مبالغه در اکمال واسباغ ست قیاس مع الفارق باشد ونیز تثلیث
مسح بآب جدید گاهی مفضی بغسل که حقیقت آن جریان آب ست گردد وخلاف وضع لازم آید ونیز بعد از حدیثی که مسح مرة در وی آمده است واقع
شده که هر که زیادت کند یا نقصان آرد بد کرده وتعدی وظلم نموده باشد پس زیادة بر مرة واحدة سنت نباشد وشیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری
میگوید که در هیچ طریق از صحیحین ذکر عدد مسح نیامده واکثر علما همبرین اند مگر شافعی که تثلیث مسح را مستحب دارد وابو داود گفته که احادیث عثمان رض
که صحاح اند همه دلالت دارند که مسح راس مرة واحدة است وابو عبیده مبالغه کرده وگفته که هیچ یکی از سلف را ندانم که باستحباب تثلیث مسح
رفته باشد مگر ابراهیم تیمی ولیکن درین قول نظر ست چه ابن ابی شیبه وابن المنذر از انس وعطا وغیر ایشان آن را نقل کرده و
ابن خزیمه وغیره در حدیث عثمان رض تثلیث مسح را تصحیح نموده وزیادت ثقه مقبول ست انتهی ودر جامع الاصول نیز روایتی از
حدیث عثمان رض آورده که در وی مسح راس ثلثا ذکر کرده وشیخ ابن الهمام از بیهقی نقل کرده که گفت روایت کرده شده است
بوجوه غریبه تکرار مسح از عثمان رض ولیکن آن بجهت مخالفت احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی وترمذی از وائل بن حجر
آورده ثم مسح علی راسه ثلثا ومسح اذنیه ثلثا وهر چه ازین باب آمده اگر بصحت رسد محمول ست بر تکرار بآب واحد نه بآب جدید کما قال
فی الهدایه وهر گاه که اقتصار بر مسح بعضی از سر فرمودی بر عمامه تمام کردی چنانکه ظاهر سیاق مسلم ست در حدیث مغیره که مسح کرد بر
ناصیه وبر عمامه کذا فی فتح الباری ولیکن حنفیه گویند که وظیفه فرض بمسح بعضی از سر ادا یافت ومسح بر عمامه تکمیل واتمام اوست ومسح
بر عمامه بی مسح سر نزد امام ابی حنیفه درست نبود وامام محمد در موطای خود می آرد که مالک گفت که رسید بما از جابر بن عبد الله که او را پرسیدند
از مسح بر عمامه گفت جائز نیست تا مسح بموی سر نکند وباین اخذ کرده ایم ما وهمین ست قول ابی حنیفه رح ونافع میگوید که دیدم من
صفیه بنت ابی عبید را که امراة عبد الله بن عمر بود که وضو میکرد ومیکشید خمار خود را ومسح میکرد بر سر ورسیده است بما که در اول
مسح بر عمامه بود پس از ان متروک ومنسوخ شد وهمین ست قول ابی حنیفه رح وعامه فقهای ما واز هشام بن عروه آمده که دید
پدر خود را که بر میداشت عمامه را ومسح میکرد بر سر انتهی وهر گز وضو بی مضمضه واستنشاق نکردی بجهت تتمیم وتکمیل وضو وکسی
ترک مضمضه واستنشاق روایت نکرده مصنف اینچنین میگوید ودر صحیح مسلم حدیثی آورده است از ابو هریره رض که وی وضو کرد
بی مضمضه واستنشاق وگفت اینچنین دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم ودر جامع الاصول نیز روایتی از ابو داود آورده که
در وی مضمضه واستنشاق ذکر نکرده است ودر بعض شروح هدایه نیز حدیثی آورده اند از عائشه رضی الله عنها که آنحضرت صلعم وضو
کرد ومضمضه واستنشاق نکرد وفرمود این وضوئی است که قبول نمیکند خدای تعالی نماز را مگر بوی والله اعلم ولهذا ائمه ثلثه مضمضه
واستنشاق را سنت داشته اند نه واجب الا امام اجل احمد بن حنبل که در مذهب مشهور از وی مضمضه واستنشاق واجب ست
در وضو وغسل ودلیل ایشان آن ست که حق تعالی امر کرد بغسل وجه مطلقا وتفسیر کرد آنرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بفعل وتعلیم
خود وهیچکس نقل نکرد از آن حضرت که مضمضه واستنشاق نکرد با وجود اقتصار وی بقدر کفایت بغسل اعضا مرة مرة وفرمود این
وضوئی است که قبول نمیکند خدای تعالی نماز را مگر بوی ونیز امر کرده بدان چنانچه در روایتی از ابی داود از لقیط بن صبرة آمده
اذا توضأت فمضمض وروایت کرد دارقطنی از ابی هریره رض که گفت امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمضمضه واستنشاق ونیز فم وانف در
حکم ظاهر اند ولهذا اگر کسی طعامی در اینها بنهد موجب فطر نگردد واگر زنی شیر در دهان وبینی طفلی بنهد بی آنکه در درون شکم و

رود حرمت رضاع ثابت نگردد و همچنین نهادن خمر در آنها حد واجب نگردد و بوقوع نجاست در آنها شستن واجب شود و در روایتی
از وی استنشاق واجب ست نه مضمضه از جهت ورود حدیث صحیح که اذا توضأ احدکم فلیجعل فی انفه ماء ثم لیستنثر و در روایتی
من توضأ فلیستنشق و دلیل بر عدم وجوب حدیثی ست که ترمذی آن را تحسین کرده و حاکم تصحیح نموده که گفت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم مر اعرابی را که طلب تعلیم وضو کرد وضو بکن چنانچه امر کرده است خدای تعالی و امر بغسل وجه کرد و وجه چیزیست که
بوی مواجهت واقع شود و داخل فم و انف نه اینچنین ست و از عدم ترک آن حضرت مضمضه و استنشاق را مواظبت وی صلی الله
علیه وسلم بران لازم آید و مواظبت مطلق دلیل سنت بود نه وجوب بآنکه در بعضی ترک آن احیاناً نیز آمده چنانکه ذکر کردیم
پس فعل وی صلی الله علیه وسلم برای تکمیل بود و آن موجب سنت ست و امر برای وجوب نبود و فم و انف همچنانکه در حکم
ظاهر اند حکم باطن نیز دارند و لهذا بابتلاع ریق و نخاع روزه باطل نگردد و بجهت تعارض وجوه خروج و دخول در غسل فرض شدند
از جهت ورود مبالغه در تطهیر در غسل بخلاف وضو که در وی امر باصل اغتسال ست و در روایتی از امام احمد نیز واجب اند در غسل
نه در وضو تنبیه مبالغه در مضمضه و استنشاق مر غیر صائم را سنت ست و مبالغه در مضمضه بغرغره است و در استنشاق برسانیدن
آب تا سختی بینی و اگر نخورد آب را پری دهان کفایت میکند و نزد بعضی نه و اگر نمیکند پری دهان کفایت نمیکند باتفاق و آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وضو را مرتب ساختی چنانچه اول دو کف دست را شستی بستر مضمضه و استنشاق کردی پستر روی شستی پستر هر دو دست
شستی تا مرفقین پستر مسح کردی پستر هر دو پای شستی چنانکه در احادیث مذکور شد و متوالی ساختی یعنی پی در پی شستی چنانکه
در اثنای وضو بکار دیگر مشغول نشدی و نزد بعضی حد توالی آن بود که عضو سابق خشک نشود و همه اعضا تر بتر شسته شوند
بشرط اعتدال هوا بلکه بشرط اعتدال مزاج اعضا نیز و قطعاً اخلال بترتیب و توالی هرگز نکرده و نه یکبار و ترتیب نزد امام شافعی
و احمد فرض ست و نزد مالک مستحب و توالی نزد وی فرض و در مذهب امام ابوحنیفه هر دو سنت اند زیرا که آنچه از نص قرآن
مفهوم شده مطلق غسل ست بی قید توالی و ترتیب از جهت بودن واو برای مطلق جمع ولیکن چون فعل آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بر توالی و ترتیب آمده سنت باشد و بعضی از سنن باشد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بران مواظبت
کرده اما هنوز امارات و دلائل وجوب و فرضیت مثل وجود امر ایجابی و وقوع وعید بر ترک آن پیدا نشده پس
از مجرد مواظبت فرضیت لازم نیاید و در هدایه و کتب دیگر مواظبت را دلیل سنت ساخته اند و بعضی گویند مراد مواظبت
مع الترک احیاناً است و تحقیق آنست که بمجرد مواظبت وجوب ثابت نشود مگر بضمیمهٔ امر ایجاب یا وعید بر ترک و آنحضرت
بر بسیاری از سنت مواظبت داشت با عدم وجوب فتدبر و مسح سر را گاه بر همه سر کردی چنانچه در بسیاری از حدیث واقع
شده و گاه بر عمامه کردی بی آنکه بر سر نیز کردی و این در بعض احادیث آمده است ولیکن حنفیه گویند که در اول بود پس
از ان منسوخ گشت چنانکه گذشت و گاه بر ناصیهٔ سر و عمامه هر دو کردی چنانکه مذکور شد و اما اقتصار بر بعضی سر یعنی بی آنکه
بر عمامه کند هرگز نکرده مصنف این چنین میگوید اما در حدیث مسح ناصیه چنانچه در اکثر روایات آمده ذکر عمامه اصلا نیست و
اگر هست همچنان ست که دست در عمامه در آورد و مسح ربع سر کرد بی ذکر مسح بر عمامه چنانکه گذشت نعم در بعض طرق حدیث
مغیره بن شعبه که گذشت آمده که مسح کرد بر ناصیه و عمامه ولکین این نص نیست در مسح ناصیه و عمامه معا تواند که مراد بیان مسح بر عمامه
باشد بی مسح بر راس چنانکه تتمهٔ حدیث دلالت بران دارد که گفته و علی الخفین ولیکن آن منسوخ ست نزد امام ابوحنیفه و مالک
و در روایت شافعی از عطا آمده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وضو کرد پس برداشت عمامه را از سر خود و مسح کرد مقدم راس اگرچه

این حدیث مرسل ست ولیکن اعتضاد یافته مجی وی بوجهی دیگر موصولا چنانکه روایت کرد ابو داؤد از انس واگرچه در اسناد این حدیث
ابو معقل ست که شناخته نمیشود حال وی ولیکن مرسل و موصول هر کدام بدیگری اعتضاد پذیرفته و مسح مقدم راس از عثمان رضی الله
عنه در صفت وضو نیز آمده رواه سعید بن منصور واگرچه در بعض رواة وی اختلاف ست ولیکن برای اعتضاد کافی ست و از ابن عمرؓ
بصحت رسیده که اکتفا کرد بمسح بعض راس رواه ابن المنذر وغیره و از هیچ یکی از صحابه انکار آن بصحت نرسیده کذا فی فتح الباری

و مسح گوش کردی ظاهرا و باطنا یعنی هم بر بیرون گوش مسح کردی و هم درون و از برای مسح درون سر انگشتان در سوراخ گوش
در آوردی چنانکه در حدیث ابی داؤد از عثمان بن عفانؓ آمده که مسح کرد بسر خود و بهر دو گوش خود پس بشست بطون آنها را و ظهور
آنها را یکبار و فرمود همچنین دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم و از مقداد بن معدی کرب آورده که گفت ثم مسح براسه و اذنیه
ظاهرهما و باطنهما و زیادت کرد هشام و ادخل اصابعه فی صماخ اذنیه و از عمرو بن عاصؓ آورده که گفت مسح کرد بسر خود پس در آورد هر دو
انگشت سبابه را در هر دو گوش و مسح کرد بهر دو ابهام بر ظاهر اذنین و بهر دو سبابه باطن اذنین را و از ابن عباس مطلق آورده که
مسح راسه و اذنیه بی بیان این کیفیت و در روایت نسائی نیز این چنین آمده و در روایت ابن ماجه باسناد صحیح نیز بیان کیفیت آمده
و در روایت ابی داؤد و ترمذی از ربیع بنت معوذ نیز با بیان کیفیت مذکور آمده و در روایت ذکر مسح صدغین نیز آمده و بالجمله در
مسح اذنین احادیث صحیحه بسیار ست و آن سنت ست نزد هر چهار امام نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد ببقیه آب مسح سر و نزد
ائمه ثلثه باب جدید چنانکه حاکم از حدیث حبان بن واسع از پدر خود آورده که گفت شنیدم عبد الله بن زید را که گفت دیدم رسول خدا
را صلی الله علیه وسلم که وضو کرد پس گرفت برای اذنین آبی ورای آبی که گرفته بود برای سر خود و دلیل ما حدیثی ست که
ابن ماجه باسناد صحیح از عبد الله بن زید و دارقطنی نیز باسناد صحیح از ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود الاذنان
من الراس و این حدیث بطرق متعدده آمده و چون اذنین از راس باشد لاجرم مسح هر دو بیک آب بود زیرا که برای یک عضو دو آب
گرفتن نیامده در غیر صورت تکرار و نیز ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم از ابن عباسؓ آورده اند که گفت آیا خبر کنم شما را بوضوی رسول الله
صلی الله علیه وسلم پس وضو کرد و گرفت غرفه از آب و مسح کرد بدان سر و اذنین را و نسائی بابی عقد کرده در بیان مسح الاذنین
مع الراس و نیز در موطا و سنن نسائی از عبد الله صنابحی در فضل وضو آمده که چون وضو میکند بنده مومن بیرون می آید بمضمضه
گناهان از دهن و باستنشاق از بینی و بغسل وجه از وجه تا از تحت پلکها و بغسل یدین از یدین تا از میان ناخنان و بمسح راس از راس
تا از اذنین و درینجا دلالت ظاهر ست بر بودن اذنین از راس کذا قال الشمنی و در اکثر احادیث مسح راس و اذنین واقع شده بی تعرض
باب جدید و ظاهر سیاق آنها در بودن اوست باب سر چنانکه گذشت و اما آنچه روایت کرده شده است که گرفت از برای اذنین
آب جدید محمول ست بر آنکه تری بعد از استیعاب راس در دست نمانده از جهت تطبیق میان احادیث و لضرورت که چون تری منعدم
گردد منافی نیست از گرفتن آب جدید اگرچه در عضو واحد باشد و بالجمله روایت مسح اذنین باب سر اکثر و اشهر ست و از بسیاری
از صحابه عظام بطرق کثیره آمده کذا قال الشیخ ابن الهمام و مصنف میگوید که در مسح گردن حدیثی ثابت نشده و آن نزد حنفیه
مستحب ست و اختیار بعضی از شافعیه نیز همین ست و حدیثی نیز درین باب روایت میکنند که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که
هر که مسح کند بر قفا همراه سر نگاهداشته شود از غل روز قیامت این حدیث را در مسند الفردوس از ابن عمرؓ روایت کرده ولیکن بسند
ضعیف و بروایتی دیگر نیز آمده ذکره الشمنی و شیخ ابن الهمام از برای اثبات استحباب حدیث ترمذی از وائل بن حجر آورده ثم مسح علی
راسه ثلثا و مسح اذنیه ثلثا و ظاهر رقبته و حدیثی دیگر نقل کرده از کعب بن عمرو الیامی بروایت ابی داؤد وانه علیه السلام مسح الرقبة

مسح الراس وگفته که نزد بعضی بدعت ست و در هدایه آنرا در سنن و مستحباب ذکر نکرده والله اعلم اما مسح حلقوم بدعت ست و سے
پایهای مبارک اگر در موزه نبودی بشستی والا مسح کردی یعنی هیچ جانب مقید نبودی و یکی را از دیگری اولی و ارجح ندانستی مقصود
درینجا شستن پایهاست و بیان مسح موزه بتفصیل بیاید و همین کلام را درینجا مشرح تر ازین بگوید انشاء الله تعالی و از احادیث صحیحه
که در اذکار وضو وارد شده که نزد هر عضوی مناسب آن عضو دعای بخوانند چیزی بصحت نه پیوسته بلکه محدثین حکم بوضع آن
کرده اند و آن ادعیه و اذکار را بتفصیل در اوراد بعض مشایخ مذکور اند و نزد ایشان معمول و تحقیق این نوع خلاف که در بعض
اعمال میان محدثان و بعض مشایخ واقع ست در رساله که درین باب تالیف یافته است بتفصیل ذکر کرده شده است وانچه صحیح شده
آنست که در اول وضو بسم الله گفتی و تسمیه در اول وضو نزد حنیفه سنت ست یا مستحب و ابو داؤد و ترمذی از ابو هریره و دارقطنی از ابی هریره
و ابن مسعود و ابن عمر آورده اند که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم هر که در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند
پاک نشود مگر مواضع وضو پس سیاق این حدیث در اثبات کمال ست به تسمیه و این امارت سنت و استحباب بود یا آنکه باین حدیث
و احادیث دیگر در باب تسمیه ضعفی نیز نسبت کرده اند و لهذا اصح آنست که وی مستحب ست نه سنت و منقول از سلف در تسمیه این لفظ ست
که بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام و بعض گفته اند که این لفظ منقول ست از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعض
گفته اند افضل بسم الله الرحمن الرحیم ست بعد از تعوذ و در مجتبی گفته که جمع کند میان هر دو و در محیط گفته که اگر لا اله الا الله یا الحمد لله
یا اشهد ان لا اله الا الله بگوید نیز قائم میگردد بسنت همچنین گفته است شیخ ابن الهمام و نیز شیخ در زاد الفقیر و شرح هدایه شهادتین نزد
غسل هر عضو از مستحباب شمرده است و بعضی از علما غسل اعضای وضو را یکی از مواضع استحباب صلوة بر حضرت رسول الله صلی الله علیه
وسلم نیز شمرده اند و نزد امام احمد باختیار جماعهٔ از اصحاب وی تسمیه چنانکه زرکشی در شرح خرقی گفته در اول وضو واجب ست و شرط
صحت وضو ست لقوله علیه السلام لا صلوة لمن لا وضوء له ولا وضوء لمن لم یسم رواه احمد و ابو داؤد والحاکم عن ابی هریرة و این حدیث را
احمد و ترمذی و ابن ماجه از سعید بن زید و ابن ماجه و دارمی از حدیث کثیر بن زید از ربیح بن عبد الرحمن بن ابی سعید از پدرش ابی سعید
خدری نیز روایت کرده اند و بخاری گفته که احسن احادیث درین باب حدیث سعید بن زید ست و اسحق گفته که اصح احادیث
حدیث اوست و نزد ابو حنیفه محمول بر نفی فضیلت و کمال ست نه منع صحت و جواز بدلیل آنکه اصحاب سنن اربعه روایت کرده اند که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در تعلیم وضو فرمود چون بایستی برای نماز وضو کن چنانچه امر کرده است ترا پروردگار تعالی و شک نیست که در وضوئی
که امر کرده است بآیه کریمه اذا قمتم الی الصلوة ذکر تسمیه نیست با آنکه در بعض طرق حدیث سعید بن زید انقطاع هم هست و در بعض رجال
وی اختلاف والله اعلم و بعضی از علمای ما استدلال کرده اند بر نفی وجوب تسمیه بحدیثی که بطرق متعدده از صحاح و حسان آمده که
آن حضرت صلی الله علیه وسلم از بول و یا غائط آمده بود مردی بروی سلام کرد جواب وی نداد سپس زد دست مبارک خود را
بحائط و تیمم کرد و جواب سلام وی داد و فرمود منع نکرد مرا از رد سلام تو مگر اینکه من بر طهارت نبوده ام و در روایتی آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم وضو میکرد مردی بروی سلام کرد جواب وی نداد و چون از وضو فارغ شد عذر خواهی آن نمود و این احادیث
دلالت دارد که بی وضو ذکر خدا نمیکرد پس دلالت کند بر عدم تسمیه پیش از وضو و درین استدلال نظر ست زیرا که این دلالت ندارد
بر کراهت ذکری که مشروع و معهود بود در شرع و منع نمیکند آنرا و به تحقیق وارد شده و ثابت گشته ذکر تسمیه در اول وضو باحادیث
متعدده و ظاهر آنست والله اعلم که امتناع حضرت صلی الله علیه وسلم درین حالت از خصوص رد سلام بود که تاخیر و توقف را در وی مجال
نه از مطلق ذکر چه در صحاح آمده که منع نمیکرد او را از ذکر خدا هیچ چیز از حدث بلکه جنابت هم و در بعض روایات آمده که بعد از خروج از براز

میفرمود والحمد لله الذی اخرج منی ما یؤذینی الخ و بعضی تمسک کرده اند بآنکه در حدیث امیر المؤمنین علیؓ و عثمانؓ که توصیف وضوء
حضرت صلی الله علیه و سلم برای مردم کردند ذکر تسمیه نیست اگر واجب میبود بایستی کرد و جواب داده شده است ازین تمسک بآنکه
مقصود ایشان حکایت افعال بود و بس که داخل اند در وضو و تسمیه از اقوال است خارج وضو یا ایشان بیان کرده باشند و
راوی از ایشان اختصار کرده و جز و حدیث را نقل کرده بنا بر شهرت ابتدا به تسمیه در هر امری ذی بال و چندین از سنن مثل تخلیل
و مسواک در حدیث ایشان نیامده بلکه در بعض طرق حدیث بیان وضو غسل یدین اولا نیز نیامده کذا قال الشیخ ابن الهمام اما
پوشیده نماند که این جواب خالی از ضعف نیست و تمسک آنجماعه بر نفی وجوب تسمیه تمام ست و عدم ذکر بعض سنن دیگر منافات
بآن ندارد و بعضی گفته اند که مدخل نیست در وضو وجوب را زیرا که وی شرط و تابع صلوة ست و اگر در وی نیز واجبی بود لازم آید
مساوات او باصل و این استدلال سخت ضعیف ست و نکتهٔ نحویانه است و نیز از وجود واجب در وضو لزوم مساوات ممنوع ست از جهت
وجود فارق بوجوه دیگر مثل عدم لزوم وضو بنذر خلاف صلوة و تواند که رتبهٔ وجوب وی منحط باشد از رتبهٔ واجبات نماز چنانچه فرائض و
نسبت بفرائض نماز کذا قال ابن الهمام پس سبیل در منع وجوب تسمیه همان کلام در ثبوت احادیث وارده درین باب و عدم قطعیت دلالت
آنها بر وجوب باشد و منع ثبوت تعارض میان احادیث جانبین والله اعلم و در آخر وضو گفتی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و در حدیث مسلم و ابی داؤد و نسائی و ابن ماجه از عمر بن الخطابؓ آمده است که هر که وضو کند باسباغ بعد
از وضو این کلمه بگوید گشاده شود برای او هشت در بهشت و گفته شود مر او را در آ از هر در که خواهی و جزری در حصن حصین برمز
ابن ماجه و مصنف ابن ابی شیبه و ابن السنی آورده ثلث مرات و بعد از شهادتین فرمودی اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من
المتطهرین واجعلنی من عبادک الصالحین این زیادت ترمذی ست بر شهادتین ولیکن در حدیث ترمذی کلمهٔ اشهد قبل ان محمدا نیست
و حاکم در مستدرک و نسائی این را نیز زیاده کرده که سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک و اتوب الیک و جزری
از طبرانی در اوسط آورده که هر که وضو کند پس گوید سبحانک اللهم و بحمدک استغفرک و اتوب الیک نوشته شود آن را در کاغذ پاره
و مهر کرده شود بر آن و گشاده نشود مگر در روز قیامت و ابو موسی اشعریؓ چنانچه نسائی و ابن السنی روایت کرده گفت آب وضو
آوردم پس پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وضو ساخت و شنیدم که در وقت وضو بعد از تسمیه چنانکه از سیاق کلام جزری در
حصن حصین مفهوم میشود میگفت اللهم اغفرلی ذنبی و وسع لی فی داری و بارک لی فی رزقی گفتم یا رسول الله شنیدم که چنین و چنین دعا
میکردی فرمود هل ترکت من شیء آیا هیچ فرو گذاشت کردم درین دعا یعنی دعا کردم که جامع خیرات و برکات دنیا و آخرت ست ما نا که
ابو موسیؓ این دعا را سهل و مختصر پنداشت پس در جواب وی این چنین فرمود یا مراد آن بود که تو میدانی که در طلب خیر و اتیان فعلی که
در وی ادنی ثواب بود اهتمام دارم و ترک نکنم اگر چه سهل و مختصر بود و واجب نباشد از جهت غایت حرص من بر طلب خیر و احراز ثواب
و تعلیم امت والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از وضو اعضا را بمندیل یعنی طرف دستار یا رو پاک نشفه یعنی رو پاک که
برای پاک کردن اعضا و چیدن آب از آن ساخته باشند خشک کردی و اگر حاضر نکردندی دور کردی و حدیثی که از عائشه رضی
الله عنها مرویست که کانت له نشافة و در روایتی خرقة ینشف بها بعد الوضوء بود مر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را جامه پاره برای
چیدن آب که میچید بدان آب را بعد از وضو و در روایتی ینشف بها غسالة وجهه ای مندیل یمسح به وجهه کذا فی النهایه و حدیث معاذؓ یعنی
که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم وقتیکه وضو میکرد پاک میکرد روی مبارک را بطرف جامهٔ خود هر دو حدیث ضعیف ست بجهت ضعف
بعضی رواة آن هر دو در جامع ترمذی مذکور و ترمذی نیز تضعیف کرده و گفته که از حضرت درین باب چیزی بصحت نرسیده است و گفته که قومی

از اہل علم از صحابہ و تابعین و غیرہم درین باب رخصت کردہ اند و بعض مکروہ دارند و بگذارند تا ہمچنان خشک شود کہ موجب نورانیت و ثقل میزان اعمال ست درروایت کردہ شدہ است این قول از سعید بن المسیب و زہری انتہی و در بعضی کتب حنفیہ مذکورست کہ اگر بقصد تنزہ و تکبر نمود کراہت ندارد و در بعضی از شرح مشکوۃ از ازہار نقل کردہ کہ مستحب ست ترک تنشیف زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تنشیف نکردہ و اگر تنشیف کند ہم مکروہ نیست بر قول اصح و نزد بعضی مکروہ است و در وضو ساختن کسی آب بر دست وی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نریختی مگر در وقت ضرورت در حدیث بخاری و مسلم از حدیث مغیرہ بن شعبہ آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در سفری بود و من بر دست مبارک وی آب میریختم و وضو میکرد و نیز در صحیح بخاری از حدیث اسامہ بن زید ہمچنین آمدہ و حاکم در مستدرک از حدیث ربیع بنت معوذ آوردہ کہ گفت آوردم آب وضوی حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را پس فرمود بریز بر اعضای من پس ریختم در آنحضرت وضو کرد و این حدیث صریح ترست در جواز بجہت امر و عدم تقید بسفر و در حدیث صفوان بن عسال نیز آمدہ کہ ریختم من آب وضو بر اعضای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در سفر و حضر این احادیث درین باب آمدہ و وجہ ضرورت از ان معلوم نشدہ و مقید بآن نیفتاد و اللہ اعلم و حدیثی کہ در تخلیل لحیہ وارد شدہ بعضی از اہل حدیث قبول کردہ اند و بعضی رد کردہ ترمذی از حسان بن بلال می آرد کہ گفت عمار بن یاسر را دیدم کہ وضو کرد و تخلیل کرد لحیہ را پس گفتہ شد مر او را آیا تخلیل میکنی لحیہ را گفت چہ منع می کند مرا از ان و حالانکہ دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ تخلیل میکرد لحیہ خود را و میگوید کہ درین باب حدیث از عائشہ و ام سلمۃ و انس و ابن ابی اوفی و ابی ایوب نیز آمدہ و لیکن در بعضی طرق حدیث عمار سخن کردہ و گفتہ کہ سفیان بن عتبہ گفتہ است کہ عبد الکریم کہ روایت از حسان بن بلال کردہ از وی سماع ندارد و نیز ترمذی گفتہ کہ محمد بن اسمٰعیل گفتہ است کہ صحیح ترین حدیثی کہ درین آمدہ حدیث عامر بن شقیق ست از ابی وائل از عثمان کہ گفت بود پیغمبر خدا کہ تخلیل میکرد لحیہ را گفتہ اکثر اہل علم از صحابہ و غیرہم بدان قائل اند و احمد گفتہ کہ اگر سہو کند از تخلیل لحیہ روا است و اسحاق گفتہ کہ اگر بفراموشی ترک کرد یا تاویل کفایت میکند و اگر عمداً کرد اعادہ کند و گفتہ حدیث عثمان بن عفان حسن صحیح انتہی و زرکشی در شرح خرقی حدیث عثمان را اینچنین آوردہ کہ وی رضی اللہ عنہ وضو کرد روزی و تخلیل کرد لحیہ را ہنگام شستن روی پس گفت دیدم من رسول خدای را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ کرد ہمچنان کہ دیدید مرا کہ کردم و گفتہ رواہ الترمذی و صححہ ابن خزیمہ و ابن حبان و حسنہ البخاری و ابو داؤد از انس آوردہ کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ چون وضو میکرد می گرفت کفی از آب و میدر آورد آنرا در تحت حنک خود و تخلیل میکرد لحیہ خود را و میفرمود ہمچنین امر کردہ است مرا پروردگار من عز و جل و بالجملہ حدیث تخلیل بطرق متعددہ آمدہ و در بعض رواۃ بعضی طرق آن محدثان را اختلافی ہست و مراد را شواہد کثیر ست و راجح جانب ثبوت ست و آن سنت ست نزد امام ابی حنیفہ و شافعی و نزد امام احمد نیز بر مذہب معروف و نزد بعضی از ائمہ و مذہب وی وجوب است از جہت حدیث انس کہ گفت بہذا امرنی ربی و نزد امام مالک تحریک لحیہ را در غسل وجہ بکفین تا در آید درو آب بدافعہ شعر ابی را کہ ملاقی اوست و در رسالہ ابن ابی زید کہ در مذہب ایشان سنت گفتہ و لیس علیہ تخلیلہا فی الوضوء و یجری علیہا یدیہ الی آخر ہا و این ہم احتمال نفی وجوب دارد و ہم احتمال نفی سنت و ظاہر احتمال ثانی ست بقرینہ مقام و شمنی گفتہ کہ بعض گفتہ اند کہ تخلیل لحیہ سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت ست عندہما و شمس الائمہ سرخسی گفتہ کہ اصح آنست کہ ابو حنیفہ با ابو یوسف ست و کیفیت تخلیل آنست کہ در آورد اصابع خود را از اسفل لحیہ بجانب فوق انتہی و در ہدایہ گفتہ سنت ست نزد ابی یوسف و جائزست نزد ابی حنیفہ و محمد و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ در بسیاری از کتب روایت آمدہ کہ سنت ست نزد ابی یوسف و مستحب ست عندہما زیرا کہ ثابت در وی مجرد فعل ست بی مواظبت لیکن بعد از ثبوت حدیث انس بہذا امرنی ربی ثبوت مواظبت ظاہرست و اللہ اعلم و ظاہر

حدیث آن ست که بها رجاید بود و بعض گفته اند که بار وجه است و وقت وی نزد شستن روی ست و نزد امام احمد مخیر ست که در وقت شستن روی کند یا در وقت مسح راس و اما تخلیل اصابع گاه گاه کردی و در جامع ترمذی و سنن ابن ماجه از حدیث ابن عباس رض آورده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وسلم چون وضو کنی تخلیل کن اصابع هر دو دست و هر دو پای را و ترمذی گفته حدیث حسن غریب و در حدیث اصحاب سنن اربعه از لقیط بن صبرة آمده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون وضو کنی کامل و تمام کن وضو را و تخلیل کن اصابع را و مبالغه کن در استنشاق مگر آنکه صائم باشی و تصحیح کرده این حدیث را ترمذی و ابن خزیمه و حاکم و احمد و ترمذی روایت کرده اند از مستورد بن شداد که گفت دیدم رسول خدای را صلی الله علیه وسلم که تخلیل کرد انگشتان پایهای خود را بانگشت خنصر و ترمذی گفته حدیث غریب لانعرفه الا من حدیث ابی لهیعة و نزد امام ابی حنیفه سنت ست تخلیل اصابع یدین و رجلین و همچنین نزد امام شافعی و نزد امام احمد تخلیل اصابع رجل مسنون ست بی خلاف بحدیث مستورد بن شداد و در اصابع یدین دو روایت ست اشهر سنت ست بجهت حدیث ابن عباس رض و لقیط بن صبرة و بر روایتی نه زیرا که تفریج آنها مغنی ست از تخلیل و مالک تخلیل مخصوص باصابع رجل داشته و آنرا نیز گفته که اگر ترک کند باکی نیست ولیکن تخلیل اطیب است مر نفس را و کیفیت تخلیل اصابع رجل آنکه تخلیل کند بخنصر ید یسری ابتدا کند از خنصر رجل یمنی و ختم کند بخنصر رجل یسری بجهت رعایت تیامن و تخلیل کند اصابع یدین را بدر آوردن اصابع یکی در دیگری و سنت بودن تخلیل اصابع بر تقدیری است که آب درون انگشتان برسد و مقصود از تخلیل مبالغه و تکمیل تطهیر بود و اگر انگشتان بیک دیگر چسپیده بود بحدی که آب در درون آنها نرسد تخلیل واجب بود باتفاق و وعیدی که بر ترک تخلیل اصابع در حدیث دار قطنی وارد شده چنانکه در هدایه آورده است که تخلیل کند اصابع را تا تخلیل نکند نار جهنم محمول بر همین صورت ست که آب بمیان اصابع نرسد یا الیقین بدان حاصل نگردد والا ورود وعید ناظر در وجوب ست پس سنت چون باشد با آنکه گفته اند که این حدیث ضعیف ست ضعفه یحیی ابن میمون بن نمار کما ذکر ابن الهمام و اما تحریک انگشتری در انگشت در حدیثی ضعیف وارد شده در حدیث ابی رافع که ابن ماجه و دار قطنی آورده اند کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ حرک خاتمه و در مذهب حنفی از سنن و مستحبات وضوست و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر آورده که تحریک خاتم اگر فراخ بود سنت ست و اگر تنگ بود و آب در زیر آن نرسد واجب

فصل در کتب ائمه حدیث از کتب سته و غیرها بروایات متعدده و طرق مختلفه آمده است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی و در مواهب لدنیه میگوید که تصریح کرده اند جمعی از حفاظ حدیث که مسح خفین بتواتر ثابت شده است که شک و شبهه را بدان راه نیست و بعضی از علما راویان آنرا جمع کرده و از هشتاد در گذشته عشره مبشره داخل ایشان اند و هیچ یکی از سلف انکار آن نکرده مگر از امام مالک روایتی نقل کنند که مسح بر موزه مسافر راست نه مقیم را و امام محمد در موطای خود گفته که مالک بن انس گوید که مقیم را مسح بر موزه جائز نبود و حال آنکه اکثر احادیث و آثاری که مالک روایت کرده در مقیم ست و شیخ ابن حجر گفته که روایات صحیحه از مالک مصرح اند بجواز مطلقاً و بعض گویند که توقف مالک در مسح حال اقامت در خاصه نفس خود بود اما فتوای او بر جواز بود و مثل این منقول ست از ابو ایوب صحابی انتهی و کتب مالکیه مشحون ست بجواز آن در سفر و حضر و شمنی در شرح نقایه گفته مسح بر موزه جائز ست نه سنت مشهور رد و از امام ابو حنیفه روایت می کنند که فرمود حکم نکردم بمسح خفین تا ندیدم در وی آثار و اخبار مثل ضوء نهار و امام احمد فرمود کرسی در هفتند نفر از صحابه روایت میکنند مسح خفین از رسول الله صلی الله علیه وسلم و در روایتی فرمود چهل کس از صحابه حدیث کرده اند بدان مرفوعاً و موقوفاً و ابن المبارک گفته مردی می آید و می پرسد مرا از مسح خفین

پس در شک می افتم که از اهل اهوا باشد و آما آنکه بعضی قرأت جر را در وارجلکم حمل بر مسح کرده اند و قرأت نصب را بر غسل خالی از خدشه
نیست چه مسح خفین مغیا بکعبتین نبود باتفاق و آمام حسن بصری فرمود که حدیث کردند مرا هفتاد تن از اصحاب که رسول خدا صلی الله
علیه وسلم مسح کرد بر خفین و در هدایه میگوید اخبار در مسح خفین مستفیض و مشهور ست و هر که آنرا اعتقاد نکند مبتدع باشد و کرخی می گوید
که میترسم کفر را بر آنکه مسح خفین را اعتقاد نکند و از امام ابو حنیفه مثل این آمده و بالجمله در اخبار صحیح ثابت شده که پیغمبر صلی الله علیه
وسلم در سفر و حضر مسح بر موزه کشیدی فمدت حضر یکشبانروز فرمود و مدت سفر سه شبانروز چنانکه روایت کرد مسلم از علی بن
ابی طالب و روایت کرده شده است این حدیث از هژده صحابی که در جمع الجوامع سیوطی مذکور اند و امام احمد از عوف بن مالک
اشجعی آورده که گفت امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بمسح بر خفین در غزوهٔ تبوک سه شبانروز مسافر را و یک شبانروز
مر مقیم را و گفت امام احمد که این اجود حدیثی ست در مسح خفین زیرا که در غزوهٔ تبوک ست و آن آخر غزوه است که غزا کرد رسول خدا
و آخر فعل وست صلی الله علیه وسلم و مسح بر ظاهر موزه کشیدی یعنی بر پشت پای چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است و ابو داؤد در سنن
خود از علی مرتضی بطرق متعدده آورده که فرمود اگر کار دو بار دین بر رای و حکم عقل بودی پایان موزه اولی بودی بمسح از بالای آن و
بتحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وسلم که مسح کرد بر ظاهر خفین و اما در اسفل موزه حدیث ضعیف وارد شده و در حدیث صحیح
چیزی ثابت نشده چنانکه از مغیرة بن شعبه در حدیث ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه آمده که گفت وضو کنانیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم در غزوهٔ تبوک پس مسح کرد اعلای خف را و اسفلش را و ترمذی گفته که این حدیث معلول ست و اتصال و بمغیره ثابت نشده
الا بوراد که کاتب مغیره بود و مولای او و هم ترمذی گفته پرسیدم من ابا زرعه و بخاری را ازین حدیث این هر دو امام گفتند که این حدیث
صحیح نیست ابو داؤد نیز این حدیث را تضعیف کرده و در اکثر طرق حدیث مغیره مطلق واقع شده که مسح علی الخفین بی ذکر اعلی و اسفل
و نزد ترمذی در بعض طرق و ابی داؤد و احمد علی ظاهر هما نیز واقع شده و نیز امام ابی حنیفه مسح بر ظاهر خف فرض ست و بر باطن خف
و عقب و ساق اصلا جائز نبود و مذهب امام احمد نیز همچنین ست و نزد امام شافعی بر ظاهر خف فرض و بر پایان آن سنت ست
و نزد امام مالک نیز همچنین ست و کیفیت مسح نزد ایشان آنست که بگیرد اند دست راست خود را بالای خف از جانب اصابع و دست چپ
زیر خف پس بکشد هر دو دست را بطرف کعبین و همچنین کند در مسح خف یسری و بگیرد اند دست چپ بالای خف و دست راست را
پایان او و بر روایتی ابتدا کند در مسح اسفل خف از کعبین بطرف اصابع و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر جورب مسح کردی چنانچه در روایت
احمد و ترمذی و ابی داؤد و ابن ماجه از حدیث مغیره بن شعبه آمده و نیز روایت کرده امام احمد از بلال رض که آن حضرت صلی الله
علیه وسلم وضو میکرد و مسح میکرد بر عمامه و موقین و ابی داؤد مانند این آورده و موق جرموق را گویند فارسی معرب ست و جوهری
و مطرزی گفته که موق خف قصیری که پوشیده میشود بالای خف کذا فی شرح ابن الهمام و زرکشی در شرح خرقی آورده که جرموق خف
واسعی ست که پوشیده می شود فوق خف در بلاد بارده ابو داؤد و از علی مرتضی و ابن مسعود و انس بن مالک رض و عمر بن الخطاب رض و ابن عباس
و غیر ایشان از صحابه عظام رض آورده است که ایشان مسح بر جورب کردند و جورب موزه را گویند که بر بالای موزه می پوشند بجهت سردی
هوا یا نگهداشت موزهٔ پایان از چرک و غساله خواه از صوف باشد یا از چرم و مسح بر جورب جائز ست چون موزهٔ پایان و بالا را هر دو
بر طهارت پوشیده باشند نزد امام ابی یوسف و محمد مطلقا و نزد ابو حنیفه اگر سخت و منعل و مجلد باشد چنانچه بدان راه توان رفت و
بی آنکه بربندند بر ساق بایستد جائز بود و اگر سخت نباشد جائز نباشد مگر آنکه رقیق باشد بحدی که تری آب مسح جورب بموزه در دون
برسد گویا که هم بر وی مسح کرد و در مذهب امام احمد نیز مسح بر موزه که بالای موزه پوشیده باشند جائز ست و نزد شافعی مسح

به جورب درست نبود اگرچه منعل باشد واحادیث مذکوره حجت ست بر وی وآن حضرت را صلی الله علیه وسلم در مسح خفین وغسل
رجلین تکلفی نبودی بلکه اگر در حالت قصد وضو پایها مکشوف بودی غسل کردی و برای مسح کردن موزه نپوشیدی واگر پایها در
موزه بودی مسح کردی وموزه بیرون نکردی وعلمارا دریجا اختلاف ست بعضی گویند که مسح افضل ست از برای اظهار سنت
ورد اهل بدعت از خوارج وروافض ونزد این جماعه از علما اگر پایها مکشوف باشد موزه بپوشند ومسح کنند از برای مصلحت مذکوره و
اکثر بر انند که مسح رخصت ست اگر بکنند جائز بود وعزیمت همان غسل ست یعنی اگر پای از موزه بر آرد وبشوید افضل بود وبران اجر
گردد ومختار صاحب هدایه همین ست ونزد امام احمد در روایتی مسح افضل ست از برای ترویج سنت ومخالفت شعار اهل بدع که از ان
منع کنند ودر روایتی دیگر هر دو برابر ست از جهت ورود شریعت بهر دو ومختار مصنف نیز همین ست چنانکه گفت وچون در افضلیت
مسح وغسل علما را اقوال ست فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم بیان نموده شد تا معلوم گردد که احسن اقوال همین ست که عادت نبوی بود
صلی الله علیه وسلم یعنی تکلف نکند ومقید بهیچ جانب نباشد وهیچ یکی از جانبین را افضل وارجح ندارد وهر دو برابر انگارد والله اعلم

فصل بدانکه جواز تیمم ثابت ست بکتاب وسنت واجماع وابتداء شرعیت آن در غزوهٔ مریسیع ست که عقد عائشه رض گم شده وآنحضرت
مردم را بطلب آن گماشته وتوقف نموده بود پس وقت نماز در رسید وبا قوم آبی نبود که بدان وضو سازند پس درشتی کرد ابوبکر بر عائشه رض
که حبس کردی ونگاه داشتی رسول خدای را صلی الله علیه وسلم ومسلمانان را بر غیر آب پس نازل شد آیت تیمم گفت اسید بن حضیر
چه عجب بسیار ست برکت شما ای آل ابی بکر وگفت رحمت کند ترا حق تعالی ای عائشه نمی بینم ترا که صادر شد از تو امری اگرچه بظاهر
مکروه پندارند مگر آنکه گردانید خدای تعالی در وی فرجی وکشادگی مر مسلمانان را وآورده اند که بعد از ساعتی آن عقد را در زیر بار
بیافتند ودر کیفیت تیمم اختلاف ست اکثر بر انند که تیمم دو ضربه ست یعنی دو بار دست زدن ست بر زمین یکبار برای روی ودوم
برای دو دست تا مرفقین واین مذهب امام ابوحنیفه ومالک وشافعی ومختار بعض اصحاب احمد ست وقول علی مرتضی رض وابن عمر رض و
حسن بصری رض وشعبی رض وسالم بن عبد الله بن عمر رض وسفیان ثوری رض ست وطبرانی ودارقطنی رض وحاکم از روایت جابر رض آورده اند که رسول خدا
فرمود صلی الله علیه وسلم التیمم ضربتان ضربة للوجه وضربة للذراعین الی المرفقین واین حدیث را طبرانی از ابن عمر رض واز ابی امامه رض و
حاکم از ابن عمر رض واحمد رض از عمار یاسر رض نیز روایت کرده اند ونیز ابو داؤد از عمار بن یاسر رض آورده که مسح کردند صحابه برای نماز فجر ولبودند ایشان
با رسول خدای صلی الله علیه وسلم پس زدند بکفهای خود صعید را پستر مسح کردند بر رویهای خود مسحه واحدة پستر باز زدند بکفهای خود صعید
را بار دیگر پس مسح کردند بدستهای خود تمام تا مناکب وآباط ولیکن درین حدیث ضربة تا الابطین واقع شده واین بجهت آن بود
که در آیت تیمم ذکر مرفقین نیست پس گمان بردند که دست نام تمام عضو ست از کف تا ابط وبعضی بر انند که تیمم یکبار دست زدن ست
بر زمین وبر روی وهر دو کف دست مالیدن واین مذهب مشهور امام احمد حنبل ست وقول قدیم امام شافعی ومحفوظ ومختار از مذهب وی
اول ست ومنقول ست از عطا ومکحول واوزاعی واسحق وابن جریر وابن المنذر وابن خزیمه ومنقول ست از مالک ودیگر اصحاب حدیث
ودلیل ایشان حدیثی ست که در صحیحین از عمار بن یاسر رض آمده که وی جنب بود وبرای تیمم جنابت در خاک می غلطید خبر بحضرت رسید
فرمود پس نبود ترا ای عمار که میزدی هر دو دست خود را همچنین پس آن حضرت برای نمودن عمار هر دو دست خود را بر زمین زد و
نفخ کرد در هر دو کف پستر مسح کرد بهر دو دست روی را وکفین را این لفظ بخاری ست چنانکه در مشکوة آورده ولفظ مسلم اینچنین ست
که بسنده بود ترا ای عمار که میزدی دو دست خود را بر زمین ونفخ میکردی پستر مسح میکردی بدو دست روی خود را وکفین خود را وجواب
ازین دلیل گفته اند که مراد ومقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم دریجا بیان صورت ضربه است برای تعلیم عمار ونمودن وی دست بر زمین

چنین باید زد و بر زمین نمی باید خالیه نیز بیان تمام صورت تیمم و جمیع آنچه بدان تیمم حاصل شود و عمار بیان تعلیم ضربه را روایت کرد و لهذا
در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داؤد وغیره آمده که در وی تصریح ست بآنکه تیمم دو ضربه است و در همین حدیث نیز در بعض روایات آن لفظ
ضربه واحده نیست و همین مقدار است که هر دو دست را بر زمین زد و بیفشاند غبار از وی پس مسح کرد روی را و هر دو کف دست را و این
علی الاطلاق شامل دو ضربه نیز تواند بود کرمانی در شرح صحیح بخاری گفته که امام نووی گفته که محفوظ ضربتین ست نه ضربه واحده و این جواب
است از ذکر ضربه نه ضربتین و اما ذکر کفین و مسح بران نیز چون مقصود نه بیان تمام تیمم داشت اقتصار کرد بران بجهت کفایت آن در تعلیم
ضربه بدلیل ذکر ذراعین الی المرفقین در احادیث دیگر و نیز گویند که مراد بکفین اینجا یدین ست و چون ذکر یدین و اراده کفین آمده است
چنانچه در آیه سرقه السارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما عکس آن نیز جائز بود بوجود العلاقه و چون مختار مصنف مذهب جمهور محدثین ست
میگوید که چون آنحضرت تیمم کردی یکبار هر دو کف مبارک بر زمین زدی و بر روی و هر دو دست بالیدی در بعض روایات صحیحه بواو
واقع شده بتقدیم وجه بر کفیه و بالعکس و در بعضی ثم بتقدیم کفیه بر وجهه و شیخ ابن حجر گفته ازینجا معلوم شود که ترتیب در تیمم شرط نبود
و بنای کلام مصنف بر آنست و در حدیث صحیح نیامده که دو بار دست مبارک بر خاک زدی و نیامده که دست را تا مرفقین مسح کردی و
احادیثی که بر خلاف آنچه گفتیم وارد شده مجموع ضعیف ست و در مرتبه احادیث که در ضربه واحده و مسح کفین آمده در قوت و صحت
نیست مصنف اینچنین میگوید ولیکن شیخ ابن الهمام گفته است که حاکم حدیث ضربتین را تصحیح نموده و گفته است صحیح الاسناد ولم
یخرجاه و دارقطنی گفته است رجاله کلهم ثقات تنبیه بدانکه ارباب حدیث در ترجیح مذهب ثانی بجد اند و شیخ ابن حجر نیز در شرح
صحیح بخاری ترجیح احادیث این مذهب می نماید و گفته که ایتان بخاری عنوان را بلفظ جزم که گفته باب التیمم للوجه والکفین باشعر
خلاف از جهت قوت دلیل وست زیرا که احادیث وارده در صفت تیمم صحیح نشده سوای حدیث ابی جهیم و در وی ذکر یدین کرده
مجملا و اما حدیث عمار در صحیحین بلفظ کفین واقع شده و در سنن بذکر مرفقین و در روایتی تا نصف ذراع و در روایتی تا آباط
و درین دو روایت مقال ست و آنچه ترجیح میکند روایت صحیحین را در اقتصار بر وجه و کفین آنست که عمار بعد از رحلت حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فتوی میداد بآن و راوی حدیث اعرف ست بمراد از غیر خود خصوصا صحابی مجتهد و همچنین روایت صحیحین
ضربه است و غیرهما ضربتین و گفته که قول نووی که گفته است محفوظ ضربتین ست نه ضربه واحده مرادش حفظ مذهب ست نه
روایت زیرا که اختلاف ست میان شافعیه که مذهب او اول ست یا ثانی و صحیح و محفوظ آنست که ثانی ست و گفته که جواب نووی
در شرح مسلم که مقصود بیان مجرد صورت ضرب ست از جهت تعلیم بدانچه حاصل شود بوی تیمم متعقب ست بآنکه سیاق قصه
دلالت دارد بر آنکه مراد بیان جمیع ست چه ظاهر از قول حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود انما یکفیک بیان جمیع چیزی ست
که کفایت کند و استدلال بر اشتراط مسح تا مرفقین بقیاس وضو فاسد ست چه آن قیاس ست در مقابله نص که دلالت دارد
بر مسح کفین با آنکه قائل بعدم نیز قیاسی دارد معارض این قیاس و آن قیاس ست بر حد سرقه انتهی کلام الشیخ اگر گویند پس
امر مشکل شد آنچه گفته اند در توجیه مذهب اول مدخول شد پس چه میگوئی تو در اثبات این مذهب جوابش آنکه بی شک احادیث
درین باب مختلف و متعارض آمده در بعضی ضربتین و در بعضی ضربه واحده و در بعضی مطلق ضرب و در بعضی کفین و در بعضی یدین
الی المرفقین و در بعضی یدین مطلق و اخذ باحادیث ضربتین و مرفقین اخذ ست باحتیاط و عمل ست باحادیث طرفین از
جهت اشتمال ضربتین بر ضربه و مسح ذراعین تا مرفقین بر مسح تا کفین دون العکس و نیز تیمم طهارتی ناقص ست پس
اگر محل آن بیشتر بود و مستوعب مرفقین و برای روی و دست ضربه علیحده باشد بهتر و باحتیاط قریب تر اگر گوئی تا ابط

باحتیاط قریب ترست چرا آنرا اخذ نکردند گوییم حدیث ابی الاباط صحیح نیست باآنکه وقوع ذراعین درحدیث ابی جهیم چنانچه در شرح السنه روایت کرده وگفته حدیث حسن دیدین که ظاهر در ذراعین ست چنانچه درصحیحین آمده مؤید آن ست اگر گوئی چرا ضربه ومسح کفین رافرض نداشتند وزیادتی راسنت ومکمل آن چنانچه غسل مرتین وتثلث مرات ومسح تمام راس در وضو جوابش آنکه مروی در وضو هر دو عمل ست تارة فتارة لاجرم ادنی راکه متیقن ست فرض داشتند وزیادتی راسنت واینجا احادیث متعارض آمده وظیفه درین جا ترجیح بود ورعایت احتیاط صالح ست برای ترجیح وقیاس بروضو که اصل تیمم ست نیز برای این ترجیح ست نه قیاس درمقابل نص وشک نیست که قیاس بروضو اقرب ست ازقیاس برحد سرقه اگر گوئی تعارض احادیث برتقدیری بود که درجه مساوی باشند ومحدثین خود حکم کرده اندکه احادیث ضربتین درصحاح مذکور نیست گوییم که عدم ذکر آن درصحاح محل بحث ست چنانکه ازحاکم ودارقطنی نقل کرده شد باآنکه عدم قوت وصحت آن احادیث درزمان آن ائمه محل منع ست شاید که تطرق ضعف ووهن دران بعد از ایشان پیدا شده باشد بجهت این بعض رواة که بعد ازان روایت کردند ومتاخرین محدثان که بعد از ایشان آمدند آنرا درسنن درآوردند نه درصحاح واز وجود ضعف درحدیث نزد متاخرین لازم نیاید وجود آن درزمان متقدمین واین نکته درغایت جودت است چنانچه درمقدمه اشارت بآن کرده ایم واین غایت سعی ست درتحقیق این مقام ودرشرح شیخ ابن الهمام برهدایه نیز سخن درین مقام باین بسط وتفصیل واقع نشده ولله الفضل والمنة وعلی نبیه الصلوة والتحیة والله اعلم وعلمه احکم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برهر زمین که نماز خواست گذارد خواه سنگ وخواه خاک وخواه ریگ تیمم کردی وفرق میان خاک ورمل وغیر آن نکردی باین کلام نفی مذهب شافعی کرد که تیمم رامخصوص بخاک میدارد وبغیر آن درست نه ودرقول ابو یوسف رحمه الله علیه که گوید جز بر خاک وریگ درست نبود ومذهب امام ابوحنیفه رحمة الله علیه آن ست که تیمم جائزست برخاک وریگ وسنگ وهرچه ازجنس ارض ست ومراد بجنس ارض آن داشته که بآتش گداخته نشود ودر خاکستر نگردد وشیخ مصنف برای تائید این قول می آرد که میفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حیثما ادرکت هرجا که دریابد رجلا من امتی الصلوة مردی راازامت من نماز یعنی هرجا وبرهر زمین که وقت نماز دررسد فعنده پس نزد آنجا وآن زمین ست مسجده وطهوره جای نماز آن مرد وطهارت وی یعنی بهمان زمین تیمم کند وهم بران نماز گذارد وبخلاف امم سابقه که نماز ایشان جز دربیع وکنائس جائز نبودی وطهارت ایشان جز بآب درست نه وتسمیه آن مکان بمسجد کنایت ست ازعدم اختصاص سجود بموضع دون موضع یا مجازست ازمکان معین مبنی برای نماز چون نماز درانجا جائز شد گویا مسجد شد کذا فی الکرمانی واین بیان مبنی برکسر جیم مسجد ست وهو الاکثر وبعضی بفتح جیم نیز خوانده اند ای مکان یجوز فیه السجدة واین حدیث صریح ست دران که جنس زمین طهورست وتیمم مخصوص بخاک وریگ نیست چنانکه مذهب امام اعظم ست ودرحدیث صحیح نیافتم که آن حضرت برای هریک فریضه تیمم جدید کردی چنانکه مذهب امام شافعی رح ست که میگوید که برای هرنماز فریضه تیمم جدید باید ونوافل به تبعیت آن بگذارد ومیگوید که طهارت تیمم ضروری ست وازبرای دفع حرج بحکم ضرورت نماز بدان جائز داشته اند چنانکه طهارت صاحب عذر که برای هر وقت نماز وضوش باید کرد بلکه آن حضرت جواز تیمم رابرسبیل اطلاق فرمود وآنرا یعنی تیمم را قائم مقام وضو داشت چنانکه بیک وضو چند نماز توان گذارد بیک تیمم نیز جائز بود ومذهب ابوحنیفه نیز همین ست وظاهر کتاب وسنت موافق آن ست

باب در نماز حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم

عام تر ازانکه فرض باشد یانفل چون بنماز برخاستی بدل نیت نماز کردی وبعد ازنیت بگفتی الله اکبر وپیش از تکبیر نیت بزبان ولفظ مروی نیست دراحادیث همین قدر مروی ست که چون بنماز برخاستی گفتی الله اکبر

و ذکر نیت نیست چون مقررست که انما الاعمال بالنیات بیقین معلوم شد که بی نیت نخواهد بود و چون حقیقت نیت همان قصد قلبی ست
احتیاج بلفظ نباشد و از قواعد شرع و بضرورت عقل نیز معلوم شد که اگر زبان با دل جمع شود اتم و اکمل بود و از ینجاست که فقها گفته اند که
اگر بلفظ نیز بگوید بهتر بود فافهم و نیز در روایات فقهیه آمده که اگر از احضار قلب عاجز آید فعل زبان کفایت ست و محدثان میگویند که نیت
بزبان خواندن بدعت ست و با گفتن الله اکبر دستها هر دو بر داشتی یعنی تکبیر و رفع یدین معا بودی در اکثر احادیث صحیحین واقع شده و مذهب
ابی یوسف و مختار جماعه از فقهای حنفیه مثل طحاوی و قاضی خان و غیر ایشان این ست و میگویند که رفع سنت تکبیرست پس متقارن باشد او را و در
بعض احادیث تاخیر تکبیر از رفع نیز آمده چنانچه در سنن ابی داؤد و نسائی از ابن عمر رضی الله عنهما آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر میداشت
هر دو دست خود را برابر دو شهای خود پس تکبیر میگفت و مذهب امام ابی حنیفه و محمد این ست زیرا که در رفع یدین نفی کبریا ست از غیر حق جل و
علا و در تکبیر اثبات کبریائی مر او را سبحانه و تعالی و نفی مقدم ست بر اثبات چنانکه در لا اله الا الله و عامه مشائخ برین اند و در هدایه
این را اصح گفته و در شرح ابن الهمام درینجا قول ثالث نیز نقل کرده و آن تکبیرست پیشتر رفع و گفت که بیهقی در سنن کبری از انس
آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون افتتاح می کرد نماز را تکبیر میگفت پیشتر بر میداشت دو دست خود را تا
محاذی میشد ابهامین از اذنین او را و این حدیث صریح ست در تقدیم تکبیر بر رفع و گفته که رجال وی همه ثقات اند و نیز گفته که
روایت ابی وائل و براء نیز ظاهرست دران پس انواع سه قول آمد و جائزست که همه فعل آن حضرت باشد صلی الله علیه و آله و سلم انتهی
و دستها در برداشتن اکثر تا بگوشها برابر شدی و گاهی تا بدوشها اول مذهب امام ابو حنیفه است و مروی از احمد بن حنبل نیز همچنین ست
و تمسک ایشان بحدیث وائل بن حجرست که مسلم و ابو داؤد روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون در نماز
در آمد تکبیر گفت و برداشت دو دست خود را مقابل دو گوش و در روایتی از ابی داؤد آمده که بر داشت دو دست را مقابل دو
دوش و مقابل کرد نر انگشتان خود را بدو گوش و بروایتی بنرمهٔ دو گوش و بروایتی بر داشت دو دست را تا دیدم نر انگشتانش
را نزدیک بگوش و در روایتی از ابی داؤد و مسلم و بخاری و نسائی از مالک ابن الحویرث محاذی اذنیه و در روایتی فروع اذنیه
آمده و ثانی مذهب شافعی و مالک ست و از احمد نیز روایتی ست و آن نیز در احادیث واقع شده و در حدیث ابی حمید ساعدی
که در میان جماعه از صحابه گفته که من حافظ ترین شما ام نماز پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم آمده و بعضی در تطبیق این روایات که در بعضی
حذاء منکبیه واقع شده و در بعضی اذنیه و در بعضی فروع اذنیه گفته اند که حذاء منکبیه محمول ست بر کفهای دست و حذاء اذنیه بر نر انگشتان
و فروع اذنیه بر سر انگشتان و این تطبیق منقول ست از امام شافعی وقتیکه بمصر آمده پرسیده شد از جمع میان این احادیث بعد
ازان دست راست را بر دست چپ نهادی برابر سینه در صحیح ابن خزیمه همچنین ثابت شده نهادن دست راست بر دست چپ
مذهب امام ابو حنیفه و شافعی و احمد ست و احادیث درین باب در صحیحین و غیرهما بیشتر ازان ست که حصر توان کرد بخاری و موطا
روایت کرده از سهل بن سعد که گفت مردم مامور بوده اند که بنهند دست راست را بر دست چپ در نماز و مذهب امام مالک ارسال ست
با جواز وضع نیز شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته که مشهور از مذهب نزد ائمهٔ مالکیه ارسال ست و نزد بعضی از ایشان وضع نیز آمده و لیکن
آنچه معمول ست نزد ایشان همان ارسال ست انتهی و عجب آنکه حدیثی در کتب درین باب یافته نمی شود والله اعلم یکی از علمای
مالکیه را در مدینه مطهره دیدم که گفت استحباب ارسال نزد ما ازانست که وضع یدین علامت خشوع ست و اگر آن در باطن نباشد
عدم موافقت ظاهر با باطن لازم آید و آن علامت نفاق بود با وی گفتم ازینجا ظاهر گردد که وضع افضل بود که علامت خشوع ست
و عنوان ادب باطن و بنای نماز بر ظاهرست پس ساکت ماند و هیچ نگفت و بر سینه نهادن فوق سره مذهب امام شافعی ست و در روایتی

از احمد نیز ہست وحجت ایشان حدیث وائل بن حجر ست کہ گفت نماز گذاردم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس نہاد دست راست را
بر دست چپ بر سینہ خود وہمچنین روایت کرد ترمذی از قبیصہ بن ہلب از پدرش کہ گفت دیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ می نہاد
دست خود را بر سینہ خود ومذہب امام ابوحنیفہ ودر روایتی از امام احمد سنت نہادن دست راست است بر دست چپ زیر ناف ودر روایتی
در مذہب احمد مخیر کہ بر سینہ نہد یا زیر ناف ترمذی گوید کہ امر درین باب واسع ست نزد علما یعنی ہر چہ کند جائز ست ومتمسک ایشان
حدیث احمد وابی داؤد ودار قطنی وبیہقی ست از علی مرتضیٰ کہ گفت السنۃ وضع الکف علی الکف تحت السرۃ ودر جامع الاصول
این حدیث را بروایت رزین نیز آوردہ ودر بعض رواۃ این حدیث ضعفی ہست ہمچنین نقل کردہ شیخ ابن الہمام از امام نووی وگفتہ
کہ آنچہ ثابت ست وضع یمنی بر یسری ہست اما وضع او تحت السرۃ یا صدر ثابت نشدہ در وی حدیثی پس واجب شد عمل بدانچہ معتاد ومعہود
از ان در حال قصد تعظیم در قیام وآن تحت السرۃ است انتہی وکیفیت آن وضع کف بر کف ست وظاہر وضع ید بر ید کہ در حدیث
واقع شدہ ہمین ست ونزد بعض وضع کف ست بر مفصل ومروی از ابی یوسف آن ست کہ قبض کند بدست راست بند دست چپ را
ودر بعض احادیث لفظ قبض نیز واقع شدہ است چنانکہ نسائی از وائل بن حجر روایت کردہ کہ دیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم چون می ایستاد در نماز قبض میکرد بیمین خود ودر لفظی از حدیث احمد وابی داؤد از وائل بن حجر وضع ید یمنی بر ظہر کف یسری ورسغ
وساعد نیز واقع شدہ اوردہ الزرکشی فی شرح الخرقی فی مذہب الامام احمد بن حنبل وشمنی گوید مختار آن ست کہ بگیرد بند دست چپ را
بخنصر وابہام یمنی ووجہ اختیار بردن او ست جمع میان اخذ ووضع وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از ان یعنی بعد از دست
بر دست نہادن دعاء استفتاح بخواندی وہمین ست مذہب ائمہ وشمنی نقل کردہ کہ نزد امام محمد وضع یدین بعد از خواندن دعای
استفتاح ست در حال قراءت پس وضع یدین سنت قراءت ست نزد امام محمد وسنت قیام ست نزد شیخین وآن یعنی دعاے
استفتاح ہر چند در صحیح مروی ست کہ در ہر وقت بوجہی از ان وجوہ تنہا یا مجتمع بوجہ دیگر میخواندند کہ در ہر وقت ہمہ آنرا دائما بخواند
ولہذا ذکر ہر کدام از آنہا در احادیث مختلف آمدہ ودر ہیچ حدیثی جمع نیامدہ وشک نیست کہ اگر جمع کند نیز جائز خواہد بود وجہ اول
روایت امیر المؤمنین علی کہ فرمود کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا قام الی الصلوۃ قال وجہت وجہی للذی فطر السموات
والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی للہ رب العالمین لا شریک لہ وبذلک امرت وانا من المسلمین
اللہم انت الملک لا الہ الا انت انت ربی وانا عبدک ظلمت نفسی واعترفت بذنبی فاغفرلی ذنوبی جمیعا انہ لا یغفر الذنوب الا انت
واہدنی لاحسن الاخلاق لا یہدی لاحسنہا الا انت واصرف عنی سیئہا لا یصرف عنی سیئہا الا انت لبیک وسعدیک والخیر کلہ بیدیک
والشر لیس الیک انا بک والیک تبارکت وتعالیت استغفرک واتوب الیک این حدیث مسلم ست کہ در مشکوۃ آوردہ و در
جامع الاصول از حدیث نسائی از جابر نیز آوردہ واز حدیث محمد بن مسلمہ بروایت نسائی آوردہ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم کان اذا قام یصلی تطوعا قال اللہ اکبر وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین وبروایتی انا من
المسلمین وانا اول المسلمین نیز آمدہ وگفتہ اند کہ قول انا اول المسلمین مخصوص بآنحضرت ست واز غیر او کذب بود ونزد بعضی مفسد نماز مگر آنکہ
ارادہ لفظ آیت کند پس مفسد نبود ودر کتب حنفیہ مذکور ست ثنی ولا یوجہ ومراد بہ ثنا سبحانک اللہم وبحمدک ست چنانکہ در وجہ سوم
مذکور گردد واز حدیث عائشہ وشمنی میگوید متمسک ایشان درین باب بحدیث انس ست کہ دار قطنی در سنن خود باسنادی کہ رجال او
ثقات اند آوردہ کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون افتتاح نماز میکرد تکبیر میگفت ورفع یدین مینمود تا محاذی میشد ہر دو انگشت
وی دو نرمہ گوش او را پس میگفت سبحانک اللہم وبحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا الہ غیرک ودرینجا ذکر توجیہ نیست ونزد ابی یوسف

ثنا و توجیه آمده بجهت جمع میان حدیث انس و علی و مختار طحاوی نیز همین ست ولیکن گفته است که مصلی مختار ست که توجیه بعد از
ثنا گوید یا پیش از آن واین نیز روایتی ست از ابی یوسف و مذهب مشهور تاخیر توجیه است از ثنا نزد وی و نزد ابی حنیفه و محمد
توجیه محمول بر حالت تنفل و تطوع ست چنانچه در حدیث نسائی آمده اما در فرائض زیاده بر آنچه مشهور ست نکند و لهذا حمل ثنا و ک
که در مشاهیر مذکور نیست در فرائض نمیگویند و ابن الهمام در شرح هدایه گفته که مؤید این حمل ست آنچه ثابت شده در صحیح ابن عوانه
و سنن نسائی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون می ایستاد که بگذارد نماز تطوع را میگفت الله اکبر وجهت وجهی الخ و در هدایه
میگوید که بر سبحانک اللهم الخ زیاده نکند و هر چه جز آن منقول ست محمول بود بر تهجد و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر نیز همچنین گفته و
بدانکه بعضی از حنفیه که قائل اند بتوجیه گویند که مستحب آن ست که پیش از تکبیر بعد از نیت گوید زیرا که این آکد و ادخل ست در نیت و
عزیمت و بعض گویند که آن مودی بطول مکث قیام ست مستقبل قبله بی صلوة و این مذموم ست شرعا و هم این اختلاف مبنی
بر تعدد روایتین هدایه است که در بعض نسخ لا یاتی بالتوجیه قبل التکبیر لیتصل به النیة واقع شده و در بعض یاتی و بر نسخهٔ اولی
ضمیر به راجع ست بتکبیر و حاصلش همان لزوم طول مکث مذکور ست و در نسخهٔ ثانیه راجع بتوجیه و محصلش وجود تاکید نیت و عزیمت
فافهم و تمنی عبارت هدایه را لا یاتی نقل کرده و از شرح ابن الهمام نیز این چنین معلوم می گردد و ایشان توجیه را قول مخالف متن داشته و
گفته اند که بیارد توجیه را زیرا که آن ابلغ ست در نیت و عمل ست باخبار و بعض گفته اند نیارد چنانکه مصنف گفته تا متصل شود بوی
یعنی به تکبیر نیت زیرا که اولی در نیت قرآن اوست و قرات توجیه فصل ست فقد بر وجه دوم حدیث ابو هریره که گفت کان رسول الله
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یسکت سکوت میکرد بین التکبیر والقراءة میان تکبیر و قرات یعنی قرآن هنیّة اند فقلت پس گفتم
بابی و امی مادر و پدر من فدای تو باد این عبارتیست که عرب بدان داد محبت و دود داد مخاطب بدهند و صحابه رضوان الله علیهم
این کلمه را با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسیار میگفتند پس ابو هریره پرسید که یا رسول الله اسکاتک بین التکبیر والقراءة درین وقت
خاموشی تو که میان تکبیر و قرات میکنی ما تقول چه میگوئی و چه میخوانی از ذکر و دعا قال گفت آن حضرت اقول میگویم این دعا را که اللهم
باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب اللهم نقنی من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس اللهم اغسل
خطایای بالماء والثلج والبرد این حدیث متفق علیه است که بخاری و مسلم آنرا روایت کرده اند و در جامع الاصول از روایت
شیخین اللهم نقنی تا آخر آورده و گفته اللهم باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب از زیادات ابو داود و نسائی
ست اما در متن صحیحین همچنان ست که مصنف آورده و صاحب مشکوة نیز نقل کرده ست و بر هر تقدیر نزد حنفیه این و امثال این
محمول بر حالت تنفل ست و آنچه نزد ایشان در فرض معمول و معتبر ست آن ست که مصنف در وجه سوم آورده و فرموده سوم حدیث
عائشه که گفت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم اذا استفتح الصلوة چون آغاز میکرد نماز را قال میگفت سبحانک
اللهم وبحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک ولا اله غیرک این حدیث را ترمذی از ابی سعید خدری با زیادت در آخر ثم یقول الله اکبر
کبیرا ثم یقول اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه روایت کرده و گفته درین باب از علی و عائشه و عبدالله
ابن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر نیز حدیث آمده و حدیث ابو سعید اشهر حدیثی ست درین باب و اخذ کرده اند قومی از اهل علم
باین حدیث اما اکثر اهل علم قائل اند بانچه روایت کرده ست از وی صلی الله علیه وسلم که میگفت سبحانک اللهم وبحمدک و تبارک
اسمک و تعالی جدک ولا اله غیرک و همچنین مروی ست از عمر بن الخطاب و عبدالله بن مسعود و عمل برین ست نزد اهل علم از تابعین و
غیر ایشان تحقیق تکلم کرده شده است در اسناد حدیث ابی سعید در علی بن علی که یکی از رواة اوست و گفته است احمد صحیح نیست این حدیث

این کلام ترمذی ست و وی بعد از ان حدیث عائشه را آورده که در وی آن زیادت نیست و گفته این حدیثی ست که نمی شناسیم
او را مگر باین وجه و حارثه که یکی از رواة اوست تکلم کرده شده است در وی از جانب حفظ وی و صاحب مشکوة این حدیث را
از ترمذی و ابی داؤد آورده و حدیث عائشه را از ابن ماجه از ابی سعید و این طعن که مذکور شد از ترمذی نقل کرده و طیبی گفته که
حق آن ست که این حدیث حسن مشهور ست و مخرج ست در کتاب مسلم از عمر بن الخطاب و اخذ کرده بوی عبد الله ابن مسعود و غیر وی
از مجتهدین صحابه و رفته اند بوی بسیاری از علمای تابعین و غیر ایشان چنانچه ترمذی خود گفته و اختیار کرده است او را ابو حنیفه
و غیر وی از علما و برای استفتاح صلوة و چگونه نسبت کرده شود این حدیث را بالطعن و ضعف و اجله علمای حدیث بدان رفته مثل
سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و غیرهم و هم طیبی گفت که توربشتی گفت این طعن از صاحب مصابیح نیست گمان
آن ست که بعض مردم که در کتاب ترمذی نظر کرده اند آنرا بتوهم خود درینجا آورده و بحقیقت طعن که ترمذی کرده در اسنادی ست
که خود آورده نه در حدیث و جمع اسانید وی و چگونه چنین باشد که اعلام ائمه حدیث آنرا آورده و بدان اخذ کرده اند و ابو داؤد
در جامع خود باسنادی که آورده و گفته است که این اسناد حسن ست و رجال وی همه مرضی و مقبول اند با آنکه جرح و تعدیل امری ست که
مختلف میگردد در وی امر بسا که یکی تضعیف راوی کرده و دیگری توثیق وی نموده و لازم نیاید از طعنی که ترمذی در حدیث
ابی سعید کرده طعن در وی از جهت تغایر سیاق حدیثین و لهذا احمد حدیث ابو سعید را الم یصح گفته و بحدیث عائشه اخذ کرده انتهی
گفت بنده ضعیف صانه الله تعالی و نیز لازم نیاید از ضعفی که در حدیث پیدا شده بجهت عدم قوت حفظ و ضبط بعضی از رواة
وی که متاخر اند از زمان ائمه که اخذ بدان کرده و عمل نموده اند بجهت صحت و قوت اسناد آن نزد ایشان ضعف حدیث
مطلقا و لازم نیاید ازینجا طعن و رد مذهب ائمه و این نکته مکرر گفته ایم در مقدمه و در باب تیمم و بغایت درست و سره است والله
اعلم و سیوطی در جمع الجوامع از ابن جریج آورده که گفت حدیث کرد مرا کسیکه صادق میدانم او را از ابو بکر و عمر و ابن مسعود که چون افتتاح
میکردند میگفتند سبحانک اللهم و بحمدک و تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیرک و از اسود بن یزید آورده که گفت بود عمر بن الخطاب
چون افتتاح صلوة میکرد بر میداشت آواز خود را و میگفت سبحانک اللهم و بحمدک الی آخره تنبیه از کلام طیبی که نقل کرده شد ظاهر شد که
حدیث عائشه حسن ست که بکثرت طرق بحد شهرت رسیده و مصنف حکم بصحت او کرد و الحق چنین سزد چه حسن بکثرت طرق و اصل
بحد صحیح گردد و آنرا صحیح لغیره خوانند با آنکه تلقی امت بقبول نیز از موجبات صحت و شهرت و استفاضه است کما تقرر فی موضعه و نیز چون مسلم
آنرا روایت کرد لابد صحیح باشد وجه چهارم در حدیث دیگر آمده که در وقت استفتاح میگفت الله اکبر الله اکبر الله اکبر الحمد لله کثیرا الحمد لله
کثیرا الحمد لله کثیرا سبحان الله بکرة و اصیلا اللهم انی اعوذ بک من الشیطان و من همزه و نفخه و نفثه ترمذی این را بطریق جزئیت و
زیادت بر حدیث عائشه از حدیث ابی سعید با تفاوتی که ظاهر ست آورده چنانچه در وجه سوم ذکر کردیم و صاحب مشکوة این را
باستقلال از جبیر بن مطعم چنانچه مصنف ذکر کرده است از ابی داؤد و ابن ماجه روایت کرده با تفاوتها که در کتاب خود بیان کرده
وجه پنجم در روایت دیگر آمده الله اکبر عشر مرات ثم یسبح عشرا ثم یحمد عشرا و یهلل عشرا و یستغفر عشرا ثم یقول اللهم اغفر لی و اهدنی و ارزقنی
عشرا ثم یقول اللهم انی اعوذ بک من ضیق المقام یوم القیمة عشرا اما این روایت را درین کتب که حاضر اند نیافتیم و نزد مصنف
صحیح ست وجه ششم در روایت صحیح آمده که بعد از تکبیر گفتی اللهم باعد بینی و بین خطایای کما باعدت بین المشرق و المغرب اللهم
اغسلنی من خطایای بالماء و الثلج و البرد اللهم نقنی من الذنوب و الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس این حدیث مثل حدیث
ابو هریره است که در وجه دوم مذکور شد الا بتقدیم اللهم اغسل بر اللهم نقنی و بذکر من الذنوب بدل من الخطایا و زیادت یا متکلم و

من در اللهم اغسلنی من خطایای و باین قدر تفاوت آنرا وجهی دیگر شمردن در ینجا که مقصود ره بیان تعدد طرق حدیث است حاجت نیست و الا در احادیث دیگر نیز تفاوتها و اختلافها هست و نیز تصریح به تصحیح این حدیث با وجود آنکه در اول فرموده است که هر چند وجه صحیح مروی ست مستغنی عنه است وجه هفتم اللهم رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب و الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک فانک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم وجه هشتم روایت آنکه بعد از تکبیر میگفت اللهم لک الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن و لک الحمد انت مالک السموات والارض ومن فیهن و لک الحمد انت الحق و وعدک الحق و قولک حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق والساعة حق الی آخره و ذکر در کتب احادیث در قیام اللیل مذکورست اول از حدیث عائشه بروایت مسلم و ثانی با زیادتهای دیگر از حدیث ابن عباس بروایت بخاری و مسلم و چون مراد شیخ استفتاح صلوة ست عام تر از فرض و نفل همه را ذکر کرده لیس معلوم شد که مراد نه آن ست که جمیع را در هر فرض و هر نفل میخواند چه آنچه در نفل و تهجد واقع شده مخصوص بآن خواهد بود و نزد حنفیه همه مخصوص بنفل ست الا سبحانک اللهم وبحمدک الی آخره و اگر آنها را در فرض نیز بخواند در اصل جواز شبهه نخواهد بود و بعضی از ایشان آنرا نیز از قبیل جرایم غیر مفسد داشته اند چنانکه در کیدانی گفته است ولا یخفی ما فیه و امام محی الدین نووی که قدوهٔ علمای شافعیه است در اذکار گفته که این ادعیه مستحب ست در فریضه و نافله و نیز گفته که مستحب ست جمع میان همه این اذکار مر تنها گذار را و امام را باذن مقتدیان و بی اذن و رضای ایشان تطویل نکند و اقتصار کند بر بعض و منفرد نیز نزد ارادهٔ تخفیف اقتصار کند نزد حنفیه بر سبحانک اللهم و نزد شافعیه بر وجهت وجهی و نزد ابی یوسف بر هر دو و همچنین ست حال در اطالت قرأت و جز آن کذا ذکر فی سفر السعادة

و بعد از این اذکار میگفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم استعاذه پیش از قرأت چه در نماز و چه در غیر نماز مسنون ست نزد عامه سلف و از ثوری و عطا وجوب آن نیز آمده است بجهت ظاهر امر که فرموده و اذا قرأت القرآن فاستعذ بالله و اختلاف ست هم در میان فقها و هم در میان قراء که افضل اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا استعیذ بالله من الشیطان الرجیم ست و در بعضی از شروح شاطبی از جبیر بن مطعم روایت آورده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همچنین خواند و فرمود همچنین خوانانید مرا جبرئیل و در هدایه میگوید اولی آنست که استعیذ بالله گوید تا موافق افتد بلفظ قرآن و اعوذ بالله نزدیک بآن ست و دیگران اعوذ بالله اختیار کرده اند زیرا که استعیذ برای طلب تعوذ ست و در اعوذ امتثال صریح ست مطابق مقتضای امر و مطابقت لفظ قرآن دخلی ندارد و فیه تامل و نیز منقول از استعاذهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لفظ اعوذ ست چنانچه در حدیث ابی سعید آمده کذا فی شرح ابن الهمام و بعد از آن فاتحه میخواند یعنی باسم الله لیکن در بعض اوقات بسمله بجهر میگفت و در بعض اوقات اخفا میکرد چنانچه مصنف میگوید بدانکه خواندن بسمله در اول تلاوت مجمع علیه است اگر چه وی نزد امام ابو حنیفه جزو نیست نه از فاتحه و نه از هیچ سوره اما با وجود آن خواندن وی بسر حد شهرت رسیده و لیکن در اول صلوة فقط در روایتی از ابو حنیفه پس وی مفتاح صلوة ست مثل تعوذ و در روایتی دیگر که قول صاحبین است در اول هر رکعت زیرا که تسمیه برای افتتاح قرأت ست و هر رکعت اصل و مستقل ست در قرأت و از جهت احتیاط باعتبار اختلاف علما در بودن وی جزو فاتحه نه در میان فاتحه و سوره مگر نزد امام محمد در صورت مخافتت و مذهب امام احمد نیز همچنین ست مطلقا و احتجاج آورده بآنکه ابن عمر ترک نمیکرد بسم الله الرحمن الرحیم مر ام القرآن را و سورتی را که بعد از وی میخواند و بر هر تقدیر در مذهب حنفیه جهر بتسمیه نیامده و امام محمد در آثار از ابی حنیفه اسناد از ابراهیم نخعی آورده است که چهار چیز بود که امام آن را اخفا کند تعوذ و بسم الله الرحمن الرحیم و سبحانک اللهم وبحمدک و

آمین واز آنها که قائل اند باسرار تسمیه ثوری ست واحمد وابو عبیده ومروی ست از عمرؓ وعلیؓ وابن مسعود وعمار بن یاسر وعبد الله بن
الزبیر ومروی ست از انس که گفت نماز گذاردم خلف پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وخلف ابوبکرؓ وعمرؓ وعثمانؓ وندیدم از ایشان که
جهر میکردند بسم الله الرحمن الرحیم را رواه احمد ونسائی وابن خزیمه والدارقطنی ودر جامع الاصول حدیث انس را در باب ترک
جهر به تسمیه از کتب سته روایت کرده وگفت ترمذی که این حدیث حسن صحیح ست وبرین ست عمل اکثر اصحاب وتابعین ومن بعدهم
وایشان افتتاح میکردند بالحمد لله رب العالمین وگفت زرکشی که در لفظ بخاری آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و
ابوبکرؓ وعمرؓ افتتاح میکردند نماز را بالحمد لله رب العالمین ودر روایت مسلم آمده که ذکر نمیکردند بسم الله الرحمن الرحیم را ودارقطنی
میگوید که صحیح نشده از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در جهر به بسمله حدیثی اما از بعض صحابه روایات آمده بعضی صحیح وبعضی ضعیف
وامام احمد تنصیص کرده است که بعض ائمه که در مدینه جهر به تسمیه کردند بجهت بیان سنیت آن بود که اهل مدینه منکر آن بودند
انتهی وبعض شراح حدیث گفته اند که انچه مروی ست از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از جهر برای تعلیم بود چنانچه
در قرات ظهر احیانا در بعض سوره جهر میکرد تا که بدانند که فلان سوره میخواند تعلیما للامة وچون تسمیه بمذهب شافعی جزو ست
از فاتحه واز هر سوره جهر میکند آنرا در نماز جهریه با فاتحه وباسوره ومصنف میگوید که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بعض اوقات
بسمله بجهر میگفت یعنی در نماز جهریه نه آنکه همیشه اسرار میکرد چنانچه مذهب ابو حنیفهؒ است ودر بعض اوقات اخفا میکرد یعنی اگرچه
نماز جهریه بودی نه آنکه همیشه جهر میکرد چنانکه مذهب شافعی ست وترمذی در جامع خود دو باب آورده اول در ترک جهر
بسم الله الرحمن الرحیم ودرین باب حدیث آورده از عبد الله بن مغفل که پسرش گفت شنید مرا پدر من که خواندم بسم الله الرحمن
الرحیم پس گفت ای پسرک من دور دار خود را از آنکه چیزی نو پدید آری در اسلام وگفت ندیدم من هیچ یکی از اصحاب
پیغمبر را که مبغوض تر می بود نزد وی چیزی از نو پدید آوردن چیزی در اسلام وگفت به تحقیق نماز گذارده ام من با پیغمبر صلی
الله علیه وآله وسلم وبا ابوبکرؓ وعمرؓ وعثمانؓ وشنیدم هیچ یکی را که میگفت بسم الله الرحمن الرحیم چون نماز کنی تو ای پسر من
بگو الحمد لله رب العالمین وگفت ترمذی حدیث عبد الله بن مغفل حدیث حسن ست وبر وست عمل نزد اکثر اهل علم از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که ابوبکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم اجمعین از ایشانند وغیر ایشان وآنهائی که بعد از
ایشانند از تابعین وباین قائل ست سفیان ثوری وعبد الله بن المبارک واحمد واسحق ومیگویند جهر نکند مصلی بر بسم الله
الرحمن الرحیم وبگوید آنرا در نفس خود آهسته وابن الهمام از ابن عبد البر آورده که گفت مذهب شعبی ونخعی واوزاعی وقتاده
وعمر بن عبد العزیز واعمش وزهری ومجاهد وحماد وابی عبید نیز ترک جهر ست وباب ثانی در جهر بسم الله الرحمن الرحیم ودرو
حدیث می آرد از ابن عباسؓ که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که افتتاح میکرد صلوة خود را به بسم الله الرحمن الرحیم
وگفت ترمذی اسناد این حدیث قوی نیست وقائل اند بدان چندی از صحابه که ابی هریرهؓ وابن عمرؓ وابن زبیرؓ از ایشانند وبعضی
از تابعین نیز برانند ومذهب شافعی این ست انتهی وجماعهٔ قائلین بجهر تاویل میکنند افتتاح حدیث بالحمد لله رب العالمین را
ومیگویند مراد از الحمد لله رب العالمین سوره فاتحه است بتمامها بر طریق تسمیهٔ کل باسم جزو چنانکه گویند الم میخوانیم ومراد بدان
تمام سوره دارند گویا که گفته است استفتاح میکرد در سوره که اول او الحمد لله رب العالمین ست واین تاویل صحیح ست اگر در
احادیث تصریح بعدم جهر بسم الله الرحمن الرحیم نبودی ولیکن در احادیث صحیحه تصریح بآن موجود ست ومصنف در خاتمه
گفته که در باب جهر به بسم الله الرحمن الرحیم در صلوة حدیثی صحیح نشده شیخ ابن الهمام گفته که در صحیح ابن خزیمه وابن حبان

و در نسائی از نعیم ابن محمد آمده که گفت نماز گذاردم خلف ابی ہریرہ پس خواند بسم الله الرحمن الرحیم پستر بام القرآن تا رسید ولا الضالین
را پس گفت آمین و گفت بعد سلام سوگند بخدای که لبقای من در دست قدرت اوست بدرستی که من مشابه ترین شما ام در نماز گذاردن
برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ابن خزیمه گفته ہیچ شک نیست در صحت این حدیث نزد اہل معرفت و این حدیث غیر مستلزم ست
مر جہر را از جہت جواز سماع نعیم با اخفای ابی ہریرہ زیرا که گاہی می شنود مقتدی که قریب ست وقتیکه مبالغه نکند امام در اخفا نغم
حدیث ابن عباس که گفت جہر میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به بسم الله الرحمن الرحیم حاکم گفته که این حدیث صحیح ست
بی علت و دار قطنی نیز تصحیح آن کرده و این دو حدیث اشکل احادیث ست در جہر و بعض حفاظ گفته اند که ہیچ حدیث صریح نیست در
جہر مگر آنکه در اسناد او مقال ست نزد اہل حدیث و لہذا اعراض کرده اند ارباب مسانید مشہورهٔ اربعه و احمد و اخراج نکرده اند
از آنہا چیزی با وجود اشتمال کتب ایشان بر احادیث ضعیف و ابن تیمیه گفته که رسیده ست بما از دار قطنی که گفت صحیح نشده از
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در جہر به تسمیه حدیثی و نیز از دار قطنی آمده که در مصر خواست که در جہر به بسمله تصنیفی کند پس سوگند داد
بعضی از مالکیه را که حدیثی صحیح درین باب او را تعریف کند پس گفت صحیح نشده درین باب حدیثی و حازمی گفته که احادیث جہر اگرچه
ماثور اند از جماعه از صحابه ولیکن سالم نیستند از شوائب و طحاوی و ابن عبد البر از ابن عباس عدم جہر را نیز روایت کرده اند
پس معارض شد بحدیث جہر و اگر ثابت شود محمول خواہد شد بر وقوع وی احیانا بجہت تعلیم و در بعض احادیث و آثار نفی قرأت
بسمله نیز آمده و آن نیز محمول ست بر نفی جہر انتہی و بالجمله احادیث و آثار در ترک جہر به بسمله بسیار آمده و احادیث واقعه درین باب
اکثر و اصح و ارجح اند چنانکه مذہب امام ابو حنیفه ست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قرأت مرتب مرتل یعنی بتانی و حرفا بعد
حرف در غایت تجوید میخواند چنانکه امر کرده است پروردگار تعالی و فرمود ورتل القرآن ترتیلا و در آخر ہر آیتی وقف می کرد
چنانکه الحمد لله رب العالمین میخواند و وقف میکرد و الرحمن الرحیم میخواند و وقف میکرد و مالک یوم الدین میخواند و وقف می کرد
و ہکذا و این را قرأت النبی صلی الله علیه وآله وسلم نام کنند و در علم قرأت آن را تفصیلی ست و اتفاق دارند قرا بجواز وقف نزد
تمام آیه اگرچه کلام مستقل منفصل از ما بعد نبود و سیجی الکلام فیه فی آخر فصل صلوة اللیل ان شاء الله تعالی و کلمهٔ آخر آیت را که
بر وی وقف میکرد میکشید یعنی بمد میخواند و در حالت وقف مد آمده و قرا را درین صورت سه طریق ست طول و قصر و توسط کما بین
فی موضعه و در آخر فاتحه آمین میگفتی در نماز جہری بجہر و در سری بخفیه و مجموع صحابه که مقتدی بودند بموافقت آمین میگفتند و آمین
گفتن بعد قرأت فاتحه در نماز سنت ست و فضل بسیار دارد خواه منفرد باشد خواه امام و خواه مقتدی ہرچند امام نگوید و
تامین مقتدی در نماز سری بر تقدیر سماع خلاف ست نزد بعضی بگوید از جہت ظاہر حدیث و نزد بعض نه از جہت عدم اعتبار
این جہر کذا فی شرح ابن الہمام و در جہر تامین در نماز جہری احادیث واقع شده و مذہب شافعی و احمد ہمین ست و در مذہب
مالک خلاف گونه ہست و مذہب امام ابو حنیفه در تامین اسرار ست مطلقا و در جامع ترمذی حدیث رفع صوت بآمین و خفض صوت
بدان ہر دو آورده و حدیث جہر را ترجیح کرده و از امام بخاری نیز ہمچنین نقل کرده و گفته که عمل اکثر علما از صحابه و تابعین برین ست
انتہی و بعضی از علما حدیث خفض صوت را نیز تصحیح کرده اند و از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب روایت کرده اند که اخفا کند امام چہار
چیز را التعوذ و بسمله و آمین و سبحانک اللہم و بحمدک و در بعض روایات بجای سبحانک اللہم ربنا لک الحمد آمده و از ابن مسعود نیز مثل
این آمده و سیوطی در جمع الجوامع از ابی وائل روایت آورده که گفت بودند عمر و علی که جہر نمیکردند به بسم الله الرحمن الرحیم و نه
به تعوذ و نه به آمین رواه ابن جریر و الطحاوی و ابن شاہین فی السنه و شیخ ابن الہمام از احمد و ابی یعلی و طبرانی و دار قطنی و حاکم

درستدرک از حدیث شعبه از علقمه از ابن وائل در اخفا آورده و از ابی داؤد و ترمذی وغیرهما از حدیث سفیان از ابی وائل در جهر و
لیکن گفته که این هر دو حدیث معلول ست و مدار بر حدیث ابن مسعود ست بدانکه در بعض روایات چنین آمده که مد صوته و آن اشارت
بمد الف نیز تواند بود که لغت فصیحی در لفظ آمین مد الف و خفت میم ست و قصر الف با خفت میم نیز جائز ست و مد الف را با تشدید میم
خطا و مفسد نماز گفته اند مگر نزد بعض که مفسد نیست زیراکه وی کلمهٔ قرآن ست فی قوله تعالی آمین البیت الحرام اگرچه نه باین معنی ست
و بعضی گفته اند در آمین نیز خطا نیست و بعض گفته اند اگرچه خطاست ولیکن معنی دارد و معنی ندعوک قاصدین الاجابة کذا فی
شرح ابن الهمام نقلا عن الحلوانی و در بعض روایات برفع بها صوته آمده و این صریح ست در جهر و در بعض روایات یرتج بها المسجد
آمده و در بعض آنکه هر که در صف اول نزدیک بوی صلی الله علیه وآله وسلم می بود می شنید و از ینجا التطبیق کرده اند بعض میان حدیثین
خفض و جهر بآنکه مراد بخفض عدم قرع عنیف ست و بجهر وی صوت زیراکه این موجب ارتجاج صوت ست چنانکه مشاهده کرده
میشود و ظاهر حمل بر فعل هر دو صورت ست تارة فتارة والله اعلم و در نماز دو سکته رعایت فرمودی یک سکته میان تکبیر و
قرأت فاتحه دوم سکته میان فراغ از فاتحه و قرأت سورة و در بعض روایات آمده که میان قرأت و رکوع سکته می کرد پس
سه سکته باشد اما سکتهٔ سوم در غایت لطف و اندکی بود ترمذی در جامع خود باب فی سکتتین گفته از قتاده و از حسن از سمرة
حدیثی می آرد که گفت دو سکته است که یاد گرفته ام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس منکر شد آنرا عمران بن حصین و گفت
ما خود جز یک سکته یاد نداریم پس نوشتیم بسوی ابی بن کعب بمدینه تا وی چگوید پس تصدیق کرد ابی ابن کعب سمرة را و بنوشت
موافق سمرة پس گفتند قتاده را که کدام ست آن دو سکته گفت چون در نماز در آمدی و چون از قرأت فارغ شدی بعد از ان
گفت قتاده و چون ولا الضالین خواندی و گفت خوش آمدی آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم چون فارغ شدی از قرأت
که سکوت کند تا نفسی راست کند و قول قتاده و چون ولا الضالین خواندی اگر تفسیر قول اوست و چون از قرأت فارغ شدی
و بیان آنکه مراد بقرأت قرأت فاتحه است مبین دو سکته بود چنانکه سوق حدیث ناظر دران ست اما ظاهر لفظ قتاده ناظر
دران ست که این بیان سکتهٔ دیگر میکند متوسط بین السکتتین و مراد از قرأت تمام قرأت فاتحه و سوره بود گو یا که او را در اثنای
تحدیث سکته دیگر یاد آمد و لفظ جامع الاصول که گفته ثم قال بعد ذلک و اذا قرء ولا الضالین ظاهر ترست درین احتمال
برین تقدیر سه سکته تمام بود چنانچه مصنف میگوید و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی هریره نیز آمده است و حدیث
سمرة حدیث حسن ست و این قول بسیاری از اهل علم ست که مستحب میدارند امام را که سکوت کند در افتتاح صلوة و بعد
از فراغ از قرأت و باین قائل ست احمد و اسحق و اصحاب ما انتهی پوشیده نماند که سکتهٔ اولی که برای خواندن توجیه و ثنا
است متفق علیه است اما سکتهٔ دوم نزد حنفیه نیست تا آنکه شمنی در وجه منع تسمیه میان فاتحه و سوره در صلوة جهریه میگوید که
آن مستلزم سکته است در وسط قرأت یعنی و آن غیر مشروع ست و حال سکتهٔ ثالثه نیز همچنین ست ظاهرا احادیث این سکتتین نزد ایشان
ثبوت نیافته و انکار عمران بن الحصین که مر از سمرة دلیل ست بر خفاء حال آن و نیز میگویند که این سکتتین بجهت تصویر و تقدیر سوره
و استراحت و تنفس ست نه بطریق تعبد و تقرب تا سنت باشد والله اعلم و نزد شافعی این سکتات ثابت ست و سنت نزد
ایشان این ست که مقتدی در صلوة جهریه با قرأت امام سکوت کند و در سکته دوم فاتحه بخواند و خرقی که از ائمه حنابله است
در کتاب خود گفته که نزد امام احمد نیز سکتات ست و گفته که مقتدی فاتحه را در سکتات امام بخواند و زرکشی در شرح کلام خرقی از
ابو البرکات که از مشائخ مذهب امام احمد ست نقل میکند که در نماز دو سکته است بر سبیل استحباب یکی مخصوص باول رکعت برای استفتاح

دوم سکتهٔ یسیره است بعد از اتمام قرأت تا باز آرد بجز و نفس را نه برای قرأت مقتدی خلف امام بر ظاهر کلام احمد و حدیث سمره که ترمذی
روایت کرده وی نیز آورده از احمد و ابی داؤد و ابن ماجه و میگوید در روایتی از ایشان آمده که یک سکته چون تکبیر بر آرد و یک سکته
چون فارغ شود از قرأت غیر المغضوب علیهم ولا الضالین و گفته که صحیح همان روایت اولی ست که سکته بعد از تمامی قرأت ست کلها
و بر تقدیر ثبوت روایت ثانیه محمول ست بر سکتهٔ یسیره بقدر بسمله و قصد بر و تقدیر سوره که بعد از فاتحه بخواند در نفس و شیخ محی الدین
نووی در اذکار میگوید که اصحاب ما گفته اند که مستحب ست مر امام را در نماز جهری چهار سکته یکی عقیب تکبیرهٔ احرام برای خواندن
دعای استفتاح دوم بعد از فراغ از فاتحه سکتهٔ لطیفه در غایت لطافت میان فاتحه و آمین تا معلوم شود که آمین از فاتحه نیست
سوم پس از آمین سکته دراز مقداری که مقتدی فاتحه بخواند چهارم بعد از فراغ از سوره که فصل کند بدان میان قرأت و
تکبیر رکوع و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز صبح بعد از فاتحه سوره بخواندی مطول مقدار شصت آیه تا صد آیه اخرجه
النسائی عن ابی هریرة در کتب حنفیه چهل تا پنجاه تا شصت تا صد نیز گفته اند و نقل آثار دران کرده و گفته اند که اختلاف
درین باختلاف اوقات و احوال و بقصر لیالی و طول آن خواهد بود گاه سورهٔ قاف خواندی و گاه سورهٔ روم اول چهل
و پنج آیه است و ثانی شصت آیه و در قرأت سورهٔ قاف احادیث صحیحه بسیار واقع شده بعضی از صحابیات گفته اند که نگرفتیم ما
یا د سورهٔ قاف را مگر از دهان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که در نماز صبح میخواند بدانکه ظاهر لفظ کتاب سه احتمال دارد یکی آن ست که
هر یکی ازین دو سوره را در دو رکعت فجر میخواند و تقسیم میکرد بر آنها و برین تقدیر قرأت بعض سوره لازم آید و این جائز ست ولیکن
از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سبیل ندرت بودی چنانچه بیاید مگر آنکه مراد در اینجا قرأت بعض سوره باشد در هر دو رکعت و
این خلاف ظاهر ست دیگر آنکه میخواند هر یکی ازین دو سوره را در رکعتین بطریق تکرار و این نیز خالی از بعدی نیست یا مقصود بیان
قرأت احدی الرکعتین باشد لا علی التعیین یعنی این سوره را درین نماز خواند در رکعت اولی یا ثانیه و مؤید ست این احتمال را
ظاهر حدیثی که نسائی از قطبه بن مالک آورده که گفت گذاردم با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز صبح را پس خواند در یکی از دو
رکعت والنخل باسقات را و محتمل که مراد بیان سورهٔ رکعت اولی باشد و سورهٔ رکعت ثانیه را بیان نکرده و در بعض مواضع بتفصیل نیز بیان
کرده که در رکعت اولی فلان سوره میخواند و در رکعت ثانیه فلان و در جامع الاصول در بعض روایات مسلم از جابر بن سمره مجملاً آورده که
میگذارد نماز فجر را بسورهٔ قاف و در بعض روایات خواند سورهٔ قاف را در رکعت اولی و از نسائی آورده که خواند در احدی الرکعتین
والنخل باسقات را که مراد بدان هم سورهٔ قاف ست و این کلمه جزو این سوره است و غالب همین احتمال ست که مراد بیان قرأت رکعت
اولی ست و اکثر در احادیث بیان قرأت رکعت اولی را کرده اند و نیز آنچه گفته اند که از طوال و اوساط و قصار مفصل بخواند اعتبار آن در رکعت
اولی ست کذا سمعت من بعض فقهائنا من الائمة الحنفیة و در جائیکه اهتمام به بیان قرأت رکعتین ست هر دو سوره را بیان کرده چنانچه در
قرأت روز جمعه بیاید و احیاناً تخفیف در قرأت کردی بحدیکه اقتصار بر قرأت اذا زلزلت الارض فرمودی چنانچه در جامع الاصول از حدیث
ابی داؤد از معاذ بن عبد الله جهنی آورده که مردی از جهینه خبر داد او را که شنید رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که خواند در نماز صبح اذا زلزلت را در
هر دو رکعت پس ندانیا فتم که بفراموشی خواند یا عمداً چنین کرد و گاه اقتصار بر معوذتین فرمودی چون در سفر بودی خواندن آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم معوذتین را در نماز صبح معروف و مشهور ست و ظاهر آن ست که آن نه دائمی بود گاهی جز آن نیز خواندی والله اعلم و مالک در مؤطا از ابن عمر
رضی الله عنهما آورده که میخواند عمرؓ در نماز صبح در سفر سوره از ده سورهٔ اوائل مفصل و هم ازینجا ست که حنفیه گویند اگر بر عجلهٔ سفر نباشد مانند سورهٔ
بروج و اذا السماء انشقت بخواند از جهت امکان مراعات سنت با تخفیف و گاه اقتصار بر اذا الشمس کورت فرمودی هر چند در حضر بودی

در جامع الاصول از حدیث مسلم و ابی داود از عمرو بن حریث روایت کرده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میخواند در نماز بامداد
فلا اقسم بالخنس الجوار الکنس و در روایت نسائی آمده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میخواند در فجر اذا الشمس

کورت و در روز آدینه در نماز فجر سورهٔ الم تنزیل سجده در رکعت اولی و سورهٔ هل اتی علی الانسان حین من الدهر در رکعت دوم خواندی
چنانکه بخاری و مسلم و نسائی از ابی هریره و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ابن عباس آنرا روایت کرده اند و شافعیه این را
بجد گرفته و مواظبت بران مینمایند و تلقا خلاف آن بوجه دعی آرند و در حرمین شریفین عمل ایشان برین ست و نزد حنفیه
توقیت سورهٔ و تعیین آن مکروه است و در شرح ابن الهمام از طحاوی و اسبیجابی نقل میکند که گفته اند که این بر تقدیری ست
که آنرا لازم داند و غیر آنرا مکروه اما اگر بخواند آنرا بحکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن یا از جهت تبرک بقرأت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
کراهتی ندارد لیکن بشرط آنکه بخواند غیر آنها را احیاناً تا گمان نبرد جاهل که غیر آنها جائز نیست و میگوید که تحریر نیست درین عبارت بعد
از علم بآنکه کلام در مداومت ست و حق آن ست که مداومت مطلق مکروه است خواه غیر آن را مکروه داند یا نه و دلیل کراهت نه
ایهام تفضیل ست و هجران باقی زیرا که هجران بر تقدیری ست که باقی سور را در نماز دیگر نخواند بلکه ایهام تعیین ست و میگوید که
مقتضی دلیل عدم مداومت ست نه مداومت بر عدم چنانکه حنفیه زمان کنند بلکه مستحب ست که بخواند آنرا احیاناً متبرکاً بالماثور و
لزوم ایهام منتفی میشود بترک احیاناً و لهذا گفته اند که سنت آنست که بخواند در رکعتین سنت فجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
و ظاهر این افاده مواظبت ست بران انتهی و حق آنست که ایهام مذکور نسبت بمصلے منتفی ست ولیکن به نسبت غیر باقی و در آنچه
ماثور و منقول ست معتبر نه پس اصل سخن در صحت ماثور ست و بعد از صحت مجال توقف تنگ پس نزد حنفیه دوام این عمل از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بثبوت نه پیوسته پس اگر کسی احیاناً بخواند حسن ست فافهم و مصنف در بیان حکمت این عمل از حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم میگوید که تخصیص روز جمعه بقرأت این دو سوره ازین جهت می تواند بود که این دو
سوره مشتمل ست بر ذکر مبدء و معاد و دخول جنت و نار و این معانی در روز جمعه بود و قیامت در روز جمعه خواهد بود چنانکه در فضائل
روز جمعه بیاید که آفرینش آدم و انداختن وی بزمین و قبول توبه و موت وی و قیام ساعت و صعقه و بعث همه در روز جمعه خواهد بود
و اما دخول جنت و نار بروز جمعه چیزی نیامده مگر آنرا تابع روز قیامت دارند و الله اعلم و گویا بجهت حصول این امور در روز جمعه است
و این دو سوره مشتمل بران لاجرم در اول این روز در نماز که افضل و اشرف اوقات و اقرب آن بخضوع و خشوع ست امت را
تذکیر این معنی بقرأت این دو سوره میفرمود و همچنانکه بجهت اشتمال بر معنی تبلیغ و انذار و بعث رسل و هلاک امم بتکذیب و انکار ایشان
در محافل بزرگ و مجامع انبوه سورهٔ قاف و اقتربت و امثال آن بخواندی و این وجه تخصیص را شراح حدیث گفته اند اما پوشیده نماند
که بسیاری از سورهٔ قرآنی بر بیان این معانی مذکوره مشتمل اند و باین دو سوره خصوصیت ندارند و ازینجا لائح گردد که تخصیص این دو سوره
دائمی نباشد چنانکه از عبارت مصنف که گفته در محافل بزرگ سورهٔ قاف و اقتربت و امثال آن بخواندی این معنی پر تو می اندازد
پس این دو سوره را نیز در فجر روز جمعه نزد قصد تذکیر و انذار میخوانده باشد فافهم و الله اعلم اما نماز پیشین را تطویل کردی و تعجیل ست
مذهب حنفیه که آنرا مثل صلوة صبح داشته اند لیکن امام محمد در مبسوط گفته که اگر کمتر از قرأت صبح کند هم گنجایش دارد چه آن وقت
اشتغال خلق ست بمهمات خود مبادا تطویل موجب ملال گردد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تطویل در نماز پیشین بسیار کردی

چنانچه گاه بودی که اقامت پیشین کردی و شخصی بقبا که دو میل راه است از مسجد شریف رفتی و باز آمدی هنوز بر رکوع رکعت
اول نرفته بودی و گاه در نماز پیشین مقدار الم سجده در رکعت اولی خواندی و در مشکوة از حدیث ابی سعید خدری آورده که

اندازه کرده ایم ما قیام آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در دو رکعت اولی مقدار قرأت الم سجده وخواندن الم سجده بخصوصها نیز آمده باین طریق که ابو داؤد از ابن عمر آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرد در نمازی پس برخاست پس برکوع رفت وصحابه دانستند که تنزیل السجده را خواند وذکر صلوة درین حدیث مبهم واقع شده است ودر جامع الاصول این حدیث را با وجود این ابهام در فصل قرأت ظهر وعصر آورده وبران حمل کرده یعنی اگر در سه نماز دیگر بودی حال عیانا بودی واحتیاج بگمان وتفرس صحابه نبودی پس لابد در یکی ازین دو نماز خواهد بود ودانستن صحابه قرأت این سوره بتعیین یا باخبار آن حضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم بدان بعد از نماز ویا باسماع وی آیتی را چنانکه عادت شریف بود در صلوة سریه که بقصد تعلیم آیتی را بجهر خواندی تا بدانند که فلان سوره میخوانند ودر جامع الاصول از احادیث صحیحه آورده که می شنوانید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ما را آیتی در نماز ظهر وعصر احیانا وظاهر لفظ حدیث آنست که دریافت صحابه تعیین این سوره را درین صورت نه باستماع واخبار آنحضرت بود بلکه بقرائن دیگر بود که بفهم ایشان درآمده والله اعلم وگاه سبح اسم ربک الاعلی یا والسماء ذات البروج یا واللیل اذا یغشی یا سورهٔ انشقاق یعنی اذا السماء انشقت یا والسماء والطارق ومانند آن بخواندی ظاهر تعیین ست که اینها بیان قرأت رکعت اولی ست وبه بیان قرأت رکعت دوم قصد واهتمام تعلق نگرفته چنانکه معلوم شد والا تبعیض وتکرار لازم آید ولیکن همچنین در احادیث وقوع یافته است که میخواند سورهٔ ذات البروج را ومیخواند سورهٔ واللیل اذا یغشی را ومانند آن ودر بعض روایات بیان قرأت رکعتین نیز آمده چنانکه نسائی از انس آورده که وی نماز ظهر بگذارد وچون فارغ شد گفت گذاردم با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نماز ظهر را پس خواند این دو سوره را سبح اسم ربک الاعلی وهل اتاک حدیث الغاشیه واز جابر بن سمره آمده که میخواند والسماء ذات البروج والسماء والطارق ومانند آن از سور واین نیز احتمال بیان قرأت رکعتین وقرأت رکعت اول هر دو دارد ودر نماز پیشین قرأت سورهٔ لقمان وسورهٔ والذاریات نیز آمده وطریق معرفت قرأت سوره معین در صلوة سریه معلوم شد اما نماز عصر بر مقدار نیمهٔ ظهر بودی در درازی وگاهی ازین بیشتر در جامع الاصول از حدیث جابر بن سمره از ترمذی وابی داؤد ونسائی آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که می خواند در ظهر وعصر والسماء ذات البروج والسماء والطارق ومانند آن از سور ودر حدیث دیگر از جابر هم بروایت مسلم وابی داؤد ونسائی آمده که میخواند در ظهر واللیل اذا یغشی ودر عصر مانند آن ودر صبح درازتر از آن ازینجا معلوم میشود که قرأت ظهر وعصر احیانا برابر نیز کردی واما در نماز مغرب گاه تطویل کردی چنانچه سورهٔ اعراف را در دو رکعت خواندی در هر رکعتی یک نیمه ودر روایت بخاری وابی داؤد ونسائی از زید بن ثابت خواندن سورهٔ اعراف در مغرب مطلق آمده که گفت بمروان بن حکم چه شد ترا که می خوانی در نماز مغرب بقصار مفصل ودر روایتی می خوانی قل هو الله احد وانا اعطیناک الکوثر وحال آنکه می خواند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرازترین سورهٔ اعراف ودر روایتی مائده واعراف ودر حدیث نسائی از عائشهؓ تفریق اعراف در دو رکعت در دو یافته وگاه والصافات وحم دخان خواندی ظاهر این عبارت در خواندن هر دو سوره است ودر حدیث نسائی خواندن حم دخان تنها آمده بی ذکر والصافات وگاه سبح اسم ربک الاعلی وگاه والتین وگاه معوذتین وگاه والمرسلات در جامع الاصول از کتب سته از فضل بن عباس می آرد که خواندن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم والمرسلات را در مغرب در مرض موت وی بود که نگذارد بعد از وی نماز با ما ودر روایت نسائی گذارد با ما در بیت خود مغرب را وخواند والمرسلات را ونگذارد بعد از وی نمازی را تا آنکه قبض کرده شد وگاه سورهٔ والطور نیز خواندی چنانچه اصحاب کتب سته غیر ترمذی از جبیر بن مطعم آورده اند که گفت چون باینجا رسید

کرام خلقوا من غیر شیء ام هم الخالقون الآیات نزدیک بود که بپرد دل من و خواندن انفال نیز وارد یافته است و گاه قصار مفصل

خواندی و خواندن سورتهای طویل در مغرب احیاناً بودی برای مصلحت اسماع احکام و انذار و تبشیر حاضران و اغلب اوقات

قرأت وی کوتاه بودی و در آثار صحابه نیز همچنین آمده و کوتاهی وقت وی نیز اقتضای آن میکند و گویند که در قرأت آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم طی لسانی و سرعتی و روانی بود که از دیگری نیاید و ترمذی گوید که بر قرأت قصار ست در مغرب عمل اهل علم و

باین قائل ست ابن المبارک و احمد و اسحق و مروی ست از عمر رض که نوشت بابی موسیٰ که بخوان در صبح بطوال مفصل و در مغرب بقصار

مفصل و نقل کرده شده است از مالک که گفت مکروه است قرأت سورتهای دراز مثل والطور والمرسلات در مغرب و شافعی گوید مکروه

نیست بلکه مستحب ست که خوانده شود این سور در نماز مغرب انتهی و در مغرب شب جمعه خواندن قل یا ایها الکافرون و قل هو الله

احد آمده رواه فی شرح السنة عن جابر بن سمرة و در بعض روایات مطلق مغرب واقع شده رواه ابن ماجة عن ابن عمر رض و

بالجمله امر قرأت در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم و مصالح و بر یک نهج نبود و قرار داد علمای حنفیه و اکثر

ائمهٔ فقه برانست که در فجر و ظهر از طوال مفصل بخواند و در عصر و عشا از اوساط و در مغرب از قصار و غالب احوال حضرت نبوت صلی

الله علیه وآله وسلم همبرین نهج بود و اخبار و آثار درین باب بسیارست و در هدایه میگوید که اصل درین باب کتاب امیر المؤمنین

عمرست بجانب ابوموسی اشعری رضی الله عنهما و لاهذا آنچه عمر رض نویسد جز سنت نباشد و آنچه از روایات مذکور شد صحیح ست و لیکن

حکم غالب راست و مصنف میگوید که روایات صحیحه برین مجموع ثابت شده و سنت این ست که بر یک نمط از تخفیف و تطویل

مواظبت ننمایند بلکه گاه تطویل کنند و گاه تخفیف بحسب حال و وقت ظاهر کلام مصنف که این سخن را پیش از بیان قرأت نماز

عشا میگوید آنست که مخصوص بنماز مغرب باشد برای رد جماعهٔ که بر تخفیف نماز مغرب مواظبت نمایند و لیکن این سخن مطلق ست

و فقها نیز برین اند و لیکن قرار داد مذکور را از قبیل استحباب دارند باعتبار غالب احوال و گویند هر چه ورای آن مروی ست نادر

و فی بعض الاحیان ست والله اعلم و اما نماز خفتن بحسب وقت معاذ را سورهٔ الشمس و سبح اسم ربک الاعلی والیل تعیین فرموده و از

قرأت سورة البقرة و نحو آن منع و زجر کرد و در بعضی از احادیث اذا السموات تعیین فرمود یعنی اذا السماء انفطرت و انشقاق

و بروج و طارق و در جامع الاصول از کتب ستة از براء رض آورده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز عشای اخیر را

و خواند در احدی الرکعتین والتین والزیتون و بخاری و مسلم و ابوداؤد قید فی سفر آورده و موطا و ترمذی و نسائی مطلق گفته

و گفته که خواند در وی والتین والزیتون و ترمذی و نسائی از بریده روایت کرده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

که میخواند در عشا والشمس و ضحها و مانند آن از سور و قصهٔ منع معاذ چنانچه بخاری و مسلم آورده اند آن ست که جابر روایت می کند که

معاذ بن جبل با حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نماز میگذارد و پستر می آمد بمحلهٔ خود و امامت می کرد قوم خود را و گذارد شبی با حضرت

عشا را و امامت کرد قوم را پس افتتاح کرد سورهٔ بقره را مردی از قوم برگشت از نماز و سلام داد و بگذارد نماز خود را تنها و برگشت

پس گفتند آیا منافق شدی تو یا فلان گفت لا والله می آیم حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را و خبر میدهم او را ازینحال

تا چه حکم راند پس بحضرت آمد و عرض کرد یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما جماعهٔ ایم خداوندان شتر که بدان آب می کشیم و

روزانه این کار می کنیم و معاذ با تو نماز عشا گذارد و پستر آمد قوم خود را و امامت کرد و افتتاح نموده بسورهٔ بقره پس رسول خدا روی

مبارک بمعاذ آورده گفت افتان انت ایا فتانی تو ای معاذ یعنی مردم را خواهی در بلا و فتنه اندازی و از دین بگردانی و از حضور

مراسم خیرات و حضور جماعات محروم داری با مردم رفق کن و بخوان والشمس و ضحها والضحی والیل اذا یغشی و سبح اسم ربک الاعلی

واما در نماز جمعه سورهٔ جمعه ومنافقین را هریکی در رکعتی خواندی چنانچه روایت کرد مسلم وترمذی که خلیفه ساخت مروان ابوهریره
را بمدینه وخود بمکه آمد پس گذارد با ما ابوهریره جمعه را وخواند بعد الحمد سورهٔ جمعه در رکعت اولی واذا جاءک المنافقون در ثانیه
وچون برگشت از نماز گفتند یا ابا هریره تو دو سوره خواندی که علی بن ابی طالب آنها را در کوفه می خواند گفت شنیدم من رسول خدا
را صلی الله علیه وآله وسلم که می خواند این دو سوره را همچنین روایت کرد ابو داؤد ولی ذکر استخلاف ابی هریره در اول حدیث
وگاه تخفیف را سبح اسم ربک الاعلی وغاشیه خواندی چنانکه مسلم وغیره از نعمان بن بشیر روایت کرده واما خواندن اخیر سورهٔ
جمعه در رکعت اولی وآخر منافقین در رکعت ثانیه مخالف سنت است که در خواندن تمام سوره جمهور یافته وبخصوص درین
نماز خواندن این دو سوره بتمام ثابت شده واما در نماز عید سورهٔ ق واقتربت خواندی چنانچه امام محمد در موطای خود
از عمر بن الخطاب روایت کرد که پرسید ابا واقد لیثی را که چه میخواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در اضحی وفطر گفت
می خواند ق والقرآن المجید واقتربت الساعة وانشق القمر وگاهی سبح اسم ربک الاعلی و غاشیه خواندی چنانکه مسلم و
موطا وابو داؤد وترمذی از نعمان بن بشیر آورده اند که میخواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در عیدین ودر جمعه سبح
اسم ربک الاعلی وهل اتاک حدیث الغاشیه وگفت نعمان چون عید وجمعه در یک روز آمدی در هر دو این هر دو سوره خواندی
وبرین طریق که مذکور شد از تطویل وتخفیف قرأت مواظبت نمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تا آخر وقت زندگانی
خود نه آنکه منسوخ شده باشد در آخر مقصود مصنف تاکید وتائید جواز تطویل وسنیت آن بود نه مداومت بتخفیف چنانکه
ارباب دعت وکسل کنند وچون مواظبت بر تطویل تا آخر زندگانی بود لاجرم خلفای راشدین برین طریقه رفتند صدیق
در نماز صبح سورة البقرة خواندی کذا فی الموطا عن عروة ولفظه ان ابا بکر الصدیق صلی الصبح فقرأ فیها سورة البقرة فی الرکعتین
کلتیهما واین عبارت احتمال دارد که در هر رکعت سورة البقرة را تمام خواند بطریق تکرار چنانچه در اذا زلزلت الارض همچنین واقع شده
که قرأ فی الصبح اذا زلزلت الارض فی الرکعتین کلتیهما ولیکن این احتمال بعیدست ظاهر آنست که در تمام نماز این سوره خواند در
هر رکعت یک نیمه وعمر صبح را گاه بیوسف ونحل گذاردی ودر جامع الاصول از موطا بیوسف وحج گفته ودر روایت قرأت کهف
در رکعت اولی ویوسف یا یونس در ثانیه نیز از عمر آورده وگاه بهود وبنی اسرائیل گذاردی وخواندن سورهٔ یوسف مروی
است از عثمان نیز چنانکه در جامع الاصول از فرافصه بن عمر آورده که گفت یاد نگرفتم من سورهٔ یوسف را مگر از خواندن عثمان
آن را در نماز صبح از بسکه تکرار وترداد میکرد آنرا واگر اطالت نماز منسوخ یا مکروه بودی خلفای راشدین نکردندی ودر
حدیث انس آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اخف الناس سبکترین مردم صلوة
در نماز گذاردن فی تمام با وجود تمام ادا کردن معنی این حدیث آن گفته اند که آن حضرت در قرأت تخفیف کردی وکم خواندی ولیکن
رکوع وسجود وتعدیل ارکان تمام کردی وچون درین جا شبهه بر تطویل قرأت که مصنف اثبات آن کرد وارد می شود پس
دفع این شبهه میکند ومیگوید که این حدیث منافات با آن ندارد که ما گفتیم ومراد ازین حدیث آنست که تطویل صلوة وی صلی الله
علیه وآله وسلم نسبت با صلوة دیگران بغایت اندک نمودی یعنی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صلوة بتطویل قرأت می کرد
ولیکن از وی بغایت خفیف نمودی که اگر دیگری این قدر قرأت کردی چندان تطویل نمودی که ملالت آوردی چنانچه
قرأت سورهٔ اعراف در نماز مغرب با ضیقی که در وقت اوست بجهت طی وسرعتی که در قرأت آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم نهاده بودند وذوقی ولذتی وحضوری که از استماع قرأت وی صلی الله علیه وآله وسلم حاصل شدی وباین وجه معنی تمامی که

در حدیث انس نیز مذکورست در قرأت نیز مراد بود و قول مصنف که میگوید چنانچه معاذ مثلا در نماز خفتن سورة البقره میخواند تو اند بود
که معنی وی آن باشد که تطویل صلوة از غیر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار می نمودی و ملل و تثقیل گشتی چنانچه معاذ سورة
البقره خواند و قوم او را از آن ملالت افزود و در تطویل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حال نه چنین بود و تواند که تشبیه در
اندک نمودن تطویل باشد یعنی چنانکه معاذ نیز سورة البقرة خواند و آنرا خفیف می پنداشت و قول او تخفیف امری نسبی ست
بهر دو وجه درست و ظاهر آن می نماید که این قول اشارت بجوابی دیگر باشد اول گفت که تطویل آن حضرت در صورت تخفیف
نمودی پس حکمی که انس تخفیف نماز وی صلی الله علیه وآله وسلم کرده نظر باین ست و منافات با آنکه حکم به تطویل او کرده اند ندارد
چه تطویل بحسب واقع ست و تخفیف به نسبت نمود و اعتبار بعد ازان میگوید که تطویل و تخفیف امری نسبی ست بسا طویل که
نسبت با طول از خود خفیف باشد و بسا خفیف که نسبت با خف از خود طویل بود پس اثبات تطویل و تخفیف هر دو درست باشد
در تقریر این جواب در نظر نمودن منظور نیست بلکه در واقع بودن لیکن به نسبت و اضافت فافهم بعد ازان برای تائید جمع میان
طول و خفت میگوید که در سنن نسائی ثابت ست از ابن عمر که گفت کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یامرنا بالتخفیف
امر میکرد ما را بسبک گذاردن نماز و یومنا بالصافات و امامت میکرد ما را بسورهٔ والصافات پس قرأت والصافات در نماز از
باب تخفیف ست که بآن فرمود صحابه را با وجود آنکه در والصافات تطویلی هست گفته نشود که اینجا فعل تخفیف از آن حضرت صلی
الله علیه وآله وسلم ثابت نشده بلکه تخفیف لصحابه میفرمود و خود تطویل میکرد زیرا که میگوئیم ظاهر آن ست که آنچه می فرمود امت را
از اوامر و نواهی خود اولی و احق بود باقامت آن و آنچه وی صلی الله علیه وآله وسلم میکرد اتباع میکردند آنرا اصحابه مگر در خصائص
پس در قرأت والصافات جمع میان تخفیف و تطویل هر دو ثابت شد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نمازها سوره تعیین
نفرمودی باین نوع که در فلان نماز فلان سوره خواندی نه غیر او و امّا در کتب حنفیه نیز مذکورست که کره تعیین السورة و بعضی
آنرا تاویل کنند باعتقاد عدم جواز الا بآن سوره و بی این اعتقاد مکروه نبود چنانکه مذکور شد و با قطع نظر از ان عادت
شریف به تعیین سوره جریان نیافته بود مگر در روز جمعه و عیدین بآن وجه که مذکور شد مگر در بعض سنن و نوافل چنانچه قل یا ایها
الکافرون و قل هو الله احد در رکعتین فجر و رکعتین مغرب و رکعتین طواف و استخاره چنانچه احادیث درین ابواب وارد یافته است و این
نیز باعتبار اکثر و اغلب خواهد بود نه دائما بحدی که هرگز در مدت عمر خلاف آن نکرده باشد. والله اعلم و اگر تخصیص به نمازهای
فرض بکنند وجهی نیز دارد و بر هر تقدیر استثنای فرض فجر جمعه که الم السجده و سورهٔ دهر می خواند چنانچه نزد مصنف مقرر
است باید کرد و غالب آن ست که آن نیز دائمی نبوده باشد چنانکه سابقاً اشارت بدان کردیم و لهذا حنفیه آنرا سنت نگرفتند
والله اعلم بعد ازان از برای تائید عدم تعیین سوره بلکه برای عدم التزام تطویل و تخفیف نیز میگوید عبد الله بن عمر رض گفت از
سوره های مفصل که بر قول مختار از سوره حجرات ست تا آخر که مقدار ثمن قرآن ست و تسمیهٔ وی بمفصل از جهت کثرت فصل
میان سور که در انجاست هیچ سوره نیست از طویل و قصیر که من از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم نشنیده ام که در نماز فرض
میخواند یعنی در هر فرض که باشد هر کدام سوره که باشد از جنس طویل و قصیر احیانا تا بیانا للجواز میخواند تا امت دریابند که قرآن
بتمامه مجوز صلوة ست از جهت اطلاق فاقروا ما تیسر من القرآن و تعیین طوال و اوساط و قصار باعتبار اغلب و بیان اولویت
و افضلیت بوده و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم غالبا سوره را در نماز تمام می خواند و ازینجا گفته اند فقها که سوره تمام
خواندن اولی و افضل ست حتی سورهٔ قصیر تمام خواندن بهتر از بعض سوره خواندن اگرچه دراز باشد و این امر تعبدی ست

وشاید که در اتمام سوره ثوابی باشد که بر بعض سوره مترتب نشود و بر تعلیل ندرت بعضی از سوره خوانده بیان جواز را و مصلحتی دیگر را
که دران وقت او را صلی الله علیه وآله وسلم روی نموده باشد و گاهی که بر بعضی از سوره اختصار کردی آن بعض اول سوره بودی و اما
خواندن آخر سوره و میان سوره مروی نیست در نماز فرض و الا در صحیح آمده که گاهی در سنت فجر قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة
الآیه و قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم الآیه و بعض آیات دیگر می خواند چنانکه در فصل سنن رواتب ذکر
کنیم انشاء الله تعالی و نیز در قیام لیل آیت ان تعذبهم فانهم عبادک الآیه خوانده چنانکه دران فصل بیاید و همیشه رکعت اولی
از هر نماز که باشد دراز تر از رکعت ثانیه کردی بخاری و مسلم از ابی قتاده آرند که گفت بود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که می کرد
از تطویل در رکعت اولی آنچه نمیکرد در رکعت ثانیه در صلوة ظهر و همچنین در صلوة عصر و همچنین در صلوة صبح و در روایت ابی داؤد
و نسائی ذکر ظهر و صبح آمده فقط و در روایتی از ابو داؤد ذکر ظهر و عصر و نماز بامداد کرده و در آخر گفت که ابو قتاده گفت گمان میبردیم
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باطالت رکعت اولی اراده آن دارد که دریابند مردم رکعت اولی را و در موطا و صحیح بخاری
از عمر رضی الله عنه آورده که در رکعت اولی از صبح صد و بیست آیت خوانده از بقره و در ثانیه سوره از مثانی و آنرا ابن مسعود در رکعت
اولی از صبح چهل آیت از انفال و در ثانیه سوره از مفصل و نزد امام محمد تطویل رکعت اولی بر ثانیه مستحب ست در تمام نمازها
چنانچه از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مروی ست و امام ابو حنیفه و ابو یوسف آنرا مخصوص بنماز فجر دارند که وقت نوم و
غفلت ست پس تطویل رکعت اولی سبب ادراک جماعت بود در رکعت اولی بخلاف باقی نمازها و ایشان گویند هر دو رکعت برابرند
در استحقاق قرأت فلا ترجیح و گویند که آنچه مروی ست از اطالت رکعت اولی محمول ست بر اطالت به ثنا و تعوذ و تسمیه و بمادون سه آیت
که لا باس به است کذا فی الهدایه و در خلاصه گفته که قول محمد احب ست کذا فی شرح ابن الهمام و نماز صبح از دیگر نمازها اطول گذاردی کرحیه
در فجر و ظهر جمیعاً قرأت دراز کردی و از طوال مفصل خواندی با وجود آن در فجر دراز تر کردی و سوره اطول خواندی و سببش
همان تواند بود که در تطویل رکعت اولی از حدیث مفهوم شد از قصد تکثیر جماعت و اراده دریافت مردم رکعت اول را با بودن
وقت صبح وقت قیام از نوم و عروض کسل و فتور و استعداد مقدمات طهارت و از ان روی که نزول اسرار ربانی و ورود انوار رحمت
رحمانی در ثلث آخر شب میباشد و دعا و عبادت دران وقت باجابت و قبول اقرب ست و آن نزول تا انقضای صلوة صبح باقی
میماند و بعض میگویند تا طلوع فجر و هر دو مروی ست و نکته تطویل فجر بر قول اول ظاهر ست و بر قول ثانی باعتبار آنکه قرب آن وقت
بی اثری نخواهد بود و تطویل مستلزم تعجیل ست کما لا یخفی و بعض مشائخ گویند سر در تطویل نماز فجر آن بوده باشد که چون در عدد رکعات
نماز صبح نقصی بود تطویل آنرا بدل تکمیل آن ساخت با وجود وسعت وقت و فضیلت آن تا نگویند که بدین توجه بایستی که قرأت مغرب
دراز تر بودی از سه نماز دیگر خصوصاً بر آنچه مختار نزد اکثر ائمه است که شفق عبارت از حمرة ست یا سبب تطویل صلوة صبح آن
بود که بعد از استراحت و خواب شب واقع ست و تقصیری در خدمت واقع شده و کدورتی و زنگی بر آئینه دل نشسته پس
تطویل آن تلافی و عذر این تقصیر و ازاله این کدورت و زنگ بود یا سبب آن بود که چون هنوز اشتغال بامور معاش و اسباب دنیوی
نشده و در وقتی ست که دل با زبان قاری و گوش وی و مستمعان موافق و مواطی بود غالباً اگرچه در بعض اوقات طریان و تطرق
فتور و کسل نیز احتمال دارد و فهم و تدبر در قرآن عظیم در وقت مواطات قلب و جوارح آسان تر لاجرم اهتمام و عنایت تمام بتطویل و
تکمیل آن متعین شد و نیز حصول نعمت ایقاظ و احیاء روح ببدن باعث ست بر مزید شکر و اقامت طاعت و خدمت و نیز چون
در اول روز تکمیل و استحکام یافت بحکم من اشرقت بدایته اشرقت نهایته در تمام آن نیز همچنین خواهد بود و در حقیقت آن تلقین و تعلیم ست

مراست ما و الله اعلم **فصل** در کیفیت رکوع چون از قرات فارغ شدی زمانی اندک خاموش شدی این بیان ساکته ثالثه است که
در بعض روایات آمده است و سابقا گفت که در غایت لطف و اندکی بود آنگاه تکبیر گفتی و هر دو دست بر داشتی چنانکه در تکبیر
اولی بر میداشت و درین جا سخن ست که در آخر مبحث گفته شود و در رکوع شدی عبارت مصنف محتمل ست که تکبیر در حالت قیام
بودی یا وقت انحطاط و عبارات متقدمین حنفیه مختلف افتاده از بعض چنان مفهوم می شود که تکبیر در حالت قیام گوید پس ازان
برکوع رود و اکثر بر انند که تکبیر نزد انحطاط گوید چنانچه در هدایه از جامع صغیر نقل کرده که تکبیر مع الانحطاط و مروی ست از
امام محمد که گفت و اذا اراد ان یرکع یکبر و ظاهرش در تقدیم تکبیر ست بر انحطاط و الله اعلم و حدیثی که ترمذی از عبد الله بن مسعود
آورده و گفته حدیث حسن صحیح کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یکبر فی کل خفض و رفع و قیام و قعود و از ابی هریره نیز آورده
که کان یکبر و هو یهوی ظاهر بلکه صریح ست درانکه تکبیر در وقت انحطاط و فرو رفتن برکوع ست و ظاهر مذهب حنفی و مختار نزد
ایشان نیز همین ست و بعض گفته اند که ابتدای تکبیر نزد انحطاط کند و اتمام آن در رکوع و هر دو کف دست را بر زانو ها سخت
کردی ظاهر آن ست که این مقتضی تفریج اصابع نیز هست چنانچه شمنی از حدیث طبرانی در معجم از انس آورده که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم فرمود چون رکوع کنی بنه دو دست خود را بر دو زانوی خود و گشاده کن میان انگشتان خود و دور دار دستها را از دو
پهلوی خود و گفته اند که انگشتان را در نماز سه حالت بود تفریج در حال رکوع و ضم در حال سجده و بحال خود گذاشتن بی تکلف در
ضم و تفریج در حال احرام و تشهد و آحادیث در باب گرفتن زانو بدست بسیار آمده و متفق علیه است میان علما و در بعض روایات
آمده که ابن مسعود و بعض اتباع وی تطبیق بدین میکردند و تحقیق آن ست که این در اول بود و بعد ازان منسوخ شد نسائی روایت
کرده از ابن مسعود که گفت تعلیم کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز و چون رکوع کرد تطبیق کرد یعنی خود را در رکعتین خود
و چون این خبر بسعد بن ابی وقاص رسید فرمود راست گفت هم چنین میکردیم بعد ازان امر کرد که نگاه داریم دستها را بر زانو و
شیخ ابن الهمام گفته که اثری که در تطبیق آمده منسوخ ست بانچه در صحیحین آمده از مصعب بن سعد بن ابی وقاص که گفت گذاردم
من در جنب پدر خود نماز را و تطبیق کردم میان دو کف دست خود و نهادم آنرا میان فخذین خود پس نهی کرد مرا پدر من ازان و گفت
بودیم ما که میکردیم آنرا پس نهی کرده شدیم ازان و امر کرده شدیم که بنهیم دستها را بر زانو ها مگر در سجود و دو آرنجها را از پهلو دور
کردی چنانچه در حدیث بخاری و ترمذی آمده که زانو ها را بدو کف دست گرفتی و دستها را زه ساختی و از پهلو ها دور داشتی
چنانچه از حدیث انس معلوم شد اما ساقین را باید که ایستاده وارد و انحنای آنها شبه قوس چنانچه عامه ناس کنند مکروه
است ذکره ابن الهمام نقلا عن روضة العلماء و پشت را راست کردی چنانکه زرکشی از وابصة بن معبد آورده که گفت دیدم
رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم چون رکوع کردی برابر داشتی پشت را تا آنکه فرضا اگر ریخته شدی بر روی قدح آب بر آئینه قرار
گرفتی رواه ابن ماجه و در روایت احمد اگر نهاده شدی بر روی قدح آب نریختی و احادیث درین باب بسیار ست در جامع الاصول
از حدیث ابی داود و ترمذی و نسائی و در مشکوة از ابن ماجه و دارمی نیز از ابی مسعود انصاری بدری آورده که گفت گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کفایت نمیکند نماز یکی از شما تا آنکه راست کند پشت خود را در رکوع و در حدیث ترمذی سجود
نیز زیادت کرده و گفته که درین باب حدیث از علی بن شیبان و انس و ابی هریره نیز آمده و حدیث ابی مسعود حسن صحیح ست
و گفته که عمل برین ست نزد اهل علم از صحابه و من بعدهم و گفته که شافعی و احمد و اسحق بر انند که هر که اقامت نکند صلبش را در
رکوع و سجود نماز وی فاسد ست از حدیث نبی صلی الله علیه و آله و سلم انتهی ترمذی چنین گفته اما آنچه زرکشی در شرح کتاب خرقی گفته که مقدار

فرض نزد امام احمد که بی آن نماز درست نبود آن ست که انحنا کند بحیثیتی که ممکن باشد مس برگبتین بیدین زیرا که بی این آنرا رکوع اطلاق نمی کنند و گفته که اعتبار بمتوسطان آدمیان ست نه بدرازدستان و کوته دستان و بعضی از ایشان گفته اند که رکوع معتدل اقرب باشد از قیام معتدل و سر را برابر پشت بداشتی نه فرو تر و نه بر داشته چنانکه حدیث ابی حمید که جامع ست در صفت صلوٰة را و ذکر آن بیاید ترمذی و ابن حبان آورده اند و حکم بصحت آن کرده اند و مسلم نیز از عائشه رض آورده که چون رکوع می کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر نمیداشت سر را و فرو نمی کرد و لیکن میداشت میان هر دو و سه بار در رکوع بگفتی سبحان ربی العظیم چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد از براء بن عازب رض آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم در نماز که قرار میگرفت در رکوع و سجود مقدار آنچه بگوید سبحان الله و بحمده سه بار و ذکر عدد ثلاث در احادیث دیگر نیز آمده از امیر المؤمنین علی رض و در حدیثی دیگر از ابی داؤد و دارمی و نسائی و ابن ماجه و ترمذی مطلق آمده فی بیان عدد از حذیفه رض که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میگفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم و در سجود سبحان ربی الاعلی و ترمذی و ابن ماجه و ابو داؤد از ابن مسعود رض آورده اند که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون رکوع کرد یکی از شما پس گفت در رکوع خود سبحان ربی العظیم سه بار بتحقیق تمام شد رکوع وی و این ادنی ست و چون سجود کرد و گفت در سجود سبحان ربی الاعلی سه بار بتحقیق تمام شد سجود وی و این ادنی ست و بیهقی از شافعی آورده که گفت مراد ادنی کمال ست نه ادنی جواز چه اصل جواز بی آن نیز بود و مراد بادنی کمال یعنی ادنی آنچه حاصل شود جمیع محصل سنت و در شرح ابن الهمام گفته که اگر زیاده بر سه بار گوید افضل ست بعد از آن که وتر بود پنج یا هفت یا نُه و گفته اند غایت کمال را حدی نبود و بعضی تا ده گفته و بعضی تا مفضی بخوف سهو نگردد و بعضی قریب بقدر قیام چنانکه بصحت رسیده است از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در بعض احیان و این جمله در منفرد بود و امام را رعایت جانب مقتدیان لازم ست و ابو داؤد و نسائی از ابن جبیر آورده اند که گفت شنیدم انس بن مالک را که گفت نگذاردم نماز را پس هیچ یکی که مشابه تر بود در نماز گذاردن برسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین جوان یعنی عمر بن عبد العزیز و اندازه کردیم ما رکوع و سجود او را بده تسبیح پس آنچه مصنف میگوید که سه بار گفتی اگر قصدش آن ست که احیانا این قدر گفتی فلا اشکال و اگر مقصودش آن ست که دائم همچنین بود مرادش آن باشد که سه بار میگفت و چنان میگفت که اگر اندازه کردندی مقدار آن بودی که کسی ده بار بگوید چنانچه مصنف در آخر کلام نیز اشارتی باین معنی بکند و گاهی با آن یعنی با سبحان ربی العظیم ضم کردی این را که سبحانک اللهم ربنا و بحمدک اللهم اغفرلی بخاری و مسلم از عائشه رض روایت کرده که کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یقول فی رکوعه و سجوده سبحانک اللهم ربنا و بحمدک اللهم اغفرلی و لیکن ازین حدیث ضم این تسبیح بالتسبیح سابق مفهوم نشده مگر از جای دیگر معلوم شده باشد و با وجود آن ضم این با آن دائم نبودی و لهذا مصنف گفت و گاهی با آن ضم کردی و گفته اند که این تفسیر و امتثال مر قرآن ست فسبح بحمد ربک و استغفره چنانکه تسبیح اول امتثال امر فسبح باسم ربک العظیم ست و گاهی باین اختصار فرمودی چنانچه ظاهر حدیث بخاری و مسلم ست و درازی رکوع غالبا مقدار آن بود که کسی ده بار بگوید سبحان ربی العظیم هر چند آنحضرت سه بار گفتی و سجود همبرین موازنه یعنی مقدار آن بود که کسی ده بار بگوید سبحان ربی الاعلی و چون بتهجد رسیدن معلوم ست و از آنچه گذشت نیز معلوم شد که قیام در نماز طویل تر از رکوع و سجود و قومه و جلسه بود و بعضی احادیث دلالت دارند بر مساوات یا قرب بمساوات و دفع این شبهه را میگوید و اما حدیث براء بن عازب که در صحیحین ست رمقت الصلوٰة خلف

رسول الله دیدم من نماز را پس پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم فکان قیامه فرکوعه فاعتداله فسجدته فجلسته ما بین التسلیمتین قریبا من السواء و بود قیام او و رکوع او و اعتدال او یعنی قومه از رکوع و سجده او و نشستن او میان دو سجده نزدیک برابری محمول بر آنست که مراد به تساوی و توافق و تناسب این امورست در اصل طول و خفت نه در مقدار آن یعنی چون قیام طویل بودی رکوع و اعتدال میان رکوع و سجود و جلسه و بین السجدتین همه طویل بودی و چون قیام خفیف بودی همه خفیف بودی نه آنکه همه بمقدار قیام بودی و این تاویل و صرف لفظ از ظاهر متعین ست چه به یقین معلوم ست از اخبار و روایات که واقع نه چنین بود بدلیل آنکه گاه در نماز شام سورهٔ اعراف خواندی چنانکه گذشت پس اگر رکوع و سجود و اعتدال و جلسه بر قدر آن بودی نماز شام در نیمه شب تمام شدی تخمینا و در روایتی از بخاری و مسلم و جلسته ما بین التسلیم والانصراف زیاده کرده اگر مصنف آنرا نیز ذکر کردی دعوی لزوم در نیمه شب تمام شدن نزدیکتر بودی و بس بوده در اثبات مدعای او که می گفت و این در نماز مغرب امکان ندارد و این اشکال بر تقدیری وارد شود که مراد براء بن عازب رضی الله عنه دوام و استمرار این فعل بود و الا اگر خبر دهد از انچه در بعض صلوة و در بعض احیان دیده اشکال نبود و دیگر مصنف اشارت بهمین معنی می کند که میگوید اما این مقدار از محقق ست که در بعض احیان رکوع و سجود را بلکه جلسه و اعتدال را نیز نزدیک مقدار قیام کردی چنانکه در صلوة خسوف و کسوف و گاهی در نماز تهجد اما انچه غالب بود اعتدال حال بود در رکوع و سجود و قومه و جلسه چنانکه بیان شد و بعضی از شراح آن احادیث را که در ان نماز ها ورود یافته و بظاهر دلالت بر مساوات آن امور بقیام کرده نیز بنحوی که مصنف حدیث براء بن عازب را تاویل کرد کرده اند اما انچه در حدیث نسائی از عوف بن مالک آمده فلما رکع مکث قدر سورة البقرة ویقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة و مقرو در روایت وی نیز سورهٔ بقره بود بظاهر منافات باین تاویل دارد و تحقیق آنست که رکوع و سجود درین نماز ها در بعض احیان نزدیک بقیام بودی چنانکه مصنف گفت فتدبر والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار بود که در رکوع و همچنین در سجود گفتی سبوح قدوس رب الملائکة والروح چنانکه در جامع الاصول از مسلم و ابو داؤد و نسائی از عائشه رض آورده که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول فی رکوعه وسجوده سبوح قدوس رب الملائکة والروح و گاه گفتی اللهم لک رکعت وبک آمنت ولک خشعت و علیک توکلت ولک اسلمت خشع لک سمعی و بصری و مخی و عصبی و عظمی اخرجه النسائی عن محمد بن سلمة و گفتن این ادعیه و تسبیحات با تسبیح معهود رکوع بود یا بی آن هر دو احتمال دارد و اینها در نماز تهجد بودی و در بعض روایات در مطلق تطوع واقع شده باین لفظ کان اذا قام یعنی تطوعا یقول مگر آنکه قیام محمول بر قیام لیل بود و نزد حنفیه زیادت این دعوات و تسبیحات چنانکه در بالا اشارت کردیم مطلقا محمول بر نوافل ست و در فرائض بر قدر مشهور که متعارف ست اقتصار کنند و از زیادات منع کنند و از کلام ترمذی نیز همچنین معلوم میشود در امثال این میگوید شافعی این را در فرض و نفل میگوید و بعضی از اهل کوفه میگویند که اینها را در صلوة تطوع گوید و در صلوة مکتوبه نگوید و چون سر از رکوع بر آوردی هر دو دست بر داشتی و گفتی سمع الله لمن حمده درین سه موضع یعنی نزد استفتاح و هنگام رفتن برکوع و سر بر داشتن از رکوع بر داشتن دست ثابت شده در شرح او چنانکه بیاید و از کثرت رواة این معنی بمتواتره مانند ه است اگرچه هیچ یکی از الفاظ آن متواتر نیست چهار صد خبر و اثر از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه و سلف رضوان الله علیهم اجمعین درین باب ورود یافته و صحیح شده و عشره مبشره روایت کرده اند که دائما آن حضرت برین کیفیت بود که دستها درین سه موضع بر میداشت تا ازین جهان رحلت کرد

غیر این چیزی ثابت نشده مصنف اینجا سخن بمبالغه کرده واز حد درگذرانید وبا آنکه گفت لایزال برین کیفیت بود تا ازین جهان رحلت
کرد راه نسخ بربست وحق آن است که با قطع نظر از کثرت وقلت طرق در روایات اخبار وآثار در هر دو جانب موجود است پس با رفع وعدم
آن باختلاف اوقات هر دو بود یا اول رفع بود ودر آخر منسوخ گشت اکنون دلائل ترک رفع را ذکر کنیم تا حق ظاهر شود بدانکه ترمذی
در جامع خود دو باب وضع کرده اول باب رفع الیدین عند الرکوع ودرین باب حدیث ابن عمرؓ آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد برمیداشت دو دست خود را تا محاذی میشدند دوشها را وچون رکوع می کرد برمیداشت سر مبارک
خود را از رکوع ودر بعض روایات آمده وکان لا یرفع بین السجدتین وترمذی بعد از روایت این حدیث چنانکه عادت اوست
اشارت بتعدد طرق حدیث از صحابهٔ دیگر کرده وعمل بسیاری از صحابه وتابعین وغیر ایشان از مجتهدین مثل اوزاعی وعبد الله
وشافعی واحمد واسحاق بران ذکر کرده وتصحیح این حدیث نموده واشارتی برجحان این جانب نموده است ودوم باب من
لم یر الرفع الا عند الافتتاح درین باب حدیث علقمه از عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما آورده که با یاران خود فرمود بگزارم با شما
نماز رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم پس گزارد ابن مسعود نماز را وبرنداشت دو دست خود را مگر در اول بار یعنی برای تکبیر افتتاح
ودرین باب گفته که از براء بن عازب نیز آمده وگفته است که حدیث ابن مسعود حسن است وباین قائل اند کثیری از اهل علم از صحابه
وتابعین ومیگوید قول سفیان ثوری واهل کوفه این است ودر جامع الاصول حدیث ابن مسعود را از ابی داؤد ونسائی وحدیث
براء بن عازب را از ابی داؤد نیز آورده گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم چون افتتاح میکرد برمیداشت
دو دست خود را تا نزدیک دو گوش ثم لا یعود وفی روایة ثم لم یرفعهما حتی انصرف وآنکه ابو داؤد گفت این حدیث صحیح نیست احتمال
دارد که مراد عدم صحت باین طریق خاص بود وپس ضرر نکند در صحت اصل حدیث واحتمال دارد که اثبات حسن حدیث بود موافق آنچه ترمذی
گفته است وحدیث حسن بخلاف محتج به است چنانکه در مقدمه معلوم شد وامام محمد در موطای خود بعد از روایت حدیث ابن عمرؓ از مالک
از زهری از سالم بن عبد الله بن عمر از پدرش که در رفع یدین نزد رکوع ونزد رفع راس از رکوع آمده میگوید که سنت آنست
که تکبیر گوید در هر خفض ورفع اما رفع یدین جز در ابتدای نماز یکبار بیش نبود واین قول ابی حنیفهؒ است ودرین آثار کثیره
آمده است بعد ازان عاصم بن کلیب جرمی از پدرش که از تابعین امیر المومنین علی بن ابیطالب است بتعدد روایات آورده
که وی رفع یدین نمی کرد جز در تکبیر اولی واز ابراهیم نخعی آورده که گفت برمدار دو دست را در نماز بعد از تکبیر اولی وآورده از
که روزی نزد نخعی مردی از وائل حضرمی حدیثی روایت کرد که گفت گذاردم نماز را با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس دیدم
که آنحضرت برداشت دو دست خود را نزدیک تکبیر اولی ونزد رکوع ونزد سر برداشتن از رکوع نخعی گفت نمیدانم مگر وی ندید
آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم در نماز مگر همان روز پس یاد گرفت این عمل را از وی ویاد نگرفتند ابن مسعود واصحاب او
ندیدم ونشنیدم آنرا من از هیچ یکی از ایشان وایشان برنمیداشتند دستهای خود را جز در ابتدای نماز نزد تکبیر واز عبد العزیز بن
حکیم آورده گفت دیدم ابن عمرؓ را که برمیداشت دستها را در اول تکبیر افتتاح وبرنداشت در ما سوای آن واز ثوری حدیث
ابن مسعود را نیز نقل کرده انتهی واز مشکلات آثار طحاوی نقل کرده اند که روایت کرده از مجاهد گفت گذاردم نماز خلف ابن عمرؓ
پس نبود که برداشت دو دست خود را مگر در تکبیر اولی واسود روایت کرد گفت دیدم عمر بن الخطابؓ را برنمیداشت دو دست خود را
مگر در تکبیر اولی وچون عمرؓ وعلیؓ وابن مسعودؓ با قرب محل ایشان از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم برین باشند وبعد از
ایشان ابن عمرؓ را دیدند که همچنین میکرد دلیل آنچه برخلاف آن نقل کنند اولی واحق بقبول نباشد ودر شرح ابن الهمام از حدیث

دار قطنی و ابن عدی از محمد بن جابر از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم از علقمه از عبد الله آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم و ابی بکر و عمر پس برنداشتند دستهای خود را مگر نزد استفتاح صلوة و نیز نقل کرده که جمع شد امام ابوحنیفه با اوزاعی بمکه
در دار الحناطین پس گفت اوزاعی چرا برنمیدارید شما دستهای خود را نزد رکوع و سر برداشتن ازان امام ابوحنیفه گفت ازان جهت
که صحت نرسیده است از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درین باب چیزی پس گفت حدثنی الزهری عن سالم عن ابیه ان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم کان یرفع یدیه اذا افتتح الصلوة وعند الرکوع وعند الرفع منه پس گفت ابوحنیفه رح حدثنا حماد عن ابراهیم
عن علقمة والاسود عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان لا یرفع یدیه الا عند افتتاح الصلوة ثم لا یعود
بشیء من ذلک اوزاعی گفت من از زهری از سالم از ابن عمر رض روایت کنم و تو در برابر آن از حماد از ابراهیم از علقمه روایت کنی
یعنی این اسناد تو با آن اسناد من که علو دارد کجا رسد پس ابوحنیفه رح گفت حماد افقه از زهری بود و ابراهیم افقه از سالم و علقمه کم از
ابن عمر نیست در فقه اگرچه ابن عمر رض بفضیلت صحبت مخصوص باشد و اسود را نیز فضلی کثیر ست و عبد الله خود عبد الله است
یعنی او را خود چه توان تعریف کرد که درجه او در فقه و قرب حضرت رسالت مشهور است پس اوزاعی ترجیح حدیث بعلو اسناد کرد
و ابوحنیفه بفقه رواة و مذهب وی همین ست کما تقرر فی اصول الفقه و در نهایه شرح هدایه میگوید که از عبد الله بن زبیر رض
روایت کرده اند که مردی را دید که نماز میگذارد در مسجد حرام و برمیداشت دو دست خود را نزد رکوع و نزد رفع راس از رکوع
پس گفت ابن زبیر این چنین مکن این چیزی ست که کرد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد ازان ترک داد یعنی این
حکم در اول بود و پس منسوخ شد و گفت ابن مسعود رض برداشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما نیز برداشتیم و ترک کرد ما نیز
ترک کردیم و از ابن عباس رض روایت کرده اند که گفت عشره مبشره برنمیداشتند دستها را مگر نزد افتتاح و چون مجاهد از ابن عمر رض
حدیث رفع یدین نزد شافعی از وی مرویست عمل برخلاف آن روایت کرد و گفت سالها خلف ابن عمر رض نماز گذاردم و هرگز ندیدم که
رفع یدین کرد الا نزد افتتاح عمل باین حدیث ساقط باشد زیرا که مقرر شده است در اصول حدیث که چون راوی برخلاف روایت
خود عمل کند عمل باین روایت ساقط گردد انتهی و اما آنکه طبرانی و غیر وی نقل کرده اند که لا ترفع الایدی الا فی سبع مواطن و صحت وی
سخن ست و تحقیق آنست که روایت ترفع الایدی فی سبع مواطن ست بی حصر و آن منافات ندارد در ثبوت رفع در غیر این مواطن
کذا فی شرح ابن الهمام اکنون معلوم شد که اخبار و آثار در جانب رفع و عدم رفع هر دو ثابت ست و جماعه از صحابه و من بعدهم خصوصا
ابن مسعود و تابعان وی در جانب عدم رفع اند محمل آن جز آن نبود که گوییم در اوقات مختلفه هر دو فعل ازان حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بوجود آمده و چون علم و فقه ابوحنیفه و اسناد وی منتهی بجانب ابن مسعود و تابعان اوست و طریقه ایشان عدم رفع ست
مذهب حنفیه طریقه ایشان آمده ما خود همین عقیده ایم و علما و مذهب ما بهمین قدر اکتفا نکنند و گویند که حکم رفع منسوخ ست
چون ابن عمر را که راوی حدیث رفع ست دیدند که بعد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عمل بخلاف آن کرده ظاهر شد که عمل رفع منسوخ
ست با وجود کثرت روایات و احادیث درین باب والله اعلم وهو ملهم الصواب و شیخ کمال الدین ابن الهمام گفته که آثار از صحابه
و طرق ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسیار آمده جدا و کلام دران واسع ست و قدر محقق بعد از ثبوت همه آن ثبوت
هر یکی ازین دو امرست از وی صلی الله علیه وآله وسلم رفع و عدم رفع پس سبیل ترجیح احد الجانبین بود از جهت قیام تعارض و
رجحان بیان ذا انچه مذهب ماست یعنی عدم رفع باین که بتحقیق معلوم شده است که در زمان ابتدا احوال اقوال و افعال از جنس این رفع
مباح بود که منسوخ شده است پس دور نیست که این نیز ازان قبیل باشد و مشمول نسخ بود خصوصا که ثابت شد انچه معارض اوست ثبوتی

که

لامر وله است بخلاف عدم رفع که تطرق نمی یابد بوی احتمال عدم شرعیت زیرا که وی از جنس آن نیست که معهود ست در وی عدم شرعیت بلکه از جنس سکون ست که مطلوب ست در نماز باجماع یعنی خشوع و روایت کرده است ابو حنیفه از حماد از ابراهیم که ذکر کرده شد نزد وی وائل بن حجر که وی دید رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که بر میداشت دستهای خود را نزد رکوع و نزد سجود پس گفت ابراهیم اعرابی که نگذارده با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمازی را مگر همان روز آیا وی اعلم ست از عبد الله و اصحاب وی آیا او یاد گرفت وایشان یاد نگرفتند و تحقیق حدیث کردند مرا جماعه بیرون از حد شمار از عبد الله که وی بر داشت دستها را در ابتدا نماز فقط و حکایت کرد آنرا از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و عبد الله عالم ست بشرائع اسلام و حدود وی و متفق ست مرا احوال نبی را صلی الله علیه وآله وسلم و ملازم ست او را در سفر و حضر و گذارده نماز را با آن حضرت مالا یعد ولا یحصی پس اخذ بقول وی نزد تعارض اولی باشد از افراد مقابلش پس چاره نیست از قول بسنیت هر دو فعل والله سبحانه اعلم انتهی و چون سر از رکوع برداشتی تمام راست بایستادی و همچنین بین السجدتین تمام راست بنشستی و میگفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لا تجزی صلوة کفایت نمی کند نمازی که لا یقیم الرجل فیها راست نگرداند مرد در آن نماز صلبه استخوان صلب خود را فی الرکوع والسجود رواه اصحاب السنن الاربعة والدارقطنی والبیهقی من حدیث ابن مسعود وقال الترمذی حدیث حسن صحیح مراد قیام بعد از رکوع و جلوس بعد از سجود ست چون این قیام و جلوس تابع رکوع و سجود اند رعایت فعل در اینها رعایت در رکوع و سجود باشد و احادیث و آثار در رعایت اطمینان و تعدیل در رکوع و سجود و قومه و جلسه بسیار ست قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اسوء السرقة الذی یسرق من صلوته بدترین دزدیها دزدی کسی ست که میدزدد از نماز خود گفتند یا رسول الله دزدی در نماز چگونه بود فرمود با نکه تمام نکند رکوع و سجود را و عمر بن الخطاب فرمود رم روی دین شما نماز ست پس زینت دهید روی دین خود را بالخشوع و حذیفه مردی را دید که نماز گذارد و تمام نکرد رکوع و سجود چون فارغ شد آن مرد از نماز حذیفه او را بجود طلبید و گفت این چه نماز بود که تو کردی و بحقیقت نماز نکردی و اگر بمیری تو درین حالت بمیری بر غیر فطرت یعنی غیر دینی که پیدا کرده است پروردگار تعالی محمد را بران دین رواه البخاری و بخاری و مسلم وغیرهما از ابی هریرة آورده اند که اعرابی بمسجد در آمد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در گوشه مسجد نشسته بود پس بگذارد آن مرد دو رکعت نماز را و تمام نکرد رکوع و سجود را پس تر آمد و بر حضرت سلام کرد و آن حضرت رد سلام بروی کرد و فرمود اعاده کن نماز خود را که نکرده تو نماز را آن مرد رفت و اعاده کرد باز بر حضرت آمد و سلام کرد باز حضرت فرمود که برگرد و اعاده کن که تو نماز نکردی سه بار همچنین کرد پس گفت آن مرد سوگند بخدای که فرستاد ترا بحق من به ازین نتوانم گذارد پس بیاموز مرا ای رسول خدا که چگونه گذارم نماز را پس آن حضرت بیان وضو و استقبال قبله و قیام و قرأت کرد و فرمود رکوع کن تا قرار گیری در آن پس تر بردار سرت را تا بایستی برابر و همچنین فرمود در سجده و نزد امام ابو حنیفه و محمد اطمینان در رکوع و سجود در ظاهر روایت تخریج کرخی واجب ست و واجب شود به نسیان آن سجده سهو و تخریج جرجانی سنت اما قومه و جلسه سنت ست و بعض مالکیه نیز برین اند و در شرح ابن الهمام از فتاواے قاضی خان نقل می کند که در فصل ما یوجب سجود السهو میگوید که مصلی چون رکوع کرد و برداشت سر خود را از رکوع و افتاد بسجده بسهو جائز ست نماز وی در قول ابی حنیفه و محمد و واجب ست بروی سجده سهو و میگوید که ازینجا معلوم گردد که قومه و جلسه واجب باشد و میگوید که ممکن ست که حمل کرده شود قول ابی یوسف که میگوید که اینها همه فرائض ست از هر فرائض عملیه که واجب را شامل ست پس مرتفع شود خلاف و میگوید که مقتضای دلیل در هر یکی از طمانیة و قومه و جلسه وجوب ست انتهی و نزد امام ابی یوسف تعدیل در رکوع و سجود و قیام میان رکوع و سجود و جلسه

بیان سجدتین ہمہ فرض ست ومذہب شافعی واحمد نیز ہمین ست وبقول مشہور نزد امام احمد تسبیح رکوع وسجود نیز واجب ست ونزد بعضی فرض ودیمہ وایتی سنت ودلیل ابی یوسف وشافعی حدیث آن مردست کہ امر کرد اورا آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باعادۂ نماز بترک اطمینان وتعدیل چنانکہ گذشت وحدیث مذکور درمتن کہ از ابن مسعود آمدہ وامام ابو حنیفہ وامام محمد گویند حقیقت رکوع انحنا رست وحقیقت سجود نہادن جبہہ برزمین ودرمفہوم آنہا اجمالی نیست تا محتاج بہ بیان بود پس فرضیت متعلق بقدر ادنی بود وزیادت از باب تکمیل وتتمیم باشد کہ بترک آن نماز ناتمام وناقص گردد وتارک آن آثم وطمانیت دوام ست برفعل نہ نفس فعل کہ مطلوب ست واگر موقوف دارند صحت را بران لازم آید نسخ اطلاق کہ بقول حق سبحانہ ارکعوا واسجدوا ثابت ست بخبر واحد وآن ممتنع ست وامر باعادہ در حدیث رجل ہم ازین جہت بود ولہذا در آخر آن حدیث بروایت ابی داؤد وترمذی ونسائی واقع شدہ فاذا فعلت ہذا فقد تمت صلوتک وما انتقصت من ہذا فانما انتقصت من صلوتک پس تسمیۂ وی بنماز ووصف آن بنقصان نزد فقد تعدیل واطمینان دلالت دارد بعدم فرضیت آن والا فرد دی لذہب ولطل وزال مثلا پس معلوم شد کہ امر باعادہ ازجہت آن بود تا نماز نہ بوجہ کراہیت واقع شود نہ ازجہت بطلان وفساد ونیز اگر تعدیل فرض بودی ہرآئنہ نگذاشتی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن مرد را کہ مکرر این چنین کردی وتقریر نفرمودی اورا بران تا آخر نماز وشمنی از بعض ائمہ مذہب حنفیہ نقل می کند کہ ہرکہ ترک کند اعتدال را در رکوع وسجود لازم گردد بروی اعادہ ودر شرح ابن الہمام آوردہ کہ پرسیدہ شد محمد از ترک طمانیت گفت می ترسم کہ جائز نباشد واز سرخسی آمدہ کہ گفت ہرکہ ترک کند اعتدال را لازم ست بروی اعادۂ نماز وبعضی از مشائخ گفتہ اند کہ لازم ست اعادہ وواقع از فرض ثانی ست واین تقاضا می کند عدم سقوط باول وازین لازم ترک رکن ست نہ واجب انتہی واین در تعدیل واطمینان رکوع وسجود ست اما در قومہ وجلسہ میگویند کہ انتقال از رکنی برکنی مقصود لذاتہ نبود پس رفع راس از رکوع واجب نباشد چہ انتقال ازان بسجود بی رفع ممکن ست بخلاف سر برداشتن از سجود زیرا کہ ممکن نیست سجدۂ دوم بی رفع سر وبروایتی از ابو حنیفہ سر از رکوع برداشتن فرض ست اما راست استادن فرض نیست وبالجملہ فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این ست کہ دانستی وقول وی آنکہ شنیدی واختلاف ائمہ دیدی بعد از وی مجال مسامحہ تنگ ست دیگر تو دانی وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون سر از رکوع برداشتی گاہ گفتی ربنا ولک الحمد بواو وگاہ گفتی اللہم ربنا لک الحمد بے واو واین ہردو لفظ صحیح شدہ اما جمع میان اللہم وواو ثابت نشدہ وبدون اللہم وجود واو وترک واو ہردو ثابت وانچہ مصنف آوردہ وتصحیح نمودہ بواو است وزرکشی در شرح رسالۂ خرقی میگوید کہ در ربنا لک الحمد اثبات واو وحذف آن ہردو آمدہ واثبات ارجح ست چنانکہ در حدیث متفق علیہ آمدہ از حدیث ابو ہریرہ وجائز ست ربنا لک الحمد یعنی بے واو چنانکہ در صحیح مسلم ست از حدیث ابی سعید واللہم ربنا لک الحمد کما رواہ الترمذی من حدیث ابی ہریرہ وصححہ انتہی وسیوطی در جمع الجوامع از عبد الرزاق جمیع واو با اللہم نیز آوردہ واللہ اعلم بصحتہ ولیکن در بعض روایات صحیح البخاری نیز اللہم بواو ثابت شدہ وسیوطی در شرح صحیح البخاری نیز تصریح کردہ کہ روایت کشمیہنی بواوست با اللہم بدانکہ مصنف اولا گفت وچون سر از رکوع برآوردی گفتی سمع اللہ لمن حمدہ وثانیا گفت وچون سر از رکوع برداشتی گفتی ربنا ولک الحمد مقصود آن ست کہ ہردو ذکر جمع کردی چنانکہ از ابی ہریرہ آمدہ کہ گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون می ایستاد بنماز تکبیر می گفت وقتی کہ می ایستاد پس تکبیر می گفت وقتیکہ برکوع میرفت پس میگفت سمع اللہ لمن حمدہ وقتیکہ برمیداشت صلب خود را از رکوع پس تر می گفت وحال آنکہ

قائم ست ربنا ولک الحمد پس تکبیر میگفت وقتیکه می افتاد برای سجده الحدیث ازین حدیث جمع بین الذکرین ثابت شود ولیکن تسمیع
درحال انتقال وتحمید درحال قیام وموافق این ذکر کرده در جامع تمرتاشی ونیز ذکر کرده که اگر تسمیع نکرد درحالت رفع نیارد
اورا درحالت استوار وبعض گفته اند بیارد هردو را کذا فی شرح ابن الهمام وبحدیث مذکور قائل شده امام ابویوسف ومحمد بجمع امام
میان تسمیع وتحمید ومختار طحاوی نیز همین ست وروایتی از امام ابوحنیفه نیز ولیکن بگوید تحمید را آهسته در نفس خود ومذهب امام
ابوحنیفه آن ست که امام سمع الله لمن حمده گوید ومقتدی ربنا لک الحمد ومذهب امام مالک وروایتی از احمد نیز همین ست از جهت
حدیث صحیح که اصحاب کتب سته الا ابن ماجه از ابی هریره روایت کرده اند که چون گوید امام سمع الله لمن حمده بگویند ربنا لک الحمد و
این قسمت ست وقسمت منافی شرکت ولهذا نمی آرد مقتدی تسمیع را وانچه ابوهریره روایت کرده محمول ست برحالت انفراد که منفرد جمع
می کند علی الاصح واکتفا بتسمیع یا بتحمید نیز مروی ست کذا فی الهدایه وعادت وطریقه شریف تطویل این رکن بود یعنی سر از رکوع
برداشتن وتسمیه وی برکن اشارت ست بفرضیت وی چنانکه مذهب ابی یوسف وشافعی واحمد ست یا بنا بر مسامحه است
بمقدار رکوع غالبا وچون حکم رکوع وسجود وقومه وجلسه یکی آمده است لاجرم تطویل جلسه نیز بمقدار سجود خواهد بود گاهی جمع کردی
میان تسمیع وتحمید بازیادت اذکار دیگر وگفتی سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد ملاء السموات وملاء الارض وملاء ما شئت من
شئ بعد انت اهل الثناء والمجد احق ما قال العبد وکلنا لک عبد لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد ودر
بعض روایات خواندن این دعا بی سمع الله لمن حمده نیز آمده چنانکه مسلم ونسائی از ابن عباس آورده اند وگاه گفتی اللهم اغسلنی
من خطایای بالماء والثلج والبرد وفی روایة اللهم طهرنی بالثلج والبرد والماء البارد ونقنی من الذنوب والخطایا کما نقیت الثوب
الابیض من الدنس وباعد بینی وبین خطایای کما باعدت بین المشرق والمغرب ودر روایات در جمع وتفریق این ادعیه مختلف آمده است
چنانکه در جامع الاصول مذکور ست وگاه گفتی لربی الحمد لربی الحمد وتکرار کردی تا بمقدار رکوع شدی اگرچه آن رکوع طویل بودی
نزدیک بقیام بودی که در وی قرات سوره بقره کردی چنانکه در تهجد آمده است وگاه چندان در اعتدال یعنی سر برداشتن از
رکوع واعتدال در کلام مصنف بهمین معنی واقع ست تطویل کردی که جماعت گمان بردندی که مگر فراموش کرده ودر سجود یعنی
سر برداشتن از سجود وجلسه بین السجدتین همچنین گاه چندان تطویل کردی که ماموم آن گمان نسیان بردندی چنانچه در جامع الاصول
درین معنی حدیث انس از بخاری ومسلم وابی داؤد آورده وعادتی که صحیح شده از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در رکوع و
سجود با توابع آن از قومه وجلسه این بود که مذکور شد از احتیاط ومبالغه در رکوع وسجود وقیام بعد از رکوع وجلسه بین السجدتین
تسویه میان اینها وحدیث براء بن عازب که در صحیحین ست که میگوید کان رکوعه وسجوده بود در رکوع آنحضرت وسجود وی صلی الله علیه
آله وسلم وبین السجدتین وجلسه وی میان دو سجده واذا رفع راسه من الرکوع قیام وی چون برمیداشت سر مبارک خود را از رکوع
ما خلا القیام والقعود مگر قیام او برای قرات وقعود وی برای تشهد قریبا من السواء نزدیک برابری صریح ست در آنکه رکوع
وسجود وقومه وجلسه باهمدیگر قریب بمساوات بودند مگر قیام قرات وقعود وتشهد که با این ارکان نسبت قرب مساوات نداشتند اما
آنکه چه نسبت داشتند غیر نسبت قرب مساوات از طول وقصر وآنکه نسبت میان این دو رکن با یکدیگر چه بود ازان ساکت ست وبصریح
حدیث چیزی معلوم نگردد واما نظر بواقع وشهرت علم بدان مقرر ست که آن دو رکن اطول بودند ازین ارکان وقیام اطول بود از قعود
پس آنچه مصنف میگوید که این حدیث صریح ست در آنکه تسویه میفرمود میان قیام قرات وقعود وتشهد در اطالت محل نظر ست ولیکن صحیح
ست در آنکه تسویه میفرمود میان سائر ارکان مذکوره در تطویل وتقصیر فافهم وبانچه گفته شد معلوم گشت که مراد بقیام درین حدیث قیام

بعد رکوع نیست از ذا معنی مدنونیست و تفسیر این رو رکن کرا عتدال ست ز جلستین السجدتین از محدثات اعرابی بنی امیه است بجهت تکاسل ایشان در حقیقت و عبادت و تهاون باحکام سنت و احداث ایشان در دین و ملت و لیس هذا اول قارورة کسرت فی الاسلام و از عادات نبوی نیست بهیچ وجه در هیچ وقت و الله یقول الحق و هو یهدی السبیل

فصل فی کیفیة السجود

چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسجود رفتی دستها بر نداشتی چنانکه نزد رفتن برکوع و سر برداشتن ازان برداشتی و در بالا گفت که درین سه موضع دست برداشتن ثابت شده و غیر این ثابت نشده و در حدیث ابن عمر که در صحیحین ست آمده و کان لا یرفع بین السجدتین و در بعض روایات رفع یدین نزد رفتن بسجود و سر برداشتن از سجود و نزد برخاستن از سجدتین نیز آمده است و لیکن بصحت نرسیده و در روایات دیگر نفی آن نیز وارد یافته اما نزد قیام از تشهد برای رکعت سوم نیز رفع یدین آمده چنانچه بیاید مقصود ازان که مصنف گفت که در غیر این سه موضع ثابت نشده آن ست که در یک رکعت درین سه موضع ست و بس و آنچه در بعض احادیث آمده که کان یرفع یدیه بود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که برمیداشت دو دست خود را فی کل خفض و رفع در هر پستی و بلندی یعنی در هر جا که بجانب سفل میرفت چنانکه برکوع و سجود رفتن و هر جا که بجانب علو میرفت چنانکه سر از رکوع و سجود برداشتن سهو ست از راوی که یرفع بجای یکبر نهاده است روایت صحیح این ست که کان یکبر فی کل خفض و رفع ذکر تکبیر در احادیث بسیار ست بخلاف یرفع که جز در یکدو جا نیامده و میگویند که آن بصحت نرسیده است و چون بسجود رفتی زانو ها را پیش از دستها بر زمین نهادی و بعد ازان دستها را نهادی و بعد ازان پیشانی و بینی به ترتیب بدن که اعضا نسبت قرب بزمین دارند اول زانو پس ازان دست پس ازان پیشانی و بینی و درین دو عضو ترتیب نیست و حکم یک عضو دارند و در نهادن روی داخل اند و نهادن هر دو یکبار بود و در کلام مصنف اشارت ست باین معنی و در کتب حنفیه در ترتیب این دو عضو نیز سخن رفته است بعضی گویند که بینی پیشتر نهد که اقرب ست بزمین و در قول وی بترتیب بدن اشارت ست بفقاهت حدیث و بیان حکمت وی و چون در باب این ترتیب ائمه حدیث اختلافی دارند محتاج شد بتعلیل و استدلال در ترجیح مختار خود برخلاف آن بدانکه ترمذی و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و دارمی از حدیث وائل بن حجر روایت کرده اند که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم چون بسجده میرفت می نهاد دو زانوی خود را پیش از دو دست و چون برمیخاست برمیداشت دو دست خود را پیش از دو زانو و در روایتی از ابی داؤد آمده که گفت چون بسجده میرفت می افتاد دو زانو های وی صلی الله علیه و آله وسلم پیش از آنکه افتد دو کف وی و اگرچه ترمذی در اسناد این حدیث سخن کرده و لیکن گفته عمل اکثر اهل علم همبرین ست و زرکشی گفته که روایت کرده او را حاکم و گفته صحیح علی شرط مسلم و مذهب امام ابوحنیفه و شافعی و احمد همین ست و مذهب امام مالک و اوزاعی تقدیم وضع یدین ست بر رکبتین و از امام احمد نیز روایتی آمده و شمنی گفته که اگر وضع رکبتین اولا بر وی عسیر بود بجهت پوشیدن موزه یا غیر آن بنهد دستها را اولا و هم ابو داؤد و نسائی و دارمی از حدیث ابی هریره آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون سجده کند یکی از شما باید که ننشیند چنانکه می نشیند شتر و باید که بنهد دو دست خود را پیش از دو زانوی خود امر کرد بنهادن دو دست پیش از دو زانو و این حجت مالک و اوزاعی و احمد ست بر روایتی و اکثر علما عمل بحدیث وائل بن حجر گرفته اند که زانو ها را پیش از دستها باید نهاد و گفته اند که حدیث وائل اثبت و اصح ست و چون دو حدیث متخالف و متضاد آید چاره نبود جز آنکه اخذ بآن نمایند که اقوی و اثبت ازانها بود و مصنف در حدیث ابی هریره طعن میکند و میگوید اما حدیث ابو هریره که روایت میکند از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرک البعیر و لیضع یدیه قبل رکبتیه همانا وهمی ست از بعض رواة چه اول حدیث که نهی ست از بروک بعیر مناقض آخر ست که امر ست بوضع یدین پیش از رکبتین زیرا که اگر دستها را پیشتر از

زانوها نهد بروک بعیر باشد زیراکه بعیر در گاه بروک اول دستها را می نهد پس نهی از بروک مناقض ومنافی امر بوضع یدین پیش از رکبتین باشد پس ظاهر بلکه متعین ست که لیضع تصحیف و تحریف و الا لیضع ست پس موافق گردد با حدیث وائل بن حجر فلا خلاف و تورپشتی در شرح مصابیح ازین جواب داده وگفته است که رکبه از انسان در پایهای او باشد واز چار پایها در دستها پس چون نهد آدمی زانوها را پیش از دستها مثل بعیر باشد که بروک میکند به رکبتین خود پس گویا صورت بروک که از انسان متصورست بوضع زانوها ست پیش از یدین چنانچه از بعیر بوضع یدین ست پس وضع رکبتین پیش از یدین منهی عنه بود و عکس آن مامور به و نهی از بروک مخالف نباشد امر بوضع یدین قبل رکبتین را و اول حدیث منافی آخر او نباید و این حدیث از نسبت وهم سالم ماند و معارض شد با حدیث وائل بن حجر و چون حدیث وائل اثبت و اقوی ست از حدیث ابی هریره عمل کردیم بدان و مصنف در رد این جواب میگوید که و آنکه میگوید رکبه بعیر در دست ست وهم و غلط و مخالف قول ائمه لغت ست و در قاموس لغت که اشهر تصانیف اوست میگوید الرکبة بالضم موصل مابین اسافل اطراف الفخذ و اعالی الساق و شک نیست که فخذ و ساق در پای باشد نه در دست و با قطع نظر از آن صواب آن ست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی میفرمود از تشبیه بحیوانات و میگفت بروک بعیر مکنید یعنی چنانکه بعیر در نشستن اول دستها می نهد شما نیز همچنین نکنید بلکه زانوها پیش از دستها بنهید بر خلاف آن و ظاهر حدیث ترمذی که از ابی هریره آورده که آن حضرت بطریق انکار فرمود صلی الله علیه وآله وسلم قصد می کند یکی از شما پس بروک میکند در نماز خود همچو بروک جمل همین معنی دارد که می نهد در نشستن اول دستها را و باین تقریر احتیاج بر دو تخطئه آن قائل در بودن رکبه بعیر در دست نیست بلکه مراد آن باشد که دستها پیش از زانوها بنهید چنانکه بعیر در حالت بروک نهد گو رکبتین بعیر در دست او باشد و رکبتین انسان در زانوها ولیکن مقصود مصنف از رو بیان واقع ست که رکبتین بعیر در پا باشد نه در دست فافهم و همچنین التفات رو باه مکنید که عادتش نگاه کردن ست به یمین و شمال و احادیث درین باب آمده و ذکر آن بیاید ان شاء الله تعالی و همچنین افتراش سبع که گسترانیدن ذراعین ست بر زمین و در بعض روایات افتراس بسین مهمله نیز واقع شده که افتراش بمعجمه مقدمه اوست و اقعای کلب که عادت نشستن سگ ست سرینها را بر زمین نهد و دستها را استاده کند چنانکه در مسند احمد از ابی هریره رضی الله عنه آمده که گفت نهی میکرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از سه چیز در نماز از نقر مثل نقر خروس و اقعا مثل اقعای کلب و التفات مثل التفات الثعلب و مروی ست از امیر المومنین علی رضی الله عنه که گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا علی من دوست میدارم مر ترا آنچه دوست میدارم مر خود را و مکروه میدارم ترا آنچه مکروه میدارم مر خود را اقعا مکن درمیان سجدتین رواه الترمذی فی جامعه غایت آنکه اقعا در کلب به نصب یدین باشد و در آدمی بنصب رکبتین کذا فی بعض الشروح و ترمذی بعد از عقد باب در کراهت اقعا در سجود و ایراد حدیث علی رضی الله عنه و تضعیف بعض رواة وی بابی دیگر در رخصت اقعا نیز آورده و حدیثی از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده است که گفت آن سنت پیغمبر شماست صلی الله علیه وآله وسلم و گفته که بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم باکی نمیدارند در اقعا و این قول بعض اهل مکه است از اهل فقه و علم و اکثر اهل علم مکروه میدارند اقعا را میان سجدتین انتهی و ابن الهمام گفته که بیهقی روایت کرده از ابن عمر و ابن الزبیر که ایشان اقعا میکردند و گفته که اقعا بر دو نوع ست یکی مستحب ست که نهد سرینها را بر پاشنها و زانوها را بر زمین و مروی از عبادله این ست و منهی آن ست که نهد سرینها را و هر دو دست را بر زمین و ایستاده کند ساقین را و نقر غراب یعنی نول زدن زاغ کنایه از ترک تعدیل و اطمینان در سجدتین ست و در بعض احادیث نقر خروس آمده چنانکه گفت و رفع یدین در گاه سلام باز دادن همچو اذناب اسپان شموس که مانع آیند از سواری دادن و سرکشی کنند نزد سواری و دم ها

بجنبانند فی القاموس شمس الفرس شموسا وشماسا فهو شاس وشموس منع ظهره میگفت ازین تموع مذکورات محترز ومجتنب باشید بدانکه
مصنف نهی از رفع یدین مثال ذناب اسپان شموس را حمل کرده بر برداشتن دستها نزد سلام واشارت کردن بدان چنانچه بعض
محدثان دیگر بهمین رفته اند وظاهر از تشبه باذناب اسپان شموس نیز همین ست وبعضی این را حمل کنند بر نهی از رفع یدین در
صلوة در غیر حالت تکبیر احرام چنانکه مذهب حنفی ست واصل این حدیث در صحیح مسلم ست از تمیم بن طرفه از جابر بن سمره گفت بیرون
آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت چه شد مرا که می بینم شما را یعنی عجب دارم که بر میدارید دستهای خود را گویا
دمهای اسپان شموس ست ساکت باشید در نماز وعبد الله بن قبطیه گفت شنیدم جابر بن سمره را که می گفت بودیم ما چون
میگذاردیم نماز را خلف پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم می گفتیم السلام علیکم السلام علیکم واشارت کرد جابر برای نمودن برداشتن
دستها بدست خود بدو جانب وگفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه شده است این جماعه را که می گردانند
دستهای خود را گویا اذناب اسپان شموس ست بس ست یکی از شما را که بنهد دست خود را بر ران خود پستر سلام دهد
برادران خود را از آنها یکی بر یمین او و یکی بر شمال او وازین حدیث معلوم شود که محمل حدیث بران ست که مصنف کرده
بعض گفته اند که ظاهر آن ست که حدیث تمیم بن طرفه وحدیث عبد الله بن قبطیه هر یک حدیثی علیحده است زیراکه رافع ید
را در حالت تسلیم نتوان گفت که ساکت باش در نماز چه وی باین فعل بیرون می آید از نماز پس محمل حدیث تمیم رفع یدین
در غیر حالت احرام بود وحدیث عبد الله در رفع آنها در حالت سلام والله اعلم ومصنف جواب دیگر میدهد از معارضه
حدیث ابی هریره رض با حدیث وائل بن حجر در نهادن زانوها پیش از دستها وترجیح میکند حدیث وائل را بانکه حدیث ابی هریره
مضطرب ست زیراکه در روایت دیگر از ابی هریره آمده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اذا سجد احدکم چون سجده کند یکی
از شما فلیبدا بر کبتیه پس گو ابتدا کند بنهادن دو زانو بر زمین ولا یبرک بروک الجمل ونه نشیند مثل نشستن شتر که دستها را
پیش از زانوها نهد واین روایت مؤید ومعاضد حدیث وائل بن حجر ست ودر صحیح ابن خزیمه نیز موافق حدیث وائل بن حجر آمده
که کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اذا سجد بدا برکبتیه قبل یدیه ودر روایت سعد بن ابی وقاص آمده رواه ابن ابی شیبه
والبیهقی فی السنن وضعفه کذا فی جمع الجوامع للسیوطی کنا نضع الیدین بودیم ما که می نهادیم دو دست را در وقت رفتن بسجده قبل
الرکبتین پیش از دو زانو فامرنا پس امر کرده شدیم بعد از ان بالرکبتین قبل الیدین به نهادن دو زانو پیش از دو دست واین دلالت
دارد که وضع یدین پیش از رکبتین مشروع بود ولیکن منسوخ شد وروایت دیگر از ابی هریره رض نیز مبنی برین ست والا لازم
آید تکرار نسخ والدلیل علیه وبعضی از شراح مصابیح منع کرده اند دلالت این عبارت را که بودیم که چنین میکردیم پس مامور
شدیم بچنین بر نسخ از جهت احتمال آنکه شاید اول بی امر وبطریق عادت بوده باشد نعم اگر گوید مامور بودیم بچنین پس نهی کرده
شدیم از ان یا مامور شدیم بخلاف آن مفهوم میشود نسخ صریحا فتدبر وبیشتر علما برانند یعنی بر تقدیم وضع رکبتین بر وضع یدین
واین نیز نوعی اشارت ست به تقویت وترجیح حدیث وائل وانچه موافق اوست الا امام مالک واوزاعی که مذهب ایشان
وضع یدین ست پیش از رکبتین والا امام احمد بروایتی ومذهب مشهور وی موافق اکثر علما ست والا طائفه از ائمه حدیث
که ایشان نیز بوضع یدین پیش از رکبتین رفته اند عملا بحدیث ابی هریره وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر کور یعنی بر دور عمامه
هرگز سجده نکرده ودر هدایه گفته که اگر سجده بر کور عمامه کند جائز ست وهیچ ذکر کراهت نکرده وآنرا در باب مکروهات
نیز نشمرده وگفته که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرده است بر کور عمامه خود وشمنی آنرا در مکروهات آورده وگفته ولیکن

مانع نماز نیست زیراکه اگر برانچه از دستار جدا شده و گشاده گشته است سجده کند جائز بود باتفاق پس باین قیاس اگر برانچه متصل ست بوی نیز واقع شود هم درست باشد و گفته که حافظ ابوالقاسم در کتاب فوائد از ابن عمرؓ آورده که گفت سجده میکرد آن حضرت بر کور عمامهٔ خود و گفته اگر این حدیث صحیح ست پس وقوع آن از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نزد ضرورت خواهد بود چه صدور فعل مکروه از حضرت رسالت جائز نبود و شیخ ابن الهمام گفته که ابونعیم در حلیه از روایت ابراهیم بن ادهم از پدرش از سعید بن جبیر از ابن عباسؓ آورده که گفت سجده میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر کور عمامهٔ خود و طبرانی در اوسط از عبد الله بن ابی اوفیٰؓ آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که سجده میکرد بر کور عمامهٔ خود و روایت کرد آنرا ابن عدی در کامل از حدیث جابرؓ و بیهقی در سنن خود از حسن آورده که گفت سجده میکردند بعضی از اصحاب بر عمامهٔ خود و بخاری در صحیح خود بطریق تعلیق آورده که حسن گفته که بودند قوم که سجده میکردند بر عمامه و کلاه و حدیث ابن عمرؓ را که شمنی آورده ابن همام نیز از همان کتاب باسندش آورده و لیکن از تجنیس آورده که گفت مکروه است و الله اعلم

تنبیه سجده بر زیادتی جامه نیز جائز ست و حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و صحابهؓ آنرا میکردند بجهت گرمی و سردی زمین و احادیث صحیحه درین باب در کتب سته آمده و احمد و اسحق و ابویعلی و طبرانی و غیر ایشان آنرا روایت کرده اند والبته حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم نزد سجود جبهه را بر خاک نهادی و چیزی در زمین و جبین مبارکش حائل نبودی و دیگران را نیز بدان امر استحباب فرمودی و در حدیث آمده یا افلح ترب وجهک رواه الترمذی عن ام سلمة و سفے حدیث آخر تمسحوا بالارض فانها بکم برة و چندان مبالغه کردی در نهادن جبهه بر خاک که گاهی بر گل و آب سجده کردی چنانکه بخاری و مسلم از ابی سعید خدری آورده اند که یکشبی باران باریده بود و چون سقف مسجد از شاخهای خرما بود بچکید پس دید دو چشم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که بر جبهه مبارک وی بجهت سجود اثر آب و گل بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دران شب شب قدر را در خواب دیده بود و دید خود را که سجده میکند در آب و گل و صباحش این واقعه بوجود آمد و بود آن در صبح شب بیست و یکم رمضان و مصنف باید که بجای لفظ البته اکثر و اغلب و مانند آن گفتی تا راست آمدی قول وی که گفت و گاه بر سجادهٔ حصیر از سعف یعنی از برگ درخت خرما ساخته سجده میکرد چنانکه در صحیح بخاری از انسؓ آمده که روزی آن حضرت بخانهٔ ما آمد پس گسترانیدیم برای وی خمره که در خانهٔ ما بود و نماز کرد بران و اقتدا کردم من و یتیمی که در خانهٔ ما بود و خمره بضم خای معجمه و سکون میم سجادهٔ صغیر از برگ خرما را گویند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را نیز خمره در خانه خود بود که گاهی بران نماز میکرد چنانکه این نیز در صحیح بخاری و جامع ترمذی مذکور ست و گاه بر پوست دباغت کرده سجده میکرد و چون سجده کردی پیشانی و بینی را تمام یعنی هر دو را بمبالغه بر زمین نهادی چنانکه در جامع الاصول از روایت مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عباسؓ بن عبد المطلب آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت چون سجده میکند بنده سجده میکند با وی هفت عضو روی و دو کف دست و دو زانو و دو قدم وی و از حدیث ابن عباسؓ نیز از روایت کتب سته الا موطا آورده که امر کرده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که سجده کنیم بر هفت عضو و لیکن بجای روی جبهه ذکر کرده و در روایتی آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرده شده ایم ما که سجده کنیم بر هفت عضو و در روایتی هفت استخوان و در روایتی آمده که بعد از ذکر هفت عضو ذکر کرد جبهه را و اشارت کرد بدست مبارک بر بینی مبارک بعد ازان فرمود الیدین والرکبتین واطراف القدمین و از ابی داؤد و نسائی از ابی سعید خدریؓ

آورده اند که دیده شد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بر جبهه وبینی مبارک وی اثر گِل بود بجهت سجده که کرده بود در نماز گفتنه این حدیث پاره است از حدیثی که بخاری ومسلم ومؤطا در ذکر لیلة القدر آورده اند ودر حدیث ابی داؤد ونسائی وترمذی آمده که چون سجده میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم می نهاد انف وجبهه را ودر روایت ابی یعلی وطبرانی آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم می نهاد الف را بر زمین با جبهه ودر صحیح بخاری از حدیث ابی حمید ساعدی آمده که پیغمبر سجده کرد ومحکم کرد الف را وجبهه را بر زمین وبالجمله معلوم شد که سجده بر جبهه والف بود ومعا ونیز معلوم شد که این هر دو یک عضو اند از اعضای سبعه ودر حقیقت عضو همان جبهه است وجبهه والف هر دو جزو وی که سجده بر وجه با آنهاست وترمذی گوید عمل نزد اهل علم بر آن ست که سجده کند بر جبهه والف هر دو واگر بر جبهه تنها کند بی الف قومی از اهل علم گویند کفایت ست واکثر بر آنند که کفایت نکند وجائز نیست انتهی ودر بعضی احادیث بر اقتصار بر جبهه تشدیدی نیز واقع شد ومذهب حنفیه آن ست که اولی وافضل سجده بجبهه والف بود اما اگر اقتصار بیکی از این دو کند نیز جائز ست پس اگر بجبهه کند تنها جائز ست نزد امام ابوحنیفه وصاحبیه جمیعا در روایتی بی کراهت ودر روایتی بکراهت واگر بالف کند تنها جائز نیست نزد صاحبیه واز ابوحنیفه نیز همچنین روایت کرده اند وبروایتی از وی جائز بود ولیکن مکروه ودلیلش آن ست که آنچه مشهور ست در احادیث ذکر وجه است پس سجده عبارت از روی نهادن بود بر زمین ونهادن تمام روی ممکن نیست چه جبهه و الف بجهت بلندی آنها مانع اند از آن پس مامور بنهادن جزوی از وجه باشد ووجه چند جزو دارد جبهه والف وخدین وذقن ووضع خدین وذقن جائز نباشد از جهت تعیین شارع جبهه والف را ونیز وضع خدین بی انحراف از قبله نباشد ووضع ذقن در عرف علامت تعظیم نبود پس متعین شد جبهه والف اگر بهر دو کند بی شک اولی وافضل باشد واگر بجبهه تنها کند نیز درست بود از جهت ذکر او در احادیث استقلالا واگر بالف تنها کند نیز صورت جوازی داشته باشد از جهت بودن وی جزو وجه واما وضع یدین ورکبتین نزد حنفیه سنت ست از جهت تحقق سجود بی آن ومراد بامر شامل وجوب وندبست که طلب باشد ومختار فقیه ابی اللیث آن ست که مصلی چون ننهد رکبتین بر زمین کفایت نمیکند ولهذا ذکر کرده است روایت عدم وجوب طهارت مکان رکبتین را در نماز ومقتضای این افتراض ست کذا فی شرح ابن الهمام واما وضع قدمین قدوری گفته است که فرض است در سجود کذا فی الهدایة زیرا که سجود با رفع قدمین اشبه است بتلاعب نه تعظیم واجلال وکفایت میکند وضع اصبع واحده واگر یک قدم بنهد ودیگری را بردارد جائز ست باکراهت کذا فی شرح ابن الهمام وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت سجود دستها از پهلو یا دور کردی چنانچه در حدیث بخاری ومسلم آمده که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون سجده میکرد کشاده میداشت دو دست خود را تا آنکه ظاهر شدی بیاض ابطین وی صلی الله علیه وآله وسلم وبازوها وشکم را از رانها نیز دور داشتی وبجدی فرجه گذاشتی که بزغاله اگر خواستی از میان آن درگذشتی چنانکه در حدیث ابی داؤد ومسلم وحاکم وطبرانی آمده است وکفهای دست را برابر دوشها بر زمین نهادی چنانکه در حدیث ترمذی آمده که وضع کفیه حذاء منکبیه ودر حدیث دیگر از ترمذی آمده که براء بن عازب را پرسیدند که کجا می نهاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم روی مبارک خود را وقتیکه سجده میکرد گفت میان دو کف دست خود وظاهر این حدیث نهادن کفهای دست است برابر گوشها چنانچه مذهب حنفی ست ولهذا ترمذی بعد از ذکر این حدیث گفته است که همین ست مختار نزد اهل علم که دو دست نزدیک بدو گوش باید بود ودر بعضی حواشی شرح وقایه مذکور ست که مراد بوضع یدین حذاء اذنین وضع ابهامین ست حذاء آنها واین جمع میشود بودن کفین حذاء منکبین کما لا یخفی ومی فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تعلیم سجده به براء اذا سجدت وقتیکه سجده کنی فضع کفیک پس بنه هر دو کف دست خود را بر زمین وارفع مرفقیک وبردار مرفقین خود را چنانکه گفته شد وانگشتان را در حالت رکوع کشاده داشتی

و زانوها را بآن حکم کردی و در سجود فراهم آوردی و در سجود سبحان ربی الاعلی گفتی سه بار و دیگر اذکار نیز یعنی بگفتن سبحان ربی الاعلی
سه بار فرمودی شرح این در بیان رکوع گذشت و بعد ازان گفتی سبحانک اللهم ربنا و بحمدک اللهم اغفرلی سبوح قدوس رب الملائکة
والروح سبحانک و بحمدک لا اله الا انت اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک اللهم لک سجدت و بک امنت و لک اسلمت سجد وجهی للذی خلقه و صوره و
شق سمعه و بصره تبارک الله احسن الخالقین اللهم اغفرلی ذنبی کله دقه و جله اوله و آخره علانیته و سره اللهم اغفرلی خطیئتی و
جهلی و اسرافی فی امری و ما انت اعلم به منی اللهم اغفرلی جدی و هزلی و خطائی و عمدی و کل ذلک عندی اللهم اغفرلی ما قدمت
و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت انت الهی لا اله الا انت و گاه می گفت با این دعای مذکور یا بی آن اللهم اجعل فی قلبی نورا
و فی سمعی نورا و فی بصری نورا و عن یمینی نورا و عن شمالی نورا و امامی نورا و خلفی نورا و فوقی نورا و تحتی نورا و اجعل لی نورا
و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تاکید فرمودی در اجتهاد در دعا نمودن در حالت سجود و می فرمود که سزاوار ست که دعای
ساجدان مستجاب شود و این مضمون جزو حدیثی ست که مسلم و ابی داؤد و نسائی از ابن عباس رض آورده اند که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در مرض موت روزی پرده برداشت و بیرون آمد و مردم صفها راست کرده خلف ابو بکر صدیق رض
در نماز استاده بودند فرمود ایها الناس باقی نماند از مبشرات نبوت مگر رویای صالحه که بیند او را مسلمانی یا نموده شود
دیگری را برای وی دانا و آگاه باشید که من نهی کرده شده ام ازانکه بخوانم قرآن را در رکوع و سجود اما رکوع پس تعظیم کنید
در وی پروردگارتان را تعالی شانه و اما سجود پس اجتهاد کنید در دعا زیرا که سزاوار ست که استجابت کرده شود شما را و ترغیب
بر دعا در سجود در احادیث بسیار واقع شده و دعا خواندن بود مر خدا را اجل و علا و آن بر دو نوع ست دعای ثنا و تحمید و تکبیر
و تقدیس که بخواند بنده مر پروردگار را بحمد و ثنا و ستائش کند درگاه عزت او را تعالی امره و عظم شانه و دعای طلب و سوال که بخواند
مراد را بطلب حوائج و مقاصد از درگاه رحمت و نوال وی جل جلاله و عم نواله و گفته اند که مدح و ثنا در حضرت کریم در حقیقت سوال
و طلب ست و بحکم من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین محصل مطلوب بر وجه اتم و اکمل پس قسم اول متضمن قسم ثانی
باشد و فرقی نبود مگر بقصد و ملاحظه و تضمین و تصریح و دعائی که امر فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتکثیر آن در سجود و متناول هر دو
نوع ست چه اذکار و ادعیه که مروی و ماثور ست درین باب شامل هر دو نوع ست و ازینجا ظاهر شد که حنفیه که اقتصار بر ذکر کنند و
از صریح دعا منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند و حقیقت جامعیت آن ست که در نوافل بصریح دعا نیز ممتثل گردد و در
فرائض اقتصار بر تسبیحات کند والله اعلم و چون درینجا مظنه سوالی بود که گویند بسیار دعا کردیم و اثر اجابت آن بظهور نرسید این حیثیت
در جواب آن می فرماید و استجابت هم بر دو نوع ست یکی استجابت دعای طالب بآنکه مطلوب و مقصود و مسئول او را بعینه مبذول
دارد و حاجت وی بعینها قضا کند دوم آنکه دعای او را بثوابی مقابل کند یا کفارت ذنوب وی نماید در حدیث آمده است
که هیچ دعا کننده نیست مگر آنکه امرش مترددست میان یکی ازین سه چیز یا تعجیل کند مطلوبش را در دنیا یا ذخیره کند ثوابش را
در آخرت یا کفارت کند بوی از گناهان او بقدر آنچه دعا کرده است مادام که دعا نکند باثم یا قطیعه رحم یا استعجال نکند رواه الترمذی
عن ابی هریره و در بعضی روایات بجای کفارت ذنوب آمده یا برگرداند بلای را از وی مانند آنچه طلب کرده و بهر دو وجه که عطای
مسئول و مقابله ثواب ست بلکه بهر سه وجه که ثالث کفارت ذنوب ست یا گردانیدن بلا مفسر شده است قول حق سبحانه تعالی اجیب دعوة
الداع اذا دعان اجابت میکنم دعای دعا کننده را چون بخواند مرا و اگرچه در متفاهم عرف از دعا همان سوال و طلب و از اجابت

عطای مسئول و مطلوب مفهوم اند ولیکن صحیح آن ست که شامل هر دو نوع ست که مذکور شد و ما این مسئله را در رساله تسلیة للمصاب
لنیل الاجر والثواب بتفصیل شرح ساخته ایم تحقیق این را از انجا طلب باید نمود والله اعلم چون ذکر قیام و سجده رفت مصنف
تقریب ساخت بیان اختلاف علما در را بتفصیل یکی بر دیگری و برای آن فصلی علیحده عقد کرد و بیان تطویل رکعات نماز شب ما بطریق
تمهید و مقدمه ذکر کرد والا ذکر نماز شب را بتفصیل بعد از این بچند فصل بیان خواهد کرد پس گفت فصل تطویل الصلوة باللیل و
تخفیفها بالنهار آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در قیام رکعات نماز شب که نماز تهجد باشد تطویل کردی بخلاف رکعات نهار چنانکه
در یک رکعت نماز شب این سه سوره سورة البقرة و سوره آل عمران و سوره نسا خواندی چنانچه در بیان قیام لیل معلوم گردد
انشاء الله تعالی اما عدد رکعات نماز شب از یازده بر زیاده تا سیزده بودی چنانچه تحقیق آن در فصل قیام لیل بیاید و از ینجا که ثابت شد
تطویل قیام در نماز شب نه سجود که ناظر ست در افضلیت قیام و از جای دیگر دلائل افضلیت سجود نیز معلوم و مقرر شده ست علما اختلاف
کرده اند در قیام و سجود که کدام یکی از ین دو افضل ست طائفه از علما میگویند قیام افضل ست پس تطویل و تکمیل آن اهم باشد از آن رو که
در قیام معنی خدمت و مشقت و ایستادگی بشاعت بیشتر ست و لهذا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در رکعات نماز شب تطویل عظیم میکرد
چنانچه معلوم شد و اگر سجود افضل بودی از قیام تطویل در سجود کردی بیشتر از قیام یا تکثیر در سجود کردی بتکثیر رکعات با تخفیف در
قیام و آنکه در حدیث نماز شب که در وی تطویل قیام کرد واقع شده است که رکوع آن مانند قیام بود و قومه مانند رکوع و سجود مانند
قومه احیانا بود و آنرا تاویلی ست مشهور که سابقا مذکور شد و دیگر وجه افضلیت قیام آنکه ذکری که در قیام مشروع ست یعنی قرآن عظیم
افضل اذکار ست که در رکوع و سجود مشروع اند پس این رکن که قیام ست افضل ارکان باشد بجهت اشتمال وی بر افضل اذکار و این وجه
افضلیت اولذاته نباشد و وجه اول افضلیت لذاته اثبات کند و مراد با رکان ما سوای قرائت ست و مقصود اثبات افضلیت قیام ست
از سجود و خود افضلیت قیام از جهت افضلیت قرائت آمد پس افضلیت وی از آن جهه صورت دارد و نظاهر و وجه دیگر برای
افضلیت قیام آنکه در حدیث صحیح که مسلم از جابر روایت کرده وارد ست که افضل الصلوة طول القنوت و گفته اند که مراد بقنوت درینجا
قیام ست پس ثابت شود که قیام افضل ارکان باشد فی القاموس القنوت الطاعة والسکوت والدعاء والقیام فی الصلوة و
اراده این معنی اخیر در حدیث ظاهر بلکه متعین ست و فی النهایة للجزری افضل الصلوة طول القنوت ای صلوة ذات طول القیام
و طائفه از علما میگویند سجود افضل ست از آن رو که در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده وارد ست اقرب ما یکون العبد من ربه
وهو ساجد نزدیکترین بودن بنده از رضا و رحمت و عطای پروردگار خود در حالتی ست که وی ساجد ست و در آخر حدیث آمده
فاکثروا الدعاء یعنی پس بسیار کنید در سجده دعا را چنانکه گذشت و کدام فضلیت بالاتر و شریف تر بود مر بنده را از قرب پروردگار
تعالی شانه پس سجده افضل ارکان نماز بود و اهتمام بشان وی خواه بتطویل خواه بتکثیر بیشتر ولیکن چون تطویل وی زیاده بر قیام
در شرع معهود نیست لابد تکثیر وی بکثرت نماز اولی و افضل بود و جای دیگر فرمود ما من عبد هیچ بنده نبود یسجد لله سجدة که سجده
کند برای خدا سجده کردنی الا رفعه الله مگر آنکه بلند گرداند خدای تعالی آن بنده را بها درجة بآن سجده درجه را وحط بها
خطیئة و کم کند بآن سجده گناهی را و در مشکوة این حدیث را روایت از مسلم از معدان بن طلحه آورده باین لفظ که گفت ملاقات
کردم ثوبان مولی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را پس گفتم خبر ده مرا بعملی که عمل کنم آنرا تا در آرد الله تعالی مرا در بهشت پس سکوت کرد
ثوبان پس سوال کردم او را دوم بار پس سکوت کرد پس سوال کردم سوم بار پس گفت پرسیدم من از آنچه که تو پرسیدی مر رسول خدا را
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود لازم گیر بر خود کثرت سجود را زیرا که تو سجده نکنی مر خدای را سجده مگر آنکه بلند گرداند برای تو بآن

در جبر او کم کند بدان خطیه را گفت معدان پس ملاقات کردم ابا الدردا را و پرسیدم از ان پس گفت مرا مثل آنچه گفته بود ثوبان و مسلم در صحیح خود از ربیعه بن کعب بن مالک اسلمی ابو فراس مدنی از اهل صفه مات سنه ثلث وستین روایت کرده که وی شبها بآرزوی نعمتی و امید انعامی از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بتهیهٔ آب وضوی وی و حاجتهای دیگر از لباس وغیره قیام نمودی وقتی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بر وی چشم عنایتی باز شد و فرمود بخواه آنچه خواهی گفت یا رسول الله در بهشت مرافقت حضرت تو آرزو دارم فرمود چیزی دیگر بطلب یا ربیعه یعنی این مرتبه بس عظیم ست آسان نتوان یافت و آنرا قابلیتی عظیم باید گفت همین ست مطلب من یا رسول الله پس فرمود اعنی علی نفسک بکثرة السجود گفت مرا یاری ده ای ربیعه در تحصیل این مقصود خود بکثرت سجود یعنی من مدد و شفاعت تو کنم اما تو قابل و متاهل آن شو و کاری بکن که شائسته این مرتبهٔ عظیم شوی چنانچه مریض چون بگفتهٔ طبیب رود علاج وی کارگر افتد اگرچه شفا از جانب طبیب حقیقی آید لیکن امتثال امر وی مریض را شرط است پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کثرت سجود را سبب امداد و اعانت این چنین مطالب عالی که مرافقت اوست در جنب ساخت بالاتر ازین چه فضیلت باشد دیگر از وجوه افضلیت سجود آنکه اول سوره که بقول جمهور از قرآن مجید منزل شده سورهٔ اقرأ بود و ختم آن سوره بسجود ست و امر بشی در اول منزل از قرآن متضمن نهایت تاکید و مبالغه است به طلب داتیان آن و این وجه بر تقدیری تمام شود که نزول آخر سوره اقرأ نیز اول بود و تحقیق آن ست که آنچه اول منزل شده از ان سوره تا مالم یعلم ست مگر استدلال بآن کنند که چون در ترتیب آیات قرآنی آن را منضم باول منزل ساخته اند پس بجهت تاکید و مبالغه بخواهد بود و فتد بر و دیگر آنکه هیأت سجود را دلالت بر ذلت و خضوع و بندگی زیاده است از سائر ارکان که قیام یکی از آنهاست اگرچه صورت قیام نیز دلالت بر خدمت و استقامت بر استعداد امتثال دارد ولیکن گو یا مقدمه و توطیه سجود ست و اصل مقصود همین ست و سجود سر بندگی ست و عمده و زبدهٔ اوست زیرا که حقیقت بندگی غایت خضوع و ذلت ست و ذلت در سجود زیاده و اظهر ست چون مقصود اثبات و تاکید مطلب ست شیخ بتکرار و استدراک در کلام باکی نداشت و طائفه از علما میانه بین الفریقین نموده و توفیق و تطبیق قولین قصد کرده گویند در نماز شب طول قیام افضل و در نماز روز کثرت رکوع و سجود افضل از ان رو که فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این چنین بود و نیز عبادت شب بجهت آنکه در وی قیام ست از بستر خواب بقیام تخصیص شده و بوی تعبیر یافته قال الله تعالی قم اللیل قیام کن در شب یعنی نماز گذار و در روی و این نبود پس آنکه قیام از منام بود نماز شب تعبیر بقیام یافته چنانکه میگوید و قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من قام رمضان کسیکه بایستد برای نماز شبهای رمضان ایمانا بجهت ایمانی که بخدا و رسول خدا و احکام وی دارد و احتسابا و بجهت طلب اجر و امید ثواب غفر له ما تقدم من ذنبه آمرزیده شود او را آنچه گذشته است از گناهان وی و بعضی از علما گویند که این دو رکن یعنی قیام و سجده در فضل مساوی ست و هر کدام بوجهی فاضل ست و بوجهی مفضول و از ارکان دیگر سوای قرأت هر دو افضل فضیلت قیام بقرءة قرآن ست و فضیلت سجود بهیأت تذلل و خشوع غایة ما فی الباب آنکه فضیلت قیام لغیره است و فضیلت سجود لذاته پس حاصل آنکه ذکر قیام که در قرآن مجید ست افضل از ذکر سجود که تسبیحات ست و ادعیه و هیأت سجود افضل از هیأت قیام

فصل فی کیفیة الاعتدال من السجود

چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سجود اول فارغ شدی سر از سجده بر آوردی مقداری که در سجود بودی در میان سجدتین بنشستی این مبنی بر آن ست که گذشت که رکوع آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و سر برداشتن از رکوع و سجده و جلسه بین السجدتین در مقدار برابر بودی و اقل آن اقامت صلب ست که جز آن بحکم

حدیث کفایت نکند و حکم وی از وجوب و سنیت نزد علما معلوم شد و کیفیت این جلوس چنانکه زرکشی در حدیث صحیح از عائشه آورده
آن ست که پای چپ را بگسترانند و بروی بنشیند و پای راست را ایستاده کند چنانچه نزد حنیفه است در مطلق قعود و در حدیث
ابی حمید نیز این چنین آمده و بعد از آن یعنی بعد از نشستن بین السجدتین گفتی رب اغفرلی رب اغفرلی ظاهر کلام بعض علما چنانچه ظاهر
لفظ حدیث ست آن ست که مراد تکرار اوست دو بار و بعض گویند مراد مطلق تکرار است که در ذکر اکتفا باقل مراتب آن کرده و بیشتر
آنجا که در نماز تهجد واقع شده و کان یقعد بین السجدتین نحو من سجده تکرار آن بیشتر واقع شده باشد با وجود و دیگر یعنی
گویند این رب اغفرلی را حکم تسبیح رکوع و سجود ست که ادنی جواز یکبار و ادنی کمال سه بار تا ده بار تا بسر حد خوف سهو چنانکه
گذشت و بعض دعا این را نیز ضم کردی که اللهم اغفرلی وارحمنی واجبرنی واهدنی وارزقنی اگر تسبیح سجده سه بار بتانی باشد
خواندن این قدر بآن برابر تواند بود و اگر زیاده فرض کنند و خواندن این دعا بتانی و خشوع و تکرار بود آن نیز جمع بینهما
کما لا یخفی و گاهی در ما بین السجدتین چندان درنگ کردی که صحابه را گمان افتادی که مگر آن حضرت را صلی الله علیه وآله و
سلم فراموشی از نماز یاد هم آنکه این سجده اول ست یا ثانی دست داده است چنانکه در سر برداشتن از رکوع نیز گاهی همچنین
کردی و این در بالا گذشته است اعاده درین محل مناسب مقام ست و بعد از سجده دوم برخاستی بقیام تا بر زمین بنشستی
و این جلسه را فقها جلسه استراحت گویند و کیفیت جلسه استراحت چنانکه زرکشی گفته آن ست که بنشیند بر قدمین و الیتین را
مساس کند بآنها زمین را و بنهد هر دو دست را بر زمین به وضع خمیر کننده وقت برخاستن و برین حمل کرده شده است
قول ابن عباس رض در اقعا علی القدمین که گفته است که آن سنت پیغمبر شما ست صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه گذشت و از
آمدی نقل کرده اند که بنشیند بر قدمین و الصاق نکند الیتین را بارض و گفته که اختلاف ندارند اصحاب ما درین و تاقی
گفته که احتمال دارد که بنشیند مفترشا چنانکه در حدیث آمده است و بر هر تقدیر اختلاف ست فقها را در حکم این جلسه بعضی
از فقها این جلسه را که در احادیث ذکر آمده است حمل بر سنت کرده اند چنانکه شافعی می گوید سنت آن ست که بعد از سجده
دوم بر زمین بنشیند نشستنی سبک پس از آن برخیزد و بعضی حمل بر حاجت کنند و گویند که این نشستن از جهت عذر و حاجت
بود بجهت کبر سن و غیر آن و مذهب امام ابو حنیفه و مالک و مختار در مذهب احمد همین ست و ایشان می گویند که سنت نیست
پس برین قول که گویند که این جلسه از جهت حاجت و عذر بود کسی که محتاج به نشستن نباشد در حق وی سنت نباشد و تمسک
امام شافعی بحدیثی ست که بخاری و ترمذی و نسائی از مالک ابن الحویرث روایت کرده اند که دی دید پیغمبر خدا را صلی
الله علیه وآله وسلم چون می بود در وتر نماز یعنی در رکعت اولی و ثالثه تا نمی نشست بر زمین بر نمیخاست و گفت ترمذی
حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح است و عمل بروست نزد اهل علم و بهمین قائل اند بعضی از اصحاب ما و هم ترمذی حدیثی
دیگر آورده از ابی هریره که گفته بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که برمیخاست در نماز بر صدور قدمین و درینجا نیز میگوید
که برین حدیث ابو هریره عمل ست نزد اهل علم و اختیار کرده اند که مصلی باید که برخیزد در نماز بر صدور قدمین خود یعنی بی آنکه
بنشیند و لیکن بعضی از رواة این حدیث را تضعیف میکنند نزد اهل حدیث و شیخ ابن الهمام گفته که قول ترمذی که گفته که عمل
برین ست نزد اهل علم تقاضا میکند قوت اصل آنرا و ضعف در خصوص این طریق ست که ذکر کرده و واقع همچنین ست انتهی و مؤید
این ست آنچه شمنی آورده که ابن ابی شیبه از نعمان بن ابی عیاش روایت می آرد که گفت دریافتم بسیاری از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون برمیداشتند سر خود را از سجده دوم در رکعت اولی و ثالثه برمیخاستند همچنانکه

همچنانکه

بودند بی آنکه بنشینند و از ابن مسعود و علی و عمر و ابن الزبیر نیز همچنین روایت کرده اند و شیخ ابن الهمام میگوید که عبد الرزاق از ابن
مسعود و ابن عمر و ابن عباس آورده که این چنین میکردند و بیهقی نیز از ابن مسعود آورده و اینها اکابر صحابه اند که قریب تر بودند
از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و سخت تر بودند در اتباع آن حضرت و ملازم تر صحبت شریف او را از مالک ابن الحویرث پس واجب
است تقدیم آن و بنا بر این بود عمل بروی نزد اهل علم چنانچه ترمذی گفته است و ابو داؤد از ابن عمر آورده که گفت که نهی کرد
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که اعتماد کند بر دو دست خود وقتیکه بر خیزد و در حدیث وائل آمده که چون بر میخاست اعتماد
میکرد بر فخذین و توفیق بین الاحادیث اولی ست پس حمل کرده شود حدیث مالک بن الحویرث را بر حالت کبر سن و ضعف و لهذا
در روایت ابی داؤد آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باصحابه میفرمود مبادرت و پیشی نکنید مرا در رکوع و سجود زیرا که من
چون سبقت کنم شما را در رکوع دریابید مرا در سجود زیرا که من مسن و ضعیف شده ام انتهی و زرکشی میگوید که ابن المنذر از ابن [illegible]
نیز هم چنین آورده است و امام احمد گفته است که اکثر احادیث برین ست و ابو الزناد گوید همین ست سنت و گفته اند که
حدیث مالک بن الحویرث محمول ست بر حالت کبر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و تمنی از فتاوای ظهیریه نقل کرده است که
شمس الائمه حلوائی گفته است خلاف در فضلیت ست نه در اصل جواز حتی اگر یکی عمل کند بآن نوع که مذهب ماست لا باس
به است نزد شافعی و اگر عمل کند چنانکه مذهب شافعی ست لا باس به است نزد ما بدانکه آنچه اینجا مذکور شد خلافت در جلسه
استراحت بود اما آنکه وقت برخاستن اعتماد بر فخذین کند یا بر ارض مذکور نشد پس سنت نزد قائل بجلسه استراحت اعتماد
بر ارض ست چنانکه معلوم شد و نزد امام ابو حنیفه و امام احمد هر دو دست را بر رکبتین نهد و معتمد بر رکبتین بر خیزد از جهت
حدیثی که ابو داؤد از وائل بن حجر آورده که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که بر می خاست بر رکبتین و اعتماد می کرد
بر فخذین و هم ابو داؤد از ابن عمر آورده که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد که اعتماد کند مرد بر دو دست خود
بر خیزد و ذکر الحدیثین الزرکشی فی شرح کتاب الخرقی و نزد امام مالک جلسه استراحت نیست اما وقت برخاستن اعتماد بر زمین
کند و نزد ما نیز بحکم ضرورت زیاده مشقت نزد کبر سن جائز باشد و صاحب هدایه نهوض بر صدور قدمین را که در حدیث واقع شده است
دلیل هر دو مطلب که نفی جلسه استراحت و اثبات قیام باعتماد بر رکبتین ست ساخته و لا یخلو عن خفاء و نیز اعتماد بر رکبتین
را بصریح ذکر نکرده و همین ذکر نهوض بر قدمیه اکتفا نموده و در بعض کتب حنفیه هر دو بصریح مذکور شده و در احادیث نیز
تصریح یافته کما ذکرنا فلیتدبر و چون بعد فراغ از سجدهٔ دوم برای رکعت دوم برخاستی بی توقف شروع در قرأت کردی و سکته
که در رکعت اولی برای ثنا و توجیه میفرمود در سائر رکعات نفرمودی و نزد امام ابو حنیفه تعوذ نیز جز در رکعت اولی نبود و روایتی
از امام احمد نیز همچنین ست چه تعوذ در اول قرأت بود و بس و قرأت صلوة اگرچه متفرق ست حکم یک قرأت دارد و چون
بیان کرد فرق میان رکعت اولی و سائر رکعات بوجود سکته و عدم آن خواست که فرقهای دیگر بیان کند پس گفت و
رکعت دوم و سوم و چهارم و مانند رکعت اولی گذاردی در همه چیز الا در چهار چیز در سکته و در دعای استفتاح و در تکبیر احرام
و در تطویل قرأت این چهار چیز مختص برکعت اولی بود اما سکته مراد بآن سکتهٔ اولی ست که در وی دعای استفتاح میخواندند و الا
ظاهر ست که سکتهٔ دوم که میان قرأت فاتحه و سوره کردی و سکتهٔ سوم که میان قرأت و رکوع فرمودی مخصوص برکعت اولی
نباشد و چون سکتهٔ اولی برای خواندن دعای استفتاح بود چنانکه سابقا گذشت و لهذا شراح گفته اند که مراد باین
سکوت خاموشی نیست بلکه آهسته خواندن ست مقابل جهر یا سکوت از قراءة قرآن ست پس فارق همان خواندن استفتاح

و عدم سکته مقابل استفتاح مناسب نباشد و اما تکبیر احرام ظاهر ست که مخصوص برکعت اولی خواهد بود که نیت نماز کرده و جز اول
نماز بر خود حرام ساخته است و پوشیده نیست که فارق فی الحقیقت همین نیت و تحریم افعال ست و الا تکبیر بحکم کان یکبر فی کل
خفض و رفع در جمیع رکعات است ولهذا تکبیر احرام گفت نه مطلق تکبیر و اما تطویل رکعت اولی زیرا که گذشت که قرات در رکعت
اولی از رکعت ثانیه تطویل کردی لاسیما در نماز صبح و از رکعت ثالثه و رابعه ظاهر ست و چون در تشهد نشستی پای چپ را فرش
کردی و بران نشستی و پای راست را نصب کردی و دست راست را بر ران راست نهادی بلکه هر دو دست را بر هر دو ران
نهادی و در دست راست عقد پنجاه و سه بانگشتان بگرفتی و صورت این عقد آن ست که انگشتان را قبض کند مگر مسبحه که او را
بسط کند و طرف ابهام را نزد اصل مسبحه بجانب کف دست نهد این چنین تفسیر کرده اند علمای شافعیه عقد پنجاه و سه را و سند ایشان
حدیث ابن عمر ست که مسلم آورده و نزد حنفیه عقد تسعین ست و صورتش قبض خنصر و بنصر و بسط مسبحه و وضع ابهام ست بر اصبع
وسطی و این نیز در حدیث مسلم از عبدالله بن زبیر آمده و همچنین ست مختار در مذهب احمد و شافعی در قول قدیم و نزد مالک قبض
جمیع اصابع ید یمنی و بسط سبابه و مر شافعیه را در کیفیت تحلیق وجهی دیگر ست و آن وضع انمله وسطی میان عقدتین ابهام و برداشتی
مسبحه را در کلمه شهادت برداشتی و اشارت کردی بوحدانیت حق جل و علا و باید که اشارت بجانب فوق نبیند تا موهم جهت
نگردد و وقت اشارت نزد بعضی وقت تلفظ الا الله است و پیش بعضی نزد اتمام آن وقت تلفظ بکلمه الله و مشهور آن ست
که نزد نفی انگشت بردارد و نزد اثبات بنهد و تحریک نکردی مسبحه را مراد تکریر تحریک اوست نه رفع او و باین توجیه تطبیق یابد
هر دو روایت یحرکها و لا یحرکها مراد از اثبات تحریک رفع اصبع ست و از نفی آن عدم تکریر تحریک چنانچه نزد بعض مالکیه است
بدانکه عقد اصابع ید یمنی بر کیفیت مذکوره و اشارت بسبابه در احادیث صحاح واقع شده و در جامع الاصول از کتب سته درین باب
احادیث آورده است و در بعض احادیث ذکر عقد ست با اشارت و در بعضی ذکر اشارت فقط و همین ست مذهب ائمه حدیث و فقهای
مجتهدین و کثیری از صحابه و تابعین و گفته اند که حق آن ست که مذهب امام ابوحنیفه و صاحبیه نیز همین ست و متقدمین علمای
حنفیه تصریح کرده اند بآن ولیکن در متاخرین ایشان خلافی درمیان آمده است و ما اگر احادیث را باتمام روایت کنیم سخن
بتطویل انجامد بحمدالله آن در مواضع خود مذکور ست سخن از علمای مذهب بیاریم تا عامه را سودمند افتد شمنی گوید امام ابویوسف
در امالی ذکر کرده که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل ست بدان و حلقه کند وسطی و ابهام را و اشارت کند بسبابه و امام محمد گفته که
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اشارت میکرد و آنچه آن حضرت کرده ما نیز کنیم و گفت همین ست قول ابی حنیفه و هم شمنی از ظهیریه
آورده است که چون شروع کرد مصلی در تشهد پس رسید بقول اشهد ان لا اله الا الله آیا اشارت کند بسبابه یمنی اختلاف کرده اند
مشایخ و [illegible] و گفت نزد اشارت حکی از فقیه ابوجعفر آن ست که قبض کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی را با ابهام و اشارت
کند بسبابه و در منیة المصلی گفته که مکروه است اشارت انتهی و در حواشی هدایه از کفایه می نویسد که در محیط گفته است که بعضی گفته اند
رفع سبابه یمنی در تشهد از سنن ست نزد ابوحنیفه و محمد رحمهما الله و همچنین مروی ست از ابویوسف و علامه نجم الدین زاهد گفته
چون متفق ست روایت از اصحاب ما جمیعا در بودن اشارت سنت و از کوفیان و مدنیان همچنین آمده و کثیر ست اخبار و
آثار در آن لاجرم عمل بدان اولی باشد انتهی و شارح وقایه میگوید که عقد و اشارت از اصحاب ما آمده است انتهی و خالی از غرابتی
نیست آنچه در هدایه در باب بسط اصابع و نفی عقد میگوید که آن مروی ست در حدیث وائل بن حجر و حال آنکه ابوداود و نسائی
و دارمی و ابویعلی و عبدالرزاق با روایات متعدده از وائل اشارت با تحلیق ابهام و وسطی روایت کرده اند والله اعلم

و شیخ امام عالم عامل اجل علی متقی رحمة الله علیه درین باب رساله جمع کرده و روایات فقهیه از مذهب حنفی با اختلافاتی که در آنهاست ذکر کرده و احادیث صحیحه آورده جانب اشارت را راجح ساخته است و فرموده که مشایخ ما مختلف اند در اثبات اشارت بمسبحه در تشهد وقت تهلیل جماعه از ایشان بر آنند که اشارت بکند و در منیه و واقعات و تجنیس و مختار النوازل و مضمرات و ولوالجی و فتاوای کبری گفته اند که فتوی بر عدم اشارت ست و در خلاصه و خزانة المفتیین گفته که مختار همین ست و در ذخیره گفته که ظاهر روایت همین ست و تعلیل کرده اند این جماعه در نفی آنکه درینجا زیادت فعلی ست که بدان احتیاج نیست پس ترک آن اولی باشد چه مبنای نماز بر سکینه و وقارست و درین فعل موافقت رفضه است پس اولی ترک آن باشد تحقیقا للمخالفة و جماعهٔ دیگر گفته اند که آن مستحب ست و حسن ست و سنت ست و مانند آن از الفاظی که دلالت بر قوت و رجحان دارند همین ست مروی از ائمهٔ ثلثهٔ ما و این ست مذهب شافعی و مالک و احمد و غیر ایشان از ائمهٔ اعصار و امصار و باین وارد شده است صحاح اخبار و آثار و بتحقیق تنصیص کرده اند بدان مشایخ متقدمین و متاخرین و شیخ محقق ابن الهمام در شرح هدایه گفته که مروی از محمد در کیفیت اشارت آن ست که قبض کند خنصر و انگشتی را که متصل باوست و تحلیق کند وسطی و ابهام را و ایستاده کند مسبحه را و مروی از ابی یوسف در امالی نیز همچنین ست و این فرع تصحیح اشارت ست و از بسیاری از مشایخ آمده که اشارت نکند و این خلاف روایت و درایت ست چه مروی ست از محمد که این کیفیت اشارت قول ابی حنیفه ست و مکروه است که اشارت کند بهر دو مسبحتین معا و منقول ست از حلوائی که ایستاده کند انگشت را نزد لا اله و بنهد نزد الا الله تا رفع نفی باشد و وضع اثبات انتهی و سغناقی گفته است که تنصیص کرده محمد برین یعنی اشارت بمسبحه در کتاب المشیخه و روایت کرده و روی حدیث از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که میکرد آنرا پس گفت ما نیز می کنیم آنچه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم کرد و اخذ می کنیم بفعل وی و این ست قول ابی حنیفه و در خانی گفته است که اشارت نزد قول لا اله الا الله حسن ست و روایت کرد آنرا از ابی یوسف در املا ابن امیر حاج در شرح منیه و زاهدی گفته که متفق ست روایت از اصحاب ثلثهٔ ما جمیعا که آن سنت ست و همچنین از مدنیین و کوفیین و کثیر ست در آن اخبار و آثار پس عمل بآن اولی باشد و نقل کرد سروجی از صاحب حاوی و منیة المفتی و اجناس و واقعات از اصحاب ما که عقد کند خنصر و بنصر را و تحلیق کند وسطی و ابهام را و همین ست که ذکر کرده است امام محمد در موطا و گفته است که این قول ابی حنیفه است و در مختار النوازل که تصنیف صاحب هدایه است گفته که اشارت نزد قول لا اله الا الله حسن ست و در فتاوی مذکور ست که اشارتی نیست در نماز مگر نزد شهادت در تشهد و آن حسن ست و در بعضی شرح نقایه مذکور ست که مروی از جمیع اصحاب ما آن ست که سنت ست و در تحفه گفته است که اشارت مستحب ست و هو الاصح و در ذخیره گفته است که بعضی گفته اند بر داشتن سبابهٔ یمنی در تشهد از جملهٔ سنن ست نزد ابی حنیفه و محمد و شافعی و در ظاهر اصول آنست که بر ندارد و همچنین روایت کرده شده است از ابی یوسف انتهی و فرموده است که مغرور نگرداند ترا قول و در ظاهر اصول یا ظاهر روایت زیرا که ظاهر گاهی بر خلاف مختار ائمه می باشد و در درر البحار و شرح او مذکور ست که ما اشارت نمی کنیم بسبابه نزد تهلیل و مفتی به نزد ما خلاف آن ست یعنی خلاف عدم اشارت که آن اشارت ست بر کیفیت عقد ثلث و خمسین چنانکه شافعی و احمد گفته و در محیط گفته است که سنت آن ست که بر دارد نزد نفی و بنهد نزد اثبات و این قول ابی حنیفه و محمد ست و بسیار ست درین معنی اخبار و آثار پس عمل بدان اولی باشد و چون ظاهر شد بر تو ای منصف ازین روایات که تصریح کرده اند در بعضی از آنکه آن صحیح ست یا اصح یا مفتی به است و در بعضی که آن سنت ست یا مستحب یا حسن ست ثبوت اشارت در تشهد وقت شهادت پس بیشک عمل بدان اولی و احری بود و چگونه نبود حالانکه مؤید ساخته اند آنرا باحادیث صحیحهٔ وارده در اثبات آن

قوله و فعل این ترجیه رساله مذکور است و تطویل کلام درین مقام از جهت آن کرده شد که اهل این دیار درین باب براه تعصب
تعسف روند و در نفی آن مبالغه نمایند و حق خلاف آن ست والله اعلم و تشهد اول را تخفیف کردی چنانچه در حدیث ابن مسعود
آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در دو رکعت اول گویا بر سنگ گرم نشسته است تا بر میخاست کنایت از
سرعت نهوض و قلت جلوس در تشهد اول رواه ابوداؤد والنسائی و چون بعد ادای رکعتین از تشهد بر خاستی برای ادای ثانی
هر دو دست بر داشتی و تکبیر گفتی چنانچه در افتتاح نماز کردی و در قرأت شروع کردی چنانکه در حدیث بخاری آمده است واذا قام
من الرکعتین رفع یدیه و در روایتی رفعهما الی اذنیه و چنانکه در حدیث ابی حمید ساعدی مذکور گردد رفعهما الی اذنیه بخلاف قیام
برکعت ثانیه و رابعه و کلام در عدم رفع در غیر حالت افتتاح صلاة بمذهب حنفی در بالا مذکور شد و در رکعت سوم در نماز ثلاثی و در
دو رکعت چهارم در رباعی غالبا بر فاتحه اقتصار کردی چنانچه از ابی قتاده آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میخواند
در ظهر در دو رکعت اولی بام الکتاب و سوره و در دو رکعت اخیر ام الکتاب و میشنوانید ما را آیتی از آیات احیانا و درازی میکرد در
رکعت اولی آنچه نمیکرد در رکعت ثانیه و همچنین در عصر و همچنین در صبح حدیث صحیح رواه البخاری ومسلم و اگرچه در حدیث بعض صلوة
تخصیص یافته لیکن حکم سائر صلوة همچنین ست باجماع و نزد اکثر حنفیه قرأت مطلقا چه فاتحه و چه غیر آن در غیر دو رکعت اولی
فرض نیست بلکه فرض ست شمنی گوید که نخعی و ثوری و سائر کوفیین باین قائل اند و در محیط میگوید اگر سکوت کند عمدا مسیء باشد از
جهت مخالفت سنت روایت کرده است حسن بن زیاد از ابی حنیفه که قرأت در ما بعد اولیین واجب ست و روایت کرده است
ابن ابی شیبه از علی و ابن مسعود که ایشان گفته اند بخوان در اولیین و تسبیح کن در اخریین انتهی اما جواز ترک ضم سوره در
اخریین متفق علیه است میان ائمه اربعه ولیکن ظاهر از مذهب امام ابوحنیفه آن ست که خواندن آن خلاف سنت ست اما
ناخواندن واجب نیست ولهذا شمنی در باب سجده سهو میگوید اگر در دو رکعت اخیر فاتحه و سوره هر دو بخواند سجده سهو
واجب نشود و هو الاصح زیرا که قرأت فاتحه تنها در اخریین سنت ست نه واجب نزد امام احمد و شافعی در قول قدیم ضم سوره
در اخریین مستحب نیست و در قول جدید مستحب ست و ظاهر مذهب مالک چنانکه در رساله ابن ابی زید گفته است نیز موافق حنفیه
است و از امام احمد چنانچه زرکشی در شرح کتاب خرقی گفته است دو روایت ست اصح آن ست که نفی قرأت سوره از جهت
عدم استحباب ست و روایت دیگر آنکه بجهت کراهیت ست و اول اصح ست زیرا که از حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم آمده است که احیانا در اخریین بر قرأت فاتحه زیاده کرده است چنانچه مصنف گفت و احیانا سوره مختصر بخواندی
بر سبیل ندرت و خواندن چیزی از قرآن با فاتحه در اخریین ازین حدیث معلوم میشود که در حدیث مسلم از ابی سعید
خدری آمده است که گفت اندازه میکردیم ما قیام رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در ظهر و عصر پس قیام او در اولیین
ظهر مقدار قرأت الم تنزیل السجده بودی در هر رکعت مقدار سی آیت و قیام او در اخریین مقدار نصف آن و در اولیین عصر مقدار
اخریین ظهر و اخریین عصر مقدار نصف از آن و چون در تشهد اخیر نشستی پای چپ را زیر پای راست کردی و مقعد را
بر زمین سخت کردی و این کیفیت نشستن در جلسه اولی اصلا نبودی بلکه در وی همه فرش کردن پای چپ و نشستن بر آن و
نصب کردن پای راست نبودی چنانکه گفته شد پس صحیح نزد مصنف از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم افتراش ست
در تشهد اول و تورک ست در ثانی و بعد از آنکه مختار خود را بیان کرد اقوال ائمه را که درینجا مختلف آمده نیز ذکر کرد تا آنکه بعض از اهل
علما بعد از تتبع فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وجود آنکه سلوک این طریق درین کتاب دأب وی نبود باز جهت

مختار اوست یا از جهت غرابت و ندرت اجتماع اقوال ائمهٔ اربعه در مسئلهٔ واحده بر اربعهٔ اقوال یا بجهت دیگر والله اعلم پس گفت و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین کیفیت یعنی در کیفیت جلوس تشهد اقوال ست بعض گویند در هر دو تشهد تورک کنند و این مذهب امام مالک ست و صورت تورک نزد وی بران وجهی که در رسالهٔ ابن ابی زید که کتاب معتمد در مذهب اوست گفته آن ست که ایستاده کنی رجل یمنی را و بداری بطون اصابع آن بجانب ارض و دو تا کنی رجل یسری را و بنهی الیتین را بر ارض و بعض علما گویند در هر دو تشهد افتراش کنند و مراد با فتراش آن ست که پای راست را نصب کنند و پای چپ را فرش و بر ان بنشینند چنانچه مصنف در تشهد اول گفت و اینجا اعاده کرد و این مذهب امام ابوحنیفه است و بعضی گویند هر تشهد که بعد از ان سلام ست خواه همین یک تشهد چنانچه در نماز فجر و خواه تشهد اخیر بود چنانچه در غیر نماز فجر در ان تورک کنند و در غیر آن که تشهد اول باشد در ثلاثی و رباعی افتراش و این مذهب امام شافعی ست و صورت تورک چنانچه در حاوی که در فقه شافعی ست گفته است بر آوردن دو پای از جانب یمین با بقای آنها بر عادت افتراش و تمکین ورک بر زمین ست و ظاهر چنان نماید که این همان طریقه است که مختار مصنف ست ولیکن در انجا پای چپ را زیر پای راست کردن اعتبار کرده و در تفسیر حاوی این معنی ظاهر نشد ولیکن بر هر دو وجه این معنی درست ست که در اول افتراش کرده و در ثانی تورک اختلافی اگر باشد در تفسیر تورک باشد و بعض گویند هر نماز یکه در ان دو تشهد ست در تشهد اخیر تورک کنند تا فرق باشد میان جلوسین و این مذهب امام احمد ست و طریق تورک نزد ایشان دو طریقه است یکی ایستاده کردن پای راست و گردانیدن باطن پای چپ زیر ران راست دوم گسترانیدن پای چپ و ایستاده کردن پای راست و بیرون آوردن هر دو پای بجانب یمین زیرا که هر دو صورت در مطلق تشهد واقع شده پس یکی را در تشهد اول اختیار کردند و دیگر را در ثانی تا فرق باشد میان جلوسین و وجه تخصیص تشهد اخیر بتورک آن ست که مصلی در غیر وی مستعد و متهیی حرکت ست تا با تمام آن مبادرت بقیام نماید و حرکت و قیام از هیأت افتراش آسان تر ست و بعد از جلسهٔ اخیره[عما] نیست پس تورک که هیئت سکون و استقرار ست مناسب آن باشد مصنف بقول خود که گفت این چهار امام درین مسئله چهار قول مختلف را گرفته اند با هر یکی طائفهٔ از علما صحابه و تابعین موافق اشارت گونه بتصحیح و تجویز همه کرد و وجه قول ابی حنیفه چنانکه گفته اند آن ست که در بسیاری از احادیث ذکر طریقهٔ افتراش مطلق آمده که سنت در تشهد این ست و نشستن آن حضرت در تشهد اینچنین بود بی تقیید به تشهد اول تا آخر و نیز مشقت درین صورت بیشتر ست و افضل الاعمال احمزها و در بعض احادیث که ذکر طریقهٔ تورک آمده در تشهد اخیر ایشان آنرا حمل کنند بر حالت عذری یا کبر سن یا طول ادعیه در ان چه در طریقهٔ تورک مشقت کمتر بود والله اعلم و بدانکه مصنف ؛ بیان کیفیت تشهد و تصحیح و ترجیح یکی از التشهدین تشهد ابن مسعود که مختار حنفیه ست و تشهد ابن عباس که در مذهب شافعی ست بر دیگری و بیان عمل آن حضرت در ان صلی الله علیه وآله وسلم مقید نشد تا نا که مختار نزد وی تخییر ست و عمل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بهر دو نوع وارد ست و ترمذی در باب ما جاء من التشهد تشهد ابن مسعود آورده و گفته که درین باب از ابن عمر و جابر و ابو موسی و عائشه نیز آمده و گفته که حدیث ابن مسعود روایت کرده شده است از وی بوجوه متعدده و حدیث وی صحیح حدیثی ست که روایت کرده شده از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد و عمل بر وست نزد اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و تابعین و آن قول سفیان ثوری و ابن المبارک و احمد و اسحق ست و نیز بیک واسطه از عبد الله بن مبارک آورده که وی روایت از معمر میکند و معمر از خصیف که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم در منام پس گفتم یا رسول الله بتحقیق اختلاف کرده اند مردم بر تو در تشهد تو درین باب چه میفرمائی فرمود علیک تشهد ابن مسعود رض لازم گیر به خود

بتشهد ابن مسعود یعنی آن صحیح ست واحسن ست بران عمل کن وچون ذکر کرد مصنف ارکان وسنات صلوة را فرا دی خواست که
ذکر آنها مجتمع در حدیث واحد نیز کند تا بحفظ وضبط اقرب باشد وچون حدیث ابی حمید که صحابی مشهور ست اسم او منذر بن سعد وبعضی
گفته اند عبد الرحمن بن سعید الساعدی نسبته الی ساعدة بن کعب غزوهٔ احد وما بعد آنرا حاضر شده مات سنة ستین صحیح وجامع بود
مر آنرا ذکر کرد وگفت وکامل ترین سیاقی که در بیان صفت صلوة حضرت نبوة صلی الله علیه وآله وسلم مروی شده حدیث ابی حمید
ساعدی ست در صحیح ابن حبان وصحیح مسلم که در میان ده کس از صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت من داناترین شما ام
بصلوة رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفتند نواز کجا داناتر باشی با آنکه نبودی تو بیشتر از ما در ملازمت وبیشتر در صحبت گفت
نعم با وجود آن من داناترم بدان گفتند پس بیان کن آنرا پس بیان کرد حدیث را پس گفتند صحابه راست گفتی همچنین نماز گذارده
است پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم واین حدیث را مصنف از صحیح مسلم وصحیح ابن حبان آورده است ودر جامع الاصول از
ترمذی وابی داؤد ودر مشکوة از دارمی وابن ماجه نیز آورده است وحدیث ابی حمید در صحیح بخاری نیز ثابت ست ولیکن
نه باین طول وجامعیت که در صحیحین مذکور ست واما حدیثی که مصنف آورده ترجمه کنیم وتفاوتها وزیادتها که در جامع الاصول
روایت کرده در ضمن آن بیان سازیم قال گفت ابو حمید ساعدی کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اذا قام
چون می ایستاد الی الصلوة برای نماز کبر تکبیر میگفت ثم یرفع یدیه پس بر میداشت دو دست خود را حتی یحاذی بهما تا آنکه مقابل
میکرد دو دست را الی منکبیه تا دوش خود ودر روایت ابی داؤد یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه ثم یکبر بتقدیم ذکر رفع بر تکبیر عکس
آنچه مصنف آورده واین روایت موافق قول امام ابی حنیفه ومحمد ست در تقدیم رفع بر تکبیر ودر بسیاری از احادیث ذکر رفع
وتکبیر بحرف ترتیب واقع شده ومذهب ابی یوسف ومختار جماعهٔ از فقها این ست چنانکه گذشت ویقیم کل عظم فی موضعه ودرست
میکرد هر استخوان را در جای خودش ودر جامع الاصول حتی یقر کل عظم فی موضعه معتدلا یعنی راست ودرست باسکینه ووقار
می ایستاد چنانچه در جامع ترمذی ست اذا قام الی الصلوة اعتدل قائما ورفع یدیه ثم یقرأ پس میخواند قرآن را ذکر استفتاح و
تعوذ نکرد مگر آنرا تابع قیام وقرأت داشت ولا یخلو عن شیٔ با آنکه مقصودش بیان هیأت نماز واقع شد ولیکن چون مقصود
اصلی از قیام قرأت ست وهمچنین تسمیع در قومه آنها را نیز ذکر کرد وباوجود ترک بعض چیزها این حدیث جامع تر وکامل تر ست
از اکثر احادیث دیگر ثم یرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه پس بعد از قرأت رفع یدین میکرد تا دوش خود یعنی با تکبیر وذکر تکبیر
بصریح در روایت ابن حبان نیست ودر روایت ابی داؤد وترمذی وغیرهما ثم یکبر ویرفع یدیه ثم یرکع پس رکوع کردی و
یضع راحتیه ونهادی دو کف دست خود را علی رکبتیه بر دو زانوی خود معتدلا با اعتدال واستقامت در رکوع بیانش آنکه
لا یصوب راسه ولا یقنع نه پایان کردی سر خود را ونه بلند بلکه سر را با پشت هموار داشتی واولی آنست که اعتدال بمعنی
اطمینان باشد ولا یصوب راسه ولا یقنع جدا بود برای بیان برابر داشتن سر وپشت ودر روایت ابی داؤد وترمذی
وغیرهما چنانکه در مشکوة آورده ثم یعتدل فلا یصبی راسه ولا یقنع بکلمهٔ فا وظاهر این عبارت در آنست که این بیان اعتدال
باشد وتصبیه وتصویب نزدیک اند در معنی وگفته اند که صواب فلا یصوب ست ودر بعض روایات لا یصیب نیز آمده ثم یقول
سمع الله لمن حمده ودر روایت ابی داؤد وغیره ثم یرفع راسه فیقول سمع الله لمن حمده ویرفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه وباین
روایت تمام میشود معنی قول وی حتی یقر کل عظم الی موضعه وذکر تکبیر اینجا نیز متروک ست ظاهرا ترک آن بجهت علم وشهرت
است ودر روایت ابی داؤد اینجا هم معتدلا گفته برای تاکید قرار هر استخوان بمحلش که معنی تعدیل ست ثم یهوی الی الارض

پستر اختادی بجانب زمین برای سجده ودر روایت ابی داؤد ثم یقول الله اکبر ثم یهوی الی الارض ساجدا ویجافی یدیه ودور داشتی دو
دست خود را در سجده عن جنبیه از دو پهلوی خود ثم یرفع راسه پستر برداشتی سر مبارک خود را از سجده ویثنی رجلیه ودو تا کردی
دو پای مبارک خود را فیقعد علیها پس نشستی بر هر دو پا کیفیت این نشستن نزد حنفیه بر وضع جلسهٔ تشهد ست چنانکه از حدیث صحیح
که از زرکشی روایت کرده شد معلوم گشت ویفتخ بخای معجمه اصابع رجلیه یعنی متوجه ساختی سرهای انگشتان هر دو پای را بجانب
قبله و اصل فتخ کسر ست وتفسیرش چنین کرده اند که ایستاده کردی انگشتان پایهای را وبشکستی و زیر کردی مفاصل انگشتان
را ودو تا کردی بجانب باطن قدم کذا فی النهایه للجزری ومراد اینجا ایستاده کردن انگشتان ست با اعتماد بر بطون آنها و
گردانیدن سرهای آنها بسوے قبله واز مغرب نقل کرده اند که فتخ اصابع رجلیه ای امال رؤسها الی ظاهر القدم اذا
سجد چون سجده کردی ودر روایت ابی داؤد ذکر فتخ اصابع قدم مقدم بر رفع راس آمده واین مناسب ست ترتیب ونیز در
روایت وی اینجا یعنی در جلسه نیز ذکر اعتدال ورجوع هر عظم بموضعش معتدلا بصریح واقع شده ثم یسجد پستر سجده کردی سجده ثانیه
ثم یکبر پستر تکبیر گفتی ویجلس ونشستی علی رجله الیسری بر پای چپ خود حتی یرجع کل عظم الی موضعه این جلسهٔ استراحت ست که مذکور
شد ثم یقوم پستر می ایستاد از رکعت اولی ثم یصنع فی الاخری پس میکرد در رکعت دوم مثل ذلک مانند آنچه میکرد در رکعت اولی
مراد اکثر آن خواهد بود از جهت عدم سکته واستفتاح چنانکه گذشت اینجا ذکر قعدهٔ اولی وکیفیت آن نکرد ومگر اکتفا کرد بذکر قعدهٔ
اخیره ومناسب عکس آن بود وظاهر آن ست که گفته شود اکتفا کرد بذکر جلسهٔ استراحت در رکعت اولی وچون گفت بکند در رکعت
دیگر مانند آنچه در رکعت اولی کرد معلوم شد که جلوس در تشهد اول همان طریق ست که بعد از سجدتین رکعت اولی بود ولیکن در ذکر
این جلسه جلوس بر رجل یسری گفت بی ذکر نصب یمنی ولا یخلو عن شئ ثم اذا قام من الرکعتین پستر چون می ایستاد از دو رکعت
رفع یدیه حتی یحاذی بهما منکبیه بر میداشت دو دست را تا دو دوش کما صنع چنانکه کرد عند افتتاح الصلوة نزد آغاز کردن نماز و
شروع در آن ثم یصلی پستر گذاردی بقیة صلوته باقی نماز را اگر زیاده بر دو رکعت بودی هکذا همچنین که گفته شد باعتبار اکثر امور
حتی اذا کان تا چون بود السجدة التی فیها التسلیم سجده که در وی تسلیم ست یعنی سجدهٔ اخیر بعد از رکعت اخیر که در عقب آن سجدهٔ
تشهد اخیر ست وبعد از وی سلام مراد از بودن تسلیم در سجده این ست اخرج رجلیه بیرون آوردی دو پای مبارک خود را از تحت
مقعد بجانب یمین ودر روایت ابی داؤد اخرج رجله الیسری وبتحقیق اخراج در رجل یسری ست چه رجل یمنی چون همان جانب
در وی اخراج از تحت مقعد ظاهر نبود وجلس ونشستی علی شقه الایسر بر جانب چپ متورکا در حالی که نهنده است سرین را بر زمین
این حدیث ابی حمید ساعدی ست که مصنف ذکر کرد بروایت ابن حبان ومسلم ومد انچه ما از روایت ابی داؤد وغیره در بعض مواضع
از زیادات باآن ضم کردیم ظاهر شد که روایت ابو داؤد وغیره آن حدیث را اتم واکمل ست ودر روایتی مر ابی داؤد را از حدیث
ابی حمید آمده که پستر رکوع کرد پس نهاد دو دست را بر دو زانوی خود گویا که قبض کننده است دو زانو را وساخت در رنگ زه
کمان پس دور داشت آنها را از دو پهلوی خویش پستر سجده کرد پس قرار داد انف وجبهه را بر زمین ودور داشت دو دست را از
دو پهلوی ونهاد دو کف دست را محاذی دو گوش وکشاده کرد میان فخذین خود از غیر آنکه بنهد شکم را بر چیزی از زانو ها تا فارغ
شد از هر دو سجده پستر نشست پس گسترانید پای چپ را ومستقبل گردانید ظاهر پای راست را بقبله ونهاد کف یمنی را بر زانوی
یمنی وکف یسری را بر زانوی یسری واشارت کرد بانگشت خود یعنی سبابه ودر روایت دیگر آمده که چون نشست در رکعتین یعنی
جلسهٔ تشهد اول نشست بر بطن قدم یسری وایستاده گردانید قدم یمنی را وچون در رکعت چهارم نشست رسانید ورک یسری

بسوی زمین مدینه آورده بود و قدم را ثابت نمیکند تا چیزی نبی باشد و لیکن این روایات حدیث ابی حمید رضی الله عنه کامل ترین جامع ترین
احادیث گردد در صفت صلوة حضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم والحمد لله علی ذلک و در نماز صبح گاه قنوت میخواندند و گاه ترک
میکردند و ائمه را در قنوت نماز صبح اختلاف است شافعی و مالک و احمد و عبدالله بن المبارک و غیر ایشان قائل شده اند بدان بطریق
سنت نزد شافعی بعد از رکوع و نزد مالک بعد از رکوع و قبل آن هر دو جائز است و نزد امام ابوحنیفه قنوت در صلوة صبح بدعت
است و ترمذی گفت که نزد امام احمد آن است که اگر حادثه پیدا شود و شدتی بمسلمانان نازل گردد والعیاذ بالله امام را رسد که دعا
کند جهت لشکر مسلمین را و سفیان ثوری گوید قنوت در صبح اگر بکند هم جائز است و اگر نکند هم رواست و مختار آن است که نکند و در
احادیث صحیحه مذکور است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تا یکماه در قضیه بیر معونه در نماز صبح قنوت خوانده و در بعض روایات
قبل الرکوع و در بعض بعد الرکوع و این ارجح است بعد از آن ترک داد و قضیه بیر معونه آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هفتاد
تن را از صحابه که ایشان را قرا میگفتند بسوی پرستاده بود و حی از سلیم که ایشان را رعل و ذکوان گویند نزد چاهی که او را بیر معونه گفتندی
متعرض حال ایشان گشتند گفتند ما را با شما کاری نیست و ما بر شما نیامده ایم بکاری که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده و
بجائیکه فرستاده است میرویم و از جای شما میگذریم کافران گفته ایشان باور نداشتند و ایشان را بکشتند پس پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم محزون شد و متاثر گشت و اثر بسیار از کشته شدن ایشان یافت که هرگز نیافته بود و تا یکماه در نماز صبح دعا بقهر
هلاک رعل و ذکوان کرد قنوتی که در نماز صبح خواند این بود و گفته اند که ابتدای قنوت وقوع این قضیه بود و پیش ازین قنوت
نبود و در روایت بخاری آمده که قنوت در مغرب و فجر بود و در روایت ابی داؤد آمده که قنوت خواند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
تا یکماه متصل بعد از هر نماز پنجگانه وقتیکه میگفت سمع الله لمن حمده از رکعت اخیره و دعا میکرد بر احیا از سلیم رعل و ذکوان و عصیة و
آمین میگفتند آنها که در خلف او بودند و زرکشی در شرح خرقی گوید که قنوت در غیر وتر نزد احمد نیست و اگر باشد نزد نزول حادثه است
و آن نیز مخصوص است بامام اعظم یا امیر جیش نه هر امام را و آیا محل قنوت فجر است یا مغرب و فجر یا جمیع صلوات سه روایت است از احمد
و مسلم از خفاف بن ایما آورده که گفت رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس برداشت سر مبارک خود را و گفت غفار غفر الله لها
و اسلم سالمها الله و عصیة عصت الله و رسوله اللهم العن بنی لحیان والعن رعلا و ذکوان پس تر رفت بسجده و بخاری از ابن عمر رض آورده که
وی شنید رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم چون بر میداشت سر خود را از رکوع در رکعت اخیره از فجر میگفت اللهم العن فلانا و فلانا
پس نازل شد این آیت لیس لک من الامر شیٔ او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و بعد از نزول این آیت ترک کرد و شیخ ابن الهمام
از ابی داؤد از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دعا میکرد بر مشرکان ناگاه آمد او را جبرئیل ع و
اشارت کرد بسکوت پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ساکت شد پس گفت یا محمد خدای تعالی نفرستاده ترا سباب و لعان ترا
رحمة للعالمین گردانیده و آورد جبرئیل آیت لیس لک من الامر شیٔ و تعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینک و نستغفرک و نؤمن بک
و نخضع لک و نخلع و نترک من یکفرک اللهم ایاک نعبد و لک نصلی و نسجد و الیک نسعی و نحفد و نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک
بالکفار ملحق و نیز در بعض اوقات جماعهٔ دیگر را نیز دعا کرد بعضی را به نیکی و بعض را به بدی چنانچه در بخاری و مسلم آورده که میگفت
اللهم انج الولید بن الولید و سلمة بن هشام و عیاش بن ابی ربیعة و المستضعفین بمکة اللهم اشدد وطاتک علی مضر اللهم اجعلها
علیهم کسنی یوسف ازین عبارت معلوم شود که قنوت در غیر قضیهٔ بیر معونه نیز بود و نزد امام ابو حنیفه قنوت در نماز فجر اصلا نیست
و قنوت آن حضرت مخصوص بوی بود صلی الله علیه و آله وسلم و در قضایا ای مخصوص بود بعد از آن ترک کرد و احمد و ترمذی و نسائی

وابن ماجه از ابی مالک اشجعی آورده اند که گفت گفتم به پدر خود ای پدر بتحقیق نماز گذارده تو خلف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
وخلف ابی بکر و عمر و عثمان و علی بن ابی طالب اینجا یعنی بکوفه پنج سال یا قنوت میخواندند در فجر گفت ای پسر من محدث و بدعت ست
ترمذی گفت هذا حدیث حسن صحیح یعنی این التزام و دوام و طریقه ساختن بدعت است بلکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمصلحتی مدتی
خواند و ترک کرد چنانچه معلوم شد و در موطا از نافع از ابن عمر آورده که وی قنوت نمی خواند در هیچ نمازی و شمنی گفته که ابن حبان
از ابی هریره بسند صحیح روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قنوت نمی خواند در نماز صبح مگر آنکه دعا میکرد مر قومی را یا بر
قومی و امام محمد رح در آثار از ابوحنیفه از حماد از ابراهیم از اسود آورده که وی سالها صحبت داشت با عمر بن الخطاب پس ندید او را
هرگز که قنوت خواند در فجر و ابراهیم گفت که اهل کوفه قنوت را از معاویه گرفتند که دعای بد میکرد بر علی کرم الله وجهه و در غایت آورده
اگر حادثه بمسلمانان نازل گردد امام در نماز جهری قنوت بخواند نماز جائزست و این قول ثوری و احمدست و جمهور اهل حدیث
برانند که قنوت نزد نزول حادثه در همه نمازها مشروعست انتهی کلام الشمنی و شیخ ابن الهمام بعد از ایراد احادیث و آثار از طرفین
و تکلم به تعلیل بتنقید و تضعیف دران مقرر ساخته و تصحیح نموده که قنوتی که در نماز فجر از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده و بصحت
رسیده است همان دعا بود بر جماعه کفار تا مدت یکماه و قنوت نکرده نه پیش از ان و نه پس از ان و اگر از بعض اصحاب بصحت رسیده
آن نیز محمول بر وجود نوازل و حوادث ست و هذا هو التحقیق والحق الحقیق بالتصدیق والله اعلم و این سخن در قنوت فجر بود و ذکر
قنوت وتر در محلش بیاید و معلوم شد که قنوت اینجا بمعنی دعاست خصوص دعای اللهم انا نستعینک الخ و اللهم اهدنا الخ که مشهورست
حال آن نیز بتحقیق پیوند و انشاء الله سبحانه و بسم الله الرحمن الرحیم گاه بجهر میگفت و گاه اخفا میکرد مصنف این را در بیان قرأت
سابقا گفته است تکرارش را درین مقام وجهی ظاهر نیست با آنکه این سخن از وی مخالف آن ست که در خاتمه گفته است که در باب
جهر در صلوة به بسم الله الرحمن الرحیم حدیثی صحیح نشده و چون ادعا و التزام بیان عمل صحیح از حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم نموده
لابد آنچه اینجا ذکر میکند محکوم بصحت باشد نزد وی و حق آن ست که در خاتمه گفته است چنانچه ما نیز سابقا بیان کردیم و مراد آن ست
که در تعیین جهر و لزوم آن چنانکه اخفا هرگز نکرده باشد حدیثی صحیح نشده پس مخالفتی میان آنچه اینجا میگوید و آنچه در خاتمه خواهد گفت
نباشد و در ظهر و عصر اسرار قرأت میکرد و ذکر این سابقا در بیان قرأت مناسب بود و با وجود آنکه درین دو نماز اسرار می کرد
در بعض آیات اندکی بلند میخواند چنانکه از ماموماں که قریب می بودند می شنیدند چنانکه در حدیث بخاری و مسلم از ابی قتاده آمده
ویسمعنا الآیة احیانا و مقصود ازین اسماع تعلیم ایشان بود که میخوانند و فلان سوره میخواند و گفته اند که گاهی جهر بجهت غلبه
استغراق در تدبر بی قصد نیز حاصل میشد والله اعلم و در نماز التفات نکردی معنی التفات دیدن بیمین و شمال با پیچیدن گردن
است این چنین مفهوم میشود از کتب لغت پس بگوشه چشم نگریستن بی گردانیدن گردن التفات نباشد و مکروه نه کذا فی الهدایه
و در شرح ابن الهمام ست که حد التفات مکروه آنست که به پیچد گردن را تا بیرون آید از مواجهه قبله و اگر تحرف کند بجمیع بدن خود فاسد
گردد نماز وی پس یک قسم التفات مفسدست و یکی مکروه چنانچه عمل کثیر مفسد و قلیل مکروه انتهی و شمنی گوید مکروه است التفات بعنق
الی تحویل سینه و اگر تحویل سینه کند باطل گردد نماز وی و اگر بگوشه چشم ملاحظه کند مکروه نیست انتهی و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم نهی کرد از التفات در نماز و وعید فرمود بران و میفرمود هو یعنی التفات در نماز اختلاس ربوده گی ست یختلسه الشیطان
که میکند آن ربودن را شیطان از نماز بنده و در احادیث این لفظ زیادت ست که من صلوة العبد یعنی میگیرد و می رباید شیطان
از نماز کمال وی را این حدیث صحیح ست و روایت کرده است او را بخاری و مسلم و احمد و ابوداود و نسائی از عائشه رض و نیز فرموده با نس رض

ای پسر که من بپرهیز از التفات و چون در شرع خطاب بنبی در حقیقت خطاب بهمه است گویا خطاب بجمیع کرده ام که دلیل بتخصیص
پیدا نگردد و در مصنف ابن ابی شیبه آمده لا یلتفت احدکم باین جهت گفت مصنف که ای فرمود بپرهیزید از التفات کردن در نماز چه
التفات در نماز پاک شدن ست بوقوع در ورطهٔ اثم و عذاب و اثر کمترینه باشد کسی را از التفات کردن یعنی البته میخواهد التفات
کند و راضی میشود بفوت کمال بازی در نماز نافله لیکن که امر در وی آسان ست و نقصان در وی چندان خطر ندارد و هرچند در نماز فریضه
که امر وی خطیر ست و ضرر در وی کثیر اگرچه بفوت کمال در نوافل که مکملات فرائض اند فوات کمال فرائض نیز بوجهی لازم می آید
و ترمذی این حدیث از انس رض بخطاب افراد روایت کرده و تصحیح نموده و نیز فرموده چون بایستد مرد در نماز اقبال کند در روی
پروردگار تعالی جل و علا بوجه کریم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرد گوید پروردگار تعالی ابن آدم بجانب که می نگری
ترا کسی هست بهتر از من که بسوی او می نگری روی خود بجانب من آر و چون بار دوم التفات کند باز حق جل شانه همچنین گوید
و چون بار سوم نگرد بگرداند حق تعالی وجه کریم خود را از وی این حدیث را احمد و ابو داود و نسائی و دارمی و حاکم و بیهقی از
ابی ذر بالفاظ مختلفه روایت کرده اند و حاکم تصحیح آن نموده و شیخ ابن الهمام گوید حق آن ست که این حدیث حسن ست
و در حدیث دیگر آمده لا صلوة للملتفت رواه الطبرانی عن عبد الله بن سلام رضی الله عنه اما حدیث ابن عباس رض که گفت کان
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یلحظ بود رسول خدا یلحظ بگوشه چشم می نگریست فی الصلوة در نماز یمینا و شمالا راست و چپ و لا
یلوی و نمی گردانید عنقه گردن خود را خلف ظهره بجانب پس پشت مبارک خود هرچند در جامع ترمذی ست و نسائی آنرا نیز روایت
کرده اما غریب ست چنانچه ترمذی گفته است هذا حدیث غریب و نیز گفته مخالفت کرده است در اسناد این حدیث وکیع فضل
بن موسی را که روایت کرده است متصل الاسناد تا عکرمه عن ابن عباس رض ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یلحظ الحدیث
و روایت کرده وکیع از بعض اصحاب عکرمه که گفت ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان یلحظ و نحو حدیث اول آورده پس حدیث
وکیع مرسل باشد و حدیث فضل بن موسی مسند و لیکن پوشیده نماند که مرسل چون بوجهی دیگر مسند آید حجت ست باتفاق و نیز در
منافات غرابت با صحت سخن ست و قد سبق تحقیقه فی المقدمة و ترمذی حدیث انس را اینجا ایاک و الالتفات که مذکور شد
نیز غریب من هذا الوجه گفته است و مصنف در انجا طعن نکرد بغرابت این مگر از ان جهت باشد که فرق ست میان غریب مطلق و
غریب من هذا الوجه فتدبر و گویا بجهت این معنی گفت و به ثبوت نمیرسد برای تقریر و تحقیق طعن اما پوشیده نماند که حدیث ابن عباس
جواز لحظ میکند نه التفات و لحظ غیر التفات ست چنانکه بیان کردیم و از کلام مصنف در قاموس نیز همچنین مفهوم می گردد پس
ثبوت لحظ و جواز آن منافات ندارد و نفی التفات و کراهیت آن و گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گاهی ملاحظه
اصحاب که در نماز خلف او بودند میکرد خواه بقصد اطلاع بر احوال ایشان یا بجهت تعلیم آن که لحظ مبطل نماز نیست و الله اعلم
و شیخ ابن الهمام میگوید که حدیث ملاحظهٔ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اصحاب را ترمذی و نسائی و ابن حبان از ابن عباس
روایت کرده و حاکم تصحیح آن نموده و ترمذی حکم بغرابت آن کرده و ابن القطان گفته که صحیح ست و غرابت او مخصوص
بطریقی ست که ترمذی آورده و او را طریقی دیگر نیز هست در مسند بزار انتهی و گویا مصنف از التفات معنی عام تر
شامل ملاحظه و التفات مراد داشت مجازا و نفی هر دو کرده و لهذا گفت کسی از امام احمد پرسید و گفت بعضی از اهل حدیث
روایت می کنند باسناد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در نماز ملاحظه و التفات می کرد امام احمد بجهت عدم صحت
این اسناد نزد وی بر وی انکار سخت کرد و بغایت متاثر گشت بحدی که لون روی وی متغیر شده بدن وی

بتعا و ودر ار نعاس افتاد و گفت این حدیث را اسناد صحیح نیست ولیکن صحیح آن ست که التفات منفی ست و ملاحظه ثابت چنانکه
یم و اگرچه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز التفات نمیکرد و عادت شریف وی نبود اما این مقدار ثابت شده که یکبار
یعنی از اسفار بود و شخصی را که نام وی انس بن ابی مرثد غنوی باشد بدیدبانی بجانب دشمن فرستاده بود چون به نماز که سنت
ر باشد گذاردن مشغول شد در نماز بجانب آن راه که آن شخص را بران گذاشته بود نظر میکرد و قصه بدیدبانی گذاشتن شخصی و نظر
ردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجانب وی در نماز چنانکه در جامع الاصول از حدیث ابی داود از سهل بن الحنظله و
جمع الجوامع از ابی نعیم فی المعرفة آورده آن چنان ست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امشب پاسبانی ما که
یکند انس ابن ابی مرثد غنوی گفت یا رسول الله این خدمت را من کنم فرمود پس سوار شوی رفت و بر اسپی که داشت سوار شد و
حضرت آمد پس گفت مرا و را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بجانب این دره رو و بر بالای آن کوه بایست و باید که فریب نده
را شب یعنی حاضر باش و بیدار باش چون صبح بدمید پیغمبر خدای صلی الله علیه وآله وسلم بجای نماز خود آمد و دو رکعت یعنی سنت
بر بگذارد و پس پرسید از مردم آیا هیچ احساس کردید سوار خود را مردی گفت لا یا رسول الله هیچ احساس نکردیم و خبر نداریم که حال
می چه شد پس تثویب کرده شد برای نماز یعنی تکرار اعلام غالبا مراد اقامت نماز فرض ست والله اعلم پس آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نماز میگذارد و التفات بجانب آن شعب میکرد تا چون تمام کرد نماز را فرمود بشارت باد مر شما را
به تحقیق آمد سوار شما پس نظر کردیم ما و دیدیم که زیر درختان که دران شعب اند ایستاده است پس نزد آن حضرت صلی
الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله رفتم و تمام شب بر بالاے این کوه آنجا که رسول خدا فرموده بود ایستادم چون
صبح شد هر طرف نگاه کردم هیچ یکی را ندیدم فرمود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم آیا هیچ فرود آمدی از اسپ گفت
یا رسول الله فرمود نیامدم الا برای نماز یا قضای حاجت خود گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قد اوجبت
یعنی بتحقیق واجب گردانیدی تو برای خود یعنی بهشت را فلا علیک پس ضرر نکند ترا اگرچه بعد ازین اجتهاد و مشقت در عمل
نکنی یا مراد آن ست که نیست خوف بر تو از آتش دوزخ و عذاب آخرت و این قضیه منافات بمقصود ندارد زیرا که تحمیل
ضرورت بود و مراد آن ست که التفات عادت شریف وی نبود و نیز در نماز نافله بود اگرچه او گذشتن بود و نیز مصنف آن نماز
سنت بامداد بود و اگر نیز فرض باشد چنانکه از ظاهر بلکه صریح عبارت حدیث جامع الاصول مفهوم میگردد نیز ضرر ندارد زیرا که
این نظر و التفات برای مهم دینی که محافظت و احتراس باشد بود و مصلحت اهل اسلام که سلامت و جمعیت ایشان ست بدان
منوط و متعلق بود و این امری مستحسن و مرغوب ست زیرا که از باب تداخل عبادات ست نماز عبادتی ست و نظر کردن بجانب
آن شخص برای مصلحت مذکور عبادتی دیگر چه وی صلی الله علیه وآله وسلم باین نظر کردن در اثنای نماز بجهاد و تدبیر اسباب آن
مشغول شد و نماز خوف که در مقابله عدو بر وجه مخصوص بگذارند باین معنی یعنی به نظر کردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در نماز یا بمعنی تداخل عبادات شبیه است و این معنی در آثار نیز آمده است چنانکه منقول ست از امیر المؤمنین عمر رض میگفت
انی لاجهز بدرستی که من هر آئنه ساختگی میکنم جیشی لشکر خود را بتامل و تفکر و تدبیر در امر وی و انا فی الصلوة و حال آنکه من در
نمازم سیوطی در جمع الجوامع این اثر را از ابن ابی شیبه آورده و در صحیح بخاری بابی عقد کرده بعنوان تفکر الرجل الشئ فی
الصلوة و در ترجمه این قول از عمر رض آورده و در باب این حدیث آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
نماز میگذارد و بعد از سلام بسرعت تمام برخاست و درون رفت و چون در روی قوم معنی تعجب مشاهده کرد فرمود حالای

در خانه ما بود در نماز یاد آمد که در وی چند داشتم که شب در خانه باشد پس رفتم و امر کردم بقسمت آن و در فتح الباری گفته که ابن ابی شیبه بسند صحیح از ابی عثمان نهدی این قول عمر رض را نقل کرده بعد از آن میگوید که ابن التین گفته که این در انجاست که قلیل بود تفکر اما اگر متتابع و متوالی شود فکر یا او بکثرت رسد چنانکه در نیابد که چه گذارده و چند گذارده این داخل لاهی در صلوة خواهد بود پس بروی اعاده و گفته اطلاق این سخن از ابن التین موجه نیست زیرا که بتحقیق آمده است از عمر رض چیزی که ابا دارد از آن روایت کرده است ابن ابی شیبه از طرف عروة بن الزبیر که گفت گفت عمر رض من حساب میکنم جزیه بحرین را در حالی که در نماز ام و صالح بن احمد بن حنبل در کتاب مسائل روایت میکند از پدرش از طریق همام بن الحارث که عمر رض گذارد نماز مغرب را و قرات نکرد و چون از نماز برگشت گفتند یا امیر المؤمنین قرأت نکردی در نماز گفت در حدیث نفس بودم با قافله که تجهیز کرده ام آنرا از مدینه در آمدم شام را بعد از ان اعاده کرد نماز را با قرأت و این دلیل ست بر انکه اعادهٔ نماز از جهت ترک قرأت بود نه استغراق فکر انتهی و گفته که خواطر جبلت انسان ست بر دفع آن اختیار ندارد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در هر دو رکعت یعنی بعد از هر دو رکعت تحیات بخواندی چنانکه گذشت از احادیث در صفت صلوة و این حکم تکرار ست به بیان تشهد اول و ثانی معلوم شده است و اگر مراد آن ست که زیاده از دو رکعت بیک تشهد نتوان گذارد درین محل ذکر آن مناسبت ندارد و در نوافل نماز شب آنرا بیان کرده است و خلاف آن نیز نقل کرده چنانکه بیاید ان شاء الله تعالی فافهم و در هفت محل در نماز دعا کردی اول محل عقیب تکبیر احرام چنانچه یاد کردیم از دعاهای استفتاح دوم قبل از رکوع و بعد فراغ از قرأت و این دعای قنوت ست که در وتر میخواندا اما مصنف قائل نیست به ثبوت قنوت در وتر از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه در فصول قیام شب بگوید و دعای دیگر در وتر بیان نکرده و اثبات نموده این چیست که میگوید سوم بعد از اعتدال و سر برداشتن از رکوع گفتی سمع الله لمن حمده اللهم ربنا لک الحمد ملاء السموات وملاء الارض وملاء ما شئت من شئ بعد اللهم طهرني بالثلج والبرد والماء البارد اللهم طهرني من الذنوب والخطايا كما ينقى الثوب الابيض من الوسخ دعای بعد از اعتدال سابقا گذشته است گاهی این بودی با اندک تفاوتی و گاهی جز این بودی و اعادهٔ وی اینجا حاجت نیست چنانچه در ادعیهٔ استفتاح چهارم در رکوع گفتی سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفرلی این نیز گذشته است باز یادتی که در نماز تهجد میگفت و پوشیده نماند که مناسب آن بود که این را سوم گوید و دعای بعد از اعتدال از رکوع را چهارم پنجم در سجود و غالب دعا در نماز در سجود بودی چنانچه یاد کردیم ششم بین السجدتین چنانچه گفتیم هفتم بعد از تشهد و پیش از سلام چنانچه بیاید اما این دعا که ائمه مساجد بعد از سلام میکنند و مقتدیان آمین آمین می گویند چنانچه الان در دیار عرب و عجم متعارف ست از عادت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نبود و درین باب هیچ حدیث ثابت نشده در جامع الاصول و مشکوة حدیث ترمذی از فضل بن عباس رض آورده که در وی مذکور ست الصلوة تخشع وتضرع وتمسکن یعنی نماز اظهار و اکمال خشوع و خضوع و مسکنت ست ثم تقنع یدیک یعنی بر میداری دو دست را یعنی بعد از سلام مستقبلا در حالتی که مقابل کننده بطونهما وجهک بباطن انگشتان دو دست روی خود را چنانکه در حالت دعا مسنون ست وتقول و میگوئی یا رب یا رب یعنی دعا می کنی و حاجت میخواهی ومن لم یفعل ذلک و کسیکه نکند آنرا فهو کذا و کذا پس وی چنین و چنین ست کنایت ست از لحوق نقص در نماز وی و تادیهٔ آن بخسار دنیا و آخرت کذا قال بعض الشارحین و در بعض روایات آمده فهو خداج ای نقصان و اصل خداج افگندن حامل ست ولدش را پیش از وقت ناقص الخلقة این حدیث بیان میکند استحباب و فضیلت دعا را بعد از نماز چه امام را و چه مقتدی را اما نکه این حدیث نزد مصنف ثبوت ندارد و لهذا گفت بدعتی ست مستحسن چه دعا همیشه مستحب و مستحسن ست

خصوصاً بعد از ادای نماز و جزری در حصن حصین برمز ترمذی و نسائی از اوقات اجابت دبر صلوة مکتوبه را عد کرده مگر آنکه مراد بدان بعد از تشهد قبل السلام دارند. والله اعلم و مصنف میگوید جمیع ادعیهٔ نماز در نفس نماز بود و امر بآن فرمود و بعضی از ائمهٔ علم میگویند چون از نماز فارغ شود ذکر و تهلیل و تسبیح و تحمید مشروع و مستحسن ست بی خلاف ظاهر این ادا که بعض از ائمهٔ علم میگویند بی آنکه فعل حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بیان کند چنانکه عادت اوست درین کتاب ناظر دران می نماید که آن از مستحسنات علما است بی تصریح در احادیث وارد نشده و حال آنکه در احادیث صحیحه از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورده اند نیز چنانکه تهلیل و تسبیح و تحمید مذکور ست ادعیه نیز دران میان ست و مستحب ست که درود بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرستد پس مناسب آن بود که در پی آن دعا کند و حاجات را از حضرت عزت جل شانه بخواهد تا دعای او مستجاب شود و حاجات او مقضی گردد و این در جمیع اوقات دعا است اگرچه سیاق بیان اینجا بعد از تشهد یا بعد از نماز ست از فضالة بن عبید آمده است که گفت بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نشسته ناگاه مردی در آمد و نماز گذارد پس گفت یعنی در نماز بعد از تشهد اللهم اغفرلی وارحمنی پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شتاب کردی ایها المصلی چون نماز کنی و بنشینی یعنی در تشهد حمد و ثنا گو بر حق جل وعلا بدانچه وی تعالی اهل و سزاوار آن ست و درود بفرست بر من پس از دعا کن او را و درخواه حاجت خود از وی بعد از ان نماز گذارد مردی دیگر پس حمد گفت مر خدا را سبحانه و درود فرستاد بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پس فرمود آن حضرت ایها المصلی دعا کن که مستجاب ست دعای تو رواه الترمذی و روی ابوداؤد والنسائی نحوه این حدیث را در دعای بعد از تشهد آورده اند و محتمل است که بعد از فراغ نماز نیز بود والله اعلم و کیفیت صلوة چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده این ست اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید و در حدیث مسلم ذکر علی ابراهیم نیست و کیفیات دیگر نیز آورده شده اما همین قدر هم کفایت است کذا سمعت من بعض المشائخ و صلوة بر رسول صلی الله علیه وآله وسلم در نماز فرض ست نزد شافعی و نزد ما سنت ست و بالجمله صلوة بر آن حضرت بموجب امر صلوا علیه واجب ست پس نزد شافعی در نماز و نزد ما مطلق شمنی گوید نزد کرخی یکبار در عمر واجب ست و نزد طحاوی واجب ست نزد سماع اسم شریف وی هر بار که مذکور گردد و هو الصحیح کذا فی المحیط انتهی و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته مگر نزد اتحاد مجلس که برین تقدیر مستحب ست تکرار صلوة بتکرار اسم شریف فعلیک بها

فصل فی کیفیة الخروج من الصلوة

بعد از تشهد با متمماتش که صلوة و دعاست گفتی السلام علیکم ورحمة الله والتفات بجانب راست کردی چنانچه رخسارهٔ مبارک ایمن او را از آنهائیکه در یجانب بودند بدیدندی و از جانب چپ همچنین گفتی السلام علیکم ورحمة الله چنانچه رخسارهٔ مبارک ایسر او را بدیدندی احادیث صحیحه درین باب از اصحاب سنن اربعه وغیرها از ابن مسعود و صحابهٔ دیگر وارد شده است و ترمذی بابی برای تسلیمتین عقد کرده و بعد از ایراد حدیث ابن مسعود رض گفته و فی الباب عن سعد وابن عمر و جابر بن سمرة والبراء و عمار بن یاسر و وائل بن حجر و عدی بن عمیرة و جابر و صهیب بن مسعود و حکم بحسن و صحت حدیث کرده میگوید و هم بر وست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و کسانیکه بعد از ایشان اند انتهی و همین ست مذهب ائمهٔ ثلثه الا امام مالک که نزد وی یک تسلیمه است مقابل وجه مذکور این ست و در رسالهٔ ابن ابی زید که از کتب معتبره در مذهب ایشان ست کیفیت وی چنین گفته که گوید السلام علیکم یکبار با گردانیدن سر اندکی بجانب یمین و آوردن او در مقابل وجه منفرد این چنین کند اما مقتدی یک سلام گوید و اندکی میلان بجانب یمین کند پس بگرداند

بجانب امام واشارت کند بوی وتمسک ایشان حدیث عائشه است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که سلام گفتی یک سلام بجانب پیش روی مبارک خود و میلان کردی اندک میلانی بجانب شق ایمن و ترمذی بابی دیگر برای تسلیمه واحده عقد کرده و حدیث عائشه رض را آورده و میگوید که درین باب حدیث از سهل بن سعد نیز آمده و میگوید حدیث عائشه رض مرفوع وی معلوم نشده مگر باین وجه و میگوید محمد بن اسمعیل گفته که زهیر بن محمد از اهل شام که یکی از رواة این حدیث ست روایت کرده می شود از وی مناکیر و میگوید که بعضی از اهل علم قائل شده اند بیک تسلیم واصح روایات از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دو سلام ست و برین اند اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و تابعین وکسانیکه بعد از ایشان اند و قومی از صحابه وغیر هم قائل اند بسلام واحد و شافعی گفته اگر خواهد سلام گوید یک سلام و اگر خواهد دو سلام این کلام ترمذی ست و وی ترجیح جانب تسلیمتین کرده و تصریح بمذهب بعضی علما به تسلیمه واحد نیز نموده است و ما ناکه تسلیم واحد منسوخ شده یا احیانا بوده است والله اعلم و شیخ مصنف چنانکه عادت اوست در رسوخ و جزم باحد الجانبین و مبالغه در تائید مختار خود میگوید و عمل دائم وی این بود یعنی دو تسلیم بر کیفیت مذکور تا پانزده صحابه آنرا روایت کرده اند و ائمه حدیث باسانید صحاح آنرا آورده و اما آنچه در حدیث عدی بن عمیرة آمده است که کان یسلم تسلیمة واحدة تلقاء وجهه عدی بن عمیرة را ترمذی دران صحابه شمرده که از ایشان احادیث درباب تسلیمتین آمده است چنانکه نقل کردیم و حدیث وی درباب تسلیمه واحد در کتب سته و جز آن نیافتیم و ما ناکه نزد مصنف از وی دو حدیث ست یکی درباب تسلیمتین و آن صحیح و ثابت ست و دیگر درباب تسلیم واحد و آن صحیح نشده چنانکه میگوید اسناد آن قائم نیست و نزد اهل حدیث ثابت نه و حدیثی که درباب تسلیم واحد در کتب مذکور ست چنانکه ترمذی از عائشه رض آورده مصنف میگوید اما در حدیث عائشه رض آمده کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یسلم تسلیمة واحدة یرفع بها صوته حتی یوقظنا بود آن حضرت که یک سلام میگفت باواز بلند تا بیدار میگردانید ما را یعنی اهل بیت را این لفظ یوقظنا در جامع ترمذی و جامع الاصول نیست چنانچه آوردیم و این حدیث هم چنانچه حدیث عدی بن عمیرة معلل ست و اگر معلل نبودی هم بصریح دلالت بر مقصود که اقتصار بر یک سلام ست نکردی چه اینجا بصریح اثبات سلام واحد کرده و نفی سلام ثانی نکرده بلکه ازان ساکت شده شاید که سلام دیگر نیز باشد که بدان نیز رفع صوت کردی که مقصود ازان ایقاظ اهل بیت بودی فافهم و ازینجا ظاهر شد وجه آنکه از امام احمد منقول ست که وی حدیث تسلیم واحد را تاویل کرده که معنی او آن ست که جهر به تسلیم واحد میکرد از برای اعلام و سلام دوم را آهسته میگفت و جهر در غیر قرأت از برای اعلام بود و آن به تسلیمه اولی حاصل شد پس حاجت بجهر ثانی نباشد و ابن قدامه گفته که معنی قول عائشه تلقاء وجهه آنست که مبتدأ السلام از جانب قبله کردی بعد ازان التفات کردی بیمین و یسار را کذا ذکر بعض الشارحین فصل فی ادعیة الصلوة جمله از دعوات که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در استفتاح و رکوع و اعتدال و سجود و بین السجدتین میخواند سابقا مذکور شد و از جمله دعواتیکه در نماز میخواند این دعاها ست اللهم اغفر لی ذنبی و وسع لی فی داری و بارک لی فیما رزقتنی مصنف تعیین موضع این دعا نکرد که بعد از تشهد ست یا غیر آن و ظاهر بقرینه دعای الحق آن ست که بعد از تشهد بود والله اعلم و این دعا را درباب طهارت نیز ذکر کرد که وقت وضو میخواند و این دعا را میخواند اللهم انی اسالک الثبات فی الامر والعزیمة علی الرشد واسالک شکر نعمتک وحسن عبادتک واسالک قلبا سلیما ولسانا صادقا واسالک من خیر ما تعلم واعوذ بک من شر ما تعلم واستغفرک لما تعلم رواه النسائی عن شداد بن اوس و روی احمد نحوه و در لفظ حدیث اینچنین واقع شده که ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کان یقول فی صلوته و مراد بآن آخر صلوة و ختم آنست از ادعیه بعد از تشهد ذکر کرده اند و شیخ ابن حجر هیتمی مکی در شرح مشکوة گفته و فی روایة لاحمد فیها ادفی دبرها و ظاهر از فی دبرها آنست که بعد از فراغ نماز

بود و بعضی از علما ادعیه را که در احادیث فی دبرها واقع شده نیز در ادعیه تشهد ذکر کرده اند و وجهش ظاهر است و در سجود بیاید
گفتی رب اعط نفسی تقویها وزکها انت خیر من زکیها انت ولیها ومولیها مناسب آن بود که این دعا را در بیان ادعیه سجده ذکر
میکرد چنانچه امثال آن را کرده و در تشهد گفتی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنة المسیح الدجال واعوذ بک من فتنة
المحیا والممات اللهم اعوذ بک من المغرم والماثم این دعا و استعاذه ازین امور اربعه بعد از تشهد در صحاح بسیار واقع شده است و متفق علیه
است و در بعض روایات من فتنة عذاب القبر نیز واقع شده و استعاذه از مغرم نیز صحابه گفتند یا رسول الله بسیار می بینیم ترا که استعاذه
میکنی از مغرم فرمود آیا نمی بینید که مرد بعلت آن دروغ گوید و در علت وعده افتد دیگر دعا ابوبکر گفت گفتم یا رسول الله تعلیم کن مرا دعا
که بخوانم در نماز خود فرمود بگو اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا ولا یغفر الذنوب الا انت فاغفر لی مغفرة من عندک وارحمنی انک انت
الغفور الرحیم این حدیث متفق علیه است و از امیر المؤمنین علی آمده است که گفت آخر آنچه میگفت رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم در تشهد این دعا بود اللهم اغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت وما اسرفت وما انت اعلم به منی انت المقدم و
انت المؤخر لا اله الا انت رواه الترمذی وصححه و زرکشی گفته که ترمذی روایت کرده است از حدیث عاصم بن کلیب از پدر از جد
گفت در آمدم بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و وی نماز میگذارد و قبض کرده بود اصابع خود را و بسط کرده سبابه را و میگفت یا مقلب
القلوب ثبت قلبی علی دینک و بالجمله از ادعیه ماثوره هرچه تواند بخواند و بعض علما گفته اند که تعیین دعا لازم نیست بلکه آنچه در معنی اوست
از آنچه عائد بامور آخرت بود و متضمن قرب و طاعت بخواند و با وجود آن شک نیست که آنچه در دعای ماثور از فضل و برکت و اجابت
متوقع است در غیر آن نخواهد بود و بعضی گفته اند که تعیین دعا مورث ملال و سامت است و عدم تعیین مورث شوق و لذت و اگر از
ادعیه ماثوره هرکدام را در وقتی بخواند احسن باشد و دعواتی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز کردی مجموع بلفظ
افراد مروی است چنانچه رب اغفر لی وارحمنی واهدنی و چنانچه اغسلنی من خطایای بالماء والثلج والبرد اللهم باعد بینی وبین خطایای
و مانند آن کفایت میکرد مصنف را در عبادت که میگفت چنانچه گذشت از ادعیه ولیکن برای ایضاح و بیان مثالی چند اعاده کرد و چون
اینجا محل سوال بود که کسی گوید که این در منفرد صحیح است اما امام را خود باید که دعا بلفظ جمع گوید چنانچه در حدیث وارد شده و وعید
بران مترتب گشته است مصنف دفع این سوال کرد و گفت و اگر کسی گوید در حدیث صحیح وارد شده لا یؤم عبد باید که امامت نکند
بنده قوما قومی را فیخص نفسه پس تخصیص کند خود را بدعوة بدعای فان فعل پس اگر تخصیص کند خود را بدعا فقد خانهم پس تحقیق خیانت
کرد این قوم را و تضییع کرد حق ایشان را این حدیث ابو داود از ابی هریره و ترمذی از ثوبان آورده و ترمذی گفته که درین باب از ابی
هریره و ابی امامه نیز آمده و حدیث ثوبان حدیث حسن است و بتحقیق روایت کرده شده است این حدیث از یزید بن شریح از ابی هریره
و حدیث ثوبان اجود است اسنادا و اشهر جواب گوییم امام اهل حدیث ابوبکر بن خزیمه در کتاب صحیح خود میگوید که این حدیث موضوع
و مردود است و سخن این امام حجت است در روایات احادیث که ادعیه در آنجا بلفظ مفرد واقع شده نیز مقوی و مؤید آن است و
در حقیقت مستلزم خیانتی در حق قوم نیست زیرا که هرکدام از ماموران دعای برای خود میکنند و در تکبیرات و تسبیحات و ادعیه امامت
را اثری نبود و امام ضامن قوم نه چنانچه در قرأت همچنین است بقول ائمه که قرأت را بر مقتدی واجب دارند و اگر چنانچه مذهب
حنفی است در ضمانت امام پس گویا که چنانچه قرأت امام قرأت قوم است دعای وی نیز دعای قوم بود و اثر اجابت آن بوی
و بقوم عاید بود و واصل گردد و عافهم و بعضی از علما میگویند که اگر این حدیث دال بر عدم تخصیص امام نفس را بدعا ثابت شود مراد
دعای باشد که بلفظ جمع وارد شده باشد چنانچه اللهم اهدنا فیمن هدیت که در دعای قنوت وارد شده و همچنین انا نستعینک ونستغفرک الخ

و غیر آن و چون دعا برای نفس خود کند و جمع وارد شده که شامل ست مرقوم را و امام تخصیص کند بنفس خود لاجرم خیانتی کرده باشد و مثل این
چنانچه بادشاهی بر دست بندهٔ به بندگان خود چیزی بخشد و آن بنده آنرا مخصوص گرداند بخود و دیگران را محروم سازد و باید که
ازین خیانتی نباشد و اگر آن دعا که امام بعد از سلام می کند و مقتدیان تامین مینمایند ثابت شود چنانکه ذکر کردیم آن نیز
محل این حدیث تواند بود و لیکن درین محل نیز دعا بلفظ افراد مناسب نیست و از دیانت نه والله اعلم

فصل

و مسرت و چشم روشنی و خوشدلی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز و ذوق و شهودی که درین وقت یافتی در هیچ عبادت
و هیچ وقت نیافتی و ازین جهت میفرمود جعلت گردانیده شده است یعنی حق تعالی این بمحض فضل و کرم خاص خود که بمن وا
ساخته و این تجلی فرموده نه من بفعل و کسب خود پیدا کرده ام قرة العین این کنایت از فرح و سرور و دریافت مقصود
و فوز بغیت ست مشتق ست از قر بفتح قاف بمعنی قرار و ثبات چه دیده بنظارهٔ محبوب قرار یابد و بدیدار او آرام گیرد و بجایی دیگر
نگرد و در حالت سرور و خوشحالی ساکن و برجای خود بود و بنظر بر غیر محبوب پریشان و بهر جانب نگران و در حال حزن و خوف
گردان و لرزان باشد + تدور اعینهم کالذی یغشی علیه من الموت دلیل آن ست و یا مشتق ست از قر بضم قاف که بمعنی سرد
ست و سردی چشم و لذت وی در مشاهدهٔ محبوب بود و گرمی و سوزش در دیدن اغیار و لهذا ولد را قرة العین خوانند و آنکه
فرمود فی الصلوة نگفت الصلوة اشارت کرد بآنکه سرور و آرام وی بمشاهدهٔ حق ست که بحکم کانک تراه در نماز او را حاصل ست
نه بنفس نماز یا ثواب او چه نزد مشاهده آرام و التفات بغیر نبود و نماز غیر حق ست اگرچه نعمت اوست و فضل او و فرح بفضل و نعمت
حق نیز مقامی عالی ست چنانکه گفت + قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا + اما دون مقام مشاهدهٔ مفضل و منعم و فرح و سرور
باوست و مقام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعلی و ارفع ست و باین جهت فرمود فلیفرحوا و نگفت فلتفرح تا خطاب آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم باشد و تواند که ازین مقام بعض خاصگان امت را نیز شربی و نصیبی بود و چه قرة العین بشهود بر قدر
معرفت مشهود ست و چون هیچ معرفتی مثل معرفت وی صلی الله علیه وآله وسلم نیست هیچ شهودی مانند شهود وی نبود و قرة العین
دیگران مثل قرة العین وی نباشد حسبی الله مقام خاص اوست اگرچه دیگران نیز گویند حسبنا الله اما این بدان نماند تنبیه
بدانکه این کلمه که مذکور شد جزو این حدیث ست که حبب الی الطیب والنساء و جعلت قرة عینی فی الصلوة صاحب مشکوٰت
گوید که این حدیث را احمد و نسائی از انس روایت کرده و سخاوی در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط و صغیر از انس رضی
مرفوعا آورده و همچنین خطیب در تاریخ بغداد و ابن عدی فی الکامل و حاکم در مستدرک نیز آورده اما بدون لفظ جعلت و گفته
که صحیح ست بر شرط مسلم و نزد نسائی نیز از انس بطریقی دیگر بزیادت لفظ من الدنیا آمده و باین وجه اخراج کردند او را
احمد و ابو یعلی در مسندین خود و ابو عوانه در مستخرج صحیح خود و طبرانی در اوسط و بیهقی در سنن و غیر ایشان و ابن قیم گفته که
روایت کرد او را احمد در کتاب زهد بزیادتی لطیف و آن این ست که اصبر عن الطعام والشراب ولا اصبر عنهن و اما آنکه
مشتهر شده است درین حدیث از زیادت لفظ ثلاث وقوف نیافتم بران مگر در دو موضع از احیا و در تفسیر آل عمران از
کشاف و ندیدم این زیادت را در هیچ طریقی از طرق این حدیث باوجود مزید تنقیر و تفتیش و تصریح کرده باین معنی زرکشی و گفته که
نشده است درین حدیث لفظ ثلاث و زیادت وی مخل ست مر معنی را چه صلوة از دنیا نیست و تکلم کرده امام ابن فورک بر
معنی وی و توجیه کرد لفظ ثلاث را و شیخ ابن حجر در تخریج رافعی گفته که مشتهر شده بر زبانها زیادت لفظ ثلاث و نیافتم لفظ
آن را در شیء از طرق او و ولی الدین عراقی در امالی خود نیز گفته که لفظ ثلث در هیچ کتابی از کتب حدیث نیست و صلوة نه

امور دنیا نبود انتهی کلام السخاوی پس معلوم شده که اصل حدیث کالاتفاق ائمه بران ست باین لفظ ست حبب الی الطیب والنساء وجعلت قرة عینی فی الصلوة واین بی اشکال ست و در بعض طرق من الدنیا یا من دنیاکم نیز آمده و در بعض کتب ثلث نیز واقع شده اگر یکی ازین دو نباشد نیز اشکالی ندارد اما اگر هر دو باشد چنانچه بر زبانها میگردد اشکال دارد و در توجیه آن گاهی گویند که مراد به بودن از دنیا بودن در دنیا و وجود آن در حیات این عالم ست پس حاصل معنی آن شود که درین عالم مرا سه چیز خوش آمد و ازان از جمله امور طبیعیه دنیاویه است و سوم امر دینی و گاهی گویند که سوم از امور دنیاویه را بسبب ملالت و سامت ذکر نکرد و عدول کرد از ان با مر دینی بر طریقه تکمیل و دفع توهم آنکه وی را لذت و محبت طیب و معاشرت نسا منهمک و مشغول از حق و مناجات وی ندارد و توانند واللہ اعلم که امر ثالث که ذکر آن درین حدیث نکرده خیل باشد چنانکه در حدیث دیگر از انس آمده است لم یکن احب الیه صلی اللہ علیه وآله وسلم بعد النساء من الخیل رواه النسائی و احتمال دارد که طعام بود چنانچه در حدیث عائشه رض آمده که گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم که خوش می آمد او را از دنیا سه چیز طعام و نسا و طیب پس یافت از ان دو چیز و نیافت یکی را یافت نسا و طیب را و نیافت طعام را رواه احمد و مسفر مود از بس ذوق و شوقی که در نماز داشت ارحنا یا بلال راحت بخش ما را ای بلال بالصلوة بنماز یعنی اذان گو و تکبیر بر آر تا نماز کنیم و از تعب و محنت و مشغولی کارهای دیگر خلاص شویم و بمناجات حق و شهود وی تعالی راحت یابیم برین معنی مضمون این حدیث با مضمون و جعلت قرة عینی فی الصلوة یکی بود و بعضی گویند اذان گو تا نماز کنیم و بادای آن از شغل قلب و تعب تعلق که بوی داریم راحت یابیم و در مشکوة از سالم بن ابی الجعد آورده که گفت مردی از خزاعه گفت کاشکی نماز میکردم و استراحت می نمودم مردی که حاضر بودند برین سخن او را عیب کردند پس آن مرد این حدیث را بر ایشان حجت آورد و گفت شنیدم من رسول خدا را صلی اللہ علیه وآله وسلم که گفت اقم الصلوة یا بلال ارحنا بها واین بمعنی ثانی موافق ست و فرق میان دو معنی آن ست که در اول راحت بوجود نماز ست و شهود وی و ذوقی که در وست و در ثانی با برای ذمه و وجود طاعت و امتثال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب ست بوی و هر دو معنی در نهایه جزری مذکور اند فافهم و آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم با این همه ذوق و خوشی و راحتی که در نماز داشت مراعات حال ماموان به تخفیف نماز از وی فوت نشدی در صحیحین از انس آمده که گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم سبک گذارنده ترین مردم نماز را در تمامی یعنی نقصانی در نماز نکردی و با وجود آن سبک گذاردی گویند مراد تمامی در رکوع و سجود و طمانینت و اعتدال ست و خفت در قرات و بر وایتی نگذاردم من نماز را خلف هیچ امامی که اخف بود از روی نماز گذاردن و اتم دران از پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم به تحقیق بود آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم که می شنید گریه صبی را پس تخفیف میکرد مبادا مادرش در فتنه افتد و احمد و ابو یعلی از وی روایت کرده اند که گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم خفیف کننده ترین مردم نماز را بر مردم و دراز کننده بر نفس خود یعنی اگر تنها گذاردی دراز کردی چندانکه خواستی واگر امامت کردی تخفیف کردی و نیز مروی ست از انس که گفت نگذاردم من نماز را خلف امامی که مشابه ترین مردم ست برسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم در نماز گذاردن از عمر بن عبد العزیز و بود وی که تمام میکرد رکوع و سجود و تخفیف میکرد قیام را اخرجه النسائی عن زید بن اسلم و مروی ست از فضل بن عباس که گفت رسیده است مرا از عمار بن یاسر که امامت کرد و تخفیف کرد در قرات و در طمانینت پس گفتند او را چنین کردی یا عمار گفت ترسیدم تا در وسواس نیفتم و نیز در صحیحین از ابی هریره آمده که گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم هر که امامت کند قومی را گو تخفیف کن نماز را زیرا که در

بیماری و پیری و ضعیفی و صاحب حاجتی می باشد و عثمان بن ابی العاص گوید آخر چیزی که عهد کرد و وصیت فرمود مرا رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم این بود که چون امامت کنی قومی را سبک بگذار نماز را رواه مسلم و احادیث درین باب بسیارست و قصهٔ معاذ
بن جبل که در نماز عشا سورهٔ بقره خواند و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود افتان انت یا معاذ سابقاً مذکور شده از
سیاق قصهٔ معاذ و احادیث دیگر معلوم گردد که نهی از تطویلی ست که بر مردم گران آید و باعث ترک جماعت و نفرت شود
گردد و الا اطالت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صحابهٔ عظام در امامت بسیار بود چنانکه گذشت و آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم از شنیدن آواز گریهٔ طفلی نماز را تخفیف کردی تا مادرش در فتنه نیفتد لقطع صلوة یا زوال خشوع چنانکه از حدیث
انس گذشت و در صحیح بخاری آمده که ابو قتاده گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می درآیم در نماز و می خواهم دراز
کنم آنرا ناگاه می شنوم آواز گریهٔ صبی را پس مساهله و تخفیف می کنم در وی چون میدانم حال مادرش را که از گریهٔ وی بر جان
او چه میرسد و گاه بجهت رحم و شفقت عملی نیز در نماز کردی چنانکه طفلی در نماز بوی متعلق شدی او را برداشتی و بر دوش
مبارک خود نهادی بخاری و مسلم از ابی قتاده می آرند که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که امامت می کرد مردم
را و امامه بنت ابی العاص که از زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بود بر دوش مبارک او میبود و چون رکوع
میکرد می نهاد او را بر زمین و چون بر میداشت سر از سجده باز بر میداشت او را بر دوش تا تمام کردن نماز همچنین میکرد و خطابی
میگوید چنان نماید که برداشتن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم صبیه را نه از روی قصد و تعمد بود شاید که صبیه بجهت طول
الفتی که بحضرت وی در غیر حالت نماز داشت در نماز نیز آمده بوی متعلق میشد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بجهت رحم و
مهربانی که داشت مدافعهٔ وی نمی کرد و او را از خود نمیراند و بحال خودش میگذاشت کذا قال الکرمانی فی شرح البخاری و نیز
میگوید که اختلاف ست درین که این عمل در نماز فرض بود یا نفل انتهی و بالجمله افعالی که از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
در نماز روایت کرده اند یا آنرا تاویل کنند و از حد کثرت بر آرند بنا بر اختلافی که در تفسیر فعل کثیر دارند یا گویند پیش از تحریم
فعل کثیر بود یا مخصوص دارند بآن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم والله اعلم و در فتح الباری میگوید که در روایات صحیحه صریح
آمده است که وضع و حمل امامه بفرض آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود و بعض گویند که در نفل بود نه فرض و این نیز صحیح نبود
زیرا که صحیح شده که در حال امامت بود و امامت در نفل معهود نبود و نیز در روایت ابی داؤد آمده که در نماز ظهر یا عصر بود و بعض
گویند که برای حفظ خشوع بود اگر برنمی داشت میگریست و شغل سر وی میکرد بیشتر از آنچه برداشتن وی میکرد و قول به نسخ
بمجرد احتمال درست نبود و نیز این قصه بعد از قول او بود ان فی الصلوة لشغلا و بعض گویند از خصائص آن حضرت صلی
الله علیه و آله وسلم بود و این نیز خلاف ظاهر ست پس صحیح آن ست که گفته شود که این فعل متوالی نبود زیرا که طمانینت در
ارکان نماز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسیار بود انتهی و این مبنی ست بران قول که فعل متوالی کثیر ست و ما دون وی
قلیل چنانکه بیاید و گاه حسینین در اکثر کتب بشک آورده اند میان حسن یا حسین و در بعض جمع کرده اند میان هر دو
بیامدی و در سجود به پشت مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم متعلق شدی از برای وی اطالت سجود کردی و توجه خاطر
بجانب وی داشتی و رعایت حال وی کردی و در جامع الاصول از عبدالله بن شداد از پدرش بروایت نسائی و در
جمع الجوامع سیوطی بروایت ابن عساکر در تاریخش می آرد که گفت بیرون آمد بر ما رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در یکی
از دو نماز ظهر یا عصر در حالتی که بردارنده بود حسن یا حسین را پس پیشتر رفت برای نماز و بنهاد او را بر زمین پس تکبیر گفت و نماز

چون بسجده رفت سجده طویل کرد پس برداشتم من سر خود را از سجده ناگاه دیدم کودکی بر پشت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم سوار است و وی ساجد است پس باز بسجده رفتم چون نماز را تمام کرد گفتند یا رسول الله سجده کردی در نماز خود بغایت طویل تا گمان بردیم که مگر حادث شد امری یا وحی کرده شد بسوی تو فرمود هیچ کدام از نها نبود ولیکن سواری کرد بر من پسر من و مکروه پنداشتم که شتابی کنم و سر بردارم تا تمام کند وی حاجت خود را و در جمع الجوامع از ابوهریره می آرد که گفت بودیم ما با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در نماز عشا و چون بسجده رفت سوار شد حسن و حسین بر پشت مبارک او پس چون برداشت سر خود را برداشت برداشتنی نرم چون باز بسجده رفت باز سوار شدند و چون تمام کرد نماز را بنشاند ایشان را در کنار خود و گاه در نماز بودی و عائشه بیامدی و در بسته بودی چند گام بنهادی و در را بگشودی چنانچه در جامع الاصول بروایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی آورده است که گفت عائشه آمدم روزی از بیرون و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز میگذارد و در درون خانه و در خانه بسته پس طلب کردم از وی گشادن در را پس پیش آمد آن حضرت و گشاده برای من در را پس باز برگشت بجای نماز خود و تمام کرد نماز را این روایت ابی داؤد و ترمذی ست و گفت ترمذی که بیان کرد عائشه که در خانه بجانب قبله بود و روایت نسائی آن ست که طلب کردم گشادن در خانه را و رسول صلی الله علیه وآله وسلم میگذارد نماز نفل را و در بجانب قبله بود پس مشی کرد از جانب دست چپ یا دست راست خود پس بگشاد در را پس رجوع کرد بمصلای خود و گاهی کسی در حال نماز بروی سلام کردی باشارت دست وی را جواب گفتی باین طریق که دست را بگستردی چنانچه پشت دست بالا بودی ابو داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عمرؓ آورده اند که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسوی مسجد قبا و نماز گذارد در روی پس آمدند جماعه انصار و سلام کردند بروی و حال آنکه وی در نماز بود ابن عمرؓ گوید گفتم مر بلال را چگونه دیدی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که رد کرد بر ایشان سلام را و در نماز پس برای نمودن کیفیت اشارت بسط کرد بلال کف دست خود را و گردانید بطن کف بجانب اسفل و پشت دست بجانب فوق و گاهی در اشارت اکتفا بانگشت نیز میکرد چنانچه صهیبؓ گوید گذشتم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه وی نماز میگذارد پس سلام کردم بر وی پس رد کرد سلام مرا باشارت اصبع رواه ایضا الترمذی و ابو داؤد و النسائی و مصنف میگوید گاهی بسر مبارک ایما کردی یعنی در رد سلام یا مطلقا و بر هر تقدیر ما این را صریحا در کتب احادیث نیافتیم مگر آنکه در روایت ترمذی در حدیث مذکور از ابن عمرؓ واقع شده کان یرد اشارة و در اگر بر اشارت براس یا مطلق حمل کنند اما از سیاق روایات که در جامع الاصول آورده ظاهر میشود که مراد همان اشارت بدست ست و بعضی از شراح اشارت براس ذکر کرده اند بی ذکر حدیث و لا بد چون مصنف تصریح بدان کرده حدیثی درین باب خواهد بود والله اعلم و در صلوٰة کسوف از عائشه آمده که نماز میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و مردم گرد وی استاده بودند یکی از آن میان پرسید که این چه حال ست پس اشارت کرد بسر خود بجانب آسمان بقصد جواب وی رواه مسلم و اگر محمل کلام مصنف این را دارند نیز صورتی دارد والله اعلم و در اوائل رد سلام در نماز بسلام کردی پس از آن منسوخ شد در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از زید بن ارقم آمده است که گفت بودیم ما که سلام میکردیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حال نماز و رد میکرد بر ما و چون از پیش نجاشی برگشته آمدیم سلام کردیم بر وی صلی الله علیه وآله وسلم پس رد نکرد بر ما سلام ما را گفتیم یا رسول الله بودیم ما که سلام میکردیم بر تو و رد میکردی بر ما سلام ما را فرمود ان فی الصلوٰة لشغلا و در بعض روایت آمده که الله تعالی میکند از امر خود هر چه میخواهد اکنون امر کرد که تکلم در نماز جز بذکر وی تعالی جائز نباشد

بعد از فراغ نماز رد سلام کرد و در صحیح مسلم از جابر آورده که گفت فرستاده بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا بحاجتی و چون باز
آمدم آن حضرت نماز میگذارد بر راحله خود پس سلام کردم او را پس اشارت کرد بدست مبارک خود بجانب زمین و گفت بعد از
فراغ نماز چه ساختی در آن کاری که فرستاده بودم ترا من در نماز بودم از آن سبب با تو کلام نکردم و بعضی از شراح گفته اند که
اگر کلام کردن جابر بسلام بود اشارت حضرت بدست برای رد سلام باشد و اگر بجواب آن مهم بود که او را بدان فرستاده بودند
اشارت برای نشاندن او بود و ازینجا معلوم شود که گاهی اشارت برای غیر رد سلام نیز میکرد و ظاهر همین مینماید زیرا که در رد سلام
اشارت بسوی زمین حاجت نبود و در وی همین تقلیب ید بگردانیدن ظهر او بفوق و بطن باسفل کفایت کند مگر آنکه اشارت بزمین
کنایت از همین تقلیب باشد از جهت استلزام این مر آنرا فافهم پس سر پوشیده نماند که لفظ کلمته در بعضی از روایات مسلم واقع شده
و در وی این دو احتمال که گفته شد جاری ست اما بخاری و مسلم در روایتی و ابو داود و ترمذی فسلمت علیه آورده اند پس متعین ست
که مراد از تکلم همین تسلیم بود و در صحیح بخاری آمده که روزی آن حضرت را دیدند که بعد از عصر دو رکعت میگذارد با وجود آنکه نهی میکرد
از آن پس صحابه ابن عباس رض را نزد عائشه رض فرستادند تا از وی استفسار و استکشاف این حال نماید و عائشه رض او را نزد ام سلمه رض
فرستاد و ام سلمه رض جاریه را نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد تا حقیقت حال بپرسد آن حضرت صلی الله علیه وآله و
سلم در نماز بود اشارت کرد بجاریه تا صبر کند پس وی صبر کرد پس بعد از اتمام نماز جواب فرمود که این دو رکعت ست که بعد از
نماز پیشین میگذاردم و امروز بسبب اجتماع وفود نتوانستم گذارد پس قضا کردم آنها را و باین حدیث محقق شد که اشارت بغیر
رد سلام نیز بودی والله اعلم و در مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله سلام دادن در نماز مفسد نماز ست اگر عمداً بود و رد سلام خواه
عمداً خواه سهواً در هر دو صورت مفسد ست و شمنی نقل از فتاوای ظهیریه کند که اشارت برد سلام بدست یا بانگشت مفسد صلوة
نیست و گوید اگر یکی چیزی طلبید از مصلی پس ایما کرد بسر یا بدست بلا و نعم نیز مفسد نبود و گوید همچنین گفته است در خلاصة الفتاوی
و گفته که بعض حنفیه رد سلام را بدست در مفسدات ذکر کرده اند انتهی و این احادیث که مذکور شد حجت ست بر ایشان و شیخ
جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع حدیثی روایت کرده است که اشارت مفهم مفسد ست و این مخالف احادیث صحیحه است که ذکر
کرده شده است و معارضه آنها را صالح نه چنانچه در کلام مصنف در باب اذکار در فصل آداب سلام بیاید و در اوائل تکلم نیز
جائز بود در نماز پس از آن منسوخ شد بقول حق سبحانه و تعالی وقوموا لله قانتین ای ساکتین و گاه چنان بودی که عائشه رض در
برابر نماز یعنی پیش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجانب قبله در مکان وقوع سجده وی صلی الله علیه وآله وسلم خفته بودی و
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت اراده سجود دست بر پای وی نهادی بلکه انگشت در پای وی بخلانیدی تا وی پای خود
را بخود کشیدی و مکان سجود را خالی کردی و پای را گرد آوردی چنانچه بخاری و مسلم از عائشه آورده اند که گفت بودم من
که خواب میکردم در پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هر دو پای من در جانب قبله آن حضرت بودی چون خواستی که سجده
کردی غمز کردی مرا و در روایتی از بخاری غمز کردی پای مرا یعنی زیر کردی و خلانیدی انگشت را در پای من پس قبض میکردم
و گرد می آوردم پای های خود را باز چون می ایستاد دراز می کردم پایها را و گفت در خانه در آن روزها چراغ نبودی و ازینجا
گفته اند جمهور علما که اگر امراة در پیش روی مصلی بود یا از پیش وی بگذرد قاطع نماز نبود و این مبحث در خاتمه در شرح قول مصنف که
گفته در باب الصلوة لا یقطعها شیء چیزی ثابت نشده شرح و تفصیل یابد ان شاء الله تعالی و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
گاه بر منبر بامامت نماز گذاردی و قرائت و رکوع بر منبر کردی و چون وقت سجود رسیدی از منبر پس پا شدی و فرود آمدی و بر زمین

سجده کردی بعد از سجده باز منبر بر آمدی و قیام و قرائت و رکوع آنجا کردی و نیز سجده هم بطریق اول فرود آمدی و سجده کردی حالش در تمام نماز برین نهج بودی چنانکه در صحیح بخاری و مسلم از سهل بن سعد الساعدی حدیث باین مضمون آمده است و در صحیح مسلم در آخر حدیث میگوید که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود یا ایها الناس من این را برای آن کردم تا اقتدا کنید بمن و بیاموزید نماز مرا و مصنف این چنین نقل میکند که گاه بر منبر بر آیت سجده آمدی از منبر فرود آمدی و بر زمین سجده کردی و باز برفتی و این واقعه مگر در وقتی دیگر نزد وی صحیح شده باشد و با وجود آن موافق مقصود نیست مگر آنکه خواندن آیت سجده را در نماز اعتبار کنند یا بتاویل آنکه سجدهٔ تلاوت در حکم نماز ست یا خطبه اگر از جمعه باشد قائم مقام رکعتین ست والله اعلم و در توجیه این فعل نیز میگویند که منبر سه پایه بود و شاید که ایستادن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر پایهٔ اول یا دوم بود و پس نزول و صعود بر یک مستلزم فعل کثیر نباشد چه یک خطوه و خطوتین داخل فعل کثیر نبود و اگر بر پایه سوم هم بودی داند که نزول بخطوه و خطوتین بوده باشد و اگر خطوات نه مجتمع بود در یک زمان نیز مفسد نباشد و اگر باشد شاید که منسوخ بود والله اعلم

و یکبار دو دختر از بنی عبد المطلب با یکدیگر در مخاصمت و مصارعت بودند و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نماز بود چون نزدیک وی صلی الله علیه و آله وسلم شدند ایشان را بهر دو دست بگرفت و از یکدیگر جدا کرد و این نیز بجهت شفقت و رحمت بر خلق بود یا بودن اصلاح ذات البین از امور خیر و ما ناکه قول مصنف که گفت ایشان را بهر دو دست گرفت اشارت ست بکثرت فعل و مبالغه است در آنکه با وجود آن این فعل از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوجود آمد و تحقیق آن ست که بر تقدیر تفسیر عمل کثیر بما یحتاج الی الیدین مراد آن ست که بجریان عادت آن عمل جز بدو دست نیاید اگر درین صورت فرضاً آنرا بیکدست کند نیز مفسد ست مثل تعمم و تقمص و تسرول و رمی از قوس و آنچه محتاج بیکدست ست قلیل ست اگرچه اتفاقاً بدو دست کند مثل حل سراویل و لبس قلنسوه و نزع آن و شک نیست که دو کس را که در هم افتاده باشند از یکدیگر جدا ساختن محتاج بدو دست نیست و آنرا بیکدست توان کرد اگرچه اتفاقاً بدو دست وقوع یافته باشد یا آنکه تفسیر فعل کثیر بآنچه مصلی آنرا کثیر پندارد نیز کرده اند و مختار نزد بعض آنست که سه فعل متوالی کثیر ست و مادون آن قلیل و تفسیرهای دیگر نیز دارد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نماز بسیار گریستی از مطرف بن عبد الله از پدرش آمده که گفت آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم و وی نماز میگزارد و در جوف وی آوازی بود همچو آواز دیگ مسین که بجوش شد یعنی گریه میکرد و در و نیز میجوشید و در روایتی آمده که دیدم او را که نماز میگزارد و در سینهٔ وی آوازی بود مثل آواز آسیا از بکا روایت کرد روایت اول را احمد در مسند و نسائی در سنن و ترمذی در شمائل و روایت دوم را ابو داؤد در سنن و در فقه حنفی مذکور ست که انین و بکا اگر بآواز نبود اصلاً مفسد نیست و اگر بآواز باشد پس اگر نه از جهت امر آخرت باشد بلکه بعلت دردی یا مصیبتی دنیاوی باشد مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف و رجا و رهبت و رغبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت بر زیادت حضور و خشوع دارد چنانچه در حدیث مطرف از پدرش آمده و امام محبوبی از ابی یوسف روایت کرده که بکا اگر بعد از جهت امر آخرت اگر نگاهداشتن آن طاقت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاهداشت مفسد نیست کذا ذکره الشمنی و گاه حاجت تنحنح کردی و لهذا فقها تنحنح بلا عذر را مفسد صلوة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نه و عذر و حاجت آن ست که مضطر بود و طاقت احتراز و اجتناب از آن نداشته باشد و باعث طبع یا بعلت مرض بود پس در حکم عطسه و آروغ بود و بر همین حمل کرده شده است قول ابی یوسف در انین و بکا نزد عدم امکان احتراز از وی و اگر برای تحسین صوت کند نیز مفسد نیست و اگر مقتدی تنحنح کند تا هدایت و تنبیه کند امام خود را یا بکند مصلی آنرا تا بداناند دیگری را که در نماز ست فاسد نگردد نماز او کذا ذکره الشمنی و نیز گفته که مراد بتنحنح آن ست که بوی حروف پیدا گردد و در هدایه نیز همچنین ست و گاهی تهی پای نماز گزاردی و غالب احوال این بودی و گاهی بالنعل نماز گزاردی چنانکه ابو داؤد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که نماز میگزارد بپای برهنه و نعل پوشیده و بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از سعید بن زید

آورده اند که گفت پرسیدم انس بن مالک را آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که نماز میگذارد در نعلین خود گفت نعم واگرچه این رخصت
است ولیکن گاهی برای اظهار مخالفت یهود امر میکرد اصحاب را بدان و میفرمود صلوا فی نعالکم تا نگذارید در نعلینها می خود و نمی
یهود را برای اظهار مخالفت یهود و این حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد از شداد بن اوس باین لفظ آورده که فرمود
خالفوا الیهود فانهم لا یصلون فی خفافهم ولا فی نعالهم مخالفت کنید یهود را که ایشان نمیگذارند نماز در موزه های خود و نه در نعلهای
خویش و از موطا حدیث ابی سعید خدری آورده که یکبار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با صحابه نماز با نعلین می گذارد پس هم در
نماز نعلین را برآورد و بجانب یسار خود نهاد صحابه نیز بموافقت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برآوردند و چون فارغ شد
از نماز فرمود چرا برآوردید شما نعلین پای را از پای خود گفتند یا رسول الله ترا دیدیم که برآوردی ما نیز بمتابعت تو برآوردیم فرمود
من خود از آن جهت برآوردم که جبرئیل مرا خبر داد که در آنها نجاستی بود و فرمود چون بیاید یکی از شما در مسجد باید که نظر کند اگر ببیند در
نعلین خود قذر و پلیدی مسح کند آنها را بزمین و بگذارد نماز در آنها اخرجه ابو داؤد عن ابی هریره و نیز از ابی هریره آورده که گفت
گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بگذارد یکی از شما نماز را باید که نه نهد نعلین خود را بجانب یمین خود و نه بجانب یسار خود تا یمین
دیگری واقع نشود و ایذا نکشد آنکس مگر آنکه در جانب یسار او کسی نبود و باید که بنهد در میان دو پای خود یا بگذارد نماز هم در نعلین
و آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز فتح نماز گذارد و نعلین را در یسار خود نهاد وگاه در یک جامه گذاردی وگاه در
دو جامه و اگر در یک جامه گذاردی اشتمال و توشح کردی و دیگران را نیز امر میکرد بآن و معنی اشتمال و توشح و التحاف که در احادیث
واقع شده است آنست که مخالفت میکرد طرفین ردا با این صورت که آن طرف ثوب که بر دوش راست می گرفت از زیر دست
چپ می برآورد و آن طرف که بر دوش چپ ست از زیر دست راست بعد از ان می بست طرفین را بر سینه و گاهی که ردا عریض
باشد احتیاج بستن نباشد و اخبار و آثار صحیحه در باب صلوة در ثوب واحد بسیار واقع شده شخصی از آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم پرسید آیا بگذاریم نماز در ثوب واحد یا رسول الله فرمود آیا هست هر کدام از شما را دو ثوب و ابو داؤد و نسائی از سلمة بن الاکوع
آورده که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که من مردی ام که شکار میکنم آیا بگذارم نماز در یک پیراهن فرمود نعم و
ولیکن تکمه کن آنرا یعنی بر بند جیب او را اگرچه بخاری باشد چه اگر جیب واسع بود احتمال کشف عورت نزد رکوع و سجود دارد و آنکه گفت
من مردی ام که شکار میکنم بجهت آن گفت که شان صیاد تخفیف ثیاب ست در دویدن دنبال شکار کذا فی بعض الشروح و از
ابی بریره پرسیدند آیا بگذارد مرد نماز در ثوب واحد گفت نعم گفتند تو میگذاری گفت میگذارم با وجود آنکه جامهای من بر مشجب ست
و مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوب سه پایه که بر روی جامها نهند محمد بن المنکدر گوید که دیدم جابر را که نماز میگذارد در ثوب
واحد و گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد نماز در ثوب واحد و در صحیح بخاری آورده که جابر را دیدند که گذارد
نماز در یک جامه بر بدن خود پیچیده و حال آنکه جامهای او بر مشجب نهاده بود یکی گفت نماز گذاردی در یک جامه با آنکه جامهای تو نهاده است
گفت گذاردم تا ببیند مرا جاهلی مثل تو و در روایتی تا ببیند مرا احمقی مثل تو و بداند که نماز گذاردن در یک جامه درست ست و گفت کدام
یکی را از ما دو جامه بود در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و احمد از ابی بن کعب آورده که گفت نماز گذاردن در ثوب واحد سنت ست
میکردیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هیچکس بر ما عیب نگرفتی پس ابن مسعود گفت این بر تقدیری بود که در ثیاب قلتی بود و چون توسیع کرد
حق تعالی نماز گذاردن در دو ثوب ازکی و اولی بود و مثل قول ابن مسعود از عمر نیز آمده و بالجمله نزد احتیاج هرچه یافته شود همان ست و اما بر تقدیر
وسعت زینت و تجمل در لباس در حالت نماز محمود ست و نماز در ثوب مهنه که در خانه بپوشند و پیش عظما و اکابر بآن نروند مکروه ست و آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قنوت در نماز صبح گاہ خواندی وگاہ ترک کردی این حکم سابقاً گذشته است واعادہ وتکرار آنرا وجہی ظاہر نیست
مگر از جہت توطیہ تفصیل مذہب محدثین کہ اینجا میکند چنانکہ میگویند اہل حدیث میگویند خواندن قنوت در نماز صبح سنت ست وترک
انہم سنت ست از جہت ثبوت فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر ہر دو وجہ احیاناً خواند واحیاناً ترک کرد چنانکہ سابقاً گذشت
ومع ہذا یعنی با وجود آنکہ نزد اہل حدیث سنت فعل احیاناً وترک احیاناً ست ایشان بر کسیکہ بران مواظبت مینماید چنانکہ مالک وشافعی
انکار میکنند وآنرا بدعت نمی شمرند وفاعل آنرا مخالف سنت نمیخوانند وہمچنین ترک آنرا چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ واحمد در قول مشہور
است بدعت نمیدانند وتارک آنرا مخالف سنت نمی خوانند با آنکہ ظاہر چنان نماید کہ ہر دو شق را کہ مواظبت بر فعل ومواظبت بر ترک
است بدعت شمرند زیرا کہ سنت نہ چنین ست بلکہ عدم مواظبت ست بر احد الجانبین گویا کہ میگویند بر تقدیر فعل منع از ترک نکردہ ونزد ترک
منع از فعل نفرمودہ ہر دو جائز داشت پس نمیگویند کہ یکی ارجح واحسن ست بلکہ میگویند من قنت فقد احسن ومن ترک فقد احسن ہر کہ
بخواند قنوت در نماز صبح ہم نیک کردہ ہر کہ نخواند ہم نیک کردہ در جامع ترمذی میگوید کہ مذہب سفیان ثوری ہمین نہج ست ودلائل
از طرفین بسیار اما چون مقصود اینجا بیان طریقہ نبوت ست نہ تحقیق مذاہب فقہا بران اقتصار کردہ میشود طریقہ نبوت چنانچہ
مختار مصنف ست فعل احیاناً وترک احیاناً است پوشیدہ نماند کہ سابقاً معلوم شد کہ قنوت خواندن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہ در
نماز صبح وچہ در فرائض دیگر بسببی از اسباب بود کہ دعا میکرد بر جماعہ وآن در اوقات مخصوصہ بود در ابتدا بعد ازان متروک گشت وآنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم وخلفای اربعہ بعد ازان نخواندند والتزام آن ومواظبت بران بعد ازان بدعت ست وہمینست مذہب امام ابی حنیفہ رحمہ اللہ فافہم

فصل در نسیان رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز

بدانکہ سہو ونسیان بر حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم در اقوال در آنچہ متعلق ست باخبار وابلاغ جائز نیست باتفاق اما در افعال چہ در نماز وچہ در غیر آن اختلاف ست
کہ جائز ست یا نہ ومختار نزد اہل حق جواز اوست ودر حقیقت آن متضمن حکمت بالغہ الٰہی عز شانہ است ودر باعثیت تشریع احکام
ودریافت سعادت اقتدا بہ پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام چنانکہ میگوید از جملہ منن ونعم حق تعالی بر امت محمدی صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم یکی این بود کہ گاہی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز سہو کردی تا امت اقتدا کنند بوی در آنچہ تشریع کند اشارت
کرد بآنکہ مجرد تشریع حکمت نیست در سہو ونسیان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زیرا کہ تشریع بی آن ممکن ست چنانکہ گفتی ہر کہ
سہو کند سجدہ سہو بروی لازم آید چنانکہ در صورت شک بیاید ولیکن این نکتہ باضمیمہ دریافت سعادت اقتدا تمام ست
وگاہ سہو یعنی در وقت سہو میفرمود انا انا بشر مثلکم نیستم من مگر آدمی چنانچہ شما آدمیانید انسی نسیان میکنم کما تنسون چنانچہ
نسیان میکنید شما فاذا نسیت پس چون نسیان کنم فذکرونی پس یاد دہید مرا رواہ البخاری ومسلم عن ابی مسعود والقای
حصہ بشریت واحکام جبلت در آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جامعیتی خاص ست کہ کمالی مخصوص جوہر حقیقت اوست
محققان گفتہ اند کہ ظہور سلطان ربوبیت وقیام نوامیس الوہیت اقتضای آن کرد کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
را بر حد عبودیت کہ اشرف اوصاف واجل محاسن اتصاف ست واقف گردانید واوصاف عبودیت بروی اجرا نمود
چنانچہ گفت اجوع یوما واشبع یوما وفرمود آکل کما یاکل العبد واجلس کما یجلس العبد وبکای آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم وحزن قلب ودموع عین بر فوت ولد ازین باب ست وظہور احکام سہو ونسیان نیز داخل این ست با تضمن وی
حکمت تشریع واقتدا او میفرمود چنانکہ در موطا آوردہ انا انسی او انسی شک راوی ست یعنی از باب افعال ست یا تفعیل و
بر ہر تقدیر بر صیغہ مجہول ست لاسن بر صیغہ معلوم متکلم از باب نصر ینصر کذا فی الشرح یعنی مرا فراموش کردن میدہند تا سنت گردانم

اگرچه دیگر چیزی آن شروع کردد اکنون شروع در بیان مواضع سهو میکند که از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز واقع شده
اول آن واقعه قعدهٔ اولی در صحیحین در حدیث از عبد الله بن بحینه ثابت شده در یک حدیث مبهم واقع شده که گذارد رسول خدا صلی
الله علیه وآله وسلم دو رکعت از بعض نمازها پس برخاست ونه نشست وایستادند مردم با وی چون تمام کرد نماز خود را ومنتظر بودیم
ما سلام دادن را تکبیر گفت پیش از سلام دو سجده کرد و نشسته و در حدیث دیگر ذکر نماز ظهر در صحیحین وقوع یافته باین لفظ که رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ایستاد بعد از دو رکعت ظهر ونه نشست بعد از آنها و چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد و پس تر سلام داد و در
روایتی آمده که دو سجده کرد و تکبیر گفت برای هر سجده نشسته پیش از آنکه سلام گوید و سجده کردند مردم با وی بجای آنچه فراموش
کرد از جلوس لفظ صحیحین در باب سجود سهو اینست و مصنف این چنین روایت میکند که در نماز ظهر بود و در تشهد اول شروع نکرد
و برخاست صحابه تسبیح گفتند اشارت فرموده است که برخیزید چون تشهد دوم تمام کرد دو سجده کرد و بعد از آن سلام داد و ذکر
تسبیح صحابه و اشارت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث صحیحین که درین باب مذکور شده نیست و شیخ ابن حجر در فتح الباری
میگوید که ضحاک بن عثمان و ابن خزیمه این زیادت آورده اند که فسبحوا به فمضی و اما آنکه مصنف میگوید اشارت فرموده است که
برخیزید در هیچ طریق نیافتیم و شیخ ابن حجر که استیعاب و استیفای تعدد طرق عادت دارد نیز این زیادت را در طرق صحیحین
نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب سته طرق و روایات متعدده آورده اما این زیادتها را ذکر نکرده مگر در نظر مؤلف در
بعض طرق و روایات آمده باشد در کدام مصنف ذکر تکبیر نیست بآنکه در صحیحین هست چنانچه نقل کردیم و ازین حدیث معلوم شد
بطریق قیاس که هر کسی که فراموش کند از نماز چیزی را که رکن نماز نبود چنانچه قعدهٔ اولی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فراموش کرد و سجده کند سهو را و نیز معلوم شد که چون شروع در رکن کرد چنانچه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برکعت ثالثه
برخاست رجوع نکند بآنچه فراموش کرده بود چنانچه قعده که در صورت مذکور فراموش کرد و فقها گفته اند درین صورت که اگر
بقعود نزدیک باشد رجوع کند و اگر بقیام نزدیک بود رجوع نکند. و حد نزدیکی بقعود بعدم رفع رکبتین ست از ارض و چون
رکبتین از زمین برداشت قریب شد بقیام بعض گفته اند بعدم استوا و انتصاب نصف اسفل و چون نصف اسفل مستوی
شد قریب شد بقیام کذا فی الکافی و در شرح کنز میگوید که بنشیند مادام که است نه ایستاده است کذا قال الشمنی و حدیث مغیره بن
شعبه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بایستد امام در دو رکعت اگر پیش از آنکه راست بایستد بیاد وی آید باید که بنشیند
و اگر راست بایستاد نه نشیند و دو سجده سهو کند رواه ابو داود و ابن ماجه دلیل این قول ست و اما آنچه روایت کرده شده است که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد و صحابه تسبیح گفتند پس رجوع کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقعود و در روایت دیگر آمده که رجوع نکرد
محمول ست برین دو حالت قرب بقیام و عدم آن کذا قال الشیخ ابن الهمام و نیز معلوم شد که بعد از سجود سهو تشهد نیست چه اگر میبود ذکر
میشد زیرا که مقصود بیان تمام چیزی ست که بسهو واجب شود و بخاری بابی جدا عقد کرده و گفته باب من لم یتشهد فی سجود السهو و گفته سلم
کردند انس و حسن و تشهد نکردند و قتاده گفت تشهد نکند بعد از سجدهٔ سهو بعد از آن حدیث ذو الیدین سوق کرده از ابی هریره که در وی
ذکر تشهد نیست چنانکه مذکور گردد و در آخر باب گفته که گفته شد با ابن سیرین آیا در سجدهٔ سهو تشهد باشد گفت در حدیث ابو هریره تشهد
نیست انتهی و ازین قول ابن سیرین ظاهر میشود که در غیر روایت ابی هریره تشهد ست و ترمذی گفته است اختلاف کرده اند
اهل علم در تشهد بعد از سجدتی السهو بعض گویند تشهد و تسلیم هر دو است و بعض گویند تشهد نیست و لیکن تسلیم هست و مذهب
احمد و اسحاق آن ست که اگر سجده پیش از سلام کند تشهد نیست انتهی و قول بعض مالکیه و شافعیه نیز همین ست و اصح نزد شافعیه

آن ست که تشهد بعد از سجدهٔ سهو مسنون نبود و بعضی از ایشان گویند صحیح آن ست که هست و بعضی گویند که قول بر تشهد نزد وی مبنی
بر قول قدیم اوست و در مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله تشهد ثابت ست و تمسک ایشان بحدیث عمران بن حصین ست که گفت
نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را پس سهو کرد پس دو سجده کرد و پستر تشهد خواند و سلام داد رواه الترمذی و
قال هذا حدیث حسن غریب ولیکن مسلم نیز از عمران بن حصین آورده و در وی ذکر تشهد نکرده و گویند یکی از رواة حدیث ترمذی
منفرد ست بزیادت تشهد با مخالفت بقیهٔ رواة با وجود کثرت و حفظ و اتقان ایشان پس این حدیث شاذ باشد و بعضی
شافعیه که قائل اند به تشهد بحدیث ترمذی تمسک نموده اند و اورا طرق بسیار ست که بحد حسن رسانیده و حاکم گفته که وی
صحیح ست بر شرط شیخین و نیز تمسک حنفیه درین باب بحدیث ابن مسعود ست که ابو داؤد و نسائی آورده که گفت گفت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم چون باشی تو در نماز پس شک کنی در سه یا چهار و اکثر ظن تو بر چهار ست تشهد خوانی پستر دو سجده
کنی نشسته پیش از آنکه سلام دهی پستر تشهد خوانی و سلام دهی و در فتح الباری گفته که این حدیث از مغیره نزد بیهقی نیز
آمده و در اسناد هر دو ضعف ست و گفته که این هر سه حدیث باجتماع بالغ درجهٔ حسن میگردد و گفته که نزد ابن ابی شیبه از
ابن مسعود بصحت رسیده است بعد از ان اختلاف ست در حنفیه که پیش از سجدهٔ سهو دو سلام دهد یا یک سلام مذهب
جمهور ایشان آن ست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که این یک سلام را مقابل وجه گوید و بانحراف حاجت نیست
چه مقصود مجرد تحلیل ست و شمس الائمه و غیر وی برانند که دو سلام دهد و مختار صاحب هدایه نیز همین ست زیرا که معهود در
نماز دو سلام ست پس انچه مذکور ست منصرف بدان بود و آورده اند که صدر الاسلام که برادر فخر الاسلام ست اورا در قول
بسلام واحد نسبت به بدعت میکرد و فخر الاسلام گفت که امام محمد در کتاب اصل اشارت بدان کرده است پس بدعت
نباشد کذا فی شرح ابن الهمام و شمنی گفته که در محیط گفته که اصوب آن ست که یک سلام دهد زیرا که سلام اول برای
تحلیل ست و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل ست پس بغیر ثانی لوی بعث باشد انتهی و نیز اختلاف ست که درود
و دعا که در تشهد اخیر ست در تشهدی ست که پیش از سجدهٔ سهو ست یا در تشهدی که بعد از وست اختیار کرخی همین ست
که بعد از وست و در هدایه گفته صحیح همین ست چه محل درود و دعا تشهد اخیر ست و بتحقیق تشهد اخیر همان ست که بعد از سجدهٔ
سهو ست و در بعض شروح هدایه گفته که صواب آن ست که در اول بخواند و طحاوی گوید در هر دو بخواند زیرا که هر دو در آخر
نماز ند کذا قال الشمنی و در شرح ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط ست کذا فی فتاوی قاضی خان انتهی ثانی سهو از
دو رکعت اخیر بعد از قاعدهٔ اولی چنانکه مصنف میگوید و در یک نوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین یا پسین شک
راوی ست سلام داد و سخن گفت و بعد از ان یاد کرد و اتمام فرمود باداء دو رکعت اخیر که فراموش کرده بود و بعد از سلام
دو سجده کرد و در میان دو سجده تکبیر گفت چنانکه پیش از سجدهٔ اولی تکبیر گفته بود چنانکه از حدیثی که آورده شود معلوم گردد تخصیص
تکبیر میان دو سجده بذکر چندان وجه ندارد و بعد از سجده یعنی سجدهٔ سهو که دو سجده باشد و اطلاق سجده بلفظ افراد بر سجدتین
سهو شایع ست یا مراد سجدهٔ اخیر ازین دو سجده است دیگر بار سلام داد بدانکه این حدیث را حدیث ذو الیدین گویند و
تمامه باختلاف الفاظ آن ست که ابن سیرین از ابی هریره روایت میکند که نماز گذارد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
یکی از دو نماز عشی را که ظهر ست یا عصر و عشی از زوال شمس تا غروب را گویند و در بعض روایات بخاری همچنین واقع شده که
احدی صلوتی العشی و در بعض الظهر او العصر و در بعض ظهر بتعیین در رود یافته و در روایت مسلم احدی صلوة العشی اما

انظروا العصر ابن سیرین گفت که ابوهریره معین گفته بود من فراموش کردم و در بعض روایات آمده که گفت غالب ظن آن ست که
نماز عصر بود و بعض گویند که شک از ابی هریره است و تعیین او که در بعض روایات آمده باعتبار غلبهٔ ظن ست پس آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت گذارد و سلام داد و برخاست و آمد بچوبی که در مقدم مسجد و در روایتی بچوبی که در قبلهٔ مسجد بود
و در روایتی بچوبی که معروض بود یعنی بر عرض نهاده شده در مسجد و در روایتی بر جذعی که در قبلهٔ مسجد بود پس تکیه کرد بر وی
گویا که در خشم ست و نهاد دست راست را بر دست چپ و در آورد انگشتان خود را در یکدیگر و در بعض روایات نهاد رخسارهٔ
راست خود را بر پشت کف دست چپ و بیرون آمدند سرعان قوم از ابواب مسجد یعنی مردمی که بیشتر از مردم دیگر برآمدن عادت
داشتند بجهت کاری و توقف نمیکردند برای ذکر و دعا بعد از نماز پس مردم بایکدیگر گفتند که مگر نماز کوتاه شد یعنی چهار رکعت منسوخ
شد و در بدل آن دو رکعت مشروع گشت و در میان این قوم ابوبکر و عمر رض نیز بودند هیبت و عظمت حضرت نبوت مانع ایشان
شد که بپرسند و انتظار آن بردند که شاید دیگری بپرسد مردی بود که او را ذوالیدین می گفتند حرص علم و تعلم احکام دین
او را برین داشت که جرأت کرد و گفت آیا کوتاه شد نماز یا رسول الله یا نسیان کردی فرمود که هیچ کدام ازین دو که تو
میگویی نبود نه نسیان کردم و نه کوتاه شد نماز پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی بقوم آورد و پرسید آیا این چنین
است که ذوالیدین میگوید گفتند نعم یا رسول الله و در روایتی گفت ذوالیدین بلی قد نسیت یا رسول الله بعد از آن روی بقوم
آورد و در روایتی فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کل ذالک لم یکن پس گفت ذوالیدین بعض ذلک قد کان پس آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پیش رفت و گذارد از نماز آنچه مانده بود پس سلام داد و تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد
یا دراز تر از آن پس برداشت سر خود را و تکبیر گفت پس تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یا دراز تر پس برداشت سر
خود را و تکبیر گفت پرسیدند ابن سیرین را که پس سلام داد گفت بمن از عمران بن حصین چنین رسیده است که گفت پس سلام
داد این مضمون حدیث صحیحین ست بر وجهی که صاحب مشکوة و زرکشی آورده اند و شراح را در بیان علوم این حدیث کلام طویل
است و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری استیفای آن کرده اگر آن همه را نقل کنیم سخن دراز گردد اما دو سخن از آن مناسب
است که بیاریم یکی در قول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود هیچ کدام ازین دو نبود و یا فرمود نه کوتاه شد نماز و نه فراموش
کردم چه این اخبار ست بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اقوال و اخبار و خلاف در افعال ست و جواز آن
نیز بر تقدیری ست که مبین شود نسیان بودن آن و تقریر کرده نشود بر آن دیگر سخن در وقوع تکلم از آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم و افعال دیگر منافی صلوة با اتمام صلوة عدم استیناف آن و جواب از اشکال اول بعض میگویند که عدم جواز نسیان در اقوال اخباری
است که متعلق به تبلیغ شرایع و وحی ست نه در جملهٔ اخبار و این قول ضعیف ست چه اخبار بخلاف واقع کذب ست و منقصت که واجب
است تنزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه وآله وسلم از آن و معلوم ست بیقین عادت صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در مبادرت بتصدیق
اقوال و تلقی بجمیع اخبار وی صلی الله علیه وآله وسلم در هر باب که باشد و در هر چیز که بود و مذهب جمهور علما همین ست و ایشان تاویل کنند
این قول را که فرمود فراموش نکرده ام یا فرمود هیچ کدام از آنها نبود بآنکه مراد این ست که در اعتقاد من این چنین ست نه در نفس الامر و این
خبر صادق ست بلا شبه یا کنایت ست از عدم شعور پس گویا گفت شعور ندارم و این صادق ست و بعضی گویند نفی نسیان کرد نه سهو و این
قول مبنی ست بر فرق میان سهو و نسیان و گویند که نسیان غفلت و آفت ست و سهو شغل قلب ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سهو در
نماز میکرد اما از آن غافل نمیشد و مشغول میگردانید او را از حرکات صلوة مشغولی الشهادة نه غفلت از آن و گفته اند این فرق چیزی نیست

بسوی غیر اوست کذا فی فتح الباری و بعد از تسلیم فرق این توجیه باطل ست و در ابطال آن قول ذو الیدین بلی قد نسیت دلتقریر آن حضرت او را درین قول کافی ست و نیز فرمود انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون و بعضی گویند که قول او لم انس محمول بر ظاهر و حقیقت خود ست گو یا که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تعمد کرد این فعل را درین صورت تا واقع شود تشریع بفعل از جهت بودن او ابلغ از قول و این سخن نیز چیزی نیست زیرا که قول تعمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در غایت بعد ست و نیز بودن آن ابلغ از قول محل بحث ست بلکه قول ابلغ از فعل ست چنانکه در محل خود مقرر شده است و بعضی گویند که مراد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از لم انس آن ست که من فراموش نکرده ام بلکه مرا فراموش میکنانند مقصود احتراز ست از اطلاق این لفظ چنانچه در حدیث دیگر از بخاری و مسلم از ابن مسعود آمده است که باید نگوید یکی از شما فراموش کردم فلان آیت را بلکه گوید فراموش گردانیده شد مرا آن آیت و اکثر این اجوبه تکلفات ست و اقرب آن ست که گفته شود که نسیان درین قول تابع نسیان در فعل ست و در حکم اوست ولا محذور فیه و لزوم کذب مندفع ست بانچه گفته شد در جواب اول فافهم و اما جواب از اشکال ثانی بعضی میگویند که ایشان بمنافی و تکلم بطریق سهو منع جواز بنا و عدم استیناف نکند و این جواب از تکلم ذو الیدین و بعض صحابه دیگر تمام نیست زیرا که تکلم ایشان نه بسهو بود و پوشیده نماند که این بر مذهب حنفیه که تکلم بسهو و نسیان در نماز نزد ایشان عذر نیست جاری نگردد و ایشان گویند که وقوع آن درین قضیه برخلاف قیاس واقع شده پس مقتصر بر مورد خود باشد و فیه ما فیه و بعضی میگویند که قضیهٔ ذو الیدین پیش از نسخ کلام در صلوة بود و این جواب نیز صحیح نیست نه از ان جهت که بعض گفته اند که اسلام ابی هریره متاخر ست از ان و وی راوی حدیث ذو الیدین ست پس پیش از نسخ نباشد بلکه بعد از وی باشد زیرا که تاخر اسلام راوی مقتضی تاخر حدیث او نیست و منافات ندارد بروایت او قضیه سابق را بالسماع از صحابی متقدم الاسلام چنانچه در اصول حدیث مقرر شده است بلکه از ان جهت که ابو هریره در حدیث خود گفته که صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس دلالت کند که ابو هریره درین قضیه حاضر بود پس لازم آید وقوع این قضیه بعد از اسلام ابی هریره متاخر ست از تاریخ نسخ کلام در صلوة و طحاوی این را حمل بر مجاز کرده و گفته که مراد از صلی بنا صلی بالمسلمین ست و هو خلاف الظاهر جدا با آنکه مسلم و احمد و غیر ایشان از ابی هریره روایت کرده اند که بینما انا اصلی مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و این دفع میکند این تاویل را قطعاً کذا فی فتح الباری و بعضی گویند که اینهمه رد و بدل از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ذو الیدین باشارت و ایما بود نه بکلام و این قول در غایت بعد ست و در شرح کنز الدقائق المسمی بالبحر الرائق گفته که ما جواب شافی ازین اعتراض نیافتیم والله اعلم و مذهب امام احمد آن ست که کلام عامداً و ساهیاً مبطل صلوة ست مگر آنکه امام تکلم کند برای مصلحت نماز چنانکه گمان برد که وی تمام کرده است نماز را بعد از ان معلوم کند که تمام نشده ست پس تمام کند و اگر مقتدی تکلم کند و میداند که بروی بقیهٔ از نماز ست استیناف کند و اما آنکه ذو الیدین استیناف نکرد بجهت آن بود که فرائض در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیاده و کم میشدند و احکام منسوخ میگشتند پس ذو الیدین بیقین میدانست که نماز او تمام شده است و بعد از زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه این چنین ست چه فرائض درین زمان زائد و ناقص نگردد کذا قیل و درین کلام نیز نظر است چه یقین وی بتمام صلوة محل بحث ست نعم احتمال تمام صلوة باحتمال نسخ ثابت ست زیرا که وی گفت اقصرت الصلوة ام نسیت و این نیز از قول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و کل ذلک لم یکن مرتفع ست و حال آنکه بعد ازین فرمودن نیز تکلم کرد فتدبر ثالث سهو یک رکعت اخیر از نماز چنانچه گفت و در مسند امام احمد مذکور ست و در جامع الاصول از ابی داود و نسائی آورده که معاویة بن خدیج گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یک روز نماز گذارد و همین قدر گفت و معلوم نشد که چه نماز بود و از نماز

بیرون آمد و یک رکعت مانده بود چون از مسجد بیرون آمد طلحة بن عبید الله از عقب وی بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت را فراموش

کردی بمسجد رجوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگذارد و سلام داد و باز گشت درین حدیث
ذکر سجدهٔ سهو نیست اینجا همین قدر مذکور شده که قضای رکعت فراموش شده کرد و بس واین دلیل شافعیه بر عدم وجوب سجدهٔ سهو
تواند بود و نزد حنفیه واجب ست و حجت ایشان حدیث ابن مسعود ست که در صحیح بخاری در ابواب قبله آورده ثم لیسجد سجدتین بلفظ
امر و در صحیح مسلم نیز مثل آن حدیث ابی سعید آمده و امر برای وجوب ست لاسیما که فرموده صلوا کما رأیتمونی اصلی و نیز سهو شرع
است برای جبر نقصان در عبادت پس در حکم دم حج باشد که واجب اند باتفاق و حدیث طلحه در عدم سجود نص نیست بلکه
سکوت عنه است شاید که باشد و مقام اقتضای بیان آن نکرده پس با حدیث دال بر وجوب معارض نشود و شمنی گفته که اختیار
الکرخی بر آن ست که سجدهٔ سهو واجب ست و قدوری گفته که صحیح همین ست و بعضی گفته اند که سنت ست و در شرح ابن الهمام از بعض
حنفیه نقل کرده که گفته که سنت ست نزد عامهٔ اصحاب ما رابع سهو بزیادت رکعت خامس چنانچه در صحیحین از عبد الله بن مسعود
آمده یک نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یک رکعت زیاده کرد صحابه بطریق استفهام گفتند در نماز یک رکعت از جانب شارع تعالی
زیاده شد فرمود از چه سبب میگوئید این سخن را گفتند زیرا که پنج رکعت گذاردی آنگاه خواه بجهت آنکه یاد وی آمد یا بر گفته ایشان
اعتماد کرده دو سجده کرد سهو را و سلام داد و بران دو سجده کردن اقتصار کرد و در آخر این حدیث ست که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون
الحدیث و ظاهر از کلام مصنف چنان فهم شود که سجدهٔ سهو درین صورت پیش از سلام بود و همچنین ست اکثر روایات و در روایات
بخاری و مسلم بعد از سلام آمده و مذهب ائمه حنفیه درین صورت تفصیل ست و آن این ست که اگر از قعدهٔ اخیره سهو کرد و نه نشست
و برای رکعت خامسه برخاست رجوع کند بقعدهٔ مادام که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر رکعت خامسه را سجده کرده است
بوضع جبهه بر ارض نزد ابی یوسف و برفع آن از ارض نزد محمد و هو المختار کما قال الشمنی باطل شد فرض وی و نفل گرداند خامسه را و
اگر قعدهٔ اخیره کرده و سلام ناداده برخاست اینجا نیز رجوع کند بقعدهٔ مادام که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر سجده کرد خامسه
را تمام شد فرض وی ضم کند باوی سادسه را و مستحق ست که سجده کند برای سهو که از سلام کرده ولیکن از حدیث مذکور معلوم میگردد
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رکعت سادسه ضم نکرده و بسجدهٔ سهو اکتفا نموده و این ست مقصود مصنف از آنکه گفت و
بران اقتصار کرد کرمانی در شرح صحیح بخاری میگوید که خطابی گفت مانا که این حدیث نرسید جماعه از اهل کوفه که رفته اند بآنکه
اگر در رابعه قدر تشهد نه نشسته نماز وی فاسد ست و لازم ست بر وی استیناف آن و اگر نشسته تمام شد نماز وی و خامسه نفل ست
و لازم ست بر وی که ضم کند باوی سادسه را بعد از ان تشهد خواند و سلام دهد و سجدهٔ سهو کند و این سخن تعریض ست بر علمای ما آنکه
از اعتذار تا مخالفت سنت بعد از علم لازم نیاید که حرام ست حاصل آنکه از حدیث مذکور معلوم میگردد که در گذاردن ظهر پنج رکعت
مطلق سجدهٔ سهو ست و نماز صحیح ست چنانکه مذهب شافعی ست و برین تفصیل که در مذهب حنفیه است دلالتی ندارد و جواب
آن ست که لفظ حدیث صادق می آید با ترک قعدهٔ اخیره و با فعل وی و حمل بر ثانی ارجح و اقرب ست زیرا که آن حضرت صلی
الله علیه و آله و سلم ترک نمیکرد قعدهٔ اخیره را در نماز هرگز پس جواز نماز بر تقدیر ترک وی بعید باشد پس این حدیث مخصوص
بصورت فعل قعدهٔ اخیره و سهو در سلام و اما ضم سادسه پس بحدیثی ست که نهی کرده است در وی از بتیراء یعنی یک رکعت گذاردن
فقط کذا قال الشیخ ابن الهمام فافهم خامس سهو یک رکعت اخیر از نماز عصر چنانکه گفت و یک نوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت گذارد

و بخانه مراجعت فرمود صحابه در عقب شدند و اعلام کردند بمسجد باز گشت و یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام دو سجده

و دو بار سلام داد خلاصه این حدیث با حدیث طلحه بن عبد الله یکی ست سوای آنکه در ینجا تعیین نماز عصر کرد و ذکر امر بلال باقامت نکرده
و انجا ذکر سجده نیست انجاست و این حدیث در صحیح مسلم از عمران بن حصین آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذارد نماز عصر را
و سلام داد بر سه رکعت بستر بر آمد بمنزل خود در آ ایستاد بسوی وی مردی که او را خرباق میگفتند و در دو دست وی طولی بود و تصنیع آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم با آن حضرت بازگفت پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خشمگین ردای شریف کشان تا رسید بمردم
و گفت آیا راست میگوید این مرد گفتند نعم یا رسول الله پس بگذارد یک رکعت را و سلام داد پستر دو سجده کرد و سلام داد و قصه این حدیث
مثل قصه حدیث ذوالیدین ست اینجا از نماز عصر سه رکعت گذارد و برخاست و آنجا دو رکعت از ظهر یا عصر و گفته اند که خرباق نام
همان ذوالیدین ست و در نام ذوالیدین دو قول ست یکی عمرو بن عبد بن عمرو و دیگر خرباق و کنیت او ابو محمد ست و بعضی گویند خرباق
نام شخصی دیگر ست که او را ذوالشمالین گویند و بعضی گویند خرباق غیر ذی الیدین و ذی الشمالین ست و بعضی توقف کرده اند
در ان و تحقیق آن ست که خرباق نام ذوالیدین ست و ذوالشمالین غیر ذی الیدین ست و در فتح الباری عمرو بن عمرو بن نضله را
نام ذوالشمالین گفته و خرباق نام ذوالیدین گفته و گفته که ذوالشمالین خزاعی ست و ذوالیدین سلمی و گفته که ذوالشمالین ببدر
کشته شده و ذوالیدین بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وفات کرده و بنای قول آنکه حدیث تکلم در نماز سابق ست بر حدیث تحریم
کلام برین ست که آنرا حدیث ذوالشمالین گفته اند و این وهم ست آن حدیث ذوالیدین ست نه ذوالشمالین انتهی پس معلوم شد
که از ذوالیدین در باب سهو دو حدیث مروی ست یکی ترک رکعتین و راوی آن ابو هریره است دیگر ترک یک رکعت و راوی
آن عمران بن حصین ست والله اعلم بدانکه این پنج موضع مروی ست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سهو فرمود در نماز در جمیع عمر
غیر ازین ثابت نشده و لیکن فقها مواضع دیگر را بر ان قیاس کردند بعلت ترک واجب و در بعض مواضع سجده سهو پیش از سلام کرده
و در بعض بعد از سلام چنانچه از سیاق احادیث که مذکور شدند معلوم گشت امام شافعی رحمه الله علیه مجموع را پیش از سلام می کند
بترجیح احادیث وارده درین باب برانچه ورود یافته در خلاف آن و بعضی گفته اند که وی رحمه الله علیه ادعای ناسخیت احادیث وارده
در سجود قبل از سلام میکند آن احادیث دیگر را و میگوید که آخر فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این بود والله اعلم و ترمذی گوید مذهب اکثر
علمای مدینه این ست و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از سلام میکند و ترجیح این احادیث بر ماعدای آن و در کتب سته از عبد الله بن مسعود آمده
که سجده کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از سلام و هم در کتب سته از عبد الله بن بحینه سجده پیش از سلام نیز آمده کذا ذکر الشیخ ابن
الهمام با حدیثی که روایت کرد ابو داؤد و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله و سلم لکل سهو سجدتان بعد
ما یسلم و بیهقی اسمعیل بن عیاش را که منفرد ست باین حدیث تضعیف کرده و حق آن ست که وی ثقه است زیرا که یحیی ابن معین
که سخت ترین محدثان ست در تحقیق رجال او را توثیق نموده و قد حققه الشیخ ابن الهمام و تقریر آن چنان که گفته اند آن ست که فعل
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم متعارض آمده پس ما تمسک بقول وی کردیم صلی الله علیه و آله و سلم که اقوی ست از فعل چنانکه
در اصول فقه اثبات یافته است خصوصا نزد تعارض فعلین و بالقیاس چنانچه مذهب الثنان ست از رجوع بقیاس نزد تعارض
حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمیشود پس بعد از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود جبر کرده شود بدان کذا قال الشمنی و
نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین همین ست
و امام مالک هر سهوی را که نقصان ست سجده پیش از سلام میکند و سهوی را که زیادت ست در نماز بعد از سلام و میگوید که اگر
هر دو سهو مجتمع شود یکی زائد و یکی ناقص سجود هر دو را پیش از سلام باید کرد و امام مزنی و ابو ثور که از ائمه شافعیه است نیز همین اند

و ابن عبد البر گفته که این قول اولی ست از قول دیگران بجهت جمع بین الخبرین و ابن دقیق العید گفته شک نیست که جمع اولی ست
از ترجیح و از ماهر شیخ پوشیده نماند که جمع بین الخبرین درین مذهب همین اعتبارست که سجده در هر دو صورت ست یعنی بعد از سلام
و پیش از سلام اما مخالفت احادیث درینجا نیز لازم می آید چنانکه حدیث ذی الیدین که سهو در وی بنقصان ست و با وجود آنکه
سجده بعد از سلام آمده و نیز این توزیع در فعلین بر تقدیر تحقیق که حدیث قولی که از ثوبان روایت کرده شده است به ثبوت
نمی آید و چون این مطلق وارد ست چه در زیادت و چه در نقصان ساقط گردد این توزیع که مالک کرده و لازم گردد حمل اختلاف
فعلین بر جواز امرین ولیکن اولی وقوع اوست بعد از سجده چنانکه مذکور شد و سخن در اولویت نه در وجوب چنانکه بیاید و نیز ابن
عبد البر در ترجیح مذهب مالک گفته که این فرق موافق نظر عقل ست زیرا که در نقص جبر ست پس باید که داخل اصل صلوة باشد
و در زیادت بجهت ترغیم شیطان پس خارج آن بود و تعقب کرده شده است این وجه باآنکه بودن سجود در زیادت بجهت ترغیم
شیطان فقط ممنوع ست اینجا نیز معنی جبر دارد از جهت دفع خلل و زیادت در نماز در معنی نقص ست اگرچه بصورت زیاده نماید
و سجده در صورت نقص نیز متضمن ترغیم شیطان ست و نیز بودن ترغیم خارج نماز چه لازم ست چرا در نماز نباشد ترغیم فعلی زائد
بر سجده نیست و آن خود از جنس صلوة ست خطابی گفته که فرق میان زیادت و نقصان برین وجه که کرده اند بر وجه صحیح نیست
و ثوری گوید که اقوی مذاهب قول مالک ست بعد ازان قول احمد دیگران گویند نه بلکه مذهب احمد اقوی ست که در وی
مخالفت حدیث قطعا لازم نیاید و وی کار میفرماید هر حدیث را در آنچه ورود یافته چنانکه گفت و امام احمد رحمه الله میگوید
در محلی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سهو یعنی سجده سهو پیش از سلام کرده پیش از سلام باید کرد و در محلی که بعد از سلام کرده
بعد از سلام کند و در غیر این انواع سهو یعنی آنجا که حدیثی وارد نشده و عمل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقوع نیافته پیش
از سلام کند زیرا که این بنظر ظاهر موافق تر ست چه سجده برای جبر نقصان نماز ست و از جنس نماز ست پس اگر داخل نماز و پیش
از بیرون آمدن باشد بهتر ست و از امام احمد منقول ست که گفت اگر چیزی از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مروی نمی بود میگفتم من که
سجده را مطلقا پیش از سلام باید کرد اما پوشیده نماند که حدیث قولی که گذشت مرجح مذهب امام ابوحنیفه است چنانکه تقریر
کرده شد و باید دانست که این اختلاف مذکور در سجود قبل السلام یا بعد السلام در افضلیت و اولویت ست و الا در اصل جواز پیش
هیچ کس سخن نیست خواه قبل کند یا بعد از جهت تعارض ادله فعلا و قولا پس هر دو وجه جائز باشد صرح به فی کتب الائمة الاربعة
و داود ظاهری که یکی از اصحاب ظواهر ست یعنی آنها که عمل بظواهر نصوص کنند و غیر منصوص را بران قیاس نکنند و قیاس را
منکر باشند چنانکه در مقدمهٔ کتاب بدان اشارت کرده ایم بظاهریت خود رفته میگوید سجدهٔ سهو نکند کسی الا درین پنج محل که
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرده و در غیر این محل اگر سهو کند سجدهٔ سهو نکند اما مجتهدین که اصحاب رای و قیاس اند ماعدای
این پنج محل را بران قیاس کنند و حکم آنرا که سجده است اجرا نمایند اگر گوئی که شیخ مؤلف درین کتاب در صدد بیان عمل حضرت
مصطفی ست صلی الله علیه وآله وسلم از غیر نظر باختلاف علما چنانچه در دیباچه گفت پس چه غرض دارد در بیان ایراد مذاهب
مختلفه جوابش آن ست که وی در بعض مواضع تعرض بمذاهب مختلفه که مجموع آنها امکان و احتمال استنباط از احادیث
مختلفه دارد نیز مینماید لاسیما در ماده که مذاهب اربعه جمع شده اند و هر یکی بجانبی رفته چنانکه سابقا در قعدهٔ صلوة بیان مذاهب
اربعه کرد و یا آنکه احتمال دارد که تعرض باختلاف اقوال علما از برای تقریب و استطراد و توطیهٔ بیان مذهبی باشد که موافق ظاهر
حدیث و مقصود بالبیان ست چنانکه در ما نحن فیه مذهب امام احمد بلکه قول داود ست فتدبر و از آنچه گذشت معلوم شد که سهو نسیان

از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقوع داشت اما شک در نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را هرگز نبود باین طریق که در تردد وافتد
و در نیابد که چند رکعت از نماز گذارده ام و بهیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیک جانب اگرچه خلاف واقع ست
اما او را بران مقرر نمیداشتند والبته آنچه واقع و نفس الامر ست بیادش میدادند و در صورت شک متردد و متحیر ست و بالجمله بجهت غلبه
استغراق و توجه بجانب نسیان از حضرت وی بوقوع آمده اما شک بوجود نیامده و میفرمود که آن از شیطان ست چنانچه سیاق
حدیث متفق علیه که از ابی هریره آمده است بران دلالت دارد که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس و تخلیط
میکند بروی و در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه در نمی یابد که چند گذارده است و اگرچه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
شک در نماز هرگز نبود اما برای تعلیم حکم آن مر امت را میفرمود که اگر کسی شک کند یعنی در شک افتد و در نیابد که سه رکعت گذارده یا
چهار مثلا باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای او نرود و قرار دهد درین صورت مثلاً بران که سه گذارده است چه
گذاردن سه یقینی ست اگرچه چهار گذارده باشد و پیش از سلام سجدهٔ سهو کند در حدیث بخاری و مسلم بسجدتین مطلق واقع شده
بی تقیید بقبل السلام او بعده و در روایت موطا وابو داؤد و ترمذی و نسائی نیز مطلق آمده نعم در بعض روایات موطا وابو داؤد و
ترمذی قبل التسلیم یا قبل ان یسلم واقع شده و ترمذی گفته حسن صحیح و در فتح الباری از دارقطنی آورده و گفته که این زیادت مجموع
این طرق نازل از درجهٔ حسن که احتجاج بآن بتوان کرد نبود و امام ابو حنیفه رحمة الله علیه میگوید اگر بعد از تحری ظن غالب دارد بیک
جانبی بنا بران کند خواه اقل بود یا اکثر زیرا که بنا بر ظن غالب اصلی مقرر ست در شرع چنانکه در قبله و جز آن و نیز در صحیحین از ابن مسعود
آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب ولیتم علیه کذا اورده الشمنی و در جامع الاصول هم از ابن مسعود
بروایت نسائی می آرد من اوهم فی صلواته فلیتحر الصواب ثم یسجد سجدتین بعد ما یفرغ وهو جالس و ترمذی گفته که بعضی از اهل علم
در صورت شک گویند اعاده کند نماز را انتهی و مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله آن ست که اگر اول بار در شک افتاده است یعنی شک
عادت او نشده است اعاده کند و الا تحری نماید و اگر بعد از تحری غلبه بیک جانب دست ندهد بنا بر اقل نهد و سجدهٔ سهو کند و امام محمد در
موطا میگوید که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار ست و میگوید و اگر این چنین نکند دیگر نجات از سهو و شک دشوار ست و در اعاده
در صورت کثرت شک و اعتیاد آن حرجی تمام ست و حاصل آن ست که سه حدیث درین باب ثبوت یافته یکی قول آن حضرت صلی
الله علیه وآله وسلم که فرمود چون شک کند یکی از شما در نماز خود باید که از سر گیرد و گفته اند که این حدیث غریب ست و در حدیث صحیح
آمده که چون شک کند یکی از شما باید که تحری کند صواب را و تمام کند بروی و ترمذی و ابن ماجه از ابن عوف آورده که گفت شنیدم
پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود چون سهو کند یکی از شما در نماز خود و در نیابد که یک رکعت گذارده یا دو بنا نهد بر یکی و اگر
در نیابد که دو گذارده یا سه بنا نهد بر دو و اگر در نیابد که سه گذارده یا چهار بنا بر سه نهد و دو سجده کند پیش از سلام و ترمذی گفته حدیث
حسن صحیح و چون همه این احادیث ثابت ست جمع کردند میان آنها بحمل اول بر صورت عروض شک در اول بار و ثانی بر وقوع تحری
بر احد الجانبین و ثالث بر عدم وقوع تحری بران و این کمال جامعیت ست که بنای مذهب امام ابو حنیفه بر آن ست و امام شافعی و امام
مالک و امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقا یعنی خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا هر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهد گفته نشود که صورت
غلبهٔ ظن داخل شک و تردد نخواهد بود چه شک تساوی طرفین را گویند و ظن جانب غالب چنانکه در اصطلاح علوم مقرر شده است
پس این صورت از مفهوم حدیث خارج بود زیرا که میگوئیم که این اصطلاح احادیث ست و در لغت و شرع شک مقابل یقین بود و ظن ...
را شامل و کم بیان ان الظن لا یغنی من الحق شیئا استیناسی باین معنی توان یافت **فصل** در کشاده داشتن چشم در نماز آن حضرت صلی الله

علیه وآله وسلم در نماز چشم مبارک را کشاده داشتی و فرود نگریستی چنانچه بعضی از متعبدان عادت دارند و از ینجاست که فقها تغمیض عین را مکروه دارند و گفته اند که آن عادت یهود ست و مصنف درین باب استدلال باحادیث میکند و میگوید در حدیث انس که بخاری روایت کرده
چنان ست که گفت عائشه را پردهٔ بود رنگین و منقش که جانب خانه را بآن پوشیدی فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده یعنی نقوش وی کذا فی شرح المشکوة للشیخ ابن الحجر الهیتمی المکی مرا عارض میشود و لفظ حدیث این ست
که بود مر عائشه را قرام که پوشیده بود جانب بیت خود را بدان و قرام بکسر قاف پردهٔ رقیق را گویند و بعضی گفته اند صفیق از صوف رنگین و بعض گفته پرده رقیق در پس پردهٔ غلیظ و گفته اند که مراد بستر جانب بیت بدان آن ست که متاعی در جانب بیت داشت که بدان پوشیده بود و الا از ستر جدار نهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکوة و فیه نظر و در مجمع البحار گفته است که مثل حجلهٔ عروس برپا کرده بود مزین و منقش والله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عائشهؓ مروی ست که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم جامه با علم پوشید و آن جامه بود از خز یا صوف سیاه علم دار و آنرا خمیصه گویند کسی برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هدیه آورده بود برای خاطر وی پوشیده و در نماز بعلمهای آن جامه نگاه کرد چون از نماز فارغ شد فرمود که این جامه را برابی جهم صحابی مشهور ست کنیت او ابو عبید و نامش عامر ابن حذیفه قریشی عدوی و ابهری در شرح مشکوة میگوید که همین ابی جهم اهدای آن جامه کرده بود پس فرمود که این جامه را بروی برید و از برای نگاهداشت خاطر وی تا از رد جامه آزار نکشد فرمود گلیم انبجانی وی بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر با و بعضی بفتح با نیز روایات کنند منسوب ست با نبجان که نام موضعی ست و بعض گویند منبج موضعی ست بشام و نسبت بوی منبجانی و انبجانی نیز گویند به تبدیل میم بهمزه و ابوجهم این گلیم را برای خود گذاشته و آن خمیصه را برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هدیه کرده بود پس فرمود این گلیم را از وی برای من بیارید که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانید و از علو مقام خشوع و حضور فرود تر آورد و در حقیقت این برای تعلیم است بود والله اعلم و در روایتی از بخاری آمده که فرمود نظر بعلم این جامه در نماز کردم پس ترسیدم که مبادا مرا در فتنه اندازد و بالجمله مقصود مصنف از ایراد این دو حدیث آن ست که از ینجا معلوم شود که چشم مبارک در نماز کشاده داشتی و نپوشیدی اما پوشیده نماند که استمرار و دوام کشادگی چشم از ینجا لازم نیاید و اگر مقصود این ست که دائم در نماز چشم بسته نبودی تمام ست اما ظاهر این ست که مقصود آن ست که دائم چشم کشاده بودی و اصلا نبستی والله اعلم باز باحادیث دیگر استدلال میکند و میگوید و حدیث مشاهدهٔ جنت و نار در نماز و دراز کردن دست تا خوشهٔ از میوهٔ بهشت تناول کند و بامت رساند و همیشه از ان میخورده باشند چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز دست خود را دراز کرد چون فارغ شد پرسیدند که این دست دراز کردن در نماز چه بود فرمود دیدم جنت و نار را و خواستم که خوشهٔ از میوهٔ بهشت تناول کنم الحدیث و فرمودند دیدم منظری زشت تر از منظر نار و نه منظری بهتر از منظر جنت و حدیث رد سلام باشارت دست چنانکه گذشت و حدیث تعرض شیطان و گرفتن پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وی را و خنق کردن چنانکه در حدیث متفق علیه از ابی هریره آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دوش عفریتی از جن یعنی جنی در کمال عتو و مرودت و خبث مشتق از عفارت بمعنی خباثت و عفر و عفریت بکسر عین بمعنی خبیث آمده برآمد یعنی از بند سلیمان علی نبینا و علیه السلام کذا فی شرح المشکوة تا قطع کند بر من نماز مرا و الله تعالی مرا بروی قادر گردانید و گرفتم او را و خواستم که بر بندمش بستونی از ستونهای مسجد تا ببینید همه شما او را پس از ان بملاحظه کردم و رعایت نمودم دعای برادرم سلیمان را که کرده است و از پروردگار تعالی درخواسته که ببخش مرا ملکی که نرسد و نسزد هیچ یکی را بعد از من پس بملاحظهٔ این دعای

سلیمان او را گذاشتم تا خوار و زار بدر رفت و در صحیح مسلم این حدیث بلفظی دیگر آمده و گفته که اگر ملاحظه دعای سلیمان نمی بود بر می بستم آن جنی را بستون مسجد تا کودکان مدینه بوی بازی میکردند و معنی ملاحظه در عایت دعای سلیمان آن گفته اند که وی علیه السلام درخواست نمود از خدای تعالی که تصرف در جن و امثال آن مخصوص باو باشد و بحقیقت پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم قدرت و امکان تصرف در ثقلین بیشتر و قوی تر از سلیمان علیه السلام بود و لیکن بالفعل ظهور صورت این تصرف و سلطنت مخصوص بسلیمان علیه السلام داشتند پس اگر تصرف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بالفعل دران جن بظهور می آمد عدم استجابت دعای وی لازم آمدی پس رعایت حال سلیمان و دعای او کرد و بگذاشت صلی الله علیه وآله وسلم الحاصل مصنف میگوید که این مجموع یعنی رویت جنت و نار و خوشه و جن رویت عین بود نه آنچنان که بعضی میگویند که این رویت مثال ست نه عین چه این تاویل و صرف از ظاهر ست کمال آن ست که بر رویت عین حمل کنند و سیاق احادیث نیز دلالت دارد بران فافهم و این دلیل ست بر آنکه تغمیض عین در تمام نماز دائم و مستمر نبود و میگوید اما اگر کسی را از کشودن چشم در نماز تفرقه و پریشانی حاصل شود و حضور و خشوع نماز را ببرد فرو گرفتن چشم در حق وی مکروه نبود بلکه باستحباب اقرب باشد نظر بعموم دلائل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح از تغمیض عین مصنف اینجا سخن بر طریقه فقاهت کرد و اگر خبری و اثری برین مطلب آوردی اولی و اوفق بودی بروش وی و الله اعلم

فصل الاذکار بعد الصلوة آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از نماز سلام دادی این چنین ست روایت مسلم و ترمذی و در روایت نسائی چون برگشتی از نماز و در روایت ابوداؤد چون خواستی که برگردد از نماز سه بار بگفتی استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادی استغفار کردی سه بار و گفته شد مراوزاعی را که کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله استغفر الله استغفر الله و دیگر بار با استغفار این ذکر ضم کردی که اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام رواه مسلم و بعضی بعد از منک السلام والیک یرجع السلام را زیاده کرده اند و در روایات صحیحه نیامده مگر همین قدر که مذکور شد کذا ذکره الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکوة این مقدار بگفتی و برخاستی و بحجره مراجعت کردی این چنین ست در حدیث مسلم از ثوبان و در حدیث متفق علیه از عائشه رضی الله عنها آمده که نمی نشست مگر مقداری که می گفت اللهم انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام توجیه همان ست که مکرر گفته ایم گاهی چنین بودی و گاهی چنان و الله اعلم و در بعض احادیث صحیحه که حدیث مسلم و ابوداؤد و نسائی ست از عبد الله بن الزبیر مروی ست که در عقب هر نماز فرض میگفت در حدیث اگرچه عقیب صلوة واقع شده و لیکن مراد نماز فرض ست باجماع و بعض از شراح گفته اند که در حدیث کعب بن عجره تقیید بمکتوبه آمده و مطلقات محمول بران ست و در روایت مسلم آمده که بآواز بلند میگفت و بعض علما گفته اند که افضل در جمیع احوال اخفاست در ذکر و دعا هم امام را و هم منفرد را و جهر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تعلیم بود و اگر جای دیگر نیز امام را مصلحت در جهر و اعلان بود بقصد تعلیم و اعلام بکند درست ست بلکه مستحسن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت و لا ینفع ذا الجد منک الجد جد در هر دو موضع بفتح جیم ست بمعنی بخت و غنا یا بمعنی پدر پدر و پدر مادر یعنی غنا و نسب نزد خدا کار نیاید عمل باید و بعضی بکسر جیم نیز خوانده اند یعنی کار بفضل و رحمت ست کوشش و اجتهاد علت نیست و گفته اند که کسر ضعیف ست و مختار فتح ست بمعنی اول لا اله الا الله و لا نعبد الا ایاه له النعمة و له الفضل و له الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین و لو کره الکافرون امام نووی گفته باید که استغفار را مقدم دارد بر سائر انواع ذکر وارد عقیب سلام و گفته اند که بعد از وی اللهم انت السلام بعد از ان لا اله الا الله وحده تا قدیر کذا ذکره الشیخ

ابن حجر در شرح مشکوة تصحیح بدانکه احادیث در باب اشیای متعدده واقع شده که بعد از نماز بخوانند چنانچه آیت ادعیه مذکوره
و آیة الکرسی و معقبات و جز آن و مراد بعدیت اتصال نماز نیست بی فصل که آن محال ست بلکه مراد عدم فصل ست بچیزی که
در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغیر ذکر و دعا بشمرند و اگر سکوت کند و بحد کثرت عرفی نرسد
مضر نماند و بس بعد از فراغ نماز هر چه برد چیزی که بخواند عقب اوست ماند آنکه اشتغال بسنت راتبه بعد از فرض در جنب شغل
میان فرض و اذکار مذکوره و عدم تعاقب گردد یا نه اینجا محل نظرست و ظاهر آن ست که نگردد خصوصا بر قول کسیکه سنت میان
وصل سنت را بفرض و مدت قیام برای گذاردن سنت بعد از قیام ادای فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است که آنچه در تعقیبات
وارد شده است از خواندن بعضی ادعیه و اذکار در ادبار صلوات تقاضا نمیکند وصل آنها را بفرض بلکه بودن آنها عقیب سنت
بی اشتغال بآنچه از توابع نماز نیست کفایت میکند در ان واختلاف ست علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض ست بعض
گفته اند که قیام بسنت متصل بفرض مسنون ست و وارد می شود بروی که در سنن ابی داود آمده است از ابی رمثه که گفت
ایستاد مردی که دریافته بود با حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم تکبیرهٔ اولی را تا متصل بگذارد سنت را عمر دوش او را
بگرفت و بجنبانید و گفت بنشین زیرا که هلاک نگشتند اهل کتاب مگر از جهت آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بپسندید این سخن را از عمر و بیشتر کفایت وارد ادنی فصلی که واقع شود چنانکه مسلم و ترمذی از عائشه رض
آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنکه میگفت این ذکر را اللهم انت
السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام و ازین حدیث بظاهر لازم نباید که بهمین ذکر فصل کند بلکه بمقدار آنچه خوانده
شود در روی این ذکر و این منافات ندارد بخواندن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ الحاصل ثابت نشده از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فصل باذکاری که مواظبت میکنند بران در مساجد درین اعصار مثل قرائت آیة الکرسی و تسبیحات و
امثال آن و حلوانی گفته است که لاباس ست بخواندن اوراد میان فریضه و سنت و مختار آن ست که فصل کند بذکری مختصر
و بخواند اوراد و اذکار بعد از سنت و قول حلوانی لاباس الخ منافات بدان ندارد زیرا که مشهور در معنی این عبارت اولویت
خلاف اوست پس گویا که گفته اولی آن ست که بخواند و اگر بخواند لاباس به و در خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا مغرب
یا عشا مکروه است او را مکث قاعده و لیکن باید که بایستد بتطوع و تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود بدست راست
یا چپ یا پس تر آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع و در نمازی که بعد از وی تطوع نیست مکروه است که در مکان خود
مستقبل قبله نشسته ماند بلکه یا برود یا برگشته مستقبل قوم بنشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابرست در سنت و لیکن افضل
رجوع بمنزل ست از برای تطوع ذکره کذا فی شرح ابن الهمام و در سنن ابی داود از امیر المؤمنین علی رض مروی ست که چون حضرت رسالت صلی
الله علیه وآله وسلم سلام نماز بدادی بگفتی اللهم اغفرلی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی انت المقدم وانت
المؤخر لا اله الا انت و در بعض روایات و ما اسرفت بعد از و ما اعلنت نیز واقع شده و در مسند امام احمد و سنن ابی داود مروی ست
از زید بن ارقم که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در عقب هر نمازی میگفت اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید انک الرب و در روایتی
انک انت الرب وحدک لا شریک لک اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید ان العباد کلهم اخوة اللهم ربنا و رب کل شیء اجعلنی مخلصا لک واهلی
فی کل ساعة من الدنیا والآخرة یا ذا الجلال والاکرام اسمع واستجب الله الاکبر الله الاکبر الله نور السموات والارض و در روایتی رب
السموات والارض الله الاکبر الله الاکبر حسبی الله و نعم الوکیل الله الاکبر الله الاکبر و در جامع الاصول بعد لا شریک لک [illegible]

ورب کل شئ انا شهید ان محمدا عبدک ورسولک زیاده آورده و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چند سخن بیایی ست که هر که
بگوید در عقب هر نمازی هرگز نومید نشود این عبارت ترجمهٔ لفظ حدیث ست که مسلم و ترمذی و نسائی از کعب بن عجره روایت کرده
اند که معقبات لا یخیب قائلهن او فاعلهن دبر کل صلوة معقبات بکسر قاف خوانده اند و این تسبیحات را معقبات ازان نامند
که بعضی از آنها در خواندن در پی بعضی دیگر بیاید یا از جهت آنکه هر یکی را اعاده کرده میشود مرة بعد مرة و تکرار و اعاده را بیاپی
آمدن لازم بود یا از جهت آنکه در عقب نماز خوانده میشود و معقب آن را گویند که در عقب چیزی بیاید کذا فی نهایة الجزری
و سماع ست از شیوخ که این تسبیحات را معقبات ازان گویند که هر یکی از آنها صلاحیت آن دارد که عقب دیگری بیاید
چنانچه در حدیث آمده است لا یفرک بایتهن ابدأت و معقبات ملائکه لیل و نهار را که برای رفع اعمال بندگان و حفظ ایشان در شب و روز
در پی یکدیگر بیایند نیز گویند سبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار الله اکبر سی و سه بار و تمامی صد لا اله الا الله وحده لا شریک له
الملک و له الحمد و هو علی کل شئ قدیر رواه مسلم و در روایت دیگر ست از مسلم از ابی هریره الله اکبر سی و چهار بار و بآن صد تمام شود
و در روایت دیگر سبحان الله بیست و پنج بار و الحمد لله بیست و پنج بار و الله اکبر بیست و پنج بار و لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک و له الحمد و هو علی کل شئ قدیر بیست و پنج بار در جامع الاصول از نسائی و در مشکوة از احمد و دارمی نیز از زید
بن ثابت آمده است که چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز تسبیح کنند سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار
مردی را از انصار در خواب نمودند که مردی باوی میگوید آیا امر کرد شما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که تسبیح کنید بعد از هر نماز
سی و سه بار و تحمید سی و سه بار و تکبیر سی و سه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را بیست و پنج بار بگوئید و تهلیل را داخل آن سازید
چون صباح شد آن مرد انصاری بحضرت رسول آمد صلی الله علیه وآله وسلم و خواب خود را عرضه داشت فرمود همچنین کنید که آن
مرد میگوید و چون بامر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مقرون گشت سنت شد و در روایتی از بخاری سبحان الله ده بار و الحمد لله
ده بار و الله اکبر ده بار و در روایتی دیگر در صحیح مسلم سبحان الله یازده بار و الحمد لله یازده بار و الله اکبر یازده بار و این مجموع
سی و سه بار میشود و بعضی از علما گفته اند که این روایت که در وی هر کدام ازین کلمات را یازده بار گفته تا مجموع سی و سه بار
میشود همانا تفسیر بعضی از روایات ست حدیث ابی هریره را که تسبحون و تحمدون و تکبرون دبر کل صلوة ثلاثا و ثلثین و این
تفسیر وهمی ست چه مراد آن ست که هر کلمه را سی و سه بار گوئید چنانچه در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است و در ثواب این
معقبات در صحیحین آمده است که هر که اینها را بعد از هر نماز بگوید آمرزیده شود گناهان و اگرچه مانند کف دریا بود و نیز آمده است که ابو هریره
گفت که فقرای مهاجرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و گفتند یا رسول الله اهل غنا و ثروت از مسلمانان
سبقت بردند از ما بدرجات علی و نعیم مقیم فرمود بچه سبب گفتند نماز کنند ایشان چنانکه ما نماز کنیم و روزه دارند چنانکه ما
روزه داریم و تصدق کنند ایشان و از ما نیاید و برده آزاد کنند و از ما نیاید فرمود چیزی شما را در آموزم که برسید بدان بآنها که
پیش از شما گذشته اند و سبقت کنید از آنها که پس از شما بیایند و هیچکس را آن فضیلت نبود که شما را مگر آنکس را که مثل این عمل شما
کند تسبحون و تحمدون و تکبرون دبر کل صلوة ثلثا و ثلثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند و بدان عمل کردند فقرا باز بحضرت آمدند
و گفتند یا رسول الله برادران ما که اغنیااند نیز آن را شنیدند و بدان عمل کردند و برابر ما گشتند درین عمل اکنون چه کار کنیم فرمود چه توان
کرد ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ازین حدیث فضل غنی شاکر بر فقیر صابر لازم آید و این حدیث در صحیحین مذکور
است اما در بعض احادیث دیگر آمده چون فقرا شکسته دل شدند و غمگین گشتند حضرت رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم غم مخورید

وخمسین الف عام چنانچه در حدیث مشهور آمده بپانصد سال پیشتر از اغنیا به بهشت در روند این حدیث جزو حدیثی ست که در مشکوة از ابی داود از ابی سعید خدری
آورده و این جزای فقر و شکیبائی ست بر فقر از آنکه اغنیا به حساب و سوال نعیم دنیا موقوف مانند و سابقیت فقرا در دخول جنت مبنی
بر فضیلت و رفعت درجات و کثرت ثواب است اما اغنیا در دخول بهشت گویند که این مخصوص بفقرای مهاجرین ست چنانکه در حدیث
واقع ست و غیر مهاجرین را مستلزم این باشد والله اعلم و فرمود که هر که در پی نماز صبح پیش از آنکه سخن کند ده بار بگوید لا اله الا
الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت این زیادتی یحیی و یمیت بعد مقتضیات نیست چنانکه گذشت و هو علی کل
شیء قدیر او را ده نیکی نویسند و ده بدی را و چند جزا ده دوازده توبه و بدیهای او را محو کنند و ده درجه او را بلند گردانند و در آن روز
در پناه الهی باشد از مکروهات و از شیطان محروس و محفوظ گردد و هیچ گناه را چه صغیره و چه کبیره سزاواری و مجال نبود که وی را
دریابد در آن روز و ضرر آن بوی برسد مگر شرک بخدای تعالی که اگر معاذ الله بوجود آید ناچار ضرری برسد چه شرک هرگز
مغفور نگردد چنین فرمود ولم ینبغ لذنب ان یدرکه فی ذلک الیوم الا الشرک بالله تعالی یعنی اگر از وی گناهی غیر شرک صادر شود
آمرزیده شود نه آنکه اصلا صادر نشود پس مراد بادراک ذنب ادراک ضرر و اثر اوست این حدیث ترمذی ست از ابی ذر و گفت
هذا حدیث حسن صحیح غریب و امام احمد از عبد الرحمن بن غنم نیز مثل این روایت کرده و در وی ذکر صلوة مغرب نیز هست
و بجای قبل ان یتکلم قبل ان ینصرف و یثنی رجلیه آورده و بعد از وله الحمد بیده الخیر نیز ذکر کرده و در آخر حدیث گفته که باشد
آن مرد یعنی گوینده این کلمات افضل الناس عملا مگر مردی که افضل از آن بیارد یعنی اکثر از این عمل بیارد از تسبیح یا غیر آن و در
مسند امام احمد ثابت ست بروایت ام سلمه رض انه که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم علم تعلیم کرد ابنة فاطمة رض دختر خود را که
فاطمه رض است لما جاءت هرگاه که آمد فاطمه رض تسأله الخادم در آن حال که می طلبید از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خادم
را یعنی جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی از بس آسیا گردانیدن و پشتش از آب کشیدن شوخ بسته بود و رنگ
روی وی از غبار جاروب دادن دود و طعام پختن تیره گشته و در بعض روایات آمده که چون علی مرتضی رض را با فاطمه زهرا رض
تزویج کردند مرتضی رض از خدمت و کار و بار خانه بحضرت شکایتی کرد آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم کار درون خانه از طعام
پختن و جاروب دادن و امثال آن فاطمه کند و کار بیرون خانه مثل آب کشیدن و طعام خریدن وابسته تو سازد و بالجمله چون
فاطمه رض بطلب خادم آمد حضرت در خانه نبودند چون آمدند پرسیدند که فاطمه بنت من برای چه آمده بود گفت عائشه رض برای طلب خادم
آمده بود پس رفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بخانه فاطمه رض و بنشست بر سر وی و گفت یا فاطمه رض خادم می طلبی خادم خود بالفعل
نزد ما نیست و چون از جائی بیاید خبر کن تا بدهیم ترا پس از آن فرمود یا فاطمه رض محنت و مشقت دنیا سهل ست بهر طریق می گذرد
فاطمه رض تقوی و بندگی کن خدا را و خدمت کن مر اهل خانه خود را من ترا چیزی بیاموزم که بهتر ست از خادم و آن این ست ان تسبحین الله
و در روایتی تسبحین بدون الله آمده تسبیح کنی مر خداوند تعالی را عند النوم نزد خواب رفتن ثلاثا و ثلثین سی و سه بار و تحمدیه
و در آن روایت دیگر تحمدین ثلاثا و ثلثین و حمد گوی او را سی و سه بار و تکبریه و در آن روایت تکبرین ثلاثا و ثلثین و تکبیر گوئی سی
و سه بار آنچه مذکور ست در کتب از روایات بخاری و مسلم و ابی داود و ترمذی آن ست که تکبیر اربعا و ثلثین فرمود و در بعض روایات
آمده که یکی از آنها لا علی التعیین اربعا و ثلثین فرمود و عدد مائة بدان تمام شود اما آنکه مصنف این هر سه را ثلاثا و ثلثین فرمود مگر نزد وی
ثابت شده باشد والله اعلم و در روایت دیگر از صحیحین از علی و فاطمه رض آمده که بهر دو خطاب فرمود و تعلیم نمود و است و
آمده است که بعد از آن علی رض و فاطمه رض این ورد را هرگز از دست ندادند و فرمود علی مرتضی رض که از آنگاه که این را از آن حضرت

صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم هرگز از من فوت نشده نه در لیله صفین تا در آخر شب یاد من آمد و بخواندم دیگر این تعلیم کرد که واذا
صلیت الصبح وچون بگذاری نماز صبح را ان تقول بگوی این کلمه را که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی
کل شیء قدیر عشر مرات ده بار و بعد صلوة المغرب وبگوی پس از نماز مغرب عشر مرات وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در عقب
نماز بامداد میگفت اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری و در بعض روایات دینی الذی جعلته لی عصمة واصلح لی دنیای التی
جعلت فیها معاشی واصلح لی آخرتی التی فیها معادی واجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر واجعل الموت راحة لی من کل شر اللهم
انی اعوذ برضاک من سخطک واعوذ بعفوک من نقمتک واعوذ بک منک لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد
منک الجد و در جامع الاصول این را از روایت نسائی از کعب احبار آورده که گفت سوگند بخدائی که کشاد دریا را برای موسی که ما
می یابیم در توریت که داؤد پیغمبر خدا چون برمیگشت از نماز خود میخواند این دعا را و کعب از صهیب روایت کرد که محمد صلی الله علیه و
آله وسلم میخواند این کلمات نزد برگشتن از نماز خود و ابوایوب انصاری گفت هرگاه نماز میگذاردم از پی پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم در هیچ وقت نبود که بعد از سلام نگفتی اللهم اغفر لی خطایای و ذنوبی کلها اللهم انعشنی واحینی وارزقنی واهدنی لصالح
الاعمال والاخلاق انه لا یهدی لصالحها الا انت واصرف عنی سیئها فانه لا یصرف سیئها الا انت و فرمود آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم اذا صلیت الصبح چون بگذاری نماز صبح را فقل پس بگو قبل ان تتکلم پیش از آنکه سخن گوئی اللهم اجرنی من النار
سبع مرات هفت بار فانک ان مت پس بدرستی که اگر بمیری فی یومک در آن روز کتب الله لک بنویسد خدای تعالی برای
تو جوارا من النار نامه رستگاری از آتش دوزخ و جوار در اصل نامه مسافر را گویند که از سلطان بگیرد تا هیچکس بوی در راه
تعرض نکند واذا صلیت المغرب فقل قبل ان تتکلم اللهم اجرنی من النار سبع مرات فانک ان مت من لیلتک کتب الله لک جوارا
من النار این حدیث در صحیح ابن حبان است و در جامع الاصول از سنن ابی داؤد نیز آورده ولیکن بتقدیم ذکر صلوة مغرب بر
صلوة صبح و در سنن نسائی نیز آورده از روایت ابی امامة من قرأ آیة الکرسی زاد الطبرانی وقل هو الله احد یعنی گفته است هر که
بخواند آیة الکرسی وقل هو الله احد فی دبر کل صلوة مکتوبة در پس هر نماز فریضه لم یمنعه منع نکند او را من دخول الجنة از در آمدن
بهشت الا ان یموت وفی روایة الا الموت و درین عبارت اشکال مشهور است چه ظاهر چنان مینماید که گویند الا الحیوة چه مانع از
دخول جنت حیات است که درین عالم پای بند آن است ممات خود سبب دخول جنت است نه مانع از آن و در توجیه آن میگویند
مراد بموت درینجا حیات است حیات مستعار را که فانی است و منتهی شونده بموت است موت نام کرده و این توجیه در غایت بعد
وضعف است و نیز گفته اند که مراد تاخر موت و عدم مجیء اوست و بعضی گفته اند که مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعث
وچون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف و بعضی گفته اند که مراد آن است که مانع از دخول جنت الآن معجلا وجود موت است و
شرط بودن او مر دخول جنت را که مؤجل است اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود بالفعل در بهشت میدر آمد و باین توجیه مراد
دخول جنت است در نشاء حیات عاجل مبالغة و برین تقدیر جائز است که گفته شود مراد آن است که اگر وجوب موت ولزوم ذوق او
مر هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمی بود می در آمد در بهشت الآن معجلا ولیکن لازم می آید وجوب موت در بهشت و بهشت
جای موت نبود و باین جهت در دخول جنت تعجیل و تاخیر راه یافت وطیبی گفته که موت حاجز است میان تالی آیة الکرسی و دخول
جنت چون متحقق شود و منقضی گردد حاصل شود دخول جنت فافهم و چون درین حدیث اختلافی بود در میان محدثین مصنف
بسط کلام کرد در اثبات و تصحیح آن و گفت و این حدیث را جماعتی دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی

و ابن حبان و غیر ایشان از بعضی از حفاظ نقل میکنند که این حدیث آیة الکرسی بعد از نماز صحیح ست و ابن الجوزی چنانکه عادت او
در مبالغه و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع آن را در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر وی یعنی بر ابن الجوزی ازین جهت که این حدیث را از
موضوعات ذکر کرده طعن کرده اند و گفته که ذکر کردن او این حدیث را در موضوعات خطاست و ابن الجوزی استدلال
بضعف محمد بن حمید که راوی حدیث آیة الکرسی ست کرده و حکم او بضعف محمد بن حمید خطاست زیرا که این شخص را بخاری که
تصحیح و تنقید رجال فوق الکل ست تعدیل کرده و یحیی بن معین که محک رجال ست و استاد این قوم ست و تنقید رجال او توثیق کرده
و این دو معدل یعنی بخاری و یحیی ابن معین کافی ست در عدالت و وثوق وی و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی فی
دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری هر که بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدا و در عهد
و امان وی تا نماز آینده و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آنجمله امیر المؤمنین علی ست کرم الله وجهه و در مشکوة
حدیث امیر المؤمنین را این چنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که گفت بر چوبهای این منبر هر که بخواند
آیة الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از درآمدن بهشت مگر موت و هر که بخواند او را هنگامی که بخواب رود ایمن گرداند او را
خدای تعالی بر سرای وی و سرای همسایه و اهل چند سرای دیگر که گرد او میند رواه البیهقی فی شعب الایمان و قال اسناده
ضعیف و از جمله صحابه که این حدیث را روایت کرده اند جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس بن مالک و مغیرة بن شعبة و
ابو امامه است و چون این حدیث بچندین طرق مختلفه و مخارج متعدده مروی شده است ثابت بود زیرا که اختلاف طرق
و مخارج حدیث دال ست بر آنکه این حدیث را اصلی صحیح ست و اقلش آنکه موضوع نیست و در فضائل آیة الکرسی احادیث
علی الاطلاق بی تقیید بخواندن آن عقیب صلوة بسیار آمده و بعضی از آنها بی وصمت ضعفی نزد محدثین نیست سیوطی در
جمع الجوامع آورده که امیر المؤمنین علی مرتضی رض فرمود سید آیات قرآنی الله لا اله الا هو الحی القیوم ست و فرمود هیچ مردی را
ندانم که زاییده شده در اسلام و بمرتبه عقل رسیده که در خواب رود و این آیت را نخوانده پروردگار تعالی این آیت را به پیغمبر شما داده
از گنجی که زیر عرش عظیم نهاده است و هیچ پیغمبر دیگر را داده نشده و من شب نکنم مگر آنکه آنرا سه بار بخوانم در دو رکعت سنت که بعد
از عشا بگذارم و در وتر خوانم و چون بخواب روم نیز خوانم و از آنگاه که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام هرگز
آنرا ترک نکرده ام و فرمود شنیده ام رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که گفت سید پیغمبران آدم ست علیه السلام و سید
عرب محمد ست صلی الله علیه و آله و سلم و سید فارس سلمان و سید روم صهیب و سید حبشه بلال و سید درختان سدره و سید
اشهر اشهر حرم و سید ایام جمعه و سید کلام قرآن و سید قرآن بقره و سید بقره آیة الکرسی و در وی پنجاه کلمه است و در
هر کلمه پنجاه برکت و در بعض روایات هفتاد برکت و این حدیث بی توهم وضعی نیست والله اعلم و از ابی بن کعب در صحیح مروی ست
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از وی پرسید که عظیم تر آیتی در قرآن کدام ست ابی بن کعب گفت خدا و رسول خدا داناتر ست
بدان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سه بار این سوال تکرار کرد پس گفت ابی عظیم تر آیتی در قرآن الله لا اله الا هو الحی القیوم
است آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دستی بر سینه وی زد و گفت گوارا باد ترا این علم ای ابا منذر و حدیث بخاری از ابی هریره
در فضیلت آیة الکرسی که در وی صدق و هو کذوب مذکور شده معروف ست و ذکر آن در خاتمهٔ کتاب بیاید انشاء الله
تعالی و عقبة بن عامر روایت کرده و گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان اقرأ بالمعوذات
بخواندن معوذات فی دبر کل صلوة بعد از هر نماز فرض رواه احمد و ابو داود و النسائی و البیهقی معوذات بکسر واو مشدده از تعوذ

که مراد بآن معوذتین ست یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و ایراد صیغهٔ جمع بمذهب قل جمع اثنان ست یا مراد معوذتین
با سورهٔ اخلاص ست تغلیبا یا مراد آیات که متضمن معنی استعاذه است و تفویض و توکل شامل معوذتین و امثال آن مثل قوله
تعالی قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین الآیه و قوله عز و جل انی توکلت علی الله ربی و ربکم و قوله وی سبحانه و ان یکاد الذین کفروا
الآیات یا مراد کلمات معوذه است و بعضی گفته اند یا معوذتین و سورهٔ اخلاص و الکافرون مراد ست زیرا که در ینها برائه ست از
شرک که در معنی استعاذه است و در روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال و این حدیث در غایت صحت ست و در درجهٔ اعلاست از صحت
و وصیت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را که در عقب هر نماز بگوید اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک فرمود و الله
من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را عقب هر نماز روایت کرد این حدیث را ابو داؤد و نسائی
از معاذ و این حدیث معاذ معروف ست میان علما و مسلسل ست بو الله انی لاحبک و بطرق کثیره صحیحه آمده و در معجم طبرانی ست
از حدیث جابر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ثلث سه خصلت ست من جاء بهن کسیکه بیاید آنها را و عمل کند بدان مع الایمان
با ایمان چه عمل خیر بی ایمان فائده نکند و اعتبار ندارد و ظاهر آن ست که مراد با یمان الیقین و حسبه بود دخل من ای ابواب الجنة شاء در آید
از هر در بهشت که خواهد و زوج من الحور العین و تزویج کرده شود از حور عین حیث شاء هر جا که خواهد یا هر وقت که خواهد و اگر حیث را
استعاره برای حین ما دانند یعنی هرچه که خواهد نیز صورتی دارد و این اوفق ست بمعنی اگرچه من حیث اللفظ بعدی دارد خصلت
اول این ست که من عفا عن قاتله هر که عفو کند از قاتل خود و وصیت کند بعفو یا اضافت بادنی ملابسه است و مراد قاتل ولی اوست
که حق قصاص بروی دارد و خصلت دوم آنکه ادی دینا خفیا ادا کند دین مخفی را که کسی نداند مگر او و دائن یعنی گواه بران ندارد یا دائن
نیز نداند و فراموش کرده باشد یا مورث وی داده باشد بی علم وی و سوم آنکه قرء فی دبر کل صلوة مکتوبة بخواند در پس هر نماز فرض
عشر مرات ده بار قل هو الله احد فقال پس گفت ابو بکر بطریق التماس او احدهن یا یکی ازین سه خصلت بیارد یا رسول الله
پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم التماس صدیق بمبذول داشت و انچه گفت مقرر داشت فقال او احدهن پس فرمود
یا یکی ازین سه خصلت بیارد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز صبح گفتی اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکره و لا
املک نفع ما ارجو و اصبح الامر و در بعض روایات الامر بید غیری و اصبحت مرتهنا بعملی فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی و لا
تسوء بی صدیقی عدو و صدیق هر دشمن و دوست را شامل ست از جن و انس دینی و دنیاوی اما دنیاوی که مدد کند در دین و بفوت آن
ضرری و نقصانی در دین و کمال حال وی لازم آید اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی چون مصیبت دین عظیم ترست تخصیص کرد بوی
چه اگر در مصیبت دنیاوی صبر کند و نظر بر الطاف خفیهٔ الهی تعالی دارد ثواب صبر و ملاحظهٔ آن الطاف جبر آن نقصان کند و باین معنی
ایما کرده و فرمود و لا تجعل الدنیا اکبر همی و در تقیید اکبر اشارت ست بآنکه آدمی تا در قید حیات ست بی هم دنیا نخواهد بود و همچنین ند و لیس
و لا مبلغ علمی و لا تسلط علی من لا یرحمنی از جبابره و ظلمه جن و انس و اشد آن نفس ست که از تسلط آن خدا نگاه دارد اللهم بک اصبحنا و
بک امسینا و بک نحیی و بک نموت اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد و لک الشکر اصبحنا
و اصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی اسألک خیر هذا الیوم فتحه و نصره و نوره و برکته و هداه و اعوذ بک من شر ما فیه و در بعض
روایات من شره و شر ما فیه و شر ما بعده اللهم عافنی فی بدنی اللهم عافنی فی سمعی اللهم عافنی فی بصری اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی
طرفة عین و در بعض روایات و لا اقل من ذلک نیز آمده و اصلح لی شأنی کله لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و
اعوذ بک من العجز و الکسل و اعوذ بک من البخل و الجبن و اعوذ بک من غلبة الدین و قهر الرجال اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک و اغننی

لیتصلها بمن سوالیها حتی با تیدم تنبیه معنی به صلوة دانسته شد که جهت وضو باید دانست که وعید بعد صلوة بسیارست هر چه از آنها خواندہ شود گو او لعینها باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد بمثل این معنی آنسرح کرده امام محی الدین نووی در دعوات استفتاح صلوة چنانکہ گفته ظاهر آنست که فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بهمه برین نسق بوده آنکه بجمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده نه گفته از باب ترغیب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خواندن اذکار عمل آن حضرت بدان لازم نباید والا فرقی نماند میان سنت و مندوب

فصل در سنن رواتب از نماز مراد بسنن رواتب نمازهاست غیر فرائض که در روز و شب بطریق راتب و توظیف مؤکد ناماتر از مؤکده وغیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت ضحی در میان آن ولیکن قول او که گفت که هر روز بر آن مواظبت مینمود صورة منافاتی با آن دارد مگر آنها را مستفاد از حدیثها و اظب علیه و مؤکدات دارد هر چند در مرتبه کمتر از دیگران باشند و موکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم شود یا مواظبت را حمل بر اعم از معنی تاکید کنند ولیکن در معنی راتبه معنی دوام معتبرست و ماخوذست از رتوب که بمعنی دوام و ثبوت ست کذا فی بعض شروح المشکوة و گفته اند هر جاکه مواظبت مطلق مذکور گردد مراد مع الترک احیانا بود چنانکه معنی سنت ست و آنجا که مقید بعدم ترک گردد امارت وجوب ست کذا فی بعض شروح الهدایة و اگر مقید بترک مذکور گردد خود ظاهرست فافهم اما در حضر ده رکعت فوت نشدی و در سفر خود مروی نیست که هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز رکعتین فجر و ظهر چنانکه بیاید دو رکعت پیش از فرض صبح و دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا این چنین آمده است در کتب سته از حدیث ابن عمرؓ با بندی از اختلاف در الفاظ آن و زیاده کرده در صحیحین بلفظ فی بیته بعد از مغرب و عشا و بخاری آورده که ابن عمرؓ گفت حدیث کرد مرا حفصه که میگذارد وی صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت خفیفه بعد از طلوع فجر و این ساعتی بود که در نمی آمدم من بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و باین ادا معلوم شد که سنت فجر نیز در بیت بود و احادیث صریح تر ازین درین باب آمده چنانکه در صلوة لیل بیاید و سنیت دو رکعت پیش از ظهر مذهب شافعی ست و متمسک وی همین حدیث ابن عمرؓست و در گذاردن چهار رکعت پیش از وی نیز احادیث آمده که دلیل امام ابوحنیفه است ترمذی و نسائی و ابن ماجه از عائشه و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ام حبیبه آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کسیکه بگذارد دوازده رکعت در روز و شب و در روایتی کسیکه مداومت کند بر دوازده رکعت از سنت و در روایتی دوازده رکعت تطوع غیر فریضه بنا کند او را الله تعالی خانه در بهشت زیاد کرده ترمذی این تفصیل را که چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت بعد از وی و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت پیش از فجر و اگرچه ترمذی حدیث عائشه را غریب من هذا الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال وی سخن کرده ولیکن حدیث ام حبیبه که گفته اند رواه الجماعة الا البخاری شاهد اصل حدیث ست و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر المؤمنین علی آورده که میگفت میگذارد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته که درین باب حدیث از عائشهؓ و ام حبیبه نیز آمده و حدیث علیؓ حسن ست و همین ست عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آنها که بعد از ایشان اند و همین ست قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و بعضی از اهل علم گفته اند صلوة لیل و نهار دوگان دوگان ست و مقصود ایشان آن ست که فصل کند میان رکعتین و باین قائل ست شافعی و احمد و نیز از عائشه آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار رکعت را پیش از ظهر نمیگذارد و بعد از وی میگذارد و این را طرق ست انتهی و مسلم و ابوداود از عبدالله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عائشه را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت میگذارد در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پس بیرون می آمد و میگذارد نماز بمردم پس درمی آمد بخانه و میگذارد دو [illegible]

و ابو داؤد در سنن خود و ترمذی در شمائل از ابو ایوب انصاری آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چهار رکعت ست پیش از ظهر که نیست در آنها تسلیم گشاده میشود برای آنها درهای آسمان و در موطای امام محمد نیز مثل این آمده و نزد شافعی رحمه الله نیز چهار آمده است ولیکن بدو سلام و ترمذی وجه آنرا بیان کرده چنانچه نقل کردیم **تنبیه** در اثبات سنیت چهار رکعت پیش از ظهر دو طریق است یکی اثبات آن بحدیث ام حبیبه و غیر آنکه در انجا ترغیب بر گذاردن آنها نموده اند ولیکن گفته اند که از ترغیب و بیان فضیلت و مواظبت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران لازم نباید تا سنیت آن ثابت شود غایت آن ندب و استحباب ست و طریق احکم در اثبات آن جمع و تطبیق ست میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار را با آنکه چهار را در بیت شریف میگذارد و عائشه آنرا دیده و ابن عمر وی دو رکعت که در مسجد آمده میگذارد در تحیة المسجد دید و ابن عمر رض آنرا سنت ظهر پنداشت یا آنکه اعتقاد ابن عمر رض آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت ست و چهار رکعت در وی دیگر ست که در وقت زوال شمس میگذارد از جهت فتح درهای آسمان درین وقت و اشارت باین هر دو وجه در کلام مصنف بیاید و متکلم علیه قوله آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت بعد از ظهر وقتی فوت شد بعد از عصر آنرا قضا کرد چنانچه در صحیح بخاری آمده است که روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را دیدند که بعد از عصر دو رکعت میگذارد پس ام سلمه جاریه در حضرت وی فرستاد تا از ان بپرسد فرمود این دو رکعت بعد از ظهر ست که بجهت اجتماع وفود فوت شد. بود آنرا قضا کردم و تمام حدیث در باب اشاره در نماز بدست گذشت **و همیشه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فرض عصر دو رکعت گذاردی** چنانکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابی داؤد و نسائی از عائشه آورده که گفت دو نماز بود که ترک نمیکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا در سر و علانیه در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت بعد از عصر و میگذارد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را عز و جل و احادیث درین باب بطرق متعدده آمده صریح در آنکه آنرا تبع عصر بود و قاطع آن تاویل که بعض میگویند که آن قضای رکعتین ظهر بود که مشغول شده بود از ان بجهت اشتغال بوفد عبد القیس و در روایتی از وی آمده که گفت میگذارد وی صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت پیش از عصر روزی قسمت مال از ان شاغل آمد پس بگذارد آنرا بعد از عصر بعد از ان مداومت نمود بران و عادت شریف وی بران بود که چون در وقتی نمازی میکرد دیگر بر وی مداومت می نمود و در روایتی آمده که این دو رکعت در خانه میگذارد نه در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت تخفیف امت را و از ین جهت میگوید مصنف **و این یعنی گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و در حق غیر وی مکروه** چنانکه در روایت ابی داؤد آمده که میگذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از ان و میداشت صوم وصال و نهی میکرد از ان و نهی از رکعتین در صحیح بخاری نیز مذکور ست ولیکن حدیث دیگر از ابی داؤد که در جامع الاصول آورده است که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم هیچ یکی را در عهد رسول صلی الله علیه و آله و سلم که میگذارد آنرا و رخصت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در رکعتین بعد از عصر منافات دارد ببودن آن از خصائص حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نهی مردم از ان و در بعض آثار آمده که امام احمد را دیدند که درون خانه خود میگذارد و گفتند چرا پنهان میگذاری گفت از ترس مردم و بالجمله احادیث و آثار نهی از ین دو رکعت و از مطلق نماز بعد از عصر غالب و قوی ست و مختار جمهور علما نیز همین ست پس حق آن نماید که آن از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و در حق غیر وی مکروه چنانچه مصنف گفت والله اعلم و چون مختار نزد مصنف رکعتین ست پیش از ظهر و احادیث صحیحه در چهار رکعت نیز وارد شده گفت **و گاه پیش از ظهر چهار رکعت گذاردی** و بلفظ بخاری و ابی داؤد و نسائی که از عائشه روایت کرده اند این ست که کان

بود و نبود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که ترک نمیکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از
بامداد و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسیکه بگذارد پیش از
ظهر چهار رکعت گویا که تهجد کرد در شب و هر که بگذارد مثل آن بعد از عشا گویا که در شب قدر گذارد و بیهقی این را از قول عائشه و نسائی و
دارقطنی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف درینجا مثل مرفوع ست زیرا که مقادیر ثواب جز بسماع از حضرت رسول صلی الله
علیه و آله وسلم نتوان دانست و قول صحابی درانچه بقیاس نتوان یافت محمول ست بر سماع چنانچه در مقدمه گذشت و لیکن هم
که قائل اند بدو رکعت این حدیث را برای اخراج از مواظبت بر چهار رکعت پیش از ظهر دو تاویل کرده اند یکی آنکه چون سنت
ظهر در خانه گذاردی چهار رکعت گذاردی و اخبار عائشه از حال درون خانه است که میدید و چون در مسجد بودی که دو رکعت
گذاردی و ابن عمر ازین حال خبر داد و چون روایتی صریح باختلاف حالتین وارد نشده است لاجرم حمل بر وی تاویل و خروج
از ظاهر بود اگرچه از قول عائشه که گفت کان یصلی فی بیته قبل الظهر اربعا استیناسی باین معنی میتوان یافت و دوم تاویل آنکه چهار
رکعت نمازی بود مستقل سوای سنت راتبه ظهر که در عقب زوال شمس میگذارد و میفرمود که هذه یعنی این ساعت بعد از زوال شمس ساعة
تفتح فیها ساعتی ست که گشاده میشود درو ابواب السماء درهای آسمان و احب و دوست میدارم ان یصعد لی که صعود کند بجناب
حق عمل. و در روایتی فیها عمل صالح درین ساعت عمل صالح و چون نماز افضل اعمال صالحه است و نیز درین وقت حضور نماز ست فعل نماز
دروی افضل و انسب باشد و برین تاویل سنت ظهر همان دو رکعت باشد. و چهار رکعت تطوع غیر آن سنت و این نیز خلاف ظاهر ست
چنانکه مقتضای این حدیث که گفت چهار رکعت میگذارد پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر درین ست که هر دو راتبه ظهر باشد گو چهار دیگر بجهت
فی زوال نیز میگذارده باشد یا همین راتبه ظهر را این فضیلت باشد چنانچه بعض علما گفته اند که مراد بحدیث فتح باب و صعود عمل نیز سنت
ظهر ست و اثبات این فضیلت منافات بسنیت ندارد با وجود ثبوت مواظبت و حدیث عائشه که مسلم و ابی داود از عبد الله بن شقیق
روایت کرده صریح ست در آن که آن چهار رکعت که در خانه میگذارد سنت راتبه ظهر بود کما مر والله اعلم و عبد الله بن مسعود بعد از
زوال هشت رکعت میگذارد و احتمال دارد که این هشت رکعت مستقل بوده باشد ورای سنت ظهر یا سنت ظهر داخل آن بود و
میگفت ابن مسعود که این هشت رکعت یعدلن برابری میکنند بمثلهن هشت رکعت را من قیام اللیل از تهجد بدانکه در عدد رکعات
تهجد اختلاف روایات ست و عادت شریف نیز درین باب مختلف بوده ده بود یا یازده یا غیر آن چنانکه در محلش بیاید و یک رکعت
از ان وتر ست و غالبا این قول ابن مسعود مبنی بر روایت ده است و احتمال دارد که مراد تمام نماز شب نباشد مقصود تعیین ست
که هشت رکعت درین وقت برابر هشت رکعت در آن وقت ست و هذا ظاهر و بعضی از مشایخ در توجیه تعدیل هشت رکعت بعد از زوال
با هشت رکعت قیام لیل میگویند سر این گویا آنست که این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد زمان نزول رحمت ست چه در
رحمت چنانچه همین ساعت معلوم شد بعد از زوال گشوده میشود و آن بعد از انتصاف نهار ست و نزول رحمت الهی در شب بعد از انتصاف
شب ست پوشیده نماند که در احادیث فضل قیام لیل وارد شده است که نزول رحمت در ثلث اخیر ست از شب تا وقت صبح فهذا ابعد
آن از بعد انتصاف ست و کمال آن در ثلث اخیر که وسط ست میان ابتدا و منتهی و چون هر دو وقت محل قرب رحمت ست مناسبت تمام حاصل بود
میان هر دو وقت و نماز در هر یکی ازین دو وقت عدیل دیگری بود در فضل و چون نزول رحمت در نصف لیل اشهر و اظهر بود نماز وقت
زوال را عدیل آن ساخت و تشبیه بوی کرد نه عکس فافهم و در جامع الاصول از ترمذی و در مشکوة از ترمذی و بیهقی آورده که
امیر المؤمنین عمر گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میگفت چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود بمانند آن

در نماز سحر و هیچ شی نیست مگر آنکه سجده میکند پروردگار تعالی را در ان ساعت پس تر خواند این آیت را تتفیوء ظلاله عن الیمین و الشمائل سجدا لله الآیة و در مسند احمد حنبل و سنن نسائی و ترمذی و ابی داؤد و ابن ماجه مروی ست که گفت عنبسة بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میگفت من حافظ کسی که محافظت کند و مداومت نماید علی اربع رکعات قبل الظهر بر چهار رکعت پیش از ظهر و اربع بعدها و بر چهار رکعت بعد از ظهر حرمه الله علی النار حرام گرداند خدای تعالی او را بر آتش دوزخ و گفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب من هذا الوجه و این چهار رکعت را که بعد از ظهر میگذارد بدو سلام میگذارد معلوم نشد که این چهار رکعت ورای دو رکعت سنت ست یا با آنهاست هر دو احتمال دارد و ظاهر در اول ست و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف میکنند اهل این عصر که اینها غیر رکعتین راتبه یا با آنهاست و بر تقدیر ثانی آیا میتوان کرد بتسلیمهٔ واحده یا نه جماعه گفتند که نمیتوان کرد و نزد من چنین واقع شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود وعد مذکور خواه حساب کرده شود راتبه از وی یا نه زیرا که مفاد بحدیث همین القدر چهار رکعت بعد از ظهر ست و این صادق ست با بودن راتبه از آنها انتهی و امیر المؤمنین علی رض گفت کان النبی صلی الله علیه و آله وسلم یصلی قبل الظهر اربع رکعات یفصل بینهن فرق میکرد میان آن چهار رکعت بالتسلیم باسلام گفتن علی الملائکة المقربین بر فرشتگان مقرب و من تبعهم و کسانیکه تابع اند ملائکه را من المسلمین والمؤمنین از مسلمانان و مؤمنان یعنی اصل و سابق در نیت سلام نماز فرشتگان اند که مقربان درگاه الهی و سابق در وجود و طاعت و عبادت اند و مؤمنان درین مقام تابع و لاحق باشند و بعضی گفته اند که مراد بسلام اینجا تشهد ست از جهت اشتمال او بر سلام رواه روایت کرد این حدیث را احمد والترمذی محسنا یعنی گفت ترمذی هذا حدیث حسن و نیز گفت درین باب حدیث از عبد الله بن عمر نیز آمده بدانکه در جامع الاصول و مشکوة که این حدیث را از ترمذی آورده قبل العصر ست و ترمذی نیز در جامع خود این را در باب ما جاء من الاربع قبل العصر آورده و در جامع الاصول در رواتب عصر ذکر کرده و شاید که لفظ الظهر در عبارت مصنف از سهو قلم ست و لیکن چون در راتبهٔ ظهر ذکر کرده معلوم می شود که از اشتباه نقل ست در ان کتب و صواب آن ست کان یصلی قبل العصر اربع رکعات والله اعلم و نیز امیر المؤمنین علی رض روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر روز شانزده رکعت سنت میگزارد چهار رکعت پیش از ظهر و دو بعد از ان و چهار پیش از عصر و چهار رکعت در وقت ضحی و این بعضی ست از حدیث مطول اما علما در اسناد آن سخن گفته اند این حدیث مطول درین کتب بنظر نیامده تا تتمهٔ آن و سخنی که علما کرده ذکر میکردیم و با وجود آن عددی که در تفصیل شانزده گفته و شمرده شانزده نمی شود مگر آنکه گفته شود دو رکعت پیش از نماز فجر را بجهت ظهور و شهرت آن ذکر نکرده تا مجموع شانزده شود و عدم ذکر سنت مغرب و عشا بنا بر آن ست که مقصود بیان رکعات سنت روز ست نعم اگر چهار رکعت ضحی نشمارند سنن رواتب با اربع قبل العصر شانزده می شود چنانکه بعضی همچنین شمرده اند مگر آنکه گفته شود که قول او و چهار رکعت ضحی عطف ست بر شانزده و باقی سنن رواتب را ذکر نکرده اعتمادا علی شهرتها فتدبر و ابن عمر رض روایت می کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود رحم الله رحمت کند خدای تعالی امرأ مردی را که صلی قبل العصر بگزارد پیش از عصر اربعا چهار رکعت را این حدیث را احمد و ترمذی و ابو داؤد روایت کرده اند و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود آورده و گفت ترمذی حسن غریب و ابن حبان این حدیث را تصحیح کرده و آن حدیث مذکور سابقا از امیر المؤمنین علی رض نیز در قبل العصر ست که مصنف آنرا در سنت پیش از ظهر آورده چنانکه گفته شد و نیز ابو داؤد از امیر المؤمنین علی رض پیش از عصر دو رکعت روایت کرده و ترمذی و احمد درین حدیث بجای رکعتین اربعا آورده و از جهت اختلاف این

روایات ست و مذهب حنفی تخییرست میان چهار و دو و جمع این احادیث و چهار افضل ست چنانچه در کتب اصول فقه تحقیق
آن نموده اند و دو رکعت پیش از مغرب صحابه میگذاردند و منع نفرموده چنانکه در روایت مسلم آمده که از انس پرسیده شد که پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت پیش از مغرب میگذارد گفت نمیگذارد و لیکن می دید ما را که میگذاردیم پس نه امر میکرد بران و نه نهی
می نمود از ان و نیز بخاری و مسلم و نسائی از انس آورده اند که چون موذن اذان مغرب میگفت جماعه از صحابه بر میخاستند و در پیش
ستونهای مسجد دو رکعت میگذاردند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از درون خانه بیرون می آمد و ایشان را می دید که نماز
میکنند و در روایتی آمده که مردم از بیرون به مسجد در آمدند و این جماعه را در نماز می دیدند گمان می بردند که مگر نماز مغرب را
گذارده اند از بس کثرت گذارندگان این دو رکعت و در کتب خمسه غیر موطا آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سه بار
میفرمود بین کل اذانین صلوة و در مرة ثالثة فرمود لمن شاء یعنی هر که خواهد بگذارد و هر که خواهد نگذارد و مراد بدو اذان اذان
و اقامت ست و انس گفت با وجود آنکه در میان اذان و اقامت مغرب فرجه کمترست میگذاردند و ازینجاست که بعضی گفته اند
که این راتبه مغرب ست و داخل نماز بعد از عصر نیست و لیکن اختیار باقی ست اگر خواهند بگذارند و در صحیحین ثابت ست
که فرمود صلوا قبل المغرب بگذارید نماز پیش از مغرب این کلمه را سه بار مکرر فرمود و قال فی الثالثة و گفت در بار سوم لمن
شاء یعنی این امر ایجابی نیست بلکه تخییرست هر که خواهد کراهیة ان یتخذها الناس سنة یعنی اینکه فرمود لمن شاء از جهت ناخوش
داشتن اینکه مردم این نماز را سنت موکده و طریقه مستمره گیرند و در روایتی خشیة ان یتخذها پس گذاردن آن مندوب ست
و مستحب اما در درجه رواتب که بران مواظبت بود نیست و در شرح ابن الهمام میگوید که اختلاف کرده شده است در استحباب دو رکعت
پیش از مغرب طائفه بدان قائل شده و منکر شده آنرا بسیاری از سلف و اصحاب او و مالک تمسک آن طائفه باحادیثی ست که در صحیحین
و غیرهما در روایت نهفته و جوابش معارضه آن احادیث است بانچه ابو داود آورده که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت
ندیدم من هیچ احدی را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگذارد آنرا و رخصت کرد در رکعتین بعد العصر و این حدیث صحیح
ست نزد ما و راجح ست جهت عمل اکابر صحابه و سلف موافق آن و نفی کردن ایشان آنرا اگرچه در صحیحین خلاف آن آمده زیراکه
صحت معتبرست باجتهاد و رای ایشان و دائرست امر رواة بر قرار داد ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق و عدم آن این
سخنین گفته شیخ ابن الهمام و تطویل کرده در تحقیق این سخن و کلامی را که در مقدمه در تعیین مراتب صحت و قرار داد محدثان که اصح
الکتب صحیح البخاری ثم فثم از وی نقل کردیم اینجا آورده فتذکر والله اعلم این ست آنچه مصنف از سنن رواتب ذکر کرد
و ترمذی از ابی هریره روایت کرد قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما
بینهن بسوء عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة و از عائشه آورده که من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له بیتا فی الجنة و
حدیث ابی هریره را تضعیف کرده انتهی و این نمازی ست که آنرا صلوة الاوابین گویند و شیخ ابن الهمام از ابن عمر روایت
کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر که بگذارد بعد از مغرب شش رکعت نوشته شود از اوابین پس خواند این
آیت را انه کان للاوابین غفورا و گفته که حال این شش رکعت مثل حال چهار رکعت ست بعد از ظهر که اگر راتبه را نیز از وی
حساب کنند حاصل گردد این موعود انتهی اما گذاردن چهار رکعت پیش از عشا در احادیث بنظر نیامده و شمنی تعلیل در گذاردن
چهار رکعت قبل العشا و بعد آن کرده باینکه مثل ظهرست در عدم کراهیت تطوع قبل و بعد و قول اهل حرمین بر نا گذاردن سنت قبلی
العشا ست و در حدیث بخاری بعد از عشا چهار رکعت بروایت ابن عباس آمده و در حدیث ابی داود از شریح بن هانی چهار یا شش

آمده واحتمال دارد والله اعلم که شش بار رکعتین باشد و شمنی نیز دو چهار رکعت بعد از عشا حدیث مذکور از بخاری آورده و در هدایه
چهار رکعت را بعد از عشا از سنن شمرده واگرچه وی در بیان سنن مسامحه کرده و پیش از عصر چهار رکعت یا دو را نیز از آنها شمرده
با وجود آنکه از مستحبات اند ولیکن در شرح ابن الهمام گفته که آنچه مقتضای نظرست بودن آنهاست سنت بجهت ثبوت مواظبت
بر آنها چنانکه ابوداؤد از شریح بن هانی آورده که گفت پرسیدم عائشه را از نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت نگذارد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نماز عشا را هرگز و در آمد در خانه مگر آنکه گذارد در وی چهار رکعت یا شش رکعت و گفت شبی باران بود و نطعی
بر زمین انداخته بودند که سوراخی داشت و میدیدم من که آب از راه آن سوراخ می برآمد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جامهای
خود را از زمین در نماز نگاه میداشت و این نص ست در مواظبت انتهی و چون از ذکر اعداد سنن فارغ شد شروع در بیان بعض احکام
آن کرد و گفت مجموع رواتب و سنن را در خانهٔ خویش گذاردی و نیز بدان ترغیب کردی و فرمود که محبوب ترین نماز مرد بعد از صلوة مکتوبه
نمازی ست که در خانه خود بگذارد و گفته اند که نماز نفل در خانه گذاردن افضل ست اگرچه در حرم یا درون خانه کعبه باشد علی الخصوص
دو رکعت سنت بعد از مغرب که در هیچ وقت در مسجد نگذارد و قرأت در وی بیشتر احوال قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد
بود چنانکه ترمذی از عبدالله بن مسعود آورده که گفت احصا نتوانم کرد آنچه شنیده ام من از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که میخواند
در رکعتین بعد از مغرب و رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد و گفته که درین باب از ابن عمر نیز آمده و گفته که حدیث
ابن مسعود غریب ست نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث عبدالملک بن معدان از عاصم و ابوداؤد از ابن عباس روایت کرده که گاهی
تطویل میکردی صلی الله علیه وآله وسلم قرأت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق میشدند اهل مسجد و چون درین حدیث
نوع اشعاری بگذاردن این دو رکعت در مسجد بود شیخ ابن حجر مکی در شرح مشکوة میگوید احتمال دارد که در بعض اوقات در مسجد
میگذارد بجهت عذری که منع از دخول بیت میکرد و محتمل که در خانه بود و ابن عباس را علم بدان حاصل شده باشد و خانهٔ آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم متصل مسجد بود و جز دیواری در میان نه و در دیوار دری بود بجانب مسجد واگر کسی را خانه نزدیک مسجد نبود
و تا بخانه رفتن تعجیل این دو رکعت که بدان امر فرموده اند چنانکه رزین و بیهقی از حذیفه آورده که گفت میفرمود آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم تعجیل کنید رکعتین بعد المغرب را زیرا که آنها برداشته میشوند همراه فریضه فوت شود آیا این معنی عذر در گذاردن آن در مسجد
گردد یا نه محل نظرست فتدبر والله اعلم و ازین جهت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در گذاردن این دو رکعت در خانه تاکید بسیار
کردی و در هیچ وقت بی عذر در مسجد نگذارده علما را درین محل خلاف ست که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد بگذارد مجزی و مکتفی
از سنت باشد یا نه بعضی از علما میگویند مجزی نباشد از جهت وقوع آن نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید عدم کفایت
چه باشد بلکه من صلی الرکعتین بعد المغرب فی المسجد کسیکه بگذارد دو رکعت بعد از مغرب را در مسجد یکون عاصیا و ابوثور که از
اصحاب شافعی رح ست و میگویند که جنید بغدادی در فقه مذهب او داشت میگوید هو عاص گذارنده این دو رکعت در مسجد عاصی
ست و سبب عصیان وی آن ست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امر کرده بگذاردن آن در بیوت و فرمود اجعلوها فی بیوتکم و
اصل در امر وجوب ست و تارک واجب عاصی و نزد جمهور علما مجزی باشد و اصل سنتی ست ولیکن گذاردن آن در مسجد ترک اولی و افضل
بود و از جهت مخالفت فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و امری که کرده برای استحباب ست نه وجوب و مختار اکثر علما همین قول ست و دو سنت
مغرب دو چیز سنت ست یکی آنکه میان وی و فریضه سخن جز بذکر و دعا نگوید چه در حدیث رزین آمده است که مکحول شامی که از کبار
تابعین ست بطریق ارسال روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم من صلی رکعتین بعد المغرب قال مکحول گفت مکحول که برای

حدیث ست در بیان مراد از حدیث یعنی قبل ان یتکلم در تعقب صلوة تلقین برداشته شود نماز وی در مقام علیین که محل کتاب ابرار ست
و عبارت مصنف نظر در این ست که لفظ قبل ان یتکلم مشتمل ست از راوی و خبر ما بر لفظ جامع الاصول و غیر آن ست که این لفظ تمام اصل
حدیث ست و قول پیغمبرست صلی الله علیه و آله و سلم سنت دوم آنکه در خانه بگذارد از جهت حدیثی که ابو داؤد از کعب بن عجره روایت
کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بنی عبد الاشهل که قبیله ایست از انصار در آمد و نماز شام گذارد و چون فارغ شدند
که اهل آن خانه در سبح بنماز مشغول شدند فرمود هذه این نماز صلوة البیوت نمازی ست که در خانه باید گذارد و ظاهر آن ست که
اشارت بهذه بخصوص سنت مغرب باشد که حاضرست و احتمال دارد که بمطلق نماز نفل که در ضمن این مقید مفهوم و مستحضر ست بود
و ازین جهت مصنف تائید مطلوب بحدیثی دیگر کرده و گفت که در لفظ ابن ماجه که وی نیز این حدیث را روایت کرده است این چنین واقع
شده است که ارکعوا هاتین فی بیوتکم بگذارید این دو رکعت را در خانهای خود و این صریح ست که مراد رکعتین مغرب ست نه مطلق نفل
و نیز بصیغه امر واقع شده و در روایت ترمذی و نسائی آمده که علیکم بهذه الصلوة فی البیوت ولیکن ترمذی گفته که این حدیث
غریب ست نمی شناسیم او را مگر بهمین وجه و گفته که صحیح آن ست که روایت کرده شده است از ابن عمر رض پیغمبر خدا صلی الله علیه و
و آله و سلم میگذارد رکعتین بعد المغرب را در بیت خود و گفت که بتحقیق روایت کرده شده است از حذیفه که پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله و سلم گذارد مغرب را و گذارد بعد از وی در مسجد نماز را تا وقت عشا پس باین حدیث معلوم شد که آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم رکعتین بعد از مغرب را در مسجد نیز گذارده است حاصل آنکه عادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که مجموع
سنن و نوافل را خصوصا سنت مغرب را در خانه گذاردی مگر برای سببی و عذری که موجب توقف در مسجد و مانع در آمدن در خانه بود
و چنانچه خود در خانه میگذارد و صحابه را نیز بدان امر میکرد و میفرمود ایها الناس صلوا فی بیوتکم بگذارید نماز نافله در خانهای خود فان
افضل صلوة المرء پس بدرستی که فاضلترین نماز مرد نماز اوست فی بیته در خانه خود الا المکتوبة مگر نماز فرض که آن در مسجد می باید
گذارد بجماعت و نیز در صحیح بخاری آمده که صلوا فی بیوتکم و لا تتخذوها قبورا و شک نیست که امر در عموم نوافل برای استحباب ست
باتفاق بدلالت سیاق حدیث و امر در خصوص سنت مغرب نیز همچنین نزد اکثر و نزد بعضی برای وجوب از جهت عدم قرینه خلاف
آن ولیکن اطلاق این حدیث در قرینه بودن کافی ست دیگر بدانکه اقوی سنن رکعتین فجرست بعد از وی سنت مغرب بعد
از وی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد از عشا بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت بعد
از ظهرست در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی و احادیث در فضیلت و تاکید سنت فجر بسیار آمده و در حدیث مسلم ست که رکعتا
الفجر خیر من الدنیا و ما فیها و عائشه گفت نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر هیچ چیز از نوافل سخت تر در تاکید از رکعتین فجر و
محافظت و تاکید وی صلی الله علیه و آله و سلم بر نماز سنت بامداد بحدی بود که بهیچ حال ترک نکردی حتی در سفر نیز بران مواظبت
نمودی و مروی نیست که در سفر هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر و نماز وتر این عبارت دلالت دارد بر آنکه نماز وتر
سنت ست چنانچه مذهب بعض اصحاب شافعی و ابی یوسف و محمد ست و نزد امام ابو حنیفه وتر واجب ست و رکعتین فجر سنت و
حق آن ست که اگرچه احادیث در تاکید سنت فجر وارد یافته ولیکن نه در آن مرتبه در کثرت و تاکید که در وتر ست تاکید در سنت
فجر بطریق بیان فضل و کثرت ثواب ست اما در وتر بالفاظی که مشعرست بحتم و وجوب چنانچه بنظر در احادیث ظاهر میشود و آنکه
در حدیث ترمذی و ابی داؤد و نسائی از علی مرتضی رض واقع شده الوتر لیس بحتم کصلوتکم المکتوبة منافات بوجوب ندارد چه معنی حتم
مماثل حتم صلوة مکتوبه است نه مطلق آن و آن حدیث که در هدایه در اثبات وجوب وتر آورده که ان الله زادکم صلوة الحدیث از

از جماعهٔ صحابه بطرق متعدده آمده اگرچه در خصوصیات طرق وی تکلم کرده اند این چنین گفته شیخ ابن الهمام وگفته اولی تمسک بحدیث ابی امامه است که از بریدهٔ آورده که الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منی سه بار مکرر فرموده و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده آنرا انتهی و در بعض احادیث اطلاق سنت بروی واقع شده است بجهت آنکه ثبوت او بسنت ست یا مراد طریقه مسلوکه در دین ست و قول مصنف بروی نیست که در سفر هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر عجب ست ترمذی و ابوداؤد از براء بن عازب روایت کرده اند که گفت صحبت داشتم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در هژده سفر و ندیدم او را که ترک کرده باشد دو رکعت را در وقت زوال آفتاب پیش از ظهر و ظاهر آن ست که وی آن سنت ظهر باشد و هم ترمذی از ابن عمرؓ آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ظهر را در سفر رکعتین و رکعتین بعد از وی و گفت حدیث حسن و در روایتی از ابن عمرؓ آورده که گفت گذاردم نماز با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حضر و سفر پس گذاردم با وی در حضر ظهر را چهار رکعت و دو رکعت بعد از وی و گذاردم با وی در سفر ظهر دو رکعت بعد از وی و گذارد عصر را دو رکعت و نگذارد بعد از وی چیزی و مغرب را در سفر و حضر سه رکعت و نقصان نکرد از وی در حضر و سفر و وی وتر نهار ست و بگذارد بعد از وی دو رکعت و گفت هذا حدیث حسن و امام مالک در موطا از نافع از ابن عمرؓ آورده که وی پسر خود را میدید که نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بروی و این اسناد را که مالک از نافع از ابن عمرؓ ست اصح اسانید گفته اند نعم از ابن عمرؓ بر خلاف این نیز آمده چنانکه در جامع الاصول از کتب ستّه آورده که وی گفت صحبت داشتم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ندیدم او را که تسبیح میکرد در سفر و مراد به تسبیح نماز نفل ست که آنرا سبحه نیز گویند و از ابوبکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ نیز همچنین دیدم که میگذاردند ظهر و عصر را دو رکعت و نمیگذاردند پیش از آن و نه بعد از آن چیزی و حفص بن عاصم گفت صحبت داشتم با ابن عمرؓ در طریق مکه پس گذارد نماز ظهر را دو رکعت پس تر آمد در منزل خود و به نشست جماعه را دید که نماز میکنند گفت چه میکنند ایشان گفتند نماز نفل میگذارند گفت اگر من نماز نفل میگذاردم چرا فرض را تمام نمیکردم یعنی تکمیل و اتمام فرض اولی ست از نفل پس اگر تنفل در سفر مشروع بودی چرا اتمام فرض مشروع نشدی کذا قیل فی شرح هذا الکلام این احادیث مخالف احادیث سابق ست و در شرح مشکوٰة میگوید شاید که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفر رواتب را در منزل خود میگذارد و ابن عمرؓ آنرا نمیدید یا ترک کرد در بعض اسفار بجهت تنبیه بر جواز ترک و فقها را در سنن رواتب در سفر سه قول ست ترک و قصر و اتمام و گفته اند که این سخن در رواتب ست اما نوافل مطلقه اتفاق دارند فقها بر استحباب آن مثل نماز ضحی و تهجد و مانند آن و از تتمهٔ این مبحث در فصل عبادات سفر نیز چیزی مذکور گردد ان شاء الله تعالی و علما را که قائل اند بسنت بودن وتر و سنت فجر هر دو دو قول ست در افضلیت نماز سنت فجر و نماز وتر بعض میگویند که سنت فجر آکد ست و اکمل بجهت وقوع احادیث کثیره در تاکید و مواظبت بر عمل آن و بعضی میگویند وتر از جهت بلوغ او بدرجهٔ وجوب حتی که بعضی بوجوب آن قائل شده و گویا مقصود مصنف جوابا بر این قول ست که گفت و چنانکه وتر نزد بعضی واجب ست سنت فجر نیز نزد بعضی واجب ست پس باین جهت وتر را ترجیح نتوان کرد و لیکن قول بوجوب وتر اقوی و اکثر ست از قول بوجوب سنت فجر و محتمل که مقصود مصنف تحقیق و بیان واقع باشد از غیر قصد جواب فلا کلام و بعضی از مشایخ در سر مشروعیت سنت فجر که در اول روز ست و وتر که در آخر شب ست و بیان مناسبت میان این هر دو نماز میگویند که سنت فجر ابتدای عمل ست و وتر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام بشان هر دو مصروف شد بتاکید یا وجوب و از این جهت در هر دو نماز سورهٔ اخلاص خواندن مشروع شد با سورهٔ قل یا ایها الکافرون زیرا که در اکثر احادیث همچنین آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دو سوره میخواند در سنت فجر در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیه سورهٔ اخلاص و در وتر در رکعت ثانیه و ثالثه و در بعض احادیث آمده که گاهی در رکعت اولای سنت فجر، قولوا آمنا بالله و ما انزل الینا الآیة، که در سورهٔ بقره است و در ثانیه قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الآیة، که در سورهٔ آل عمران ست و در بعض روایات آمده که در اولی قولوا آمنا ع

و در ثانیه ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین یا انا ارسلناک بالحق بشیرا ونذیرا ولا تسأل عن اصحاب الجحیم تمام

اما غالب احوال قرائت بیان این دو سوره بوده چه این هر دو سوره جامع اند مر توحید عمل و علم و توحید معرفت و عبادت و توحید اعتقاد و قصد را چنانکه در کتاب ما تسمی سورة الاخلاص فی فضائل سورة الاخلاص بیان کرده ایم که این هر دو سوره متضمن این معانی مذکوره و باین بیان وجه قرائت این دو سوره در سنت مغرب که آخر عمل روزست چنانکه در احادیث واقع شده نیز معلوم توان کرد والله اعلم

فصل: در اضطجاع بعد سنة الفجر، عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر پهلوی راست بر زمین نهادی و یک لحظه بخفتیدی بخاری و مسلم از عائشه آورده اند که گفت چون میگذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رکعتین فجر را اگر بیدار میبودم من سخن میکرد با من والا اضطجاع می نمود تا وقتیکه اعلام کرده میشد برای نماز و زیاده کرده بخاری علی شقه الایمن و ازین حدیث معلوم شود که تکلم بعد از سنت فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد رکعتین فجر عقد کرده و از عائشه آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی سخن میکرد با من والا بیرون می آمد بسوی نماز و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه وآله وسلم وغیرهم کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد یا سخن ضروری که از ان چاره نبود و گفته همین ست قول احمد واسحق انتهی و تکلم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هم ازین قبیل بود چنانچه قول عائشه رض فان کانت له الی حاجة کلمنی ناظر بران ست و اگر سخن نه از جنس ذکر و مالا بد منه باشد نیز مبطل نیست و موجب اعاده آن نیست یا رب مگر بجهت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیلا اعاده کنند و در جامع ترمذی درین حدیث ذکر اضطجاع نیست اما در حدیث دیگرست که فرمود اذا صلی احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح چون بگذارد یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز صبح فلیضطجع پس گو بخسپد علی جنبه الایمن بر پهلوی راست و گفته هذا حدیث صحیح غریب و چون امر کرد باضطجاع ظاهر امر چون قرینه برخلاف آن نباشد وجوب و فرضیت ست از ینجاست که ابن حزم ظاهری میگوید فرض ست این اضطجاع بر مصلی تا اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و بعضی در علما در نصرت این مذهب یک مجلد تصنیف کرده اند و جمعی از مشایخ طریقت باین قول قائل همچون شیخ محی الدین عربی صاحب فتوحات و غیر وی والله اعلم تا این مردم در بیان این مطلب چه گفته باشند والا پوشیده نماند که اقتضای امر در فرضیت این فعل آن ست که اگر ترک کند آثم گردد و اما فرضیت بوجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آمد و جماعتی از علما بکراهت آن قائل و آنرا بدعت می شمرند در جامع الاصول از نافع می آرد که ابن عمر مردی را دید که گذارد رکعتین فجر را پس اضطجاع کرد فرمود چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود کدام فصل بالاتر از سلام باشد گفت فانها سنة فرمود بل هی بدعة و در سنن ابوداود آمده که چون ابو هریره رض حدیث اضطجاع را روایت کرد و این حدیث با بن عمر رسید گفت اکثر ابو هریره اکثار و افراط میکند در نقل احادیث گفتند آیا انکار میکنی چیزی را از آنچه وی میگوید گفت انکار ندارم و لیکن وی جرأت کرد و ما امساک نمودیم و چون این حکایت بابو هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه محفوظ داشتم و ایشان فراموش کردند و بالجمله حکم ببدعت بودن این عمل بغایت بعیدست از جهت ورود احادیث صحیحه درین باب مگر آنکه ادعای نسخ یا خصوصیت آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و روایات نیز خالی از اختلاف نه در بعض احادیث صحیحه آمده که گذارد رکعتین پس بیرون آمد بی ذکر اضطجاع و ذکر اضطجاع در بعض احادیث بعد از نماز تهجد آمده که اضطجاع کرد و بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانچه مذکور نماز شب بیاید و ازین جهت ست که جماهیر علما طریق مستقیم توسط

اختیار کرده اند و باستحباب قائل شده و امام مالک میگوید اگر برای استراحت و رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده کند پسندیده و موجب انشراح و تازگی طبیعت بود و قول امام ابو حنیفه رحمه الله نیز همین ست و میفرماید که فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بقصد استراحت بود نه بتعبد والله اعلم و در خفتیدن بر پهلوی راست که عادت شریف در نوم بود سر آن ست که تا خواب غلبه نکند و مانع از قیام برای صلوة نیاید چه دل که مضغهٔ صنوبری ست در جانب چپ معلق ست اگر بر جانب چپ خفتد دل قرار گیرد و در راحت و آسایش غلبه کند و بجهت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفتد دل طلب مستقر و آرامگاه خود که جانب چپ ست کند و در قلق و بی آرامی افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود رطوبت دماغ و تعطل قوی است کمتر بود خواب دیر آید و چون بیاید گران نبود و ازین جهت که بجانب راست خفتن باعث قلق و دیر آمدن و سبک بودن خواب ست اطبا خفتن بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و هضم طعام را که بجهت توجه حرارت غریزی بداخل بدن در حالت نوم حاصل میشود و هر چند نوم غالب تر راحت کامل تر و هضم طعام قوی تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کند طلب سبک خوابی و تیسیر قیام شب را و ازینجا رعایت قلت طعام نیز لازم افتد و حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل و عالم روحانیت را نافع بود و مراد بدل اینجا لطیفه مدرکه است و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند تنبیه در احادیث صحیحه آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از گذاردن رکعتین فجر درین اضطجاع گاهی بخواب نیز میرفت تا حدی که شنیده میشد آواز نفس که نائم را باشد و آنرا غطیط گویند و همچنان برمیخاست و بنماز میرفت و عدم نقض طهارت بنوم از خصائص آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ست و بعض گفته اند از خصائص انبیا ست صلواة الله و سلامه علیهم اجمعین تا گفته اند که رؤیا الانبیاء وحی و دلیلش قول حق سبحانه تعالی ست انی اری فی المنام انی اذبحک ۞ و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود مراد خواب خیال نکنید هر چه شما میگوئید نزد من می شنوم چشم من در خواب ست و لیکن دل من بیدار اینجا اشکالی آورده اند که اگر حال این ست پس چرا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در لیلة التعریس بخواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آنرا قضا کرد و تعریس نزول مسافر ست در آخر شب برای خواب و استراحت و قصهٔ لیلة التعریس آن ست که مسلم از ابو هریره و مالک از زید بن اسلم آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون از غزوهٔ خیبر بمدینه عود فرمود یا از مدینه بمکه میرفت و تمام شب سیر کرده بود چون خواب غلبه کرد در وادی نزول کرد و بخواب رفت و ببلال گفت امشب تو برای ما حفظی و حراستی کن و از طلوع فجر خبردار باش تا نماز فوت نشود بلال زمانی بنماز مشغول شد و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه همه بخواب رفتند چون وقت فجر نزدیک رسید بلال براحلهٔ خود تکیه زد خوابش درگرفت و هیچ یکی بوقت نماز بیدار نشدند نه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و نه بلال و نه اصحاب تا آفتاب طلوع کرد آنگاه بیدار شدند و اول کسیکه بیدار گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود ترسان و هولناک و گفت ای بلال چه کردی و چرا بخواب رفتی گفت بلال چه کار کند آنچه شما را رسید بلال را نیز رسید فرمود بارها بر بندید و سوار شوید و ازین وادی برآئید و در روایتی آمده که فرمود این جای شیطان ست بار بر بستند و برآمدند و جای دیگر نزول کردند پس وضو کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه را نیز امر کرد و بلال را گفت تا ندا کرد برای نماز پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بجماعت نماز فجر قضا کرد و برگشت و صحابه را دید که ترسان و لرزان اند فرمود ایها الناس خدای تعالی قبض کرد ارواح ما را اگر میخواست میفرستاد بسوی ما ارواح ما را پیشتر ازین وقت هر که از شما خواب کند از نماز یا نسیان کند آنرا پستر بیدار شود یا آگاه گردد گو بگذارد درین وقت چنانکه میگذارد در وقتش و وقوع این واقعه باعث این شریعت شد که فرمود اکنون میگوئید با وجود بیداری دل

چه بودن نیست قواده شده ابن نکرده یافت تصوف و غلبه که تعبیر ست از عدم حضور و تیقظ در خواب باشد و بیهوشی و بیخودی و غیبت و غلبه مدرک نکرده اگرچه دل بیدار است متل شخص بیداست و در زن خانه پرده افتاده و غیبت و غلبه در بیداری بیس بیداری دل با عدم ادراک صورت منافات ندارد و زیرا که دری این دریچه گشاده باید تنها بیداری دل کفایت ندارد و نکرده چه دانستن وحی والهام و دیافتن که بر این فعل بار تعالی ست که در آن وقت وحی کشف نکرده چه توان کرد و یقینا حق بود که آنحضرت قضای فوائت و ادراک شرف اتباع ست و جواب دیگر آن ست که اگر دل بیداست در خواب در او بی تاثیری نبود لیکن مراد کرد او حالتی و شهودی دست و چه که دران مستغرق کرده و دوار ماسوای آن مشهود از صور و معانی زاهل و غافل شود چنانچه در بعض احیان در حالت وحی مثل این معنی روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم نباشد بلکه طریان حالتی تعلیم کرده که آنرا جز خدا کسی نداند یا آنکه با وجود بیداری و هوشیاری فراموش گردانیدند تا باعث تشریع حکمی از احکام و دریافت شرف متابعت گردد چنانچه از سیاق حدیث لائح گردد و بعضی از مشائخ صوفیه گویند که این خواب و فراموشی از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابتلای الٰهی بود برای اخذ تدبیر و ترک تفویض بتدبیر اگرچه تمسک باسباب مرتبه تحقیق و تمکین ست اما درین مقام این اقتضا کرد تا حال چه بود و این سخن خالی از جرأت و سوء ادب نیست نسبت بحضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم والله اعلم

فصل در قیام شب مراد بدان نماز تهجد ست بدانکه علما را اختلاف ست که قیام لیل بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرض بوده یا سنت هر دو طائفه را دلیل قلی ست و آن آیت تنزیل یعنی قرآن ست ومن اللیل یعنی از شب فتهجد به ترک خواب کن یعنی برخیز برای نماز و تهجد در لغت بمعنی ترک هجود ست و هجود بمعنی خواب نافلة لک در حالی که زائد ست این تهجد بر صلوات خمس برای تو یا فضیلت ست برای تو بجهت اختصاص فرضیت آن بتو جمعی که قائل اند بودن تهجد سنت میگویند این آیت صریح ست در عدم وجوب زیرا که نافله بمعنی صلوة نفل ست که زیادت ست بر نماز فرض و نفل در لغت بمعنی زیادت بود و جمعی که قائل اند بفرضیت تهجد میگویند قول وی فتهجد امر ست صریح بقیام لیل و تهجد چنانکه جای دیگر فرمود یا ایها المزمل ای خواب کننده در شب جامه بر خویش پیچیده قم اللیل برخیز در شب و نماز کن و اصل مدلول امر وجوب و فرضیت ست مادام که قرینه بر خلاف آن پیدا نشود و ناسخی صریح برای این ایجاب نیامده پس وجوبی که مستفاد ست ازین امر بر حال خود باشد و قول ایشان ناسخی صریح نیامده گویا اشارت ست برد آنکه بعض گفته اند که قول حق سبحانه و تعالی علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الآیة ناسخ این وجوب ست چنانچه بعض مفسران گفته اند که در اول قیام لیل واجب بود بتفصیل مذکور در قرآن در حفظ اوقات ثلث شب یا نصف یا ثلثان بعد از ان منسوخ شد باین آیت که گفت بخوانید از قرآن هر قدر که میسر شود مراد بقرآن قرأت نماز داشته اند پس تر این نیز نسخ شد بصلوة خمس کذا قال البیضاوی و در حدیث مسلم و ابی داؤد و نسائی آمده است که سعد بن هشام از عائشه پرسید از قیام لیل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عائشه گفت آیا تو قرآن نمیخوانی یا ایها المزمل حق تعالی فرض گردانید بر وی قیام شب را در اول این سوره پس قیام نمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واصحاب وی تا یکسال و نگاه داشت وی تعالی خاتمه این سوره را تا دوازده ماه در آسمان تا وقتیکه فرستاد در آخر این سوره تخفیف پس گشت قیام لیل تطوع بعد از آنکه بود فریضه پس مصنف میگوید که این آیت صریح نیست در نسخ تهجد از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جهت احتمال آنکه وی صلی الله علیه وآله وسلم درین خطاب داخل نباشد و مخصوص بعد بغیر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مانند آنکه کسی گوید امر برای وجوب ست اگر قرینه بر خلاف آن نباشد و اینجا لفظ نافله قرینه است بر آن چه معنی نافله تطوع بود جواب میگویید اما لفظ نافله اگر مراد بدان تطوع بودی

مخصوص نشدی بآنکہ نافلۃ لک یعنی حاجت بذکر لک کہ مفید اختصاص بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ست نبوی چہ نفل و
تطوع مخصوص بوی نباشد پس معلوم شد کہ مراد بنافلہ تطوع نیست بلکہ مراد بنافلہ زیادت ست چنانکہ معنی لغوی اوست
و مطلق زیادت بی آنکہ مقید بچیزی شود کہ افادہ معنی تطوع کند دلالت بر تطوع نمیکند و فرضی مخصوص راکہ زیادت ست بر فرائض
دیگر کہ عام اند نیز شامل بود پس معنی نافلۃ لک آن باشد کہ تہجد فریضہ زائدہ است مر ترا بر صلوۃ خمس مفروضہ مخصوص ست بتو و
چون در فرضیت نماز نفع مصلی ست صلوۃ وی بلام این جہت درست باشد اگرچہ ظاہر بر تقدیر وجوب علیک بود و اینچنین تفسیر کردہ اند
این آیت را در تفاسیر و مصنف میگوید مراد بزیادت کہ مدلول نافلۃ لک ست زیادت درجات ست ازین جہت مخصوص شد بوی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون قیام شب در حق غیر وی مباح ست بمعنی غیر واجب یعنی مستحب و مکفر سیئات ست واما در حق وی کہ
مغفور مطلق و معصوم ست موجب زیادت درجات و علو مراتب ست مجاہد کہ از کبار ائمہ تفسیر ست میگوید کہ غیر دیرا نوافل نیست
بلکہ مکفرات است و نوافل خاص ست بوی و این سخن فرع آن ست کہ زیادت کہ در معنی نافلہ معتبر ست بمعنی زیادت درجات ست
نہ بمعنی زیادت بر فرض فافہم و حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در حضر و سفر بران محافظت
نمودی و اگر فی الجملہ مرضی و کسلی و کوفتی داشتی نشستہ گذاردی و ترک نکردی کما جاء فی الحدیث و اگر گاہی بسبب مرضی قوی یا
بسبب غلبہ نومی نتوانستی ایستادہ و قیام شب فوت شدی در میان روز دوازدہ رکعت نماز بدل آن نماز فوت شدہ بگذاردی
چنانکہ ترمذی از عائشہ رض آوردہ و گفتہ ہذا حدیث حسن صحیح و این نیز بظاہر دلالتی دارد بر وجوب تہجد بر آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم و بالجملہ تاکید و مواظبت و ترغیب حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بران فعلا و قولا بسیار بود در صحیحین و غیرہما
از مغیرہ بن شعبہ آمدہ کہ چندان ایستاد کہ پایہای مبارک وی ورم کرد و از عائشہ رض آمدہ کہ لتشقق قدماہ او گفتند
یا رسول اللہ چندین تعب برای چہ کشی و قد غفر لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر فرمود آیا پس بندہ شاکر نباشم یعنی چون مولی
مرا باین مرتبہ آمرزیدہ من شکر وی نگویم و محبت وی نورزم و چون در آخر عمر ضعفی و تنداری پیدا کرد چنانکہ در وقت پیری
عادت ست نشستہ میگذاردی و قرأت نشستہ کردی و چون نوبت رکوع نزدیک شدی بایستادی و پارہ استادہ بخواندے
پس برکوع رفتی و نیز در حدیث مسلم از ابی ہریرہ آمدہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزول میکند یعنی متجلی می شود
بصفت فضل و رحمت و قرب و اجابت پروردگار تبارک و تعالی ہر شب باسمان دنیا وقتیکہ باقی ماند دو دانگ آخر شب
میگوید کیست کہ بخواند مرا تا اجابت کنم او را و کیست کہ سوال کند از من تا عطا کنم او را و کیست کہ طلب آمرزش گناہان کند
تا بیامرزم او را و ہکذا تا بد صبح و مسلم از جابر آوردہ کہ شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ گفت در شب ساعتی آفریدہ اند
کہ ہر چہ دران ساعت بطلبند بیابند و ترمذی از عمرو بن عبسہ آوردہ کہ گفت گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قریب تر
آنچہ پروردگار از بندہ باشد در آخر شب ست و اگر توانی کہ دران وقت ذکر حق کنی تقصیر مکن و چون آن حضرت را صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بر تہجد وعدہ بعثت مقام محمود کہ در آخرت مخصوص او ست کردہ اند لاجرم بر متابعان او نیز درین فعل پرتوی
از انوار آن مقام بتابد زیادہ برین چہ فضیلت بود و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب زیادہ از سیزدہ رکعت
نماز نگذاردی وگاہ بر یازدہ رکعت اقتصار کردی و ہشت رکعت یا شش رکعت را دوگان دوگان گذاردی و پنج رکعت
آخر را بیک سلام گذاردی ہمچنین ست در جامع الاصول از روایت ابو داؤد و این در جانب زیادت ست واما در جانب
قلت کمتر ازین نیز آمدہ است چنانکہ معلوم گردد و ظاہر عبارت این ست کہ درین میان جلسہ کردی ولیکن سلام در آخر

راوی ولیکن از روایات صحیحین آورده کرکم کلیب لیسیتی یعنی درین میان جلوس نیز نفرمودی و در کلام مصنف نیز بیاید کرچند رکعتی
بیک سلام و یک تشهد و در میان این پنج رکعت نشستن نبود و در آخر و فقها را در شبها خلاف ست که آیا تا همه زیاده بر دو رکعت
گذاردن درست ست یانه و احتمال که منع کنند یا این رخصتی ست که بحضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم دارند یا از جلوس سلام خود
اما بنای نوافل بر یک تحریمه جائزست بخلاف و در کراهیت زیاده بر چهار رکعت در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام
واحد خلافی مشهورست و صحیح در مذهب حنفیه آن ست که مکروه است و افضل نزد ابی حنیفه در شب و روز چهارگان چهارگان ست و نزد
صاحبیه در شب دوگان دوگان و در روز چهارگان چهارگان و نزد شافعی دوگان دوگان در روز و شب و همه تمسک باحادیث
دارند که ورود یافته است دران باب وجه آمده است والله اعلم و بعضی از علمای حدیث میگویند که نماز شب زیاده بر یازده رکعت
نبود و چون برایشان وارد میشود که سیزده رکعت نیز در صحاح آمده است پس چون میگویند که زیاده بر یازده رکعت نبود جواب
میگویند که روایت سیزده صحیح ست اما مراد بدو رکعت سنت فجرست یعنی نماز شب همان یازده است و سیزده گفتن مسامحه است
بحساب کردن رکعتین فجر از ان و برای تائید این توجیه و تاویل میگویند که این معنی در حدیث صحیح از عائشه صریحا مبین ست که
گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلی باللیل ثلث عشرة رکعة برکعتی الفجر و قال الشعبی گفت شعبی که از مشاهیر تابعین
ست سالت ابن عباس و ابن عمر پرسیدم ابن عباس و ابن عمر را عن صلوة الرسول باللیل از نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که در شب میگذارد فقالا پس گفتند ابن عباس و ابن عمر ثلث عشرة نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب سیزده رکعت بود
منها ثمان از جمله سیزده هشت رکعت بود که دو دو رکعت میگذارد و یوتر بثلث و وتر میکرد بسه رکعت و رکعتین بعد الفجر و دو رکعت
بعد از طلوع فجر یعنی پیش از نماز صبح و مصنف در رد این سخن بعض علما میگوید که در صحیحین روایت دیگر آمده صحیح در آنکه سیزده
رکعت خارج سنت بامداد بود واگرچه نیز روایت آمده صریح در انکه سیزده رکعت گذارد که سنت فجر داخل آن بود ولیکن قطع بانکه
یازده بود و بس و سیزده با سنت فجر بود چنانچه بعض علما گویند صحیح نباشد و عن ابن عباس مروی ست از ابن عباس نه که ابن عباس
بات شب کرد فی بیت خالته میمونة در خانه خاله خود که نام وی میمونه بنت الحارث ست و یکی از ازواج مطهره بود یعنی مروی ست
از ابن عباس که گفت شب کردم در خانه خاله خود میمونه بنت الحارث پس حدیث کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با اهل خود
ساعتی پس انداختند برای وی وساده و خواب کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اهل او بر طول وساده و خواب کردم من بر
عرض وی و چون ثلث اخیر از شب شد بیدار شد و بنشست و مسح کرد خواب را از روی مبارک خود بدو دست و نظر کرد بجانب
آسمان و بخواند ده آیت از آخر سوره آل عمران از ان فی خلق السموات والارض تا آخر سوره بعد از ان برخاست بسوی
مشکی که آویخته بود و مسواک کرد و وضو کرد از ان مشک وضوء بین بین یعنی سیراب کرد بی تقتیر و تقصیر و اکثار نکرد در ریختن آب و
لیکن همه جا رسانید و در روایتی کشاد بند دهان مشک را و ریخت آب را در طغار و نیک کرد وضوی خود را و پرسید که آن پسرک
چه شد پس بیدار کردند مرا پس برخاستم و ایستادم و کردم آنچه کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس ایستاد آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بنماز و ایستادم من در پهلوی چپ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس نهاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
دست راست خود را بر سر من و گرفت گوش مرا و بتافت و بجانب پهلوی راست خود کشید و دعا کرد مرا اللهم فقهه فی الدین فتتام النبی
پس قیام نمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من اللیل پاره از شب فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم
رکعتین شش بار رکعتین گذارد و این دوازده رکعت شد ثم اوتر پس وتر کرد بیک رکعت و این مجموع سیزده رکعت شد ثم اضطجع

پستر اضطجاع کرد حتی جاءه المؤذن تا آمد بر وی مؤذن برای اعلام نماز فجر فقام پس برخاست فصلی رکعتین خفیفتین پس بگزارد
دو رکعت سبک که نماز سنت فجر باشد ثم خرج فصلی الصبح پس برآمد بمسجد و بگزارد نماز فرض صبح را و در لفظ دیگر یعنی روایت دیگر
از ابن عباس آمده فصلی ثلث عشرة رکعة گزارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سیزده رکعت را ثم نام پس خواب کرد حتی نفخ
تا دم کرد و عادت شریف وی بود که چون خواب کردی نفخ کردی و نفسی که از نائم برآید برآمدی و از نووی تعبیر بغطیط و خطیط کرده
بیک معنی ست نیز در احادیث وقوع یافته است و گویند که این علامت صحت مزاج و سلامت مخرج نفس ست از سده و غیر آن فلما
تبین له الفجر پس هرگاه که ظاهر شد او را طلوع فجر صلی رکعتین خفیفتین گزارد دو رکعت خفیف را که سنت فجر باشد درین لفظ صریح
ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و ازین جهت ذکر کرد او را مصنف تا معلوم گردد که لفظ رکعتین در روایت سابقه شش
بار مکرر ست بر هر تقدیر صریح شد که نماز شب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سیزده رکعت بود و رکعتین سنت خارج آن پس
تاویل بعض علما که سیزده را با رکعتین سنت فجر گفته اند باطل باشد و بالجمله اتفاق شد علما را بر یازده رکعت و اختلاف در دو رکعت
اخیر افتاد بعضی خارج رکعتین فجر می شمرند چنانچه مختار اکثر علماست و بعضی با رکعتین فجر داشتند و حق آن ست که هر دو بود تارة فتارة
و ادعای دوام یکی ازین دو طریق باطل و چون این عدد رکعات نماز شب با وجود اختلاف که سیزده است یا یازده با عدد فرائض و
سنن رواتب جمع کنی مجموع عدد رکعات نماز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شبانروزی چهل رکعت شود که آن حضرت صلی الله علیه و
آله وسلم بران مواظبت و محافظت مینمود هفده رکعت فرض و ده رکعت یا دوازده رکعت راتبه اول بمذهبی که راتبه قبل الظهر را دو رکعت
گویند چنانچه گذشت و دوم بمذهبی که چهار رکعت دارند چنانچه مذهب حنفیه است و یازده یا سیزده رکعت قیام شب که مجموع
چهل رکعت باشد اگر عدد نماز شب یازده است راتبه ظهر را چهار اعتبار باید کرد و اگر سیزده است دو باین اعتبار مجموع عدد نماز
شبانروزی چهل باشد و آنچه زیاده بران گزارده دائمی نبود بلکه برای سببی و عارضی بود و همچون هشت رکعت نماز شکرانه فتح که در روز
فتح مکه در خانه ام هانی گزارد و امام نووی در شرح مسلم میگوید که آن نماز چاشت بود که درین وقت گزارد و لهذا در حدیث سبحة الضحی
واقع شده اضافت دلالت دارد بر سببیت وقت ضحی چنانچه صلوة الظهر و صلوة العصر و باین کلام نووی معلوم شد که قول مصنف
و همچون نماز چاشت که چون از سفر رسیدی بگزاردی یعنی آن بعارضه سبب قدوم سفر بود نه از جهت این وقت و اکثر اوقات
قدوم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت چاشت بود محل نظر ست و ظاهر کلام وی نیز در فصل نماز چاشت دال ست بر آنکه
مختار نزد وی آن ست که آن نمازی ست دائمی غیر متعلق بسببی چنانچه تحقیق این در آن فصل بیاید و چون دو رکعت تحیت مسجد که بسبب
دخول مسجد و مخصوص بدان بود و چون دو رکعتی که در خانه کسی گزاردی که بزیارت برفتی عادت شریف چنان بود که چون در خانه یکی
از اصحاب برفتی در گوشه خانه وی دو رکعت نماز گزاردی و برای وی و اهل خانه وی دعا بخیر و برکت کردی و آن کس آنجا را در خانه
خود مسجد گرفتی و در آنجا نماز کردی و بعضی از اصحاب بهمین غرض آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بخانه بردندی تا گوشه خانه
را بنماز خود مشرف سازد و آنجا را مسجد گیرند خصوصا آنهایی که خانه ایشان از مسجد شریف دور بودی کما جاء فی الاحادیث و امثال
این اسباب که گاه گاهی عارض شدی پس باید که طالب حق متابعت وی صلی الله علیه وآله وسلم کند و این چهل رکعت را که بمثابه
اربعین تمام ست بهیچ گونه در هیچ وقت باختیار فوت نکند و در جمیع عمر بران مواظبت نماید و ملال و کسل را بخود راه ندهد که بیگمان
و بیشبهه سبب فتح ابواب سعادات و نیل مرادات جاودانی در دنیا و آخرت بود و چرا چنین نباشد زیرا که هر که هر روز و شب چهل
نوبت در اکرم الاکرمین را بانگشت طلب و ادب بطریق و اتباع اشرف عجم و عرب صلی الله علیه وآله وسلم زدن گیرد در اسرع اوقات

و اقرب بمناسبت در صحت روایت گفته اند و نیز چون بیان کرد که در شب نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیاده و بیشتر
خواست که اقوال ترا بیشتر بیان کند از روایات مختلفه که درآن ورود یافته با بیان کیفیت قیام و طول و خفت آن و آنچه از لواحق
آن باشد پس گفت فصل کیفیت قیام لیل چون نیمه شب یا اندکی برخاستی برخاستی وگاهی بیشتر از نیمه شب برخاستی وگاه و چون از روی
در تهجد مع آمدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم و ابوداود و نسائی آمده کان یقوم اذا سمع الصارخ الحدیث و آن
یعنی خروس خروس غالباً بعد از انتصاف شب بلکه بعد از ثلث و ربع آخر شب میباشد و اصل درین باب آیت سورهٔ
المزمل ست که ازان تخییر میان قیام ثلثین و نصف و ثلث و ربع بوجهی که مفسران بیان کرده اند معلوم میشود و چون بیدار شدی
دعائیکه در وقت استیقاظ ورود یافته است بخواندی و دستهای مبارک را بر چشم مبارک مالیدی لفظ حدیث اینچنین
ست که خواب را از روی مبارک مسح کردی و مراد همین ست که گفته شد و مسواک بمبالغه کردی و در حدیث بخاری آمده
در وقت مسواک کردن آواز اُغ اُغ و در روایتی اُخ اُخ آمدی و نیز آمده که چندان مبالغه در مسواک کردی که لثه
یعنی گوشت بیخهای دندان سوده گشتی پس وضو تمام ساختی و در حال مسواک و وضو چنانچه در حدیثی که از ابن عباس
نقل کند بیاید و از بعض احادیث معلوم گردد که بعد از استیقاظ پیش از وضو در وقتیکه از خواب برخاستی و نظر بجانب آسمان
کردی ده آیت از آخر سورهٔ آل عمران خواندی ازان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی
الالباب تا آخر سوره بخواندی و در روایت ابی داود از فضل بن عباس آمده که پنج آیت خواندی و در روایت نسائی
از ربنا ما خلقت هذا باطلا تا انک لا تخلف المیعاد نیز آمده و افتتاح نماز را چنانکه در حدیث مسلم از عائشه و زید بن خالد
جهنی آمده بدو رکعت سبک فرمودی چنانچه خود افتتاح نماز بدو رکعت سبک نمودی امت را نیز بآن امر استحباب می فرمودی
چنانچه مسلم از ابوهریره آورده که اذا قام احدکم چون قیام کند یکی از شما من اللیل از شب فلیفتتح پس گو که افتتاح کند صلوته
نماز خود را برکعتین خفیفتین بدو رکعت سبک و در کیفیت قیام شب و کمیت رکعات آن روایات متعدده مختلفه در احادیث
صحیحه ورود یافته جمله آن بر هشت طریق بلکه زیاده ازان وارد شده و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر کدام ازانها را
در اوقات مختلفه کرده متعبد که قصد اتباع دارد نیز مخیر ست در مواظبت بر یکی ازان انواع و در فعل هر یکی در اوقات مختلفه
ظاهر این طریق اخیر ادخل و انسب باشد بسلوک طریقه اتباع کما لا یخفی نوع اول ازان هشت طریق آنچه در حدیث عبدالله ابن عباس
بروایتی از وی آمده ان رسول الله که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم استیقظ بیدار شد فتسوک و توضأ پس مسواک کرد و وضو
ساخت وهو یقول در حالتیکه میخواند ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب
فقرأ هؤلاء الآیات پس خواند این آیات را حتی ختم السورة تا آنکه تمام کرد سوره را ثم قام پس ایستاد برای نماز فصلی رکعتین
پس بگذارد دو رکعت را اطال فیهما و دراز کرد درین دو رکعت القیام والرکوع والسجود قیام و قرأت و رکوع و سجود را
درین حدیث مجملاً تطویل این ارکان واقع شده و در احادیث دیگر تفصیل آن نیز ورود یافته است چنانچه در فصول سابقه
در بیان رکوع و سجود ذکر کردیم ثم انصرف پس برگشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از گزاردن این دو رکعت فنام پس بخواب
رفت حتی نفخ تا آنکه دم کرد ثم فعل ذلک پس کرد این دو رکعت را باین صفت که مذکور شد دو بار دیگر تا گشت ثلاث مرات سه بار
گشت مجموع آن شش رکعات ست رکعات کل ذلک در هر مرت ازین مرات یستاک مسواک میکرد و یتوضأ و وضو میکرد بعد از
استیقاظ و یقرأ هؤلاء الآیات و میخواند این آیات را ثم اوتر بثلث پس وتر کرد بسه رکعت پس مجموع نماز شب بموجب این

۲ رکعت بود باین کیفیت مذکوره فاذن المؤذن پس اذان نماز فجر گفت مؤذن فخرج الی الصلوة پس بیرون آمد برای نماز و هو
یقول و حال آنکه میگفت این کلمات را اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی لسانی نورا و اجعل فی سمعی نورا و اجعل فی بصری نورا و اجعل
من خلفی نورا و من امامی نورا و اجعل من فوقی نورا و من تحتی نورا اللهم اعطنی نورا این روایت مسلم ست و در بعض روایات بخاری
زیادت و عن یمینی نورا و عن شمالی نورا و پیش از فوقی نورا و در بعضی ذکر عصبی و لحمی و دمی و شعری و بشری و در بعضی و اعظم لی
نورا بدل و اعطنی نورا نیز واقع شده و ذکر رکعتین سنت فجر درین روایت نیست ما ناکه مقصود اصلی درین روایت بیان
نماز شب بوده باشد چون سنت فجر بعد از طلوع فجر ست از وی ساکت ماند و لهذا در روایات دیگر از ابن عباس ذکر آن آمده
چنانکه در روایت ابو داؤد آمده ثم صلی رکعتین و ذکر افتتاح صلوة لیل بدو رکعت خفیف نیز درین روایت نیست و
حال آنکه در روایات صحیحه آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا خود میکرد و امت را نیز بدان امر میفرمود چنانچه گذشت
از حدیث عائشہؓ و ابی هریره و جواب ازین گفته اند بردو وجه یکی آنکه افتتاح بدو رکعت خفیف از آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم دائی نبود بلکه گاه افتتاح بدو رکعت سبک کردی چنانچه در روایات دیگر آمده است و گاه بدو رکعت مطول چنانچه
درین روایت آمده وجه دوم آنکه ذکر افتتاح بدو رکعت خفیف در حدیث عائشہؓ واقع شده و عائشہؓ ازجهت آنکه شب
با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در یک خانه میبود بحال قیام شب و کیفیت نماز وی صلی الله علیه و آله وسلم اعرف و اعلم
بود شاید که آنچه وی حفظ کرده باشد از ابن عباس فوت شده باین سبب که ذکر کرده شد و نیز از ابن عباس که دران زمان صغیر
بود احتمال عدم ضبط و حفظ وی چندان دور نباشد پس صحیح همان باشد که افتتاح برکعتین خفیفتین میکرد و درین جواب اخیر
نظر ست چه در بعض روایات از ابن عباس ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین آمده است و در بعض احادیث مرویه از عائشہؓ
ذکر آن نیست در جامع الاصول هم از روایت مسلم و ابی داؤد از کریب می آرد که گفت پرسیدم ابن عباس را چگونه بود نماز
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شب فرمود بیتوتت کردم نزد وی صلی الله علیه و آله وسلم شبی که نزد میمونهؓ بود پس
بخواب رفت و چون گذشت ثلث لیل یا نصف بیدار شد و وضو کرد و وضو کردم من با وی پس استادم در پهلوی چپ وی
پس کشید مرا به پهلوی راست خود و بستر نهاد دست مبارک خود را بر سر من و گرفت گوش مرا گو یا میخواهد بیدار کند مرا پس گذارد
دو رکعت سبک تا گفتم من در دل خود مگر خواند در هر دو رکعت ام القرآن را فقط پس تر سلام داد و پس تر گذارد یازده رکعت با وتر
پس بخواب رفت پس آمد وی را بلال و گفت الصلوة یا رسول الله پس برخاست و بگذارد دو رکعت را پس تر بگذارد
نماز با مردم و بنا برآنچه ذکر کردیم از ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین در روایت مسلم از ابن عباس و عدم ذکر آن در روایت
دیگر از وی نیز اشکالی پیدا میشود بجهت وحدت واقعه که بیتوتت وی بود در بیت میمونهؓ مگر آنکه گویند در هر مقام غرض قرار گرفته
چیزی متعلق شد همان را دران مقام روایت کرد یا قائل شوند بتعدد این قضیه و لا بدست از قول بآن از جهت وجود
روایات مختلفه صحیحه از ابن عباس دران چنانچه در جامع الاصول مذکور است و بعضی ازان در ضمن بیان معلوم گردد والله
اعلم نوع دوم کیفیتی که عائشہؓ روایت کرده که افتتاح بدو رکعت سبک میکرد چنانچه در حدیث مسلم از عائشہؓ آمده که
گفت افتتاح میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز شب را بدو رکعت سبک اما چندین روایات از عائشہؓ در صحیح
آمده که در انجا ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین نیست و بعد ازان تطویل میکرد و ده رکعت بر هیچ سلام میگذارد و وتر را یک رکعت
میگذارد بیک سلام چنانچه در جامع الاصول از روایت بخاری و مسلم از وی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

میگذارد بعد از فراغ از تشهد فجر نه رکعت و سلام میداد در میان هر دو رکعت و وتر میکرد بیک رکعت و در روایت دیگر از
عائشه آمده که گفت بود نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ده رکعت و وتر میکرد بیک سجده یعنی بیک رکعت و میگذارد رکعتین
فجر تا مجموع سیزده رکعت بودی پس درین نوع سیزده رکعت میگذارد یا دو رکعت سنت فجر و مثل این در روایت ابن عباس
نیز آمده چنانچه ذکر کردیم و وجه تخصیص مصنف آنرا به عائشه بجهت آن ست که بزعم وی افتتاح برکعتین خفیفتین در روایت
ابن عباس نیامده و لیس الامر کذلک کما ذکرناه آنفا و در صحیح مسلم و موطا از زید بن خالد آمده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دو رکعت خفیفه پس گذارد دو رکعت دراز پس گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو
رکعت پیش پس گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس وتر کرد تا این مجموع
سیزده رکعت شد تفصیل کیفیت همین نوع باشد نه نوع دیگر مستقل بشمار کردن رکعتین فجر از آن ولیکن در حدیث زید در روایت
موطا ذکر رکعتین خفیفتین نیست نوع سوم سیزده رکعت میگذارد بیرون از دو رکعت سنت فجر این صورت خصوصیت ندارد با ابن
عباس و عائشه و در روایت هر دو آمده ولیکن پوشیده نماند که بر طریقی که مصنف نوع دوم را بیان کرد نیز سیزده رکعت میشود
بیرون از دو رکعت سنت فجر پس مقابلت در نوع ثانی و ثالث ظاهر نشود و نیز این ثالث را کیفیتی مخصوص بیان نکرد پس مراد
درینجا سیزده رکعت بود بیرون سنت فجر بی افتتاح برکعتین خفیفتین وحمل کرده شود کیفیت آنرا بر مثل آنچه در فصل سابق از ابن عباس
در بیتوتت بیت میمونه نقل کرد پس مقابلت در نوع ثانی و ثالث با فتتاح برکعتین خفیفتین و عدم آن باشد با اشتراک در گذاردن
سیزده رکعت بیرون سنت فجر نوع چهارم ابو داود از ابن عباس در قضیه بیتوتت آورده که گفت هشت رکعت میگذارد بچهار سلام
بعد از آن پنج رکعت میگذارد که بدان وتر میکرد نماز را در این طریق نیز سیزده رکعت باشد و گذاردن آن پنج رکعت بیک سلام و یک
تشهد بودی در میان پنج رکعت نشستن نبود الا در رکعت آخر چنانچه در روایت ابو داود بصریح آمده که لم یجلس فیهن الا و اگرچه در بعض
روایات وی لم یسلم الا فی آخرهن نیز آمده و ازینجا بعض فقها گفته اند که مراد از جلوس همان سلام ست نوع پنجم نه رکعت متصل میگذارد
گذاردن نه رکعت در روایت بخاری و ترمذی و ابی داود از عائشه آمده اما این کیفیت که مصنف میگوید در سنن ابی داود ست
که هشت رکعت و ازان پیاپی میگذارد و نشستن نبود الا در رکعت هشتم تشهد و دعا میخواند و برمیخاست برکعت نهم و سلام میداد و بعد از آن
یک رکعت دیگر که همین رکعت نهم باشد میگذارد و وتر میکرد بدان نماز را و می نشست و تشهد میخواند و سلام میداد و بعد از آن برمیخاست
و دو رکعت نماز میگذارد در پی وتر و در روایت بخاری و موطا آمده که رکعتین بعد الوتر نشسته شروع کردی و قرائت کردی چون نزدیک
برکوع رسیدی برخاستی و رکوع کردی و بسجده رفتی و ذکر این دو رکعت بعد از وتر در کلام مصنف بیاید و نیز در موطا از اسود بن یزید
آورده که از عائشه از نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در شب میگذارد پرسید گفت در اوائل سیزده رکعت میگذارد بعد از آن
دو رکعت ترک داد و یازده آمد و بعد از وی نه رکعت میگذارد و بود آخر نماز وی در شب وتر نوع ششم هفت رکعت میگذارد چنانچه
در روایت بخاری از مسروق آورده که پرسید از عائشه رض از نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب گفت هفت بود و نه بود و یازده
بود یعنی در هر وقتی یکی ازین انواع بوده و نیز در موطا آمده که ایتار میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم به نه رکعت بعد از آن بهفت
میکرد و گذاردن هفت رکعت باین کیفیت بود که شش رکعت متصل بود و جلوس نبود و در رکعت ششم می نشست و بی آنکه سلام برمیخاست
و یک رکعت میگذارد و سلام میداد و بعد از آن دو رکعت می گذارد بعد از وتر نشسته و در روایت ابی داود از عائشه نیز آمده که چون آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پیر شد و تن دار گشت نقصان کرد از نه رکعت دو رکعت آورد و او را بهفت و همراه از عالم رفت و با ...

درین باب مختلف آمده اکثر آن سیزده رکعت ست و اقل آن هفت و بعضی از علما پنج هم گفته اند و حدیثی درین باب بنظر درنمی آید و نیز باید دانست که در بعض روایات وتر را داخل آن شمرده اند و در بعض خارج و ازین جاست که ترمذی میگوید که از سیزده بیشتر نیامده و از نسخ کمتر و نیز رکعتین بعد الوتر را در بعض جاها داخل داشته و در بعض خارج و در بعض رکعتین فجر را نیز از تتمه نماز شب شمرده و در بعض روایات یک رکعت را وتر گفته اند و در بعض سه تا پنج و هفت و نه و در بعض جا تمام نماز شب را وتر نام کرده اند ترمذی در جامع خود از ام سلمه می آرد که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وتر میکرد بسیزده رکعت چون بکبر سن رسید و ضعیف گشت وتر میکرد بهفت و گفت ترمذی روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وتر بسیزده و یازده و نه و هفت و پنج و سه و یک گفت معنی این سخن آن ست که میگذارد در شب سیزده رکعت با وتر پس نسبت کرده شد نماز شب را بوتر و خوانده شد همه را وتر و روایت کرده شده است در صحیح از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت او تروا یا اهل القرآن و مراد بدان قیام لیل داشته نوع هفتم در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت بیک سلام میگذارد و این نوع شامل جمیع اعداد که در انواع سابقه مذکور شد تواند بود یعنی هر عدد که میگذارد خواه سیزده و خواه یازده و یا نه و یا هفت در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت وتر میگذارد پس حاصل این نوع آن آمد که گذاردن نماز تهجد دوگان دوگان بود و بسلام بعد از هر دو رکعت و وتر بسه رکعت بود و سلام بعد از هر دو رکعت خود در احادیث ثابت ست و وتر بسه رکعت چنانچه مذهب حنفی و بعض ائمه دیگر ست نیز در روایت بخاری از ابن عباس آمده چنانچه مصنف در نوع اول آنرا بیان نموده و آنجا میگوید که حفاظ درین روایت طعن کرده اند و با وجود در روایت صحیح بخاری بان چه محل طعن ست یا رب مقصود آن باشد که ایتار بسه رکعت مخصوص بآن صورت ست که در نوع اول مذکور شد اما آنکه دوگانه چندی یکجا بگذارند و در هر دو رکعت سلام دهند و در آخر سه رکعت وتر بگذارند این طریق باین خصوص مطعون ست و این توجیه بعید ست چه ظاهر کلام مصنف در نفی ایتار بسه رکعت ست مطلق چنانچه در وجه طعن حفاظ درین روایت میگوید چه در صحیح ابن حبان ست باسناد صحیح لا توتروا بثلث وتر نکنید بسه رکعت بل بلکه او تروا بخمس او بسبع وتر کنید به پنج رکعت یا بهفت رکعت ولا تشبهوا بصلوٰة المغرب و تشبیه نکنید بنماز مغرب که سه رکعت بیک سلام میگذارید و این حدیث را زرکشی از روایت دارقطنی نیز آورده و گفته که رجال وی ثقات اند و در حدیث عائشه رض باسناد صحیح آن ست که در دو رکعت آخر سلام میداد بعد از آن یک رکعت میگذارد و بسلام چنانکه در نوع دوم گذشت از امام احمد پرسیدند که در وتر چه میگوئی که بیک رکعت ست یا بسه گفت امام احمد اکثر الحدیث و اقواه رکعة آنچه در اکثر احادیث آمده و روایت آنها قوی و راجح ست این ست که وتر بیک رکعت کردی فانا اذهب الیها پس از نجهت مذهب من همین ست و من باین حدیث رفته ام دیگر بار هم ازوی از حال وتر پرسیدند درین بار جواب چنین داد که گفت یسلم فی الرکعتین سلام دهد در دو رکعت تا وتر بیک رکعت شود چنانچه مذهب مختار اوست و نیز گفت و ان لم یسلم و اگر سلام ندهد در دو رکعت تا وتر بسه رکعت شود رجوت ان لا یضره جائزست و امید میدارم که ضرر نکند او را در اصل جواز وتر الا ان التسلیم اثبت مگر آن ست که سلام دادن در دو رکعت و وتر کردن بیک رکعت ثابت تر و راجح تر ست مخفی نماند که مصنف در تضعیف و تزئیف وتر بسه رکعت مبالغه کرده و حال آنکه درین باب احادیث و آثار صحیحه آمده و حق آن ست که ایتار به سه رکعت یا بر کعت واحده مختلف فیه است میان علما ترمذی از امیر المؤمنین علی رض آرد که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وتر میکرد بسه رکعت و میخواند در آن نه سوره از مفصل در هر رکعتی سه سوره از آن که آخر آنها قل هو الله احد ست و در روایت دیگر مفسر آمده که میخواند در رکعت اولی الهٰکم و القدر و اذا زلزلة و در ثانیه العصر و النصر و الکوثر

اورده شد ما خود از وتیت و ب و گفت مذهب از عمران بن حصین و عائشه و ابن عباس و ابی ایوب نیز آمده و قول زهری و
نخعی و مالک ست و گفته اند که وتر سه رکعت ست و سفیان گفته که اگر خواهی وتر کن به پنج و اگر خواهی به سه و اگر خواهی به
یک و گفت سفیان مستحب نزد من آن بود که وتر کرده شود به سه رکعت و گفت این قول ابن مبارک و اهل کوفه است انتهی و در
شرح خرقی در مذهب امام احمد حنبل گفت که مذهب ایشان ایتار برکعت واحده است و گفت در روایت احمد و ابی داود و نسائی
از ابی ایوب انصاری آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وتر حق ست یعنی واجب ست بر هر مسلمانی پس اگر خواهد
وتر کند به پنج رکعت و اگر خواهد به سه رکعت و از مسلم از ابن عمر ایتار برکعت واحده نیز آورده که مردی از اهل بادیه سوال کرد
از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز شب پس اشارت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدو انگشت خود و فرمود بهذا
مثنی مثنی و فرمود وتر یک رکعت ست از آخر شب و نیز گفت زرکشی لیکن اختلاف ست در آنکه آیا مکروه است وتر برکعت
واحده و قتیکه پیش از وی شفعی نگذارد و مراد بتیرا که در حدیث از آن نهی وارد شده این ست یا مکروه نیست زیرا که مروی ست
از ده تن از صحابه که ابوبکر و عمر و عثمان و عائشه از ایشان اند که ایتار برکعت واحده و حدیث بتیرا ضعیف ست و میگوید از امام احمد
در بیان دو روایت ست بروایتی مکروه است و بروایتی مکروه نیست انتهی و در جامع الاصول از حدیث صحیحین از عائشه آمده
که گفت زیاده نمیکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه در رمضان و نه در غیر او بر یازده رکعت میگذارد چهار رکعت را و
مپرس از حسن آنها و طول آنها پس میگذارد چهار رکعت دیگر و مپرس از حسن آنها و طول آنها پس میگذارد سه رکعت شمنی گوید
که اگر فصل میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وتر میان سه رکعت بسلام هر آئینه میگفت عائشه ثم یصلی ثنتین و
واحدة نه یصلی ثلثا و روایت کرد نسائی و حاکم بر شرط بخاری و مسلم از عائشه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که سلام نمیداد در رکعتین اولی از وتر و حاکم بر شرط بخاری و مسلم از عائشه گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وتر
میکرد به سه رکعت سلام نمیداد مگر در آخر آن و طحاوی از ابی العالیه آورده که گفت تعلیم کردند ما را اصحاب رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم که وتر مثل نماز مغرب ست این وتر لیل ست و آن وتر نهار و نیز از عقبه بن مسلم روایت کرده که پرسیدم عبد الله
بن عمر را از وتر پس گفت ابن عمر آیا می شناسی تو وتر نهار را گفتم نعم صلوة المغرب گفت صدقت و احسنت یعنی چون در حدیث
نماز مغرب را وتر نهار خوانده و آن بی فاصله است بسلام لاجرم وتر که وتر لیل ست نیز همچنین باشد و نیز طحاوی گفته که
آنچه مروی ست از ابن عمر که پرسید مردی از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز شب فرمود نماز شب دوگان دوگان ست
و چون ترسی طلوع صبح را بگذار یک رکعت تا وتر کند نماز ترا معنی وی آن ست که بگذار رکعت دیگر با دو رکعت که پیش از وی ست
تا سه رکعت گردد و دلالت نیست در وی بر فصل بسلام و گفت طحاوی که مذهب حنفیه در وتر به سه رکعت قوی ست از جهت نظر و
استدلال عقلی زیرا که خالی نیست که وتر فرض ست یا سنت اگر فرض ست فرض نیست مگر دو رکعت یا سه یا چهار و وتر باجماع
امت دو و چهار نیست پس نباشد مگر سه و اگر سنت ست هیچ سنتی نیست که او را مثلی در فرض که از وی اخذ کرده شده است
نبود و در نیست فرضی که وتر مثل وی بود مگر مغرب و آن سه رکعت ست کذا ذکره الشمنی قال العبد الضعیف سامحه الله امثال این
دلائل در حقیقت تائید و تقویت ست مر کسی را که دارد ست بثلاث رکعت نه اثبات آن بقیاس و این نکته مکرر گفته شده است که
دلائل عقلیه که بعضی از ائمه حنفیه آورده اند برای ترجیح بعض احادیث بر بعض ست نه اثبات آن حکم بمجرد قیاس فاحفظه امام محمد
در موطا میگوید که خبر داد ما را ابو حنیفه از حماد از ابراهیم نخعی از عمر بن الخطاب که گفت دوست ندارم که ترک کنم وتر را به سه رکعت ربع نعم

اشتران مصرح بہم در بنا از عبد اللہ بن مسعودؓ می آرد کہ گفت الوتر ثلث رکعات کثلاث المغرب و در روایتی کصلوۃ المغرب واز
ابن عباس می آرد الوتر کصلوۃ المغرب واز ابن عبد اللہ بن مسعودؓ می آرد کہ کفایت نکند یک رکعت ہرگز واز عائشہ می آرد
کہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ سلام نمیداد در رکعتین وتر و در سنن الہدی از روایت ابی بن کعب و عائشہؓ روایت
ایتار بسہ رکعت آوردہ واز عائشہ تصریح آمدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وتر بسہ رکعت میکرد و فصل نمیکرد میان آنہا
واز ابن مسعود نیز آوردہ الوتر ثلث رکعات کوتر النہار صلوۃ المغرب واز ابن عباس نیز آمدہ ثم اوتر بثلث واز حسن بصریؒ
اجماع سلف بر سہ رکعت نقل کردہ کذا فی الہدایۃ و در نہایہ شرح ہدایہ آوردہ کہ چون عمرؓ سعد بن ابی وقاص را دید کہ وتر میکند برکعت
واحدہ گفت ما ہذہ البتیراء شفع کن آنرا واگر نہ ایذا میکنم ترا و میگوید کہ اگر اکتفا بیک رکعت جائز می بود در نماز ہر آئینہ قصر کردہ
میشد نماز مجر را در سفر و گفتہ اند کہ آنچہ تمسک کردہ بدان شافعی از احادیث کہ دال اند بر وتر بیک یا پنج یا ہفت یا نہ یا یازدہ
بیش از استقرار امر وتر بود و در آخر قرار بران یافت کہ جلوس میکرد بر راس ہر دو رکعت و وتر میکرد بسہ رکعت بی فصل و از آنچہ
دلالت دارد برآنکہ مشہور و متعارف میان صحابہ وتر بسہ رکعت بود و وتر بیک رکعت خفای داشت حدیث بخاری ست از
ابن عباس کہ در مشکوۃ آوردہ کہ وتر میکرد معاویہؓ بعد از عشا بیک رکعت و بود نزد وی مولای ابن عباسؓ پس رسانید این
خبر ایتار معاویہؓ بیک رکعت با ابن عباسؓ فرمود بگذار کہ وی صحبت داشتہ است بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در روایتی گفت
صواب کرد زیرا کہ وی فقیہ است پس این وحشت کشیدن حاضران از فعل معاویہؓ و انکار و استبعاد آن و جواب دادن
ابن عباس بتصویب وی مجملاً بفقاہت و صحبت وی دالی صریح دارد بران کہ وتر بیک رکعت متعارف نبود کما لا یخفی واز آنچہ
مذکور شد واضح گشت کہ ایتار بسہ رکعت اکثر و ارجح و افضل باشد واللہ اعلم و بالجملہ اختلاف ست در اخبار و آثار و اقوال
علما در امر وتر و این اختلاف در وتر در اولی و افضل ست و الا در جواز ثلث رکعت ہیچکس را اختلافی نیست و چون مقرر شد
کہ عمل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز شب مختلف و متنوع بود این نیز داخل آن تنوع و اختلاف ست و طعن در روایت
سہ رکعت محل بحث و مکابرہ است واللہ اعلم و در بیان نوع ہفتم چون سخن در وتر بسہ رکعت افتاد بدرازی کشید نوع اخیر
از ہشت نوع کہ مصنف ادعای حصر دران کرد باقی ماند و میگوید نوع ہشتم در سنن نسائی از حذیفہؓ روایت میکند کہ در ماہ رمضان
با پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز گذاردم یعنی نماز شب و در رکوع چندان درنگ کرد کہ در قیام و این تسبیح میگفت سبحان ربی العظیم
بعد از ان بنشست و میگفت رب اغفرلی و مکرر میکرد چون چہار رکعت نماز برین وجہ بگذارد بلال بانگ صبح گفت و نماز صبح پیغمبر را
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوت و اعلام کرد چنانچہ عادت وی بود کہ بعد از اذان و اجتماع مردم بر در حجرہ شریف می آمد و اعلام
میکرد تا مسجد بیرون می آمد و آوردہ اند کہ روزی آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب بود بلال گفت الصلوۃ خیر من
النوم آن حضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این کلمہ از وی خوش آمد و فرمود این کلمہ را داخل اذان فجر گردان و ہر روز میگفتہ
باش بعد از ان سنت مستمرہ شد بدانکہ در بیان این نوع اجمالی بکار رفت و ہیچ معلوم نشد کہ قیام چہ قدر بود و در وی
چہ قرات کرد و مساوات رکوع با قیام حقیقۃ بود چنانچہ ظاہر لفظ حدیث ست یا مانند آن بود چنانچہ در روایات دیگر مصرح آمدہ
و احوال ارکان و ہیأت دیگر نیز معلوم نشد کہ رکوع کرد یا قومہ و بعد از وی نشست یا بی آن نشست و اگرچہ وجود قومہ معلوم
ست بضرورت اما مقدار آن معلوم نشد کہ مقدار رکوع بود یا کمتر از ان و نیز از جای دیگر معلوم شدہ کہ نشستن و این کلمہ
رب اغفرلی خواندن در میان سجدتین بودی و اینجا بعد از رکوع بود و ذکر سجدتین ہم نیست و آنچہ در جامع الاصول از حدیث مسلم

و ابو داود و نسائی آورده و این حدیث ست و در وی ذکر رمضان نیست که گفت حذیفه نماز گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس
چون افتتاح کرد سورهٔ بقره را پس گفتم من در دل خود که رکوع کند نزد صد آیت همچنان گذشت و تا آنجا رسید گفتم شاید رکعت با
این سوره تمام کند و بعد رکوع کند و همچنان ایستاد و افتتاح کرد بسورهٔ نساء و آنرا تمام کرد و افتتاح کرد آل عمران میخواند
بترسیل و ترتیل و هرگاه که میگذشت بآیتی که در وی امر به تسبیح ست تسبیح میکرد و چون میگذشت بمحل سوال و دعا سوال میکرد و
چون بآیتی تعوذ میرسید تعوذ میکرد پستر برکوع رفت و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم و بود رکوع او مانندی از قیام او
پستر گفت سمع الله لمن حمده و زیاده کرد در روایتی ربنا لک الحمد و ایستاد ایستادنی دراز قریب برکوع پستر بسجده رفت و گفت
سبحان ربی الاعلی پس بود سجود نزدیک بقیام بعد از رکوع این روایت مسلم و نسائی ست و در روایت ابی داود آمده که گفت
دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که گذارد نماز شب را و استفتاح کرد و گفت الله اکبر سه بار و گفت ذو الملکوت و الجبروت
والکبریاء والعظمة پس از آن خواند بقره پس برکوع رفت مانند قیام و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم پستر برداشت سر
از رکوع و ایستاد مانند آن و میگفت لربی الحمد لربی الحمد پس بسجده رفت و بود سجود او مانندی از قیام او و میگفت در سجود
سبحان ربی الاعلی پس برداشت سر از سجده و نشست میان السجدتین مانندی از سجود و میگفت رب اغفرلی رب اغفرلی بگذارد چهار
رکعت و بخواند در آنها بقره و آل عمران و نساء و مائده یا انعام شک از وی ست در مائده و انعام که این را خواند یا آنرا این هشت
طریق مذکور در قیام شب ثابت شده بدانکه عمده در باب قیام لیل و عدد رکعات آن و کیفیت گذاردن آنها احادیث ابن عباس
و عائشه است و از غیر ایشان نیز آمده و در جامع الاصول از کتب سته آن احادیث و روایات آورده و استیفا و استقصا نموده
اکثر آنها راجع بهشت نوعی که مصنف ذکر کرده و بعضی ممکن الارجاع بدان و بعضی بیقین خارج از آن و اگرچه در اصل مسوده
اکثر آنها ذکر یافته بود اما در حین تبییض ترک آنها از جهت خوف تطویل و عدم ضرورت عمل مصلحت افتاد و فیما ذکرناه کفایة و
الله الموفق و آنچه واجب ست تنبیه بران آن ست که باید که قضیهٔ بیتوتت ابن عباس رض در بیت میمونه رض متعدد باشد و الا اختلاف در
صحیحه در یک قضیه دشوارست والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم وتر را گاه در اول شب میگذارد و گاه در میان شب و گاه
در آخر شب میگذارد بدانکه ابتدای وقت وتر از بعد عشاست و انتهای آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احادیث بدان ناطق ست و
تمامهٔ علما بران متفق و درین میان تمامهٔ شب وقت وترست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در تمام شب وتر گذارده گاه در اول
شب یعنی بعد از عشا و گاه در اوسط و گاه در آخر شب در وقت سحر پیش از صبح چنانچه در جامع الاصول از حدیث بخاری
و مسلم و ابی داود و نسائی و ترمذی از عائشه رض آورده و از روایت ترمذی آورده که منتهی شد وتر آن حضرت صلی الله علیه و
آله و سلم در آخر عمر که ازین عالم رفت وقت سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم هرکه بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که هم در اول شب وتر بگذارد و بخسپد و هرکه امید دارد که برخیزد در آخر شب
پس بدرستی که نماز آخر شب مشهود و محضورست و این افضل ست و مانند این روایت کرده موطا از عائشه رض و هم از موطا و
ابی داود و از حدیث ابو قتاده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مر ابوبکر را چه وقت وتر میکنی تو یا ابابکر گفت
در اول شب یا رسول الله و گفت مر عمر را تو چه وقت میکنی وتر را گفت در آخر شب پس گفت مر ابوبکر رض را اخذ هذا بالحذر و گفت
مر عمر را اخذ هذا بالقوة و آورد ابن المسیب می آرد که ابوبکر رض وتر گذاردی و خفتی و عمر رض خفتی پس در آخر شب برخاستی و از عائشه رض آمده
که گفت مر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را که آیا بخواب میروی یا رسول الله پیش از آنکه وتر کنی فرمود چشمان من بخواب

میروند اما اول من بیدارست و این شعرست بر آنکه تاخیر وتر کسی را سزاست که وثوق دارد بقیام و ترمذی از ابی ہریرہ آوردہ
که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که وتر کنم پیش از انکه بخسپم و گفت ترمذی نزد بعضی خواب پیش از وتر
مکروه بود و اختیار کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و من بعدہم که بخواب نروند تا وتر نگذارند اما اکثر
صحابه بر انند که وتر در آخر شب افضل ست و گفت حدیث عائشہ حسن صحیح ست و حدیث ابو ہریرہ حسن غریب و در مشکوة
آنرا از حدیث بخاری و مسلم آورده و بالجملہ بصحت رسیده که غالب احوال آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود که وتر
در آخر شب بگذاردی قریب صبح و اگر احیانا در اول شب یا اوسط آن وتر کردی و بعد ازان به تہجد برخاستی وتر را اعاده
نکردی و در حدیث ترمذی آورده لا وتران فی لیلة فرمود در یک شب دو وتر نبود یعنی چون در اول شب وتر گذارد پس
ازان بتہجد برخاست دیگر اعاده وتر سزاوار نبود و شیخ ابن الہمام در شرح ہدایہ گفته که ہر که در اول شب وتر گذارد پس
ازان بتہجد برخاست اعاده نکند آنرا از جہت این حدیث و از جہت آنکه اگر دو وتر گذارد لا بدیکی ازان دو نفل بود و وتر
از نفل وارد نشده در شرح و ترمذی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اہل علم در حق کسی که وتر کند در اول
شب بعد ازان برخیزد در آخر آن جماعۀ از اصحاب و من بعدہم گویند نقض کند وتر را و اضافه کند بآن یک رکعت را
پس ازان بگذارد آنچه خواہد پس وتر کند در آخر نماز خود زیرا که در یک شب دو وتر نبود و مذہب اسحق این بود و جماعۀ
دیگر از اصحاب و غیرہم بر انند که چون در اول شب وتر گذارد پس ازان بخواب رفت و برخاست بگذارد آنچه خواہد و
نقض نکند وتر را و بگذارد آنرا که کرده است برحال خود و قول سفیان ثوری و مالک و ابن المبارک و احمد این ست
و این صحیح ترست چه بوجوه متعدده روایت کرده شده است که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از وتر نماز گذارده و
از ام سلمه و ابو امامه و عائشه و غیر ایشان آمده که گذارد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از وتر دو رکعت این کلام ترمذی
ست و در کلام مصنف نیز در فصل آینده چیزی ازین باب مذکور گردد و خفته بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بعض شبہا
در جمیع شب یک آیت را در نماز مکرر میکرد یعنی در جمیع نماز شب یا در تمام شب ظاہر ہمان اول ست چنانچه در احادیث
واقع شده که کان یقوم بآیة و آن این آیت ست ان تعذبہم فانہم عبادک و ان تغفر لہم فانک انت العزیز الحکیم مصنف
این را طریقی جدا از طرق قیام شب که ذکر کرد نساخت ظاہرا عدد رکعات ہمان بود که در طرق مذکوره معلوم شد غایت آنکه
قرات این آیت بود مکرر و باینقدر طریق جدا نگردد یا آنکه نادر بود جدا او واللہ اعلم و نماز پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در شب
از حیثیت نشسته و ایستاده گذاردن بر سه نوع بود اول آنکه مجموع نماز را ایستاده میگذارد و این غالب احوال بود و فضل
ہمین ست چنانچه وارد شده است که صلوة قاعد نصف صلوة قائم ست در ثواب دوم آنکه ہمه نماز شب را در بعض احوال
و اوقات نشسته میگذارد و رکوع ہم نشسته میکرد بجہت طریان عارضه ضعف و بیان جواز و شفقت بر امت یا غیر آن
واللہ اعلم سوم آنکه نشسته میگذارد و بیشتر آنچه خواندنی بود از قرآن بخواندی و چون اندکی از قرات مانده بودی برخاستی
و ایستاده آن اندک را بخواندی و رکوع کردی و بسجده رفتی و در رکعت دوم نیز ہمچنین کردی یا رکعت دوم را تمام
نشسته یا ایستاده گذاردی ترمذی در جامع خود از حفصه آورده که گفت ندیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی و چون میگذارد نشسته میخواند سوره را و ترتیل میکرد آنرا
تا آنکه دراز تر می شد از سوره دراز تر ازان و از ام سلمه رض و انس بن مالک رض نیز درین باب حدیث آمده

این حدیث حسن صحیح ست و بتحقیق روایت کرده شد درست از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد در شب نشسته وچون میماند از قرائت خود مقدار سی یا چهل آیت بر می ایستاد و میخواند پس رکوع میکرد و پستر میکرد در رکعت ثانیه همچنین آمده روایت عائشه آمده وگاهی چون باقی میماند مقدار سی یا چهل آیت برمیخاست الحدیث و این نیز حدیث صحیح ست آورده روایت بخاری نیز همچنین آمده و هم روایت کرده شده است که میگذارد نشسته وچون قرائت میکرد نشسته رکوع و سجود نیز نشسته میکرد و هر دو حدیث صحیح و معمول ست و در حدیث از عائشه آمده که گفت چون گرانی بدن پیدا کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر بود اکثر نماز وی نشسته این سه نوع صحیح شده و در احادیث صحاح ورود یافته اما حدیثی که وارد شده در هیأت جلوس وی در حالتی که نشسته گذاردی مربع بودی یعنی چهار زانو نشستی چنانچه زرکشی از حدیث دارقطنی از عائشه آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد نماز متربع حفاظ در آن حدیث طعن کرده اند و حمل بر خطای بعض از رواة کرده و فقها را در جواز و کراهت و استحباب آن اختلاف ست و مذهب امام ابو حنیفه آن ست که هیأت جلوس نفل همان هیأت جلوس تشهد ست و شمنی گوید روایت ست از ابی حنیفه که مخیر ست اگر خواهد بر وضع احتباء بگذارد و اگر خواهد متربع اگر خواهد بقعود تشهد و روایت ست از ابی یوسف محتبیا و از محمد متربعا و از زفر مثل هیأت تشهد زیرا که قعود در نماز باین وضع آمده پس افضل باشد و نزد امام احمد متربع ست ولیکن در رکوع و سجود دوتا کند پای را

فصل فی بیان الرکعتین بعد الوتر دو رکعت نمازی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وتر می گذارد بروایات صحیحه ثابت شده در صحیح مسلم از عائشه روایت میکند و در جامع الاصول این را از روایت صحیح بخاری آورده کان یصلی ثلث عشر رکعة بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد سیزده رکعت یصلی باین طریق که میگذارد تمان رکعات هشت رکعت ثم یوتر پستر وتر میکرد بیک رکعت همان طریق که در نوع پنجم گذشت ثم یصلی رکعتین پستر می گذارد دو رکعت وهو جالس در حالتی که وی نشسته است فاذا اراد ان یرکع پس چون می خاست که رکوع کند قام می ایستاد و قدری از قرأت میخواند چنانچه معلوم شد فیرکع پس رکوع می کرد ثم یصلی پستر میگذارد رکعتین دو رکعت بین النداء والاقامة میان اذان و اقامت نماز فجر که مراد بآن سنت فجر ست اینجا سیزده رکعت با سنت فجر ست و در روایتی با آن نیز آمده چون افتتاح بدو رکعت خفیفه می کرد و از اینجا معلوم شد که حمل رکعتین بعد الوتر بر رکعتین سنت فجر چنانچه بعضی کرده اند درست نباشد و در موطا نیز آمده که وتر میکرد بسه رکعت و میگذارد دو رکعت در حالی که نشسته است بعد از وتر و دو رکعت فجر میان اذان و اقامت و در مسند امام احمد و سنن ابن ماجه از ام سلمه مروی ست که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی بعد الوتر میگذارد و بعد از وتر رکعتین خفیفتین دو رکعت سبک وهو جالس در حالیکه وی نشسته است و ترمذی در جامع خود نیز این حدیث آورده و خفیفتین نگفته و گفته که مثل این از ابی امامة و عائشه و غیرهم نیز آمده و امام احمد از ابو امامه باهلی روایت می کند که کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلی رکعتین بعد الوتر وهو جالس یقرأ فیهما باذا زلزلت وقل یا ایها الکافرون و صاحب مشکوة از دارمی از ثوبان می آرد که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم این سهر شدن در شب برخاستن مشقت و گرانی ست پس چون بگذارد یکی از شما وتر گو بگذارد دو رکعت بعد از وی اگر قیام لیل میسر شد او را کفایت کند او را از قیام تهجد و از این حدیث مشکوة چنان معلوم شود که گذاردن این دو رکعت بعد از وتر

بر تقدیری ست که کسی وتر را در اول شب گذارد و این دو رکعت بجای قیام لیل گردد و از بعض اصحاب شافعی نیز نقل
کرده اند که چون بگذارد یکی وتر را در اول شب باید که بگذارد دو رکعت بعد از وی به نیت قیام لیل و حدیث ابوامامه مطلق ست
و احادیث که از بخاری و مسلم و موطا مذکور شد ظاهر در بعد قیام لیل ست چنانکه از سیاق احادیث که در جامع الاصول آورده
معلوم گردد و جماعهٔ دیگر از صحابه غیر ایشان که گفتیم یعنی عائشه رض و ام سلمه رض و ابوامامه رض این معنی یعنی گذاردن دو رکعت بعد
الوتر را نیز روایت کرده اند و گفته اند که ظاهر آن ست که این دو رکعت را به نیت مطلق نفل بگذارد نه باسم تشفیع وتر زیرا که
این معنی ندارد و پوشیده نماند که تشفیع وتر مر آنرا که وتر در اول شب گذارد و قیام لیل نکرده معنی ندارد نعم آن کسی که وتر را
گذارده بعد از آن قیام لیل کرده اگر نقض وتر و تشفیع آن کند بمذهب بعض علما صورت دارد چنانچه گذشت اما نیت
تشفیع وتر در اول شب پیش از قیام لیل ضائع و ناقص و مبطل وترست بی ضرورت و چون رکعت واحده در مذهب حنفیه
مشروع نیست و در اعداد نماز نه نقض وتر بعد از قیام لیل بآن صورت پذیر نبود و گردانیدن دو رکعت نشسته در حکم
رکعت واحده تکلف ست چه آن در حکم ثواب ست نه حقیقة و بنای قول اکثر علما بعدم اعادهٔ وتر و عدم نقض آن بعد از
قیام لیل همین معنی ست که گذاردن دو رکعت بعد از وتر بروایات صحیحه ثابت شده است و از وی معلوم می شود که
گذاردن نماز بعد از وتر جائز بود پس اگر نماز تهجد بعد از وتر واقع شود ضرری ندارد و لیکن این معنی بحسب ظاهر با حدیث
صحیح که بخاری و مسلم آنرا از ابن عمر رض روایت کرده اند اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا بگردانید آخر نماز شب خود را وتر
معارض می نماید چه این حدیث امر میکند بآنکه آخر نماز شب باید که وتر بود و بر تقدیر گذاردن دو رکعت بعد از وتر آخر
نماز شب شفع گردد و بر بسیاری از علما جمع میان این دو حدیث مشکل شده لاجرم امام مالک از برای خلاص از ورطهٔ
این اشکال انکار حدیث رکعتین بعد الوتر میکند و میگوید که این حدیث صحیح نیست و امام احمد شک میکند و میگوید که
من این دو رکعت را نمیگذارم زیرا که بصحت حدیث اجعلوا آخر صلوتکم جزم دارم و در حدیث رکعتین شک و شک
بیقین معارض نگردد و کسی را از گذاردن آن دو رکعت منع نیز نکنم شاید که نزد وی حدیث رکعتین بصحت رسیده باشد
نه حدیث اجعلوا یا آنرا تاویل بود و حق آن ست که هر دو حدیث صحیح ست و بحسب ظاهر معارض یکدیگر پس جماهیر علما قائل اند
بجواز گذاردن رکعتین بعد از وتر و میگویند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز این دو رکعت را گذارد از برای بیان
جواز گذارد تا معلوم شود که بعد از وتر رواست نوافل گذاردن چه این دو رکعت و چه غیر آن از نماز تهجد و وتر قاطع تنفل
نیست و بنا بر این قول حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا که بظاهر دلالت دارد بر قاطعیت وتر نماز را امر در وی محمول بر
استحباب بود نه وجوب و شک نیست که گذاردن وتر در آخر شب که بعد از وی نماز دیگر در شب نبود احب و افضل ست و
اگر گذاردن رکعتین در صورت وتر در اول شب بود و اگر احیانا بعد از وی هم بود محض برای بیان جواز بود و بعضی از علما در
دفع این اشکال و تطبیق میان حدیثین میگویند که گذاردن رکعتین بعد از وتر منافات ندارد بجعل وتر آخر نماز شب چه
این دو رکعت ملحق ست بوتر و تابع ست مر او را و گویا نمازی مستقل نمی افتد بلکه جاری مجرای سنت وتر می افتد لاسیما
بمذهب کسی که قائل ست بوجوب وتر و چون وتر واجب شد پس وقوع رکعتین بعد از وی مشابه بوقوع سنت بعد
از فرض باشد در لحوق و تبعیت و عدم استقلال خصوصا با نماز وتر نهار که مغرب ست کمال مشابهت پیدا میکند که چنانچه
وتر نهار مشفوع ست بدو رکعت سنت وتر شب نیز مشفوع شد بدو رکعت سنت اگر گفته شود که قول او و لا یسعا دلالت

و این باخر مذهب کسی که قایل نیست بوجوب وتر است سنت میدهد دهد این کعتین جاری مجرای سنت نبود اما اقرار و
سنت نباشد وحق برد نبود تو بیش اکثر وتر چون حق ست در غایت تاکید بمنزله واجب و آخر نماز شب ختم وظیفه عبادت
نبویست اگر او را نفل دیگر ت و احق باشد در نباشد و بیکن بر بنی که واجب ست لحوق و تحیت سنت بدان ا
بود ان تحیت گفت بر مذهب کسی که قایل ست بوجوب وتر و هذا اللفظ لتوجیه ه سه دیگر آنکه خواندن قنوت در وتر
شمنی گفته متفق علیه است میان ائمه اربعه الا امام مالک که از وی دو روایت ست و لیکن اختلاف در آن که نزد امام ابو حنیفه
و الی ست یعنی در رمضان و غیر رمضان و پیش از رکوع ست و این مذهب ابن مسعود ست و قول جماعه از علماست مثل سفیان
ثوری و ابن المبارک و اسحق و نزد شافعی و بروایتی از مالک و احمد مخصوص ست بنصف اخیر از رمضان و بعد از رکوع ست
بقول مشهور انا امام احمد او ی ست و با نزست بعد از رکوع و پیش از رکوع و نزد مالک بروایتی که قایل ست بقنوت در
همچنین ست و نیز قنوت مخصوص ست بوتر نزد ابی حنیفه و احمد و نزد مالک مخصوص ست بصبح در ظاهر مذهب و نزد شافعی
در وتر و تمسک ائمه در اصل قنوت وتر و عادر آن چنانچه مصنف نیز بگوید حدیث امیرالمومنین علی ست که گفت بود رسول
صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت در آخر وتر خود اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک رواه الخمسة کذا قال الزرکشی و شمنی گفته که روا اصحاب السنن الاربعة و
نزد ایشان ثابت شده که خواندن این دعا از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در میان وتر بود نه بعد از فراغ وی بدلیل
احادیث دیگر که دال اند بر بودن قنوت قبل الرکوع یا بعد از وی اگرچه احتمال خواندن آن در تشهد یا بعد از فراغ دارد
مصنف خواهد گفت و حدیث امام حسن بن علی که گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در روایتی چند من
کلمات که میگویم من آنها را در قنوت وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت الحدیث و این را نیز گفته اند که روا ه الخمسة و شمنی
روایت حاکم بر شرط شیخین آورده که گفت حسن بن علی تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وتر من و در بعض
روایات آمده که فرمود بگردان این را در وتر خود اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ و لیکن در روایت وی بعد از رکوع آمده
چنانکه مذهب شافعی ست و در مواهب لدنیه از روایت طبرانی و غیره مطلق گفته بی قید بعد از رکوع یا قبل آن و
شمنی از ابی داود آورده که عمر بن الخطاب جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب در رمضان و قنوت میخواند ابی در آخر وتر و این روایت
مخصوص بنصف ثانی از رمضان واقع شده چنانچه آن نیز مذهب شافعی ست و روایتی ست از احمد و مالک و از طبرانی روایت
از ابن عمر آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم وتر میکرد بسه رکعت و میگردانید قنوت پیش از رکوع و از حدیث نسائی
ابن ماجه از ابی بن کعب آورده که گفت وتر میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس قنوت میخواند پیش از رکوع و شیخ ابن الهمام
این روایت را آورده و روایت دارقطنی از سوید بن غفله نیز آورده که گفت شنیدم ابوبکر و عمر و عثمان و علی را رضی الله عنهم اجمعین
که میگفتند قنوت میخواند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آخر وتر و میخواندند ایشان آن را و بالجمله در ایتار بسه رکعت و قنوت
وتر قبل از رکوع احادیث و آثار بیرون از احصا آمده و لا حاجة الی الاکثار و مراد بقنوت اینجا مطلق دعاست یا خصوص
اللهم اهدنی الخ و از امام محمد نقل کرده اند که در قنوت دعای معین نیست و تعیین دعا موجب ذهاب رقت قلب ست
و لیکن در محیط و ذخیره گفته که اللهم انا نستعینک و اللهم اهدنی الخ و قنوت نزد شافعی و احمد اللهم اهدنی ست و نزد ابی حنیفه
و مالک اللهم انا نستعینک و اولی نزد حنفیه جمع بینهما ست و شمنی از ابو اللیث آورده که مختار نزد وی آن ست که سه بار

بگوید اللهم اغفرلی وبعض ائمه ربنا آتنا فی الدنیا حسنة الآیه نیز آورده اند وگفته اند آنرا که دعای قنوت نداند اکتفا باللهم اغفرلی یا ربنا آتنا درست باشد وگفته اند که اگرچه اللهم انا نستعینک در صحیحین وسنن معروفه واقع نشده ولیکن ائمه حنفیه آنرا از طرق صحیحه از طبرانی وغیره اثبات کرده اند وشیخ ابن الهمام از ابی داود از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت آمد جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم وتعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونخضع لک ونخلع ونترک من یکفرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد نرجوا رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک الجد بالکفار ملحق و تمام این حدیث در باب بیان صفت نماز سابقا گذشت وشیخ جلال الدین سیوطی که از شافعیه است نیز در عمل الیوم واللیلة آنرا بعد از رکوع آورده باین طریق بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونثنی علیک الخیر ولا نکفرک ونخلع ونترک من یفجرک بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد ونرجوا رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک بالکافرین ملحق اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ ودر آخر این صیغه درود وصلی الله علی النبی محمد وآله وسلم و بعضی از فقهای مذهب ما باین کیفیت ذکر کرده اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونتوکل علیک ونثنی علیک الخیر نشکرک ولا نکفرک ونخلع ونترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک ودر بعض روایات ان عذابک الجد بالکفار ملحق وبعضی گفته اند که در اول این هفت کلمه نؤمن نثنی نشکرک نخلع نسجد نحفد نرجو واو آوردن حاجت نیست وگفته اند که اولی آنست که بیارد واو را چه اتیان واو عطف موجب زیادت ثنا وتعدد اثنیه است چنانچه در تشهد وقد حقق فی موضعه وبالجمله اصل قنوت وتر ودعا در ان باحادیث صحیحه ثابت شده وچگونه صحیح نباشد وحال آنکه اصحاب کتب خمسه آنرا روایت کرده وحاکم بر شرط شیخین آورده با وجود طرق صحیحه دیگر که ائمه مذاهب اربعه گفته اند پس آنچه مصنف میگوید که در روایت صحیح اصلا وارد نشده که در نماز وتر قنوت خواندی خالی از غرابتی نیست وغریب تر آنست که از امام احمد نقل کرده وگفته که امام احمد میگوید هرچه در قنوت ثابت شده مجموع در نماز صبح ست اما در وتر اصلا هیچ حدیث ثابت نشده بلکه هیچ حدیث مروی نیست این چه مبالغه وافراط است با وجود حدیث علی وحسن که روایت کرده اند وهم در مسند امام احمد مذکورست صحت وثبوت موقوفه روایت را چگونه منع توان کرد وظاهر مذهب امام احمد قنوت ست در وتر نه در صبح چنانکه زرکشی در شرح خرقی گفته است وتفصیل حال قنوت در غیر وتر چه نماز صبح وچه نمازهای دیگر در ما سبق معلوم شد فتذکره اگرچه غرض مصنف نفی ثبوت قنوت وترست از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه قول او اما جماعتی از صحابه در وتر قنوت خوانده اند بران دلالت دارد ولیکن مقصود اصلی مشروعیت وسنیت این فعل ست وخواندن صحابه کفایت دارد دران خصوصا که آن فعل تعلیم وامر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد چنانچه میگوید چون حدیث که در مسند امام احمد مذکورست عن الحسن بن علی قال گفت حسن علمنی رسول الله تعلیم کرد مرا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کلمات چند کلمه دعا که اقولهن می گویم آن کلمات را فی قنوت الوتر در قنوت وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت وعافنی فیمن عافیت وتولنی فیمن تولیت وبارک لی فیما اعطیت وقنی شر ما قضیت فانک تقضی ولا یقضی علیک انه لا یذل من والیت ولا یعز من عادیت تبارکت ربنا وتعالیت وصلی الله علی النبی اگر گویند که از صریح این حدیث آن معلوم شد که تعلیم کلمات آنچنان نبود که امر کرده که آنرا در وتر بخواند میفرماید که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا تعلیم دعائی کرد ومن آن را در

قنوت وتر بجز قبل از رکوع ... آن در وتر معلوم نگردد لکن مقام آن ست که تعلیم آن بجهت خواندن در قنوت
بوده و اثری در حضرت امیر پیش خود بنا نهاده است لکن اثر سابق معلوم امام حسن شده باشد که خواندن دعا در قنوت
وتر مشروع و مسنون است و دعائیکه خوانند و دین دعا ایشان را خوش آمد که خوانند و این نیز مستلزم مشروعیت قنوت
وتر است فافهم و تامل آنکه روایتی که شمنی آنرا بر شرح الشفاء آورده که تعلیم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
وتر امام حسن را نیز صریح است در آنکه او بخواندن آن در وتر بود پس خواندن این دعا در قنوت وتر از جانب حضرت
رسالت ثابت گردد فقط و قول اینا ترمذی که گوید بهترین حدیثی که در باب قنوت وتر روایت کرده اند این حدیث
است عبارت ترمذی در جامعش این است که ولا نعرف عن النبی صلی الله علیه و آله وسلم فی القنوت فی الوتر شیئا احسن
من هذا و چون مسئلت قنوت از جماعه صحابه دعوی کرد و بمجرد ثبوت از امام حسن این دعوی به ثبوت نمیرسد گفت و از
امیر المؤمنین عمر و ابی بن کعب که با امیر المؤمنین باجتماع ناس در رمضان قنوت در وتر خواند و از عبد الله بن مسعود
ثابت شد که قنوت در نماز وتر خوانده اند و برای نفی فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در قنوت که اصل مدعاست
گفت اما از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قطعا مروی نشده و به ثبوت نرسیده و به تحقیق ذکر کردیم ما حدیث دارقطنی از سوید
بن غفله و طبرانی از ابن عمر و نسائی و ابن ماجه از ابی بن کعب که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خواند قنوت در وتر
و مصنف میگوید این و امثال این هر چه روایت کرده نشود مسلون و مفتری بود والله اعلم و چون اینجا حدیث امیر المؤمنین
علی ع بود که ناظر در قنوت وتر بود و ائمه درین باب تمسک بدان نموده اند از آن جواب میگوید بقول خود در ترمذی و نسائی
بلکه در کتب خمسه چنانچه زرکشی گفته و یا در سنن اربعه چنانچه شمنی آورده مروی ست که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلم یقول فی آخر وتره اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک و بمعافاتک من عقوبتک و اعوذ بک منک لا احصی ثناء علیک انت
کما اثنیت علی نفسک و لیکن این عبارت یعنی فی آخر وتره محتمل آن ست که این دعا را در تشهد گفته باشد که آخر اجزاء
صلوة است و محتمل آنکه خواندن این دعا بعد از تشهد بود که آخر نماز بعد از فراغ از آن ست و این احتمال اخیر اقرب است
بلکه هر چه اکثر آنچه در احادیث واقع شده که بخواند این دعا را در آخر نماز محمول برین ست بلکه متعین ست بحسب روایت چه
در نسائی مرویست کان یقول بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که میگفت این کلمات را اذا فرغ من صلوته چون فارغ
میشد از نماز خود و تبوء مضجعه و میرفت و جای میگرفت در خوابگاه خود و نسائی درین روایت دیگر این دعا را در وقت
فراغ از نماز و رفتن بخوابگاه آورده و لفظی زیاده کرده بر آنچه روایت کرده در آخر وتر و آن لفظ ولو حرصت ست بعد از لا احصی
ثناء علیک و گفته لا احصی ثناء علیک ولو حرصت و در بعضی از روایات صحیحه ثابت شده که این را در سجود میگفت نه سجود که بعد
از وتر میکرد بلکه در سجده نماز فرضا کان او نفلا چنانچه در ما سبق در فصل سجده گفت و نزد شافعی و مالک دعا در سجده نماز مستحب
است بحکم اقرب ما یکون العبد من ربه اذا کان ساجدا پس میشاید که در هر دو محل یعنی بعد از فراغ نماز و تبوء مضجع و در سجده گفته باشد
اما آن احتمال که در وتر بعد از رکوع یا پیش از آن گفته باشد که آن نیز معنی آخریت وتر دارد خصوصا که وتر سه رکعت بوده و گفتن
بعد از رکوع رکعت ثالثه بعدی دارد و اما ائمه آن را بر این احتمال فرود آورده اند و هر چه ایشان فهمیده و قرار داده معتبر
ست اگر چه خلاف ظاهر مفهوم از لفظ باشد. و لابد بران قرینه و دلیل خواهد بود والله اعلم و چون مصنف آن را حمل بر بعد
فراغ وتر میبرد خواست که بذکر ادعیه دیگر که درین محل ماثور ست نیز تتمیم کند و در ضمن نوعی از آنها بتائید آن احتمال نیز دارد پس گفت

ودر مستدرک حاکم از حدیث ابن عباس مروی ست در صفت صلوٰة رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شب و وتر وے که گفته
ابن عباس رض فلما قضی صلوته پس هرگاه که تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز خود را سمعته یقول شنیدم او را که
میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی بصری نورا وفی سمعی نورا وعن یمینی نورا وعن یساری نورا وفوقی نورا وتحتی نورا
ودر بعض نسخ من فوقی ومن تحتی وامامی نورا وخلفی نورا واجعل لی یوم لقائک نورا ودر بعض روایات یوم لقائک مذکور
نیست ودر بعض روایات زیادہ آمده که وفی عصبی نورا وفی لحمی نورا وفی شعری نورا وفی بشری نورا وفی لسانی نورا واجعل
فی نفسی نورا واعظم لی نورا واجزل لی نورا واعطنی نورا ودر بعض روایات وفی عظمی نورا وفی مخی نورا نیز آمده وآن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در نماز وتر در رکعت اولی سبح اسم ربک الاعلی خواندی ودر رکعت دوم قل یا ایها الکافرون ودر رکعت سوم
قل هو الله احد ودر بعض روایات در رکعت سوم قل هو الله احد والمعوذتین نیز آمده وانچه مختار اکثر اهل علم ست از صحابه
ومن بعدهم همان اول ست کذا فی جامع الترمذی وشیخ ابن الهمام گفته که روایت کرده در مسند خود احمد از حماد از ابراهیم
از اسود از عائشه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که ایتار میکرد به سه رکعت ومیخواند در اولی سبح اسم
ربک الاعلی ودر ثانیه قل یا ایها الکافرون ودر ثالثه قل هو الله احد وبهمین اخذ کرده اند اصحاب ما انتهی وآنکه در رکعت
اولی سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر خوانند در هیچ جا مروی وماثور نیست ومیگویند که در بعض روایات فقهیه آمده است
وچون از وتر سلام دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس ودر کرت سوم این کلمه را باواز بلند وکشش حروف خواندے
وبعد ازان یعنی در کرت ثالثه گفتی رب الملائکة والروح بدانکه دو سجده که بعد از وتر کنند ودر میان آنها نشینند وآیة
الکرسی بخوانند وعمل آنها درین دیار مشهور شده گفته اند که آنرا اصلی وسندی در اخبار وآثار ثابت نشده ودر روایت فقهی
که مقبول ومختار بود نیز نیامده وحدیثی که درین باب روایت کنند موضوع ست وآثار وضع ازان لائح ودر بلاد عرب اصلا
بدان عمل واقع نیست ومیگویند که شافعیه آنرا حرام دانند چنانچه در میان سجدهٔ منفرده بیاید واکثر حنفیه آن بلاد اصلا آن را
نشناسند وندانند وبعضی کراهت آنرا نیز نقل کنند والله اعلم وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قرآن را همیشه خصوصا در نماز
شب بترتیل وتبیین حروف واداء آن بحیثیتی که سامع آنرا تواند شمرد وضبط کرد خواندی ورتل در لغت وندانهاست
کشاده وروشن وهموار را گویند یعنی کشاده وروشن وهموار خواندی بحکم نص ورتل القرآن ترتیلا که بعد از امر بقیام لیل
فرموده است ودر آخر آیت البته وقف کردی واگرچه متعلق بما بعد بودی چنانچه روایت کرده شده است بطرق کثیره
از ام سلمه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که چون قرات میکرد میخواند آیت آیت هکذا بسم الله الرحمن الرحیم
ووقف میکرد وپس ازان میگفت الحمد لله رب العالمین ووقف میکرد وپس ازان میگفت الرحمن الرحیم ووقف میکرد
وبعضی از قرا بلکه همه ایشان میگویند وقف برجائی که سخن منتهی شود وکلام از یکدیگر منفصل گردد ومتعلق بما بعد
نبود اولی وافضل بود ودر غیر اینجا وصل اولی وافضل بمقتضای انچه معلوم شده است بنقل قراء از صحابه از قواعد
تجوید وتابعین ومن بعدهم بدانکه ایشان وقف را سه قسم کرده اند تام وکافی وحسن اگر کلام تمام شده وافادهٔ
حکم کرده ومتعلق نیست بما بعد خود لفظا ومعنی وقف تام گویند چنانکه اولئک هم المفلحون والله بکل شئ علیم وامثال آن
درینجا البته وقف باید کرد وابتدا بما بعد نمود واگر کلام تمام بود ومتعلق ومرتبط بود بما بعد از جهت معنی نه لفظا آن را
وقف کافی خوانند چنانچه حرمت علیکم امهاتکم وان تاکلوا من بیوتکم واگر کلام تمام بود ومتعلق باشد بما بعد خود

وقف و بعض آنرا حسن نامند چنانچه الحمد لله وقف حسن ست اما ابتدا به رب العالمین حسن نباشد و اگر در ین قسم بر راس آیت بود صحیح ست ابتدا بما بعد زیرا که وقف بر راس آیت و ابتدا بما بعد سنت ست مطلقا این مجموع احکام است وکافی التفصیل ست که در رساله مسمی به راه التحمید فی علم التجوید بیان کرده ایم و بالجمله از کلام ایشان چنان مفهوم میشود که وقف در امثال این مقام حسن ست اما وصل احسن و مصنف میگوید که این سخن از قرا پسندیده نیست زیرا که چون ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درینجا وقف میکرد اولی و احسن همان باشد و ما را نیز همچنین باید کرد چه متابعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در همه چیز لاسیما در قرات قرآن در حالت نماز افضل و اکمل بود این سخن از مصنف بغایت لطیف و پسندیده است اما پوشیده نماند که قرا نیز که این قواعد بسته اند بنقل از صحابه و تابعین و من بعدهم قرار داده اند و منتهی میشود بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم و ظن غالب آن ست که قرات آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوقف بر رؤس آی اگرچه کلام متعلق بما بعد بود دائمی نباشد بحدی که هرگز خلاف آن واقع نشده چنانچه قول مصنف که گفته در آخر آیت البته وقف کردی دلالت دارد بران بلکه این نوع قرات درست و توسع دارد و تجویز یافته و قرا نیز قائل اند بآن فتدبر والله اعلم و علما را درین مسئله قرات خلاف ست که ترتیل با قلت قرات افضل یا سرعت با کثرت قرات ابن عباس و ابن مسعود و جماعهٔ از تابعین و امام ابوحنیفه رح میگویند ترتیل و تدبر که لازم ترتیل ست با قلت قرات افضل ست از جهت ورود امر به ترتیل و تدبر قرآن و تهدید بر ترک آن و ترتب علم و خشوع بران و امیر المؤمنین علی ع و جماعتی از صحابه و تابعین و امام شافعی میگویند سرعت و کثرت قرات که لازم اوست افضل چه هر حرفی از قرآن حسنه است و هر حسنه را بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ده حسنه میشود پس این اقل ست که کمتر ازان نبود و اگر حق سبحانه خواهد زیاده بران تا هفتاد و تا هفتصد نیز بفضل خود عطا کند چنانچه در معنا عشرا اجر حسنات در احادیث آمده است پس تکثیر قرات افضل و اکثر ثوابا باشد و مصنف بقصد تاکید مقصود و تحقیق مقام میگوید پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لا اقول الم حرف ولیکن الف حرف و لام حرف و میم حرف ظاهر لفظ حدیث آن ست که نفی حرفیت از مجموع الم که سه حرف ست و اثبات آن مر اسامی این حروف را مینماید ولیکن شراح تصریح کرده اند که مراد نفی حرفیت ست از اسامی این حروف و اثبات آن مر مسمیات را که بسائط حروف اند چه توهم حرفیت بر مجموع الم دور ست تا احتیاج بنفی آن شود و طیبی میگوید که برین تقدیر ثابت شود که حسنات الم که فاتحه سورهٔ بقره است نود باشد که آن نه حرف ست و حسنات الم که در الم تر ست سی فافهم بدانکه علمای قرات گفته تجوید که عبارت ست از ملکهٔ اعطای حق حروف مر حروف را سه مرتبه است اول تحقیق ست که آنرا ترتیل نیز نامند و آن قرات ست بتانی و ترسل و این مذهب ورش و عاصم و حمزه است و آن رعایت کردن اشباع و مد و تشدید ست و اعطای حرکات و سکنات و اظهار حروف و توفیر صفات و تفکیک حروف و بیان و اخراج و فصل بعضی از بعضی و ملاحظهٔ وقوف بحسب مراتب آن و رسیدن به نهایت آن در تکمیل و تتمیم بی آنکه بحد افراط کشد و آنکه بحد افراط کشد و از حد اعتدال تجاوز کند آنرا تمطیط گویند و آن مذموم ست و خارج از دائرهٔ تجوید دوم حدر و آن قرات ست با سرعت و این مذهب ابن کثیر و ابی عمرو و قالون ست و آن ادراج قرات و سرعت و تخفیف ست و تقصیر و اختلاس و ابدال و ادغام و امثال آن از آنچه بصحت رسیده است روایت آن از اهل را بجهت حرص بر تکثیر قرات و زیادت حسنات از غیر تفریط و اختلال

بقواعد وقوانین تجوید که آنرا ادماج گویند و آن نیز خارج ست از حد تجوید سوم تدویر و این توسطست میان ترسل و حدر و این
مذهب ابن عامر و کسائی ست یعنی غالب بر قرأت این مذکورین و عادت اکثری از ایشان این بود و اگرنه همه قرار تجویز
هر سه مرتبه میکنند از جهت دخول آن در مراتب تجوید و این هر سه مرتبه موافق قواعد تجوید و طریقهٔ کلام عرب ست که هر جماعه یک
طریقه را اختیار کرده اند بجهت نکته که گفته شد پس آنهائی که اختیار سرعت و کثرت قرأت کنند مراد مرتبهٔ دوم ست که
حدر ست نه آنکه مخالف قواعد بسرعت خوانند و رعایت هیچ یکی ازین سه طریق نکنند و قرار مرتبهٔ اول را افضل و اکمل
دارند چه نظام بر قول حق تعالی ورتل القرآن ترتیلا در اول ست و مصنف چون اختلاف علما را نقل کرد در تفضیل یکی از
دو مرتبه اول و ثانی بر دیگری بعد از آن محاکمه و تطبیق میان آن میکند و میگوید و بعضی از متاخران می گویند ثواب
قرأت با ترتیل و تدبر بزرگتر و نیکوتر و نفیس و جید تر و ثواب کثرت قرأت افزون تر و بیشتر آن یکی که صاحب قرأت
ترتیل باشد مانند است بکسی که گوهر قیمتی را صدقه دهد که هر چند بعدد و کمیت کمترست اما نفاست و کیفیت او بیشتر و این
یکی که صاحب قرأت بسرعت ست مانند است بکسی که لآلی بسیار اما خرد و ریزه یا دراهم و دنانیر بسیار و مانند آن که
بعدد و کمیت بیشتر اما به نفاست و کیفیت کمترست دهد و علما مثل این کلام در خلافی که در افضلیت مکهٔ معظمه و مدینهٔ مطهره
بر یکدیگر کرده اند نیز گفته اند که اجر عمل در مکه بیشتر ست چه یک رکعت در مسجد حرام بصد هزار رکعت بود در غیر وی و ثواب
آن در مدینه اگرچه کمتر آمده که یک رکعت در مسجد شریف نبوی بهزار رکعت در غیر مسجد شریف نبوی و لیکن نفیس و جید تر بود
چنانچه این مبحث را بتفصیل در تاریخ مدینهٔ مطهره که مسمی ست بجذب القلوب الی دیار المحبوب بیان کرده ایم و آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در قرأت شب گاه اسرار فرمودی و عادت ابوبکر صدیق رض همچنین بود و گفت می شنوانم کسی را که
میخوانم برای وی و گاه بجهر و بلند خواندی و عادت عمر فاروق رض این چنین بود و گفت بیدار میکنم خواب ناکان را و هوشیار میگردانم
غافلان را و در بعضی احادیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود ابوبکر را که اندکی جهر کن از آنچه میخوانی
و بعمر فرمود که قدری پست خوان از آنچه میخوانی و گاه در نماز شب بسیار ایستادی و قرأت طویل ساختی و گاه تخفیف
کردی و قرأت قصر خواندی عادت شریف وی در سائر اعمال و اوراد وی همچنین بود بحسب اختلاف احوال و اوقات
و توسیع دائرهٔ شفقت بر امت و بجهت رعایت اعتدال و مصلحت دید حال و تربیت و تصرف در احوال صحابه صلی الله
علیه و آله وسلم و جزاه عنا افضل و اکمل ما جزی نبیا عن امته و علی آله و اصحابه و اتباعه وسلم **فصل** در نماز چاشت و
عادت و روش و طریقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در گذاردن آن نماز بحسب کمیت و کیفیت و وقت و جز آن بدانکه
چاشت فارسی ضحی ست و گفته اند که ضحوة و ضحیة بر وزن عشیة بمعنی ارتفاع نهار ست و ضحی بضم و قصر فوق اوست و
بمعنی شعاع آفتاب نیز آمده و ضحاء بفتح و مد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان و متعارف میان مردم در اول
نهار از نوافل دو نماز ست یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یک دو نیزه و این را صلوة الاشراق گویند
دیگر بعد از بلند شدن وی بمقدار ربع آسمان تا انتصاف نهار که حین ترمض الفصال در شان اوست و این را صلوة ضحی
و نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث همین اسم صلوة الضحی واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعض
احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده است چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم
یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و این را بعد الحدیث آورده که هم از طبرانی از عمر آورده که ابن آدم اضمن لی رکعتین

[illegible] آنکه آمده و حضرت شیخ اجل محقق در تهذیب جمیع الجوامع سیوطی گفته آمده است کبیره مکروه برای نماز اشراق [illegible]
[illegible] و این حدیث آورده که هرکه نماز بامداد بجماعت گذارد و نشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پس بگذارد [illegible]
دو رکعت باشد مر او را مثل اجر حجه و عمره تامه تامه تامه رواه الترمذی عن انس و ثابت رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و
سلم [illegible] دو وقت نماز گذارده است و نیز بر آن ترغیب نموده و از استحباب فرموده است و در حقیقت یک وقت ست
[illegible] وقت وی اشراق ست و آخر وی تا قبیل انتصاف نهار و چون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کردی [illegible]
گمان برده که گویا این دو وقت ست و در دو نماز اند و بعضی نخود صغری و نخود کبرای نیز گوینده والله اعلم و احادیث که [illegible]
[illegible] مذکور کردیم آنچه در اول روز بعد از ادای صلوة صبح و هم آنچه در وقت گرم شدن روز که حین ترمض الفصال
است ایشان اوست یکی از نماز هم دو را شامل ست و علما را اختلاف در استحباب صلوة ضحی و احادیث و اخبار در روی بظاهر مختلف [illegible]
آمده اکثر بر آنند که مستحب ست و تمسک ایشان با حادیث ست که اثبات آن می کند چنانچه عائشه رضی بروایت احمد و مسلم
[illegible] گفت رایت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یصلی میگذارد سبحة الضحی نماز ضحی را سبحه و تسبیح
بمعنی نماز نفل آمده اربعا چهار رکعت و انی لا سبحها و بدرستی که من نیز میگذارم چهار رکعت راوی لفظ و آمده است در روایت
و لفظی دیگر از عائشه که گفت کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یصلی الضحی اربعا بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
میگذارد نماز ضحی را چهار رکعت و یزید و زیادت میکرد بر چهار رکعت ما شاء الله چیزی را که میخواست خدا چه عدد رکعات [illegible]
نماز تا [illegible] بثبوت رسیده است چنانچه در ضمن بیان معلوم گردد و عن انس و روایت ست از انس قال رایت رسول
الله گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم صلی سبحة الضحی گذارد نماز ضحی را ثمانی رکعات هشت رکعات فلما
انصرف پس چون برگشت از نماز و تمام کرد قال گفت انی صلیت بدرستی که من گذاردم صلوة نماز یرا که نماز ضحی باشد [illegible]
بجهت رغبت و امید واری از فضل و کرم الهی سبحانه تعالی و رهبة و بجهت خوف و ترسکاری از بلا و قهر وی یعنی این نماز که
گذاردم طلبی و سؤالی از حق داشتم فسالت ربی پس سوال کردم و درخواستم پروردگار خود را ثلثا سه چیز را فاعطانی پس داد
پروردگار من مرا ثنتین دو چیز از آن سه و منعنی و نداد واحدة یک چیز را از آن سه پس از زان بیان آن سه چیز می کند که سوال
کرده و آن دو چیز که داده و آن سوم که نداده میفرماید سالته سوال کردم پروردگار تعالی را ان لا یقتل امتی اینکه نکشد امت مرا
بالسنین یعنی بالقحط سالها سنه بمعنی سال ست و غالب آمده در قحط سال و سنین جمع اوست یعنی چنان نشود که قحط سالی هم آید و
موجب هلاک تمامه است گردد و اگر گاهی قحط سالی بفتد و جماعه در ان بمیرند آن دیگر ست و لا بد متضمن مصلحتی و حکمتی خواهد بود
فاعطانیها پس اجابت کرد و قبول کرد این دعا و سوال را از من و سالته و دیگر درخواستم از پروردگار خود ان لا یظهر علیهم اینکه تمام
و غالب نگرداند بر امت من عدوا دشمنی را از دشمنان دین که پامال سازند و هلاک گردانند ایشان را و غلبه کنند بحدی که اصلا
مقاومت آن نتوانند کرد فاعطانیها پس قبول کرد این دعا را نیز و سالته و سوال سوم از درگاه حق تعالی این بود که درخواستم از وی
ان لا یلبسهم اینکه خلط نکند و درهم نیفگند ایشان را شیعا چنانچه گروهها شوند بهواها و رایهای مختلف و فرقه فرقه گردند و هر
فرقه تابع امامی شود و بیکدیگر قتال کنند و هرج و مرج و فتنه در میان آید فابی علی پس ابا آورد پروردگار بر من از قبول این دعا و
نهایت آن نگرداند ست که اکثر هلاک این امت بقتال بود و لا بد در ینجا بحکم السیف محاء الذنوب حکمتی و مصلحتی راجع بآل [illegible]
خواهد بود و تصحیح این حدیث صحیح ست رواه الحاکم فی المستدرک و احمد و صححه ابن خزیمه و در مواهب لدنیه حدیث [illegible]

هشت رکعت از حدیث انس رض بروایت ابن ماجه آورده ولیکن این زیادتی که مصنف ذکر کرده نیست و از آنچه ذکر کرده معلوم
میگردد که اجابت جمیع دعوات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین لازم نبوده گفته اند الا آن دعا که از حضرت الهی تعالی و
تقدس امر شود بدان و اجابت آن موعود گردد و در حدیث آمده است که هر پیغمبر را دعائی ست مستجاب که مامور میشود بدان
در حق امت و مرا نیز امر کردند که دعا کنم برای امت خود و در خواست کنم برای ایشان چیزی از خیرات دنیا و آخرت پس من پوشیدم
ونگاهداشتم آنرا برای روز قیامت تا در آن روز که شدت و محنت و احتیاج بیشتر ست دعا کنم ایشان را و درخواست نمایم
روحی فداک یا رسول الله این چه فضل و کرم ست و خیر خواهی و مصلحت اندیشی فقرا ست جزاک الله عنا خیر الجزا و در سائر ادعیه
انبیا غیر این دعای معین که مامور شده باشند بدان از درگاه الهی خلاف ست نزد بعضی اجابت و منع هر دو محتمل ست و این
حدیث حجت ایشان ست و نظر بتحقیق چون صلاح در منع بود در معنی عطا باشد اگرچه بر صورت منع ست وعن عائشة رض و
روایت ست از عائشه رض قالت گفت عائشه رض صلی النبی گذارد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صلوة الضحی نماز چاشت را ثم قال
پستر خواند این دعا را اللهم اغفر لی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الغفور حتی قالها مائة مرة تا گفت این کلمات را صد
بار و خواندن این دعا صد بار بعد از نماز چاشت مسنون و ماثور ست وعن ام ذرة و روایت ست از ام ذرة قالت گفت
ام ذرة رأیت عائشة دیدم عائشه رض تصلی الضحی میگذارد نماز ضحی را و تقول و میگفت عائشه رض مارأیت رسول الله ندیدم رسول خدا
را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی میگذارد این نماز را الا اربع رکعات مگر چهار رکعت وعن جبیر بن مطعم روایت ست از جبیر بن
مطعم انه رأی که وی دید رسول الله پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی صلوة الضحی میگذارد نماز ضحی را درین حدیث
ذکر عدد نیست و در بعض احادیث دیگر نیز همچنین آمده مقصود بیان گذاردن اصل نماز که خلاف ست در آن وعن جابر
بن عبد الله و روایت ست از جابر بن عبد الله چنانچه روایت کرد حاکم ان النبی بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صلی
الضحی ست رکعات گذارد نماز ضحی را شش رکعت وعن عائشة و ام سلمه و روایت ست از عائشه و ام سلمی کما رواه الحاکم ایضا
قالتا گفتند هر دو کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی میگذارد صلوة الضحی ثنتی عشرة رکعة نماز ضحی را دوازده رکعت
گفته اند اکثر آنچه وارد شده است در نماز ضحی دوازده رکعت ست چنانچه در تهجد و ماثور از بعض سلف استغراق وقت ست بدان
هر قدر که گذارده شود و از بعضی صد رکعت فصاعدا نیز مروی ست چنانچه در آثار و اخبار در نظر آمده باشد وعن علی و روایت
ست از علی رض چنانچه احمد و ابو یعلی و طبرانی و نسائی و ابن خزیمه و غیرهم آورده اند و در مواهب گفته که رجال احمد ثقات اند ان
النبی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کان یصلی صلوة الضحی بود که میگذارد نماز ضحی را لفظ کان نزد بعضی مفید دوام و استمرار
بود پس افاده کند که گذاردن نماز ضحی عادت مستمره وی صلی الله علیه وآله وسلم بود اما تحقیق آن ست که مفاد کان
نه چنین ست و مواد نقض این قاعده بسیار ست کما لا یخفی علی المتتبع وعن علی رض و عائشه رض و انس و جابر ان النبی صلی
الله علیه وآله وسلم کان یصلی الضحی ست رکعات وعن ابی هریرة و روایت ست از ابی هریره رض قال گفت اوصانی وصیت
نمود و امر کرد مرا این چنین آمده در روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و در روایت ترمذی و نسائی و عهد الی رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ثلثة الحدیث و در روایت مسلم و ابو داؤد و نسائی مثل این وصیت نسبت با بو الدردا رض نیز وارد
شده و لفظ وی اوصانی حبیبی ست کذا فی جامع الاصول و در روایت نسائی با بی ذر نیز وقوع یافته است کذا فی
فتح الباری خلیلی دوست جانی من که محمد رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم بعضی از محققین گفته اند که خلیل آن

دوست خالص بود که دوستی وی در خلال دل و درون جان درآمده باشد و ازینجاست که بعض مرتبه خلت را عالی‌تر از محبت
دارند و گویند که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم هم حبیب بود و هم خلیل و خلت وی صاف‌تر از خلت ابراهیم بود علیه السلام
و بعض محبت را اعلی و ارفع از خلت دارند و حبیب آن محب بود که بمقام محبوبیت رسیده باشد و محبت را محبت از آن
گویند که در حبة القلب و سویدای او درآمده و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مرا خلیلی جز خدا نباشد فرضا اگر از
آدمیان خلیلی میگرفتم ابوبکر صدیق را میگرفتم که شائسته آن بود ولی خلیل من جز خدا نبود و برادری اسلام و حق مسلمانی باقی
است این نفی در حق خاص وست صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن امت اگر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را خلیل گیرند
مانعی نبود کمال رتبه و مقام ایشان این ست که بمحبت و خلت وی صلی الله علیه وآله وسلم برسند غرض که ابوهریره میگوید
که وصیت کرد مرا خلیل من بصیام ثلثة ایام من کل شهر بروزه داشتن در سه روز هر ماه هر سه روز که باشد و اکثر برانند که
مراد بدان ایام بیض ست تحقیق این در محلش از باب صوم بیاید و در حدیث جامع الاصول آمده است که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم آنرا در سفر و حضر ترک نکردی و رکعتی الضحی و وصیت کرد بگذاردن دو رکعت در اول روز و زیاده کرده است
احمد فی کل یوم و ابن دقیق العید گفته که ذکر رکعتین اکتفا باقل ست که موجب مزید تاکید ست بدان کذا فی فتح الباری و ان
اوتر قبل ان انام و در روایتی نوم علی وتر یعنی وصیت کرد باینکه نماز وتر گذارم پیش از خواب یعنی وتر در اول شب گذارده بخواب روم
چنانچه در فصل قیام لیل گذشت چون ابوهریره بحفظ احادیث نبوی و تکرار آن در اول شب مشغول بود و بیدار بودن و قیام لیل برو
بعد از نوم دشوار بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت تیسیر امر بروی و اهتمام بشان علم و افضلیت وی بر عبادت او را
این چنین فرمود و شنیدم از بعض فقها که گفت در بعض روایات فقهیه دیدم که گذاردن دو رکعت بعد از وتر در اول شب که موجب
ثواب قیام لیل ست طالب علم راست و سند وی این حدیث ابوهریره تواند بود والله اعلم این چنین گفته اند آما پوشیده نماند که از
ایتار قبل النوم لازم نیاید عدم قیام لیل شاید که ایتار قبل النوم احتیاطا باشد از جهت عدم وثوق بقیام بعد از ان قیام کند و وتر
را اعاده کند چنانکه بعض گویند یا نکند چنانکه قول مختار ست و قد سبق تحقیقه و چون گمان توان کرد این چنین و حال آنکه کل ابوبکر
صدیق ایتار قبل النوم بود چنانچه گذشت و گویا که ازین جهت بعضی از شراح حدیث اوتر قبل المنام را عبارت از گذاردن وتر
بین النومین دارند فافهم وعن ابی ذر روایت ست از ابی ذر چنانچه مسلم آورده قال گفت ابوذر قال رسول الله گفت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یصبح صبح میکند یعنی واجب و ثابت میگردد در هر روز علی کل سلامی بمقابله هر عضو یا هر بند من احدکم یکی
از شما صدقة یعنی طاعتی و عبادتی که شکر نعمت بدن و ترکیب اعضا آنرا شاید فکل تسبیحة صدقة و کل تحمیدة صدقة و کل تهلیلة
صدقة و کل تکبیرة صدقة پس هر تسبیح و هر تحمید و هر تهلیل و هر تکبیر که میگوید صدقه و شکرانه اعضا و بند اعضا گردد و امر بالمعروف
صدقة و نهی عن المنکر صدقة و همچنین هر امر بمعروف و هر نهی از منکر که میکند صدقه و شکرانه است و تجزی و کفایت می کند
من ذلک از صدقه و شکرانه هر سلامی رکعتان دو رکعت ترکعها بگذاری تو ای مخاطب من الضحی در وقت ضحی و این بحکم
شارع ست چه وجوب شکر بشرع ست نه بعقل چون شارع بکفایت آن حکم کرد ادای این دو رکعت ادای شکر جمیع
سلامیات بود و نیز در نماز گذاردن دو رکعت در اول روز تمامه اعضا و مفاصل را دخل بود و تمامه روز در حکم یک وقت
ست پس گذاردن دو رکعت در اول روز ادای شکرانه تمام آن روز بود و در حدیث ابی داؤد از بریده آمده است
که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت در آدمی سه صد و شصت مفصل ست لازم بر وی که بهر مفصل

ازخود صدقه دهد گفتند یا نبی الله که میتواند که طاقت دارد این را فرمود که بصاق افتاده بیند در مسجد و دفن کند آنرا و چیزی
که ایذا دهد مردم را یکسو نهد از راه صدقه و فاصل ست و اگر آن را نیابی رکعتین ضحی کفایت کند ترا و فی مسند الامام احمد
و مذکور ست در مسند امام احمد عن معاذ بن انس یرفعه که رفع می کند و میرساند معاذ این حدیث را بحضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم من قعد هر که بنشیند فی مصلاه در جای نماز خود حین ینصرف وآن وقتی که بر گردد من صلوة الصبح از نماز بامداد
حتی یسبح تا آنکه بگذارد رکعتی الضحی دو رکعت ضحی را لا یقول سخن نگوید الا خیرا مگر آنچه خیر ست و ثوابی بران مترتب ست یعنی
بذکر حق مشغول باشد و از آنچه منافی اوست ساکت بود و درین اشارت ست که سکوت که درینجا اعتبار کرده مراد بدان
سکوت از آنچه شر است و لا یعنی و الا تکلم بدانچه خیر ست حکم ذکر دارد در ترتب ثواب هر که چنین کند غفر له خطایاه آمرزیده
شود مراو را گناهان او وان کانت اگرچه باشند گناهان او مثل زبد البحر مقدار کف دریا مخفی نماند که قعود در جای نماز
شرط کرد یعنی اگر برخیزد و بجای دیگر بنشیند این ثواب بران مترتب نگردد چنانچه ظاهر فحوای کلام ست اما اگر
برخاستن و در جای دیگر نشستن برای دفع ریا و حفظ حضور بود از باب تکمیل و تتمیم خواهد بود و حکم تکلم بخیر دارد و بعض
محققین گفته اند که ثواب ذکر و خلوت باقی ست اما شاید که آنچه ثواب مصابرت و جزای مرابطت ست مخصوص بقعود
در مصلا باشد والله اعلم و عند الترمذی و ثابت شده است نزد ترمذی عن ابی هریرة یرفعه در حال که رفع می کند
ابو هریره این حدیث را برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من حافظ هر که محافظت کند و مداومت ورزد علی شفعة
الضحی بر دو رکعت ضحی غفر له ذنوبه وان کانت مثل زبد البحر و عن نعیم ابن همار این لفظ را در اکثر کتب و نسخ مصحح بفتح ها
و تشدید میم و برا ضبط و تصحیح کرده اند و بهای موحده بدل میم و بدال مهمله بدل میم و خمار بخای معجمه بدل ها و بهام میم بدل
را و هماز بالزاء مکان الراء نیز گفته اند و همه بر یک صیغه اند و بعضی حمار بکسر حاء مهمله و تخفیف میم خوانده و ترمذی
گوید اصح اول ست و ابو نعیم بلفظ کنیت نیز وهم ست در روی قال گفت نعیم ابن همار قال رسول الله گفت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بطریق حکایت از پروردگار تعالی در حدیث قدسی ابن آدم ای فرزند آدم لا تعجزنی عاجز مباش
تو مرا در عبادت کردن من اربع رکعات از گذاردن چهار رکعت فی اول النهار در اول روز اکفک کفایت می کنم ترا از
جمیع آفات و شرور و تقصیرات آخره در آخر روز و عند الترمذی وابن ماجه و غیرهما عن انس یرفعه من صلی الضحی ثنتی
عشرة هر که بگذارد نماز ضحی را دوازده رکعت بنی الله له بنا کند خدای تعالی برای وی قصرا فی الجنة کوشکی در بهشت
من ذهب از طلا و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه و عند مسلم عن زید بن ارقم انه رای بدرستی که
زید بن ارقم دید قوما قومی را که یصلون الضحی میگذارند نماز ضحی را فی مسجد قبا در مسجد قبا فقال پس گفت زید بن
ارقم اما علموا آیا ندانستند این قوم ان الصلوة این را که این نماز فی غیر هذه الساعة افضل در غیر این وقت
فاضلتر ست ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قال صلوة الاوابین نماز آن کسانی که رجوع و توجه دارند بجناب حق
حین در وقتی ست که ترمض الفصال که گرم یا مجروح شوند و می نشینند شتر بچها از جهت سوختن پای شان از سختی گرمی زمین
راوی تفسیر این لفظ باین میکند ای یشتد حر النهار سخت میشود گرمی روز فتجد الفصال حر الرمضاء پس می یابند شتر بچها
گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب ازین حدیث معلوم گردد که تاخیر ضحی تا گرم شدن روز فاضلتر ست اگر گویند این منافی
آمد بآنکه گفتی که ضحی یک وقت ست اول او اشراق ست و آخر او چاشت چه بی شک نماز در اول وقت افضل بود جواب گوئیم که

افضلیت اول وقت بر مذهب کسی که بدان قائل ست در فرائض ست اما اینجا چون آخر وقت محل رکون نفس باستراحت ست
عبادت دروی اشق وافضل بود از اول لاسیما که از ادای فرض صبح تا این وقت بذکر و تلاوت مشغول بوده وفی الصحیح و
آمده است در حدیث صحیح ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صلی الضحی گذارد ضحی را رکعتین دو رکعت فی بیت در
خانه عتبان بن مالک نام مردی ست از انصار در صحیح بخاری از انس رضی می آرد که وی از گفت انصار بحضرت رسالت
آمد و عرض کرد که من نماز با حضرت نمیتوانم گذارد و وی مردی گران و فربه بود پس طعامی ساخت و آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم را بمنزل خود دعوت کرد و حصیری برای وی بگسترانید و برطرف حصیر آبی پاشید پس آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بران حصیر دو رکعت نماز گذارد و مراد از مرد همین عتبان بن مالک ست و بردن وی حضرت پیغمبر را صلی الله
علیه وآله وسلم بخانه خود مش از برای تبرک بود تا در موضعی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد جای نماز خود
سازد و پاشیدن آب برطرف حصیر گفته اند که بجهت نجاستی بود که آن حصیر داشت ولهذا در بعض شروح گفته که اگر نجاست
متوهم بود مراد بنضح رش ست بمعنی پاشیدن واگر محقق بود مراد بدان غسل ست چنانچه این هر دو معنی را در جای دیگر در حدیث
بول صبی محتمل داشته اند و این وقت ضحی بود پس گذاردن نماز در وقت ضحی ثابت شد و بخاری در آخر حدیث گفته که مردی
با انس گفت آیا بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد ضحی را گفت انس ندیدم او را که گذارده این نماز را مگر در آن
روز پوشیده نماند که اینجا گذاردن نماز در وقت ضحی از جهت این وقت ثابت نمی شود ولیکن چون آن مرد ایشان را بخانه خود
برد و حصیر گسترانید و درخواست نماز گذاردن کرد تا بآن مکان تبرک جوید و برای خود جای نماز سازد دو رکعت باین
جهت گذارد والله اعلم وعن ابی هریرة یرفعه لایحافظ محافظت ومداومت نکند علی صلوة الضحی بر نماز ضحی الا اواب مگر مردی
که راجع و متوجه است بسوی خدا رواه الحاکم علی شرط مسلم وعنه ونزد حاکم ست عن ابی هریرة یرفعه ان للجنة بابا بدرستی که
مر بهشت را دریست یقال له که گفته میشود او را باب الضحی فاذا کان یوم القیامة پس چون پیدا شود روز قیامت نادی ندا
کند منادی ندا کننده از فرشتگان این الذین کجا اند آن کسانیکه کانوا یداومون مداومت و محافظت میکردند علی صلوة الضحی
بر نماز ضحی و چون حاضر آیند آن کسان خطاب کنند بایشان و بگویند هذا بابکم این در مخصوص شماست فادخلوه پس در آئید
آنرا برحمة الله بفضل و رحمت حق اشارت ست بآنکه در آمدن به بهشت بمحض فضل و رحمت حق ست و بنده را وجوبی و استحقاقی
نیست چنانکه بتصریح در حدیث نیز آمده است که لن یدخل احد الجنة الا برحمة الله الحدیث وعن ابن عمر و روایت ست از ابن عمر
انه قال که وی گفت لابی ذر مر ابوذر را اوصنی یا عم وصیت کن مرا ای عم بچیزی عادت عرب ست که در خطاب بزرگتر از خود را
بعم ندا کنند و مساوی را باخ یا ابن عم و خرد تر را یا بنی قال گفت ابوذر سالت رسول الله پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله
وسلم کما سالتنی چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز طلب و سوال وصیت کردم از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در روایت
سالتمونی بصیغه خطاب جمع با بن عمر و حاضران مجلس فقال پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من صلی الضحی کسی که
بگذارد ضحی را رکعتین دو رکعت لم یکتب من الغافلین نوشته نشود و شمار کرده نشود آنکس از جمله غافلان چون اقل نماز ضحی
دو رکعت ست اینقدر تاثیر کند که اسم غفلت از وی بر دارد ومن صلی و کسیکه بگذارد نماز ضحی را اربعا چهار رکعت کتب من
العابدین نوشته شود از جمله عابدان چون زیادت کرد در عبادت زیادت درجه یافت که بعابد ملقب شد و داخل ایشان
گردید ومن صلی و هر که بگذارد ستا شش رکعت لم یلحقه نرسد آنکس را ذلک الیوم دران روز ذنب هیچ گناهی یعنی نور سنت

وصفای وقت حال وی بجدی برسد که گناه گرد وی نگردد یا مراد عدم لحوق ضرر گناه باشد یعنی مغفور گردد ومن صلی ثمانیا وهر که بگذارد هشت رکعات کتب من القانتین نوشته می شود از جملهٔ خاشعان ومقربان ومن صلی عشرا بنی الله له بیتا فی الجنة بنا کند حق تعالی برای وی خانه در بهشت در جوار قدس ورحمت خود این حدیث را بیهقی وابونعیم وبزار از ابی ذر باختلاف بعض الفاظ روایت کرده بی ذکر طلب وصیت وطبرانی از ابی الدرداء آورده ودر بعض طرق در آخر حدیث آمده که هیچ روزی وهیچ شبی وهیچ ساعتی نیست که پروردگار تعالی را در وی صدقه نیست که منت می نهد بدان بر هر که میخواهد از بندگان خود وهیچ منتی نیست بالاتر از آن که الهام کند این بنده را ذکر خود را وقال وگفت مجاهد که مولای عبد الله ابن السائب المخزومی واز طبقهٔ ثانیهٔ تابعین ست واز فقهای مکه وقرای اوست واز مشاهیر واعلام آن بلدهٔ معظمه است وابن عمر رض در وقت سواری رکاب وی میگرفت وچون سوار میشد جامهٔ وی گرد میکرد وابو عمرو قاری شاگرد اوست مات سنة مائة وقیل سنة اثنتین ومائة صلی رسول الله گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یوما روزی الضحی نماز ضحی را رکعتین دو رکعت ثم یوما پس گذارد یوما روزی دیگر اربعا چهار رکعت ثم یوما ستا پستر گذارد روزی شش رکعت ثم یوما ثمانیا پستر گذارد روزی هشت رکعت ثم ترک پستر ترک داد گذاردن نماز ضحی را مقصود ازین حدیث اثبات اصل صلوة ضحی ست نه دوام وی وترک نیز دائمی نخواهد بود واحاطهٔ علم راوی بدان بحسب عادت متعذر ست وسیوطی این حدیث را از ابن جریر آورده که از روایت مجاهد آورده است ودر روایت وی آمده ثم ترک یوما وعن ابی امامة وروایت ست از ابی امامهٔ باهلی که از مشاهیر صحابه است یرفعه که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من مشی هر که برپای رفت الی الصلوة مکتوبة بسوی مسجد برای صلوة مفروضه وهو متطهر وحال آنکه آنکس با طهارت ست ودر بعض روایات همچنین آمده که وهو منتظر صلوة اخری یعنی بنماز برود ودر قصد ونیت او آن باشد که تا نمازی دیگر انتظار خواهد برد وتنتظر آن در مسجد خواهد نشست کان له باشد مر آنکس را کاجر الحاج المحرم اجر کسی که قصد حج دارد واحرام برای آن بسته است ومن مشی وهر که برود الی سبحة الضحی یعنی بسوی مسجد برای نماز ضحی کان له باشد مر او را کاجر المعتمر مثل اجر کسی که قصد عمره دارد ویحتمل که مشی بسوی سبحهٔ ضحی کنایت از گذاردن آن باشد یا تقدیر کنند وصلی برین تقدیر معتمر بمعنی فاعل عمره بود فافهم وصلوة ونماز گذاردن علی اثر صلوة برپی نماز دیگر لا لغو بینهما که نیست سخن یاوه میان آن دو نماز کتب نوشته میشود آن نماز بعد از نماز بلکه هر دو نماز فی علیین در مقام عالی که محل کتب ابرارست ومراد بنماز بعد از نماز احتمال دارد که هر دو نماز فرض بود واحتمال دارد که نماز ضحی بود بعد از فرض صبح چنانچه در روایت دیگر از ابی امامه صریح آمده است چنانکه گفت وعن ابی امامة یرفعه من صلی الصبح فی جماعة هر که بگذارد نماز بامداد را در جماعت ثم ثبت فیه پستر صبر کند ونشسته ماند در جای نماز خود مشغول بذکر وتلاوت حتی یسبح فیه برای آنکه بگذارد در آنجا سبحة الضحی نماز ضحی را تم لشیا پستر بفعل آورد این نیت را وبگذارد نماز ضحی را کان له باشد مر او را کاجر حاج او معتمر مثل اجر شخص حج گذارنده یا عمره بجا آرنده تاما له حجته وعمرته که تمام وکامل شده است مر او را حج وعمرهٔ وی وعن ابی هریرة وروایت ست از ابو هریره قال گفت ابو هریره بعث النبی برانگیخت وبفرستاد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم جیشا لشکری را بجانبی فاعظموا پس عظیم کردند وبسیار آوردند آن لشکر الغنیمة غنیمت را واسرعوا وشتاب کردند الکرة کرت را کرت بمعنی اقدام بر حرب وحمله بر حمله آوردن ورجوع وظفر ودولت آید ولقب امیر المومنین علی کرار گویند باین معنی ست فقال پس گفت رجل مردی از اصحاب یا رسول الله ما راینا ندیدیم ما بعثا لشکری را که

فرستاده شود اسرع شتاب ترکرة از روی کرت ولا اعظم غنیمة و نه عظیم تر و بزرگتر از روی غنیمت من ہذا البعث ازین لشکری
تو فرستادی و باز آمد فقال پس گفت حضرت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقصد تحقیر دولت دنیا و تقلیل متاع وے و
تعظیم ثواب آخرت و تحریض و ترغیب بر احراز این فضیلت الا اخبرکم آیا خبر دہم شما را باسرع کرة و اعظم غنیمة بشتابتر از روے
کرت و عظیم تر از جہت غنیمت رجل توضا مردی کہ وضو کرد فی بیتہ در خانہ خود فاحسن پس نیک کرد وضو را وضوی خود را برعایت
ارکان و آداب آن ثم غدا الی المسجد پستر قصد کرد و روان شد بجانب مسجد فصلی پس گذارد آن مرد صلوٰۃ الغداۃ نماز بامداد را ثم عقب
بالصلوٰۃ الضحیٰ پس از آن در عقب او گذارد نماز ضحی را فقد اسرع الکرۃ و اعظم الغنیمۃ بہ تحقیق سریع کرد آن مرد کرت را کہ مکرر
کرد نماز را و بدست آورد دولت ثواب را و ظفر یافت بر شیطان کہ دشمن دین اسلام ست و عظیم کرد غنیمت آخرت را این
مجموع احادیث کہ از اول فصل تا اینجا مذکور شد اگرچہ تمام آن بصحت نرسیدہ و بعضی از ان خالی از ضعفی نباشد لیکن بجہت
تعدد طرق از چندین صحابۂ عظام تقویت و متابعت یافتہ خصوصًا در باب فضائل اعمال دلیل ست بر استحباب و فضیلت
نماز چاشت کہ لازم فعل و قول حضرت نبوی ست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با ترغیب و تحریض بر آن ہر چند بسر حد مواظبت
نرسیدہ باشد و در مواہب لدنیہ گفتہ کہ شیخ ولی الدین بن العراق گفتہ کہ وارد شدہ است در وی احادیث کثیرۂ صحیحہ مشہورہ
تا آنکہ گفتہ است محمد ابن جریر الطبرانی کہ اخبار درین باب بدرجۂ تواتر معنوی رسیدہ و بسر حد تیقین کشیدہ است و قاضی ابوبکر
بن العربی مالکی گفتہ کہ وی صلوٰۃ انبیای سابق ست کہ پیش از محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بودہ اند و پروردگار تعالی
خبر میدہد از داؤد علیہ السلام انا سخرنا الجبال معہ یسبحن بالعشی والاشراق پس باقی داشت حق سبحانہ وتعالی از ان تسبیح در
دین محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عصر و تسبیح صلوٰۃ اشراق را و سیوطی در جمع الجوامع از ابن جریج آوردہ کہ گفت ابن عباس رض
تحقیق خواندم ما بین اللوحین را و در نیافتم صلوٰۃ ضحی را مگر الآن کہ خواندم یسبحن بالعشی والاشراق و بودم من کہ می گفتم این
الاشراق پستر گفت بعد از ان صلوٰۃ الاشراق و از دیلمی از حدیث ابی ہریرہ مرفوعًا آوردہ کہ کانت صلوٰۃ الضحی اکثر صلوٰۃ
داؤد علیہ السلام و از ابن النجار از حدیث ثوبان آوردہ صلوٰۃ الضحی صلوٰۃ یحافظ علیہا آدم و نوح و ابراہیم و موسیٰ و عیسیٰ
و این استحباب و فضیلت نماز چاشت مذہب بیشتر علماء و مشائخ ست زیرا کہ روایت مثبت راجح و مقدم ست بر خبر نافی
چہ با مثبت زیادت علم ست کہ پوشیدہ شدہ است از نافی چنانچہ این قاعدہ در علم اصول فقہ مقرر شدہ و جمعی از علما بکراہت
آن قائل شدہ اند و میگویند کہ گذاردن آن بدعتی ست از بدع کہ بعد از حضرت پیغمبر و خلفای راشدین پیدا کردہ اند
استدلال می کنند این جماعہ بر بدعت بودن آن باحادیث و آثاری کہ در نفی آن وارد شدہ خصوصًا باثری کہ بخاری
از ابن عمر روایت کردہ کہ مورق عجلی کہ از کبار تابعین طبقۂ ثالثہ است گفت گفتم مر ابن عمر را میگذاردی تو نماز ضحی
را گفت لا گفتم میگذارد عمر رض آنرا گفت لا گفتم میگذارد ابوبکر رض گفت لا گفتم میگذارد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
گفت ابن عمر لا اخالہ یعنی گمان نمی برم کہ میگذارد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا یعنی گمان چنان دارم کہ نمیگذارد
اگرچہ جزم بدان ندارم و مصنف حاصل مضمون حدیث را نقل کرد کہ گفت ابن عمر لم یکن یصلیہا ابوبکر رض ولا عمر رض
فقلت فالنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قال لا اخالہ و از عبد الرحمن ابن ابی بکرہ چنانچہ روایت کردہ آنرا ابن جریر مروی
است کہ ابوبکرہ کہ پدر اوست و از کبار صحابہ است جمعی را دید کہ نماز چاشت میگذارند ایشان را گفت انکم بدرستی
کہ شما لتصلون ہر آئینہ میگذارید صلوٰۃ ما یصلیہا نمی گذارد آنرا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ولا عامۃ

صحابه و منا اکثر اصحاب وی و از عائشه با آنکه احادیث در اثبات نماز ضحی آمده در نفی آن نیز حدیثی مروی ست چنانچه بخاری و
مسلم و مالک و ابوداؤد آورده اند ما سبح رسول الله نگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سبحة الضحی نماز ضحی را و در روایت
ابن جریر آمده لا فی حضر ولا فی سفر ذکره السیوطی و انی لاسبحها و بدرستی من میگذارم آنرا و ان کان رسول الله و تحقیق بوده
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لیدع العمل برآئینه ترک میکرد عمل را و هو و حال آنکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
یحب دوست میداشت ان یعمل به این را که عمل کند بدان یا عمل کرده شود بدان و معنی اول مناسب ست بقول وی خشیة از جهت
ترس ان یعمل به اینکه عمل کند فیفرض پس فرض کرده شود علیهم بر ایشان از جهت جریان سنت الٰهی بر افتراض عمل بر امت نزد مواظبت
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران و در جامع الاصول در روایت این حدیث تقدیم و تاخیر کرده و قیس بن عبید گوید یکسال
تردد و آمد و رفت بعبد الله بن مسعودؓ میکردم هرگز ندیدم که نماز چاشت گذارد و اگر آن مستحب بودی و فضیلت داشتی ترک وی
چندین مدت از عبد الله بن مسعود که از کبار صحابه است و در حق وی وارد شده است که رضیت لامتی ما رضی به ابن ام عبد
چگونه متصور بودی و عن مجاهد روایت کرده شده است از مجاهد قال گفت دخلت انا و عروة بن الزبیر المسجد در آمدم من و
عروه بن الزبیر مسجد نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم فاذا ابن عمرؓ پس ناگاه دیدیم که ابن عمر جالس نشسته است در مسجد عند حجرة عائشة
نزد حجرهٔ عائشه و اذا الناس ناگاه مردم یصلون میگذارند فی المسجد صلوة الضحی نماز ضحی را فسألناه پس پرسیدیم ما ابن عمرؓ
را عن صلوتهم از نماز ایشان که سنت ست یا بدعت فقال پس گفت ابن عمر بدعة این نماز گذاردن ایشان بدعت ست و
نعمت البدعة و نیکو بدعتی ست این بدعت و قال و نیز گفته است ابن عمرؓ چنانچه شعبی از وی روایت کرد که شنیدم ابن عمرؓ
را که گفت ما ابتدع المسلمون نو پیدا نکرده اند مسلمانان افضل بدعتی فاضله من صلوة الضحی از نماز ضحی این اخبار و آثار
ست که مصنف در نفی صلوة ضحی آورده و غیر آن نیز هست و علما در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث سابقه گفته اند
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مداومت نمیکرد بر نماز ضحی اگرچه امت را بر محافظت و مداومت آن تحریض و ترغیب
می نمود از جهت مخافت این که بر ایشان فرض نگردد و در مشقت نیفتند و در آخر از خروج از عهدهٔ آن در نمانند چنانچه
تصریح کرده اند بدان عائشه و لیکن در گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا شبهه نیست چنانکه احادیث صحیحه بدان
ناطق اند پس هر که نفی کرده یا روئیت خود را نفی کرد یعنی خود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ندیده که میگذارد و لیکن از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم یا از مردم شنیده که میگذارد پس بهم باین شنید گذارد و روایت کرد چنانچه عائشه چه آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم در وقت ضحی نزد وی نبودی الا نادر گاهی در سفر بودی و گاهی در حضر و غالب اوقات در مسجد بودی و
گاهی درین وقت در خانهٔ دیگری از زوجات بودی و اگر نیز نزد وی بودی گذاردن این نماز از وی دائمی نبود پس شاید
که آن روز که نزد وی بود نگذارد و در روایتی تصریح آمده که عائشه گفت ما رایت یصلی یا مراد از نفی صلوة نفی دوام باشد
پس در جائی که وارد شده که ما کان یصلی یا ما سبح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مراد ما داوم علیها باشد و محمل ناگذاردن
ابن مسعودؓ و نادیدن قیس بن عبید در مدت یکسال او را درین نماز همین تواند بود و نیز ابن مسعودؓ مشغول بفقه و علم بود
و چون اشتغال بعلم افضل از عبادت ست ترجیح میکرد آنرا برین با وجود استحباب و فضیلت این و الله اعلم و تواند که نفی
بجهت عدم وثوق باخبار وارده درین باب باشد چنانچه قول ابن عمر لا اخاله چون از ابوبکرؓ و عمرؓ گذاردن آن را ندید و وثوق
باخباری که از مردم در گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شنید پیدا نشد پس توقف کرد و خبر داد از عدم وثوق و آنکه

آنرا بدعت خوانده بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات مشروع ست ولیکن این اظهار و اجتماع
چنانچه در فرائض کنند بدعت ست چه سنت در نوافل و فضیلت آن در پنهان گذاردن و در خانه گذاردن ست چنانچه معلوم ست
و بالجمله از هیچ خبری و اثری نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتی مخصوصه که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و روایت
کرده است ابن ابی شیبه از ابن مسعود رض که وی دید قومی را که میگذارند نماز ضحی را پس انکار کرد بر ایشان و گفت اگر لابد
میگذارید درون خانهای خود بگذارید و طائفه دیگر از علما هم بقصد تطبیق و توفیق روایات می گویند که مستحب ست که آن را
گاه گاه گذارند و در بعض ایام ترک کنند و این طائفه درین باب استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیق که ابن جریر
آورده و عبد الله بن شقیق از مشاهیر تابعین ست و از علی رض و عثمان رض و عائشه رض سماع دارد مات سنه ثمان و مائة و گفت از
عائشه سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز چاشت میگذارد گفت عائشه رض نمیگذارد الا گاهی که از سفر بیامدی
و آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودی و نیز استدلال میکنند بحدیث ابی سعید خدری که ترمذی
و حاکم و ابن جریر آورده اند و گفت ترمذی حدیث حسن غریب گفته کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم یصلی
الضحی میگذارد نماز ضحی را حتی نقول تا آنکه میگفتیم لا یدعها ترک نخواهد کرد آنرا و یدعها و بود که ترک میکرد حتی نقول لا یصلیها
تا آنکه میگفتیم نخواهد گزارد آنرا چنانچه عادت شریف در اکثر نوافل این چنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین در گذاردن
این نماز نیز همچنین بود و عن عکرمة روایت ست از عکرمه چنانچه روایت کرده ابن جریر و عکرمه مولای ابن عباس رض که یکی از فقها
و تابعین مکه بود و اصل او از بربر ست مات سنه سبع و مائة و قیل سنة اثنین و ثلثین و وی کاتب ابن عباس بود و مشهور ست
بروایت حدیث از وی قال گفت عکرمه کان بود ابن عباس رض یصلیها یوما میگذارد یک روز و یدعها عشرة ایام و ترک
میداده روز یعنی میخواهد از ضمیر ها صلوة الضحی نماز چاشت و عن عبد الله ابن دینار که مولای عبد الله بن عمر و از فقها و تابعین
مدینه بود مات سنه سبع و عشرین و مائة و روایت میکند عن ابن عمر انه کان بدرستی که بود ابن عمر لا یصلی الضحی نمیگذارد ضحی را
فاذا اتی مسجد قبا چون می آمد مسجد قبا را صلی میگذارد و کان یاتیه و بود ابن عمر که می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه و رفتن
بمسجد قبا صباح روز شنبه الا آن نیز معتاد اهل مدینه مطهره است و در جامع الاصول از حدیث بخاری آورده که نافع از
ابن عمر آورده که وی نمیگذارد نماز در وقت ضحی مگر دو روز در روزی که قدوم می آمد در مکه زیرا که قدوم او در مکه وقت ضحی بودی طواف
میکرد بیت پس میگذارد دو رکعت را خلف المقام و روز دیگر که بمسجد قبا آمدی وی می آمد او را هر روز شنبه و چون
در آمدی درین مسجد مکروه میداشتی که بیرون آید از آن بی آنکه نماز بگذارد در وی و میگفت می آمد آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم زیارت کردن این مسجد را سواره و پیاده و میگفت ابن عمر که من مگر آنچه کرده اند یاران من و می گفت منع
نمیکنم من هیچ یکی را که بگذارد نماز در هر ساعت که خواهد از شب و روز الا در وقت طلوع شمس و غروب آن و عن منصور
ابن المعتمر السلمی الکوفی مات سنه ثلثین و مائة قال گفت منصور کانوا بودند سلف از صحابه و تابعین یکرهون که مکروه می پنداشتند
ان یحافظوا علیها محافظت و مداومت را بر صلوة ضحی کالمکتوبة مثل محافظت بر نماز فرض و یصلون و میگذارند آن را در
بعض ایام و یدعون و میگذاشتند در ایام دیگر و طریقه سلف در اقامت نوافل عبادات خصوصا صلوة و صوم همچنین بود تا
توهم وجوب نشود و مانع از خیرات و مهمات دیگر نگردد بخلاف عباد و نساک در زمان متاخر که تعلق و تقیید ایشان بدان
بحدی ست که بعضی از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصوری دارند بسیاری از خیرات را که مهم تر ست ترک کنند

وبذا لیس لبتی ومن سعید بن جبیر بن ہشام الاسدی الکوفی احد اعلام التابعین حجاج یوسف او را سنة خمس وتسعین در شعبان
کشت واو چہل و نہ ساله بود و وی بوی گفته بود که تو بعد از قتل من قتلی دیگر نخواہی کرد و حجاج در رمضان ہمین سال و
بعضی گویند بعد از وی بشش ماه مرد و گویند که بعد از قتل وی بر قتل ہیچکس مسلط نشد و این مؤید روایت اوست چه صبر و امساک
آن ظالم تا شش ماه از قتل کسی بعید ست آورده اند که چون حجاج در مقام کشتن وی آمد فرمود اگر تو مرا کشتی دیگر باقی نخواہی
ماند و این آخر کشتن تو خواہد بود گفت من چندین کس را کشتم که بزرگتر از تو بوده اند و ہنوز زنده ام تو چه باشی فرمود آنہا
جماعه بودند از خود رسته و از جہت حیات خود گذشته و زیستن و مردن بر آنہا برابر شده و من با خود و با حیات خود تعلق دارم
و از مردن متاذی میشوم ایذای من ہرگز ترا مبارک نیفتد آخر ہمچنین شد رحمة الله علیه و قبره بواسط یزار و یتبرک به قال
گفت سعید بن جبیر انی بدرستی که من لادع صلوة الضحی ہر آئینه ترک میکنم بتکلف نماز چاشت را و انی مشتہیہا و حال آنکه
من دوست میدارم که بگذارم آنرا مخافة از جہت ترس آنکه انی ارا ہا گمان می برم آنرا حتما علی واجب و لازم بر خود اگرچه
توہم خلق وجوب فرضیت را بعد از زمان مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرتفع شد و اما مرا توہم صورت وجوب
بالتزام مالا یلزم در نفس خود نیز خوش نباید چه کمال و اعتدال در رعایت حق ہر چیز ست چنانچه او ست در واقع وقال و
گفت مسروق ابن الاجدع ابو عائشة الہمدانی الکوفی احد الاعلام پیش از وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اسلام
آورده و صدر اول از صحابه را از خلفای راشدین و غیرہم دریافته و با ابن مسعود اختصاص داشته و گویند که او را در خردی
دزدیده بودند از انش نام مسروق کردند عائشة ام المؤمنین او را بہ تبنی برگرفته بود و دختر او را عائشه نام کرده و ابو عائشه
کنیت اوست و در حرب خوارج با امیر المؤمنین علی حاضر بوده مات بالکوفه سنة اثنین او ثلث وستین کنا مسروق می گوید بودیم
ما که نقرأ میخواندیم قرآن را پیش ابن مسعود فنبقی پس باقی نشسته میماندیم بر جای خود بعد قیام ابن مسعود بعد از ایستادن بجانب
ابن مسعود از مجلس ثم نقوم پس تر می ایستادیم فنصلی پس میگذاردیم ضحی را فبلغ ابن مسعود پس رسید با بن مسعود ذلک قصه
ایستادن و گذاردن ما نماز ضحی را فقال پس گفت ابن مسعود بطریق انکار بر ما لم تحملون چرا تکلیف میکنید عباد الله
بندگان خدای را مالم یحملہم الله چیزیرا که تکلیف نکرده است ایشانرا خدای ان کنتم اگر ہستید شما لا بد البته و ناچار فاعلین
کنندگان این نماز ففی بیوتکم پس بکنید در خانہای شما این کلام ابن مسعود ناظر ست در آنکه بدعت گفتن بعض اصحاب این
نماز را و انکار کردن وی بر جماعه که میگذارند در مسجد با اجتماع بجہت این خصوصیت بوده نه در اصل این نماز و مثل این از
روایت ابن ابی شیبه که باسناد صحیح آورده است گذشت حاصل سخن آنکه این طائفه باین احادیث که ناظر ست در فعل و ترک
این نماز و عدم اجتماع در مسجد متعلق و متمسک شده میگویند بر ان مداومت نباید کرد بلکه گاه گاہی باید گزارد آن نیز تنہا در
خانه و طائفه میگویند که این نماز گذارده میشود بسببی از اسباب که حادث گردد مثل قدوم از سفر و حصول فتح و مانند
آن و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ہم که در روز فتح مکه گذارده در بیت ام ہانی بسبب فتح بود و مر آنرا صلوة الفتح نام میکردند
و مصنف نیز ازین طائفه است چنانچه در ما سبق در فصل قیام شب اشارتی بدان کرده و لہذا این حدیث را با وجود آنکه بخاری
و مسلم و ترمذی و ابوداود و نسائی آنرا روایت کرده اند در ضمن احادیث که برای اثبات نماز ضحی ذکر کرده نیاورده
و تمسک این طائفه بآن ست که قاضی عیاض مالکی و غیره گفته اند که حدیث ام ہانی ظاہر نیست در آنکه آن حضرت صلی
الله علیه وآله وسلم قصد ضحی کرده و بجہت این وقت گذارده بلکه قصد ام ہانی خبر دادنست بآنکه نماز درین وقت بوده بسبب

اینوقت بود و بعض گفته اند که این نماز که در بیت ام هانی کرد قضای حزب او بود که در ان شب اهتمام بمهمات فتح ازان شاغل شد و امام محی الدین نودی این قول را رد کرده بآنچه ابو داؤد از طریق کریب از ام هانی آورده که صلی سبحة الضحی و سلم نیز در کتاب الطهارة از ام هانی آورده که صلی ثمانی رکعات سبحة الضحی و اضافت بضحی دلالت دارد بر سببیت وقت چنانچه صلوة الظهر و العصر و در مواهب لدنیه میگوید که ابن عبد البر در تمهید از طریق عکرمه بن خالد از ام هانی آورده که گفت گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هشت رکعت را پس گفتم من چه بود یا رسول الله این نماز فرمود این نماز ضحی بود و ترمذی میگوید که امام احمد گفت صحیح ترین چیزی که درین باب یعنی در باب نماز ضحی آمده حدیث ام هانی ست و عبد الرحمن بن ابی لیلی گفته که خبر نداد مرا هیچ یکی که دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میگذارد نماز ضحی را مگر ام هانی و مصنف می گوید که صواب آن ست که نماز ضحی مستحب ست و سنت نه مکروه است و بدعت و مواظبت بران نیز مستحب ست از جهت ظاهر احادیث که دلالت دارند بر فضلیت محافظت و مداومت چنانچه در مذهب اول که مختار جمهور ست مذکور شد و آنکه گویند که مستحب گذاردن اوست احیاناً تا توهم فرضیت نشود و جوابش آن ست که خوف توهم فرضیت مرتفع شده چه آن در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ست و مواظبت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مواظبت نفرمود معلوم شد که فرض نیست حالا اگر ما بران مواظبت نمائیم آن توهم را راه نباشد چنانچه در سائر سنن و نوافل اگر گویند که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران مواظبت نکرد اتباع در ترک مواظبت بود جوابش آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود مواظبت نکرد اما امت را ترغیب و تحریض بر محافظت و مواظبت آن نمود و امر استحباب کرد بدان لاجرم اتباع در مواظبت بود فافهم و نیز صواب آن ست که مشروعیت آن بسببی حادث مثل قدوم و فتح مثلاً نیست از جهت ثبوت دلائل داله بر اطلاق و تصریح ام هانی ببودن او از جهت وقت ضحی چنانچه معلوم شد و در مواهب لدنیه میگوید که صلوة ضحی افضل تطوعات ست بعد از رواتب نزد شافعیه و لیکن نووی تقدیم کرد صلوة تراویح را بران و در فصلی آورد بیان رواتب و ضحی و در حاوی تصریح ست به تقدیم تراویح و افضلیت آن از نماز ضحی و بعض گویند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مواظبت نمود بران بعد از فتح و بعض گویند که آن واجب بود بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و از خصائص اوست صلی الله علیه و آله و سلم و حدیثی درین باب نیز بیارند و الکل محل نظر انتهی اما اجتماع بران در مساجد خوب نیست بلکه اولی آن ست که در خانه تنها گذارند و استحباب مواظبت بران بحدی ست که امام مالک روایت کرد از عائشہ رض که میگفت لو نشر اگر برانگیخته شوند و زنده گردانیده شوند لی برای من ابوای مادر و پدر من ماترکتها ترک نمی کنم صلوة الضحی را یعنی این لذت و سرور که از زنده شدن والدین حاصل شود بلذت و سروری که درین نماز یابم هرگز نرسد و چون از بحث و تحقیق اصل نماز ضحی فارغ شد در بیان عدد آن شروع کرد و گفت بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند اگرچه از دو تا دوازده ورود یافته اما مختار چهار ست و احادیث آن مجموع صحیح ست و احادیث اعداد دیگر بعض صحیح و بعض ضعیف ابن جریر میگوید احادیث صلوة ضحی که صحیح شده اگرچه بحسب ظاهر دران اختلافی ست اما چون تامل کنی مجموع صحیح و متوافق اند و تضاد و تعارض میان آنها مرفوع و مدفوع و خود ممکن نیست که در واقع نصوص قرآنی و احادیث صحیحه متضاد و متعارض باشند و الا کذب و بطلان یکجانب لازم آید تعارض که دران میشود جز باعتبار ظاهر نبود کما تقرر فی موضعه و این تضاد و تعارض محتمل است که مراد بدان اختلاف در ثبوت و نفی و دوام و ترک احیاناً بود و رفع و دفع آن معلوم شد یا مخصوص بود باختلاف اعداد

و سیاق کلام مصنف ناظر درین ست چنانکه گفت و اختلاف عدد بحسب اختلاف ایام و احوال بود بحسب نشاط و کسل یا اہتمام
بمهات دیگر از جهت گاه دو رکعت گذارد و گاه چهار و گاه شش و گاه هشت و گاه ده و گاه دوازده چنانچه از احادیث مذکوره
معلوم شد و چون اختلاف بحسب اختلاف اوقات و احوال بود شخص مخیر ست در اختیار هر عدد که خواهد خواه یک عدد معین
را اختیار کند و همیشه مواظبت بران نماید و خواه هر روزی و هر چند گاهی یکی ازان عمل کند در هر دو طریق سعادت اتباع
حاصل ست و ثانی اقرب و ادخل ست چنانچه در نماز شب معلوم گشت و حدیث ابی داؤد که گذشت دلیل ست برین معنی
که شخص مخیر ست در اختیار هر عدد که خواهد زیرا که فرمود من صلی الضحی رکعتین لم یکتب من الغافلین و من صلی اربعا کتب من العابدین
الی آخر الحدیث و قد تقدم و بتحقیق گذشت ذکر این حدیث و شک نیست که او هی اصل جواز و تخییر میان این اعداد ثابت
می شود اگرچه بعضی از آنها افضل باشند از بعضی چنانکه از سیاق این حدیث نیز ظاهر می شود و بالله التوفیق

فصل در بیان سجدهٔ شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجدهٔ مفرده که خارج صلوة کنند آیا جائز و مسنون ست و
عبادت و موجب تقرب بجناب قدس الٰهی ست یا نه نزد بعضی بدعت ست و حرام و لا اصل لها فی الشرع و بنای حرمت
سجدتین بعد الوتر نزد ایشان همین ست و آنکه در احادیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سجده اطالت
میفرمود و دعا بسیار میکرد مراد بدان سجدهٔ صلاتیه است چنانچه از سیاق آن احادیث بصریح معلوم میگردد و نزد بعضی
جائز و مسنون و از بعض حنفیه نقل کرده اند که جائز ست مع الکراهة و استدلال مجوزین بحدیث عائشه است در نماز شب
که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یازده رکعت میگذارد و سلام میداد بعد از هر دو رکعت و وتر میکرد بیک رکعت
فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة یعنی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سجده میکرد از جهت شکر
توفیق بدان نماز مقدار آنکه کسی پنجاه آیت بخواند و من در من ذلک تعلیلیه است و فا در فیسجد برای تعقیب و این
استدلال ضعیف ست ظاهر و متبادر آن ست که من در من ذلک از برای تبعیض و فا برای تفصیل اجمال و مراد بسجده معنی
جنس بود یعنی در سجدهٔ وتر تطویل کردی باین مقدار کذا قال الطیبی و تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم ست
یکی سجدهٔ سهو ست و آن خود در حکم سجدهٔ نماز ست دیگر سجدهٔ تلاوت ست و در اینها خلافی نیست دیگر سجدهٔ مناجات ست
بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثر آن ست که این نیز مکروه است دیگر سجدهٔ شکر ست بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و درینجا اختلاف ست
نزد امام شافعی سنت ست و قول امام احمد و ابی یوسف و محمد نیز همین ست و احادیث و آثار درین باب بسیار ست چنانکه
مذکور گردد و نزد امام ابوحنیفه و مالک سنت نیست بلکه مکروه است و ایشان گویند که نعم الٰهی تعالی غیر متناهی ست چه هر نفس
که میزند نعمتی ست متضمن نعم کثیره و ورای آن نعمتهاست که در حصر و احصا نیاید و بنده عاجز ست از ادای شکر آن پس تکلیف بدان
اگرچه بطریق سنت و استحباب بود مودی بتکلیف ما لا یطاق باشد و گویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث واقع ست
نماز ست که تعبیر ازان بسجده کرده اند یا منسوخ ست و لیکن آنهائی که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه
بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع ست نه بر هر نعمت و گویند اراده نماز از سجده خلاف ظاهر ست و چون از بعض خلفای راشدین
بعد از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله وسلم فعل این سجده ماثور ست قول بنسخ نیز درست نبود و یک قسم دیگر ست که آنرا سجدهٔ تحیت
گویند و در بعض روایات فقهیه رخصتی دران واقع شده و گویند که مختار کراهت و حرمت آن ست و بالجمله چون مختار نزد مصنف
مسنونیت سجدهٔ شکر ست تائید و اثبات آن باحادیث و آثار کرد و گفت عادت و طریقهٔ حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم

آن بود که چون نعمتی خاص مترقب یا غیر مترقب متجدد شدی یا نقمتی وبلیتی کذالک مندفع گشتی شکر آنرا سجده کردی بدلیل آنکه در مسند امام احمد وهمچنین در سنن ابی داود وجامع ترمذی ثابت ست عن ابی بکرة ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان بود اذا اتاه وقتی که می آمد او را امر سیره چیزی که خوشحال میساخت او را خر ساجدا افتاد بسجده در حالی که سجده کننده است مر خدای را شکر الله بجهت شاکر کردن مر خدای را تبارک وتعالی وعن انس ور روایتیست از انس ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم بشر ببشارت داده شده بحاجته به برآمدن حاجتی که داشت فخر ساجدا پس افتاد بسجده از روایت ابی بکره عموم ودوام این فعل معلوم شد بمقتضی لفظ کان علی ما قالوا وبظاهر عبارت اذا اتاه چنانچه اذا قمتم الی الصلوة واز روایت انس خصوص حاجتی که بدان بشارت داده شد وبر هر تقدیر استحباب آن ثابت شد وبیهقی روایت کرد باسناد صحیح که چون مکتوب امیر المؤمنین علی از یمن به پیغمبر متضمن آنکه قبیله همدان بسکون میم بلده است که آنرا همدان بن قلوح بن سام بن نوح بنا کرد کذا فی القاموس اسلام آوردند در ساعت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سجده شکر این نعمت گذارد ودعا کرد مر آن قبیله را ومکرر فرمود السلام علی همدان السلام علی همدان در مواهب لدنیه آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاد علی بن ابی طالب را بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشر الهجرت وعقد کرد برای وی لوائی ودستار بست بدست مبارک خود بر سر وی واز حدیث ابی داود واحمد وترمذی آورده که گفت علی فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بجانب یمن گفتم یا رسول الله میفرستی مرا بر قومی که در سن وسال بزرگتر از من اند ومن خرد سالم وقضا وحکم رانی بر ایشان چگونه کنم پس نهاد دست مبارک خود را بر سینه من وگفت خداوندا ثابت گردان زبان او را وهدایت کن قلب او را وگفت یا علی چون به نشینند نزد تو دو کس که بیکدیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان تا نشنوی سخن از دیگری الی آخر الحدیث پس بیرون آمد علی مرتضی با سیصد سوار ودعوت کرد ایشان را باسلام وایشان بجنگ وتیر اندازی پیش آمدند پس بنفس نفیس خود بر ایشان حمله آورد وبیست کس را از روسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند وهزیمت خوردند باز دعوت کرد این بار اجابت کردند وبیعت اسلام بر دست وی نمودند پس در همین سال سالما وغانما مکه در موسم حج بملازمت شریف مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم رسید القصه بآخرها وعبد الرحمن بن عوف روایت میکند که چون بشارت ربانی به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد خدای تعالی بروی ده صلوة فرستد وهر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی بروی ده سلام فرستد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در ساعت سجده شکر نعمت این بشارت گذارد وبغایت سجده طویل کرد در تاریخ مدینه می آرد که یکی از صحابه بطلب سعادت ملازمت حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بمنزل شریف وی آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینه مطهره است برآمد چون این صحابی بآن جانب رفت در غاره از آن کوه دید که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسجده رفته است زمانی طویل بایستاد وچون زمان سجود بطول کشید آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک وی صلی الله علیه وآله وسلم بآسمان رفته واز بدن انسلاخ پذیرفته است سینه وی بترقید وبیطاقت گشت وبی اختیار بگریه در آمد پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سر از سجده برآورد وبجانب وی دید وگفت چه شد ترا ای فلان چرا میگریی عرض کرد یا رسول الله ترا در سجده دیدم مدتی بایستادم سر از سجده بر نداشتی گمان بردم که مگر چیزی واقع شد وروح ترا بر آسمان بردند بی اختیار گریه بر من زور آورد فرمود همین ساعت جبرئیل آمد وخبر رسانید که پروردگار تعالی میفرماید که آیا راضی وخوشنود نمی سازد ترا ای محمد اینکه هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بروی درود

بفرستم برسیدن این مژده بسجده رفتم وشکرانهٔ این نعمت بگذاردم بدانکه اینجا اشکالی وارده اندکه چرا سزد وچه صورت داردکه درود
برحضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم یکبار بود وبر دیگران ده بار یعنی زیاده ازانچه برآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست
جوابش آنکه درود فرستادن برحضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم حسنه است لاجرم بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بنده
بدان مستحق ده درود گردد وحقیقت جواب آنکه صلوة از بنده درخواستن رحمت ست ازحق برجناب رسالت صلی الله علیه وآله
وسلم وبنده باین درخواستن که فعل وست بثواب آن برسید اکنون حق جل وعلا رحمت میفرستد برحبیب خود آنچنانکه میخواهد و
چندانکه میخواهد یکبار بودن ازکجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بنده طلب اوست رحمت را ازجناب کبریا اکنون وی تعالی
لائق کبریائی خود ولطفی که بحبیب خود دارد درود میفرستد چندانکه لائق ست واگر نیز یکبار بود تواندکه آن یکبار در درجت و
کیفیت قوی تر از ده بار بلکه صد بار وهزار بار باشد فافهم ودر سنن ابی داؤد ومسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص ست که پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم ازمکه بمدینه میرفت وچون قریب عزوزا که موضعی ست بین الحرمین رسید از ناقه فرود آمد دست بدعا برداشت
وساعتی دعا کرد وبعد ازان سجده کرد وزمانی طویل درسجده مکث کرد پس برخاست وبار دیگر دست بدعا برداشت وبسجده رفت
واین دست بدعا برداشتن وسجده کردن سه بار کرد وچون ازحقیقت این حال پرسیدند فرمود که دست بدعا برداشتن این بود
که امت خود را شفاعت کردم وسجده کردن این بود که حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجدهٔ شکر کردم وسبب تکرار دعا وسجده
آن بود که چون سر ازسجده برداشتم دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثی دیگر بمن بخشید دوم بار سجدهٔ شکر کردم چون سر برداشتم سوم
بار دعا کردم ثلثی دیگر بمن بخشید سوم بار سجدهٔ شکر گذاردم واین شفاعت یا دعا درخواست شفاعت بود در روز قیامت وقبول
آن دران روز وبخشیدن وعدهٔ حق بود باجابت این دعا وقبول شفاعت دران روز یا حقیقت شفاعت وبخشیدن بود بالفعل
امروز ودر روز قیامت ظهور اثر ونتیجهٔ آن خواهد بود والله اعلم واین شفاعت وبخشیدن برای عدم خلود در نارست ونیز تعذیب عصاة
ووعید ایشان مقید بمشیت اوست تعالی پس اگر همه را بخشد رواست وبعض گفته اندکه مراد بآن امن ازخسف ومسخ وعذابهای
دنیاست ودر مسند امام احمد مثبت ست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شخصی کوتاه بالای حقیر تر از خردی نغاشی بضم نون وغین
معجمه ویای نسبت ونغاش بی یا نیز آمده بمعنی کوتاه در نهایت کوتاهی ضعیف الحرکة ناقص الخلقة یعنی ومیم بدال مهمله قبیح الصورة
را بدید سجدهٔ شکر بکرد وگفت اسأل الله العافیة وسنت ست که در وقت دیدن مبتلا ببلائی طلب عافیت کنند وبگویند الحمد لله الذی
عافانی مما ابتلاک به ولیکن گفته اندکه اگر مبتلا ببلائی ظاهر مثل مریض ودرمانده را ببیند شکر وطلب عافیت پوشیده ازوی کند
تا باعث ایذا وآزار خاطر وی نگردد واگر فاسقی وگرفتار معصیتی را مشاهده کند بجهر وعلانیه گوید تا وی بشنود وآزار کشد وباعث
انزجار وپشیمانی وی گردد ودر صحیح آمده است که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را آوردند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سجده
کرد ودر روایتی دیگر آمده است که دو رکعت گذارد واین ناظر در صحت تاویل سجده است به نماز چنانکه امام ابوحنیفه وامام مالک
کرده اند وچون مصنف ازذکر احادیث که درباب سجدهٔ شکر وارد شده است فارغ شد خواست که بعض آثار صحابه نیز ذکر کند پس
گفت کعب بن مالک چون بشارت توبه حق بوی رسید سجدهٔ شکر کرد کعب بن مالک انصاری خزرجی ازکبار صحابه ویکی از
شعرای اسلام ست ویکی ازان سه تن ست که تخلف کرده بودند ازغزوهٔ تبوک وتوبه ورجوع برحمت کردگار تعالی بر
ایشان چنانچه منطوق قرآن مجید ست وعلی الثلاثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم الآیة
وفات وی سنه خمسین وقیل ثلث وخمسین عمر وی هفتاد وهفت سال بود وقصهٔ توبهٔ او دراز ست وباوجود آن نقل کنیم که از

احاسن قصص ست در باب خود بدانکه زهری روایت میکند از عبد الرحمن بن عبد الله بن کعب بن مالک که گفت شنیدم از پدر خود که گفت پرسیدم از پدر خود کعب بن مالک بعد از انکه توبهٔ وی قبول افتاد که قصهٔ تخلف تو از غزوهٔ تبوک چگونه بود گفت تخلف من ازین غزوه ابتلای محض بود و مرا قطعًا دران قصد و اختیار ظاهر نبود و هیچ عذری نداشتم که بدان تخلف شایستی کرد اسباب جمله مرتب بود و راحلهای نیکو بر پا ایستاده ولیکن هوا بغایت گرم بود و رطب مدینه رسیده و سفری بس دراز پیش آمده و مردم را آرزوی طبع دل نمیداد که از سایه بآفتاب در شوند و من باستظهار آنکه اسباب و رواحل مهیا ست هیچ استعداد نمیکردم و میگفتم آن روز که برایند من نیز برآیم و چون برآمدند با خود گفتم که امروز کاری دارم روز دیگر برآیم دو سه روز درین تردد گذشت تا آنکه لشکر اسلام دور رفت و وقت فوت شد و چون کار از دست شد عظیم نگران واندوهگین شدم که این چه شد و هرگاه که از خانه بیرون آمدمی دلتنگی واندوه زیاده شدی ازان که اکثر جز اهل نفاق که عذرهای دروغ کردند و ضعفا که ایشان را معذور داشته بودند در مدینه نمانده بودند شبها لی میخوردم و در آتش حسرت واندوه میسوختم که چرا نرفتم تا آنکه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از غزوه با فتح و نصرت باز آمد حیران شدم و گفتم فردا چه عذر گویم و بچه طریق از خشم خدا و رسول خدا بیرون آیم سخنان دروغ در خاطر آمدی که بگویم و خویشاوندان من هر یکی رای دیگر که چنین کن و چنان گوی تا آن روز که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینهٔ مطهره آمد آن اندیشهای باطل و سخنان دروغ جمله از خاطر من برفت و گفتم مرا نجات نخواهد الا صدق و منافقان سوگندهای دروغ خوردند و عذرهای باطل آوردند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بظاهر عذر ایشان قبول میکرد و بباطن بخدا میگذاشت پس من رفتم و سلام کردم نگاهی بجانب من کرد خشم آمیخته که از خود رفتم گفت یا کعب چرا تخلف نمودی آخر نه ترا اسباب مهیا بود گفتم یا رسول الله بیشک آنچه بکار می بایست مرا جمله مهیا بود ولیکن نفس مرا غافل گردانید و کسل بر من غالب آمد و مرا در ورطهٔ حرمان و خذلان افگند فرمود برخیز و برو تا حق سبحانه وتعالی درین باب چه حکم کند خویشاوندان مرا سرزنش کردند که چرا چون دیگران عذری نیاوردی و دروغی نه بربستی گفتم از نزول وحی ترسیدم تا بر دروغ من گواهی ندهد پس از مردم پرسیدم که مثل این واقعه که مرا افتاده است کسی دیگر را هم افتاده است گفتند هلال بن امیه و مرارة بن الربیع را نیز همین واقعه افتاده است آنگاه من خود را باز یافتم و گفتم این هر دو مسلمان صالح اند تا چه شود و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را نهی کرد از صحبت داشتن و سخن کردن با ما پس همه از ما اعراض کردند و حال ما متغیر شد پنجاه روز گذشت که احوال برین صفت بود تا از جان خود سیر آمدیم و جهان بر ما تنگ شد و درین پنجاه روز مرارة بن الربیع و هلال بن امیه قطعًا از خانه بیرون نیامدند و با هیچ کس صحبت نداشتند و من دلیری مینمودم و برای نماز بیرون می آمدم و ترسان و لرزان در گوشهٔ مجلس شریف می نشستم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دزدیده نگاه محبوبانه بجانب من میکرد و عجز و شکستگی مرا مشاهده میفرمود چون من بجانب وی نگاهی میکردم تغافل میزد و اعراض مینمود و اگر گاهی برای کاری بیرون می رفتم هیچ مسلمانی با من سخن نمیکرد و جواب سلام من نمیداد تا روزی طاقتم برمید و دلتنگ شدم و از مدینه بیرون آمدم و ابو قتاده که پسر عم من بود و مرا بغایت دوست داشتی بیرون مدینه باغی داشت و دران عمارت میکرد و نزدیک او شدم و سلام کردم جواب نداد و روی از من بگردانید گفتم یا ابا قتاده تو میدانی که من خدا و رسول خدا را دوست میدارم و در دل من نفاق و شرک نیست چرا با من سخن نگویی هیچ جواب نداد تا سه کرت همین گفتم این قدر گفت الله و رسوله اعلم پس گریه بر من زور کرد و بسیار گریستم و در مدینه آمدم چون ببازار رسیدم یکی را دیدم که از جانب شام آمده بود و خبر من از مردم می پرسید مردم چون مرا دیدند گفتند این آمرد ست که تو طلبی آن قاصد پیش من آمد و نامه بمن داد و در حریر پارچه پیچیده که از پیش پادشاه غسان بجانب من آورده بود

مضمون نامه آنکه ای کعب بن مالک بدانکه ما شنیده ایم که صاحب تو یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دل بر تو گران کرده است
و ترا از پیش خود رانده است و اصحاب او به تو جفا میکنند تو مرد آن نیستی که جای باشی که بر تو جفا روند و ترا مهجور و مطرود سازند چون
بمضمون این نامه واقف شوی برخیز و بیا تا نواخت و تیمار داشت ما ببینی چون این نامه برخواندم با خود گفتم این هم از
جمله آن بلاست که بر من نازل شده است و ازین بد ترچه بلا خواهد بود که کافری را در من و در دین من طمع افتاده است و مرا
بکفر دعوت میکند اندوه من زیاده شد آن نامه را بر آتش نهادم و بسوختم و قاصد را از پیش خود براندم و گفتم برو و با بادشاه
خود بگوی که بی عنایتی و بی التفاتی این صاحب نزد من بهتر و خوشتر از صد هزار هزار عنایت و التفات تست شعر گر وصال تو
نباشد بفراق تو خوشم ؛ هم فراق تو مرا به که وصال دگران ؛ پس بخانه رفتم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
کس فرستاده است که از زن اعراض کنم گفتم فرموده است که طلاق ده گفت نه بلکه فرموده است که صحبت مدار پس زن را در
خانه پدرش فرستادم و آن هر دو شخص را که هلال بن امیه و مرارة ابن الربیع باشند نیز همچنین فرموده بود که از زنان دور باشید
و در بعض روایات آمده که زنان ایشان را حکم کرده بود که خدمت ایشان نکنند و با ایشان معاشرت ننمایند کعب گفت بدین حال
میبودم تا پنجاه روز تمام گذشت بشبی بر بام خانه افتاده بودم بغایت دلتنگ و تیره ناگاه دران حال آوازی شنیدم نگاه کردم
یکی را دیدم بر سر تلی ایستاده آواز میداد و میگفت بشارت باد مر ترا ای کعب بن مالک که توبهٔ تو قبول آمد و بعد از ان یاران
من بپای دویده آمدند و این بشارت بمن رسانیدند و غلغله در مردم افتاده که توبهٔ مخلفین قبول شد پس روی بخاک
نهادم و سجدهٔ شکر بجا آوردم و بخدمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمدم با مهاجرین و انصار نشسته بود و مهاجران مرا
تهنیت کردند و انصار خاموش ماندند پس چون سلام کردم روی مبارک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم همچون ماه
شب چهاردهم افروخته و تابان شده و عادت شریف وی بود که چون خوشی و شادی بوی رسیدی روی مبارک وی تابان
و افروخته گشتی و چنان شدی که همه کس بدانستی و گفت ای کعب بشارت باد ترا به بهترین روزی که بر تو گذشته از ان روز
باز که از مادر بزادی بدانکه هیچ روزی به ازین روز بر تو نگذشته باشد بیا که توبهٔ تو بدرگاه عزت قبول افتاد و لله الحمد و المنة
شعر شکر ایزد که میان من و او صلح فتاد ؛ حوریان رقص کنان دست بشکرانه زدند ؛ و امیر المؤمنین ابو بکر صدیق چون
خبر قتل مسیلمهٔ کذاب لعنة الله علیه که دعوی نبوت کرده و جماعهٔ از اهل یمامه را گمراه ساخته و در ورطهٔ ارتداد انداخته بود و قصهٔ
او مشهور است بشنید سجدهٔ شکر کرد و امیر المؤمنین علی چون ذو الثدیه که از رؤسای خوارج بود در میان قتلی یعنی کشتگان
بدید سجدهٔ شکر کرد ثدیه تصغیر ثدی ست بمعنی پستان زن و او را ذو الثدیه ازان گویند که در جانب یک دست وی چیزی مانند پستان
که از استخوان بازوی او بر آمده بود و بر داشت و موی چند بر ان روئیده و وی سیاهی بود زشت روی ناقص الید غائر العینین
ناتی الوجنتین مشرف الجبهه محلوق الراس و او را مخدج محدجی نیز گویند بجهت نقصان دستش و این ذو الثدیه از قوم ذوی
الخویصره است و ذوی الخویصره مردی بود از بنی تمیم و در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بود آورده اند
که یکباری آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قسمت مالی میکرد این ذوی الخویصره گفت چگونه قسمت میباید عدل کن و در
روایتی گفت انچه تو میکنی عدل نیست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وای بر تو اگر من عدل نکنم دیگر که عدل خواهد کرد
صحابه خواستند که وی را بگیرند و بکشند فرمود که او را اصحاب اند کذا و کذا الحدیث در حق چنین است و در بعض روایات معلوم میشود
که ذو الثدیه و ذو الخویصره یکیست و فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذارید مر که کنایت شر وی دیگران خواهند کرد

ومصدوق ابن حجر مخبر صادق جز شما که بهترین مردمان خواهند بود در زمان خود وناکه مراد بشر وی شر مذهب وی و قوم وی ست
آن بود که امیر المؤمنین علی مرتضی چون از حرب صفین بکوفه رجوع آورده جماعه خوارج از اهل نهروان که بعد از قصه تحکیم از
جماعت اسلام وطاعت امام برآمده بودند هر چند که ایشان را بسمع وطاعت دعوت کرد وسعی در رفع شبهه ایشان نمود
فائده نداشت گفتند الامر بعد فرمود این کلمه حق ست که بدان باطل اراده نموده اند یعنی مقصود ایشان نفی طاعت امام وخروج
از دائره احکام اوست واین باطل ست وامر امام در حقیقت امر الٰهی تعالی ست و فرمود از حضرت رسالت شنیده ام صلی الله
علیه وآله وسلم که در وقت اختلاف مردم طائفه از جانب مشرق برآیند که نه نماز شما به نماز ایشان رسد ونه صیام شما بصیام
ایشان ونه قرآن ونه جهاد شما بقرآن وجهاد ایشان در نماز وروزه وصیام وقیام از همه بیشتر وپیشتر باشند قرآن بخوانند لیکن
از حنجرهای ایشان بالاتر نرود وبمصعد اجابت وقبول نرسد بیرون می آیند از دین چنانچه بیرون می آید تیر از شکار ودر روایتی
آمده تیری که هیچ از خون شکار نشانی بر و نبود و نگر چیزی بر سر سوفار بعضی از علما گفته اند که این اشارت ست که هنوز بقیۀ از
ایمان در ایشان باقی ست وکافر نیستند واهذا چون از علی مرتضی پرسیدند که آیا کافر اند ایشان فرمود من الکفر هربوا گفت
ایشان از ورطه کفر گریخته باین جانب افتاده اند گفتند پس مگر منافقان اند فرمود در شان منافقان این چنین آمده که نذکرون
الله قلیلا و ایشان ذکر خدا بسیار کنند ایشان مارقان اند یعنی برآیندگان از دین وراه راست واتباع جماعت واطاعت
امام برحق و فرمود از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم شنیده ام که سردار ایشان سیاهی بود چنین وچنان که یکدست
وی مانند پستانی بود بروی موی چند رسته و فرمود فرض ست بر مسلمانان قتال ایشان و فرمود اگر بگویم که در قتال کردن
با ایشان وکشتن ایشان چه قدر فضل وثواب ست دیگر شما هیچ عمل دیگر نکنید و بر همین عمل اعتماد کنید و فرمود قتال کنید
با ایشان وکشته نشود از شما ده کس و زنده نماند از ایشان ده کس وایشان ده وآن ده هزار کس بودند پس وی بجنگ ایشان
برآمد واکثر ایشان را کشت وبعد از کشتن از حال ذو الثدیه مخدجی پرسید که چه شد بعد از تفحص بسیار بر کنار نهرے در زیر
کشتگان افتاده بهمان علامت که نشان داده بود دریافتند فرمود که پای او را گرفته وکشان کرده پیش مردم بگذارید تا داد خبر
وخبرت ایشان گردد پس سجده شکر کرد او و یاران او **فصل** در بیان سجده تلاوت بدانکه در سجده تلاوت سه جا اختلاف ست
اول در حکم آنکه واجب ست یا سنت مذهب امام ابی حنیفه وابی یوسف ومحمد آن ست که واجب ست وامام مالک وشافعی واحمد
برانند که سنت ست وفعل آن افضل ست از ترک آن و بروایتی از امام احمد واجب ست اگر در نماز بود و در بیرون نماز نه دلیل
ما قول خداوند تعالی ست فما لهم لا یؤمنون واذا قرئ علیهم القرآن الآیه که دلالت دارد بر انکار ترک سجده نزد تلاوت قرآن
ومقرون گردانیدن آن بعدم ایمان گویا ترک سجده وعدم ایمان از یک قبیله اند ونیز سجده جزو نماز ست که اقتصار
کرده شده است بروی بجهت تخفیف پس فرض بود چنانکه قیام در نماز جنازه وحدیث مسلم از ابی هریره که گفت گفت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم چون بخواند آدمی زاد آیت سجده را وسجده کند شیطان خود را در گوشه بکشد وگریه کند وبگوید وا ویلا آدمی را
امر بسجده کردند پس سجده کرد ومستحق بهشت گشت ومرا امر کردند بسجده وابا آوردم ومستوجب دوزخ شدم پوشیده نماند که دلالت
این حدیث بر وجوب احتیاج بتامل دارد ظاهرا وجهش که از سیاق حدیث مفهوم میگردد آن ست که یعنی اگر آدمی در وقت تلاوت
آیت سجده نکردی وی نیز بحو شیطان مستحق نار گشتی ودر شرح ابن الهمام گفته که اصل آن ست که حکیم چون از غیر حکیم کلامے
نقل کند و معقب نکند آنرا بانکار دلیل ست بر صحت آن کلام نزد حکیم پس این حدیث ظاهر باشد در وجوب ونیز گفته اند که آیات سجده

سه قسم ست قسمی ست که در وی امر صریح بسجود واقع شده وقسمی ست که متضمن ست حکایت استنکاف واستکبار کفره را در امتثال امر بسجود وقسمی ست که در وی حکایت فعل انبیاست سجده را و هر یکی از امتثال امر واقتدا با نبیا و مخالفت کفره واجب ست مگر آنکه دلالت کند دلیلی در موضعی معین بر عدم لزوم وجوب لیکن این دلائل ظنیه است پس ثابت شود بوی وجوب نه فرضیت انتهی و از حدیث بخاری ومسلم وابی داؤد که در جامع الاصول از ابن عمرؓ آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می خواند سوره را که در وی سجده است پس سجده میکرد وسجده میکردیم ما تا آنکه نمی یافت یکی از ما جای را که در وی جبهه تواند نهاد در غیر وقت نماز نیز استیناسی بمقصود توان یافت یعنی ظاهر آن ست که اینهمه مبالغه وازدحام واجتماع بی وجود وجوب نتوان یافت و در روایتی که از ابی داؤد آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواند عام الفتح آیت سجده را پس سجده کردند مردم همه سوار و پیاده وسواران سجده بکردند بر دستهای خود همین حکم دارد واین هر دو حدیث را در جامع الاصول در اثبات وجوب سجدهٔ تلاوت آورده است و مستند قائلین بعدم وجوب سجدهٔ تلاوت حدیث صحیحین ست از زید بن ثابت که گفت خواندم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سورهٔ والنجم وسجده نکرد آن حضرتؐ واگر واجب بودی سجده کردی و زید را نیز امر بسجده فرمودی وجواب آن ست که عدم سجود آن حضرتؐ صلی الله علیه وآله وسلم نزد قرات زید بن ثابت دلالت ندارد بر عدم وجوب زیرا که وجوب اینجا علی الفور نیست شاید که بعد از آن در مجلس دیگر کرده باشند وتواند که قرات زید در وقت کراهیت نماز یا عدم طهارت باشد از آن بود که در آن وقت سجده نکرد یا عدم وجوب مخصوص سجدهٔ النجم بود وعلما را در آن سجده اختلافی هست بهر تقدیر دلیل بر عدم وجوب مطلق سجدهٔ تلاوت نگردد ودر حدیث عمر بن الخطاب در موطا آمده است که وی خواند روز جمعه سورهٔ نحل را وچون بآیت سجده رسید فرود آمد وسجده کرد وسجده کردند با وی مردم باز روز جمعه آینده نیز همین سوره خواند پس مردم متهیٔ سجده شدند گفت ایها الناس ما بآیت سجده میگذریم هر که سجده کند بر صواب ست و هر که نکند بر وی اثمی نیست پس خود سجده نکرد و مردم را نیز نگذاشت که سجده کنند و در روایت موطا آمده که عمرؓ فرمود که فرض گردانیده نشده است بر ما سجده هر که خواهد بکند و هر که خواهد نکند واین حدیث صریح ست در عدم وجوب مگر آنکه مراد نفی وجوب علی الفور بود کما ذکر فی شرح ابن الهمام اما این تاویل بعید ست در ینجا از لفظ حدیث وجواب صحیح آن ست که گوییم چون احادیث متعارض آمدند احتیاط در قول بوجوب باشد وشبهه در دلیل منافات بوجوب ندارد والله اعلم وقول مصنف که گفت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم سجدات قرآن را ترک نکردی ظاهر در جانب وجوب ست اختلاف ثانی در کیفیت این سجده است واشارت کرد مصنف بدان بقول خود چون بآیت سجده رسیدی یعنی آن آیت را بخواندی تکبیر گفتی وسجده کردی چنانچه در حدیث ابی داؤد از ابن عمرؓ آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میخواند بر ما قرآن وچون بآیت سجده گذشتی تکبیر گفتی وسجده کردی وسجده میکردیم ما با وی ودر حالت سجده گفتی سجد وجهی للذی خلقه وصوره وشق سمعه وبصره بحوله وقوته ودر حدیث ترمذی وابی داؤد ونسائی آمده که می گفت این را در سجود قرآن در شب وگفت ترمذی حدیث حسن صحیح وربما قال وبسا بودی که در حالت سجده این دعا خواندی وگفتی اللهم احطط عنی بها وزرا واکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وتقبلها منی کما تقبلت من عبدک داؤد وترمذی از ابن عباسؓ آورده که مردی بحضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وعرض کرد که در خواب دیدم امشب که در پس درختی نماز می گذاردم چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد واین دعا بخواند وگفت ابن عباس بخواند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیت سجده را وسجده کرد وبخواند این دعا را که آن مرد خواب بیننده از درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا

الوجه و نزد حنفیه همان تسبیح که در سجدهٔ صلوتیه مسنون ست کفایت ست و میگویند که سجدهٔ صلوة افضل ست از سجدهٔ تلاوت و در
این تسبیح در نماز آمده است درینجا نیز کفایت کند و شک نیست که چون در خصوص این سجده دعائی و تسبیحی خاص ماثور بود بصحت
رسد خواندن آن اولی و افضل خواهد بود و شمنی گوید که بعض گویند که این دعا بخواند رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی و نزد بعضی سبحان
ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا زیراکه در قرآن مجید این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و این چنین میگویند

و درین سجده منقول نیست که آن سرور صلی الله علیه و آله وسلم چون سر از سجده بر داشتی نیز تکبیر گفتی یا تشهد خواندی یا سلام
دادی و در مذهب حنفیه بعد از رفع نیز تکبیر گویند و هر دو مندوب ست نه واجب چنانچه در حالت نماز در هدایه میگوید که مروی از
ابن مسعود همچنین ست و در رساله ابن ابی زید در مذهب امام مالک گفته که در تکبیر حالت رفع از سجده سعت ست یعنی اگر گوید جائز و اگر
نگوید نیز رواست و گفته اگر بگوید احب ست نزد ما و در مذهب امام احمد نیز هر دو روایت ست بعضی از ایشان در حالت وضع رأس
تکبیر گویند و بس و بعض بقیاس بر سجدهٔ سهو در حالت رفع نیز تکبیر گویند و نزد بعضی از ایشان و نزد شافعی تکبیر احرام نیز آمده
و نزد ما نیست و در عدم تسلیم مالکیه با حنفیه موافق اند و ماثور از اکابر تابعین نیز همچنین ست و نزد امام احمد و امام شافعی در روایت
مشهوره سلام هست نزد بعضی از ایشان یک سلام و نزد بعض دو سلام اما تشهد نزد هیچکس نبود نه نزد شافعی چنانچه از شرح حاوی
معلوم شده اختلاف ثالث در کمیت آن که مواضع سجده در قرآن مجید چند ست نزد امام ابو حنیفه چهارده است در آخر اعراف
در رعد ۲ و نحل ۳ و بنی اسرائیل ۴ و مریم ۵ و اولی حج ۶ و فرقان ۷ و نمل ۸ و الم تنزیل ۹ و ص ۱۰ و حم السجده ۱۱ و النجم ۱۲
و اذا السماء انشقت ۱۳ و اقرأ باسم ربک ۱۴ در هدایه میگوید که همچنین مکتوب شده است در مصحف عثمان رض و هو المعتمد و نزد
امام شافعی و همچنین نزد امام احمد و در روایت مشهوره از وی نیز چهارده است ولیکن بجای سجدهٔ ص ثانیهٔ حج ست و در
ص سجده نیست و در روایتی از احمد در هر دو جا ست پس عدد سجدات نزد وی باین روایت پانزده باشد و نزد امام مالک
یازده است در ثانیهٔ حج و النجم و انشقاق و اقرأ باسم ربک نزد وی سجده نبود و در تعدد سجدهٔ حج احمد و ابو داؤد و ترمذی
حدیث از عقبه بن عامر روایت کرده اند که گفت گفتم یا رسول الله آیا تفضیل داده شده سورهٔ حج بانکه در وی دو سجده است
و در روایتی گفتم یا رسول الله آیا دو سجده است در سورهٔ حج فرمود نعم هر که نکند آن دو سجده را گو یا نخواند آن دو آیت را و حنفیه
گویند که اسناد این حدیث قوی نیست چنانچه ترمذی تصریح کرده بدان و گویند که مراد باولی سجدهٔ تلاوت ست و بثانیه سجدهٔ
صلوة بقرینهٔ اقتران او برکوع و هر جا که ذکر سجده مقرون برکوع آمده مراد بدان سجدهٔ صلوة بود و در بعض شروح هدایه گفته که مراد
آن ست که فضیلت داده شد سورهٔ حج بدو سجده یعنی یکی سجدهٔ تلاوت دیگر سجدهٔ صلوة اما این توجیه منافات دارد بروایت
دیگر که گفت هر که نکند آن دو سجده را گو یا نخواند آن دو آیت را و در جامع الاصول از موطا آورده که عمر رض و ابن عمر رض خواندند
سورهٔ حج را و سجده کردند در وی دو سجده غالبا این اثر نیز نزد حنفیه بصحت نرسیده است و درینجا حدیث دیگر ست که ابو داؤد
و ابن ماجه از عبد الله بن عمرو بن العاص آورده اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم خوانانید مرا پانزده سجده در قرآن
در سورهٔ حج از آنها دو سجده و این حدیث نیز ضعیف ست و عبد الحق که از اکابر علمای حدیث ست گفته که ابن منین بضم میم
و دو نون که راوی این حدیث ست از عبد الله بن عمرو صالح احتجاج نیست و ابن قطان گفته است که مجهول ست و معلوم نیست
حال وی کذا قال الشیخ ابن الهمام و اما سجدهٔ ص در روایات صحیحه آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم سجده کرد در ص و نزد
امام ابو حنیفه و مالک و احمد در روایتی همین ست و اشهر روایتین از احمد آنست که وی از عزائم سجود نبود بلکه شکر قبول توبهٔ داؤد علیه السلام ست

و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز بهمین وجه در وی سجده کرده چنانچه احادیث بدان ناطق اند پس بروایت اولی سجده کند نزد وی در نماز و خارج نماز و بروایت ثانیه سجده کند خارج نماز و بخاری از عوام ابن حوشب می آرد که گفت پرسیدم مجاهد را از سجدهٔ ص مجاهد گفت پرسیدم ابن عباس را از کجا است که تو سجده میکنی در ص و در روایتی آیا سجده کنم در ص پس خواند ابن عباس این آیت را ومن ذریته داود و سلیمان تا فبهدیٰهم اقتده و گفت که پیغمبر شما صلی الله علیه و آله و سلم مامور ست که اقتدا کند بایشان یعنی به پیغمبران سابق پس چون سجده کرد داود علیه السلام اقتدا بوی لازم باشد و عکرمه از ابن عباس رض روایت کرد که گفت سجدهٔ ص از عزائم سجود نیست و بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که سجده کرد در وی رواه البخاری و الترمذی و ابو داود و در روایت نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد در ص و فرمود سجده کرد داود بجهت توبه خود و سجده میکنیم ما برای شکر قبول توبهٔ وی و ابو داود از ابی سعید خدری آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواند روزے بر منبر سورهٔ ص چون بآیت سجده رسید فرود آمد و سجده کرد و مردم نیز با وی سجده کردند روز دیگر بخواند و مردم متهیٔ سجده شدند فرمود که این توبهٔ پیغمبری ست یعنی از عزائم سجود قرآن نیست ولیکن چون شما متهیٔ آن شدند مکنید پس از منبر فرود آمد و سجده کرد و سجده کردیم با وی و در شرح ابن الهمام میگوید که درین احادیث چیزی که منافی وجوب باشد نیست غایت آنچه در وست اینست که سبب سجود در حق داود و سبب در حق ما بیان کرد و بودن سجده برای شکر منافی وجوب نیست تمامهٔ فرائض و واجبات واجب نیستند مگر از جهت شکر توالی نعم پروردگار تعالی و امام ابو حنیفه در مسند خود از سماک بن حراب از عیاض اشعرے از ابی موسی روایت کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد در ص و امام احمد از بکر بن عبد الله مزنی از ابی سعید آورده که گفت دیدم من در خواب که مینویسم سورهٔ ص چون بآیت سجده رسیدم دیدم دوات و قلم و هر چه حاضر بود که افتادند در سجده پس این قصهٔ خواب را بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم بعد از آن همیشه سجده میکرد در ص پس ازینجا معلوم شد که در آخر الامر سجده درین سورة بمواظبت کشید چنانچه در سورهٔ دیگر بی ترک و استقرار یافت بعد از انکه گاهی عزم نمی کرد بران و ظاهر شد که آنچه روایت کرده اند از احادیث بر تقدیر تسلیم دلالت آنها بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود انتهی و اما سورة النجم بخاری و مسلم و ابو داود از ابن مسعودؓ آورده اند که گفت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم سورهٔ النجم را و سجده کرد و هر که با وی بود الا پیر مردی از قریش که گرفت سنگریزه چند یا خاک و رسانید بجبهه خود و گفت بسنده است مرا همین قدر عبد الله بن مسعودؓ گفت دیدم او را که کافر کشته شد و وی یکی از اشقیای قریش بود که بر دست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم کشته شد و بخاری و ترمذی از ابن عباسؓ آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد در سورهٔ النجم و سجده کردند با وی مسلمانان و مشرکان و جن و انس و از ابی هریره نیز این چنین آمده و ترمذی گفت که حدیث ابن عباس حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضی از اهل علم و نزد بعض در مفصل سجده نیست و قول مالک بن انسؒ همین ست و قول اول اصح ست و قول اکثر از علما نیز همین ست و اما سورهٔ انشقت بخاری و مسلم از ابو سلمه آورده اند که ابو هریره را دید که اذا السماء انشقت خواند و سجده کرد و گفت یا ابا هریره ندیدم ترا که سجده کردی گفت اگر نه من پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم میدیدم که سجده میکرد درین سورة سجده نمیکردم در وی و در روایتی دیگر آمده که ابو هریره گذارد نماز عشا را و خواند در وی اذا السماء انشقت و سجده کرد گفتند این چه بود گفت سجده کردم من در وی خلف ابو القاسم صلی الله علیه و آله و سلم پس بران سجده میکنم تا آن روز که ملاقات کنم او را یعنی تا آخر عمر و همچنین مسلم و ابو داود و ترمذی آورده اند که ابو هریره گفت سجده کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اذا السماء انشقت

واقرأ باسم ربك و در روایت نسائی آمده که سجده کرد ابو بکر و عمر و کسی که بهتر ست از ایشان در اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربك و بالجمله در سجده ثانی حج و ص و النجم و انشقت و اقرأ اختلافی هست و در ما ورای آن اتفاق و صحیح و مختار در آنها نیز الا در ثانیه حج ثبوت سجده است از ینجهت گفت مصنف و صحیح شد که در الم تنزیل و در ص و در النجم و در اذا السماء انشقت و اقرأ پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرده و عمرو بن عاص چنانکه در سنن ابو داود آورده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پانزده سجده در قرآن مرا آموزانید و ازانجمله سه سجده در مفصل النجم و انشقت و اقرأ و دو سجده در سورهٔ حج پس مجموع پانزده باشد لیکن ثانیه حج نزد حنفیه ثابت نشده چنانکه معلوم شد باقی ماند چهارده و ابو الدرداء گفت انچه ابو داود و ترمذی روایت کرده اند با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سجده کردم در یازده موضع هیچ ازان در مفصل نبود و آن یازده در اعراف بود و در رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج یک سجده و فرقان و نمل و الم السجده و ص و حم سجده این حدیث متمسک امام مالک ست و لیکن صح عن ابی هریرة بروایة الجماعة الا الترمذی انه سجد و فی روایة انا سجدنا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی اقرأ باسم ربك و فی اذا السماء انشقت و چون اسلام ابو هریره متاخر بود در سنه سبع از هجرت در غزوهٔ خیبر علما این حدیث را حجت ساختند و حدیث ابن عباس را که ابو داود روایت کرده لم یسجد رسول الله سجده نکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فی المفصل منذ تحول ازان باز که گردید و آمد وی صلی الله علیه وآله وسلم الی المدینة از مکه بسوی مدینه اگرچه پیش از تحول بمدینه در مکه در والنجم سجده کرده بود و این حدیث ابن عباس که نفی سجده در مفصل میکند منافی و معارض ست قول ابی هریره را که گفت در انشقت و اقرأ در مفصل سجده کردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اما این حدیث را اسقاط کردند ازان جهت که در اسناد آن یعنی حدیث ابن عباس ضعفی هست ابن عبد البر که از مشاهیر علمای حدیث ست گوید که این حدیث منکر ست و عبد الحق که از عظمای این طائفه است گفته اسناد وی قوی نیست کذا قال الشمنی و نیز ابو هریره مثبت ست زیرا که وی اثبات سجده میکند در مفصل و او یعنی ابن عباس نافی ست که نفی سجده ازان میکند و خبر مثبت مقدم ست بر خبر نافی چه با مثبت زیادت علم ست که با نافی نیست نافی خبر از عدم اصل میدهد و در حقیقت اظهار عدم اطلاع خود میکند و مثبت از امر حادث اعلام میکند و آگاهی میدهد از اطلاع خود بآن چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است اگر گوئی که شیخ ترجیح حدیث ابی هریره بر حدیث ابن عباس بآن کرد که اسناد حدیث ابن عباس ضعفی دارد و خبر نفی هست و آنکه در اثنای کلام گفت که چون اسلام ابو هریره متاخر بود غرض ازان چیست و حال آنکه جواب بی آن تمام ست بدانکه آن اشارت ست بوجهی دیگر برای اسقاط حدیث ابن عباس یعنی چون اسلام ابی هریره متاخر ست انچه وی روایت کند نیز متاخر باشد ازانچه صحابی متقدم الاسلام روایت کند پس ناسخ بود مر آنرا اگر گوئی که اگرچه این سخن بعضی از متقدمین گفته اند و لیکن مدخول و مردود است بآنکه بعض محققین از متاخران گفته اند که از تاخر اسلام صحابی تاخر حکم حدیث وی لازم نیاید و موجب نسخ حدیث سابق نگردد چه تواند که این صحابی متاخر الاسلام حکم سابق را شنیده باشد از صحابی دیگر که متقدم الاسلام ست و ازوی روایت کرده جوابش آنکه این بر تقدیری باشد که روایت بحکم سماع کند و ابو هریره درینجا روایت برویت و مشاهدهٔ خود میکند و میگوید و سجدنا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی اذا السماء انشقت و اقرأ هذا ماند آنکه ابن عباس میگوید سجده نکرد در مفصل ازان باز که بمدینه آمده یعنی تا آخر عمر حال برین بود کما هو الظاهر نه آنکه حکم سابق بیان میکند یا علی الاجمال خبر میدهد و معنی نسخ آن بود که این حکم سابق بود و بعد ازان نسخ شد و خبر ابن عباس حکم تابید دارد و حکم مؤید صالح نسخ نبود پس معارضه میان حدیث ابن عباس و ابو هریره باقی ماند و حقیقت جواب همان فرق نفی و اثبات بود یا بضعف و قوت اسناد مگر آنکه گویند که از قول ابن عباس منذ تحول الی المدینة تابید حکم لازم نیاید

بلکه ابتدای این حکم را بیان کرده و از انتهای آن ساکت ست تامل والله اعلم **فصل** در فضیلت روز جمعه و عبادات پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم دران روز مشهور در جمعه ضم جیم و سکون میم و ضم آن سیوطی گوید و فتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده و این
روز را در جاهلیت عروبه بفتح مهمله و ضم را و بای موحده میخواندند و تسمیه بجمعه بعض گویند از ان جهت ست که اجتماع آفرینش و تمامی
آن درین روزست پیدائش عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و درین روز مجموع و تمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند و همچنین
ذکر کرده ابو حذیفه از ابن عباس و در اسناد او ضعف ست و این خبر دلالت کند بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از خلق سموات و
ارض و تعقل آن خالی از اشکال نبود والله اعلم و بعض گویند از ان جهت ست که پیدائش آدم در وی جمع و تمام شد روایت کرد
این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم و احمد از ابی هریره و این قول صحیح ترین اقوال ست و از حدیث
ابی هریره که بیاید معلوم شود که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام ست در وی که یکی از آنها خلق آدم ست و این انسب ست از
تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزای او بهم و نیز گویند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز قوم خود را و تذکیر میکرد و ایشان را
وامر میکرد به تعظیم حرم و خبر میداد به برآمدن پیغمبر آخر الزمان و ابن حزم گفته که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع ناس ست در وی برای نماز
و این اسم اسلامی ست و در جاهلیت نام او عروبه بود نه جمعه و تحقیق آن ست که عروبه نام قدیم اوست در جاهلیت و هم اهل جاهلیت
تغییر دادند آن را بجمعه چنانچه تغییر دادند سائر نامهای هفته را و نامهای قدیم این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار
و این روز را در زمان جاهلیت نیز شرفی و امتیازی بود و در اسلام بفضائل و خصائص کرامت گردانید امتیازی دیگر یافت
عن ابی هریرة روایت کرد مسلم از ابو هریره قال گفت ابو هریره قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اضل
الله عن الجمعة گمراه گردانید خدای تعالی از روز جمعه یعنی راه ننمود بدریافت او و قبول وی و قبول حکم الهی تعالی بتعبد در
وی من کان قبلنا کسانی را که بودند پیش از ما مراد یهود و نصاری اند که باقی اند از اهل ملل و کتب سابقه ایشان اند و کان
للیهود ثابت و مقرر شد مر یهود را یوم السبت روز شنبه و للنصاری یوم الاحد و مر نصاری را روز یکشنبه اختلاف کرده اند
که مراد بگمراه گردانیدن ایشان از روز جمعه چیست بعض گویند فرض گردانید پروردگار تعالی بر ایشان و امر کرد بعبادت درین روز
بعینه و امر کرد باجتماع دران برای عبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند و تمرد ورزیدند و اما آورده اند و اختیار کردند یهود در بدل
وی شنبه را و تعلل نمودند بآنکه این روز انتهای آفرینش ست و نصاری روز یکشنبه را که وقت ابتدای آفرینش ست و اکثر برانند
که فرض نگردانید بر ایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج و تعیین آن باجتهاد پس اختیار کردند و تعیین نمودند یهود یوم
سبت را و گفتند یوم سبت روز فراغ و قطع عمل ست و خالق تعالی فارغ شد در وی از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید که از
شواغل و صنائع اعراض نموده و فارغ شده و ترک همه کارها داده بعبادت وی مشغول باشند و تعیین نمودند و دریافتند
نصاری یوم الاحد را زیرا که وی روزی ست که پروردگار تعالی ابتدای آفرینش از وی نمود پس این روز سزاوار ترست
بتعظیم و شکر نعمت و ایجاب عبادت و آنچه در حدیث بخاری آمده که هذا یومهم فرض علیهم اگرچه بظاهر در معنی اول نماید اما در اینجا
بر هر دو معنی حمل کرده یعنی فرض کرده شد بر ایشان اصابت و دریافت آن روز و تعیین آن باجتهاد و بر هر تقدیر روز جمعه
نصیب ایشان نشد فجاء الله بنا پس آورد و پیدا کرد الله تعالی ما مسلمانان را فهدانا پس راه نمود ما را الیوم الجمعة باصابت روز
جمعه و دریافت آن و توفیق عمل دران این نیز محمول بر هر دو معنی ست یعنی امر کرد این امت را بعبادت در روز جمعه ...

واصابت این روز وتعیین آن بفکر واجتهاد و گفتند که الله تعالی خلق کرد انسانرا برای عبادت وچون خلق وی در روز جمعه است پس عبادت در روی اولی والنسب باشد ونیز در سائر ایام چیزی پیدا کرد که منتفع شود بدان انسان ودر روز جمعه پیدا کرد ذات او را وشکر بر ذات ونعمت وجود اولی واحری بود از شکر بر نعمتهای خارج از ذات ونیز چون در روز جمعه خلق موجودات اکمال واتمام یافت وانسان که منتفع بدان گردد در روی مخلوق شد تعیین وی برای عبادت شکر نعمت النسب واوفق بود وشاهد بر آنکه تعیین روز جمعه ازین امت باجتهاد بعض حدیث عبد الرزاق را آورده اند که باسناد صحیح از ابن سیرین روایت کرده وشیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده که جمعه کردند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم وپیش از نزول قرآن بدان وگفتند که چون یهود را روزی ست که مجتمع میشوند در روی در هر هفته ونصاری را نیز روزی ست مانند آن ما نیز میگیر دانیم روزی را که مجتمع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را ونماز بگذاریم در روی وبجا آریم وظیفهٔ شکر وعبادت را پس یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است برای آن تعیین کردند وبر اسعد بن زراره که از رؤسای انصار بود وپیش از قدوم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه بشرف اسلام مشرف شده بود آمدند ووی با ایشان نماز گذارد واجتماع نمود وبعد از ان قرآن نازل شد که اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الآیة پس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را باجتهاد تعیین واختیار کردند انتهی بدانکه اقامت اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدوم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه واجتماع صحابه برای آن صحیح است واحمد وابو داود وابن ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده که اول کسیکه گذارد با ما جمعه را پیش از قدوم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه اسعد بن زراره بود واکثر بر انند که فرضیت جمعه در مدینه در اول قدوم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شد وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از اقامت سه روز بقبا روز جمعه قصد در آمدن مدینهٔ مطهره کرد ودر میان راه نماز جمعه گذارد برین تقدیر اجتماع صحابه در روز جمعه با اسعد بن زراره باجتهاد صورت اشکالی پیدا کند وبقولی که گویند که فرضیت جمعه در مکه بود خالی از اشکالی نیست شیخ ابن حجر فرماید که دور نیست که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جمعه را در مکه بوحی دانسته باشد ولیکن بر اقامت واجتماع مردم برای آن در مکه قدرت وتمکن نیافته چنانچه نزد دارقطنی حدیثی از ابن عباس نیز درین باب آمده وصحابه از اهل مدینه آنرا نشنیده ودر نیافته آنرا باجتهاد خود پیدا کرده واجتماع نموده وذکر وعبادت ونماز کرده ولازم نیست که جمیع خصوصیات که در جمعه وارد ست بوده وانیقدر در مقصود کافی ست والله اعلم وکذلک بعینا نکه یهود ونصاری تابع ومفضول ما اند در وقت عبادت که روز جمعه باشد زیرا که جمعه چون مبدا دور انسان واول ایام آفرینش اوست متعبد در وی متبوع وفاضل بود از متعبد در روز دیگر یا مفضول اند در قبول جمعه وعدم ابا از امر الٰهی واصابت آن بفکر واجتهاد وبعض گفته اند روز جمعه اگرچه مسبوق ست بسبت واحد که پیش از وست لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بتوالی مگر آنکه جمعه سابق بود کذا ذکر السیوطی فی شرح البخاری وگفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که جمعه اول اسبوع ست شرعا ودلالت میکند بران تسمیهٔ اسبوع بجمعه چنانچه تسمیه کنند یهود اسبوع را بسبت ودر باب استسقا در حدیث انس تسمیه اسبوع بسبت نیز واقع شده بر اصطلاح یهود بجهت مجاورت یهود ومجاورت ایشان هم تبع لنا ایشان تابع اند ما را یوم القیامة در روز قیامت در حساب ودخول جنت ورفع درجات در ثبوت پیوسته است که آنچه این امت را در روز قیامت از بزرگی شان بود هیچکس را نبود وازینجا فضل ایشان لازم آید بر تمامهٔ امم و

در روز قیامت و در روایتی السابقون المقضی لهم آنجماعه ایم ماکه حکم کرده میشود ایشانرا بدخول جنت قبل الخلائق پیش از تمامه خلق و فضائل و کمالات و رفع تکالیف شاقه که در دنیا این امت را حاصل ست چون ظهور نتایج و ثمرات آن در آخرت ست آنرا داخل تقدم اولیت در روز قیامت داشت و از تاخر در دنیا همین وجود و شریعت اراده نموده و احتمال دارد که المقضی لهم قبل الخلائق بیان علت اولیت در روز قیامت باشد و آن فضائل و کمالات و رفع تکالیف شاقه را داخل در آخرت از اهل دنیا دارند فافهم در رومی عن اوس بن اوس یرفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعه بدرستی که از جمله فاضلترین روزهای شما روز جمعه است ازین حدیث معلوم شود که افاضل ایام بسیارست مثل روز عرفه و عیدین و امثال آنها در روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف است علما را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو فضل ست و بر هر تقدیر جمعه یکی از افاضل ایام ست زیرا که فیه درین روز خلق پیدا کرده شد آدم و فیه و درین روز قبض میرانیده شد آدم و فیه النفخه و درین روزست نفخ صور که برای بعث و نشورست و مبدا نشاة ثانیه است و فیه الصعقه و در وی ست صعقه مراد بدان نفخه اولی ست که برای موت و هلاک اهل سموات و ارض باشد و صعقه صوتی هائل را گویند که بمیرد انسان از هول وی و قیامت را دو نفخه است یکی برای اماتت و اهلاک چنانچه فرمود و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض دیگر برای بعث و احیا که ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون و جای دیگر فرمود فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون و نفخه دیگر بود که بدان هول و ترس در زمینیان و آسمانیان افتد چنانچه فرمود که و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات ومن فی الارض پس مجموع سه نفخه باشد و غالبا آنها که دو نفخه گویند این را مقدمه نفخه اولی دارند یا در مبدا نفخه اولی فزع شود و در منتهای او صعق والله اعلم و بعضی از شراح حدیث گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی ست که واقع میشود دران روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت است والا در اهل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد و جوابش آنکه فضیلت در قبض آدم تقریب اوست بجوار قدس رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لهذا ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة من الرب الجلیل اماتت را و احیا را از نعم الهی شمرد در قول خود والذی یمیتنی ثم یحیین و چون بروز جمعه فضیلت وارد فاکثروا علی پس بسیار فرستید بر من من الصلوة از درود فیه درین روز فان صلوتکم زیرا که بدرستی درود شما معروضة علی عرض کرده میشود بر من همیشه خصوصا درین روز شریف و آن موجب سرور و رضای من ست از شما و کدام فضیلت و نعمت بالاتر از رضای من ست مر شما را و ذکر این در بیان خواص جمعه بباید و غالبا درود فرستادن مولی تعالی بر مصلی که در حدیث جزای صلوة برسید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده است اثر همین رضای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست از ایشان و در حقیقت اثر انعکاس اشعه رحمت الهی است از جوهر مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمصلی بجهت حصول محاذات و مقابلت مر او را در وقت صلوة اللهم صل وسلم علیه کما تحب و ترضی و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعرض صلوة بروی خبر داد بجهت عدم اطلاع بر سر حیات وی صلی الله علیه و آله وسلم بعد از موت قالوا گفتند صحابه یا رسول الله و کیف تعرض و چگونه عرض کرده شود صلوتنا علیک درود ما بر تو و قد ارمت و حال آنکه تحقیق مرده و پوسیده شده باشی تو در قبر یعنی بلیت این تفسیر راوی ست معنی ارمت را که درج کرده در حدیث قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در جواب و دفع وهم ایشان من زنده ام و مرده نیم هانا که بحکم جریان سنت الهی یک ساعت الم موت را چشیدم دیگر روح مرا بمن باز بخشید در بدن من در آورد این مخصوص

گردانید بر زمین ان تاکل اینکه بخورد و بوسیده گرداند اجساد الانبیاء بدنهای پیغمبران را صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین عدم
اکل ارض اجساد را کنایت ست از حیات و الاسلامت بدن در زمین بی اعادهٔ روح چه فائده دارد و این بنی ست بر مسئله حیات
انبیا که بحیات حسی دنیاوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که این حیات معنوی اخروی ست و درین مسئله هیچکس را از
علمای امت خلاف نیست و این تحقیقی و تفصیلی دارد که در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در بیان احوال مدینه مطهره
نوشته ایم مذکورست و در کتاب مدارج النبوة فی مراتب الفتوة که در بیان سیر شریف تالیف یافته نیز مندرج ست والله اعلم رواه
روایت کرد این حدیث مذکور را امام احمد و ابن حبان و الحاکم و ابوداود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی و البیهقی و عن ابی هریرة
یرفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر یوم بهترین روزی که طلعت فیه الشمس طلوع کرده در وی آفتاب و فی روایة
علیه یوم الجمعة روز جمعه است مقصود از ذکر این صفت تعمیم ایام ست تا هیچ روزی بدر نرود چنانچه در علم عربیت مقرر شده
که ذکر صفتی که از خواص جنس ست مفید تعمیم ست و اشارت بآنکه مقصود مطلق جنس ست و جمیع افراد تا احتمال تخصیص را گنجایش
نبود فیه در روز جمعه خلق پیدا کرده شد آدم یعنی تمام و جمع شد خلقت وی در وی و فیه و در روز جمعه ادخل الجنة در آورده شد
آدم در بهشت و فیه اخرج منها و در وی بیرون آورده شد از بهشت فضیلت و امتیاز بیرون آوردن آدم از بهشت یا از جهت
بودن اوست از امور عظام یا بجهت آنکه سبب وجود انبیا و اولیا متضمن حکمهای لا تعد و لا تحصی ست و لا تقوم الساعة و برپا
نمی شود قیامت خواه نفخهٔ اولی باشد یا ثانیه الا فی یوم الجمعة مگر در روز جمعه رواه مسلم و الترمذی و النسائی و فی صحیح الحاکم و
مذکورست در صحیح حاکم سید الایام یوم الجمعة ظاهر مطلق ایام ست و بعض روز عرفه را ازان تخصیص کنند و فی الموطا و امام
مالک روایت کرده در موطا از ابو هریره که گفت بیرون آمدم بجانب طور سینا و ملاقات کردم کعب احبار را و مجلس داشتم با وی
پس تحدیث کرد وی مرا از توریت و تحدیث کردم من او را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود از جمله آنچه تحدیث
کردم من این حدیث که گفتم قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعة فیه خلق آدم بهترین
روزی که طلوع کرده در وی آفتاب روز جمعه است زیرا که در وی پیدا کرده شد آدم و فیه اهبط و در وی فرود آورده
شد آدم بر زمین و اخراج کرده شد از بهشت و فیه تیب علیه و در وی قبول کرده شد توبهٔ او و فیه مات و درین روز مرد
آدم و فیه تقوم الساعة و درین روز برپا شود قیامت و ما من دابة و نیست هیچ جنبنده بر روی زمین الا وهی مگر آن دابه
مسیخة یوم الجمعة استماع کننده و گوش نهنده و مترقب ست در روز جمعه من حین تصبح از هنگام صبح حتی تغرب الشمس تا وقت
غروب آفتاب شفقا از جهت ترسیدن من الساعة از ناگهان آمدن قیامت الا الجن و الانس مگر جن و انس گویا که قادر مطلق تعالی
شانه ملهم میگرداند دواب را بقیام ساعت و مستشعر میسازد نشان را باهوال آن و کشف میگرداند آنرا برایشان در روز جمعه برای
حکمتی که او سبحانه داند مگر جن و انس که قضیهٔ تکلیف و قاعدهٔ ابتلا اقتضای ستر و اخفای غیوب میکند از ایشان و در حقیقت چون
حیوانات دیگر عقلی که در تدبیر معاش و معاد افگند و مشاغل گرداند ایشان را از دریافت آن عالم ندارند حجاب از پیش حقیقت
ایشان برخاسته است و احوال عالم دیگر مکشوف شده و آدمی بجهت گرفتاری عقل و وهم و اشتغال بتدبیر مبدا و معاد ازان
محجوب و مشغول گشته وجه دیگر برای اصاخت و ترقب دواب مر قیامت را در روز جمعه آن گفته اند که درین روز از عظائم امور و
جلائل شیون چندان بظهور میرسد که نزدیک ست که زمین بدان متزلزل و متمائل گردد و دواب را از مشاهدهٔ آن ترسی و رعبی

و نه زمین و نه کوه و نه دریا مگر که می ترسد در روز جمعه از ینکه بر پا شود در وی قیامت و این مبنی ست بر وجود علم و ادراک در جمادات یا مبالغه است یا کنایت ست از شرارت و قرب وقوع قیامت درین روز والله اعلم و یکی از جهات خیریت و فضیلت روز جمعه آن ست که فیه ساعة در روز جمعه ساعتی ست لا یصادفها در نیابد آن ساعت را عبد مسلم بنده مسلمان وهو یصلی و حال آنکه این بندهٔ مسلم نماز میگذارد یسأل الله سوال کند آن بنده شیأ چیزی را از خدای تعالی از امور دنیا و آخرت الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد الله تعالی آن چیز را آن بنده را ابو هریره میگوید قال کعب چون بشنید کعب این حدیث را گفت بطریق استفهام یا اختبار بجهت استنباطی که کرد یا اشتباهی که داشت ذلک فی کل سنة یوم این وقت و ساعت باین صفت که مذکور شده در هر سال روزی ست مراد بیوم درینجا مطلق وقت ست یا روزی ست که این ساعت در وست فقلت پس گفتم بل فی کل جمعة نه این چنین ست که تو گفتی بلکه در هر روز جمعه یا در هر هفته است که در وی این روز میباشد فقرأ التورٰیة پس خواند کعب احبار توریت را فقال پس گفت صدق رسول الله راست گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همچنین ست که خبر داد که آن ساعت در هر جمعه است قال گفت ابو هریرة ثم لقیت عبد الله بن سلام پس تر ملاقات کردم عبد الله ابن سلام را که او نیز از احبار و علمای بنی اسرائیل و اشراف ایشان و از اولاد یوسف علیه السلام بود و در اول قدوم حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بمدینه بشرف ایمان مشرف شد و از افاضل صحابه گشت فحدثته پس تحدیث کردم عبد الله بن سلام را بمجلسی مع کعب باین مجلس و گفتگو که با کعب احبار گذشته بود فقال پس گفت عبد الله ابن سلام قد علمت تحقیق دانسته ام من از سماع از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم یا بنظر در توریت که آیة ساعة هی کدام ساعت ست آن در روز جمعه قلت گفتم فاخبرنی بها پس چون می دانی تو خبر ده مرا بدان و مپوش از من علم را قال گفت عبد الله ابن سلام هی آن ساعت آخر ساعة فی یوم الجمعة آخر ساعتی ست در روز جمعه قلت گفتم کیف چگونه آن ساعت آخر ساعتی در روز جمعه باشد و قد قال و تحقیق گفته است رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم لا یصادفها عبد مسلم در نیابد او را بندهٔ مسلمان وهو یصلی و حال آنکه نماز میگذارد یعنی آن ساعت را در وقت نماز تعیین کرده و آخر ساعت بعد از عصر خواهد بود و تلک الساعة و آن ساعت آخر روز جمعه که بعد از عصر ست لا یصلی فیها نماز گذارده نمیشود در وی چه نماز بعد از نماز عصر ممنوع و مکروه است فقال پس گفت عبد الله بن سلام در جواب اشکال ابو هریره و توجیه کلام خود الم یقل آیا نگفته است رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم من جلس کسیکه بنشیند مجلسا ینتظر الصلوة مجلسی را که انتظار برد در وی نماز را فهو پس آنکس فی صلوة گویا در نماز ست حتی یصلی تا آنکه بگذارد نماز را بعد از آن حقیقة یعنی مراد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از نماز گذاردن در قول وهو یصلی حقیقت و تحقیق مراد نیست سخن اینجا بمجاز و تاویل آمده است و روایات در تعیین ساعت جمعه بتفصیل در فصل آینده در بیان خاصیتهای روز جمعه بیاید و ما ناکه عبد الله ابن سلام از قرائن مقام یا از استماع از حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام معلوم کرده که مراد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم همین ست چنانکه در روایتی بصریح نیز آمده است نه آنکه من عند نفسه تاویل کرده باشد بمجرد احتمال اگرچه الآن چنان بنظر در آمد که تاویل کرده و صرف از ظاهر نموده همین ست حکم تاویل سلف از صحابه و تابعین آیات و احادیث را و بیان مراد از آن در غالب چه ایشان را که از حاضران اند اطلاعی بود بر موارد وحی و فهم میکردند مراد و مقصود را بقرائن احوال که دیگران را نیست و در محتملات و مبهمات هر معنی که بفهم ایشان در آمده و هر وجهی که ایشان تعیین کرده اند برهان باید بود و اعتقاد کرد و عمل نمود و این اصلی عظیم ست در ابواب دین خصوصا در معتقدات اسلامیه اگرچه نصوص محتمل نمایند اما چون ایشان این چنین فهمیده و بران حمل کرده اند

سخن همان ست فافهم وعند الشافعی فی المسند ونزد شافعی حدیث آمده است در مسند وی که اتی جبرئیل النبی آمد جبرئیل پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم بمرآة بیضاء با آئینه سفید فیها نقطة سوداء که دران آئینه نقطه سیاه بود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم وپرسید از جبرئیل ما هذه چه چیز ست این آئینه سفید ودر وی نقطه سیاه را این چه رمز واشارت ست فقال پس
گفت جبرئیل هذه الجمعة این آئینه سفید روشن حقیقت ومثال روز جمعه است که از سائر ایام بصفا ونورانیت مخصوص وممتاز ست
وهمچنین هرچیز را دران عالم مثالی وحقیقتی ست چنانچه حقیقت ومثال ایمان ظله ومثال علم لبن ومثال موت کبش ست واین نقطه
سیاه مثال ساعتی ست که در روز جمعه است باعتبار امتیاز وی از سائر اجزای روز وامتیاز سیاهی در سفیدی پیداتر و
ظاهرتر بود ولهذا برای کتابت از میان سائر الوان سیاهی را اختیار کرده اند بر سرخی والوان دیگر واین توجیه در شرح وتاویل
حدیث نیک ست ولیکن در حدیثی که بیاید تصریح ست بآنکه نقطه سیاه مثال روز جمعه است وآن نیز باعتبار امتیاز
وانفراد او خواهد بود از سائر اجزای زمان پس واجب ست حمل معنی این حدیث نیز بران اذ الاحادیث یشرح بعضها
بعضا وتوجیه اول در فهم کاتب حروف درآمده بود وبعد از نظر در حدیث آینده رجوعی ازان در ذهن نشسته وبعد ازان
در جامع الجوامع سیوطی نظر کرده ودریافته که حدیثی درین معنی از ابن ابی شیبه بروایت انس آورده که از وی ظاهر میشود
که آئینه مثال روز جمعه است ونکته سودا مثال ساعت ولفظش این ست اتانی جبرئیل وفی یده کالمرآة البیضاء فیها کالنکتة
السوداء فقلت یا جبرئیل ما هذه قال هذه الجمعة وبعد از بیان آن می آرد فقلت یا جبرئیل ما هذه النکتة فیها قال هی الساعة
الحدیث والله اعلم وجاء فی بعض طرق الحدیث عرضت علی الایام فعرض علی یوم الجمعة فاذا هی کمرآة بیضاء واذا فی وسطها
نکتة سوداء فقیل ما هذه قیل الساعة فبد بر فضلت بها وامتک تفضیل داده شده تو ومخصوص گردانیده شده تو وامت تو بعید
واجتماع برای عبادت دران والناس لکم فیها تبع ومردم مر شما را دران جمعه تابع ومفضول اند الیهود والنصاری آن مردم
که مانند یهود ونصاری ولکم فیها خیر ومر شما را در جمعه نیکی بسیار ست از ثواب کل وفضل ورحمت الهی واستجابت دعا وفیها
ودر جمعه ساعة ساعتی وزمانیست که لا یوافقها موافق نشود ودر نیابد آن ساعت را مؤمن مسلمانی که یدعو الله دعا کند خدای تعالی
را بخیر به نیکی در دنیا وآخرت الا استجیب له مگر آنکه قبول کرده شود دعا برای وی وهو وگفت جبرئیل نام روز جمعه عندنا یوم
المزید نزد ما یوم المزید ست فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یا جبرئیل وما یوم المزید وچیست وجه تسمیه جمعه بیوم
المزید فقال پس گفت جبرئیل در وجه تسمیه جمعه بیوم المزید ان ربک بدرستیکه پروردگار تو اتخذ گرفت وپیدا کرد فی الفردوس در
فردوس که اعلی درجات جنت ست در حدیث صحیح آمده است که در بهشت صد درجه است مابین هر دو درجه مثل مابین زمین وآسمان
است وفردوس بالاترین بهشتهاست از روی درجه وچون بهشت طلبید از خدا فردوس طلبید وپیدا کرده است حق تعالی در فردوس
وادیا افیح وادی کشاده رافیه که دران وادی کثیب توده ریگ ست من مسک از مشک فاذا کان یوم الجمعة پس چون باشد روز
جمعه دران عالم انزل الله میفرستد خدای تعالی ما شاء آنقدر که میخواهد من ملائکته از فرشتگان خود وحوله ودر گرد آن وادی منابر
من نور منبرهاست از نور علیها بران منبرها مقاعد النبیین جایهای نشست پیغمبرانست صلوة الله وسلامه علیهم وحفت وگرد کرده
شده است تلک المنابر آن منبرهای نور بمنابر من ذهب منبرهای دیگر من ذهب از طلا مکللة آراسته شده است این منابر از طلا بالیاقوت و
الزبرجد علیها الشهداء والصدیقون برین منابر شهدا اند که بذل ارواح واموال در راه خدا کرده اند وصدیقان یعنی مؤمنان
کامل که بتیغ ریاضت ومجاهده قمع وقلع استار نفس کرده بمراتب علیه صدق ومعرفت رسیده تلو مرتبه نبوت شده اند فجلسوا

پس می نشینند شهدا و صدیقان من وراءهم پس انبیا علی تلک الکثیب بران تلها مشک فیقول الله پس میگوید خدای عز وجل برای
اهل جنت و توطیه مزید رحمت انا ربکم من پروردگار شما ام که تربیت کرده ام شما را بانواع فضل و نعمت وقد صدقتکم وعدی تحقیق
راست کردم باشما وعده خود را و دادم آنچه وعده کرده بودم باشما و دراوردم تان را در بهشت برین فاسئلونی پس سوال کنید از من
هرچه خواهید اعطکم بدهم شما را فیقولون پس گویند ایشان ربنای پروردگار ما نسالک سوال میکنیم ترا رضوانک رضای ترا که بهترین مطالب
و مقامات و نعمت ست فیقول پس بگوید پروردگار تعالی قد رضیت منکم بتحقیق راضی شدم از شما ولکم و مر شما راست ما تمنیتم هرچه آرزو کنید شما
ولدی المزید و نزد من ست زیادت در هر چیز چه نعمتهای حق و درجات فضل و رحمت وی بی نهایت و بی اندازه است اول که در بهشت
شان در آورد و ابواب نعمت بر روی ایشان بکشاد رضای وی را طلبیدند که مبادا اعطای این نعم بی رضا باشد چه هر نعمت که
بی آن اگر مقرون برضای وی نباشد در معنی نقمت ست اصل رضای مولی ست تعالی و چون مقرر شد که راضی ست بعد از آن
هر نعمت که افاضه کند مبارک ست فهم پس اهل بهشت یحبون الجمعة دوست دارند روز جمعه را لما یعطیهم از جهت آنکه میدهد فیه
درین روز ربهم من الخیر پروردگار ایشان از نیکی و مخصوص میگرداند در وی باین چنین فضل و کرامت و این حالت در هر روز
جمعه بود زیرا که چون ایشان دوست دارند جمعه را که در وی باین نعمت مخصوص شدند لابد آرزو دارند که در هر جمعه این چنین
شود و گفت پروردگار تعالی که هرچه آرزو کنید بدهم ازینجا لازم آید که تا ابد همچنین رود فسبحان من لا احصار لنعمائه و
لا انتهاء لآلائه سبحانه و هو الیوم الذی و آن روز جمعه روزی ست که استوی فیه ربک علی العرش برآمد در وی پروردگار تو
تبارک و تعالی بر عرش یعنی چون خلق سموات و ارض تمام شد پروردگار سبحانه بر عرش برآمد و اجرای احکام و اوامر خلق کرد
چنانچه پادشاهان بعد از ترتیب مهام دولت و تشیید ارکان سلطنت بر تخت بنشینند و بر رعایا حکم مانند این ظاهر معنی کلام ست
و مراد نیست چه وی سبحانه از مکان و نشستن منزه ست و حقیقت مراد و خلاصه معنی ترکیب آن ست که وی تعالی پادشاه است بر
همه غالب و حاکم و آمر ست و معنی مفردات اصلا منظور نیست عرب چون خواهند یکی را وصف بملک و سلطنت کنند گویند وی
بر تخت نشست اگرچند وی را تختی نبود و نشستی بران نه این عبارت مرکب تمثیل و تصویر معنی ملک و سلطنت ست و همچنین اگر خواهند
یکی را بجود وصف کنند گویند یداه مبسوطتان دو دست وی فراخ ست اگرچند وی را دست نبود در اصل خلقت یا بریده شده باشد
و گویند نجاد شمشیر وی دراز ست و کنایت از درازی قامت دارند هرچند او را شمشیری نبود و بند شمشیر نه قرآن نازل بزبان
عرب ست و بروش عرب در بیان معنی این چنین ست وفیه خلق آدم وفیه تقوم الساعة و در روز جمعه پیدا کرده شده آدم و
در وی برپا میشود قیامت این حدیث را امام شافعی در مسند خود روایت کرده است و ابو بکر بن ابی داود طرق آنرا جمع
کرده و باسانید متنوع از صحیح و حسن و غیرهما مختلف متعدد روایت کرده و فی الجملة بهر طریق که باشد حدیثی عظیم الشان ست صحیح و مشتمل
است بر فوائد شریفه علمی و عملی و بشارات عظیمه مر مومنان و بنماز جمعه حاضر شوندگان را و بر کشف حقائق بسیار از تمثیل جمعه و ساعت
وی بآئینه موصوفه و تسمیه وی بیوم المزید و کشف مراتب و درجات اهل بهشت و تمثیل آنها بمنابر از نور و ذهب و استوای پروردگار
تعالی و تقدس بر عرش و خلق آدم و قیام ساعت در روز جمعه و از ابو هریره مروی ست که از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
پرسیدند که روز جمعه یعنی این روز مخصوص را که جمعه میگویند سبب تسمیه بجمعه چیست فرمود لان فیها زیرا که در جمعه مجتمع شده
عظائم امور و جلائل شیون که اصل مبدا و معاد اند یکی آنکه درین روز طبعت ساخته شد طینة ابیک آدم خلقت پدر نوری
مخاطب که آدم ست یعنی تسویه کرده شد بر صورت مخصوص بشکل بدیع و طی از طبیع طینت آدم جعل او صلصال فخار و تهتم آن

الطین المطبوخ بالنار وفیہا الصعقة والبعثة وفیہا البطشة بطش در لغت اخذ بقوت وعنف ومراد ببطشہ درحدیث روزیست
دارند چنانکہ حق سبحانہ فرمود یوم نبطش البطشة الکبری وذکر آن بعد از صعقہ وبعثہ برای تاکید گویند واگر اخذ وبطش الٰہی بندگان را بعد
از بعث وحشر در روز جزا مراد دارند نیز دور نیست وبعض گفتہ اند کہ مراد بدان اخذ مشرکان قریش ست روز بدر وفی آخر ثلث ساعات
منہا ساعة ودر سہ ساعت اخیر این روز ساعتی ووقتی ست کہ من دعا اللہ فیہا استجیب لہ ہر کہ ہر چہ خواہد از خدا ودعا کند دران ساعت
قبول کردہ شود برای وی آن دعا رواہ الامام احمد اگر گفتہ شود کہ مراد از قول وی وفی آخر ثلث ساعات منہا ساعة چیست وچرا نگفت
در آخر او ساعتی ست چہ ساعتی کہ در آخر سہ ساعت از وی باشد ہمان ساعت اخیر خواہد بود جوابش آنکہ مراد آن ست کہ آن ساعت
عین سہ ساعت اخیر ست وکلمہ فی کہ درینجا واقع شدہ است آنرا تجرید یہ گویند چنانکہ اشارت بظرفی کنند کہ از آہن ساختہ شدہ است
وگویند کہ درین ظرف دہ مثقال آہن ست وحال آنکہ آن ظرف عین دہ مثقال آہن ست چہ وی ساختہ شدہ است از آہن کذا قال
الطیبی فافہم ودر کتاب صفت بہشت تصنیف ابی بکر بن ابی الدنیا مرویست باسناد ثابت از روایت حذیفہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ و
سلم فرمود اتانی آمد مرا جبرئیل وفی کفہ مرآة ودر دست وی آئینہ بود کاحسن المرائی واضوئہا ہمچو بہترین آئینہ ہا وروشن ترین آنہا واذا
فی وسطہا وناگاہ درمیان آئینہ لمعة سوداء لمعہ در اصل موضعی از بدن کہ بدان آب نرسیدہ در وضو وغسل وتلمیع در اسپ آنرا گویند کہ در
جسد وی جزوی باشد مخالف رنگ تمام جسد ومراد درینجا نقطہ سیاہ است کہ دران آئینہ بود چنانچہ از حدیث سابق معلوم شد حضرت
پیغمبر میفرماید صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فقلت پس گفتم من یا جبرئیل وما ہذہ اللمعة التی اری فیہا وچیست این لمعہ کہ می بینم درین
آئینہ قال گفت جبرئیل ہذہ الجمعة این لمعہ حقیقت ومثال جمعہ است چنانچہ ظاہر حدیث ست یا مراد آن ست کہ چیست
این آئینہ با این لمعہ چنانچہ در حدیث سابق بیان کردیم واز حدیث ابن ابی شیبہ تائید آن آوردیم باز رسول خدا میگوید
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قلت گفتم وما الجمعة چیست وچہ صفت دارد قال گفت جبرئیل یوم من ایام ربک عظیم جمعہ روزی
معین ست ازین روزہای کہ پروردگار تعالی وتقدس پیدا کردہ وبس عظیم ست این روز وسا خبر کہ وسر انجام ست کہ خبر دہم
ترا ای محمد بشرفہ وفضلہ فی الدنیا بشرف وفضل این روز در دنیا شرف شی باعتبار ذات بود وفضل بنسبت بغیر وما یرجی فیہ لاہلہ
وخبر دہم بانچہ امید داشتہ میشود از ثواب وبرکت درین روز مراہل این روز را کہ در وی بطاعت وعبادت مشغول باشند وباسمہ
فی الآخرة وخبر دہم بشرف وفضل وبنام وی کہ در آخرت دارد وازینجا معلوم شود کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صفات
جمعہ را وشرف وفضل ورا در دنیا وآخرت بوحی دریافت اگرچہ این روز را کہ یکی از روزہای ہفتہ است میدانست اما این
صفات ونام اورا کہ در آخرت دارد از زبان جبرئیل شنید واین منافات ندارد بانچہ گذشت کہ صحابہ در مدینہ باجتہاد و
قیاس بر سبت واحد یہود ونصاری وعبادت ایشان در وی این روز را برای اجتماع ذکر وعبادت تعیین نمودند پیش از
دریافتند اما خصوصیت این صفات وحقائق کہ درین حدیث مذکور ست کجا بود اکنون جبرئیل شرف وفضل این روز در دنیا
بیان میکند ومیگوید فاما شرفہ وفضلہ فی الدنیا فان اللہ عز وجل جمع فیہ امر الخلق پس بدرستی کہ پروردگار تعالی جمع کرد
درین روز وتمام ساخت کار وبار آفرینش را از خلق سموات وارض وآدم واما ما یرجی فیہ لاہلہ واما بیان انچہ امید داشتہ میشود
از خیر وثواب مر اہل جمعہ را فان فیہ ساعة پس بدرستی این ست کہ درین روز ساعتی ست کہ لا یوافقہا در نیابد وموافق نیفتد او را عبد مسلم
او امة مسلمة مرد مسلمان یا زن مسلمہ کہ ہمہ غلام وداہ یعنی کنیز حضرت پروردگار اند یسال اللہ فیہا خیرا بخواہد آن عبد یا امة از خدای
تعالی دران ساعت نیکی را الا اعطاہا ایاہ مگر آنکہ بدہد خدای تعالی آن عبد وامة را آن نیکی واما شرفہ وفضلہ فی الآخرة

واسمه واما شرف وفضل این روز در آخرت ونام وی که در آخرت دارد بیانش این ست که فان الله تبارک وتعالی اذا صیر
اهل الجنة الی الجنة واهل النار الی النار چون پروردگار تعالی بگرداند وبفرستد اهل بهشت را بسوی بهشت واهل دوزخ را
بدوزخ جرت علیهم هذه الایام وهذه اللیالی میرود ومیگذرد برایشان زمان ومنقسم ومتعین ست زمان بهمین نوع قسمت و
اجزاو نامهای آن شب وروز بهمین نامهای شب وروز هفته دنیاست و باوجود آن لیس فیها لیل ولا نهار نیست در بهشت
شب وروز متعارف این عالم که بسبب طلوع وغروب آفتاب بود ودر روایات آمده است که مثل کافور چیزی بیارد وعلامت
روز این بود ومشک بریزد ونشان شب این باشد یا پرده فرو هلند شب شود وبردارند روز پیدا آید والله اعلم انشاء الله تعالی
حقیقت حال فردا اینجا معلوم گردد که چیست وچگونه است فاعلم الله عز وجل مقدار ذلک وساعاته چون روز وشب متعارف
در انجا نبود ودانا نبید حق تعالی در تعیین روز وشب وساعات آن عالم مقدار آنرا چنانچه در روزهای این عالم وساعات اوست فاذا
کان یوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه حین یخرج اهل الجمعة هنگامیکه بیرون می آیند در دنیا اهل جمعه برای نماز جمعه اشارت
است بآنکه این فضیلت ونعمت که مذکور گردد نتیجه وثواب نماز جمعه است که در دنیا میکردند نادی اهل الجنة ندا میکند پروردگار تعالی
وتقدس بهشتیان را منادی یا ندا کننده بابن طریق وباین عبارت یا اهل الجنة ای بهشتیان اخرجوا الی واد المزید برائید بسوی
مقامیکه نام وی وادی مزیدست ودر وصف وادی المزید میفرماید وادی المزید لایعلم سعة طوله وعرضه الا الله وادی مزید وادیست
که نمیدانند فراخی ودرازی وپهنائی وی را مگر خدای عز وجل فیه کثبان المسک دران وادی تلهای ریگ ست از مشک رؤسها
فی السماء سرهای آن تلها از غایت بلندی بآسمان رسیده واین کنایت ست از بلندی آن تلها قال گفت جبرئیل فیخرج غلمان
الانبیاء پس بیرون آرند غلمان جنت که خادمان پیغمبران اند بمنابر من نور منبرهای نور را ویخرج غلمان المؤمنین وبیرون
آرند خادمان مومنان بکراسی من یاقوت کرسیها را از یاقوت فاذا وضعت پس چون نهاده شود آن منبرها وکرسیها لهم برای
پیغمبران ومؤمنان واخذ القوم مجالسهم وبگیرند قوم یعنی انبیا ومؤمنان جاهای نشست خود را بر منابر وکراسی بعث
الله بفرستد خدای تعالی علیهم برایشان ریحا بادی را که تدعی المثیرة خوانده میشود آن باد باسم مثیرة بمعنی برانگیزنده ازان
جهت که تیزی می برانگیزد آن باد ذلک المسک آن مشک را که مثل تل ریگ ایستاده وسر بآسمان کشیده است تدخله و
می درآرد آن مشک را من تحت ثیابهم از زیر جامهای ایشان وتخرجه ومی برآرد مشک را فی وجوههم در رویهای ایشان
واشعارهم ودر مویهای ایشان تلک الریح آن باد اعلم داناترست بآنکه کیف تصنع چه کار کند بذلک المسک بآن مشک و
چگونه بکار برد آن را من امرأة احدکم از زن یکی از شما لو دفع الیها اگر سپرده شدی بآن امرأة وحواله کرده شدی بوی کل طیب
علی وجه الارض هر خوشبوی که بر روی زمین ست یعنی چنانکه مرد خوشبوی بیحد وبیشمار بزن خود سپرده وآن زن داناست
بآنکه چگونه باید آن خوشبوی را بکار برد واستعمال کند آن باد داناترست ازان زن در افشاندن آن مشک برین قوم و
فرستادن آن بجانب ایشان یعنی حق سبحانه وتعالی فیوض وبرکات خود را که تلهای مشک مثال آنهاست بران وجه
که میخواهد فضل ورحمت وحکمت وی اقتضا میکند میفرستد واین باد محکوم ومامورست درین کار قال گفت جبرئیل واحتمال
دارد که ضمیر راجع برسول بود یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حکایة عن جبرئیل ثم یوحی الله پس وحی میکند خدا
تبارک وتعالی الی حملة عرشه بسوی فرشتگان که بردارندهٔ عرش وی اند وآن هشت فرشته اند عظیم آبو الشیخ در کتاب
العظمة می آرد که مسافت از گوش تا بدوش ایشان هفت هزار ساله راه است پس پروردگار تعالی شانه حکم می کند

بایدیها ضعوه به نهید عرش را بین اظهرهم میان پشتهای ایشان یعنی میان ایشان ولفظ اظهر را مقحم وزائد میگویند چون
هرجاکه آدمیان مجتمع باشند ودرهم نشینند پشتها بجانب یکدیگر دارند اقحام این لفظ درعبارت عادت شده است وگاه
ظهرانیهم بلفظ تثنیه نیز گویند ونهادن عرش میان ایشان نیز تمثیل وکنایت ست از ظهور جناب عزت وسطوت الهی وحضور او
دربارگاه سلطنت چنانکه پادشاه بمو کلان خود حکم کند که تخت بنهید تا بران برآیم وحکم رانم وباخلق خطاب کنم بهمین طریق وقیاس
وبعد المثل الاعلی عرش که برمثال تخت پادشاهی ست به نهند وحضرت رب العزت جل شانه بران برآید وبه بندگان خود خطاب
کند فیکون پس بیاید اول مایسمعون منه اول کلامی که بشنوند بندگان از درگاه عزت این کلام باشد که الی یا عبادی
بجانب من بیائید ورجوع نمائید ای بندگان من الذین اطاعونی بالغیب آن کسانیکه اطاعت کرده اند مرا درغیب ولم
یرونی وندیده اند مرا وصدقوا برسلی وایمان آورده اند به پیغمبران من وتصدیق کرده اند ایشان را واتبعوا امری و
متابعت وفرمانبرداری کرده اند امر مرا این تلطف ومهربانی واظهار لطف وکرم ست با ایشان پیش ازخطاب مقدمه وتوطیه
است برآنکه حکمی که خواهد فرمود وخطابی که خواهد کرد درغایت فضل واحسان خواهد بود تا بدل وجان نعمت ذوق وسرور
متوجه آن خطاب شوند پس میفرماید سلوا سوال کنید وبطلبید هرچه خواهید فهذا یوم المزید پس امروز روز مزید کرم وانعام
است فیجتمعون پس مجتمع ومتفق میشوند بندگان همه علی کلمة واحدة برین یک سخن که رضینا عنک راضی وخورسند شدیم
از تو ای وهاب کریم وای رحمان دنیا وآخرت فارض عنا پس راضی شو تو از ما که اصل مبتغی ومقصود ما رضای تست
فیرجع الله الیهم پس رجوع میکند خدای تعالی بسوی ایشان ومکرر کلام میکند با ایشان وتاکید وتقریر مدعا ومبتغای ایشان
کرده میگوید یا اهل الجنة ای اینکه بهشتیان ظاهرست که من راضیم از شما انی لولم ارض عنکم که من اگر راضی نمی بودم از شما لم
اسکنکم داری ساکن نمیگردانیدم شما را درسرای خود که بهشت ست فسلونی پس چون مشاهده کردید آثار وامارات کرم مرا
سوال کنید از من هرچه خواهید فهذا یوم المزید پس این روز مزید ست فیجتمعون علی کلمة واحدة پس باز اتفاق می کنند
برین یک سخن که ربنا وجهک پروردگارا بنما ما را وجه کریم خود ننظر الیه تا نظر کنیم بسوی او وبچشم سر ببینیم ترا نهایت مقاصد و
منتهای مطالب این ست که بالاتر ازین مطلوبی نیست وبعد ازین محل سوالی نه وقت سوال ارنی انظر الیک این بود موسی
علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم لن ترانی شد وچون وقت در رسید بصد تلطف ومهربانی خود برسوال
آورد وعطا کرد تا معلوم شود که اصل وصول درحصول مسئول ومامول وقت ست هرکه پیش از وقت طلبد وبیش از
قسمت خواهد محروم بازگردد شعر وسحاب الخیر له مطر + واذا جاء الابان تجی + فیکشف پس دور کند حق سبحانه وتعالی تلک
الحجب آن حجابها را که مانع دیدار بود فیتجلی لهم پس تجلی کند عز وجل مر ایشان را وبنماید خود را بی پرده فیغشاهم من نوره پس بپوشد
ایشان را از نور جلال وجمال وی سبحانه تعالی شئی چیزی که لولا انه قضی ان لایحترقوا اگر نمیرفت قضای وی تعالی برینکه
نسوزند ایشان وباقی مانند در بهشت که جای فنا وزوال نیست لاحترقوا هرآئینه می سوختند ومستهلک می شدند لما یغشاهم
من نوره از جهت آنچه پوشند ودرگیرد ایشان را از نور عظمت وجلال وی سبحانه ثم یقال لهم بعد از ان که مشرف بدیدار
شدند ومنور بنور جمال وی گشتند گفته می شود مر ایشان را ارجعوا الی منازلکم اکنون بازگردید بمنازل خود این نیز
از جمله لطف ومهربانی ست به بندگان چه دائم در درگاه عزت داشتن ومستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت و
تاب ایشان ست بروند وزمانی بحال خود باز آیند وبیاسایند ودر پرده های صفات که مجالی ومزایای آن نعیم جنت ست

مشاهده نمایند و مستحق و مستعد تجلی دیگر شوند مشهود خود در هر دو صورت یکی ست تفاوت در کیفیت شهود ست فیرجعون الی منازلهم
پس باز آیند بسوی منازل خود و قد اعطی و حال آنکه بتحقیق داده شده است کل واحد منهم هر یک از ایشان را در وقت
این تجلی الضعف علی ما کانوا فیه دو چند و زائد بر انچه بودند ایشان دران از حسن و جمال و نورانیت در بهشت چه آن انوار صفات
است و این نور ذات فیرجعون الی ازواجهم پس باز می آیند بر ازواج و زنان خود و قد خفوا علیهن و حال آنکه بتحقیق پوشیده
شده اند این مردان برین زنان و خفین علیهم و پوشیده شده اند این زنان برین مردان یعنی نمی توانند دید یکدیگری را و نموده
نمی شوند بلکه یکدیگر مما غشیهم من نوره از جهت آنکه پوشیده است ایشان را از نور حق و تافته است آن نور بر ایشان فاذا رجعوا
چون بحال خود باز آیند و زمانی بران بگذرد تراد النور فرود می نشیند آن نور می رود زور و غلبه وی حتی یرجعوا الی صورهم التی
کانوا علیها تا آنکه باز می آیند و رجوع میکنند بسوی صورتهای خود که پیش ازین بران بودند و یکدیگر را می بینند و می شناسند فتقول
لهم ازواجهم پس میگویند مر ایشان را زنان ایشان لقد خرجتم بتحقیق بیرون آمده بودید شما من عندنا از نزد ما علی صورة بر آن
صورتی و هیأتی که داشتید و رجعتم و باز آمدید علی غیرها بر غیر آن صورت و هیأت یعنی این حسن و جمال پیش ازین خود نداشتید
از کجا آوردید فیقولون پس بگویند این مردان ذالک آن حسن و جمال که پیدا شده است ما را و دور است از ادراک و اوهام و
افهام ان الله تجلی آن ست که پروردگار عز و جل تجلی لنا تجلی کرد و نمود خود را برای ما فنظرنا منه پس دیدیم ما از ذات مقدس وی
انچه دیدنی ست قال گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انه بدرستی که وی تعالی و الله سوگند بذات پاک وی ما احاط
به خلق احاطه و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنه ذات وی هیچ مخلوق ولکنه لیکن وی جل جلاله قد اراهم بتحقیق نموده
است ایشان را من عظمته و جلاله چیزی از عظمت و جلال خود ما شاء آن بر ایشان انچه خواست که بنماید ایشان را قال گفت
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فذالک قوله نظرنا منه پس این معنی ست مقصود و مراد جبرئیل از قول وی که گفته است بطریق
حکایت از بندگان نظرنا منه که دلالت دارد بران که مرئی و منظور نور عظمت و جلال ست که ناشی شده بنور از وی تعالی
و تقدس نگویی که ازینجا ظاهر شد که ذات حق مرئی نشد بلکه عظمت و جلال وی و آن خود صفات اند و مشاهدهٔ صفات در دنیا
نیز بود زیرا که میگوییم احاطه را نفی کرد نه رویت را و حاصل در دنیا مشاهدهٔ عظمت و جلال بدل بود نه بچشم و بالجمله چیزی انجا ید
که حقیقة و عرفانوان گفت که وی حق ست و احاطه و دریافت کنه آن مرئی دیگر ست و اگر این معنی کسی را در دنیا حاصل بود
فرق آن ست که بدل بود نه بچشم مثلاً عقلا میگویند که انچه مرئی ست از جسم ضوء و شکل و لون ست نه کنه حقیقت جسم و لهذا هم
صفات ست و با وجود آن در عرف میگویند آنرا دید و بالجمله اعتقاد باید کرد که مومنان خدای را جل جلاله در آخرت ببینند
و از کیفیت آن ساکت مانند این قدر بس ست قال گفت جبرئیل علیه السلام با مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فهم یتقلبون
پس بهشتیان میگردند و میغلطند فی مسک الجنة در مشک بهشت و وادی او که تلهای مشک در وست فی کل سبعة ایام
در هر هفته در هر روز جمعه الضعف علی ما کانوا فیه دو چند بر انچه بودند در وی قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فذالک قوله
پس آن حصول نعمت دیدار و مضاعف او در هر جمعه معنی قول حق تعالی ست که فرمود فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین جزاء
بما کانوا یعملون پس نمیداند هیچ یکی که چه پنهان داشته شده است مر مومنان را در پردهٔ غیب از انچه سبب شادی و مسرت
ایشان ست از نعیم بهشت و دیدار پروردگار تعالی و تقدس و اینهمه جزای اعمال ایشان ست که در دنیا کرده اند و فی لفظ
و در روایتی مضمون این حدیث باین لفظ آمده است که گفت فاذا کان یوم الجمعة من ایام الآخرة پس چون باشد روز جمعه

از روزهای آخرت یهبط الرب من عرشه الی کرسیه فرود آید پروردگار تعالی از عرش بسوی کرسی که تحت عرش ست تاویل
هبوط همان خواهد بود که در نزول ربانی در وقت سحر گفته اند و یحف الکرسی و گرد کرده میشود کرسی بمنابر من نور و منبرها از نور
فیجلس علیها النبیون پس می نشینند بران منابر نور پیغمبران و یحف المنابر بکراسی من ذهب و گرد کرده میشوند آن منابر
بکرسیها از طلا فیجلس علیها الصدیقون والشهداء پس می نشینند بران کرسیهای طلا صدیقان و شهیدان و یهبط اهل الغرف
و فرود می آیند ساکنان غرفها و بالاخانها که در بهشت اند من غرفهم از غرفهای خود فیجلسون پس می نشینند اهل غرف علی کثبان
المسک بر تلهای مشک لایرون نمی بینند و نمی دانند اهل غرف لاهل المنابر والکراسی مر اهل منبرها و کرسیها را فضلا فی المجلس
زیادتی بر خود در مجلس هرچند مقام اهل منابر و کراسی اعلی و ارفع ست از پایه اهل غرف که بر تلها نشسته اند با وجود از مقام
و مرتبه خود چنان محظوظ و راضی اند که بر علو مقام دیگران حسرت نمیخورند و حسد نمی برند و این از خواص بهشت ست که با وجود
تفاوت درجات و تباین مقامات همه کس بمقام خود راضی و شاکر باشند و بر فوق خود حسد نبرند و حسرت نخورند و متالم
نگردند والا عذاب لازم آید و بهشت جای عذاب نبود ثم یتبدی لهم ذوالجلال پس ظاهر و متجلی میشود بلا کم و کیف مر ایشان را
خداوند ذوالجلال تعالی و تقدس فیقول پس بگوید سلونی سوال کنید از من هرچه خواهید فیقولون باجمعهم پس بگویند همه
باجتماع و اتفاق نسألک الرضا سوال میکنیم ترا که راضی باشی از ما یارب ای پروردگار فیشهد لهم علی الرضا پس گواهی دهد
خدای تعالی مر ایشان را برضا و بتاکید و تقریر بگوید که من از شما راضی ام ثم یقول پس بگوید سلونی سوال کنید مرا فیسألونه
پس سوال میکنند او را حتی تنتهی همة کل عبد تا آنکه بنهایت برسد حاجت و همت هر بنده یعنی هر حاجتی که دارد و تا آنجا که
همت او میرسد میخواهد قال ثم یسعی علیهم پس سعی میکند و قصد میکند و امداد و افاضه میکند بر ایشان پروردگار تعالی بما لا عین
رأت بنعمتهای که نه هیچ چشمی آنرا دیده و لا اذن سمعت و نه هیچ گوشی وصف آنرا شنیده و لا خطر علی قلب بشر و خطور نکرده حصول آن
یا ماهیت آن بر دل هیچ بشری و نه در آمده در خیال وی و محتمل که باول صورتهای خوب و بثانی آوازهای مرغوب و بثالث خاطرهای
خوش مراد داشته اند ثم یرتفع الجبار پس برتر بالا میرود پروردگار جبار تعالی و تقدس عن کرسیه از کرسی خود الی عرشه بسوی عرش که
نزول کرده بود از ان بکرسی و یرتفع اهل الغرف و بالا میروند اهل غرفها الی غرفهم بسوی غرفهای خود که فرود آمده بودند از ان
بر تلهای مشک و هی و آن غرفها انواع اند در نفاست غرفة من لؤلؤة بیضاء غرفه است از مروارید سفید و وصف لؤلؤ بسفیدی
برای مدح و بیان نفاست و اظهار خوبی ست یا مراد کمال سفیدی و شدت اوست و همچنین در قول وی او یاقوتة حمراء یا غرفه
است از یاقوت سرخ او زمردة خضراء یا غرفه است از زمرد سبز لیس فیها فصم نیست دران غرفها فصم شکستگی و لا وصم و نه هیچ عیب مطردة
فیها انهارها روان ست درجنات جویهای وی مستدلیة و در بعض نسخ مستدلیة فیها ثمارها آویزان ست در وی میوهای
او فیها در وی ازواجها و خدمها و مساکنها قال گفت جبرئیل باحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فاهل الجنة پس بهشتیان
یتباشرون فی الجنة بیوم الجمعة مستبشر میشوند در بهشت بروز جمعه کما یتباشر اهل الدنیا فی الدنیا بالمطر چنانچه بشارت
مییابند اهل دنیا در دنیا بباران بامید خیرات و برکات

فصل

عادت کریم و سنت قویم حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم آن بود
که روز جمعه را قولا و فعلا تعظیم کردی و بانواع تکریم و تشریف مخصوص و مشرف ساختی و بعبادات گوناگون از ذکر و نماز و دعا
و تصدق و غسل و امثال آن محفوف گردانیدی چنانچه بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و علما را دو قول ست در
فضیلت روز جمعه و روز عرفه بعض میگویند روز عرفه افضل ست از جهت ورود احادیث صحیحه در فضل آن روایت ست از عائشه

که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هیچ روزی نیست بیشتر از روز عرفه که آزاد کرده شوند در وی بندگان از آتش دوزخ و نزدیک میشود پروردگار تعالی از بندگان و مباهات میکند با ملائکه بایشان و گواه می گیرد پروردگار تعالی ملائکه را بر بخشیدن گناهان بندگان و نیز آمده که دیده نمیشود شیطان خوارتر و رانده تر و غصه خورنده تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت نزول رحمت الٰهی و عفو گناهان بندگان مگر آنچه دیده شد در روز بدر که روز ظهور شوکت اسلام و قوت و عزت اهل آن بود و نیز آمده که افضل الدعاء دعاء یوم عرفة و بعضی میگویند روز جمعه افضل است از جهت اطلاق احادیث وارده در فضیلت آن مثل قوله صلی الله علیه وآله وسلم ما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منه و قوله علیه الصلوة والسلام یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله و احادیث درین معنی بسیار است با طرق متعدده و نیز وارد شده که در روز جمعه شش صد هزار کس از آتش دوزخ آزاد گردد و نیز آمده که شب و روز جمعه بست و چهار ساعت است در هر ساعت ازان شش صد هزار کس آزاد گردد و در بعض احادیث آمده که هیچکس نبود که درین روز مغفور نگردد و آنهائی که قائل اند بافضلیت عرفه تخصیص کنند ایام را در احادیث روز جمعه بغیر روز عرفه و از آنکه در بعض احادیث واقع شده که سید الایام یوم الجمعة و هو اعظم من یوم النحر والفطر استیناسی باین معنی می توان یافت بجهت عدم ذکر روز عرفه با وجود قرب مجاورت آن بروز نحر والله اعلم و بعض گویند که روز عرفه افضل ایام سنه است و روز جمعه افضل ایام اسبوع و در موطا آمده که افضل ایام روز عرفه است که موافق افتاده با روز جمعه و حج درین روز افضل است از هفتاد حج در غیر روز جمعه و درین حدیث محدثین را مقال است و آنکه عامه آنرا حج اکبر گویند چیزی نیست و یوم الحج الاکبر که در قرآن مجید واقع شده مراد بدان حج است مطلق در مقابل حج اصغر که نام عمره است و با وجود آن در فضل و شرف حج روز جمعه شبهه نخواهد بود از جهت اجتماع شرف زمان و مکان و حجة الوداع که سرور انبیا کرده صلی الله علیه وآله وسلم نیز در روز جمعه بوده لهذا در حدیث صحیح آمده که چون در عرفات آیهٔ کریمهٔ الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد یهود گفتند عجب است از مسلمانان که این روز را روز عید نگرفتند پس عمر بن الخطاب گفت یک عید چه بود دران روز دو عید است یعنی عرفه و جمعه و در صلوة صبح روز جمعه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سورهٔ الم السجده و هل اتی علی الانسان خواندی این حدیث صحیح است که بخاری و مسلم و غیر ایشان آنرا روایت کرده اند و اما آنکه این فعل از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائمی بود یا در بعض اوقات تعیین نیست و قد سبق ذکره و گفته اند که مراد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از خواندن این دو سوره در صبح روز جمعه تذکیر امت بود بآنچه این دو سوره مشتمل است بران از آفرینش آدم علیه السلام و ذکر معاد و حشر خلائق و احوال ایشان در جنت و نار چنانچه در فصل قرأت در نماز گذشت و بعضی از شراح بجهت اشتمال سورهٔ الم تنزیل بر سجده گمان برده اند که مگر مراد از تخصیص این دو سوره تخصیص روز جمعه بود بسجده و زیادت خضوع و خشوع درین روز که محل ظهور قیامت و قهر و سطوت حضرت عزت است و مصنف این وجه را قبول ندارد و میگوید مراد از تخصیص این روز نبود بسجده چنانچه بعض گمان برده اند و اگر گویند که با وجود تذکیر مذکور سجده نیز مقصود است صورتی دارد اما آنکه اگر خواندن این دو سوره مهیا و میسر نشود بعوض آن یعنی سوره الم تنزیل سورهٔ دیگر خوانند که مشتمل بر سجده بود یا در رکعت اولی اقتصار باول سورهٔ الم تنزیل کنند تا آیت سجده و این است مراد بقول وی که گفت اقتصار بسجده کنند از سورهٔ سجده و در رکعت دوم بقیهٔ این سوره خوانند منافات دارد بآن و دلالت کند که مقصود مجرد محافظت بر سجده است نه تذکیر و ازین جهت میگوید که این مجموع ناشی است از عدم اطلاع بر سر خواندن این دو سوره درین روز و ما که تعیین این سر درین عمل منقول و منصوص است از سلف که فهم ایشان بقرائن معتبر است و نیز حمل باین معنی انسب و اقرب است از آنچه آن بعض گمان برده با وجود ارتکاب قرأت بعض سوره و با جمله قرأت این دو سوره در نماز صبح از خواص روز جمعه است

پس خاصیت اول از خواص جمعه اینست خاصیت دوم آنکه مستحب ست که درین روز و شب صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله وسلم بیشتر فرستند صلوة بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم همیشه مستحب و مستحسن و مقرب ترین اعمال ست بعد از فرائض و
لیکن در شب و روز جمعه امر بتکثیر آن واقع شده و در حدیث صحیح ست اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة ولیلة الجمعة وفی بعض الطرق
اکثروا الصلوة علی فی اللیلة الزهراء والیوم الازهر ای لیلة الجمعة ویوم الجمعة رواه الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریرة واکثروا الصلوة
علی فی یوم الجمعة فانه لیس یصلی علی احد یوم الجمعة الا عرضت علی صلوته رواه الحاکم فی المستدرک والبیهقی فی شعب الایمان عن
ابی مسعود الانصاری اذا کان یوم الجمعة ولیلة الجمعة فاکثروا الصلوة علی رواه الشافعی فی المعرفة واحادیث درین باب بسیار
است و صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود بران حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اگرچه صلوة امت بروی صلی الله علیه و آله وسلم همیشه
معروض ست و حق سبحانه و تعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام امت را در انجناب میرسانند و لیکن درین شب و روز
البته بمقام وصول و قبول میرسد و بیان فضائل صلوات بران حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و احوال و اوقات و صیغهای
آن بابی علیحده است که کتابی مستقل میطلبد و در کتب علما بتفصیل مذکور ست و مانیز جمله از ان در آخر کتاب جذب القلوب
ذکر کرده ایم رجاء للقبول و بعد از وی رساله جداگانه نیز معمول و منقول گشته است و خاصیت سوم نماز جمعه است که آن اعظم
فروض اسلام ست چه اعظم فروض نماز ست و از میان نماز ها اعظم نماز جمعه اگرچه در بعض احادیث واقع شده که هیچ صلوتی افضل
از صلوة فجر روز جمعه نیست هر که شاهد شود آنرا مغفور بود و این وجهی دیگر و خاصیتی دیگر ست مر جمعه را غالبا بنسبت نماز روز بهمان
اما بحسب ظهور عظمت دین و شعار اسلام و اجتماع مسلمین این نماز عظیم تر و مؤکد تر ست و مسلم از ابن مسعود آورده که پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود مر قومی را که تخلف کنند از جمعه بتحقیق قصد کردم که امر کنم مردی را که نماز گذارد با مردم پس بسوزم من بر جماعه که
تخلف کنند از جمعه خانهای ایشان را و گفته اند که هر کرا فوت شود جمعه بی عذر باید که تصدق کند بدیناری یا بنصف دینار یا درهم
یا بنصف درهم یا صاع حنطه یا بنصف صاع حنطه و هر که در گذاردن آن تهاون کند بر دل وی ختم نهاده شود و ابو داؤد و ترمذی
و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابو جعد ضمری و مالک از صفوان بن سلیم و احمد از ابی قتاده آورده که هر که ترک کند سه جمعه از جهت
تهاون بجمعه مهر نهد خدای تعالی بر دل وی و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود این حدیث را تحسین کرده و رزین در روایتی
آورده بری شود خدای تعالی از وی و شافعی از ابن عباس آورده که هر که ترک کند جمعه را بی ضرورت نوشته شود از جمله
منافقان در کتابی که محو کرده نشود و تبدیل نیابد و در بعض روایات ثلثا زیاده کرده شده و از ابن عباس آمده که گفت که
هر که ترک کند جمعه را پیاپی بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود و قدر کسان بحضرت کبریا در روز مزید که ذکر آن سابقا گذشت
بحسب قرب ایشان بود با امام در روز جمعه و درجات ایشان بحسب سعی و مبادرت بود بآن چنانچه از سیاق احادیث لائح میگردد
خاصیت چهارم استحباب و سنیت غسل ست دران روز چنانچه مذهب امام ابو حنیفه و شافعی ست و مختار در مذهب احمد نیز
استحباب ست و بروایتی وجوب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و پیش جمعی وجوب چنانچه مذهب مالک و بعضی از حنابله
است دلیل قائلین بوجوب ورود صیغه امر ست چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و موطا و نسائی از ابن عمر آورده اند که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطا از ابن السباق آورده که آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در جمعه از جمعها فرمود که ای گروه مسلمانان این روزی ست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید و هر که باشد
نزد وی طیب زیان نکند اگر مساس کند از وی و بر شما باد مسواک کردن و صریح لفظ وجوب نیز آمده چنانچه روایت کرده اند

اصحاب کتب ستہ الا ترمذی از ابی سعید کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم غسل جمعہ واجب ست بر ہر بالغ و در روایتی
بر ہر مسلم و مسواک و مساس طیب اگر بیابد و گفت عمرا اما غسل گواہی میدہم کہ وی واجب ست و اما مسواک و طیب واللہ اعلم
واجب ست یا نہ ولیکن این چنین آمدہ در حدیث کذا فی صحیح البخاری و در موطا از ابی ہریرہ آوردہ کہ غسل جمعہ واجب ست
بر ہر مسلمان مثل غسل جنابت و نیز از ابی ہریرۃ آمدہ کہ پیغمبر خدا فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حق ست بر ہر مسلمان کہ غسل کند
در ہر ہفتہ و از ہفتہ آمدہ کہ گفت لازم ست بر ہر مسلمان رفتن بجمعہ و لازم ست بر ہر رونده بجمعہ غسل و ترمذی گفتہ کہ درین باب
از ابن عمر و ابی سعید و جابر و براء و عائشہ و ابو الدرداء نیز آمدہ و حدیث ابن عمر حسن و صحیح ست لیکن آنہائی کہ قائلند باستحباب
غسل گویند کہ ہمچنانکہ احادیث ظاہر در وجوب غسل جمعہ ورود یافتہ احادیث دیگر در جواز اکتفا بوضو نیز واقع شدہ چنانکہ ترمذی
و ابو داؤد و نسائی از سمرۃ بن جندب آوردہ و زرکشی گفتہ رواہ الخمسۃ الا ابن ماجہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ
وضو کرد در روز جمعہ خوب کرد و نیک ست و ہر کہ غسل کند پس غسل افضل ست گفت ترمذی کہ درین باب از ابی ہریرہ و عائشہ و انس
نیز آمدہ و گفت حدیث سمرۃ حسن ست و عمل برین ست نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و آنہائی کہ بعد از ایشان اند
اختیار کردہ اند غسل را روز جمعہ و وضو را نیز کافی دانند انتہی و نیز بخاری و مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی از ابن عمر رضہ و ابی ہریرہ
آوردہ اند کہ عمر بن الخطاب خطبہ میخواند در روز جمعہ کہ ناگاہ در آمد مردی از اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ از مہاجرین
اولین بود و در روایت ابو ہریرہ آمدہ کہ در آمد عثمان بن عفان پس ندا داد او را عمر و گفت این چہ وقت آمدن ست عثمان
گفت مشغول داشتہ شدم امروز بکاری و بخانہ نرفتم ناگاہ ندای جمعہ شنیدم و ہم ازین راہ بمسجد در آمدم و ہیچ توقف نکردم
مگر برای وضو پس گفت عمر الوضوء ایضا یعنی این اکتفا بوضو کردن نیز تقصیری دیگر ست و گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم امر کرد بغسل و تو وضو کردی ازینجا معلوم گردد کہ صیغہ امر و لفظ وجوب کہ در احادیث واقع شدہ است برای ندب و
استحباب ست نہ وجوب و الا عثمان رضہ چون اکتفا میکرد بوضو و عمر رضہ چرا تقریر میکرد او را بران بمحضر صحابہ دیگر پس گویا این اجماع
شد بر جواز وضو و احادیث دیگر نیز درین باب آمدہ و امام محمد در موطا گفتہ کہ غسل روز جمعہ افضل ست نہ واجب و در روی آثار کثیرہ
آمدہ پس در ہر جائیکہ فرمود غسل جمعہ واجب ست محمول بر تاکید و مبالغہ بود چنانکہ یکی در استمالت خاطر دیگری مبالغہ کند و گوید
حق تو واجب ست بر من جمعا بین الادلۃ و اقتران آن بمسواک و طیب نیز قرینہ است بران چہ آنہا باتفاق واجب نیست
و بالجملہ قوم را در اثبات استحباب و سنیت غسل جمعہ سہ طریق ست یکی ادعای نسخ وجوب کہ سابقا واجب بود بدلائل کہ دلالت
دارند بران پس از ان مستحب گشت بدلائل دالہ بران ولیکن ادعای نسخ بمجرد احتمال بی علم تاریخ درست نبود دوم انتہاء حکم
بانتہای علت آن چنانچہ از حدیث ابی داؤد کہ از عکرمہ از ابن عباس آوردہ معلوم میگردد کہ مردم در اول حال فقیر و صوف
پوش و محنت کش بودند و مسجد تنگ و پست بود در روزہای گرم عرق میکردند و بوہای ناخوش می آمد و ایذا میکشیدند
پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر کرد باغتسال و تنظیف بدن و تطییب آن حتی الامکان پس چون وسعتی در حال پیدا
آمد و لبس صوف بر افتاد و از محنت و مشقت کشیدن فارغ و آسودہ گشتند و مسجد وسیع و بلند شد و از ایذا کشیدن خلاص یافتند
حکم بوجوب مرتفع گشت و انتہای حکم بانتہای علت در شرع آمدہ است چنانکہ ارتفاع سہم مؤلفۃ القلوب از غنائم این نیز
از ان قبیل باشد سوم حمل امر بر ندب و وجوب بر ثبوت بقرینہ دلائل کہ دلالت بران دارند جمعا بین الدلائل و این مسلک
درست تر و مستقیم تر ست کما لا یخفی و مصنف در تائید مذہب وجوب غسل جمعہ و الزام بر قائلین بعدم وجوب می گوید کہ دلیل

وجوب آن قوی ست از دلیل وجوب و ترجیح چنانچه مذهب حنفیه است و از دلیل وجوب وضو از مس نسا چنانچه مذهب شافعی ست و همچنین از دلیل وجوب وضو از قهقهه و وضو از رعاف و حجامت و قی بر مذهب حنفی و وجوب صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد اخیر بمذهب شافعی یعنی غایت کار درین امور ورود صیغهٔ امر و لفظ وجوب و مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با معارضهٔ دلائل دیگر ناظر در جانب خلاف و این خود همه در مادهٔ وجوب غسل جمعه پیداست پس چه شد که آنها را واجب داشتند و این را و بدانچه تقریر کرده شده شاید جواب ازین سخن صورتی پذیرفته باشد والله اعلم خاصیت پنجم فضیلت بوی خوش بکار داشتن و اگرچه تطیب در جمیع ایام فاضل و حسن است ولیکن درین روز افضل و احسن ست از تطیب در سائر ایام خاصیت ششم مسواک کردن چه مسواک نیز اگرچه مؤکد ست در سائر ایام ولیکن درین روز مفضل و مرجح ست بر سائر ایام خاصیت هفتم تبکیر از برای نماز جمعه تبکیر بتقدیم با بر کاف در اصل لغت در وقت بامداد آمدن و بمعنی مبادرت کردن بچیزی در هر وقت که باشد نیز آید کذا فی القاموس و تبکیر از برای جمعه بهمین معنی ست کرمانی در شرح صحیح بخاری در تفسیر قول انس کنا نبکر بالجمعة و نقیل بعد الجمعة میگوید یعنی مبادرت میکردیم بنماز جمعه پیش از قیلوله و گفته تبکیر کار کردن بود در اول وقت و در نهایهٔ جزری میگوید بکروا تبکر ای اتی الصلوة اول وقتها و هر که اسراع بچیزی کرد تبکیر کرد بوی و اول هر چیز را باکوره آن چیز گویند چنانچه نو باده را باکوره خوانند و در حدیث آمده است لا تزال امتی علی سنتی ما بکروا الصلوة المغرب و نیز آمده بکروا بالصلوة فی یوم الغیم پس حقیقة مراد از تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت بدان بود و آنرا مراتب متفاوت ست و اگر آن در اول روز بود لابد اکمل و افضل باشد و در صحیح بخاری از ابی هریره آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر که غسل کرد روز جمعه غسل جنابت پس رفت یعنی بنماز جمعه گویا که قربان کرد بدنه را یعنی شتر را و هر که رفت در ساعت ثانیه گویا قربان کرد گاوی را و هر که رفت در ساعت ثالثه گویا قربان کرد گوسفندی را و هر که رفت در ساعت رابعه گویا قربان کرد یعنی تصدق نمود دجاجه را و هر که رفت در ساعت خامسه گویا تصدق کرد بیضه را چون بر آمد امام برای خطبه حاضر می شوند ملائکه برای استماع ذکر و تفصیلش آنست که در حدیث دیگر آمده است که می ایستند ملائکه روز جمعه بر در مسجد و می نویسند مردم را الاول فالاول تا وقتیکه امام بخطبه بر آید بعد ازان می پیچند صحف را و حاضر میشوند برای استماع خطبه و در حدیثی آمده است که ملائکه دعا میکنند مر داخلان را و میگویند خداوندا اگر گمراه است هدایتش کن و اگر فقیر ست غنی گردان و اگر بیمار ست عافیت ده ولیکن درینجا اشکال کرده اند که بمقتضای این حدیث لازم آید که اقامت جمعه پیش از زوال بود چه تمام روز دوازده ساعت ست و ازینجا معلوم میشود که بعد از خروج ساعت خامسه در اول ساعت سادسه امام بخطبه بر آید و بیشک آن پیش از وقت زوال خواهد بود و نیز نهار شتا و صیف تفاوتی دارد و اول در قصر تا بده ساعت رسد و ثانی تا بچهارده پس خمس ساعت از نهار شتا پیشتر بود از خمس ساعت نهار صیف جواب از اول آنکه درین حدیث ذکر مجی از اول نهار نیست پس تواند که ساعت اولی برای استعداد و ساختگی غسل وغیره رفته باشد و مبدا مجی از آخر ساعت اولی و اول ساعت ثانیه بود بدین تقدیر آخر خامسه اول زوال بود و از ثانی آنکه مراد بساعات اینجا مقداری از زمان ست که مختلف نشود عدد آن بطول و قصر نهار پس نهار دوازده ساعت ست بهر تقدیر هم در صیف و هم در شتا لیکن مقدار آن زیادت و نقصان پیدا کند دلیل نیز همچنین ست و این را ساعات آفاقیه گویند و آنرا تعدیلیه و نزد اهل حساب معوجه و مستقیمه نامند و بعض گفته اند که احتمال دارد که راوی ذکر ساعت سادسه نکرده باشد و بتحقیق آمده است در بعض روایات زیادت بط میان کبش و دجاجه و برین تقدیر خروج امام نزد انتهای سادسه باشد و اینهمه کلام بر تقدیری بود که مراد ساعات نجومی بود و اگر مراد تفاوت درجات و مراتب تقدم و تاخر بود در اوقات آمدن بجمعه هیچ اشکال لازم نیاید خواه

آمزا پنج درجه نهند یا شش یا زیاده یا کم و امام غزالی ساعت اولی از طلوع فجر تا طلوع آفتاب تقدیر کرده و ثانیه تا ارتفاع و ثالثه
تا انبساط و رابعه تا سوختن پای از گرمی زمین و خامسه تا زوال و در بعض روایات بجای تبکیر تهجیر نیز واقع شده و ظاهرش در
سیر وقت هاجره است که نیمروز بود و بعض گویند که تهجیر اینجا مشتق از هجر بکسر ها و تشدید جیم ست بمعنی ملازمت ذکر شی که در معنی
مبادرت و مسارعت بود یا اشتقاق آن از هجر بمعنی ترک منزل ست یعنی منزل را تا وقت جمعه مهجور و متروک گردانند کنایت ست
از آمدن بجمعه از اول روز و گفته اند که هاجره سیر در وقت حرارت خواه در اول وقت زوال بود یا بعد وی و بعض استعمال تهجیر در
اول نهار نیز ادعا کرده اند و در مسجد نبوی صلی الله علیه وآله وسلم سجادات از وقت اشراق بگسترانند و مواضع متبرکه که بخصوصیت
و فضیلت ممتاز اند گرد آرند و لیکن گفته اند این سجادات گسترانیدن و جای را از مردم منع کردن بی آنکه خود برون نشینند
و مشغول شوند چیزی نیست بلکه نزدیک ست که ممنوع و منهی باشد و بالجمله مبادرت و مسارعت برای نماز جمعه از مبدا طلوع فجر
است و نهایت تا خروج امام بخطبه و عادت سلف دران مختلف بود و لکل درجات مما عملوا والله اعلم خاصیت هشتم اشتغال بصلوة
و ذکر و قرات تا آن زمان که امام بخطبه برآید و چون فضیلت تبکیر ثابت شد لا بد آن جز برای اشتغال باین امر نخواهد بود خاصیت
نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب پیش بیشتر علما و امام ابو حنیفه از ایشان ست و پیش بعض بطریق استحباب و امام
شافعی از ایشان ست و در مواهب لدنیه میگوید که از شافعی دو قول ست و از احمد نیز دو روایت ست وی گوید که ابن عبد البر
اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین و این سخن غریب ست انتهی و در حدیث صحیح آمده است از ابی هریره
که حضرت پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم هر که گوید مر صاحب خود را در روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند خاموش باش پس
بتحقیق لغو گفت یعنی اگر خواهد دیگری را امر کند بسکوت باید که باشارت کند والا همان لازم آید که از ان منع میکرد و این عین لغو در کلام
بود و چون از امر معروف که اعلی و افضل ست از سنت و تحیت المسجد منع کرد منع از آنها بطریق اولی بود کذا فی شرح ابن الهمام و ذکر
انصات در وقت خطبه و احادیث وارده در وی در کلام مصنف نیز در فصل خطبه نبویه بیاید و گفت ترمذی درین باب حدیث از
ابن اوفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح ست و عمل برو ست نزد اهل علم که مکروه داشته اند تکلم در وقت خطبه و اختلاف
کرده اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعض مکروه دارند و بعض رخصت کنند انتهی و مذهب امام ابو حنیفه آنست که از وقت بیرون
آمدن امام برای خطبه تا شروع وی در صلوة نماز و کلام هر دو حرام ست و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع گرداند نماز را
بر خود بر دو رکعت و نزد صاحبیه بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند لا باس به ست
چه کراهت از جهت اخلال بغرض استماع بود و نیست درین دو وقت استماع و در جامع ترمذی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم
آورده است بخلاف نماز که امتدادی دارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن میتوان کرد و دلیل
امام ابو حنیفه حدیثی است که از وقت خروج امام حکم بحرمت صلوة و کلام کن و نیز گاهی بحکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد و امام مالک در
موطا آورده که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غرابت ست و معروف آن ست که این
از کلام زهری ست و میگوید که ابن ابی شیبه در مصنف خود از علی و ابن عباس و ابن عمر آورده که ایشان مکروه می پنداشتند صلوة را
و کلام را بعد از خروج امام و قول صحابی حجت ست و واجب ست تقلید وی نزد ما انتهی و گفته اند که مراد بنماز نماز نافله ست والا
قضای فائته در وقت خطبه درست بود بی کراهت و نیز اختلاف ست که آنکه دور نشسته و خطبه نمیشنود سکوت کند یا نه مختار سکوت
است و بعضی از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطبه مشغول بودن بذکر و تسبیح در وقت ذکر صفات ظلمه بهتر بود و در شرح

ابن الہمام گفتہ کہ حرام ست در وقت خطبہ کلام اگرچہ امر بمعروف باشد یا تسبیح و تہلیل و حرام ست اکل و شرب و کتابت و مکروہ است
تشمیت عاطس و رد سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروہ نیست زیراکہ فرض ست و جوابش آنکہ فرض ست اگر در سلام اذن باشد و از
جہت آنکہ رد سلام ممکن ست در ہر وقت بخلاف سماع خطبہ و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبہ نشود و ہو الصواب و حمد برای
عطسہ نیز در دل گوید و در رد منکر اشارت بچشم و دست مکروہ نبود و ہو الصحیح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابو یوسف
آمدہ انتہی و نزد شافعی و احمد و اسحق و محدثین رکعتین تحیت المسجد واجب بود اگرچہ در خطبہ آید و لیکن باید کہ ایجاز کند و دراز نسازد و مستند
ایشان حدیث جابرست کہ در صحیحین بطرق متعددہ آمدہ کہ مردی کہ نام او سلیک ست در مسجد در آمد و بنشست و آن حضرت صلی
اللہ علیہ و آلہ وسلم در خطبہ جمعہ بود پس بآن مرد فرمود برخیز و دو رکعت بگذار و ایجاز کن دران و نزد حنفیہ چون تحیت المسجد ہرگز
واجب نیست در وقت خطبہ نیز نبود و بحکم حدیث منع نماز در وقت خطبہ اگر بگذارند مکروہ باشد و مذہب مالک و سفیان ثوری
و جمہور صحابہ و تابعین نیز ہمین ست کذا قال النووی و فرمودن آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شاید کہ پیش از ورود منع بود یا
مخصوص بہمان مرد باشد کہ در آمد و اللہ اعلم و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ شاید آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قطع کردہ باشد خطبہ تا
آنکہ فارغ شد آن مرد از نماز و گفت کہ واقع ہمچنین ست چنانکہ دارقطنی در سنن از حدیث انس آوردہ کہ مردی در آمد در مسجد و رسول اللہ
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم خطبہ میخواند پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مر او را کہ بگذارد دو رکعت و امساک کرد از خطبہ و این
حدیث مرسلا و موصولا روایت کردہ شدہ است و مرسل نزد ما حجت ست خصوصا کہ مرفوع نیز آمدہ و خالی ست از معارض چہ
غیر وی ساکت ست از قطع خطبہ و امساک ازان و این زیادت ست و زیادت ثقہ مقبول ست انتہی و در تکملہ مشکوۃ نیز این
حدیث از دارقطنی از محمد بن قیس آوردہ است و بعض گویند کہ امر بنماز مر آن مرد را بجہت آن بود کہ وی جامہ نداشت و مفلس
بود و آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم میخواست کہ از مردم احسانی نسبت بوی بوجود آید پس بفرمود کہ میان جمع برخیزد
و نماز کند تا او را ببینند و بر حال وی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچہ این معنی بوجود ہم آمد و جامہ بوی دادند و این وجہ
خالی از بعدی نیست و نیز در حدیث دیگر بطریق عموم آمدہ کہ ہر کہ در وقت خطبہ بمسجد در آید دو رکعت نماز بکند و تجوز کند دران
و لیکن این منافات ندارد کہ مراد آن باشد کہ بگذارد تا سکوت خطیب بجہت ثبوت آن در سنت چنانچہ معلوم شد از حدیث
دارقطنی و بعض گفتہ اند کہ این صلوۃ کہ حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آن مرد را امر بگذاردن آن کردہ نماز صبح بود کہ از وی
فوت شدہ بود و آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آنرا بکشف یا بوحی دریافت و کلام درین باب بغایت طویل ست و در
فتح الباری بتفصیل ذکر کردہ و نقل آن از تحمل وقت بیرون بود فلیطلب ثمہ خاصیت دہم سورۃ الکہف درین روز خواندن
چہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود من قرأ سورۃ الکہف فی یوم الجمعۃ کسیکہ بخواند سورۂ کہف را در روز جمعہ سطع لہ نور روشن شود
برای او نوری من تحت قدمہ از زیر قدم او الی عنان السماء تا بلندی آسمان یضیئ بہ یوم القیامۃ روشن شود آن مرد بآن نور
کہ ساطع گردد در روز قیامت و غفر لہ ما بین الجمعتین و آمرزیدہ شود مر آن مرد را ہر گناہ صغیرہ کہ واقع شود از وی میان دو جمعہ
سیوطی این حدیث در جمع الجوامع از ابن مردویہ از ابن عمر آوردہ و نیز از حاکم در مستدرک و از بیہقی در شعب الایمان آوردہ
من قرأ سورۃ الکہف اضاء لہ من النور ما بین الجمعتین و در روایتی از بیہقی اضاء لہ من النور ما بینہ و بین البیت العتیق و احادیث
در فضل سورۂ کہف و قرأت آن در روز و شب جمعہ بطرق متعددہ آمدہ خاصیت یازدہم آنکہ نماز نافلہ در وقت استوا در روز جمعہ
مکروہ نیست چنانکہ در سائر ایام مکروہ است و تقیید بنافلہ اشارت ست بآنکہ نماز فریضہ کہ قضائی یا فائت باشد جائز ست

در سائر ایام نزد شافعی و هر که موافق اوست و تمسک کرده است بحدیث متفق علیه من نام عن صلوة او نسیها فلیصلها اذا ذکرها چه ازین حدیث معلوم شود که وقت قضای فوایت وقت یاد آمدن اوست هر وقت که یاد آید اگرچه در وقت استوا و طلوع و غروب باشد و نزد امام ابوحنیفه فرض و نفل هر دو درین اوقات حرام اند و دلیل ایشان حدیث عقبه بن عامر ست که مسلم و بسیاری از ائمه حدیث روایت کرده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد از نماز گذاردن درین اوقات و نماز عام ست شامل فرض و نفل و تحقیق آن ست که این هر دو حدیث عام اند شافعی تخصیص میکند حدیث عقبه را بحدیث قضای فوائت و ابوحنیفه حدیث قضا را بحدیث عقبه و لیکن حدیث عقبه محرم ست و چون مبیح و محرم جمع شوند ترجیح محرم راست و این جواز نافله نزد استوا درین روز مذهب بیشتر علماست چه ابو قتاده چنانچه ابو داؤد آورده روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مکروه میداشت نماز نیمه روز الا روز جمعه و فرمود دوزخ را درین وقت می افروزند در هر روز باین علت مکروه داشت نماز را درین وقت چنانچه بتصریح در حدیث مسلم از عمرو بن عبسه آمده است الا روز جمعه که بجهت فضل این روز و سعت رحمت حق تعالی در وی دوزخ را نمی افروزند پس نماز در وی مکروه نباشد و نیز استدلال میکنند مصنف بر جواز نافله در وقت استوا روز جمعه بآنکه میگوید که در حدیث صحیح وارد شده است استحباب صلوة نافله در روز جمعه از اول روز تا زمان خطبه و چون خطبه بعد از وقت زوال ست لازم آید از استحباب صلوة تا این وقت وقوع آن در وقت استوا فتدبر و شافعی باسانید متنوعه از ابی هریره روایت کرده که نهی رسول الله نهی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن الصلوة از نماز گذاردن نصف النهار در نیمه روز حتی تزول الشمس تا زوال پذیرد آفتاب و بگردد از استوا الا یوم الجمعة مگر روز جمعه و علما را درین مسئله یعنی در جواز نماز در وقت استوا اقوال ست یکی آنکه نیمه روز وقت کراهت نیست بر هیچ حال خواه حال ادای فوائت باشد یا نوافل یا منذورات یا نماز جنازه یا غیر آن چنانکه در کتب فقه تفصیل کرده اند و در هیچ روز خواه جمعه باشد خواه غیر آن و این مذهب امام مالک ست رحمة الله علیه دوم قول آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه هست و این مذهب امام ابوحنیفه است و قولی بلکه مذهب مشهور مختار از امام احمد ست از جهت کثرت احادیث واقعه در کراهت نماز در اوقات خمسه مطلقا بی تقیید بغیر جمعه و لیکن نزد امام ابوحنیفه مطلقا شامل فرض و نفل فرض خود اصلا جائز نیست و در نفل شروع جائز ست و واجب ست قطع او و قضا در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند نیز از عهده لزومی که بسبب شروع ثابت شده می بر آید و در مبسوط گفته قطع افضل ست کذا فی شرح ابن الهمام و نزد امام احمد مخصوص بنفل نعم در استثنای جمعه ابو داؤد و ابن عدی از ابی قتاده حدیثی آورده اما ابو داؤد گفته که ابو الخلیل که راوی ست از ابی قتاده ابو قتاده را ملاقات نکرده است پس اسناد آن متصل نباشد مگر آنکه از طریق دیگر متصل آید و اسناد ابن عدی نیز ضعفی دارد و شافعی و بیهقی آنرا از ابی هریره روایت کرده اند و لیکن احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند این روایات معارض بدان نتوانند شد با آنکه نزد تعارض مبیح و محرم ترجیح محرم راست والله اعلم سوم آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمیع ایام ست غیر روز جمعه که وقت کراهت درین روز نیست و این مذهب امام شافعی ست و جمیع محققان و مذهب امام ابو یوسف نیز همین ست بدانکه خلافی که در میان علما در کراهت و عدم آن مذکور شد در وقت استوا ست و الا اوقات دیگر که طلوع و غروب و بعد از نماز فجر و عصر ست مکروه است باتفاق کذا ذکر فی شرح الحاوی و دیگر بدانکه بعضی انکه امام شافعی از ازمنه روز جمعه را ازین حکم خارج داشته از امکنه مکه معظمه را نیز در جمیع اوقات داشته و گفته که نماز در مکه هر وقت که بگذارند مکروه نیست از جهت ورود حدیث در استثنای آن

از احادیث کراهت و همچنین ست مذهب امام احمد ولیکن مخصوص ست نزد ایشان برکعتین طواف وظاهر بعض احادیث نیز در آن ست
و مذهب شافعی جواز مطلق نماز ست در مکه در تمام اوقات روایت کرد ترمذی و ابوداؤد و نسائی از جبیر بن مطعم و دارقطنی از ابن عباس
که فرمود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا بنی عبد مناف منع نکنید هیچ احدی را که طواف کند باین بیت و نماز بگذارد در هر ساعتی
که خواهد از شب یا روز طیبی گوید که تقیید بطواف قید بالغ نیست بلکه هرکه در مسجد حرام در آید این حکم دارد و تقیید بطواف بجهت آنست
که غالب آن ست که هرکه در انجا در آید برای طواف در آید و این بجهت شرف و کرامت مکه معظمه است تا در نیابند مردم فضل آنرا در جمیع
اوقات و در مشکوٰة از احمد و رزین از ابی ذر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت نیست نماز بعد از
صبح تا طلوع کند آفتاب و نه بعد از عصر تا غروب کند آفتاب الا بمکه و نزد امام ابوحنیفه کراهت عام ست در جمیع ازمنه و امکنه بدلیل
دلیلی که گذشت والله اعلم خاصیت دوازدهم استحباب خواندن سورهٔ جمعه و سورهٔ منافقین در نماز جمعه یا خواندن سبح اسم ربک
الاعلی و غاشیه چه حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بر یکی ازین دو طریق قرأت مواظبت مینمود چنانچه در فصل قرأت معلوم شد
و اقتصار بر بعضی از سورهٔ جمعه از اول تا فینبئکم بما کنتم تعملون در رکعت اول و بر بعضی از سورهٔ منافقین از آخر یا ایها الذین
آمنوا در رکعت ثانیه چنانچه عادت بعض مردم ست مستحب نیست بلکه مکروه است زیرا که خلاف سنت ست که در قرأت تمام سوره
مطلقا و در خواندن سورتین درینجا بخصوص واقع ست و جهال ائمه مساجد گاهی بدان عمل کنند بلکه بعضی از ایشان بر آن
مداومت مینمایند خاصیت سیزدهم آنکه روز جمعه عیدی ست امت را که در هر هفته مکرر میشود و تسمیهٔ جمعه بعید در احادیث واقع
شده است چنانچه بیهقی از ابی هریره روایت آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ای گروه مسلمانان این روزی ست
که گردانیده است الله تعالی او را عید مر شما را پس غسل کنید و لازم گیرید مسواک را و این حدیث بطریق دیگر نیز آمده و در حدیث
دیگر از ابی هریره آمده که روز جمعه روز عید ست پس مگردانید روز عید خود را روز صیام ولیکن بگردانید او را روز ذکر مگر آنکه خلط
کنید بایام دیگر و مصنف در بودن روز جمعه عید استدلال میکند و میگوید که در سنن ابن ماجه مروی ست از ابو لبابه بن عبد المنذر البدری
یرفعه و احمد و شافعی از سعد بن معاذ و بخاری در تاریخ از سعد بن عباده روایت آورده اند ان یوم الجمعة سید الایام و اعظمها
عند الله و هو اعظم عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر یعنی چون او را اعظم از روز اضحی و فطر گفت لاجرم او نیز عیدی باشد اعظم
ازین عیدین و دلیل عظمیت این ست که فیه در روز جمعه خمس خلال پنج خصلت ست خلق الله فیه آدم و اهبط الله فیه آدم الی الارض
و فیه توفی آدم و فیه ساعة لا یسال الله فیه العبد شیئا الا اعطاه مالم یسال حراما و فیه تقوم الساعة ما من ملک مقرب و لا سماء و لا ارض
و لا ریاح و لا جبال و لا شجر و در بعض روایات و لا بحر الا ان یشفقن من یوم الجمعة مگر آنکه میترسند این اشیا از روز جمعه که بناگاه قائم نشود
قیامت بجهت پیدا کردن حق تعالی علم را در ایشان بوقوع او درین روز بی تعیین آن پس ایشان در هر جمعه مترقب و خائف
از آن اند و درین حدیث دواب و طیور ذکر نکرده مبالغة یعنی این اشیا که اصلا محل علم و الهام نباشند چون بترسند دواب و طیور
که فی الجمله علم و شعور دارند بطریق اولی و جن و انس خود مستثنی اند بجهت حفظ قاعدهٔ ابتلا و تکلیف چنانکه گذشت خاصیت
چهاردهم مستحب آنست که بهترین جامها و نیکوترین لباسها که قدرت بآن میرسد درین روز برای نماز وی بپوشند مادام که لباس
نامشروع نباشد و در بعض احادیث ذکر لباس سفید بخصوص واقع شده چه وی احب لباس بود نزد آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم و این خاصیت گویا متفرع ست بر خاصیت سابق که تسمیهٔ او بعید ست اگر گفته شود که این هر دو خاصیت مخصوص نیست
بجمعه چه عیدی که روز عیدین ست نیز مسمی بعید ست و مستحب ست در وی پوشیدن احب لباس جوابش آنکه مراد تخصیص جمعه ست

بان در ایام هفته نه سال و باین معنی اشارت کرده بقول خود عیدی ست که در هر هفته مکرر میشود و چون این خاصیت متفرع بر آن ست وی نیز بمثل این قید مقید خواهد بود و در مسند امام احمد و در غیر آن از کتب احادیث بطرق متعدده و الفاظ متقاربه از جماعهٔ صحابه ثابت ست من اغتسل یوم الجمعه کسی که غسل کند روز جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و معنی وی نزد اکثر این آن ست که مراد غسل کامل مستجمع ارکان و شرائط ست چنانچه غسل جنابت میباشد و بعض گویند که این اشارت ست باستحباب جماع درین روز برای تخلیهٔ باطن و تسکین نفس از خواطر ردیه و سد باب نظر پریشان و مؤید این ست روایت غسل بتشدید در حدیث اوس بن اوس چنانکه بیاید و مس من طیب و مساس کند از بوی خوش آن کان له اگر داشته باشد یعنی تکلیف و سوال نکند و لبس من احسن ثیابه و بپوشد از نیکوترین جامها که دارد ثم خرج پستر بیرون آید برای نماز جمعه و سعی کند برای آن و علیه السکینة و حال آنکه غالب بود بر وی سکون و آرام و وقار بی اضطراب و پریشانی ظاهر و باطن حتی یاتی المسجد تا آنکه بیاید مسجد جامع را فیرکع پس بگذارد نماز آن بدا له اگر رو نماید و خوش آید و در رای او به نشیند یعنی نمازی پیش از جمعه واجب نیست نافله هست اگر خوش آید بکند و بطور یکه مصنف تحقیق کرده خود سنت نیز نیست چنانچه بیاید و ظاهر این حدیث در عدم وجوب رکعتین تحیت مسجد ست مگر آنکه آنرا مستثنی دارند بقرینهٔ احادیث دیگر و الله اعلم و لم یوذ احدا و ایذا نکند در در آمدن صف نماز هیچ یکی را بتخطی رقاب چنانچه در طرق دیگر صریح آمده و در ینجا اشارت ست که اگر بی ایذا و تشویش تخطی رقاب و برخیزانیدن کسی را از مجلس و پائمال کردن جامهٔ کسی و مانند آن دخول در صف اول و قرب امام میسر باشد بکند که افضل ست ثم انصت پستر خاموشی گزیند اذا خرج امامه حتی یصلی از وقت بیرون آمدن امام برای خطبه تا گذاردن نماز این مؤید مذهب امام ابو حنیفه است در انصات بعد از خروج امام چنانکه گذشت کانت کفارة لما بینها باشد این مذکورات با نماز کفارت مر گناهان صغیره را که در میان این جمعه تا جمعهٔ دیگر واقع شود و فی سنن ابی داود و ابن ماجه عن عبد الله بن سلام انه سمع رسول الله که وی شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم یقول علی المنبر فی یوم الجمعة میگفت بر منبر در روز جمعه ما علی احدکم نیست هیچ باکی و اثمی بر یکی از شما لو اشتری اگر بخرید و ظاهر آن ست لو بمعنی ان ست یعنی اگر بخرد و توبین دو جامه را که ردا و ازار یا قمیص و ازار باشد و در روایتی ان یتخذ ثوبین یعنی بگیرد و نگاه دارد دو جامه را لیوم الجمعة برای روز جمعه سوی ثوبی مهنته ورای دو جامهٔ مهنت خود و مهنت بکسر المیم و فتحها و سکون الهاء و از اصمعی انکار کسر میم نقل ست بمعنی خدمت یعنی جامهای که مبذول ست در سائر ایام و در بعضی روایات آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را دو برد بود که مخصوص روز جمعه می پوشید و از ینجا استنباط کرده اند که اگر یکی جامهٔ زائد بر حاجت برای مصلحتی که عائد بکمال دینی گردد نگاه دارد مخل بزهد نیست و لهذا نماز را در ثوب مهنه مکروه داشته اند خاصیت پانزدهم استحباب تجمیر مسجد ست یعنی عود سوختن و این مبنی بر عرف و عادت ست و اصل مراد خوشبوی گردانیدن مسجد ست به بوی خوش که باشد از جهت حضور ملائکه و اجتماع ایشان نزد بوی خوش و نفرت از بوی بد و لهذا در مجالس ذکر این را مستحسن داشته اند و نیز برای رفع بوهای ناخوش که از جامها و عرقهای مردم می آید چنانچه در سنیت و مشروعیت غسل و تطییب و تنظیف گفته اند و امیر المؤمنین عمر هر روز جمعه میفرمود که مسجد را تجمیر میکردند خاصیت شانزدهم آنکه انشای سفر و اختیار آن در روز جمعه بعد از دخول وقت نماز جمعه که بعد از زوال ست حرام ست بر کسیکه جمعه بر وی لازم ست که حر ذکر بالغ مقیم صحیح غیر اعمی و اعرج و مسجون باشد و این مذهب جماهیر علماست و اما نزد امام ابو حنیفه رواست از جهت تحقق ضرورت در اسفار بفوت فرصت و مرافقت و انقطاع زاد و مال و مانند آن و اصل آن ست که سبب او نزد ایشان جزو مقارن اوست نه اول وقت

ومعتبر در حکم سفر واقامت آخر وقت ست وچون در آخر وقت مسافرست جمعه بروی واجب نبود ولیکن چون اختیار سفر در نیوقت
باعث اعراض وتغافل از طاعت ست باوجود ورود وعید بعدم برکت وخذلان بی کراهتی نبود چنانچه سروجی در شرح هدایه
نقل میکند که مذهب ابی حنیفه بعد از زوال کراهت ست واما مذهب شافعی آن ست که سفر در روز جمعه اگرچه پیش از وقت زوال
ودر وقت صبح بود حرام ست بحدیثی که دارقطنی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود من سافر من دار اقامة یوم الجمعة
کسیکه سفر کند از محل اقامت روز جمعه دعت علیه الملائکة دعای بد میکنند بروی فرشتگان ان لا یصحب فی سفره که مصحوب برکت
واعانت الهی نشود درین سفر گویا که اشارت ست بقول ماثوره که آمده است اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل وقیل
وگفت وروایت کرد حسان بن عطیه اذا سافر الرجل یوم الجمعة چون مسافرت کند مرد روز جمعه دعا علیه النهار دعای بد میکند
بروی روز جمعه یا هر روزان لا یعان علی حاجة که اعانت کرده نشود از درگاه حق سبحانه بر برآوردن حاجتی که درین سفر
دارد ولا یصاحب فی سفره ومصحوب خیر وبرکت گردانیده نشود آنکس در سفرش وسیوطی در جمع الجوامع از ابن عمر بروایت
عبد الرزاق وابن ابی شیبه آورده که جمعه منع نمیکند از سفر مادام که حاضر نشود وقت وی خاصیت هفتم هر که پیاده بنماز جمعه
برود بهر یک گام ثواب یکساله روزه بیابد ودر مسند امام احمد ومسند عبد الرزاق وجامع ترمذی وسنن ابو داود ونسائی و
ابن ماجه از اوس بن اوس آمده است من غسل غسل بتشدید وتخفیف هر دو آمده ومعنی تغسیل غسل دادن غیری را یعنی
باعث شدن او را بر غسل کنایه از جماع امراة ست که موجب بر کسر شهوت ست وتسکین باطن ومعنی تخفیف چنین گفته اند
که غسل راسه بالخطمی وغیره واغتسل یوم الجمعة وغسل کرد روز جمعه وبکر بتشدید بهرست یعنی آید بنماز بسرعت در اول وقت و
ابتکر یعنی دریافت اول خطبه را وبا کره او را ودر بعض روایات بزیادت ومشی ولم یرکب نیز آمده ودنا من الامام ونزدیک
نشست از امام فانصت پس خاموشی گزید وفی روایة واستمع ولم یلغ کان له بکل خطوة یخطوها باشد مر او را بهر گامی که بزند
صیام سنة وقیامها روزه ونماز شب یکسال وذلک علی الله یسیر ودادن ثواب صیام نهار وقیام لیل یکساله در مقابله
آمدن جمعه باین صفت اگرچه عمل قلیل ست آسان ست بر خدا وفضل وعطای او را مانعی نیست ودر فضل مشی بسوی مسجد
برای نماز مطلق احادیث واقع شده بهر خطوه که زند رفع کرده شود درجه ونوشته شود بجای هر خطوه برای وی حسنه ومحو کرده شود
بخطوه دیگر سیئه وبر آینده را از خانه بمسجد برای نماز فرض اجر حج وبرای صلوة ضحی اجر عمره است وبشارت ست مر پارونده گان را
در تاریکی بمسجد بنور تام روز قیامت اما ثبوت اجر قیام لیل وصیام نهار سنه از خصوصیات مشی به جمعه است خاصیت هژدهم
آنکه این روز مکفر سیئات ست سلمانؓ روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرا گفت اتدری ما یوم الجمعة آیا درمی یابی ای
سلمانؓ که چه چیز ست وچه صفات وفضائل دارد روز جمعه قلت گفتم هو الیوم الذی روز جمعه روزی ست که جمع الله فیه اباکم
جمع کرده است پروردگار تعالی در وی افرینش پدر آدمیان را که آدم علیه السلام ست سلمانؓ این قدر از صفات روز جمعه
که میدانست بیان کرد قال گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم لکنی ادری لیکن من میدانم وبکنه میدانم که یا یوم الجمعة چه چیز ست
صفات روز جمعه لا یتطهر الرجل طهارت نکند مرد فیحسن طهوره پس نیک کند وچنانچه باید کند طهارت را ثم یاتی الجمعة پس بیاید در وی
برای نماز جمعه فینصت پس خاموش نشیند واستماع خطبه کند حتی یقضی الامام صلوته تا آنکه تمام کند امام نماز را الا کانت کفارة
مگر آنکه باشد آن نماز باین اعمال مذکوره کفارت لما مر گناهانی را که واقع شده بینه وبین الجمعة المقبلة میان وی ومیان
جمعه آینده وسیوطی در جمع الجوامع این حدیث را از بیان طهارت تا آخر بروایت نسائی از سلمان آورده وگفته کانت کفارة لما قبلها

من الجمعة واحادیث بسیار درین معنی لیکن بالفاظ مختلفه وارد ست چنانکه احمد و مسلم و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه از ابی هریره
آورده اند واز غیر آن از طرق دیگر نیز آمده اما پوشیده نماند که تکفیر سیئات مخصوص بنماز جمعه نیست بلکه وضو تا وضوی دیگر و هر
نماز تا نماز دیگر و رمضان تا رمضان دیگر مکفرست مر گناهان را که میان هر دو ازین ها واقع شود چنانچه در احادیث صحیحه آمده
مگر آنکه این را خاصیت روز جمعه وا نهد نه نماز جمعه چنانچه عبارت مصنف دال ست بران و شک نیست که هیچ روزی دیگر این
خاصیت ندارد واما مضمون احادیث ناظر در نماز جمعه است نه روز یا گویند این خاصیت روز جمعه است با این افعالی که در رست
یعنی هیچ روزی معین نیست با این اعمال که در شان او در شرع خاصیت کفارت ذنوب ورود یافته الا روز جمعه فافهم
خاصیت نوزدهم دوزخ را در نیمروز تابش میدهند الا روز جمعه ازان رو که افضل ایام و محل ورود انوار رحمت ست چنانچه
آمده است که ان جهنم تسجر کل یوم الا یوم الجمعة و بسبب تعظیم و احترام مردم این روز را و اشتغال بوظائف و اوراد جمعه عبادات
و طاعات درین روز زیاده از سائر ایام از مردم واقع میشود و معاصی کمتر صادر میگردد و عادت چنانست که بسیاری از اهل فجور
و متوغلان در ایام دیگر روز جمعه بکلی از ارتکاب معاصی مجتنب میشوند و این یعنی زیادت طاعات و قلت معاصی همانا معنی
حدیث ست که تابش دوزخ درین روز نمیدهند یعنی چون معاصی و ذنوب باعث در آمدن دوزخ و تاب دادن و گرم کردن
وی میشود قلت و ندرت آنرا کنایت از عدم آن ساخت این تاویلی و مناسبتی ست که در بیان معنی حدیث کرده والا
حقیقت همان ست که آتش دوزخ را درین روز تابش نمیدهند و ظاهر آن بود که عدم تابش دوزخ را درین روز خاصیتی
میساخت و کثرت عبادات و طاعات و قلت معاصی و ذنوب را خاصیتی دیگر علیحده و یکی ساختن باعتبار همین تاویل و علاقه است
که مذکور شد والله اعلم خاصیت بیستم آنکه درین روز ساعت اجابت ست و هر بنده که دران ساعت حاجتی بخواهد مقبول
گردد مادام که دعا بمعصیت نکند و در صحیحین و موطا و سنن نسائی ثابت ست ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم و هو قائم
یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه ایاه و قال و در روایتی اشار بیده یقللها و معنی قال نیز اشارت و قول مسند باعضا بمعنی
اشارت بدان اعضا در احادیث بسیار آمده چنانچه قال بیده اشارت کرد بدست خود و قال بعینه اشارت کرد بچشم خود و قال
برجله اشارت کرد بپای خود یعنی اشارت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدست خود که ازان کمی آن ساعت مفهوم شد
یعنی ساعتی خفیف ست و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت خلاف ست بر دو قول بعض میگویند که باقی نیست
و هم در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یا بعد از رفتن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازین عالم مرفوع شد و وجود
و تاثیر آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و این قول را ابن عبد البر از قومی نقل کرده و تزئیف نموده است
و قاضی عیاض مالکی گفته است که این قول را سلف بر قائلش رد کرده اند و از ابوهریره پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت
روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا برداشته شد ابوهریره گفت دروغ گفت هر که این را گفت آن ساعت موجود ست الآن
در هر روز جمعه و صاحب الهدی میگوید اگر مراد قائل آن ست که آن ساعت معلوم و متعین بود پس برداشته و گرفته شده
از امت و مبهم گشت این سخن احتمال صحت دارد و اگر مراد رفع اوست حقیقةً مردود ست این سخن بر قائلش قول
صحیح ست که چنانچه در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود همچنان درین وقت نیز باقی ست پس بعض
است در جمعه واحده از هر سال نه در جمعه از هر هفته چنانکه کعب احبار مر ابوهریره را گفت ولیکن چون ابوهریره
دروی ازان رجوع نمود این قول باطل و مندفع باشد پس قول صحیح آن باشد که در هر جمعه است ولیکن

خلاف ست که در وقتی معین ست از روز جمعه یا از اوقتی معین نیست درینجا نیز دو قول ست یکی آنکه آن ساعت را بسم گذاشته و مخفی
داشته اند در روز جمعه نظیر شب قدر در عشرهٔ اخیر رمضان چنانکه روایت کرده است ابن خزیمه و حاکم باسنادی که وارد ند از ابی سلمه
گفت پرسیدم ابا سعید را از ساعت جمعه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود دانانیده شدم من آن ساعت را
پستر فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را زهری گفت بمن چیزی درین باب نرسیده جز آنکه
کعب احبار میگفت اگر یکی قسمت کند جمعه را بر جمعهای متعدد هر آئنه بیابد آن ساعت را یعنی در یک جمعه از اول روز بدعا ابتدا
کند تا وقتی معین پس در جمعه دیگر ازین وقت معین تا وقت معین دیگر و در جمعه ثالث ازینوقت تا وقت دیگر تا برسد بآخر نهار
و مستوعب شود تمامهٔ نهار را باین طریق دریابد آن ساعت را و اگر تمامه روز یک جمعه متصل بدعا مشغول شود چنانچه از
ابن عمر منقول ست که گفت طلب حاجت در یک روز تمام آسان ست نیز این ساعت را دریابد ولیکن انچه کعب احبار گفته
آسان ترست و مقتضای کلام جمعی از علما مثل رافعی و صاحب مغنی این ست که گفته اند مستحب ست اکثار دعا در روز جمعه
باسید آنکه شاید مصادف ساعت اجابت افتد و حکمت در اخفای آن همان تواند بود که در اخفای شب قدر و اسم اعظم یعنی تا باعث
بر اجتهاد طلب و استیعاب وقت بعبادت گردد قول دیگر آنکه آن ساعت منتقل میشود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگرست
گاهی در اول روز میباشد گاهی در وسط گاهی در آخر یعنی ساعتی از ساعات این روز را این خاصیت می بخشند و درین
روز البته این چنین ساعتی پیدا میشود و لازم نیست این خاصیت وقتی معین را نه ظاهر و نه مخفی و امام غزالی گفته که این
اشبه اقوال ست و جزم کرده بدان ابن عساکر و غیر وی و محب طبری گفت اظهر همین ست و برین تقدیر انچه از کعب احبار
تقسیم اوقات جمعه بجهت دریافت آن ساعت نقل کرده اند فائده نکند و بدان جزم بدریافت آن حاصل نشود مگر قول ابن عمر
که تمامهٔ روز متصل مشغول باشد و کسانیکه میگویند وقت آن معین ست اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول بلکه بر زیاده
ازان قول اول از ابی هریره مروی ست که آن ساعت بعد از طلوع فجرست تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصرست تا غروب
جمعی از علما که فضیل بن عیاض ازایشان ست این را از ابی هریره روایت کرده اند ولیث که از رواة این اثرست ضعیف ست و
اینجا قولی دیگرست که از طلوع فجرست تا طلوع شمس بی زیادتی بعد از عصر تا غروب و ابن عساکر این را از ابو هریره هم از طریقی که
لیث دران داخل ست روایت کرده و طبری و عیاض و قرطبی و غیرهم نیز آنرا حکایت کرده و عبارت بعضی از ایشان ما بین
طلوع فجر و طلوع شمس ست و حال این روایت نیز در ضعف مثل روایت اول ست و درحقیقت این اختلاف روایت نیز از
اسباب ضعف ست که مشعرست بنوعی از تذبذب و اضطراب و از ابی هریرة تردد میان این دو وقت و وقت نزول امام از منبر
تا تکبیرهٔ احرام نیز آمده که گفت التماس کنید ساعت اجابت را میان این سه وقت قول دوم عند الزوال و این قول از حسن بصری
و ابو العالیه منقول ست روایت کرد عبد الرزاق که حسن آنرا نزد زوال شمس میجست و ابن المنذر از ابو العالیه نیز مانند آن آورده
و روایت کرد ابن عساکر از قتاده که گفت بودند جماعهٔ از علما که اعتقاد میکردند ساعت اجابت را روز جمعه در وقت زوال و بود
ماخذ ایشان درین باب آنکه این ساعت وقت اجتماع ملائکه و ابتدای دخول وقت جمعه و ابتدای اذان و مانند آن ست قول
سوم گاهی ست که موذن شروع کند در اذان جمعه و این از عائشه مروی ست ابن المنذر از عائشه روایت کرده که گفت روز جمعه
مثل روز عرفه است که گشاده میشود درو می درهای آسمان و درو وی ساعتی ست که سوال نکند درو می بنده از پروردگار تعالی چیزی
مگر آنکه بدهد او را گفتند کدام ساعت ست آن یا ام المومنین گفت وقتیکه اذان گوید موذن مر نماز جمعه را و این غیر اقوال سابق ست

چه گاهی باشد که اذان متأخر شود از زوال قول چهارم ساعتی ست که امام بر منبر نشیند تا آن زمان که از نماز فارغ شود مسلم و ابو داود
این را از ابو برده بن ابی موسی اشعری روایت کرده‌اند که ابن عمر از وی پرسید که چه شنیدی تو از پدر خود در ساعت جمعه گفت شنیدم
پدر خود را که میگفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت ساعت جمعه که مستجاب ست در وی دعا ما بین جلوس
امام ست بر منبر تا فارغ شدن وی از نماز قول پنجم آن زمان ست که نماز جمعه میگذارند ترمذی و ابن ماجه از طریق کثیر بن عبد الله
ابن عمرو بن عوف از پدر از جد مرفوعاً روایت کرده‌اند که گفت آن کدام ساعت ست یا رسول الله فرمود وقتی که گذارده
میشود نماز تا اتمام آن و کثیر بن عبد الله را ضعیف می پندارند در روایت و بیهقی این قول را در شعب الایمان روایت کرده
بهمین وجه بلفظ ما بین ان ینزل الامام من المنبر الی ان تنقضی الصلوة و ابن ابی شیبه روایت کرده از ابو برده و اسناد وی
قوی ست و در روایت وی آمده که ابن عمر استحسان کرد این روایت را از وی و دعا برکت او را کرد و مسح کرد سر او را و این قول را
از ابن سیرین نیز روایت کرده‌اند قول ششم میان زوال آفتاب و وقت گذاردن جمعه ست ابن المنذر این را از ابی السوار عدوی
بعبارت من الزوال الی ان یدخل الرجل فی الصلوة و ابن السباغ بلفظ الی ان یدخل الامام روایت کرده قول هفتم چون آفتاب بگردد
یک وجب تا مقدار یک گز شود روایت کرد این قول را ابن المنذر و ابن عبد البر باسنادی قوی از ابی ذر که زن وی سوال کرد او را از ساعت
جمعه و جواب داد وی باین کلام قول هشتم از وقت عصر ست تا غروب آفتاب روایت کرد این قول را ابن جریر از ابن عباس موقوفاً و
از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعاً و ابو نعیم در حلیه از قول ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعاً و اسناد وی ضعیف ست قول نهم آخر ساعت
است از روز و این قول بسیار صحابه و تابعین ست روایت کرد این قول را ابو داود و نسائی و حاکم باسناد حسن از ابی سلمه و
جابر مرفوعاً و روایت کرد او را مالک و ابن خزیمه و ابن حبان و اصحاب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله بن سلام قول دهم
آن زمان ست که امام بیرون آید تا فراغ وی از نماز ابن جریر این را از شعبی و از ابی برده بن ابی موسی آورده و گفت ابن عمر
استصواب آن کرده قول یازدهم ساعت سوم ست از آخر روز جمعه صاحب مغنی این قول را حکایت کرده و در مسند امام احمد نیز از
ابی هریره مرفوعاً آمده بلفظ یوم الجمعة فیه طبعت طینة آدم و فی آخر ثلث ساعات منه ساعة الحدیث و اسناد این حدیث ضعیف
است و در اتصال وی سخن ست و علی بن طلحه که از ابو هریره روایت کرده گویند که او را از ابی هریره سماع نیست و عبارت آخر ثلث
ساعات دو احتمال دارد یکی آنکه آخر ساعات ثلثه مراد بود یا آنکه آخر هر یکی از ساعات ثلثه بود کذا قیل و مصنف و غیر او نیز بر معنی اول حمل
کرده‌اند و هو الاظهر این یازده قول ست که مصنف ذکر کرده و اینجا اقوال دیگر نیز هست قول دوازدهم وقتی ست که اذان گوید موذن
برای نماز بامداد ذکر کرد این را بعض متاخرین و نسبت کرده تخریج آنرا با ابن ابی شیبه از عائشه سیزدهم اول ساعت بعد طلوع شمس
ذکر کرده ست این را شارح تنبیه و متابعت کرد او را محب طبری در شرح وی قول چهاردهم نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء
پانزدهم بعد از زوال تا گشتن سایه بقدر نصف ذراع حکاه المحب الطبری فی الاحکام و قبله الزکی المنذری شانزدهم نیز بعد از زوال و لیکن
تا گشتن سایه یک ذراع حکاه عیاض والقرطبی والنووی هفدهم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضی ابو الطیب الطبری هژدهم
از زوال تا غروب شمس حکاه الرویانی عن الحسن و ذکر بعض المتاخرین فی شرح البخاری نوزدهم نزد خروج امام بخطبه روایت کرد این را
احمد بن زنجویه در کتاب ترغیب از حسن بصری و گفته که وی بمردی گذشت که می خفت در این وقت پس تنبیه کرد او را بیستم ما بین
خروج امام تا اقامت نماز این نیز منقول ست از حسن بصری و از بعض تابعین شام بیست و یکم از آنگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن
آن یعنی از وقت اذان اول جمعه که وقت سعی جمعه ست تا فراغ از نماز سعید بن منصور این را از شعبی روایت کرده و حمید بن زنجویه

وبغوی در شرح سنة از ابن عباس آورده بیست و دوم نزد تاذین و نزد تذکیر امام و نزد اقامت روایت کرده اند این قول را
بعض علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی بیست و سوم نزد اذان و برآمدن امام و اقامت روایت کرد این را ابن ابی شیبه و ابن المنذر
از ابی امامه بیست و چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه را تا فراغ روایت کرد این را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعا و اسناد
وی ضعیف ست بیست و پنجم تا رسیدن خطیب بمنبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء بیست و ششم نزد جلوس امام بین الخطبتین
حکایت کرده است این را طیبی از بعض شراح مصابیح بیست و هفتم نزد نزول امام از منبر روایت کرد ابن را ابن ابی شیبه و ابن
جریر و ابن المنذر باسناد صحیح از ابی برده و تعبیر کرد از وی غزالی بلفظ اذا قام الناس الی الصلوة بیست و هشتم هنگام قیام ناس
وایستادن امام در مقام خود ابن المنذر این را از حسن بصری نقل کرده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف بیست
و نهم ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در وی نماز گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات این روز ست و وقتی که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم گذارده افضل اوقات و هر چه پیش از وست از اذان و خطبه و غیرها همه وسائل ست و مقصود نماز جمعه است سی ام
در نماز عصر سی و یکم بعد از عصر سی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی و سوم در وقت غیبوبت شمس که نصف وی ظاهر باشد و
نصف وی غائب روایت کرد طبرانی این قول را در اوسط و دارقطنی در علل و بیهقی در شعب و فضائل اوقات از طریق زید بن علی بن
الحسین بن علی سلام الله علیهم اجمعین گفت حدیث کرد مرا مرجانه مولاة فاطمة رض بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت حدیث کرد
مرا فاطمه رض گفت پرسیدم از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کدام ساعت ست آن یا رسول الله فرمود وقتیکه فرود آید نصف آفتاب
برای غروب پس بود فاطمه رض که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند آفتاب در وقت غروب و چون خبر داده
میشد فاطمه رض بدان اقبال میکرد برای دعا تا آنکه غائب میشد آفتاب و در بعض روایت این حدیث کسی ست که معلوم نیست حال ور
این اقوال ست که شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف
و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانچه نقل کردیم و در تطبیق این اقوال و ترجیح بعضی از آن فرموده که این اقوال همه چنان
نیست که بجمیع جهات متغائر و متخالف باشد بلکه بسیاری از آن بحیثیتی ست که متحد ست با غیر خود و نیست مراد در اکثر آنها که متوجب
و شامل ست تمامه آن وقت را که تعیین نموده شد بلکه وقت معین در میان آن ست و جزوی از آن بدلیل آنچه واقع شده است
در حدیث تقللها و در حدیث دیگر وهی ساعة خفیفة چنانچه از وقت زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز و فائده ذکر این وقت
آن ست که آن ساعت انتقال میکند در وی پس ابتدای مظنه آن ابتدای خطبه باشد و انتهای او انتهای صلوة مثلا و بسیاری از قائلان
تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده وقوع آن ساعت را در آن وقت بظهور آثار و امارات اجابت در آن بقیاس و جهد
خود باین تقریب تقلیل پیدا بد انتشار و اختلاف قطعا و ارجح و احری این اقوال مذکوره دو قول ست اول آنکه از جلوس امام ست بر منبر
تا تمام شدن نماز و دلیل این در حدیث ابی موسی اشعری که صحیح ست و مسلم روایت کرده آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم
وهی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوة چنانچه در قول چهارم گذشت و قول دوم آنکه بعد از عصر ست ظاهر عبارت
مصنف موهم ست که مراد قول هشتم باشد که از وقت عصر ست تا غروب آفتاب ولیکن مراد قول نهم ست که آخر ساعتی ست از روز
زیرا که تصریح کرده اند که ارجح اقوال حدیث ابو موسی و عبد الله بن سلام ست و قول عبد الله بن سلام آخر ساعات از ساعات
نهار ست چنانچه در اول فصل گذشت و اینجا نیز میگوید و تمام ادله که در از حیثیت قول اخیر از این دو قول میگوید صریح ست درین و هر چه
ما ورای این دو قول ست یا موافق ست مر هر دو را یا یکی از این را و در فتح الباری نیز میگوید که ارجح اقوال این دو قول ست و هر چه

جز این دو قول ست یا ضعیف الاسناد ست یا موقوف که اسناد کرده قائل آن باجتهاد خود بی سماع و توفیق و معارض نمی شود
این را حدیث ابی سعید که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم فراموش گردانیده شدم آن ساعت را بعد از آن که
دانانیده شدم آن را چه احتمال دارد که سماع ابوموسی و ابی سعید پیش از ین دو قول باشد و باز اختلاف ست سلف را که ازین
دو قول راجح تر کدام ست بیهقی و جماعهٔ از علما قول اول راجح گفته اند بیهقی گوید که مسلم گفت حدیث ابی موسی صحیح ترین و جید ترین
چیزی ست درین باب و قرطبی گفته که این حدیث نص و صریح ست در موضع خلاف پس التفات کرده نشود بجانب غیروی و امام نووی
گوید هو الصحیح بل الصواب الذی لا یجوز غیره نیز این حدیث مرفوع ست و صریح ست و در یکی از صحیحین واقع و طائفهٔ دیگر بترجیح قول
عبدالله بن سلام رفته اند ترمذی گوید که امام احمد گفته اکثر احادیث درینجانب ست و ابن عبدالبر گوید که اثبت چیزی درین باب
حدیث عبدالله بن سلام ست و اکثر ائمه آنرا ترجیح کرده اند و شافعی تنصیص کرده بران و اگرچه حدیث ابوموسی در صحیح مسلم ست
ولیکن باوجود آن در اتصال اسناد وی مقال ست و این از جملهٔ آن ساعت ست که در بعض احادیث مسلم احیاناً وقوع یافته
و بعضی از حفاظ آنهارا استدراک نموده اند چنانکه در مقدمه گذشت و مصنف نیز برین جانب ست و لهذا گفت و این قول ارجح اقوال
ست دلیل این حدیث صحیح ست ان فی یوم الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم یسال الله فیها خیرا الا اعطاه ایاه وهی بعد العصر درین حدیث
بعد از عصر بودن وی ثابت شده و احتمال دارد که متصل عصر باشد و لهذا این را قول علیٰحده ساخته اند ولیکن احادیث دیگر نص
و صریح آمده که در آخر ساعات از روز ست چنانچه گفته و در سنن ابوداؤد و نسائی از جابر روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود یوم الجمعة اثنا عشر ساعة روز جمعه دوازده ساعت ست فیها ساعة درین دوازده ساعت ساعتی ست که لا یوجد مسلم که یافته
نشود مسلمانی یسال الله فیها شیئا سوال کند خدای تعالی را در آن ساعت چیزی الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدا تعالیٰ آن چیز را
آن مسلم را فالتمسوها آخر ساعة بعد العصر پس طلب کنید آن ساعت را در آخر ساعت از روز بعد از عصر و نیز در سنن سعید بن منصور
باسناد صحیح از ابی سلمه بن عبدالرحمٰن آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن مجلس برخاستند
و کسی از ایشان اختلاف نکرد دران که آن ساعت آخر ست از روز و فی سنن ابن ماجة عن عبدالله بن سلام قال گفت
قلت و رسول الله جالس گفتم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود انا لنجد فی کتاب الله ما گروه اهل
کتاب می یابیم در توریت فی یوم الجمعة ساعة که در روز جمعه ساعتی ست لا یوافقها عبد مومن یصلی نیابد او را بندهٔ مومن
که نماز میگذارد یسال الله عز وجل فیها شیئا الا قضی له حاجته قال گفت عبدالله بن سلام فاشار الی رسول الله بعض ساعة
پس اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بجانب من اشارتی که مفهوم شد از وی که مقصود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آن ست که بپرسد له آیا ساعت ست یا بعض ساعت غرض تقلیل آن ساعت ست فقلت صدقت یا رسول الله او بعض ساعة
پس گفتم راست گفتی و پرسیدی یا رسول الله که آیا بعض ساعت ست قلت ای ساعة هی گفتم کدام ساعت ست آن قال
آخر ساعة من ساعات النهار گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آخر ساعتی ست از ساعات روز عبدالله بن سلام گوید
این سخن مشکل شد بر من که آن ساعت بعد از عصر ست در آخر روز باوجود آنکه فرمود سوال کند در وی بندهٔ مومن در حالیکه
نماز میکند و آن ساعت خود وقت نماز نیست پس سوال کردم من و قلت و گفتم انها این ساعت آخر لیست ساعة صلوة نیست
ساعت نماز قال بلی گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آن ساعت نماز ست ان العبد المومن زیرا که بندهٔ مومن اذا صلی
چون یکبار نماز بگذارد ثم جلس پس بنشست در جای نماز خود لا یجلسه الا الصلوة نه نشاند او را مگر نماز یعنی برای کار

دیگر نشستن الامحض برای انتظار نماز ہو فی الصلوٰة پس آنکس گویا در نماز ست اگرچه نماز نمیکند این ہمان معنی ست که عبد الله
بن سلام در رفع اشکال ابی ہریره گفت چنانچه در اول فصل گذشت و فی مسند الامام احمد عن ابی ہریرة قال گفت ابو ہریره
قیل للنبی گفته شد مر پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم لای شئ سمی یوم الجمعة از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه قال لان
فیها طبعت طینة ابیک آدم از جهت آنکه در روز جمعه ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم ست و فیها الصعقة والبعثة و فیها
البطشة و در وی ست صعقه و بعثه و بطشه معانی این الفاظ گذشته ہست و فی آخر ثلاث ساعات فیها ساعة من دعا الله فیها استجیب له پوشیده
نماند که باین حدیث استدلال بر بودن آخر ساعت از روز نتوان کرد که آخر ساعت اول از روز مراد بود چنانچه در قول یازدهم ذکر کرده
در فتح الباری همین حدیث را دلیل آن آورده چنانچه همانجا ذکر کرده ایم الحاصل ارجح اقوال این دو قول آمده بود و در ترجیح یکی ازین دو
بر دیگری اختلاف ماند در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوک کرده و اختیار نموده که ساعت جمعه منحصر ست در
یکی ازین دو وقت مذکور و هیچ یکی ازین دو حدیث معارض نیست دیگری را باحتمال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
راه نموده شده باشد در وقتی بیکی و در وقتی دیگر بدیگری گویا یکبار وحی آمده که در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر
چنین آمد که این ساعت دیگر نیز هست پس هر دو ساعت اجابت باشد و این قول مختار ابن عبد البر ست که گفت میباید
درین دو وقت بدعا مشغول شد و از امام احمد نیز مثل این نقل کرده اند و این طریق موجه‌تر ست از طریق جمع و تطبیق والله اعلم مانده آنکه
درینجا اشکال آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت ست مر هر داعی را بشرط متقدم با آنکه زمان مختلف میشود باختلاف بلاد و مطالع
و مقدم میشود بعض بر بعض و ساعت اجابت متعلق ست بوقت و اتفاق با اختلاف جمع نشود و جواب داده اند باحتمال آنکه ساعت
اجابت متعلق باشد بفعل هر مصلی چنانکه مانند این در ساعت کراهت نیز گفته اند و ما نه که فائده گردانیدن وقت ممتد را مظنه ساعت
همین ست اگرچه آن ساعت خفیف ست و احتمال دارد که تعبیر کرده شده از فعل بوقت پس تقدیر چنین باشد وقت جواز خطبه
یا صلوٰة و مانند آن مثلا پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه از اوقات آن فلیفهم خاصیت بیست و یکم آنکه صدقه دادن درین
روز مزیت ست بر صدقه سائر ایام چنانکه در حدیث آمده بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد درین روز چنانکه بیاید و ترمذی از انس
بن مالک آورده که پرسیده شد آنحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که کدام صدقه فاضلتر ست فرمود صدقه در رمضان و اطلاق این
حدیث منافات دارد با طلاق حدیث فضیلت صدقه روز جمعه مگر آنکه تقیید کنند یکی ازین دو حدیث را بدیگری یا هر کدام را بقرینه دیگر
تا ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه ہست در رمضان با آنکه ترمذی حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب ست
و صدقه بن موسی که یکی از رواة این حدیث ست چندان قوی نیست نزد محدثان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه مخصوص
ست بنماز جمعه که مقرون بخطبه ہست و واجب مخصوص بشرائط و امور که در غیر آن موجود نیست مثل اشتراط نیت اقامت اگر
در وطن نبود و استیطان اگرچه نیت اقامت نکند زیرا که چون بوطن اصلی در آید بی نیت اقامت مقیم گردد و جهر در قرات اگرچه
صلوٰة نهاری ست و صلوٰة النهار عجماء و غیر آن از شرائط جمعه وجوبا و اداء که معلوم ست خاصیت بیست و سوم آنکه روز جمعه
روزی ست مستحب و مختار از برای تفرغ و تخلص مر عبادات را بتخلی و ترک اشغال دنیویه از بیع و شری و مزیت او بر سائر ایام در فضل
و عبادات چون مزیت شهر صیام ست بر سائر شهور عام چنانچه در حدیث آمده که فضل الجمعة علی الایام کفضل رمضان علی الشهور
رواه الدیلمی فی مسند الفردوس عن جابر و مخصوص ست بعبادات واجبه مثل نماز و خطبه و مستحبه مثل غسل و تطییب و تنظیف و غیر
آن چنانچه رمضان نیز مخصوص ست بعبادات واجبه و مستحبه و چنانکه هر اهل ملتی را روزی متعین شده مثل سبت یهود را

ویکشنبه نصاری را و دران روز مر عبادات واجبه و مستحبه را مستفرغ شوند و از اشتغال دنیوی تخلی و تجرد کردند و روز جمعه این امت
مرحومه معصوم از اجتماع بر خطا و ضلالت و محفوظ از آفات و انواع عذاب را متعین شده چنانکه رمضان در بدل عاشورا و چون
روز جمعه را تشبیه داده برمضان نمونه شب قدر را نیز پیدا کرد و گفت و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدریست در ماه رمضان
در ورود انوار رحمت و اجابت و ابهام و تعسر دریافت آن و از آنجهت که این روز فضل و مزیت دارد بر ایام هفته در اشتمال عبادات
چنانکه رمضان علما میگویند که هرکه روز جمعه ویرا حاصل آید و بعبادات و آداب و وظائف آن فائز گردد و از آثام و مخالفات سلامت
ماند جمیع هفته ویرا حاصل آید و انوار و برکات که درین روز تحصیل کرده تمام هفته عائد گردد و توفیق خیر یابد و آنچه واقع شود از سیئات
مکفر گردد و روی الدارقطنی عن عائشة اذا سلمت الجمعة سلمت الایام و اذا سلم رمضان سلمت السنة و همچنین هرکه ماه رمضان
وی را حاصل آید بتوفیق صیام و قیام و کسب خیرات لقیت شهور ویرا حاصل شود و ببرکت و سلامت بگذرد بتوفیق و تکفیر و
همچنین بمثل این معنی گفته اند هرکه حج بیت الله زادها الله تعظیما و تشریفا او را حاصل شود و از مخالفات و مناهی و فسوق که
در حج اجتناب از آن فرموده اند سالم ماند جمیع سنین عمر ویرا بسلامت و برکت حاصل گردد پس باین حساب صلاح حال در
روز آدینه میزان و معیار و مدار سلامت حال هفته است و ماه رمضان میزان سال و حج بیت الله میزان عمر خاصیت بیست
و چهارم آنکه چون روز جمعه در هفته مانند عیدیست در سال چنانچه احادیث آن گذشت و عید خواه عید فطر باشد یا عید اضحی
هر یکی مشتمل است بر نماز و عید اضحی مشتمل ست بر قربان و عید الفطر مشتمل بر صدقه روز جمعه مشتمل ست بر صلوة و حق جل شانه تبکیر و تعجیل
در رفتن بمسجد را بدل قربان و صدقه ساخت و قائم مقام آن گردانید و در حدیث صحیح بخاری و مسلم ست من راح فی الساعة
الاولی کسیکه برود بمسجد جمعه در ساعت نخستین فکانما قرب بدنة پس چنانستی که قربان کرد شتر را و من راح فی الساعة الثانیة
فکانما قرب بقرة و کسیکه برود در ساعت دوم پس گویا که قربان کرد گاو را و من راح فی الساعة الثالثة فکانما قرب کبشا
گویا که قربان کرد گوسفند را و من راح فی الساعة الرابعة فکانما قرب دجاجة گویا که تصدق کرد دجاجه را و من راح فی الساعة
الخامسة فکانما قرب بیضة و این خبر و حدیث بخاری ست و ترک مصنف آنرا وجهی ظاهر ندارد و ذکر قربان درینجا برای مشاکلت
است و اگرنه و جاجه و بیضه قربان نباشد مراد تصدق بآنهاست و سابقا در شرح خاصیت هفتم نیز اشارت باین معنی کرده ایم
پس اشتمال بر صدقه قائم مقام صدقه فطر نیز مبین باشد فافهم و درین ساعت علما را اختلاف ست بعضی از علما حمل بر ساعات
فلکی کرده اند که تمام روز دوازده ساعت ست و باستحباب تبکیر و تعجیل بعد از طلوع آفتاب که حقیقت تبکیر ست قائل شده و الا اگر
بعد از زوال که دخول وقت جمعه است بعد از چهار یا پنج ساعت فلکی برود وقت جمعه گذشته باشد و این یعنی حمل بر ساعات فلکی
مذهب شافعی ست و بیشتر علما و بر ایشان وارد میشود که برین تقدیر شروع در خطبه در اول ساعت سادسه بلکه چنانچه مصنف
ذکر کرد در اول خامسه بود و بیشک آن پیش از وقت زوال خواهد بود و بعض حمل بر ساعات عرفی لغوی کرده که عبارت ست از
اجزای لطیفه از زمان این جماعه تبکیر و تعجیل بعد از زوال اعتبار کنند و این تعجیل در رفتن بمسجد جمعه بعد از زوال مذهب مالک است
و طائفه از اهل مدینه و نقل کرده شده است از مالک کراهت تبکیر جمعه از اول نهار و امام احمد بن حنبل بلکه بعضی از مالکیه نیز بر مالک
انکار شدید کرده اند که این مخالف حدیث ست که در وی تبکیر در رود یافته و لیکن بتحقیق معلوم شده که حقیقت تبکیر تعجیل و مبادرت
در اول وقت ست هر وقت که باشد نعم اگر در حدیث ثابت شود که تعجیل در اول نهار باید کرد مخالفت ست و اگر مجرد وقوع لفظ تبکیر اثبات
مخالفت نتوان کرد و بعضی از مالکیه در تقویت مذهب مالک گویند که در حدیث واقع شده است من راح و حقیقت رواح ذهاب از زوال

ولیکن زہری انکار کردہ بر کسیکہ گوید روح بعد از زوال بود و گفتہ کہ عرب راح بمعنی ذہب اطلاق کنند مطلقا در ہر وقت
کہ باشد و گفتہ اند کہ نکتہ در تعبیر برواح برای آن ست کہ فعل مقصود نمی باشد مگر بعد از زوال پس ذاہب بسوی جمعہ را راح گویند
اگرچہ نہ در وقت رواح رود و بعضی از مالکیہ احتجاج کردہ اند بروایت زہری کہ گفتہ مثل المہجر الی الجمعۃ و تہجیر بسیر در ہاجرہ بود
کہ بمعنی نیمروز ست و جواب دادہ اند کہ مراد بہ تہجیر اینجا تبکیر ست چنانچہ نقل کردہ شدہ است از خلیل و تتمہ این مبحث در بیان خاصیت
ہفتم کہ تبکیر برای نماز جمعہ است گذشت خاصیت بیست و پنجم آنکہ روز جمعہ اخروی کہ صورۃ و حقیقۃ روز جمعہ دنیوی ست
روز تجلی حق جل شانہ است بر بندگان در بہشت چنانکہ گذشت خاصیت بیست و ششم آنکہ حق جل شانہ قسم بآن یعنی بروز جمعہ
یاد فرمودہ از میان سائر ایام ہفتہ قال اللہ تعالی والیوم الموعود و شاہد و مشہود و عن ابی ہریرہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم الیوم الموعود یوم القیامۃ فرمود مراد بیوم موعود روز قیامت ست کہ وعدہ کردہ است حق سبحانہ بآمدن وی
یا وعدہ کردہ است بعد از آمدن او بنعیم بہشت و دیدار خود مر مومنان را والیوم المشہود یوم عرفۃ و مراد بیوم مشہود روز عرفہ
کہ حاضر می آیند در وی مومنان آفاق و ملائکہ یا گواہی دادہ شدہ است در وی با فاضہ رحمت و مغفرت اہل آن را
والشاہد یوم الجمعۃ و مراد بشاہد روز جمعہ است کہ حاضر آمدہ است بر مسلمانان چون مسلمانان روز عرفہ بعرفات می روند
و در انجا حاضر میشوند او را مشہود خواند بمعنی مشہود فیہ و در روز جمعہ بجای خود اند و جمعہ بر سر ایشان آمدہ و حاضر شدہ او را
شاہد گفت یا شاہد بمعنی گواہی دہندہ است روز قیامت بایمان و طاعت مر اہل خود را و مشہود نیز توانند بمعنی گواہی دادہ
شدہ در وی بمغفرت خلق باشد ما طلعت الشمس و فی روایۃ الشمس و تنکیر بارادہ شہور و فصول ست یا عتبار تعدد
اختلاف یعنی طلوع نکرد ہیچ آفتابی در ہیچ وقتی ولا غربت و نہ غروب کرد علی افضل و فی روایۃ علی یوم فضل من
یوم الجمعۃ یعنی ہیچ روزی از ایام ہفتہ فاضلتر از روز جمعہ نبود فیہ ساعۃ زیرا کہ در روز جمعہ ساعتی ست کہ لا یوافقہا
عبد مومن در دنیا بآن ساعت را بندہ مومن کہ یدعو اللہ فیہا بخیر دعا کند خدای را عز و جل شانہ در وی بنیکی الا استجاب
لہ مگر آنکہ قبول کند خدای تعالی آن دعا مر آن بندہ را و یستعیذ من شر یا پناہ جوید آن بندہ مومن از بدی الا اعاذہ
منہ مگر آنکہ پناہ دہد آن بندہ را از آن بدی در اول حدیث مساوات آمد میان روز عرفہ و جمعہ باعتبار قسم یاد کردن
الہی تعالی بہر دو و آنکہ در آخر فرمود ما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل من یوم الجمعۃ اگر مراد بدان نفی افضلیت روز
دیگر ست از روز جمعہ چنانچہ ظاہر عبارت ست در اول و آخر حدیث منافاتی نبود و اگر مراد اثبات افضلیت روز جمعہ است
بر سائر ایام چنانچہ مفہوم متعارف ازین عبارت ست و قد تحقق فی موضعہ پس مقصود آن باشد کہ اگرچہ در قسم یاد کردن ہر دو
برابر آمدند ولیکن روز جمعہ مخصوص ست بفضیلت دیگر کہ در ما سوای او نیست و آن وجود ساعت مذکورہ است در وی کلام
در فضیلت روز جمعہ در فصل سابق گذشت اما پوشیدہ نماند کہ شاہد و مشہود را کہ در آیت کریمہ واقع شدہ است تفسیر ہای دیگر
نیز کردہ اند و این حدیث را کہ شاہد را بروز جمعہ تفسیر کردہ است امام احمد و ترمذی روایت کردہ اند و ترمذی گفتہ کہ این
حدیث غریب ست شناختہ نمیشود مگر از طریق موسی بن عبیدہ و وی را ضعیف میدانند خاصیت بیست و ہفتم آنکہ آسمانہا
و زمینہا و کوہ ہا و دریا ہا و مجموع خلائق غیر بنی آدم و شیاطین از روز جمعہ میترسند بجہت علمی کہ حق بوقوع قیامت در
در روز جمعہ ایشان را بخشیدہ است پس در ہر روز جمعہ ایشان را توہم و احتمال ناگہان آمدن قیامت در ان حاصل
است چنانچہ گذشت قال کعب الاحبار الا اصدقکم ایا حدیثکم شارا عن یوم الجمعۃ از حال مخصوص روز جمعہ انہ اذا کان

یوم الجمعة که چون باشد روز جمعه فزعت له میترسند بجهت این روز السموات والارض والجبال والبحور والخلائق کلها الا ابن آدم
والشیاطین خاصیت بیست و هشتم آنکه روز جمعه روزیست که حق سبحانه وتعالی او را برای این امت مرحومه ذخیره کرده و نگاهداشته
تا ایشان پیدا شوند و آنرا دریابند و قبول کنند و مجموع امم سابقه از یهود و نصاری ازان محروم شدند و راه بدان نیافتند و قابل
آن نشدند قال صلی الله علیه وآله وسلم ذخیرة الله لنا روز جمعه ذخیره است که خدای تعالی نهاده بود برای ما و قبل گفت صلی الله علیه
وآله وسلم ما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم خیر من یوم الجمعة هدانا الله له راه نمود ما را خدای تعالی بدان واضل الناس عنه
و گمراه گردانید و راه بدر یافت آن نمود مردم دیگر را از وی والناس لنا فیه تبع و مردم پیرو مااند درین روز تابع اند الحدیث تا آخر
حدیث که در اول فصل گذشته است خاصیت بیست و نهم آنکه این روز برگزیده حق سبحانه است از جمله ایام و معظم است نزد وی
و ممتاز است بفضائل و خصوصیات چنانکه در غیر وی نیست چنانکه رمضان برگزیده است از جمله شهور و شب قدر از جمله شبها
و مکه از جمله شهرها قال کعب گفت کعب احبار ان الله اختار الشهور فاختار شهر رمضان واختار الایام فاختار یوم الجمعة واختار
اللیالی فاختار لیلة القدر ترجمه از کلام سابق ظاهر است و معنی اختیار کرد شهور را پس اختیار کرد رمضان را اعتبار کرد در
نظر آورد تمامه شهور را پس برگزید از میان آنها رمضان را و کذلک البواقی خاصیت سی ام آنکه در روز جمعه ارواح مومنان
بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدنی معنوی و تعلق و اتصال روحانی نظیر و مشابه اتصالی که ببدن دارد و زائرانرا
که نزدیک بقبور آیند میشناسند خود همیشه میشناسند ولیکن درین روز میشناسند شناختنی زیاده بر شناخت سائر ایام
از جهت نزدیک شدن بقبور و لا بد شناخت از نزدیک بیشتر و قوی تر باشد از شناخت از دور و در بعض روایات آمده
که این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن و لهذا زیارت قبور درین وقت مستحب تر است و عادت در حرمین شریفین
هم برین است خاصیت سی و یکم آنکه روزه در روز جمعه علی انفراده بی آنکه روز پنجشنبه یا شنبه نیز روزه دارد پیش بیشتر علما
مکروه است کراهت تنزیهی نزد جمهور و در روایتست از امام ابوحنیفه و مالک که مکروه نیست و استدلال ایشان بحدیث ابن
مسعود است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت از هر ماه سه روز و کم بودی که افطار میکرد در روز
جمعه و تاویل وی بآنکه مراد عدم تعمد افطار است بر تقدیر وقوع وی در ایامی که روزه میداشت دران بعید است و بعض
گویند که آن از خصائص آن حضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و از شافعی نیز دو روایت آرند و مصنف استدلال کرده بر
کراهت بقول خود که گفت قال محمد بن عباد سألت جابرا انهی رسول الله آیا منع کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن
صوم یوم الجمعة از روزه داشتن روز جمعه قال گفت جابر نعم ورب هذه البنیة آری منع کرد سوگند میخورم به پروردگار این
بنا یعنی خانه کعبه و این لفظ بخاری است و در آخر اوست یعنی ان ینفرد به و فی حدیث مسلم سألت جابر بن عبد الله وهو یطوف
بالبیت و در آخر گفته و رب هذا البیت و در روایت نسائی آمده و رب الکعبة و فی الصحیحین قال رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شما روز جمعه الا یوما مگر آنکه روزه دارد روزی دیگر قبله پیش از جمعه که روز
پنجشنبه باشد او بعده یا بعد از وی که روز شنبه بود اللفظ للبخاری یعنی این لفظ حدیث که مذکور شد مر بخاری راست و مسلم
ولفظ حدیث مر مسلم را اینست لا تخصوا یوم الجمعة بصیام مخصوص نگردانید روز جمعه را بصیام بروزه من بین الایام از میان
سائر روزها الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مگر آنکه باشد و اتفاق افتد روز جمعه در روزه که میدارد او را یکی از شما یعنی عادة
اوست چنانچه ایام بیض و مانند آن اول حدیث مسلم اینست لا تخصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تخصوا یوم الجمعة

بصیام الحدیث ومصنف جزء اول این حدیث نقل نکرد از جهت عدم تعلق غرض وی بدان وعجب که عدم تخصیص لیلة الجمعة
بقیام از خصائص جمعه نشمرد باوردو آن در صحیح نگر آنکه گفته شود که وی در مقام ذکر خصائص روز جمعه است ولیل را این تخصیص
وجهی موجه ندارد چنانکه در خاصیت دوم ذکر شب و روز هر دو کرده وایضا جاء فی صحیح البخاری وعن جویریة بنت الحارث که
یکی از ازواج مطهره است ان النبی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم دخل علیها یوم الجمعة در آمد بروی روز جمعه وهی صائمة
وحال آنکه جویریه روزه دار بود فقال پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اصمت امس آیا روزه دار بودی دیروز قالت
لا گفت جویریه روزه دار نبودم دیروز قال گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تریدین ان تصومی غدا میخواهی که
روزه دار باشی فردا قالت لا قال فافطری فرمود پس افطار کن وبشکن روزه را امروز وهمچنین ست مذهب اکثر علما که روز
جمعه تنها روزه ندارد واگر داشته باشد بشکند وقال صلی الله علیه وآله وسلم لا تصوموا یوم الجمعة روزه ندارید روز جمعه
تنها وقال ونیز گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یوم الجمعة یوم عید روز جمعه در حکم روز عید ست فلا تجعلوا یوم عیدکم
پس مگردانید روز عید خود را یوم صیامکم روز روزه خود چه روزه داشتن در روز عید حقیقی حرام ست واین روز نیز چون در حکم
روز عید ست در وی لائق نباشد واگر باشد باری تنها مقصود بالذات نباشد ودر ضمن وموافقت روزهای دیگر باشد
وشراح در وجه نهی از روزهٔ روز جمعه تنها اختلاف دارند بعض گویند بجهت آن ست که تا روزه داشتن سبب ضعف بدن وکم
قوت نگردد واز اقامت وظائف واوراد جمعه باز ندارد چنانکه در رخصت افطار روز عرفه مر ضعفا را گفته اند واین توجیه ضعیف ست
وبا روزه داشتن روز سابق ولاحق مناسبتی ندارد چه آن مضعف تر وقوت شکننده تر ست وجواب ازین بآنکه روزه پیش
وپس جبر نقصان که در اعمال بجهت ضعف واقع میگردد میکند نیز ضعیف ست چه جبر نقصان بکسب خیرات دیگر نیز شود
پس باید که بوجود آن روزه مستحب گردد ولا قائل به ونیز برین وجه باید که کراهیت مخصوص بوجود ضعف گردد حال آنکه مطلق ست
وجوابش آنکه چون مظنه ضعف بود قائم مقام حقیقت آن باشد چنانچه در سفر وجود مشقت وبعض گفته اند که اگرچه این روز را
اعظم وافضل گردانیده اند با وجود آن مقتصر بر همان تعظیمات باید داشت که در شرع وارد شده است وزیاده بران از پیش خود
مبالغه نکند تا موهم فضل بجمیع وجوه نگردد وسبب تجاوز از حد نشود ووجهی دیگر که از حدیثی که در آخر مذکور شد مفهوم گشت
احسن وجوه است وفیه کفایة وتتمهٔ این مبحث در باب الصیام نیز بیاید ان شاء الله تعالی خاصیت سی ودوم اختصاص
این روز ست باجتماع مومنان برای وعظ وتذکیر یعنی بطریق وجوب وخطبه در عیدین سنت ست نه واجب واما اجتماع در
عرفات برای وعظ وتذکیر نیست وخطبها که در ایام حج خوانند نیز واجب نیست واگر مراد در هر هفته دارند فلا اشکال اصلا این
خواص جمعه است که مصنف ذکر کرده ووراء آن خواص دیگر نیز وارد ووجه عدم ذکر وی مر آنرا یا عدم اطلاع واستحضار وی
بران یا ذهول وی ازان یا عدم صحت آن نزد وی باشد والله اعلم وشیخ جلال الدین سیوطی در شرح صحیح بخاری بعضی ازان آورده
وبزیادت بران در رساله جدا عده کرده اول آنکه اجتماع میکنند در وی ارواح ذکره ابن القیم فی کتاب الهدی دوم
آنکه تخصیص کرده نشود شب جمعه بقیام چنانکه تخصیص کرده نشود روز جمعه بصیام وقد عرفت ذلک سوم قرات سورهٔ جمعه
ومنافقون در نماز عشای شب جمعه چهارم خواندن سورهٔ قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد در مغرب شب وی چنانکه
در فصل قرات گذشت پنجم امان از عذاب قبر کسی را که مرد در روز جمعه یا شب وی وسیوطی در جمع الجوامع می آرد که احمد وبیهقی
از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر

و همچنین از تیرازی در القاب از ابن عمرو از ابو نعیم در حلیه از جابر آورده کسیکه بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود از
عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بر دست مهر شهیدان باشد ششم مغفرت ششصد هزار کس در شب جمعه و ششصد هزار
کس در روز آن و در روایتی مغفرت تمامهٔ مردم چنانچه در اول فصل در بیان اختلاف میان روز جمعه و روز عرفه مذکور شد هفتم ایستادن
ملائکه با صحف روز جمعه بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول تا وقت خروج امام رواه احمد وابو یعلی والطبرانی
والضیا المقدسی عن ابی امامة هشتم مضاعفه حسنات درین روز چنانکه طبرانی در اوسط از ابی هریره آورده که تضاعف الحسنات
یوم الجمعة و دیلمی از انس آورده که دو رکعت در روز جمعه فاضلتر ست از هزار رکعت در غیر روز جمعه و یک تسبیحه در روز جمعه فاضل ست
از هزار تسبیح در غیر روز جمعه نهم آنکه پروردگار تعالی بر می انگیزد ایام را روز قیامت بر هیئت و صورتیکه دارند و بر می انگیزد
روز جمعه را روشن و تابان پس اهل جمعه گرد میکنند آنرا کالعروس تهدی الی کریمها و روشنائی میکند روز جمعه برای ایشان پس
میروند در روشنائی او و رنگهای ایشان در صفا و سفیدی مثل برف بود و بوهای ایشان مثل مشک غوض میکنند در کوههای
کافوری نگرند بسوی ایشان جن و انس بر هم نمیزنند چشم از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت مخالط نبود ایشان را هیچ
کس مگر موذنان که برای خدا اذان گفته باشد آورده السیوطی عن الحاکم فی المستدرک والبیهقی فی شعب الایمان دهم
حرمت و کراهت بیع نزد اذان وی یازدهم استحباب بیع و شرا بعد از نماز نزد بعض فقها والله اعلم فصل در خطبهٔ نبویه
صلی الله علیه وآله وسلم در روز جمعه چون خطبه خواندی بجهت مزید شوق و مبالغه در اسماع حاضران آواز بلند کردی و بحدی
که چشمان مبارکش سرخ شدی بجهت تجلی بوارق انوار عظمت و جلال و لوامع اضوای ابلاغ و انذار و غضب وی سخت گشتی
تا آنکه گویا وی صلی الله علیه وآله وسلم منذر جیشی ست که میگوید صبحکم و مساکم یعنی آنکه خبر میرساند قوم را و می ترساند ایشان را
از لشکری که بر ایشان تاختن می آرد و اعلام میکند که آن در وقت صبح بر شما می تازد و غارت میکند یا در وقت شام می آید
و شبخون میزند و ذکر شدت غضب و تشبیه بمنذر جیش در متن صحیح مسلم و در جامع الاصول از حدیث وی ثابت ست و مصنف
آنرا ذکر نکرده و لفظ بسیار که گفته بسیار در خطبه گفتی در انجا نیست بلکه گفته و یقول بعثت انا والساعة بر انگیخته شده و فرستاده شده ام
من با قیامت کهاتین همچو این دو انگشت و برای بیان این اشارت میان انگشت تشهد و انگشت میانه خود جمع فرمودی
و مقرون گردانیدی و گفته اند که اقتران سبابه بوسطی اشارت ست باقتران ساعت بعثت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
گویا که وجود ساعت و بعثت متصل اند و زمان فاصل در میان نیست یا پیغمبری دیگر در میان نه چنانچه درین دو انگشت انگشتی
دیگر در میان نیست و بعض گفته که اشارت ست بآنکه بعد زمانی میان ساعت و بعثت آنقدر ست که میان سر این دو انگشت که
سبابه اصغر ست از وسطی یعنی این مقدار از قیامت پیشتر مبعوث شده ام و دنبال آن قیامت رسیده می آید و ظاهر لفظ
حدیث یقرن بین اصبعیه که مصنف ترجمه آن کرده ناظر در معنی اول ست اما آنچه در مشکوة در باب قرب الساعة بروایت بخاری
و مسلم از حدیث شعبه از قتاده آورده که گفت شعبه شنیدم قتاده را که گفت کفضل احدهما علی الاخری و گفت ندانستم که
قتاده این را از انس گفت یا از خود انتهی و نیز از ترمذی از حدیث مستورد بن شداد آورده که بعثت فی نفس الساعة
فسبقتها کما سبقت هذه هذه صریحست در معنی ثانی و بعض گفته که احتمال دارد که مراد ارتباط دعوت و نبوت آن حضرت بود
صلی الله علیه وآله وسلم بقیام قیامت چنانچه در سبابه و وسطی و ظاهر مراد مصنف که گفته جمع فرمودی معنی اول ست و
بعد از ان گفتی اما بعد لفظ اما بعد بعد از حمد و ثنا در خطبه مسنون ست و بخاری بابی برای آن عقد کرده و در فتح الباری

گفته که اختلاف ست در آنکه اول کسیکه این کلمه را گفته کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعرے آورده که
داؤد ست علیه السلام وگفته که در اسناد این ضعف ست ودر حدیث موقوف از شعبی آمده که فصل خطابی که داؤد را داده ام
چنانکه در قرآن مجید میفرماید وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب این کلمه است وبعض گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن
قحطان ست وقیل کعب بن لؤی وقیل سحبان بن وائل وقیل قس بن ساعده وقول اول اشبه واثبت ست وجمع کرده شده است
میان این اقوال باآنکه اولیت در اول حقیقے ست ودر بواقی اضافی فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان در فصاحت
وبلاغت ودر فصل وشرف ودر وعظ ونصیحت کتاب خداست که قدیم ست وصفت خدای عز وجل ومنزل ست برای تبلیغ
احکام وهدایت خلق وخیر الهدی بفتح ها وسکون دال هدی محمد وبهترین سیرتها وطریقها سیرت وطریقه محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم
وشر الامور محدثاتها وبدترین چیزها چیزهائیست که نوپدید کرده شده است وبدعت ست در دین وکل بدعة ضلالة وهر محدث
وبدعت که مخالف سنت وسبب تغییر آن باشد باعث ضلالت وگمراهی ست ومیفرمود انا اولی لکل مؤمن ودر متن
صحیح مسلم وجامع الاصول بکل مؤمن یعنے من دوست دارنده ترم هر مومن را وقریبترم بوی من نفسه از نفس وذات آن
مومن چه نفس وی را در بلا انداز دو دشمنی کند ومن او را از تمامه آفات وبلیات دنیا وآخرت نگاهدارم ودر محل امان درآرم
من ترک مالا فلاهله کسیکه مُرد وگذاشت مالی را پس آن مال مرکسان او راست ومن ترک دینا او ضیاعا وکسیکه گذاشت
وامی را یا عیالی را فالی او علے او برای شک راوی ست ودر متن صحیح مسلم وجامع الاصول بواوست یعنی رجوع بمن ست
در کفایت عیال وے وبرمن ست قضای دین وے امام نووی در شرح مسلم میگوید که این حکم بعد از ان شد که ابواب
فتوح برآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مفتوح گشت ودر اوائل دعا میکرد وصلوٰة می فرستاد برآنکه مدیون میمرد
تا مردم تساهل نکنند واصح آنست که این قضاے دین واجب بود برآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه آنکه بطریق
تکرم وتفضل میکرد ونیز از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست بلکه واجب ست بر سائر ائمه اگر در بیت المال
چیزے باشد وامرے مهم تمام تر ازین درمیان نبود انتهی رواه مسلم عن جابر بن عبد الله وفی لفظ له ودر لفظے دیگر آمده است
از مسلم هم از جابر کانت خطبة النبی صلی الله علیه وآله وسلم یوم الجمعة بود خطبه پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم روز جمعه یحمد الله ویثنی علیه
بما هو اهله بآنکه حمد وشکر میگفت خدا را وثنا وصفت میکرد بروے بصفات کمالی که وی تعالی سزاوار آنست ثم یقول لیسته
می گفت این کلمات را من یهده الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له وخیر الحدیث کتاب الله تا آخر حدیث که اول سبق
میکرد ونسائی نیز مثل حدیث مسلم جامع آنچه در هر دو روایت وی آمده روایت کرده ولیکن بتقدیم وتاخیر چنانچه
در جامع الاصول آورده است وزاد النسائی وزیاده کرده است نسائی بعد قول وی وکل بدعة ضلالة این کلمه را که وکل
ضلالة فے النار وهر صاحب ضلالت در آتش دوزخ ست وگاه گفتے الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور
انفسنا ومن سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادے له واشهد ان لا اله الا الله وفی روایة بزیادة وحده
لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله آورده اند که قدوم آورد ضماد بمکه ووے مردے بود افسونگر از یمن افسون میکرد
مردم را از جنون ومس جن پس شنید سفهاے مکه را که می گفتند محمد دیوانه شده است او را علاج باید کرد پس ضماد با خود
گفت چه باشد که این مرد را ببینم وعلاجش کنم شاید که الله تعالے شفا دهد او را بدست من پس آمد آن حضرت را
دید صلے الله علیه وآله وسلم وگفت یا محمد نزد من افسونے ست مر این باد را یعنی علتی که از مس جن پیدا گردد وعرب جن را

باد میگویند خواهی که ترا بدان علاج کنم پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این کلمات برخواند الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره
الخ آن مرد افسونگر گفت که این کلمات خود را که خواندی باز برخوان بر من پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سه بار این کلمات
برخواند آن مرد گفت والله شنیده ام سخنان کاهنان وساحران وشاعران را ونشنیده ام هرگز مانند این کلمات وبتحقیق
رسیده است این کلمات قاموس بحر را یعنی میانه دریا را که عمیق تر وعظیم تر ست وگفت بده دست خود را بمن تا بیعت کنم ترا
بر اسلام پس ضماد بیعت کرد ومسلمان شد مسلم از ابن عباس رض این کلمات را درین قصه تا عبده ورسوله روایت کرده ومصنف درین

خطبه زیاده کرده این را که ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فانه لا یضر الا نفسه ولا یضر الله
شیئا وفی روایة ومن یعصهما فقد غوی ونسأل ربنا ان یجعلنا ممن یطیعه ویطیع رسوله ویتبع رضوانه ویجتنب سخطه انما نحن به وله
روایت کرد این حدیث را ابو داؤد از ابن مسعود وروایت کرد وی وترمذی ونسائی انتهی را بازیادت وبدانکه در صحیح مسلم
حدیثی از عدی بن حاتم آورده که مردی در حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواند من یطع الله ورسوله فقد رشد
ومن یعصهما فقد غوی پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بئس الخطیب انت قل ومن یعص الله ورسوله وشراح حدیث
در سبب ذم وانکار وی صلی الله علیه وآله وسلم مر آن خطیب را در قول وی ومن یعصهما وامر بگفتن ومن یعص الله ورسوله
اختلاف کرده اند جماعه گفته اند که سبب آن بود که وی تشریک الله ورسول کرد در ضمیر تثنیه که مقتضی تسویه است پس امر کرد او را
بتقدیم اسم الله وعطف رسوله بر وی که مفید تعظیم وفرعیت ست واین وجه مشهور ست ولیکن ضعیف است چه اقتضای جمع در ضمیر
تسویه را محل بحث ست واز جهت وقوع این جمع وتشریک بعینه در کلام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث صحیح که آنجا
مذکور شد ومثل آن در حدیث دیگر که در علامات کمال ایمان واقع شده است ان یکون الله ورسوله احب الیه مما سواهما نیز
واقع شده است وبعض گفته اند که سببش آن بود که آن خطیب وقف کرد بر ومن یعصهما که موهم عطف اوست بر من یطع الله ورسوله
ووقوع فقد رشد جزای وی واین سخن چیزی نیست ومخالف ست مر سیاق حدیث را کما لا یخفی واقرب آنست که این ذم
وانکار بجهت آن بود که لائق بشان خطیب امثال این مقاصد بسط وتفصیل وتطویل ست وعدم کلال وملال از ان چنانچه
عبارت حدیث ست که مذکور شد نه اقتصار بر کلمتین وکلمه با سلوک طریقه اختصار واجمال والله اعلم بحقیقة الحال وآن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم سوره ق بسیار بر منبر خواندی از جهت اشتمال وی بر مواعظ شدیده وزواجر اکیده وظاهر لفظ
دلالت دارد بر خواندن تمامه سوره ودر بعض حواشی نوشته اند که مراد بعض سوره است وعادت شریف همچنین بود واز کلام
نووی تردد وتخییر مفهوم میشود در قرأت کل وبعض وقرأت بعض اوفق ست بحدیث قصر خطبه قالت ام هشام بنت الحارث بن النعمان
که صحابیه انصاریه مشهور ست گفت بود تنور ما وتنور رسول خدا یکی تا دو سال یا یکسال وکسری اشارت میکند بشدت معرفت
خود باحوال آن حضرت وشرف قرب جوار وی صلی الله علیه وآله وسلم وگفت ما حفظت سوره ق وفی روایة مسلم ما اخذت
یاد نگرفتم من سوره ق را الا من فی رسول الله مگر از دهان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وفی روایة مسلم الا من لسان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یخطب بها علی المنبر جهت خطبه خواندن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآن سوره بر منبر ودر جمیع
روایات مسلم ودر روایت ابو داؤد ونسائی یقرأها کل جمعة امام نووی گفته درین حدیث استحباب قرأت سوره ق ست کلها
او بعضها در هر خطبه جمعه ولیکن مصنف مطلق آورده وتقیید بکل جمعه نساخت مانا که لفظ حدیث که وی از انجا نقل کرد همچنین ست
یا اشارت کرد که مراد بکل کثرت ومبالغه است چنانچه گفت بسیار بر منبر خواندی وظاهر آنست که اگر کل بحقیقت خود هم باشد مراد در آن

مرت باشد کرام ہشام دیدہ نہ دائم واللہ اعلم بدانکہ ارباب روایات احادیث بسیارے از خطبہای آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم حفظ کردہ وضبط نمودہ یکے از آنہا کہ متضمن بیان فرضیت جمعہ وتاکید وتائید اوست مصنف آوردہ وگفتہ وہذہ من
خطبہ وحفظ وضبط کردہ اند اصحاب روایات احادیث از خطبہای آن سرور صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم من روایۃ از روایت
ابی الحسن علی بن زید بن عبد اللہ بن جدعان تیمی بصری کہ معدود ست در تابعین بصرہ وباصل مکی ست نزول کرد بصرہ را
وشنید حدیث از انس بن مالک وابی عثمان نہدی وسعید بن المسیب و روایت کردہ از وے سفیان ثوری وعبد اللہ
بن عمر القواریری مات سنۃ ثلثین ومائۃ وفیہا ضعف ودر روایت این خطبہ ضعفی ہست بجہت بعض رواۃ وی واین خطبہ را
ابن ماجہ از روایت جابر بن عبد اللہ نیز آوردہ یا ایہا الناس اے مردم توبوا الی اللہ قبل ان تموتوا توبہ کنید از گناہان
وباز گردید بطاعت حق عزوجل پیش از انکہ بمیرید واز این عالم در گذرید وچون وقت گذشتن ومردن متعین نیست واحتمال اللہ
کہ ہم امروز مرگ در رسد مبادرت نمائید دران وتسویف دران راضی نباشید چنانچہ فرمودہ بادروا بالاعمال الصالحۃ ومبادرت
نمائید وشتابی کنید بکارہای نیک وصلوا الذی بینکم وبین ربکم وپیوند کنید وبہ برید ومحکم کنید آن نسبت وعہد را کہ میان شما
میان پروردگار شما ست بکثرۃ ذکرکم لہ بہ بسیارے ذکر کردن شما پروردگار را عز اسمہ ذکر در عرف مشہور لا الہ الا اللہ ست
قلبا ولسانا ونزد اہل تحقیق شامل ست ہر عمل صالح را کہ تقرب الی اللہ کنند وبرینوجہ قول او وکثرۃ الصدقۃ فی السر والعلانیۃ
از باب تخصیص بعد از تعمیم باشد توجروا تا اجر دادہ شوید اجرے عظیم کہ جز پروردگار عظیم قدر آن نداند براندازہ صدق واخلاص
کہ در عمل ورزید ولہذا اجرے مخصوص ذکر نکرد ومطلق گذاشت وتحمدوا وتا ستودہ شوید نزد خدای وخلق وترزقوا ورزق دادہ
شوید وکشادہ شود بر روے شما ابواب برکات از آسمان وزمین واعلموا ان اللہ قد فرض علیکم الجمعۃ وبدانید کہ خدای تعالی
فرض گردانید بر شما نماز جمعہ را فریضۃ مکتوبۃ فرضے کہ نوشتہ شدہ است در کتاب مجید ولازم وموکد گردانیدہ شدہ است بر جمیع
مسلمانان فی مقامے ہذا در محل ایستادن من کہ اینست فی شہرے ہذا در ماہ من کہ اینست فی عامی ہذا در سال من کہ اینست
الی یوم القیامۃ تا روز قیامت کہ تشریع وتکلیف بندگان منتہی بدان روز ست اشارت ست بتابید فرضیت نماز جمعہ
مقصود ذکر ہمین ست وذکر قول او فی مقامے ہذا الخ استطرادی ست ومقام احتمال دارد کہ اسم زمان بود ومراد ہمان روز باشد
واگر اسم مکان ہم بود مراد قیام دران وقت دارند فافہم من وجد الیہ سبیلا جمعہ فرض ست بر ہر کہ راہ یابد بسوی وی وتواند رسید
بوے وواجب گردد بروی باستجماع شرائط آن وشرائط وجوب جمعہ در کتب فقہ مذکور ست وشاید کہ تو بگوئی حوالہ بکتب
درست اگر ہم اینجا بیان کنی نزدیکتر بود بدانکہ شرط وجوب جمعہ بعد از وجود مصر یا فنای آن بلوغ وعقل وذکورت وحریت
واقامت وصحت وسلامت عینین ورجلین ست پس جمعہ بر مردان فرض بود ونہ بر زنان وبر آزادان نہ بر بندگان وبر مقیمان
نہ بر مسافران وبر تندرستان نہ بر بیماران ونہ بر کوران ونہ لنگان وہر کہ بعد از ادای نماز جمعہ پیش از شب تواند بمنزل خود رسید
وشب کرد جمعہ بروی واجب بود وبہذا قال الامام ابو حنیفہ وہمچنین آمدہ است در حدیث قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
الجمعۃ علی من آواہ اللیل اخرجہ الترمذی وظاہر مراد از عبارت من وجد الیہ سبیلا ہمین بیان مسافتے ست کہ امکان وصول
بجمعہ داشتہ باشد وما آن را اشارت بجمیع شرائط داشتیم تعمیما للفائدۃ فمن ترکہا فی حیوانی پس کسیکہ ترک کند جمعہ در
حیات من او بعدی یا ترک کند آنرا بعد از حیات من جحودا بہا بعلت انکار کردن آنرا واستخفافا بہا یا بجہت سبک پنداشتن
وسہل انگاشتن آنرا ولہ امام جائر او عادل واو را پادشاہی باشد جور کنندہ یا عدل ورزندہ یعنی بہر وجہ بر ہر تقدیر اقامت جمعہ

از دست نباید داد اینجا راه اعتذار و وقت که در تصحیح شرط عدالت و اقامت حدود و اجرای احکام در حد حصر معتبر کنند بسته شود
شعار اسلام ست بهر تقدیر باید کرد خود در آخر زمان چه جای آنست آخر اقامت جمعه در زمان عبدالملک بن مروان که بادشاه وقت
بود و حجاج که امیر الامرای او بود میکردند که بالاتر از وی ظالمی نبود و صحابه رسول حاضر بودند و هیچ یکے از ایشان انکار نمے کرد دیگر
چه توان گفت و نگویند که سکوت صحابه از جهت ظلم و ترس وی بود و از ینجا رضای باطن ایشان معلوم نشود چه اجتماع صحابه
بر باطل هر چند مقام خوف بود جائز نباشد و الا لازم آید بطلان بسیاری از احکام دین و نیز گفته اند که سلطان جائر ظالم اگر چه در
چیزهاے دیگر ظلم کند آخر نه در اقامت جمعه عدالت ورزید اینقدر بس ست و رعایت عدالت در تمامه امور مشکل ست و گفته اند که
در ان بلاد که ولاة آن کفار اند مسلمانان را میرسد که اقامت جمعه و اعیاد بکنند و اگر یکے را قاضی سازند قاضی میشود به تراضی
مسلمانان و بالجمله فرمود هر که ترک کند جمعه را فلا جمع الله شمله پس جمع نکند حق تعالی تفرقه و پریشانی او را شمل از اضداد ست
هم بمعنی جمعیت آید و هم بمعنی پریشانی و اینجا بمعنی اخیر ست و لا بارک له فی امره و برکت ندهد خدای تعالی در کار وی الا آگاه باش
ای مخاطب و بشنو و لا صلوة له و مقبول نیست مر تارک جمعه را نماز و لا صوم له و نه روزه است مراو را الا و لا زکوة له و نه زکوة ست
مراو را الا و لا حج له و نه حج ست مراو را الا و لا بر له و نه هیچ نیکے که کند مقبول ست مراو را حتی یتوب تا آنکه توبه کند از ترک جمعه
و جحود و استخفاف وی فان تاب پس اگر توبه کند و رجوع کند از ان گناه تاب الله علیه توبه کند و رجوع کند حق تعالے
بوی بعفو و رحمت پوشیده نماند که اگر مراد حقیقت جحود و استخفاف اوست آن خود کفری ست صریح و هیچ عبادت با کفر مقبول
و صحیح نبود مگر بتوبه و رجوع با سلام و این ظاهر ست چندان احتیاج به بیان ندارد و ظاهر آنست که جحود و استخفاف در عمل مراد بود
بعدم مواظبت و مداومت گویا ترک کردن و تکاسل نمودن گوشه ایهامی با نکار و استخفاف دارد و برین تقدیر ذکر عدم قبول
عبادات تغلیظ و تشدید باشد بر ترک جمعه و این معنی اشبه و اقرب بمقام مینماید و الله اعلم بعد از ان احکامی چند از باب
امامت بیان کرد خواه در جمعه باشد یا غیر آن و فرمود الا و لا تؤمن بفتح تای فوقانیه و ضم همزه و فتح میم مشدده و تشدید نون یعنی
باید که امامت نکند امراة رجلا زنی مرد را الا و لا یؤمن این نیز بهمان صیغه است لیکن بیای تحتانیه اعرابی مهاجرا و باید که امامت
نکند بادیه نشینی کسے را که هجرت کرده خلاصه معنی آنکه امامت نکند جاهل عالم را چه غالب بادیه نشینان جهل بود الا و لا یؤمن فاجر
مومنا و امامت نکند فاسقے مر مسلمان صالح را الا ان یقهره سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اکراه کند صاحب سلطنتے که بخاف سیفه و سوطه
ترسیده میشود از شمشیر وے و تازیانه وی باین طور که خود امامت کند یا دیگری را که نه شایسته آنست امام گرداند چاره
درین صورت صبر ست و عادت شریف آن بود که غالباً خطبه جمعه را کوتاه خواندی ابوداؤد از حکم بن حزن کلفی آورده است
که گفت قدوم آوردم بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با هفت کس یا نه کس و درنگ کردیم نزد وی روزے چند و شاهد
شدیم دران ایام جمعه را پس بخطبه باستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم متکی بر عصائی یا قوسی پس حمد گفت خداوند را و
ثنا کرد بروے عز و علا بچند کلمه خفیفه طیبه مبارکه پس گفت ایها الناس لن تفعلوا و لن تطیقوا کل ما امرتکم به و لکن سددوا و ابشروا
رواه احمد و ابوداؤد و مسلم و ترمذی از جابر بن سمره آورده اند که گفت بودم من که میگذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
نمازها پس میبود نماز وی میانه یعنی بسیار دراز نبود و در روایت ابوداؤد هم از جابر آمده که بود نماز وے میانه و خطبه وی
میانه میخواند چند آیتے از قرآن و تذکیر میکرد مردم را بدان و اگر احیاناً دراز هم خواندے نسبت بنماز کوتاه بودی و نماز را دائم
نسبت بخطبه دراز کردے و برای ترغیب در تطویل نماز و قصر خطبه و شاید که مقصود اصلی ترغیب بر تطویل نماز ست

والله اعلم فرمودے ان طول صلوة الرجل بدرستی که درازی نماز مرد وقصر خطبته وکوتاهی خطبهٔ وی مئنة من فقهه علامت
ونشانی ست از فقه ودانش وی وناشی ست ازان ودانا که وجود وی آن بود که در وعظ ونصیحت حرفی بس ست خصوصا از آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که مصدر جوامع الکلم ومظهر غرایب حکم ست مرد باید که در طاعت وعبادت کوشد وتهذیب نفس خود مشغول
باشد چنانکه گفته اند کردار باید نه گفتار ووعظ ونصیحت دیگران مظنهٔ خودنمائی وعدم موافقت قول با عمل نیز دارد پس فعل آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم تعلیم امت بود وهمین را تعلیم فعلی بس نکرد وبقول نیز آنرا موکد ساخت وطیبی در توجیه آن گفته که نماز
اصل وخطبه فرع ست واز قضایای فقهیه است ایثار اصل بر فرع بزیادت وتفضیل ونزد امام ابوحنیفه در خطبه مقدار الحمد لله ولا اله
الا الله یا سبحان الله در فرض کافی ست وزیادتها سنیت واستحباب دارد چه در قرآن فرموده است فاسعوا الی ذکر الله ومراد بذکر
الله خطبه است وذکر الله برین قدر صادق ست ومسلم از ابی وائل آورده که گفت خطبه خواند ما را عمار وایجاز کرد وبلیغ خواند چون
از منبر فرود آمد گفتیم یا ابا الیقظان تحقیق خطبه بلیغ خواندے اما موجز خواندے اگر خواندے که طویل تر ازین میخواندے خوشتر
بودے گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت ان طول صلوة الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه فاطیلوا
الصلوة واقصروا الخطبة وان من البیان لسحرا وامام نووے درینجا اشکال کرده وگفته که امر باطالت صلوة با حدیث تخفیف
صلوة وحدیث کانت صلوته قصدا مخالف ست وجواب داده که مراد تطویل صلوة ست بنسبت بخطبه نه تطویلے که شاق بود
بر مردم پس وی اقتصاد ست در طول انتهی وان من البیان لسحرا هم روی بمدح بیان دارد وهم بذم وے یعنی بیان مشابه
سحر ست در امالهٔ قلب وصرف آن بجانبے پس اگر صرف بجانب حق کند ممدوح بود واگر بطرف باطل برد مذموم وهر دو معنی در
موارد واستعمال اینحدیث مقصود ومراد افتاده است کما لا یخفی علی المتتبع وافضل آنست که خطبه بزبان عربی باشد ونزد امام
ابوحنیفه بغیر عربی نیز جائز ست بهر زبانے که باشد وبعض گفته اند از غیر عربی جز بفارسی روا نباشد واین فرع اختلافی ست
که میان وے وصاحبیه در قراءت قرآن ست وآن در کتب مسطور ست وگفته اند که وی در آخر رجوع کرد بقولهما وهو الصحیح وعلیه
العمل ودر خطبه قواعد اسلام را بیان فرمودے ومهمات دین را تعلیم کردے وبذکر موت وتزهید در دنیا وترغیب در آخرت
تذکیر نمودے واگر در اثنای خطبه حاجتے از خود یا از غیر خود عارض شدے یا سائلی سوال کردی از مسئلهٔ دین قطع کردی سخن را
وحاجت را بگذاردے وسائل را جواب دادے وآنگاه خطبه را تمام کردے اما اول چنانکه ابوداود وترمذی ونسائی از بریده
آورده اند که روزے آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطبه میخواند پس حسن وحسین رضی آمدند پیراهن هائی سرخ پوشیده وراه میرفتند
افتان وخیزان پس فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از منبر وبرداشت هر دو را از زمین ونهاد هر دو را پیش خود وفرمود
صدق الله انما اموالکم واولادکم فتنة دیدم این هر دو صبی را که میرفتند ومے لغزیدند ومے افتادند پس صبر نتوانستم کرد تا آنکه قطع
کردم سخن را وبرداشتم ایشان را وابوداود ونسائی نهادن هر دو را در پیش ذکر نکرده ونیز ابوداود ونسائی از انس بن مالک
آورده اند که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که فرود مے آمد از منبر بجهت آنکه پیش می آمد او را مردے
بحاجت پس مے ایستاد با وے تا قضا میکرد حاجت او را واما ثانی چنانکه مسلم ونسائی از ابورفاعه عدوے آورده که گفت
رسیدم برسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وآنحضرت خطبه میخواند پس گفتم یا رسول الله مردے غریب آمده سوال میکند از دین
خود ودرنمی یابد که چیست دین وے پس اقبال کرد برمن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وترک داد خطبه را تا فرود آمد
ورسید نزد من وکرسی آوردند چنان گمان برم که پایهاے او از آهن بود ونشست بروی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

وشروع کرد تعلیم کردن مرا از آنچه تعلیم کرده است او را پروردگار او عز وجل پس ترفت بخطبه خود و تمام کرد آن را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
و امام نووی گفت ازین حدیث معلوم شود که هر که از کیفیت در آمدن در اسلام سوال کند واجب شود تعلیم وی بالفور از جهت
بودن وی اهم از جمیع امور و اگر درویشے یا محتاجے را در میانه جمع بدیدے حاضران را امر فرمودے بتصدق و تحریض کردے
بدادن چیزے از ثواب و دراهم و جز آن چنانکه اصحاب سنن وغیر ایشان از ابو سعید خدری رضی آورده اند که آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم خطبه میخواند مردے آمد در جامهائے کهنه و صورت شکسته پس فرمود مر او را آیا گذارده نماز را یانه گفت نه فرمود
بگذار دو رکعت و ترغیب کرد مردم را بر صدقه و در بعض روایات آمده که گفت ورا که بار دیگر چنین مکن و نام این مرد سلیک ست
بصیغه تصغیر و همین حدیث ست که متمسک شافعیه است در وجوب تحیت المسجد اگرچه در وقت خطبه باشد و درین جا ست کلام
طویل از طرفین که بجهت خوف اطالت و ملالت متروک شد چنانکه در خصائص جمعه در انصات نزد خطبه اشارت بدان کرده شد
و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر در امر معروف چنانچه قصه عمر رض با عثمان رض در وضو برای جمعه
معلوم شد و چون نام خدا یاد کردے بانگشت شهادت اشارت فرمودی چنانکه مسلم و ابو داؤد و ترمذے و نسائی از
عماره بن رویبه آورده اند که وی دید بشر بن مروان را بر منبر که هر دو دست برمیداشت پس گفت قبح اللہ هاتین الیدین بد ساناد
خدا این دو دست را و گفت بتحقیق دیدم من رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که زیاده نمیکرد بر اشارت کردن بانگشت
شهادت و چون جماعت تمام حاضر شدندے برای خطبه بیرون آمدی از حجره یا از صف اگر در مسجد بودی تنها و حاجبے
پیش وے نبودے چنانکه الآن متعارف ست در بیرون آمدن خطیب جمعه و عید در حرمین وغیرهما که با جماعه کثیر با علما
بوضع غریب و طمطراق بر آیند و پیش آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هرگز طرقوا والیک که چاوشان و خادمان کنند نبود و
همچنین طیلسان و طرحه این نیز بمعنی طیلسان ست چنانچه در قاموس گفته و برین تقدیر عطف تفسیری طیلسان باشد
اما خالی از چیزے نیست مگر آنکه نام نوعے خاص از طیلسان دارند و جامه سیاه و اسبال این ملابس معتاد نبودی این عبارت
احتمال دارد که ملابس بکسر سین خوانند و معتاد نعت وی یعنی این ملابس که الآن معتاد خطباست در آنجا نبودی بر نهوجه افاده
نفی مطلق کند ولیکن در مشکوة از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خطبه خواند و بر سر مبارک وی
دستار سیاه بود که فرو گذاشته بود دو طرف او را میان کتفین خود در روز جمعه و تحمل که موقوفش خوانند نفی بمعتاد خود برین تقدیر
بوقوع بعضے از انها احیاناً منافی نبود و این ارسال طرفین عمامه بین الکتفین که بعضے از آن تعبیر بتکویر عمامه کرده اند احیاناً
فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود مخصوص بجمعه نیست چنانکه در بیان عادت لباس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بیاید انشاء اللہ تعالی فافهم و چون در مسجد در آمدے بر حاضران سلام کردے و چون بمنبر بر آمدے روی سوی کسان آوردے
و دیگر بار سلام کردے آنگاه بنشستی رواه ابن ماجه عن ابن عمر رض و از سراجیه نقل کرده اند که سلام نگوید خطیب بر قوم مگر آنرا مخصوص
بآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم داشته اند یا در صحت روایت آن سخن دارد و در حاشیه شرح ابن الهمام نوشته است و
از قدوری نقل کرده که طحاوی گفته که چون امام بر منبر بر آید ظاهر مذهب آنست که سلام نگوید زیرا که خروج امام برای قطع
کلام ست پس جائز نباشد سلام چنانچه مذهب شافعی ست و حدیثے که از نافع از ابن عمر روایت کرده اند ضعیف ست
و ما نیافتیم درین باب حدیثے صحیح مگر احادیث ضعاف که احتجاج را نشاید و اگر ثابت شود حمل بر حالت اباحت کلام میکنیم
و بلال شروع در اذان کردے در پیش دست آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و در زمان شریف غیر ازین اذان نه بود و در هدایه

گفته که نزد بعضے معتبر همین اذان ست در حق وجوب سعے وحرمت بیع واصح آنست که معتبر اول ست اگر در قرش که بعد زوال ست گفته باشند زیرا که مقصود که اعلام ست بوی حاصل شد انتهی وهمچنین در زمان ابوبکر وعمر رضی الله عنهما وچون دور خلافت بعثمان بن عفان رضی الله عنه رسید وکثرتے وتفرقے در مردم پیدا شد امر کرد باذان دیگر پیش ازین اذان بر زوراء که نام موضعی ست بیرون مسجد در بازار مدینه وآن مکان را احجار الزیت خوانند سنگهاے سیاه است در انجا گویا آنرا بروغن زیت طلا کرده اند ازین جهت آنرا احجار الزیت گویند واین اذان دیگر را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار احداث اگرچه اول ست باعتبار فعل ولهذا بعض علما استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی ست وثانی اول وبعض ثالث نیز گفته اند باعتبار تسمیه اقامت باذان چنانچه در حدیث بین کل اذانین صلوة نیز واقع شده است وچنانچه بهمین اعتبار در بعض روایات واقع شده که در زمان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو اذان بود بدانکه اذان مستحدث در زمان عثمان رضی الله عنه اذان اول بوده اما این اذان دیگر که برای سنت جمعه گویند نه در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوده نه در زمان صحابه ونه بعد از ایشان ونیست عمل بروی در اکثر دیار اسلام ونیز معلوم نشد که از کجا باز پیدا شد در حواشی هدایه گفته اند که این اذان در زمان حجاج احداث یافته پس باید که سنت را هم بعد اذان اول بگذارند واگر خواهند بقصد اعلام الصلوة الصلوة نیز گویند ودر بعض کتب واقع شده است که اذان اول از مستحدثات بنی امیه است وغالبًا این باعتبار آنست که بعض محققین گفته اند که همین اذان را که عثمان رضی الله عنه بر زوراء امر فرموده بود هشام بن عبد الملک آنرا بمسجد نقل کرده والله اعلم ودر بعض روایات آمده که اذان اول در زمان عمر رضی الله عنه بن الخطاب بود وتا عهد عثمان رضی الله عنه استمرار پذیرفت وبعض گفته اند که در زمان عمر رضی الله عنه مجرد اعلام بود وعثمان رضی الله عنه آنرا بلفظ اذان حکم کرد وبر مکان عالی فرمود وازین جهت نسبت بوی کردند وبرهر تقدیر آنچه خلفاے راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت واگر بعضے از اسلاف اطلاق بدعت بران کرده بمعنی آنست که در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود ومقصود تذمیم وتقبیح آن نخواهد بود کذا قال العلماء چون بلال از اذان فارغ شدے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برخاستے وخطبه کردے بی فاصله بعملے وسخنی دیگر میان اذان وخطبه ودر ایستاده خطبه خواندن احادیث واخبار صحیحه بسیار آمده ونزد امام ابو حنیفه ومالک واحمد قیام سنت ست زیرا که مقصود ذکر ست وآن حاصل ست بقعود وآنکه گویند که خطبه بجای رکعتین ست بحقیقت نیست مراد آنست که قصورے که در جمعه در عدد رکعات ظهر واقع شده خطبه جبر نقصان آن در ثواب میکند ولهذا استقبال قبله وحرمت تکلم که شرط اند در نماز در خطبه نیست ولیکن چون مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران ثابت شده سنت باشد وترک آن بی ضرورت مکروه کذا فی شرح ابن الهمام ونزد شافعی واجب ست از مالک نیز روایتے در وجوب آمده ودر صحیح بخاری ومسلم وغیره از جابر ابن سمره آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطبه میخواندند قائما بعد ازان می نشست پس می ایستاد وخطبه دیگر مے خواند وهر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه میخواندند دروغ گواست ومسلم ونسائی از کعب بن عجره آورده که وی در مسجد در آمد وعبد الرحمن بن ام الحکم را که یکے از مروانیه واتباع ایشان بود دید که خطبه میخواند نشسته گفت به بینید این خبیث را که نشسته خطبه مے خواند وحال آنکه حق تعالے فرموده است + واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما + وسبب نزول این کریمه آنست که رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم خطبه میخواندند واهل مدینه را قحط وگرانی غله سخت رسیده بود ناگاه درین میان شنیدند که قافله از شام رسیده است همه برخاستند وبجانب قافله رفتند وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را تنها در خطبه ایستاده گذاشتند مگر دوازده تن از صحابه که ابوبکر وعمر رضی الله عنهما از ایشان بودند نشسته ماندند وچون فرمود وترکوک قائما معلوم شد که خطبه در حال قیام بود

و از معاویه نیز نقل کرده اند که خطبه نشسته میخواند و گفته اند که وی دران معذور بوده که پیه شکم وی بسیار شده بود و طاقت
ایستاده شدن و خطبه خواندن نداشت کذا قال الشیخ فی فتح الباری و نیز گفته اند که روایت کرد عبد الرزاق از معمر از
قتاده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ابو بکر و عمر خطبه میخواندند در جمعه ایستاده و چون بر عثمان شاق شد قیام در اثنای خطبه
می نشست در دو استراحت میکرد و ساکت می بود و بعد از انکه بحال خود می آمد برمی ایستاد و میخواند و چون معاویه امیر شد خطبه
اولی نشسته میخواند و ثانیه ایستاده و لیکن او را ضرورت بود که طاقت ایستادن نداشت کذا فی فتح الباری انتهی و در شرح
ابن الهمام گفته که قصهٔ عثمان که گویند چون در اول جمعه بعد از تولیت خلافت بمنبر برآمد و گفت الحمد لله و حصر شد مذکور نیست
در کتب حدیث و نه در کتب فقه والله اعلم و شمشیر و نیزه بدست نگرفتی بلکه اعتماد بر کمانی یا عصائی کردے و گفته اند که اعتماد
بر سیف و مانند آن اشارت ست بآنکه قوام این دین بشمشیر و بسلاح ست و ابن قیم گفته که این سخن چیزے نیست چه قوام
این دین بقرآن و وحی ست کذا فی المواهب و در بعض روایات فقهیهٔ حنفیه آمده که اتکا بر قوس یا عصا مکروه است و
صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعتماد بر عنزه میکرد که
با وے میبود و از روضة العلماء نقل کرده اند که در هر بلدے که فتح وے بغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند
و آنجا که بصلح ست چنانکه مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بر سیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق
عنوة است و نزد حنفیه بعصا که نزد ایشان بصلح ست کما بین فی موضعه و مصنف میگوید که این یعنی اعتماد بر کمان یا عصا پیش
از ان بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزی اعتماد کردی عصا ولی کمان و نه غیر آن و قصهٔ ساختن منبر آنست
که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیش از وضع منبر قریب بمحراب متصل جانب غربی ایستاده خطبه میخواند و گاه گاهی بسبب طول
قیام و عروض ملال بر چوبے که دران مقام نصب کرده بودند تکیه میفرمود و در مدینه امراة بود از انصار که غلامی داشت نجار پس
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کسے را نزد آن امراة فرستاد که اگر امر کنی آن غلام نجار خود را تا چوبے چند را بهم آورده
منبری برائے من بسازد تا بران برآمده خطبه خوانم بهتر باشد آن زن بفرمود و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بغلام خود را
کرد وی از چوب گز منبرے ساخت سه درجه پس در موضعے که الآن منبر شریف ست نهادند و چون آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بر منبر برآمد و خطبه خواند آن چوب که پیش ازین بران تکیه زده خطبه میخواندند از فراق صحبت آنحضرت صلی الله علیه
و آله وسلم بفریاد آمد و آواز کرد چنانکه ناقه آواز کند و تمامهٔ صحابه از مشاهدهٔ ناله و فریاد وی بگریه درآمدند پس آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم از منبر فرود آمد و او را در کنار خود گرفت تا از گریه و فریاد باز آمد و این خبر حنین جذع یعنی فریاد کردن این چوب مشهور ست
و بعض گفته اند که بسر حد تواتر رسیده است و طول منبر شریف بقول صحیح دو ذراع بود و عرض و یک ذراع عرض و درجه و نشستن
تا زمان خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آن منبر بجای خود بود و اول کسیکه او را بجامه قبطیه پوشید عثمان بن عفان بود
و بقول اول کسیکه کسوت کرد معاویه بود و هم بزمان امارت خود وقتیکه در شام بود قدوم آورد و خواست که منبر آنحضرت را
صلی الله علیه و آله وسلم بشام ببرد چون از جای خود ش بجنبانید همان ساعت آفتاب گرفته شد بحدیکه ستارهاے آسمان
نمودن گرفتند پس معاویه ازین خیال برگشت و اعتذار آن را با صحاب گفت که مقصود من تفحص و تحقیق حال آن بود تا او را
زمین نخورده باشد بعد از ان شش پایه دیگر بران افزود و منبر نبوی را بالاے آن داشت و در بعض روایات این حکایت
نسبت بمروان کنند که بر مدینه مطهره از جانب معاویه حاکم بود و معاویه از شام بوی نوشته بود که منبر مصطفوی را بشام بفرستد

والله اعلم و وضع منبر در سنه سابع بود و بقول صحیح در ثامن و چون کهنه شد مردم بجهت تبرک از ان شانها ساختند و صحیح آنست
که آن منبر با زیادتی که معاویه ساخته بود در حریقی که در سنه اربع و خمسین و ستمائة در مسجد شریف شد سوخت بعد از ان خلفا و ملوک
هر کدام منبری ساختند و در سنه ثمان و تسعین و تسعمائة که کاتب حروف باقامت مدینه مطهره مشرف بود سلطان مراد منبری
از هفت جوش ریخته فرستاد و عبارت منبر عمر سلطان مراد تاریخ آنست و در رسالهٔ وضع منبر و اسم صانع آن اختلاف روایات است
که در محل خود مذکور شده است والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در میان هر دو خطبه لحظهٔ بنشستی چنانچه در حدیث جابر
بن سمره آمده و خاموش بودی و دعا از ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم درینوقت بصحت نرسیده است ولیکن یکی
از اقوال که در تعیین ساعت جمعه و استجابت دعا در ان آمده قولی هست که در وقت جلوس بین الخطبتین است طیبی آنرا از بعض
شراح مصابیح نقل کرده است و مقدار این جلوس آنست که هر عضو در محل خود قرار یابد و این جلسه سنت است شرط نیست نه واجب
از جهت حصول مقصود بدون وی و زرکشی از مغیره بن شعبه آورده که گفت دیدم علی ابن ابی طالب رض را که خطبه خواند و نه نشست
تا آنکه فارغ شد و بعضی از اصحاب احمد بن حنبل بوجوب آن رفته از جهت مداومت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بران
و چون از خطبه دوم فارغ شدی بلال اقامت گفتی و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از منبر فرود آمدی و نماز گذاردی
و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در حالت خطبه مردمان را بنزدیک شدن فرمودی و فرمودی حاضر آئید ذکر را و قریب شوید
از امام و بسا که مرد دور افتد از مقام خیر تا رفته رفته پس افتد و موخر گردد در در آمدن بهشت اگرچه در آید در وی اخرجه ابو داود
عن سمرة بن جندب و بخاموشی نزد خطبه امر کردی و گفتی ان الرجل بدرستی که مرد اذا قال لصاحبه چون گوید بهمنشین خود در وقت
خطبه انصت خاموش باش فقد لغا پس بتحقیق لغو گفت چه درین امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر میکرد
خود از دست داد و من لغا فلا جمعة له و هر که لغو گفت او را جمعه و ثواب آن بر وجه کمال نبود و لغو کلام غیر مشروع و عبث را
گویند و حدیث ابی هریره در صحیحین و در کتب ستة باین لفظ مذکور است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اذا قلت لصاحبک
یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت و لفظ ترمذی و نسائی مانند آنست که مصنف ذکر کرده و در بیان خواص جمعه
در خاصیت نهم ذکر الصفات و افعال در ان به تفصیل نوشته شده است و کان یقول و بود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
که گفتی چنانچه روایت کرده است احمد از ابن عباس من تکلم یوم الجمعة هر که سخن کند روز جمعه والامام یخطب در حالی که امام خطبه
میخواند فهو پس آن مرد یعنی حال او و مثل او کمثل الحمار همچون حال و قصهٔ خریست که یحمل اسفارا بر میدارد کتابها را یعنی بار آن
می برد و مشقت در برداشتن آن میکشد اما منتفع بدان نیست این مثل عالم بی عمل است مانا که درینجا تعریض است بمذهب یهود
که این آیت نازل در شان ایشان است و ایشان در وقت خطبه لغو میگفتند والذی یقول انصت و آن کسیکه میگوید مرد دیگر را
در وقت خطبه انصت لیس له جمعة نیست مر او را جمعه این زجر و تشدید است برین قول و فرمود یحضر الجمعة ثلثة نفر حاضر می آیند
جمعه را سه کس و نفر در اصل جماعة را گویند میان سه و ده رجل حضرها بلغو یکی از ان سه نفر مردیست که حاضر شد جمعه را بلغو فذلک
حظه منها پس آن لغو است نصیب وی از جمعه یعنی محروم است از ثواب و رحمت الهی و رجل حضرها بدعاء مرد دیگر است که
حاضر شد جمعه را بدعا و سوال و طلب حاجات فهو رجل پس وی مردیست دعا الله و دعا کرد خدای تعالی را و خدا تعالی مختار است
ان شاء اعطاه اگر خواهد بدهد او را آنچه خواسته است بدعا اگرچه شرائط و آداب آن مفقود بود و ان شاء منعه و اگر خواهد منع کند و نه دهد
با وجود استجماع شرائط و آداب آن از بنده از جهت اختیار وی و وجود مصلحت و حکمت و نشاید او را اجابت [illegible] حاجت بنده [illegible]

ولازم نیست بلکه محض فضل وکرم اوست وهیچ چیز بروی واجب نبود ورجل حضرها دمردی دیگرست که حاضر شده است جمعه
بانصات وسکوت بحضور وخاموشی درظاهر وباطن ولم یتخط رقبة مسلم وگام نزده وپایمال نکرده گردن مسلمانی را ولم یوذ احدا وایذا
نکرده بپایمال کردن وازجا برخیزانیدن وجای تنگ ساختن هیچ یکی را فهی له کفارة پس آن جمعه مراو را کفارت ست الی الجمعة
التی تلیها از گناهان صغیره که کرده است تا جمعه دیگر که متصل می آید او را وزیادة ثلثة ایام وسه روز دیگر بالای آن وذلک وابن
ثابت ست لان الله ازجهت آنکه خدای عزوجل یقول میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هرکه نیکی کند مراو راست ده چندان
پس یکهفته وسه روز بالای آن جزای یک روز جمعه باشد ذکره ابوداؤد عن عبد الله ابن عمرو رض وازین حدیث معلوم شد که شرط
خضوع وخشوع وسکوت وانصات وعدم ایذای مردم بلندتر از دعا وسوال ست ودر حدیث ترمذی از معاذ بن انس جهنی
آمده است قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم واحادیث درین باب
بسیارست وچون بلال از اذان فارغ شدی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شروع در خطبه کردی این حکم سابق معلوم شده است
فائده در اعادهٔ آن نیست واگر مقصود از ذکر آن توطیهٔ این قول ست که گفته وکسی بسنت مگذا ... و ... شود که مراد
مصنف از قول او پس بسنت گذاردن برنخاستی نفی مشروعیت سنت ست پیش از جمعه چنانکه از سیاق کلام وی واضح ست
که وقت برخاستن برای سنت گذاردن پیش از اذان وشروع در خطبه ست نه وقت فارغ شدن از اذان پس اولی آنست که
ابتدا همین حکم میکرد که پیش از خطبه کسی سنت نگذاردی یا گوید پیش از نماز جمعه سنت راتبه نیست چنانکه در ظاهر این قول را
داخل تحت جزء اندادیم بلکه کلامی مستانف ست وبا وجود آن خالی از حشو نیست بالجمله مقصود وی انکار سنت ست پیش از جمعه
میگوید که سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود وبعضی از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس
برظهر میکنند واثبات سنن بقیاس جائز نیست بعد ازان مبالغه وتاکید در نفی آن میکند ومیگوید وائمه وعلما که در سنن صلوة
تصانیف کرده اند وبضبط نمازهای سنت اعتنا نموده اند در سنت پیش از جمعه چیزی روایت نکرده اند واما بعد از جمعه چون
بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگذاردی واگر در مسجد گذاردی دو رکعت گذاردی ومیفرمود من کان منکم مصلیا بعد الجمعة هرکه
باشد از شما نماز گذارنده بعد از جمعه فلیصل بعدها اربعا پس گو که بگذارد بعد ازو چهار رکعت این حدیث را مسلم وابوداؤد وترمذی
از ابوهریره روایت کرده اند وگفت ترمذی این حدیث صحیح ست وعمل برین ست نزد بعضی از اهل علم ومذهب اسحاق آنست
که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت واگر در خانه بگذارد دو رکعت برعکس آنچه در متن مذکورست اکنون ما آنچه در کتب در نماز پیش از جمعه و
بعد از وی آمده موافق کلام مصنف یا مخالف آن نقل کنیم وبالله التوفیق بدانکه نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده وهم دو رکعت
وهم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیثی که مصنف آورده ودر روایتی از مسلم آمده اگر چیزی باعث تعجیل پیدا شود بگذارد دو رکعت
در مسجد ودو رکعت وقتیکه برگردد ودر روایت ابی داؤد اگر گذارد دو رکعت در مسجد پس از ان بیاید منزل را بایست که بگذارد دو رکعت
دیگر واما دو رکعت مسلم وترمذی از ابن عمر رض آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد بعد از جمعه دو رکعت وگفت
ترمذی که درین باب حدیث از جابر نیز آمده وحدیث ابن عمر رض حسن صحیح ست وعمل برین ست نزد بعضی از اهل علم وباین قائل ست
شافعی واحمد ودر روایت بخاری ومسلم وابی داؤد وترمذی ونسائی از نافع باختلاف الفاظ آمده که گفت بود عبد الله بن عمر رض که میگذارد
روز جمعه دو رکعت در خانه خود ودر روایتی چون برمیگشت از جمعه میگذارد در خانه خود دو رکعت ومیگفت همچنین کرده است رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ودر روایتی آمده که ابن عمر رض میگذارد بعد از جمعه دو رکعت واطالت میکرد درانها ومیگفت بود رسول خدا

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که میکرد این را و اما شش رکعت ابو داؤد و ترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد دو
رکعت پستر گذارد بعد از ان چهار رکعت و در روایتی آمده که بود ابن عمر چون میگذارد جمعه را بمکه پیشتر میرفت پس میگذارد
دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون بمدینه میبود میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانه خود و میگذارد دو
رکعت و نمیگذارد در مسجد پس پرسیده شد او را ازین حال گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که میکرد آنرا و گفته اند که این
پیشتر رفتن ابن عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده است که نمازی بعد از نمازی دیگر نگذارد تا تکلم
نکند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نمازها جاری ست و فصل کردن بمکان بمنزلهٔ خروج ست یا تکلم و فرق میان مکه و مدینه
بتقدیم نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد و اللہ اعلم که خانهٔ ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بران
و در مکه مسافر بودند و منزل بعید پس فرق بمکان را قائم مقام رجوع به بیت ساخت و بعضی از شراح مشکوة گفته اند که گذاردن
در مکه در مسجد بجهت تعظیم مکه است که جائز ست در وی انچه مکروه است و جائز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات کراهت در انجا مکروه
نیست و در غیر آن مکروه و ترمذی گوید که روایت کرده شده است از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد بگذاردن دو رکعت بعد
جمعه پستر چهار رکعت انتهی و سنت بعد از جمعه چهار ست نزد ابی حنیفه و نزد صاحبیه شش اول چهار پستر دو و اما نماز پیش از جمعه نیز
ثابت شده است ترمذی در جامع خود بابی عقد کرده است بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة و بعدها و گفته است که روایت
کرده شده است از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبداللہ بن المبارک
بمذهب ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبة بن ابی مالک القرظی می آرد که گفت مردمان در زمان عمر بن الخطاب
نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون شد عمر و چون بیرون می آمد عمر می نشست بر منبر و اذان میگفت موذن الحدیث و ظاهر
آنست که انچه در صحیح بخاری از حدیث سلمان آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت و در صحیح مسلم
از ابی هریره که من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت نیز ناظر در سنت پیش از جمعه است و اللہ اعلم و سیوطی در جمع الجوامع از ابی هریره
آورده من کان مصلیا یوم الجمعة فلیصل قبلها اربعا و بعدها اربعا رواه ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور ست که بعض گفته اند که آن
دو رکعت که حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابو سلیک غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقت خطبه و تجوز در ان همان سنت
پیش از جمعه بود و هم در مواهب میگوید که روایت کرد ابو داؤد و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود ابن عمر که
اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود و میگفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و باین
حدیث احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه بر اثبات سنت جمعه پیش از وی و اعتراض کرده شده است برین قول
ابن عمر که گفت همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم راجع بفعل اخیر ست که گذاردن دو رکعت ست بعد از نماز جمعه در خانه
نه بمجموع گذاردن قبل الجمعة و بعدها بقرینهٔ احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخول وقت جمعه ست آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خود وقت زوال بیرون می آمد و مشغول بخطبه میشد و بعد از وی نماز جمعه پس گذاردن نماز پیش از جمعه
گنجایش ندارد پس آن نفل مطلق باشد نه سنت جمعه انتهی و پوشیده نماند که حصول یقین بر آمدن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
متصل زوال و انحصارات ان بحدیکه پیش از وی در خانه نماز نگذارده باشد مشکل ست و در شرح ابن الهمام میگوید
که خروج آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از زوال بود پس جائز ست که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و میگوید
واجب ست حکم کردن بوقوع این مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می گذارد

بعد از زوال آفتاب چهار رکعت میفرمود این ساخته ست که گشاده میشود درهای آسمان الحدیث و تعیین واجب ست حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان سے یافتند وقت زوال را چنانکه موذن بلکه اعتماد موذن در دخول وقت بر قول ایشان بود و ایشان اعلام میکردند او را بدخول وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم آمده است که اعلام میکردند او را بدر آمدن وقت تا اذان میگفت انتهی اگر گویند مقصود این بعض که نفی سنت قبل الجمعه میکند نفی نماز یست که راتبه جمعه باشد گویند که مقصود اصلی اثبات نماز ست پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت ست حال آنکه گفته اند که مراد باین چهار رکعت سنت ظهر ست پس از چه سنت جمعه نباشد والله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمه باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة وقبلها بعد از آن حدیث آورده و دو رکعت بعد الجمعه را گفته و در صلوة قبل الجمعه حدیثی ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که گفت گویا بخاری از عدم تعرض الصلوة قبل الجمعة این قصد دارد که اصل استوای ظهر و جمعه است تا دلیلی بر خلاف آن دلالت نکند زیرا که جمعه بدل ظهر ست چون اهتمام و عنایت وی بذکر صلوة بعد الجمعة بیشتر بود بجهت ورود صریح حدیث در آن تعرض بدان مخصوص داشت لهذا تقدیم کرد ذکر بعد را بر قبل در ترجمه بر خلاف عادت در رعایت مناسبت انتهی و این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته که بعضے از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند آیا پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده شد قیاس نیست بلکه این همان سنت ست که در ظهر بود و کما لا یخفی و بالجمله جماعتے از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و مبالغه کرده اند در انکار این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده اند از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند و در فتح الباری میگوید که قوی ترین آنچه تمسک کرده میشود بوے در مشروعیت رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثے ست که تصحیح کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم ما من صلوة مفروضة الا و بین یدیها رکعتان قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب ست از مصنف که گفت علما در سنت پیش از جمعه چیزے روایت نکرده اند والله اعلم **فائده** از محیط نقل کرده اند که در هر موضع که شک بود در شرائط جمعه اهل آن موضع را باید که بعد از جمعه چهار رکعت بگذارند به نیت ظهر احتیاطاً تا اگر جمعه صحیح نیفتد از عهده فرض وقت باداى ظهر بیقین بیرون آیند و از فتاوی الحجة آورده اند که احتیاط در قرای کبیره آنست که پیش از جمعه چهار رکعت سنت بگذارند و بعد از وی چهار رکعت به نیت سنت وقت پس ظهر بهتر دو رکعت سنت وقت قول صحیح و مختار همین ست تا بیشک از عهده بیرون آید و بعض گفته اند که این چهار رکعت که بعد از جمعه احتیاطاً به نیت ظهر میگذارد بهتر آنست که پیش از جمعه بگذارد زیرا که چون جمعه را با جماعت گذارد پس از آن به نیت ظهر بگذارد و درینجا اسائت ظنی بمسلمانان لازم آید که نماز جمعه که گذارده اند فاسد بود و گفته اند که اگر در دو رکعت اخیر این چهار رکعت بعد از فاتحه معوذتین بخواند به نیت رقیه و استعاذه نه به نیت قرأت سوره دو رکعت اخیر ضرری ندارد و در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در دو رکعت اخیر فرض اربع سورة قصیر میخواند و بقول مختار نزد حنفیه ناخواندن آن واجب نیست که بخواندن آن سجده سهو واجب گردد و اختلاف کرده اند در کیفیت نیت این نماز بعض گفته اند که گوید فریضه آخر ظهر صلی فی ذمتی و بعض گفته اند این چنین نیت کند آخر فرض ادرکت وقته ولم یؤد بعد و ظاهر از اطلاق عبارت فقها آنست که احتیاج باین تقییدات نیست بلکه نیت صلوة ظهر وقت کند چنانچه در سائر ایام میکند چه اگر جمعه صحیح نیست پس این فرض باقی ست بیقین و الا التطوع به نیت فرض صحیح ست و صحیح آنست که جمعه صحیح ست اگرچه سلطان جابر باشد و تنفیذ جمیع احکام بالفعل صورت نه بندد ذکر جمیع هذه المسائل فی سنن الهدی والله اعلم **فصل** در نماز عید روز عید را

ازان روز عید گویند که وے عود میکند و مکرر می آید در هر سال و این وجه عام ست بر همه ایام دیگر نیز صادق آید ازین جهت بعض
قیدی زیاده کرده اند مخصوص بدان و گفته اند عود میکند بفرح و سرور و موجب سرور و فرح در عید فطر شکرانهٔ تمامی نعمت صیام
ست و در عید اضحی تمامی نعمت حج که بوقوف عرفات که عمدهٔ ارکان اوست حکم تمامی دارد و جمعه که عید هر هفته است شکرانهٔ
تمامی نمازهاے هفته پس شکرانهٔ تمامی همه ارکان اسلام عیدے که باعث اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام گردد وضع
کرده اند و شکرانهٔ طاعت و عید آن بحکم لئن شکرتم لازیدنکم هم بطاعت و عبادت ساختند اما زکوٰة چون اداے آن را
وقتی معین و اتفاق اجتماع نبود شکرانهٔ تمامی آنرا عیدی مناسب نیفتاد و بعض گفته اند او را عید بجهت تفاؤل بعود وے
گفتند یعنی بقا با دو سال دیگر برسد چنانکه قافله را در ابتدای خروج قافله گفتند که قفول در لغت رجوع و بازگشتن بود گویا
تفاؤل ست بآنکه برود و بسلامت باز گردد و صلوٰة عیدین بمذهب امام ابوحنیفه فرض ست چنانچه جمعه و بروایتی واجب
و گوید تسمیهٔ او بسنت بجهت ثبوت اوست بسنت نه بکتاب و نزد صاحبین سنت و شافعیه نفل گفته اند و آنرا افضل نوافل انگاشته
و بقولی سنت موکده و مالک گفته سنت واجبه و وجوب اینجا مگر بمعنی تاکد باشد و احتمال وجهی که در مذهب امام ابوحنیفه
مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد فرض عین ست چنانکه نزد امام ابی حنیفه و صحیح نزد وے آنست که فرض کفایت ست و
بروایتی از امام ابوحنیفه نیز همچنین آمده عادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که نماز عید را خواه عید فطر خواه
عید اضحی در مصلی گذاردے رواه البخاری و مسلم و آن مکانی ست بیرون مدینه جانب غربی مسجد شریف بیرون دروازه مصری
که قافلهٔ مکه ازانجانب درآید و میان وی و مسجد شریف هزار ذراع ست کذا فی تاریخ المدینه و درینجا دلیل ست برآنکه بیرون
برآمدن برای نماز عید بصحرا افضل ست از گذاردن وی در مسجد چه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با وجود آن فضل و شرف که
مسجد وی دارد بمصلی بیرون آمده در جاهاے دیگر بطریق اولی بود و هم بسبب حمل ناس در امصار مگر آنکه عذری باشد چنانکه گفت
یک عید باران بود در مسجد گذارد و این جز یکبار پیش نبود و صاحب مواهب لدنیه از ابن القیم نقل میکند که گفت نگذارد عید را
در مسجد مگر یکبار که باران رسید پس بمصلی بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث و این حدیث در سنن ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هریره
مرویست انتهی و اهل مکه هم از زمن اول عادت برین دارند که در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نروند و بعض گفته اند که در مسجد افضل ست و آنحضرت
صلے الله علیه و آله وسلم که در مسجد نگذارد بجهت ضیق وی بود بخلاف مسجد مکه که وسعتی تمام دارد و الآن خود اهل مدینه نیز در مسجد
گذارند و بمفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجه کفایت ست با آبادانی این بلدهٔ مطهره
بخلاف زمان مبارک وی صلے الله علیه و آله وسلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام می گوید که سنت
آنست که برآید امام بجبانه و استخلاف نماید کسے را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جائز ست گذاردن آن در شهر در دو
موضع باتفاق و نزد محمد جائز ست در سه موضع نیز اگرچه استخلاف نکند امام و قیاس بر جمعه مقتضے اکثر از سه نیز میگردد و در بلدهٔ لاهور
و بعض بلاد دیگر همچنین میکنند و عادت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که در روز عید اجمل و احب ثیاب پوشیدی و حله
داشت فاخر برسم عیدین و جمعه آنرا پوشیدی حله جفت جامه را گویند که ازار و ردا است نه آنکه نام جنس جامه است مثل قریشی و
غیر آن چنانچه بعضے توهم کنند و گاهی بود مخطط بخطوط سبز یا سرخ پوشیدی و این جنس برد در یمن بسیار بود و برد یمانی که گویند
این ست چنانچه الاچه درین دیار و آنکه در بعض احادیث واقع شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم حله سرخ پوشیدے
همین مراد ست یعنی ردا و ازار داشت مخطط بخطوط سرخ نه جامه ابریشمے سرخ چنانکه عامه توهم کنند و حدیث پوشیدن آن حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جبۂ تنگ کہ یعنی پوستین ست یا صوف در احیا دچنانکہ در ہدایہ آوردہ است غریب است کذا ذکر الشیخ ابن الہمام تفصیل احکام وآداب لباس ومجالس بیاید انشاء اللہ تعالے ومرویست کہ یکبار عمر رض بن الخطاب جبۂ از استبرق خرید وحضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد وگفت بخریدم این را تا تجمل وتزین کن برای عید ووفود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود این لباس کسے ست کہ نیست او را نصیبے در آخرت وبالجملہ تجمل وتزین برای عید مستحب ومسنون ست اما بلباس مشروع وپیش از خروج بعیدگاہ در روز عید فطر بچند خرما افطار کردے وعدد آن وتر یعنے طاق بودے بخاری از انس رض آوردہ کہ بیرون نمی آمد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روز فطر تا آنکہ میخورد چند خرما ومیخورد آنہا را وتر او در روایت حاکم از عتبۃ بن حمید صریح آمدہ کہ میخورد سہ یا پنج یا ہفت یا کمتر از ان یا بیشتر از ان وتر او گفتہ اند کہ حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت اوست ووے مفید تقویت بصر ست کہ صوم مضعف آنست وحلو موافق مزاج ایمان ست کہ المؤمن حلو واگر کسے چیزے شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود کہ لذت ایمان نصیب وی گردد وشیرین مرقق قلب ست لہذا بعض علما گفتہ اند کہ افطار بچیزے شیرین افضل ست چنانکہ عسل وغیر آن رواہ ابن ابی شیبہ عن ابن عباس رض وغیرہ ورعایت عدد وتر در ہمہ چیز عادت شریف آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود وفرمودی ان اللہ وتر یحب الوتر ودر عید الضحیٰ طعام نخوردی تا مراجعت کردے چنانچہ در حدیث ترمذی وحاکم از بریدہ آمدہ کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بیرون نمی آمد روز فطر تا نمی خورد ونمیخورد روز عید اضحیٰ تا نماز میگزارد وگفتہ اند کہ حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر آنست کہ چون وجوب فطر بعد از وجوب صوم ست دوست داشت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر الٰہی تعالی واگرنہ مجرد امتثال قصد بودی بقدر سیری خوردی واللہ اعلم وبعض گفتہ اند کہ اکل آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہر دو عید در وقت مشروعیت اخراج صدقہ بود کہ مخصوص ست بہر کدام چون اخراج صدقہ فطر پیش از برآمدن بمصلی بود وصدقہ برآورد واکل کرد وبمصلے رفت واخراج صدقہ اضحے چون بعد از ذبح بود کہ وقت آن بعد از نماز ست ذبح کرد وصدقہ داد وبعد از ان بخورد واز برای عید غسل کردی بدانکہ فقہا غسل عیدین را سنت گفتہ اند وطریق اثبات آن بطریق عقل وقیاس درست بر جمعہ بعلت اجتماع وبطریق نقل حدیثی ست از فاکہ بن سعد کہ صحبت او بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعضے رسیدہ بلکہ بحد شہرت کشیدہ است اما غیر این یک حدیث از وی شناختہ نشدہ است کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ غسل میکرد یوم الفطر ویوم النحر ویوم عرفہ رواہ ابن ماجہ فی سننہ والطبرانی فی معجمہ والبزار فی مسندہ کذا قال الشمنی وشیخ ابن الہمام گفتہ کہ این حدیث ضعیف ست کذا ذکر النووے وغیرہ وزرکشی این حدیث را نقل کردہ وگفتہ بود فاکہ ابن سعد کہ امر میکرد اہل وعیال خود را بغسل درین ایام وگفتہ کہ رواہ عبد اللہ بن احمد فی المسند وابن ماجہ ودیگر حدیثی کہ سیوطی در جمع الجوامع از شعبی از زیاد بن عیاض اشعری می آرد کہ گفت مر توے را ہر فعلی را کہ دیدہ ام از پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از شما دیدم الا آنکہ غسل نمیکنید در عیدین رواہ ابن منذر وابن حبان وگفت صحیح عن عیاض وقول زیاد غیر محفوظ وقول مصنف کہ میگوید درین باب دو حدیث وارد ست وہر دو از ضعفے خالی نیست مگر ہمین دو حدیث را میخواہد یا غیر آن را واما غیر این دو حدیث در کتب دیگر درین باب نیافتیم ودر کتب ستہ اصلا حدیثی درین باب نقل نکردہ اند غیر از اثر ابن عمر رض کہ در جامع الاصول از موطا آوردہ کہ بود عبد اللہ بن عمر رض کہ غسل میکرد پیش از آنکہ برود بعید ودر روایتی غسل میکرد یوم الفطر پیش از آنکہ بمصلے برود چنانکہ مصنف میگوید کہ اما از ابن عمر صحیح شدہ کہ برای عید غسل کردی بشدت مبالغت وی در متابعت سنت اقتضای آن میکند کہ حدیث درین باب یعنی غسل عید صحیح ست نقل ست کہ یکبار وی وضو کرد ودر یکی مبالغہ

پس برخاست و بقیهٔ آبی که در ظرف مانده بود بر گرد آن درخت بریخت و گرد آن میگردید و گفت اینچنین دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که کرد و هر گاه در امثال امور که نه از باب طاعت و قربت ست رعایت اقتدا و اتباع میکرده باشد در مناب طریق اولی و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمصلی پیاده رفتی ترمذی از امیر المومنین علی رضی روایت میکند که فرمود سنت آنست که بیرون روند بعید پیاده و بخورند چیزی پیش از بیرون آمدن بعید و گفت ترمذی این حدیث حسن ست و عمل برین ست نزد اکثر اهل علم که مستحب ست بیرون آمدن بعید پیاده و سوار نشوند مگر بعذر و ابن ماجه از سعد قرظ آورده که سی آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بعید پیاده و امام شافعی در ام گفته که ما را از زهری رسیده است که گفت سوار نشد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نه در عید و نه در جنازه هرگز و عنزه را در پیش روی او برداشتندی و چون بمصلی رسیدی عنزه را در نمازگاه برابر روی نصب کردی عنزه بعین مهمله و نون و زای مفتوحات نیزهٔ خرد که پیکان دارد و آنرا حربه نیز گویند و آن میان عصا و رمح ست و رمح بلندتر از همه و عصا خردتر و عنزه بین بین و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را عنزه بود که خادمان همراه وی برداشتندی و برای مصلحت گرفتن کلوخ استنجا و ستره در نماز و مانند آن بکار بردندی و روز عید آنرا ستره ساختی زیرا که آنزمان مصلی صحرا بود و دیوار و محرابی نداشت خود صورت محراب که در بنای مسجد متعارف ست در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نبود و در اواخر زمان صحابه پیدا شد و آلان در موضع مصلی چهار دیواری کشیده اند تبرکا اما نماز در مسجد تشریف میگذارند و برداشتن عنزه پیش روی امام و نصب آن پیش وی در عید سنت داشته اند زیرا که جبانه یعنی مصلای عید در صحرا باشد و در بنای جبانه نیز سخن ست نزد بعضی مکروه است و اصح آنست که او را حکم مسجد نیست و اعتکاف در وی جائز نه و نماز عید فطر را تاخیر کردی و نماز عید اضحی زود تر گذاردی همانا که حکمت در تاخیر فطر آن باشد که چون صدقهٔ فطر ادا یافته و طعام هم بکار برده شده است و نهی در پیش نه تاخیر باعث ازدیاد اجتماع خواهد بود یا آنکه ضعفی بجهت صیام رمضان که مانع استعجال و اسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی و الله اعلم و عبد الله بن عمر رضی که در متابعت سنت دقیقهٔ اهمل نمیگذاشت بعد از طلوع آفتاب از خانه بمصلا روان شدی ظاهر کلام آنست که در هر دو عید چنین کردی پس غرض از ذکر این کلام آن بود که هر چند در نماز عید فطر تاخیر سنت ست و لیکن در خروج بمصلا استعجال باید کرد و زود رسید و مبادرت بامتثال کرد و تخصیص کلام بعید اضحی بعید ست از سیاق و بخاری بابی آورده در تکبیر عید یعنی یکر رفتن بمصلی چنانچه تبکیر در جمعه مذکور شد و گفته که عبد الله بن بسر که صحابی مشهور ست میگفت بودیم ما که فارغ می شدیم یعنی در زمان نبوت از نماز عید درین ساعت و آن وقت تسبیح ست و اشارت میکرد بوقت ضحی بعد از خروج وقت کراهت و تسبیح بمعنی صلوة نافله است مقصود وی انکار بر امام وقت بود در ابطاء و تاخیر و اول وقت نماز عید بعد از طلوع آفتاب ست ممتد تا وقت زوال و بعض بظاهر این حدیث رفته منع جواز استدا کنند اما در وی دلالتی بر منع آن نیست کما لا یخفی و عادت اهل حرمین شریفین نیز بر تعجیل ست و در وقت اشراق بگذارند و در جمیع راه تکبیر گفتی پیاپی بجهر این تتمهٔ بیان فعل عبد الله بن عمر رضی ست چنانچه زرکشی از دار قطنی و غیره وی از زهری آورده که بود ابن عمر رضی که چون غدوه میکرد یوم فطر و یوم اضحی بسوی مصلی جهر میکرد به تکبیر تا میرسید بمصلی و مقصود اصلی از نقل فعل وی همان اول ست که تبکیر و تعجیل خروج بمصلی ست و چون این فعل که جهر تکبیر ست نیز با وی در یک حدیث مروی بود این را نیز ذکر کرد و اکتفا کرد بوی از ذکر عادت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه درین باب اگرچه احتمال دارد که این کلام اخیر جدا باشد از سابق برای ذکر عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانچه در قرآن نسق و لکن الا وجه

والا دل مقتدر دیگر یدانکه جهریه تکبیر در طریق مصلے در عید اضحے باتفاق ست اما در عید فطر خلاف امام ابوحنیفه ست ایشان
دیند که اصل در ذکر اخفاست بقوله تعالے، واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول. ولیکن وارد شد
مر در عید اضحے بر خلاف قیاس ونیست فطر بهیچ وجه در معنی وی تا آنکه الحاق کرده شود بوے وقیاس کرده شود بروی
رجهت اختصاص اضحی برکنی از ارکان حج که مشروع ست دروی تکبیر وعلم ست بر افعال وی واین دلیل رد ابی یوسف
مدراشاید که اثبات جهریت تکبیر در عید فطر بقیاس بر عید اضحی کند ودر شرح ابن الهمام مذکور ست که اختلاف در جهر بتکبیر ست در روز
طر نه در اصل آن زیرا که داخل ست در عموم ذکر الله که در جمیع اوقات مستحب ست ومطلوب از خلاصه مفهوم میگردد که خلاف در اصل تکبیر
ین چیزے نیست زیرا که ممنوع نیست ذکر خدا بهر لفظے که گوید در هیچ وقتی اگر ممنوع باشد بوجهی باشد که موجب بدعت ست
س امام ابوحنیفه گوید که رفع صوت بذکر بدعت ست مخالف قول حق سبحانه وتعالی واذکر ربک فی نفسک الآیة پس مقتصر باشد بر مورد
ن در روایتی از ابوحنیفه نیز در جهر آمده ست انتهی اما ائمه دیگر در باب جهر بتکبیر تمسک کرده اند بحدیثی که روایت کرده ست دارقطنی
لفت ابن عمر بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم که تکبیر میگفت روز فطر از آنگاه که بیرون می آمد از خانه خود تا می آمد مصلے را
سنی میگوید که در رفع این حدیث سخن ست وصحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمر وکلام مصنف نیز بظاهر ناظر ست دران ولیکن
ارقی بصحت حدیث نیز کرده که گفت عبدالله بن عمر که در متابعت سنت دقیقه مهمل نمیگذاشت وشیخ ابن الهمام گفته این حدیث
ن عمر ضعیف ست بجهت موسی بن محمد بن عطا که یکی از رواة اوست ونیز وی دلالت نمیکند بر جهر بتکبیر که محل نزاع ست وحاکم
ن را مرفوع روایت کرده وذکر نکرده جهر را وبیهقی گفته که صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمر وقول صحابی معارض نشود بعموم آیت قطعے
یفرماید ودون الجهر من القول ونیز در حدیث آمده که خیر الذکر الخفی وحال آنکه وی معارض ست بقول صحابی دیگر چنانچه
ایت کرده شده ست از ابن عباس که وی شنید مردم را که تکبیر میگفتند پس پرسید از شخصے که میکشید شتر او را آیا تکبیر گفت
م گفت لا فرمود دیوانگیم ما مثل این روز ما با پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم وبود هیچ یکی از آن که میگفت تکبیر پیش از امام
بوجعفر گفت که نمی باید که منع کنند عامه را از آن از جهت قلت رغبت ایشان در خیرات انتهی وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
ن بمصلے رسیدی در زمان شروع در نماز کردے نه اذان بودے ونه اقامت ونه الصلوة جامعة مسلم وابوداؤد وترمذے
جابر ابن سمرة آورده اند که گفت گذاردم با رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم عیدین نه یکبار ودو بار بے اذان واقامت
ت ترمذی که درین باب حدیث از جابر بن عبدالله وابن عباس نیز آمده وحدیث جابر بن سمره حسن صحیح ست وعمل برین ست
اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وغیر ایشان که اذان گفته نشود نه مر عیدین را ونه مر هیچ یکے از نوافل را و
ری از ابن عباس وجابر بن عبدالله آورده که گفتند نه بودی در زمان نبوت که اذان گفته میشد نه یوم الفطر ونه یوم الاضحی
صحیح مسلم از عطا آورده که گفت خبر داد مرا جابر بن عبدالله که نیست اذان مر صلوة را روز فطر ونه اقامت ونه ندا ونه چیزی
وایت کرد نسائی از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در روز عید پس بگذارد نماز بے اذان و
امت ومالک در موطا گفته که شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر ونه در اضحی ندا ونه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم تا امروز وبالجمله عدم اذان واقامت در نماز عید مجمع علیه است ودر فتح الباری گفته که استدلال کرده میشود بقول
او که گفت ونه ندا ونه چیزے بر آنکه گفته نشود پیش از نماز عید هیچ چیز مثل الصلوة یا الصلوة جامعة ومانند آن ولیکن روایت کرد
شافعی از ثقه از زهری که گفت بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم امر میکرد مؤذن را در عیدین بقول الصلوة جامعة واگرچه

این حدیث مرسل ست ولیکن معاضدت میکند اورا قیاس بر نماز کسوف که در وی این قول ثابت شده است و گفت شافعی محبوب ست نزد من که بگوید الصلوة یا الصلوة جامعة و اگر گوید هلموا الی الصلوة مکروه نمی دارم آنرا اما اگر گوید حی علی الصلوة یا غیر آن از الفاظ اذان مکروه میدارم آن را و ابن ابی شیبة باسناد صحیح از سعید بن المسیب آورده که اول کسی که احداث کرد اذان را معاویه بود و بعض گفته اند مروان و بعض گفته اند حجاج و بعض زیاد و صحیح آنست که معاویه بود و بعد از وی اینها نیز اخذ کرده اند و الله اعلم و مصنف میگوید که سنت آنست که هیچ از ینها نباشد و کیفیت گذاردن نماز عید آن بود که در رکعت اولی هفت تکبیر گفتے پیاپے میان هر دو تکبیر یک ساعت خفیف یعنی زمانی لطیف خاموش شدی و تسبیح و ذکر معین میان هر دو تکبیر مروی نیست نزد امام احمد و ثناے الهی عز وعلا و صلوة بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم بگوید و اگر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید و دعا کند نیز حسن ست و در بعض روایات از وی آمده که گوید الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و صلوات الله علی النبی الامی و اگر خواهد جز آن بگوید چنانچه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و صلی الله علی محمد یا هر چه از ذکر خوش آید و باین اشارت کرد مصنف که گفت ذکرے معین میان دو تکبیر نیست و نزد امام ابو حنیفه ذکر و دعا در میان تکبیرات مشروع و ماثور نیست و بدانکه در تکبیرات عید روایات مختلف آمده ابو داود از عائشه رض و عبد الله بن عمرو بن العاص و ترمذی از کثیر بن عبد الله و موطا از نافع از ابی هریره روایت کرده اند هفت در رکعت اولی و پنج در رکعت ثانیه و باین قائل شده مالک و شافعی و احمد ولیکن نزد مالک و احمد تکبیر افتتاح معدود ست از سبع و تکبیر قیام معدود نیست از خمس و نزد شافعی هیچ یکے ازان دو معدود نیست و دار قطنی از عائشه رض روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دوازده تکبیر میگفت ورائے تکبیر افتتاح و ابو داود از سعید بن العاص آورده که گفت پرسیدم ابو موسی و حذیفه را که چند تکبیر میگفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در اضحی و فطر پس گفت ابو موسی چهار تکبیر مثل تکبیرات جنازه و گفت حذیفه راست گفت ابو موسی و گفت ابو موسے اینچنین میکردم من در بصره در وقتی که عامل بودم بر ایشان و همچنین آمده است از ابن مسعود گفت تکبیر بگوید چهار بار پیشتر قرأت کند پس برکوع رود و پیشتر بایستد در رکعت ثانیه پس قراءت کند پستر تکبیر گوید چهار بار بعد از قراءت و این حکم مرفوع دارد زیرا که امثال اینها را بالقیاس نتوان یافت و در بعض طرق مرفوع نیز آمده و این چهار بار تکبیر افتتاح است در اولی و تکبیر رکوع در ثانیه پس در هر رکعت سه تکبیر بود و مذهب حنفیه اینست و این قول ابن مسعود ست و آنچه نزد شافعی قول ابن عباس و مشایخ ما میگویند که چون در تکبیرات روایات مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی خلاف معهود ست در شرع پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایة و گفته اند که چون دولت به بنی عباس انتقال کرد امر کردند حکام روے زمین را که عمل کنند بقول جد ایشان و شرط کردند که بغیر آن عمل نمایند و در بعض بلاد در حنفیه نیز همان عمل باقی و مستمر است حتی که از فتاوی الحجه نقل کرده اند که گفت که اگر بعضی از ائمه بر قول ابن مسعود عمل کنند نیز جائز ست زیرا که آن مذهب اصحاب ماست و زرکشی از امام احمد نقل میکند که گفت اختلاف کرده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در تکبیرات عید و الکل جائز و در صحیح حدیث تکبیرات عید نیامده اما نه از جهت عدم ورود آنست بشرط تصحیح ایشان والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در عید اضحی و فطر در رکعت اولی سوره ق والقرآن المجید خواندے و در دوم اقتربت الساعة رواه مسلم و موطا و ابو داود و الترمذی والنسائی و گاه این دو سوره را نخواندے و اقتصار بر سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیة فرمودے چنانچه در هم دو گاهے که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندے رواه الجماعة المذکورة ایضا و بعض

خواندن این دو سوره مستحب تر گویند و این را اشهر روایات دانند و در خواندن غیر این دو سوره مذکوره چیزی صحیح نشده اگرچه
بحکم فاقرؤا ما تیسر من القرآن هر چه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته که بقرأ فی کل رکعة
بالحمد و سورة و چون از سجده برکعت دوم برخاستی شروع در تکبیر کردے و پنج تکبیر متعاقب بگفتی و آنگاه شروع در قرارت کردی
پس تکبیرات در هر دو رکعت پیش از قرارت بودے و مذهب ائمه ثلثه همین ست و تمسک ایشان باحادیث وارده درین باب
است و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل القراءة و در ثانیه بعد القراءة و این مروی از ابن مسعود ست چنانکه گذشت و مصنف این روایت
را تضعیف میکند و میگوید و در بعض احادیث از ابی هریره مرویست که والی بین القراءتین فکبر اولا ثم قرأ و لکع فلما قام فی الثانیة قرأ
و جعل التکبیر بعد القراءة چنانچه مذهب حنفی ست و این حدیث را امام احمد روایت کرده اما مصنف میگوید این خبر صحیح نیست زیرا که در
که محمد بن معویه که راوی این حدیث ست مجروح ست باتفاق اکابر علماے حدیث و گفته اند که این حدیث از غیر این طریق نیز آمده است
و الله اعلم و بعد از ان کہ اشارت کرد بضعف حدیث خلاف مختار خود حدیث دیگر موافق مدعاے خود آورده و گفت عن عمرو بن عوف المزنی
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءة و فی الاخری خمسا قبل القراءة این حدیث ابی داؤد
از عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده و ترمذی از کثیر بن عبد الله آورده و گفته درین باب از عائشة و ابن عمر و عمرو بن عوف مزنی
نیز حدیث آمده است و مصنف میگوید ترمذی از بخاری سوال کرد و گفت درین حدیث چه میگوئی گفت لیس فی الباب شئ
اصح من هذا و به اقول و زرکشی گفته است که ترمذی گفته هو احسن شئ فی الباب فتدبر و چون از نماز فارغ شدی برخاستے و
ایستاده خطبه کردے منبر نبود درینجا دو حکم مذکور شد یکی آنکه خطبهٔ عید بعد از نماز عید بود دیگر آنکه خطبهٔ آنحضرت صلے الله علیه و آله وسلم
در عیدین بر منبر نبود اما اول اصحاب کتب سته همه اتفاق دارند بر روایت آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز عید اضحے و
فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمر بعد از وے نیز همچنین میکردند ترمذی گفته که برین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر
صلے الله علیه و آله وسلم و غیر ایشان و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم ست در وقتی که امیر مدینه بود
از قبل معاویه و در صحیحین از ابی سعید خدری آمده است که گفت بود رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم که بیرون آمدے روز
فطر و اضحی بسوی مصلے و نخستین چیزے که ابتدا کردے بدان نماز بودی پس برگشتی از نماز و ایستادی مقابل مردم و مردم نشسته بودی
بر صفوف خود پس وعظ فرمودی و وصیت کردے و امر کردے بخیر و گفت ابو سعید همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدم من با مروان
و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر و چون آمدیم مصلے را ناگاه منبری بود که بنا کرده بود او را از گل و خشت کثیر بن الصلت و خواست
مروان که بر رود بران پیش از انکه نماز کند پس کشیدم من جامهٔ او را و کشید او مرا و بمنبر بر رفت و خطبه خواند پیش از نماز گفتم او را تغییر
دادید شما سوگند بخدا سنت را گفت یا با سعید رفت آنچه که تو میدانی و متروک گشت پس گفتم سوگند بخدائے که بقاے ذات
من در دست قدرت اوست نتوانید آورد شما بهتر از ان چه من دانم این کلمه را سه بار گفتم و برگشتم و در فتح الباری می آرد که اختلاف
کرده اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز کرد کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده است از حدیث ابی سعید و بعض گفته اند
که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح از حسن بصری آورده که گفت اول کسیکه خطبه خواند پیش از
نماز عثمان بن عفان بود در اوائل نماز گذارده پس خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم بنماز نمی توانند رسید نظر باین مصلحت خطبه
را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر علتی ست که مروان بجهت آن تقدیم میکرد و علت در تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم
منتظر نماز نشسته باشند و خطبه را که در وی سب نا سزا نسبت بجماعه که مستحق آن نبودند و مدح و ثناے قومی که نه لائق آن بودند میکرد

بشنوند چنانکه در حدیث ابی سعید بتصریح آمده است که گفت تقدیم خطبه بجهت آن کردم که مردم انتظار سماع خطبه نمی برند و احتمال
دارد که عثمان احیانا میکرد و مروان بران مواظبت نمود باین جهت این فعل نسبت بوی شهرت یافت بدلیل آنکه بخاری
ومسلم وابو داؤد ونسائی از ابن عباس رض آورده اند که گفت حاضر شدم روز عید فطر با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وابو بکر رض وعمر رض
وعثمان رض نماز میگذاردند ایشان پیش از خطبه وعبد الرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد
معاویه بود وابن المنذر از ابن سیرین آورده که زیاد آنرا بصره کرد وقاضی عیاض میگوید که مخالفت میان این دو اثر و اثر
مروان نیست زیرا که هریکے ازین دو یعنی مروان وزیاد عامل معاویه بودند پس محمول بران بود که ابتداے آن از معاویه بود
وایشان اتباع آن کردند. والله اعلم انتهی کلام الشیخ ابن الحجر وآ ثانی که منبر براے خطبه عید در زمان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نبود چنانکه در روایت ابن خزیمه آمده که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده بر دو پاے خود چنانکه گذشت
در حدیث ابی سعید ومقتضاے وی آنست که اول کسیکه بر منبر سوار شد مروان بود ودر مدونه امام مالک واقع شده که اول کسیکه
خطبه خواند بر منبر عثمان رض بن عفان بود که بنا کرده بود او را کثیر بن الصلت وانچه در صحیحین آمده از حدیث ابی سعید عمادهم بر آنست
واحتمال دارد که عثمان رض یکباری کرده باشد پس ازان ترک داده ومروان آنرا اعاده کرده وابو سعید را ازان اطلاع نشد کذا فی فتح الباری
ودر فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در بناے منبر بجبانه بعض گفته اند مکروه ست وخواهرزاده
گفته که حسن ست در زمان ما که مروی نیست از امام ابی حنیفه که لا باس به چون در صحیح البخاری از حدیث جابر بن عبد الله که گفت
ابتدا کرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم بنماز پستر خطبه خواند وچون فارغ شد نزول فرمود وبجانب نساء رفت وتذکیر کرد الحدیث
وظاهر نزول از منبر ست مصنف ازان جواب میدهد ومیگوید اما در بعض احادیث صحیح وارد شده که فنزل نبی الله اگرچه در اکثر
احادیث فلما فرغ یا فخطب ثم اتی النساء وامثال آن واقع شده است همانا وی کانی یا تلی یا مکانی عالی بود که قائم مقام منبر میشد
واطلاق نزول بجهت آن بود واین مجرد احتمال ست ولیکن چون در احادیث صحیحه ثابت شده که منبر نبود ناچار ست از
ارتکاب آن ودر بعض احادیث علی راحلته مرویست چنانچه نسائی از ابو کاهل احمسی آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم که خطبه میخواند بر ناقه که گرفته بود حبشی زمام ناقه او را پس مراد نزول از ناقه باشد نه منبر وفی الصحیحین وغیرهما عن جابر
بن عبد الله قال گفت جابر شهدت مع رسول الله حاضر شدم با رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم الصلوة یوم العید نماز را
روز عید فبدأ بالصلوة پس ابتدا کرد بنماز قبل الخطبة بلا اذان ولا اقامة پیش از خطبه بی اذان واقامت ثم قام متوکیا علی بلال
پستر ایستاد در حالیکه تکیه کننده است بر بلال پس این ایستادن بعد از خطبه است چنانچه از صحیح بخاری بتصریح تر ازین معلوم گردد که گفته
فبدأ بالصلوة ثم خطب الناس فلما فرغ نزل فاتی النساء فذکرهن وهو یتوکأ علی ید بلال ودر خطبه تکیه بر قوس یا عصا کرده بود
چنانچه در روایات آمده است فامر بتقوی الله پس امر کرد مردم را بتقوی وترس از خدا وحث علی طاعته وبرانگیخت وترغیب
کرد بر طاعت وی تعالی ووعظ الناس وذکرهم ووعظ کرد مردم را وتذکیر کرد ایشان را ثم مضی پستر بگذشت از ایشان حتی اتی النساء
تا آمد زنان را وآنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم زنان را نیز بحاضر آمدن بمصلای عید امر فرمودے اگرچه حائض بودندی
وفرمودی حاضر شوید دعاے مسلمانان را وجواقع خیرات را واجتناب کنید از نماز واگرچه بکر وجوان ومخدره نیز بودندی و
اگر چادر پوشیدن نداشتندی فرمودی باید که استعارت کنید جامه وچادر را یکی از دیگری وصبیان را نیز فرمودی که حاضر
شوند. فوعظهن وذکرهن پس وعظ وتذکیر کرد زنان را وفرمود تصدقن کنید ای جماعه نساء زیرا که بیشترین شما هیزم دوزخند

و در روایتی دیگر آمده دیدم من دوزخ را و دیدم اکثر اہل آن شمارا ازنی ازین میان برخاست فریاد کرد و چه سبب یا رسول الله فرمود بسبب آنکه کفران نعمت مردان می کنید و از ایشان شکایت می دارید و در حدیث ابی سعید آمده و لعنت بر یکدیگر بسیار کنید و ندیدم من از ناقصات عقل و دین برنده تر از شما عقل مرد عاقل ہوشیار را و فی لفظ و در روایتی دیگر از جابر آمده و یقول میگفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمردم از مردان و زنان تصدقوا صدقه دہید و خیر کنید فاکثر من تصدق الناس پس بیشترین مردم که تصدق میکردند زنان بودند ے بالقرط بضم قاف و سکون را گوشواره و الخاتم و انگشتری و اشیاء و چیزہاے دیگر از جنس انچه تصدق توان کرد فان کان له حاجة پس اگر میبود آنحضرت صلے الله علیه و آله و سلم را کاری بر یدکه میخواست ان یبعث جیشا بفرستد لشکر را و فوجے را بجانبی یذکر لهم ذکر میکرد آنرا براے ایشان و میفرستاد والا انصرف و اگر نمی بود کارے و حاجتی بفرستادن ایشان بجائی برمیگشت و بخانه می آمد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مجموع خطبه را چه خطبهٔ جمعه و چه عید و چه غیر آن افتتاح بحمد و ثناے حق میکرد و تخصیص بصیغهٔ خاص و لفظے مخصوص از حمد و ثنا مثل تکبیر و غیره نمی فرمود و چون خطباے زمان افتتاح خطبهٔ عید خصوصا عید اضحے بتکبیر کنند مصنف رد آن کرد و گفت و در حدیثے وارد نشده که افتتاح خطبهٔ عید بتکبیر میکرد و میگوید در سنن ابن ماجه این مقدار مرویست عن سعد مؤذن النبی صلے الله علیه و آله و سلم ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم کان یکثر التکبیر بین اضعاف الخطبة یعنی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر بسیار میگفت درمیان خطبه و فی لفظ و در روایتی دیگر از سعد واقع شده است یکثر التکبیر فی خطبة العیدین بسیار میگفت تکبیر را در خطبه ہردو عید فطر و اضحے و این حدیث دلالت نمیکند بصریح بر آنکه افتتاح خطبه بتکبیر کردی بلکه تکبیر در خطبه بسیار گفتی خواه در اول یا در اثناے آن والله اعلم و از ہمان راه که بعیدگاه رفتی ہم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر باز گشتی چنانچه بخاری از جابر بن عبدالله روایت کرده و ترمذی از ابی ہریرة آورده و گفته درین باب حدیث از عبدالله بن عمر و ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب داشته اند بعضے از اہل علم امام را که چون بیرون آید براہی رجوع کند براہی دیگر از جہت اتباع این حدیث و باین قائل ست شافعی انتہی و در فتح الباری میگوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب ست امام را و ماموم را و اکثر از شافعیه برین اند و لیکن در وجیز تعرض نکرده مگر امام را و تعمیم قائل اند اکثر اہل علم و بعض گفته اند اگر آن معنی و علت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسبب آن کرد مثلا باقی ست حکم نیز باقی ست والا منتفی میشود حکم بانتفای علت و اکثر علما بر آنند که حکم باقی ست اگرچه علت آن منتفی گردد چنانچه رمل در طواف و غیره انتہی پوشیده نماند که تعیین علت در ما نحن فیه منصوص نیست چنانچه در رمل که اظہار جلادت و شہامت بود بمشرکان اما اینجا معانی و علل که پیدا میکنند بمجرد گمان و احتمال ست چنانچه مصنف در اول آخر کلام خود بعضی بدان کرده است پس اینجا نظر بعلت نباید گماشت و لوای اتباع و اقتدا در طریق سنت باید برافراشت با احتمال وجود بعض آن معانی که در شان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم استنباط کرده اند در غیر وے صلی الله علیه و آله و سلم و سر آن که آنحضرت صلے الله علیه و آله و سلم در راه رفتن بمصلی و رجوع از آن تخالف میکرد میگویند آن بود که تا اہل ہردو راه بروی صلی الله علیه و آله و سلم سلام کنند و بشرف و ثواب این عمل مشرف و فائز گردند و حصول سعادت بشرف رد سلام از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر ہردو طائفه که مفید دعا بخیر و سلامت ست علاوه و لازم آنست یا آنکه سر وی آن بود که برکت وی صلی الله علیه و آله و سلم ہردو راه و اہل آن را شامل شود و ہردو در حیثیت فضل و برکت و شریف مشارک و مساوی شوند یا آن بود که حاجت اہل حاجات فریقین را از تعلم و استفتا و استرشاد و صدقه و ذوق

و سرور بمشاہدۂ جمال جان افزای وی دانند آن تصادف یا آنکہ اظہار شعائر و شرائع اسلام در ہر دو راہ حاصل آید یا اظہار ذکر اللہ
و برکات آن در ہر دو بحصول پیوندد یا آنکہ اہل کفر و نفاق را از یہود و غیرہم بمشاہدہ عزت اسلام و رفعت اعلام دین بحکم
لیغیظ بہم الکفار و موتوا بغیظکم غمناک و اندوہگین گرداند یا بکثرت و عزت لشکر اسلام در دلہای ایشان رعب اندازد و یا برای
یا برای آنکہ بقاع و مواضع و اماکن مختلف تشکر و اہل آنہا از ملائکہ و جن و انس گواہ طاعات وی شوند یا آنکہ راہ آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بجانب مصلی برجہت یمین بود و اگر رجوع نیز بہمان راہ میکرد برجہت شمال واقع میشد پس رجوع از غیر
آن راہ کرد تا آن نیز بجہت یمین واقع شود بدانکہ قبلہ مدینہ جنوبی ست و مصلای عید بجانب غربی ست و ازینجا لازم آید
کہ رفتن بمصلی از جہت یمین بود و منزل شریف در وقت وقوف بمصلی برجہت شمال پس اگر ہمین راہ رجوع میکردند کہ رفتہ بودند
بضرورت برجہت شمال واقع میشد یا آنکہ از جہت ترس از کید اعدای دین بود تا در مقام ہلاک خود نایستند و این وجہ مشہورست
و در وے نظرست زیرا کہ اگر چنین بودی این روش را اکثر نکردے و عادت نساختی تا آنہا بمعرفت عادت شریف بہمان
راہ دیگر آمدہ نایستند و جواب دادہ اند ازین نظر آنکہ از مواظبت و اعتیاد بر مخالفت طریقین مواظبت بر طریقے معین لازم نیاید
لیکن در روایت شافعی آمدہ کہ رفتن آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روز عید بمصلی از طریق اعظم بود و رجوع از راہ دیگر
و برین تقدیر وجہ نظر قدرے قوت پذیرد تامل یا آنکہ آنرا بجہت تخفیف از دحام و ہجوم خلائق کردے یا آنکہ در وقت رفتن
بر فقرا تصدق کردے چندانکہ در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس براہ دیگر کہ اجتماع فقرا و سائلان نبودی رجوع کردی
تا رد و منع سائل لازم نیاید یا آنکہ تفاؤل میگرفت بتغییر طریق بر تغییر حال بمغفرت رضا و ترقی بمقام قرب و وصول یعنی
چنانکہ راہ دیگر شد حال نیز دیگر گشت و این وجہ خالی از خفائی نیست یا آنکہ راہی کہ بدان متوجہ بمصلی میشد دورتر و درازتر بود
از ان راہ کہ رجوع دران میکرد پس خواستی کہ تکثر اجر کند بتکثیر خطوات در وقت رفتن بعبادت و اما در وقت رجوع چون
بمنزل خود آمدے سرعت نمودی کہ دریجا قصد عبادت نیست و درین وجہ سخن کردہ اند با آنکہ اجر خطوات در وقت رجوع نیز
ثابت ست تا آنکہ گفتہ اند کہ ہر کہ بحج رود تا بوقت وصول بوطن اجر و ثواب این سفر او را حاصل ست چنانکہ در حدیث
ابی ابن کعب نزد ترمذی و غیرہ ثابت شدہ است و اگر عکس این وجہ نیز گویند صورتی دارد یعنی راہ رفتن کوتاہ تر بود زیرا کہ
بود خواست کہ مبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد بخلاف وقت برگشتن کہ اگر دیرتر بمنزل برسد چیزی فوت
نگردد یا آنکہ اختیار این روش از آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برای این مجموع وجوہ مذکورہ بودی کذا قال صاحب الہدی
یا دیگر اسرار و مصالح بود کہ عقول بشیتر خلق از ادراک آن اسرار قاصر بود و این وجہ احق و اولی ست چہ اسرار و معانی کہ آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را بود و خلائق را مجال درک و حصر آن تنگ ست و وصول بدان متعذر و اللہ اعلم تنبیہ در صلوۃ
عید پیش از وی و بعد از وی نمازی نیست و بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس رض آوردہ اند کہ رسول خدا
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بیرون آمد روز عید پس بگذارد دو رکعت و نگذارد پیش از وی و بعد از وی الحدیث و ترمذے
گفتہ کہ درین باب حدیث از ابن عمر رض و عبد اللہ بن عمرو رض و ابی سعید نیز آمدہ و عمل برین ست نزد بعض اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و غیر ایشان و طائفہ از اہل علم نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جائز داشتہ اند و قول اول صحیح ترست انتہی
و زرکشی می آرد کہ امیر المومنین علی رض ابو مسعود انصاری را خلیفہ ساختہ بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت یا ایہا الناس
نیست از سنت کہ نماز گذاردہ شود پیش از امام رواہ النسائی و در روایت سعید از ابن سیرین کہ ابن مسعود و حذیفہ

ایستادند و نهی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه سعید و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکی از علمای
و دکه ذکر کند که کسے از سلف این است نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وے رواه الاثرم و خلاف دران است که این
مخصوص بمصلی ست یا شامل ست مصلے را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلے بگذارد فلا باس بہ و روایت کرده شده است از
ابی سعید خدری که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از عید نماز نمیگذارد و چون رجوع بمنزل میکرد میگذارد دو رکعت رواه ابن ماجه
احمد انتهی و در ہدایہ میگوید تنفل نکند در مصلے پیش از عید پس کراہت در مصلی ست خاصته و اگر نماز اشراق و ضحے را پیش از
خروج بجاآورد کند مکروه نباشد کذا فی الشرح و بعض گفته در مصلی و غیر مصلے و در شرح ہدایہ میگوید این نفی باطلاق متناول ست
امام را و قوم را جمیعا و شافعی میگوید امام را مکروه ست نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست
نه آنکه مکروه است فی حد ذاته و در فتح الباری میگوید منع صلوة قبل العید و بعد ها احتمال دارد که مراد ازان منع تنفل باشد
یا نفی راتبه بر تقدیر منع تنفل آیا از جهت وقت کراہت ست یا عام تر ازان و بر ہر تقدیر مخصوص بامام ست یا شامل ست
امام را و ماموم را و مخصوص ست بمصلے یا شامل ست مصلی و بیت را اختلاف ست سلف را در جمیع آن کوفیان میگویند
بگذارند بعد از عید نه قبل آن و مذہب اوزاعی و ثوری و حنفیه اینست و بصریان میگویند بگذارند قبل نه بعد و مذہب
حسن بصری و جماعه اینست و مدنیان میگویند نه قبل و نه بعد و مذہب زہری و ابن جریج و احمد اینست و بعضے از مالکیه نقل کرده اند
اجماع بر عدم تنفل امام در مصلی و ہر که تجویز کرده است میگوید که آن وقت مطلق نماز ست و ہر که منع کرده میگوید که رسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم نگذارده و من اقتدا به فقد اہتدی و حاصل آنست که نماز عید را سنتے ثابت نشده ست نه قبل و نه بعد الا نزد
بعضے که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت کراہت که در سائر ایام ست انتهی
مگر بانکه اختلاف ست در نماز گذاردن بعد از فوت نماز عید و ظاہر مذہب حنفی آنست که چون نماز عید فوت شود دیگر او را
قضا نیست زیرا که این نماز جز باین صفت خاص نیامده و لیکن در بعض شروح ہدایه گفته است که اگر خواہد بگذارد دو رکعت
چہار رکعت مثل صلوة ضحے که در سائر ایام بگذارند و از محیط و از فتاوے قاضی خان نقل کرده اند که ہر که بمصلے بیاید و نماز
امام در نیافت اگر خواہد برگردد بخانه خود و اگر خواہد نماز بگذارد و برگردد و افضل آنست که بگذارد چہار رکعت تا صلوة ضحی برای وی
شد چنانچه روایت کرده شده است از ابن مسعود باسناد صحیح که گفت ہر که فوت شود او را نماز عید بگذارد چہار رکعت کذا فی
فتح الباری و گفته اند بخواند در رکعت اولی سبح اسم ربک الاعلی و در ثانیه والشمس و ضحها و در ثالثه واللیل و در رابعه والضحی
روایت کرده است ابن مسعود درین باب از حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و عدی جمیل و اجری جزیل و در مذہب امام احمد
نیز اگر نماز عید فوت شود چہار رکعت بگذارد مثل نماز تطوع بیک سلام یا بدو سلام و ایشان نیز اثر ابن مسعود را که مذکور شده
آورده اند و امام احمد گفته که تقویت میکند آن را حدیث علی که امر کرد مردی را که بگذارد بضعفاے قوم چہار رکعت بے تکبیر
خطبه بخاری در ترجمه باب آورده که انس جمع کرد اہل و ولد خود را در زاویه که موضعی ست بر دو فرسخ از بصره و بگذارد نماز عید را
نیز میگوید که اہل سواد جمع شوند و بگذارند دو رکعت بر طریق نماز عید و کرمانی میگوید چون فوت شود نماز عید با امام مالک و شافعی
میگویند بگذارد دو رکعت و احمد چہار رکعت و نزد امام ابو حنیفه مخیر ست که بگذارد یا نه و بر تقدیر گذاردن مخیر ست میان چہار و دو
واللہ اعلم

فصل در استسقا و عادت حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوقت استسقا بدانکه بر شش وجه ثابت شده که
آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم استسقا کرده وجه اول آنکه در روز جمعه در اثناے خطبه طلب باران کرد و گفت اللهم اغثنا

اللهم اسقنا اللهم اسقنا چنانچه بخاری و مسلم و موطا و ابو داؤد و نسائی از انس رض بروایات متنوعه آورده اند که گفت رسید مردم را
قحطی در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس روزی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که خطبه میخواند روز جمعه ناگاه اعرابی
برخاست و گفت یا رسول الله هلک المال وجاع العیال فادع لنا و در روایتی قحط المطر واحمرت الشجر وهلکت البهائم و در روایتی
هلکت المواشی هلک العیال هلک الناس پس برداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست خود را پس گفت اللهم اسقنا
چهار کرت و در روایتی سه کرت و در روایتی اللهم اغثنا دو بار یا سه بار انس گوید سوگند بخدا که ندیدیم ما در آسمان قطعه ابری بنوز
فرود نیاورده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دستها را تا آنکه برخاست ابر مثل کوهها و بارید آنروز و روز دیگر تا جمعه آینده
پس بیامد همان اعرابی یا دیگری و گفت یا رسول الله تهدم البناء وغرق المال و در روایتی هلکت الاموال وانقطعت السبل دعا
کن ما را تا بگشاید الله تعالی این ابر را پس برداشت دستهای مبارک را و در روایتی تبسم کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در
روایتی تبسم کرد از جهت سرعت ملال بنی آدم اللهم حوالینا ولا علینا و در روایتی بزیادت اللهم علی الآکام والظراب وبطون الاودیة
ومنابت الشجر و بهر سوی که اشارت میکرد میگشاد ابر از آن سو تا از روی مدینه همه گشاده شد مثل جوبه و روان شد وادی
قناة تا یک ماه و نیامد هیچ یکی از هیچ ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بگشاد ابر در مدینه و می بارید گرد بر گرد وی
و نمی بارید در وی قطره و این قضیه در مسجد شریف بود در روز جمعه در اثنای خطبه وجه دوم آن بود که روایت کرد ابو داؤد
ترمذی و غیرهما از عائشه رض که شکایت کردند مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قحوط مطر را پس امر کرد تا نهادند منبری
در مصلی و وعده کرد صحابه را برای روزی معین که بمصلی بیرون آیند و در آن روز بیرون آمد بعد از طلوع آفتاب لفظ حدیث در
جامع الاصول و غیره اینست که بیرون آمد در وقتی که پیدا شد بروی آفتاب و این عبارت ظاهر در این ست که بیرون
آمدن در وقت طلوع بود نه بعد از طلوع و چون تفاوت در این دو وقت سهل ست و متقارب اند در معنی اختلافی نباشد با تواضع
در ظاهر و تخشع در باطن و تبذل در لباس ثیاب بذله بکسر با و سکون ذال جامه کهنه را گویند و لفظ تمام متعلق ست بهر سه از تخشع
وتبذل و در حدیث ترمذی ست نه ابی داؤد و ذکر باقی مقدمات در ابی داؤد ست نه ترمذی و گویا که مصنف جمع کرده است
در حدیثین و حاصل قضیه را ذکر کرده و در حدیث نسائی ذکر تضرع نیز کرده و چون بمصلی رسید بمنبر برآمد و تکبیر و تحمید گفت و فرمود شکایت
کردید شما آن قحط سال و تاخیر باران از وقت و تحقیق امر کرده است خدای تعالی که دعا کنید او را و وعده کرده است وی تعالی که
استجابت کند دعای شما را و در حدیث ترمذی و ابی داؤد و نسائی آمده که ولید بن عقبه که امیر مدینه بود کسی را نزد ابن عباس فرستاد تا بپرسد
او را از کیفیت استسقای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت ابن عباس بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متبذلا متواضعا
متضرعا بمصلی و برآمد بمنبر و خطبه نخواند مثل این خطبه که شما میخوانید و این عبارت نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن خطبه باین کیفیت که ایشان
میخوانند طویل و بسیط و بتکلف و ظاهر همین ست چنانچه مصنف میگوید و خطبه خواند و این مقدار از آن خطبه محفوظ ست الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی ونحن
الفقراء انزل علینا الغیث واجعل ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین ثم رفع یدیه پس برداشت هر دو دست خود را واخذ فی التضرع والابتهال
والدعاء و شروع کرد در تضرع و زاری و دعا و بالغ فی الرفع و مبالغه کرد در برداشتن دستها حتی بدا بیاض ابطیه تا آنکه ظاهر شد سفیدی هر دو
بغل اگر لباس شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن زمان ردا فقط بود مراد ظهور بیاض الابطین علی الحقیقة خواهد بود و اگر
قمیص بود مراد موضع ابطین ست و بهر تقدیر ظهور بیاض ابطین کنایت ست از بلند برداشتن دستها و گفته اند هر چند واقعه صعب تر

ومسئلہ مطلب تو بیتر برداشتن دستہا بلند تر وصاحب مشکوٰۃ از حدیث مسلم آوردہ کہ استسقا کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
واشارت کرد بہ پشت ہر دو دست خود بجانب آسمان یعنی برداشتن دستہا از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در استسقا اینچنان بود کہ بطون
کفین بجانب زمین بود وظاہر آنہا بسوی آسمان بر عکس آنچہ متعارف ست در وقت دعا و در روایت ابی داؤد نیز مانند این آمدہ وگفتہ اند کہ چون
دعا برای طلب وسوال چیزی از جنس نعما باشد مستحب ست کہ گردانیدہ شود کفہای دست بجانب آسمان و چون برای رفع فتنہ وبلا بود گردانیدہ
شود پشتہای دست بسوی آسمان بجہت اشارت باطفای نائرۂ فتنہ وبلا وپست کردن و فرو داشتن قوت غلبۂ جاہ و شر او طیبی گفتہ کہ نیز
تفاؤل ست بتقلب حال چنانکہ در تحویل ردا و اشارت ست بتراکم سحائب و گردانیدن بطن سحائب بجانب زمین و ریختن آبہا بران پس
روی سوی قبلہ کرد و پشت بر حاضران و ردای مبارک نگون کرد چنانکہ طرف راست وی بجانب چپ شد و طرف چپ بجانب راست
و اندرون ردا بیرون و بیرون ردا اندرون و طریق قلب ردا باین وجہ است کہ بگیرد بدست راست خود طرف اسفل ردا از جانب یسار
و بدست چپ طرف اسفل را از جانب یمین و تقلیب کند ہر دو دست خود را پس پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی از
جانب یمین و طرف مقبوض بید یسری بر کتف اعلی از جانب یسار وگفتہ اند کہ این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تغییر حال
و تبدیل اساک بامطار و تنگی بفراخی و بعض گفتہ اند بلکہ این امتثال امریست کہ کردہ شدہ است آن حضرت را صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم وگفتہ شد کہ ہمچنین کن تا تحویل یابد حال نہ مجرد تفاؤل چہ شرط تفاؤل آنست کہ نہ بقصد و اختیار بود چنانکہ
چیزے در خارج واقع شود و از انجا تفاؤل گیرند کذا قیل و ردای آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین وقت پوشیدہ بود
سیاہ بود چنانکہ در روایت احمد و ابی داؤد از عبد اللہ بن زید المازنی آمدہ کہ استسقا کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
و بود بر وے خمیصۂ سودا یعنی ردای سیاہ و ہمچنانکہ پشت بجانب حاضران دادہ و مستقبل قبلہ ایستادہ بود دعا کرد و بعد از روی
بجانب مردم کرد و نزول فرمود و شروع در نماز کرد و دو رکعت بگذارد بی اذان و بی اقامت چنانکہ نماز عید گذارند و در بعض
روایات تکبیرات مثل تکبیرات عید نیز آمدہ و وقت وی نیز وقت عید گفتہ و از ان جہت گفتہ اند کہ فضل آنست کہ در اول
نہار بگذارند مثل صلوٰۃ عید اگرچہ در ہر وقت جائز ست و لیکن خطبہ پیشتر از نماز خواند چنانچہ در نماز جمعہ و زرکشی از ابی ہریرہ
آوردہ کہ بیرون آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزے برای استسقا پس گذارد دو رکعت بی اذان و اقامت پس تر
خواند خطبہ و در ہر دو رکعت بجہر خواند جہر بقرأت در استسقا در روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عبد اللہ بن زید آمدہ است
چنانچہ در جامع الاصول آوردہ و در روایت بخاری و مسلم نیز آمدہ چنانچہ صاحب مشکوٰۃ آوردہ و لیکن آنچہ مصنف میگوید کہ
خواند در رکعت اولی بعد از فاتحہ سبح اسم ربک الاعلی و در رکعت دوم ہل اتاک حدیث الغاشیہ نہ در جامع الاصول کہ احادیث
کتب ستہ آوردہ و نہ در غیر او از کتب دیدیم و لیکن چون گذاردن نماز استسقا مثل نماز عید و جمعہ آمدہ و در آنہا این قرأت آمدہ است
ازینجا استیناسی باین معنی توان کرد واللہ اعلم و خواندن سورۂ ق و اقتربت الساعۃ نیز آمدہ کما نقل عن النووی فی رسالتہ
فی باب الاستسقا و در آخر حدیث ابی داؤد از عائشہ رضی اللہ عنہا آمدہ کہ چون فارغ شد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیدا کرد اللہ تعالیٰ
ابرا و پیدا شد رعد و برق و بارید باران چنانکہ تا بمسجد شریف آمدن سیلہا روان شد و چون شتابی و اضطراب مردم مشاہدہ
کرد بخندید تا آنکہ ظاہر شد نواجذ وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و فرمود گواہی میدہم کہ خدای تعالیٰ قادر ست بر ہر چیز و گواہی
میدہم کہ من بندۂ ویم و رسول وے وجہ سوم از شش وجہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استسقا کرد آن بود کہ
منبر مدینہ در مسجد استسقا کرد و در غیر روز جمعہ چنانکہ بیہقی در دلائل النبوۃ از طریق یزید بن عبید اللہ السلمی آوردہ کہ چون باز آمد

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از غزوهٔ تبوک آمد او را وفد بنی فزاره وشکایت کردند از قحط وعرض کردند که دعا کن ای
رسول خدا پروردگار خود را تا باران بفرستد برما و باید که شفاعت کنی تو ما را به پروردگار خود وشفاعت کند پروردگار تو نزد تو پس گفت سبحان الله
ویلکم من شفاعت به پروردگار کنم کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم و فرمود خنده می کند پروردگار
تعالی ازین ترس و ناله و فریاد شما اعرابی در میان استاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی
پس هرگز کم نخواهیم کرد خیر از پروردگاری که خنده کند وخوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازین سخن اعرابی بخندید
پس بمنبر برآمد ودستها بدعا برداشت و باران طلبید تا هفتهٔ تمام بارید الحدیث کذا فی المواهب اللدنیه ودرین وجه
استسقا بلکه در سائر وجوه که ذکر کرد غیر وجه دوم نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا منقول است و بعض گویند که در
وجه اول اکتفا کرد بنماز جمعه وقائم ساخت آنرا مقام صلوة استسقا و در وجوه دیگر خطبه نیز منقول نیست مجرد دعاست وبس
چنانکه معلوم گردد وجه چهارم در مسجد مدینه استسقا کرد نشسته نه قیام بود ونه قعود بر منبر این وجه را در کتب نیافتیم وظاهر آنست
که مصنف این را در کتب صحاح دیگر غیر این کتب یافته باشد کاشکی شارح نشان میکرد تا معلوم میشد و از دعای آن روز این
مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مریعا طبقا عاجلا غیر رائث و در روایتی غیر آجل نافعا غیر ضار وجه پنجم در مدینه مکانی است بیرون
مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک زوراء بیرون حمراء الزیت از زوراء و از دور کسی را گویند که یک جانب
سینه وی بلند و برآمده باشد و آنجای بلند است جانب غربی مسجد شریف در میان بازار مدینه آنجا که عثمان رض فرموده بود که اذان
جمعه گویند چنانچه در باب جمعه گذشت و آن مکان را احجار الزیت میخوانند و این احجار الزیت نزدیک دریست از درهای
مسجد که آنرا باب السلام خوانند در ان محل یکبار استسقا فرمود و چون کسی از مسجد بیرون آید از باب السلام و بر جانب راست
منعطف و مائل شود و بمقدار یک سنگ انداز و سنگ اندازی فلاخن و مانند آن برود باین مکان رسد که آنرا احجار الزیت
خوانند و استسقا درین مکان ایستاده کرد ودستها مقابل روی مبارک برداشت بی آنکه از سر مبارک بگذراند همچنین آمده است
در روایت ابی داود و ترمذی و نسائی از عمیر که مولای آبی اللحم بود که گاهی در برداشتن دستها مبالغه نمودی و چنان برداشتی
که دستها مقابل سر مبارک بودی و بیاض الابطین ظاهر گشتی چنانکه گذشت وجه ششم چنانکه در مواهب لدنیه آورده در بعضی
از غزوات بود و مشرکان پیشی گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب بماندند تشنگی بر همه غلبه کرد حال خود
بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکان گفتند اگر محمد پیغمبر
بودی از برای قوم استسقا کردی و درین باب معجزه نمودی چنانکه موسی عم برای قوم خود استسقا کرد و فرمان آمد
وی را که بزن بعصا حجر را پس دوازده چشمه از حجر برآمد و هر چشمه جدا جدا بجانب هر کدام از لشکر اسباط که دوازده فرقه
بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید پس بطریق استفهام باعتماد
وامیدواری قدرت باری عز وعلا ومغلوبیت ومنکوبیت منافقان فرمود که همچنین سخن را گفتند و در بعض روایات تصریح
لفظ استفهام آمده که فرمود وقد قالوا آیا بتحقیق گفتند همچنین یعنی بطریق جحود و انکار نومید مشوید ای گروه مسلمانان که شاید
بود که حق جل شانه شما را آب دهد آنگاه دستهای مبارک برداشت و دعا کرد در زمان ابر پیدا آمد و چنان بسیار آمد و بهم پیوست
وسخت رسید که جهان را تاریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای عظیم بسیول گران ممتلی شد و از دعای که
محفوظ است درین استسقا این چند کلمه است اللهم اسق عبادک وبهائمک وانشر رحمتک واحی بلدک المیت اللهم

استقنا غیثا مغیثا مریئا مریعا نافعا غیر ضار عاجلا غیر رائث مصنف این شش وجه استسقا ذکر کرده بس و در روایت بخاری و مسلم و ترمذی باختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام آوردن درنگ کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی آمده که فرمود اللهم سبعا کسبع یوسف خداوندا بفرست بر ایشان قحط هفت ساله چنانکه بر قوم یوسف فرستاده و در روایتی سنین کسنی یوسف یعنی قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را قحط و هلاک شدند در وے و بخوردند مردارها و چرمها و استخوانها و میدیدند در جو آسمان مثل دخان چیزے را پس ابوسفیان آمد و گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصله رحم و این قوم تو اند هلاک میشوند دعا کن خدا را و در خواه از وی باران پس دعا کرد و باران بارید و در روایتی تا یک هفته بارید پس از ان شکایت کردند کثرت مطر را پس فرمود اللهم حوالینا ولا علینا پس بکشاد ابر از ایشان و بارید گرد بر گرد ایشان و تفصیل این قضیه از تفسیر سورۂ حم الدخان در قول حق سبحانه یوم تاتی السماء بدخان مبین الآیة منکشف گردد و بدانکه اکثر بر آنند که این قضیه دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر قریش بقحط و نزول بلا و تضرع و زاری ایشان و استسقا نمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مکه بوده و ملتمس دعا از ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابوسفیان اموی والد معاویه است و شیخ ابن حجر در فتح الباری از دمیاطی نقل کرده که گفت ابتدای دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر قریش از روز انداختن این اشقیا بود شکنبه شتر را بر پشت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نماز و از بعض روایات مفهوم میگردد که در مدینه بود در وقتے که دعا میکرد بر ایشان در قنوت و این منافات دارد با نچه درین قضیه در تفسیر سورۂ دخان آمده که دلالت دارد که وقوع این قضیه پیش از واقعۂ بدر بود و ابوسفیان پیش از بدر قطعاً بمدینه نیامده از ینجا رفته اند بعض بآنکه مراد ابوسفیان رض ابن الحارث ست ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و سخن درینجا بسیار کرده اند و در آخر رفته بتعدد قضیه قائل شده اند و این نیز بی اشکالی نیست کما بین فی فتح الباری دیگر بدانکه در مواهب لدنیه شش وجه با این وجه ذکر کرده و وجه چهارم که مصنف آورده در وے مذکور نیست و اگر آن نیز ثابت باشد هفت وجه میشود و سیوطے در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده و گفته رجاله ثقات که قحط افتاد در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس بیرون آمد ببقیع غرقد بدستار سیاه که گذاشته بود هر دو طرف او را یکے در پیش و دیگری در میان دو کتف متنکب قوس عربی پس مستقبل شد قبله را و بگذارد با اصحاب خود دو رکعت را الحدیث والله اعلم این قضیه دیگرست برای استسقا که مصلے کرد یا اختلاف روایت در همان قضیه بذکر بقیع مکان مصلے فتدبر و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در هر وقت که بجهت استسقا دعا کرد اجابت شد و فی الحال باران باریدن گرفت و یک نوبت استسقا میکرد در یکی از همین شش نوبت که مذکور شد یا نوبتی دیگر و برای آن و چون ظاهر از کلام مصنف حصر وجوه استسقاست درین شش وجه ظاهر آنست که مراد وی معنی اول خواهد بود و بالجمله نوبتے استسقا میکرد ابولبابه بن عبد المنذر انصاری که یکی از مشاهیر صحابه بود و از نقبای انصار و در مواهب حکایت ابی لبابه را در وجه دوم آورده که از حدیث بیهقی از یزید بن عبید الله سلمی ذکر کرده شد پس متعین شد اراده معنی اول بر نخاست و گفت یا رسول الله خرما در مربد ست بکسر میم و سکون را و فتح با آنجا را گویند که خرما گرد کنند و خشک سازند و آب باران خراب خواهد شد بزعم ابی لبابه فرمود اللهم اسقنا خداوندا آب ده مارا حتے یقوم ابو لبابة تا آنکه برخیزد ابولبابه عریانا برهنه فیسد ثعلب مربده بازاره پس ببندد ناودان و جای در آمدن آب را در مربد بازار خود فامطرت پس بارید باران و هنوز ابولبابه بانتظار فرو نشستن باران برای بستن جای در آمد آب بر نخاسته بود فاجتمعوا الی ابی لبابة پس جمع شدند و گرد آمدند صحابه بسوی ابی لبابه فقالوا پس

گفتند صحابه مر ابولبابه را انها لن تقلع این ابر ها هرگز نخواهد کشاده شد نقوم عریانا تا آنکه برخیزی تو برهنه فتسد ثعلب مربدک
بازارک پس به بندی ثعلب مربد خود را بازار خود کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه گفته است رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم و در خواسته است آنرا بدعا لابد آن بوقوع آمدنی ست ففعل پس کرد آنرا ابولبابه ذبرهنه شد و بربست آن جای را
بازار خود فاستهلت السماء پس بزور ریخت باران و هرگاه که بدعای آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم باران بسیار شدی از اعطا
کردی و خوف ضرر پیدا شدی و مردم را ازان ملالت پیدا آمدی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم طلب تو
کشاده شدن باران کردندی در استصحاو طلب صحو این دعا فرمودی اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علی الآکام والظراب والجبال
وبطون الاودیة ومنابت الشجر چنانکه گذشت و عادت شریف آن بود که هرگاه باران باریدن آغاز کردی جامه را از بعض
بدن مبارک دور کردی تا باران بآن برسد لفظ حدیث اینست که فحسر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ثوبه و تفسیر کرده اند را
تو رگی بکشت بعض بدن چنانچه مصنف گفت و گویا که حسر متضمن این معنی ست یعنی ازاله و اسقاط مطلق نیست و چون سبب آن
می پرسیدند میفرمود لانه حدیث عهد بربه بسبب آن میکنم زیرا که این باران نو آمده است از نزد پروردگار خود و الآن پیدا
شده و از عدم بوجود آمده ولابد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبری و اثری و نشانی تازه از وی
بیاید و گفته اند از جهت آنکه دست گناه گاری بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین اشارت تعلیم ست
امت را بتقریب و ترغیب در آنچه خیر و برکت ست این حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد آورده از انس و در صحیح مسلم
نیز مذکور ست از وی و چون سیل در وادی عقیق که نام وادی ست در بیرون مدینه و در فضل و برکت وا احادیث
وارد شده و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را دوست داشتی و آنجا برفتی و در اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده
قال بعضهم + یا صاحبی هذا العقیق فقف به + متوالها ان کنت لست بواله + وقال آخر علی ساکنی بطن العقیق سلام + وان اسهرونی
بالفراق وناموا + حظرتم علی النوم وهو محلل + وحللتم التعذیب وهو حرام + و غیر آن وادی از اودیه مدینه مطهره روان شدی
فرمودی اخرجوا بنا ببرید ما را بیرون آئید همراه ما الی هذا الذی جعله الله طهورا بسوی این وادی که گردانیده است خدا تعالی
آب وی را پاک کننده فنطهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ بتشدید آمده و این مفید مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب
پاک شویم از آب وی و نحمد الله علیه و حمد و ثنا گوئیم الله تعالی را بروی ظاهر آنست که اشارت بهذا بوادی عقیق باشد که
احادیث بطهارت و طهوریت و برکت وی ناطق اند یا بمطلق وادی و بهر وادی که گذشتی این را فرمودی و محتمل که
اشارت بآب باران بود که درین وادیها افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده
وانزلنا من السماء ماء طهورا + و نیز عادت شریف آن بود که چون باد و ابر بدیدی کراهت در روی مبارک وی ظاهر
شدی و آمد و شد در خانه و بیرون آن کردی و رنگ روی مبارک متغیر گشتی و مضطرب شدی بجهت آنکه مبادا
در ضمن وی عذابی باشد چنانچه بر بعض امتهای سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفتی و خوف نزول عذاب
تسکین یافتی شاد گشتی و آن کراهت زائل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در وقتیکه باد تند وزیدی این دعا
بخواندی اللهم انی اسالک خیرها وخیر ما فیها وخیر ما ارسلت به واعوذ بک من شرها وشر ما فیها وشر ما ارسلت به و در بعض ادعیه
استسقا ثابت شده که میگفت اللهم اسقنا غیثا مغیثا هنیئا مریئا مریعا غدقا مجللا عاما طبقا سحا دائما اللهم اسقنا الغیث ولا تجعلنا من
القانطین اللهم ان بالعباد والبلاد والبهائم والخلق من اللأواء والضنک ما لا نشکوه الا الیک اللهم انبت لنا الزرع وادر لنا الضرع

واسقنا من برکات السماء وانبت لنا من برکات الارض اللهم ارفع عنا الجهد والجوع والعری واکشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرک اللهم انا نستغفرک انک کنت غفارا فارسل السماء علینا مدرارا شافعی این دعا را از سالم بن عبد الله عن ابیه روایت کرده کذا فی المواهب بدانکه استغفار را اثرے عظیم ست در باب استسقا و برکت در رزق و زیادت در اموال و اولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار واقع شده و آمده است هر که لازم گیرد استغفار را بدهد او را خدا تعالے از هر تنگی فراخے و از هر اندوه کشادے و روزے رساند او را از انجا که گمان ندارد و از امیر المومنین علی مرویست که فرمود عجب از مردم که شکایت از تنگی رزق کنند و کلید ہاے رزق در دست ایشان ست و آن استغفارست و نیز آمده است که بنده مومن چون گناهی کند نکتهٔ سیاه بر دل وی پنشیند و چون استغفار کند صیقل کرده شود دل وی و چون زیاده شود گناه زیاده شود سیاهی دل تا در گیرد دل را و تمام گردد آن سیاهی و نیز آمده که اگر کسی باشد که هر روز هفتاد بار گناه کند و هر بار استغفار کند آمرزیده و بخشیده گردانند او را و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هفتاد بار و در بعض روایات صد بار در یک مجلس استغفار کردے و تحقیق معانی این حدیث و بیان موجب این استغفار در رساله مرج البحرین بتفصیل ذکر کرده شده است و وصیت ست مشائخ را که هر روز هفتاد بار این کلمه در وساز ند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه و بعض بصیغه دعا گویند و این نیز در بعض احادیث آمده است همچنین که اللهم اغفر لے وتب علی انک انت التواب الرحیم و در روایتی التواب الغفور والله الموفق و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعای استسقا کردے دستهای مبارک را بسوے آسمان بر داشتی بر داشتنی بمبالغه چنانکه گذشت و میفرمود وے استجابت دعا را طلب کنید در چند محل یکے وقت ملاقات عدو دین و اصطفاف لشکر در برابر کفار ایستادن در غزا چه این وقت نزول رحمت و نصرت و تائید دین و شکست کارخانه کفرست پس دعا در وے مستجاب باشد دوم وقت اقامت نماز و ایستادن برای وے و این نیز افضل اوقات ست و جهاد اکبرست با شیطان و جنود وے سوم وقت باریدن باران که نیز وقت نزول رحمت و لطف و مهربانی و رافت پروردگار جل و علا به بندگان و توسیع رزق ست بر ایشان پس طلب رحمت درین وقت اقرب بود با جابت و قبول و نیز میفرمود تفتح ابواب السماء کشاده میشود درهاے آسمان و یستجاب الدعاء و قبول کرده میشود دعا فی اربعة مواطن در چهار محل عند التقاء الصفوف نزد ملاقات صفوف مسلمانان در جنگ با کافران و عند نزول الغیث و نزد فرود آمدن باران و عند اقامة الصلوة و نزد بپا داشتن نماز و عند روية الکعبة و نزد دیدن خانهٔ کعبه زاده الله تعظیما و تشریفا و در اخبار آمده است که اول بار که نظر بر کعبه افتد هر دعائیکه کند مستجاب ست و گفته اند که چه دعا درین وقت باید کرد که البته مستجاب ست بعض گفته اند که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار که جامع جمیع خیرات و حسنات دنیا و آخرت ست و بعض گویند که این دعا کند اللهم ادخلنی الجنة بغیر حساب و بعض گفته اند که اللهم اجعلنی مستجاب الدعوة تا بعد ازین هر دعائی که کند مستجاب افتد و اوقات و احوال و اماکن اجابت دعا بسیارست و در کتب احادیث مذکور از انجا باید طلب داشت والله المجیب تنبیه نزد امام ابو حنیفه در استسقا نمازی مسنون نیست آئین دعا و استغفار ست بموجب قول حق تعالے استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا فرمود استغفار کنید و آمرزش از پروردگارتان که وی آمرزندهٔ گناهان ست و چون استغفار کردید میفرستد باریتعالی بر شما آسمان را یعنی در حالتی که ریزنده و بارنده است و نیز در اکثر احادیث وجوه استسقا که معلوم شد ذکر صلوة نیست الا در یک وجه که

دو رکعت گذارد و خطبه خواند این حدیث بجمیع خصوصیات خود بسر حد صحت نرسیده است یا مخصوص ست بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نیز سنت آن بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بران مواظبت نموده باشد مع الترک احیاناً و این جا ترک صلوة اکثر ست و فعل آن جز یکبار نه و بصحت رسیده است که امیر المؤمنین عمر رض استسقا کرد و ذر وی آمین دعا و استغفار بود و بس و اگر نمازی مسنون بودی در استسقا عدم علم عمر رض بدان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت ترک وی آنرا صورت نمیداشت و مراد بآنکه در استسقا نمازی نیست یعنی نماز بجماعت و بخصوصیات دیگر مسنون نیست الا اگر هر کدام تنها تنها نمازی بکنند و تضرع و زاری نمایند و طریقه دعا و استغفار را باین وجه بر پا دارند درست ست و حسن ست و بالجمله احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل ست برین خصوصیات و کیفیات بی ضعفی نه پس اخذ کرد ابو حنیفه بخلاصه و مقصود آنکه دعا و استغفار ست و تجویز کرد نیز نماز را و اثبات ننمود جماعت و خطبه و امثال آن را اخذاً بالمتیقن والله اعلم و نزد صاحبیه و ائمه ثلثه در استسقا نماز ست بجماعت و خطبه و بعض گفته اند که این قول امام محمد ست و امام ابو یوسف با ابو حنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز چنین ست الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان می گویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت ست نه در جمیع خصوصیات و در مذهب امام احمد روایات ست مشهور تر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة او بعدها و بعد مختار تر ست و یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت ست و نزد آنهائی که قائل اند بنماز قرأت بجهر ست و تحویل ردا تنها امام را یا قوم را نیز و دو قول ست و نزد امام ابی حنیفه هیچ یکی از ینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوی در مذهب ابی حنیفه و نیز عمل بمذهب صاحبیه است بعد از ان بدانکه اختلاف ست علما را در ان که اهل ذمه باستسقا بروند و حاضر شوند یا نه مذهب ما آنست که حاضر نشوند زیرا که مقصود استنزال لطف و رحمت ست و کافران محل غضب و لعنت و نزد ائمه ثلثه ذمیان را امر به برآمدن نکنند و اگر برآیند منع نیز نکنند چه استسقا طلب رزق ست و در رزق مؤمن و کافر همه شریکند و دعای کافر در امور دنیاوی احتمال اجابت دارد و باز از ایشان دو روایت ست با مسلمانان همراه برآیند یا روز دیگر بعض گویند اگر با مسلمانان همراه برآیند فتند د عذابی بر ایشان نازل گردد که مسلمانان را نیز در گیرد بحکم + واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة + و بعض گویند که اگر روز دیگر برآیند شاید که نزول باران همان روز اتفاق افتد و بگویند که بدعای ما آمد نه شما و مذهب حنفی ظاهر تر ست چه اگر ساعت محل دعا از لوث شرک و ظلمت کفر منزه باشد بهتر و بقبول اجابت نزدیک تر ست و فی دعاء المسلمین کفایة گفته اند که مقصود اصلی و مطمح نظر در استسقا باید که اتباع سنت و اقامت مراسم عبودیت باشد و انزال مطر و استجابت دعا فضل اوست و الله ذو الفضل العظیم

فصل در عبادات سفر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدانکه اسفار پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بسیار بود اما مجموع آن از چهار نوع خالی نبودی یا سفر هجرت بود از مکه بمدینه و این یکبار بیش نبود و این اول سفر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود بعد از ظهور نبوت یا سفر عمره بود که از مدینه مطهره بعد از هجرت بقصد عمره بمکه معظمه آمد اول در عام حدیبیه آمد و بقیه مشرکان مکه تمام بقصد محاربه و مقاتله وی صلی الله علیه و آله وسلم برآمده و اعداوت و شقاوت داد دادند و نگذاشتند که بمکه درآید و عمره بجا آرد و در آخر بصلح انجامید و هم در حدیبیه از احرام برآمده بمدینه بازگشت و قرار یافت که سال دیگر باداء عمره بمکه بیاید پس آمده و عمره ادا کرده برگشت و این قضیه بطولها در کتب احادیث و سیر

مذکورست وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو عمرهٔ دیگر نیز کرده درانجا سفرے دیگر مخصوص برای عمره نبود یکے در ضمن
سفر حج بود و دیگر بعد از فتح مکه که از جعرانه آمد که بر یک مرحله از مکه معظمه است با جمله سفر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سفر
هجرت بود یا سفر عمره بود یا سفر حج بود که بعد از فرضیت حج سال دیگر آمد و حج گذارد و برگشت یا سفر جهاد و این سفر غالب در
مجموع غزوات آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بنفس شریف خود رفت بیست و هفت بود و آنکه مقاتله کرد در وی نه
و سفر فتح مکه داخل اینست و سرایا که جماعت از صحابه را بسفر فرستاد چهل و هفت بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
سفر پیش آمدے قرعه زدے میان امهات مؤمنین هر کرا قرعه آمدے با خود بسفر بردی اگرچه بمذهب مختار قسم و رعایت نوبت
میان نسا بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم واجب نبود بلکه از نزد باریتعالی مخیر بود هر کرا خواهد نزد خود طلبد و هر کرا
نخواهد نطلبد و رعایت نوبت که نگاه میداشت محض کرم و تفضل بود از وے در حق ایشان و با وجود آن حفظ و رعایت
عادت تفضل و تکرم تا باین حد کردے که قرعه زدے میان ایشان صلی الله علیه وآله وسلم واما در سفر حج مجموع نسا را برابر
با خود بردے تا بادای مناسک حج و اقامت این عبادت عظمی و کبری بهره مند گردند و عادت شریف چنان بود که سفر
در اول نهار کردے تا مردم بآسایش و فراغ بمنزل رسند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست می داشت
که روز پنجشنبه سفر کند چنانچه در جامع الاصول از ابی داؤد از کعب بن مالک رض روایت کرد که گفت کم بودے که رسول
خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیرون می آمد بسفر مگر روز پنجشنبه و در مشکوة از بخاری آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوهٔ تبوک و دوست میداشت که بیرون آید روز پنجشنبه و در بعض روایات آمده کان یحب
ان یخرج یوم الخمیس اذا غزا و در بعض روایات سفر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه نیز آمده و دعا می کرد
که خداوندا امت مرا برکت بخش در بامداد روز پنجشنبه و دعا برکت در شان شنبه نیز مرویست باین لفظ که فرمود بارک الله
فی سبتها وخمیسها کذا فی احیاء العلوم ولیکن تخصیص پنجشنبه در باب سفرست و مضمون این حدیث بخصوص که در متن مذکورست
در شان بامدادست مطلقا چنانکه حدیث صخر بن وداعة الغامدی در جامع الاصول و مشکوة آمد اللهم بارک لامتی
فی بکورها اینجا ضمیر بامت میرود و خمیس مذکور نیست و حدیث دعای بکور یوم خمیس مگر دیگر باشد اما در ینجا نیست والله اعلم
و آنکه آنچه مشهور و متعارف ست در دین و مذکور و مسطورست در کتب معتبرهٔ احادیث همین ست ولیکن در بعض کتب
روایت کرده اند که مردے نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آخر ماه باراده سفرے آمد و وداع کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آیا میخواهی که زیان کند صفقهٔ تو و نقصان کند بیع تو گفت لا یا رسول الله نمیخواهم فرمود پس
صبر کن تا ماه نو کنی بهتر تاخیر کن تا روز دوشنبه یا پنجشنبه برکت دهد خدایتعالے در بیع تو و سود کند صفقه تو و فرمود چون
سفر کنید روز دوشنبه کنید و نیز مشهورست در مردم که در حدیث آمده ولیکن تحقیق آنست که قول امیر المؤمنین علی رض ست
لا تسافروا والقمر فی العقرب اینجا بعض محدثان میگویند که قمر نام شخصے بود از قطاع الطریق که باین کار مشهور بود و عقرب نام
قریه در طریق و بعض این را بر ظاهرش که نزول کوکب قمر در برج عقرب باشد گذاشته و مؤید اینست لفظیکه شیخ جلال الدین
سیوطی در جمع الجوامع از علی رض آورده که لا تسافروا فی المحاق ولا بنزول القمر فی العقرب لیکن اثری دیگر هم از امیر المؤمنین علی رض
آورده که متوجه لشکر بود و یکی گفت امروز نباید رفت فلان روز برویم فرمود اگر شمشیر در دست من بودی همان شمشیر
گردنت زدے چندین عمر در حضرت ابو القاسم محمد صلی الله علیه وآله وسلم بودیم و هرگز در آن حضرت نشنیدیم که

مذکور شده باشد که فلان روز باید رفت نه فلان روز بالجمله اتباع احکام نجوم در سعادت و نحوست ایام نه عادت سلف و نه سیره
اہل دین ست آنچه در سنت واقع شده اختیار کرده و توکل بر پروردگار رب العزة جل جلاله نموده و بدانچه از آداب سفر ست
از استخاره و ادعیه ماثوره تمسک کرده عزیمت باید نمود و آنچه گویند در روز شنبه بدان ناحیه نباید رفت و در روز یکشنبه بفلان
چیزی نیست و اصلی ندارد ولیکن در بعض کتب از ابن عباس رض آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایام
همه از آن خداست لیکن بعضے از آنها را سعد آفریده و بعض را نحس چنانکه همه خلق بندگان اویند لیکن بعض را برای بهشت
آفریده و بعض را برای دوزخ و هیچ یومی نیست مگر آنکه در وے ہفت روز نحس ست پس از ان بشمرد آن ہفت روز را سوم و پنجم
و سیزدهم و شانزدهم و بیست ویکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم و در هر یکے از حوادث و بلایا که بر انبیا و امم سابقه نازل شده
ذکر کرده و بصحت رسیده که مراد از یوم نحس مستمر که در قرآن مجید واقع شده روز چهارشنبه است و از امیر المومنین علی رض روایت
کنند که عاقل را باید که درین ایام مذکور شراے بهائم و خدم و دخول بر نسا و کرے انهار و غرس اشجار و لبس ثیاب جدید و نکاح
و تزویج و سفر نکند اینچنین نقل کرده اند والله اعلم بالصحة و چون لشکر را بجای فرستادی در اول نهار ایشان را روان کردے
چنانچه ابوداؤد و ترمذی از حدیث صخر بن وداعه آورده اند کان اذا بعث سریة او جیشا بعثهم فی اول النهار الحدیث
و مجموع یعنے همه مسافران را بهر کارے که روند امر کردے که چون سه نفر باشید یکی را امیر و مهتر خود سازید چنانچه ابوداؤد
از ابی سعید و ابی هریره آورده است و حکمت درین آنست که تا در وقت رکوب و نزول و اختیار منزل و غیر آن خلافے
و نزاعے راه نیابد و همه متفق بر یک راه و روش باشند و امیر را باید که طریقه مصلحت و نصیحت و رفق و اعانت و مهربانے
با نقاصے وا دارد و در حکایات مشائخ مے آرند که جماعه از ایشان قصد سفرے کردند و در تعیین امیر مترود بودند تا که از ایشان یکے
از ایشان گفت که امیر شما من باشم یاران از طلب امارت وے تعجب کردند و او را امیر ساختند و چون برآمدند هر کارے و
خدمتے که می بایست کرد وے میکرد اگر میگفتند که ما را نیز بگذار تا خدمتی بکنیم آخر فرمودی نه من امیر شما ام و شما مامور لابد هر چه
امیر فرماید بر حکم وے باید رفت و تابع وے شد سید القوم خادمهم که فرموده است این خواهد بود و چون این حدیث طریق
شرطیه آورده و فرموده چون سه نفر باشید یکی را امیر سازید و ازینجا مفهوم گردد که لازم نیست که البته سه نفر باشند اگر باشند
اینچنین کنند شاید که مسافرت یک کس و دو کس نیز روا بود و حدیث دیگر آورده که نهی فرموده از تنهائی در سفر چنانکه بخاری
و ترمذی از ابن عمر آورده اند که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اگر مردم بدانند از سیر حال تنهائی در سفر آنچه
من میدانم هرگز سیر نکند هیچ سوارے بشب تنها و نهی از تنهائی چه باشد بلکه از دوئی نیز نهی میکرد و میفرمود از برائے
تتمیم و تقبیح حال یک کس و دو کس که سفر کنند تا سه کس جمع نشوند الراکب شیطان والراکبان شیطانان یک سوار که تنها سفر کند
یک شیطان ست و دو سوار که سفر کنند دو شیطان اند والثلثة رکب و سه سوار که مجتمع شوند در سفر بحقیقت سواران ایشانند
اخرجه الموطا و ابوداؤد والترمذی عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و در تاویل این حدیث گفته اند که چون سفر واحد
و اثنین منهی عنه است و هر که ارتکاب منهی عنه کند تابع شیطان ست باین اعتبار فرمود که واحد و اثنین نفس و شیطانانند
یا مراد آن بود که با ایشان شیطان ست چنانچه در حدیث دیگر از موطا از سعید بن المسیب آمده که شیطان قصد میکند
بیکے و دو یعنی در وسواس و ضلالت می اندازد ایشان را و چون سه کس شدند قصد نمیکند و باز میماند از ایشان و در مشکوٰة
از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بهترین رفیقان چهار کس اند رواه الترمذی و ابوداؤد

والدارمی و طیبی میگوید یعنی اگر رفقای سفر چهار کس باشند بهتر از سه کس اند زیرا که اگر یکی از ایشان مریض شود و خواهد که یکی از رفقا را وصی سازد دو کس شاهد آن شوند بخلاف آنکه سه کس بوند و میگوید شک نیست که فوق اربعه بهتر از اربعه اند و هم بهتر از ما تحت خود ست و در وجه استحباب اجتماع سه کس نیز گفته اند که اگر یکی بکاری برود دو کس بیکدیگر مشغول و مانوس باشند و وحشت راه نکشند و اگر قضا در کردن آن کار تاخیرے رود و برای تجسس حال او دیگری رود و متاع و منزل تنها نماند و از برای عدد چهار این نیز وجهی معلوم گردد و این جبر از عائشه رضی آرد که آنحضرت چون سفر خواستی کرد وضو کردے و دو رکعت گذاردی و از انس رض آورده اند که چون سفر را در حرکت آمدی و از نشستنگاه خود برخاستی این دعا بخواندی اللهم الیک توجهت و بک اعتصمت اللهم اکفنی ما اهمنی و ما لا اهتم له اللهم زودنی التقوی و اغفر لی ذنبی و جهنی للخیر اینما توجهت و مالک در موطا آورده که چون پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم الله و ابو داؤد و ترمذی از ابن عمر رض آرند که چون بر پشت مرکب راست شدے گفتی سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون و گفتی الحمد لله الحمد لله الحمد لله الله اکبر الله اکبر الله اکبر سبحانک انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت اللهم انا نسألک فی سفرنا هذا البر و التقوی و من العمل ما ترضی اللهم هون علینا سفرنا هذا و اطو عنا بعده اللهم انت الصاحب فی السفر و الخلیفة فی الاهل و المال اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر و کآبة المنقلب و سوء المنظر فی الاهل و المال و چون از سفر بازگشتے همین دعا خواندے و در آخر این کلمات زیاده کردے آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون این روایت ابی داؤد و ترمذی ست و در روایت ترمذی بعد قوله فی الاهل این زیادتی نیز آمده است که اللهم اصحبنا فی سفرنا و اخلفنا فی اهلنا و بعد آئبون ان شاء الله و همچنین ست در روایت مسلم الا قوله سبحانک انی ظلمت نفسی تا الا انت و در روایت ترمذی و ابو داؤد و نسائی در از کردن انگشت نزد خواندن این نیز آمده و ترمذی و ابو داؤد از علی بن ربیعه می آرند که گفت حاضر شدم علی مرتضی رض را در حالتے که آورده شد مرکبی تا سوار شود پس چون بنهاد پای خود در رکاب گفت بسم الله و چون راست نشست بر پشت وی گفت الحمد لله سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون پس گفت الحمد لله سه بار پس گفت سبحانک اللهم انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت پس بخندید علی مرتضی رض علی بن ربیعه میگوید گفتم از چه خندیدے یا امیر المومنین فرمود دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که کرد مانند آنچه من کردم پس گفتم یا رسول الله از چه چیز خندیدے فرمود تعجب میکند پروردگار تعالی از بندهٔ خود چون میگوید اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب غیرک کذا فی جامع الاصول و چون در راه بر مکانے بلند بالا رفتی با جمیع صحابه تکبیر گفتے و چون از بلندی فرود آمدی تسبیح گفتے اخرجه البخاری عن جابر و ابو داؤد و النسائی عن ابن عمر رض و ابن عمر گوید نهادم من درود بر ابالاے آن و این سنت مستمرهٔ آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم قولاً و فعلاً و گفته اند که وجه تکبیر در وقت صعود آن باشد که چون درین وقت در نفس آدمی علوے و رفعتی پیدا می شود یاد کند کبریای حق را جل و علا تا آن خاطر و آن حالت فرو نشیند و پست گردد و وجه تسبیح در وقت نزول تنزیه و تقدیس وی تعالی ست از تغیر و تنزل و دوام و بقاے او بر علو و کبریای سبحانه و در حصن حصین برمز کتب ستة آورده که و اذا استشرف علی و اهل و کبر و چون بر دیهی یا شهرے مشرف شدی و خواستی که در آن موضع در آید این دعا خواندی اللهم رب السموات السبع و ما اظللن و رب الارضین السبع و ما اقللن و رب الشیاطین و ما اضللن و رب الریاح و ما ذرین فانا نسألک خیر هذه القریة و خیر اهلها و نعوذ بک من شرها و شر اهلها و شر ما فیها روایت کرد این حدیث را در حصن حصین از نسائی و ابن حبان و مستدرک حاکم و گاه گفتے اللهم انی اسألک من خیر هذه و خیر ما جمعت فیها و اعوذ بک من شرها و شر ما جمعت فیها اللهم ارزقنا جناها

واعندنا من ذنوبنا وجابنا لسلے ابهما وحسب صاحبی ابهما الینا این را نیز در حصن حصین وطبرانی در معجم اوسط روایت کرده بادنی تفاوت
و در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را که ظهر و عصر و عشاست نه نماز ثنائی را که فجر ست و ثلاثی را که مغرب ست بقصر بطریق تعیین
گذاردے و ثابت نشده که وقتی نماز رباعی را در سفرے باتمام گذارده و حدیثی که مرویست از ام المؤمنین عائشه رض ان النبی
صلی الله علیه وآله وسلم کان یقصر فی السفر ویتم بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که قصر میکرد نماز را و دو رکعت میگذارد در بعض
اسفار و تمام میکرد یعنی چهار رکعت میگذارد در بعض دیگر یا در بعض دفعات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض تمام چنانکه در روزه
رمضان در سفر فرمود ویفطر ویصوم گاهے افطار میکرد وگاه روزه میداشت این حدیث را دارقطنی از عائشه رض آورده و دعوے
صحت آن کرده و حدیثے دیگر نیز آورده و حکم بحسن آن نموده که گفت بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای
عمره در رمضان پس افطار کرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفتم بابی انت وامی
یا رسول الله تو افطار کردے و من روزه داشتم و تو قصر کردے و من تمام گذاردم فرمود احسنت یا عائشه رض و صاحب مشکوة
جزو این حدیث را که متعلق بقصر و اتمام ست از شرح السنه نیز نقل کرده و مصنف در رد آن میگوید که آن حدیث از عائشه رض درست
و دعوے صحت آن کرده اند صحت نه پیوسته والله اعلم بدانکه در جواز قصر صلوة رباعی در سفر هیچکس را خلافی نیست و علمای امت
اجماع دارند بران ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب ست و فرض وقت بر مسافر دو رکعت ست و عزیمت همین ست
واگرچه آنرا رخصت نیز نامند ولیکن تسمیه وے برخصت بمجاز ست نزد ایشان چنانکه در اصول علم فقه معلوم شده است و اگر
مسافر چهار رکعت گذارد جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعدهٔ اولے بجا آورده باشد که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه
بترک سلام آثم گردد و اگر قعدهٔ اولے نکرد نماز جائز نیفتد و اعادهٔ آن لازم گردد و مذهب امام مالک چنانکه در رسالهٔ ابن ابی زید
که در مذهب ایشان ست مفهوم گردد همین ست زیرا که گفته است من سافر اربعة برد وهی ثمانیة واربعون میلا فعلیه ان یقصر
الصلوة ویصلی رکعتین و از بعض شروح معلوم میشود که مذهب ایشان موافق مذهب امام شافعی و امام احمد ست که قصر رخصت ست
و مصلی مخیر ست که قصر کند یا اتمام و اصل فرض اتمام ست و دلیل ایشان ظاهر قول خداوند تعالی ست + واذا ضربتم فی الارض
فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة + و ظاهر این ادا دلالت بر تخفیف و رخصت کنند نه بر ایجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز را
بر روزه چنانکه روزه در سفر عزیمت ست و افطار رخصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عائشه رض را که مذکور شد نیز دلیل آرند ولیکن
در صحت آن حدیث سخن ست چنانکه معلوم شد و از امیر المؤمنین عثمان رض منقول ست که در ایام حج در منی چهار رکعت گذارد و صحابه
در انجا حاضر بودند و با وے بگذاردند و از عائشه رض نیز آمده که اتمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نص نیست در تخفیف
و اختیار این عبارت بجهت آنست که چون مسلمانان کمال ولع و شغف داشتند بر طاعت و عبادت و تکثیر و اتمام آن گویا در تقصیر
تقصیرے و حرجے خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجے و گناهے و تقصیری نیست و این دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصور چنانکه
بعض علما که قائلند بوجوب سعی بین الصفا والمروة در قول حق تعالی + فلا جناح علیه ان یطوف بهما + مثل این گفته اند و قیاس
بر صوم فاسد ست زیرا که قضاے او لازم ست و این علامت وجوب و عزیمت بودن وے ست بخلاف شفع ثانی در نماز سفر که پس
معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیت مذکور ست قصر افعال ست نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف ست
که استقبال و التزام مکان و جز آن درانجا ساقط ست و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بطریق شهرت مرویست که همیشه
در سفر قصر کردے و هرگز چهار رکعت نگذاردے و مسلم از عائشه رض بطرق متعدده روایت کرده که گفت فرض نماز در اول دو رکعت بود

در سفر و حضر پس مقرر داشته شد در سفر همان دو رکعت و زیاده کرده شد در نماز حضر از ینجا معلوم گردد که نماز دوگانی در سفر رخصت
نیست که بعد از فرضیت چارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همان ست و در حضر چیزی بران افزوده و نسائی و ابن ماجه نیز از امیر المؤمنین
عمرؓ آورده که گفت صلوة سفر دو رکعت ست و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت ست و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان
محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وہمچنین روایت کرد ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباسؓ آورده که گفت فرض کرد خدا تعالی نماز را بر
زبان پیغمبر شما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی این لفظ کہ
فرض کرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار ذکره تخریج الاحادیث الشیخ ابن الهمام و نیز مسلم
روایت کرد از عمرؓ که گفت فرمود پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این یعنی قصر صلوة در سفر صدقه است که تصدق کرده است پروردگار
تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را و گویند که تصدق در آنچه قابل قبض نبود اسقاط محض است نیز چون مولی تعالی بکرم خود تخفیف
و تیسیر کرد و اسقاط نمود تشدید بر نفس اختیار را شد جرأتی بود که لائق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر که در وی نیز بموافقت
مسلمین آسانیست چنانکه در افطار و لهذا امام شافعی و احمد با وجود تجویز قصر و اتمام قصر را احب دارند همچنین افطار را از صوم
از جهت همین وجه که مذکور شد و آنانکه گفتند که عثمانؓ در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در ان با وی موافقت کردند در صحیح بخاری
از ابن عمرؓ آمده که گفت گذاردم با پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بمنی دو رکعت با ابی بکرؓ و عمرؓ دو رکعت و با عثمانؓ نیز در اوائل خلافت دو
رکعت گذاردم بعد ازان اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر وی در اول خلافت شش یا هشت سال بود و علی خلاف
فیها و هم در صحیح بخاری مذکور ست که حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت گذارد در منی با وجود آنکه امن تمام داشت و خوفی
در میان نبود و نیز مذکور ست که چون عثمانؓ چهار رکعت گذارد عبد اللہ بن مسعودؓ استرجاع کرد یعنی گفت انا للہ و انا الیه راجعون
اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت و در ین پس گفت گذاردم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمنے دو رکعت و گذاردم
با ابو بکر صدیقؓ و با عمر بن الخطاب هم در منی دو رکعت کاشکے از ین چهار رکعت دو رکعت متقبله نصیب من بودی تعریض بعثمانؓ کرد
و اظهار کراهت از مخالفت عمل مقرر که قصر ست و گفتند با ابن مسعودؓ پس تو چرا اکردے و موافقت نمودی فرمود الخلاف شر یعنی
مخالفت با امام عصر در آنچه بکند خوب نیست و از ینجا احتمال جوازے برای اتمام معلوم گردد چه سکوت ابن مسعود و صحابه دیگر
در غیر جائز روا نبود و اکنون در توجیه اتمام عثمانؓ و جواز آن از وی وجوه گفته اند بعضی گویند که وی تاهل کرد بمکه و زوجه گرفت
و وے امیر المؤمنین بود و بادشاه چون در مملکت بگردد مسافر نشود و بهر موضع که رود خانه اوست یا وی عزم اقامت کرد بمکه
و رد کرده شده ست وجه اول بآنکه آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با زوجات خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد خصوصا در سفر
حج که با مجموع زوجات تشریف آورده بود و ثانی بآنکه وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم احق و اولی بود بدان و ثالث بآنکه اقامت
بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام ست و بصحت رسیده است از عثمانؓ که مسامحت میکرد و در خروج از مکه مبادا که ظن اقامت
شود در وے و حال آنکه اکثر اینها مجرد احتمالات ست غیر مقرون بروایت و توجیه دیگر آنست که شاید عثمانؓ قائل باشد بآنکه
قصر چنانچه از ظاهر آیۀ کریمه مفهوم گردد مخصوص ست بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شده است
ازین وجه بحدیث عمرؓ که پرسید از حضرت که یا رسول اللہ حق تعالی فرموده که نیست اگر بترسید از کافران و ما امروز ایمنیم از ایشان
فرمود هذه صدقة تصدق اللہ تعالی بها علیکم فاقبلوا صدقته و نیز آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ایمن تر از عثمان بود و بمنے قصر کرد و
قید مذکور در آیت اتفاقی ست و مبنی بر واقع و اکثر و اغلب احوال مسافران خوف ست نیز گویند که گذاردن عثمان تا

چهار رکعت را بسبب آن بود که دران سال اعراب و اهل بدو که بتفصیل احکام و علم بدان بدرجه کمال و تمام نه رسند بسیار حاضر آمده بودند پس دوست داشت وے رضی که بدانانند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت ست و بیهقی حدیثی نیز از عبد الرحمن بن عوف روایت کرده که عثمان رض بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتذار کرد که قصر سنت رسول خدا ست صلی الله علیه و آله وسلم و صاحبیه و لیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت بگیرند و بعض گویند مذهب امیر المؤمنین عثمان رض آن بود که قصر مخصوص ست بکسے که شاخص و سائر باشد در طریق اما آنکه در اثنائے سفر اقامت کند بمکانے و چند روز در انجا بایستد اگرچه نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعض گفته اند که اصح در تاویل عثمان رض در جواز اتمام و عائشه رض نیز که گاهی چهار رکعت می گذارد آنست که ایشان باین عقیده بودند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار وے صلے الله علیه و آله وسلم قصر را از جهت اخذ الیسر و شفقت برامت بود و ایشان اخذ بشدت کردند بر نفس خود و بیهقی از طریق عروة بن الزبیر حدیثی روایت کرده که عائشه رض را دیدم که در سفر چهار رکعت می گذارد پس گفتم یا ام المؤمنین چرا دو رکعت نگذاردے گفت یا ابن اخی بر من چهار رکعت گذاردن متعسر نیست و مشقتے دران نمی بینم ازین جا ظاهر شود که سبب اتمام عائشه رض آن بود که مذهب وے قصر ست بر تقدیر مشقت و اتمام بر تقدیر راحت والله اعلم و بالجمله علما را اختلاف ست درین باب مذهب حنفیه آنست که قصر واجب ست خواه مشقت باشد یا نی سائر باشد یا نازل خائف باشد یا آمن و سفر طاعت بود یا معصیت و همچنین در سائر رخص سفر و از عادات حضرت نبوی صلے الله علیه و آله وسلم آن بود وے که در سفر بنماز فرض اکتفا کردے و محفوظ نیست که در سفر نماز سنت گذارده باشد نه پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت صبح و مگر نماز وتر که در سفر و حضر آن را یعنی سنت فجر و وتر را ترک نکردے و در فصل سنن رواتب از ابن عمر رض گذشت که گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از ظهر و مغرب در سفر دو رکعت و بر خلاف آن نیز گذشت و وجه تطبیق نیز مذکور شد و بالجمله علما را اختلاف ست در نوافل هرچند قول ترک و اتیان و فرق میان رواتب و نوافل مطلقه مثل نماز ضحے و تهجد و مانند آن و بعض قصر نیز جائز دارند و بعض فرق کنند میان حالت سیر و نزول و اقوال علمای حنفیه نیز مختلف ست و بعض فرق کنند در نوافل قبل الصلوة و بعد الصلوة و گویند که نوافل قبل الصلوة مفصول اند از فرض باقامت پس گمان برده نمی شود که ازین نماز ست گویا از حکم رواتب بدر میرود بخلاف بعد الصلوة که متصل ست بدان و از وست صورة و معنی و قول مصنف مگر دو رکعت سنت صبح مدخول ست بروایت ابن عمر که گذشت و بحدیث براء بن عازب که بیاید و از ابن عمر رض همچنین نیز آرند که از گذاردن نوافل بر زمین منع میکرد نه بر راحله و بعض این را وجه تطبیق میان روایات مختلفه کرده اند که گذشت و مده نیز ساخته اند والله اعلم و دلیل گذاردن مطلق نوافل غیر رواتب حدیث ام هانی ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روز فتح مکه در خانه او هشت رکعت گذارد و نماز تهجد گذاردی بر پشت مرکب عن ابن عمر قال کان رسول الله بود رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم یصلے فی السفر میگذارد و در سفر علے راحلته بر شتر خود حیث توجهت به بهر جانب که میبرد راحله آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را یومی ایماء در حالتی که اشارت میکرد برکوع و سجود صلوة اللیل نماز شب را بلکه هر نماز نفل را الا الفرائض مگر نماز های فریضه را در صحیح بخاری نفی صلوة فریضه بر پشت راحله از ابن عمر رض و غیر وے آورده است و یوتر علی راحلته و نماز وتر میگذارد بر راحله خود و همچنین آمده است از ابن عمر رض و امام محمد در موطاے خود آثار کثیره از ابن عمر رض و غیر وے از صحابه و تابعین آورده که از برای وتر از مرکب فرود مے آمدند

و نیز می آرد که مجاهد گفت صحبت داشتم ابن عمر را از مکه تا مدینه و میگذارد همه نمازها را بر شتر خود متوجه بجانب مدینه و ایما میکرد برکوع و سجود و سجود را پست تر از رکوع میکرد مگر نماز فرض را و وتر را که از برای فریضه و وتر فرود می آمد و پرسیدم من او را ازین گفت بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم که میکرد همچنین و این ثابت ست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم درحالیکه نماز را قصر کردے و آن حالت سفرست نماز شب را ترک نکردے و بگذاردی آنرا گاهی بر زمین و گاهی بر پشت راحله این حکم معلوم شد از آن که گفت نماز تهجد را گذاردے اما که مقصود تاکید ست و چون نفی گذاردن سنت در سفر کرد از آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم استدراک کرد آنرا بقول خود اما از جماعتے از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند چنانچه از آثار که در موطا آمده است معلوم گردد و علی الاطلاق نیز روایت کرده اند که کان اصحاب رسول الله بودند اصحاب رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم یسافرون سفر میکردند فیتطوعون قبل المکتوبة و بعدها پس نفل میگذاردند پیش از نماز فریضه و بعد از وے و این احتمال عموم رواتب و غیر رواتب و تخصیص بغیر رواتب هر دو دارد و اما ابن عمر نگذاردے سنت را و از وے نیز در بعض روایات گذاردن سنت آمده است و نیز آمده است که اگر کسے بگذاردی منع نیز نکردی اما نماز شب را ترک نکردے چنانچه عادت پیغمبر بود صلے الله علیه وآله وسلم و طریقه وی بود در اخذ بسنت و متابعت کمال تمسک بدان و مصنف میگوید اما اگر کسی بگذارد روا بود و تطوعی باشد مطلق نه راتبه این بر تقدیری که آثار در گذاردن آن بطریق سنت مروی نباشد و مراد مصنف آن مینماید که آنها که گذارده اند بطریق تطوع مطلق گذارده اند و اگر در حدیثے هم از حضرت صلے الله علیه وآله وسلم آمده باشد آن نیز بهمین طریق ست و الله اعلم و از براء بن عازب چنانچه ابو داؤد و ترمذی آورده اند منقول ست که گفت سافرت مع النبی سفر کردم با پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم ثمانیة عشر سفرا هژده سفر فلم اره ترک پس ندیدم او را که ترک میکرد رکعتین دو رکعت را عند زیغ الشمس قبل الظهر نزدیک میل آفتاب و زوال وی پیش از نماز پیشین قال الترمذی هذا حدیث غریب گفت ترمذی این حدیث براء بن عازب حدیث غریب ست و ضعفے دارد از جهت ابی بصره غفاری که راوی ست از براء بن عازب نام او معروف نیست بدانکه غرابت منافات ندارد با صحت نعم چون نام راوی معروف نیست بسبب جهالت آن ضعفی بوی راه یابد و اگر غرابت بمعنے شذوذ بود چنانکه بعض بدان اطلاق کرده اند منافی صحت بود و تمام کلام در مقدمه گذشت فتذکر و هم ترمذی میگوید که وسالت عنه محمدا و سوال کردم ازین حدیث محمد بن اسماعیل بخاری را فلم یعرفه پس نشناخت بخاری این حدیث را الا عن حدیث اللیث بن سعد مگر از حدیث لیث بن سعد و رآه حسنا و دید و دانست بخاری این حدیث را حسن و بعض شراح میگویند که این دو رکعت صلوة فی زوال بود اما معلوم شد که صلوة فی زوال چهار رکعت آمده است نه دو مگر آنکه او را قصر کرده باشد در سفر و از ینجا بقصر نماز سنت استیناسی توان یافت و نیز ترمذی میگوید که از ابن عمر آمده که تطوع نمیکرد و نیز آمده که میکرد و میگفت که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز کرده اند و از ینجاست اختلاف اهل علم از صحابه و غیرهم اگر نکنند رخصت ست و اگر بکنند فضل انتهی و این قول ترمذی قول فصل ست و مجمل این مبحث ست اما که حق نیز همین باشد والله اعلم و در فصل رواتب کلام متعلق باین باب گذشته است فتذکر و عادت حضرت نبوی صلے الله علیه وآله وسلم در سفر چنان بود که نماز سنت را بر پشت مرکب گذاردی هر سو که رفتی اگرچه بر جانب قبله نبودی و در رکوع و سجود ایما کردی اول خود مصنف نفی گذاردن سنت از آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم کرد و دیگر این چیست مگر مراد نماز سنت غیر رواتب باشد یا آنجا که نفی کرد گذاردن بر زمین باشد و نیز گذاردن غیر فرائض بر پشت مرکب

بایا از حدیث ابن عمر معلوم شد احتیاج باین تکرار نیست مگر آنکه از برای توطیهٔ تمهید قول او باشد که گفت در مسند امام احمد و سنن ابی داود ثابت است که در حالت تکبیر افتتاح روی مبارک را سوی قبله کردی و باقی نماز هر سو که جانب سفر بود در مرکب نفل گذاردی و بالجمله کلام مصنف درین مقام خالی از تکراری نیست و چون سبب گذاردن سنت بر پشت مرکب بیان کرد بجواز گذاردن فریضه نیز بجهت عذر مطر بیان فرمود و گفت و در حدیثی مستقیم الاسناد ترمذی روایت کرده که بسبب باران یک نوبت بر پشت مرکب نماز فرض گذارده و صحابه همه سوار و اقتدا کردند و لفظ حدیث اینست و چون حکم این حدیث خالی از غرابتی و خلاف قیاسی نبود لفظ حدیث بعینه از لفظ ترمذی نقل کرده و گفت انتهی النبی رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الی مضیق بسوی تنگی یعنی راه تنگ مثل درهٔ کوهی یا غیر آن والله اعلم هو و اصحابه او و صحابه او صلی الله علیه و آله و سلم و هو علی راحلته و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر شتر خود بود و السماء من فوقهم و باران از بالای ایشان می بارید و البلة من اسفل منهم و تری و گل در پای ایشان بود چنانچه مجال فرود آمدن و بر زمین نماز گذاردن نبود فحضرت الصلوة پس در آمد وقت نماز فامر المؤذن پس امر کرد مؤذن را فاذن و اقام پس اذان و اقامت گفت مؤذن ثم تقدم رسول الله پستر پیش رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی راحلته سواره بر شتر فصلی بهم یومی ایماء پس نماز گذارد با ایشان و امامت کرد باشارت فجعل السجود اخفض من الرکوع پس گردانید سجود را پست تر از رکوع تنبیه نزد امام ابو حنیفه رحمة الله علیه چنانچه ظاهر مذهب ست در جواز صلوة نافله بر ظهر دابه مسافرت شرط نیست بلکه شرط خارج مصر ست خواه مسافر باشد یا نه و در روایتی از وی و ابی یوسف مسافرت شرط ست زیرا که جواز آن از جهت ضرورت ست تا نافله با قافله منقطع نگردد و اصح آنست که مسافر و غیر مسافر دران برابر ست از جهت تحقق ضرورت در خارج مصر بی مسافرت و احادیث که درین باب وارد ست بعض مطلق ست و مقید بسفر نه و بعض مقید ست بدان آگر مطلق را بر اطلاق بگذارند چنانکه مذهب حنفیه است ساقط باشد قید مسافرت و اگر مقید سازند بجهت بعض قرائن و دلائل مثلا لازم آید تقیید بسفر و در غیر مسافر خارج از مصر بقیاس ثابت شود و ما ناکه وجه در ورود در روایت و صحیت روایات اطلاق از ینجا ست و اگر مسافر درون مصر بود جائز نیست مراورا تنفل بر دابه نزد ابو حنیفه و امام محمد گوید جائز ست ولیکن مکروه و ابو یوسف گوید لا باس به و امام ابو حنیفه فرماید که جواز آن بجهت ضرورت ست و ضرورتی نیست در مصر پس مقتصر باشد بر مورد خود و باز اختلاف ست در مقدار بعد مسافت خارج مصر غیر مسافر را بعض گویند مقدار دو فرسخ باید و بعض مقدار میل و صحیح آنست که جائز ست بعد از مقدار قصر بیوت بلد چنانچه در قصر مسافر و سنن رواتب و نوافل مطلقه برابر ست در جواز و در روایتی از امام ابو حنیفه است که برای سنت فجر نزول کند که او کد سنن و بروایتی واجب ست لهذا بعذر نشسته گذاردن آن در روایتی جائز نیست و برای وتر البته نزول کند چنانکه گذشت الا فریضه جائز نبود چنانچه احادیث ناطق اند بدان مگر آنکه در بادیه باشد و بعد قافله و خوف هلاک مال یا نفس غالب یا مرکب جموح بود و رکوب بعد از نزول میسر نه یا شیخ کبیر ضعیف بود که ممکن نبود او را رکوب و کسیکه اعانت کند و سوار گرداند موجود نه یا زمین گل بود که نماز بران ممکن نبود و بعذر مطر و خوف عدو و سبع نیز جائز بود زیرا که ضرورت مستثنی ست از قواعد شرع کذا فی بعض شروح الهدایه و بحدیثی که مصنف از ترمذی آورد تمسک درین باب توان کرد دلالة او قیاسا و صلوة جنازه و صلوة منذوره و سجدهٔ تلاوت که بر زمین خوانده باشد نیز جائز نبود کذا قال الشمنی و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عادت داشت که چون رحیل و برآمدن از منزل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تاخیر کردی تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی میان ظهر و عصر و اگر پیش از رحیل وقت ظهر در آمدی نماز ظهر بگذاردی آنگاه

سوار شدی وبعد ازان چون وقت عصر نزول کردی عصر را گذاردی درین صورت جمع واقع نشدی و در مغرب وعشا

همچنین بودی یعنی اگر در وقت مغرب در راه بودے ورحیل پیش از غروب واقع شدی تاخیر کردی نماز مغرب را تا در وقت خفتن مغرب وعشا را بایک دیگر بگذاردی مخفی نماند که ظاهر از قول مصنف در مغرب وعشا همچنین بودے بعد قول وی اگر پیش از رحیل وقت ظهر درآمدی نماز بگذاردی آنگاه سوار شدی آنست که اگر پیش از رحیل وقت مغرب درآمدے نماز مغرب بگذاردی آنگاه سوار شدی وجمع نکردی، ولیکن این شق در مغرب در احادیث مذکور نیست وهمین قدر مذکورست که جمع میان مغرب وعشا میکرد ودر ظهر مذکورست چنانچه در صحیح بخاری آمده واذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل یا اذا ارتحل بعد ما زاغت صلی الظهر ثم رکب پستر بدانکه ظاهر این حدیث که ظهر فقط مذکور شد ومحفوظ در کتب مشهوره وروایات بخاری چنانچه در فتح الباری گفته نیز آنست که جمع بین الصلوتین نبود مگر در وقت ثانیه اعنی العصر که آنرا جمع تاخیر گویند حتی احتجاج کرده باین حدیث کسی که منع کرده جمع تقدیم را که گذاردن عصر باشد در وقت ظهر ولیکن هم در فتح الباری گفته که اسحق بن راهویه این حدیث را اینچنین روایت کرده اذا کان فی سفر فزالت الشمس صلی الظهر والعصر جمیعا ثم ارتحل وهمچنین واقع شده در اربعین حاکم صلی الظهر والعصر ثم رکب واسناد وی صحیح ست واسمعیلی که از رواة بخاری ست زیاده کرده لفظ والعصر را پس ثابت شود که در صورت ارتحال پیش از درآمدن وقت ظهر جمع تاخیر بود ودر ارتحال بعد از درآمدن وقت ظهر جمع تقدیم واز ینجاست که مصنف گفت ودر بعض اوقات

اگر وقت ظهر پیش از رحیل درآمدی ظهر را با عصر جمع کردے وهر دو را بگذاردی آنگاه سوار شدی ودر مغرب وعشا همچنین

کردی یعنی دربعض اوقات اگر وقت مغرب پیش از رحیل درآمدی مغرب را با عشا جمع کردے وهر دو را بگذاردی آنگاه سوار شدی وجمع بین المغرب والعشا که علی الاطلاق در احادیث واقع شده است شامل هر دو صورت جمع ست ودر جامع ترمذی وسنن ابی داؤد هر دو صورت بصریح نیز آمده است از معاذ بن جبل که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در غزوهٔ تبوک چون ارتحال میکرد قبل زیغ شمس تاخیر میکرد ظهر را تا آنکه جمع میکرد اورا بالعصر ومیگذارد هر دو را جمیعا وچون ارتحال میکرد بعد از زیغ شمس تعجیل میکرد عصر را بسوے ظهر ومیگذارد ظهر را وعصر را جمیعا پستر سیر میکرد وچون ارتحال میکرد قبل المغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکه میگذارد اورا با عشا وچون ارتحال میکرد بعد المغرب تعجیل میکرد عشا را پس میگذارد اورا وبالجمله در احادیث صحاح جمع بین الصلوتین وارد ست در بعض احادیث مطلق ودر بعض مقید بحالت سیر ودر بعض مقید بجد در سیر ودر بعض بتعجیل سیر واز ینجاست اختلاف علما که قائل اند بجواز جمع بعض قائل اند علی الاطلاق وشافعی از ایشان ست وبعض مخصوص میدارند بحالت سیر نه نزول وحق نزد مصنف نیز همین ست که گفت اما جمع در سفر عادت

دائمی نبود بلکه چون سیر تعجیل بودے جمع کردی اما جمع در حالت نزول وقرار مروی نیست وبعض بصورت جد در سیر وتعجیل دران مخصوص گردانیده ودر فتح الباری میگوید که مشهور از مالک اینست ونیز بعض مخصوص میدارند بحالت عذر زائد بر سفر ونزد بعض جائز ست جمع تاخیر نه تقدیم واین مرویست از امام احمد ونیز نزد وے مقید ست بحالت سیر ومشهور از مذهب وی جواز ست مطلقا ودر فتح الباری میگوید که مروی از امام مالک نیز جواز جمع تاخیر ست نه تقدیم ونزد امام ابوحنیفه جائز نیست مطلقا ووجه قول ایشان آنست که تعیین اوقات نماز قطعی ست وثابت بتواتر که هیچ شبهه ابوی را نیست تا آنکه تاخیر نماز از وقت وتقدیم وی بران از کبائر شمرده اند امام محمد در موطاے خود می آرد که رسیده است بما از عمر بن الخطاب که وی نوشت بحکام خود در آفاق ونهی کرد ایشان را از انکه جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد و

اخبار کردایشان را که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و می آرد که روایت کردند ما را باین خبر ثقات از علا
بن الحارث و وی روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی ست و متواتر پس معارض نشود او را خبر احاد بخلاف
افطار و قصر در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من
رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم که گذارده باشد هیچ نمازی را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد میان
آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل جمع از
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوهٔ تبوک ست و ثابت نشده که در کی
نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمهٔ کان دلالت بر دوام و استمرار ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بروایت
ابی داؤد از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و از ابن
عمر نیز آورده که وے جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجهٔ وی از جائی رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دوبار و از
ترمذی آورده که سالم بن عبد الله بن عمر را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شبی از صلوة در سفر گفت لا مگر بمزدلفه و احادیث
در جمع تقدیم در صحاح اقل قلیل ست و در روایت صحیح بخاری اختلاف ست و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس
نماند الا جمع تاخیر در بعض احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود
در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعض این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر و صورت
جمع ست نه حقیقة و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تصویر میکنند در حدیث در باب استحاضه آمده در حدیث
حمنة بنت جحش فتدبر و اگرچه لفظ حدیث در بعض روایات این چنین ست که جمع میکرد در میان ظهر و عصر و میگذارد در وقت
عصر محمول بر همین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقق تخفیف و دفع حرج که در بعض روایات واقع شده ست که جمع میکرد
تا در حرج نیندازد امت خود را آنست که در وی توسیع ست که اگر یکے را فراغ و رفاهیت حال و سعت مجال در گذاردن
نماز در اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد باول وقت نماز ثانیه و توسعه و
تخفیف در شریعت این طریقه ظاهر ست و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر ست و در پیشین نیز بحسب ظن و تخمین میسر
است خصوصًا در صورت وجود قافله و کثرت مردم که مهارتی داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعض شافعیه
گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام ست و در تعیین آخر وقت و اول خواص را اشکال ست چه جاے عوام فتدبر و تحقیق
روایت کرده است ابو داؤد از امیر المومنین علیؓ که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آن که نزدیک
میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس میطلبید طعام را و تعشی میکرد پس میگذارد عشا را و ارتحال میکرد
و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است بما از ابن عمر که وے
گذارد مغرب را وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از
ابو داؤد از نافع و عبد الله بن واقد می آرد که گفت موذن ابن عمرؓ الصلوة گفت ابن عمرؓ سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد
و بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم
چون در تعجیل می آورد او را امرے میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتی اذا کان آخر الشفق این روایات ست
که ناظر ست در جمع بطریقی که مذهب ابو حنیفه است و ظاهر آن می نماید که روایات در عدم جمع و جمع در وقت واحد و جمع بمعنے

تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول هم آمده و امام ابوحنیفه اخذ بعدم جمع یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرده احتیاطاً للمحافظة الوقت و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته که شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل ست و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم محض از برای بیان جواز بود والله اعلم تنبیه آنچه گذشت در جمع بین الصلوتین مسافر را بود اما جمع مر مقیم را ترمذی گوید بعضی از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند و باین قائل ست شافعی و احمد و اسحاق و بعض رفته اند بجمع در مطر و باین قائل ست شافعی و احمد و اسحاق و قائل نیست شافعی بجمع مر مریض را و این عبارت ترمذی ست و از ابن عباس می آرد که گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی باباً من ابواب الکبائر و عمل برین ست نزد جمهور امت که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر یا در عرفه انتهی و مسلم بطرق متعدده از ابن عباس آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جمع کرد میان ظهر و عصر و مغرب و عشا بمدینه بی خوف و مطر و در روایتی بی خوف و سفر و پرسیدند از ابن عباس که چرا چنین کرد فرمود که تا در حرج و مشقت نیندازد امت را و ترمذی نیز این حدیث را از ابن عباس در جامع خود آورده و امام نووی از ترمذی می آرد که گفت نیست در کتاب من حدیثی که اجماع کرده امت بر ترک وی مگر حدیث جمع از غیر خوف و مطر و دیگر حدیث قتل شارب خمر در مرهٔ رابعه و نووی می گوید که این سخن ترمذی در حدیث قتل مسلم ست زیرا که وی منسوخ ست باجماع و متروک ست عمل بدان مر تمام امت را و اما بحدیث جمع بی خوف و مطر خود قائل اند بعض بعذر مرض و جماعه مثل ابن سیرین و اشهب بجمع از جهت حاجت نیز رفته اند مر کسی را که عادت نگیرد آنرا و لهذا تعلیل بعدم حرج کردند بمرض و مانند آن انتهی و این نیز نزد حنفیه محمول ست بر مثل تاویلی که گذشت در باب سفر با آنکه گفته اند که بعض نقاد را در بعضی از احادیث مسلم سخنی هست و شاید که این حدیث از آن قبیل باشد والله سبحانه و تعالی اعلم و از برای قصر و جمع مسافتی معین تحدید نفرموده و درین باب چیزی صحیح مروی نیست بلکه در مطلق سفر رخصت فرموده همچنین در تیمم سفری محدود مروی نیست شک نیست که در کتاب و سنت مسافتی معین درین باب منصوص قطعی نیست و آنچه واقع ست مطلق سفر و مسافرت ست و از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز سفرهائی که در آنجا قصر کرده متفاوت بود بعض قریب و بعض بعید چنانکه بنظر در احادیث ظاهر میشود ولیکن صحابه و تابعین را در تحدید و تعیین آن اختلاف بسیار و آنچه مذاهب ائمهٔ اربعه است آنست که امام شافعی رحمه الله تقدیر کرده در قولی بیوم و لیلة و در قولی دیگر بیومین چنانچه در هدایه و شروح اوست اما از حاوی که مذهب ایشان ست شانزده فرسخ تعیین کرده که چهل و هشت میل باشد و این چهار برید ست و همین ست قول مالک و احمد و ایشان حدیثی می آرند از ابن عباس و ابن عمر رض که گفتند گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا اهل مکه قصر نکنید در کمتر از چهار برید مثل مسافتی که از مکه است تا عسفان رواه احمد و در روایت موطا نیز چنین آمده از ابن عباس و در روایتی از مکه تا طائف و در روایتی از مکه تا جده و در صحت این احادیث سخن ست و نزد امام ابوحنیفه مسافت [illegible] روزه معتبر ست بسیر ابل و مشی اقدام امام شمس الائمه سرخسی رحمه الله گفته است که چون سیر کند مسافر از اول روز تا وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نماید و بیتوتت کند در وی و برود روز دوم تا بعد از زوال و سوم روز تا وقت زوال و برسد بمقصد میگردد مسافر و مترتب میشود بروی احکام سفر در قول صحیح و شرط نیست که از صبح تا شام برود و معتبر نزد ایشان مراحل ست نه فراسخ و هو الصحیح و بعضی اعتبار فراسخ کرده تقدیر نموده اند به بیست و یک فرسخ و بعض به هژده فرسخ و بعض به پانزده و اولی تقدیر بهژده است که وسط ست و علیه الفتوی

کذا فی بعض شروح الهدایة و هر کہ تقدیر کردہ بچیزے اعتقاد کردہ کہ آن سیرت سه روزه است و نزد امام ابی یوسف
رحمه الله دو روز و اکثر روز سوم معتبر ست زیرا کہ اکثر حکم کل دارد و دلیل بر مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله بعض این حدیث را
آوردہ اند کہ در صحیح بخاری از ابن عمر آمدہ است کہ آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم لا تسافر المراة ثلثة ایام الا مع
ذی محرم پس معلوم شد کہ غایت و طول حد سفر و مشقت و عروض لوازم و مخاوف آن سه روز ست و هر چہ کم ازین ست قصیر
و لا اعتداد بہا ست و در دلالت این حدیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة ایام نظر ست و نیز در بعض طرق این حدیث سیر یوم
نیز واقع شده است و اکثر استدلال کرده اند بحدیث مسح خف کہ فرموده است یمسح المقیم یوما و المسافر ثلثة ایام و لیالیها زیرا کہ
لام و الف در مسافر برای استغراق ست پس معنی این چنین شود هر مسافر مسح میکند سه روز و شب پس اگر حد سفر کمتر ازان
اعتبار کنند هر آئنه مسافرے باشد کہ ممکن نباشد او را مسح ثلثة ایام و اراده این معنی کہ مسافر مسح میکند اگر مستوعب گردد مر
او سه روز را خلاف ظاهر عبارت ست و همچنین بودن ثلثة ایام ظرف مسافرة یمسح کلا ذکروا فلیفهم و بالجمله بعض احادیث
و اخبار ناظر اند در ثلثة ایام و بعض کمتر ازان و بعض در چهار برید و در بعض احادیث سه میل یا سه فرسخ نیز واقع شده چنانچه
در حدیث انس آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون بیرون می آمد سیرت سه میل را یا سه فرسخ شک
راوی ست قصر میکرد نماز را رواه مسلم و ابو داؤد و گفته اند که این اصح حدیثے ست که وارد ست درین باب و بعض گفته اند مراد
باین مسافتی ست کہ ابتدای قصر ازانجاست نه غایت سفر کذا فی فتح الباری و مذهب اصحاب ظواهر آنست که سفر خواه
ممتد بود یا قصیر قصر صلوة در وے مباح ست زیرا که در نص قرآن و احادیث مطلق سفر واقع شده و مطلق سفر شامل ست
قریب را و بعید را و نیز اختلاف ست امت را در تعیین و تحدید آن تا گفته اند که قریب هشت قول درانجاست پس رجوع
بحکم ظاهر نصوص اولی باشد و شک نیست که مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله باحتیاط قریب تر ست کما لا یخفی **فائده** برید چهار
فرسخ را گویند و فرسخ سه میل و میل ارض منتهای مد بصر را گویند زیرا که بصر میل میکند بر روی زمین تا آنکه فانی مے شود
ادراک وی و باین معنی جزم کرده است جوهرے و بعض گویند حدوے آنست که نظر کند شخص در ارض مستویة در زمانه
که مرد ست یا زن و آینده است یا رونده و بعض تقدیر کرده اند او را بشش هزار ذراع و ذراع بیست و چهار انگشت
به پهنا و این قول اشهر ست و بعض ده و از ده هزار قدم انسان و بعض چهار هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند کذا فی
فتح الباری و الله اعلم

فصل در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در قرأت قرآن و استماع آن بکمال
خشوع و خضوع و گریستن در حالت قرأت قرآن از خود یا از غیر آوردن مصنف این فصل را چندان درینجا در موقع
نیفتاد و این را متصل فصل قرأت یا آنجا که در آخر فصل قیام لیل و وتر تقریبے کہ بعض مسائل قرأت قرآن تقریب ساخته بود
بایستی ذکر کرد و بهتر آن بود که بعد از فصل عبادت سفر صلوة الخوف را ذکر میکرد کما لا یخفی بدانکه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
هر روز وظیفه و وردے معین از قرآن میداشت که تلاوت کردی چنانچه بعد از صلوة و قبل النوم مثلا و ترک آن هرگز نکردی
مگر در حال ضرورت از اشتغال بمهمات و دین و غزا و وضو و نحو آن از آنچه مانع از تلاوت آمدی و مهم بودی و
خواندن قرآن را گویند بطریق تتابع و توالی مثل دور و مدارست دور و وظیفه که در اوقات معین قرار دهند و
است و تلاوت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطریق وظیفه از آنچه نزول یافته بود از سور و آیات قرآن بوده با
گفته اند جبریل در ماه رمضان تمام قرآن را می آورد و با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مدارست می نمود

بجا بجا می آمد پس نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تمام قرآن محفوظ بود چنانکہ از حدیث مسلم از عائشہ رض کہ گفت ندیدم پیغمبر خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ خوانده باشد تمام قرآن در یک شب مفهوم میگردد و بعضے از صحابہ نیز کہ عدد آنہا در کتب سیر مذکورست در اواخر عهد نبوت محفوظ داشتند و بعد از آن در صحائف از ایشان وغیر ایشان گرفتہ جمع شد چنانچہ در محل خود مذکورست و از آنچہ دلالت دارد بر حفظ تمام قرآن از صحابہ حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داؤد ست کہ از عبد اللہ بن عمرو بن العاص آورده اند کہ گفت مرا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ چنین رسیده است بمن کہ تو صوم دہر میداری و ہر شب ختم قرآن میکنی گفتم بلے یا رسول اللہ همچنین ست فرمود روزه دار مثل روزه داؤد کہ وی اعبد الناس بود یک روز روزه و یک روز افطار و بخوان قرآن را در یک ماه و در روایتی چہل روز گفتم یا رسول اللہ من بیشتر ازین میتوانم فرمود پس بخوان در ده روز گفتم یا رسول اللہ زیاده از ان میتوانم فرمود پس در هفت روز و در کمتر ازین تجویز نکرد و آن را یعنی قرآن را خواه بطریق وظیفہ یا غیره بترتیل تمام خواندی یعنی مفسر و مبین حرف حرف و بر آخر آیات وقف کردے این دو مسئلہ در آخر فصل وتر گذشتہ است و در ہمانجا از آنچہ متعلق بشرح و بیان آن باشد گفتہ شد کذا کرد حروف مد را کہ الف و واو ساکن ماقبل مضموم و یای ساکن ماقبل مکسور باشد تمام و مشبع کشیدی چنانکہ الف الرحمن را و یای الرحیم ہر یکے را تمام کشیدے تا این حروف بکمال و حقیقت خود ادا یابند و این را در اصطلاح اہل تجوید طبیعی گویند کہ لازم طبیعت این حروف ست و این کمترست از مدی کہ این حروف را کنند نزد وقوع ہمزه یا حرف مدغم بعد از اینہا چنانچہ تفصیل اقسام و احکام آن در رسالہ مسمی بالدر الفرید فی بیان قواعد التجوید بیان کرده ام و در اول قرأت بموجب امر الٰہی تعالی کہ فرمود فاذا قرأت القرآن فاستعذ باللہ استعاذه بخدا از شر شیطان کردی و لفظ استعاذه این بود اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم و در بعض اوقات اللہم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من ہمزه و نفخہ و نفثہ گفتے ہمز در لغت بمعنی غمز کہ تنبیہ بحرکت لطیفہ مثل حرکت عین و اجفان ست و بمعنی ضغط و نخس کہ بمعنی زیر کردن ست و بمعنی دفع و ضرب آمده و مراد بہمز شیطان وسوسہ و القای فتنہ و اعتقادات فاسده است و در حدیث تفسیرے بجنون نیز واقع شده است و نفخ در لغت دمیدن و پر باد کردن ست و مراد اینجا کبرست کہ شیطان آدمی را در ورطہ اندازد و بباد نخوت و کبر پر بیاز و نفث بمعنی دم کردن ست و مراد بوے شعر و سحر داشتہ اند بدانکہ در لفظ استعاذه پیش از قرأت اختلاف کرده اند مختار اینست اعوذ باللہ او استعیذ باللہ من الشیطان الرجیم چنانچہ در سوره نحل مذکورست مروی از ابن مسعود همچنین ست و گفت کہ خوانانید مرا رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم همچنین و فرمود خوانانید مرا جبرئیل همچنین و اعوذ باللہ السمیع العلیم من الشیطان الرجیم نیز آمده است و اختلاف نست کہ امر باستعاذه از برای ندب ست یا وجوب جمہور بر اول اند و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دوست داشتی کہ قرآن را از دیگری بشنود چنانکہ بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داؤد آورده اند کہ عبد اللہ بن مسعود رض را فرمود قرآن بخوان بر من او گفت یا رسول اللہ آیا من خوانم و حال آنکہ فرستاده شده است بر تو فرمود دوست میدارم من کہ بشنوم قرآن را از غیر خود پس خواندن گرفت سوره نسا را تا رسید باین آیت فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا و پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم استماع فرمود و در خضوع و خشوع و بکا در آمد تا آب از چشمهای مبارک روان کرد و در روایتی آمده کہ چون ابن مسعود رض باین آیت رسید آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بس کن بس کن و آنحضرت قرآن را در مجموع حالات خواندی یعنی ایستاده و نشستہ و خفتہ و با وضو و بی وضو و بجز جنابت و یرا چیزی مانع

قرأت قرآن نشدے چنانکه عائشه گفت که مانع نیامدی رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم از ذکر خدا و در روایتی از خواندن قرآن هیچ حال رواه البخاری و در آثار از امیر المؤمنین عمر آمده که در جماعتی نشسته قرآن میخواندند پس از آن بقضای حاجت رفت و باز آمد و قرآن خواندن گرفت پس گفت مردی از حاضران مجلس یا امیر المؤمنین قرآن میخوانی و حال آنکه وضو نداری فرمود که فتوی داده است ترا باین اخرجه الموطا عن ابن سیرین کذا فی جامع الاصول و در بعضی اوقات قرآن بخوش خواندی و در آن ترجیع و تردید صوت کردے چنانچه حفاظ خوش آواز خوانند و ترجیع کنند و در روز فتح مکه سورهٔ فتح را چنین خواند یعنی ترجیع صوت و تردید آن چنانکه بخاری و مسلم از عبد الله بن مغفل آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم روز فتح مکه بر ناقه میخواند سورهٔ فتح را و ترجیع میکرد در قرأت آن پس قرأت کرد عبد الله بن مغفل و ترجیع کرد تا بنماید مردم را صوت آن و در روایتے از بخاری آمده که حکایت کرد عبد الله بن مغفل آآآ سه بار و بعض گفته اند که سبب حدوث ترجیع حرکت ناقه بود که تیز میراندند بقصد و اختیار والله اعلم و میفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیارائید قرأت قرآن را بآوازهاے خوش در جامع الاصول از ابی داؤد و نسائی از براء بن عازب آورده که زینوا القرآن باصواتکم زینت دهید قرآن را بآوازهاے خود و در مشکوة از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و در روایتی از دارمی آورده تحسین کنید قرآن را بآوازهاے خود زیرا که آواز خوش زیاده میکند قرآن را حسن و از ینجا معلوم شد که لفظ قرأت که مصنف زیاده کرده از حدیث نیست و گویا که زیادت آن بجهت رعایت ادب ست یعنی مراد تحسین قرأت ست که فعل بنده است نه تحسین ذات قرآن و میفرمود که هر که تغنی بقرآن نکند آنکس از ما نیست و لفظ حدیث این ست که لیس منا من لم یتغن بالقرآن راوی این حدیث را که ابن ابی ملیکه است گفتند اگر کسے خوش آواز نبود چگونه خوش آوازے کند گفت هر مقدار که توانائی داشته باشد تحسین قرأت کند این حدیث را در جامع الاصول باین خصوص از حدیث ابو داؤد از عبد الله بن یزید آورده و این حدیث طرق متعدده دارد و در صحیح بخاری نیز از ابی هریره آمده و غیر بخاری در آخر حدیث زیاده کرده یجهر به بدانکه اصح آنست که تغنی درین حدیث از غناست بمد نه از غنی بالقصر بمعنی توانگرے و بی نیازی چنانکه بعض گفته اند نه از آن جهت که تغنی بآن معنی نیامده بلکه بجهت آنکه سیاق حدیث ملائم نیست بدان پس بعض گفته اند مراد تغنی اینجا جهر بقرأت ست که در حدیث بطریق عطف تفسیر واقع شده و صحیح آنست که مراد تحسین و تطییب صوت و تزیین و تحزین اوست بطورے که مورث خشیت و جمع هم و باعث مزید شوق و حضور و موجب رقت و تاثیر در قلوب گردد با رعایت قوانین تجوید و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکه در مشکوة از حدیث دارمی آورده است که پرسیده شد از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کدام یکے از آدمیان احسن ست از روی صوت و قرأت مر قرآن را فرمود آنکه چون بشنوی قرأت او را ظاهر شود از وے اثر خشیت و تحزن نه رعایت قوانین موسیقی و تکلفات تغنی زیرا که ورود کراهت و حرمت آن و منع و نهی از آن احادیث ورود یافته چنانکه بیهقی در شعب الایمان و رزین در کتابش از حذیفه آورده اند که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخوانید قرآن را بلحون عرب و اصوات ایشان و دور دارید خود را از لحون اهل عشق و لحون اهل کتابین و سرانجام ست که بیایند بعد از من قومے که ترجیع کنند بقرآن مثل ترجیع غنا و نوحه درنگذرد قرآن از حنجرهاے ایشان یعنی نرسد بمصعد قبول مفتنه است دلهاے این قوم و دلهای آن کسانی که خوش دارند کار ایشان را و در کتب فقه نیز تشدید و نکیر بران بحدے واقع شده که بعد از اطلاع بدان مسلمان پرهیزگار را مجال جرأت و اینکاب آن تنگ آید و گفته اند

که در خواندن قرآن بر ضرب دف و قضیب بیم کفر بود و بالجمله افراط در تغنی بحدے که موجب تغییر حروف و صفات آن و اشباع حرکات و مدات که مفوت رعایت قوانین تجوید گردد حرام و مکروه است خواننده و مستمع راضی بدان آثم و قول فصل درین باب آنست که مصنف گفته است که باید دانست که تطریب و تغنی بر دو نوع ست یک نوع مقتضاے طبیعت که بے تکلف ترو طربان شوق و طرب طبع بآن سماحت میکند و تمرین و اعتیاد و تعلیم و تکلف محتاج نه بلکه اگر شخصے را الطبع بازگذارند و تکلف و تحمل بخصوص الحان معهوده موسیقیه نفس وی راه نیابد آن تطریب و تلحین از وی صادر شود و بے خروج از دائرهٔ تجوید و مراد بلحون عرب نیز همین ست چه قرأت ایشان بلحون طبیعیهٔ طیبهٔ اصوات لطیفهٔ لینه است که تکلف را دران راه نیست و این نوع باجماع جائز ست اگرچه طبیعت بزیادت تحسینی و تزیینی اعانت کند چنانچه در مواهب لدنیه آورده است که شبے ابو موسی اشعرے قرآن میخواند و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در گوشهٔ استماع میفرمود چون حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اورا بدان خبر کرد تحسین نمود ابو موسی اشعرے گفت حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله وسلم که لو علمت انك تسمع لحبرته لك تحبیرا یعنی اگر دانستمی که تو مستمع بودے قرأت مرا هر آئینه می آراستم خواندن خود را آراستنی تمام باین حدیث معلوم شد که بعض مردم که حدیث زینوا القرآن باصواتکم را محمول بر قلب و زینوا اصواتکم بالقرآن کرده اند وجه له است چه تزیین اصوات بقرآن معنے ندارد و نیز در حدیث ابن عباس آمده است که لکل شئے حلیة و حلیة القرآن حسن الصوت و نوع دوم از تطریب و تغنی آنست که از سماحت و بے تکلفی طبع حاصل نشود بلکه بتعلیم و تمرین و تکلف محتاج بود چنانکه اصوات مطربان که بانواع الحان موسیقیه ایقاع میکنند و باوزان و ایقاعات مخصوص میخوانند و این نوع را جماعت سلف مکروه داشته اند و قرأت برین نوع را منع کرده اند و بعض علما تغنی را در حدیث لیس منا من لم یتغن بالقرآن از غنی بقصر بمعنے توانگرے و بے نیازے داشته اند یعنی هر کرا حق سبحانه قرآن داد و علم بخشید بدان و از خلق بے نیاز نگردد و غنای قلب حاصل وقت وی نشود و توکل بر مولاے خود نکند و از اتکال و اعتماد بر خلق دور نگردد وی از ما نیست بر طریقه ما نه چنانکه در حدیث آمده است من اعطاه الله حفظ کتابه فظن ان احدا اعطی افضل مما اعطی فقد غلط و نیز فرمود من قرأ القرآن یتاکل به الناس جاء یوم القیمة و وجهه عظم لیس علیه لحم و غیر این از احادیث که در وعید قرا و علما که ملازمت ملوک و امرا کنند و علم قرآن را وسیله آن سازند ورود یافته است و بعض گویند که تغنی در لغت باین معنی نیامده است و این سخن خطا ست قاضی عیاض مالکی که از مقتدایان شراح حدیث و محققان ایشان ست در مشارق گفته است که تغنیت و تغانیت بمعنی استغنیت و در قاموس نیز گفته که تغنیت بمعنی استغنیت واز عبارت صحیح بخاری نیز معلوم میشود و لیکن سیاق حدیث از حمل برین معنی آبے ست چنانکه گفتم والله اعلم

فصل در عادت نبوے صلی الله علیه و آله وسلم در پرسش بیماران مقصود درین فصل بیان نماز جنازه است و این فصل عیادت و احکام دیگر از مقدمات اوست و بدانکه عیادت از جمله عبادات فاضله است و احادیث بسیار در فضیلت آن واقع شده و در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده است که حق جل و علا روز قیامت به بنده گوید ای بنده مومن پروردگار تو ام بیمار شدم و مرا عیادت نکردے بنده گوید خدایا تو پروردگار جهانیانے عیادت تو چگونه بود فرماید که فلان بندهٔ من بیمار شد و عیادت وے نکردے اگر تو عیادت او میکردے میافتی مرا نزد وے و ظاهر از کتب معتبره آنست که عیادت از حقوق صحبت ست و لهذا در جامع الاصول باب عیادت را در حقوق صحبت آورده و در احیاء العلوم از حقوق اسلام داشته و حدیث بخاری و مسلم که از ابو هریره آمده که حق مسلم بر مسلم پنج ست رد سلام و عیادت مریض و اتباع جنازه

و اجابت دعوت و تشمیت عاطس موید آنست و در روایتی از مسلم شش گفته و نصیحت مسلمان در وقت طلب وی نصیحت را
زیاده کرده و ظاهر از عبارت مصنف نیز آنست که از حقوق صحبت بود چنانچه گفت هر که از یاران وی صلی الله علیه وآله
بیمار شدے آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عیادت فرمودے اگر از یاران صحابه بمعنی اخص که طول الصحبت و کثیر المجالست
باشند مراد دارند و اگر بمعنی اعم که در ان اکتفا بمجرد روایت کنند خود تمامه مسلمانان آن عهد یاران آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بوده اند فافهم و چون در آمدے نزدیک بیمار شدے و پیش سر بیمار نشستے و از حال وے سوال کردی و
گفتے کیف تجدک یعنی خویشتن را چگونه می یابی و بسیار سوال کردے و چه میخواهی و طبیعت بچه چیز مشتهے و خواهان ست و اگر
چیزے را مشتهے بودے و آن چیز مضر نبودے آن چیز را بمریض دادن فرمودی احادیث صحیحه بانیها ناطق ست و در
حدیث ابن ماجه از ابن عباس رض آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عیادت کرد مردی را فرمود چه میخواهی و بچه میل وارے از
طعام گفت نان گندم میخواهم فرمود هر که نزد وے نان گندم باشد بفرستد از برای برادر خود پس فرمود اگر بیمار شما چیزی بخواهد
و بطلبد بدهید مراورا و در حدیثے دیگر آمده که هر که بچشاند مریض را آنچه دلش بخواهد بچشاند مراورا خدای تعالی از میوه های بهشت
طیبی میگوید که این بنا بر توکل ست بخدای رب العزت که شافی اوست بهر وجه که خواهد یا بنا بر آنست که آن مریض مشرف
بر موت بود و از حیات او نومیدی دست داده و در لفظ حدیث چنانچه نقل کرده است مصنف آمده است و در کتاب الهدی
نیز اشارت بتوجیه آن شده است که گفت و مضر نبودے چنانکه نان گندم و در اغلب احوال اینچنین ست و نیز اگر مراد اشتهای
صادق دارند که علامت صحت و قوت مزاج ست نیز وجهے دارد چنانکه در حدیث دیگر آمده که اکراه مکنید و بزور مدهید
بیماران خود را طعام و شراب زیرا که طعام و شراب میدهد ایشان را خدای تعالی یعنی بی میل و اشتهای صادق والله اعلم
و دست راست بر بدن بیمار از جبهه و روے یا سینه و شکم و یا دست فرود آوردے و این دعا خواندے اللهم رب الناس
اذهب الباس اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده و در روایتے
اذهب الباس رب الناس بیدک الشفاء لا کاشف له الا انت و از برای بیمار سه بار دعا کردی چنانچه در حدیث است چون
سعد بن ابی وقاص را در بیماری که داشت بپرسید گفت اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا سه بار در جامع الاصول
در حدیث صاد در کتاب الصحبت حدیث بخاری و ابی داود را از عائشه بنت سعد بن مالک می آرد که گفت بیمار شد پدر من بمکه
و در روایتی عام حجة الوداع بیمارے شدید از شکم پس آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعیادت وی پس گفت پدر من
یا نبی الله من مردے مالدارم و بجز این یک دختر کسے نیست که وارث من شود و میخواهم که وصیت کنم بدو ثلث مال خود فرمود
لا گفت پس وصیت کنم بنصف فرمود لا گفت پس وصیت کنم بثلث فرمود وصیت کن بثلث و ثلث بسیار ست برای وصیت
پس بنهاد دست مبارک خود را بر جبهه و سینه و شکم پدر من و فرمود اللهم اشف سعدا و اتمم له هجرته گفت سعد پس بودم که من
همیشه می یافتم راحت سردی دست پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بر جگر خود تا درین ساعت که این حکایت میکنم و درین روایت
تکرار این کلمه نیست و در آنچه آورده در کتاب وصیت از حدیث وی در روایات تفصیل آورده و در بعضے از آنها این کلمه مکرر آمده
و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آمدے بر بیمار گفتے لا باس طهور ان شاء الله چنانکه در جامع الاصول
و مشکوة از حدیث بخاری آمده و مصنف میگوید و گاه گفتے کفارة و طهور و مراد کفارت ذنوب و طهارت از آثام ست و دخل
مرض عموما و خصوصا در تکفیر و تطهیر وے از ذنوب و آثام و ثبوت اجر و ثواب تمام احادیث بسیار واقع شده تا در حدیث آمده است

که چاره که درپاے مسلمان بخلد نیز سبب کفارت ذنوب و رفع درجات اوست و این مسئله در رسالهٔ تسلیة المصاب لنیل الاجر
والثواب تفصیل و شرح و مبین شده است و از عائشه رض بروایت بخاری و مسلم آورده اند که اگر بر کسے ریشے و جراحتے بودے
آنرا رقیه یعنی افسون کردے باین رقیه که انگشت مسبحه خود را بر خاک نهادے پس بر داشتی و گفتی بسم الله تربة ارضنا بریقة
بعضنا یشفی سقیمنا باذن ربنا در مشکوٰة باصبعه واقع شده سبب تقیید بمسبحه دیا سبابه و در حصن حصین برمز مسلم باصبعه السبابة
آورده و ابهرے در شرح مشکوٰة از امام نووی نقل میکند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگرفت از لعاب
دهن مبارک بر انگشت مسبحه خود بستری نهاد و انگشت را بر خاک تا چیزے از ان با انگشت مبارک بچسپیدی بعد از ان
مسح میکرد بان انگشت بر موضع قرحه و جراحت و میگفت این کلام در حالت مسح و طیبی از تورپشتی نقل میکند که گفت انچه سبقت
میکند بفهم ازین صیغ حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آنست که تربت ارض اشارت بفطرت آدم باشد و ریقه بعضنا
اشارت بنطفه که پیدا کرده شده است از وے آدمی گویا تضرع کرده و در خواسته بلسان حال و فحوای مقال که خداوندا
تو آن قادرے که اختراع کردے و ایجاد نمودے آدم را از طین و ابداع کردی اولاد او را از ماء مهین آسان ست بر تو
که شفا دهی کسے را که نشأ وے این ست و القاضی بیضاوی نقل کرده که گفت تحقیق گواهی داده اند مباحث طبیه که
لعاب دهن را تاثیرے و مدخلے در نضج و پخته شدن و تبدیل مزاج قروح و جراحات ست و تراب وطن را نیز تاثیر ست
در حفظ مزاج اصلے و دفع نکایت مضرات و لهذا در تدبیر مسافر در صحت مزاج گفته اند که اگر از نوشیدن آب از وطن
عاجز باشد باید با خود خاکے از زمین مالوف بردارد و با آبهاے که در دیار غربت بخورد آن خاک را در آمیزد و بخورد
تا ایمن شود از تغیر مزاج ورقی و عزائم را آثار عجیبه ست که عقول از وصول بکنه آن عاجز و قاصر ست انتهی و حق آنست
که افعال و اعمال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را اسرار و غوامض ست که مفوض و موکول بعلم اوست و آنها که
در مضیق طبیعت و فلسفه گرفتار اند دست و پاے میزنند و قاضی بیضاوی سامحه الله نیز گرفتار ست باین طریق
و سلامت در تفویض و تسلیم ست و الله الموفق و بعض شراح گفته اند که مراد از بعض حضرت رسول ست صلی الله علیه وآله
وسلم چنانچه در رفعنا بعضهم درجات گفته اند و مراد بارض ارض مدینه است که او را خاصیتے در شفاے مریض باحادیث ثابت
شده است و بالجمله رقیه بقرآن و اسماے الهی و بانچه از محرمات مثل سحر و کلمات کفر نباشد درست ست و انچه معنی او
معلوم نباشد و بزبان معهود نبود جائز نیست مگر آنکه بر زبان نبوت رفته باشد چنانچه در افسون نیش کژدم در حدیث آمده است
بسم الله شجة قرنية ملحة بحر قفطا و الله اعلم و ذکر این کلام در آخر کتاب باب علاج پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بیاید انشاء الله
تعالی و بخارے و مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی آورده اند که عائشه رض گفت عادت شریف حضرت نبوے صلی الله
علیه وآله وسلم آن بود که چون در فراش رفتی و در خوابگاه خود جاے گرفتی هر دو دست مبارک جمع کردی و پیش دهن بردے
و در ان نفث کردے یعنی باد دهن در ان دمیدی و سورهٔ اخلاص و معوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس و در روایتے معوذات و قل هو الله احد بخواندے و مراد بمعوذات یا معوذتین بود بطریق اطلاق صیغه جمع
بر تثنیه یا قل یا ایها الکافرون نیز در ان داخل بود و بیان آن در فصل ادعیه که بعد از سلام نماز خواندی کرده شده مانند
آنکه درینجا گفته اند که در حدیث ذکر نفث مقدم ست بر قرأت و ظاهر آنست که قرأت مقدم باشد بر نفث تا برکت قرآن
بالهم همراه به بشره برسد و این اشکال در روایتے که مصنف آورده بحرف واو واقع شده توجیهے ندارد چه عطف بواو

دلالت بر ترتیب و تقدیم و تاخیر ندارد و مثلاً اگر کسی گوید آمد زید و عمرو این ترکیب دلالت بر آنکه نخست زید آمده و عمرو بعد از وی
ندارد و معنی وی جز این نیست که هر دو آمدند و احتمال دارد که در واقع عمرو پیشتر از زید آمده باشد و این معنی در علم نحو مقرر شده است
و ذکر چیزی پیشتر نیز دلالت بر پیشی وی در واقع ندارد و اشکال در آن روایت ست که نفث فقرأ المعوذات فاندکرست چه فا برای
ترتیب بود و معنی ترکیب این باشد و دمید پس از آن خواند اینجا بعض گویند که وقوع فا سهو کاتب ست یا سهو راوی است و
اینوجه بعید ست و بعض گویند که مراد آنست که اراده کرد نفث را پس از آن بخواند و بعضی گویند که اراده نفث مقدم بود بر قرأت و بعض
گویند تقدیم نفث بر قرأت از جهت مخالفت ساحران و مبطلان ست که قرأت قبل از نفث کنند والله اعلم و بالجمله این سورها بخواندی
و هر دو دست مبارک بر بدن طیب خود و در روایتی بر روی و جسد مبارک خود را و در روایتی سر و روی و پیش جسد شریف را
بمالیدی آن مقدار یعنی تا آنجا که دست رسیدی سه بار همچنین کردی یعنی خواندی و بدمیدی و بمالیدی و مقصود بالذکر از نقل این
حدیث اینجا مناسب این مقام که رقیه کردن و بدمیدن و بمالیدن ادعیه است بر بدن بیمار انست که عائشه رض گفت که چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بیمار شد بفرمود تا من همچنین کردم یعنی خواندم و دمیدم و دستهای مبارک وی را میگرفتم و به بدن وی میمالیدم در
جامع الاصول همچنین ست و در روایتی مجمل آورده که چون بیمار شد امر کرد مرا که من همچنین کردم و در روایتی تفصیل گفت که من میخواندم
و بدو دست وی مسح میکردم و بر هر تقدیر خواندن و دمیدن از عائشه رض بوده و مصنف میگوید که در روایتی آنست که پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم خود نفث میکرد و خود قرآن میخواند و عائشه رض دستهای مبارک وی را گرفته بر بدن وی میمالید زیرا که غایت ضعف وجع
مانع بود آن حضرت را صلی الله علیه و آله وسلم از تحریک یدین برین روایت دمیدن و خواندن از حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم بود و دست مالیدن از عائشه رض و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را از برای عیادت روزی معین نبودی بلکه در جمیع
اوقات از شب و روز عیادت فرمودی نه چنانکه در مردم متعارف ست که عیادت در شب نباید کرد و چنانکه گویند در روز
شنبه مثلاً عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه میگوید که ترک عیادت روز شنبه مخالفت سنت ست و گفته
است که این بدعتی ست که طبیبی یهودی آن را پیدا کرده بعد از آن در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که پادشاهی
بیمار شد و این طبیب را الزام بملازمت نمود پس آن یهودی روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عبادت آن روز
که در دین یهود ست از دست ندهد و اگر برود گردنش زنند عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاکت
بیمارست پس پادشاه از جهت ترس جان خود رخصت داد و بعد از آن این رسم شایع شد و اکثر مردم بران اعتماد کردند و
میگوید ابن صلاح قولی غریب از فراوی نقل کرد که عیادت مستحب ست در زمستان بشب و در صیف بروز و شاید که حکمت در وی
آن باشد که محنت و کلفت بیمار در زمستان بدرازی شب ست و در صیف بدرازی روز و در عیادت تنفیس و استرواح ویست
انتهی و میفرمود که چون کسی برادر مسلمان را عیادت کند در بستان بهشت روان بود تا پیش بیمار بنشیند و چون بنشیند
رحمت بر وی فرود آید تا غرق رحمت شود و چون صباح بود یعنی عیادت در جانب صباح بود که آنرا غدوه گویند هفتاد هزار ملک
بر وی درود فرستند تا شب و اگر شب هنگام بود که آنرا عشیه خوانند هفتاد هزار ملک بر وی درود فرستند تا صباح و در جامع
الاصول حدیث مسلم و ترمذی از ثوبان همین قدر آورده که عیادت کننده مریض و در روایتی هر که عیادت کند برادر مسلمان را
لایزال در بستان بهشت ست و در روایتی در بستان بهشت تا آنکه رجوع کند باز گردد از عیادت و حدیث ابی داود
و ترمذی از علی مرتضی رض آورده از قول او و چون صباح بود الخ و در بعض روایات در آخر این حدیث آورده و باشد مر او را

بستانی در بهشت و در روایتی آمده که ابوموسی اشعری بعیادت امام المسلمین حسن بن علی آمده و حسن این حدیث از علی روایت
کرد و این حدیث را احمد و ابویعلی و بیهقی نیز آورده و در جمع الجوامع از حدیث بیهقی در شعب الایمان و ضیاء مقدسی در مختاره
حدیث دیگر آورده که کسیکه میرود بعیادت مریض خوض میکند در دریای رحمت و در روایتی خوض میکند تا بنداز تا پیشیند
پیش بیمار و چون بنشست غرق گردد در رحمت و ظاهر از کلام مصنف آنست که این مجموع یک حدیث ست ظاهرا
مقصودش بیان مضمون این احادیث ست پس جمع کرد میان آنها و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم محبت در دچشم
نیز کسان را عیادت فرموده احمد و ابوداود از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم از درد چشمی که داشتم و گفته اند که سند این حدیث صحیح ست و درین حدیث رد است بر کسی که قائل ست که
عیادت ارمد یعنی کسیکه درد چشم دارد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز ست که در وی
عیادت نبود درد چشم و دمل و درد دندان و گویند که این حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف ست بر یحیی ابن کثیر و این حدیث
بطریق دیگر ضعیف از ابی هریره نیز آمده و الله اعلم و یک جوانی از یهود که خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکرد بیمار شد او را
عیادت فرمود بخاری و ابوداود از انس آورده اند که پسری بود از یهود که خدمت میکرد پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم پس بیمار شد
پس آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعیادت وی و عرض کرد بر وی اسلام و در روایتی آمد بعیادت وی و بنشست
نزد سر وی و فرمود مسلمان شو پس وی نگاه کرد بجانب پدر خود که حاضر بود پدر گفت اطاعت کن ای پسر ابوالقاسم
را صلی الله علیه و آله و سلم پس مسلمان شد پس بیرون آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود شکر مر خدای را که خلاص
کرد انید او را از آتش دوزخ و ازین حدیث معلوم شود که استخدام کافر درست ست و عیادت کافر جائز ست خصوصا بقصد آنکه
شاید دل وی نرم گردد و مائل باسلام شود و ازین باب ست که مصنف حکایت ابوطالب را آورده با این حدیث جمع کرد
و گفت و چون عم وی ابوطالب بیمار شد با وجود آنکه مشرک بود او را عیادت فرمود و بر وی اسلام عرض کرد ابوطالب قبول
نکرد و آن جوان یهودی مسلمان شد بدانکه مشائخ حدیث و علمای سنت برین اند که ایمان ابوطالب ثبوت نه پذیرفته
و در صحاح احادیث ست که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت وفات وی بر سر وی آمد و عرض اسلام کرد و وی قبول
نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت من الله استغفار کنم مر ترا تا آن زمان که منع کرده نشوم پس این
آیت نازل شد ما کان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین الآیة، و آنچه از اقوال و افعال و اشعار و خطب وی
در حالت حیات خود کرده دلالت صریح دارند بر محبت و معرفت وی بنبوت آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم و در بعض
روایات آمده که ابوطالب گفت والله یا ابن اخی اگر خوف آن نمی بود که مردم خواهند گفت که وی این کلمه از جهت جزع و عجز
موت گفته هر آینه میگفتم آنرا و آن را پنهان با تو بگویم و چون نزدیک رسید موت وی دید عباس بجانب وی که می جنبید
لبهای خود را گوش نزدیک دهان وی برد و شنید که کلمه ایمان میگوید گفت یا ابن اخی والله گفت برادر من کلمه را که
امر کردی او را بدان فرمود من نشنیدم همچنین آمده ست در روایت ابن اسحق که وی اسلام آورد نزد موت و شیخ ابن حجر در
فتح الباری میگوید که معرفت ابوطالب به نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در بسیاری از اخبار آمده و تمسک کرده
بدان شیعه بر اسلام وی و استدلال کرده اند بر دعوی خود بچیزی که دلالت ندارد بران و گفته که ما بیان کرده ایم
آنرا در ترجمه ابی طالب در کتاب الاصابه فی معرفة الصحابه انتهی مخفی نماند که صحت اسلام ابوین بلکه سائر آبای وی

صلی الله علیه وآله وسلم مشهور است ومتاخرین برا ثبات وتقریر آن اند ودرین باب مبالغه دارند بر خلاف طریقه متقدمین و تشیع
اسلام ابوطالب را نیز ازین قبیل دانند والله اعلم **فائده** از آداب عیادت آنست که وضو کند وحسبة لله رود وبیمار را
تسلی دهد وصبر فرماید واز چگونگی احوال پرسد وتنفیس وتقویه وے نماید وامید وار حیات گرداند وباجر وثوابے که بر مرض
در احادیث وارد شده است بشارت دهد ودر وقت در آمدن بگوید لا بأس طهور ان شاء الله تعالی ودست بر بدن بیمار نهد
وادعیه ماثوره بخواند وبیمار را دعا کند واز بیمار برائے خود دعا خواهد ودر نشستن تخفیف کند مگر آنکه بیمار نشستن او را
دوست دارد وغوغا نکند وسخن بسیار که او را ناخوش آید نگوید ونزد بیمار چیزے نخورد وباید که در عیادت تتابع نکند وبعد
از دو سه روز از بیمارے بعیادت برود که عادت شریف مصطفویه نیز چنین بود وهر روز بعیادت نرود بلکه یک روز
درمیان یا بعد از دو سه روز برود وکل ذلک ورد به الاحادیث والآثار والله الموفق **فصل** در عادت نبوی صلی الله
علیه وآله وسلم در احوال میت وادائے حقوق وے عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مشتمل بود بر احسان عظیم
بمیت ومعامله وے بامورے که ویرا در قبر وقیامت نافع بود مثل تلقین وتثبیت ودعا ونماز وقضائے دین وامثال آن
ومشتمل بود بر احسان با اقارب واهل بیت وے بتعزیت واطعام وتفقد احوال چنانکه در فصل خطبه جمعه گذشت از حدیث مسلم
که فرمود که هر که مرد ومالی بگذاشت از برای اهل اوست وهر که دینی گذاشت یا عیالی عهده آن بر من است وبر اقامت عبودیت
احیا وتعلیم احکام ودرانچه بامیت بآن معامله کنند مثل صبر وترک جزع وفزع ومنع از نوحه ودیگر مراسم جاهلیت اول احسان
بمیت کردے وتجهیز وساختگی وے بسوی آخرت بر احسن احوال وافضل صفات ظاهر وباطن فرمودے وتفصیل آنچه بطریق
اجمال ذکر کرده آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وجمع صحابه صف کشیدندی وبرائے میت استغفار کردندی
وبروی نماز گذاردندی ودعا کردندی واز حضرت عزشانه طلب رحمت وآمرزش کردندے در احادیث صحیحه آمده است
که هر میتے که بر وے صد کس وبروایتی چهل کس نماز گذارند البته آمرزیده میشود ودر روایتے سه صف ودر روایتے امتی
از مسلمانان واقع شده وبے تعیین عدد وبعد از آن همراه شده وبشفاعت وی بحضرت عزت رفته او را بمدفن رسانیدندی
وقاعده تکریم وتبجیل مسلمانی بجا آوردندی ودر صحیح ابن حبان از حدیث ابی سعید آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم فرمود پنج چیز است هر که در یک روز آنها را بجا آرد نوشته شود از اهل جنت عیادت وحضور جنازه ونگاه داشتن
روزه ورفتن بمسجد وآزاد کردن رقبه کذا فی المواهب اللدنیه ودر مشکوة بروایت ابی هریره از حدیث مسلم آورده که
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه پرسید کیست از شما که امروز روزه دار برخاسته باشد ابوبکر رض گفت منم
رسول الله فرمود کیست که همراه جنازه رفته باشد هم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست که مسکینے را طعام داده
باشد هم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست آنکه عیادت مریض کرده باشد هم وے گفت منم یا رسول الله فر
جمع نشود این چهار چیز در مردے مگر آنکه درآید بهشت را وحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم خود با جمیع صحابه
بودند بر بالای قبر وے بایستادے واو را دعا کردی وتثبیت وی بر کلمه ایمان وجواب سوال منکر ونکیر خواستی در مختار
ترین وقتی که وقت غربت وتنهائی در قبر است او را از حق درخواستی در جامع الاصول حدیث ابی داود از عثمان رض آورده گفت
بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون فارغ میشد از دفن میت می ایستاد بروی ومیگفت استغفار کنید مر برادر خود را وسوال کنید
برای وی تثبیت را پس بدرستی که الآن سوال کرده میشود از وے واز علی رض آورده که بود آنحضرت صلی الله علیه وآله و

میگفت بعد از فراغ از دفن میت اللهم هذا عبدک نزل بک وانت خیر منزول به فاغفر له ووسع مدخله و در تلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده که نزد شافعیه معمول ست سیوطی در جمع الجوامع از طبرانی و ابن النجار و ابن عساکر و دیلمی از ابی امامه آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون مردے از برادران شما دفن کردید او را و ریختید خاک بروی باید که بایستد مردی از شما نزد سروی و بگوید یا فلان ابن فلانه وی یعنی میت می شنود آنرا ولیکن جواب نمیدهد پس تر بگوید یا فلان بن فلانه چون این بار می شنود بر می نشیند در قبر پس تر بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت میگوید ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی ترا ولیکن شما نمی شنوید پس تر گوید ای فلان یاد کن آنرا که بر آمده تو بران از دنیا شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وآنکه راضی شده که خدای پروردگار تست و محمد پیغمبر تست و اسلام دین تست وقرآن امام تو چون این را گفت میگیرد یکے از منکر و نکیر دست دیگری را و میگوید بیرون آئید از پیش این بنده چه کار داریم اکنون با وے که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را امر دے در مجلس شریف حاضر بود گفت یا رسول الله اگر نام مادر میت ندانیم بکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است وهمیشه اولی آنست که گوید گاه گاهی وظاهر مراد آنست که این فعل از آن حضرت منقطع نبود که یکبار و دو بار میکرد و بعد از آن میگذاشت بلکه دوام واستمرار داشت بحسب اوقات و عادت مستمره داشت که گاهی قبر دیرا تعاهد و تفقد کردے و بسلام و دعا که موجب حصول روح و راحت و نزول رحمت و مغفرت بود مخصوص کردی این فعل از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حق بعضے از اصحاب بخصوص بودے و در زیارت قبور علی العموم تمامه اهل قبور را بابن تشریف مشرف و مستعد گردانیدے و کلام در زیارت قبر در آخر فصل بتفصیل بیاید و پیش از موت در حالت مرض عیادت نمودے چنانکه گذشت و آخرت را یاد دادے و بوصیت و توبه فرمودے تا مورث محبت موت و لقاے الٰهی جل وعلا گردد و بحکم من احب لقاء الله احب الله لقاءه برضا و محبت وے تعالی فائز گشته گذشتن از محنت آباد دنیا و تعلقات وے آسان باد و حاضران را امر کردی تا مریض مشرف بر موت را که او را محتضر خوانند تلقین شهادت بوحدانیت حق و رسالت رسول کنند و میفرمودی لقنوا موتکم لا اله الا الله تا آخر کلام وے کلمه توحید بود و بحکم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بنعت سلامت ایمان و حسن عاقبت از عالم برود ولیکن در تلقین باید که تکلیف نکنند و ابرام ننمایند که حالت موت نازک ست تا چگونه بر آید و ترمذی از عبد الله بن المبارک می آرد که تلقین کرد او را مردے چون اکثار کرد فرمود چون من یکبار لا اله الا الله گفتم همبرانم تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندین اکثار چیست و از عادات امم ضلال کفار و مشرکان که ایمان به بعث و نشر ندارند منع و زجر کردے چون منع و زجر از عادات اهل کفر و ضلالت علی الاطلاق ذکر کرد بعضے از انها را که اهل ملت اسلامیه بسبب غلبه جزع و در مصیبت و جهل و بیطاقتی بدان گرفتار اند ذکر کرد و گفت و از لطم خدود و طپانچه زدن بر رخسارها و شق جیوب پاره کردن گریبانها و حلق رؤس تراشیدن سرها و امثال آن از جزع و فزع و نوحه نهی در دع و منع و زجر بلیغ فرمودے و احتمال دارد که این لطم و حلق و شق و امثال آن تفصیل عادات امم ضلال بود چه اینها را اگرچه اهل امت اسلامیه کنند و لیکن از عادات آنهاست و بعد و استرجاع یعنی انا لله وانا الیه راجعون گفتن و رضا بقضاے الٰهی امر کردی در صحیح بخاری و مسلم از ابن مسعود آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعا بدعوی الجاهلیة فرمود هر که این کارها کند وے از ما نیست و اینها از اعمال جاهلیت ست و از ابی موسے اشعری آمده که گفت آنحضرت

ست صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم انا بری من حلق وسلق وخرق حلق تراشیدن سر وسلق رفع صوت در مصیبت و نوحہ کردن و بعضے بلطم وضرب وجہ نیز تفسیر کردہ اند وخرق پارہ کردن گریبان واز انس رض آمدہ کہ بگذشت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر زنے کہ میگریست نزد قبری پس فرمود بپرہیز خدا را وصبر کن اے زن گفت دور شو از من کہ تو نیدانی وترا این مصیبت کہ بمن رسیدہ است نرسیدہ پس گفتند بآن زن کہ این رسول خدا بود کہ ترا صبر مے فرمود وپند میداد پس آن زن پشیمان شد وبحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد واعتذار نمود کہ یا رسول اللہ من نشناختم ترا معذور دار مرا فرمود اکنون اعتذار چہ میکنی انما الصبر عند الصدمۃ الاولی یعنی صبر نزد اول مصیبت وزور آن اعتبار دارد آخر خود خواہی نخواہی صبر کردنی ست وابو داؤد از ابی سعید خدری آوردہ کہ گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لعنت کنا د خدای تعالی نوحہ کنندہ را وشنوندہ را یعنی بسمع رضا ودر احادیث صحیحہ آمدہ ان المیت یعذب ببکاء اہلہ میت عذاب کردہ میشود در قبر بگریستن اہل وعیال وی ونوحہ کردن ایشان بر او ودر روایتی کسیکہ نوحہ کردہ شود بر وی عذاب کردہ شود در روز قیامت این حدیث بطرق متعددہ آمدہ وعائشہ رض این حدیث را بر ان وجہی کہ معنی او بظاہر در فہم درآید انکار کردہ واستبعاد نمودہ وگفتہ کہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہرگز این چنین نگوید کسی چرا معذب شود بگناہی کہ دیگرے کردہ باشد وفرمود بس ست شما را قرآن مجید درین باب بخوانید ولا تزر وازرۃ وزر اخری، وچون گفتہ شد عائشہ رض را کہ ابن عمر رض میگوید وروایت از پدر خود میکند کہ میت عذاب کردہ میشود ببکای حی گفت بیامرزد خدای تعالی اباعبدالرحمن را واین کنیت ابن عمر رض ست وی دروغ نمیگوید ولیکن نسیان شد یا خطا کرد وآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گذشت بر یہودیہ یا یہودی کہ گریستہ میشد ونوحہ کردہ می شد بر وی فرمود کہ ایشان میگریند بر وی ووے عذاب کردہ میشود در قبرش ودر روایت دیگر آمدہ کہ عائشہ رض گفت کہ پیغمبر خدا نفرمود کہ میت عذاب کردہ میشود بجہت بکاے اہل وی بر وی بلکہ خدای تعالی زیادہ میکند عذاب مر کافر را ببکاے اہل وی بر وی یعنی این مخصوص بکافر ست کہ معذب ست وبکای اہل وی بر وی سبب مزید عذاب میگردد نہ آنکہ بطریق حکم کلی فرمودہ باشد وبعض گفتہ اند کہ تعذیب میت ببکای اہل بر تقدیریست کہ او در حالت حیات راضی باشد بدان یا وصیت کردہ بآن چنانکہ اہل جاہلیت میکردند وبران اجر لی قرار میداوند ودر صحیح بخاری ومسلم از مغیرہ بن شعبہ آمدہ کہ گفت شنیدم از رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کسے کہ نوحہ کردہ شود بر وے عذاب کردہ میشود بانچہ نوحہ کردہ میشود بر وے یعنی بانچہ نوحہ گران او را بدان می ستایند بر روی وی بطریق استہزاء وتہکم میگویند کہ وی متاذی میگردد واینجا نیز ہمان اشکالی کہ بر تعذیب وارد شود بر وے وارد شود یابد کہ چرا بفعل دیگرے متاذی گرداند گویند از ان جہت کہ وی اظہار کرد نفس خود را میان مردم متصف بدین صفات ودر راضی شد بآن بدین سبب محل توبیخ آمد واللہ اعلم واگرچہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از گریستن ونوحہ کردن وجزع وفزع کردن نہی کردے اما از ریختن اشک وحزن قلب بی آن اشیا منع نکردی وخود نیز کردی چنانکہ ابو داؤد وترمذی از عائشہ رض آوردہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوسہ داد درمیان دو چشم عثمان بن مظعون کہ اول من مات من المہاجرین فی المدینۃ بود بعد از موت وے وگریہ کرد وہر دو چشم مبارک وی اشک میریختند وبخارے ومسلم از انس رض آوردہ اند کہ محزون شد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از قتل قراء اشد حزن کہ ندیدہ بودم او را ہرگز کہ این چنین شدہ باشد واز عائشہ رض آوردہ اند کہ چون رسید خبر قتل زید بن حارثہ وجعفر بن ابی طالب وعبداللہ بن رواحہ بنشست

رسول خدا در مسجد محزون و شناخته میشد اثر حزن در روی مبارک وی پس مردی در آمد و شدت بکای نسای جعفر را بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را فرستاد تا منع شان کند ممتنع نشدند تا سه بار آن مرد آمد و رفت کرد و فائده نداشت پس نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت غالب آمدند آن زنان بر من یا رسول الله و ممتنع نشدند با گفته من فرمود بگذار و خاک در دهن ایشان کن و از آنچه ثابت شده است گریه و حزن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر میت گریه و حزن اوست بر موت ابراهیم ولد شریف وی چنانکه میگوید با وجود آنکه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم راضی ترین خلق بقضای حق بود و شاکرترین و صابرترین از هر مخلوقی بود در وفات ابراهیم که پسر دو ساله وی بود و بروایتی شانزده ماه و هشت روزه و بروایتی یکسال و دو ماه و شش روزه و بروایتی هفتاد روزه و بر هر تقدیر اتفاق ست که در مدت رضاع از عالم رفت و لهذا در باب رضاعت آمده است که حق تعالی در عالم برزخ برای او مرضعه پیدا کرده که ارضاع وی میکند و در روز موت وی که در شب چهار دهم ماه ربیع الاول و بروایتی روز عاشورا بود آفتاب گرفته شد و چون عادت در گرفتن آفتاب بجهت هشتم یا بیست و نهم ست مردم گفتند که این گرفتن آفتاب از جهت موت ابراهیم ست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ماه و آفتاب از آیات الهی اند موت کسی را در اینجا دخلی نبود و در بعض طرق ضعیفه احادیث واقع شده که لو عاش ابراهیم لکان نبیا یعنی اگر میزیست ابراهیم هر آئینه پیغمبرے میبود و پیغمبر بودن جائز نه و چون بعد از محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر نبود لاجرم نه زیست و در علم معقولات مقرر شده که صدق شرطیه مستلزم وقوع مقدم نیست و ملازمت ظنی ست لیکن این حدیث را تضعیف کرده اند و گفته اند که بودن او بچه جهت چیست مگر ابنای پیغمبر پیغمبرے باشند اینچنین خود نیست پس ملازمت تمام نبود و در سند این حدیث نیز سخن ست فافهم والله اعلم و بالجمله آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بموت ابراهیم گریه کرد و فرمود تدمع العین اشک میریزد چشم و یحزن القلب اندوهگین میشود دل و لا نقول الا ما یرضی الرب و نمیگوئیم مگر چیزیرا که راضی ست از ان پروردگار ما و انا و بدرستی که ما بفراقک یا ابراهیم بفراق تو اے ابراهیم لمحزونون اندوهگینیم بخارے و مسلم و ابو داؤد از انس می آرند که گفت آمدیم ما با رسول خدا بر ابی سیف حداد که شوهر دایه ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و ابراهیم بیمار بود مشرف بر موت پس گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابراهیم را و بوس کرد و بوئید او را و این عادت شریف بود در هنگام گرفتن اولاد و اطفال باز در آمدیم بار دیگر با رسول الله بر وی در حالتے که جان میداد ابراهیم پس اشک ریختن گرفت دو چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت عبد الرحمن بن عوف رض میگرئی تو یا رسول الله فرمود یا ابن عوف این گریه من رحمت ست یعنی نه از جزع و عدم صبر ست بلکه رحمت و رقت ست بر مقبوض بار دیگر باز اشک ریخت و گفت ان العین تدمع و القلب یحزن و لا نقول الا ما یرضے الرب و انا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون و از اسامه بن زید مے آرند که زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کس فرستاد نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که پسرے بود مرا که مشرف بر موت شده بیا بر سر ما حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز کس نزد زینب فرستاد و که سلام رساند و بگوید که مر خدا راست آنچه گرفت و مر او راست آنچه داد و هر چیزرا از آنچه گرفت و داد نزد وی تعالی مدتی معین ست و صبر کن و امیدوار ثواب باش زینب باز کس فرستاد و سوگند یاد کرد بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که البته بیاید حضرت صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و بر زینب آمد و با وی بود سعد بن عباده و معاذ بن جبل و ابی بن کعب و زید بن ثابت و مردان دیگر رضی الله عنهم اجمعین پس داشته آوردند صبی را بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگرفت و در کنار خود

جنباند وجان وے در حرکت واضطراب بر آمدن بود پس آب ریخت دو چشم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سعد بن عبادہ گفت این چیست یا رسول اللہ فرمود این رحمتی ست که نهاده است حق تعالی در دلهای بندگان خود و رحم نمیکند خدای تعالی مگر رحم کنندگان را و نسائی از ابن عباسؓ می آرد که دختری که از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جان میداد در آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را بسینۂ مبارک خود فرو چسپانیده بود و میگریست ام ایمنؓ چون اینحال مشاهده کرد نیز بگریه در آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود نزد رسول خدا گریه میکنی یا ام ایمن گفت یا رسول اللہ چون نگریم و ترا می بینم که گریه میکنی پس گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این گریه نیست که من میکنم این رحمتی ست از خدای گریۂ من از جزع و بے صبرے نیست بلکه رحمتی ست نازل از جناب الٰہی بر این میت و بر همه حاضران و چون در صدور گریه از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با وجود آن کمال که داشت در فهم ظاهر استبعادی پیدا میکند چنانچه صحابه نیز ازان سوال کردند مصنف در بیان حقیقت آن میفرماید و کمال علی الاطلاق که شامل جمیع لطائف و مراتب و قوای ظاهر و باطن باشد در حق بشر که جامع صفات روح و نفس و طبیعت ست بر خلاف خلق ملائکه اینست که هر چیزے را حق خویش بدهد و آثار جمیع حواس و قوی از وے بظهور آید در انچه مقدور ست بقدرت و اختیار و در انچه نه مقدور ست بحکم طبیعت و اضطرار و الا نقصان در خلقت لازم آید و لیکن موافق حکمت و حق باشد و یکے از وجوه وجود سکرات موت در حق آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم همین ست که وی مقتضاے طبیعت انسانی و لازم مفارقت روح از بدن ست و دلیل سلامت حواس و قوت ادراک ست و منشاء صدور آثار طبیعت و جبلت ازان حضرت اینست که در جمیع مراتب تمام و کمال داشت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و محققان صوفیه قدس اللہ اسرارهم میگویند که جمیع لطائف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر در ارباب تمکین جدا جدا بکار اند سر بذات حق متصل ست و روح در محبت وی مستغرق و قلب بذکر وے مشغول و نفس و طبیعت در مقام خود بخدمت و بکار در ایشان مزج و خلط این لطائف نبود و خلط و پژمردگی شان بر اهل سکر و تلوین ست نه ارباب صحو و تمکین و از عادات حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود که در تجهیز میت و تنظیف و دفن وے تعجیل فرمودے در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از حصین بن وحوح آورده که گفت چون بیمار شد طلحه بن البراء رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم به عیادت وے رفت و فرمود گمان نمی برم او را مگر که حادث شده است بوی موت چون بمیرد خبر کنید مرا و تعجیل کنید و نباید که جیفۂ مسلمان محبوس و موقوف کرده شود میان اهل و عیال وے و در جامهاے سفید تکفین کردے و فرمودے بپوشید جامهاے سفید را که آن بهترین جامهای شماست و تکفین کنید دران مردهاے خود را رواه ابو داؤد والترمذی و ابن ماجه و ظاهر جامهاے سفید مطلق ست نو بود یا شسته و احادیث در تجمیل و تحسین کفن واقع شده اما نه چنانکه بحد اسراف کشد و مراد تحسین کفن تنظیف و تطهیر اوست نه اسراف در ثمن وے ابو داؤد از امیر المومنین علیؓ آورده که گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گران بها مکنید در کفن که وے سلب کرده میشود سلب سریع یعنے زود کهنه و بوسیده میشود در گور پس گرانی در وے اسراف بود و در صحیح آمده که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را در سه ثوب سحولیه تکفین کردند و تفسیر کرده اند سحولیه را ثوب ابیض و بعض گفته جامۂ قصارت کرده و گفته اند که سحول قریۂ است بیمن که نسبت کرده میشود بوے اثواب و در موطا از عائشهؓ مے آرد که گفت در آمدم بر ابی بکرؓ در بیماری وی پس پرسید از من که کدام روز وفات کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفتم روز دوشنبه پس گفت

امروز کدام روز ست گفتم روز دوشنبه گفت امید میدارم موت خود را امروز تا شب پس از آن نظر بجامۂ خود کرد که پوشیده بود وکشیده بود در مرض در دے و آن جامہ بود کہ در دے روغنی و آلودگی از زعفران بود گفت بشوئید این جامہ را و زیادہ کنید دو جامۂ دیگر و تکفین کنید مرا در ان عائشہ رض میگوید من گفتم این جامہ کہنہ است گفت زندگان سزاوار ترند بجامۂ نو این کفن نیست مگر برای خاک شدن بعد از زمانی چند پس وفات یافت وی قریب بشب و دفن کردہ شد شب سہ شنبہ قبل از صبح و در حدیث ابی داؤد از ابی سعید خدری آمدہ کہ چون حاضر شد مرا ورا موت بطلبید جامہاے نو و بپوشید وگفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ گفت میت بعث کردہ میشود در جامہاے کہ مردہ است در ان یعنے مراد باین جامہ کفن نیست چہ وے بعد موت ست نہ آنکہ موت در وے باشد ماند آنکہ درینجا اشکال آوردہ اند کہ در حدیث صحیح آمدہ است کہ مردم برہنہ محشور میشوند و این حدیث منافات دارد بان و جواب دادہ اند کہ بعث دیگر ست وحشر دیگر پس تواند کہ بعث با پوشش باشد و حشر برہنہ پس منافات نباشد میان این دو حدیث و این توجیہ خالی از بعدی نیست و بعض ثیاب را تاویل کردہ اند باعمال و حالتی کہ بران از عالم رفتہ است و عرب چون خواہند کہ کسے را بطہارت نفس و برأت از عیب وصف کنند گویند فلان طاہر الثیاب ست و تحقیق آمدہ است در تفسیر کریمہ و ثیابک فطہر ای عملک فاصلح ومیگویند فلان دنس الثیاب ای خبیث الفعل والمذہب پس مضمون این حدیث مضمون آن حدیث بود کہ برانگیختہ می شود بندہ بران حالتی کہ مردہ است کذا قال الطیبی و این توجیہ نیز بظاہر سیاق حدیث مناسب نیست و از تورپشتی نقل میکند کہ گفت بعضے از اصحاب بودند کہ در بعض احیان بتاویل نصوص وصول بحقیقت مراد نمیرسیدند و بر ظاہر حمل میکردند و آدمیان متفاوتند در مراتب آن چنانچہ عدی بن حاتم چون شنید کریمہ حتی یتبین لکم الخیط الابیض من الخیط الاسود + دو عقال سیاہ و سفید را در تحت وسادۂ خود نگاہ میداشت الحدیث و در حدیث وانما انا قاسم واللہ یعطی گفتہ کہ اعلام کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اصحاب را کہ من تفضیل و ترجیح نکردہ ام در قسمت انچہ وحی کردہ شدہ است بسوی من ہیچ یکے را از امت خود بر دیگرے بلکہ تسویت کردہ ام در ابلاغ و عدل کردم در قسمت و تفاوتی کہ ہست در فہم و ادراک معنی آنست و این واقع ست از طریق عطا و تحقیق بودہ اند بعضی از اصحاب کہ می شنیدند حدیث را و فہم نمیکردند از ان مگر ظاہر جلی را وے شنیدند آنرا بعض دیگر از ایشان یا از قرنے کہ بعد از ایشان بودند از تابعین و اتباع تابعین و استنباط کردند از ان مسائل کثیرہ را + وذلک فضل اللہ یوتیہ من یشاء + انتہی و ممکن ست کہ گفتہ شود ابو سعید رض جامہا پوشید بقصد نظافت و طہارت بعد از ان این حدیث بخاطر وی رسید کہ شنیدہ بود از حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و باعث تذکار او شد و تاویل آن نزد وے ہمان باشد کہ کردہ اند ولیکن بظاہر حال این حدیث را خواندہ بقصد بیان سبب پوشیدن جامہا یا جامۂ نو پوشیدن وے از جہت غایت احتیاط و حرص بر امتثال ظواہر بود اگرچہ حقیقۃ مراد دیگر ست چنانچہ در حدیث سازید علی السبعین کہ در وقت نزول کریمۂ + ان تستغفر لہم سبعین مرۃ + فرمود و گفتہ اند کہ حقیقۃ مراد از سبعین تکثیر و مبالغہ است نہ عدد معین ولیکن آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از برای اظہار غایت رحمت و رافت عمل بظاہر کرد و فرمود سازید علی السبعین یعنی مرا منع از ہفتاد بار کردہ اند و من زیادہ بر ہفتاد بار میکنم شاید کہ بیامرزد ایشان را فافہم وباللہ التوفیق و مدتے در ابتداے حال عادت صحابہ آن بود کہ چون شخصی محتضر شدے و بر موت مشرف گشتے حضرت رسالت را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دعوت کردندی و حضور شریف او را درخواستندی و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

حاضر شدے تا در حضور وے وفات کردے و بدعای آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مشرف گشتی و ویرا تجهیز و
تکفین کردے و بر وے نماز گذاردے و تشییع جنازہ تا بقبر کردے و دفن کردے و بدعاے تثبیت و مغفرت مشرف
ساختے چنانچہ از سیاق احادیث کہ مذکور شد معلوم میگردد و در آخر چون صحابہ دیدند کہ درین استدعا و استدا و حضور و
دقوت از اول تا آخر آن حضرت را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مشقتے تمام ست بران اختصار کردند کہ چون شخصے وفات کردے
بعد از وفات وے اعلام کردندے تا بتجهیز و نماز و دفن حاضر شدے و چون باز دیدند کہ اینہم خالی از مشقتے نیست میت را
تجهیز کردندے و بحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آوردندے تا بر وے نماز گذاردے و در بعض اوقات اگر شب بودے
یا مانعے دیگر و در طلبیدن آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم مشقتے گمان می بردند برای نماز نیز خبر نمی کردند و صحابہ خود نماز
میکردند و دفن میکردند پس آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم میرفت و بر قبر او نماز میکرد و ذکر نماز بر قبر در کلام مصنف بیاید
و نماز گذاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر جنازہ گاہ بیرون مسجد بودی و گاہ اندرون مسجد و ہر دو جائز ست
و مذہب شافعی ہمین ست و دلیل ایشان حدیثے ست کہ در جامع الاصول از مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی
و نسائی آوردہ کہ چون وفات یافت سعد بن وقاص گفت عائشہ رض در آرید جنازہ او را تا نماز کنم بر وی پس انکار
کردہ شد بر وی پس گفت واللہ بتحقیق نماز گذارد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر دو پسر بیضا سہیل و برادرش
در مسجد و در روایتی آمدہ کہ چون انکار کردند بر عائشہ رض این فعل را گفت این چہ بلا زود فراموش کردند مردم این را کہ نگذارد
رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر سہیل بن بیضا مگر در مسجد و در روایتی امر کردند ازواج پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
کہ بیارند او را در مسجد پس آوردند و نہادند او را بر در حجرہاے ایشان و گذاردند بر وی نماز و چون رسید با ایشان
کہ مردم عیب گرفتند کہ ہرگز نبود کہ جنازہ آوردہ شود و جائز در مسجد پس رسید این سخن بعائشہ رض گفت کہ چہ شتابند مردم در عیب
گرفتن بچیزے کہ علم ندارند بآن عیب میگیرند بر ما بدر آوردن جنازہ در مسجد و حال آنکہ نگذارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم بر سہیل بن بیضا مگر در مسجد این روایات مسلم ست و در موطا نیز ہمچنین آوردہ و ابو داؤد و ترمذی و نسائی ہمین مقدار
آوردہ اند گفت عائشہ رض نگذارد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر سہیل بن بیضا مگر در مسجد و نیز میگویند امام شافعی کہ
نماز جنازہ دعاست یا نماز و مسجد اولی ست بآن و مذہب امام ابو حنیفہ و امام مالک کراہت نماز جنازہ ہست در مسجد کراہت
تحریمی یا تنزیہی دو روایت ست نزد ما و ظاہر ثانی ست و ظاہر از کلام مالک کہ گفت لا احبہ نیز ہمین ست و دلیل ایشان
حدیثی ست کہ ابی داود از ابی ہریرہ آوردہ و طحاوی در معانی آثار نیز آنرا روایت کردہ کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم کسے کہ بگذارد نماز جنازہ در مسجد نیست مر او را چیزے یعنی از اجر و ثواب و از طحاوی نقل کردہ اند کہ گفت این حدیث
اولی ست از حدیث عائشہ رض زیرا کہ حدیث وے اخبار ست از فعل رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در حالت اباحت کہ
نہی بران متقدم نشدہ و حدیث ابی ہریرہ اخبار ست از نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ متقدم ست از اباحت
پس حدیث ابی ہریرہ اولی باشد از حدیث عائشہ رض زیرا کہ ناسخ ست مر او را کہ اقال الشمنی و نیز در انکار صحابہ بر عائشہ رض
دلیل ست بر آنکہ ایشان را معلوم بود کراہت نماز در مسجد و منسوخیت وے ہی و الا چرا انکار میکردند بر وی و نسبت عائشہ رض
ایشان را بہ نسیان و عدم علم محل کلام ست بلکہ تواند کہ عائشہ رض نسخ عالم نباشد و ظاہر اینست زیرا کہ ایشان جماعہ کثیر اند و نیز میگویند کہ گذاردن
نماز بر ابن بیضا در مسجد بجہت آن بود کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم معتکف بود و ازین جہت بیرون نیامد و جنازہ بیرون مسجد بود

ودرین صورت اختلاف ست میان حنفیه ونیز از ابی هریره در قصهٔ نماز بر نجاشی آمده که چون جبرئیل خبر موت او را بهانید
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد بود پس گفت امروز بنده صالح مرده است نماز بر وے بکنم پس بیرون آمد
بمصلی ونماز بگذارد واگر در مسجد جائز بودے بیرون آمدن برائے چه بودے وبعض گویند که مصلای جنازه مکانی بود
متصل مسجد شریف وبرین تقدیر اکثر اشکالات منحل گردد باحتمال آنکه شاید که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب آن
مکان باشد بمسجد وظاهر شود که این ست مبناى قول ابی یوسف که اگر مسجد بود معد از برائے نماز جنازه جائز ست
از روے بیکراهت والله اعلم واختلاف ست میان حنفیه که کراهت از جهت خوف تلوث مسجد ست این مناسب ست
بقول کسے که قائل ست که مرده نجس ست یا از جهت آنکه مسجد جماعت موضوع ست از برای نماز پنجگانه وبرین تقدیر اگر
جنازه بیرون مسجد بود نیز کروه باشد ومصنف حدیث ابو هریره رضی را که مستند حنفیه ومالکیه است رد میکند ومیگوید وحدیث
ابو هریره که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شئی له در روایت وی غلط ست وسهو ست
از راوی وصواب آنست که خطیب بغدادی روایت کرده وگفته که لفظ حدیث در اصل فلا شئی علیه ست یعنی هرکه بگذارد
نماز جنازه را در مسجد پس نیست هیچ اثمی وحرجے بر وی ودر جامع الاصول این حدیث را بلا شئی له آورده است وگفته که
در یک نسخه چنین واقع شده است که فلا شئی علیه وازینجا معلوم گردد که اصل فلا شئی له است ودر هدایه این حدیث را بلفظ
فلا اجر له نقل کرده ودر جمع الجوامع این حدیث از ابی هریره بلفظ فلیس له شئی آورده وقد پرو میگوید که بعضے از ائمه حدیث
میگویند که این حدیث خود ضعیف ست چه از افراد صالح مولی التوأمه است ووی ضعیف ست ودر حدیث شیخ ابن الهمام
گفته که مولی توأمه ثقه است لیکن مختلط گشته در آخر عمر خود ونسائی از ابن معین آورده که گفت وی ثقه است لیکن مختلط گشت
در آخر عمر پس هرکه شنید از وی پیش از اختلاط ثابت ست وحجت ست وهمه برین اند که ابن ابی ذئب که راوی این حدیث ست
از وے شنیده است پیش از اختلاط پس واجب ست قبول آن بخلاف سفیان وغیر وی که شنیده اند از وے بعد از
اختلاط انتهی والله اعلم ومیگویند نماز بر ابو بکر وعمر در مسجد گذاردند چنانکه ابن ابی شیبه روایت کرد که گذارد عمر نماز را بر ابی بکر رضی
در مسجد وگذارد صهیب بر عمر رضی در مسجد اما درین روایت این زیادتی نیست که میگوید بحضرت جمیع مهاجرین وانصار گذاردند وایشان
انکار نکردند وجواب ازین آنست که بر تقدیر صحت این حدیث محمول ست بر آنکه جنازه بیرون مسجد بود وحق آنست
که اگر مدعاے شافعیه سنیت نماز جنازه است در مسجد باطل ست والا مرا آورد آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم فائز تمام صحابه را دران ومتوارث می شد درمیان ایشان واگر جواز ست ما نیز قائلیم بآن ومکروه میداریم
آنرا ومیگوئیم که افضل آنست که در بیرون مسجد بگذارند وقائم نشد از ایشان دلیلے بر افضلیت آن در مسجد یا مساوات
طرفین کذا فی شرح ابن الهمام وقد بروا آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود تا میت را سه بار یا پنج بار یا زیاده تا هفت بار بحسب
مقتضای رای غسال واحتیاط واطمینان وی در طهارت ونظافت بی تعیین حدی معین وبی اقتصار بر سه مرتبه با رعایت
عدد وتر بشویند ودر غسل آخرین قدرے کافور بکار دارند بخاری ومسلم ودیگر اصحاب کتب سته از ام عطیه انصاریه آورده اند که گفت
چون وفات یافت بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا زیاده بران اگر رای شما باشد
وبگردانید در مرة اخیره چیزے از کافور ودر روایتے از حفصه بنت سیرین آمده که بشوئید وتر سه بار یا پنج بار یا هفت بار
یا زیاده بران اگر رای شما باشد این روایت بخاری ومسلم ست که در جامع الاصول آورده ودر فتح الباری

میگوید که حاصل آنست که اتیان مطلوب ست و سه بار مستحب گرچه هم بیکبار نظافت و نقاوت حاصل گردد احتیاج بما زاد نباشد
و نیز میگوید که نیافتم من در هیچ روایتے بعد سبع لفظ اکثر من ذلک مگر در روایتی مر ابوداؤد را و احتمال دارد که این لفظ
بیان سبع باشد و اشارت بخمس بود و باین قائل ست احمد و مکروه داشته زیاده بر سبع و ابن عبد البر گفته که نمیدانم
هیچ یکے را که قائل شده باشد بزیادت بر سبع و ماوردی گفته زیاده بر سبع اسراف ست انتهی و تخصیص کافور گفته اند که
بجهت تطییب و تبرید و تجفیف و قوت نفوذ او ست در اعماق بدن و او راست تصلیب بدن میت که بجهت موت رخاوتے
پیدا کرده و تحمل تمام ست در وے و قویترین روائح طیبه است و بعض گفته اند که اگر کافور پیدا نشود مشک نیز قائم مقام آن
گردد و ترمذی بابی عقد کرده بعنوان باب فی المسک للمیت و از ابوسعید حدیثی آورده که پرسیده شد آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم از مشک فرمود هو اطیب طیبکم و گفت این حدیث صحیح ست و عمل برینست نزد بعضے از اهل علم و این قول احمد و
اسحق ست و بعض مکروه داشته اند مشک را برای میت انتهی دیگر بدانکه اختلاف کرده اند در سبب غسل میت بعض برانند
که بجهت حدث ست که بعلت استرخاے مفاصل حادث میشود نه بجهت نجاست زیرا که آدمی بموت نجس نگردد از جهت
کرامت وی و عدم اقتصار بر اعضاے وضو بجهت آنست که اقتصار بران در حالت حیات برای دفع حرج ست که مکرر میشود هر روز
و حدث بسبب موت مکرر نشود پس در حکم جنابت بود و بعض میگویند که غسل وے بجهت نجاست ست که بموت عارض شده
چنانچه سائر حیوانات را و لهذا اگر شخصے مردهٔ آدمی را با خود بر دارد و نماز کند جائز نبود نماز وے و اگر بعد وضوے را بر دارد
جائز ست و زوال نجاست از آدمی بغسل نه از سائر حیوانات از جهت کرامت او ست و نزد امام ابوحنیفه در غسل میت
مضمضه و استنشاق نبود و امام احمد نیز برینست از جهت وجود حرج دران خلافا للشافعی و نزد بعضے علما غاسل میت را باید که
غسل کند و در جامع الاصول حدیث از ابوداؤد از عائشه رض نیز درین باب آورده که غسل میکرد آنحضرت صلی الله علیه و آله
وسلم از چهار چیز جنابت و جمعه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر رض آورده که وی غسل داد پسری را که مر سعید بن
زید را مرده بود و حنوط کرد او را و بر داشت جنازهٔ او را پستر در آمد در مسجد و نماز گذارد و تجدید وضو هم نکرد و نیز آورده که اسما
بنت عمیس که زن ابوبکر صدیق بود غسل داد مر ابوبکر رض را بعد از موت پس از ان بر آمد و پرسید از مهاجرین که حاضر
بودند که من روزه دارم و امروز سرما سخت ست آیا لازم ست بر من که غسل کنم گفتند لا و ترمذی از ابی هریره رض آورده
که گفت پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم غاسل جنازه غسل کند و حامل وے وضو و میگوید درین باب حدیثے از علے رض
و عائشه رض نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن ست و میگوید اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب و غیرهم بعض گفته اند که واجب ست
غسل بر غاسل میت و بعض گفته اند وضو و مالک گفت مستحب ست غسل نه واجب و شافعی نیز همبرین ست و احمد نیز گفته
که امید دارم که واجب نشود بروے غسل و اما وضو اقل انچه گفته شده است در وے و اسحق گفته لا بد من الوضوء
و از عبد الله بن المبارک آمده لا غسل ولا وضوء انتهی و امام ابوحنیفه برهمین ست و شهید را نشویند و سلاح و پوستین جنگ
از وے دور کنند و در جامه که پوشیده دفن کنند و اگر جامهاے او از کفن مسنون کم بود زیاده کنند و اگر زیاده است
کم سازند همچنین ست مذهب امام ابوحنیفه بدانکه ناشستن شهید متفق علیه است میان ائمه اربعه از جهت حدیث که بخاری
و اصحاب سنن از جابر رض آورده اند که گفت بود پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در ثوب واحد
و تقدیم میکرد در لحد آن را که بیشتر اخذ کرده بود قرآن را و امر کرد بدفن ایشان در خونهاے ایشان و غسل داده نشد

ایشان باد زیاده کرد بخاری و ترمذی که نماز گذارده نشد بر ایشان و روایت کرد ابو داؤد از جابر که گفت که رسید مردے را
تیر در سینه یا در حلق و بمرد پس پیچیده شد در جامهاے او و نماز گذارده نشد بر وے و بودیم ما با رسول خدا صلے الله علیه
وآله وسلم و سند این حدیث صحیح ست و امام احمد روایت کرده است که پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم گفت در حق کشتگان
احد نشوئید ایشان را زیرا که هر جراحت و هر خون ایشان بوی مشک میدهد روز قیامت و نسائی نیز روایت کرده باین
لفظ بپیچید ایشان را بخونهاے ایشان زیرا که نیست جراحتی که برسد در راه خدا مگر آنکه می آید روز قیامت و حال آنکه
میچکد از وے خون که رنگ وے رنگ خون ست و بوی وی بوی مشک ست اما در نماز بر شهید اختلاف ست نزد امام مالک
و شافعی نماز بر شهید نکنند و از امام احمد دو قول ست و مشهور و مختار در مذهب وے عدم صلوة ست و بقولے مخیر ست
در گذاردن و ناگذاردن از جهت تعارض ادله و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف ست میان شافعیه که منع صلوٰة بر شهید
نزد شافعی بمعنے حرمت اوست یا بمعنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب ست نه واجب انتهی و نزد حنیفه واجب است
نماز بر شهید چنانچه بر سائر اموات و عجب از مصنف که تنبیه نکرد درین مسئله بانچه صحیح شده است از فعل حضرت
رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم چنانچه عادت اوست درین کتاب و تمسک این ائمه درین باب بحدیث
جابر ست بروایت بخاری و ترمذی چنانکه گذشت و نیز از انس آرند که شهداے احد غسل داده نشد ایشان را و نماز
گذارده نشد بر ایشان رواه احمد و ابو داؤد و الترمذی و دلیل امام ابو حنیفه و صاحبیه و قول احمد که نماز بر شهید باید کرد
حدیث عقبة بن عامر ست که بخاری و مسلم روایت کرده اند که پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم بیرون آمد بروزے پس
نماز گذارد بر کشتگان احد مثل نماز گذاردن او بر میت پستر برگشت در منبر سوار شد و گفت من فرط شما ام و من شهیدم
بر شما و براستی و الله من هر آئینه نظر میکنم بسوی حوض خود الان و من داده شده ام کلیدهاے خزائن ارض و الله
من نمی ترسم بر شما که مشرک شوید بعد از من ولیکن این می ترسم که تنافس و تفاخر کنید در ان خزائن و نیز آمده است
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر حمزهؓ هفتاد تکبیر بجا آورد و ظاهر آنست که این در نماز بود و نیز از ابن عباس آمده که نماز
گذارد بر کشتگان احد و بگذارد بر حمزهؓ و شمنی گوید که حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سر حمزه آمد و دید
حال ورا از آنچه اعدای دین بوی کرده بودند قریب بود که بگریست و مردی از انصار که حاضر بود جامه خود را بروی انداخت و نماز گذارد
بروی و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پستر نماز گذارد بر شهدا آنها ده میشدند ایشان در جانب حمزه و نماز گذارده میشد بر ایشان پستر
برداشته میشدند و بجای خود گذاشته شد حمزهؓ تا بگذارد و نماز بر همه شهداؓ و گفته که حاکم اینحدیث را روایت کرد از جابر و وی صحیح الاسناد ست
و شیخین آنرا اخراج نکرده اند و اگرچه در بعضے از رجال اسناد اینحدیث بعض سخن کرده اند ولیکن مختار توثیق آنهاست و بر
هر تقدیر حدیث نازل از درجه حسن نخواهد بود و آن حجت ست استقلالاً خصوصاً نزد معاضدت با حادیث دیگر و نیز
حدیثے دیگر آورده از ابن مسعود که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوبت بنوبت بر شهدای احد و گذارد بر حمزهؓ
هفتاد نماز و گفته که این حدیث نیز نازل از درجه حسن نیست و دارقطنی از ابن عباسؓ نیز حدیثے درین باب آورده که
نازل از درجه حسن نیست و گفته که بر تقدیرے که همه ضعیف باشند مجموع آن خود داخل بمرتبه حسن خواهد بود و نیز آورده که
ابوبکر صدیقؓ عمرو بن العاص را بجانب ایله و ارض فلسطین فرستاده بود و در انجا صد وے مسلمان کشته شدند و نماز گذارد بر
ایشان عمرو بن العاص و بودند با عمرو بن العاص نه هزار نفر از مسلمانان انتهی و گویند که حدیث جابر که بخارے

و ترمذی می آورد و اند ثانی ست و این احادیث مثبت و خبر مثبت مقدم ست بر خبر نافی چنانکه این مسئله در اصول فقه مقرر
شده است و در بعض شروح هدایه مذکورست که جابر دران روز مشغول بود بآنکه پدر و خال وے کشته شده بودند بر شتر
آمده بود تا تدبیرے بکند و ایشان را بر داشته بمدینه آرد و حاضر نبود در وقتی که نماز گذارد رسول خدا صلی الله
علیه و آله وسلم بر ایشان ازینجهت روایت نفی کرد و آنها که در حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بودند فعل آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم را مشاهده کردند روایت اثبات آوردند انتهی این کلام دلالت دارد بر آنکه نماز بر شهداے
احد درهمان روز و درهمان وقت بود اما اصح آنست که در وقتی دیگر بود و این نیز عذر روایت بنا بر نفی صلوٰة را بیان میکند
و در توفیق این روایت دی با روایتی که حاکم آورده و تصحیح کرده ظاهر میگردانند و آنکه گویند که این مخصوص ست بقتلاے
احد از جهت تودیع احیا و اموات بعیدست و ایشان گویند السیف محاء للذنوب و شیخ ابن الهمام گفته که این قول مذکورست
در کتب بعنوان حدیث و همچنین ست که ذکر کرده اند رواه ابن حبان فی صحیحه انتهی یعنی شرف شهادتے که ایشان را حاصل
شده است و جان عزیز در راه حق داده اند محو ذنوب و طهارت وجود ایشان کرده است دیگر ایشان را حاجت بشفاعت
نیست و نماز گذاردن شفاعت کردن ست موتی را از وحق و در روایات آمده است که شهید شفاعت می کند هفتاد
کس را از اهل خود و ما میگوئیم که نماز گذاردن بر میت از برای اظهار کرامت اوست و شهید سزاوار ترست بآن و طاهر
از ذنوب مستغنی نیست از دعاے رفع درجات و طلب مزید رحمت و لهذا صلوٰة بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
کردند و بر صبیان می کنند با وجود طهارت ایشان از ذنوب تنبیه مراد بشهید درینجا هر ستم کشته است که با آهن کشته شده باشد
یا در معرکه جنگ یافته شده و بر وے اثر جراحت باشد و اگر خروج دم از موضع غیر معتاد باشد چنانچه چشم و گوش و دهن نیز
درین حکم داخل ست زیرا که بیرون آمدن خون از غیر موضع معتاد علامت جراحت در باطن ست بخلاف خروج از محل معتاد
چنانچه بینی و دبر و ذکر که آن دلالت بر جراحت ندارد و بعلت رعاف نیز میرود و بول و غائط و خون بگرمی و باسور نیز میشود و
از شدت هول و فزع نیز مے آید و دیگر شرط آنست که بالغ باشد و صبی درین حکم داخل نیست و ظاهر باید که اگر جنب کشته شده
یا حائض و نفساء بوده غسل بر وے واجب ست و این مذهب ابو حنیفه است که شهید جنب را غسل باید داد و مذهب امام احمد
نیز همین ست و شافعی و صاحبیه درینجا با وے مخالف اند و میگویند که غسلے که جنابت موجب آن بود بجهت خروج از دائره
تکلیف ساقط شد و غسلے که بسبب موت بود شهادت مسقط آن شد دیگر غسلے واجب نبود و دلیل امام ابو حنیفه
حدیث حنظله بن ابی عامرست که او را غسیل الملائکه گویند و این حدیث را ابن حبان در صحیح خود و حاکم در مستدرک بر شرط
شیخین آورده و قصه او آنست که وے نوکدخدا بود بلکه گویند که همان روز تزوج کرده و با اهل خود صحبت داشته بود ناگاه
آوازه شدت غلبه جنگ کافران در روز احد شنید بیطاقت شد و فرصت غسل جنابت نیافت برفت و شهید شد
پس بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکشوف شد که ملائکه او را غسل میدهند فرمود حقیقت حال حنظله چیست و چه
سبب او را از میان شهدا مخصوص بغسل ساخته اند بروید از زن او بپرسید زن حقیقت حال را عرض کرد و گفت
که وے جنب بود چون شنید که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را شدتے پیش آمده است بهمان حالت غسل ناکرده برآمد
اینجا امام ابو حنیفه میفرماید که این غسل دادن ملائکه بحقیقت بود و در واقع بود و برای تعلیم بود و امام شافعی می گوید که اگر
غسل جنابت واجب بودے آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را غسل دادے اما ما میگوئیم مقصود بغسل ست

غاسل هر که بود وچون ملائکه غسل دادند حاجت بغسل دیگر نبود وشرط دیگر آنست که چیزی از مرافق راحت واسباب حیات دنیا
مثل خوردن وپوشیدن وخواب کردن بوجود نیاید واز معرکه زنده بیرون آورده در خیمه وخانه جا ندهند واگر از ترس
پامال شدن جای دیگر کشیده بیارند لاباس به است واگر مقدار وقت نماز بهوش نبود نیز شهید نیست ودر ظاهر
روایت یک روز یا یک شب معتبرست ووصیت نزد محمد مانع شهادت نیست چه آن از احکام موت ست ودر روایتی
اگر در احکام دنیا وی باشد مانع ست ومحرم را در جامهٔ احرام که ازار ورداست دفن کنند وبوی خوش بکار ندارند از جهت
منع استعمال طیب مر محرم را در حیات همچنین بعد از ممات وسر او را نپوشند چنانکه حال محرم ست ودر جامع الاصول از
کتب ستة غیر موطا باختلاف الفاظ آورده است که مردی ایستاده بود در عرفات با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
ومحرم بود ناگاه بیفتاد بر زمین از راحلهٔ خود وبمرد وخبر بحضرت رسانیدند فرمود غسل دهید او را وتکفین کنید در دو جامهٔ وی
وبوی خوش بکار نبرید وسر وروی او را نپوشید که وی مبعوث میگردد همچنین محرم ولبیک گویان وذکر آن درباب حج
بیاید ومذهب شافعی واحمد نیز همین ست ونزد امام ابی حنیفه ومالک حکم وی حکم سائر موتی ست واین را مخصوص همین
شخص دارند ودر حدیث نیز بطریق عموم واقع نشده ووضع شریعت نموده وگویند که با وی جز این دو جامه نبود واز جهت
نمود که در میان دو جامه او تکفین کنند والله اعلم وچون کفن قاصر آید سر بپوشانند وبر پایهای قدری گیاه بنهند یعنی چون
کفن مسنون که سه جامه است وقدر کفایت که دو جامه باشد یافته نشود بحکم ضرورت در هر چه یافته شود بپوشند ووقوع
این حال یعنی پایها را بگیاه پوشیدن در شهدای احد بود وعادت شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که چون
میت را بیاوردندی سوال کردی که بر وی دین ست یا نه اگر دین نبودی بر وی نماز گذاردی والا فرمودی
صحابه را که بر وی نماز گذارند وخود نگذاردی بجهت زجر وتنبیه بر کراهت ارتکاب دین که از این سعادت محروم داشت
واین حدیث دلیل ست بر آنکه نماز جنازه فرض کفایه است چه اگر فرض عین بودی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
چون ترک کردی واحادیث درین باب بسیار وارد یافته بخاری ونسائی از سلمة بن الاکوع آورده که گفت بودیم
نشسته نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ناگاه آورده شد جنازه تا نماز بگذارد بر وی فرمود بر وی دینی ست گفتند
لا یا رسول الله پس بگذارد نماز را بر وی پستر آورده شد جنازهٔ دیگر فرمود هیچ چیزی گذاشته گفتند لا فرمود
آیا دینی هست بر وی گفتند سه دینار فرمود بگذارید شما بر یار خود ابو قتاده برخاست وعرض کرد بگذار یا رسول الله
نماز را وآن سه دینار او بر من پس بگذارد نماز را ودر روایت ترمذی ونسائی آمده که چون گفت ابو قتاده دین وی بر
من فرمود بشرط وفا وبخاری ومسلم وترمذی ونسائی از ابی هریره آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که آورده می شد
نزد وی مردی که وفات یافته وبر وی دین ست پس سوال میکرد آیا چیزی گذاشته که قضای دین او کنند اگر میگفتند بلی
گذاشته است نماز میگذارد والا میگفت مر مسلمانان را بگذارید نماز بر یار خود وچون فتح کرد خدا تعالی بر رسول خود میگذارد ونمی پرسید از
دین فرمود من اولی ترم بمسلمانان از ذاتهای ایشان هر که بمیرد از ایشان وبگذارد دین یا عیال بر من ست قضای دین او
وغمخواری عیال وی واگر بگذارد مال آن برای وارثان اوست وزجر وتشدید درباب ارتکاب دین وتاخیر ادای آن
بسیار واقع شده ابی داود از ابی موسی اشعری آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عظیم ترین گناهان
نزد خدا بعد از کبائری که نهی کرده شده است از آن اینست که بمیرد مردی وبر وی دین باشد ونگذارد

چیزے کہ بوی قضای آن توان کرد و بخاری از ابو هریره آورده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هر که بگیرد اموال مردم به نیت آنکه ادا کند ادا کند حق تعالی از وی و هر که بگیرد بقصد اتلاف تلف کند او را خدای تعالی و نسائی از محمد بن جحش آورده که دیدیم ما نشسته نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس برداشت سر مبارک خود را بجانب آسمان پس نهاد دست خود را بر جبهه شریف خود و گفت سبحان الله چه بسیار ردیده میشود از سختی پس خاموش ماندیم و ترسیدیم تا که چه خواهد بود فردای آن روز از حضرت فتم و پرسیدیم یا رسول الله چه بود این سختی که نازل شد فرمود سوگند بخدای که قیام ذات من در دست قدرت اوست که اگر مردی کشته شود در راه خدا پس از آن بار دیگر زنده گردانیده شود و باز کشته شود و باز زنده گردانیده شود و باز کشته شود و نمی آید به بهشت تا آنکه قضا کرده نشود دین وی و چون در نماز شروع کردے بعد از تکبیر اول فاتحه میخواند در شرح ابن الهمام گفته که قرأت در نماز جنازه بعد از تکبیر از آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم بثبوت نرسیده انتهی ولیکن در حدیث بخاری و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس آمده و از وی قولاً و فعلاً مروی شده و در بعض روایات قرأت فاتحة الکتاب و سوره جهراً از وی ماثور گشته ولیکن گفته اند که جهر بقصد تعلیم بود تا بدانند که سنت ست چنانچه تصریح باین معنی نیز در حدیث وی آمده و مذهب شافعی و احمد و اسحق اینست و از ابی هریره و ابن عمر خلاف آن مروی گشته مالک در موطا از نافع از ابن عمر آورده که وے قرأت نمی کرد بر جنازه و مذهب امام ابو حنیفه و مالک و ثوری برین قرار یافته و در صحابه نیز درین باب اختلاف بود و طحاوی گفته است که شاید خواندن بعض صحابه فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا بود نه بر وجه قرأت و از کلام شمنی ظاهر شود که اگر به نیت ثنا بخواند نزد ما نیز جائز ست و از کلام فتح الباری چنان مفهوم میشود که مراد قائلین بقرأت آن مشروعیت اوست نه وجوب و لیکن کرمانی گوید که واجب ست و مراد بسنت که در کلام ابن عباس واقع شده طریقه مسلوکه در دین ست و گفته که نزد ابی حنیفه و مالک واجب نیست والله اعلم و آنچه محفوظ ست از دعا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز میت میخواند اینست اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه واکرم نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وابدله داراً خیراً من داره واهلاً خیراً من اهله وزوجاً خیراً من زوجه وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر ومن عذاب النار این بحدیث مسلم و ترمذی و نسائی ست که از عوف بن مالک آورده اند که گفت نماز گذارد رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم بر جنازه مردے پس یاد گرفتم از دعای او این را و میگوید عوف که چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم بران جنازه میخواند آرزو بردم که کاشکے آن مرده من بودمے و گاہے میگفت اللهم اغفر لحینا ومیتنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا وشاهدنا وغائبنا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده و در روایتے ولا تفتنا بعده این دعا ابو داؤد از حدیث ابی هریره روایت کرده و در روایت وی فتوفه علی الاسلام آمده و نسائی از واثلة بن الاسقع تا ذکرنا وانثانا روایت کرده و بس و ترمذی نیز همچنین کرده و گفته که روایت کرده ابو سلمة بن عبد الرحمن از ابو هریره از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و زیادت کرده در وی تا فتوفه علی الایمان انتهی و روایت ابو داؤد اتم و اکمل ست و این ست عمل اکثر حنفیه و در بعض روایات زیادت اللهم ان کان محسناً فزد فی احسانه وان کان مسیئاً فتجاوز عنه سیئاته نیز آمده اخرجه الموطا عن ابی هریره و در بعض اوقات میگفت اللهم ان فلان بن فلان و نام آن میت و نام پدر وی میبرد فی ذمتک وحبل جوارک فقه من فتنة القبر وعذاب النار وانت اهل الوفاء والحق فاغفر له وارحمه انک انت الغفور الرحیم این دعا را ابو داؤد و از واثلة

ابن الاسقع آورده ودر روایتے وجبل جوارک نیست وگاه گفتے انت ربها وانت خلقتها وانت رزقتها وانت هدیتها الاسلام
وانت قبضت روحها تعلم سرها وعلانیتها جئنا شفعاء فاغفر لها این دعا را در جامع الاصول از علی بن شماخ آورده که گفت حاضر
شدم مروان را که می پرسید از ابو هریره چگونه شنیدی تو رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که دعا میکرد بر جنائز گفت
ابو هریرہؓ آیا تصدیق میکنی بانچه من مے گویم گفت نعم گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که میگفت اللهم
انت ربها الی آخره اخرجه ابو داؤد وظاهر اینست که ضمیر تانیث برای جنازه یا نفس یا نسمه باشد واللہ اعلم ودر طفل این دعا
آمده است که اللهم اجعله لنا سلفاً وفرطاً وذخراً ذکره البخاری فی ترجمة باب ودر بعض روایات شافعا ومشفعا نیز زیاده آمده
وبعضے از علما گفته که تعیین دعا مزیل رقت قلب ست در هرچه ذوق وحضور وخشوع دست دهد بخوانند ولا بد اخذ
بدعاے ماثور اولے وافضل خواهد بود ووجود ذوق وحضور در وے اتم واکمل مگر در بعض اوقات که بجهت کثرت تکرار
وتردد ملالے طریان یافته باشد واللہ اعلم وگاه چهار تکبیر گفتی وگاه پنج وگاه شش چهار تکبیر در نماز جنازه متفق علیه است میان
ائمه ودر احادیث صحیحه از کتب سته وقوع یافته ودر بعض روایات خمس وزیاده بران نیز واقع شده ودر فتح الباری
میگوید که سلف را اختلافے بود دران روایت کرده مسلم از زید بن ارقم که وی پنج تکبیر میگفت ورفع میکرد این را بحضرت
رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واز ابن مسعودؓ در روایت کرده شده است که وی نماز بگذارد بر جنازه مردی از بنی اسد
پنج تکبیر گفت واز علی مرتضےؓ آمده که وی میگفت بر اهل بدر شش تکبیر وبر سائر صحابه پنج وبر سائر ناس چهار وابن ابی شیبه از جابر
آورده که گفت نماز گذارد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر اصحمه هفت تکبیر وابن عساکر از وی آورده که اگر مردی بودی که بدر را و
شجره را حاضر شده بودی بروی نه تکبیر گفتے وبر مردی که بدر را حاضر شده نه شجره را یا شجره را حاضر شده نه بدر را هفت میگفتؓ اگر
هیچ کدام یکے ازین دو را حاضر نشده چهار تکبیر میگفت واز ابن عباس می آرند که سه تکبیر گفتؓ از انس نیز همچنین می آرند
ودر روایتے آمده که سه تکبیر گفت وچون گفتند او را که یا ابا حمزه سه تکبیر گفتے سبب چیست برگشتؓ صف بست وتکبیر
اربع برآورد ودر روایت ثلث را گفته اند که تواند که راوی تکبیر اول را نه گفته باشد چه وی تکبیر افتتاح ست چنانچه در نماز
عید میگوید که اکثر اهل علم برانند که تکبیرات جنازه چهار ست وابن عبد البر گفته است که ندانم هیچ یکے از فقهای امصار را
که زیاده گفته باشد بر چهار مگر ابن ابی لیلے ومیگوید که در مبسوط حنفیه مذکور ست که ابو یوسف پنج تکبیر می گفت واز احمد نیز
روایتے هست دران وبکر بن عبد اللہ مزنے بران رفته که کم از سه نباید گفت ونه زیاده بر هفت انتهی کلام فتح الباری
وشمنے میگوید که امام محمد در آثار از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم نخعے می آرد که صحابه تکبیر میگفتند بر جنائز چهار وپنج وشش ودر روایتے
چهار وپنج وبیشتر ازان تا زمان رحلت حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وهمچنین در ولایت ابی بکر وچون ولایت
بعمر فاروق رسید همچنین میکردند پس گفت عمرؓ که شما ای اصحاب پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون اختلاف کنید آنها که
بعد از شما بیایند نیز در اختلاف افتند ومردم قریب العهد اند بجاهلیت باید که اتفاق واجماع کنید بر یک عمل تا دیگران نیز متفق
ومجتمع باشند پس نظر برگماشتند اصحاب که دریابند که در آخر جنازه که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تکبیر گفت چند بود
پس دریافتند آخر چهار بود وپس اجماع کردند بران واینست معنی قول مصنف که گفت وکسانی که منع میکنند از زیاده
بر چهار میگویند که ثابت شده است که آخر نماز جنازه که گذارد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چهار تکبیر گفت وبیهقی وطبرانے
این حدیث را از ابن عباسؓ مے آرند وبیهقی گفت که روایت کرده شده است این حدیث بوجوه متعدده که همه آن ضعیف اند

لیکن اجماع اکثر صحابه بر اربع نوست دلیل مشهور بران اما تعلیم جمع عمرؓ بر چهار صحیح ست از سعید بن المسیب بالجمله آثار و اخبار
در باب ربع تکبیرات مستفیض و مشهور ست و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباسؓ مرویست که ملائکه چون
بر آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی مستدرکه وابو نعیم
فی الحلیه و بیهقی در سنن از ابی بن کعب نیز روایت آورده و دیلمی زیادت کرد این را که سلام داده دو سلام و خواندن درین
چهار تکبیر نزد حنفیه بعد از اول حمد و ثناست و بعد از ثانی درود بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و در ثالث اللهم اغفر لحینا و میتنا الی
آخره و بعد از رابع سلام ست و مختار بعض آنست که بخواند ربنا آتنا فی الدنیا حسنةً وفی الآخرة الآیه + و نزد بعض
ربنا لاتزغ قلوبنا الآیه + و بدو سلام از نماز بیرون آمدے رواه الخطیب وابن عساکر عن عثمانؓ و این مذهب ابو حنیفه است
و مذهب شافعی نیز همین ست و گاهی بیک سلام اقتصار کردے و مذهب امام مالک امام احمد اینست و در روایتی از وے
دو سلام ست چنانچه در سائر صلوٰة و نزد بعضے از اصحاب وی دو سلام برای استحباب ست و یک سلام برای جواز دلیل
یک سلام حدیث ابو هریره است که دارقطنی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد بر جنازه بچهار تکبیر و یک سلام
بجانب راست و این حدیث نزد امام احمد صحیح نیست و عمده در تمسک او در یک سلام فعل اصحاب ست کذا قال الزرکشی
و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضیؓ آورده که یک سلام میداد و دستها در هر تکبیر بر داشتی و مذهب شافعی و احمد اینست و مروی
از فعل عمرؓ و ابن عمرؓ و ابن عباسؓ و زید بن ثابت و از امام مالک سه روایت ست رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم
رفع در بواقی و مذهب امام ابو حنیفه همین ست از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم چون میگذارد نماز جنازه را رفع میکرد دو دست خود را در اول تکبیر پس ترمے نهاد دست راست بر دست چپ احادیث
مختلفه درین باب آمده شاید که گاهی همچنین بود و گاهی آنچنان و مصنف در خاتمه آورده که در باب رفع یدین در تکبیرات نماز
جنازه چیزے صحیح نشده والله اعلم و چون تمام جنازه از وے صلی الله علیه وآله وسلم فوت شدے بر قبر وے نماز
گذاردے یکبار بعد از یک شبانروز بر قبر کسے نماز گذارد و یکبار بعد از سه روز و یکبار بعد از یکماه بلکه بعد از هشت سال
چنانچه در شهداء احد آمده است در آخر عمر شریف که بقصد تودیع کرد و حدیث نماز بر قبر از شش طرق و اسناد صحیح ثابت
شده و زرکشی از امام احمد نقل کرده که گفت روایت کرده شده است نماز بر قبر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شش
وجه یا هشت وجه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد بر قبر انتهی و از انجمله آنچه مذکور ست در جامع الاصول از کتب سته
اینست که بخاری از ابی هریره آورده که سیاهی بود رجل یا امرأة که مسجد شریف نبوی را جاروب میداد پس بمرد و آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از موت وے خبردار نشد ناگاه روزے یاد وے آمد فرمود آن آدمی چه شد گفتند بمرد یا رسول الله
فرمود چرا مرا بمردن او خبردار نکردید گفتند که وے چنین و چنین بوده است گویا که تحقیر شان وے کردند فرمود راه نمائید
مرا بقبر وے پس آمد بقبر وے و نماز کرد بروی و در صحیح مسلم این زیادت آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
گفت که این قبور مملوست بظلمت بر اهل آن و حق سبحانه و تعالی منور میگرداند آن را بنماز من و نیز مؤطا و نسائی از ابی امامه
بن سهل بن حنیف آورده که امرأة مسکینه بود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از بیماری وی خبر دادند و بود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که عیادت میکرد مساکین را و می پرسید احوال ایشان را فرمود چون بمیرد خبر کنید مرا ناگاه جنازه او
بشب بر آوردند و بید ار ساختن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را دران وقت مکروه داشتند و چون صبح شد با نچه گذشته بود

خبر کردند فرمود من گفته بودم که خبر کنید مرا عرض داشتند خوش نداشتیم یا رسول الله که بیدار کنیم ترا و بیرون آریم ترا در شب پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وصف بست با مردم بر قبر وی و تکبیر برآورد چهار تکبیر و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از شعبی آورده اند از ابن عباس که گفت خبر داد مرا کسے که گذشت با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر قبر وے منبوذ پس امامت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وصف بستند صحابه خلف او و بگذارد نماز را و این حدیث بروایات متعدده آمده و در بعض روایات آمده است که دو شب بر دفن وی گذشته بود و در بعض سه شب و اصح آنست که در صباح دفن بود و کذا فی فتح الباری و نسائی از زید بن ثابت آورده که صحابه بیرون آمدند با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی پس دید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قبرے جدید را فرمود که قبر کیست گفتند فلان زنی ست مولاة فلانی پس بشناخت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را وگفتند یا رسول الله در وقت ظهر مرد و تو روزه دار بودے و قیلوله میکردے دوست نداشتیم که بیدار کنیم ترا پس باستاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وصف بستند خلف وے مردم و تکبیر گفت بر وی چهار تکبیر پس فرمود باید که نمیرد از شما میتی مادام که درمیان شماام مگر آنکه خبر کنید مرا زیراکه نماز من رحمت ست مر میت را و ترمذی از سعید بن المسیب آورده که مرد ام سعد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم غائب بود و چون قدوم آورد نماز گذارد بر وے و تحقیق گذشته بود بر وی یکماه بدانکه مسئله نماز گذاردن بر قبر نیز مختلف فیه است در علمای امت جمهور قائل اند بمشروعیت آن خواه گذارده شده اول یا نه و نخعی و مالک و ابوحنیفه بر آنند که اگر نماز ناگذارده دفن کرده شده است درست ست والا فلا و در روایتے امام احمد نیز همبرنیست و نزد امام مالک آنکه یکبار گذارده است دیگر بر قبر نگذارد و نزد امام ابوحنیفه بشرط آنکه میت در قبر ریزه ریزه نباشد و تقدیر کرده اند آنرا بسه روز و در روایتے از امام محمد گذارده شود مادام که متمزق نشده است و آن تایکماه بلکه بیشتر احتمال دارد وکذا فی حاشیة الهدایة و ایشان گویند که در روایات که زیاده برین مدت آمده بطریق نماز نبود بلکه دعا و استغفار بود و دلیل بر این ذکر تکبیرات اربع در بعضه از آن روایات نیست در بعض که موجود ست بصحت نرسیده و چنانکه نماز بر شهدای احد که بعد از هشت سال گذارد بطریق تودیع بود نه بطریق نماز یا آنکه از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم تا آنکه بعض علما مطلق نماز بر قبر از خصائص نبی گفته اند دلالت

این حدیث که فرمود قبور مملوست بظلمت و نماز من منورست آن را و اگر طفلے وفات کردے بر وی نماز گذاردی و میفرمود

صلوا علی اطفالکم فانهم من افراطکم نماز بگذارید بر جنازهٔ اطفال که ایشان پیش روِ شما اند بدار آخرت رواه ابن ماجه عن ابی هریرة و از سعید بن المسیب از ابی بکر رضی آمده که گفت سزاوارترین کسیکه نماز گذاریم ما بر وی اطفال ما اند رواه ابن ابی شیبة و در روایات متعدده آمده و بصحت پیوسته که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد بر ابراهیم و روایت عدم صلاة شاذ ست و معتبر نه و نماز گذاردن بر طفل مشروط ست که بعد از ولادت استهلال کرده باشد و آثار حیات پیدا شده و در حدیث ترمذی نیز همچنین واقع ست و همین ست مذهب امام ابوحنیفه و نزد امام احمد و شافعی بی استهلال نیز جائز ست بعد از آنکه بر زیاده از چهار ماه متولد شده باشد و حدیث ابن عمرؓ که در جامع الاصول آورده است یصلی علی السقط ویدعی لوالدیه ظاهر در آنست و نیز بر حدیث احمد و ترمذی و نسائی از مغیرة بن شعبه آمده که الراکب یمشی خلف الجنازة والماشی حیث شاء منها والسقط یصلی علیه و در روایتے الطفل یصلی علیه زیراکه بعد از گذشتن این مدت نفخ روح میشود و غایة آنکه مرده برآمد و نماز جنازه که مشروع ست بر مرده است و امام ابوحنیفه گوید که در عرف آن را میت نمیگویند و اثبات حیات

برای وی نکنند وبه کسی که خویشتن را هلاک کرده نماز نگذاردی ونه بر کسی که در غنیمت خیانت کرده اما اول مسلم
ترمذی ونسائی از جابر بن سمره آورده اند که مردی را آوردند پیش حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که کشته بود
نفس خود را بمشاقص پس نماز نگذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بروی ودر روایت ترمذی ذکر مشاقص نیست
وگفته که هذا حدیث حسن صحیح وگفته اختلاف کرده اند اهل علم درین باب بعضی گفته اند که نماز کرده شود بر هر که نماز کند
بجانب قبله وبر قاتل نفس انتهی ومذهب جمهور ائمه اینست ودر شرح ابن الهمام درین مسئله اختلافی میان امام ابوحنیفه
وصاحبین نقل کرده که نزد وی بگذارند ونزد ایشان نه ونماز نکردن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بروی دو احتمال دارد یکی آنکه
مراد نفی نماز گذاردن باشد مطلقاً چنانچه از عنوان ترمذی که گفته باب من قتل نفسه لم یصل علیه دیگر آنکه آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود نکرده باشد ودیگران را نیز منع نکرده چنانچه در حق مدیون کرده وظاهر همین ست ودر روایتی
نیز آمده واین موافق ست بقول امام احمد که گفته امام باید که نماز نکند بر قاتل نفس ودیگران بکنند واما تاسع مالک و
ابوداود ونسائی از زید بن خالد آورده اند زرکشی گفته رواه الخمسة الا الترمذی که مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
وفات یافت روز خیبر پس گفتند بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خبر اورا تا نماز کند بروی پس گفت آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بگذارید شما بر یار خود پس متغیر شد روی مردم از جهت این سخن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود این یار شما خیانت
کرده در راه خدا پس تفحص وتفتیش کردیم متاع اورا ویافتیم مهره از مهرهای یهود در وی که قیمتش بدو درهم نمیرسید ووعید
بر خیانت در غنیمت بسیار وقوع یافته است واین حدیث نیز قرینه است بر آنکه نماز بر قاتل النفس همین معنی ست که خود نگذارد و
دیگران را منع نکرد وکسیکه بحد شرعی کشته شدی بروی نماز گذاردی یکی از انها ماعز بن مالک اسلمی ست که بشنیعه زنا مبتلا شده
بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وطلب تطهیر واقامت حد کرد وهر چند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی از وی گردانید
وتغافل زد وی بیدتر شد وفرمود مگر دیوانه است گفتند لا یا رسول الله عاقل ست فرمود مگر شرابی خورده است عرض کردند
اینچنین نیز نیست وچون بجد گفت وچهار بار بر نفس خود اقرار کرد حکم برجم وی فرمود وصحابه از هر سو برآمدند وسنگسارش
میکردند هنوز بجای خود بود ناگاه استخوان کله شتر از دست عمر بن الخطاب رض بر سر وی رسید گویند که در ان وقت اضطرابی
وتغیری بوی راه یافت این قصه را بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده باز گفتند فرمود هنوز بایستی که بازش آوردید
واز سر وی میگذشتید وبعد از رجم وی مردم مختلف افتادند بعضی گفتند در کار بد رفت وبشنیعه زنا جان داد
وبعضی گفتند که توبه کرد وپاک رفت ودر راه خدا جان داد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود استغفار کنید مر
اورا یعنی بمزید مغفرت ورفع درجات که وی تحقیق توبه کرد که اگر قسمت کرده شود آن توبه میان امتی هر آئینه گنجایش
کند ایشان را پس یاد کرد اورا بخیر وثنا کرد ونماز گذارد بروی کذا جاء فی الصحیح ودر روایت ابوداود آمده که لم یصل علیه
واین را بعضی بصیغه مجهول خوانده اند تا معلوم شود که اصلا بروی نماز گذارده نشد نه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
گذارد ونه صحابه وصحیح آنست که بصیغه معلوم ست یعنی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز نگذارد بلکه مر دیگران را فرمود تا
نماز گذاردند ودر بعضی روایات دیگر که سیوطی در جمع الجوامع آورده تصریح ست بآنکه باصحاب قوم وی امر کرد که نماز بگذارید
بروی وبنا که از نا گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مانعی باشد نه بسبب تحقیر وتصغیر وی چنانکه از مبالغه در ثنا
واستغفار وی معلوم میگردد وتواند که با وجود آن مصلحت در نا گذاردن نماز بر وی بنفس نفیس خود دید ودیگران را

امر کرد از نجاست اختلاف ائمه در شان محدود امام مالک مکروه میدارد و امام احمد میگوید که امام وارباب فضل نگذارند و سائر
ناس بگذارند و امام ابو حنیفه و شافعی و غیر ایشان برانند که همه بگذارند و نماز جنازه بر هر که اهل لا اله الا الله است و روی
قبله و مسلمانی دارد باید که گذارد و هر چند فاسق و عاصی و محدود بود و در روایتی از امام احمد همین ست دیگر امراة غامدیه
است که وے نیز بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و طلب تطهیر کرد بر وفق قضیه ماعز و هر چند حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم تغافل زد راضی نشد الا باقامت حد و چون وے حامل بود فرمود موقوف باشد تا وضع حمل کند و چون
وضع حمل کرد باز آمد و عرض نمود تا امر باقامت حد بکنند فرمود بچه وے صغیر ست و کسیکه او را تربیت کند و شیر دهد کیست
مردے از انصار برخاست و متکفل رضاع وی شد و بروایتی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را هم بوی نگذاشت
تا شیر دهد چون مدت رضاع بگذشت باز آمد و در اقامت حد جد نمود پس امر کرد برجم وی و تا سینه او را در زمین دفن کردند و سنگسار
کردند سنگے از دست خالد بن الولید بسرش رسید و خون روان شد و شجی از آن بروی خالد رسید پس دشنام کرد خالد او را حضرت فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم بگذار یا خالد و دشنامش مده سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست تحقیق کرد وی
توبه که اگر صاحب مکس میکرد آمرزیده میشد و صاحب مکس او را گویند که عشر و خراج از مردم بظلم می ستاند و مظلمه ایشان بر گردن خود میگیرد و
این از اعظم ذنوب بدترین گناهان ست و در آخر حدیث واقع شده که ثم امر بها فصلے علیها قاضی عیاض مالکی میگوید لفظ فصلے علیها
نزد جماهیر رواة صحیح مسلم بفتح صاد و لام ست یعنی بر صیغه معلوم که دلالت کند بر نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بنفس نفیس خود بر وے و گفته که نزد طبرے بضم صاد و کسر لام ست یعنی نماز گذارده شد بر وی و امر کرد بمردم تا نماز بگذارند بر وے
اما خود نگذارد و گفته که همین صحیح ست آنچه در روایت ابن ابی شیبه و ابی داؤد واقع ست والله اعلم دیگر قضیه امراة جهنیه است
که منسوب بجهنیه بضم جیم و فتح ها و سکون یای تحتانیه نام قبیله است و درینجا در نفس حدیث تصریح ست بگذاردن نماز
ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وی چنانکه مصنف آورد و گفت و ثابت شده که بر جهنیه که رجم کرده شده بود بزنا
نماز گذارد و عمر گفت نماز بر کسے میگذارے که زنا کرده فرمود توبه کرد که اگر آن توبه را قسمت کنند بر هفتاد نفر از اهل مدینه
ایشان را کافی بود و هیچ توبه ازین فاضل تر بود که نفس خود را در راه حق نهاد روه مسلم والترمذے وابو داؤد والنسائی
عن عمران بن حصین و این نیز حامل بود که تا مدت رضاع او را مهلت دادند آورده اند که جامه که بر تن داشت ایذا
میکرد او را پس سخت بستند جامها بر تن وی و چون نماز بر میت گذارد و بے باوے همراه شدے و پیاده تا بمدفن
وی رفتے و فرمودے شتاب کنید در بردن و تا جنازه را فرو نهادندے نه نشستے و فرمودے اذا تبعتم الجنازة
فلا تجلسوا حتے توضع چون پیروے کنید جنازه را و بروید همراه وے نه نشینید تا آنکه نهاده شود بر زمین اما پیاده
رفتن همراه جنازه سنت ست و ترمذی و ابو داؤد از ثوبان رض آورده اند که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم در جنازه پس دید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جماعه سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جماعه که فرشتگان
خدای تعالی بر پا میروند و ایشان بر پشت دواب و در روایتے مر ابو داؤد درا آمده است که آورده شد نزد آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دابه تا سوار شود پس ابا آورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سواری و چون برگشت
سوار گشت از سبب آن پرسیدند فرمود وقت رفتن ملائکه حاضر بودند و پیاده میرفتند ازان جهت سوار نشدم
و چون رفتند سوار شدم و از ترمذے و ابی داؤد بطرق متعدده آمده که رفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم

برجنازهٔ ابی الدحداح پیاده دآمد و وقت برگشتن سواره و در جامع الاصول از کتب سته از ابی هریره آورده که فرمود آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اسراع کنید و تیز برید جنازه را زیرا که اگر صالح ست خیرست که اورا بوے زود میرسانید
واگر غیر صالح ست شرست که از گردن خود می نهید و بخاری و مسلم از ابی سعید آورده که چو برمیدارند جنازه را بر گردنها اگر
صالح ست میگوید زود برسانید مرا و اگر غیر صالح ست میگوید ای وای کجا میبرند مرا و سے شنود آواز او را هر چیز مگر
آدمے که اگر بشنود بمیرد و هلاک گردد و باید که پویه نیز نروند که در حدیث منع ازان آمده است واما نشستن تا جنازه
نهادن ابو داؤد و ترمذے از عبادة بن الصامت آورده که بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم وقتے که اتباع
میکرد جنازه را نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد و حدیثے که مصنف آورده حدیث مسلم ست از ابی سعید خدری
و در صحیح بخارے می آرد که حاضر بودند اصحاب رسول صلی الله علیه وآله وسلم در جنازه و مروان که حاکم مدینه بود
نیز در انجا بود پس بگرفت ابو هریره دست مروان را و بنشست پیش از انکه نهاده شود جنازه ابو سعید خدری آمد
و دست مروان را بگرفت و گفت برخیز که بتحقیق نهی کرده است رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم ازین تنبیه
اختلاف ست میان ائمه در آنکه مستحب مشی در دنبال جنازه است یا پیش وے نزد امام ابو حنیفه مشی ست
خلف جنازه و مذهب اوزاعے نیز همین ست و ثورے و طائفهٔ دیگر گویند هردو برابرست و مالک و شافعی و احمد
گویند پیش جنازه رفتن افضل ست کذا قال الشمنی و میگوید دلیل ما حدیث ابو هریره است که در صحیحین آورده که آنحضرت
فرمود صلے الله علیه وآله وسلم کسیکه بگذارد نماز جنازه مر او را قیراطی ست از اجر و کسے که اتباع وے میکند
تا آنکه نهاده شود در قبر او را دو قیراط و عبد الرزاق در مصنف خود مے آرد که مشے نمیکرد رسول خدا صلے الله علیه
وآله وسلم مگر خلف جنازه و در شرح هدایه مذکور ست از ابن مسعود رضه که گفت فضل مشی خلف جنازه بر مشی در امام وے
مثل فضل نماز فریضه است بر نافله و نیز مشے خلف وی در اتعاظ و تفکر اظهر و ادخل ست و بمعاونت نزد احتیاج اقرب
و ترمذی و ابو داؤد از ابن مسعود رضه آورده که جنازه متبوع ست هر که پیش وے رود گویا که همراه وے نیست
وائمهٔ دیگر میگویند که در حدیث ترمذی از انس آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ابو بکر رضه و عمر رضه پیش
جنازه میرفتند و نیز قوم شفعا اند و شفیع متقدم مے باشد در عادت و شمنی از عبد الرزاق و ابن ابی شیبه از عبد الرحمن
بن ابزے می آرد که بودم من همراه جنازه و ابو بکر رضه و عمر رضه پیش پیش میرفتند و علی رضه از پس گفتم بعلی که می بینم
ترا که پس میروے و ایشان یعنے ابو بکر رضه و عمر رضه پیش فرمود رحمت کند خدای تعالے ایشان را بتحقیق میدانند
که از پس رفتن افضل ست مثل فضل نماز جماعت بر نماز منفرد ولیکن ایشان خواستند که آسان کنند کار بر مردم
تا تنگ نسازند راه را بر مردم و در جامع الاصول از روایت رزین از انس می آرد که گفت شما شفعا ئید پس بروید
پیش و پس و یمین و شمال و نزدیک بوے و ابو داؤد و ترمذے و نسائی از مغیرة بن شعبه مے آرند که فرمود
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که راکب از خلف رود و پیاده هر طور که خواهد مشی کند از پس و از پیش و از یمین و یسار
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر هر غائبے نماز نگذارد و سے اما صحیح شده که بر نجاشے که ملک حبشه بود و نصرانے
بود و بشنیدن خبر رسالت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بموجب علمی که بعلامات و دلائل نبوت آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم داشت مسلمان شد و صحابهٔ رضه آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بر وے هجرت میکردند و وے

طریقۂ اکرام و اعانت و امداد نسبت بایشان بجای آورد و بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز گاہ گاہی طریقۂ اہل سلوک
میبرداشت چون در حبشہ مرد نماز گذارد امر کرد صحابہ را آن و گفت برادر شما مرد بروی نماز بگذارید پس
بمصلی برآمد و نماز بگذارد بروے با صحابہ و تکبیر گفت چار تکبیر و حدیث صلوٰۃ بر نجاشی مذکور ست در صحیحین از جابر
و ابی ہریرہ و باتفاق حدیثین نماز بروی درہمان روز بود کہ مرد و ہمان وقت خبر داد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بایشان از موت وی و بر معویہ بن معویہ مزنی و بعض گفتہ اند کہ لیثی نیز نماز غائب بگذارد و قصۂ وے آنست کہ
چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در غزوۂ تبوک بود نازل شد بروے جبرئیل و گفت یا رسول اللہ معویہ
بن معویۂ مزنی بمدینہ وفات یافتہ آیا دوست میداری کہ طے کنم برائے تو زمین را و بگذاری بروے نماز
فرمود نعم پس زد جبرئیل بال روے خود را و برانداخت ہر درخت و ہر تل کہ درمیان بود و برداشت حجاب از میان
و بروایتے برداشت سریر او را پس بگذارد آن حضرت صلی اللہ علیہ آلہ وسلم نماز بروی و دو صف از ملائکہ خلف
وے در ہر صف ہفتاد ہزار فرشتہ پس پرسید از جبرئیل کہ بچہ چیز دریافت وے یا جبرئیل این درجہ را گفت بدوست
داشتن وے قل ہو اللہ احد را و خواندن وے آنرا در آمد و رفت و نشست و برخاست روایت کرد این حدیث را
طبرانی از ابی امامہ و ابن سعد در طبقات از حدیث انس کذا ذکر الشیخ ابن الہمام و ذکرہ السیوطی فی جمع الجوامع فی
باب فضل قل ہو اللہ احد عن انس و در فتح الباری می گوید اگرچہ خبر نماز گذاردن بر معاویہ لیثی ضعفے دارد لیکن
نظر بمجموع طرق و تعداد آن قوتے پذیرفتہ است چنانکہ در ترجمۂ او در ذکر صحابہ آنرا بیان کردہ ایم و فقہا درین
خلاف کردہ اند شافعی و احمد میگویند نماز بر غائب مطلقا سنت ست و ابو حنیفہ و مالک مطلقا منع می کنند و
بعضے از محققان تفصیل میکنند کہ اگر میت در شہرے وفات کردہ کہ بروی نماز نگذاردہ اند نماز غائب بگذارند چنانچہ
حال نجاشی بود زیرا کہ در زمین حبشہ کسے نبود کہ نماز جنازہ بگذارد و اگر بروی نماز گذاردہ اند فرض بجہت بیرون وی
بطریق کفایت بگذاردن جماعۂ از ہمہ ساقط شدہ گذاردن حاجت نیست و خطابی این قول را اختیار کردہ اگرچہ از
ظاہر عبارت مصنف جواز آن مفہوم میشود در صورت ثانی و لیکن ظاہر آنست کہ جائز نیست و عدم احتیاج کنایت
از عدم جواز ست کہ بے حاجت گذاردن آن جائز نبود و رویانی کہ از علمای شافعیہ است نیز این قول را استحسان
نمودہ و بعض میگویند کہ جواز آن در روزے ست کہ مردہ است میت دران روز یا نزدیک بآن نہ بر تقدیر طول عہد
و ابن عبد البر اختیار کردہ است این قول را و بعض گویند کہ اگر میت در جانب قبلہ بود جائز ست والا فلا و این قول
منافی نماز بر نجاشی ست چہ نماز بروے بجانب حبشہ بود و رواہ الطبرانی عن حذیفۃ ابن اسید و حنفیہ و مالکیہ کہ قائل اند
بمنع مطلقا از قصۂ نجاشی جواب میدہند کہ مکشوف گشت بر آن حضرت صلی اللہ علیہ آلہ وسلم جنازہ نجاشی و برداشتہ شد
پردہ از ان چنانچہ برداشتہ شد روز معرکۂ موتہ کہ جعفر بن ابی طالب عبد اللہ بن رواحہ و زید بن حارثہ آنجا شہید گشتند
یا آوردہ شد جنازۂ وے در حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطریق طی ارض پس نماز گذارد بروی و وے
دید و مردم دیگر ندیدند پس چنان شد کہ نماز کنند بر جنازہ کہ امام آنرا می بیند و قوم نمی بینند و درین صورت خود جائز ست
باتفاق این نیز آنچنان باشد و ابن دقیق العید میگوید کہ این قول محتاج نقل ست و بمجرد احتمال ثابت نشود و بعضے
از علماے حنفیہ گفتہ اند کہ احتمال کافی ست در امثال این مقام یعنی بحکم ظاہر شرع معلوم شدہ است

که جنازه حاضر میباید تا نماز بوے بگذارند و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که بر غائب بگذارد شاید که کشوف شده
بروے یا حاضر آورده شد جنازه وے و بهذا القدر بگفتی و گویند که واحدی حدیثے درین باب از ابن عباس نیز
آورده و اگرچه اسناد آن ذکر نکرده است که گفت ابن عباس رضی الله عنه کشف کرده شد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
سریر نجاشی و دید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را و بگذارد نماز بروے و ابن عباس بی سماع از حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم تخمین نگوید و شیخ ابن الهمام گفته که حضور سریر نجاشی نزد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اگرچه
براحتمال ست و لیکن در آنچه روایت کرده است ابن حبان در صحیح خود از عمران بن حصین ایمائی بدان هست که گفت
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برادر شما نجاشی وفات یافت پس برخیزید و نماز کنید بروے پس برخاست
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صف بستند صحابه خلف وی و نمیدانند ایشان که جنازه در پیش حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم ست و این لفظ اشارت میکند که واقع خلاف ظن ایشان بود و بعض میگویند که این مخصوص به نجاشی
است و از برای آن کرد که تا مردم بدانند که وے مسلمان مرده است چه در اسلام وی نزد مردم خفائے بود لهذا
چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نماز گذارد بعض صحابه گفتند که نماز کرد بر علجی از حبشه پس نازل شد این آیت
قرآن + ان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله وما انزل الیکم الآیه + و از همین جهت در مسجد نگذارد و به مصلے برآمد چنانچه
در روایات آمده است یا آنرا از برای استیلاف قلوب ملوک زمان کرد که در اکناف عالم در حیات آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم ایمان آورده و بشرف صحبت مشرف نشده‌اند و نقض کرده اند دعوے خصوصیت آنرا به نجاشی
بقصه معویه مزنے که معلوم شد و بقصه زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن رواحه که در غزوهٔ موته شهید گشتند
و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از شهادت ایشان خبر داد و در مدینه نماز بر ایشان گذارد چنانکه در مغازی واقدی
آمده و سیوطے از عطا بروایت ابن ابی شیبه نیز آورده و شیخ ابن الهمام طرق این احادیث را تضعیف کرده و نیز
گفته ادعاے ما خصوصیت را بر تقدیریست که رفع سریر نجاشی نکرده باشند و مرئے نشده باشد و آنچه ذکر کرده شد برخلاف
اینست انتهی و میتوان گفت که بعد از صحت این قصص ادعا میکنیم خصوصیت را باین جماعه و بس بدلیل آنکه روایت کرده نشد
در غیر اینها اصلا با وجود آنکه در غیر این مواضع در غزوات و اسفار چندین کس از صحابه وفات یافتند و بر ایشان نماز
غائبانه نکرد و لاسیما قراے بیر معونه که عزیزترین صحابه بودند نزد وی کما ذکره و در مواهب لدنیه میگوید که نماز بر غائب نزد
حنفیه و مالکیه مخصوص بحضرت نبوی صلے الله علیه و آله وسلم ست از جهت احتیاج بدعای او حاضرا و غائبا بخلاف غیر وے
صلے الله علیه و آله وسلم و عادت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که وقت طلوع آفتاب و وقت غروب و وقت
استوا میت را دفن نکنند در احادیث نهی از صلوٰة جنازه درین سه وقت واقع شده و در موطا از محمد بن حرمله آورده که زینب
بنت ابی سلمه وفات یافت و ابن طارق امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان پس آورده شد جنازه بعد از صبح و نهاده شد
در بقیع و ابن طارق نماز در تاریکی میگذارد پس گفت عبد الله بن عمر رضی الله عنه اگر میخواهید بگذارید نماز را بر جنازه الآن یا بمانید او را
تا آفتاب بلند شود و بخاری در ترجمهٔ بابی آورده که بود ابن عمر رضی الله عنه که نمیگذارد نماز جنازه نزد طلوع آفتاب و نه نزد غروب
وے و مذهب امام ابوحنیفه و امام احمد نیز کراهیت نماز جنازه است درین سه وقت و در حدیث جماعه واقع شده غیر بخاری
که عقبه بن عامر رضی الله عنه گفت که سه ساعت ست که نهی کرد ما را رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم که نماز گذاریم در آنها یا قبر کنیم

و آنها مرد ہا ے خود را یکے نزد طلوع شمس تا بلند شدن و نزد استوا تا میل کردن و نزدیک شدن غروب تا غروب کند
ترمذی میگوید عمل بر نیہست نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم وغیرہم کہ مکروہ مے پنداشتند نماز را بر جنازہ
درین ساعات و نیز گفتہ کہ ابن المبارک در معنی این حدیث می گفت کہ مراد بقبر کردن موتی اینجا نماز گذاردن ست برایشان
انتہی و در ہدایہ نیز میگوید کہ مراد بقبر کردن نماز گذاردن ست زیرا کہ دفن درین سہ وقت مکروہ نیست واللہ اعلم پس
مراد بنماز گذاردن کہ درین حدیث با قبر موتے مذکور شدہ است نماز متعارف بود غیر نماز جنازہ واگر مراد بقبر کردن
دفن کردن بود چنانچہ ظاہر لفظ حدیث ست و ظاہر عبارت مصنف نیز ناظر دران ست مراد بصلوۃ ہمین صلوۃ جنازہ بود
پس معلوم شد کہ نماز بر موتے و دفن ایشان ہر دو مکروہ است درین سہ وقت ولیکن اگر مذہبے از مذاہب درین
جانب یافتہ شود و در جامع الاصول این حدیث را موافق آنچہ در کتب اصول ست در اوقات صلوات خمسہ آوردہ
و در صلوۃ جنازہ و دفن موتے نیاوردہ و آنچہ درینجا آوردہ ہمین حدیث موطا ست در کراہت صلوۃ چنانچہ نقل کردیم
فتدبر واللہ اعلم و گور را بلند نکردے و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیر آن نکردے و بگچ و گل و غیر آن سخت نکردی
و بالاے گور عمارت و قبہ نساختی و این مجموع بدعت ست و مکروہ و مخالف طریق نبوی ست صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
و ترمذے و ابوداؤد و نسائی از جابر رضی اللہ عنہ آوردہ اند کہ گفت نہی کرد رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ گچ کردہ شود قبور
و نوشتہ شود بر وے و بنا کردہ شود بالاے آن یا گل کردہ شود بران و یا زیادہ کردہ شود برو و نہی کرد از پے سپر
کردن قبور و نشستن بران نہی ازین اشیا درین کتب آمدہ بعضے در بعضے و ترمذی گفتہ کہ این حدیث حسن صحیح ست
و بتحقیق روایت کردہ شدہ است بوجوہ متعددہ و گفتہ کہ بعضے از اہل علم کہ حسن بصری از ایشان ست در گل کردن
قبور رخصت نمودہ و شافعی نیز ہمبرین ست انتہی و نیز مسلم و ابوداؤد و ترمذی از ابو الہیاج اسدی آوردہ اند کہ گفت
مرا علی رضی اللہ عنہ گفت بفرستم ترا بر چیزے کہ فرستاد مرا بران چیز رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و گفت برو و مگذار ہیچ تمثال را مگر
آنکہ محو کنے نقش و صورت او را و مگذار ہیچ قبر بلند را مگر آنکہ پست کنی آنرا چنانچہ مصنف آوردہ کہ و بعث رسول اللہ
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ ان لا یدع تمثالا الا طمسہ ولا قبرا مشرفا الا سواہ و در حدیث مسلم و ابوداؤد و
نسائے از ثمامہ ہمدانی آمدہ کہ گفت بودیم با فضالہ رضی اللہ عنہ بزمین روم و یکے از مصاحبان ما وفات یافت پس امر کرد فضالہ
کہ قبر کردہ شود برابر زمین و گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ امر میکرد بتسویت آن ترمذے گوید
کہ درین باب حدیثے از جابر نیز آمدہ و حدیث علی رضی اللہ عنہ حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضے از اہل علم کہ مکروہ
میدارند بلند کردن قبر را از زمین و شافعے گفتہ است کہ مکروہ میدارم بلند کردن قبر را مگر ہمین قدر کہ معلوم شود
کہ اینجا قبر ست تا پایمال کردہ نشود و آنرا نشستہ نشود بر وے انتہی و قبر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم و صاحبیہ نیز بزمین برابر ست و مسنم و مروی ست از قاسم بن محمد بن ابوبکر گفت در آمدم بر عائشہ و گفتم اے
مادر بنما مرا قبر رسول اللہ را صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و صاحبیہ پس بنمود سہ قبر نہ بلند و نہ پست کہ سنگریزہای سرخ انداختہ
بر وے چیدہ بودند و نیز آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آب پاشید بر قبر پسر خود ابراہیم و چید بر وے
سنگریزہا را و باکے نیست آب پاشیدن بر قبر برای حفظ خاک تا منتشر نگردد و در حدیث صحیح آمدہ است کہ
چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وے اول مہاجرین بود کہ بعد از ہجرت بمدینہ فوت کرد و آن حضرت صلی اللہ

علیه وآله وسلم سنگ گران برداشت وچون آن سنگ بس گران بود آستینها بمالید وبذروه حمله کرد وبرداشته بر سر قبر عثمان
نهاد وفرمود علامتی ست که قبر برادر خود را بشناسم وتا دفن کنم نزد وے هر کس را که بمیرد از اهل عیال من رواه ابو داود
واین درود وسابق صحیح ست وابراهیم را نیز همانجا دفن کرد وبعد از وے زینب را وقبرهاے امهات المؤمنین نیز آنجاست

ونهی فرمود که بر سر قبرها مساجد بنا کنند ویا بر گورها چراغ افروزند وبر فاعل آن لعنت کرد ونهی فرمود از نماز

گذاردن در گورستان ودر برابر گور ونهی فرمود از خوار داشتن گور بجدے که پامال کنند یا بران تکیه کنند یا بالاے
آن نشینند ودرین باب تشدیدے واقع شده در حدیث مسلم وترمذی وغیرها آمده که منشینید بر قبور ونه گذارید نماز
بسوے آن وابو داود ونسائی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر آئینه اگر بنشیند یکے از شما بر اخگر
وبسوزد جامهاے وے وبرسد تا پوست وی بهتر ست از آنکه بنشیند بر قبر ونیز آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مردے را دید در میان گورستان بنعلین سبتیه فرمود بکش نعلین خود را واز بعض اصحاب توسد واضطجاع وجلوس
بر قبر نقل کرده اند والله اعلم وامّا ابن عباس آورده اند که گفت لعنت کناد خداے تعالے زنانے را که زیارت قبور
کنند وآن کسانی را که بر قبور مساجد گیرند وچراغ افروزند وگفته اند که نهی از چراغ افروختن بر قبور از جهت تضییع مال است
زیرا که نفع نیست در وے هیچ احدے را واز جهت احتراز از تعظیم قبور چنانچه نهی از مساجد گرفتن ازین جهت ست
ودر صحیح آمده که لعنت کند خداے تعالے یهود را که گرفتند قبور انبیاے خود را مساجد ونماز گذاردن در مواجهه قبر مکروه است
وبعض در مقبره نیز مکروه دارند تنبیه آنچه مصنف ذکر کرده حق ست واحادیث صحیحه درین باب وارد واصل سنت در
زمان نبوت وخلفاے راشدین وصحابه همین بود ولیکن بعد از ان این تکلفات در مقابر پیدا شد ومفاخرت
ومباهات بدان راه یافته ودر آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر وترویج مشاهد ومقابر مشائخ
وعظما دیده چیزها افزودند تا از آنجا ابهت وشوکت اهل اسلام وارباب صلاح پیدا آید خصوصا در دیار هندوستان
که اعداے دین از هنود وکفار بسیار اند وترویج واعلاے شان این مقامات باعث رعب وانقیاد ایشان ست
وبسا اعمال وافعال واوضاع که در زمان سلف از مکروهات بوده در آخر زمان از مستحسنات گشته والا گر جهال عوام
چیزے کنند یقین که ارواح بزرگان از ان راضی نخواهد بود وساحت کمال ودیانت ایشان منزه است از ان
ودفن در جوار قبور صلحا وحضور وشهود در ساحت عزت ایشان موجب برکت ونورانیت وصفاست وزیارت
مقامات متبرکه ودعا در آنجا متوارث ست امام شافعی گفته اند که قبر امام موسی کاظم سلام الله علیه وعلى آبائه الکرام تریاق
مجرب ست براے اجابت دعا ودر زیارت قبور احترام اهل آن را در استقبال وجلوس وتادب همان حکم ست که در حالت
حیات بود کذا قال الطیبی ودر بعضے ازین امور مذکوره ببعض وجوه در کتب فقه متاخرین توسعه وترخیصے نیز میتوان یافت

والله اعلم وبالجمله اصل زیارت قبور از اعمال خیر واوضاع دین ست چنانچه گفت که در عادت نبوے صلی الله علیه

وآله وسلم آن بود که گذشتگان را زیارت میکرد از براے دعا وترحم واستغفار ودر صحیح آمده است که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم مامور شد که بزیارت اهل بقیع برآید تا ایشان را دعا کند واستغفار نماید وآن در شب نصف
شعبان بود واحادیث درین باب متعدده آمده واینچنین زیارت که براے این معنی بود بے آنکه بدعتے ومکروهی در ان
راه یابد مستحب ست بدان که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ابتدا نهی کرده بود از زیارت قبور ودر آخر رخصت

کرده فرموده بودم من که نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث بی رغبتی در دنیا
و یاد دهنده است آخرت را و این مردان راست اما زنان را بعض گویند که باقی ست بر نهی سابق و ایشان را بیرون آمدن بزیارت
مقابر جائز نیست الا بزیارت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم و در احادیث لعنت واقع شده بر زنانی که بزیارت قبور
بر آیند و بعضے بر آنند که این منع و لعنت در اول بود و بعد از رخصت زنان نیز داخل اند و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت
جزع و فزع ایشان ست و در حدیث مسلم آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بزیارت مادر خود آمد و بگریست
و دیگران را نیز بگریه در آورد و فرمود طلب آمرزش کردم مادر خود را اذن نداد و طلب زیارت کردم و ماذون شدم و فرمود
که زیارت کنید قبور را که مذکر موت ست و گفته اند که حضرت حق سبحانه و تعالی زنده گردانید مادر و پدر آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم را پس ایمان آوردند بوے پس از آن بمیرانید و بعض این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته که قصه زیارت و منع
از استغفار پیش ازین بود و درین باب متاخرین علما منع کرده اند از اطلاق کفر بر والدین آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بلکه بر جمیع آبای وی صلی الله علیه وآله وسلم تا آدم علیه السلام و در مشکوة از بیهقی مرسلا آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از آن دو را هر روز جمعه آمرزیده شود مر او را و نوشته شود او را بارّ و استغفار و تصدق برای ایشان نیز
همین حکم دارد و فرمود چون گورستان را ببینید بگوئید السلام علیکم اهل الدیار من المومنین والمسلمین و انا ان شاء الله بکم لاحقون نسال الله لنا
ولکم العافیة ترمذی از ابن عباس روایت می آرد که گذشت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بقبوری که در مدینه بود پس روی مبارک
بجانب آنها آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم انتم سلفنا ونحن بالاثر و مسلم از عائشه رض آورده که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در آخر شب نصف شعبان به بقیع بیرون آمد و گفت السلام علیکم دار قوم مومنین و اتاکم ما توعدون
غدا موجلون و انا ان شاء الله بکم لاحقون و نیز آمده السلام علی اهل الدیار من المومنین والمسلمین و یرحم الله المستقدمین منا و
المستاخرین و انا ان شاء الله بکم للاحقون و در خواندن آیة الکرسی و سورهٔ اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یسین و
تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و در وقت زیارت از آن نوع دعا که در نماز میت کرده و پیش ازین یاد کرده ایم خوانده
چه حکم جنازه و قبر در دعا و طلب مغفرت یکی ست و عادت آن نبود که اهل میت را تعزیت کردی و ایشان را بصبر فرمودے
و عادت نبود که برای میت در غیر وقت نماز جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این مجموع بدعت ست
و مکروه نعم تعزیت اهل بیت و تسلیه و صبر فرمودن سنت و مستحب ست اما این اجتماع مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات
دیگر و صرف اموال بے وصیت از حق یتامی بدعت ست و حرام و حد تعزیت میت تا سه روز ست و بعد از وی مکروه و بعض
تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعض گفته اند که تعزیت میت حاضر سه روز ست و تعزیت غائب یک روز و تعزیت جز
یکبار نباید کرد و هر که یکبار کرد دیگر نکند کذا روی عن ابی حنیفة و نشستن بر در یا بر راه برای عزا مکروه است اشد کراهت
از جهت بودن آن عمل جاهلیت و در نشستن بخانه یا مسجد رخصت ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقتل جعفر
و زید ابن رواحه در مسجد محزون نشست و مردم می آمدند اما باین کیفیت که الآن متعارف ست و در ایام متعدده کنند
نبود و در قرآن خواندن بر سر قبر اختلافے هست مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچنانکه قبر را گرد کرده نشینند و بر سر وی
بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن قاریان تا بخوانند نزد قبر و مختار عدم
کراهت ست انتهی و عادت نبود که اهل میت برای کسان که بتعزیت بیایند طعام کنند و در بعض کتب فقه مذکور ست که اگر

از ثلث مال برای جماعهٔ کنند که از راه دور بیایند و مکث طویل کنند جائز ست بلکه دیگران را از اقربای میت و همسایهای
او مستحب ست تا برای اهل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت کافی ست و فرصت طعام پختن و استعداد و تهیهٔ آن
دشوار ست و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نزد قتل جعفر بن ابی طالب بمردم خانهٔ خود فرمود بسازید برای آل جعفر طعامی را
زیرا که پیش آمده است ایشان را چیزی که شاغل و مانع ست از آن و بعض گفته اند که در روز اول مکروه نیست از جهت
شغل ایشان بتجهیز میت و در روز ثانی اگر دیگران جمع اند مکروه است زیرا که اعانت ست مر ایشان را بر اثم و عدوان زیرا که بدعت
ست در خوردن این طعام غیر اهل میت را و گفته اند آنها را که مشغول اند بتجهیز میت جائز ست این مسائل و احکام در کتب فقه
بتفصیل توان یافت والله اعلم **فصل** در بیان صلوة خوف و صلوة خوف ثابت ست بکتاب و سنت اما کتاب قول حق
سبحانه و تعالی + واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة فلتقم طائفة الآیة + واما آیت سابقه که + واذا ضربتم فی الارض فلیس
علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة + اکثر برانند که در قصر رباعی ست بدو رکعت و بعضی ورا بر صلوة خوف حمل کرده اند که در آن
نیز قصر ست بترک بعض افعال و کیفیات چنانچه در سفر قصر ست در عدد و کمیت و بعضی عام تر و شامل هر دو مراد داشته اند
امام ابو یوسف بر روایتی و حسن بن زیاد از حنفیه و مزنی از شافعیه برانند که این نماز مخصوص بزمان نبوت ست بجهت
احراز فضیلت نماز خلف رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و ظاهر مفهوم آیت کریمه واذا کنت فیهم همین ست و مختار نزد جمهور
ائمه جواز او ست بعد از زمان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم
اجمعین آنرا بعد از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دلیل آنست و هر چه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کرده مادام که اختصاص
آن بحضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم بنص ثابت نشود امت را اتباع آن لازم ست و عموم منطوق صلوا کما رأیتمونی
حجت ست بران و قید اذا کنت فیهم اتفاقی ست یا مراد گفت انت او من یقوم مقامک ست چنانچه در کریمهٔ
خذ من اموالهم صدقة + ثابت ست فقد بر دیگر بدانکه گذاردن نماز خوف بر وجوه متعدده صحیح و ثابت شده و هر یکی از ائمه
وجهی از آن وجوه اختیار کرده اما امام ابو حنیفه مختار نزد وی اینست که در کتب سته با جمعها از ابن عمر رض مروی شده است
که گفت غزا کردیم همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بجانب نجد پس مواجهه شدیم و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان
پس ایستاد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تا نماز بگذارد و امامت کند برای ما پس ایستاد طائفه با آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و روی آورد طائفه دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با آن طائفه که با وی
بودند و سجده کرد دو سجده پس برگشتند این طائفه بجای آن طائفه دیگر که نگذارده اند و بایستادند در مقابل دشمن پس آمدند
آن طائفه و گذارد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با ایشان رکعت دیگر را و سلام داد پس بایستاد هر یکی ازین دو طائفه
بگذارد برای خود رکعتی را یعنی آن رکعت را که با حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نگذارده بود و این ترجمه لفظ بخاری ست
و از باقی کتب سته نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق اوفق ست بنص قرآن فقد بر و در روایت
ابن عمر رض تصریح بآنکه کدام نماز بود واقع نه شده ولیکن در سفر بود و گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد ولیکن مذهب حنفی
عام تر ست که در سفر باشد یا در حضر صلوة خوف جائز ست و لهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک
رکعت گذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی ست با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اول دو رکعت و بدوم یک رکعت و مذهب
امام احمد و شافعی نیز همچنین ست از جهت عموم قول وی سبحانه واذا کنت فیهم کذا قالوا و توانند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد

والله اعلم و نزد امام مالک مخصوص بسفر ست و وجوه دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق و روایات صحیحه مذکور ست و چون
غرض تعلق بتفصیل آن چندان متعلق نبود چه وجود نماز خوف درین آخر زمان لغایت نادر خواهد بود و برانچه مصنف ذکر کرد اقتصار
افتاد و گذاردن نماز خوف باین وجوه بر تقدیرے ست که مجال اقامت باین نهج صورت بندد و اگر خوف زیاده بود و مجال
تنگ گردد بگذارند بهر وجه که توانند پیاده و سوار برکوع و سجود یا بایما و اشارت و در بعض طرق حدیث ابن عمر رضی که مذکور شد تصریح
باین معنے واقع شده و چون در حالت قتال وقت نماز شدی اشارت میکند که مشروعیت نماز خوف بر تقدیری ست
که صفها راست کرده و مهیای قتال شده باشند چنانچه سیاق احادیث مصرح ست بدان نه مجرد خوف و احتمال وجود قتال
مگر آنکه بظن غالب حضور عدو و بغتةً در ریختن وے بر لشکر اسلام معاذ الله مترقب متوقع بود و دشمن برابر قبله بودے پیغمبر صلے
الله علیه و آله وسلم پیش شدے و صحابه در عقب آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم دو صف کشیدندی پیش و پس
و در نماز شروع کردندے و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه همه باتفاق تکبیرۂ احرام برآوردندے و بعد از
قیام بیکبارگی در رکوع شدندے و بیکبارگی سر از رکوع برداشتندی اما چون بعد ازین آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در سجود
شدے برابر وے صف اول در سجود شدے و صف بازپسین برابر دشمن بایستادے یعنی همچنانکه سر از رکوع برداشته بود
همچنان ایستاده ماندے و برابر حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسجود نرفتے تا چون پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم با صف اول
از رکعت اولی فارغ شدے و هر دو سجده کردے و برکعت دوم برخاستے آنگاه صف بازپسین همانجا که ایستاده بودند در سجود
شدندے و هر دو سجده کردندے و برخاستندے و بجای اهل صف اول آمدندے و اهل صف اول بجای اهل صف بازپسین رفتندی پس
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رکعت دوم میگذاردی و صحابه هر دو صف بیکبارگی در رکوع رفتندے و بیکبارگی سر از رکوع برداشتندے چنانچه
در رکعت اولے بود و چون بسجود شدن صف پیشین که در رکعت اولی پسین بود درین رکعت پیش آمده بود با وی بسجود رفتی و صف پسین که
در رکعت اولی پیشین بود درین رکعت پسین شدی چنانچه سر از رکوع برداشته بود همچنان در مقابل عدو ایستاده ماندی و این تقدیم
و تاخیر و تغییر مکان در اصطفاف برای آن فرمودے تا فضیلت صف اول هر دو طائفه را حاصل شدی که اهل صف دوم که اهل
صف بازپسین اند دو سجده رکعت دوم را با پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم دریافتندے چنانکه اهل صف اول دو سجده رکعت
اول با وے دریافتند پس در فضیلت صف اول و فضیلت سجود برابر حضرت صلی الله علیه و آله وسلم همه مساوی باشند
و این غایت عدل ست از آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم و غایت محبت و حرص بر دریافت شرف متابعت و موافقت
وے از صحابه و چون آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم بعد از فراغ از دو سجده باین صف در تشهد بنشستی صف
مؤخر که در رکعت اولے مقدم بودند سجده کردندے و در تشهد بوے ملحق شدندے و مجموع صفین باتفاق با حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم سلام بازدادندے و درین صورت هم مقابلت عدو و احتراس بودی و هم در تمام نماز
برابر حضرت صلے الله علیه و آله وسلم بودندے مگر دو سجده در یک رکعت که تنها کردندے و این حدیث مسلم ست که از
جابر رضی آورده و در نماز عصر بود و جابر میگوید که غزا کردیم برابر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قومے را از جهینه پس قتال
کردند با ما قتال بس سخت چون گذاردیم ما نماز ظهر را مشرکان با یکدیگر گفتند که اگر هم در نماز یکبارگے بر ایشان می تاختیم
پاره پاره میکردیم ایشان را و گفتند که نماز دیگر خواهد آمد که محبوب تر ست نزد ایشان از اولی و در روایتی از اولاد و در روایتے
از ابنا و اموال در وقت آن نماز خود را بر ایشان باید زد و جبرئیل این خبر را بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسانید حضرت

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با صحابہ گفت پس بگذارند نماز خوف را باین وجہ کہ مذکور شد و بود دشمن درمیان ما و قبلہ و گفت
جابر در آخر حدیث چنانچہ میگذارند امرائے شما و در حدیث ابی داؤد و نسائی از ابو عیاش زرقی نیز آمدہ کہ گفت بودیم با رسول خدا
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بعسفان و بود سر گروہ مشرکان خالد بن الولید پس گذاردیم نماز پیشین را و گفتند مشرکان بہ تحقیق یافتہ
بودیم غفلتے از مسلمانان کاشکے حملہ میکردیم برایشان در حالے کہ در نماز بودند پس نازل شد آیت قصر و چون حاضر شد
عصر ایستاد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مستقبل قبلہ و مشرکان در پیش او بودند و صف بستند خلف رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و صفے دیگر خلف این صف دیگر تمام این کیفیت کہ مصنف ذکر کرد آوردہ و ہمین وجہ بخاری و نسائے از
ابن عباس نیز آوردہ اند و این بر تقدیرے بود کہ دشمن برابر قبلہ بودے اما اگر دشمن برابر قبلہ نبودے صحابہ را
دو گروہ کردے یک گروہ برابر دشمن و در مواجہہ و بازائے وے بایستادی و یک گروہ یک رکعت نماز را با پیغمبر صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم بگذاردندے پس بجائے آن گروہ شدندے کہ برابر دشمن ست و آن گروہ بیامدندے و رکعت
دوم را با پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دریافتندے و پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام باز دادے و ہر گروہ یک
رکعت را قضا کردندے بعد از سلام پیغمبر علیہ السلام این ہمان حدیث ابن عمر ست کہ در کتب ستہ باختلاف الفاظ مرویست
و مختار حنفیہ است چنانچہ گذشت و درین حدیث ذکر آنکہ این بر تقدیریست کہ دشمن برابر قبلہ نبودے نیست
چنانچہ در وجہ اول ذکر بودن وے برابر قبلہ مصرح ست مگر آنکہ گفتہ شود کہ لفظ بازائے عدو یا در مواجہہ وے کہ
درین حدیث واقع ست دلالت دارد برانچہ در صورتے کہ دشمن در جانب قبلہ است ہمہ مواجہہ و مقابل عدو ایستادہ اند
کما لایخفی و در بعض اوقات آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت را با یک گروہ میگذارد و یک گروہ را مقابل عدو
برائے محافظت ایستادہ میکرد و ماموبان سلام میدادند و از نماز بیرون می آمدند و پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در
تشہد توقف میکرد و سلام نمیداد تا گروہ دوم کہ مقابل عدو ایستادہ بودندے آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر
میگذارد و این گروہ اخیر و آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باتفاق سلام میدادند چنانچہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
چہار رکعت گذاردہ بودے و ایشان دو رکعت این وجہ در جامع الاصول از حدیث بخاری از جابر آوردہ کہ بودیم
ما با رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بذات رقاع و افتادیم نیم روزے در جنگلے پر درخت پس افتاد ہر کدام از ما
زیر درختے و بود دران میان درختے کہ سایہ خوب داشت پس گذاشتیم ما آن درخت را برای آن حضرت صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در زیر آن درخت بخواب رفت و شمشیر خود را بشاخ آن درخت
بیاویخت ناگاہ یکے از مشرکان آمد و شمشیر آنحضرت صلی اللہ علیہ آلہ وسلم را از شاخ برآورد و برکشید آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بیدار گشت و شمشیر را از دست وی بگرفت و او را براند و ہیچ نگفت چون وقت نماز در آمد
بگذارد با طائفہ دو رکعت پستر رفتند این طائفہ و بگذارد با طائفہ دیگر دو رکعت دیگر پس حاصل شد آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم را چہار رکعت و مر قوم را دو رکعت و در روایتے از نسائی نیز از جابر آوردہ باین لفظ کہ گذارد رسول خدا صلے
اللہ علیہ وآلہ وسلم با صحاب خود صلوۃ الخوف پس بگذارد با وے طائفہ و طائفہ دیگر روے ایشان جانب دشمن بود پس
بگذارد با آن طائفہ دو رکعت پستر بایستادند بجائے آن طائفہ دیگر و آمدند آن طائفہ دیگر پس بگذارد با ایشان دو رکعت
پستر سلام داد دوگانہ با ہر طائفہ دو رکعت مستقبل گذاردے و سلام باز دادے معنی استقلال ہمین ست کہ

با هر طائفه سلام جدا باز دادے چنانچه هم در روایتے از نسائی از جابر آمده گذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم طائفه
از اصحاب خود دو رکعت و سلام داد و پس تر گذارد با طائفه دیگر دو رکعت و سلام داد و درین صورت نیز آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم چهار رکعت گذارده بودے و ایشان دو رکعت و گاه با هر طائفه یک رکعت گذاردے و این طائفه بعد از یک رکعت
از نماز بیرون مے شدندے و آن طائفه دیگر بیامدندے و یک رکعت بگذاردندے و باپیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم
از نماز بیرون شدندے چنانکه هر گروهے یک رکعت گذارده بودے و پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم دو رکعت این
روایات را ابو داؤد و نسائی از حذیفه آورده و تصریح کرده که هیچ گروهے قضا نکردندے رکعتی دیگر را ابو داؤد گفته که
بعضے روایت کرده اند که قضا کردند کما فی جامع الاصول و وجهے دیگر که در جامع الاصول از بخارے و مسلم از سهیل
بن ابی حثمه آورده که طائفه صف بستند با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و طائفه ایستاده بودند مواجه دشمن پس گذارد آن
حضرت صلے الله علیه وآله وسلم با طائفه که با او بودند یک رکعت و ایستاده ماند و تمام کردند ایشان رکعت دیگر را برائے
خود پس برگشتند و رفتند در مواجه دشمن با نطائفه دیگر آمدند پس گذارد آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم با ایشان رکعتے
را که باقی مانده بود از نماز وے و نشسته ماند تا آنکه تمام کردند رکعتے را برائے خود تنها پس تر سلام داد آنحضرت صلے الله
علیه وآله وسلم با ایشان درین صورت هر گروهے را یک رکعت شد با آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم و یک
رکعت تنها اما هم در وقت صلوٰة حضرت صلے الله علیه وآله وسلم نه قضائے رکعت باقیه بعد از تمامے نماز حضرت
صلے الله علیه وآله وسلم و ظاهر کلام مصنف درین سه وجه اخیر که ذکر کرد آنست که عام تر بود از آنکه دشمن برابر
قبله بودے یا نه و در الفاظ احادیث نیز مطلق آمده و مقید بهیچ یکے ازین دو صورت نه دیگر بدانکه کلام مصنف در جمیع
این وجوه که ذکر کرد ظاهر در آنست که مختار نزد وے تخصیص نماز خوف ست بحالت سفر چنانکه مذهب امام مالک ست
پس گذاردن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار رکعت را یا بجهت جواز آنست چه قصر رخصت است چنانچه مختار بعض
ائمه است و اگرچه صحیح آنست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز در سفر چهار رکعت نگذارده و لیکن این از خصائص
صلوٰة حالت خوف باشد تا هر طائفه نماز را عقب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تمام بگذارند یا بجهت جواز تکرار ادائے
نماز چنانچه شافعیه بآن قائل ست و لهذا در بعض عبارات شافعیه واقع ست که میباشد قوم را دو و آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم را چهار و در مغرب شش و احتمال دارد که درین صورت این نماز در حضر بوده باشد و برین تقدیر
اقتصار قوم بر دو رکعت از خصائص حالت ضرورت خوف بود چنانکه گذاردن یک رکعت از قوم در وجه اخیر و لیکن در حدیث
جابر آمده که آن در غزوه ذات الرقاع بود والله اعلم و حق آنست که صلوٰة خوف از ان حضرت صلے الله علیه وآله وسلم
در حالت سفر بود چنانچه از احادیث ظاهر میشود و دوشمنی میگوید که صلوٰة خوف از ان حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در چهار
موضع بود ذات الرقاع و بطن نخل و عسفان و ذی قرد و تجویز آن در حضر از فقها بطریق قیاس ست والله اعلم
و مصنف میگوید و این وجوه همه رواست از جهت ورود آنها در احادیث صحیحه و ثبوت فعل آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بدان و مذهب امام احمد همین ست چنانچه قاعده او ست در اتباع ما ورد و اگرچه بعضے از اہل وے ترجیح
وجه اخیر که ما ذکر کردیم از حدیث بخارے و مسلم از سهیل بن ابی حثمه کرده اند و مختار امام مالک نیز همین وجه است
و لیکن میگوید که امام در رکعت دیگر که بطائفه ثانیه میگذارد تشهد میخواند و سلام میدهد و این طائفه قضا مے کنند

رکعت دیگر را در تنهائی و امام تشهد خوانده توقف میکند تا این طائفه رکعت دیگر را برای خود تمام مے کنند پس سلام میدهد
با ایشان و در حدیث نیز همچنین ست و نزد امام شافعی اگر دشمن در جهت قبله است همچنین ست که مصنف ذکر کرد لیکن
ایشان میگویند که برابر ست که اول صف اول به سجده رود با امام و صف ثانی ایستاده باشد یا علی العکس و اگر در
جهت قبله نبود بگذارد امام با هر دو فرقه مکرر و تکرار فرض نزد شافعی جائز است و در غیر صورت خوف نیز اگرچه آنچه از
فرض واقع میشود همان اولی ست ولیکن در هر دو بار نیت فرض میکند پس در کرت ثانیه واقع میشود مر قوم را از
فرض و آنحضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از سنت و اقتدای مفترض بمتنفل نیز نزد ایشان در صورت تکرار جائز ست
و چون محل اختلاف علما ست گفته اند که اولی آنست که بگذارد با هر فرقه یک رکعت کذا فی الحاوی و شرح و مصنف
میگوید که بعضی از علمای حدیث این نماز را بر پانزده وجه روایت کرده اند و اکثر آن در جامع الاصول مذکور ست اما
اصح وجوه این بود که بیان کردیم و بالله التوفیق این وجوه و بعض وجوه دیگر در صحاح مذکور اند و بصحت رسیده اند یا رب گر
اصحیت اینها نزد مصنف و جماعه که وے اتباع و تقلید آنها میکند به ثبوت رسیده باشد والله اعلم تمام شد ابواب
صلوٰة بحمد الله و توفیقه و عجب از مصنف که بیان صلوٰة کسوف نکرد و عمل نبوی را درین باب تصحیح نه نموده چنانچه
عادت اوست درین کتاب با آنکه آن بابی مقرر ست از ابواب صلوٰة و در وی اختلاف ست میان ائمه فقه که یک
رکوع بود یا دو و همچنین صلوٰة خسوف یا رب مگر از ان نسیان شد یا از نسخهٔ اصل افتاده و دیگر نسخها بران متفرع شده
والله اعلم **فصل** در زکوٰة و صدقات + زکوٰة در لغت نما و افزونی و طهارت و پاکی ست زکا الزرع اذا نما و قال الله تعالی
و تزکیهم ای تطهرهم و در شرع ادای حق واجب در نصاب حولی که زیاده بر قدر حاجت بود و گاهی اطلاق بر نفس مال
واجب نیز کنند که موجب نمای مال و طیب و طهارت وے و نمای اجر صاحب مال و طهارت وی از ذنوب ست و نیز گفته اند
که وی تزکیهٔ صاحب میکند و شهادت میدهد بصحت ایمان وی و وجه تسمیه بصدقه از جهت آنست که وی دلیل ست بر صدق
صاحب وی در دعوی صحت ایمان ظاهرا و باطنا و بدانکه در وجوب زکوٰة اختلاف ست که پیش از هجرت ست یا بعد از
وی ابن خزیمه در صحیح خود دعوی کرده که پیش از هجرت ست و احتجاج کرده بحدیثی که از ام سلمه در قصهٔ هجرت حبشه آورده
که جعفر بن ابی طالب گفت مر نجاشی را که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر میکند ما را بالصلوٰة و زکوٰة و صیام و هجرت حبشه
بیشک پیش از هجرت ست و صحیح آنست که وجوب زکوٰة بعد از هجرت ست در سنه ثانیه و باین قول جزم کرده ابن اثیر
ولیکن بعض گفته اند که پیش از فرضیت رمضان ست و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود بدلیل حدیثی که نزد احمد و نسائی
و ابن ماجه و ابن خزیمه و حاکم ثابت و صحیح ست از حدیث قیس بن سعد بن عباده که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم بصدقهٔ فطر پیش از نزول زکوٰة پس تر نازل شد فریضهٔ زکوٰة پس نه امر کرد ما را بصدقهٔ فطر و نه نهی کرد ما را و ان و
ما میکنیم آن را و این دلالت دارد بر تاخر او از رمضان عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در زکوٰة و صدقات
و دیگر چنانچه عشر و مانند آن مراعات فقرا بود چنانچه وصیت کردے و ترغیب نمودے در رسانیدن آن بایشان بدیانت
و امانت و رغبت بے محنت و مشقت و من و اذے و ایجاب آن نه در اهل که منفعت آن نه در وی بیشتر از ذکر بود و نیز ازین
باب ست و مانند آن با مراعات اصحاب اموال تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد نکنند و از اموال جیاد انتخاب
نه نمایند و زیاده بر قدر فرض از هدایا و ضیافات نستانند و شرط نماید و حوالات حول و امور دیگر که ناظر در یسر و رفق ست

و افضل آنست و بالجمله مصلحت هر دو جانب باقصی الغایة نگاهداشتی چنانچه عادت شریف وی بود در رعایت نهایت عدالت و توسط در ادای حقوق و احکام و وجوه و احکامی که بعد ازین مذکور گردد به تفصیل و برهان آن یعنی ست و از رعایت حکمت و عدالت اوست صلی الله علیه و آله وسلم که زکوة را در چهار صنف مال که دوران و وجود آن میان خلق بیشتر و احتیاج کسان بآن فراوان تر ست واجب گردانید و آن آن باسانی میسر بود و گرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد یک صنف زرع و ثمار چنانکه حبوب و خرما و انگور و مانند آن نه مثل بقول و خضراوات که در اندک زمانی تباه گردد و دوم صنف بهیمة الانعام از شتر و گاو و گوسفند به شرائطی و تفاصیلی که در فقه مذکور ست سوم صنف زر و سیم که قوام معاش عالمیان باعتبار تقویم اشیا بدانست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل ظروف و فروش و سائر امتعه و اقمشه و در جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرمود و در زروع و ثمار در گاه حصاد و درو کردن و کمال آنکه وقت حاصل شدن غله است فرمود و این نیز غایت عدل ست هم در رعایت اصحاب اموال که بعد از گذشتن یک سال وحصول منفعت مال و نمای آن باختلاف نرخ و قیمت که تبدیل و تغییر آن در سال متیقن ست و وقت حصول غله و ثمار بحصاد و کمال آن واجب گردانید و هم در رعایت جانب فقرا تا مبادا بتاخیر از سال و از وقت حصاد بادای زکوة تاخیر و اهمال راه یابد و متعسر گردد و نیز از رعایت عدالت ست که بحسب سعی شخص صاحب مال در تحصیل مال و سهولت و مشقت وی در تحصیل آن در مقدار واجب از زکوة تفاوت نهاده فرمود لاجرم پنج را یکی واجب کرده در مالی که بی مشقت و تکلف از غیب بدست آید همچون گنجی که بیابد از کان یا دفینه و چون بی مشقت بدست آمده آمدن سال و گذشتن آن را چنانکه در اموال تجارت اعتبار کرده در ان اعتبار نکرد بلکه در حال که بیابد بروی واجب شود که اخراج خمس بضم خا بمعنی پنج یک کند و آنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی و کلفتی بقدر لا بد ست نه زیاده مشقت و کلفت نیمهٔ آن یعنی ده را یکی واجب کرد چنانکه در زروع و ثمار که بآب باران حاصل شود و نیمهٔ آن یعنی بیست را یکی واجب کرد و آنچه بزیادت تکلفی محتاج بود از دولابی که بآن از حوضها و جویها آب بکشند یا از چاهی که بگاو و شتر و خر کشیده آب دهند یا خریدن آبی یا مانند آن سیراب گردانند و نیمهٔ آن که چهل را یکی ست واجب کرد در ان چه محتاج ست بعمل و تعب دائم از ارتکاب مشقت اسفار و رکوب بحار در رفتن ببلاد و اکناف عالم که بیخ آرد و ترتیب و انتظار قیم و اسعار و امثال آن و دیگر از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال و حکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود و نصاب در لغت بمعنی اصل و مرجع آید و نصاب هر چیز آن بود که چون آن چیز بدان برسد تمام شود و اثری خاص و حکمی مخصوص بران مترتب گردد و نصاب زکوة قدری از مال بود که چون بدان برسد زکوة واجب گردد و در شرع شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دویست درم که مبلغ آن بحساب یار پنجاه و دو توله است و در زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت و نیم توله بود و در غلات و ثمار شش صد من شرعی ست که پنج شتر وار از شتران عربی باشد در حدیث و فقه در زروع و ثمار خمسه اوسق گفته اند غالبا خمسه اوسق بهمین مقدار میرسد که مصنف گفته است والله اعلم و نصاب در گوسفند چهل و در گاو سی و در شتر پنج که در کمتر ازین نصابها چیزی واجب نبود و اصل در باب تعیین مقدار نصاب و زکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه و آله وسلم و عمل خلفای راشدین بعد از وی بآن کتاب اجماع است بران بعد از ان بدانکه اگر نصاب احتمال آن داشته باشد که زکوة از جنس آن بود دادن آن بر صاحب

اموال گران نیاید و آنان زیاده ضرری با ایشان در حق نگردد چنانکه از سی گاو گوساله یکساله و از چهل گوسفند گوسفندے
که یک وا از صد و چهل یک از غلات و ثمار عشر زکوة هم از جنس نصاب واجب بود اما چون در بعض اموال انصاب احتمال
آن نداشت که مواسات فقرا در جنس وے بود بجهت آنکه دادن آن بر صاحب مال گران آید و ضرری بوی لاحق گردد
چنانکه در شتر چه یک شتر از پنج شتر دادن گرانی دارد و ازین جهت رعایت عدالت اقتضای آن کرد که یک گوسفند در هر
پنج شتر تعیین فرمودند تا بیست که در وی چهار گوسفند فرمودند اما چون عدد شتران به بیست و پنج برسد احتمال آن باشد
که از جنس آن بدهد و گران نیاید لاجرم مخیر باشد میان پنج گوسفند و یک شتر خواه پنج گوسفند که پس از هر پنج شتر گوسفندی
اند و خواه یک شتر یکساله تمام که در قیمت نزدیک به پنج گوسفند است بدهد و این تخییر در مذهب حنفیه نیست در مذهب
ایشان همان یک شتر است و در کتاب صدیق رض که انس رض روایت کرده که اصل است در باب صدقات چنانچه در صحیح بخاری آورده
نیز در بیست و پنج شتر یک شتر است که آنرا بنت مخاض گویند و این تخییر که مصنف ذکر کرده نیست و هر که ابتداتی که اهل و مستحق
زکوة ست یعنی فقیر است یا قسمی دیگر از ان اقسام که مصارف زکوة اند زکوة بدادی و اگر کسی زکوة طلب داشتی و حال وی در اهلیت
و استحقاق آن بالفعل معلوم نبودی نظر بظاهر حال او اعتماد بر صدق قول وی نموده وی را از زکوة بدادی اما بعد از آنکه شناسی و عدم
اهلیت وی معلوم شدی وی را خبر کردی که توانگران را در زکوة حظ و نصیبی نیست و نه مر غاوی توانایان را که بر اکتساب توانائی
دارند مروة و با وجود آن اگر ظن غالب آن بود که فقیر و مستحق است اعاده زکاة واجب نبود و عادت آن بود که زکاة را در شهرها
و دیهها که حاصل بشدندی هم در ان موضع بحکم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر فقرای آنجا صرف کردندی بجهت قرب و توقع
فقرا تا حرمان از ان موجب آزار و انکسار خواطر ایشان نگردد و نیز در حدیث معاذ بن جبل که او را بیمن فرستاده بودند آمده که از توانایان
ایشان بگیر و بر فقرای ایشان رد کن اگر چیزی بعد از دادن اهل موضع فاضل شدی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
آوردندی و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر فقرای مدینه صرف کردی در مذهب امام ابو حنیفه رض نیز نقل زکوة از شهر
بشهری مکروه است مگر آنکه نقل کند بقرابت خود یا فقرای موضع دیگر که محتاجتر و مستحق تر باشند برین تقدیر نقل زکوة بسوی
آنها جائز بلکه مستحب ست و از عادات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نبود که از اسپ و برده و استر و درازگوش و بقول و خربزه
و خیار و عسل و ترا گر نه که کیل نمی آید و ذخیره کردن را نمی شاید زکوة بستانند مگر رطب و انگور که از ان زکوة می ستدند فرق
نمیکردند میان تر و خشک اما اسپ و برده در جامع الاصول از کتب سته از ابی هریره رض آورده که فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم نیست بر مسلم صدقه در عبد وی و نه در فرس وے و در صحیحین آمده نیست در عبد صدقه مگر صدقه فطر و در
سنن ابی داؤد آمده نیست در اسپ و برده زکوة مگر آنکه در برده زکوة فطر هست و در حدیث دیگر نیز آمده که حق تعالی
در گذشت از صدقه اسپ و برده رواه ابن عدی و ابن عساکر عن جابر رض و امام احمد در مسند خود از علی رض و طبرانی در
اوسط از ابن عباس آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتحقیق عفو کردم شما را از صدقه اسپ و برده
و مراد اسپ و برده است که برای غیر تجارت بود اما اگر برای تجارت بود و منظور در وے مال ست واجب ست
در وے زکوة نظر بقیمت وے همچنین واجب ست زکوة در هر مال که برای تجارت بود و هر چه باشد و در حدیث
ابی داؤد آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که امر میکرد ما را که بر آریم صدقه را از هر چه مهیا ساخته ایم او را برای
بیع و نزد امام ابو حنیفه و زفر اگر اسپان بیرون چریده باشند و در خانه علوفه نخورند اگر چه برای تجارت نباشند واجب ست

دران وقت مخیر ست صاحب آن بر سر هر اسپ دیناری بدهد یا قیمت کند و در هر دویست درهم پنج درهم دهد بدلیل آنکه
در حدیث دارقطنی و بیهقی از جابر آمده که فی الخیل السائمة فی کل فرس دینار و در هدایه این حدیث را همچنین روایت کرده فی
کل فرس سائمة دینار او عشرة دراهم و در شرح هدایه گفته که رواه جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر و هم در هدایه تاویل آن احادیث
که در وی نفی و عفو زکوة از اسپان واقع شده آن کرده که مراد بآن اسپان غازیان ست که هر چند بیرون
بچرند زکوة دران واجب نبود و همچنین منقول ست از زید بن ثابت رض در وقتی که مروان بن عبدالملک مشاورت کرد
با صحابه در زکوة اسپ که چه میفرمائید پس روایت کرد ابو هریره که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم نیست بر مسلم در اسپ
وی و نه در غلام وی صدقه پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا ابا سعید تو چه گوئی ابو هریره گفت عجب از مروان که من حدیث
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت میکنم باز میگوید تو چه گوئی یا ابا سعید پس زید بن ثابت گفت صدق رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم مراد بدان فرس غازیست و نبود در زمان نبوت فرسی مگر برای غزا کذا فی الهدایه و شرحه و هم در
هدایه میگوید که تخییر میان دینار و تقویم ماثور ست از عمر رض و مرویست که ابو عبیدة بن الجراح امیر شام بود و اهل شام بر وی عرض
کردند که اسپان ما بسیار شدند در زکوة آنها بر ما واجب چیست ابو عبیده ابا آورد از جواب ایشان باز سوال کردند پس
نوشت به امیر المؤمنین عمر رض پس در جواب وی نوشت که مخیر گردان ارباب آنها را اگر خواهند ادا کنند از هر اسپ دیناری
و اگر خواهند قیمت کنند و بدهند در هر دویست درهم پنج درهم و جابر رض همان یک شق را روایت کرد که اخذ دینار ست
کذا فی شرح الآثار اما در جامع الاصول از موطا می آرد که اهل شام گفتند به ابی عبیدة بن الجراح که بگیر از اسپان
و بردهای ما صدقه پس وی ابا آورد از آن پس نوشت بعمر بن الخطاب وی نیز ابا آورد پس ایشان باز با ابی
عبیده درین باب گفتند وی باز نوشت بعمر رض پس نوشت وی که اگر ایشان دوست میدارند صدقه را در اسپان
بگیر از ایشان و رد کن هم بر ایشان و پرورش کن بردهای ایشان را امام مالک میگوید معنی رد کن بر ایشان یعنی بده
بفقرای ایشان که مصارف صدقات اند و سیوطی در جمع الجوامع از عمر رض آورده که گفت با اهل مدینه خیر و بهبود نبود در مالی
که زکوة داده نشود در وی پس در اسپان عربی ده درهم ساخت و در اسپ ترکی هشت رواه ابن جریر و زکوة در اسپان
که نزد امام ابوحنیفه هست بر تقدیریست که نر و ماده مختلط باشند و نسلی از ایشان پیدا میشده باشد اما اگر تنها ذکور
بود یا اناث تنها واجب نشود از جهت عدم تناسل و نما و در روایتی از اناث تنها بدهند که تناسل دران بفحل
مستعار ممکن ست پس معلوم شد که در اسپان تجارت زکوة ست باتفاق و در اسپان غازیان که برای سواریست
نیست و در غیر آن اگر سائمه باشند نزد امام ابوحنیفه هست و نزد غیر ایشان رض نیست و اما استر و دراز گوش باتفاق در آنها
زکوة نیست اگر نه برای تجارت باشند دارقطنی از حدیث امیر المؤمنین علی آورده که در جبهه صدقه نیست و تفسیر جبهه باسپ
و استر و برده کرده اند و مسلم از ابی هریره آورده که گفتند یا رسول الله زکوة در حمر چیست فرمود که فرود نیامده است
بر من در حمر چیزی مگر این آیت منفرده جامعه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره + یعنی
در خصوص حمر چیزی از وحی نیامده جز آنکه این آیت جامع و شامل تمامه خیرات و مبرات ست که صدقه و زکوة نیز
در آن ست اگر کسی خیری بکند و چیزی دران بدهد لابد ثواب آن را دریابد مقصود نفی وجوب قدری معین ست
از زکوة دران و در هدایه این حدیث عدم نزول چیزی در حمیر و بغال هر دو آورده اما در کتب احادیث نسبت بحمر تنها

یافته میشود والله اعلم اما بقول یعنی تره و خرمه و خربزه و خیار و فواکه مثل انار و سیب پس مراد و امثال آن اما حدیث وی نه گرفتن زکوة
از آن بطرق متعدده وارد شده بیهقی از مرتضیٰ آورده که لیس فی الخضروات البقول صدقة و دار قطنی از عمرؓ و انس
آورده که لیس فی الخضروات صدقة و ابن جریر از عبد الله آورده که نیست در قثل و توابل و زعفران و فواکه تر و خشک
زکوة و در تفاح و کمثری نیز بخصوص نیز حدیث آمده که در زکوة نیست و مذهب صاحبین نیز همین ست که آنچه ثمره باقیه ندارد
در وی صدقه زکوة که مراد بوی در انجا عشر ست واجب نبود و از محیط نقل کرده اند که مراد به بقاء صلاحیت
او خارست تا سال تمام یا زیاده چنانکه حبوب و خرما و انگور و در خرما و انگور نیز شسته اوسق برسد واجب بود و در آن و در
کمتر از آن نه و احادیث درین باب نیز آمده و نزد امام ابو حنیفه در هر چه از زمین برآید قلیل یا کثیر خواه دیر ماند یا نه عشر
واجب بود و از جهت قول پیغمبر علیه السلام که فرمود چیزی که بیرون آرد آن را زمین در وی عشر ست و این مطلق ست شامل
قلیل و کثیر و قصب و حطب و حشیش نزد ایشان نیز مستثنیٰ ست و قد ذکر فی محله و قول مصنف که گفت و فرق سنی کرد
میان تر و خشک متعلق ست بهر دو قسم یعنی بفواکه و بقول که در وی زکوة نیست و برطب و انگور که در وی هست اما عسل
نزد شافعی زکوة در وی نیست و بیهقی از علیؓ آورده که لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابو حنیفه در وی عشر ست اگر
در زمین عشری بود کم باشد یا بیش و نصابی معین در وی معتبر نیست چنانکه در خارج ارض از خضروات و فواکه و حدیث
ما اخرجته الارض ففیه العشر که مذکور شد حجت ایشان ست و نزد ابی یوسفؒ در روایتی معتبر ست در وی قیمت و در روایتی
ده قربه و ترمذی از ابن عمرؓ آورده در هر ده زق از عسل یک زق ست و در روایتی در ده قربه یک قربه و لیکن گفته اند
که در اسناد این حدیث سخن ست و صحیح نشده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی انتهی و اما عسلی که
از کوه برآید در وی نیز عشر ست نزد امامؓ و نزد ابو یوسفؒ چیزی نیست و از جامع صغیر نقل کرده اند که آنچه پیدا شود
در جبال و بریة و ارض موات از عسل و فواکه اگر گردآورنده را در امام پس آن حکم صید دارد که مباح ست بر هر که یابد و اگر
گرد آرد در وی عشر ست و نزد ابی یوسفؒ و حسنؒ هنوز باقی ست بر اباحت انتهی و این موافق ست بآنکه در جامع الاصول
از ابو داود و نسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که آورد هلال که یکی از بنی متعان بود عشور نحل را که
مراد را بود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کرد که گرد آرد وادی را که او داشت پس گرد آورد رسول
خدا برای وی آن وادی را و چون عهد ولایت بعمر بن الخطابؓ رسید سفیان بن وهب که عامل او بود در باب کوه عسل بوی
وی بنوشت و پرسید از آن پس بنوشت عمرؓ که اگر ادا کند چیزی را که ادا میکرد بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عشور نحل گرد آرد
برای وی وادی او را و الا آنها مگسان باران میخورد او را هر که میخواهد و معنی گرد آوردن وادی آنست که آن مگسان را
نگذارند که پریشان گردند و در وادی مختلف روند که موجب انتقاص عسل ست و چون گرد کرده شد برای ایشان وادی
معین اقامت میکنند در وی بفراغ خاطر و میچرند و عسل میدهند بیشتر از آنکه بر تقدیر پریشان گشتن دهند و بیشتر
می شود منفعت اصحاب آن پس واجب میگردد در وی عشر یا مراد از گرد آوردن وادی آنکه عسل برای قلت
نمایند و مردم بیگانه را نگذارند که بدان تعرض کنند و مخصوص گردد بقومی خاص و واجب گردد بر ایشان عشر کذا فی
شرح جامع الاصول و هرگاه که کسی زکوة بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آوردی وی را دعا کردی بحکم نص
قرآن که فرموده و صل علیهم و مراد بصلوة معنی دعاست و اگرچه بلفظ صلوة بود و انسب و اوفق باشد بلفظ منص و لهذا

گاه گفتی اللهم بارک فیه وفی ابله وگاه گفتی اللهم صل علیه و در صحیحین از عبدالله بن ابی اوفی آورده که بود آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم وقتی که کسی آوردی داو را قومی صدقه را میفرمود اللهم صل علی آل فلان پس آورد روزی پدر من صدقه
خود را فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی و در روایتی آمده که چون می آورد مردی صدقه خود را میفرمود اللهم صل علیه اللهم صل علی
عمرو بن العاص که در بعض احادیث واقع شده باین جهت ست که صدقه آورد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را برین عادت
اگر به نمود این دعا کرد و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم راضی بود ازوی درینباب یعنی صدقه آوردن که بر وجه مرغوب آورد و آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم متصدق را منع کردی که صدقه خود را باز خرد بخاری ومسلم از عمر بن الخطاب آورده اند که سوار کردم بر اسپی در راه خدا یعنی
تصدق کردم و دادم اسپی برای یکی از مجاهدان که اسپ داشت پس آن شخص ضائع کرد آن اسپ را وخوب نکرد سیاست او را در علف دهانیدن
وآب دادن وبچراگاه گذاشتن پس خواستم که بخرم آن اسپ را ازوی بگمان آنکه ارزان خواهد فروخت پس پرسیدم از حضرت رسول صلی الله علیه
وآله وسلم درینباب تا چه فرماید فرمود باز مخر او را اگرچه بیک درم هم دهد عود مکن در صدقه خود و فرمود عود کننده در صدقه خود حکم سگی دارد
که باز میخورد قی خود را و در روایتی آمده که عائد در صدقه خود همچون عائد ست در قی خود یعنی اگرچه بحسب ظاهر فتوی شرع این خریدن جایز بود
چه آن صدقه چون در ملک او درآمد حکم اجنبی دارد ولیکن بحکم خست دنائت وخروج از مروت درست نباشد واین کراهت بر تقدیر
ملک اختیاری ست چنانکه بیع وهبه اما اگر بمیراث رسد کراهت ندارد زیرا که وارث در ملک ث اختیار ندارد چنانکه در حدیث
دیگر آمده از بریده که زنی نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وعرض کرد یا رسول الله تصدق کرده بودم من بر مادر خود جاریه
را اکنون مادر مرده چه کار کنم آن جاریه را فرمود اجر وثواب تو بتصدق که کردی ثابت شد و آن جاریه بتو باز می گردد بمیراث
یعنی این صورت از عود در صدقه نبود ومکروه نباشد رواه مسلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شتران صدقه را بدست
مبارک خود داغ کردی وغالبا داغ بر گوش کردی بدانکه در داغ کردن حیوانات علما را اختلاف ست صحیح آنست
که اگر در آن مصلحتی باشد مثل علامت نهادن وتمییز کردن تا مختلط نشود جائز ست وفعل آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در داغ کردن شتران صدقه حجت ست ولیکن آن نیز باید که بر روی نباشد که از ان نهی آمده ولهذا داغ
نهادن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر شتران صدقه اکثر بر گوش بود واگر بر ران گاو وشتر کنند نیز جائز ست کذا فی
کتب الفقه و در روایات آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم حماری را دید که بر روی او داغ کرده بودند
فرمود لعن الله الذی وسمه ونیز در داغ کردن حمار مصلحتی ظاهر نیست اما داغ کردن آدمی در بسیاری از احادیث نهی
از ان واقع شده که آن منافی توکل ست ونیز واقع شده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعضی از اصحاب را داغ کردن
فرموده وسر انجام ست که بیاید این بحث در آخر کتاب انشاء الله تعالی وگاه از برای مصالح اسلام قرض کردی بر مال
صدقات حواله کردی آنچه مقرر شده است در فقه حنفیه آنست که مصارف زکوة آن جماعه اند که در کریمه انما الصدقات
للفقراء والمساکین الآیة مذکور اند وصرف آن بمصالح دیگر مثل سد ثغور وکری انهار وتجهیز جیش وامثال آن از مصالح
اسلام جائز نیست ومحل این مصالح مال خراج وجزیه وامثال آنست پس مراد از مصالح اسلام که مصنف میگوید مواسات
فقرا واعانت مدیونین وانفاق عمال وامثال آنبود که از صنفات مصارف زکوة ست یا مراد از صدقات غیر زکوة بود
از صدقات نافله ومانند آن یا آنکه وقوع این حکم پیش از نزول آیت مصارف بود والله اعلم ودر حدیث ابی داود آمده
که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت بده مرا از صدقه فرمود حق تعالی راضی نشده در صدقات بحکم

پیغمبر خود و نه غیر او و خود حکم کرده و ران وقسمت کرد صدقات را در هشت صنف اگر تو از آنها باشی بدهم ترا و باحدیث حیث باب که مصنف میگوید نیافتیم ولیکن در حدیث ابی داود آمده است که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمه شتر از اشتران صدقه در دیت انصاری که کشته شد در خیبر داد و در این خود در حکم اداست قرض است از صدقه و نیز آمده و صلی الله علیه وآله وسلم سوار شد بر ابل صدقه در راه حج والله اعلم و در گاه ضرورت زکوة دو ساله را از عباس پیشتر شاید داشت چنانچه عبد الرزاق در جامع خود از علی مرتضی رضی آورده که گفت پیش گرفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عباس صدقه دو ساله را و آورده سیوطی فی جمع الجوامع و باین توجیه کرده شده است آنچه در حدیث صحیحین از ابی هریره آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عمر رضی را بر صدقه فرستاده بود پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنین رسانید که ابن جمیل و خالد بن الولید و عباس زکوة نمیدهند پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابن جمیل را اگر چنین بد آمد که فقیر بود پس غنی گردانید او را خدا یتعالی و اما خالد بن الولید پس ظلم میکنید شما در حق وی و قدر او را نمی شناسید وی مردیست که زرهها و اسپان خود را و دواب و سازهاے خود را در راه خدا وقف کرده است یعنی پس آنچنین کسیکه خیر و تطوع و نفل میکند منع زکوة که حق واجب است از وے چه صورت دارد و اما عباس رضی پس زکوة وے بر من است و مثل آن با آن نیز پس گفت یا عمر ندانستی تو که عم مرد مثل پدر او ست اکنون در توجیه اینکه فرمود زکوة عباس رضی بر من است و مانند آن با آن نیز یکے همین گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زکوة دو ساله را از وی بیشتر بطریق قرض گرفته بود یکے از همین سال که می طلبید از وے و دیگر از سال آینده پس قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم زکوة او بر من است باعتبار سال و مثل آن با آن باعتبار سال آینده و بعض گفته اند که معنیش اینست که من کفیل زکوة اویم با زیادتی و من خواهم داد او را یا داد او را اینکه نمیدهند بالست داد او را دو سال از جهت حاجتے که او داشت تا بعد از انقضاے حاجت خواهد داد والله اعلم **فصل** در زکوة فطر ترمذی

از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم منادیے را فرستادے تا در بازارها و محلها و کوچهاے مکه ندا کردے پوشیده نماند که وجوب صدقه فطر بعد از فرضیت رمضان ست که باتفاق بعد از هجرت ست و آیه نازل دران در مدینه است سبے خلاف پس فرستادن منادی در مکه چه معنے داشته باشد یا رب مگر از مدینه بمکه منادی را فرستاده باشند و چون فرضیت وے در سال دوم از هجرت ست آن نیز بعید ست چه مکه آنزمان دار الحرب بود فرستادن شریعت در آنجا بچه غرض باشد مگر در سال فتح مکه یا عام حجة الوداع بود و این نیز خلاف ظاهر ست مسلمانان خود پیش ازین آنرا دانسته و بدان آموخته شده اند و نیز ظاهر فرستادن منادی که در امثال این واقع شده نزد نزول شریعت جدید ست مگر بجهت تعلیم حجاج که در روز فتح مسلمان شده بودند و بقصد اشاعت و اظهار شرائع اسلام و شعائر آن در مکه بوده باشد والله اعلم و بالجمله ندا کردند که الا و دانا و آگاه باشید ان صدقة الفطر واجبة بدرستی که صدقه فطر واجب ست علی کل مسلم بر هر مسلمانی ذکر او انثی مرد یا زن حر او عبد آزاد یا بنده صغیر او کبیر خرد باشد یا بزرگ وجوب بر بنده و صغیر یعنے وجوب بر سید و والد او ست و مراد بنده است که براے خدمت ست و آنکه براے تجارت بود صدقه فطر از وے واجب نبود نزد ما بر عکس زکوة که در عبید تجارت بود نه خدمت و مذهب ثوری و نخعی نیز همین ست زیرا که در عبید تجارت زکوة مال واجب ست و در یک نفس دو زکوة واجب نبود و وجوب صدقه فطر در مذهب حنفیه مالک نصاب فاضل از حاجت اصلیه شرط ست اگرچه نامے نبود لقوله علیه السلام لا صدقة

الا عن ظهر غنے و در حدیث ثعلبه تصریح آمده ولا یجب الا علی من ملک نصابا و نزد شافعی فرض ست بر هر که مالک ست
قوت یوم را برای نفس خود و برای هر که لازم ست بر وی نفقه او و فاضل ست از جامه و مسکن و خادم و دین که از سے
انکار سے ولیکن نصاب شرط نیست و گویند که صدقه فطر از عبادات بدنیه است نه مالیه و تسمیه او بزکوة فطر مسامحه سے
این قول ست و صدقه فطر واجب ست نزد ائمه ثلثه ولیکن نزد حنفیه واجب مقابل فرض چنانکه وتر نزد آنها و نزد بعضے
فرض الا امام مالک که سنت مؤکده گوید مدان من قمح دو مد از گندم که نصف صاع ست و سواه یا از غیر گندم صاعا من طعام
به قدر یک صاع از طعام که شعیر یا تمر ست یا جز آن و در روایتے از حدیث ابی سعید خدری در صحیحین آمده که گفت بیرون
می آوردیم ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روز فطر صاعی از طعام و گفت ابو سعید و بود طعام ما یعنی
در آن وقت شعیر و زبیب و اقط و تمر و مصنف این حدیث بجهت آن آورد تا معلوم گردد که تخییر میان نصف صاع
از بر و صاع از شعیر مثلا در زمان نبوت بوده چنانکه بعض ائمه گفته و در بعض احادیث نیز آمده که در آن زمان تعیین صاع
بود از شعیر و تمر یا از گندم نیز بعد از آن مردم نصف صاع از گندم گرفتند که در قیمت معادل صاع از آنها بود و این را
تائید ساخت بحدیثے که در سنن نسائی ثابت ست که چون نوبت خلافت با میر المومنین علی رسید فرمود اصل حق از
خود در صدقه فطر نصف صاع ست از بر و صاع از تمر و شعیر و جز آن اما اذا وسع الله علیکم اما چون فراخ گردانید ارزاق
و املاک را خدای تعالی بر شما فاوسعوا پس شما نیز فراخے کنید در صدقه اجعلوها بگردانید آن صدقه را صاعا من بر وغیره
صاع از گندم و جز آن و فی لفظ لابی داود و در لفظے دیگر ازین حدیث که در روایت ابی داود ست اینچنین آمده فلما
قدم علے پس هرگاه که قدوم کرد علی مرتضی بمدینه و باز آمد از سفرے که در آن رفته بود در ای رخص الشعیر دید ارزانی
جو را قال پس گفت قد اوسع الله علیکم بتحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما فلو جعلتموه صاعا من کل شیء پس اگر بگردانید
صدقه را صاع از هر چیزے خواه جو باشد یا گندم افضل باشد در ثواب و داخل در شکر نعمت توسیع و احتمال دارد
که چون از بر صاع کردند از شعیر و مانند آن زیاده از صاع میکردند ولیکن هم بر صاع از بر باشد یا شعیر بیشتر از اده که
در شرع زیاده بر صاع معهود نیست فافهم و در جامع الاصول حدیث ابی داود و نسائی را از حسن بصری باین لفظ
آورده که گفت خطبه خواند ابن عباس در آخر رمضان بر منبر بصره و گفت بیرون آرید صدقه صوم تان را و بود مردم
که نمیدانستند آنرا یعنے باین تحقیق و تفصیل که ابن عباس کرد پس گفت کیست اینجا حاضر از اهل مدینه برخیزید و
خبر دهید به برادران خود و تعلیم کنید ایشان را که ایشان نمیدانند بیشتر گفت فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم این صدقه را صاعے از تمر یا از شعیر یا نصف صاع از گندم بر هر مسلمان حر یا مملوک ذکر یا انثی صغیر
یا کبیر پس چون قدوم آورد علی مرتضی و دید ارزانی شعیر را گفت بتحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما پس اگر صاع از هر چیز
گردانید بهتر باشد انتهی و شک نیست که اخراج صاع از گندم که حضرت مرتضی فرمود تطوع خواهد بود نه فرض و اصل واجب
همان نصف صاع ست و همچنین در روایتے که صاع از آن در زمان نبوت نیز آمده بطریق تطوع بود چنانکه بیاید اکنون
بعض روایات دیگر که در جامع الاصول ست نقل کنیم تا مقصود واضح تر و روشن تر گردد و بالله التوفیق بخاری
و مسلم از ابن عمر رضی آورد که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زکوة فطر را صاعے از تمر یا صاع از شعیر زیادت
کردند در روایتے ابن را که پس برابر کردند مردم آن نصف صاع از بر و بود ابن عمر که از تمر میداد و چون تمر کمتر شد در مدینه

از شعیر داد و در روایتی دیگر آمده که امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بزکوة فطر صاعی از تمر یا صاعی از شعیر
گفت عبدالله ابن عمر رضی الله عنه پس گردانیدند مردم برابر آن دو مد از حنطه و از موطا و ترمذی و ابو داود و نسائی نیز شبیه آن
آورده و از موطا آورده که بیرون نمی آورد ابن عمر رضی الله عنه در زکوة فطر مگر تمر الا یکبار که شعیر برآورد و نیز از نسائی آورده که بودند
مردم که بیرون می آوردند صدقه فطر در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا سلت یا زبیب
پس چون شد زمان عمر رضی الله عنه و بسیار شد گندم گردانیده شد نصف صاع حنطه را بجای صاع از آن اشیا پس مرد ابعد
بعد از آن مردم نصف صاع را از بر برابر آن دیدیم در کتب سته از ابی سعید خدری آورده که گفت بیرون آوردیم
ما زکوة فطر را صاعی از طعام یا صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا صاعی از اقط یا صاعی از زبیب زیاده کرده اند
دیگر این را که چون معاویه آمد و گندم بسیار شد گفت که من یک مد را از وی برابر دو مد از شعیر میدانم یعنی دو مد
او است پس نصف صاع این برابر صاع از آن باشد و ظاهر آنست که مراد از طعام اینجا حنطه باشد از جهت تبادر وی
بفهم در عرف و خطابی گفته که طعام اسم حنطه است خاصته و بقرینه مقابله آن با آن اشیاء دیگر اگرچه در روایت دیگر
ابو سعید گفت که بود طعام ما شعیر و زبیب و اقط و تمر و در فتح الباری بدلائل اثبات کرده که مراد بطعام در حدیث
ابی سعید غیر حنطه است و گفته که احتمال دارد که مراد بدان ذره باشد که معروف بود نزد اهل حجاز و در آن وقت
غالب قوت ایشان آن بود و کرمانی گفته که آن از قبیل عطف خاص بر عام است ولیکن درین عطف باید که
خاص اشرف افراد باشد و اینجا نه چنین است و در روایات دیگر نیز از ابی سعید آمده که نسبت تعدیل نصف صاع
تمام از شعیر و تمر بمعاویه کرده و توان که وی از عمر رضی الله عنه یاد داشته باشد و مردم چون الآن از وی شنیده نسبت
بآن کردند و گفت ابو سعید من بیرون نمی آرم مگر صاع خواه از تمر یا شعیر یا جز آن از آن اشیا که در حدیث مذکور است
و بالجمله در بعض احادیث از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نصف صاع از حنطه آمده و در بعض صاع از وی از صاعی
دو کس نیز آمده و در بعض صاع از وی مطلق در رود یافته و نزد حنفیه آن محمول است بر تطوع چنانکه آنچه مروی
از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه است نیز همین حکم دارد و آنچه از امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه آمده نیز حکم سابق است که در وقت تشیع شعیر
و امثال آن اظهار آن کردند پس واجب در صدقه نصف صاع از بر یا صاع از شعیر بود چنانکه مذهب حنفیه است
و مذهب سفیان ثوری و ابن المبارک نیز همین است و تمر نزد ابو حنیفه حکم جو دارد و زبیب حکم گندم و نزد صاحبین
زبیب نیز در حکم شعیر است و از احادیثی که مذکور شدند نیز ظاهر همین است و غالباً آن باعتبار اختلاف زمان است در قیمت
والله اعلم و واجب نزد امام شافعی و مالک و احمد صاع است و در هدایه گفته که مذهب ما مذهب جماعه از صحابه
است که خلفای راشدین از ایشانند و روایات زیادت محمول اند بر تطوع و نقل **تنبیه** صاع عراقی هشت رطل
و صاع حجازی پنج رطل و ثلث رطل و واجب نزد شافعی صاع حجازی است و نزد ما نصف صاع عراقی است و آن
دو من است و من چهل استار و استار چهار درهم و مثقال پس من صد و هشتاد مثقال بود کذا قال شارح الوقایه و از
کتب دیگر همچنین نیز معلوم میگردد و چون این حساب را بوزن دیار خود کار فرمائیم نصف صاع بوزن اکبر شاهی که سیری
سی سیر شاهی بود دو نیم سیر میشود و پنج سیر شاهی و بوزن حال جهانگیر شاهی ابد الله ملکه و سلطانه که سیری سی
و شش سیر شاهی بود دو سیر و یک پاو میشود و بیک سیر شاهی کم باین حساب که صاع هفتصد و بیست مثقال است

ازانکه صاع چهار من ست و من چهل استار و هر استار چهار و نیم مثقال پس ہر من صد و ہشتاد مثقال بود و چون سیر شاہے
ہم چهار و نیم مثقال ست لازم آید که نصف صاع ہشتاد سیر شاہی باشد و ہشتاد سیر شاہی دو و نیم سیر و پنج سیر شاہے شود
بوزن قدیم دو دو سیر یکپاو یک سیر شاہے کم بوزن حال و الله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که
زکوة فطر را پیش از نماز عید میداد یعنی اول صدقه فطر را ادا میکرد بعد ازان بنماز بیرون می آمد چنانچه سنن دیگر از اغتسال
و استیاک و تطیب و لبس احسن ثیاب و افطار و میفرمود من اداها قبل الصلوة کسیکه ادا کند صدقه فطر پیش از نماز عید
فهی صدقة مقبولة پس آن صدقه ایست مقبول از فطر و مترتب میشود بر وے ثواب صدقه فطر و من اداها بعد الصلوة و
کسیکه ادا کند او را بعد از نماز فهی صدقة من الصدقات پس وے صدقه ایست از جنس صدقات دیگر و مقبول نیست
از فطر این خبر و حدیثے ست که ابوداؤد و بیهقے و دار قطنے از ابن عباس آورده و اول وی آنست که فرض کرد رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم زکوة فطر را بجهت طهر صیام از لغو و رفث و طعمه مساکین من اداها قبل الصلوة الحدیث و در صحیحین از ابن عمر رض
روایت کرده که امر رسول الله امر کرد رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم بزکوة الفطر بصدقه فطر ان تؤدے که ادا کرده شود
قبل خروج الناس الی الصلوة پیش از برآمدن مردم بسوے نماز و در روایت ترمذی و ابوداؤد و نسائی نیز از ابن عمر رض
مانند این آمده و مصنف میگوید که ظاہر این احادیث آنست که بعد از صلوة دادن صدقه مجزے و محسوب نیست از
صدقه فطر ولیکن ائمه اربعه و غیرہم متفق اند بر انکه ادا پیش از نماز مستحب ست تا اغنای فقرا از سوال بحکم اغنوهم عن
المسئلة فی هذا الیوم در نماز این روز حاصل شود و شاغل وے نگردد سوال از صلوة و نزد امام احمد ادا بعد از نماز در روز
عید مکروه است و نزد بعض مشایخ مذہب ایشان آن قضا است نه ادا و اگر بعد از روز عید کند آثم گردد و قضا است البته
اما تقدیم بر روز فطر نیز جائز ست نزد ما و در ظاہر مذہب فرق نیست میان مدت قلیل یا کثیر اگرچه یکسال و دو سال و زیاده
ازان باشد جائز ست و نزد بعضے جائز ست بیک روز یا دو روز زیراکه امر باغنائے فقیر در روز فطر اقتضائے
آن کند که در غیر روز فطر جائز نباشد ولیکن یک روز و دو روز چون قریب بروز فطر ست حکم آن دارد و منافات ندارد
با غنا دران روز و بعض گویند جائز ست در عشرهٔ اخیر و نزد بعض در نصف اخیر و نزد بعض بعد از دخول رمضان نه
پیش ازان زیراکه حدیث ابن عباس که گذشت دلالت دارد که سبب این صدقه صوم رمضان ست و اگر سبب آن
فطر باشد نیز فطر پیش از شروع در صوم نبود و نزد بعض در ہمان سال جائز نه پیش ازان و در مذہب امام احمد نیز امثال
این اقوال آمده اما انچه در احادیث آمده یوم و یومین یا سه روز چنانچه در موطا آمده که ابن عمر رض میفرستاد زکوة فطر را بسوے
کسیکه جمع می شد نزد وی پیش از فطر بدو روز یا سه روز و در روایت ابی داؤد آمده که ابن عمر رض ادا میکرد آنرا پیش از فطر بیک دو روز
و در صحیحین از وی آمده که گفت بودند بعض صحابه که میدادند پیش از عید بیک روز یا دو روز پس افضل و اولی آنست که ازین حد تجاوز نکنند
و الله اعلم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر باقی اصناف ثمانیه که در مصارف زکوة مذکور اند
قسمت نمیکرد و انچه در حدیث ابن عباس آمده که صدقه فطر از جہت طهر صیام و طعمه مساکین ست و حدیث دیگر که اغنوا فقراکم عن المسئلة
ظاہر در انست یا وجود آن ہیچ حدیث بصریح اثرے ہم بدان یعنی بتخصیص مساکین بصدقه فطر وارد نشده که ازان عدم جواز قسمت بر اصناف
دیگر لازم آید لیکن اتفاقا بعضے مساکین خاصة تقسیم مے کرد و بعضے از علما بجهت تمسک بظاہر نص نبوی صلے الله علیه و آله
و سلم بآن قائل شده که صرف آن باصناف ثمانیه یعنی بغیر مساکین از آنها جائز نیست بلکه خاص ست بمساکین

وظاہر از کتب ائمهٔ اربعه آنست که مصارف وی ہمان مصارف زکوٰة ست و در کتاب خرقی که در مذہب امام احمد ست تصریح ست بآن و گفته است که یعطی صدقة الفطر لمن یجوز ان یعطی صدقة الاموال و زرکشی در شرح وی گفته زیراکه وے صدقه است پس در آید تحت قول حق سبحانه + انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیة و با وجود آن شک نیست که افضل و احوط بمقتضاے اتباع فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ہمان باشد که داده شود بمن لفظ که فقرا و مساکین اند و بدانکه صدقه دو نوع ست صدقهٔ واجبه و صدقهٔ تطوع اما صدقهٔ واجب پس گذشت بیان آن و چون واجب ست امر میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآن و وعید میفرمود بر ترک آن و اما صدقهٔ تطوع اگر امر وجوب بدان نکردے و بر ترک آن وعید نفرمودے اما او را ایجابت دوست داشتی و بدادن آن خیرات خوشنودی که بخلاف بستدن آن شاد شوند چه شادی و خوشی ہر کس بمحبوب او وست و لهذا شوق و سرور اہل ایمان کامل بطاعت و عبادت بیشتر از سرور اہل فسوق و عصیان بکردار ہاے شان بود از جهت وجود فسحت و نورانیت و انشراح قلب و زوال و پیدا شدن تنگی و ظلمت و انقباض در مین یارب گرانمای کنج ایمان منتزع شده باشد از اراسنی قلوب شان نعوذ بالله من ذلک و ہر مقدار که در راه حق صرف کردے آن را بسیار نشمردے و اگرچه بسیار شمردی از ہمت و جود و سخاوت آن را اندک هم ندانستی و حقیر نشمردے اگرچه اندک بیزے بودے از جهت تعظیم طاعت و تقرب بدرگاه آلهی چه تعظیم فعل طاعت نظر بامر آلهی و وعدهٔ وے و یقین بترتب جزا بر وے که قرب و رضای اوست لازم ست تا باعث بر جد و جهد و تقرب گردد و خوار داشت عمل در نظر اعتقاد منجر ببطالت و تقاعد از خدمت کردن شود و احتمال دارد که معنے عبارت مصنف این بود که بسیار شمردن چه باشد بلکه اندک هم ندانستی و در جنب عظمت و کبریاے حق و غلبه و قوت جود و سخاوت آن فعل در نظر شهود و ہمت وی صلے الله علیه وآله وسلم محو و ساقط و بی اعتبار بود فافهم و هیچکس را از وے صلی الله علیه وآله وسلم در ہیچ وقتے چیزے نخواستی که در وقت حاضر بودی و در دادن صلاح وقت و مصلحت آن کس بودے الا اجابت کردے و بدادے در روایت مسلم از انس آمده که سوال کرده نمی شد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم ہیچ چیز را مگر آنکه میداد آن چیز را و بخاری و مسلم از حدیث جابر آورده اند که سوال کرده نشد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم از ہیچ چیز ہرگز که در برابر آن لا گفته باشد و قال الفرزدق فی النبی صلی الله علیه وآله وسلم ما قال لا قط الا فی تشهده + لولا التشهد کانت لاؤه نعم + ترجمه اش این بیت ست که شاعرے ہندی از ملک گفته است بیت نرفت لا بزبان مبارکش ہرگز + مگر باشهد ان لا اله الا الله + و تقیید بانکه آن چیز حاضر بودی بجهت آنست که اگر در بعض اوقات مسئول شخصی حاضر نبودی سکوت کردی یا بقول معروف دلجوئی وی کردی و اعتذار نمودی اما بصریح ترد و منع نکردی و نیز گفته اند که تکلم بکلمهٔ لا از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت منع عطا نبود و از ینجا لازم نیاید که بقصد اعتذار نیز نگفتے و لهذا در اعتذار آن جماعه که از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم طلب سواری نمودند تا با وے بغزا روند فرمود لا اجد ما احملکم علیه و با وجود آن فرق ظاہر ست میان لا اجد ما احملکم و لا احملکم و نیز گاہی اگر چیزی حاضر نبودی سائل را باستقراض فرمودے و بمقتضاے آن وعده کردے و بضمانت او در آمدے روزے مردے آمد و سوال کرد فرمود نزد من چیزے نیست تو بخر اگر چیزے آید باقتضاے آن خواہیم کرد عمر بن الخطاب گفت یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خداے تعالے بچیزے که قادر نیستی بر آن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را این سخن از عمر ناخوش آمد

ومنقبض شد مردے از انصار ایستادہ بود گفت بدہ یا رسول اللہ و مترس از خدا تقرر و تنگی را پس آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم تبسم کرد و اثر خوشی و تازہ روئی در چہرۂ مبارکش پیدا آمد و فرمود بہذا امرت باین امر کردہ شدہ ام
من و آنکہ گفتم کہ اگر در دادن مصلحت بودے برای آنست کہ بسا بودی کہ کسی چیزی ازان حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم طلبیدے و ندادے چنانکہ عمل و حکومت بطالب ندادی تا در انتظام مہام مسلمانان و صلاح حال آن شخص
خللے راہ نیابد و گاہے منع کردے تا آن شخص در حیطۂ طمع و حرص نیفتد و باین رذائل گرفتار نگردد حکیم بن حزام کہ یکی از
اقربای ام المومنین خدیجہ رضی بود چیزے ازان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طلبید فرمود یا حکیم من میدہیم ترا آنرا ولیکن
کراہتے بادی ہمراہ خواہد بود و نصیحت کرد او را کہ تا توانی سؤال مکن از ہیچکس گویند کہ بعد ازان حال حکیم در ترک سوال
بجائے رسیدہ بود کہ اگر تازیانہ از دست وی بیفتادی از کسے نہ طلبیدی و نگفتی کہ بردار و بدہ مرا و در صحیح بخاری
آمدہ ست یکبار ی آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مال کثیر بخش میکرد عباس آمد و بطلبید و اظہار احتیاج و قرضداری
خود کرد فرمود بردار یا عباس ہرچہ خود توانی برداشت ببر گفت یا رسول اللہ بفرما مردم را تا بردارند برای من و برسانند
بخانۂ من فرمود ہرچہ خود توانی برداشتن ببر دیگر نمیشود ہرچند عباس درخواست کرد قبول نیفتاد پس برداشت عباس
بر دوش خود آنچہ توانست و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجانب وی می نگریست و تعجب میکرد از وے
تا اگر قرضے یا حاجتے دیگر پیش آمدہ بود مر عباس را کذا جاء و بالجملہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اجود الناس بود
ہر کہ ہرچہ خواستی بدو دادے از اندک و بسیار و چنان بے ملاحظہ و بی صرفہ دادی کہ کسے از فقر نترسد و از تہیستی
نیندیشد و درین معنی گفتہ است + ہرچہ آمدت بدست بدادے تو بیش ازان + این جود آنکس ست کش از فقر
عار نیست + و چون محتاجے را بدیدے طعام و شراب خود کہ احتیاج بآن بودے و ضرور یست بر وے ایثار کردے
و خود بکار نبردے و تشنہ و گرسنہ ماندے و در عطا و تصدق متنوع بودے و با نواع گوناگون انعام و احسان کردی
گاہے چیزے بخشیدے یعنی ہبہ کردے یا از حقے و دینے کہ بر کسے داشتی درگذشتے و ابرای ذمۂ وی کردی گاہ صدقہ
دادے گاہ ہدیہ کردے فرق میان صدقہ و ہدیہ آنست کہ صدقہ را مخصوص بفقرا دارند و ہدیہ عامتر ازان و صدقہ بطریق تعطف
و مہربانی و احسان بود و ہدیہ بطریق تعظیم و اکرام و تواضع گاہ کالائے بخریدے و ثمن ادا کردے و باز کالا را بصاحب کالا
بخشیدی چنانچہ در حدیث بخاری و مسلم آمدہ است کہ جابر بآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شترے پیشکش کرد
تا سوار شود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بفروش شتر خود را گفت این شتر ازان تست یا رسول اللہ
پدر و مادر من فدای تو باد شتر چہ باشد فرمود البتہ بفروش پس جابر حسب فرمودہ شتر بدست آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بفروخت و بفرمود بلال را کہ ثمن او را نقد کردہ بوی بدہ بلال ثمن را نقد ساخت پس گفت باوی رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثمن را و جمل را ہر جا برو ببر و بگو برکت دہد خدای تعالی ترا ہم در جمل و ہم در ثمن و اینہمہ مکافات
قول جابر بود کہ گفت شتر ازان تست یا رسول اللہ پس ہم ثمن داد و ہم جمل و دعا برکت و خیر علاوہ آن ساخت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم و گاہ از کسے چیزے قرض کردے و در وقت ادای قرض زیادہ از مبلغ ادا کردی مسلم از ابی رافع آوردہ
کہ گفت قرض کردہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از مردے شتر جوان را چون شتران صدقہ آمد ما امر کرد
مرا کہ ادا کنم شتر بچہ آن مرد را گفتم یا رسول اللہ نمی یابم درین شتران مگر کلان ہفت سالہ را فرمود بدہ ہمان شتر را

زیرا که بهترین آدمیان نیکوترین ایشانست در اداے قرض و بخاری نیز مثل این آمده و گاه گاهی بخریدی و زیاده
ثمن بدادے چنانچه احمد و ترمذی و ابو داؤد و ابن ماجه روایت از سوید بن قیس آورده اند که گفت آوردیم از
جانب هجر جامه را بمکه پس آمد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بخرید سراویل را و آنجا مردی بود که بمی کشید
ثمن را باجرت پس گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بکش و بچرب بکش کاه و هدیه قبول کردی و اضعاف
آن انعام فرمودے چنانکه ترمذی در شمائل از ربیع بنت معوذ آورده که گفت فرستاد مرا معاذ بن عفراء رضی الله عنه از عنب
بود برو دے خیارهاے نرم پشم دار و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت خیار را پس آوردم آن را
بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بود نزد وے حلیه که آورده بودند از بحرین پس پر کرد دست مبارک خود را و عطا کرد
مراد غرض آن بود که بهر نوع که ممکن ست از انواع احسان و منفعت بخلق رسانیدے و خود وجود شریف وے سراسر
رحمت و نعمت بود بر خلق خدا اینها خود نعمتهاے دنیاوی بود و نعمتهاے اخروی را چه گویند که همه را بکرم و رافت خود
از ورطهٔ هلاک ابد و عذاب آخرت برآنید چه بدعوت و وضع شریعت و چه بدعا و شفاعت جزاه الله عنا خیر الجزاء
و صلی الله علیه و علی آله و اصحابه وسلم و مردمان را بصدقه امر کردے و تحریض و ترغیب نمودی و فرمودے اگر مثل
کوه احد مرا زر باشد خوش ندارم که سه شب بران بگذرد و نزد من از ان چیزی باقی ماند مگر چیزے که برای اداے دین
نگاه دارم رواه البخاری و فرمود هر روز دو فرشته از آسمان نازل شوند دعای یکی این باشد که خدا وندا برای آنکه
انفاق کند خلف ده و دیگرے گوید خداوندا آنرا که امساک ورزد تلف کن رواه البخاری و مسلم و نیز روایت کرده اند که
باسماء بنت ابی بکر رضی فرمود بده و مشمار تا خدا نیز بر تو نشمارد و نگاه مدار تا خدا نیز از تو نگاه ندارد و بده آنچه توانی و نیز آورده اند
از ابی ذر غفاری رضی که گفت نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمدم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سایهٔ
خانهٔ کعبه نشسته بود چون بدید مرا فرمود زیانکار انند ایشان سوگند برب الکعبه گفتم مادر و پدر من فداے تو باد
رسول الله چه کسان اند ایشان فرمود آنها که مال بسیار جمع کردند مگر آنانکه بریزند آن اموال را از پیش و پس و راست و چپ
و بسیار کم اند آنها که اینچنین کنند و ترمذی از ابی هریره آورده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم جاهل سخی دوست
تر ست نزد خداوند تعالی از عابد بخیل و از ابی سعید آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو خصلت جمع
نشود در مؤمن بخل و بدخلقی و رزین از امیر المومنین علی رضی آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مبادرت
و شتاب کنید بتصدق که درنگذرد و بلا از وے یعنی هر که تصدق کند نرسد بوی بلا و سرایت نکند در وے و تصدق
سپر وے گردد و امام احمد از بعض اصحاب آورده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنکه سایه کند بر سر مؤمن
صدقهٔ وے خواهد بود و احادیث در باب فضل تصدق و ذم امساک بسیارست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بحال و مقال کسان را بسخاوت و سماحت دعوت کردے تا چون بخیل و شحیح بخل و شح بمعنی نزدیک بهم اند ضد جود و سخا
می گویند که سخا صفت غریزیه است و شح مقابل اوست و شح صفت نفس ست و جبلت اوست که نسبت دامساک
و انقباض خاصیت اوست قال الله تعالی + و من یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون + و فلاح صفتیست جامع
سعادت دارین را و شح از آدمی عجب نیست که جبلی اوست و عجب از وجود و سخاست و جبلت و میگویند که سخا اتم و
اکمل ست از جود و در مقابلهٔ او بخل ست و در مقابل سخا شح ست و جود و بخل اکتسابی اتفیا در آمدنی هست بخلاف شح

دنیا که آن از ضروریات غریزه اند هر سخی را جواد میتوان گفت اما هر جواد را سخی نتوان خواند وجود دریا و توقع ثنا وغیره از خلق وطلب ثواب ورفع درجات از حق راه یابد بخلاف سخا زیرا که وی پیدا میگردد از نفس زکیه مرتفعه از اغراض کذا فی المواهب اللدنیه نقلا عن العوارف اگر گفته شود که سخاوت صفت بنده است وجود صفت الهی تعالی ولا بد هر چه صفت الهی ست اتم واکمل بود از انچه صفت بنده است جوابش آنست که اطلاق سخاوت بر الله تعالی از ان نکنند که سخاوت غریزه است و وی تعالی منزه است از ان و در آدمی کمال ست که نورانیت آن بی اختیار از باطن وی سر میزند و از آلودگی غرض و عوض معرا می آید بخلاف جود که گاهی مشرب بغرض غایت میگردد بلکه گفته اند که دور آن از آدمی بی این شوب میسر بلکه ممکن نیست حتی که گفته اند که در صورتی که آدمی بیک فقیری ناتوان درمانده که هیچ نوع غرض بوی راه ندارد وطمع صیت دنیا نیز در نظر نبود احسان میکند آنجا نیز المی از اتحاد جنسیت و مهر باطن و باطن وی عارض میگردد که بدان رفع و ازاله آن الم میکند از خود و حقیقت جود و کمال آن منحصر ست در ذات اقدس باریتعالی که بی شائبه غرض وغایت افاضت نعم وخیرات میکند پس انچه صفت باریتعالی ست اکمل ست از انچه صفت بنده است فافهم و بالجمله اگر بخیل تیز حال مبارک وی را مشاهده کردی در وی اثر کردی و بکرم و بذل وجود و سخاوت متخلق گشتی و هر که با وی صلی الله علیه وآله وسلم مخالطت و مصاحبت کردی چندان تاثیر صحبت گرامی وی غلبه کردی تا درجه جود و سخاوت و سائر صفات حمیده بی اختیار گشتی و مالک نفس خود نشدی تا احسان و بخشش و کرم بر وی غالب گشتی و احتمال دارد که ضمیر وی در قول وی هر که با وی مخالطت کردی اشارت بانکس بود که حال مبارک ورا مشاهده کردی یعنی بخیل و شحیح بتاثیر مشاهده حال عظیم و صحبت شریف وی بجائی رسیدی که هر که با وی مصاحبت کردی جواد و سخی شدی و در ضمن این گویا احوال کرامت مآل صحابه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و رسیدن ایشان بمقام کمال و تکمیل بیان میگردد و این وجه اغلب و حسن اعذب و ادخل ست در مبالغه بعید از شائبه تکرار کما لا یخفی و ازینجهت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم محل انوار کرائم صفات و حمائد اخلاق وجود و سخاوت و بی تعلقی بدنیا ومتاع آن بود لهذا منشرح القلب و شادان نفس و منبسط الخاطر و طیب النفس بود وی صلی الله علیه وآله وسلم چه همه انقباض وغم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و صفات رذیله و بخل و شح و تعلق بدنیا و ماسوی الله پیدا گردد و بدانکه جوهر پاک حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم جامع جمیع انوار و اسرار کمالات و حقائق بود زیرا که نفس پاک وی اشرف نفوس و مزاج شریف وی اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد لابد فعل وی احسن افعال و شکل وی املح اشکال و خلق وی احسن اخلاق و حمائد صفات و افعال وی در غایت توسط و اعتدال باشد خصوصا شجاعت و سخاوت و حکمت و اخبار شجاعت وی از کتب سیر در غزوات و جهادات معلوم گردد و کمال علم و حکمت وی از قواعد و قوانین شریعت وی مبرهن و روشن ست چون اینجا سخن در سخاوت رفت چند حدیث ازین باب نقل کنیم در صحیح بخاری از حدیث انس می آرد که آمده بود نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مال کثیر از بحرین فرمود بریزید این مال را در مسجد پس بنماز آمد و التفات نکرد بدان مال که در گوشه مسجد افتاده بود و چون فارغ شد از نماز بیامد و بر سر مال بنشست و پریشان کرد آن مال را بر مردم و ندید هیچ یکی را مگر آنکه بداد ورا از ان مال و از مجلس برنخاست تا تمامه آن مال قسمت نکرد و برداشتن عباس رض مال را بر دوش خود درین قضیه بود چنانکه گذشت و سیوطی در شرح صحیح بخاری از ابن ابی شیبه می آرد که آن مال

کرد بچون آمد بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قسمت کرد صد هزار درهم بود و آن اول خراجی بود که آمد به دولت
دولت اسلام انتهی و در مواهب لدنیه از ابن فارس نقل کرده که وی در کتاب خود که در اسمای آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم تبع کرده میگوید که در روز حنین زنی آمد و شعری خواند که ایام رضاع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ذکر
در برادران بود بیاد داد هرچه از ایشان گرفته بود همه را بایشان داد و عطاهای کثیره نا محصوره کرد که چون آنها را قیمت
کردند بالفصد هزار هزار آمد این وجیه گفت که این نهایت جود وی ست که شنیده نشده است مثل او در وجود انتهی
و در حدیث مسلم از انس آمده که مردی بحضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم آمد و چیزی درخواست کرد پس آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم او را گوسفندان که پر کرده بودند میان دو جبل را پس بازگشت آن مرد بسوی قوم خود و گفت اسلام
آرید ای قوم که محمد عطا می کند همچو عطای کسی که نمی ترسد از فقر و هم در حدیث مسلم ست از صفوان بن امیه که گفت الله
بتحقیق داد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنچه داد و بود وی در وقتی مبغوض ترین مردم نزد من تا که دعطا کرد
مرا تا آنکه گشت نزد من محبوب ترین آدمیان صلی الله علیه وآله وسلم ابن شهاب گفته داد او را روز حنین صد غنم پس
داد صد غنم دیگر بعد از آن صد دیگر و در مواهب لدنیه از مغازی واقدی می آرد که عطا فرمود در روز حنین وادی
پر از شتر و غنم پس گفت صفوان گواهی میدهم که مسامحت نکند باین بخشش مگر نفس پیغمبری و این صفوان بن امیه
از مؤلفة القلوب بود و انعام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر مؤلفة القلوب در روز حنین که متصل فتح مکه
بود از حد تجاوز بود و مؤلفة القلوب آن جماعه را گویند که صدق ایمان هنوز در دل ایشان نه در آمده و قوت نه
پذیرفته بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میخواست که بنعمت دنیاوی و احسان و انعام دلهای ایشان را
بایمان الفت دهد و محبت بخشد زیرا که محبت محسن جبلی ست و این جماعه از مسلمانان را در اوائل اسلام در زکوة
حصه بود چنانچه منطوق آیت مصارف ست بعد از آنکه شوکت اسلام قوت پذیرفت و احتیاج بتالیف ایشان
نماند باجماع صحابه برطرف شد و این جماعه اند که در فتح مکه اسلام آوردند و غنائم روز حنین در کثرت تجاوز از حد
احصا بود و اکثر آن را بقصد تالیف باهل مکه داد و قسمت ایشان زیاده کرد بخاری و مسلم و ترمذی از انس رض
آورده اند که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اموال را باهل مکه داد جماعه انصار در اینجا گفتگوی کردند و گفتند
که شمشیرهای ما از خون ایشان هنوز خشک نشده است و غنائم را بایشان میدهند و در وقت شدت ما را میخوانند
و در وقت غنیمت دیگران را این خبر بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسید پس انصار را جدا در خیمه خود طلبید و
گفت از شما اینچنین سخنان بما رسانیدند آیا واقع ست گفتند بلی یا رسول الله بعضی از نادانان و سبکساران
گفته باشند اما فقها و اهل رای از ما شاکت اند و بحکم خدا و رسول خدا راضی فرمود این قوم من نو عهد اند باسلام و هنوز
ایمان در دل ایشان نه در آمده و بر ایشان حادثه ها رفته و نهب و تاراج یافته اند خواستم که بدنیا و متاع آن دل ایشان
بدست آرم تا سبب در آمدن در اسلام باعث تقویت ایشان گردد و متاع دنیا سهل ست من با شمام و شما با من
آیا راضی نیستید شما که مردم دنیا و شتر و گوسفند بخانه ببرند و شما خدا و رسول خدای را ببرید گفتند بلی یا رسول الله رضینا اجمعین

باب صیام النبی صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه مقصود از صیام امساک نفس ست از خسائس عادات
و حبس او ست از شهوات و مالوفات و صوم کامل آنست که جوارح و اعضا را از معاصی و حرکات شنیعه باز دارد

واختلاف ست علما را کہ صوم افضل ست یا صلوٰۃ مشہور میان جمہور تفضیل صلوٰۃ ست بر سائر اعمال از جہت حدیث اعلموا
ان خیر اعمالکم الصلوٰۃ رواہ ابوداؤد وغیرہ وبعض گفتہ اند کہ صوم افضل ست از جہت حدیث نسائی کہ از ابی امامہ آوردہ
کہ گفت آمدم حضرت پیغمبر را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وگفتم یا رسول اللہ بفرما مرا کارے کہ اخذ کنم آن کار را از تو فرمود
لازم گیر بر خود صوم را کہ ہیچ عملے مثل آن نبود وغالباً مراد نفی مماثلت در وجہ مخصوص کہ از فوائد وثمرات صوم ست
خواہد بود واللہ اعلم ودر فضیلت صوم در صحیح بخاری از ابی ہریرہ آمدہ کہ الصیام لی وانا اجزی بہ والحسنۃ بعشرۃ امثالہا
ودر مسلم آمدہ کہ کل عمل ابن آدم لہ الا الصیام ہو لے وانا اجزی بہ ودر موطا آمدہ کہ ہر حسنہ کہ ابن آدم کند بدہ کنندہ
است تا ہفتصد مگر روزہ کہ آن مراست ومن جزا میدہم بروے بآنچہ قدر وکیفیت آنرا جز من کسے نداند وبعض گفتہ اند
کہ اضافت ونسبت وے بذات پاک حق برای تکریم ست چنانچہ ناقۃ اللہ گفتہ والا ہمہ چیز وہرچہ در عالم ست از ان
اوست وبرای اوست جل وعلا وگفتہ اند کہ عبادت کردہ نمیشود ونشدہ ست بصوم غیر حق سبحانہ وتعالےٰ از ہیچ
کافرے در ہیچ عصرے از اعصار سجود خود را تعظیم نکردہ است وعبادت ننمودہ بصوم اگرچہ بصورت نماز وسجدہ ونثار
اموال وتصدق وے از راہ ودر زیارت کردن وگرد وے گشتن تعظیم میکند ونیز گفتہ اند کہ روزہ برائے من ست
بجہت آن گفت کہ در وے ریا کہ شرک اصغر ست نمیرود وخالص برای اوست تعالی وہیچکس بر ان مطلع نہ بخلاف صلوٰۃ
وزکوٰۃ وحج وغزوہ وغیر آن از عبادات ظاہرہ ومعنی عدم ریا در صوم آنست کہ بمجرد فعل وے ریا را بدان راہ نیست
واگر بگوید کہ من روزہ دارم واظہار آن کند ریا راہ بیابد اما این از جہت اخبار واظہار اوست نہ در مجرد فعل بخلاف
بقیۂ اعمال کہ در آمدن ریا در ان بمجرد فعل ست بیہقی از شداد بن اوس آوردہ کہ فرمود آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم ہر کہ روزہ بریا داشت پس بتحقیق مشرک شد وبعض گفتہ اند الصوم لی برای آن ست کہ نفس صائم را در حقیقت روزہ
حظے نیست چنانکہ در اول این حدیث در صحیح بخاری آمدہ ترک میکند بندہ طعام وشہوت وشراب خود را از جہت من
پس از ان فرمود الصوم لی وانا اجزی بہ وبعضے از محققین گفتہ اند کہ استغنا از طعام وغیرہ از صفات ربوبیت است
وچون تقرب جست بندہ بدرگاہ عزت بدانچہ موافق صفات اوست تعالی اضافت کرد آنرا بخود یعنی سائر اعمال عباد
مناسب احوال وصفات ایشانست مگر صیام کہ او مناسب صفتی ست از صفات حق ومتعلق بدانست یا از جہت آن
گفت الصوم لی کہ مقدار ثواب مضاعفت اجر آن را جز وے تعالی نداند وجز سعت علم وے سبحانہ بدان محیط
نگردد وچون جواد کریم بذات اقدس خود متولی جزای آن شدہ وفرمودہ من میدہم جزای آن لابد تقاضائے
سعت عطا عظم جزا کند واین معنی اوفق وانسب ست بسیاق حدیث کہ فرمود الحسنۃ بعشر امثالہا الی سبع مائۃ ضعف
الحدیث وباین جہت در اول شرح حدیث بدان اشارت نمودیم وبالجملہ عبادت صیام را شانی عظیم ست میان
عبادات خصوصاً صوم رمضان را کہ فرض ست ودر صحیح بخاری از ابن عباس آوردہ کہ کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اجود الناس
واجود ما یکون فی رمضان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کریمترین وجوادترین خلق بود دائماً ودر ماہ رمضان سخاوت
وبخشش وبر مردم وایثار وے ایشان را بر خود در حاجات از ہمہ اوقات زیادہ بودی وصدقات وخیرات کردی
ودر لیالی وایام رمضان بر ہمہ لیالی وایام مضاعف گشتے وبذکر ونماز واعتکاف وتلاوت جمیع ساعات روز وشب را
مستغرق داشتے واین ماہ عظیم را بعبادات گوناگون مخصوص گردانیدی ودرین فقرہ اشارت کرد بآنکہ چون این ماہ عظیم است

بمواسم خیرات و منبع برکات و نعم الٰہی تعالیٰ و فیوض وے بر بندگان اجل و اعظم ست شکرانه آن نیز انواع عبادات
و مزیات اکثر و اوفر بود و چون جود حضرت واهب البرکات دروی متضاعف بود جود حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
سید السادات نیز متکاثر میشد چه باریتعالی او را مظهر انوار صفات و محل آثار کمالات خود گردانیده بود و بر آنچه محبوب وی
تعالی ست او را مجبول ساخته و عادت او گردانیده و آنچه مذکور شد جزو حدیث ست تمام وے اینست اجود ما یکون
فی رمضان حین یلقاه جبرئیل یعنی جواد تر بود در رمضان لاسیما دران هنگام که ملاقات میکرد آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم را جبرئیل وکان جبرئیل یلقاه کل لیلة فی رمضان وبود جبرئیل که ملاقات میکرد او را هر شب در رمضان حتی ینسلخ
تا سلخ رمضان و آخر وے یعرض علیه النبی القرآن عرض میکرد و میگذرانید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جبرئیل
علیه السلام قرآن را و در روایتے فیدارسه القرآن پس مدارست میکرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با جبرئیل علیه
السلام قرآن را و مدارست بهمدیگر خواندن چنانچه حفاظ بطریق دور میخوانند فاذا لقیه جبرئیل پس چون ملاقات میکرد
او را جبرئیل کان اجود بالخیر الخ جواد تر و تیز تر بخیرات من الریح المرسلة از بادی که فرستاده میشود و مطلق گذاشته
می شود تا برسد و شامل شود همه چیز را که بران میوزد و همچنین اثر جود و کرم وی بهمه کس و همه جا میرسید و نزد امام احمد
در آخر این حدیث آمده که لایسأل شیئا الا اعطاه سوال کرده نمی شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هیچ چیزی را مگر
آنکه میداد آنرا چنانچه در آخر فصل زکوٰة گذشت و ازین حدیث استنباط کرده اند که آدمی را باید که در ایام شریف و
مواسم خیر و حضور صحبت صلحا در کسب خیرات و احراز وجوه مبرات بیشتر و بجد تر ساعی باشد و بالله التوفیق آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در بعضے از لیالی رمضان وصال کردے یعنی دو روز یا زیاده بران پیاپے روزه داشتے
بے آنکه چیزے بخورد و بنوشد و افطار کند و دیگران را که بقصد متابعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم شروع
در صوم وصال کردندے بجهت رحمت و شفقت و کراهت تعمق و توغل چنانکه در حدیث عائشة آمده است از وصال
نهی فرمودے صحابه گفتند یا رسول الله چون تو وصال میکنی سبب نهی ما از وصال چیست با آنکه ما را اتباعت
خود میفرمائی فرمود لست کهیئتکم نیستم من همچو هیئت و صفت شما یعنی حال و صفت من مثل حال و صفت شما نیست و در
روایتے لست مثلکم و در روایتے لست کاحدکم یعنی همچو یکے از شما نیست و در روایتے آمده ایکم مثلی کدام یکے از شما مثل
من ست انی ابیت عند ربی بدرستی که من شب میکنم نزدیک پروردگار خود که پرورنده و تربیت کننده من ست و فی لفظ
و در لفظے دیگر از حدیث همچنین آمده اظل عند ربی یعنی روز میکنم نزد پروردگار خود گویند اصل معنی وے همین ست و
مراد اینجا مطلق کون ست چنانچه اضحی فلان کذا میگویند و تخصیص وقت ضحی بدان مراد نبود و در آیت کریمه
واذا بشر احدهم بالانثی ظل وجهه مسودا + نیز مطلق مراد ست و در فتح الباری گفته که راجح الروایات لفظ ابیت ست
نه اظل یطعمنی ویسقینی طعام میدهد و آب میدهد مرا پروردگار من و در روایتے انی اطعم واسقی من طعام داده میشوم و آب
داده میشوم و در لفظے آمده لی مطعم یطعمنی وساق یسقینی مرا طعام دهنده است که طعام میدهد مرا و آب دهنده است
که آب میدهد مرا و این حدیث با اختلاف الفاظ و تعدد طرق در صحیحین و غیرهما مذکور ست و علما را درین طعام و
شراب چند قول ست یکی آنکه طعام و شراب محسوس بود یعنی برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر شب از نزد پروردگار
طعام و شراب می آمد و میخورد و می نوشید و این کرامتی بود از خداوند تعالی مخصوص بوی صلی الله علیه وآله وسلم

چه حقیقت لفظ طعام و شراب و معنی حقیقی وے اینست که عدول از حقیقت موجب ظاهر ندارد و پس حمل بر حقیقت متعین بود
و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگرچه خورد و زنانه نیز فرض کنند چنانچه حقیقت لفظ اظل ست زیرا که این از طعام
جنت و شراب وے بود که احکام تکلیفیه بران جاری نباشد چنانکه در غسل صدر شریف در طشت ذهب و فضه
که در حدیث صحیح وارد شده است با آنکه استعمال اوانی ذهب و فضه دینویه حرام ست و ابن منیر گفته آنچه موجب افطارست
شرعاً طعام معتاد ست اما آنکه خارق عادت ست و از بهشت از پیش پروردگار آمده تناول و تعاطی وی از جنس اعمال
نیست بلکه از جنس ثواب چنانچه اہل جنت را در جنت باشد ابطال عادت نکند و بعض گفته اند که مراد بطعام و شراب اینجا قوت ست
که لازم اوست پس گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب می بخشد و افاضه میکند چیزے که قائم مقام شراب
و طعام میگردد و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم بی ضعف و فتور و شما را اینحالت نیست یا مراد بطعام و شراب
سیرے و سیرابی ست که بی طعام و شراب آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را حاصل میشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد
و این غیر معنی قوت ست چه توانند که قوت بر طاعت و عبادت با وجود گرسنگی و تشنگی نیز بخشند و درینمعنی قوت در ضمن سیری
و سیرابی ست و گفته اند معنی اول راجح تر ست چه سیری و سیرابی منافی حال صائم ست و مفوت مقصود از صوم و وصال
چه روح این عمل گرسنگی و تشنگی ست و نیز حال آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در اکثر جوع بود و شبع نبود تا آنکه سنگ
بر شکم مبارک می بست کذا ذکر فی فتح الباری و قول دوم از ابن قیم در کتاب ہدی و از ابن رجب در لطائف نقل کرده اند
آنکه مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم وی از قوت و شبع بلکه مراد غذای روحانی بود که از معارف لذات
مناجات و فیضان لطائف الہی که بر دل شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم وارد میگشت و آنچه توابع آنست
از احوال شریفه از نعیم روح و شادی نفس و روح دل و روشنائی چشم که بآن چندان قوت و قدرت و مسرت حاصل آید
که بدن از غذاے جسمانی مستغنی شود و مدتی مدید بگذرد که احتیاج بغذا نیفتد بلکه یاد از ان نیاید و این در محبتهای
مجازی و مسرتهای صوری تجربه است چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی و درینمعنی گفته اند + لها احادیث من ذکراک تشغلها
خطاب بمحبوب میکند که شتران را که در راه طلب تو میروند کلامها و حدیثهاست معنوی از یاد تو که باز میدارد آنها را عن
الشراب و تلهیها عن الزاد + از آب و باز میدارد آنها را از توشه طعام یعنی چندان بیاد تو مشغول و بذکر تو مملو اند که
از طعام و شراب یاد نمی آرند و حاجت بدان ندارند + لها بوجهک نور تستضیئ به + مر ایشان را از چهره روی تو نوریست
که روشن میشوند بدان نور در راه سیر و مدد روشنائی آن + و من حدیثک فی اعقابها حاد + و از حدیث تو و سخن که در یاد تو
میکنند در پس آنها حادیست یعنی حدی گوینده و عرب وقتی که شتران از سیر مانده شوند حدی میکنند بصوتی که
دارند و اشعار میخوانند که شتران بوے تازه و قوی میشوند و در سیر تیز و تند میروند + و اذا اشتکت من کلال السیر واعدها +
چون شکایت میکنند آن شتران از کندی و سستی سیر وعده میکنند آنها را + روح القدوم فتحیی عند میعاد + خوشی و شادی
دلها پس زنده میشود دلها نزد وعده یا نزد وقتی که قرار داده شده است برای وصال و مصنف مے گوید که
این قول دوم که مراد غذای روحانیست مختار ست چه اگر بر حقیقت طعام و شراب حمل کنند وصال متصور نبود زیرا که
معنی وصال آنست که در شب طعام نخورند و آب ننوشند بلکه صیام باطل شود بر تقدیر روایت اظل که بمعنے روز ست
و قد عرفت جوابه و الله اعلم فرع + اختلاف ست علما را در صوم وصال مر غیر آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم

کہ جائزست یا حرام یا مکروه وطائفه گویند که جائزست مرکسے را که قادرست بران ومرویست از عبد الله بن زبیر
وغیر او از سلف وگویند که وے شش وصل میکرد چند روزه ودر روایت صحیحه آمده که پانزده روز وصال میکرد وجماعه دیگر از
صحابه وتابعین برانند که صحابه بعد از نهی وصال کردند وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مقرر داشت پس معلوم شد که
نهی بجهت رحمت وشفقت وتخفیف بود چنانچه بتصریح در حدیث عائشه رض آمده نه برای تحریم واکثر برانند که جائز نیست
وامام ابوحنیفه وامام مالک برین اند وامام شافعی تنصیص کرده برکراهت واصحاب وی مختلف اند که این کراهت تحریمی
یا تنزیهی واول صحیح ترست وامام احمد واسحق میگویند که جائزست تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید نزد بخاری آمده که
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وصال مکنید واگر یکے از شما خواهد که وصال بکند گو بکند آنرا تا سحر واین در حقیقت
تاخیر افطارست نه وصال واین نیز بر تقدیریست که مشقت نباشد وباعث تعذیب نفس نگردد والا داخل قربت نبود
وظاهر حدیثے که گذشت در آنست که وصال از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست وجمهور برانند که محرم ست بر غیر
صلی الله علیه وآله وسلم از جهت عموم نهی در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم لا تواصلوا ورحمت وشفقت منافات ندارد
بحرمت غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود واز اهل سلوک آنهائی که مولع اند بریاضت نفس وگداختن وے انتظار
میکنند بکیف آبی تا از حقیقت وصال بر آید والله اعلم وعادت شریف آن بود که در روزه رمضان شروع نکرد وے الا
بعد از رویت هلال علی التحقیق یعنی مشاهدةً وعیاناً یا گواهی یک عدل چنانکه یکبار بشهادت ابن عمر رض روزه داشت
احمد وابوداؤد آورده اند که ابن عمر رض گفت میدیدند مردم هلال را وجستند او را پس خبر کردم من رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم که من دیده ام پس روزه داشت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وامر کرد مردم را بروزه داشتن ویکبار
دیگر بشهادت یک اعرابے روزه داشت چنانچه ابوداؤد وترمذی ونسائی وابن ماجه ودارمے از ابن عباس
آورده اند که گفت اعرابی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت دیده ام من هلال را ودر بعض
روایات آمده یعنی هلال رمضان را پس بفرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا شهادت میدهی تو که لا اله الا الله
گفت نعم وفرمود گواهی میدهی که محمد رسول الله گفت نعم پس فرمود بلال را اعلام کن مردم را که روزه دارند وبمجرد اخبار
ایشان اکتفا کرد وتکلیف لفظ شهادت نکرده مذهب حنفیه وصحیح نزد شافعیه ومشهور نزد امام احمد همین ست زیرا که
این امر دینی ست که متعلق ست بآن وجوب صوم پس مشابه شد بروایت اخبار واحادیث ومقبولست درو خبر
واحد عدل وشرط نیست لفظ شهادت اگر ظاهر حال مخالفت وتکذیب آن نباشد ونزد مالک در قولی از شافعی وبروایتے
از احمد واسحق شرط ست شهادت اثنین چنانچه در سائر شهادات ومتمسک ایشان حدیثی ست که ابوداؤد ودارقطنے
از امیر مکه که حارث بن حاطب بود آورده اند که گفت عهد کرد بسوی ما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه داریم
برویت هلال واگر نه بینیم وگواهی دهند دو گواه عدل روزه داریم بگواهی ایشان وگفته اند که اسناد وی صحیح متصل ست
ودر روایت نسائی از عبد الرحمن زید بن الخطاب نیز مانند این آمده وجواب داده اند ازین تمسک بآنکه این حدیث
منطوق دارد ومفهوم او را معارض شد آن احادیث که در قبول شهادت واحد وارد شده وترجیح کردیم ما آنها را
بدلیلے که گذشت وعدالت مخبر شرط ست باتفاق واز طحاوی منقول ست که شرط نیست وگفته اند که مراد وی آنست
که مستور الحال بود واز حدیث اعرابی که بوجود ایمان از وی اکتفا کردند هستیناسے بآن توان یافت ونزد ما عامتر ست

کرآن یک کس مرد باشد یا زن حر باشد یا عبد کذا فی الهدایه و اگر رویتے و شهادتے و اخبارے نبودے شعبان را
سی روزه شمردے و آنگاه روزه داشتے در حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق متعدده آمده که آنحضرت
صلے الله علیه و آله وسلم فرمود روزه دارید برویت هلال و افطار کنید برویت وے و اگر پوشیده شود
بر شما هلال در زیر ابر پس شمارید شعبان را سی روز و در بعض روایات تمام کنید سی روز را از شعبان بعد ازان
روزه دارید و در بعض روایات آمده فاقدروا له و معنے این لفظ نزد جمهور ائمه و علما همین ست که در روایات دیگر
بصریح آمده که تمام کردن شمار شعبان ست سی روز یعنے اندازه کنید هلال را بشمار کردن شعبان و بعض گفته اند
که مراد اندازه سیر قمر ست بحساب منازل وے و مآل وے نیز بمعنے باقی روایات آید و لیکن گفته اند که
این مشکل ست بر عامه پس آسان اندازه به شمار ایام بود با آن که ظاهر روایات دیگر نیز همین ست و نیز قول
منجمان معتبر نیست الا در بعض روایات شاذه فقهیه که درین باب اعتبار آن آمده و بر هر تقدیر ازین
حدیث مستفاد گردد که روزه در روز شک به نیت رمضان مکروه بود و برین اند اکثر ائمه الا نزد امام احمد که
گوید واجب ست صوم رمضان در صورتیکه پوشیده شود ماه زیر پرده ابر یا غبار در شب سی ام از شعبان و معنے
حدیث فاقدروا له آنست یعنے تنگ کنید ماه را یعنے بگردانید و اعتبار کنید او را بیست و نه قدر بمعنی ضیق بسیار آید
چنانچه در کریمه و یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر و من قدر علیه رزقه + و امثال آن یا بمعنے اندازه باشد و مراد آن باشد که
اندازه کنید و فرض کنید طلوع ماه را و معنے روایات دیگر را که واقع شده تمام کنید شعبان را یا شمار کنید او را سی روز یا تمام کنید
شمار او را سی روز هم باین تاویل کنند و عمل ابن عمرؓ را و بسیاری از اکابر صحابه را باین وجه نقل کنند که چون از شعبان
بیست و نه میگذشت طلب مینمودند ماه رمضان را اگر میدیدند یا از کس چیزی می شنیدند روزه میداشتند و اگر نه
چون مطلع صاف بودے بافطار بر میخاستند در صباح آن و اگر در مطلع علتے بودے روزه دار برمیخاستند و نهایت
نزد ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شک روزه ندارند که مکروه است و اگر دارند به نیت نفل دارند و حدیثے
نیز درین باب نقل میکنند و آنکه از عمل اصحاب نقل کرده اند نیز محمول بر روزه نفل ست و ثانی الحال اگر این روز از رمضان
ثابت شود در روزه هم از رمضان واقع شود و اگر موافق عادت وی باشد در روزی واقع شود که روزه دران روز
معتاد او ست روزه داشتن بهتر ست و آنکه در حدیث صحیح از عمار آمده که هر که روزه دارد یوم الشک پس تحقیق عصیان کرد
ابو القاسم را یعنے محمد رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم مراد ازان روزه به نیت رمضان ست والله اعلم و میفرمود
آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم کسان را که بشهادت یک شاهد روزه بدارند و بشهادت دو شخص بکشایند وجوب
شهادت دو شخص براے کشادن روزه یعنے عید کردن متفق علیه است میان علما مگر نزد ابی ثور که از اصحاب
شافعی ست نزد وی بشهادت یک عدل نیز ثابت شود و در روایتے در مذهب حنفیه نیز آمده چنانچه در بعض شروح
هدایه گفته اما معتبر نیست این روایت و لیکن نزد حنفیه خواه دو مرد بود یا یک مرد و دو زن چنانچه در شهادت مالیه و ظاهر
مذهب امام احمد آنست که دو مردے باید و متمسک در اشتراط شاهدین در افطار حدیث عبدالرحمن بن زید بن الخطاب ست
که خطبه خواند در روز شک و گفت که من مجالست کردم اصحاب پیغمبر خدا را صلے الله علیه و آله وسلم و سوال کردم ایشان
را و ایشان تحدیث کردند مرا که پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم فرمود روزه دارید برویت هلال و افطار کنید برویت آن

واگر پوشیده شود بر تو ہلال پس روزه دار سی روز و اگر گواہی دہند دو شاہد عدل پس روزه دار و بیدار کنید رواه النسائی ولیکن این حدیث شاذ روزه معارض ست بحدیثے که در قبول شہادت واحد آمده در افطار باتی و موصول سبب معارضه و نیز متصل ست بنظر منبع سبب پس شاید شد سائر حقوق او را نیز احتیاط بدرین ست و نزد امام ابوحنیفه این بر تقدیریست که در مطلع علتے بود از ابر یا غبار یا مانند آن و اما اگر صاف باشد بی علت پس شرط در رمضان و عید ہر دو جمع کثیر نه که حاصل شود علم ظنی یا قطعی علی اختلاف الروایات بخبر ایشان زیرا که تفرد یک شخص درین صورت موہم غلط ست چه مطلع صاف و ہمه اہل بصر و ہمه طالب جویان درین صورت ظاہر اشتراک جمیع ست در رویت انداختن بدان بخلاف آن صورت که ابرے و غبارے باشد که گاہی دور میگردد و علت از موضع ہلال و اتفاقاً نظر شخصے بدان افتاد و دیگران را نظر به مواضع دیگر ست از امیر المومنین عمر رضی الله عنه آمده که شخصے درین صورت دعوی دیدن ہلال کرد و رفیقان آب طلبیدند و روے او را شستن فرمودند و پرسیدند که اکنون می بینی گفت نمی بینم فرمودند موے پلک چشم مقابل باصره وے افتاده بود و آنرا بصورت ہلال خیال کرده اکنون که روے او را شستند آن باعث خیال بدر رفت ماند آنکه حد کثرت چیست نزد بعضے اہل محله تمام کثیر اند و از امام ابی یوسف مروی ست که پنجاه کس باید و نزد اکثر معتبر در وے عدد تواتر ست که موجب علم قطعی ست و در روایتی از امام ابوحنیفه در رمضان در صورت صحو مطلع شہادت واحد معتبر ست احتیاطاً زیرا که یک روزه داشتن از شعبان بہتر ست از افطار روزهٔ رمضان اما روایت قبول شہادت اثنین در فطر درین صورت معتبر نیست والله اعلم و اگر شخصے ماه رمضان دید و قاضی حکم بشہادت او نکرد لازم ست بر وے نگاه داشتن روزه زیرا که چون وے بحقیقت دیده است داخل خطاب صوموا لرویة الہلال بود و اگر رمضان بخبر واحد ثابت شده و قاضی بدان حکم کرد و سی روزه تمام شد عید کردن بموجب این درست نباشد تا دو کس بر تقدیر علت و جماعهٔ کثیر بر تقدیر صفا گواہی نه دہند چه عید بقول یکی ثابت نشود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در افطار کردن تعجیل کردی و به بیان فضیلت آن امت را بران ترغیب نمودی بخاری و مسلم و موطا و ترمذی از سہل بن سعد آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ہمیشه اند مردم بخیر مادام که تعجیل کنند فطر را و نیز در حدیث آمده که فرمود صلی الله علیه وآله وسلم قوی و غالب ست دین مادام که تعجیل کنند فطر را زیرا که یہود و نصارے تاخیر کنند رواه ابوداؤد و در حدیث قدسی آمده که فرمود رب العزة جل جلاله که محبوب ترین بندگان من نزد من شتابی کننده است فطر را رواه الترمذی عن ابی ہریرة و نیز ترمذی از ابی عطیه آورده که گفت درآمدم من و مسروق بر عائشه رضی الله عنها پس گفتم یا ام المومنین دو مرد اند از اصحاب محمد صلی الله علیه وآله وسلم کیکی از ان دو مرد تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را و دیگرے تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند نماز را گفت عائشه رضی الله عنها کدام یک ست که تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را گفتیم عبدالله بن مسعود ست گفت ہمچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و آن دیگر ابو موسے ست و در روایتی تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند مغرب را و در روایت اول نیز مراد ازان نماز مغرب ست و در موطا آمده که از عمل نبوت ست تعجیل فطر و تاخیر سحور و بر سحور مواظبت نمودی تاخیر فرمودی و امت را بر سحور و تاخیر آن تحریض نمودے در حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از انس آمده که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تسحروا فان فی السحور برکة تسحر کنید که در سحور برکت ست و ترمذی گفت که

درین باب حدیث از ابی هریره و عبدالله بن مسعود و جابر بن عبدالله و ابن عباس و عمرو بن العاص و عرباض
ابن ساریه و عتبة بن عبد و ابی الدرداء نیز آمده و نیز مسلم و ترمذی و ابو داؤد و نسائی از عمرو بن العاص آورده که
فرق میان روزهٔ ما و روزهٔ اهل کتاب اکلهٔ سحر ست و در احادیث آنرا غذاے مبارک خوانده و فرمود نعم سحور المؤمن
التمر اخرجه ابو داؤد عن ابی هریرة و در احادیث صحیحه متعدده آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صحابه تسحر
میکردند و متصل آن بنماز فجر مے برآمدند و فاصله مقدار انچه پنجاه آیت توان خواند میبود و در صحیحین و غیرهما آمده که آنحضرت
صلے الله علیه و آله و سلم فرمود منع نکند شمارا از خوردن و نوشیدن اذان بلال زیراکه وی اذان میگوید بشب ولیکن
بخورید و بنوشید تا اذان ابن ام مکتوم و ابن ام مکتوم نیز از موذنان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و اعمے بود
تا صبح مشخص نمے شد و مردم او را خبر نمیکردند اذان نمیگفت و بران فرمودے که صائم افطار بسه رطب یعنی خرماے تر کند
و اگر نیابد بسه خرما یعنی تمر که خرماے خشک ست و اگر نیابد بآب اخرجه الترمذی و در روایتی کسی را که بیابد تمر گو که افطار
کند بروے و کسے که نیابد افطار کند بآب و ابو داؤد همین روایت ثانی را آورده و در بعض روایات آمده که چون
افطار کند یکے از شما گو که افطار کند بر تمر زیراکه در وے برکت ست و مصنف حکمتی در باب افطار بر طب و تر که بعض
علما گفته اند نقل میکند و میگوید و این یعنی تشریع و تعلیم افطار بر طب و تمر غایت شفقت بود برامت چه طبیعت
گاه خلو معده بجهت سبق طلب و اشتها طعام را باقبال تمام قبول کند و چون اول چیز که باقبال تمام بمعده رسد شیرین
بود بدن از قبول آن بغایت منتفع شود و تمامه حواس و قوے بشیرینی انتفاع پذیرد و علی الخصوص قوت باصره
که انتفاع او از شیرینی زیادت از انتفاع سائر قوی بود و چون شیرینی حجاز خرماست رطب یا یابس و طباع اهل آن
بدان پرورده شده انتفاع ایشان ازان زیاده از دیگر شیرینها بود و این انتفاع قومی بتمر که ذکر کردیم از جهت طب
و ملاحظه طبیعت ست اما انتفاع بتمر از جهت شرع و اسرار آن که اطباے طبیعی را ادراک و احاطه آن راه نیست آنست
که خرماے مدینه طیبه مطهره را حق جل شانه بیمن مقدم سید عالم صلوات الله و سلامه علیه تریاق همه سموم گردانید و دواے
همه سموم ساخت و ازانجا فرمود سید عالم صلوات الله و سلامه علیه ان فی عجوة العالیة شفاء و عجوهٔ عالیه عجوه
نام قسمے از خرماست که در مدینه طیبه مشهور و متعارف ست و عالیه مدینه جانب مسجد قبا و نواحی اوست و جهت شرق
و نخیل دران جانب بسیارست و درین قسم از خرما که درانجا بنهاست شفاء من کل داء او شفاست از هر درد و انها تریاق
و بدرستی که آن عجوهٔ عالیه تریاق ست از هر زهر اول البکرة که در وقت بامدادگاه ناشتا خورند و جای دیگر فرمود
من تصبح بسبع تمرات کسی که صبح کند بهفت تمر یعنی بخورد آن را در وقت صبح ما بین لابتیها ازان خرما که پیدا میشود
در دو جانب مدینه و لابه زمین سنگستان را گویند و در هر دو جانب مدینه سنگستان ست لم یضره ذلک الیوم زیان نکند
و ضرر نرساند خورنده این هفت خرما را سم زهر بفتح السین و قد یضم و لا سحر و نه زیان کند او را سحر و در تاریخ وفاء الوفا فی
اخبار دار المصطفی این احادیث را از صحیحین نقل کرده و گفته که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این تمر را دوست میداشت
و بعض گفته اند که اصل آن ازان نخلهٔ است که سید کائنات علیه افضل الصلوة بدست مبارک خود نشانده بود و در
تاریخ مدینه کلام درین باب بیشتر ازین آورده ایم فلینظر ثمه و در مثل این مقامات خاصیات که در خصوص خرماے مدینه و در
قسم مخصوص از دست اطباے رسمی را که جز احکام طبیعت نشناسند و بحقائق امور و خواص آن که بوحے و کشف

والہام معلوم گردد بجہت جہل حقیقت آن وبعدم قدرت بر دریافت آن بر حیرت سرگشتگی بیش نیاید و سر از اتباع حق
قذوب کرحلات وابتہاج آن در جزو موافقت ایشانست انتہی وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت افطار
این دعا میخواند اللھم لک صمنا وعلی رزقک افطرنا فتقبل منا انک انت السمیع العلیم ودر اسناده مقال ودر اسناد این
حدیث سخن ست یعنی اسناد این صحیح نیست ضعفی دارد ودر سنن ابی داود از معاذ بن زہرہ چنانچہ در جامع الاصول
آورده وثابت ست که چون افطار میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگفت اللھم لک صمت وعلی رزقک افطرت
ودر بعض روایات ابی داود از مروان بن سالم مقنع آمده که گفت ابن عمر رض بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون
افطار میکرد میگفت ذهب الظمأ وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء اللہ تعالی وزیاده کرده است رزین الحمد للہ
در اول حدیث کذا فی جامع الاصول وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہی فرمود صائم را از فحش گفتن فحش یعنی
سخن بد گفتن وبدزبانی کردن وتعدی وتجاوز از حد در قول ودر جواب آید واکثر استعمال وی در الفاظ وقائع
وجماع وآنچه متعلق ست بدان جریان یابد واہل فسوق وفساد را درین باب عبارات صریحہ فاحشہ باشد وارباب
ادب وصلاح را تعریض وکنایت بود درین باب وامثال آن چنانچہ از بول وغایط تعبیر بقضای حاجت کنند
وہر چیز که سخت ست قبح وی از ذنوب ومعاصی آنرا فحش گویند وہر خصلت قبیحه را فاحشه گویند از اقوال وافعال
واکثر اطلاق او در زنا ست ومراد درینجا ہمان معنی اول ست وغیبت ونمیمه وعبث داخل آنست وضرر غیبت بصوم
اشد واغلظ ست ونزد بعض فقہا وسفیان ثوری از ایشان ست غیبت مفسد صوم ست وبخاری از ابوہریرہ
آورده که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر که نگذارد قول زور وعمل بد وزیاده کرده نسائی وجہل پس نیست
مر خدای تعالی را حاجتی در آنکه بگذارد طعام وشراب را یعنی مقصود از صوم وحکمت در شرعیت وی ترک قبائح و
معاصی وتہذیب وتادیب نفس ست بریاضت ومجاہده چون این مقصود حاصل نگردد مجرد ترک طعام وشراب
چه کار آید مگر برای ابرای ذمه وعدم وجوب قضا وحصول صورت عمل وسیوطی در جمع الجوامع آورده که پنج چیز
تفطیر میکند صوم را ونقض میکند آنرا کذب وغیبت ونمیمه ونظر بشہوت ویمین کاذبه رواه الازدی فی الضعفا
ودیلمی در مسند الفردوس از انس رض واز ابن عباس رض آورده که پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صائم در عبادت
خداست مادام که غیبت نکند وچون غیبت کرد پاره کرد صوم خود را واز ابی ہریره آورده مادام که غیبت نکند و
ایذا نکند مسلمانی را ونزد جمہور این احادیث بعد از صحت آن داخل زجر وتشدید ست وامام احمد گفته که اگر غیبت
روزه شکند کدام یکی از ما را روزه باقی ماند ونہی فرمود صائم را از جنگ کردن وبجواب مخاصم مشغول ومقید شدن
ظاہر آنست که مراد بمخاصم کسی ست که بتعصب ومکابره وبغیر حق خصومت میکند وبجنگ وجدال در افتد نه خصومت
شرعی که بر سر حق باشد یعنی آنکه بجنگ وجدال وتفحش کشد چنانچه گفت ومیفرمود وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
که اگر کسی ترا بد گوید ودشنام دہد تو در جواب بگوی انی صائم من روزه دارم در صحیح بخاری وموطا از ابی ہریره
آمده که فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الصیام جنة روزه سپر ست یعنی از نار چنانچه در حدیث دیگر صریح آمده
یعنی باید که مانع آید از معاصی وقبائح چنانکه فرمود فلا یرفث ولا یجهل پس فحش نگوید وجہل نکند وان امرؤ قاتله
واگر کسی او را مقاتله بکند یعنی جنگ کند او شاتمه یا دشنام دہد فلیقل باید که بگوید در برابر وی انی صائم ودر روایت

نسائی از عائشہ آمده اگر مردے جہل کند بروے شتم وسب نکند اورا وبگوید انی صائم وبالجملہ جمیع روایات متفق اند
بر گفتن انی صائم ودر بعض روایات مکرر نیز آمده وعلمارا درین مسئلہ سہ قولست بعض گفتہ اند سنت آنست کہ در جواب
همین لفظ بزبان بگوید واین اظہر اقوال ست چہ ظاہر از قول وحقیقت آن فعل لسان ست ودر فتح الباری گفتہ
کہ باین قول جزم کرده متولی ونقل کرده اورا رافعی از ائمہ شافعیہ وبعض گفتہ اند بدل بگوید ونفس خود را یاد دارد
کہ من روزه دارم تا بجواب مشغول نشود ونووی را ذکار این قول را ترجیح کرده ودر شرح مہذب گفتہ ہر دو
قول نیک ست وگفتن بزبان اقوی ست واگر ہر دو را جمع کند بہتر وبعض گفتہ اند اگر روزه فرض بود بزبان
بگوید واگر روزه سنت بود بدل بگوید تا از ریا دور افتد ودر فرض ریا نباشد چہ آن البتہ کردنی ست ومعلوم ست
نزد ہمہ ورویانی برین قولست واز قاضی ابوبکر بن العربی نقل کرده اند کہ گفتہ کہ موضع خلاف صوم تطوع ست
واما در فرض گفتن بزبان ست قطعاً **فصل** آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اگر در رمضان سفر کردے گاه

افطار کردے وگاه روزه داشتے وچون حال شریف وے این چنین بود دیگران را نیز مخیر میکرد میان افطار و
روزه بدانکہ در افطار وصیام سفر احادیث صحیحہ سہ قسم وارد یافتہ بعض در اباحت افطار مطلقاً چنانچہ بخاری ومسلم و
موطا ونسائی از ابن عباسؓ آورده اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیرون آمد از مدینہ در رمضان بسوی مکہ در غزوۀ
فتح وبا وے ده ہزار صحابی بودند روزه میداشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وروزه میداشتند صحابہ تا رسید
بکدید کہ آبی ست میان عُسفان وقُدید پس افطار کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وافطار کردند صحابہ این لفظ
بخاری ست ودر روایت مسلم افطار میکرد تا منسلخ شہر وبر آمدن از مدینہ بتاریخ دوم رمضان بود ورسیدن بمکہ
سیزدہم یا شانزدہم علی اختلاف فیہ ومشہور آنست کہ خروج از مدینہ در عاشر رمضان بود وفتح در عشرین وہوا در غایت
گرمی بود ودر احادیث بطرق متعدده آمده کہ خدائے تعالی بنہاد از مسافر صوم را ونیمۂ نماز را وبعض احادیث در تخییر
میان صوم وافطار چنانکہ در کتب ستہ از حدیث عائشہؓ آمده کہ حمزه بن عمرو اسلمے کثیر الصیام بود بحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم آمده عرض نمود کہ آیا روزه دارم در سفر فرمود اگر خواہی روزه بدار واگر خواہے افطار کن ودر روایت
ابی داؤد آمده کہ گفت حمزه بن عمرو اسلمے یا رسول اللہ من سواری دارم وقوتے در خود مے یابم وجوانم وروزه داشتن
آسان تری دانم بر خود از نیکہ تاخیر کنم ودین خدا بر ذمۂ خود بگذارم اکنون روزه دارم واجر خود را عظیم گردانم یا افطار
کنم چہ مے فرمائی فرمود ہر چہ خواہی بکن اگر خواہی روزه دار واگر خواہی افطار کن ودر روایتے از نسائے آمده کہ
گفت در خود قوتے مییابم بر روزه آیا روزه دارم گناہے بر من خود نیست فرمود افطار رخصت آلہی ست تعالی
ہر کہ آنرا بگیرد وبران عمل کند حسن ست وہر کہ دوست دارد کہ روزه گیرد گناہی نیست بروے ونیز از انس بطرق
متعدده آمده کہ سفر کردیم ما با رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در رمضان پس روزه داشتند بعضی از ما وافطار
کردند بعضے پس نہ صائم بر مفطر عیب می گرفت ونہ مفطر بر صائم ونیز در بخاری ومسلم از ابن عباس رضی اللہ عنہ
آمده کہ گفت روزه میداشت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در سفر وافطار میکرد پس ہر کہ خواہد روزه دارد وہر کہ
خواہد افطار کند وترمذی از ابی سعید خدری آورده کہ گفت بودیم ما کہ سفر میکردیم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

می کردند که هرکه در خود قوت یابد روزه بهترست او را و هرکه ضعف یابد افطار بهترست و احادیث درین باب بسیار آمده و بعض احادیث در اباحت افطار و ذم صیام چنانکه مسلم و ترمذی از جابر آورده که بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عام الفتح بسوی مکه در رمضان پس روزه داشت تا رسید کراع الغمیم را پس روزه داشتند مردم پس بطلبید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قدحی از آب و بلند گردانید تا دیدند مردم و بخوردند و گفته شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از آن که بعض مردم افطار نکردند و هم بر صیام قیام نمودند فرمود اولئک العصاة اولئک العصاة یعنی آنها که افطار نکردند گناهگارانند گنهگارانند و در روایت ترمذی یک بار واقع شده اولئک العصاة بی تکرار و بخاری و مسلم از انس رضی الله عنه آورده اند که گفت بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در سفر و بعضی از ما صائم بودند و بعض مفطر پس فرود آمدیم در منزل در روز گرم پس بیفتادند روزه داران و برخاستند مفطران و برپا کردند خیمها را و آب دادند دواب را پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بردند افطار کنندگان امروز اجر را و از جابر آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سفری بود پس دید مردی را که جمع شده اند مردم و سایه کرده اند بروی فرمود چه شده است او را گفتند روزه دارست که باین حال افتاده است فرمود نیست از نیکی روزه داشتن در سفر و در روایت نسائی آمده که در سایه درختی افتاده بود و می ریختند آب را بر وی و از عبدالرحمن بن عوف آمده که گفت گفته می شد یعنی در زمان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صوم در سفر مثل افطارست در حضر و در روایتی الصائم فی السفر کالمفطر فی الحضر اکنون بدانکه جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جائزست ولیکن اختلاف کرده اند درینکه صوم افضل ست یا افطار یا هر دو برابر امام ابوحنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه رحمة الله علیهم برانند که صوم افضل ست کسی را که طاقت دارد بی زیادہ مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار اولی ست و فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در صوم حجت ایشان ست و نیز حاصل میشود بدان برائت ذمه و اگرچه در افطار تخفیف ست ولیکن در موافقت مسلمانان نیز نوعی از تخفیف و آسانی ست که در نگاهداشت صیام و قضای آن بعد از گذشتن رمضان نیست و نزد سعید ابن المسیب و اوزاعی و احمد و اسحق و بعض دیگر از علما افطار را در افضل ست مطلقا و از شافعی نیز بعض اصحاب وی این قول نقل کرده اند ولیکن غریب ست و مشهور و مختار در مذهب وی همان اول ست و احتجاج این جماعه بظاهر آیت قرآنی ست که فرمود فعدة من ایام اخر و باحادیث ست که در ذم صوم وقوع یافته حتی که بعضی از اهل ظواهر بآن رفته که صوم در سفر جائز نیست و اگر بدارد قضایش باید کرد و جمهور گویند که افضلیت افطار کسی راست که در صیام خوف لحوق ضرر دارد و مشقت بسیار بیابد چنانچه از سیاق آن احادیث ظاهرست و بتصریح نیز مذکورست و بعض گفته اند که افطار و صوم برابرست بجهت تعادل احادیث و طیبی از ابن عمر رضی الله عنه نقل کرده که اگر روزه میداشت در سفر قضا میکرد آن را در حضر و از ابن عباس آورده که جائز نمیداشت روزه در سفر و گفته که داود بن علی از متاخرین نیز بر نیست و صحیح قول اکثرین ست والله اعلم و چون در سفر نزدیک دشمن شدندی و در جهاد و قتال تردد می بایست کرد امر می فرمود کسان را تا افطار کنند این معنی در حدیث آمده است چنانچه ترمذی از ابی سعید خدری آورده که رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم عام الفتح بمر الظهران

باحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در غزوۂ بدر و فتح وا فطار کردیم در ہر دو واما آنکہ مصنف میگوید واگر مثل این در حضر واقع شود و در افطار لشکر را قوت بود بر عدو افطار روا بود و این معنی در احادیث یافتہ نمیشود و مصنف ہم بطریق حدیث نمیگوید بلکہ بطریق فقاہت میگوید و در مذہب ائمہ نیز تصریح بدان یافتہ نمیشود ولیکن موافق ست بقواعد شرع واللہ اعلم وعادت حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ در شبہای رمضان اگر بغسل جنابت محتاج شدی در شب غسل کردی واین اولی وافضل ست و در بعض شبہا تاخیر کردے وبعد از صبح غسل کردی در کتب ستہ از عائشہ وام سلمہ روایات درین باب آمدہ وگفتہ اند کہ در نص قرآن نیز اشارتی باین معنی ست کہ فرمود + احل لکم لیلۃ الصیام الرفث الی نسائکم + چون تمام شب تا آخر جماع بازنان حلال گردانید بضرورت لازم می آید کہ صبح کنند بجنابت کما لا یخفی واین مبنی بر قاعدۂ مقررۂ اصول فقہ است کہ چون کلمۂ فی در ظرف زمان مستعمل نہ بود دلالت بر استیعاب وقت کند چنانچہ ست یوم الجمعۃ گویند مراد آن بود کہ تمام روز سیر کرد واگر گویند فی یوم الجمعۃ دلالت نہ کند بران آوردہ اند کہ مروان در وقتی کہ حاکم مدینہ بود از عبد الرحمن بن عوف این مسئلہ را پرسید پس گفت عبد الرحمن شنیدم از عائشہؓ و ام سلمہؓ کہ گفتند بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ در می یافت او را فجر و وے جنب بودی از اہل خود از غیر احتلام پس غسل میکرد و روزہ میداشت گفت مروان سوگند میدہم ترا بخدا کہ ابو ہریرہ را نیز ازین باب بپرسی غالبا بمروان از ابی ہریرہ رسانیدہ بودند کہ میگوید ہر کہ صبح کند بجنابت او را روزہ نیست عبد الرحمن را این سخن از مروان چندان خوش نیامد و با وجود آن اتفاقا در ذی الحلیفہ با ابو ہریرہ یک جا شد وگفت کہ می پرسم از تو امرے واگر نہ بود مروان کہ سوگند داد مرا بپرسیدن آن از تو نہ می پرسیدم ترا و احتیاج بدان نہ داشتم پس ذکر کرد عبد الرحمن بابی ہریرۂؓ قول عائشہؓ وام سلمہؓ را پس گفت ابو ہریرہ آنہا دانا تر وشنا ساترند باین امر از من و من نیز شنیدہ ام او را از فضل بن عباس ولیکن نہ شنیدہ ام از حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس رجوع کرد ابو ہریرہ از آنچہ میگفت و در روایت مسلم واحمد وابی داؤد از عائشہ آمدہ کہ مردے آمد واز حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سوال کرد کہ یا رسول اللہ در می یابد مرا وقت فجر و من جنبم آیا روزہ دارم آن روز را فرمود من نیز صبح مے کنم بجنابت و روزہ میدارم گفت آن مرد یا رسول اللہ تو مثل ما نیستی قد غفر اللہ لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر فرمود واللہ ہر آئنہ امید دارم کہ من ترسندہ تر و پرہیز گار تر باشم از شما از خدا و بالجملہ احادیث صحیحہ درین باب بسیار ست کہ شبہہ را بدان راہ نیست وابو ہریرۂؓ اگر چہ پیش از علم وے بدان خلاف آن می گفت اما ازان رجوع کرد و در روایتی آمدہ کہ ابو ہریرہؓ رفع نیز کرد ولیکن ضعیف ست وخطابی گفت شنیدم من کہ آن منسوخ ست تنبیہ در احادیث صحیحہ آمدہ کہ جنب بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از غیر احتلام پس صبح کرد الحدیث بعض مردم ازین عبارت استدلال کردہ اند کہ احتلام بران حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جائز بود والا استثنا کردن آنرا فائدہ نہ بود وقرطبے گفت صحیح نیست کہ احتلام بران حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جائز نہ بود چہ احتلام از شیطان ست وآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازان معصوم بود ومراد باحتلام در حدیث رویت انزال ست بے دیدن چیزے در خواب واین نہ از شیطان ست مبنائے استثنا نیز بر عدم جواز ست یعنی غسل آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جماع بود نہ از احتلام زیرا کہ

و ابو داؤد و ترمذی از عائشہؓ آوردہ اند کہ گفت بہ تحقیق بود رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ تقبیل می کرد بعض ازواج خود را و حال آنکہ وے صائم بود پس تبسم خندہ کرد عائشہؓ و در روایتی آمدہ کہ تقبیل می کرد و مباشرت میکرد و وی صائم بود و بود وے مالک ترین شما ارب خود را یعنی حاجت خود را و در روایتے مر نفس خود را یعنی از بے اختیار شدن در جماع و این حدیث بروایات متعددہ و الفاظ مختلفہ آمدہ و در بعض روایات آمدہ بودم من و وے صائم و در بعض روایات آمدہ کہ تقبیل و ملاعبت می کرد عائشہ را و در روایت ابی داؤد آمدہ کہ تقبیل میکرد و میگرفت زبان او را در دہان خود و در حدیثے لفظ مص واقع شدہ کہ بمعنی مکیدن ست و گفتہ اند کہ اسناد این ضعیف ست واللہ اعلم و در روایت ابی داؤد آمدہ کہ عمرؓ بن الخطاب تقبیل کرد زن خود را پس بیامد نزد پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و گفت ارتکاب کردم امروز یا رسول اللہ کاری عظیم را کہ فرحت و سبکی کردم امروز یعنے و تقبیل کردم او را و من صائم بودم فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آیا اگر مضمضہ کنی و صائم باشی چیست گفتم ہیچ باک ندارم ازان فرمود تقبیل نیز ہمین حکم دارد و ترمذی گفت کہ درین باب حدیث از عائشہؓ و عمرؓ بن الخطاب و حفصہؓ و ابی سعید و ام سلمہ و ابن عباس و انس و ابی ہریرہ آمدہ و اختلاف کردہ اند اہل علم از صحابہ و غیرہم در قبلۂ صائم و رخصت کردہ اند بعضے مر پیر را نہ جوان را بجہت ترس آنکہ مبادا سلامت نماند مراد را روزہ و مباشرت نزد ایشان سخت ترست ازان و بعض گفتہ اند کہ قبلہ تنقیص اجر میکند نہ تفطیر صوم و گفتہ اند کہ صائم چون مالک نفس خود بود روا ست او را تقبیل و اگر اعتماد و امن ندارد بر نفس خود روا نیست تا سلامت ماند و قول سفیان ثوری و شافعی اینست انتہی و در حدیث ابی داؤد از ابی ہریرہ آوردہ کہ مردے سوال کرد از آنحضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم از مباشرت صائم پس رخصت کرد مر او را و دیگرے آمد و سوال کرد ازان پس نہی فرمود او را ناگاہ دیدند کہ آنکہ او را رخصت کرد پیر بود و آن را کہ نہی کرد جوان بود و سیوطی در جمع الجوامع این را در مادۂ تقبیل آوردہ بروایت ابن النجار از ابی ہریرہ و از عائشہ نیز مثل این آوردہ و در ہدایہ میگوید کہ لا باس ست بقبلہ یعنے مباح ست بوس کردن وقتیکہ ایمن باشد بر نفس خود جماع را یا انزال را و مکروہ است چون ایمن نباشد زیرا کہ قبلہ لذاتہا مفطر نیست و تواند کہ بدان مفضی گردد در عاقبت پس در حالت امن ذاتش معتبر باشد و مباح بود و نزد عدم امن عاقبتش معتبر بود و مکروہ باشد و شافعی علے الاطلاق در ہر دو حال مباح گوید و مباشرت مثل تقبیل است در ظاہر روایت و مرویست از امام محمد کہ مکروہ است مباشرت فاحشہ کہ خوف فتنہ در وے غالب است انتہی و نسبت اباحت مطلقاً بشافعی خلاف تصریح ترمذی ست و در مواہب لدنیہ گفتہ کہ مذہب امام شافعی و اصحاب وے آنست کہ قبلہ حرام نیست بر کسیکہ تحریک شہوت وی نہ کند و لیکن اولی ترک اوست و بر آنکہ تحریک شہوت وے کند حرام ست در حق وے علی الاصح عند اصحابنا دیگر پوشیدہ نماند کہ عبارت لا باس غالب استعمال وے در جائیست کہ خلاف آن نوع اولویتی داشتہ باشد و لیکن مکروہ نہ بود پس مودائے عبارت این باشد کہ قبلہ نزد امن مکروہ نہ بود و لیکن اولی خلاف آنست و مذہب امام مالک و شافعی نیز ہمین ست و گاہی بمعنی مطلق نفی اثم نیز واقع شود بے آنکہ خلاف وے اولی بود و در مؤطا آوردہ کہ ابن عمر نہی می کرد از قبلہ و مباشرت مر صائم را و سعید بن المسیب از عمرؓ بن الخطاب روایت کرد کہ وی نہی میکرد صائم را از تقبیل و میفرمود نیست مر احدی را از جنۃ

عصمت آنچه بود مر رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم رواه ابن ابی شیبة والطبرانی فی الصغیر والدارقطنی فی الافراد
وابن راهویه وابن ابی شیبة وبزار وبیهقی وغیر ایشان آورده اند که عمر بن الخطاب گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم را در منام دیدم که بجانب من نگاه نمیکند گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چه کرده ام من که بجانب من
نگاه نمی کنی فرمود آیا نیستی تو که بوس میکنی در حالت صوم گفتم سوگند بخدائے که فرستاده است ترا بحق هرگز نکنم آنرا بعد
ازین انتهی و وجه تطبیق همانست که نزد عدم امن احرام ست ظاهرا احیانا ازوی این چنین نیز واقع شده باشد یا تادیب
بر ترک اولی با حوط و چون درینجا حدیث ابن ماجه بود که دلالت میکند که تقبیل امراة مفطر صیام ست مصنف در جواب
وی میگوید و حدیثی که ابن ماجه روایت کرده که سئل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پرسیده شد پیغمبر خدا عن رجل
از حال مردے که قبل امرأته بوس کرد زن خود را وهما صائمان و حال آنکه هردو مرد و زن روزه دارند فقال پس
گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قد افطرا بتحقیق روزه کشادند آن مرد و زن واسناد آن ثابت نیست
وبصحت نه پیوسته و کسے را که بنسیان طعام خوردے یا شراب خوردے قضا نفرمودی و گفتی ان الله هو الذے
اطعمه واسقاه بدرستیکه خدائے تعالے خود خورانید و نوشانید اورا این حدیث را بخاری و مسلم و ترمذی وابوداود بالفاظ
مختلفه از ابی هریرة روایت کرده اند و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی سعید وابی اسحق غنوی نیز آمده و حدیث
ابی هریرة حسن صحیح ست و گفت برنیست عمل نزد اکثر اہل علم و مالک ابن انس میگوید که اگر در روزه رمضان بنسیان
بخورد بروے قضا لازم گردد و مصنف اشارت کرد بفقاهت حدیث و علت آن بقول خود و این خوردن و آشامیدن
را نیز که خوردن و آشامیدن نائم داشتی بجهت عدم تعدی بر صیام بقصد و اختیار اگرچه درینجا شعور و اختیار
بخوردن و آشامیدن دارد بخلاف حالت نوم اما چون شعور بصوم ندارد در عدم علم و اختیار بنقض صوم هردو
حالت یکسان ست و نزد ما فرق نیست میان صوم فرض و نفل خلافا لمالک فی النفل واگر بخطا بخورد و بیاشامد روزه باطل
گردد چنانچه در حالت مضمضه مثلا بخطا آب در حلق فرو ریخت و نزد شافعی اینجا نیز باطل نه شود و در رمضان حجامت
کردے چنانچه در صحیحین از ابن عباس آورده که گفت حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه
وے محرم بود و حجامت کرد و حال آنکه صائم بود و در روایت ابی داؤد و ترمذے حجامت کرد و حال آنکه صائم
بود و در روایتے حجامت کرد و حال آنکه وے صائم محرم بود یعنی جامع بود درمیان هردو صفت و نیز ابوداؤد از
ابن ابی لیلی از یکے از اصحاب آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی فرمود از حجامت و صوم وصال
و حرام گردانید آنها را از جهت ابقا بر اصحاب و بخاری آورده که پرسیده شد انس بن مالک را آیا مکروه می پنداشتید
شما در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حجامت را برائے صائم گفت لا مگر از جهت ضعف و در روایت ابی داؤد
آمده که گفت انس نه بودیم ما که میگذاشتیم حجامت را مگر از جهت جهد و مشقت یعنے تا روزه دارنده در جهد و مشقت
نیفتد و ضعیف نه گردد یا مبادا ضعف و جهد طاری شود و باعث بر افطار گردد و در حدیث ترمذی از ابی سعید وابی داؤد
از زید بن اسلم آمده که سه چیز ست که تفطیر نمیکند روزه را قے و احتلام و حجامت و حکم قے آنست اگر خود غالب کند و
برآید مبطل نیست واگر شخصے بتکلف قے کند ناقض ست خواه ملأ الفم بود یا نه و مذهب امام ابوحنیفه بروایت امام
محمد همین ست و نزد ابی یوسف در صورت تکلف قے ملأ الفم شرط ست و ائمه ثلثه نیز درینجا متفق اند و در حدیث

ابی داؤد و ترمذی از ابی ہریرہ بصریح این معنی آمده و در قول ابن عمر چنانچہ در موطا آورده نیز ہمین ست و بنا بر این
ابی الدرداء و از ابی داؤد ترمذی آمده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قے کرد پس افطار نمود و ہمین تفصیل خواہد بود
واللہ اعلم این کلام در قے تقریبی بود سخن اینجا در حجامت ست پس بدانکہ جمہور علما برانند کہ حجامت تفطیر صوم نمیکند و کرده
نیست مر صائم را مگر از جہت خوف جہد و طریان ضعف و مذہب امام ابو حنیفہ و مالک و شافعی رحمۃ اللہ علیہم ہمین ست
و از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بعض اصحاب مثل سعد بن ابی وقاص و عبد اللہ بن عمر و زید بن ارقم
و ام سلمہ رضی نیز ہمچنین منقول ست و آورده اند کہ نزد عائشہ رضی حجامت می کردند و نہی نمی کرد و مذہب امام احمد و بعض
دیگر از علما مثل عبد اللہ بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور آنست کہ حجامت موجب افطارست حاجم و محجوم را
و واجب ست قضا بر ایشان و عمل بعض اصحاب نیز برین بود چنانچہ ابو موسی اشعری کہ اگر در رمضان حجامت کردی
در شب کردے و بعض عمل ابن عمر را نیز در آخر ہمچنین نقل کرده اند و دلیل ایشان حدیثے ست کہ ترمذی از رافع بن
خدیج و ابو داؤد از شداد بن اوس روایت کرده کہ پیغمبر خدا فرمود افطر الحاجم والمحجوم و نیز ابو داؤد از ثوبان رضی
آورده کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہژدہم رمضان بہ بقیع آمد و گرفتہ بود دست مرا در دست مبارک
خود پس مردی را دید کہ حجامت میکند فرمود افطر الحاجم والمحجوم و ترمذی دوازده صحابی را تعداد میکند و می گوید کہ
حدیث از ایشان درین باب آمده و این حدیث رافع بن خدیج صحیح ترین آنہاست و بعض حدیث ثوبان و شداد
ابن اوس را صحیح ترین آنہا گفتہ اند و گفتہ کہ قومے از اہل علم از صحابہ و غیرہم حجامت مر صائم را کروه داشتہ اند
و قائل ست باین عبد اللہ بن المبارک و احمد و اسحق و گویند کہ واجب ست بر وی قضا و از حسن بن محمد زعفرانی نقل
میکند کہ شافعی می گفت کہ روایت کرده شد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ حجامت کرد و حال آنکہ وی صائم بود
و نیز روایت کرده شده کہ فرمود افطر الحاجم والمحجوم و من ہیچ یکے ازین دو حدیث را ثابت نمی دانم یعنے نزد من
ثابت نہ شده پس اگر از حجامت پرہیز کند صائم محبوب ترست نزد من و اگر حجامت کند نمی گویم کہ افطار کرد و
میگوید کہ چون شافعی در بغداد بود این چنین میگفت و چون بمصر آمد میل برخصت کرد و در حجامت کردن باکے ندید
و احتجاج کرد کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حجامت کرد در حجۃ الوداع و حال آنکہ وے صائم بود تا اینجا کلام ترمذی
است و در فتح الباری میگوید کہ شافعی در بیان اختلاف حدیثین میگفت کہ حدیث ابن عباس کہ در احتجام آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمده امثل وارجح ست از روے اسناد و با وجود آن اگر پرہیز کند یکے از حجامت محبوب ترست
نزد من از جہت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس رض ست یعنی از جہت آنکہ بہ حجامت چیزے از درون
بیرون مے آید نہ از بیرون بدرون میرود و ناقض صوم نیست و نیز حجامت موجب ضعف و کسر شہوت و موافق
مصلحت صیام ست مگر جماع کہ بنص اجتناب از ان ثابت شده و مجمع علیہ است و آنچہ محفوظ است از صحابہ و
تابعین و عامۂ اہل علم عدم افطارست بحجامت انتہی و بخارے در ترجمۂ باب میگوید کہ حسن بصری گفت افطر الحاجم
والمحجوم پرسیدند عن النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یعنی این را از پیغمبر مے گوئی گفت نعم پس ترگشت واللہ اعلم
و علماے مذہب امام احمد در تصحیح حدیث افطر الحاجم والمحجوم و تائید و نصرت مذہب خود بمعقول و منقول
کلام مبسوط دارند و گویند کہ دوازده اصحاب این را بطرق متعدده روایت کرده و ابن خزیمہ کہ او را امام الائمہ

در حدیث گویند گفته که ثابت شده از حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم افطر الحاجم والمحجوم وانچه بصحت رسیده است
از ابن عباس آنست که حجامت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ووی صائم محرم بود وچون محرم بود مسافر بود زیراکه
احرام در اقامت از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز مروے نه شده است ومسافر را افطار جائز ست حجامت
بجهت آن بود وتواند که عذرے دیگر در افطار داشته باشد وبه تحقیق در بعض روایات از ابن عباس آمده که حجامت
کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از درد ے که یافته بود ونیز آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسے را
بطلب ابی طیبه حجام فرستاد که در وقت غیبوبت شمس بیاید پس ظاهر آنست که حجامت در شب بود وتاویل قول ابن
عباس ثم که گفت وهو صائم یعنی وهو فی شهر رمضان وباوجود این احتمالات اگرچه بعید اند استدلال تمام نشود
وبر تقدیر نفی احتمالات روایات حدیث افطار اکثر ست از روایات احتجام وبر تقدیر تساوے حدیث ابن عباس
رضی الله عنه فعل ست واین حدیث قول وقول مقدم ست بر فعل از جهت احتمال خصوصیت در فعل وبر تقدیر عموم لا بدست
از قول بنسخ احد الحدیثین وچون حدیث ابن عباس موافق حکم اصل ست لازم می آید از نسخ وے مخالفت اصل از یک
جهت ویکبار ونسخ افطر الحاجم والمحجوم مستلزم مخالفت اصل ست دوبار وبدو جهت زیراکه این قول مخالف اصل ست و
در مذهب امام احمد احتجام در ساق وقفا یک حکم دارد وخروج دم نیز شرط نیست ودر فصد دو روایت ست انتهی ونزد
ائمه ثلثه این حدیث ماؤل ست بآنکه مراد بافطار تعرض بافطار وقرب وقوع در ورطهٔ اوست اما حاجم از جهت آنکه وے
ایمن نیست از وصول چیزے از دم در جوف وے بمکیدن محجم وکشیدن آن واما محجوم از جهت عدم امن از طرو ضعف
وناتوانی وچون افطار بغالب ظن متوقع الوجود بود آن را حکم مستحق الوقوع داد وگویا معنی افطار کردند حاجم ومحجوم
اینست که نزدیک ست که افطار کنند ونیز چون حجامت امر مکروه بود وارتکاب مکروه در عبادت موجب نقصان اجر وثواب
است گویا که فعل بارتکاب این حکم عدم وفساد دارد پس معنی افطار گویا بمعنی ارتکاب مکروه بود فافهم وابن حزم
گفته است که افطر الحاجم والمحجوم صحیح ست ولیکن ما حدیث صحیح از ابی سعید نه یافتیم که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
رخصت کرد در حجامت مر صائم را پس واجب شد اخذ بدان زیراکه رخصت بعد از عزیمت مے باشد پس دلالت کرد
بر نسخ فطر بحجامت خواه حاجم بود خواه محجوم انتهی ودر فتح الباری میگوید که حدیث ابی سعید را نسائی وابن خزیمه ودارقطنی
روایت کرده اند ورجال وے ثقات اند واول که مکروه پنداشته شد حجامت برائے صائم آن بود که جعفر ابن ابی طالب
حجامت میکرد در حال صیام پس بگذشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وے وفرمود افطار کردند این دو
شخص واحادیث دال بر کراهت حجامت گذشت پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفعل خود بیان رخصت ونسخ
حرمت وکراهت آن فرمود انتهی وبعض گفته اند که قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم افطر الحاجم والمحجوم نسبت بخصوص آن
دو شخص بود بجهت امرے دیگر که از ایشان صادر شده بود نه از جهت حجامت ودرین حدیث چیزے نیست که نص بود بر آنکه
افطار از جهت حجامت بود وبعض گفته اند که غیبت مے کردند ودر تقدیر غیبت وکراهیت آن خود احادیث واقع شده است
این جا این چنین بود واین هر دو توجیه بعید ست کما لا یخفی ؏ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نهار صیام
مسواک کردے احمد وابوداؤد وترمذے وبخارے در ترجمهٔ باب از عامر بن ربیعه آورده اند که گفت دیدم
من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که مسواک میکرد در حالت صوم چندانکه از عد واحصا بیرون بود ونیز فضائل

مسواک کرد تا اجابت واقع شده شامل ست صائم وغیر صائم را ونیز بخاری از ابن عمر در ترجمهٔ بابی آورده که گفت مسواک
کند صائم در اول نهار و در آخر آن و مذهب امام ابو حنیفه همچنین ست و امام مالک نیز بر نیست و نزد امام شافعی مسواک
بعد از زوال مکروه است مر صائم را و تمسک ایشان بحدیث خلوف فم الصائم ست الحدیث و ترمذی گوید که مذهب شافعی
عدم کراهت ست در اول نهار و آخر آن و نزد احمد و اسحق مکروه است در آخر نهار خواه خشک بود یا تر و تر خواه آب
بود یا سبز بود برابر ست و نزد بعض مسواک چوب تر صائم را مکروه است و در مضمضه و استنشاق مبالغه نکردن
در وضو و در غسل با وجود استحباب آن در غیر حالت صوم و در فقه گفته اند که اگر غسل جنابت بود باید که وقت افطار
مضمضه و استنشاق و غرغره که سنت ست در غسل بمبالغه کند و در نهی از مسواک کردن و سرمه کشیدن در رمضان
حدیثی ثابت نشده و چون نهی از انها در رمضان ثابت نشده و سنت و استحباب آن خود مطلقا ثابت ست در رمضان
نیز ثابت باشد حال مسواک خود معلوم شد. و در اکتحال نیز ترمذی از انس آورده که مردی بحضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت چشم من درد می کند آیا سرمه بکنم و حال آنکه من صائم ام فرمود نعم مباح است
لکن و میگوید که درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمده و میگوید اما حدیث انس اسناد او قوی نیست و صحیح نشده از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درین باب چیزی. واختلاف کرده اند اهل علم در سرمه کشیدن صائم بعض مکروه
داشته اند و قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق اینست و بعض رخصت کرده اند و قول شافعی این ست انتهی
مذهب امام ابو حنیفه نیز همین ست و مصنف نیز میگوید که درین باب یعنی در باب اکتحال دو حدیث وارد شده یکی
در اثبات آن که اکتحل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و هو صائم سرمه کشید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و حال آنکه روزه دار بود این حدیث را در جامع الاصول از انس بن مالک بروایت ابوداود بلفظ کان یکتحل آورده
والحق چون ثابت شده است که سنت مستمرهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که سرمه در شب وقت نوم میکرد
و فعل آن در روز خصوصا در رمضان استبعادی دارد مگر آنکه برای بیان جواز کرده باشد والله اعلم دویم حدیث
آنکه در باب نهی از سرمه کشیدن فرمود لیتقه الصائم یعنی باید که بپرهیزد از آن یعنی از سرمه کشیدن روزه دار این جزو حدیث
است و تمام حدیث این چنین ست که ابوداود از عبدالرحمن بن نعمان بن معبد بن هوذه از پدرش از جدش آورده که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امر میکرد باثمد نزد نوم و گفت لیتقه الصائم و گفت ابوداود که یحیی بن معین مرا گفت
این حدیث منکر ست و مصنف میگوید که این هر دو حدیث ضعیف ست احتجاج را نمی شاید و در باب اکتحال نفیا
ولا اثباتا چیزی صحیح نشده والله اعلم **فصل** در روزهٔ نافله عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در روزهٔ نفل یکسان نبود و هیچ کدام از صوم و افطار دائمی نبود گاه چندان پیاپی روزه داشتی که صحابه گمان بردندی
که دیگر افطار نخواهد کرد و گاه چندان پیاپی افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه سنت که داشتن آن عادت
بود و در بعض نسخ لفظ سنت نیست و هو الظاهر الموافق للفظ الحدیث نخواهد داشت ولیکن هیچ ماه از روزه خالی نگذاشتی
و آنچنان نبود که تمام ماه افطار کند چنانچه آن نیز نبود که تمام ماه روزه دارد الا ماه رمضان و در صحیحین و غیرهما درین باب
احادیث بطرق متعدده بالفاظ مختلفه آمده و در حدیث انس آمده که نمی خواست کسیکه ببیند آنحضرت را صلی الله علیه
وآله وسلم در ماه صائم مگر آنکه میدید او را صائم و نمی خواست که ببیند مفطر مگر آنکه میدید مفطر و نمی خواست که ببیند

ادرا در شب مصلی مگر آنکه مصلی میدید و نه میخواست که ببیند نائم مگر آنکه میدید نائم باین معنی که در تمام شب گاه نماز کردی و گاه
بخفتی و شب وی در بیداری و خواب میگذشت نه آنکه گاه چند شب بپایی نماز کردی و چند شب دیگر گذشتی که بپایی در خواب
بودی چنانچه در روزه که چند روز بپایی روزه دار بودی و چند روز دیگر بپایی افطار کردی و این سه ماه یعنی رجب و شعبان
و رمضان که عوام که عالم به سنت و موافق به تتبع و اتباع آن نیستند بپایی روزه دارند در ان چیزی از فعل و قول آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه و تابعین وارد نشده بلکه در صحیح از عائشه آمده که ندیدم آنحضرت را صلی الله علیه و آله وسلم که روزه
داشته باشد ماه تمام از ان باز که در مدینه آمده مگر ماه رمضان و رجب را روزه داشتن نهی فرمود انچه در صحیحین در صوم رجب آمده است
از عباد ابن حنیف گفت پرسیدم سعید بن جبیر را از صوم رجب گفت شنیدم ابن عباس را که میگفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم هرگز افطار نخواهد کرد و افطار میکرد چندانکه میگفتیم هرگز روزه نخواهد داشت و ازین حدیث
چیزی در خصوص صوم رجب معلوم نشود نه نهی و نه امر یعنی حکم او حکم سائر ایام و شهور است هم روزه میداشت و هم افطار میکرد
و چون معلوم شد که هیچ شهری را از روزه خالی نداشتی این را نیز میکرده باشد و حکم خاص بوی معلوم نیست و در مواهب لدنیه
میگوید که بعض شافعیه گفته اند که وی افضل است از سائر شهور یعنی برای صیام نفل و تضعیف کرد این قول را نووی
و غیر وی از محققین مذهب شافعی و گفته اند که معلوم نشده است که وی صلی الله علیه و آله وسلم روزه داشته
آن را بلکه روایت کرده شده است از حدیث ابن عباس نهی از صوم رجب رواه ابن ماجه و لیکن در سنن ابن ماجه آمده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دوست داشت صوم در اشهر حرم و رجب یکی از آنها ست و نیز این صریح
نیست و در محرم که یکی از اشهر حرم است صریح آمده که صم من الحرم واترک و هم ابو داؤد از عبد الله بن عمر رضی الله عنه
آورده که پرسیده شد او را که آیا روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در رجب گفت نعم و تشریف میکرد
او را یعنی شریف می پنداشت او را و نسبت بشرف میکرد و از ابی قلابه آمده که در بهشت قصری است برای روزه داران
رجب و بیهقی گفته که ابو قلابه از کبار تابعین است بی آنکه بوی از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم رسیده و ثبوت
یافته این چنین نه گوید انتهی و عجب از مصنف که ذکر صوم شعبان نه کرد حال آنکه در احادیث صحیحه آمده که عائشه رض
میگوید که ندیدم من آن حضرت را صلی الله علیه و آله وسلم بیشتر روزه دارنده در هیچ ماهی مگر شعبان رواه البخاری و مسلم
و در روایت دیگر آمده که روزه میداشت در شعبان مگر اندکی از ان بلکه روزه میداشت در تمام آن و در روایت ابی
داؤد آمده که محبوبترین ماهها نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم که در ان روزه میداشت شعبان بود و بیشتر متصل می ساخت
او را برمضان و در روایت نسائی آمده که روزه میداشت شعبان را یا اکثر شعبان را و در روایت دیگر روزه میداشت
شعبان را تمام و ترمذی از ام سلمه رض آورده که گفت نه دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که روزه میداشت دو ماه بپایی
مگر شعبان و رمضان و میگوید که ابن المبارک گفته که جائز است در کلام عرب که چون کسی از اکثر ماه روزه دارد بگویند
فلان تمام ماه روزه میداشت چنانچه گویند فلان تمام شب قیام میکند و نماز میگذارد و حال آنکه در شب طعام خورده
و بکار دیگر مشغول شده انتهی و بالجمله اکثر را در حکم کل داشتن عادت عرب است در محاورات بجهت مبالغه با وجود
تفسیر روایت دیگر که در وی اکثر واقع شده مر آن را و صحیح همانست که هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت مگر رمضان را
والله اعلم و حکمت در اکثار صوم شعبان از آنحضرت صلی [illegible]

که در هر ماه میداشت اتفی از سفر وغیره پیدا می شد پس آنرا جمع می کرد ودر ماه شعبان که قریب موسم صیام ست نگاه میداشت ودرین معنی حدیثی ضعیف نیز از طبرانی در اوسط روایت کرده اند وبعض گویند که آنرا از جهت تعظیم رمضان میکرد ودرین باب نیز حدیث آمده ولیکن این حدیث ضعیف ست واولی آنست که در حدیث دیگر آمده که صحیح تر ازین احادیث ست وآنرا نسائی وابوداؤد وابن خزیمه از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت گفتم یا رسول الله نمی بینم ترا که روزه میداری در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان فرمود این ماهی ست که غافل اند مردم ازان درمیان رجب ورمضان برداشته میشود دروے اعمال بدرگاه رب العالمین پس دوست میدارم که برداشته شود عمل من ومن صائم باشم پس بیان کرد درین حدیث حکمت روزه داشتن در شعبان نه ماههاے دیگر یعنی وے ماهے معروف ست بدو ماه شریف رجب که شهر حرام ست ورمضان که شهر صیام ست ومردم ازان غافل اند وگمان می برند که صیام رجب فاضلتر ازان باشد ونه چنین ست ونیز در حدیث دیگر آمده که شعبان شهریست که نوشته میشود درو آجال اعمال تا که درین سال زنده خواهد ماند وکه از عالم خواهد رفت وفرمود من دوست میدارم که نوشته شود نام من ومن روزه دار باشم وازاحادیث دیگر ظاهر میشود که این نوشتن در شب نصف شعبان ست وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تمام شعبان میکرد وبعض گفته اند که کثرت صیام در شعبان بجهت تمرین واعتیاد واستعداد صیام رمضان ست تا در آمدن رمضان زیاده مشقت وکلفت نشود وبیشتر ازان لذت وحلاوت صوم یافته باشد والله اعلم وبرهر تقدیر کثرت صیام شعبان معارض نشود به نهی که واقع شده است از تقدیم رمضان بصوم یوم او یومین وهمچنین نهی که واقع شده است از صوم نصف ثانی شعبان زیرا که نهی در حق کسی ست که آن ایام داخل ایام عادت صیام وے نباشد مسلم از ابی هریره آورده که تقدیم نه کنند رمضان را بروزه یک روز یا دو روز مگر مردے که عادت او بود که روزه میداشت پس گو بدارد آن روزه را وترمذے نیز از ابی هریره آورده که پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرمود تقدیم نه کنید ماه رمضان را بصیام مگر آنکه موافق صومی باشد که عادت دارد یکی از شما پس نهی در حق کسی ست که اصلا در شعبان روزه نمیدارد وچون رمضان نزدیک رسید شروع در صوم کند واین معنی به بعض نکات که در کثرت صوم شعبان مذکور شد منافات دارد والله اعلم ودر سنه شوال میفرمود که صیام این شش روز با رمضان برابر صیام دهر ست رواه مسلم والترمذے وابوداؤد عن ابی ایوب رضی الانصارے ووجه آن ظاهر ومشهور ست ولیکن پوشیده نیست که برابر صوم دهر بر تقدیرے خواهد شد که تمام عمر بدان وفا کند واگر در هر سالے که دارد برابر صوم تمام آن سال گردد ودرین معنی نیز از ثوبان رضی حدیث آمده که گفت کسیکه روزه داشت رمضان را وشش روزه دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزه تمام سال من جاء بالحسنة فله عشر امثالها + رواه ابن ماجه وشرط نیست که پیاپے دارد بلکه در مذهب ما اگر تفریق کند بهتر ست ودورتر از کراهت وتشبه به نصاری چنانکه در فقه مذکور ست ودر روز عاشوره البته روزه داشتی چنانکه در حدیث نسائی از حفصه رضی آمده که چهار چیز بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ترک نمیداد آنها را صیام عاشورا وعشر ذی الحجه وسه روز از هر ماه ودو رکعت پیش از فجر ومراتب روزه عاشورا است افضل واکمل آنست که سه روز بدارد دهم ویک روز پیش ازان ویک روز بعد ازان مرتبه دوم آنکه نهم ودهم را بدارد ومرتبه سوم آنکه دهم را علی الانفراد بدارد وبدانکه عاشورا وعشورا بمد وقصر وعاشور نام روز دهم از ماه محرم ست وبعض وهم کرده اند که نام روز نهم ست وبرای تسمیه روز نهم بعاشورا تکلف کرده اند وازا ظماء ابل اخذ نموده اند زیرا که عرب

شتران را در آب دادن نوبت قرار داده اند که آنرا ورد خوانند و یوم ثالث را از ایام ورد ربع خوانند باین حساب و ز نهم
عشر باشد و منشاء این وہم حدیث ابن عباسؓ ست که مسلم آورده که حکم بن اعرج گفت آمدم بر ابن عباسؓ و پرسیدم
از وے که خبر ده مرا از صوم عاشورا پس گفت ابن عباسؓ چون ہلال محرم را به بینی شمار کن و صبح کن روز تاسع در حالتی
که روزه دارے گفتم آیا روزه میداشت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین روز گفت نعم امام نووے میگوید که این
تصریح ست از ابن عباسؓ که مذہب وے آنست که عاشورا نام روز نہم ست و این سخن محل نظر ست زیرا که انچه بصریح
معلوم مے شود از کلام ابن عباسؓ امر بصوم یوم تاسع ست و آن در سنت آمده یا روز عاشر و تعیین روز عاشورا
بر ظہور و شہرت و علم سائل گذاشت که آن یوم عاشر ست پس ارشاد کرد سائل را بصیام یوم تاسع با وی و خبر داد
بفعل رسول به تنزیل عزم وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در سال آینده بران به منزله فعل چنانچه بیاید و در حدیث بخاری
و مسلم و موطا و ابی داؤد و ترمذے از عائشہؓ آمده که قریش در جاہلیت روزۂ عاشورا مے داشتند و رسول خدا
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز میداشت و گفته اند که نگاہداشتن قریش صوم عاشورا را شاید که تلقی از شرع سالف
باشد و لہذا تعظیم میکردند او را و کسوت می پوشانیدند در وے کعبۂ معظمه را و از عکرمه آورده اند که گفت گناہے
کرده بودند قریش در جاہلیت و عظیم شد ترس آن در دلہاے ایشان پس گفته شد مر ایشان را روزۂ عاشورا
تا کفارت آن شود کذا فی فتح الباری و در صحیحین از ابن عباسؓ آمده که چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بمدینه آمد یہود را دید که درین روز روزه میدارند پرسید که این چیست گفتند روزے عظیم و صالح ست که نجات داد
پروردگار تعالے در وے موسے و بنی اسرائیل را و غرق کرد فرعون و قوم او را پس شکرانۂ نعمت روزه داشت موسی
در وے و امر کرد بدان پس ما نیز روزه میداریم پس گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ما سزاوار تر و نزدیکتریم
بموسی علیہ السلام از شما پس روزه داشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و امر کرد بدان و در اوائل استیلاف
و موافقت یہود محبوب میداشت در انچه نہی کرده نمی شد باآنکه صوم این روز پیش از ایشان نیز میداشت و گفته اند
که مگر علم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بصدق این خبر از یہود بوحے یا بتواتر بود یا خبر داد بدان جماعه که باسلام
در آمدند از علماے ایشان مثل عبداللہ بن سلامؓ و امثال وے والا خبر یہود در دیانات و شرائع مقبول نه بود و بعد
ازامر کردن بصیام عاشورا چون صیام رمضان فرض شد فرمود ہر که خواہد روزۂ عاشورا بدارد و ہر که خواہد ندارد
و کسے را فرمود تا ندا کرد در حوالی مدینه بدان و این ظاہر در آنست که صوم عاشورا در اول فرض بود و بعد از
نزول صیام رمضان فرضیت آن ساقط شد چنانکه مذہب حنفیه و بعض شافعیه است و بعضی از ایشان گویند
که صوم عاشورا ہمیشه سنت و مستحب متاکد بود و بنزول فرضیت رمضان تاکد استحباب رفت و اصل استحباب کمتر
از وجه اول باقی ماند و این قول بعید و محض تاویل ست باآنکه تاکید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین صوم
دائم مروسیت و بعد از فتح مکه چون شوکت اسلام قوت گرفت و امر آن اشتہار یافت مخالفت اہل کتاب محبوب
داشت و خواست که اظہار مخالفت ایشان کند و ترک تشبه با ایشان نماید در افراد و تخصیص یوم عاشر بصیام و فرمود که اگر سال
آینده در یابم روزه دارم یوم تاسع را یعنی ضم کنم او را با صوم یوم عاشر و حدیث مسلم که از ابن عباس آورده که گفتند یا رسول اللہ
این روزے ست که یہود و نصارے آن را تعظیم مے کنند فرمود سال آینده انشاء اللہ تعالے روزه دارم روز نہم

دلالت کند بآن که عزم و نیت روزهٔ تاسع از جهت مخالفت اهل کتاب ست نه از جهت آنکه بعض توهم کرده اند که بجهت
احتیاط ست در یافت یوم عاشورا است چه این سخن مبنی بر احتمال تسمیهٔ یوم تاسع ست بعاشورا و محقق شد که آن صحیح نیست
و در روایت احمد و بزار از ابن عباسؓ نیز آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده روزه دارید روز عاشورا
و مخالفت کنید در وے یهود را و روزه دارید پیش از وے روزے را و بعد از وے روزے را و این حدیث
دلالت کند بر آنکه عاشورا نام روز نهم نه باشد پس مراتب صوم عاشورا سه باشد چنانچه مصنف گفت و لیکن در صیام
تاسع و عاشر احادیث بسیار ست و لهذا مصنف صیام عاشر و حادی عشر را هر چند درین صورت نیز مخالفت پیدا و
ظاهر شود از جملهٔ مراتب نساخت و قول وے که گفت و اما داشتن روز نهم علی الانفراده مخبرے از سنت بود در روایت
مرفوع بعضی از علما را که گفته اند که غرض مخالفت اهل کتاب ست و این حاصل میشود به یکے ازین دو امر یا بنقل عاشر
بتاسع یا بضم تاسع با عاشر کذا فی المواهب یعنی اگرچه غرض مخالفت ایشان ست اما اصل روزهٔ عاشورا باید و ضم به
اظهار مخالفت و نیز اشارت ست برد قول کسی که عاشورا نام روز نهم گوید کما لا یخفی و اما روز عرفه را که نام روز
نهم ست از ذی الحجه روزه در وے فضل تمام دارد بلکه فاضلتر ست از صوم یوم عاشورا چنانچه در صحیح از ابی قتاده
آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صیام یوم عرفه کفارت دو سال میگردد سال گذشته و سال آینده و صوم
یوم عاشورا کفارت سال گذشته میکند گفته اند که این بجهت آنست که یوم عاشورا منسوب بموسی علیه السلام ست و
صوم آن در اصل از شریعت اوست و یوم عرفه منسوب بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم و صوم وی از شریعت مطهرهٔ اوست
و لیکن عادت شریف این بود که اگر در حج بودے افطار کردے چه افطار کردن اقوی بود برائے دعا و اجتهاد و
کوشش در آن و دیگران را نیز نهی از صوم کردے چنانچه ابو داؤد از ابی هریره و مسلم و بخاری و میمونهؓ آورده که
مردم شکایت کردند نزد وے از صیام روز عرفه پس فرستاد میمونه شیرے دوشیده بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقف بود در موقف پس بنوشید و مردم نظر میکردند بسوے وے و بخارے
و مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذے از ابن عباسؓ آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم افطار کرد بعرفه و فرستاد
بسوے وے ام الفضل شیر پس بنوشید آنرا و گفت ترمذے درین باب حدیث از ابی هریره و ابن عمرؓ نیز آمده
و حدیث ابن عباسؓ حسن صحیح ست و بتحقیق روایت کرده شد از ابن عمر که گفت حج کردم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
و روزه نداشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یعنی عرفه را و با ابو بکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و روزه نداشتند ایشان و من نیز نمیدارم
و امر بدان نمیکنم و نهی نیز نه کنم و میگوید که عمل برین ست نزد اکثر اهل علم که دوست میدارند بعرفه افطار را تا قوت یابد بدان مرد
بر دعا و بعضے از اهل علم روزه نیز داشتند انتهی و دیگر وجه در افطار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز عرفه در حج آنکه
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حج مسافر بود و از مدینه آنجا رفته بود و افطار در سفر افضل ست مطلقا نزد بعض
و نزد وجود مشقت نزد همه و شک نیست در وجود مشقت در حج و اجتهاد در دعا و دیگر وجه آنکه حج حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در روز جمعه بود و افراد صوم جمعه چنانکه در باب جمعه معلوم شد مکروه ست و دیگر آنکه روز عرفه اهل موقف عرفات را
یعنی حجاج را روز عید ست از آن رو که اجتماع ایشان در آن روز همچون اجتماع دیگر کسانست در عیدگاه و در حدیث
حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه روایت کرده است آنرا ابو داؤد و ترمذے و نسائی از عقبه بن عامر

وارد شده یوم عرفة ویوم النحر وایام منی عیدنا اہل الاسلام فرمود کہ روز عرفہ یعنی در حج و روز نحر یعنے روز عید اضحی و
روزہاے منی کہ سہ روز یا دو روز دیگر بعد از روز عید اضحی ست روزہای عید ماست کہ مسلمانانیم و در فصل جمعہ
گذشت کہ چون در عرفات کریمہ + الیوم اکملت لکم الآیۃ + نازل شد اہل کتاب گفتند عجب از مسلمانان کہ این روز را
بجہت سرور بنزول این آیت عید نہ گرفتند امیر المومنین عمرؓ در جواب ایشان گفت کہ آن روز جمعہ و روز حج بود
یعنی یک عید چہ باشد دو عیدست پس معلوم شد کہ روز عرفہ مرحاجیان را روز عیدست وصوم در روز عید اگرچہ حکما باشد
مکروہ و در روز شنبہ و روز یکشنبہ در بعض اوقات روزہ داشتی وغرض ازین مخالفت یہود و نصارے بود و در حدیث
ام سلمہ بثبوت پیوستہ کہ گفتند یعنی پرسیدند از وے ای الایام کان رسول اللہ کدام روزہاست کہ بود رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اکثرہا صیاما بیشتر روزہ دارندہ قالت گفت ام سلمہ یوم السبت والاحد روز شنبہ ویکشنبہ بود
کہ روزہ بیشتر میداشت نسبت بروزہاے دیگر ویقول ومیگفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در سبب روزہ
داشتن روز شنبہ ویکشنبہ انہما یوما عید للمشرکین این دو روز روز عید کافرانست شنبہ عید یہود آمدست ویکشنبہ
عید نصارے فانا احب ان اخالفہم پس من دوست میدارم کہ مخالفت کنم ایشان را و روزہ دارم در روز عید ایشان
وسرور نکنم مصنف حکم بثبوت این حدیث کردہ و در مواہب لدنیہ این حدیث از کریب مولاے ابن عباسؓ بروایت
احمد ونسائی آوردہ کہ فرستادند مرا ابن عباسؓ وجماعۃ از اصحاب پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نزد ام سلمہؓ تا پرسم اورا
ای الایام الحدیث وگفتہ کہ در اسناد این حدیث محمد بن عمرست وشناختہ نمیشود حال وے در روایت میکند از وے
عبد اللہ بن محمد بن عمر و وے نیز مجہول الحال ست وشاید کہ مصنف آنرا باسناد دیگر یافتہ باشد کہ ثابت ست واللہ اعلم
وحدیثی دیگر از احمد وترمذے وابی داؤد وغیرہم از عبد اللہ بن بسر از خواہر وی کہ صما نام وارد آمدہ کہ فرمود آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روزہ نہ دارید روز شنبہ مگر در ضمن چیزیکہ فرض کردہ شدہ است برشما یعنے واجبست
اگرچہ بہ نذر باشد واگر نہ یابد یکی از شما یعنی چیزیکہ بآن افطار کند مگر پوست انگورے یا چوب درختی باید کہ بخاید
آنرا یعنی بدان افطار کند و روزہ خود را بشکند و ترمذے گفت ہذا حدیث حسن ومعنی کراہت در وے آنست کہ
افراد کند یوم السبت بالصوم یعنی روز شنبہ تنہا روزہ دارد زیراکہ یہود تعظیم این روزمے کنند والا اگر جمع کند
روز دیگر چنانچہ جمعہ یا یکشنبہ مکروہ نبود ولہذا ابوداؤد ترجمہ کردہ بباب النہی ان تخص یوم السبت بالصیام پس
معارض نبود این حدیث باحدیث ام سلمہ کہ گذشت کذا فی المواہب اللدنیہ اگر گفتہ شود کہ یہود تعظیم این روز میکنند بسبب
آنکہ اورا عید گرفتہ اند و در روزہ داشتن خود مخالفت ایشان ست نہ تعظیم چنانکہ در حدیث ام سلمہ معلوم شدہ خواہ منفرد
شدہ خواہ منضم با روزہ دیگر جوابش میتوان گفت کہ در انفراد روزہ درین روز چنانکہ بوجہے مخالفت ایشان ست
بوجہے متضمن نوعے از تعظیم نیز ہست پس ضم کند بوے روزہ دیگر تا توہم تعظیمے کہ از تخصیص افراد ناشی میشود مرتفع
شود یا آنکہ در ضم روز یکشنبہ کہ مخالفت نصارے نیز ظاہر میگردد فلیفہم واللہ اعلم وعادت حضرت نبوی صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم نبود کہ دائم روزہ دارد واز صیام دہر نہی میفرمود و در حق صائم الدہر گفتہ لا صام ولا افطر یعنے آنکہ ہمیشہ
روزہ دارد روزہ داشتن عادت وخوی او گردد ولذت روزہ وریاضت وکسر نفس کہ روح این عبادت ست ازو
فوت شود ومقصود نفی فضیلت آن صیام ست بدانکہ در نہی وانکار صیام دہر احادیث کثیرہ بطرق متعددہ در صحاح

کثرت و تعدد آمده که با وجود آنحضرت بران اقدام برین عمل دشوار نماید و القرآن لحدیث عبد الله بن عمرو بن العاص
است که در بدایت مولع بود بقیام لیل و صیام نهار چون خبر کثرت عبادت و صیام وے بآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
رسید او را طلبید و نهی و منع کرد و فرمود جسم ترا بر تو حق ست و نفس ترا بر تو حق ست و زوجه ترا بر تو حق ست هم روزه
دار و هم افطار کن و هم قیام لیل کن و هم بخواب و وے هرچند الحاح کرد در کثرت صوم قبول نیفتاد و
فرمود که ترا یک روزه بس ست در هر ماهی گفت یا رسول الله من زیادت بران طاقت دارم فرمود سه روزه در
هر ماهی حکم صیام دهر دارد پس وے الحاح نمود و طلب زیادت کرد و گفت من بیشتر ازان طاقت دارم پس آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم زیادت میکرد پنج و هفت و نه و ده در هر ماهی و وے هنوز الحاح در زیادت میکرد و میگفت
یا رسول الله یا رسول الله تا نهایت کار بآن رسید که یک روز صوم دارد و یک روز افطار کند و صوم داؤد علیه السلام
این ست و زیادت بران قطعا قبول نکرد و تجویز ننمود و فرمود هر که صوم دهر دارد و در روایتی صوم ابد دارد نه روزه داشت
و نه افطار و این را مکرر فرمود و آورده اند که عبد الله بن عمرو چون پیر شد میگفت ای کاش قبول رخصت پیغمبر کردمی
صلی الله علیه وآله وسلم و مختار نزد ائمه اربعه در آنچه ظاهر مذهب ست همین ست غایت تاویل و توجیه این ست که
ترمذی در جامع خود میگوید که قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیرے تحقق پذیرد که روز عید فطر و عید اضحی و ایام
تشریق نیز افطار نکند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت و صوم دهر نداشته باشد و میگویند که این
مرویست از مالک بن انس و این قول شافعی ست و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی و پوشیده نماند که نظر
بسیاق احادیث وارده در نهی از صیام دهر ظاهر شود که علت آن نه صیام ایام منهیه است بلکه سبب آن تجاوز ست
از حد اعتدال و فوات حق نفس و اهل و عیال و اعتیاد بصیام و فوات وجود مشقت و ریاضت ست و مختار آنست که
افضل الصیام صوم داؤد که یک روز روزه دارد و یک روز افطار کند و گفته اند که این سخت تر در ریاضت نفس و لیکن
و سلوک طریق اتباع و امتثال اعلی و ارفع ست از همه و بالله التوفیق و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود
که بسیار از روزها در خانه در آمدی و پرسیدی که هیچ خوردنی هست اگر گفتندی چیزے حاضر نیست اگرچه قدرت اعداد
و تحصیل آن بوده باشد فرمودی که پس من روزه دارم و نیت روزه کردی این لفظ بصریح در حدیث نیست ولیکن از آن
مفهوم میگردد و در بعض اوقات نیت روزه تطوع کرده بودے و روزه تمام نکردے در میانه روز افطار کردی این هر دو
جزو یک حدیث ست که مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عائشه روایت کرده اند که گفت در آمد بر ما رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم روزی و فرمود آیا چیزے هست یعنی از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله نیست چیزے فرمود پس من اکنون
صائمم پس تر آمد روزی دیگر و پرسید آیا هست چیزے از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله هدیه کرده شده هست مارا حیس و
حیس طعامی ست که عرب از خرما و قروت و روغن می سازند فرمود بیار که امروز صبح بر روزه کرده بودم پس بخورد آنرا و از
روایتی دیگر معلوم میگردد که همان روز که چیزے نیافت و نیت روزه کرد بیرون رفت و باز آمد و پرسید و این طعام
حاضر آمده بود بخورد و در روایتے در آخر حدیث این نیز آمده که عائشه میگوید گفتم یا رسول الله در آمدی تو بر من و تو
صائم بودے پس تر بخوردے حیس را فرمود هر که روزه تطوع دارد بمنزله امردی ست که بیرون آورده صدقه از مال خود
هرچه خواست ازان بداد و هرچه خواست نگاهداشت و ترمذی و ابوداؤد از ام هانی آورده اند که گفت بودم من

نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس آورده شد چیزے از جنس نوشیدنی پس بنوشید آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از آن وانچه باقی ماند بمن داد وپس بنوشیدم وگفتم یا رسول الله من روزه دار بودم پس افطار کردم فرمود
صائم متطوع امیر نفس خودست ودر روایتی امین نفس خودست اگر خواهد روزه دارد واگر خواهد افطار کند ودر روایتی
آمده که ام هانی بعد از نوشیدن گفت یا رسول الله گناهی کرده ام استغفار کن برائے من فرمود چیست گفتم روزه دار
بودم پس افطار کردم فرمود روزه قضا که آنرا قضا میکردے گفتم لا یا رسول الله فرمود پس ضرر نمیکند ترا اگر تطوع بود
ازین حدیث مستفاد میگردد که نیت روزه نفل جائزست در نهار واز شب لازم نیست واین در نفل باتفاق ست میان
امام ابوحنیفه وشافعی واحمد وبشرط آنکه قبل از زوال بود وبروایتی از شافعی بعد از زوال نیز جائزست وقول اول
از ایشان صحیح ترست وامام مالک شرط میکند نیت را از شب در روزه نفل واین حدیث را تاویل میکند بآنکه آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اخبار کرد بنیتی که سابقًا داشت از شب نه انشاء نیت واین خلاف ظاهرست از سیاق حدیث
ومقتضاے کلمهٔ فا در قول وے فانی صائم ودر روایتی که فانی اذن صائم خلاف ظاهرترست کما لا یخفی وتمسک وے
بحدیثی ست که ترمذی در جامع خود از حفصه آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه نیت نکند روزه را
بیش از فجر پس نیست روزه مراورا وگفت ترمذی این مخصوص ست نزد اکثر بغیر تطوع اما در تطوع مباح ست نیت بعد از
صبح ونزد امام ابوحنیفه روزه رمضان ونذر معین نیز بنیت در نهار جائزست وشافعی وائمهٔ دیگر را درینجا خلاف ست
وتمسک ایشان این حدیث ست که لا صیام لمن لم ینو باللیل وشیخ ابن الهمام گفته که حدیث لا صیام لمن لم ینو باللیل
بالفاظ مختلفه وطرق متعدده آمده ودر رفع ووقف آن اختلاف ست وبعض طرق وی خالی از ضعفے نیز نیستند انتهی
ودلیل امام ابوحنیفه در هدایه حدیث شهادت اعرابی ست که در سنن اربعه از ابن عباس رض مروی ست که آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود هرکه خورده است باید که نخورد در بقیهٔ روز وهرکه نخورده است روزه دارد پس معلوم شد که نیت در روز
درست ست وحدیث لا صیام لمن لم ینو باللیل محمول بود بر نفی فضیلت چنانکه از مثل این عبارت ارادهٔ این معنی
آمده ست ولیکن شیخ ابن الهمام گفته که این روایت بوجهی که در هدایه آورده است مستغرب ست جدا ومعروف
درین حدیث آنست که امر کرد که ندا کرده شود در مردم که روزه دارند فردا وظاهر این ست که شهادت اعرابی در شب بود
والله اعلم وگفته که طحاوی استدلال کرده بحدیثی که در صحیحین از سلمة بن الاکوع آمده که در روز عاشورا فرمود تا ندا
دادند که هرکه خورده ست نخورد در بقیهٔ روز وهرکه نه خورده روزه دارد وعاشورا در آنوقت فرض بود بعد از آن منسوخ شد
بصیام رمضان پس معلوم شد که هرکه متعین ست بروے روزهٔ روزے معین ونیت نکرده آنرا از شب کفایت میکند
او را نیت در نهار وفیه کلام طویل فی شرح ابن الهمام اما روزه قضا وکفارت ونذر غیر معین واجب ست نیت آن از شب
باتفاق ونیز مستفاد میشود که افطار روزهٔ نفل بعذر جائزست ومذهب اکثر ائمه همین ست ونزد امام ابوحنیفه واصحاب
وی درین دو روایت ست در روایتی جائز نیست مگر بعذر ضیافت ومانند آن زیراکه این ابطال عمل ست وابطال عمل
منهی عنه است لقوله تعالی ولا تبطلوا اعمالکم ودر روایتی جائزست زیراکه قضا خلف اوست فلا باس ودر وجوب
قضاے صوم نفل نیز اختلاف ست نزد شافعی وبعض ائمه قضا واجب نیست مطلقا بحکم این احادیث که مذکور شد ونیز متطوع
متبرع ست وتبرع لازم نه بود ونزد امام احمد نیز واجب نیست ولفظ حدیث ام هانی نزد ایشان این چنین ست که آنحضرت

است الله علیه وآله وسلم فرمود اگر این روزه تو فرضی رمضان ست قضا کن روزه دیگر بجای آن وا ردو اگر تطوع ست اگر خواهی قضا کن واگر خواهی مکن وودر روایتی از وی آمده که اگر شب نیت کرده و بر نفس خود واجب گردانیده وبعد افطار کرده واجب ست قضا واکثر اهل مذهب امام احمد این را بر ندب حمل کرده اند چنانچه ظاهرست از قول وی که گفت واجب گردانید بر نفس خود اگرچه تواند که مراد با یجاب بر نفس اینجا همان اجماع بر نیت وعزم باشد ونزد امام ابو حنیفه ومالک در صوم نفل قضا واجب ست مطلقا زیرا که انچه ادا یافت وبوجود آمد عمل ست وقربت ست پس صیانت آن از ابطال ومعنی بران واجب بود وچون واجب شد صیانت ومعنی را واجب شد قضا ونزد ما عبادت نفل خواه روزه باشد یا نماز بشروع لازم گردد چنانچه بنذر وچون لازم شد به نقض آن قضا واجب بود ومؤطا وترمذی وابوداؤد وابن خزیمه حدیثی آورده اند که گفت بودم من وحفصه رض روزه دار پس پیش آمد ما را طعامی که خوش آمد ما را دخوردیم ازان پس درآمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وپیشی کرد از من حفصه ومبادرت کرد بکلام وسوال وبود وی دختر پدر خود یعنی عمر بن الخطاب که از همه پیشی ومبادرت میکرد در کلام وطلب خیر وسوال از علم وی نیز بشیمه مرضیه پدر خود پیشی کرد واحفصه رض پرسید یا رسول الله ما روزه دار بودیم وطعامی که اشتهای آن داشتیم پیش آمد وازان بخوردیم فرمود قضا کنید روزه دیگر بجای آن واین حدیث نزد ترمذی بطرق متعدده ثابت شده ومیگوید قومی از اهل علم از صحابه وغیرهم باین حدیث رفته ومذهب مالک نیز همین ست وحدیث عائشه رض از وجوب قضا وعدم آن ساکت ست ودر صحت حدیث ام هانی مقال ست کذا قالوا وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود من نزل علی قوم کسی که فرود آید بر قومی فلا یصومن تطوعا پس باید که نگاه نه دارد روزه نفل را الا باذنهم مگر باذن آن قوم شاید که او را ضیافتی دهند که طعامی کنند وبروزه داشتن وی راضی نه باشند واگر موقوف استرضا وامتزاج ایشان باشد بهترست واگر او را به ضیافت طلبیده اند خود البته روزه نه دارد واگر داشته باشد بشکند که ضیافت عذرست اما در اسناد این حدیث طعن کرده اند ترمذی این حدیث را از هشام بن عروه از پدرش از عائشه روایت کرده وگفته این حدیث منکرست نمی شناسم هیچ یکی از ثقات را که روایت کرده باشد این حدیث را از هشام بن عروه از پدرش از عائشه رض ودر نهی از صیام امرأة بی اذن زوج نیز در صحیحین حدیث آمده ودر روایت ترمذی وابی داؤد آمده من غیر رمضان وکراهت داشتی که کسی روز جمعه را تخصیص کند بروزه ومیفرمود که این روز عید شماست ودر روز عید روزه مدارید مگر که پیش ازان یا پس ازان یک روز روزه داریم آنگاه مکروه نه بود وسر این در باب روز جمعه بیان کرده شد مانند آنکه در مواهب لدنیه از امام نووی نقل میکند که گفت مالک در مؤطا گفته نشنیدیم هیچ یکی از اهل علم وفقه را وکسی را که اقتدا کرده شود بوی که نهی میکرد از صیام یوم جمعه وصیام وی حسن ست وبتحقیق دیدم بعضی از اهل علم را که روزه میداشت روز جمعه وتحری می نمود آنرا وگفت نووی این سخن که مالک گفت موافق رای خودست ورای غیر وی خلاف رای اوست وسنت مقدم ست بر رای وی ورای غیر وی وبتحقیق ثابت شده ست در سنت نهی از روزه جمعه پس متعین ومتحتم باشد قائل شدن بآن ومالک معذورست چون نرسید بوی حدیث وداؤدی که از اصحاب مالک ست گفته است نه رسیده مالک را این حدیث واگر می رسید مخالفت نه میکرد آن را **تنبیه** بدانکه صیام مسنون از انچه مصنف ذکر نه کرده ودر احادیث صحیحه وارد یافته یکی صیام ایام بیض ست که مشهورست وآن سه روزست سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا کم

صیام دہر داده و تاکید تمام نموده ست تا آنکه در سفر و حضر آنرا ترک نه میکرد رواه النسائی عن ابن عباس و امت را نیز
بدان امر میکرد و در حدیث ابی داؤد و نسائی از عبد الملک بن ملحان از پدرش آمده که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
امر میکرد ما را بصیام لیالی بیض سیزده و چهارده و پانزده و ترمذی و نسائی از ابی ذر غفاری آورده که آنحضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم فرمود یا ابا ذر چون خواهی که از هر ماه سه روزه داری پس بدار سیزدهم چهاردهم پانزدهم و اگر سه روزه در ماهی بدارد
هر سه روز که باشد ثواب صیام دهر بران مترتب گردد ولیکن صوم این سه روز افضل ست و اکمل و در اکثر احادیث وقوع یافته
و در بعض احادیث مطلق نیز ذکر یافته چنانچه در حدیث عبد اللہ بن عمرو بن العاص گذشت که سه روزه در ماهی حکم صیام
دهر دارد و از فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز مطلق نقل آمده چنانکه مسلم آورده که معاذه عدویه از عائشہ پرسید
آیا بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که روزه میداشت سه روز از هر ماه گفت نعم پس پرسید که کدام ایام شهر میداشت
گفت باک نداشت از هر کدام ایام که داشتی و گفته اند که عدم مواظبت بر ایام معین از ان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
بجهت آن بود تا وجوب تعیین گمان برده نه شود و روایت کرده اند اصحاب سنن و تصحیح کرده اند آنرا ابن خزیمہ از حدیث ابن
مسعود که بود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که روزه میداشت سه روز از غرهٔ هر ماه و مختار جماعهٔ که حسن بصری از ایشان
است و منوی از مادروی حکایت کرده که مستحب ست نیز صیام ایام سود جمع اسود مقابل ایام بیض و آن بیست و هفتم
و دو روز بعد از وی و ایام بیض راجح ست بجهت وقوع آن در اکثر احادیث صحیحه و بجهت آنکه میانه شهر ست و خیر الامور
اوساطها و زمانه دران ایام نورانیتی و روشنائی خاص دارد که در ایام دیگر نیست و نیز خسوف قمر و اغلب درین ایام شود
و ما مأموریم بمزید عبادت و طاعت و فعل خیرات در حال خسوف و بعض ترجیح ایام اول ماه کرده اند تا آنکه معلوم نیست
که چه چیز از موانع عارض شود و فی التاخیر آفات و گویند مختار نخعی این بود و نزد جماعهٔ اول ماه و دهم و بیستم و این
منقول ست از ابی الدرداء و گویند که روزه مالک بن انس این بود و نزد بعض اول کل عشر که اول و یازدهم و بیست
و یکم بود و این منقول ست از ابن شعبان مالکی و نزد بعضی از دوازده تا چهارده و نزد بعضی از اول شنبه که در ماه آید و
در ماه دیگر از اول سه شنبه و در ماه دیگر از جمعه و هکذا و این منقول ست از عائشہ و نزد بعض از اول پنجشنبه که در ماه آید و در ماه دیگر
از اول دوشنبه و نزد بعض از اول دوشنبه که در ماه آید و از اول پنجشنبه که در ماه دیگر آید زیرا که در روز دوشنبه و پنجشنبه روزه داشتن
از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ثابت شده پس ابتدا کردن از ان افضل باشد و نزد بعض سه روز لا علی التعیین و بالجملہ
سه روزه در هر ماه در حکم صیام دهر واقع شده و این طرق همه مروی و ماثور گشته و هر کسی بمقتضاے خبری و اثرے که
در خصوصیات آن یافته و در خصوص آن اولویتی اثبات نموده ترجیح کرده است ولیکن اشهر و اظهر اقوال در صیام ثلثه
ایام ایام بیض ست و اکثر علما بر انند و در خصوص آن احادیث صحیحه کثیره ورود یافته است و باللہ التوفیق و در صیام عشر
ذی الحجه و استحباب آن نیز فضیلت واقع شده و شک نیست که مراد بآن نه روز خواهد بود چه روز عید روزه حرام ست و
ابو داؤد و نسائی از بعض ازواج مطهره آورده که گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که روزه میداشت
نه روز از ذی الحجه و یوم عاشورا و سه روز از هر ماه از اول دوشنبه که در هر ماه می آید و از اول پنجشنبه و در روایت
دیگر آمده روزه میداشت عشر را یعنی عشر ذی الحجه و سه روز از هر ماه و آنکه مسلم و ترمذی و ابی داؤد از عائشہ آورده
که گفت نه دیدم من آنحضرت را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که روزه میداشت دههٔ ذی الحجه را منافات بدان ندارد

چه وانشت شرف دوست خود گردد نفی صوم شاید کرد داشته باشد و دانسته آنرا دیده و نه دانسته و شاید که آن ایام
عشر که واقع شده با احوال شریف حضرت روایت بوده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را مانعی از صوم باشد از مرض و
سفر و مانند آن و تواند که مراد نفی صوم تمام عشره باشد که عرفه از آن ثابت بوده و نفل صوم یوم عرفه معلوم شده و بر
افطار نیز بوده والله اعلم و از آنکه فضل مطلق عمل صالح در عشرهٔ ذی الحجه وارد یافته است فضل صوم نیز لازم آید و در
صحیح بخاری ثابت شده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم نیست هیچ ایام که عمل صالح دران دوستتر بود نزد خدا از
عمل کردن درین ایام یعنی در عشرهٔ اول از ذی الحجه و در صحیح ابی عوانه و صحیح ابن حبان از جابر آمده که هیچ ایام
فاضلتر از ایام عشرهٔ ذی الحجه نیست و گفته اند که اگر کسی نذر کند صیام افضل ایام سنه را منصرف گردد باین ایام و اگر نذر
روزی از ایام کند بعرفه و اگر روزی از روزهای هفته مراد دارد در روز جمعه باشد و وجه در افضلیت ایام این عشره آنست
که درین ایام اقسام امهات عبادات از صلوة و صیام و صدقه و حج اجتماع پذیرفته است در غیر آن اما در باب حجاج ظاهر است
و در غیر ایشان نیز چون ذوات این ایام این حیثیت دارند لا بد فضیلتی مر آنها را ثابت بود و تحقیق آنست که روز آن
عشره ذی الحجه فاضلتر است از جهت وجود روز عرفه و نحر دران و شبهای عشرهٔ اخیرهٔ رمضان از جهت وجود لیلة القدر
دران پس از روزها این فاضلترست و از شبها آن و هذا هو القول الفصل و علیه التعویل و در صیام شهر محرم نیز فضیلتی
واقع شده و از ایام هفته دوشنبه و پنجشنبه و احادیث بسیار دران واقع شده و در بعض احادیث آمده که اعمال بندگان
در حضرت رب العالمین جل جلاله درین دو روز یعنی روز دوشنبه عرض کرده میشود و پس دوست میدارم که عرض کرده شود
اعمال من و من صایم باشم و مسلم از ابی قتاده آورده که پرسیده شد از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از روز دوشنبه
فرمود درین روز متولد شده ام و درین روز مبعوث شده ام و نسائی از اسامة بن زید آورده که گفت یا رسول الله
من میبینم ترا که گاهی چندان روزه میداری که گویا افطار نخواهی کرد و گاهی چندان افطار میکنی که گویا روزه نخواهی داشت
مگر دو روز که اگر در ایام صیام تو داخل آید در ضمن آن روزه میداری و الا جدا میداری دران فرمود کدام دو روز اند
آنها گفتم روز دوشنبه و پنجشنبه فرمود این دو روز روزهائی اند که عرض کرده میشود در آنها اعمال برب العالمین پس دوست
میدارم که عرض کرده شود عمل من و من صائم باشم والله الموفق

فصل در بیان اعتکاف اعتکاف در لغت بمعنی
حبس و مکث و لزوم و اقبال بر شیء آمده و در شرع مکث در مسجد و لزوم آن بر وجه مخصوص آن در ظاهر مذهب سنت
موکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بروی تا زمان وفات چنانچه در صحیحین از حدیث
عائشه رض آمده از زهری گفته عجب از مردم که اعتکاف را ترک کرده اند و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عبادات
دیگر از نوافل گاهی میکرد و گاهی نمیکرد بخلاف اعتکاف که هرگز آنرا ترک نکرده و لیکن واجب نگشت بجهت آنکه دلیل
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در واجب آن بود که با وجود مواظبت امر بفعل و انکار بر ترک آن میکرد و در اعتکاف نه
چنین کرد بلکه گفت من احب منکم ان یعتکف فلیفعل کما جاء فی الصحیحین فرمود هر که خوش دارد که اعتکاف کند گو بکند و حق آنست
که ترک اعتکاف از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بعضی از بعض اوقات نیز بثبوت پیوسته چنانچه معلوم گردد و
بعض گفته اند که مستحب است استحباب متاکد و صواب آنست که بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف منذور است و سنت
در عشر اخیر رمضان و مستحب در غیر آن و اتفاق دارند علما به اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه مالکی که جائز داشته است

آنرا در هر مکان درروا داشته اند حنفیه زنان را در مسجد خانه نه در مسجد جماعت ومراد بمسجد خانه مکانی ست که در خانه برای
نماز جدا می سازند وآنرا حکم مسجد نه داده اند وقول قدیم از شافعی نیز هم برین ست واز بعض حنفیه نقل کرده اند که اعتکاف
مراة در مسجد با زوج خود درست ست وباین قائل ست امام احمد واذن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازواج مطهره را
باعتکاف در مسجد دلالت دارد بران ولیکن منع بجهت مصلحتی بود چنانکه بیاید باز امام ابوحنیفه وامام احمد مخصوص داشته اند
اعتکاف مرد را بمسجدی که اقامت کرده میشود دروی صلوة خمس تا اعتکاف سبب ترک جماعت نگردد وباعث
خروج از اعتکاف هر روز پنج وقت با امکان احتراز ازان نشود ودر شرح ابن الهمام گفته که بعض گفته اند که مراد
غیر مسجد جامع ست ودر مسجد جامع جائز ست اگرچه گذارده نشود دروی صلوات خمس ودر روایتی از ابی یوسف آمده
که اعتکاف واجب جائز نیست در غیر مسجد جماعت ونفل جائز ست وامام مالک شرط کرده مسجد جامع را وقولی از شافعی
نیز همچنین آمده ودر حاوی گفته که جامع اولی ست ونزد جمهور جائز ست در هر مسجد وآنکه بعض مخصوص بمساجد ثلثه که مسجد
مکه ومدینه وبیت المقدس ست وبعض بمسجد مکه ومدینه وبعض بمسجد مدینه داشته اند این اقوال معتبر نیست چه تمامه علمای امت
در بلاد اسلام در مساجد خودها اعتکاف می نمودند وهیچ یکی را بران انکاری نبود نعم اعتکاف را درین مساجد فضلی و
شرفی خواهد بود که مساجد دیگر را نیست دیگر اکثر مدت اعتکاف را حدی معین نبود تمام عمر اگر نیت کند جائز ست
اختلاف در اقل مدت ست نزد بعض یک ساعت بس ست ولهذا گفته اند که هرگاه که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف
کند تا ثواب اعتکاف نیز یافته باشد ونزد این قائل قعود نیز شرط نیست وصحیح آنست که عبور معتبر نیست ونزد بعض
یک روز ومختار در مذهب حنفیه همینست وگفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم ست آنکه صوم شرط
نکند جائز دارد یک ساعت نیز وآنکه شرط صوم کند اقل آن را یوم دارد وتحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم جواز
آن در کمتر از یوم نیز گنجائش دارد یعنی روزه دار اگر یک دو ساعت نشیند اعتکاف بود وثمرهٔ اشتراط صوم آنست
که اگر نیت اعتکاف شب کند جائز نبود که آن محل صوم نیست ومصنف درین مقام تائید وتصریح اشتراط صوم آمده در
توطیه وتمهید آن میگوید چون اعتکاف سبب جمعیت خاطر وانقطاع از غیر حق واقبال بعبادت ست وموجب دوری از
خلق وواسطه زوال اسباب تفرقه وهموم اغیار واین مقاصد در حالت روزه بجهت عدم اشتغال بطعام وتهیهٔ اسباب
آن وحصول صفائی باطن خصوصا در آخر رمضان اکمل وافضل ست لاجرم تشریع اعتکاف در افضل ایام صیام فرمود که آن ده
روز اخیر ست از ماه رمضان ومروی نیست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بی روزه معتکف شدی در وقتی وعائشه چنانچه روایت
کرده ازوی ابوداود میگفت لا اعتکاف الا بالصوم واین جزو حدیث ست وتمام حدیث این ست که عائشه گفت سنت بر معتکف این ست
که عیادت نکند مریض را وحاضر نشود جنازه را ومس نکند یعنی مجامعت نکند امرأة را ومباشرت نکند او را وبیرون نیاید مگر چیزی را که چاره
نیست ازان ولا اعتکاف الا بالصوم ولا اعتکاف الا فی مسجد جامع ومراد از جامع نزد غیر امام مالک مسجدی ست که در وی نماز پنجگانه بجماعت
اقامت بیابد وامام ابوحنیفه ومالک قائل اند باشتراط صوم وحجت ایشان این حدیث ست ومواظبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
بران ولیکن اشتراط صوم مر اعتکاف واجب را باتفاق روایات ست واعتکاف نفل را در روایت حسن از ابی حنیفه ونزد امام شافعی صوم شرط نیست
مگر بالتزام وبنذر ونزد امام احمد دو روایت ست مشهور عدم اشتراط مگر بنذر واستدلال ایشان بحدیث عمر ست که بخاری ومسلم آورده اند که بحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم عرض کرد که . الجاهلیت نذر کرده بودم که ش . حرام اعتکاف کنم حالا حکم چیست فرمود وفا کن بنذر خود

و اگر صوم شرط بودی در اعتکاف امر بوفای این نذر نکردی و در حین استدلال نظر است زیرا که در روایت صحیح آمده که گفت عمر نذر کرده بودم که اعتکاف کنم روزی و در حدیث ابی داؤد و نسائی آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که اعتکاف کن و روزه دار و جمع میان این دو روایت آنست که مراد لیله با یوم یا یوم با لیله است غایت آنکه در بعضی روایات سکوت کرده از ذکر صوم و نیز استدلال کرده شافعی بحدیثی که دارقطنی و حاکم و بیهقی از ابن عباسؓ آورده اند که گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست بر معتکف صیام مگر آنکه لازم کند بر نفس خود و بعض از حفاظ گفته اند که در اسناد این حدیث عبد الله بن محمد رملی است و وی مجهول است و با وجود آنکه صحیح آنست که این حدیث موقوف است بر ابن عباس و مذهب اوست نه مرفوع به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خالی نیست از معارض زیرا که بیهقی از ابن عمرؓ و ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که گفته اند المعتکف یصوم و نیز عبد الرزاق از ابن عباسؓ آورده که گفت هر که اعتکاف کند لازم است بر وی صوم ولیکن معارضه مدفوع است از ابن عباسؓ بآنکه مراد از قول او که گفته است مگر آنکه لازم کند بر نفس خود یعنی لازم کند اعتکاف را بر خود پس مذهب وی اشتراط صوم است در اعتکاف منذور نه نفل و حدیث عبد الرزاق نیز مخصوص باشد بدان و بالجمله روایات متعاضد است در اشتراط صوم مطلقا خواه اعتکاف واجب بود یا نفل و این روایت حسن است از ابی حنیفه و در روایت اصل و آن قول محمد است اقل اعتکاف ساعت است پس بی صوم بود و بعض عدم اشتراط صوم در اعتکاف نفل ظاهر روایت از امام ابی حنیفهؒ کرده اند و این را تمسک در سنت پیدا نمی شود مگر روایت اعتکاف در عشر اول از شوال که ظاهر است در ابتدا از روز اول شوال که روز فطر است کذا قال الشیخ ابن الهمام و در روایت مواهب لدنیه همین روایت را دلیل آورده اند بر مذهب شافعی که صوم شرط نیست مگر بالتزام و نذر ولیکن روایت عشر اخیر یا مطلق عشر از شوال نیز آمده است والله اعلم و در جمع میان روایات اعتکاف میفرمود در عشر اخیر مگر در یک عشر

رمضان که اعتکاف از وی فوت شد و در ماه شوال قضا فرمود در جامع الاصول از بخاری و مسلم و موطا و ابی داؤد و نسائی بالفاظ مختلفه آورده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعتکاف میکرد در هر رمضان و چون نماز صبح میگذارد می درآمد در آنجا که اعتکاف میکرد و یکبار رسید اذن طلبید از وی عائشه که اعتکاف نشیند پس اذن داد او را و زد عائشهؓ خیمه را در مسجد پس حفصهؓ شنید که عائشه برای اعتکاف خیمه در مسجد زده وی نیز اذن طلبید و خیمه زد و زینب شنید وی نیز خیمه زد چون از نماز بامداد برگشت نگاه کرد چهار خیمه دید در مسجد زده یکی خیمه حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود که پیش از همه زده بودند و در روایتی خیمه ها دید در مسجد زده پرسید که این چیست گفتند که این خیمهای عائشهؓ و حفصهؓ و زینبؓ است که میخواهند معتکف شوند [illegible] داشت ایشان را آیا نیکی خواسته اند ازین و در روایتی مگر فرمود این کلمه را و فرمود بردارید این خیمه ها را و خیمه خود را نیز فرمود که بردارند پس در آن ماه باعتکاف ننشست تا آنکه بنشست در عشر از شوال و در روایت عشر اخیر و در روایتی عشر اول و چون اعتکاف مطلق عشر شوال متیقن بود مصنف همان را نقل کرد و یکی از فضائل و خصائص سنت اعتکاف اینست که بر تقدیر فوت آن را قضا کرد با آنکه قضای سنن و نوافل معهود نیست و بعضی ازین حدیث استناد کرده اند که قضای سنن و نوافل مرغوب و مستحسن است

و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم یکبار در عشر اول از رمضان اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر اخیر و چون معلوم شد بدان حضرت که شب قدر درین عشر یعنی عشر اخیر است دیگر بر اعتکاف این عشر ثابت [illegible]

تا آخر حال و بانی عمر در جامع الاصول از ابی سعید خدری بروایت بخاری و مسلم این حدیث را آورده و در وے ذکر
اعتکاف عشر اوسط کرده نه عشر اول ولیکن در صحیح مسلم از ابی سعید خدرے آمده که آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم اعتکاف
نمود عشر اول از رمضان پس تر اعتکاف فرمود عشر اوسط در قبهٔ ترکیه پس تر بیرون آورد سر مبارک خود را از قبهٔ
فرمود من اعتکاف کردم عشر اول را و طلب کردم این شب را یعنی شب قدر را پس تر اعتکاف کردم عشر اوسط را
پس آمد بر من فرشته و فرمود آن شب در عشر اواخر است پس هر که اعتکاف کرده بود با من باید که اعتکاف کند
عشر اواخر و فرمود نموده شد مرا این شب یعنی در منام پس تر فراموش گردانیده شد مرا و بتحقیق دیدم خود را که سجده
میکنم در آب و گل در صباح آن شب پس طلب کنید آن شب را در عشر اواخر و طلب کنید او را در هر وتر از عشره یعنی
بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم راوی میگوید پس ببارید در آن شب باران و سقف
مسجد نبوی از شاخهاے خرما بود پس بچکید و دید دو چشم من رسول اللہ را صلی اللہ علیه وآله وسلم و بر جبههٔ مبارک
او در روایتی بر بینی او اثر آب و گل بود و در روایت بخاری و مسلم آمده که تر بود بر روے مبارک او آب و گل در صبیحهٔ
بیست و یکم و صاحب مشکوٰة میگوید که در روایت عبد اللہ ابن انیس شب بیست و سوم آمده و چون اعتکاف خواستی
نماز صبح بگزاردے و در معتکف در آمدے و معتکف خیمه بود که در مسجد نصب میکردند و در آنجا خلوت میکرد این حدیث را
مشکوٰة از ابی داؤد و ابن ماجه از حدیث عائشه آورده و در صحیحین نیز هست داخل حدیث طویل که در باب ضرب قبابِ
ازواج مطهره و بر داشتن آنها و ترک آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم اعتکاف در آن رمضان مذکور شد و بالجمله
در وقت در آمدن بمعتکف علما را اختلاف است اوزاعی و ثورے و لیث بروایتی گویند که وقت در آمدن بعد از نماز
صبح است از تاریخ بیست و یکم و احتجاج ایشان باین حدیث است و ائمهٔ مذاهب اربعه و طائفهٔ غیر ایشان نیز میگویند
که وقت در آمدن پیش از غروب آفتاب است چون اراده اعتکاف ماه یا عشره کند و ترمذے قول احمد با طائفهٔ
اول ذکر کرده و میگویند که معنی این حدیث آنست که در آمدن بمعتکف و انقطاع و خلوت گرفتن در وے بعد از
نماز بامداد بود نه آنکه وقت ابتداے اعتکاف و در آمدن بمسجد بنیت آن درین وقت بود بلکه آن پیش از
مغرب بود و شب لیث در مسجد می فرمود چون نماز صبح میگزارد در خلوت میرفت و در خیمهٔ که برائے وی میزدند
بیدر آمد و درین معنی وارد شده است حدیث صحیح که چون نماز صبح کرد بگرفت حجرهٔ از حصیر کذا قال الطیبی و شک
نیست که این تاویل از ظاهر لفظ حدیث که در وے واقع شده است که چون میخواست که اعتکاف کند میگزارد نماز
فجر و بے در آمد در معتکف خالی از بعدے نیست ولیکن چون در اکثر احادیث عشر اواخر واقع شده بلفظ مذکور مراد
بدان لیالی خواهد بود و عشر لیالی جز در صورت اعتکاف در شب بیست و یکم احتمال نه پذیرد و بدر آمدن در وقت صبح
یا هشت شب بود یا نه کما لا یخفی و نیز اول محتملات و جود شب قدر در شب بیست و یکم ست و عمدهٔ مصالح در اعتکاف دراک
شب قدر ست پس باید که ابتداے اعتکاف ازین شب بود و آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم در خانهٔ خود
نیامدے الا برائے قضاے حاجت در حدیث بخاری حاجت مطلق آمده و در بعضی از روایات مقید ساخته اند
بحاجت انسان چنانچه در کتب سته از عائشه رضی اللہ عنها آمده که چون باعتکاف می نشست آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم
نزد میکرد سر مبارک خود را بمن پس شانه می کردم و در نمی آمد در خانه مگر برائے حاجت انسان و سابقاً حدیث عائشه رضی اللہ عنها

ازابی داؤد گذشت که مشتمل ست بر تفصیل آنچه نه کند معتکف در حالت اعتکاف و تفسیر کرده اند حاجت انسانی را به بول
و غائط و غسل جنابت و طهارت نیز در حکم آنست و عبارت هدایه که گفته است مکث نه کند بعد فراغ از طهارت بدان مشعرست
و نزد بعض طعام و شراب اگر کسی نه داشته باشد که برای وے بیارد نیز در حکم آنست و خروج بجمعه نزد کسی که اعتکاف
در جامع شرط نمیکند نیز داخل حاجت ست چه وے اهم حوائج دینیه است زیرا که چون ثابت شد جواز اعتکاف در غیر
مسجد جامع برآمدن برائے جمعه لازم آید و اگر توقفی در مسجد جامع رود ضرر نه دارد امابی ضرورت توقف نکند و باید که
در مشی بوقار بود نه شتابی کند و نه سستی و احادیث در عیادت مریض و شهود جنازه مختلف آمده و بعض جواز را محمول
بر اعتکاف نفل و عدم جواز را بر غیر آن حمل کرده اند و نزد امام ابوحنیفه اگر یک ساعت بے عذر برآید اعتکاف فاسد گردد
و در ذخیره گفته که این در اعتکاف واجب ست که نذر کرده نه در اعتکاف نفل و نزد صاحبیه مفسد نیست مگر آنکه زیاده
بر نصف نهار بود و گاهی سر مبارک از مسجد در حجرهٔ عائشه فراز کردے تا شانه کردے و بشستی اگرچه حائض بودی چنانکه
در کتب سته می آرد که گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که مائل میگردانید بسوے من سر خود را و او در
مسجد بود پس شانه میکردم و در حدیث دیگر آمده که می شستم سر مبارک ورا اگر هم در مسجد در ظرفی بشوید چنانکه ملوث
نه شود مسجد لا باس به و اگر محتلم گردد فاسد نه گردد اعتکاف و اگر ممکن باشد اغتسال در مسجد بے تلویث هم در مسجد کند
والا بیرون آید کذا فی شرح ابن الهمام و در حالت اعتکاف از امهات مومنین هر که خواستی بزیارت پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم آمدے و چون بوقت رفتن برخاستی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز برخاستی و او را معانقه
کردے و بوسه دادے حدیث تقبیل و معانقه یافته نه میشود جز آنکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابو داؤد از امام
علی زین العابدین سلام الله علیه و علی آبائه الکرام آورده که خبر داد او را صفیه که از ازواج مطهره است که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم معتکف بود و وے بزیارت شریف در مسجد رفت و ساعتی با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در سخن بود پس برخاست تا بخانه باز گردد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز با وی بایستاد تا بازگردانید و برساند
او را بخانه اش چون بر در مسجد رسید نزدیک باب ام سلمه دو مرد از انصار از انجا میگذشتند چون حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم را با صفیه رضی الله عنها ایستاده دیدند زود ترگذشتند آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم با ایشان گفت این صفیه است
زوجهٔ من تا بخاطر شما وسواس نه رود که این زن کیست که با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده است ایشان گفتند
سبحان الله یا رسول الله این چه سخن ست و کرا نسبت بتو این مجال وسواس ست فرمود که سرایت میکند شیطان
در وجود بنی آدم چنانچه خون در رگها و من ترسیدم که در دل شما بدی راه یابد یعنی بسبب آن خاطر در ورطهٔ کفر
بیفتید و هلاک نشوید و در روایتی آمده که ازواج دیگر نیز بودند و همه رفتند بصفیه گفت شتابی مکن ترا من میرسانم بخانهٔ تو
و خانهٔ او در دار اسامه بود و درین حدیث در هیچ طریق که دیده شد ذکر تقبیل و معانقه نیست مگر مصنف آنرا یافته باشد
والله اعلم و در حدیث صفیه رضی الله عنها این لفظ واقع شده است که قام النبی صلی الله علیه وآله وسلم معها لیقلبها واو را جمیع شراح
بفتح یا و سکون قاف و تقدیم لام بر با از قلب تصحیح کرده اند یعنی برخاست تا بگرداند او را بخانهٔ وے چنانچه در ترجمه
حدیث گفتیم این لفظ مصنف را مگر یقبل به تقدیم با بر لام در نظر آمده و یقبلها خوانده و چون تقبیل متوهم شد معانقه
نیز با وی ضم کرد و مثل این اوهام رواة حدیث را واقع شده است والله اعلم و مذهب ائمه آنست که وطی مفسد اعتکاف است

و دواعی آن از قبله و لمس و مباشرت اگر مقرون بانزال ست نیز مبطل ست و بی انزال مبطل نه ولیکن باوجود آن حرام ست در شب و روز و این تقبیل و معانقه که مصنف ذکر میکند از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در شب بود چنانچه میگوید و این جمله در شب بودی و در مدت اعتکاف مباشرت نه کردے مراد بمباشرت تماس بدن زن و مرد ست بیجا

و چون اعتکاف خواستی در معتکف وی سریرے بنهادندے و بران فراش فرش کردندے چنانچه صاحب مشکوة از ابن ماجه حدیث ابن عمرؓ آورده که چون اعتکاف میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم انداخته میشد برائے وے فراش و نهاده میشد برائے وے سریر وے در پس اسطوانهٔ توبه و اسطوانهٔ توبه نام ستونی ست در مسجد شریف اضافت کرده شد آنرا بتوبه از جهت آنکه توبه کرده شد نزد وے برابی لبابة انصارے و قصه وے مشهور ست

و چون برائے وضو و مقدمات آن که قضاے حاجت انسانی ست در خانه در آمدی بکسی مشغول نه شدی و نشست و خاست نکردی بلکه اگر کسے از اهل خانه بیمار بودی نزد وی توقف نه کردے هم در گذار از حال وے پرسیدی در صحیح بخاری و مسلم از عائشه آمده که گفت بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که در نمی آمد خانه را مگر برای حاجتی چون می بود معتکف و در روایتی در نمی آمد مگر از جهت حاجت انسان و در روایت ابی داؤد و ترمذی و موطا نیز همچنین آمده و در روایت ابی داؤد آمده که گفت عائشه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگذشت بمریض و وے معتکف بود و نه می ایستاد به پرسش بر سر وی و هم در گذار میپرسید و در صحیح بخاری و مسلم و موطا از فعل عائشه نیز همچنین روایت کرده و بعضی از شراح مشکوة گفته اند که حسن و نخعی گفته اند که جائز ست مر معتکف را بر آمدن بعیادت مریض و نماز جنازه نزد ائمهٔ اربعه و قتیکه بیرون آید برائے قضاے حاجت و اتفاق افتد او را عیادت مریض و نماز جنازه و خرسند از طریق نه گردد و اکثر از قدر نماز نایستد باطل نمیشود اعتکاف و اگر اینچنین نه بود باطل گردد انتهی

و در هر سال ده روز معتکف شدی و در آخر این سال بیست روز معتکف شد چنانچه بخارے و ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هریره آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که اعتکاف میکرد در هر رمضان ده روز و در سالی که قبض کرده شد اعتکاف کرد بیست روز و در جامع الاصول حدیث ترمذی از ابی هریره و حدیث ابی داؤد از ابی بن کعب آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم اعتکاف میکرد عشر اواخر رمضان پس اعتکاف نه کرد در یک سال و در سال آینده دو عشر نشست و صاحب مشکوة نیز موافق جامع الاصول آورده

و هر سالی یکبار قرآن را بر جبرئیل عرض کردی و مدارست نمودی با هم بنوبت چنانچه عادت حفاظ ست که با هم میخوانند بخواندے و در آن سال آخر دو بار عرض کرد رواه البخاری و مسلم ولیکن از بعض روایات عرض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر جبرئیل علیه السلام معلوم گردد و از بعض عرض جبرئیل بر وے مفهوم میشود شاید که در اینجا از عرض نزول مراد باشد یا چون بطریق مدارست بود نسبت عرض بهر دو جانب درست آید والله اعلم

تنبیه در شب قدر روایات متعدده و اقوال مختلفه بسیار آمده و در فتح الباری زیادت بر چهل قول نقل کرده و اکثر احادیث در رمضان خصوصا در اوتار عشرهٔ اواخر رمضان آمده لا سیما در شب بیست و هفتم و بعضے آن شب دائر ست در تمام سال و منتقل و متحول گردد و این قول را در فتح الباری مشهور از ابی حنیفه داشته و گفته که قاضی خان و ابوبکر رازی که از علماے حنفیه اند حکایت کرده و گفته اند که روایت کرده شده است مثل این از ابن مسعودؓ و ابن عباسؓ و عکرمه و غیر ایشان انتهی و در شرح ابن الهمام گفته که روایت ست از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان ست

ولیکن دریافته نمیشوند که کدام شب ست گاهی پیشتر آید و گاهی پستر رود و نزد صاحبین نیز همچنین ست لیکن معین ست
پیشتر و پستر نمیشود و در فتاوی قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که شب قدر میگردد در سال
و میباشد در رمضان و در غیر آن و جواب داده ست ابوحنیفه از ادله که دلالت دارند بر بودن او در عشر اخیر باآنکه مراد
دران رمضانی ست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شب قدر دران طلبیده و سیاق احادیث دلالت می کند
بر کسی که تاویل کند طرق احادیث و الفاظ آن را برین معنی انتهی و این قول اقرب ست بجمع و تطبیق اقوال والله اعلم
و آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که بدانانیدند بمن شب قدر را پس فراموش گردانیده شد و فرمود شاید که
خیر درین باشد یعنی تا باعث شود بر جد و اجتهاد و عمل در لیالی کثیره باحتمال و باعث نگردد بر ترک عمل باعتماد و
اتکال و نیز در حدیثی دیگر آمده که دانانیده شدم شب قدر و خواستم که بشما گویم ناگاه دو کس بخصومت و جدال نزد
من بیامدند و در جنگ و جدال از حد تجاوز نمودند پس فراموش گردانیده شدم آن را بشومی جدال ایشان و بعضی
از علما آن شب را علامات و امارات استنباط کرده و بیان فرموده اند بعضی از آنها در احادیث در و دریافته و بعضی
از آنها ارباب کشف بیان کرده یکی از آنها که در صحیح مسلم از ابی ابن کعب آمده آنست که آفتاب در صبح وی طلوع کند
بی شعاع و در روایات از حدیث امام احمد آمده مثل طشت و در روایتی آمده که صافی بود مثل قمر و آن شب نه گرم و نه سرد
و صباحش نیز همچنین بود و دران شب هیچ کوکبی دیده نه شود که منقض گردد و آن شب شب باد و باران بود و چشمها بسیار
روان گردد و چشمهای شور شیرین گردد و طبری از قومی ذکر کرده که درختان دران شب بر زمین افتند و سجده کنند
بستر بر گردند بمنابت خویش و هر چیز در وی بسجده رود و انوار ساطع باشد حتی در جاهای تاریک و سلام و
خطاب از ملائکه شنیده شود و تحقیق آنست که در دریافت آن شب مشاهده این امور شرط نیست و بسا کس که آنرا
در نفس الامر دریابد و ازین امور چیزی مکشوف و مشهود وی نگردد و نیز دو کس باشند در یکجا بر یکی چیزی از ان
مکشوف کنند نه بر دیگری و دعا درین شب مستجاب ست و توبه مقبول قطعاً و بهترین انچه درین شب حاصل گردد
توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع ست و ذوق و حضور و اخلاص که بی شبهه از کرامات ست و
مشاهده خوارق عادات محل خطر و مظان اشتباه ست و در احادیث ترغیب بر احیای آن شب و جد و جهد در عمل
واقع شده و مختار آنست که احیای اکثر لیل معتبر ست و اگر تمامه شب بیدار باشد و منجر بمرض و ملال و اختلال در فرائض
و سنن موکده نگردد اعلی و اتم ست و مراد باحیای لیل بیداری و بندگی ست در شب خواه باین معنی که شب را زنده
گردانید بعبادت در وی چه زندگی وقت درین ست که معمور بذکر حق گردد یا آن معنی که نفس خود را زنده گردانید
به بیداری و طاعت که النوم اخ الموت چنانچه در حدیث آمده که بیوت خود را قبور نسازید یعنی تمام شب مثل مردها
افتاده نباشید و هیچ طاعت و عبادت نکنید والله اعلم **باب حج النبی صلی الله علیه و آله و سلم و عمرته** حج در لغت
بمعنی قصد آید و در شرع قصد بیت الله بر وجه مخصوص و فتح حا و کسر او هر دو لغت ست و در کریمهٔ و لله علی
الناس حج البیت هر دو قرأت آمده و بعضی گفته اند که بفتح اسم ست و بکسر مصدر و بعضی بعکس و عمره در لغت
بمعنی زیارت و زفاف زن آید و بعضی گویند مشتق ست از عمارت که موجب عمارت بنای محبت و وداد ست و
عمره زیارت ست بر حج و در وی تعظیم و تعمیر ست مر مسجد حرام را و در شرع اسم ست مر افعال مخصوصه را که احرام

وطواف وسعی جزو وقوف بعرفه که آن مخصوص حج ست وعمره بقول حنفیه سنت ست ومستحب ونزد بعض واجب است
وبرهر تقدیر اختلاف علماست در حج وعمرهٔ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که چند بود مصنف میگوید که جماهیر علما
برانند که بعد از هجرت یک حج گذارد وآن حجة الوداع بود وتسمیه وے بحجة الوداع از جهت آنست که آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بمردم تعلیم احکام میکرد ومیفرمود شاید که سال آینده مرا در نیابید وایشان را بسفر آخرت وداع مینمود
وخلافی نیست مر هیچ یکی از علما را که این حج در سال دهم بود از هجرت که آخر سالهاے عمر گرامی آن حضرت بود صلی الله
علیه وآله وسلم وهمچنانکه درین حکم خلافی نیست در حکم سابق که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از هجرت یک حج
گذارد نیز خلافے نیست وآنکه مصنف جماهیر علما گفت که مشعر بخلاف ست نظر باین حکم گفت که بیان کرد بقول خود واما
پیش از هجرت دو حج گذارده چه درینجا خلافی هست پس مجموع این دو حکم قول جماهیر علما باشد نه کل جمعی برین اند
که دو حج گذارده واین در جامع ترمذے ثابت ست از حدیث جابر بن عبدالله که پیغمبر صلے الله علیه وسلم همه سه
حج کرده دو حج پیش از آنکه هجرت کند ویک حج بعد از هجرت الحدیث ومصنف به ثبوت این حدیث حکم کرد وحال آنکه
ترمذے در وی مقالی دارد وجمعی برانند که زیاده بر دو حج گذارد ودر مواهب لدنیه از ابن عباسؓ بروایت ابن ماجه
وحاکم آورده که گفت حج کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه هجرت کند سه حج واین را مبنی بر عدد وفود
انصار در بیعت عقبه داشته اند که دو بود یا سه چنانچه در محلش مذکورست ولیکن این نفی نه میکند که پیش از آن نیز حج
گذارده باشد فتدبر وصاحب محلی که ابی محمد علی بن حزم حافظ اندلسی قرطبی ظاهری ست مات سنة ست وخمسین
واربعمائة نقل کرده که پیش از هجرت زیاده بر سه وچهار حج گذارد اما عدد آن بعینه محفوظ نیست ودر مواهب از ابن
جوزی آورده که گفته است که حجها گذارد که عدد آن معلوم نه شده واز ابن اثیر آورده که گفت حج می گذارد هر سال
پیش از آنکه هجرت کند ونیز اختلاف ست در آنکه ابتداے فرضیت حج پیش از هجرت ست یا بعد از آن قولے
برانست که قبل از هجرت واین قول شاذ ومخالف نقل ثقات ست وگمان برده نشود که چون حج گذاردن آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پیش از هجرت بصحت رسیده لابد باید که حج پیش از آن فرض باشد زیرا که حج گذاردن
قریش همیشه بود چه در جاهلیت وچه در اسلام پس حج گذاردن پیش از هجرت دلیل فرضیت نتواند شد باحتمال آنکه
حج گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز بر رسم قدیم باشد وصحیح آنست که فرضیت حج در اسلام بعد از هجرت
ست ولیکن در کدام سال بود جمهور برین اند که در سال ششم زیرا که درین سال نازل شده قول حق سبحانه وتعالی +
اتموا الحج والعمرة لله + واین مبنی ست بر آنکه مراد باتمام ابتداے اتیان ست ومؤید ست این را قرأت علقمه ومسروق وابراهیم
نخعی بلفظ اقیموا وطبرانی باسانید صحیحه از ایشان این قرأت را روایت کرده ودر قضیه ضمام بن ثعلبه امر حج مذکورست
قدوم آوردن وے چنانکه واقدی گفته در سال پنجم ست واگر این ثابت شود دلالت کند که فرضیت حج پیش از
سال پنجم ست یا در همین سال کذا فی فتح الباری وطائفه میگویند که نزول فرضیت حج در سال نهم ست واحتجاج ایشان
نست که نزول صدر سورهٔ آل عمران که در وی کریمهٔ + ولله علی الناس حج البیت + واقع ست در سال نهم ست
از عام الوفود خوانند ودرین سال ست شرع جزیه ومناظرهٔ اهل کتاب بتوحید ونزول + انما المشرکون نجس +
فرستادن ابوبکر صدیقؓ بمکه در موسم حج وفرستادن علی مرتضیؓ بقرأت سورهٔ برائت بر مشرکان این وقائع هم

در سال نهم ست ومصنف همین قول که بجهت قوت دلیل راجح ومختار ست جزم کرد وگفت حج در سال نهم از هجرت فرض شد
ودر حال تجهیز اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن رفتن وے صلی الله علیه وآله وسلم دران سال میسر نشد بجهت اشتغال بامر
غزوات وتشئید احکام دین تعلیم وفود وابو بکر صدیق را امیر حاج ساخته بمکه فرستاد واشارت کرد مصنف بجواب از تمسک
جماعه که قائل اند بفرضیت حج در سال ششم بکریمه واتموا الحج والعمرة لله + بقول خود واما آیت + واتموا الحج والعمرة لله +
اگرچه در سال ششم از هجرت منزل شد ولیکن این آیت دلالتی بر فرضیت حج وعمره نه دارد ومعنی اتموا امر بابتدای ایتان حج
وعمره نیست بلکه امر ست باتمام حج واتمام عمره بعد از شروع دران پس تواند که امر باتمام حج بعد از شروع بر تقدیر عدم فرضیت
آن در سال ششم نزول یافته باشد وفرضیت ابتدائے حج در سال نهم ودر فتح الباری میگوید که این تقاضا میکند تقدم
فرضیت حج را بران یعنی چون مراد باتموا اتمام واکمال حج وعمره باشد بعد از شروع دران لازم می آید که حج وعمره پیش ازین
مشروع ومامور به شده باشد واگر پیش ازان حج وعمره نبود امر باتمام واکمال آن بعد از شروع معنی نه دارد انتهی واین سخن
ظاهر ست ولیکن ممکن ست که گفته شود که امر باتمام حج وعمره بعد از شروع دران مستلزم تقدم فرضیت آن نیست تواند که
نفل ومستحب باشد وامر باتمام آن صادر شده بعد از شروع چنانکه حکم نفل ست مطلقاً نزد بعضی یا مخصوص بحج وعمره بود بلکه
وجود حج وعمره وگذاردن آنها پیش از امر شارع چنانکه رسم قدیم بود کافی ست دران با آنکه ممکن ست که گفته شود که امر باتمام
واقع شود بعد از وجود فرضیت آن در زمان آینده اگرچه بعدے دارد فتدبر ونیز اختلاف ست دران که وجوب حج
علی الفور ست یا علی التراخی بعض ائمه برانند که علی الفور ست وامام شافعی وامام ابو یوسف از ایشانند ونزد بعض علی التراخی
وقول امام ابو حنیفه وامام محمد وجماعه دیگر از ائمه همین ست ودر روایتی از ابی حنیفه نیز علی الفور آمده وعلی الفور درینجا این معنی
دارد که همان سال که شرائط واسباب آن یافته شد فرض ست که برود واگر سال دیگر برود نیز ادا یابد ولیکن بتاخیر آن
آثم گردد وعلی التراخی آنکه در مدت عمر هر سال که رود داختیار دارد وبتاخیر از سال اول آثم نه شود مگر بجائے برسد که اگر
ازان تاخیر کند غالب ظن فوت آن باشد ودلیل امام ابو حنیفه فعل آن حضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم که در سال اول
نکرد ودر سال دهم بجا آورد واگر در سال اول فرض بودے تاخیر نه کردے وماناکه مصنف بقولش که گفت در حال تجهیز
اسباب سفر حج مشغول شد اشارتی بجواب ازین سخن کرد یعنی قصد امتثال هم سال اول کرد ولیکن موانع پیدا شد وتاخیر یافت
وابو بکر صدیق را فرستاد وسال دهم بعد از فراغ از غزوهٔ تبوک که آخر غزوات بود برآمد والله اعلم واما عدد عمرهٔ آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم چهار گفته اند اول عمرهٔ حدیبیه که سال ششم از هجرت بقصد عمره برآمد وچون بحدیبیه که یک مرحله است
از مکه رسید مشرکان همه باجتماع بجنگ برآمدند واز درآمدن مکه مانع آمدند وچون هنوز میعاد فتح نه رسیده بود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بامر الهی با ایشان مصالحه کرد واز احرام برآمد ومدینه رفت وقرار یافت که سال آینده بیاید و
عمره بجا آورد دوم عمرهٔ که در سال هفتم بحکم قرارے که در قضیهٔ مصالحه یافته بود بمکه تشریف آورد وعمره بگذارد وبعد از
سه روز بمدینه عود فرمود واین را عمرة القضا گویند ودر احادیث این اسم بران اطلاق یافته واین مذهب حنفیه ست که
گویند محرم بجهت احصار حلال شود وبعد از حلال شدن وی اگر احرام برائے حج بود لازم گردد قضائے عمره وحج واگر برائے
عمره بود عمره واگر قارن بود حج ودو عمره وبالجمله باحصار واحلال قضا واجب گردد وشافعیه گویند که قضا واجب نبود وتسمیهٔ
این عمره بعمرهٔ قضا نزد ایشان نه بآن معنی ست که عمره در سال اول واجب شده بود وآنرا قضا کرد بلکه قضا اینجا بمعنی صلح ست

یعنی عمره که بعد از صلح ادا کرده و قضا و مقاضات یعنی صلح و مصالحه آید سوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه
که به یک مرحله است از مکه بعد از قسمت غنائم حنین شبا شب آمد و عمره گذارد و هم در شب بجعرانه باز رفت بعد از نماز عشا که
مردم در منازل خود در آمدند سوار شد و پیش از نماز صبح بجعرانه باز رفت و برای نماز از منزل برآمد مردم خیال کردند که تمام
شب هم در منزل بود چهارم عمره که با حج در سال دهم در حجة الوداع کرد و بعض سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیبیه بحقیقت عمره
نبود زیرا که بمکه نیامد و هم از انجا از احرام برآمد و بمدینه برگشت چنانچه مذکور شد ولیکن جمهور آنرا نیز حکم عمره داده اند و در بعض
احادیث دو عمره واقع شده بجهت عدم اعتبار عمره حدیبیه و عدم ذکر عمرهٔ حج گویا مقصود راوی بیان عمره تنهائی حج بود و نیز عمره
جعرانه بر اکثر مردم پوشیده مانده بود و تواند که بعض آنرا روایت نکرده باشند و عمرهای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
همه در ذی القعده بود مگر عمره حج که در ذی الحجه بود و از ابن عمرؓ در صحاح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار
عمره کرد یکی از آنها در رجب بود چون این قول او را بعائشهؓ رسانیدند تخطئهٔ ابن عمرؓ کرد و گفت رحمت کند خدا تعالی
ابا عبد الرحمن را نبود که عمره کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه وی همراه بود و هرگز هیچ عمره در رجب نبود
این سهو و خطائی ست که او را شده و در تخطئه مبالغه کرد فصل در سیاق و بیان حج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که آنرا حجة الوداع گویند بدانکه حج ارفع و اعلای ارکان دین و بلند تر و نمایان ترین شعائر اسلام ست و حج پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم اکبر و افضل و اتم حج و اکمل آنهاست و احادیث صحاح در سیاق از اصحاب مروی گشته و حدیث
جابر بن عبد الله اتم و اجمع آنهاست و راوی آن حدیث امام جعفر صادق عؑ ست از والد بزرگوار خود امام محمد باقر سلام الله
علیه و علی آبائه الکرام که گفت در آمدیم با جماعهٔ بر جابر بن عبد الله و وی اعمی شده بود بسبب کبر سن پس پرسید از قوم که
چه کسانید شما تا نوبت بمن رسید گفتم منم محمد بن علی بن الحسینؑ پس دست خود را بر سر من فرود آورده بسوی سینهٔ من کشید
و تکمهای پیراهن من بگشاد و دست در جیب من در آورد و من دران زمان غلامی بودم جوان پس گفت مرحبا یا ابن اخی
بپرس از من احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه خواهی گفتم خبر ده ما را از حج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چگونه
بود پس عقد کرد بدست خود عدد نه را و گفت مکث کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه نه سال و نه برآمد بحج
پس اعلام کردند و ندا دادند در مردم که رسول خدا بحج می برآید و قدوم آوردند در مدینه مردم بسیار همه طالب آنکه اقتدا کنند
برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عمل کنند مثل عمل وی پس بیرون آمدیم بادی الحدیث و صاحب جامع الاصول این
حدیث را از روایت مسلم و ابی داؤد و نسائی آورده و از ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و بزار و دارمی آمده و مصنف در
سیاق این قصه روایات حدیث جابر را با روایات احادیث دیگر جمع کرده و اتساق نموده میگوید که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کردند بحج و مجموع ساختگی سفر حج کردند و این خبر بقری و ضیاع که در اطراف و نواحی
مدینه است رسید مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه مکه از هر طرفی طوائف ملحق شدند و عدد حجاج از حصر و حساب بیرون شد
گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست اما
گفته اند عدد صحابه در غزوهٔ تبوک که حجة الوداع بعد از وست بصد هزار کس رسیده بود تا اینجا چه قدر خواهد بود و در روضة الاحباب
میگوید که دران سفر چندان مردم جمع شده بودند که غیر از خداوند تعالی کسی احصای آن نمی توانست کرد و بروایتی آنکه صد
و چهارده هزار و بروایتی صد و بیست و چهار هزار بودند انتهی والله اعلم روز پنجشنبه یا روز شنبه شک راوی ست یا اختلاف

روایت ست بیست و چهارم ذی القعده و نماز ظهر بجماعت در مسجد مدینه بگذارد و سفر کرد و پیش ازان که سفر کند خطبه کرد و بیان
شرائط و ارکان و آداب حج تعلیم کرد و این خطبه خواندن و تعلیم کردن در روز جمعه بود و این روایت خطبه خواندن جز از
در روز جمعه با صحت آنکه برآمدن بسفر بیست و چهارم ذی القعده بود مؤید آنست که سفر در روز شنبه بود چه توقف تا جمعه
متصور نیست زیرا که رسید بمکه و چهار شب از ذی الحجه گذشته بود فافهم اما سفر در روز شنبه بعید است چه در احادیث صحیح وارد
شده که پیغمبر دوست میداشت که در روز پنجشنبه انشا کند و در صحیح بخاری ثابت ست که ما کان رسول الله نبود پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله وسلم یخرج فی سفر اذا خرج که بیرون آید در هیچ سفرے چون بیرون می آمد الا یوم الخمیس مگر روز پنجشنبه
عادت شریف همین بود یارب مگر ضرورتی پیش آمده باشد که خلاف آن لازم افتاد و بعد از نماز ظهر سر مبارک را شانه کرد
و روغن بر سر نهاد و ردا بپوشید در نسخ متعدده از متن لفظ ردا موجود نیست مانا که از سهو قلم کاتب ست و در صحیح البخاری
و در جامع الاصول نیز که حدیث وے از ابن عباس رض آورده ست هردو موجود اند باین لفظ که روان شد رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم از مدینه بعد از انکه شانه کرد و روغن مالید و پوشید ازار و ردا و اصحاب او پس نهی نکرد از هیچ
قسم رداها و ازارها که بپوشید کسی مگر زعفران آلود که بیفشاند رنگ را بر تن و بین الصلوتین سفر کرد و در ذو الحلیفه که بر شش
میل ست از مدینه فرود آمد و نماز عصر را بقصر بگذارد و شب آنجا مبیتوتت کرد و نماز شام و خفتن آن روز و نماز صبح و ظهر
روز دیگر نیز آنجا بگذارد چنانچه مجموع پنج نماز شود و مجموع امهات مومنین درین سفر همراه بودند و دران شب بر همه
بگذشت و برای نماز صبح غسل کرد و گاه گاهی گذشتن بر همه زنان در یک وقت ازان حضرت صلی الله علیه و آله و
سلم بوجود می آمد و بعد از همه یک غسل می برآورد و گاهی پس هر جماع غسل جدا میکرد و بعد از ظهر برای احرام غسل دیگر کرد
غسل کردن نزد احرام مستحب و مسنون ست باتفاق ائمه و اگر وضو کند نیز کفایت ست بر هر تقدیر طهارت شرط ست و در
غسل خطمی و اشنان که دو گیاه اند بدان مبالغه در تنظیف و تطهیر حاصل گرد بکار داشت و عائشه طیب پیش آورد و آن کمی
بود از چند بوے خوش و دران مشک بود و بر تن و سر مبارک وی مالید چنانکه اثر مشک بر فرق و محاسن مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم دیده میشد و در صحیحین آمده که عائشه رض مطیب ساخت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را بذریره و
در روایتی آمده که گفت گویا که می بینم سفیدی و درخشش طیب را در مفارق رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و حال آنکه وی محرم
بود و این حدیث دلالت دارد بر استحباب استعمال طیب نزد ارادهٔ احرام و برانکه بقا و دوام رنگ و بوے آن بعد از احرام ضرری ندارد
و آنچه حرام ست بر محرم ابتداے استعمال طیب ست در حالت احرام و همین ست مذهب امام ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل و
محکی ست از اکثر صحابه و منقول ست از جمهور علمای سلف و خلف الا الامام مالک رح که منع کرده تطییب قبل الاحرام بانچه باقی
ماند رائحه وی بعد الاحرام و با وجود آن جائز ست و فدیه نیست بروی و این حدیث حجت ست بر وے بعد ازان ازار
و رداے احرام بپوشید و نماز ظهر بقصر بگذارد و احرام بست و در هیچ جائے که نماز ظهر گذارده بود منقول نیست که پیش از
احرام جز نماز فرض ظهر نمازے خاص برای احرام گذارد و مذهب امام ابوحنیفه رض و شافعی استحباب رکعتین نفل ست پیش از
احرام و اگر هم بر رکعتین فرض اکتفا کند نیز جائز ست و نزد امام مالک و احمد برابر ست که بعد از نماز فرض باشد یا نفل بلکه
ظاهر مذهب امام احمد آنست که اگر بعد از فرض بود اولی ست و اگر نه باشد نفل گذارد از جهت اتباع ظاهر سنت چنانچه
طریقهٔ اوست رحمه الله و امام نووی در حدیث ابن عمر رض که گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بذی الحلیفه دو رکعت و چون

برداشت او را ناقهٔ او و آواز برآورد بتلبیه گفته که درین حدیث استحباب صلاة رکعتین نافله است نزد ارادهٔ احرام و گفته که
این مذهب ماست و مذهب کافهٔ علما مگر آنچه مرویست از حسن بصری که مستحب ست بودن این رکعتین بعد از نماز فرض و صواب
آنست که جمهور بر آنند و همین ست ظاهر حدیث کذا فی المواهب و شیخ ابن الهمام گفته که در حدیث طویل جابر همین قدر واقع
شده که نماز گذارد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد ذی الحلیفه و احرام بست بی آنکه ذکر سنه وی مخصوص بکند ولیکن مسلم
از ابن عمر آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بحج و بگذارد در مسجد خود که بذی الحلیفه است رکعتین و بست
احرام و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده و گفته باید که در وقت مکروه نگذارد و اگر گذارد کفایت میکند و نماز فرض
و تحیة المسجد نیز کفایت کند و پیش از احرام بدنه را دو نعل در گردن آویخت و برجانب راست کوهان آن بشگافت و خون
وی پاک کرد بدنه بفتحات نام شتر یا گاو ست که بمکه برند و هدی بفتح ها و سکون دال نیز نام آنست مشتق ست از بدانت
بمعنی ضخامت و نزد شافعی مخصوص ست بشتر زیرا که در حدیث تعجیل بجمعه بدنه مقابل بقره افتاده چنانچه در باب جمعه گذشت
که هر که در ساعت اولی برسد گویا هدیه فرستاد بدنه را و هر که در ساعت ثانیه بیاید گویا هدیه کرد بقره را پس بدنه غیر بقره باشد
و حنفیه گویند که بدنه شامل بقره است یا بمعنی آنکه هر دو را بدنه گویند از جهت اشتراک در معنی ضخامت یا بمعنی آنکه بقره در
حکم ابل ست چه هر دو کفایت کند از هفت کس چنانچه در اضحیه و در بعض روایات حدیث جمعه بجای بدنه جزور نیز آمده که
بمعنی ابل ست ولیکن در اکثر روایات صحیحه بدنه است و در شرح ابن الهمام میگوید که خلاف نیست در بودن بدنه شامل بقره
در لغت خلیل گفته که بدنه بقره یا ناقه است که فرستاده شود بمکه و نووی گفته که این قول اکثر اهل لغت ست و جوهری
نیز گفته که البدنة بقرة او ناقة خلاف در مفهوم شرعی اوست که بقره کفایت میکند یا نه پس شافعی میگوید که از عهده
نمی برآید مگر بجزور و تمسک میکند بحدیث تعجیل جمعه و جوابش آنکه بقره داخل بدنه است ولیکن اینجا از بدنه خصوص جزور مراد است
بقرینه مقابلت به بقره و تخصیص باسم خاص منافات ندارد با دخول در اسم عام و در حدیث جابر که مسلم روایت کرده آمده است
که گفت ذبح میکردیم بدنه را از هفت کس گفتند و بقره را نیز گفت بقره نیز بدنه است انتهی و نزد امام ابوحنیفه بتقلید بدنه
با ارادهٔ حج و سوق وی نیز شخص محرم گردد چنانچه بتلبیه چه وی نیز از خصائص احرام ست و در معنی تلبیه است در اظهار
اجابت که حقیقت تلبیه است و اظهار اجابت گاهی بفعل باشد و گاهی بقول چنانچه بادشاهی یکی از خدام خود را
بخواند و وی بیاید و پیش وی بایستد اجابت ست همچنانکه گوید لبیک و آنچه از خصائص احرام بود و نیت بدان مقرون
شود احرام بدان حاصل شود و صفت تقلید آنست که نعلی را یا پوست درختی را یا دوال چرمی و مانند آن را در گردن
بدنه قلاده سازد و بیاویزد و اشعار آنکه جانب یمین یا یسار کوهان بدنه را بشگافد و نیزه زند و میگویند که این از
عادت جاهلیت بود و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض مصلحت و اشعار در جانب یمین افضل و موافق تر
است بسنت صحیحه و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه مصنف نقل میکند هر دو را کرد و از آنکه گفت پیش از احرام
کرد ظاهر شود که این سبب احرام نیست احرام بتلبیه کرد چنانکه بیاید ولیکن آن سنتی ست که محرم نزد ارادهٔ احرام میکند و
اشعار مذهب جماهیر ائمه است از سلف و خلف و نزد امام ابوحنیفه مستحب همان تقلید ست و اشعار مکروه است و وجه آن بعض
چنین گفته اند که وی مثله و تعذیب حیوان ست و آن حرام و مکروه است و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جهت آن
کرد که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن مگر باشعار و طیبی میگوید که این قول مخالف احادیث صحیحه است که در اشعار

در ورود یافته واین مثله نیست بلکه مثل فصد وحجامت وختان وداغ ست برائے مصلحت ونیز تعریض مشرکان درین وقت
که قوت وغلبۂ اسلام وکمال تمام آنست دور بود وبعض گویند که کراهت امام ابوحنیفه اشعار را از اهل زمان خود بود که مبالغه
دران میکردند بحدی که خوف سرایت جراحت وفساد عضو بدنه بود یا مکروه اختیار وترجیح آن بر تقلید بود والا در جدوات مکروه
نیست یعنی بمجرد تقلید محرم میگردد وحاجت باشعار نیست واگر یکی ازهمین اشعار کند نه تقلید نکرده بود ونیز مردم در زمان
ایشان ترک داده بودند اشعار را وعلامت احرام نمانده بود وآنها که میکردند بمبالغه میکردند واز حد تجاوز مینمودند از نیجهت کراهت
داشت والله اعلم بدانکه احرام بستن بر سه نوع ست اول افراد وصاحب آنرا مفرد گویند بکسر را وافراد آن بود که احرام بحج بندد
تنها یا بعمره تنها دوم تمتع وفاعل آن را متمتع گویند وتمتع آن بود که در اشهر حج اول احرام بعمره بندد وافعال آن را تمام کند
وهم در اشهر حج در روز هشتم ذی الحجه یا بیش ازان احرام بحج بندد واگر متمتع سوق هدے با خود نه کرده است از احرام عمره
برآید وجامه بپوشد وهرچه بسبب احرام حرام شده بود حلال سازد واحرام بحج بندد واگر سوق هدی کرده است از احرام
عمره نه برآمده احرام حج بندد سوم قران ست وصاحب آن را قارن گویند وصورت قران آنست که در احرام نیت حج و
عمره جمع کند وهردو را معًا احرام بندد واین شخص طواف وسعی عمره میکند بعد ازان حج میکند ومیان ائمه اختلاف ست
که ازین سه نوع افضل کدام ست نزد امام ابوحنیفه قران افضل ست بعد از وے تمتع بعد از وے افراد وقول جماعهٔ از صحابه
وتابعین وائمه دیگر وجمعی از عظماے شافعیه نیز همین ست ونزد امام شافعی ومالک وکثیرے از علما افراد افضل ست
ثم المتمتع ثم القران هو در مذهب امام احمد وجماعهٔ از صحابه وتابعین ومن بعدهم تمتع افضل واین اختلاف فرع اختلاف صحابه
ودر روایات ایشان ست در فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قارن بود یا مفرد یا متمتع چنانکه میگوید ودر احرام وے
صلی الله علیه وآله وسلم خلاف ست که تلبیه بکدام نوع حج بود در قران یا افراد یا تمتع بیشتر احادیث صحیح مصرح ست بر آنکه احرام
بحج وعمره بود معًا که معنی قران ست وفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اتانی آت من ربی آمد مرا آینده از
پروردگار من یعنی فرشته فقال پس گفت آن آینده صل فی هذا الوادی المبارک نماز بگذار درین وادی مبارک که
همان وادی ذوالحلیفه است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وے نزول کرده بود ووادی العقیق که ببشارت و
برکت وی احادیث ورود یافته است ازینجا میگذرد وقل عمرة فی حجة وبگو لبیک محمد احرام من عمره است در حجه یعنی جمع ست حج
وعمره وتنها حج نیست واز سیاق این حدیث که فرمود صل استینا سے توان یافت بآنکه برائے احرام نمازے مخصوص بود چنانکه
دو رکعت ست نزد امام ابوحنیفه کما لا یخفی ومصنف میگوید احادیث صحیح صریح درین معنی زیاده از بیست حدیث ست ورواة
آن هفده تن از صحابهٔ عظام شمرده اند که بعض لفظ احرام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بالقران وبعض اخبار آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را از فعل خود بدان روایت کرده وهمچنین احادیث صحیح بسیار اما نه در مرتبهٔ اول وبسیاری وارد شده
بر آنکه احرام وے صلی الله علیه وآله وسلم بافراد بود فی صحیح مسلم عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اهل الحج
مفردا تلبیه کرده بحج تنها ودر روایتی آمده افرد بالحج واحادیث متعدده در صحیحین از عائشه وابن عمر ثابت ست خرجنا مع
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ولا نذکر الا الحج بیرون آمدیم ما با رسول خدا وذکر نمی کردیم یعنی ما ورسول خدا صلی الله
علیه وسلم مگر حج را وعند مسلم عن ابن عمر وابن عباس اهللنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالحج مفردا ودر سنن ابن ماجه عن جابر
ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم افرد بالحج ومسلم وابوداؤد ونسائی از جابر آورده که نیت نکردیم مگر برائے حج ونمی شناختیم

عمره را واحادیث صحیح در تمتع نیز وارد شده اگرچه کمتر از ان دو نوع ست چنانکه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت تمتع کرد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم در حجة الوداع بعمرهٔ مقرون بحج پس آواز برآورد اول بعمره پستر بحج و بالجمله اختلاف روایات درین باب
بطوری واقع شده که در بادی النظر جز حیرت نیفزاید و لهذا بعضی از متعصبان از اهل زیغ و الحاد را مجال طعن وارتیاب
راه یافته وگفته که چیست حال شما ای معاشر اهل اسلام که پیغمبر شما صلی الله علیه وآله وسلم جز یک حج بجا نیاورده یاران
و ناهجان وی باین حد کثرت از عدد واحصا متجاوز همراه وی هیچ کس آنرا تشخیص وتعیین ننموده و بیقین ندانسته که چگونه بود
و بچه نوع بود و ندانند که همین کثرت و ازدحام باعث اختلاط و اختلاف شده با تفاوت مراتب ایشان در قرب و بعد از
مجلس شریف پس جمعی از علما شکر الله سعیهم در تطبیق و توفیق بذل مجهود نموده در مقام رد و دفع طاعنان ایستاده درین باب
تصنیفهای طویل و بسیط جمع کرده تا آنکه گویند که طحاوی از مشاهیر عظمای مذهب حنفیه ست درین باب زیاده بر هزار
ورق نوشته و علی هذا القیاس و یکی از ان مقالات اینست که مصنف نقل کرده وگفته و طریق توفیق میان آن احادیث
آنست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول احرام بحج مفرد بست بعد از ان عمره را در حج درآورد و قارن شد و فرمود
دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیامة درآمد عمره در حج تا روز قیامت واین سخن از جهت آن فرمود که اهل جاهلیت عمره را
در ایام حج از فجور و فسوق می پنداشتند و غایت نفرت و کراهت از ان داشتند از ینجا اشتباهی راه یافت آنکه مطلع بر اول
حال شد و از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم لبیک بحجة شنید و از اطلاع بر عاقبت حال و آخر کلام او را شاغلی پیدا شد
همان را نقل کرد وگفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم افراد بحج نمود و روایت نکرد مگر آنچه شنید و آنکه بر تمام حال
اطلاع یافت و شنید که در آخر فرمود لبیک بحجة وعمرة تمام را نقل کرد وگفت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قارن بود
و زیادت در روایات و اخبار منکر و مردود نبود چنانکه در شهادت مثلاً یکی شهادت بیک هزار داد که نزد وی همین ثابت بود
و دیگری بدو هزار که این هزار و دیگر بعد از ان نزد وی ثبوت یافت این وجه تطبیق احادیث قران و افراد شد و اما وجه تطبیق
احادیث تمتع با احادیث قران آنست که گفته اند که آنکس که نسبت تمتع بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرد و تمتع
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قائل ست آن را دو توجیه است یکی آنکه مصنف گفت که مراد او تمتع بمعنی لغویست که آن
انتفاع و التذاذ ست نه معنی شرعی که احرام بستن ست برای عمره و ادا کردن آن و بعد از ادای آن احرام مستقل بحج بر بستن
و ادا کردن آن و معنی تمتع لغوی در صورت قران موجود ست چه شک نیست که در قران انتفاع و التذاذ حاصل ست زیرا که
شخص در روی از دو نسک بیک نسک اکتفا میکند و با فراد عمل هر یکی از حج و عمره جدا جدا محتاج نمی گردد و توجیه دیگر آنکه
نسبت تمتع بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بسبب امر و تعلیم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست آنرا باصحاب یعنی
تمتع کردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنست که امر بدان کرد و بفرمود آنرا و این نسبت فعل با امر متعارف ست در کلام
چنانچه آمده است که رجم کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ماعز را یعنی امر کرد بدان نه آنکه خود وی حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مباشر رجم شد و مثل آنست که گویند پادشاه شهری بنا کرد و فلان را بکشت و در حقیقت امر بود به بنا و کشتن و بنا کردن و کشتن
کار دیگر است لنسبت تمتع بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم همچنین ست و این تاویل از امام شافعی منقول ست رحمه الله و نیز عبارت
حدیث تمتع این چنین ست که تمتع بالعمرة الی الحج و این عبارت منافات بصورت قران ندارد یعنی احرام بست برای عمره مقرون
و مضموم بحج و این یکی از دو صورت قران ست و قران بدو صورت تحقق پذیر ست یکی آنکه ابتدا نیت کند و بگوید احرمت بالحج

والعمرة یا اول نیت احرام حج بکنند و بعد از آن نیت احرام عمره را با آن مقرون گردانند و این چنین نیامده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول احرام عمره و افعال او را کرد و بعد از آن احرام حج بست و هر که اینچنین گفته بنا بر توهم و اعتقاد اوست تمتع را بحقیقت چنانکه بباید و باین وجوه مقرر شد که حج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قران بود نه افراد و تمتع و ثابت شد که قران افضل ست از تمتع و افراد چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است و بعض ترجیح احادیث قران بکثرت آن نیز کرده اند و نیز گفته اند که از راویان افراد کعائشه و جابر و ابن عباس و ابن عمر اندر روایت قران نیز آمده پس در حدیث ایشان اضطراب باشد و این معنی یکی از علل حدیث است که بدان بحکم اذا تعارضا تساقطا عمل بیک جانب متعذر گردد بخلاف رواة احادیث قران که بیک جانب آمده فقط و نیز احادیث افراد و تمتع احتمال تاویل و خلاف ظاهر دارند و احادیث قران نص و صریح اند دران والله اعلم و اما حال صحابه چنانچه در صحیحین از عائشه آمده آن بود که بعض احرام بعمره کرده بودند و بعض بحج و عمره و بعض بحج و مصنف آنها را ذکر کرد که احرام بحج بسته بودند تنها یا با عمره و گفت و اما صحابه سه قسم بودند قسمی احرام حج و عمره بستند یا بحج مجرد و با ایشان هدی بود و قول وی و احرام بحج مفرد بستند مستدرک ست و حرف وا و نیز که بر سر قول اوست دران احرام باقی ماندند و بس ست که گوید قسمی احرام بحج و عمره بستند یا بحج مفرد بستند و با ایشان هدی بود بران احرام باقی ماندند تا روز نحر حلال شدند قسمی دیگر با ایشان هدی نبود و احرام بحج بستند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را فرمود که حج را عمره سازید یعنی قلب کنید احرام حج را با احرام عمره و اعمال عمره را تمام کنید پیش از روز عرفه و باز احرام بندید بحج از آنکه بعرفات روید میگوید که این از جهت آن فرمود که تا انساک و انواع حج تمام معمول آید و هیچ یکی از آنها متروک نگردد و چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بذات خود گنجایش آن نداشت که همه را بجای آرد بعض را خود کرد و بعض امر کرد صحابه را تا دیگران که بعد از ایشان بیایند در بعض انواع اقتدا بعمل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بکنند و در بعض امتثال با مروی نمایند قسم سوم جمعی بودند که با ایشان هدی نبود و احرام حج بسته بودند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را فرمود که قلب کنید احرام را بالعمره یعنی احرامی که برای حج بسته بودید او را عمره گردانید و بجای وی افعال عمره بجای آرید و اینست معنی فسخ حج بعمره فرق میان این قسم و قسم دوم آنست که دران قسم در وقت احرام بستن فرمود که این احرام را فسخ کنند و بجای وی احرام عمره به بندند چنانکه از عبارت مصنف که گفت احرام بحج بستند و ایشانرا فرمود حج را عمره سازید و از تفسیر وی این را بقول خود یعنی قلب کنید احرام حج را با احرام عمره ظاهر میشود و درین قسم ثالث احرام بحج بسته بودند و بهمان احرام بمکه آمده ایشان را فرمود حج را عمره سازید و فسخ کنید حج را بالعمره و اگر مصنف اینچنین میگفت که ایشان را فرمود که قلب کنید حج را بالعمره ظاهرتر و واضح تر می بود در مقصود و بدانکه چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمکه آمد و طواف کرد و سعی نمود و چون قارن بود بر همان احرامی که بسته بود بایستاد و بهمان احرام حج گذارد و بعد از حج روز نحر از احرام بر آمد چنانکه معلوم گردد و صحابه را که قارن نبودند فرمود هر که از شما سوق هدی کرده بر همان احرام اول بایستد و از ان نه بر آید و هر که سوق هدی نکرده باید که از احرام بر آید و حج خود را عمره سازد و چون یوم الترویه آید یعنی روز هشتم از ذی الحجه که از مکه بمنا روند احرام تازه برای حج به بندد و بدان افعال حج ادا کند این معنی بر صحابه گران آمد یا از جهت کمال حرص ایشان بر متابعت و موافقت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که چون وی از احرام بر نیامد ما نیز بران بودمی و نیز شاق آمد بر ایشان که درین ایام که از حج پنج روز بیش نمانده از احرام بر آیند و بر زنان بگذرند و بهمان حالت احرام حج به بندند چنانکه بعضی از ایشان گفتند آیا باید و سنور که بالعرفه در آئیم و از مذاکیر ما منی میچکیده باشد یعنی قریب العهد به جماع باشیم یا بجهت آنکه در جاهلیت

عمره را در اشهر حج مکروه می پنداشتند و داخل فجور و فسوق می شمردند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بشنیدن این حکایت و توقف ایشان در امتثال این امر در غضب آمد و از برای تسلی خاطر ایشان فرمود لو انی استقبلت من امری ما استدبرت لم اسق الهدی و جعلتها عمرة یعنی اگر پیش ازین ظاهر میشد مرا این رای و مصلحتی که شما را الآن بدان فرمودم و امر کردم هر آئنه من نیز چنین میکردم و تمتع میکردم و سوق هدی نمی نمودم و اورا تقلید و اشعار نمیفرمودم و چون سوق هدے کردم حلال شدن پیش از نحر وی روا نبود و نحر نبود جز در روز نحر پس صحیح نباشد فسخ حج بعمره از من و از شما نیز هر که سوق هدی کرده است بر احرام خود باقی باشد و هر که نکرده از احرام بر آید و خطابی میگوید که مقصود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین سخن تطییب قلوب ایشان بود که بر ایشان ترک اقتدا و اتباع آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شاق آمد کذا قال الطیبی و شیخ تورپشتی میگوید حکمت آنست که تا یکی از انساک و انواع حج که تمتع ست مهمل و متروک نماند و میگوید که این امریست که مخصوص اند صحابه بدان از میان سائر امت و جائز نیست مر هیچ یکی را بعد از ایشان رفض و فسخ حج بعمره و وارد شده باین معنی احادیث صحاح و سیجیٔ الکلام فیه و چون بدلهاے قوم در ارتکاب این امر کذارتے و کراهتی راه یافت و در امتثال امر توقف گونه ظاهر گشت و این خبر بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید دانست که در ضمائر قلوب ایشان تزلزلے و اضطرابے راه یافت و خوف آن شد که مبادا وسواس شیطان ایشان را از جا بلغزاند فرمود لو استقبلت من امرے ما استدبرت الحدیث و دفع کرد باین قول خلجان خاطر ایشان را و اشارت کرد بآنکه تمامهٔ فضیلت و سعادت در امتثال امر نبوت و اجابت دعوت اوست صلی الله علیه و آله و سلم و گفته اند که امام محمد باین قول حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود لو استقبلت من امرے ما استدبرت استدلال کرده است بر افضلیت تمتع چه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آرزو کرد آنرا و لابد انچه آرزو کند وے صلی الله علیه و آله و سلم آنرا افضل و اکمل بود و جواب ازین استدلال گفته که آرزوے آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا بجهت تطییب قلوب صحابه و تسلیهٔ خاطر ایشان بود نه از آن جهت که انچه واقع شده ناقص و نازل ست و باین تحقیق مذهب این امام اجل آنست که اگر سوق هدے کرده قران افضل ست و اگر نه کرده تمتع افضل تا الفعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تمنی وی هر دو موافق افتد والله اعلم و چون در اختلاف در احرام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحج که بطریق قران بود یا تمتع یا افراد تفصیل دیگر نیز بود که مردم را بسبب سهو و وهم اختلافے دیگر دران ناشی شده مصنف خواست که آن تفصیل را نیز بیان کند پس فصل جدا برائے آن عقد کرد و گفت **فصل** در حج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم طوائف علما را پنج سهو افتاده طائفهٔ اول آنانکه میگویند حج مفرد گذارد که با آن عمره نبود طائفهٔ دوم آنانکه میگویند تمتع بود تمتعی که از عمره حلال شد و پس از ان احرام بحج بست و این هر دو قول سهو و وهم ست بجهت تحقیقی که گذشت که وے صلی الله علیه و آله و سلم قارن بود و بعد از ادائے افعال عمره هم بر احرام اول باقی ماند و درین وهم دوم حدیث معاویه را حجت ساخته اند که گفت قصر کردم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سر مبارک خود را بمقراض بر مروه و در روایتی آمده که قصر کردم شعر رسول الله را صلی الله علیه و آله و سلم بمشقص و این حدیث از معاویه در صحیحین مرویست و لیکن آنرا انکار کرده اند بر معاویه و تغلیط و تخطیه کرده اند او را دران و گفته اند که این سهوے بود از وی چنانچه از ابن عمر واقع شده که گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمره کرد در رجب و عائشه رضی الله عنها او را تغلیط و تخطیه کرد دران کذا فی المواهب و مرویست از امام احمد که آنحضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از احرام نہ برآمد ولیکن قصر شعر کرد و دیگر چیزے نکرد و این مخصوص ست بوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از جہت صحت حدیث معاویہ ولیکن تحقیق نزد جمہور ہمانست کہ گفتہ شد طائفہ سوم آنانکہ میگویند متمتع بود تمتعی کہ ازان حلال نشد بسبب سوق ہدی واین نیز سہوست از جہت ثبوت قران مگر آنکہ از تمتع معنی لغوی خواہند چنانچہ گذشت طائفۂ چہارم آنانکہ میگویند قارن بود واین حق ست اما آنکہ گویند کہ قرانی کہ دران دو طواف بود و دو سعی در اول قدوم ثابت نہ بلکہ در اول قدوم یک طواف ویک سعی کرد و در حج طواف وسعی دیگر بجا آورد و مذہب امام ابو حنیفہ در قارن نیز ہمچنین ست کہ اول افعال عمرہ بجا آرد ویک طواف ویک سعی برائے آن بکند بعد ازان حج بگذارد با طواف قدوم کہ سنت ست مر آفاقی را تا آخر افعال حج و اگر در اول دو طواف و دو سعی کند نیز کفایت کند ولیکن اسائتی دارد بجہت تاخیر سعی عمرہ و تقدیم طواف تحیت کہ طواف قدوم است ازینجہ چیزی لازم نیاید طائفۂ پنجم آنانکہ میگویند مفرد بود افرادی کہ بعد از قضاے حج بعمرہ احرام بست از تنعیم واین غلط ست ازینجہ یکی از صحابہ و تابعین و ائمۂ اربعہ واہل حدیث بران نرفتہ کذا فی المواہب نقلا عن ابن تیمیۃ و حق و مذہب مختار آنست کہ قارن بود اول یک طواف ویک سعی کرد بعد ازان حج گذارد واما در احرام پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمچنین پنج طائفہ را سہو افتادہ طائفۂ اول آنانکہ میگویند تلبیۂ وے بعمرۂ مجرد بود و بران مستمر شد طائفۂ دوم آنانکہ میگویند تلبیۂ او بحج مفرد بود و بران مستمر شد سوم آنانکہ میگویند تلبیۂ وی بعمرۂ مجرد بود و ثانی الحال ادخال حج در عمرہ کرد طائفۂ چہارم آنانکہ میگویند تلبیۂ وی بحج مفرد بود و بعد ازان ادخال عمرہ کرد در حج این مخصوص ست بوی یعنی در تمامۂ راہ تلبیۂ حج میکرد بعد از رسیدن بمکہ ادخال عمرہ کرد پس منافی نشود این کلام وحکم بخطای این قول بانچہ در وجہ تطبیق میان قران وافراد گفت زیرا کہ آن نہ این چنین بود بلکہ احرام ہر دو بست در وقت احرام بترتیب واہلال کرد بہر دو در طریق فافہم طائفۂ پنجم آنانکہ میگویند کہ احرام وے احرامی بود مطلق ہیچ نسکے را تعیین نہ کرد بعد ازان یعنی بعد از احرام مطلق بستن وحی آمد و تعیین کرد حج وعمرہ را بر تقدیر قول بقران یا تعیین حج بر قول با فراد و حق آنست کہ ہم در وقت احرام تعیین کرد و قران نمود واللہ اعلم و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون نماز ظہر بگذارد احرام بست ولبیک گفت آنگاہ بر ناقۂ خود کہ قصوا نام داشت بجہت سبق وتیز رفتاری وی گویا کہ نزد وی اقصی سیر و غایت جرے بود و بعض گفتہ اند کہ قصوا ناقہ را گویند کہ قطع کردہ شدہ است طرف اذن وے ابو عبیدہ گفت ہی مقطوعۃ الاذن عرضا وگفتہ اند کہ قصوا و عضبا و جدعا نام یک ناقہ است کہ مر حضرت پیغمبر را بود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر وی سوار شد و چون ناقہ برخاست دیگر بار تلبیہ گفت باز ہمین کہ بر پشتہ کہ برابر بیدا است کہ موضعی ست نزدیک بذی الحلیفہ بالا برآمد دیگر بار تلبیہ گفت مصنف درین کلام اشارت کرد بجمع وتطبیق روایات کہ در وقت ابتداے تلبیۂ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدہ و در بعض روایات آمدہ کہ بعد از نماز گفت نزد شجرۂ کہ دران وقت آنجا بود والآن مسجدی ست کہ آنرا مسجد شجرہ گویند و در بعض بعد از استوا بر ناقہ و در بعض بعد از برآمدن بر پشتۂ بیدا یعنی ہر کس ہر وقت کہ شنید کہ بیش از وے نشنیدہ بود ہمان را روایت کرد و حقیقت وقت ابتدای تلبیہ بعد از نماز بود و سنت نزد امام ابو حنیفہ و امام مالک رح و در روایت مشہورہ از امام احمد ہمین ست و صحیح از مذہب شافعی و روایتی از احمد آنست کہ افضل احرام در وقت برخاستن ناقہ است وگاہ میگفت لبیک بحجۃ وعمرۃ زیرا کہ قارن بود وگاہ میگفت لبیک بحجۃ واین منافات بقران ندارد چہ قران نوعی از حج ست و مشتمل بر دو ست و چون در ابتدا نیت ہر دو را کرد و بہر دو در تلبیۂ گفت دیگر در تمام راہ اختیار دارد و ہر چہ گوید از حج یا عمرہ واین نیز سبب اختلاف در کیفیت احرام کہ

حج وعمره معاً بود یا تنها تواند بود یکی آن را شنید و دیگرے این را و میگفت تمام تلبیه را باین عبارت لبیک اللهم لبیک لاشریک
لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لاشریک لک و در صحیحین تلبیه باین عبارت ست لبیک اللهم لبیک و سعدیک والخیر فی یدیک
لبیک والرغباء الیک والعمل و در عبارت زیاده تنها نیز ماثورست و در رسائل مناسک مذکور و آواز بلند میکرد تا جمیع صحابه میشنیدند
و میفرمود آواز بلند کنید که جبرئیل نزد من آمد و امر کرد مرا که امر کنم اصحاب خود را تا بلند کنند آواز ها را باحرام و در روایتی آمده رفع
اصوات کنید که آن از شعائر حج ست و در حدیث ترمذی وابن ماجه آمده که هیچکس تلبیه نه کند مگر آنکه تلبیه کنند با وی هرچه در یمین
وشمال وست از حجر و شجر و مدر تا محل انقطاع زمین از هر طرف و بعد از تلبیه دعا میکرد و میخواست از خدا رضاے او را
و دخول جنت را و استعاذه میکرد از نار رواه الشافعی و مرکب وی شتری بود و بران پالانے بود کهنه که قیمت وی مساوی چهار درهم
بود رواه الترمذے فی الشمائل و بالای شتر نه شغدف بود و نه محاره و نه هودج و نه محمل و نه محفه و همیشه برین قاعده و
همین روش تلبیه میگفت و صحابه در عبارت تلبیه کم و بیش میگفتند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر کسی انکار نمیکرد و در مدت احرام
موے سر را گرد آورده و بخطمی و غسل بکسر غین معجمه و سکون سین مهمله که عبارت ست از دوائی که موے را جمع کند مثل صمغ
و خطمی وغیر آن و بعض روایت میکنند بعسل یعنی شهد گرد آورده بود و گفته اند این تصحیف ست و قطع نظر ازان بعدے
نیز دارد که موی سر مبارک را بالعسل گرد آرد که در گرمی آفتاب و مانند آن بچکد و تراود و گرد آلود شود والله اعلم و بهر تقدیر گرد
آوردن موی سر برائے آن بود که چون در حالت احرام سر برهنه داشت موی سر را از پریشانی و انتشار گرد آورد تا از
درآمدن گرد و وقوع هوام دران مصون ماند و چون بمنزل روحا که موضعی ست میان حرمین سی و شش میل از مدینه
برسید حمار وحشی را دید زخم خورده فرمود بگذارید که بزودے زخم کننده او پیدا آید در زمان مردے پیدا آمد از قبیله بهز و گفت
یا رسول الله این صید را بشما گذرانیدم شما دانید هرچه خواهید آن کنید باین صید من پس آن حضرت صلی الله علیه و
آله وسلم ابوبکر را فرمود تا بر رفقا قسمت کرد و از تتمه همین حدیث ست قول او که گفت و چون بمنزل اثایه بالضم و ثابت
و تلے مثلثه رسید که موضعی ست میان رویثه بصیغه التصغیر و عرج بفتح و سکون دو منزل اند از منازل طریق مدینه مطهره یک
آهو را دید در سایه درخت خفته در جامع الاصول از موطا و نسائی آورده که دران آهو تیرے بود آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم شخصی را تعیین فرمود که نزد وے ایستاده شود تا کسی از مردمان و حجاج متعرض وے نشوند و ابوداؤد از اسماء بنت
ابی بکر آورده که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعرج رسید و درین منزل نزول واقع شد نشست عائشه رض در پهلوی
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نشستم من در پهلوی ابوبکر رض و غلامی ازان ابوبکر در عقب مانده بود و شترے که زامله پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر بر وے بود و بر دست وی بود زمانی انتظار کردند که برسد چون رسید شتر با خود نداشت
ابوبکر گفت شتر کجاست گفت گم کردم دی شب ابوبکر رض برخاست و او را بر سبیل تادیب میزد و میگفت یک شتر در عهده تو کردیم
آنرا نیز گم کردی مانا که باعث بر زدن ابوبکر او را بیشتر بجهت گم کردن زامله آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و دفع
شرمندگی که غلام وے گم کرد و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تبسم میکرد و میفرمود محرم را به بینید که چه میکند و لفظ آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم این ست که می فرمود انظروا الی هذا المحرم ما یصنع از زدن ابوبکر رض آن غلام را در احرام تعجب نمود و برین چیزی
زیاده نفرمود از زجر و توبیخ از فساد احرام و وجوب جزا چه باین مقدار جنایت جزا واجب نشود و چون آن حضرت صلی الله علیه و
آله وسلم بابواء بفتح همزه و مد یا بودان بفتح واو و تشدید دال مهمله که نام دو موضع ست میان مکه و مدینه رسید صعب بن جثامه لیثی

بفتح جیم وتشدید ثای مثلثه کرده ودان وابواء جای گرفته بود صحابیست وحدیث وی در حجاز ین ست مات فی خلافة ابی بکر الصدیق حمار وحشی را بهدیه آورده زنده واین روایت بخاری ومسلم ست ودر روایتی از مسلم وهدیه آورد عجز حمار وحشی را که میچکید از وی خون ودر روایتی شق حمار وحشی را ودر روایتی عضوی را از گوشت صید ودر روایتی پاے حمار وحشی را پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا از وی قبول نه کرد ونه گرفت وچون در روی وی بجهت قبول نکردن که بظاهر دلالتی بر عدم رضا ومحبت دارد کراهتی دید فرمود که هدیه ترا از جهت عدم رضا ومحبت رد نمیکنیم اما از جهت آن رد میکنیم که ما محرمانیم این حدیث با حدیث سابق که در منزل روحا حمار وحشی را بر رفقا قسمت کرد مخالف آمد وهمچنین اخبار وآثار در اکل محرم وعدم اکل او لحم صید را مختلف آمده ودر کتب سته باختلاف الفاظ مذکورست که در عام حدیبیه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم باداے عمره میرفت ومحرم بود ابو قتاده وجماعهٔ دیگر از صحابه از راه در جانب ساحل بحر افتادند وابو قتاده محرم نبود وباقی جماعه محرم ناگاه حمار وحشی پیدا شد صحابه آنرا میدیدند ومیان یکدیگر خنده میکردند ولیکن او را بران اشارت ودلالت نمیکردند ابو قتاده سوط خود را از ایشان بخواست ندادند ورمح طلبید ندادند وبهیچ نوع او را در مطلب اعانت ننمودند ابو قتاده از اسپ فرود آمد سوط ورمح خود را برگرفت وسوار شد وبران حمار وحشی بتافت واو را پے کرد وبیفگند وبکشت همه در خوردن آن بیفتادند بعد از خوردن شک کردند که چرا لحم صید در حالت احرام خوردند وابو قتاده پارهٔ از گوشت وی نگاه داشته بود وپس بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمدند وحقیقت حال را عرض نمودند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده را باصطیاد آن یا دلالتی یا اعانتی نمود بران واشارتی کرد بدان گفتند لا یا رسول الله فرمود این طعمه بود که بخورانید شما را خداے تعالی بخورید از انچه باقی مانده است وخود نیز خورد ومسلم وابو داؤد ونسائی از ابن عباس رض آورده اند که بزید بن ارقم گفت آیا میدانی ویاد داری که اهدا کرده شد لحم صید براے رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس قبول نکرد وگفت ما محرمانیم والله اعلم این استنکار قصه اهداے صعب بن جثامه است یا قصهٔ دیگرست وابو داؤد از عبد الله بن الحارث آورده که حارث که خلیفهٔ عثمان رض بود بر طائف براے عثمان طعامی ساخت از لحوم طیور ووحوش پس بفرستاد کسی را نزد امیر المؤمنین علی رض تا دران مجلس حاضر آمد گفتند بخور حضرت امیر فرمود بخورانید این طعام را بقومی که حلال باشند یعنی غیر محرم وما محرمانیم وفرمود سوگند میدهم بخدا کسی را که درینجاست از بنی اشجع آیا میدانید که فرستاده شد براے رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گوشت حمار وحشی پس قبول نه کرد وفرمود ما محرمانیم گفتند نعم این چنین ست ومسلم ونسائی از عبد الرحمن بن عثمان آورده اند که گفت بودیم با طلحه رض محرم پس فرستاده شد براے ما لحم طیر وطلحه در خواب بود پس بعضی از ما آن را خوردند وبعض تورع نمودند ونخوردند وچون بیدار شد طلحه موافقت کرد بآنها که خورده بودند وگفت خورده ایم ما آنرا با حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ودر موطا از عثمان رض آورده که محرم بود ودر موضع عرج لحم صیدے نزد وے آوردند پس گفت مر اصحاب خود را بخورید گفتند تو چرا نخوری گفت نیستم من مثل شما این را براے من صید کرده اند نه براے شما فرع صید کردن محرم ودلالت واشارت واعانت کردن او بران حرام ست واگر بکند جزاے آن بروے لازم آید اما اکل لحم صید را درینجا تفصیل ست اگر خود صید کند یا محرمی دیگر آن نیز باتفاق حرام واگر غیر محرم کند براے خود کند یا براے وی باذن وی یا بی اذن وی نا اهبا واقوال فقها درین باب مختلف ست بعضی از صحابه وتابعین برانند که حرام ست بر محرم اکل لحم صید مطلقا بدلیل حدیث صعب بن جثامه که فرمود ما محرمانیم پس علت عدم قبول همین احرام را ساخت فقط نه چیزے دیگر را وایشان این حدیث را

ناسخ احادیث دیگر که در اباحت آن آمده دانند واین سخن نسبت بابی قتاده درست ست که قصهٔ آن در عام حدیبیه بود د
این در حجة الوداع ولیکن آثاری که از طلحه وعثمان رض مذکور شد منافات دارد چه اگر منسوخ می بود خوردن وامر کردن بدان از ایشان
جائز نمی بود ومذهب مالک وشافعی واحمد آنست که اگر محرم خود صید کرده یا کسی دیگر برای وی صید کند باذن وی یا بغیر
اذن وی خوردن آن حرام ست واما اگر شخصی غیر محرم برای خود صید کرده وازان برای محرم فرستاده حلال خوردن
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم واذن بخوردن وی صید ابی قتاده را ازین جهت بود واما عدم قبول صید صعب بن جثامه
وناخوردن ازان بجهت احتیاط وتنزه بود باحتمال وظن آنکه شاید که برای ایشان صید کرده باشد چنانچه ظاهر حال
وران ست وعدم اکل امیر المومنین علی در ضیافت حارث نزد ایشان نیز برین احتمال بود واکل طلحه وموافقت او با آکلان
بجهت عدم اصطیاد برای ایشان واین معنی در حدیث موطا از امیر المومنین عثمان رض معلوم شود وترمذی وغیر وی از حدیث
جابر آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم حلال ست صید مر شما را در حال احرام مادام که صید نکنید بنفس خود یا صید
کرده نشود برای شما وزرکشی میگوید رواه الخمسة الا ابن ماجه اما ترمذی گفته که مطلب که راوی این حدیث ست از
جابر نمی شناسیم ما اورا سماع از جابر انتهی اما مذهب امام ابو حنیفه وتابعان وی جواز اکل لحم صید ست مر محرم را مادام که
صید نکرده وامر نکرده ودلالت واعانت ننموده بران محرم خواه خود وی یا محرم دیگر واین معنی از حدیث ابی قتاده ظاهر گردد
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه پرسید که آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده را یا دلالتی کرد بران یا اشارتی
نمود بدان یعنی اگر یکی ازینها می بود حلال نمی بود ونه پرسید که آیا برای خود صید کرده یا برای شما ومیگویند که ظاهر
کریمهٔ + وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرما + حرمت صید محرمین ست نه غیر ایشان زیرا که مخاطب ایشان اند ومحرمان دیگر در
حکم ایشان اند بعلت احرام ونیز استدلال کرده اند بحدیث موطا که از ابی هریره آورده که از بحرین می آمد چون بربذه
رسید دریافت جماعهٔ از سواران را از اهل عراق که محرم بودند وپرسیدند اورا از صیدی که نزد اهل ربذه یافتند آیا حلال
ایشان را پس امر کرد وفتوی داد ابو هریره ایشان را باکل آن ابو هریره میگوید که بعد از فتوی دادن شکی افتاد
در دل من که آیا این فتوای من چگونه بود تا بمدینه آمدم وواقعه را بعمر رض بن الخطاب گفتم سوگند خورد وفرمود اگر امر
میکردی وفتوای میدادی بغیر آن میکشیدم بر تو دره را پس اگر نمیدانست آن را عمر رض از طریق توقیف وسماع سوگند
نمیخورد وبر تقدیر برآنچه مخالفت آن کرده از طریق اجتهاد ولیکن پوشیده نماند که مر جمهور را میرسد که گویند که امر کردن ابو هریره
آن سواران را باکل آن صید از جهت آن بود که صید اهل ربذه از برای ایشان نه بود چنانچه ظاهر حال آنست ولیکن
آن احتیاط واحتمال که شافعی وغیره در حدیث صعب بن جثامه راه داده اند اینجا نیز میرود کما لا یخفی وبعض این حدیث را این
چنین روایت کرده اند که استفتا کردند ابو هریره را از اکل صیدی که بامر ایشان کرده شده برین تقدیر موافق مدعا ست
ونیز استدلال کرده اند بحدیث طلحه که گذشت واگر طلحه بقای حکم سابق بجواز اکل که از حدیث ابی قتاده معلوم شد
نمیدانست چون موافقت میکرد وشهادت میداد بتصویب آکلان واینجا خود ظاهر از سیاق قصه آنست که صید برای ایشان
بود وتحقیق آن مینماید که این تمسکات حنفیه از برای رد قول آنهاست که مطلق حرام میگویند وحدیث جواز را منسوخ میدانند واستدلال
بر جواز در غیر صورت امر بحدیث ابی قتاده است بران وجهی که تقریر کردیم واما حدیث جابر که مذکور شد طحاوی گفته که من این را
ثابت نمیدانم زیرا که راوی از جابر مطلب بن عبدالله بن حنطب ست وشناخته نشده است اورا سماع از جابر چنانچه

از ترمذی نقل کردیم و تاویل لیصاد لکم لیصاد بامرکم و در حدیث صعب بن جثامه گفته که بوی نیز عمل نتوان کرد که روایت درو نیز مختلف ست بعض حمار وحشی روایت کرده اند و بعض عجز حمار یا رجل حمار یا لحم حمار یا عضوی از گوشت حمار و اصح روایات حمار وحشی ست و عدم قبول از جهت عدم جواز تملک محرم ست صید را و اگر قبول میکرد لابد یا نگاه میداشت یا ذبح میکرد یا امر بدان میکرد و هیچیک ازینها جائز نه این حاصل کلام تورپشتی ست بعد از تنقیح و تحقیق آن و بالجمله احتیاط در مذهب اطلاق عدم جواز ست و رخصت در مذهب امام ابو حنیفه و مذهب دیگران بین بین ست و در جامع الاصول از موطا می آرد که عروه ابن الزبیر عائشه را از اکل صیدے که برای محرم صید کرده نشده است پرسید عائشه فرمود یا ابن اختی مدت احرام ده روز شب نیست اگر در خاطر تو خلجانی ست مخور این همه کلام در صید برست اما صید بحر حلال ست باتفاق بمقتضاے آیت قرآن مجید واحل لکم صید البحر و جراد صید برست چنانچه ظاهر ست اما در حدیث کعب احبار آمده است که صید بحر است و آن نثرهٔ حوت ست یعنی بینی افشاندن ماهی ست در هر سال دو بار و احادیث درین باب از موطا و ترمذی و ابو داؤد و در جامع الاصول مذکور ست والله اعلم و رسوله بحقائق الامور و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوادی عسفان بضم عین مهمله و سکون سین مهمله و فا وادی ست بر دو مرحله از مکه رسید گفت یا ابابکر دانی که چه وادیست این ابوبکر گفت این وادے عسفان ست پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هود و صالح علیهما السلام درین وادے میگذشتند بر دو شتر سرخ مهار ایشان از لیف خرما ازارهاے ایشان عباهاے پشمین و رداهاے ایشان گلیمها و تلبیه میگفتند مرحج را این روایت احمد ست و در روایت مسلم آمده که چون بوادی ازرق رسید و آن قریه است بر مسافت میل واحد از مکه گفت که موسی را دیدم که درین وادی میگذشت و هر دو انگشت را در گوشهاے خود نهاده فریاد بتلبیه میکرد و در صحیح بخاری نیز آورده ولیکن تعیین وادی نکرده و لفظ وے اینست که گفت گویا که می بینم موسیٰ را که فرود می آید از وادی و تلبیه میکند کذا فی المواهب و در معنی این احادیث اقوال ست یکی آنست که این خبر ست ازان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از حالی که این انبیا را در حیات ایشان بود که بحج می آمدند و احرام می بستند و تلبیه میکردند وحی کرده شد بر وے و قول وے صلی الله علیه و آله وسلم در حدیث موسیٰ کانے انظر الیه بجهت کمال علم و یقین ست بدان گویا که الآن می بیند آن را و بعض میگویند که این رویاے منام ست که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را از خواب بدین حال دید مگر درین سفر یا پیش ازان دیده بود و الآن بعلاقه حال حج تذکرهٔ آن نمود و بعض گویند که مراد حقیقت آنست چه انبیا صلوات الله وسلامه علیهم زنده اند پس اگر بحج آیند چه مانع است و حج این جماعه درین سال بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بحج برآمده بود و ایشان را بدین حال بدید و جماعه میگویند که ایشان زنده اند در قبر خودها یا در بهشت اند ولیکن ارواح مطهرهٔ ایشان متمثل میشود و تجسد می پذیرد و هر جا که میخواهد چنانکه در شب اسری موسی را علیه السلام هم در قبرش دید نماز گزارنده و هم در آسمان دید و این اجسام متمثله هم در یقظه نماید و هم در منام و در حقیقت کشف عالم مثال ست چنانکه اهل این کشف را پیدا شده و بالا تر ازین کلامی ست بس عالی که درک عقول مشید بمحسوس بحقیقت ناسوت بدان نرسد و آن اینست که میگویند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را بهمدران حال دید که در حیات خود داشتند و اینجا عالمی ست که دران ماضی و مستقبل نیست و همه حال ست این سخن دقیق و بلند ست در رسائل بعضی ازین طائفه در تحقیق زمان و مکان مذکور و مسطور ست والله اعلم بحقیقة الحال و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بسرف بسین مهمله بر وزن کتف موضعی ست بر یک مرحله از مکه که قبر ام المومنین میمونه در انجاست رسید عائشه را حیض آمد محزون شد و گریان

فرمود چرا میگریی مگر حیض دیدی گفت آری گفت اندوهگین مباش که وقوع آن باختیار تو نیست این را خدای تعالی
بر دختران آدم نوشته و طبیعت ایشان چنین سرشته و درین حج ترا نقصے نیست هر عملی که حجاج میکنند بکن اما طواف کعبه مکن
زیراکه آن در مسجدست و حائض را در آمدن در مسجد جائز نه و عائشه از اول احرام بعمره مجرد بسته بود و چون برآوردن عمره از وی
متعذر شد خواست آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم که حج در عمره وی در آورد و او را قارن گرداند و فرمود که غسل کن و احرام حج
بر بند پس عائشه رضی اللہ عنها چنان کرد و احرام حج بر بست و احرام بستن حائض و نفسا را درین حال جائز ست غسلی بکنند و احرام به بندند
چنانکه ترمذی و ابو داؤد و نسائی آورده اند که در ذو الحلیفه اسماء بنت عمیس که زوجهٔ ابی بکر بود محمد بن ابی بکر را بزائید
حکم شد که غسل کند و خرقه بر بندد و احرام کند پس عائشه را درین حالت فرمود که احرام حج بر بندد و قارن شود و چون
طاهره شد و از وقوف بعرفات باز آمد طواف کرد و سعی کرد برای قران گفت آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم بعائشه اکنون
حلال شدی از حج و عمره که بدان قارن شده بودی ولیکن طواف عمره بسبب عذر حیض تاخیر یافت تا وقت طواف
زیارت از جهت عائشه گفت من در نفس خود دغدغه میابم که طواف نکردم عمره را الا بعد از وقوف و وقت وی پیش
از آن بود پس آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم برادر او را که از یک مادر بود یعنی عبد الرحمن بن ابی بکر فرمود که عائشه را ببر تا از
تنعیم احرام بندد و عمره بگذارد و تنعیم موضعی ست بر سه میل از مکه و خارج حرم و احرام برای عمره از حل میباید چنانچه در فقه مقرر
شده است و نزدیکتر از وی بمکه از زمین حل دیگر نیست و الآن که اهل مکه برای عمره احرام می بندند از تنعیم مے بندند
و آن موضع را عوام الناس عمره خوانند و موضعی که عائشه رضی اللہ عنها از انجا عمره بست در وے متعین ست و او را مسجد عائشه گویند
و علما را درین اقوال ست که این عمره عائشه که حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم او را بدان فرمود چه عمره بود و بچه سبب بود بعض
میگویند عمره زیادت بود برانچه واجب شد بر وی بجهت قران که در آخر عائشه رضی اللہ عنها بدان متصف شد چون آن بطواف و سعی
که بعد از وقوف کرد ادا یافت ولیکن از برای تطییب و خوش کردن خاطر عائشه و جبر دل وی که دغدغه بدان راه یافته بود که
طواف عمره بعد از وقوف کرد امر بآن فرمود و اگر نه طواف و سعی که افعال عمره ست و وی کرد کافی بود از حج و عمره وی و این
عائشه در ابتدا چون احرام عمره بسته بود و فقط متمتع بود اما چون بامر حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم در آخر حج را در عمره در آورد
قارن شد و مصنف میگوید که این قول اصح اقوال ست و احادیث چنانکه از سیاق قصه معلوم شد دلالت بر غیر این میکند چه فرمودن
آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم عائشه را که اکنون حلال شدی از حج و عمره صریحست دران پس فرمودن بعمره از تنعیم
برای مجرد تطییب قلب وے بود و بعضی از علما میگویند که چون حائض شد امر کرد وی را که رفض و ترک کند آن عمره که احرام برای
وے بسته بود و کند و انتقال کند بحج مفرد چون حج تمام کرد فرمود تا عمره کند قضاے آن عمره اول که احرام آن بسته بود
و این قول امام ابو حنیفه ست و اصحاب وی رحمهم اللہ که امراة چون متمتع شود و احرام بعمره به بندد و پیش از طواف
حائض گردد ترک کند عمره را و احرام بندد برای حج مفرد و این قصیهٔ عائشه رضی اللہ عنها را دلیل آن آرند و انچه در حدیث آمده که
ارفضی عمرتک ترک بکن عمره خود را و در روایتی دعی عمرتک و در روایتی انقضی عمرتک نیز آمده مؤید اینست اگرچه تاویل کنند
او را که مراد برفض و ترک عمره تحلل و برآمدن از انست یعنی بیرون میا از احرام عمره و در آر و در وی حج را و در روایت مسلم امسکی
عن العمرة نیز آمده و این محتمل و خفی ست و انچه در حدیث احمد از عطا آمده که عائشه گفت یا رسول اللہ همه حج با عمره کنند
یعنی امهات المومنین و من باز گردم بحج اکر عمره با او نیست نیز بظاهر تقویت و تائید مذهب ما کند و پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم

در موضع سرف صحابه را فرمود که هر که هدی برابر ندارد و میخواهد که نسک خود را عمره سازد در و الّا بود و هر که هدی برابر دارد
او را بعد انبود و اینجا امر بطریق تخییر بود اما چون بمکه آمد فرمود بطریق جزم و وجوب که هر که هدی برابر ندارد البته نسک خویش را عمره
سازد و از احرام بیرون آید و حلال شود و در روز هشتم ذی الحجه از سر احرام حج بربندد و هر که هدی دارد بر احرام
خویش مقیم باشد و چون این بر آمدن از احرام بر صحابه گران آمد فرمود اگر من نیز هدی نه اشتمی حلال می شدم شرح
این سخن به تفصیل و تحقیق در بالا گذشت و فرمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اولا بصورت تخییر و ثانیا بطریق
وجوب یا بجهت ورود وحی بود بر این نهج یا برای تمهید و تاسیس ایجاب بود که مذکور گردد و کسر سورت استبعاد و استیحاش
ایشان کند چه آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم معلوم بود که عمره را در رسم جاهلیت از افجر فجور میدانستند والله اعلم
و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پیش از دخول مکه بذی طوی بضم طا و فتح واو و بعض بکسر طا نیز تقیید کرده اند موضعی
ست نزدیک بمعلا رسید و آنجا نزول فرمود شب یکشنبه پنجم ذی الحجه و نماز صبح را نیز آنجا گذارد و برای در آمدن مکه
غسل کرد و در شهر مکه بعد از طلوع آفتاب بزمانی از راه حجون بفتح حاء مهمله و ضم جیم که نام گورستان مکه است که
آنرا معلا گویند و کدا بفتح کاف بی مد نیز نام آن جبل ست که در آن موضع ست در آمد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در مکه در شب نه در آمد مگر در عمرهٔ جعرانه که در شب آمد و هم در شب رفت و عطا گفته که اگر شما خواهید در شب در آئید حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم امام بود و امام را در روز در آمدن محبوب تر بود تا مردم به بینند و اقتدا کنند رواه
النسائی و متعارف درین روزگار مراهل دیار هند را وقت سحر ست و لیبی وقت منور و مبارک ست و چون بدر بنی شیبه
که آنرا باب السلام گویند رسید و کعبه را مشاهده کرد این دعا خواندن گرفت اللهم زد بیتک هذا تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة
و در بعض روایات آنست که در سه ران در آمدن چون نظر مبارکش بر کعبه فتادی دستها بر داشتی و تکبیر گفتی و این دعا بر خواندی
اللهم انت السلام و منک السلام حینا ربنا بالسلام اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة و زد من حجه و عمرة
تکریما و تعظیما و تشریفا و برا و چون در مسجد در آمد راست سوی کعبه روان شد و بتحیت مسجد گذاردن مشغول نه شد زیراکه
تحیت بیت الحرام طواف ست چنانکه تحیت مساجد دیگر نماز ست و طواف حکم نماز دارد و چون برابر حجر اسود رسید استلام کرد
و بوسه داد آن را و استلام مسح حجر ست بید یا بالقبلة افتعال ست از سلام بمعنی تحیت و از ینجهت اهل یمن رکن اسود را محیا
خوانند زیراکه مردم تحیت میکنند او را قاله الازهری و جوهری گفته مشتق ست از سلام بکسر بمعنی حجاره و احد وی سلمه است
بفتح السین و کسر اللام استلمت الحجر لمسته چنانکه اکتحلت از کحل آمده و بعض گفته اند افتعال ست از مسالمه گویا که
کاری کرد که مسالم و مصالح کند و بعض گفته اند استلام تحیت کردن ست لنفس خود را نزد حجر نسلام زیراکه حجر جواب وی
نمید هد چنانکه گویند اختدم اذا لم یکن له خادم و ابن اعرابی گفته وی مهموز الاصل ست ترک کرده شد همزهٔ وی مشتق ست
از ملایمت بمعنی موافقت و بعض گویند مشتق ست از لامه بمعنی سلاح گویا که حفظ و حصن کرد نفس خود را بلمس حجر
ذکر الوجوه کلها الزرکشی فی شرح الخرقی و مصنف میگوید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وقت ابتدای استلام حجر اسود
رفع یدین نه کرد و افتتاح تکبیر نه کرد چنانچه جهال میکنند ولیکن در فقه حنفیه آمده که در طواف ابتدا بحجر اسود کند و مستقبل
او بایستد و تکبیر گوید و تهلیل کند و رفع یدین کند و در هدایه حدیث درین باب نقل کرده و نیز نقل کرده که آن حضرت فرمود
صلی الله علیه و آله و سلم برداشته نشود دستها مگر در هفت موطن و از انجمله استلام حجر ست والله اعلم و بعض آن هفت موطن را

در ترکیب نفس صحیح جمع کرده اند و شیخ ابن الهمام گفته که طبرانی این حدیث را بسند خود تا ابن عباس روایت کرده و در وی
ذکر استلام حجر اسود نیست و ذکر کرده در وی افتتاح صلوة و نزد دخول مسجد حرام چون نظر بخانهٔ کعبه افتد و بر صفا و بر
مروه و بعرفات و بمزدلفه و نزد جمرتین و ممکن ست که الحاق کرده شود استلام حجر بافتتاح صلوة بقیاس بشبه نه علت و درین
حدیث سخن ست و حق آنست که حصر نیست از جهت ثبوت رفع در تکبیرات عیدین و قنوت انتهی والله اعلم و بعد از استلام
حجر شروع در طواف کرد و خانهٔ کعبه را بر دست چپ خود گذاشت و این طواف قدوم ست و او را طواف تحیت نیز گویند و این
مر آفاقی را سنت ست نزد امام ابوحنیفه و نزدیک مالک واجب و طواف زیارت که رکن حج ست و فرض ست دیگر ست که بعد از
وقوف عرفات در روز عید از منا آمده خواهد کرد و در هیچ مکانی از امکنهٔ مطاف دعائے مخصوص مروی نیست که باسناد صحیح از آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شده باشد اگرچه در آثار از سلف در هر موضعی از آن دعائے معین آمده اما از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بسند صحیح چیزی ثابت نشده مگر در میان هر دو رکن یمانی و حجر اسود که آنجا میگفت ربنا آتنا فی الدنیا
حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار و در روایت ابن ماجه از ابی هریره در اول آیت این دعا را نیز زیاده کرده اللهم
انی اسألک العفو والعافیة فی الدنیا والآخرة و گفته موکل گردانیده شده ست بر رکن یمانی هفتاد فرشته پس هر که بخواند این دعا
آمین میگویند آن فرشتگان او را و نیز از ابی هریره آورده که هر که طواف کند بیت را هفت بار و تکلم نکند مگر به سبحان الله و
الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله محو کرده میشود از وی ده سیئه و نوشته میشود برای وی ده حسنه و بلند
گردانیده میشود برای وی ده درجه و خوض کند در رحمت و امام محمد تعیین نکرده ست در مشاهد حج هیچ دعائی را و گفته که تعیین
دعا زایل رقت قلب ست و با وجود آن اگر بتبرک و تیمن بمنقول و ماثور کند حسن ست کذا فی الهدایه و در سه طوفهٔ اول از هفت طوفه که طواف
بیت عبارت از آنست و در مشهور هر کدام ازین طوفهای هفتگانه را شوط خوانند که در لغت بمعنی یکبار روان شدن ست تا حدے
معین و طواف هفت شوط ست و اطلاق شوط در کتب مناسک مذکور و مشهور ست و مصنف در قاموس نعت میگوید که مکروه
بند شسته اند جماعه از فقها که طوفات طواف را اشواط گویند و وجه آن بیان نکرده یا رب مگر از جهت رعایت تعظیم و ادب
باللفظی ست که در جاهلیت میگفتند چنانکه در کراهت تسمیهٔ مدینه مطهره به یثرب گفته اند والله اعلم و ازین جهت درین کتاب
بطوفه تعبیر کرده و گفته که در سه طوفهٔ اول به تعجیل سیر رفت و گامها را نزدیک می نهاد چنانکه کشتی گیران می روند و این فعل را
رمل گویند بفتح میم و علت این حکم در ابتدا اظهار جلادت و قوت بود از مسلمانان بر مشرکان مکه که گفتند اضناهم حمی یثرب
لاغر گردانید این گروه مسلمانان را تپ و گرمے مدینه پس حکم شد که تیز و پهلوانانه بروند و اظهار جلادت و قوت نمایند و
ابتدای این حکم در عمره قضا بود و چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این را در حجة الوداع نیز کرد با آنکه وجود مشرک در مکه
در آن وقت قطعاً نبود معلوم شد که بعد از زوال علت نیز این حکم باقی ست دیگر این فعل سنت مستقله شد و از مناسک حج گشت لیکن
تارک او تارک عملی از اعمال حج نبود بلکه تارک صفتی و هیئتی مخصوصه باشد چنانکه رفع صوت بتلبیه چه هر که خفض صوت کند
بتلبیه تارک تلبیه نبود و چیزے بر وے لازم نگردد کذا فی المواهب نقلاً عن الطبری و اگر این اظهار جلادت و غلبه را نسبت
با عدای باطن که شیطان و جنود اوست ملاحظه و اعتبار نمایند در ذوق و حضور و قرب و ادخل بود و ردائے مبارک را از
زیر بغل راست بیرون آورد و بر بالای دوش چپ انداخت و این را اضطباع خوانند و این نیز مخصوص بسه شوط اول بود و
ادخل ست در تجلد و نشاط و باید که اضطباع پیش از شروع در طواف کند باندک زمانی و در چهار طوفهٔ آخر آهسته رفت و مالک اقتصار بر شوط

بجهت آنست که تا در اکثر طواف جرے بر قیاس که صورت ادب و وقار در انست باشد و وجه تخصیص سه اول ظاهرست والله اعلم و رمل نزد ما مخصوص بطواف قدوم ست و نزد امام احمد نیز در طواف قدوم یا طواف عمره است و در طواف زیارت و وداع چنانکه بیان آنها بیاید رمل نیست ولیکن نزد ما اگر بعد از طواف قدوم سعی نکرده است بعد از طواف زیارت کند و اگر کرده است نکند و نزد شافعی در هر طوافی که بعد از وسعی ست رمل ست و هر نوبت که برابر حجر اسود رسیدے تکبیر برآوردی و اشارت کردی بحجر اسود بچوبی که در دست مبارک داشت و آن چوب را بوسه دادی در احادیث تعبیر ازین چوب بمحجن بکسر میم و سکون حای مهمله و فتح جیم کرده اند و محجن بمعنی صولجان آید و حجن بمعنی اعوجاج ست ولیکن مراد اینجا چوبی ست سرکج چنانکه گفت و آن چوب عصائی بود کوتاه سرکج مشابه بصولجان و عصا در عرف عرب چوب خرد را گویند که رمح ست و عنز و عصا رمح کلانتر از همه ست و عنزه متوسط و عصا خردتر و در دست مبارک حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اکثر اوقات این چنین چوبی میبود و درین روز طواف نیز داشت و رائے عنزه که خادمان برائے مصلحت ستره وغیره همراه میداشتند و از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم مروی نیست که راه باین عصای متعارف که پیران در دست گیرند و باعتماد آن راه روند میرفت و از صحیحین چنان معلوم شود که این استلام بمحجن در طواف زیارت بود که سواره کرد و این طواف قدوم خود پیاده بود چنانکه از کلام مصنف نیز معلوم گردد و بالجمله تقبیل حجر بلب و دست و باشارت دست و چوب مسنون است و اگر هیچ یکی ازینها میسر نباشد بسبب هجوم استقبال کند و تکبیر و تهلیل و حمد و صلوٰة گوید و بگذرد کذا فی الهدایه و در برابر رکن یمانی که یکی از ارکان اربعهٔ بیت ست و بجانب یمن ست اشارت کردی برکن بدست یا بچوب اما از فعل آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ثابت نشده که رکن یمانی را یا دست خود را یا چوب را بوسه دادی اما حجر اسود را ثابت شده که آنرا بوسه میداد و روی مبارک خود را بران می نهاد و در احادیث آمده که لبهاے مبارک بر حجر اسود می نهاد و بوسه میکرد و در بوس کردن باید که آواز نکند چنانچه در بوسه کردن زنان کذا فی فتح الباری وگاه دست مبارک بران می نهاد و دست خود را می بوسید و در حالت استلام میگفت بسم الله والله اکبر و هرگاه که در طواف برابر حجر اسود رسیدی میگفت الله اکبر وگاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد و برانجا سجده میکرد و انگاه می بوسید این کیفیات مجموع در صحیح ثابت شده بدانکه خانه کعبه را چهار رکن ست یکی حجر اسود که در وے مرکوز ست و آنرا رکن اسود نیز خوانند و میان وے و باب البیت یکباع مسافت ست و مابین حجر و باب را ملتزم گویند که در وقت دعا سینه را بوے بچسپانند و التزام کنند و رکن دیگر را که در همین جانب پیش ست رکن عراقی گویند و رکن دیگر را که در طواف از رکن عراقی بوے برسند رکن شامی گویند بعد از وے رکن یمانی ست و این رکن یمانی و اسود را بطریق تغلیب یمانین گویند به تخفیف یا بر لغت فصیح والف را عوض یکی از دو یاے نسبت دارند و اگر به تشدید خوانند لازم آید جمع میان عوض و معوض و از سیبویه تجویز تشدید نیز نقل کرده اند و الف را زائده دارند و آن دو رکن را شامیین گویند و در رکن اسود استلام و تقبیل هردو از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صحیح و ثابت شده بخلاف رکن یمانی که در وی استلام بدست آمده نه تقبیل چنانچه مصنف گفته استلام نیز نیست بلکه توجه و اشارت بدست یا چوب بے آنکه دست و چوب را بوسه کنند و در فتح الباری استلام رکن یمانی بطرق متعدده اثبات کرده و از ترجمه باب صحیح بخاری که گفته باب من لم یستلم الا الرکنین الیمانیین نیز ظاهر اینست و مذهب حنفیه نیز همین ست اما در رکنین شامیین نه استلام ست و نه تقبیل و نه استقبال و نه اشارت و آورده اند که معاویه رضی طواف کرد و استلام نمود هر چهار رکن را

پس ابن عباس گفت استلام نه کرده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مگر حجر را ورکن یمانی را معاویه گفت مهجور نیست
هیچ چیزے از بیت واز ابن الزبیر نیز ے آرند که استلام میکرد جمیع ارکان را ومیگفت مهجور ومتروک نیست هیچ چیزے
ازین بیت وابن عباس میگفت لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة یعنی ماکه استلام دو رکن نمیکنیم نه بجهت هجران
چیزے ازین بیت میکنم بلکه بجهت اتباع رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم واز شافعی نیز در جواب این قول منقول ست
که گفت ترک استلام آن رکنین نه بجهت هجر وترک بیت ست وچگونه متصور ست آن وحال آنکه ما گرد آن طواف میکنیم
ولیکن مقصود اتباع سنت ست ترکا وفعلا واگر عدم استلام آن دو رکن موجب هجر وترک چیزی از بیت باشد پس
ترک استلام ما بین الارکان نیز موجب آن بود وحال آنکه هیچ کس آن را نه گفته وتحقیق مقام آنست که بیت در زمان
آنسرور نه بر بنای خلیل وقواعد وی بود واین رکنین شامیین نه در اصل بود ندازین جهت استلام آن نه کرد وچون عبدالله
ابن الزبیر حدیث بنای بیت را از عائشه رض چنانچه مسلم روایت کرده شنید وبر قواعد وارکان قدیم بنا کرد واین دو رکن شامی نیز
درجای قدیم واقع شدند لاجرم مساوی ارکان دیگر شدند واستلام آنها کردند واز بعض صحابه هم که استلام آنها منقول
ست باینجهت ست وانچه در روایت آمده که آدم وابراهیم واسمعیل علیهم السلام استلام جمیع ارکان میکردند هم بدین سبب
بود وچون حجاج آمد وبنای ابن الزبیر را تغییر داد وهم بر روش ایام جاهلیت بنا کرد چنانچه الآن واقع ست این دو
رکن نه بر جاے قدیم باشند واستلام آنها مسنون نه بود چنانچه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نکرد واستلام معاویه رض بگمان آن
بود که اینها ارکان بیت اند مساوی ارکان دیگر ونه چنین ست بجهت حدیث عائشه رضها که بعبدالله بن زبیر روایت کرد کذا
فی فتح الباری وهم در فتح الباری درین مقام نکته آورده که چون رکن اول را دو فضیلت بود یکی بودن او بر قواعد ابراهیم
وبودن حجر اسود دروے ومخصوص گشت هم بتقبیل وهم باستلام ورکن یمانی را چون همین فضیلت اول بود مخصوص باستلام آمد نه بتقبیل
وچون در دو رکن دیگر هیچکدام ازین دو معنی نه بود در آنها نه تقبیل آمد ونه استلام وگفته که این بر رأے جمهور ست ونزد بعض تقبیل
رکن یمانی نیز مستحب ست وگفته که ازینجا حفظ مراتب واعطاء کل ذی حق حقه ماخوذ ومستنبط گردد والله اعلم وچون از طواف
فارغ شد پس بمقام ابراهیم برآمد مقام ابراهیم نام سنگی که در روے نشان پاے ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ست
وآن جاے ایستادن اوست در وقتی که ندا کرد وخواند مردم را بحج بموجب امر الهی عز شانه واذن فی الناس بالحج الآیة
ودر وقتیکه بنای بیت میفرمود پس فرو رفت هر دو پاے او دران سنگ تا پاشنها ومراد اینجا آن موضعی ست که این
سنگ درانجا نهاده بود واگر گفته شود که ظاهر آنست که مصنف بگوید پس بمقام ابراهیم آمد ودر زیادت لفظ بر که گفت
بمقام ابراهیم برآمد چه نکته است نه که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران سنگ یا بران موضع که نهاده بود برآمد جواب
آن موضع که این سنگ درانجا نهاده بود جانب شرقی بیت ست وآن جانب علوست وبلند که معلا درانجانست
ومقابل آن غربی بیت جانب سفل وپایان وعادت عرب ست که در لفظ وعبارت تمیز میان این دو جانب بکنند
وگویند صعدنا الی منا وصعدنا الی عرفات که دران جانب واقع اند واگر در جانب مقابل این روند گویند هبطنا الیه
حتی که در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام که درانجانب ست روند گویند صعدنا الی باب السلام وچون موضع مقام ابراهیم
نیز درانجانب ست گفت بمقام ابراهیم برآمد فافهم واین آیت را القصد ترغیب وفضیلت صلوة دران مقام بخواند و
اتخذوا من مقام ابراهیم مصلی در اتخذوا دو قرائت ست بصیغه ماضی وامر انگاه دو رکعت نماز دران مقام بگذارد ومقارا

در میان خویش وکعبه گردانید وگذاردن این دو رکعت بعد از طواف واجب ست نزد ما از جهت ورود امر ونزد شافعی
سنت ودر هر جا که بگذارند از مسجد جائز ست وافضل آنست که نزد مقام ابراهیم بگذارند ومقام آن زمان نزدیک کعبه نهاده
بود ودر زمان شریف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا دور خلافت عمر بن الخطاب در پیش خانه افتاده می بود تا آنکه
یک بار سیل آمد وبربود وپس بفرمود عمرؓ تا در پیش خانه نصبش کردند والآن حجره است که سقف سنگین وپنجرهٔ آهنین دارد
ودرون وے صندوق سنگین دیگر ست که دیگر در روی این مقام موضوع ست ودران دو رکعت طواف در رکعت
اول فاتحه خواند وقل یا ایها الکافرون ودر رکعت ثانی فاتحه وقل هو الله احد وچون از نماز فارغ شد روے سوے
حجر آورد وبیامد وآن را استلام کرد ودر هدایه میگوید که این سنت ست بعد هر طوافی که بعد از وے سعی ست واز
در میانی یعنی باب متوسط از درهاے مسجد که بجانب صفا روند که پنج در ست بیرون شد وبر بالاے صفا که نام کوهے
مشهور ست در پایان جبل ابی قبیس وصفا در اصل بمعنی سنگ سخت صاف ست که بروی چیزے نروید برآمد وچون
نزدیک صفا رسید این آیت بجهت تبرک واشعار بذکر آن در قرآن وتمسک در ابتداے سعے از صفا بر خواند
ان الصفا والمروة من شعائر الله وبعد ازان گفت ابدأ بما بدأ الله به ابتدا کنم بصفا که ابتدا کرده ست الله تعالی
در کتاب خود بذکر آن وتقدیم کرد آن را بر مروه ودر روایت نسائی ابدأوا بصیغه امر ست بطریق خطاب عام وتحمل که
خطاب بنفس شریف خود کرده باشد آنگاه چندانکه کعبه را توان دید بر بالاے صفا برآمده بایستاد وکعبه را استقبال
شد دران وقت کعبه در وادے بود وپایان چون کسی برین کوه می برآمد کعبه نمایان می شد الآن که زمینها پر شده
ودیوارها گرد کعبه کشیده ودرها را که بآنجانب صفا اند چنان ساخته اند که از میان آنها گوشه از کعبه در جانب رکن اسود
نمایان میگردد وچون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر بالاے صفا برآمد حق تعالی را تکبیر گفت وگفت لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده
دعا کرد وگفت اللهم انا نسألک موجبات رحمتک وعزائم مغفرتک والغنیمة من کل بر والسلامة من کل اثم لا تدع لی ذنبا
الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا کربا الا کشفته ولا حاجة ودر روایتی زیادت من حوائج الدنیا والآخرة الا قضیتها سه بار تهلیل
مذکور گفت ومیان آن دعا میکرد وبعد ازان فرود آمد ودر موطا از ابن عمرؓ این دعا نیز بر صفا مرویست اللهم انک قلت
ادعونی استجب لکم وانک لا تخلف المیعاد وانا اسألک کما هدیتنی الاسلام ان لا تنزعه منی حتی تتوفانی وانا مسلم
وتطویل دعا درینجا ماثور ست واما حمد وثنای الهی وصلوة وسلام بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم در جمیع
ادعیه مسنون ومستحب ست وصفیه بنت شیبه روایت میکند که در میان صفا ومروه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت رب اغفر
وارحم انک انت الاعز الاکرم وچون از صفا فرود آمد سعی نمود وتیز رفت وچون از وادی بگذشت باز آهسته رفت والآن علامتے
برای منتهای محل سعی در دیوار حرم نهاده اند که آنرا بین المیلین الاخضرین گویند آورده اند که اصل درین باب آن بود که هاجره
ام اسمعیل ویرا دران هنگام که طفل بود بر در کعبه گذاشته بطلب آب برآمده بود وچون در وادی می آمد اسمعیل از نظرش پنهان
میگشت پس براے دیدن اسمعیل بجبل صفا می برآمد وبجانب وی نگاه میکرد واز حال وی خبردار میشد وچون آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم این فعل را بموافقت او کرد دیگر سنت مستمره شد ونیز در ادا در حالت انصباب قدم ونزول اینحالت واقع میشود
وبموافقت واتباع آن سرور سنت گشت وپیاده سعی میکرد واز صفا بمروه میرفت واز مروه بصفا می آمد هفت بار ودر لغت سنگ

براق را گویند که آتش از وی بجهد و مروه نام این کوه مشهور بمکه است و در اثنای سعی چون از دحام از جهت کثرت اهل
سعی و مردم دیگر که بتماشاے جمال جهان آرائے وے صلی الله علیه وآله وسلم برآمده بودند بسیار شد بر ناقه سوار شد
وسعی را سواره تمام کرد مسلم وابوداؤد از ابی الطفیل آورده اند که گفت گفتم مر ابن عباس رضی الله عنه را خبر ده مرا که طواف میان صفا
و مروه سواره سنت ست و قوم تو میگویند که آن سنت ست ابن عباس رضی الله عنه گفت راست میگویند و دروغ میگویند گفتم
چه معنی دارد راست میگویند و دروغ میگویند گفت چون بسیار شد ازدحام مردم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم و میگفتند هذا محمد هذا محمد تا مخدرات وابکار از خانها برآمدند و نه بود در پیش آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم ضرب وطرد و راندن و دور باشش و بوی شو سوار شد ولیکن مشی وسعی افضل ست الحدیث یعنی اگر مراد ایشان
از سنت گفتن سعی سواره صدور و وقوع آن از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم ست راست میگویند و اگر مقصود
اثبات افضلیت و اولویت اوست دروغ میگویند زیرا که باعث مر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در سواری
تقرب و تعبد نبود و اما طواف قدوم که ذکر کردیم پیاده بود چنانکه جابر گفت در سه طوفه اولی رمل کرد و این سواره
متصور نیست و چون ثابت شد پیادگی در اول طواف سواره شدن در آخر وے و باز پیاده شدن برائے سعی
و باز سوار شدن بعید ست و منقول نیز نه اما طواف رکن را که ذکر وے بیاید بسبب عذرے که داشت سواره
کرد و ختم سعی را بمروه کرد و هر گاه بمروه رسیدے همان اذکار و دعوات که در صفا خواندے در مروه همان
خواندے و چون سعی بین الصفا والمروه تمام کرد صحابه را فرمود که هر که هدے برابر ندارد حلال شود یعنی از احرام
برآید و تحلل برایشان فرض کرد تحلل تمام از وطے وطیب ولبس مخیط وغیر آن این چیزهاست که بر محرم حرام ست و چون
از احرام برآمدند مباح شدند و تحلل تمام از جهت آن گفت که گاه تحلل میشود از بعضی ازین چیزها نه تمام چنانکه یوم النحر بعد
از ذبح طیب ولبس مخیط و مانند آن مباح میگردد ولیکن وطے حلال نمی شود و چون طواف زیارت ادا یافت تحلل
تمام شد و وطی نیز حلال شد چنانکه در محل خود بیاید و همچنین صحابه حلال بودند تا روز ترویه که هشتم ذی الحجه است
این روز را روز ترویه از آن گویند که ترویه سیراب گردانیدن ست و شتران را درین روز آب می دهند و سیراب
میگردانند تا بحج برآیند و میفرمود که من اگر هدے نیز نداشتمی حلال میشدم شرح و تحقیق این سخن سابقا مذکور شد و
در بعض روایات که وارد شده پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نیز حلال شد ثابت نیست و غلط ست و این قول معاویه رضی الله عنه
بود که گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمشقص موے سر مبارک خود را بعد از سعی قصر کرد و صحابه او را درین خبر
تخطیه و تغلیط کردند چنانکه گذشت و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین محل که صحابه بفرموده وی از احرام برآمدند
بعض حلق کردند و بعض قصر ایشان را دعا کرد و گفت اللهم ارحم المحلقین سه بار ایشان را یعنی محلقین را دعا کرد و چون
مقصرین بسیار التماس والحاح کردند یکبار مقصرین را نیز کرد و گفت والمقصرین و ازین جا معلوم شد که این دعا
بمغفرت محلقین را در حجة الوداع بود و از بعض احادیث معلوم گردد که در روز حدیبیه بود که بمکه نه در آمده و عمره
گزارده از احرام برآمدند و بمدینه برگشتند و در صحیحین از ابی هریره مطلق واقع شده بے تعیین و بیان آنکه در حدیبیه
ست یا در حجة الوداع و گفته اند که در هیچ طریق این حدیث بصیغه سماع از ابی هریره از حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم وقوع نیافته و اگر وقوع می یافت جزم میکردیم که در حجة الوداع بود زیرا که ابو هریره در حدیبیه نبود و چه قضیه حدیبیه

در سال ششم ست و اسلام ابی هریره در سال هفتم در غزوه خیبر و در بعض احادیث تعیین حدیبیه وقوع یافته و در بعض تعیین حجة الوداع و گفته اند احادیثی که در روے تعیین حجة الوداع ست اکثر و اصح اند و نووی گفته هو الصحیح المشهور و گفته که دور نیست که در هر دو جا باشد و ابن دقیق العید گفته که اقرب همین ست و در فتح الباری گفته بلکه متعین ست همین از جهت توارد و تظافر روایات در هر دو ولیکن سبب در هر دو مختلف ست آنچه در حدیبیه بود بسبب توقف بعضی از صحابه بود از احلال بجهت آنچه یافتند از حزن و غم از منع وصول به بیت با وجود مشاهدهٔ اقتدار بران در نفس خود وچون صلح کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با قریش که بے اداے عمره برگردد و سال آینده باز آید امر کرد ایشان را باحلال وچون توقف کردند درین باب از ایشان مشاهده کرد مشاورت بام سلمه نمود و وے اشارت کرد باحلال آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا صحابه دران بے اختیار شوند پس برآمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از احرام و دیگران نیز متابعت او کردند پس بعض تحلیق کردند و بعض تقصیر و هر که مبادرت کرد به تحلیق اسرع و اقرب بود بامتثال امر از کسے که اقتصار نمود بر تقصیر پس دعا کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم محلقین را مکرر و داخل کرد مقصرین را نیز در آخر و اما سبب تکریر دعا محلقین را در حجة الوداع آن بود که چون اکثر صحابه سوق هدی نه کرده بودند و حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را امر کرد بفسخ حج بعمره و تحلل از احرام دشوار آمد بر ایشان وچون چاره نبود از اطاعت و امتثال امر تقصیر در انفس ایشان سبک تر و آسان تر از حلق نمود و اکثر از ایشان همچنین کردند پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ترجیح و تحسین نمود فعل محلقین را که ظاهر تر و قوی تر در امتثال بود و نیز عادت عرب آن بود که محبوب بود بیش ایشان توفیر شعور و تزیین ابدان و حلق در طبیعت ایشان کروه بود و آنرا فعل اعاجم میگفتند پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ترجیح آن نمود و دعا کرد مر محلقین را کذا فی المواهب و سراقه بن مالک بن جعشم پرسید که یا رسول الله این فسخ حج بعمره و احلال از احرام خاص ست باین سال و باین مردم یا این حکم دائم ست تا ابد و شامل ست مر امت را فرمود دائم ست تا ابد و در آورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اصابع شریف خود را در یکدیگر و مکرر فرمود در آمد عمره در حج تا روز قیامت امام نووی گفته اختلاف کرده شده است درین فسخ که وی مخصوص ست بصحابه دران سال بخصوص یا باقی ست مر ایشان را و مر غیر ایشان را تا روز قیامت امام احمد و طائفه از اهل ظاهر میگویند که مخصوص نیست و باقی ست تا روز قیامت پس جائز ست مر کسی را که احرام حج بسته و با خود هدے ندارد که قلب کند احرام حج را بعمره و متحلل شود باعمال وی و مالک و شافعی و ابوحنیفه و جماهیر علما از سلف و خلف برانند که این مخصوص بصحابه ست در همان سال مخصوص و جائز نیست بعد از وی و امر کرده شدند بدان دران سال از برای اظهار مخالفت مراسم جاهلیت که تحریم عمره است در اشهر حج و دلیل جماهیر حدیث ابی ذر ست که مسلم آورده که بود متعه در حج مر اصحاب محمد را صلی الله علیه وآله وسلم خاصة یعنی فسخ حج بعمره و نسائی از حارث بن بلال از پدرش آورده که گفت گفتم یا رسول الله خبر ده مرا که فسخ حج بعمره مخصوص بماست یا عام ست مر تمامه آدمیان را پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر شما را ست فاحفظ و نووی گفته اما آنچه در حدیث سراقه بن مالک آمده معنی او آنست که جواز اعتمار در اشهر حج و قران مخصوص شما نیست بلکه عام ست پس حاصل از مجموع احادیث و طرق آن آن شود که عمره در اشهر حج جائز ست تا روز قیامت و همچنین قران و فسخ حج بعمره مخصوص ست بصحابه والله اعلم انتهی و ابوبکر و عمر و علی و طلحه و زبیر احلال نشدند

بسبب هدی کہ داشتند این صحابهٔ عظام برابر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بودند واما امیر المؤمنین علی از یمن آمد وهدی همراه آورده وهدیها برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز آورده ومجموع آنچه علی آورده وبا حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همراه بود صد شتر بود وچون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی پرسید بچه احرام بستی وچه نیت کردی گفت اهللت بما اهل به رسول الله همین نیت کردم واحرام بستم که بآنچه احرام بست رسول خدا من نیز بستم پس فرمود تو حلال مشو وهم بر احرام خود باش وامهات مؤمنین حلال شدند چه هدی نداشتند وفاطمه رضی الله عنها نیز حلال شد چه هدی نداشت در حدیث جابر آمده که چون علی از یمن آمد وفاطمه را دید که حلال شده وجامهٔ رنگین پوشیده وسرمه در چشم کشیده انکار کرد بروی وغضب نمود پس فاطمه گفت پدر من امر کرده بدین امیر المؤمنین علی این را در عراق بمردم می گفت که چون از فاطمه این سخن شنیدم بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رفتم وحقیقت حال عرض داشتم وخبر دادم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که من بر فاطمه انکار کردم ووی میگوید پدر من مرا بدین امر کرده فرمود صدقت صدقت راست گفت فاطمه رض راست گفت ودرین مدت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مقیم وساکن بود بجهت آنکه نیت اقامت نکرده بود نماز را بالقصر میگذارد ودر منزل خود که بیرون مکه داشت می بود وچون چهار روز گذشت احد واثنین وثلاثا واربعا وچون آفتاب بلند شد چاشتگاه از روز پنجشنبه بمنی متوجه شد با مجموع خلائق منی را منی از آن تسمیه کرده اند که منی در لغت بمعنی ریختن وانداختن آید وریخته می شود دروی خون ذبائح واز ابن عباس آورده اند که گفت جبرئیل با آدم درین موضع یک جا بود وچون مفارقت کرد گفت چه تمنا داری گفت بهشت تمنا دارم ازین جهت این را منی گفتند مشتق از تمنی کذا فی القاموس وهر که از صحابه حلال شده بود درین روز احرام بدین حج بست هر کس در منزل خویش چون بمنی رسید نزول فرمود ونماز ظهر وعصر بگذارد وشب آنجا بیتوتت کرد وشب جمعه بود واین رفتن بمنی وبیتوتت کردن در آن نزد ما واجب نیست بلکه سنت ست ودرین شب در منی هیچ نسکی وعبادتی مخصوص نیست که اقامت آن کنند واگر یکی روز هشتم وشب نهم هم در مکه باشد وصباح عرفه متوجه عرفات شود ومرور وعبور بمنی نه کند جائزست ولیکن اساءتی دارد از جهت عدم اقتدا بسنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وچون آفتاب برآمد از منی روان شد بر راه ضب که آن را طریق ضب گویند بضاد معجمه مفتوحه بسوی عرفه عرفه بمعنی مکان وزمان هر دو آمده وعرفات بصیغهٔ جمع مخصوص بمکان ست وتسمیه او باین اسم بجهت تعارف آدم وحوا ست درین مکان بعد از هبوط یا بجهت آنکه جبرئیل علیه السلام با ابراهیم علیه السلام درینجا تعلیم مناسک کرد وبعد از تعلیم گفت اعرفت گفت عرفت ویا بجهت آنکه مکانی ست معظم ومشهور گویا مستغنی از تعریف معروف ست وتسمیه برین وجوه مشتق از معرفت بود وبعض گویند مشتق ست از عرف بسکون را که اکثر استعمال وی در رائحهٔ طیبه است وچون در منی روائح منتنه بجهت گنده شدن ذبائح پیدا آید این مکان را در مقابل وی عرفه گویند که خالی ست از آن روائح وبعضی از صحابه تکبیر میگفتند وبعضی تلبیه میگفتند وبر کسی انکار نمیکرد وهمه را تقریر کرد وتجویز فرمود پس معلوم شد که مقصود ذکر وتسبیح وتحمید ست وبلفظ تلبیه گفتن اولی وافضل چون بنمره رسید بفتح نون وکسر میم وفتح را آخر جا که موضعی ست نزدیک عرفات وآخر زمین حرم ست وگویا برزخی ست در میان حل وحرم ودر قاموس میگوید گفت که آن نام موضعی ست بعرفات یا جبلی که آنجاست ودرین مقام چون نزول کرد ودر آنجا گفت حل او بر موضع اولی وانسب باشد

گویا تشبیه کرده اند آن جبل را بمرکه نام حیوانی مشهورست چنانکه جبل ثور گفتند از جهت تشبیه آن جبل بگاو در شکل و هیئت
قبهٔ پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که از موی بود حسب الحکم که پیش از برآمدن از منی وقوع یافته بود آنجا زده بودند
فرود آمد تا چون آفتاب بگشت بفرمود تا راحله را که نام وی قصوا بود زین نهادند و بر راحله سوار شده و ببطن وادی آمد
و خطبه کرد مر خلائق را بغایت بلیغ و شامل و دران خطبه قواعد مسلمانی با سرها اگرچه معلوم بود تقریر و تاکید فرمود و اساس
شرک و جاهلیت بکلی برکند و محرماتی که در جمیع ملل ثابت التحریم ست ذکر فرمود و اوضاع جاهلیت را با سرها در زیر پا
آورد و رباهای جاهلیت را وضع کرد فرمود خونهای شما و اموال شما حرام ست بر شما مثل حرمت این روز و این ماه
و این بلد مراد بروز روز عرفه است و بماه ماه ذی الحجه و ببلد بلد مکه معظمه است و فرمود هر چیز از امر جاهلیت نهاده شده است
در زیر پای من یعنی هرچه از رسوم و اوضاع جاهلیت بود ابطال کردم و کان لم یکن ساختم عادت عرب ست که در امری
که آن را باطل و نابود سازند که بار دیگر گرد آن نگردند و رجوع بدان تنمایند گویند که او را زیر پای خود کردم و فرمود خونهای
جاهلیت موضوع و هدر است یعنی هر کرا بر دیگری دعوی خونست که در جاهلیت واقع شده بود اکنون آن دعوی برطرف
کردم و هدر ساختم و فرمود اول خونی از خونهای ما که آن را بنهادم و هدر ساختم خون ابن ربیعه بن الحارث و این
ابن ربیعه در بنی سعد استرضاع میکرد و شیر میخورد و قبیله هذیل او را کشتند و حارث بن عبد المطلب عم رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم ست و ربیعه ابن عم وی صحابی ست و اسن بود از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در خلافت عمر رض
وفات کرد و نام پسر وی ایاس بود و در محاربه که میان بنی سعد و هذیل بود سنگی باین پسر رسید و کشته شد و بنی
عبد المطلب دعوی آن خون با ایشان داشتند و فرمود رباهای جاهلیت موضوع ست قریش را عادت بود که
در جاهلیت ربا میخوردند و دعوی این دیون که بر بابو د بر یکدیگر داشتند این دعوی ها را نیز افگند و باطل کرد و فرمود
اول ربائی که می افگنم از رباهای قبیلهٔ ما ربای عباس رض بن عبد المطلب ست و دران خطبه وصیت کرد امت را بمراعات
و ملاطفهٔ زنان و احسان در حق ایشان و حقوقی که زنان راست بر شوهران و شوهران راست بر زنان بیان کرد و
فرمود بپرهیزید و بترسید خدا را جل جلاله در حق زنان زیرا که گرفته اید ایشان را بامان و عهد وی و استحلال کردید
و تصرف نمودید فروج ایشان را بکلمه وی و حکم وی تعالی و فرمود مر شما راست برین زنان که پی سپر نگردانند
فراشهای شما را هیچ کسی که شما مکروه میدارید آنکس را یعنی مرد بیگانه را نزد خود جا ندهند و اگر بکنند این امور را بزنید
ایشان را زدنی نه سخت که تاثیر کند در ایشان و در مشقت اندازد و ازینجا معلوم شود که از پی سپر کردن فراش
بکسی زنا مراد نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا باشد بلکه کنایت ست از اذن دادن و درآوردن در خانه کسی را که
مردان بدان راضی نباشند از خویشاوندان و آشنایان و فرمود مر ایشان راست یعنی زنان راست بر شما رزق
و کسوت بمعروف و انصاف و دران خطبه وصیت فرمود امت را بتمسک بکتاب الله و آنکه معتصم بکتاب الله باشند
از گمراهی ایمن باشند فرمود بتحقیق گذاشته ام در میان شما چیزی که هرگز گمراه نشوید اگر چنگ در زنید بدان چیز و آن
کتاب خداست عز و جل و بعد از خطبه خواندن و وصیت فرمودن پرسید از صحابه که چه میگوئید و چه گواهی می دهید
گفتند گواهی میدهیم که تو فرمودهای خدای تعالی را بما رسانیدی و اداست رسالت و نصیحت بواجبی کردی و آنچه بر تو بود از
حقوق رسالت و دعوت گزاردی پس انگشت سبابه را بسوی آسمان برداشت و بگردانید و گفت اللهم اشهد اللهم

اشهد اللهم اشهد سه بار و فرمود باید که حاضران این مجلس این مجموع را بغایبان برسانند و چون این حجة الوداع بود و آخر
اجتماع خلائق در حضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم بود و روز اکمال دین و اتمام نعمت بود مبالغه در دعوت کرد و مهمات
دین بیاموخت و از ایشان اقرار گرفت و خدا را عزوجل گواه ساخت تا کسی را بعد ازین حجتی در دین نماند و مجال انکار
تنگ گردد و بعد ازان از راحله فرود آمد و بلال را فرمود تا بانگ گفت و اقامت نماز کرد و ازین حدیث بطریقی که آمده معلوم
گردد که خطبه را اذانی نبود و بعد از خطبه اذان گفت و اقامت کرد و نماز گذارد و اما در کتب فقه حنفیه مذکورست که امام بخطبه
برآید و چون بر منبر نشیند موذن اذان گوید و وی خطبه خواند پیش از نماز پس تر اقامت گوید و نماز بگذارد چنانچه نماز جمعه
بعینها و بروایتی از ابی یوسف اذان گوید پیش از خروج امام و بروایتی بعد از خطبه و این موافق ست بحدیث مذکور و در
هدایه میگوید که صحیح همانست که اول مذکور شد و روایت میکند که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر ناقه نشست
موذنان پیش وی اذان بگفتند و خطبه خواند و نزد شافعی نیز دو خطبه ست مثل جمعه ولیکن در شرح حاوی می گوید که
موذن اذان گوید در وقت خطبه ثانیه بحیثیتی که خطیب از خطبه فارغ شود و موذن از اذان معاً پستر نزول کند امام و
اقامت گوید و میگوید که همچنین کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حجة الوداع و در هدایه از امام مالک نقل میکند که خطبه
بعد از نماز خواند چنانچه در عید اما مذهب امام احمد همان طورست که در حدیث متن مذکور شد و در اذان از ایشان دو روایت
گوید یا نگوید و نماز ظهر و عصر را جمع و قصر بگذارد بیک اذان و دو اقامت و در میان صلوتین نماز دیگر از سنت و
نفل هیچ نگذارد و این از برای تعجیل وقوف و قصد امتداد زمان دعا بود آنجا میگویند که آن چه مقام ست که در وی
فرض برای خاطر نفل ترک میکنند میگویند که آن عرفات ست که در وی فرض که وقت عصرست بجهت نفل که دعاست
ترک کنند و این جمع میان دو نماز مرکسی راست که ظهر را بجماعت با امام بگذارد و اگر در منزل خود تنها گذارد عصر را در وقتش
بگذارد بقول امام ابوحنیفه و نزد صاحبیه اگر منفرد جمع کند نیز جائزست و مذهب امام احمد نیز همین ست زیراکه جمع بجهت
حاجت بامتداد وقوف ست و منفرد نیز محتاج ست بآن و امام ابوحنیفه فرماید که محافظت وقت فرض ست بنصوص
پس ترک وی جائز نبود مگر در اینجا که وارد شده است در شرع و آن جمع ست نزد جماعت با امام و تقدیم از برای صیانت
جماعت ست زیراکه متعذرست اجتماع برای عصر بعد از تفرق در موقف نه از برای حاجت بامتداد وقوف و منفرد
قادرست بر گذاردن عصر در موقف خود باشتغال بوقوف کذا فی الهدایة بعد ازان بدانکه جمع بین الصلوتین در عرفه
مجمع علیه ست میان همه لیکن نزد حنفیه از جهت این روزست و مخصوص ست بوی و جمعی از شافعیه نیز برانند و
نزد دیگران از جهت سفرست اما آنکه اهل مکه و غیر ایشان از اهالی که مسافر نبودند نیز جمع کردند چنانچه مصنف میگوید و اهل
مکه در صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند و نماز بدین طریق بگذاردند دلیل ست برانکه جمع بجهت تنسک بود نه سفر
والا منع میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را از جمع و ایشان گویند درین مقام جمع از مقیمان بجهت متابعت
و صحبت پیغمبر بود صلی الله علیه و آله وسلم و مصنف نیز در عبارت خود ایمائی باین معنی کرد و اما قصر خود البته بجهت سفر بود
باتفاق زیرا که در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از اتمام رکعتین فرمود تمام کنید ای اهل مکه نماز
خود را که ما قوم مسافرانیم و آنانکه قائل اند بجواز جمع مر مقیمان را بمتابعت امام مسافر همین را دلیل می آرند و اگر جائز
نبودی منع کردی چنانکه از قصر و ظاهر عبارت مصنف در انست که اهل مکه نیز بقصر و جمع گزاردند یا رب گر اشارت بدین طریق

مخصوص بجمع دارند که مقصود بالذکرست درین مقام چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز فارغ شد وسوار شد وبعرفات آمد ودر دامن کوه عرفات که آنرا جبل الرحمت گویند نزدیک آن سنگهای سیاه بزرگ که آنجاست ودران جانب عمارتی ست قدیم در ریگ درآمده ومردم آنرا مطبخ آدم میگویند وگفته اند که تعیین موضع وقوف آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بالتشخص معلوم نشده اما اگر نزد آن صخرات بایستد ودر هر ساعت ودر هر مکانی ازان امکنه بگرد وموقف شریف را دریافته باشد وبرآمدن بران کوه چیزی معتبر نیست در سنت وثواب وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک همین صخرات مستقبل قبله بایستاد بر پشت شتر وشروع در دعا وتضرع وابتهال نمود وتضرع وابتهال درین موقف بغایت مطلوب ست واگر بکائی روی دهد علامت قبول واجابت بود وافاضهٔ انوار رحمت وقبول درین مقام متراکم ومتوالی ست ودر حدیث آمده است که دیده نشد شیطان خوارتر وحقیرتر وغم وغصه خورنده تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت آنکه می بیند از نزول رحمت ومغفرت گناهان آدمیان مگر در روز بدر که دید جبرئیل را که ترتیب میداد صفوف ملائکه را وگفته اند که بدبخت کسی ست که درین موقف بایستد وگمان برد که آمرزیده نشده است ونیز در حدیث آمده است که مباهات میکند حضرت حق جل وعلا بر فرشتگان بآدمیان ومیگوید آیا چه خواسته اند ایشان که ترک کرده اند برای ما خان ومان واهل واولاد خودرا وآمده اند برای ما سر برهنه گرد آلود یاد کنان آزاد کردم ایشان را از آتش دوزخ وآمرزیدم گناهان ایشانرا وهر که یک ساعت وقوف بکند در ادای فرض حج کفایت ست وسنت آنست که تا غروب آفتاب بایستد زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد تا آفتاب تمام غروب کرد وچون آفتاب تمام غروب کرد روان شد وگفت ایستادن در عرفات باین محل که من ایستادم مخصوص نیست بلکه همه زمین عرفات موقف ست اگرچه وقوف در موقف وی صلی الله علیه وآله وسلم اولی وافضل خواهد بود وتمام حدیث اینست که ابوداود روایت آورده از جابر که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کل عرفة موقف وکل منی منحر وکل مزدلفة موقف وهمه کوچهاے مکه راه است ومنحر یعنی از هر راه که بمکه درآیند وهر جا که در مکه هدی ذبح کنند درست ست ودران حالت که دعا میکرد دستها را نزد سینه برداشته بود همچون خواهندهٔ مسکین واز جمله دعوات که ثابت ست که دران موقف خوانده اینست اللهم لک الحمد کالذی تقول وخیرا مما نقول اللهم لک صلواتی ونسکی ومحیای ومماتی والیک مآبی ولک رب تراثی اللهم انی اعوذ بک من عذاب القبر ووسوسة الصدر وشتات الامر اللهم انی اعوذ بک من شر ما تجئ به الریح اللهم انک تسمع کلامی وتری مکانی وتعلم سری وعلانیتی ولا یخفی علیک شیئ من امری انا البائس الفقیر المستغیث المستجیر الوجل المشفق المقر المعترف بذنوبه اسالک مسئلة المساکین وابتهل الیک ابتهال المذنب الذلیل وادعوک دعاء الخائف الضریر من خضعت لک رقبته وفاضت لک عیناه وذل جسده ورغم انفه لک اللهم لا تجعلنی بدعائک شقیا وکن لی رؤفا رحیما یا خیر المسئولین ویا خیر المعطین در معجم طبرانی این دعا ثابت شده وامام احمد در مسند خویش روایت کرده که بیشتر دعاے پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در روز عرفه این بود لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده الخیر وهو علی کل شیئ قدیر این ذکرست وآنرا دعا گفتن یا باعتبار آنست که ذکر وثنای کریم در حضرت وی در حکم سؤال ودرخواست کردن ست ونزد اهل تحقیق درخواست کردن گاهی بتصریح بود وگاهی بتعریض بلکه سکوت وتسلیم بصفت تضرع ومسکنت نیز دعاست بزبان حال وهر یکی ازین اقسام در مقام خود ممدوح ومستحسن ست ویا باعتبار آنکه در حدیث صحیح وارد شده است من شغله ذکری عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین فرموده هر که باز دارد او را مشغولی ذکر من

از سوال و دعا امید هم او را بهتر از آنچه بدهم سوال و دعا کنندگان را یا این تقدمه و توطیهٔ دعائی ست که بعد از وی مذکور بود چنانکه گفت و در سنن بیهقی ست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بیشتر دعای من و دعای سائر پیغمبران علیهم السلام در عرفات اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا اللهم اشرح لی صدری ویسر لی امری اعوذ بک من وسواس الصدر وشتات الامر وفتنة القبر اللهم انی اعوذ بک من شر ما یلج فی اللیل وشر ما یلج فی النهار وشر ما تهب به الریاح ومن شر بوائق الدهر سیوطی در جمع الجوامع از بیهقی و ابن النجار از حدیث جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر مسلمانی که وقوف کند عشیهٔ عرفه بموقف و بایستد مستقبل قبله و بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده الخیر وهو علی کل شئ قدیر صد بار پس بخواند ام الکتاب صد بار پس بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله صد بار پس تسبیح کند خدای تعالی را صد بار و بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله صد بار پس بخواند قل هو الله احد صد بار پس بگوید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید وعلینا معهم صد بار بگوید پروردگار تعالی ملائکه گواه شوید آمرزیدم این بنده را و قبول کردم شفاعت او را در نفس وی و اگر شفاعت کند برای تمام اهل معرفت خود قبول میکنم شفاعت او را و طبرانی از ابن مسعود این دعا را در روز عرفه نیز آورده سبحان الذی فی السماء عرشه سبحان الذی فی الارض موطئه سبحان الذی فی البحر سبیله سبحان الذی فی القبور قضاؤه سبحان الذی فی الجنة رحمته سبحان الذی فی النار سلطانه سبحان الذی فی الهوی روحه سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی لا منجأ منه الا الیه و در عرفات این آیت نزول کرد + الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا + و اگرچه نزول این کریمه سبب سرور و ذوق اهل اسلام شد اما چون بعضی از تیزبینان و رمزشناسان صحابه از اینجا قرب زمان رحلت و حلول مدت فرقت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فهمیدند شکسته دل شدند یعنی مکث و بقای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درین دار برای تکمیل و تعلیم امت و بیان احکام دین اسلام و ملت بود چون این کار تمام شد دیگر توقف در اینجا برای چه خواهد بود همچنانکه نزد نزول سورهٔ اذا جاء نصر الله والفتح که بعد ازین نازل شد نیز باین معنی منتبه و مستشعر شدند و نیز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بگیرید از من دین خود را که سال آینده مرا در نیابید یا شاید صلی الله علیه وآله وسلم وجزاه عن امته خیرا و در آن روز یکی از حاضران عرفه از شتر نزد صخرات که موقف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود بیفتاد و وفات کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تا او را باب و برگ کنار بشویند و در جامهای احرام ازار و ردا دفن کنند و بوی خوش که محرم را استعمال آن ممنوع ست بکار نبرند و سر و روی او را نپوشانند چنانچه حکم محرم ست و فرمود که روز قیامت این شخص لبیک گویان بمحشر حاضر شود و این حدیث در فصل احوال میت از روایت بخاری و مسلم سابقا مذکور شد و معلوم شد که ظاهر عبارت حدیث در خصوص این مردست و بطریق ضابطه و کلیه نه در بود و احکام میت از احادیث دیگر کلیه معلوم شده است ولهذا نزد امام ابو حنیفه محرم و غیر محرم در اینجا برابرست و چون بعد از طعام غروب با فاضه کرد و اسامه بن زید را ردیف خود ساخت و مهار شتر را کشیده میداشت چنانچه سر شتر بزین میسود و میگفت ای مردمان آرمیده باشید و ساکن روید که نیکوئی نه در شتافتن ست و پرهیزگاری نه در تعجیل نمودن ست و در حدیث بخاری از ابن عباس آمده که چون برآمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عرفه بهم در افتادند مردم از کثرت ازدحام و ستیزه

شتران را تیزی می نمودند در رفتن و بر آمدن پس اشارت بتازیانه کرد و امر کرد بسکینه و وقار و در حقیقت سکینه و وقار
موجب سکون جوارح و قرار قلب و ورود نور و استقرار اراده حضور و علامت استقامت حال و جمعیت بال ست و حرکت و اضطراب
سبب تشویش قلب و تفرقه باطن و پریشانی خاطر و بنا بر منع از دویدن و اضطراب نمودن برای دریافت جماعه و در آمدن
در نماز که بعض بیخردان و سبکساران کنند همین ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را صفت سکون و وقار بغایت
خوش آمدی یکبارگی وفد عبد القیس بدرگاه آمدند و بدیدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خود را از مرکب انداختند
و اضطرابها نمودند و رئیس قوم اول بمنزله خود فرود آمد و غسل کرد و جامه پاکیزه پوشید و بمسجد شریف آمد و نماز گذارد و دعا
خواند پس ازان آهسته آهسته بملازمت شریف رسید و دریافت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را این وضع وی خوش
آمد و فرمود بدرستی که در تو دو خصلت ست که دوست میدارد آن را خدا و رسول خدا و آن دو خصلت انات ست و وقار ست و
از راه مازمین بر صیغه تثنیه بسکون زای دو تنگدره ست یکی میان مزدلفه و عرفه و دیگر میان مکه و منی و ازم بمعنی تنگی و شدت آمد
رجوع کرد و همان طریق و عادت که در رفتن عیدگاه مسلوک میداشت از مخالفت راه آمدن و برگشتن در عرفات نیز مسلوک
میداشت که از طریق ضب رفت و از راه مازمین برگشت و در اثنای طریق شتر را اندکی فرو گذاشت چنانکه میان سریع
و بطی سیر فت و چون بفراخ جای رسیدی قدری بشتاب براندی و چون به بلندی رسیدی زمام ناقه را فرو گذاشتی تا
بآسانی بر رفتی و در مجموع راه تلبیه میگفت نزد حنفیه تا احرام ست تلبیه ست و انقطاع این بانقطاع اوست و وقت
انقطاع بعد از رمی جمار ست چنانکه معلوم گردد و نزد امام مالک تلبیه بوقوف منتهی شد و در راه میل کرد بشعبی از شعاب شعب
بکسر شین راه میان دو کوه را گویند و فرود آمد و نقض وضو کرد و وضوئے سبک ساخت نه باسباغ و اکمال آنچنانکه برای
نماز میساخت اسامه گفت نماز یعنی نماز مغرب خواهی گذارد یا رسول الله فرمود که نماز پیشتر ست یعنی در مزدلفه با نماز عشا گذارده
خواهد شد سوار شد و بمزدلفه آمد که مکانی مشهور ست میان منی و عرفات مشتق از زلف بمعنی جمع و قرب و دال بدل از تای
افتعال ست و او را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و تسمیه این مکان باین اسم بجهت اجتماع و اقتراب آدم و حوا ست
در ینجا در عرفات تعارف شد و اینجا اجتماع و اگر جمع باعتبار جمع بین الصلوتین یا اجتماع مردم در وی گویند نیز جائز ست
و قریش در جاهلیت همین جا وقوف میکردند و اجتماع می نمودند و بعرفات نمی رفتند و می گفتند ما همسایهای حرم خدائیم از
حرم بیرون نه رویم و تمامه مردم وقوف بعرفه میکردند و در قول سبحانه + ثم افیضوا من حیث افاض الناس بدان اشارت
بآن ست و در مزدلفه وضوئے کامل ساخت و بفرمود تا بانگ نماز دادند و اقامت کردند و نماز شام بگذارد و پیش از انکه بارها
فرود آرند و پیش ازانکه شتران را فرو خوابانند و چون بارها فرو نهادند اقامت کردند و نماز خفتن نیز بگذارد و از برای نماز
خفتن بانگ نه گفتند و میان فرض مغرب و فرض عشا هیچ نماز نه گذارد و ازینجا معلوم شد که جمع میان مغرب و عشا بیک
اذان و دو اقامت بود چنانکه در عرفات میان ظهر و عصر بود و در حدیث بخاری و مسلم از اسامه بن زید همچنین آمده و مذهب
امام زفر و شافعی و بعض ائمه دیگر همین ست و نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اقامت ست و
این روایت از ابن عمر در صحیح مسلم آمده و ترمذی تحسین و تصحیح آن نموده و از جهت آنکه چون عشا در ینجا در وقت خود ست بافراد
اقامت و اعلام بدان حاجت نبود و عصر در عرفه در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادتی اعلام و نزد امام ابو حنیفه اگر میان
اینها تشاغل کرد یا مشغول شد بکاری اعاده کند اقامت را و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون حج کرد و نبی امر کرد باذان

واقامت وبگذارد مغرب را وبگذارد بعد از وے دو رکعت را یعنی سنت مغرب را بعد ازان طعام طلبید وبخورد وبعد ازان
امر کرد باذان واقامت ونماز عشا گذارد وراوی حدیث شک کرده در اذان ولیکن اقامت بجزم ست وآن حضرت
صلی الله علیه وسلم بعد از ادای عشا آنجا خواب کرد تا صبح بدمید واحیای شب یعنی قیام لیل درین شب نکرد با وجود کمال
مواظبت بران تا حدیکه ازان پایهای مبارک بیاماسیدے از جهت رعایت اعتدال ورعایت حق بدن ودر احیای
شب عید در مزدلفه هیچ حدیثی صحیح وارد نشده ودر مبیت بمزدلفه اختلاف ست نزد جماعهٔ از شافعیه فرض ست و
ونزد امام ابوحنیفه واحمد واجب وجائز نیست دفع بمنی پیش از نصف لیل واگر بکند دم واجب گردد ونزد مالک
اگر مرور کند ونزول نکند بروست دم واگر نزول کند کفایت ست وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ضعفاے
اهل خویش را رخصت فرمود که متقدم شوند وپیشتر بمنی روند پیش از طلوع فجر وابن عباس میگوید که من ازانها بودم که
پیش فرستاده بود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرا شب مزدلفه در ضعفا واهل خویش رواه الجماعة الا الموطا ودر اینجا
از نسائی از فضل بن عباس آورده که گفت امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ضعفهٔ بنی هاشم را که برآیند از جمع بشب
ودر روایت دیگر ترمذی وابوداؤد ونسائی مثل این آورده وزیادت این را که گفت لیکن فرمود که رمی جمار نکنند
تا آفتاب طلوع کند ودر روایتے دیگر ابوداؤد ونسائی از ابن عباس آورده اند که گفت پیشتر فرستاد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم شب مزدلفه ما پسرکان وخوردگان بنی عبد المطلب را بر خرها سوار وگفت ای پسرکان رمی جمار
مکنید تا آنکه طلوع کند آفتاب واما حدیث عائشه که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ام سلمه را شب نحر فرستاد ورمی جمار
پیش از فجر کرد وبمکه رفت وطواف رکن کرد وبازگشت وآن روزی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد وی بود
در اسناد این حدیث مقالات ست واساطین حدیث ومشائخ وی که قوی ومحکم اند در نقد احادیث بانکار آن قائل واین
حدیث را ابوداؤد از عائشه روایت کرده ودر روایت نسائی از وے مبهم آمده که امر کرده یکے از نسائی خود را
که برآید از جمع ورمی کند جمرهٔ عقبه را وصبح کند در منزل خود واحتمال دارد که آن یکی ام سلمه بود پس ازین حدیث باشد
یا سوده بود پس از حدیث دیگر بود که بخارے ومسلم ونسائی از عائشه روایت کرده اند که اذن طلبید سوده از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در شب جمع که بیرون رود بشب وبود وی زنے ثقیله ثبطه ودر روایتی ضخمه ثبطه پس
اذن داد او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت عائشه کاشکے من نیز اذن می طلبیدم چنانچه سوده طلبید تا
میگذاردم صبح را در منیٰ ورمی میکردم جمره را پیش از رسیدن مردم وچون مصنف در حدیث ام سلمه طعن آورد مراد وے
آنکه میگوید وجمعی از نسا را در شب فرستاد ورمی جمار هم در شب کردند بعذر خوف مزاحمت سوده خواهد بود وهر که
از نسا با وے بود ودر جامع الاصول از حدیث ام حبیبه بروایت مسلم ونسائی آورده که او را نیز از جمع بشب
فرستادند اما از رمی جمره پیش از طلوع صبح یا بعد از وے ساکت ست واز سالم بن عبد الله بن عمر بروایت صحیحین
وموطا آمده که ابن عمر میفرستاد ضعفاے اهل خود را بمنی در شب پس میکردند وقوف بمزدلفه در شب وذکر میکردند
خدا را سبحانه آنچه روے میداد ایشان را پس تر روان می شدند بجانب منیٰ پیش از وقوف امام وروان شدن وے
ومی رسیدند بعضی از ایشان بمنیٰ وقت نماز فجر وبعضے بعد از وے وهمان وقت که می رسیدند رمی جمره می کردند
ومیگفت ابن عمر که رخصت کرده است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حق ضعیفان اینچنین واز اسماء بنت ابی بکر

نیز از روایت خمسه غیر ترمذی آمده که چون ماه می نشست روان می شد و می رسید بمنی در تاریکی و همدران وقت رمی میکرد و میگفت همچنین میکردیم ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بالجمله رمی جمره پیش از صبح و بعد از وی پیش از طلوع آفتاب و بعد از وی مجموع ثابت شده است و ازینجاست اختلاف علما چنانچه گفت و علما را درین مسئله سه قول ست شافعی و احمد رحمهما الله میگویند بعد از نصف شب جائزست رمی جمرة العقبه همه کس را از معذور و غیر معذور و امام ابوحنیفه رحمه الله میگوید جائز نیست هیچ کس را الا بعد از طلوع شمس از جهت اخذ بحدیث ابن عباس رض که گفت پیغمبر فرستاد ما را و فرمود که رمی جمار نکنید تا آفتاب طلوع نکند و ترمذی گفته که حدیث ابن عباس رض حدیث حسن صحیح ست و اکثر اهل علم برین اند که اگر بعضی از ضعفا در شب از جمع برآیند و بمنیٰ برسند درست ست ولیکن باید که صبر کنند و رمی نکنند مگر بعد از طلوع آفتاب و در هدایه گفته که بعد از طلوع آفتاب افضل ست و پیش از وی بعد از صبح نیز جائزست از جهت جمع کردن در هر دو روایت که آمده لا ترموا الجمرة الا مصبحین حتی تطلع الشمس و در شرح ابن الهمام از مبسوط نقل میکند که ما بعد طلوع فجر وقت جوازست با اسارت و بعد از طلوع شمس تا زوال وقت مسنون و آخر وقت این رمی تا غروب آفتاب ست گذا روی الطحاوی عن ابن عمر رض و اگر تاخیر کرد تا شب رمی کند و چیزی لازم نیاید و اگر تا فردا تاخیر کرد نیز رمی کند زیرا که آن وقت جنس رمی ست ولیکن دم لازم گردد نزد امام ابوحنیفه و جمعی از علما میگویند قادر را جائز نیست الا بعد از طلوع شمس و معذور را روا ست و خوف مزاحمت و تضرر بدان نیز عذر ست پس چون فجر طلوع کرد نماز صبح را در اول وقت گذارد نه پیش از وقت چنانکه بعض نظر بظاهر بعض احادیث گمان می برند بخاری و مسلم از عبدالله بن مسعود رض آورده اند که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که گذارد هیچ نمازی را مگر در وقتش جز این دو نماز مغرب و عشا و گذارد فجر را درین روز پیش از وقت کرمانی در شرح این حدیث میگوید یعنی تقدیم کرد بر وقت ظهور صبح ظهور تام بی شبهه و به تحقیق ظاهر شد طلوع وی مر حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بوحی یا بغیر وی و حدیثی دیگر که بخاری هم از ابن مسعود رض آورده که گذارد وی یعنی ابن مسعود رض فجر را وقتیکه طلوع کرد فجر بعض میگفتند طلوع کرده و بعض میگفتند نه کرده بعد از آن گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تغییر داده شد این دو نماز را از وقت یعنی نماز مغرب تغییر داده شد درین مکان بوقت عشا و نماز فجر درین ساعت مفسر این حدیث ست و مصرح ست بآنکه در وقت طلوع فجر کرد و حاصل آن شود که گذاردن فجر در اول وقت درین روز شد و اکد انتهی و طیبی گفته که قبل وقت معتاد ولیکن بعد تحقیق فجر زیرا که گذاردن پیش از وقت جائز نیست باجماع مسلمین پس متعین شد تاویل وی و به تحقیق ثابت شده است در صحیح بخاری که ابن مسعود رض گذارد فجر را بمزدلفه وقتی که طلوع کرد فجر و گفت که گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فجر را درین ساعت انتهی و نزد حنفیه که مستحب اسفار صبح ست درین روز تغلیس مستحب ست یعنی در اول وقت در تاریکی گذاردن و در روایت مسلم آمده که گذارد فجر را پیش از وقت وی در تاریکی و ازینجا ظاهر شود که وقت معتاد در فجر اسفار بود چنانکه مذهب ماست و امروز که در تاریکی گذارد پیش از وقت معتاد گذارد و فتدبر پس سوار شد و بمشعر حرام آمد مشعر بفتح میم ست و در بعض قرائتها بکسر نیز آمده و تسمیه بمشعر از ان جهت ست که از علامات حج ست و تمامهٔ علامات حج مشاعر است و آن تلی ست در میان مزدلفه و بران عمارت نو کرده اند و آنچه بعضی از مشائخ حدیث و فقها میگویند که آن کوهی کوچک بر یسار حجاج و این مقام مشهور بمشعر حرام نیست سهو نیست ازین جماعت و صحیح آنست که مشعر حرام این مقام معروف معمور ست پس در مشعر حرام بایستاد و وقوف نمود و این وقوف بمشعر حرام نزد شافعی فرض ست و نزد امام احمد رض مستحب

ونزد ما واجبست واگر نکند حج تمام ست ولیکن دم واجب شود واگر عذری بود از ضعف یا علت یا خوف از زحام دم
امراة را همچنین ست در هدایه و در شرح ابن الهمام مذکور ست که نسبت قول بفرضیت در کینست و توقف بشافعی سهو ست
زیرا که کتب شافعیه ناطق ست بسنیت وی و در مبسوط این قول را بلیث بن سعد نسبت کرده و در اسرار علقمه بجای آن ذکر
کرده انتهی و روی بقبله آورد و بدعا و تضرع وابتهال مشغول شد ابو داؤد و ابن ماجه از عباس بن مرداس آورده اند که
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد مرامت خود را در عشیهٔ عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را
از جهت مظلوم بگیرم پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پروردگار من تو قادرے اگر خواهی مظلوم را بهشت
دهی و ظالم را بخشی دران وقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب آمد اجابت
کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر و عمر گفتند یا رسول الله مادر و پدر ما فدای
تو باد این ساعتی نبود که تو درانجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدا تعالی فرمود عدو الله ابلیس چون دانست که اجابت
کرد خدای تعالی دعای مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و بوای و ویلا فریاد کرد پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع
و فزع وی و گفته اند که مراد بامت درینجا واقفان عرفه اند و ازینجا گفته اند بعض که حج مکفر حقوق العباد نیز میشود و طبرانی
گفته که این محمول ست بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند روایت ابی داؤد و ابن ماجه آورده
و گفته این را شواهد بسیارست اگر صحیح ست حجت ست و اگر نه قول حق سبحانه + ویغفر ما دون ذلک + بس ست و ظلم نیز
مادون شرک ست و بالجمله حقوق الله مغفورست از حجاج و در حقوق عباد خلاف ست و فضل الله واسع و ظاهر احادیث عام ست
والله اعلم و در تکبیر و تهلیل و ذکر میبود تا طلوع آفتاب نزدیک شد پس بمنی روان شد و درین نوبت فضل بن عباس را
ردیف خویش ساخت و اسامه بن زید در میان قریش پیاده میرفت و درین راه فضل بن عباس را فرمود تا سنگریزه ار
برای رمی جمار بردارد مثل حصی خذف بفتح خا و سکون ذال معجمتین و خذف انداختن سنگریزه یا خسته خرما و مانند آن بگرفتن
آن میان دو انگشت سبابه و انداختن بدان یا بمخذفه ازنی یا چوب و حصی خذف را تفسیر کرده اند که کلان تر از نخود و خرد تر از
بندق باشد و از ابن عمر آمده که مثل بعره غنم و این نزدیک بتفسیر اول ست و اگر سنگهای کلان تر ازان بیندازد نیز جائز بود
ولیکن خلاف سنت ست بعد ازان بدانکه ظاهر عبارت ناظر ست که برداشتن سنگریزه از راه ست و در بعض روایات از مزدلفه
آمده و این منقول ست از ابن عمر و سعید بن جبیر و مختار آنست که از هر موضع که بردارد درست ست الا از جمرات که رمی کرده شده است
آنها را و با وجود آن نیز جائز ست از جهت وجود فعل رمی پس هفت سنگریزه برچید از زمین و برسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم داد و ازینجا معلوم شود که برداشتن هفت سنگریزه که در روز نحر برای رمی جمرة العقبه بکار برند کفایت ست و
اکثر برین اند و شافعی تنصیص کرده است بر استحباب اخذ حصے برای یوم نحر خاصه و بعض گویند مستحب آنست که بردارد
آن قدر که برای رمی سائر ایام بر دو نووی تصحیح کرده و جزم نموده بدان و متعارف درین اوان نیز همین ست و آن
هفتاد سنگریزه بود هفت برای روز نحر و شصت و سه برای ایام دیگر هر روز بیست و یک و گفته اند که اگر بیشتر بردارد بهتر است
شاید که بعضی ازان در جائی بیفتد و گم شود و حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در کف مبارک خود آن را یعنی
سنگریزه ها را از غبار پاک میکرد و نزد بعض اگر بشوید بهتر ست اما مروی نیست از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در
رمی بحجر نجس دو قول ست و میگفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امثال هؤلاء فارموا مانند این سنگریزه ها را یعنی

بنا بر این

مثل حبسی خذف که گفته شد یا مانند این درکیست یعنی هفت والاول هو الاظهر ولیکن قول وی وایاکم والغلو فی الدین دور
داریه خود را از غلو وافراط در دین فی المجامه ناظر در معنی ثانی ست فافهم فانما هلک من کان قبلکم بالغلو فی الدین پس هلاک
نشدند کسانی که پیش از شما بوده اند مگر بغلو در دین و درین راه زنی از قبیلهٔ خثعم بفتح خای معجمه وسکون ثای مثلثه و فتح
عین مهمله بغایت جمیله پیش آمد وسوال کرد که پدر من مردی پیرست او بر پشت شتر مستحکم نمیتواند شد آیا حج کنم از جانب وی
فرمود که نعم تو حج از قبل وی بگذار و فضل بن عباس که ردیف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود بآن زن نگاه
میکرد وآن زن نیز بوی نگاه میکرد دست مبارک را پیش روی فضل حجاب میساخت از نظر کردن ایشان بیکدیگر
این روایت فضل بن عباس ست که در صحیحین وغیرهما واقع ست و در روایت ترمذی آمده که آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بپیچید گردن فضل را پس گفت عباس یا رسول الله چرا بپیچیدی گردن ابن عم خود را فرمود دیدم مرد جوان را
وزن جوان را پس ایمن نشدم بر ایشان وسواس شیطان را و در روایتی آمده که ردیف ساخت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم فضل بن عباس را و وی مردی بود خوشرو وی وخوش موی و بود سفید صاحب حسن وچون
روان شد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذشت بجماعهٔ زنان در سیر حج که از بحرین بودند پس فضل نظاره کردن
گرفت بجانب ایشان پس نهاد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را بر روی فضل پس بگردانید فضل
روی خود را بجانب دیگر وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست را بجانب دیگر برد وی او گردانید باز وی روی بجانب
دیگر گردانید و بآن زنان نظر میکرد و بعض این حکایت را از ابن عباس روایت کرده اند اما این منافی ست بآنکه ابن عباس
گفت که مرا با ضعفای اهل خود در شب پیشتر بمنی فرستاده بود و فضل با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود ردیف وی
مگر آنکه فضل با برادرش این حکایت را نقل کرده باشد و وی روایت کرده و ترمذی روایت کرده که سوال خثعمیه نزد منحر
بود بعد از فراغ از رمی وابن عباس آنجا حاضر بود والله اعلم و هم درین راه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
پیرزنی پیش آمد واز مادر پیر خویش خبر داد که بغایت عاجز و ناتوان شد واگر بر شتر می بندم بیم هلاکت ست آیا حج
بگذارم از جانب وی فرمود اگر بر مادر تو دین خلق میبود دین وی را میگذاردی باز گفت آری میگذاردم گفت پس
حج را از برای مادر خود بکن واز جانب وی بگذار که دین خدای بگذاردن اولی ست و درین حدیث دلالت ست بر جواز
نیابت در حج وگذاردن از جانب کسی که عاجز ست و استطاعت ندارد واز احیاء خلافاً لمالک و منقول از ابن عمر ست
که جائز نیست حج از غیر مطلقاً ونقل کرده است ابن المنذر وغیر وی اجماع بر عدم جواز نیابت از کسی که قادرست بر حج
بنفس خود در حج واجب واما حج نفل جائز ست نزد امام ابوحنیفه وشافعی مخالف ست درین واز احمد دو روایت ست
کذا فی المواهب وتفصیل مقام آنکه آدمی را میرسد که بگرداند و به بخشد ثواب عمل خود را از صلوة وصیام وصدقه وغیر آن نزد
اهل سنت وجماعت چنانچه مرویست از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که تضحیه کرد بدو کبش املح یکی از نفس شریف
خود و دیگر از امت از هر که مقرست بوحدانیت حق وعبادات سه قسم ست مالی محض مثل زکوة وبدنی محض مثل نماز و مرکب از
مالی وبدنی مثل حج که وی مالی ست از حیثیت وجوب اجزیه بارتکاب محظورات آن وبدنی ست از حیثیت طواف
ووقوف ونیابت جاریست در نوع اول که مالی ست در حالت اختیار وضرورت جمیعاً از جهت حصول مقصود بفعل
نائب زیرا که مقصود سد باب حاجت محتاج ست بدفع مال واین حاصل ست به نیابت چنانچه حاصل ست باصالت وجاری نیست

در نوع ثانی بہیچ حال چہ مقصود کہ اتعاب نفس ست حاصل نیست بدان وجاری ست در نوع ثالث در حال عجز از جہت
حصول منفعت بتنقیص مال وجاری نیست در حال قدرت از جہت عدم اتعاب نفس و شرط عجز دائم ست کہ باقی ماند تا موت
زیراکہ حج فرض عمرست پس معتبر عجز مستوعب باشد بقیہ عمر را تا واقع شود یاس و نومیدی از ادا ابدان پس اگر عاجز ست
بعلتی کہ زوال پذیر نیست مثل زمانت یعنی بر جاے ماندگے صحیح ست ادا بہ نیابت مطلقا و اگر بعارضی باشد کہ
متوقع ست زوال وے باین طور کہ مریض بود یا مسجون صحت ادا بہ نیابت موقوف ست اگر این عذر مستمر شد
تا موت محقق شد یاس از ادا ابدان جائز باشد بہ نیابت و اگر مستمر نشد و زوال پذیرفت حج اسلام
بروی واجب ست و انچہ ادا یافت تطوع ود در حج نفل جائز ست انابت در حال قدرت زیراکہ باب نفل
وسیع ست و ظاہر مذہب این ست کہ حج از محجوج عنہ واقع شود و دلالت احادیث نیز ہمبرین ست و بروایتی
از امام محمد حج واقع از حاج ست و آمر را ثواب نفقہ ہست زیراکہ وے عبادت بدنی ست و نزد عجز قائم گردانیدہ شد
انفاق مقام وی مثل فدیہ در باب صوم کذا فی الہدایۃ و شروحہ و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بر بطن وادی
محسر بضم میم و کسر سین مہملہ مشددہ رسید کہ وادیے ست در اول منی شتر را سخت راند و تعجیل از ان وادی
بیرون شد و این سنت ست مر راکب را و اگر پیادہ باشد ہم تیز بگذرد و روان شود و سبب سخت راندن شتر و تعجیل
از ان وادی بیرون شدن بجہت آن بود کہ عادت شریف حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این بود در مجموع
مواضعی کہ بر دشمنان حق بلا و عذابی فرود آمدہ بود و تعجیل از ان مواضع بگذشتی چنانچہ در سفر غزوہ تبوک چون بقریہ
قوم لوط و خانہاے ایشان رسید زود گذشت و صحابہ را نیز امر کرد تا زود از ان بگذرند و درین بطن وادے محسر
اصحاب فیل را کہ برای خراب کردن خانہ کعبہ زادہ اللہ تعالے تشریفا و تعظیما آمدہ بودند رسید انچہ در قرآن در سورہ فیل
مذکور ست و ازین جہت این وادے را وادے محسر میخوانند کہ فیل چون دران محل رسید بخسپید و درماند و از حرکت
بسوے مکہ عاجز شد و ہرچند بزدند وسعی کردند برنخاست و تحسیر در لغت عاجز و درماندہ و منقطع گردانیدن ست و این وادی
عاجز و منقطع گردانید فیل را از سیر یا اصحاب فیل را از درآمدن بمکہ و در مواہب از اسنوی کہ از اعاظم علماے شافعیہ
است نقل میکند کہ سبب تعجیل در گذشتن ازین وادے آن بود کہ نصارے وقوف میکردند در وی چنانچہ رافعی
گفتہ است یا عرب در جاہلیت وقوف میکردند چنانچہ در وسیط آوردہ پس مامور شدیم بمخالفت آن و گفت کہ
ظاہر شد درین باب معنی دیگر کہ این مکان نزول عذاب ست بر اصحاب فیل الی آخر الکلام و زرکشی در شرح کتاب خرقی
گفتہ کہ گویا تسمیہ او بمحسر از جہت آنست کہ وے عاجز و ماندہ میگرداند سالکان را و در تعب می اندازد ایشانرا
و گفتہ کہ شافعی در املا گفتہ تواند کہ تیز گذشتن ازان بجہت وسعت و فراخے موضع باشد و بعض گفتہ اند جائز ست
کہ بجہت آن باشد کہ وے ماواے شیاطین و جاے بودن ایشان ست و بعض گفتہ اند کہ بجہت آنست کہ فیل و
اصحاب فیل درینجا عاجز و ماندہ شدہ بودند انتہی و ازینجا معلوم شد کہ این نکتہ از مستنبطات و افادات بعض علماے
متاخرین ست و در احادیث و آثار نیامدہ واللہ اعلم و عدم تعجیل درین وادے در وقت رفتن بعرفات از جہت آن
کرد کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت رفتن براہے دیگر رفتہ بود و وقت درآمدن براہ دیگر آمد چنانچہ معلوم
گشت و این بطن محسر چون برزخے ست میان منی و مزدلفہ نہ ازین و نہ ازان و ہم ازین و ہم ازان و گفتہ اند

که انچه از وے در مزدلفه میریزد و میرود از مزدلفه است و انچه بعضے آید از منے چنانکه عرنه و نمره برزخی ست
میان عرفه و مشعر حرام نمره در ما سبق مذکور شد و اما عرنه بضم عین و فتح را و نون نیز نام همین وادی ست و در قاموس
گفته عرنه وادیے ست بعرفات و همچنین بر راه میانه منی میراند تا در اسفل وادی بوقت چاشت آمد و برآمد بر جمرة العقبة
بالیسار و جمره اصل بمعنی حصاة ست یعنی سنگریزه پس ازان غالب آمده بران مواضع که رمی جمرات کنند و آن سه موضع ست
جمرهٔ اولی بجانب مسجد خیف که چون از مزدلفه از راه میانه بیایند اول بروے بگذرند بعد از وے جمرهٔ وسطے بعد
ازوے جمرة العقبة و عقبه راه برآمدن کوه و این جمرهٔ در دامنهٔ کوه واقع شده و این بجانب مکه است پس در اول
روز نحر که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد ازان دو جمرهٔ اولے و وسطے گذشته برابر این جمرة العقبة
آمد و بالیسار و کعبه را از دست چپ داشت منی را از دست راست و سواره و سنگهای هفتگانه را یکان یکان بر محل
جمرات می انداخت و با هر یک سنگ تکبیر می گفت رمی جمره سواره درین روز بود و در ایام تشریق که رمی جمرات ثلث
کرده پیاده کرد و اگر آن را نیز سواره کنند جائزست ولیکن اولی و افضل پیاده است چنانچه در سنت آمده و حکایت
می آرند از ابراهیم جراح که گفت در آمدم برابی یوسف در مرض موت وی پس بکشاد چشم خود را و گفت رمی سواره بهترست
یا پیاده گفتم پیاده گفت خطا کردی گفتم سواره گفت خطا کردی پس گفت هر رمی که بعد وے وقوف ست یعنی الیسار آن
برائے دعا پیاده افضل ست و آنکه نیست بعد وی وقوف سواره افضل یعنی چون در دعا تضرع و تذلل مطلوب است رمے
ورانجا پیاده افضل بود پس برخاستم از نزد وی چون بر در آمدم آواز مرگ وی شنیدم و تعجب کردم از حرص وی بر علم در مثل این حالت
و در فتاوی قاضیخان گفته که نزد ابی حنیفه و محمد رح رمی مطلقا سواره افضل ست زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
سواره کرد همه را و گفته اند که آن از برای بیان جواز و تعلیم امت بود کذا فی شرح ابن الهمام و در جامع ترمذی از ابن عباس رض
آورده که گفت رمی کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز نحر سواره و گفته هذا حدیث حسن و از ابن عمر رض آورده که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم چون رمی میکرد جمار را پیاده میرفت در رفتن و آمدن و گفته هذا حدیث حسن صحیح و عمل برینست
نزد اکثر اهل علم و بعض گفته اند که سواره کند روز نحر و پیاده کند در روزهای دیگر انتهی و در جامع الاصول از موطا از
قاسم بن محمد می آرد که گفت بودند مردم که چون رمی جمار میکردند پیاده میرفتند و پیاده می آمدند و اول کسیکه سوار شد
معاویه بن ابی سفیان بود و انداختن هر هفت سنگ یکبارگی جائز نه بود و انداختن باید که بجانب محل جمرات باشد یا
قریب بدان و اگر در پای خود بیندازد اصل جواز دارد از جهت تحقق رمی ولیکن اسائت دارد از جهت مخالفت سنت
و اگر حصے را بر زمین بنهد جائز نبود از جهت عدم تحقق رمی و اگر بجائے تکبیر تهلیل و تسبیح بگوید نیز جائزست و کیفیت
رمے مشهور آنست که حصے را بر پشت انگشت ابهام بنهد و استعانت بانگشت سبابه کند و اصح آنست که اگر بطن
انگشت سبابه و ابهام بگیرد و بیندازد چنانچه عادت ست کفایت دارد و بعد از رمے جمار تلبیه قطع کرد ابتدائے تلبیه
از وقت احرام ست و انتهائے او تا اینوقت چنانکه اصحاب کتب ستة از فضل بن عباس روایت آورده و در حدیث
ابن مسعود و جابر نیز آمده و بلال و اسامه بن زید بوقت رمی جمره در رکاب بودند یکے زمام شتر در دست داشت و
یکے چتر گونه بر داشته بود تا از آفتاب زحمت نه بیند و در روایت ابی داؤد آمده که جامهٔ خود بر داشته بود که پرده
میکرد از گرمی و بر هر تقدیر ازینجا معلوم شود جواز استظلال محرم و سایه کردن او بمحمل و مانند آن و در سابق معلوم شد

که در نمره قبه برای وی صلی الله علیه وآله وسلم زده شده که در وی نشست و پوشیدن سر غیر سایه کردن ست واگر
روز تمام سر پوشیده بود دم لازم شود واگر کمتر از روز بود صدقه و نزد ابی یوسف در اکثر از نصف روز دم ست و در اول ابو حنیفه
نیز برین بود و در آخر رجوع کرد و نزد شافعی بمجرد پوشیدن واجب گردد دم و بعد از ری بمنزل بازگشت نزدیک مسجد
خیف بفتح خای معجمه وسکون یای تحتانیه وخیف مکان منحدر از جبل و مرتفع از مسیل آب را گویند و آن مسجدی ست
بزرگ در منی و در قبه که در صحن اوست مکان پیغمبرست صلی الله علیه وآله وسلم و در آن مقام که منزل او بود خطبه بلیغ گفت
چنانکه آواز وی بمجموع خلائق که در اندرون خیمها بودند رسید و این رسیدن آواز بدور و نزدیک و شنوانیدن مر ایشانرا
از جمله معجزات حضرت نبوی بود صلی الله علیه وآله وسلم که درین روز ظاهر شد یا مستمر بود و در اکثر احیان بود و ابو داؤد
و نسائی از عبد الرحمن بن معاذ تیمی آورده اند که گفت خطبه کرد ما را رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در منی و بکشاده
شد گوشهای ما را تا شنیدیم ما همه آنچه می گفت و ما در منازل خود بودیم و تعلیم کرد مناسک را و درین خطبه اعلام کرد
خلائق را بحرمت روز نحر و فضل آن نزد حق سبحانه و در صحیحین از حدیث ابی بکره آمده که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم روز نحر و گفت که زمان گردید بر هیئت و وضعی که اول داشت در روزی که پیدا کرد خدای تعالی آسمانها و
زمین را سال دوازده ماه است چهار از آن حرام سه پیاپی ذو القعده و ذو الحجه و محرم چهارم رجب میان جمادی و
شعبان و فرمود بطریق سوال از ما کدام ماه است این گفتیم خدا و رسول خدا داناترست پس خاموش شد تا گمان بردیم
که مگر بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این ذی الحجه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام بلدست این گفتیم خدا
و رسول خدا داناترست بدان پس خاموش شد تا آنکه گمان بردیم که مگر آنرا بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این
بلده یعنی مکه و بلده بنا از اسماء غالبه است بر مکه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام روزست این گفتیم خدا و رسول خدا
داناترست بآن پس خاموش شد تا گمان بردیم که بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این روز نحر گفتیم بلی یا رسول الله
فرمود بدرستی و راستی که خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام ست بر یکدیگر همچو حرمت این روز درین بلده
درین ماه و فرمود نزدیک ست که پیش آیید پروردگار خود را و بپرسد شما را از کردارهای شما دانا و آگاه باشید مگردید
بعد از من گمراه و در روایتی مگردید کفار که بزنید بعضی از شما گردن بعض را دانا و آگاه باشید که من رسانیدم حکم
پروردگار را بشما و فرمود خداوندا تو گواه باش و باید که برساند این را حاضر بغائب و بسا کسی که رسانیده شود بوی
احفظ و اعلم باشد از سامع و مردمان را فرمود تا مناسک حج بیاموزند و گفت شاید که دیگر بار من حج نکنم و امر کرد بسمع
و طاعت هر امیری را که بکتاب الله دعوت کند و مهاجر و انصار را در منازل خویش فرود آورد و امر کرد مهاجرین را بنزول
در مقدم مسجد و انصار را در عقب آن و در روایتی اشارت کرد مهاجرین را بالمیمنة قبله و انصار را بالمیسرة پس تر فرود آمدند سائر
ناس و گفت بعد از من کافر نشوید و در روایتی گمراه نشوید که بعض قتل بعض کنید چنانکه گذشت و بدانید که هر که جنایتی میکند
در حق خدا و رسول خدا و خلق بر نفس خویش میکند یعنی دیگری بجهت وی مسئول و معاقب نخواهد شد و فرمود اعبدوا
ربکم و صلوا خمسکم و صوموا شهرکم و اطیعوا اذا امرکم تدخلوا جنة ربکم عبادت کنید پروردگار خود را و بگذارید پنج وقت نماز
را و روزه دارید ماه رمضان را و اطاعت کنید خداوندان امر را تا در آیید بهشت را و ذکر زکوة و حج نکرد زیرا که آن بر همه مسلمانان
واجب نیست مگر بر اغنیاء اهل استطاعت و مردمان را وداع کرد و وداع سفر آخرت یا بمنازل شان و ظاهر اول ست و فرمود

کہ حاضران این مجلس ہرچہ شنیدند از احکام اسلام باید کہ بغائبان برسانند و از جہت این حج را حجۃ الوداع خوانند و از آنجا
بمنحر آمد و آن یعنی منحر النبی موضعی ست مشہور در میان بازار منیٰ و دران مکان شصت و سہ شتر بدست مبارک خویش نحر کرد
شتران ایستادہ و دست بستہ در حدیث ابی داؤد از عبد اللہ بن قرط آمدہ کہ گفت کہ نزدیک آوردہ میشد پنج شش
شتر تا نحر کند آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آنہا را شتران نزدیک می شدند و از دحام می نمودند و سعی میکردند و
ہر یک خود را نزد حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم می آورد و درون می خزید تا ابتدا بنحر وی کند و این عدد شصت
و سہ عدد سالہاے عمر مبارک وی ست گویا بتعیین این عدد رعایت آن معنی نمود و بعدد ہر سالی شتری قربانی کرد و
امیر المومنین علی را فرمود تا نحر صد شتر تمام کرد و سی و ہفت شتر دیگر وی نحر کرد و او را شریک گردانید در ہدی و امر کرد کہ
از ہر شتری قطعہ گرفتہ شود و انداختہ شود در دیگ و پختہ شود و خورد آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و وی ہر دو از
گوشت آن و نوشیدند از شوربای آن کذا فی روایت ابی داؤد و علی را فرمان داد کہ بایستد بر شتران و گوشتہا و پوستہا و جلہا
آن شتران را بر مساکین قسمت کند و جزاران را کہ سلخ کردہ از ان چیزے ندہد بلکہ از مال خویش بدہد ظاہر عبارت چنین
نماید کہ علی از مال خود بدہد اما مقصود آنست کہ از گوشت و پوست و جل در اجرت سلخ ندہد و در صحیحین آمدہ کہ فرمود ما
می دہیم از پیش خود و در روایت مسلم از جابر آمدہ کہ نحر کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از نسائی خود گاوی را
و در روایتی نحر کرد از عائشہ گاوی و در بعض احادیث نیز آمدہ کہ ذبح کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از خود
و از اہل بیت خود یک شتر یا یک گاو و چون از انس حدیثی روایت کردہ اند کہ مخالف بود بانچہ مصنف آورد جواب
داد از ان بقول خود و اما حدیث انس کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہفت شتر بدست مبارک خویش نحر کرد و بعض
توہم میکنند کہ با این حدیث کہ مذکور شد معارض ست جواب از ان آنست کہ احتمال دارد کہ انس نحر ہفت شتر را مشاہدہ
کرد و از آنجا غائب شد و جابر نحر تمام شصت و سہ را مشاہدہ کرد و بعض در تطبیق ہر دو حدیث چنین میگویند کہ ہفت
شتر را بدست مبارک خویش نحر کرد و تا تمام شصت و سہ شتر یک طرف حربہ پیغمبر و طرفی دیگر علی داشت و بعد ازین
شصت و سہ امیر المومنین سی و ہفت را نحر کرد علی الانفراد و بمثل این توجیہ با حدیث دیگر کہ ابو داؤد از امیر المومنین
علی آوردہ کہ گفت چون نحر کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم سی شتر را بدست خود امر کرد مرا پس نحر کردم من باقی را اگر
صحیح باشد نیز تطبیق توان کرد اما آنچہ در موطا از علی آوردہ کہ گفت نحر کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بعض ہدے
را بدست خود و نحر کرد بعض آنرا غیر او منافات بہیچ حدیثے ندارد و چون از نحر فارغ شد اعلام کرد کہ ہمہ زمین منی منحر
است و ہمہ فجاج مکہ جمع فج بمعنی راہ کشادہ روشن راہ ست یعنی از ہر راہ کہ در آیند روا است و منحر و نحر مخصوص نیست
بہ بعض اماکن ہر جا کہ نحر کنند روا ست پس حلاق را طلب فرمود و سر مبارک را بتراشید و چون حلاق کہ معمر بفتح میم و
سکون عین بن عبد اللہ بن نافع بن نضلہ بفتح نون و سکون ضاد معجمہ قرشے عدوی ست و قدیم الاسلام ہجرت کردہ
حبشہ و تاخیر کرد در ہجرت مدینہ پیشتر ہجرت کرد بمدینہ و آمد و سکونت کرد و وے معدود ست در اہل مدینہ و حدیث وی
در اینجا نست بر بالاے سر پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بایستاد و استرہ در دست گرفت نظر کرد در روے معمر و گفت یا
معمر امکنک رسول اللہ قدرت داد ترا رسول خدا من شحمۃ اذنیہ بر نرمہ گوش خود و فی یدک الموسی و در دست تست استرہ
یعنی ہشیار باش و قدر این نعمت را بدان فقال معمر پس گفت معمر و اللہ یا رسول اللہ ان ذلک لمن نعمۃ اللہ علی و منہ

این مکان من درین مقام هر آئینه از نعمت حق تعالی ست بر من و منت وی عز و جل قال اجل گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای تصدیق وی و اظهار امتنان حق بر وے آرے همچنین ست این از نعمتهاے عظیم ست آنگاه اشارت فرمود بحلاق تا ابتدا بجانب راست کند ظاهر جانب راست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست و در حدیث متفق علیه در مشکوٰة از انس نیز تصریح بدان آمده و صحیح همین ست و بعض جانب راست حلاق اعتبار کنند و چون از حلق جانب راست فارغ شد آن موی را قسمت کرد بر حاضران آنجانب و اشارت فرمود تا جانب چپ را نیز حلق کرد و مجموع آن را با بوطلحه انصاری زوج ام سلیم که ام انس بن مالک ست داد و از یجهت در بعض روایات آمده که بام سلیم داد و در روایتی آمده که فرمود ابوطلحه کجاست پس عطا کرد او را و مصنف میگوید که ابوطلحه از موهای جانب راست نیز نصیبی یافته بود بیش از همه کس و در مشکوٰة از حدیث متفق علیه آورده که موهاے جانب راست همه را با بوطلحه داد و در موهای دست چپ فرمود قسمت کن آنرا میان مردم و توربشتی گفته که قسمت موهای مبارک در اصحاب بجهت آن بود که تا این برکت درمیان ایشان باقی ماند و باعث تذکره و یادداشتی بود ایشانرا از وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم وگویا که اشارتی کرد باقتراب اجل و انقضاے زمان صحبت و میگوید گمان میبرم که تخصیص ابی طلحه بمزید قسمت للنقا و اشارت باین معنی بود چه او بود که قبر شریف و لحد مبارک وی را حفر کرد و بخشت خام بنا نمود والله اعلم و چون از حلق فارغ شد و مردمان هر یکے را یک تاره موی یا دو تاره موے رسید و گویا شاعر باین قصه اشارت کرده است + مرا از زلف تو موئے بسندست : فضولی میکنم بوئے بسندست + و آخر ناخن انگشتان مبارک را تقلیم کرد و آنرا نیز بر مردمان قسمت کرد و بیشتر صحابه حلق کردند و اندکے از ایشان تقصیر کردند و حلق افضل ست از جهت موافقت فعل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و نیز بجهت تخصیص آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مکرراً محلقین را بدعا بقول خود اللهم ارحم المحلقین و در آخر بالتماس و استدعای ایشان فرمود والمقصرین چنانکه گذشت و حلق مر زنان را حرام ست ایشانرا البته تقصیر باید کرد و اگر مردمان را نیز مانعے از حلق باشد تقصیر متعین ست و اگر یکے را موی بر سر نباشد امرار موسے شرطست و حلق ربع راس نزد ما کافی ست و همچنین در مذهب ائمه ثلثه کفایت میکند در حلق همان مقدار که در مسح راس معتبرست در وضو کذا فی شرح ابن الهمام و در صحاح از روایت ابن عباس آمده که بایستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در منے برای مردم که می پرسیدند او را از احکام یکی آمد و گفت یا رسول الله من ندانستم و حلق کردم پیش از نحر فرمود ذبح کن و هیچ باکی نیست و دیگرے گفت نحر کردم پیش از رمی فرمود رمی کن هیچ باکی نیست دیگری گفت حلق کردم پیش از رمی و دیگرے گفت طواف کردم پیش از رمی فرمود رمی کن هیچ باکے نیست و یکی گفت رمی کردم و در شب فرمود باکی نیست و همچنین هیچ یکے نپرسید از تقدیم و تاخیر مناسک مگر آنکه فرمود هیچ باکے نیست و علما را درینجا اختلاف ست که این ترتیب واجب ست یا مستحب و وظائف روز نحر باتفاق چهارست رمی جمرة العقبه و نحر هدے و حلق راس یا قصر و طواف زیارت و سعی بعد از وے و بصحت رسیده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم این مناسک را باین ترتیب بجای آورده و چون در صورت عدم این ترتیب فرمود باکی نیست لاجرم ترتیب مسنون و مستحب بود و بر ترک و فوت آن دم واجب نگردد و تارک آن آثم نبود و شافعی و اکثر علما و جمهور سلف برین اند و مذهب امام ابوحنیفه وجوب ترتیب ست و در صورت عدم ترتیب دم واجبست و تاویل قول آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هیچ باکی نیست

آنست کہ اثمی نیست بر فاعل آن اما فدیہ واجب و نزد ایشان در فوت شرائط احرام و ارتکاب محرمات آن مثلاً
ہر جنایہ بہ نسیان و خطا بود جزا واجب ست ولیکن آثم نیست و چون بقصد و تعمد کند ہم آثم بود و ہم جزا و مذہب امام احمد
آنست کہ اگر بجہل و نسیان بود ہیچ چیزے لازم نگردد و اگر بعلم و تعمد بود جزا واجب ست و گفتہ اند کہ این مذہب
قوی ست از جہت دلیلی کہ دلالت کردہ بر وجوب اتباع رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در حج زیرا کہ فرمود خذوا عنی
مناسککم و این احادیث کہ در رخصت تقدیم و تاخیر آمدہ مقرون بود بجہل و عدم شعور پس مخصوص شود حکم باینحالت و باقی
ماند حالت عمد بر اصل وجوب اتباع در حج واللہ اعلم و بعد ازان پیش از زوال بمکہ روان شد و طواف کرد و این طواف
آخر ارکان حج و فرائض اوست بعد از وے سعی ست و رمی جمرات ایام تشریق و آنہا در مذہب ما از واجبات ست
نہ از فرائض فرض در حج احرام ست کہ شرط ست و وقوف بعرفہ ست و طواف و این طواف را طواف افاضہ خوانند بجہت
آنکہ بعد از افاضت از عرفات و منی ست ماخوذ از قول حق سبحانہ + ثم افیضوا من حیث افاض الناس + و افاضہ در لغت
بمعنی دفع در جوع و تفرق آید و طواف زیارت از جہت زیارت خانہ کعبہ در وے و طواف صدر بفتح صاد مہملہ و دال مہملہ
از جہت صدور و رجوع از مکہ بعد از وے مقابل ورود بروی کہ در طواف قدوم بود و نیز خوانند و مشہور اطلاق طواف
صدر بر طواف وداع ست کہ بدان وداع بیت اللہ کنند و صدور و رجوع بوطن نمایند و اطلاق این اسم بر طواف
افاضہ جز در کلام مصنف نمی یابیم واللہ اعلم و این طواف زیارت را طواف رکن و طواف یوم النحر نیز گویند و در بعضی از
احادیث کہ وارد شدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طواف زیارت را تاخیر فرمود تا شب مشائخ حدیث میگویند کہ آن
غلط ست اگرچہ این حدیث را ترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ از عائشہؓ و ابن عباسؓ آوردہ و ترمذی گفتہ ہذا حدیث
حسن صحیح و گفتہ کہ رخصت کردہ اند بعضی از اہل علم در تاخیر طواف زیارت تا شب و مستحب داشتہ اند در یوم النحر و توسیع
کردہ اند بعض کہ تاخیر کردہ شود تا ایام منی انتہی و نزد امام ابوحنیفہ وقت وی بعد از طلوع فجر یوم نحر ست و پیش ازان
جائز نیست و سنت آنست کہ بعد از حلق کنند و افضل ایام برای آن یوم نحر ست و جائز ست در ایام نحر و اگر ازین ایام
تاخیر کنند دم واجب گردد و بعد ازین طواف سعی بین الصفا والمروہ ذکر نکردہ اند و در حدیث مسلم از جابر آمدہ کہ
طواف نکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نہ صحابہ وی میان صفا و مروہ مگر یک طواف و در ہدایہ میگوید اگر سعی
بین الصفا والمروہ بعد از طواف قدوم کردہ ست رمل درین طواف و سعی بعد از وے نکند و اگر تقدیم سعے نکردہ
رمل کند دروی و سعی کند بعد از وی و چون از طواف و رکعتین آن فارغ شد نزدیک چاہ زمزم آمد و وجہ تسمیہ بزمزم
از جہت بسیاری آب اوست زمزم و زمزوم و زمازم مای کثیر را گویند و بعض گویند کہ این لفظ مشتق نیست از چیزی
اسمی ست کہ ابتدا علم آن چاہ شد و اول کسیکہ ظاہر کردہ زمزم را جبرئیل علیہ السلام ست کہ چون اسمعیل تشنہ شد قدم زد
از آنجا چشمہ پیدا شد ہاجرام اسمعیل آنرا گرد کرد تا پیش از انکہ مشک پر کند پراگندہ نشود و اگر سر گذاشت چشمہ
میشد جاری چنانچہ در حدیث آمدہ بعد ازان ابراہیم خلیل آنجا چاہے کند و چون جرہم ساکن مکہ شدند آن را
بانباشتند تا آنکہ اثرے ازان نماند بعد ازان عبدالمطلب جد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون حق تعالے
او را مخصوص بکرامات ساخت آن چاہ را بوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام فیل و بروایتی پیش ازان و بعد
از وی ابوطالب آن را بنا کرد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنفس نفیس خود سنگ می کشید کذا فی تاریخ مکہ

وآثار واخبار در فضل وکرامت وخواص وی بسیار آمده وچون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از طواف بر چاه زمزم
آمد ایشان یعنی عباس واولاد وی آب میکشیدند زیراکه سقایهٔ بیت بدست ایشان بود فرمود آب بکشید ای پسران
عبد المطلب زیراکه اگر نه آن بودے که کسان برشما غلبه کردندے من خود فرود آمدمے وآب از چاه برکشیدمے
وشما را بر سقایت اعانت کردمے از جهت فضل وبرکت وبزرگی این کار یعنی اگر من این را بکنم بعد از من سنت گردد
برات من ومردم همه باین کار بقصد اتباع من دست زنند وبرشما غالب آیند ونوبت بشما نرسد واین منصب بزرگ
از دست شما برود پس اولاد عباس یکدلو بر وے صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند تناول کرد ایستاده وایستادن
وے در حالت شرب برای بیان جواز بود تا بدانند که آب ایستاده خوردن جائزست وحرام نیست اگرچه افضل نشسته
خوردن ست یا برای ضرورت وحاجت بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی وحاجتی دیگر والله اعلم
وبعض گویند که ایستاده آب خوردن مخصوص بآب زمزم وآب بقیهٔ وضو ست سرانجام ست که بیاید تحقیق این بحث در آخر کتاب
انشاء الله تعالی وبخاری از ابن عباس آورده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسقایه عباس آمد وآب طلبید عباس به
پسر خود فضل گفت یا فضل برو بیاور خود وبرای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آبی از نزد وی بیار فرمود از همین آب ده گفت
یا رسول الله مردم دستهای خود درین آب می اندازند فرمود بده از همین آب پس از آن آب خورد پس بر زمزم آمد وایشان
مردم را آب میدادند ومشقت می کشیدند فرمود بکنید اینکار را که این عمل صالح ست فرمود اگر ترس غلبهٔ مردم نمی بود بر شما هر آئینه
فرود می آمدم ومی نهادم ریسمان بر عاتق خود وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درین طواف بر راحله سوار بود وسبب سوار شدن بعض
میگویند کثرت ازدحام بود ودر طواف قدوم نه اینقدر بود یا سبب اشراف بر مردم بود تا مجموع حاضران که درین طواف مجموع تر
از طواف اول بودند ویرا مشاهده کنند وطواف را بیاموزند وآداب واحکام آنرا معلوم کنند وبعض میگویند در پای مبارک زحمتی
بود ودر روی داشت از روی ضرورت سواره طواف کرد ودر زمان بمنی بازگشت ونماز ظهر را در منی گذارد همچنین در صحیحین از ابن عمر
مرویست وگفت نافع که همچنین میکرد ابن عمر ومیگفت که عمل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همبرین بود ودر صحیح مسلم
بروایت دیگر از عائشه وجابر ثابت ست که نماز ظهر را در مکه گذارد وهمچنین ست در کتب سنن از حدیث طویل جابر وچون هر دو
حدیث صحیح ست وشک نیست که در نفس الامر یکے از آن وهم ست وترجیح یکی بر دیگری از حیثیت صحت میسر نبود بوجوه دیگر
ترجیح نموده اند چنانکه گفت وبیشتر علما این روایت مسلم را ترجیح کرده اند که در مکه گذارد چه این حدیث را دو صحابے
روایت کرده اند جابر وعائشه وآن حدیث صحیحین را یکی ابن عمر ولاجرم حدیث بتعدد راوے قوت پذیرد وجه دوم آنکه
عائشه ازو یعنی از ابن عمر بلکه از جمیع ناس در اطلاع بر احوال اخص بود برسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم واعلم باحوال
وے سوم آنکه جابر سوق کرد حدیث حجهٔ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از اول تا آخر بر وجه اتم واکمل وحفظ نمود این قصه را
وضبط کرد آن را بخصوصیات وجزئیاتش حتی اموریراکه متعلق بمناسک هم نبودند چنانچه نزول آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در طریق مزدلفه وبول ووضو بروجه تخفیف وهرکه اینقدر حفظ وضبط کرده باشد لابد بضبط مکان نماز ظهر روز
نحر اولی واحری باشد چهارم آنکه حجة الوداع در ماه آذر بود که روز وشب در روے برابر باشد واینهمه کارها که درین
روز کرد از روان شدن از مزدلفه قبل طلوع آفتاب بسوی منی وخطبه خواندن در منی ورمی جمره نمودن ونحر چندین شتر
وقسمت آن کردن وپختن پاره گوشت از آن وخوردن وحلق راس کردن وجامه پوشیدن وطیب استعمال کردن وبمکه

آمدن وطواف کردن و بر سقایه و زمزم آمدن و بر سر ایشان ایستادن و آب خوردن ایشه افعال بجا آوردن و
رجوع بمنی در وقت ظهر آوردن درین فصل از مجرای امکان عادی بیرون باشد و هیچکس آنرا از معجزات نشمرده پس
لابد نماز پیشین در مکه گذاردن قریب تر و راجح تر باشد تحقیم آنکه چون هر دو حدیث تعارض کردند لابد حمل بر نماز کردن
در مسجد حرام اعلی باشد بجهت ثبوت مضاعفت فرائض در وی و بعضی از علما ترجیح حدیث ابن عمر میکنند چه این حدیث
متفق علیه است و درین حدیث اضطرابی نیست یعنی حدیث مضطرب در مقدمهٔ کتاب معلوم شده و حدیث عائشه مضطرب
آمده در چند جایی در وقت طواف که در روایتی از وی آمده که طواف زیارت کرد نهارا و در روایتی دیگر تاخیر کرد
آنرا تا شب و در روایتی در آخر روز پس معلوم شد که وی وقت افاضه را ضبط نکرده و نه مکان صلوة را و نیز
رجال اسناد آن یعنی حدیث ابن عمر در بخاری ابو نعیم و سفیان و عبد الله و نافع و در مسلم محمد بن رافع و عبد الرزاق
و عبید الله بن عمر و نافع و ایشان اعلم و اجل اند و حدیث عائشه از روایت محمد بن اسحق از عبد الرحمن بن القاسم و ابن
اسحق مختلف فیه است در احتجاج و در وی تصریح بسماع هم نیست بلکه عنعنه است و حدیث سماع از عنعنه قوی تر باشد
پس متقدم نشود بر حدیث ابن عمر که مبنی بر سماع ست کذا فی المواهب اللدنیه و شیخ ابن الهمام گفته حق آن ست که
وی محتج به است و لهذا منذری در مختصر خود گفته که وی حدیث حسن و نیز شیخ ابن الهمام گفته که اگر تکلف کنیم جمع بین
الحدیثین را گوئیم که بمکه گذارد و حمل کنیم گذاردن را بمنی بر اعاده بسببی که مطلع گشت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
بران که موجب نقصان بود در اینجا و اگر داد او لا انتهی والله اعلم پس چون از مکه بمنی مراجعت فرمود شب آنجا بیتوتت کرد
بیتوتت در منی ایام نحر واجب ست نزد جمهور و نزد امام ابو حنیفه و در روایتی از شافعی و احمد سنت و وجوب دم بترک
آن و عدم آن مبنی برین خلاف ست و معتبر در مبیت اکثر لیل ست و دلیل عدم وجوب حدیث ابن عمر ست که در صحیحین
آمده که عباس بن عبد المطلب اذن طلبید از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که بیتوتت کند بمکه در لیالی منی
از جهت سقایه که منصب وی بود پس اذن داد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اورا و اگر بیتوتت در منی واجب
بودی اذن ندادی در ترک واجب و جمهور گویند که اذن عباس بجهت ضرورت سقایه بود و اگر این ضرورت
یا مانند آن نباشد جائز نباشد ترک آن و نیز بعض روایات بلفظ رخصت آمده و از اینجا معلوم شود که عزیمت
خلاف آنست و بعض همین حدیث استیذان عباس را دلیل بر وجوب کرده اند چنانکه مذهب جمهور ست زیرا که
اگر واجب نبودی طلب اذن در کار نبودی و این چیزی نیست زیرا که مخالفت سنت نزد ایشان امری
خطیر بود خصوصا درین مقام که مستلزم مجانبت سائر ناس و ترک ملازمت حضرت رسول ست صلی الله علیه و
آله وسلم پس استیذان برای اسقاط اساءتی ست که در ترک سنت ست و در هدایه میگوید که بیتوتت بمنی از مناسک
و افعال حج نیست و مقصود لذاته نه بلکه از جهت آنست که سهل گردد بروی رمی در ایام آن و اگر در غیر
منی بیتوتت کند و در روز برای رمی حاضر شود لازم نیاید چیزی ولیکن مکروه است بجهت ترک متابعت
فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و عمر فاروق رض تادیب میکرد بر ترک آن و روز دیگر بعد از روز نحر انتظار کرد
تا آفتاب زوال نموده پیاده پیش از ادای صلوة ظهر در احادیث همین قدر آمده که چون زوال کرد آفتاب
سوی جمرهٔ اولی آمد و جمرهٔ اولی جمرهٔ است که بمسجد خیف نزدیکتر ست از دو جمرهٔ دیگر و چون از مزدلفه بیایند

اول بومی برمنه و رمی جمرات پیاده اگر عذری نباشد افضل و احب ست و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در روز نحر
که از مزدلفه آمد سواره کرد و درین ایام پیاده چنانکه معلوم شد هفت سنگریزه بنیداخت و با هر سنگی تکبیر میگفت و در اخبار
آمده است که چون ابراهیم اسمعیل را علیهما السلام بذبح کردن میبرد شیطان اسمعیل را وسواس میکرد پس وی شیطان را سنگ
میزد و از خود میراند و آن درین مواضع بود و بعد از ان سنت شد و مذبح اسمعیل موضعی ست در جانب فوق منی و انچه در عوام
مشهور ست که آنجا سنگی ست از میان ترقیده و گویند که ابراهیم کاردی بران زد و از ان ترقید اصلی ندارد و صحیح نیست و چون از
رمی فارغ شد چند گامی از محل رمی بیشتر شد تا بمکان سهل رسید که آنجا سنگستان نیست و سهل زمین نرم را گویند که آنجا سنگ
نبود صد حزن برابر و مستقبل قبله بایستاد و دعا کرد و چندان زمان که کسی سوره بقره خواند در دعا خواندن بود و تطویل قیام
درین مقام برای دعا مستحب است و بعضی از غربا چندان می ایستادند که پایهای ایشان آماس میکرد و چون از دعا
فارغ شد بجمره وسطی که پایان تر از وست در جانب مکه آمد و همبرین طریق هفت سنگریزه با هر یکی تکبیر رمی کرد و از آنجا
براه دست چپ روان شد چند گامی در میان وادی که در وسطی منی ست رفت و آنجا بایستاد و دعا کرد و تطویل فرمود
در ایستادن و دعا کردن در آن موازنه اول و نزدیک بآن و در روان شد تا بیش جمرة العقبه آمده آنجا برابر و مقابل
جمره ایستاد و کعبه را از دست چپ و منی را از دست راست داشت و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون وی نزدیک
رمی جمره کبری کرد کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و گفت سوگند بخدائی که نیست خدا جز او اینمقام
کسی ست که فرستاده شده است بروی سوره بقره و تخصیص سوره بقره بجهت آنست که معظم احکام مناسک در وست
کذا قال الکرمانی و هفت سنگریزه با تکبیر رمی کرد و در ساعت بی توقف بازگشت و درین محل دعا نکرد و این
نا ایستادن و دعا ناکردن را نزد این جمره دو وجه میگویند یکی آنکه اتفاقا نزد آن جمره ازدحام عظیم بود و جای ایستادن نبود
از ینجهت نه ایستاد و در روز نحر که از مزدلفه آمد و درینجا رمی کرد نیز همین عذر بود و چون ایستادن و دعا کردن درین مقام
از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوجود نیامد بعد از وی سنت شد مر امت را هر چند آن علت نباشد با آنکه جزم نیست
که علت همین بود شاید چیزی دیگر بوده باشد چنانکه گفت وجه دوم آنکه دعای این عبادت که رمی ست در صلب عبادت
و درون وی که در جمره اولی و وسطی وقوع یافت کرده بود و دعا در صلب عبادت افضل ست از آنکه در پی عبادت و بعد
ازوی کنند و همچنین در نماز غالب دعوات آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آخر تشهد میبود و پیش از سلام که هنوز در نماز میبود
شیخ ابن الهمام گفته که روایات متظافر و متوافق اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در رمی جمره عقبه نایستاد و حکمتی در
تخصیص وقوف و دعا بجمرتین غیر این جمره ظاهر نمیشود و چنین تخیل کرده میشود که در روز اول مشاغل بسیار بود و از ذبح
و حلق و افاضه بمکه از ینجهت نایستاد و لیکن این معنی منعدم ست در ایام دیگر مگر آنکه گفته شود که جمره عقبه در طریق است و وقوف
دران موجب قطع سلوک طریق میگشت بر مردم و باعث شدت ازدحام ایستادگان و گذرندگان می شد و مفضی میگشت بضرر
ایشان بخلاف باقی جمرات که آنها در میانه راه واقع نیستند بلکه در گوشه اند از راه انتهی و فقیر که کاتب حروف عبد الحق بن سیف الدین
عفا الله عنه باتیان این عبادت مشرف بود بسابقه تأمل و تفکر بطریق ذوق و الهام نکته درین باب در دل رسیده است
که بصواب باشد و آن اینست که عدم توقف در رمی جمره اخیر و ترک جهد و مشقت در ایستادن و دعا کردن درینجا بجهت
آن بود که چون در دو جمره اولی بر در رحمت بایستاد و خدمت کرد و تعب و مجاهده کشید در آخر فائز بعفو و مسامحه و مسالمه گشت

پس اشارت ست از رب رحیم و اسلام از رسول کریم که بنده چون حق خدمت وطاعت بجا آورد و نفس را در بوته ریاضت
ومجاهده بگداخت آخر وی آسایش و راحت ست و از بند کلفت ومحنت آزاد و به آثار رحمت ومغفرت فائز خصوصا
درین عبادت عظمی حج که نتیجه وثمره نهایتش عفو ومغفرت ست و در روز اول بجهت کثرت مشاغل واعمال که در پیش داشت نه ایستاد و
این نکته را با قاضی علی بن شیخ جار الله که استاد صحیح بخاری این فقیر بود گفته شد فرمود ما احسن هذا و با جماعه صنادید اکابر
علماے مکه معظمه که دران محل حاضر آمده بودند عرض کرده همه استحسان نمودند وتحسین فرمودند والله اعلم و آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم تعجیل نکرد در نفر یعنی برآمدن از منی ویوم النفر بفتحتین روز سوم عید اضحی ولیلة النفر آن شب که حاجیان از منی
بار کنند کذا فی المهذب و در غالب برآمدن و روان شدن از عرفات را افاضه گویند و از مزدلفه دفع و از منی نفر وتعجیل
در نفر که برآمدن بعد از دو روز از روز نحر که دوازدهم ست نیز جائز ست و بعد از طلوع فجر روز سیزدهم جائز نیست نفر از جهت
دخول وقت رمی اگر برآمدنی ست پیش ازان برآید ولیکن تاخیر در روز چهارم افضل ست و لهذا آن حضرت صلی الله علیه و
آله وسلم تاخیر نمود وتعجیل نکرد بلکه سه روز تمام که روز نحر و دو روز بعد از وی باشد آنجا اقامت فرمود وتقضی از روز چهارم
که روز سیزدهم و آخر ایام تشریق ست وچون عرفه درین سال روز جمعه بود آن سه روز که اقامت در منی کرد روز شنبه
و یکشنبه و دوشنبه بود و روز چهارم روز سه شنبه که درین روز بعد از ظهر رمے کرد بخلاف روزهاے سابق که پیش از ادائے
صلوة ظهر کرده بود چنانکه مصنف گفت و نزد ابو حنیفه اگر درین روز چهارم رمی پیش از زوال کند بعد طلوع فجر نیز جائز ست
و این استحسان ست و نزد صاحبیه جائز نه قیاس بر ایام دیگر و نیز تفاوتی که درین روز از روزهاے دیگر ست در رخصت
نفر ست پیش ازان وچون بایستاد و نفر نه کرد در حکم و وقت رمی این روز بروزهاے دیگر برابر باشد و مذهب ابو حنیفه
مرویست از ابن عباس و نیز میگویند که چون ظاهر شد اثر تخفیف درین روز در اصل ترک رمی ظهور آن در عدم تعیین وقت
بطریق اولی باشد واز امام احمد در روایتی این چنین ست اما این روایت از وی مرجوح ست و راجح بعد از زوال و سے
روان شد و در محصب بضم میم و فتح حای مهمله و فتح صاد مهمله مشدده که مکانی ست بیرون مکه وتسمیه وی بدان بجهت کثرت
حصبا یعنی سنگریزه ست دروی و آنرا ابطح نیز میخوانند وابطح مسیل واسع که در وے سنگریزهاے دقیق باشد
چنانکه در وادیها در رودها می باشد و مکه را که بطحا و البطح نام ست هم ازینجاست وخیف بنی کنانه نیز همین جا را گویند
آنجا نزول فرمود چه ابو رافع که مولاے آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گماشته و عهده دار بارخانه وے بود
آنجا فرود آمده بود و خیمه رسول را صلی الله علیه وآله وسلم آنجا زده بود بر حسب اتفاق و رائے خود نه بر مقتضای امر
از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانکه مسلم از ابی رافع آورده که گفت امر نکرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
که نزول در ابطح کنم وقتیکه بیرون آمد از منی ولیکن بطور خود آمدم و قبه شریف در آنجا زدم پس آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم آمد و نزول کرد و ظهر و عصر و مغرب و عشا را آنجا بگذارد و مصنف در اول گفت که بعد از ظهر رمی کرد و روان شد
و در مواهب لدنیه نیز این چنین آورده و ظاهرش آنست که مراد بعد از ادائے نماز ظهر باشد بقرینه قول او سابقا در رمی
دو روز اول که پیش از ادائے صلوة ظهر سوے جمره اولی آمد پس نماز ظهر در منی کرد و اینجا میگوید که نماز ظهر در محصب
گذارد و همچنین آمده است در صحیحین از انس که گفت گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا در
محصب پس ازان بخواب رفت و بستر سوار شد بجانب بیت یارب مگر مراد بقول مصنف بعد از ظهر رمے کرد آن باشد که بعد از

درآمدن وقت ظهر یعنی بعد از زوال چنانچه در بعض روایات آمده و این منافات ندارد با آنکه ظهر در محصب گذارد یعنی
رمی کرد و نفر نمود و بمحصب نزول فرمود و گذارد ظهر در وی اما مشکل آنست که حدیثی دیگر در صحیح بخاری و مسلم از انس
آمده که پرسیدند او را که خبر ده ما را که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عصر را یوم النفر گفت بالابطح وظاهر آنست
که اول نمازی که در محصب گذارد عصر بود و گذاردن ظهر در منی بود و عجب که در اینجا شارح در بیان منافات وتطبیق حدیثین
تکلم نکرده اند فتدبر و بالجمله عشا را در محصب گذارد و اندکے از شب بخسپید و چون بیدار شد سوار گشت و بمکه رفت و طواف
وداع کرد و این طواف واجب ست بر غیر اهل مکه نزد امام ابو حنیفه و امام احمد و صحیح از مذهب شافعی نیز همین ست از جهت
حدیثی که احمد و مسلم از ابن عباسؓ آورده که گفت بودند مردم که میرفتند بهر جانب پس گفت رسول خدا صلے الله علیه و
آله وسلم که نفر نکند هیچ یکے تا آنکه باشد آخر عهد وے به بیت و این حدیث صحیح ست بلکه بعض گفته اند که مشهور ست
واگر فوت شود جبر کرده شود بدم و نزد امام مالک سنت ست و چیزی نیست در ترک او و فرض نیست باتفاق و درین
طواف رمل نه کرد ولیکن رکعتین طواف کرد چه آن وظیفه طواف ست مطلقاً واجباً کان او نفلاً و بخاری از زهری
بطریق تعلیق آورده که گفت طواف نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز مگر آنکه گذارد برائے وی رکعتین و
آثار صحابه نیز همچنین آمده و بعض گفته اند که نماز فرض بعد از طواف کفایت میکند از ان اما اتباع در انست و طواف
وداع اگرچه واجب ست ولیکن از حائض ساقط ست اگر طواف زیارت کرده است و در صحیحین از عائشه آمده که درین روز
صفیه حیض کرد خبر بحضرت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم رسید فرمود نگاهداشت ما را یعنی ما را چند روز باید ایستاد و توقف
کرد تا وی پاک شود و طواف وداع بکند پیشتر فرمود طواف افاضه کرده است گفتند بلے یا رسول الله کرده است فرمود
پس حاجت نیست که طواف وداع کند و عائشهؓ چون عمره نگذارده بود گفت من در نفس خود دغدغه می یابم که شما حج و
عمره باز گردید و من تنها حج گذارده باشم بی عمره مرا اجازت ده که عمره بگذارم پس درین شب رغبت کرد که عمره بگذارد
او را اجازت داد و برادر او را عبد الرحمن با وی فرستاد تا تنعیم که بیرون حرم ست و شرط ست که احرام عمره از بیرون حرم
بود رفتند و احرام بست و بمکه آمد و عمره تمام کرد و هنوز شب تمام نشده بود که از اعمال عمره فارغ شد و بمحصب رجوع کرد پیغمبر
صلے الله علیه وآله وسلم فرمود فارغ شدید گفتند آری پس ندا فرمود برحیل و همه رحلت کردند پیغمبر صلے الله علیه وآله
وسلم بطواف وداع رفت و از انجا از اسفل مکه از کدی بضم کاف مقصوراً نزد باب شبیکه بضم شین معجمه و فتح با مصغراً بمدینه روان شد
برخلاف راهی که بآن در آمده بود که اعلاے مکه باشد بعادت شریف وے که در اختلاف طریق در آمدن و برآمدن
بود و نکات و وجوه آن در فصل نماز عید گذشت و بعض در اینجا گفته اند در آمدن از جانب علو برائے تعظیم
مکان و اعلاے شان وے بود و برآمدن از جانب سفل بجهت تحزن بر فراق بیت کرد و گویند که سنت
ابراهیم علیه السلام نیز این چنین بود و مصنف کلامے متعلق بنزول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمحصب
که مقدم برین کلام ذکر بایست کرد اعاده کرده فصل را بدان تمام کرد و گفت و در تحصیب یعنی نزول آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم در محصب اختلاف ست علما را بعض میگویند امری اتفاقی بود که ابو رافع اتفاقاً خیمه آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را آنجا زده از آداب و سنن حج نیست و مذهب ابن عباسؓ برین ست گفته است
التحصیب لیس بشئ یعنی فرمود آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در محصب چیزے داخل مناسک حج

نیست اما ہو منزل نزلہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وی منزلی بود کہ اتفاقا فرود آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم ورویٰ رواہ البخاری ولیکن پوشیدہ نیست کہ چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزول کرد دروے
اگرچہ نہ بر سبیل تنسک وتعبد بود اتباع وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مستحب ومستحسن باشد وآوردہ اند کہ خلفاے
راشدین رضوان اللہ علیہم اجمعین نیز آن را میکردند وامام محمد در موطا می آرد کہ امیر المومنین عمر میگزارد ظہر و عصر و مغرب
وعشا را بمحصب پسترمی درآمد بمکہ را در شب وطواف میکرد بہ بیت ومیگوید کہ این بہتر ست واگر نکند ہم لازم نمی آید
چیزے بروے وقول ابی حنیفہ اینست انتہی وغالب آنست کہ توقف واہمال آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
تا وقت عشا بجہت انتظار عائشہ بود تا اگر این نمی بود شاید کہ وقوف کمتر ازین نیز میکرد وچون این بندۂ ضعیف
عبد الحق بن سیف الدین دہلوی قادری صاحب این تالیف در خدمت شیخ اجل امام اکرم عبد الوہاب المتقی القادری
الشاذلی رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعۃ از منی بمحصب آمد نماز ظہر درین مقام گذاروند وبخواب رفتند ونماز دیگر نیز ادا یافت
شیخ فرمود اکنون بر آئید اینقدر در احراز سعادت اتباع درین باب کافی ست وفرمودند کفی بزائد انشاء اللہ تعالے
وبعضی میگویند از سنن حج وتمام مناسک است چہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در منی فرمود انا نازلون غدا بدرستی کہ ما
فرود آئیند گانیم فردا انشاء اللہ تعالی بخیف بنی کنانہ حیث تقاسموا علی الکفر آنجا کہ بیکدیگر سوگند خوردہ وعہد گرفتہ بودند
کافران بر کفر ومراد بخیف بنی کنانہ ہمین محصب ست چہ قریش وبنی کنانہ آنجا میان خود سوگند خوردند وعہد
بستند کہ با بنی ہاشم وبنی المطلب این چنین ست در نسخہاے کتاب ودر بعض روایات بنی عبد المطلب یافتہ میشود
واول صحیح تر ست ومطلب برادر ہاشم ست عم عبد المطلب آمیزش نکنند ومناکحت ومواصلت ومبایعت ننمایند
تا آنوقتیکہ رسول علیہ السلام را تسلیم ایشان کنند وتحقیق وتفصیل این مبحث در اواخر کتاب در فصل جہاد وآداب آن
بیاید انشاء اللہ تعالی وحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنزول در محصب قصد کرد کہ شعائر اسلام ظاہر کنند دران
محل کہ ایشان شعائر کفر ظاہر کردند وشکر نعمت وفضل حق کہ او را اعطا کرد بجا آرد وطبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آوردہ
کہ گفت از سنت ست نزول بابطح در شبانگاہ روز نفر ونیز امر میکرد وسنے تحصیب در شب نفر در ہدایہ میگوید کہ اصح
آنست کہ نزول درین مکان سنت ست واز مناسک حج ست زیرا کہ نزول آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین
مکان تعبد بود واز براے نمودن مشرکان لطف صنع وکمال قدرت حق را جل وعلا کہ باوی کرد وبعد ازان سنت شد
چنانکہ رمل در طواف کرد از براے اظہار جلادت وشجاعت مر مشرکان را پس ازان سنت شد انتہی واللہ اعلم فصل در
دخول خانہ کعبہ ووقوف در ملتزم بعد از طواف وداع جماعتی از علما وفقہا بر آنند کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
در حالی کہ حج کرد در اندرون کعبہ رفت ورفتن باندرون کعبہ از سنن حج ست اما احادیث وآثار دلالت بران میکنند
کہ دخول وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در کعبہ درین سال کہ حج کرد نبود بلکہ در سال فتح مکہ بود کہ سال ہشتم از ہجرت ست
ودر بعض روایات صحیحین ثابت ست کہ ابن عمر گفت دخل رسول اللہ در آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یوم فتح مکہ
در روز فتح مکہ علی ناقۃ لاسامۃ سوارہ بر ناقہ کہ مر اسامہ بن زید را بود حتی اناخ بفناء الکعبۃ تا آنکہ بنشاند ناقہ را در صحن
خانہ کعبہ فدعا عثمان بن طلحۃ پس خواند آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عثمان بن طلحۃ را الیاتے بالمفتاح تا بیارد کلید
مر کعبہ را فجاء بہ ففتح پس آورد عثمان بن طلحہ کلید را وبکشاد در کعبہ را فدخل النبی پس در آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

درون کعبه عثمان بن ابی طلحه بن عبد العزی الحجبی بفتح حای مهمله وجیم والآن ایشان را شیبی میگویند نسبت بشیبه که برادر ابن عثمان بود ومفتاح کعبه از عهد قدیم بر دست ایشان بود وچون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم للفتح مکه آمد عباس بن عبد المطلب التماس کرد که مفتاح کعبه او را عطا نماید و منصب سدانت کعبه را با سقایه برای وی جمع کند پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم علی مرتضی را بفرستاد تا مفتاح را از دست عثمان کشیده آورد پس این آیت نازل شد ان الله یأمرکم ان تردوا الامانات الی اهلها علی مرتضی را فرمود تا مفتاح را هم بعثمان بسپارد و با وی عذر خواهی کند چون علی مفتاح را نزد وی برد وی گفت بزور بردی وایذا کردی واین نرمی وعذر خواهی چیست علی فرمود قرآن در شان تو نازل شده واین آیت را بر وی برخواند عثمان ایمان آورد وگفت اشهد ان محمدا رسول الله پس جبرئیل آمد وگفت تا این بیت بر روی زمین برپاست مفتاح وسدانت در اولاد ایشان ست تا روز قیامت وچون عثمان وفات یافت کلید را به برادر خود که شیبه نام داشت بسپرد وعثمان را پسری نبود ودر روایت مسلم آمده که چون کلید را از عثمان طلبید عثمان نزد والدهٔ خود رفت تا کلید از دست او بستاند ووالده اش از دادن ابا آورد عثمان گفت والله کلید میدهی واگرنه شمشیر از کمر خود می کشم پس کلید از دست مادر گرفت وبحضرت آورد وحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدست مبارک خود بگشاد وابن سعد در طبقات خود از عثمان بن طلحه آورده که گفت عادت در جاهلیت چنان بود که در کعبه را جز در روز دوشنبه وپنجشنبه نمی کشادند روزی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد من آمد والتماس در کشودن کرد تا با جماعه در کعبه درآید من با وی درشتی کردم وسخت گفتم وی صبر کرد وحلم ورزید پس گفت یا عثمان زود باشد که این مفتاح را در دست من بینی تا هرجا که خواهم آنرا نهم من گفتم مگر قریش دران روز هلاک شوند وخوار گردند از آن روز این کلمه در دل من نشست که رجوع امر وی خواهد بود وچون روز فتح آمد گفت یا عثمان کلید بیار آوردم واز دست من بستد وهم بدست من داد وگفت بگیر تا روز قیامت نستانند او را از دست شما مگر ظالمی وفرمود یا عثمان امین میگیرم شما را به بیت خدا بخورید از انچه برسد به شما ازین بیت یا عثمان گفته بودم ترا که روزی بینی که این کلید در دست من ست وی نهم آنرا در دست هر که خواهم گفتم بلی اشهد انک رسول الله وبالجمله آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درون کعبه درآمد واسامه وبلال وطلحه نیز با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآمدند فاجافوا علیهم الباب ملیا پس بر بستند در خانه کعبه را ساعتی مدید از زمان ثم فتحوه پس ترکشادند در را فبادرت الناس پس مبادرت کردم من مردم را وزود رسیدم بایشان قال گفت ابن عمر فوجدت بلالا علی الباب پس یافتم بلال را بر در فقلت پس گفتم این صلی رسول الله کجا نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در درون کعبه قال بین العمودین المقدمین گفت میان دو ستون پیش ودر روایتی آمده که گردانید یک عمود را از دست چپ خود ودو عمود را از دست راست وسه عمود را پس پشت خود وبود خانه کعبه دران روز بر شش عمود ودر تاریخ مکه مذکورست که معاویه از ابن عمر پرسید که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درون کعبه گفت بگردان میان خود ومیان دیوار دو ذراع یا سه وگویند که چون کسی خواهد که قدم بر قدم مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بایستد بر سه ذراع از دیوار بایستد واگر کمتر ازین باشد زانو ها یا دستها یا روی او در مکان قدم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد یعنی از در که درآید راست بجانب دیوار کعبه برود ودرین مقام بایستد قال گفت ابن عمر نسیت ان اساله کم صلی فراموش کردم

که بپرسیدم بلال راکه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چند رکعت گذارد واین حدیث صریح ست درآنکه دخول بیت آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سال فتح مکه بود واگرچه در بعض روایات صحیحین مطلق آمده بی تقیید بحج یا بفتح چنانکه
صاحب مشکوة آورده است ولیکن بقرینهٔ روایات صریحه در تقیید آن بفتح محمول بران خواهد بود والله اعلم وآن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از درآمدن فرمود که انی دخلت البیت بدرستی که من درآمدم خانهٔ کعبه را
وددت ان لم اکن فعلت ودوست میدارم که کاشکی نمیکردم این کار را ونمی درآمدم انی اخاف ان اکون اتعبت
امتی من بعدی زیراکه من میترسم که در مشقت اندازم امت خود راکه درآمدن درکعبه بعد از من سنت شود ودران تعب
کشند ترمذی وابوداود از عائشه رضی الله عنها آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نزد من
خوشحال پس ازان بازآمد غمگین پرسیدم یا رسول الله چه شد که مسرور بیرون رفتی ومحزون بازآمدی فرمود کعبه
اندرون درآمدم واگر پیش ازین میدانستم آنچه اکنون دانستم درنمی آمدم می ترسم که امت من در تعب افتند وعائشه
درخواست کرد که درکعبه دررود فرمود که در حجر بکسر حای مهمله وسکون جیم جائی ست در جانب شمال کعبه واو را حجر ازان
گویند که وی مهجور ومتروک گشته از درون خانه وبیرون افتاده ازان دو رکعت بگذار که همچنان ست که درکعبه گذاردی
زیراکه وی در اصل داخل بیت ست بعد ازان بیرون افتاده واین قصهٔ عائشه رضی الله عنها نیز دلیل ست برآنکه دخول کعبه در سال فتح
مکه بود زیراکه این درخواست وی درین سال بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که گفت وی رضی الله عنها که نذر کرده بودم که چون پروردگار
تعالی کعبه را بر رسول خود فتح کند شکرانهٔ آن را دو رکعت درون خانه کعبه بگذارم وچون فتح شد اذن بوفای آن نذر
از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درخواست کردم فرمود در حجر بگذار که وی در اصل بنای ابراهیم علیه السلام داخل
خانه است وقوم تو بیرون کردند او را وقتیکه بنا کردند کعبه را الحدیث وچون مقصود مصنف درین فصل اثبات همین بود
که قضیهٔ درآمدن درکعبه در سال فتح بوده بهمین قدر از بیان اکتفا کرد وبروایت بلال که مثبت نماز گذاردن ست
درکعبه وراجح ست اقتصار نمود وبذکر روایت اسامه که نفی نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درکعبه میکند تعرض
نکرد واختلاف بین المحدثین وتطبیق آنها را بیان نفرمود پس بدانکه بخاری ومسلم از ابن عباس روایت کرده اند که
گفت خبر داد مرا اسامه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون درآمد اندرون بیت دعا کرد در همه نواحی آن ونگذارد نماز
در وی تا بیرون آمد وچون بیرون آمد بگذارد در پیش بیت وفرمود هذه القبلة وهم بخاری ومسلم از ابن عمر آورده
که گفت گفت مرا بلال بگذارد چنانچه در متن مذکور شد واز اسامه نیز روایت کرده شده است که گفت بگذارد اکنون در
جمع وتطبیق میان دو روایت اسامه چنانکه در مواهب لدنیه از احمد وطبرانی آورده گفته اند که اسامه آنجا که اثبات کرد
اعتماد نمود بر غیر خود وآنجا که نفی کرد اعتماد نمود بر علم خود پس حاصل آن شود که گفت میگویند نماز گذارد اما من ندیدم فلا
تناقض وامام نووی گفته که اجماع کرده اند اهل حدیث بر اخذ بروایت بلال زیراکه وی مثبت ست وخبر مثبت مقدم ست
بر خبر نافی زیراکه وی زیادت علم ست که با نافی نیست کما تقرر فی اصول الفقه وتوانند که چون درکعبه درآمدند ودربستند
هرکس در ناحیهٔ بایستاد ومشغول بدعا گشتند اسامه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در دعا دید پس مشغول
شد اسامه در ناحیهٔ از نواحی بیت وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ناحیهٔ دیگر وبلال چون قریب بحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بود نماز گذاردن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بدید واسامه چون در ناحیهٔ دیگر مشغول بود ندید

و نماز خفیف بود و در بسته اگر یکی که نزدیک بود و دید و دیگری که دور بود ندید و ور نا شد و بعض گفته اند که اسامه را
آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم بکارے بیرون فرستاده بود وازان ندید و مؤید این ست که ابو داؤد وطیالسی از
اسامه می آرد که گفت درآمدم بار رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم پس دید آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم صور
منقوش در دیوار کعبه پس فرستاد مرا تا دلوے از آب زمزم بیارم آب آوردم و بدان آب آن صور تهارا شست
ومحو گردانید کذا فی فتح الباری واما وقوف در ملتزم و آن ما بین حجر اسود و باب کعبه را گویند زیرا که التزام می کنند
آنرا وے چسپند بدان ومسافت ما بین آن یکباع ست چنانکه یک کف دست بر در باشد و دیگرے بر حجر
و بسنن ابو داؤد از عبد اللہ بن عمر رضی روایت میکند که پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم را دیدم که میان رکن یعنی رکن اسود
که حجر اسود در وست و در کعبه ایستاد و در روے وسینه را بر دیوار کعبه نهاد و هر دو ذراع و هر دو کف مبارک را بر
دیوار کعبه بسط کرد و چون این را مطلق در وقت وداع کعبه روایت کرده اند بی تقیید بحج یا روز فتح این احتمال دارد
که در سال فتح بوده باشد و همانا که در هر دو سال بوده چه مجاهد و شافعی و جماعتی از اعلام علما میگویند مستحب است
که بعد از طواف وداع در ملتزم بایستد و دعا کند چه هیچ آفریده دران محل حاجتی را از حضرت رب العزة نخواست
الا که حاجت وی روا باشد باین نقل بودن وے در حج تائید میابد اما وجود وے در فتح بر احتمال ست و چون
نماز صبح بگذارد در برابر کعبه و دران نماز سوره والطور خواند بجانب مدینه روان شد و مستحب ست که در وقت وداع کعبه
بر سر زمزم روند و سیراب گردند و روایت کرده اند که آنحضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم این چنین کرد و بنفس نفیس خود
دلوی ازان برکشید و بخورد و لقیهٔ آنرا در چاه انداخت و در وقت وداع پای پس برود متحسرا متباکیا کذا فی الهدایه
و چون آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم در راه مدینه بمنزلے رسید که آن را روحا میخوانند در شب جمعی از سواران را
دید بر ایشان سلام کرد و پرسید چه کسانید گفتند ما مسلمانانیم شما چه کسانید گفت من رسول خدایم زنی پیش آمد و کودک
خود را از محفه برداشت و پیش آورد و گفت یا رسول اللہ این طفل را حج درست باشد فرمود آری او را حج باشد و
ترا که تعهد و تربیت وی میکنی نیز ثوابے باشد یعنی اگرچه حج برو ے واجب نیست و بدان مکلف نه و لیکن اگر بکند
صحیح ست چنانچه حکم سائر عبادات صبی ست و صبی اگر در حالت صبا حج کند بعد از بلوغ حج واجب گردد و همچنین عبد
بعد از حریت بخلاف فقیر بعد از غنا چون آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم بذی الحلیفه رسید شب آنجا اقامت
فرمود چنانچه وقت آمدن نیز فرموده بود و صباح بمدینه روان شد اینجا نیز بعض گفته که نزول وی صلی اللہ علیه و
آله وسلم در ذی الحلیفه اتفاقی بود نه بقصد و صحیح آنست که بقصد بود تا مدینه را بشب نه درآید و عادت شریف در قدوم
آوردن بمدینه وقت چاشت بود و از قدوم آوردن بخانه در شب نهی میفرمود و دوست میداشت که مسافر بعد از
قدوم بشیر خبرے بخانه بفرستد تا اهل خانه استعداد و تهیهٔ قدوم وی بکنند چون مدینه را دید بتصور عظمت و کبریاے الٰهی و ظهور
آثار قدرت نامتناهی وی عز و علا و مشاهدهٔ انوار و اسرار این بلدهٔ طیبه و ملاحظهٔ شرف و بزرگی این مقام عالی
سه بار تکبیر گفت و بعد ازان بسنت مستمرهٔ خود که در وقت درآمدن ببلد داشت و بشکرانهٔ اعانت و نصرت و اکمال
دین و اتمام نعمت و رجوع بخیر و عافیت و وصول بمقر امن و سلامت گفت لا اله الا اللہ وحده لا شریک له له الملک وله
الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق اللہ وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب

وحده پس در مدینه درآمد والحمد لله علی اتمام النعمة ونعمة الاتمام

فصل + در بیان ذبائح +

بدانکه ذبائح که جمع آن از این حیثیت که ذبح ست قربت وطاعت حاصل آید سه نوع ست یکی هدی ست که او را بحرم اهدا نماید همراه برند یا بفرستند دیگر اضحیه که آن را روز عید اضحی قربانی کنند دیگر عقیقه که از برای مولود ذبح کنند اگر گفته شود که آیا نیست که چون ذبح کنند و بفقرا تصدق نمایند قربت حاصل شود و حال آنکه این نه هدیست و نه اضحیه و نه عقیقه جوابش آنکه اشارت کردیم که مراد حصول قربت بنفس ذبح ست و از آن حیثیت که ذبح ست و در صورتیکه ذکر کرده شد نه چنین ست چه اگر قیمت او را دادی نیز قربت که بجهت مواسات فقراست حاصل شدی فافهم و مصنف از برای بیان هر یکی از ینها فصلی علحده عقد کرد اول برای هدی و گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از برای هدی هم گوسفند فرستاد و هم شتر و از جهت امهات مؤمنان گاو را هدی کرد چنانچه گذشت و ادنای هدی شاة ست و اعلی شتر و گاو و چون بحج میرفت هدی را برابر می برد چنانچه سابقًا معلوم شد و هرگاه که بعمره رفتی هم هدی را برابر بردی و سالی که اقامت بودی هدی را در صحبت دیگران بمکه فرستادی اما دران حالت چیزی از آنچه بر محرم حرام شود بر وی حرام نشدی یعنی اگر خود اقامت کردی و هدی بدست دیگران فرستادی محرم نشدی و احکام احرام بجا نیاوردی چنانچه در صحیحین از حدیث عائشه رض آمده که گفت یافتم من قلادهای بدن پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بدست خود پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تقلید کرد و اشعار نمود و اهدا کرد آنرا بحرم و حرام کرده نشد بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چیزی از آنچه که حلال کرده شد مر او را و طیبی گفته که این اهدا بدست ابوبکر صدیق رض بود که در سنه تاسع پیش از رفتن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحج رفت و در حدیث دیگر از صحیحین صریح آمده که گفت عائشه رض یافتم من قلاده بدن نبی را صلی الله علیه وآله وسلم از پشم رنگین که نزد من بود و فرستاد آن را همراه پدر من و این باتفاق ست میان علما نعم اختلاف ست که بتقلید هدی محرم میگردد یا نه نزد امام ابوحنیفه میگردد همچنانکه بتلبیه ولیکن اگر همراه خود برد و سوق کند اما اگر بدست دیگران بفرستد نه و طیبی گفته است که ابن عباس فتوی داد مر آن را که هدی فرستاد و خود نه رفت بوجوب احکام احرام تا برسد هدی بمکه و نحر کرده شود و این قول که عائشه رض فرمود اشارت کرد برد قول ابن عباس و عادت آن داشت که چون گوسفند هدی باشد تقلید کند و در گردن آن چیزی بیاویزد که علامت هدی باشد چنانچه در صحیحین از عائشه رض آورده که گفت اهدی کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم یکباری غنم را پس تقلید کرد آنرا و نزد امام ابوحنیفه تقلید غنم مسنون نیست و حدیثی درین باب نیز نقل میکند که فرمود لا تقلد الغنم و ترمذی نیز حدیثی در تقلید غنم هدی آورده و گفته که عمل برین ست نزد بعض اهل علم از صحابه و غیرهم که قائل اند بتقلید غنم و ازین عبارت معلوم میگردد که بعضی از ایشان قائل نیستند بدان پس مذهب ابی حنیفه موافق قول این بعض ست ولابد چنان بعضی از صحابه برین باشند و این امری نیست که باجتهاد دریافته شود بسماع از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواهد بود و چون شتر هدی کردی هم تقلید بودی و هم اشعار که شق سنام بعیرست بطعن و بیان آن از پیش کرده شد و التحقیق خلاف ابوحنیفه درین اشعار نیز کردیم و مصنف ذکر تقلید و اشعار بقر نکرد و اشعار مخصوص به بدنه است و بدنه نزد غیر امام ابوحنیفه نام شترست و نزد امام ابی حنیفه شامل بقره نیز هست ولیکن چون در هدی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بقر نبود مصنف گفت و چون هدی را بدست دیگری فرستادی او را امر فرمودی که هرچه از آن بر هلاک مشرف شود آنرا ذبح کنند

بعد از ان نعل وی را که قلادهٔ اوست بخون وی بیالاید و رنگ کند و بر صفحهٔ وی زند تا علامت باشد بر آنکه وی هدی است
و نخورد از وی کسی از ان جماعت که وی رفقای وی باشند گوشت وی را نخورد و چنانکه مسلم از ابن عباس آورده و نه اغنیا و نه
فقرا چنانکه ظاهر اطلاق حدیث ناظر بران ست بلکه اگر جمعی اجنبی حاضر شوند گوشت آنرا بر ایشان قسمت کنند و این قول
شافعی و احمد و اسحق ست و نزد ایشان هر که بخورد ضمان دهد بهمان قدر که بخورد و نزد امام ابو حنیفه ناخوردن مخصوص
باغنیاست و اطلاق حدیث نیز محمول بران ست چه تصدق بر فقرا بهتر ست از ان که آنرا برای سباع بگذارند و آنها میگویند
که اهل بوادی در دنبال ایشان میرسند و منتفع می شوند و لیکن این محتمل ست یقینی نیست و نیز این حکم مذکور نزد امام
ابو حنیفه مخصوص ست بهدی تطوع و اگر واجب بود بجای آن هدی دیگر گیرد و این مذبوح را هر چه خواهد کند بخورد یا بفروشد
یا تصدق کند و زرکشی درین باب اثری از ابن عباس نقل کرده و مختار از مذهب امام احمد همین ست و در حدیث
ابن عباس که مضمون آن در متن مذکور ست حمل هدی بر تطوع کرده و لیکن نزد ایشان حکم واجب معین چنانکه گوید
نذر کردم این هدی معین را حکم تطوع نیست بخلاف آنچه بر ذمه واجب است از غیر معین چنانچه بر قارن و متمتع و طیبی
میگوید که این در آنست که واجب گردانیده است بر نفس خود و اما اگر تطوع باشد نحر کند و نخورد زیرا که بمجرد تقلید از ملک
نمی برآید و این مذهب شافعی و جماعهٔ از اهل علم ست و نیز بعض مالکیه جائز نیست اصلا نه در تطوع و نه در واجب انتهی
و شتر و گاو را از هفت کس هدی میکرد و این متفق علیه است میان ائمه و احادیث صحیحه بسیار درین باب وارد یافته
و در حدیث ترمذی و نسائی اشتراک سبعه در بقره و عشره در ابل آمده و گفته که قول اسحق همین ست و لیکن گفته که این حدیث
غریب ست نمی شناسیم او را مگر از وجه واحد و در هدایه از امام مالک آورده که اگر اهل بیت واحد زیاده بر هفت کس باشند
یکی کافیست اما از اهل دو بیت جائز نبود و مباح میداشت رکوب هدی را در وقت حاجت آن مقدار که مرکوب دیگر بیابد
در صحیحین از ابی هریره آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید که میراند بدنه پس فرمود سوار شو آنرا گفت
این بدنه است فرمود سوار شو آنرا گفت بدنه است فرمود سوار شو ویلک شک راوی ست که این کلمه را در کرت ثانی فرموده
یا ثالث و ترمذی از انس بن مالک آورده که در کرت ثالث فرموده یا رابع ویحک یا ویلک و گفت هذا حدیث حسن صحیح
و گفت رخصت کرده اند قومی از اهل علم از صحابه و غیرهم در رکوب بدنه اگر احتیاج سواری باشد و این قول شافعی و احمد
و اسحق ست و بعض گفته اند سوار نشود مادام که مضطر نشود بدان انتهی و قول امام ابو حنیفه همین ست و در هدایه میگوید که هر که
سوق کرد بدنه را پس مضطر شد بسواری سوار شود و اگر مستغنی ست سوار نشود زیرا که چون آنرا خالص لله ساخت صرف
عین آن یا منافع آن بنفس خود مناسب نباشد مگر نزد احتیاج و آنچه در حدیث آمده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله
و سلم امر کرد بسواری آن محمول بر حالت عجز و احتیاج ست و اگر سوار شد و بسبب سواری وی بدان نقصانی راه یافت بر دست
ضمان آن نقصان و اگر هدی شیری داشته باشد نه دوشد و آب سرد بر پستان وی بپاشد تا شیر منقطع گردد و این بر تقدیری
که نزدیک بود بوقت ذبح و اگر دور باشد بدوشد و تصدق کند و اگر بحاجت خود صرف کند ضمان دهد انتهی و شتر را ایستاده
و دست چپ بسته نحر میکرد و در وقت نحر تسمیه و تکبیر میگفت و چون گوسفند را ذبح کردے پای مبارک بر صفحهٔ گوسفند نهادی
سنت در ابل نحر ست ایستاده و دست چپ بسته نیزه زدن میان حلقوم و سینه که آنرا لبه گویند و در بقر و غنم ذبح ست
خوابانده بر جانب چپ پای کشاده و در صحیحین از ابن عمر آمده که وی بر مردی گذشت که نشانده بود شتر را و نحر میکرد

گفت نحر کن این را ایستاده و پای بسته چنانکه سنت محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم و در صحیح بخاری آمده که ذبح کرد
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو کبش شاخ دار را و نهاد پای خود را بر صفحه آنها و تسمیه کرد و تکبیر گفت و در روایتی گفت
بسم الله والله اکبر و اگر شتر را ذبح کنند نیز جائز ست ولیکن نحر در ابل افضل ست از جهت موافقت فعل رسول الله صلی الله علیه و
آله وسلم و مباح کرده ست ما را که از هدی و ضحایای خویش بخورند و ترزود کنند در غیر صورت مذکوره سابقا و در ابتدای اسلام
که در مردم تنگی و احتیاج بود نگاه داشتن گوشت قربانی بعد از سه روز حرام و منهی عنه بود و در آخر چون وسعتی و فراخی
در میان آمد رخصت کرد در آن و فرمود بخورید و بخورانید و ذخیره کنید کذا جاء فی الصحیحین و نزد امام ابوحنیفه جائز ست
اکل از هدی تطوع و تمتع و قران زیرا که اینها دم نسک اند پس روا باشد خوردن از آن بمنزله اضحیه و بصحت رسیده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بخورد از لحم هدی خود و بنوشید از شوربای آن چنانکه گذشت ولیکن از هدایای دیگر که از
کفارات جنایت ست جائز نبود و آنکه از حدیث ناجیه اسلمی آمده که فرمود نخوری تو و رفیقان تو از آن چیزی در هدایا بود
که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در احصار حدیبیه بعث کرده بود کذا فی الهدایه و گوشت هدی را گاه قسمت
میکرد و گاه میفرمود که هر کرا حاجت ست برای خود قطع کند ابوداؤد از عبد الله بن قرط آورده که گفت چون نحر کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم شتران را و بیفتادند آنها بر زمین تکلم کرد بکلمه خفیه که نفهمیدم من آنرا پس سوال کردم از آن کسیکه
در پهلوی وی بود که چه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت فرمود هر که خواهد قطع کند برای خود قطعه
از آن و مصنف میگوید که بعض علما ازین قول حضرت صلی الله علیه وآله وسلم استدلال کرده اند بر جواز نهب و غارت
در نثار یعنی اگر کسی مالی را نثار میکند افتادن در آن و غارت کردن آن جائز باشد ولیکن پوشیده نماند که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم رخصت و اباحت فرمود اگر مقصود جواز غارت ست بی اذن این استدلال تمام نیست و اگر
باذن ست هیچ اشکال نه و هر هدیی که در عمره برابر بردی و بمکه رفتی و عمره گذاردی در مروه نحر کردی بخلاف آنکه محصر شد
در حدیبیه که همانجا نحر کرد ولیکن نحر البته در حرم باید و حدیبیه بعض او حرم ست و بعض او حل و هدیی که در حج بودی
در منی نحر کردی چنانکه گذشت و این خود یکبار بیش نه بود در حدیث آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بمنی هذا المنحر و کل منی منحر و گفت در عمره هذا المنحر یعنی مروه و کل فجاج مکة منحر و همه کوچهای مکه و راههای او منحر ست
اخرجه مالک فی الموطا و اشارت هذا المنحر در منی بمکان مخصوص ست که منحر النبی ست و شک نیست که نحر در آن مکان
افضل خواهد بود از غیر آن و ابن عمر میفرستاد هدی خود را از مزدلفه در آخر شب تا آورده شوند در منحر النبی و نحر کرده شوند
در آنجا و اصل مکان برای نحر هدایا حرم ست و در خصوص این امکنه اولی و افضل و اما هدی نذر جائز ست نحر و ذبح آن
در هر مکان و هرگز نحر هدی نکرد الا بعد از نماز عید و پیش از روز عید هم هدی را نحر نکردی و این طریق اولی ست
و هرگاه در روز نحر پیش از نماز عید جائز نداشت پیش از روز نحر نیز جائز نخواهد بود و نزد امام ابوحنیفه جائز ست
ذبح دم تطوع پیش از روز نحر و رسانیدن بحرم کافی ست و در روز نحر افضل اما دم متعه و قران مخصوص بروز نحر ست زیرا
که آن دم نسک ست پس مخصوص بود بروز نحر چنانکه اضحیه و نزد شافعی دم تطوع جائز نیست مگر در روز نحر و این امور
که مذکور میشوند اینچنین بود در روز عید اول رمی جمرة العقبه دیگر نحر دیگر حلق دیگر طواف و حکم فوت این ترتیب در سابق
مذکور شد فتذکر فصل در قربانی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اختلاف ست ائمه را که قربانی واجب ست یا سنت

مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه آنست که واجب ست بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و بروایتی از ابی یوسف سنت
موکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد نیز همچنین ست و در روایتی از وی واجب ست بر غنی و سنت ست
بر غیر وی و در رسالهٔ ابن ابی زید که در مذهب مالک ست گفته که سنت واجبه است بر کسی که استطاعت دارد آنرا آیا
واجبه موکده مراد داشته یا بسنت طریقهٔ مسلوک در دین و این معنی قریب ترست و دلیل وجوب حدیثی ست که ترمذی
و ابو داود و نسائی از محنف بن سلیم آورده که گفت بودیم ما با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم واقف بعرفات پس
شنیدم که میگفت ایها الناس بر هر بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب ست و در هدایه آورده که آن حضرت
فرمود صلی الله علیه و آله وسلم هر که دریافت غنا و تضحیه نکرد پس نزدیک نیاید مصلاے مارا و این چنین تشدید و
تاکید جز در واجب نیاید و قول حق سبحانه فصل لربک وانحر نیز دلیل آن می آرند که مراد بصلوة عید اضحی و نحر اضحیه
است بدلیل صیغهٔ امر و بدلالت ترتیب و تفریع آن بر عطاے کوثر که اجل نعم و اعظم عطایاے آلهی ست و
مراد بدان خیر کثیر ست در دنیا و آخرت و اما دلائل سنیت حدیث زید بن ارقم ست که احمد و ابن ماجه آنرا روایت
کرده که پرسیدند یا رسول الله این اضحیه چیست فرمود سنت ابیکم ابراهیم و دارقطنی از ابن عباس آورده
انفاق کرده نشد مال در چیزی که افضل از نحیرهٔ روز عید باشد و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در وقت
اضحیه خود فرمود این اضحیه از من و از هر کسی که اضحیه نکرده از امت من رواه احمد و ابو داود والترمذی پس معلوم شد
که دران کسی هست که اضحیه نکرده است و اضحیه آن حضرت صلی الله علیه وسلم ورا کافی ست و این احادیث نزد
تامل نص در عدم وجوب نیست مگر آن حدیث که دارقطنی از ابن عباس آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم
فرمود سه چیزست که برمن فرض ست و شمارا تطوع وتر و نحر و رکعتین فجر اگر بثبوت و صحت پیوندد این حدیث و بالجمله
فعل آن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم دائمی بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هرگز ترک اضحیه نکردے
ترمذی از ابن عمر آورده که گفت اقامت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بمدینه ده سال و تضحیه میکرد و اضحیه
بضم همزه و کسر آن و تخفیف یا و تشدید آن جمع اضاحے بتشدید و تخفیف یا آنچه ذبح کرده شود از چارپایها بعد از
نماز عید اضحی تقربا الی الله از آنچه جائز ست ذبح آن دران و تسمیهٔ روز عید باضحی از جهت مشروعیت صلوة ست
دروی نزد ارتفاع نهار و شرعیت ذبح بعد از وی و گوسفند دنبه دار را ذبح کردے یعنی اگر گوسفند قربانی کردی این قسم
کردے از جهت جودت و نفاست وی و ذبح بعد از نماز عید کردے و میفرمود هر کس که پیش از نماز عید ذبح کرد اعاده
کند یعنی بجای آن دیگر ذبح کند چه آن عبادت نیست بلکه گوشتی ست که براے اهل خویش حاصل کرده و احادیث
صحیح درین باب بسیارست و در هدایه میگوید که وقت اضحیه میدر آید بطلوع فجر از یوم نحر و لیکن جائز نیست مر شهریان را
مگر بعد از گذاردن امام نماز عید را اما اهل سواد و روستا را بعد از طلوع فجر جائز ست زیرا که بر ایشان نماز عید نیست
و عدم جواز جهت خوف فوت نماز ست بسبب تشاغل بذبح و این معنی مخصوص بشهری است و میگوید اگر مضحی
در شهر باشد و اضحیه در سواد جائز ست پیش از نماز بعد از طلوع آفتاب و در عکس این صورت جائز نه زیرا که معتبر
مکان اضحیه است و اگر شهری خواهد که پیش از نماز اضحیه کند بفرستد آنرا در سواد و باین حیله درست افتد و
میگوید اگر نماز عید را جمعی در مسجد محله گذارده اند و هنوز در عیدگاه نگذارده اند جائز ست از جهت صحت آن نماز

ودر مجلس آن بطریق اولی ونزد امام شافعی ومالک وقت آن بعد از ذبح امام ست وپیش از ان جائز نه بود واحادیث
که در اشتراط بعد صلوة بے اشتراط بعد ذبح امام آمده حجت ست برایشان کذا فی الهدایة اما زرکشی حدیثی از جابر بروایت
احمد ومسلم آورده که نماز گذارد با ما پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه وپیشے نمودند جماعه ونحر کردند بگمان آنکه آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نحر کرده است پس امر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که هر که پیش از نحر وے نحر
کرده است اعاده کند نحر دیگر وفرمود نحر نکنید تا نحر نکند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم واین مگر نزد امام ابوحنیفه مخصوص
بزمان نبوت باشد تا ذبامعه صلی الله علیه وآله وسلم پس ائمه دیگر را بران قیاس نتوان کرد ودر مذهب
امام احمد درین باب اقوال مختلفه آمده یکی آنکه بعد از نماز باید پس اگرچه پیش از خطبه بود دیگر آنکه بعد از خطبه نیز باید
چه خطبه بمنزله جزو نماز وملحق بدوست دیگر آنکه بعد از نحر امام نیز باید دیگر آنکه بعد از مضے اینقدر وقت که در وی نماز
یا نماز بخطبه یا نماز وخطبه ونحر امام گنجایش دارد جائز ست زیراکه نماز گاهی پیشتر کرده مے شود وگاہے پستر و
نیز شاید نکنند پس مضبوط ومعتبر مضی آنقدر وقت باشد ومعتبر نزد اکثر اصحاب ایشان همان بعد از نماز ست
چنانچه مذهب امام ابوحنیفه است از جهت کثرت ورود احادیث صحیحه دران وبدان که اضحیه از ابل وبقر وغنم ست واز
غیر آنها جائز نه ونقل کرده نشده از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ونه از صحابه رضی الله عنهم که بغیر این سه نوع از ذبائح تضحیه
کرده باشند ولیکن غنم دو صنف دارد معز که آنرا بز گویند وضان که آنرا میش خوانند وجاموش یعنی گاو میش از
از جنس گاو ست واز جمیع این اقسام تضحیه ثنی جائز ست وثنی از ابل پنجساله را گویند واز بقر دو ساله واز غنم یکساله
این چنین ست در هدایه ومذهب حنفیه اینست وشافعیه تفسیر کرده اند ثنی از غنم را نیز بدو ساله ودر قاموس نیز همچنین
گفته ودر کتاب مذهب مالک ثنی غنم یکساله وثنی بقر سه ساله وثنی ابل شش ساله را گفته ودر مذهب امام احمد نزد
اکثر اصحاب ایشان ثنی غنم یکساله ونزد بعض دو ساله واز بقر دو ساله واز ابل پنجساله ووجه تسمیه ثنی آن گفته اند
که درین عمر ثنایا که دندان پیش ست می اندازد واین وجه را در ابل گفته اند وظاهر در انست که در همه جا بود ومسنه
نیز بمعنی ثنی آمده از سن بمعنی سال یا بمعنی دندان وبالجمله از اقسام این ذبائح برای تضحیه ثنی شرط ست باختلاف
تفاسیر مگر در ضان که جذع از وی نیز کافیست ودر هدایه گفته که جذع از ضان در مذهب فقهاء آن بود که شش ماه
تمام بر وی گذشته باشد وگفته که زعفرانی ذکر کرده است که جذع از ضان نه ماهه را گویند ونزد شافعیه یک ساله
واین بنابر آنست که ثنی غنم نزد ایشان دو ساله را گویند وبقولے شش ماهه نیز آمده ودر مذهب مالک یکساله
وبقولے هشت ماهه وبقولے ده ماهه ودر مذهب امام احمد شش ماهه وبقولے هشت ماهه وبقولی شش یا هفت ماه
وخرقی که از کبار علماء مذهب ایشان ست از اهل بادیه نقل کرده که ضان را جذع آن وقت گویند که پشم وے
ایستاده شود بر پشت وی الحاصل ثنی از جمیع اقسام جائز وکمتر از ان کافی نه مگر در ضان که کافی ست واحادیث
درین باب وارد یافته در جامع الاصول از مسلم وابوداؤد ونسائی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و
آله وسلم ذبح نکنید مگر مسنه را مگر آنکه مسنه دشوار آید بر شما پس ذبح کنید برین تقدیر جذع از ضان را ودر هدایه
در همین حدیث بجای مسنه ثنایا آورده ومعلوم شد که ثنیه ومسنه بیک معنی ست وابوداؤد ونسائی از عاصم بن کلیب
از پدرش آورده که گفت بودیم ما با مردے از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که نام او مجاشع بود از بنی سلیم

پس هزیز و نادر شد وجود غنم پس فرمود وی منادی را که ندا در داد که گفته است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که جذع از ضان وفا میکند بانچه وفا میکند ثنی از وی و ترمذی از ابو کباش آورده که گفت آوردم من غنم بسیار از قسم جذع در مدینه نزدیک عید اضحی پس کاسد شد بر من و نمی خرید هیچ کس پس ملاقات کردم ابا هریره را و پرسیدم ازان گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که می فرمود نیکو اضحیه است جذع از ضان پس هجوم آوردند مردم و بربودند آن همه را از من واز بعض احادیث کفایت مطلق جذع معلوم میشود اما مراد بدان همان جذع از ضان ست بدلیل احادیث دیگر که دران مقید واقع شده واما جذع از معز روا نبود وانچه در صحیحین از حدیث براء بن عازب آمده که گفت تضحیه کرد خال من ابو برده پیش از نماز پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شاة تو شاة لحم ست یعنی نه از اضحیه بنا بر عدم جواز تضحیه پیش از نماز پس گفت ابو برده یا رسول الله نزد من جذعه هست از معز فرمود ذبح کن و جائز نباشد از غیر تو پس ازان فرمود هرکه ذبح کرد پیش از نماز ذبح نه کرد مگر برای نفس خود و هرکه ذبح کرد بعد از نماز تمام شد نسک او و دریافت سنت مسلمین را و چون معلوم کردی انچه ذکر کردم دانستی که قول مصنف که گفت و می فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که از میش یکساله واز غیر میش دو ساله رواست علی الاطلاق درست نیست مگر آنکه بیان را مخصوص بغنم دارد و در جذع ضان را تفسیر بیک ساله کنند و ثنی را بدو ساله ولیکن این بیان قاصر ست فتدبر و مجموع روز عید و سه روز ایام تشریق ایام ذبح ست مذهب امام ابو حنیفه و امام احمد و مالک آنست که ایام ذبح یوم نحر ست و دو روز بعد از وی دهم و یازدهم و دوازدهم و مالک در موطا از ابن عمر آورده که گفت اضحی دو روز ست بعد از روز اضحی و نیز آورده که رسیده است ما را از علی بن ابی طالب مثل آن و زرکشی آورده در شرح خرقی که این قول عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس و ابی هریره و انس ست رضی الله عنهم اجمعین و از امام احمد آورده که گفت منقول ست از بسیاری از صحابه که ایام النحر ثلثة و در روایتی پنج از صحابه مذکورین گفته غیر انس و این بی سماع از حضرت نبوت نتوان گفت چه تعیین مقادیر برای و قیاس اثبات نتوان کرد و نزد شافعی ایام ذبح سه روز ست بعد یوم نحر و ما حدیثی درین کتب برین قول نیافتیم جز آنکه ایام اکل و شرب در شان اینها واقع شده و در هدایه آورده در دلیل مذهب شافعی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ایام التشریق کلها ایام ذبح و نیز گفته که در اخبار تعارض ست و ما اخذ بمتیقن کردیم انتهی و نیز در تعلیل عدم جواز ذبح بعد از سه روز گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد از ادخار لحوم اضاحی فوق ثلثة ایام و هرگاه که ادخار لحم بعد از سه روز درست نبود ذبح نیز درست نباشد و اگرچه نهی از ادخار منسوخ شد اما ازینجا لازم نیاید فسخ عدم جواز ذبح بعد از سه روز چه این دو حکم ست و از نسخ یکی نسخ دیگری لازم نیاید کذا قال الزرکشی و فیه تامل و از سنن حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که میفرمود هرکه خواهد که قربان کند چون ماه ذی الحجه بیند از موی و ناخن خود چیزی دور نکند و ازین روند در صورت محرمان می باشد مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از ام سلمه آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون به بیند هلال ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس گو که امساک کند از موی خود و ناخان خود و در بعض روایات آمده حتی یضحی و بعضی از علمای مذهب امام احمد برینا اند که این منع و نهی بر سبیل تحریم ست و بعض برینا که بطریق کراهیت از جهت حدیث عائشه که گذشت که میبافتم من قلاید هدی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را

و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تقلید هدی میکرد و میفرستاد هدی را و حرام نمیشد بروی چیزی از آنچه حلال
کرده خدای تعالی متفق علیه یعنی احکام احرام بجا نمی آورد و لا بد رسیدن هدی تا عشر ذی الحجه می بود زرکشی گفته
که دلالت حدیث ام سلمه اقوی ست چه آنرا برای امت فرمود شاید که آنچه در حدیث عائشه آمده مخصوص بحضرت
وی باشد صلی الله علیه وآله وسلم و نیز قص شعر و ظفر قلیل الوقوع ست مگر از جمعه تا جمعه دیگر شاید که عائشه آن را
ندیده باشد انتهی و در جامع الاصول از مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک
بروز اضحی پس طلا کردند یعنی نوره زدند جماعه بعضی از اهل حمام گفتند که ازین منع می کنند و چون ملاقات کردم سعید
ابن مسیب را مذکور کردم این سخن را باو گفت یا ابن اخی این حدیثی ست که مردم فراموش کرده اند آنرا و ترک
داده حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه وآله وسلم و گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
چون به بینید ماه ذی الحجه را الحدیث تنبیه آنچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود همین ترک قص اشعار و اظفار ست
نه التزام لباس محرمان نیز و ظاهر از حدیث سعید بن المسیب و آنچه زرکشی در تطبیق حدیث عائشه با حدیث ام سلمه
گفته نیز همین ست پس قول مصنف و صورت محرمان می باشد با طلاقه محل سخن ست والله اعلم و می فرمود که از

برای قربانی فربه تر و نیکوتر و سالم تر از عیوب ذبیحه را پیدا کنند و بریده گوش و شکسته سرون و یک چشم
و شگافته گوش و دریده گوش و آنچه مقدم گوش وی را یا موخر گوش وی را یا موی وی را بریده باشند این مجموع را
قربان نکنند این مجمل ست و تفصیلش آنست که در احادیث واقع شده و در کتب فقه مذکور گشته مالک و احمد و ترمذی و
ابو داود و غیر ایشان از براء بن عازب آورده اند که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه چیز ست
که پرهیز کرده شود از ضحایا یعنی درست نباشد ذبح آن پس اشارت بانگشتان دست خود کرد و فرمود که چهار ست
العرجاء البین ضلعها ای عرجها یعنی لنگ که ظاهر باشد لنگی او یعنی آنکه نتواند بپای خود تا به منسک رسید کذا فی
الهدایه و بعض گفته اند آنکه عاجز باشد از مصاحبت جنس خود در مشی و مشارکت در علف زیرا که این سبب نقصان لحم و
مفضی بهزال اوست و اگر لنگی او کمتر ازین مرتبه باشد جائز ست و العوراء البین عورها دوم از ان چهار که روا نیست
ذبح آن در اضحیه یک چشم که ظاهر ست یک چشمی او باین نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او بتمام یا اکثر و لیکن مختلف ست
روایت از امام ابوحنیفه در تفسیر اکثر در جامع صغیر گفته اگر مقدار ثلث یا کمتر ازین برود جائز ست و اگر زیادت بر ثلث
رود جائز نه پس ثلث را اقل اعتبار کرده و زیاده بران اکثر زیرا که وصیت در ثلث بی رضای ورثه جائز ست پس
قلیل باشد و در زیادت بران جائز نه پس کثیر بود و در روایتی اگر ثلث یا ربع رود جائز نیست و اگر کمتر ازان رود
جائز پس ثلث و ربع را کثیر اعتبار کرده اما ثلث از جهت آنکه در باب وصیت در حدیث آمده است که الثلث کثیر و اما
ربع از جهت آنکه اگر ربع عضو مکشوف بود حکم تمام دارد و نماز جائز نه و قول ابی یوسف و محمد آنست که اگر اکثر از نصف
چشم باقی ماند جائز ست و در نصف دو روایت ست از ایشان و معرفت مقدار باقی و ذاهب از چشم دقتی دارد و گفته اند
که طریق شناخت آن اینست که گرسنه داشته شود گوسفند را یک روز یا دو روز بعد که چون علف نزد وی نهایند بدود
بسوی آن بعد ازان بسته شود چشم عیب دار را و انداخته شود علف نزدیک وی اندک اندک تا یک حد معین از مکان
که اگر دورتر ازان ببیند از نه ببیند پس علامتی گذاشته شود بران حد پستر بسته شود چشم درست را و نزدیک کرده شود

بسوی او علف اندک اندک تا حدی معین و برین حد مکان نیز گذاشته شود علامتی بعد ازان نظر کرده شود
تفاوت میان این دو مکان اگر ثلث ست ذاهب ثلث ست و اگر نصف ست نصف و علی هذا القیاس فی المرقیة ایلیبین
مرتبها سوم از انچه جائز نیست ذبح آن بیماری ست که ظاهر ست بیماری او یعنی که امید به شدن وی نباشد و این
سه نوع که مذکور شد سبب نقصان لحم و موجب لاغری ست بعد ازان لاغر بصریح جدا کرده فرمود و العجفاء التی لا تنقی
چهارم لاغر که مغز در استخوان او نمانده و در بعض روایات آمده و الکبیر الذی لا ینقی بجای و العجفاء التی لا تنقی و اما انواعی
که سبب نقصان و عیب بود بے آنکه سبب لاغری گردد آنست که از امیر المومنین علی آورده اند که گفت امر کرد
ما را رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که تضحیه نکنیم مقابله را و نه مدابره را و نه شرقا را و نه خرقا را مقابله بفتح با آنکه بالای
گوش او بریده شده است مدابره آنکه پایان گوش بریده و بعض گفته اند که مقابله آنکه داغ کرده شده است در بالای گوش
وی مدابره آنکه در ظاهر آن بود و نووی گفته که مشهور قول اول ست و شرقا بعد آنکه پاره شده گوش او در طول و خرقا
آنکه سوراخ کرده باشد در گوش وی سوراخ مستدیر و ابن ماجه از علی مرتضی آورده که نهی فرمود رسول خدا صلی الله علیه
و آله و سلم که تضحیه کنیم عضباء را یعنی شکسته شاخ و شکسته گوش را و مراد بشکسته گوش بریده گوش داشته اند و معتبر نیز
دریجا اکثر ست باختلاف روایات در تفسیر آن و معرفت آن دریجا نیز معتبر ست و در هدایه بریده دم را نیز روا نداشته
زیرا که دم عضوی کامل ست و جماء را یعنی شکسته شاخ روا داشته زیرا که بقرن غرضی متعلق نیست و همچنین خصی چه گوشت ان لذیذ
و خوشتر ست و مجنونه که آنرا ثولاء گویند اگر علف میخورد نیز جائز ست و جرباء یعنی کرگین اگر فربه است نیز جائز زیرا که جرب
بر پوست ست نه در گوشت و اگر لاغر باشد جائز نه و اما هتماء که دندانها ندارد مروے از امام ابی یوسف آنست که
معتبر دران کثرت دندان و قلت آنست و بروایتی دیگر آنکه اگر آنقدر دندان مانده که علف خوردن بدان ممکن ست جائز
والا نه سکاء آنکه در اصل خلقت گوش ندارد جائز نیست زیرا که چون مقطوع الاذن جائز نبود عدیم الاذن بطریق اولی
چون این تفصیل معلوم شد شرح کلام مصنف ظاهر شد باز یادتی اما قول وی را که گفت یا موی وی را بریده باشند ذکرے
و بیانی در کتب یافته نشده والله اعلم و بدانکه این بر تقدیریست که این عیوب مذکوره در وقت شرا قائم باشد و اگر سالم
خرید بعد ازان معیوب شد اگر غنی ست بجای وی دیگر دهد و اگر فقیر ست کفایت می کند و اگر وقت ذبح عیبے پیدا کرد
باکی نیست و اگر اضحیه گم شده یا دزدیده شد و دیگرے بجاے او بخرید بعد ازان گم شده و دزدیده پیدا شد
اگر غنی ست یکی ذبح کند و اگر فقیر ست هر دو و کذا فی الهدایه و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود
که قربانی در مصلی ذبح کردے جابر میگوید حاضر بودم در مصلی با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون نماز گذارد و خطبه
کرد و از منبر فرود آمد تحقیق آنکه مصلاے عید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منبر داشت یا نه در ما سبق کرده شد
یک کبش را یعنی میش نر که آنرا قچقار گویند بیاوروند و بدست خویش ذبح کرد و در وقت ذبح گفت بسم الله الله اکبر هذا عنی
و عمن لم یضح من امتی رواه الترمذی و این تشریف و احسان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ست بامت مرحومه خود که ایشانرا
درین عمل شریف شریک ساخت نه آنکه کفایت ست از ذبح ایشان بذبح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تواند که
مخصوص بود بفقرا که بر ایشان واجب نیست اما در حدیث دیگر تمام امت را شریک ساخته فتدبر و هم از جابر در سنن
ابی داود و ابن ماجه و دارمی و مسند احمد ثابت ست که ذبح یوم النحر و در روایتے یوم الذبح یعنے ذبح کرد حضرت

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در روز نحر کبشین اقرنین و دو کبش شاخدار املحین املح آنکه بیاضش وی بیشتر بود از سواد و بعضی تفسیر کرده اند آن را بنده بیاض شدید موجوئین کوفته شده خصیتین وی یعنی خصی فلما وجههما پس چون گردانید روی آنها را بجانب قبله قال گفت این کلمات را انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و ما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لاشریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین اللهم منک ولک عن محمد وامته بسم الله والله اکبر ثم ذبح این کلمات را خواند پس ذبح کرد وامر الناس بالاحسان فی الذبح این کلام چنانچه در جامع الاصول ومشکوة وکتب دیگر مذکورست داخل این حدیث نیست بلکه حدیثی جداست که احمد ومسلم وترمذی وابوداؤد ونسائی وابن ماجه از شداد بن اوس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون قتل کنید نیک کنید قتل را وچون ذبح کنید نیک کنید ذبح را وتیز کنید کارد را ورها کنید ذبیحه را وظاهر سیاق کلام مصنف ناظر در آنست که داخل ست شاید که در بعض روایات آمده باشد واحتمال دارد که در کلام مصنف نیز حکمی جدا باشد وترجمه اش آنست که گفت یعنی فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را باحسان ونیکی کردن در وقت ذبح ومیفرمود بار تعالی بر همه چیز احسان ونیکی نوشته است پس چون ذبح کنید احسان کنید وچون قتل کنید احسان کنید واحسان در ذبح چنان بود که کارد وتیغ را تیز کنند تا زود تمام شود وعذاب نکشد ودر قتل نیز همچنین خواهد بود وبعض ذبایح را در حضور بعض ذبح نکنند وپیش از کمال وتمام موت وسکون اعضا وسرد شدن مذبوح سلخ نکنند ودر حدیث عائشه رضی الله عنها آمده است که رسول خدا امر فرمود بآوردن کبش شاخدار که پی سپر میکرد زمین را در سیاهی ومی نشست در سیاهی ونظر می کرد در سیاهی یعنی پاها وشکم وچشم وی سیاه بود پس گفت یا عائشه رضی الله عنها کارد بیار وآن را تیز کن بسنگ پس گرفت کارد را وگرفت کبش را وخسپانید او را وذبح کرد وگفت بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد ومن امة محمد رواه مسلم **فصل** در سنن حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در عقیقه بدانکه عقیقه سنت ست نزد امام مالک وشافعی واحمد در مذهب مشهور وبروایتی از وی واجب واکثر احادیث ناظر در عدم وجوب ست الاحدیث کل غلام مرتهن بعقیقته چنانکه بیاید وچون اغلب احادیث دران جانب ست این نیز محمول بر تاکید سنت واستحباب خواهد بود ومؤید آنست که امر به تسمیه یعنی نام نهادن مولود نیز بدان مقرون واقع شده وتسمیه باتفاق واجب نه پس این نیز نباشد نه بمجرد آنکه قران در ذکر موجب قران در حکم ست بلکه ازان جهت که اگر این را حمل بر وجوب کنند لازم آید جمع بین الحقیقة والمجاز وهر چه در اضحیه معتبرست از شرائط واحکام در عقیقه نیز معتبر ونزد امام ابوحنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا میگوید ما را چنین رسیده است که عقیقه از رسوم جاهلیت بود ودر اول اسلام نیز معمول شد پس ازان نسخ کرد اضحیه هر ذبح را که پیش ازان بود ونسخ کرد صوم ماه رمضان هر صومی را که پیش از وی بود ونسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود ونسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش از وی بود همچنین رسیده است بما انتهی وبدانکه از ابو عبید واصمعی وغیر ایشان منقول ست که عقیقه در اصل نام آن موی ست که اول بر سر طفل بیرون می آید ودر وقت ولادت بر سر وی میباشد وتسمیه وی باین اسم از جهت آنست لانه یعق اللحم والجلد زیرا که آن موی عق می کند گوشت وپوست را اسی یشقهما ویخرج یعنی شق میکند آنها را وبیرون می آید وعق بمعنی شق ست یعنی شگافتن بعد ازان اطلاق کرده شد بر شاة مذبوحه مجازا بطریق تسمیه مسبب باسم سبب پس مجاز متعارف شد بحدی که نزد اطلاق فهم کرده نشود ازان مگر ذبیحه وابن عبد البر از امام احمد نقل کرده که

وی انکار کرده است این تفسیر را وگفته عق بمعنی قطع ست چنانکه قطع والدین را عقوق گویند وذبح قطع حلقوم ست پس
عقیقه بمعنی ذبیحه بود بطریق استعمال عام در خاص وپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم این نام را مکروه میداشت چنانکه در
موطا از زید بن اسلم از یکی از اصحاب آورده که گفت کسی سوال کرد از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عقیقه فرمود من عقوق
را دوست نمیدارم چون این لفظ از عقوق والدین که از اشد کبائر ست یاد میداد ذکر آنرا مکروه داشت ودر روایت
احمد ونسائی وابوداؤد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آمده که خدا دوست نمیدارد عقوق را وچون صحابه کراهت این
لفظ از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فهمیدند از برای این مقصود بعبارتی دیگر کردند وگفتند نسک یعنی ذبح
از فرزندان بکنیم فرمود هر که دوست میدارد که نسکی از فرزندان بکند باید که از پسر دو گوسفند کند واز دختر یک
گوسفند وابوداؤد زیادت کرد شاتان مکافیتان یعنی دو گوسفند هم سن یعنی هر دو در سنی باشند که جائز ست ذبح
آن در اضحیه ودر حدیث صحیح در جامع الاصول از ابوداؤد وترمذی ونسائی از سمرة بن جندب ودر کتبی از حسن از سمره
آورده وگفته رواه الخمسة وصححه الترمذی وگفته که احمد ونسائی وغیر ایشان گفته اند که نشنید حسن از سمره مگر حدیث عقیقه را
وارد ست که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کل غلام رهینة بمعنی مرهون وتا برای مبالغه است ودر روایتی مرتهن
بعقیقه ودر اکثر روایات بعقیقته بهای ضمیر تذبح عنه یوم السابع از قبیل اضافه موصوف بصفت ست مثل مسجد الجامع
ویحلق راسه ویسمی یعنی هر پسری در گرو است بصدقه که در وقت زادن میدهند وآن عقیقه است که ذبح کرده شود از وی
روز هفتم وحلق کرده شود از وی موی سر وی ونام نهاده شود او را امام احمد رحمة الله علیه میگوید معنی حدیث وتحریض
که بر فعل عقیقه ووعیدی که بر ترک آن واقع شده ومرهونیتی که تا ذبح عقیقه بغلام نسبت داده شد آنست که اگر طفلی
از وی عقیقه کرده نشد وهم در طفولیت بمرد شفاعت نمیکند والدین خود را پس فرزند محبوس وممنوع ست از شفاعت
کردن در حق والدین تا عقیقه او را ندهند ومعنی رهن در لغت حبس ومنع ست وبعضی می گویند معنی حدیث آنست
که فرزند محبوس وممنوع است از خیرات وسلامت از آفات وزیادت نشود نما بر لغت محموده تا عقیقه او را ندهند و
نزدیک باینست آنچه گفته شده است که وی مثل شئ مرهون ست که تمام نمیشود استمتاع بوی بی آنکه مقابله کرده شود
بعقیقه زیرا که وی نعمتی است از نعم الهی که واجب ست مقابله آن بشکر وبعضی میگویند مرهونست باذی پلیدی زیرا که در حدیث
دیگر آمده فامیطوا عنه الاذی پس دور کنید از وی پلیدی را یعنی آنچه چسپیده است بوی از خون رحم کذا قیل ودر بعضی روایات
بدل یسمی ویدمی افتاده که از تدمیه است یعنی خون آلوده کردن وقتاده چون پرسیده شد از وی که کیفیت تدمیه چیست
تفسیر کرده آنرا وگفت که چون ذبح کنند گوسفند را پاره پشم را از ان گوسفند گیرند وآنرا مقابل دارند با وداج وی یعنی
برگهای گردن وی که آنرا بریده اند پس آنرا بخونی که از مذبح می جهد آلوده کنند وبر تارک سر طفل نهند تا مانند خطی بر فرق
سر وی روان شود آنگاه سرش را بشویند وحلق سر کنند واین روایت را ابوداؤد آورده وگفته که این وهم ست از
همام وآنچه آمده است از تفسیر وی از قتاده منسوخ ست ودر روایت یسمی اصح ست واین چنین آورده سلام بن ابی مطیع از
قتاده وایاس بن دغفل از حسن وهمچنین روایت کرده اشعث از حسن وهمچنین آمده در روایت ترمذی ونسائی لهذا
مصنف میگوید که صواب آنست که تدمیه نکنند زیرا که روایت یدمی تحریف بعضی از رواة ست که همام باشد چنانچه معلوم شد
که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در عقیقه حسن وحسین دو گوسفند ذبح کرد از هر یک یا از هر دو وتحقیق این بیاید مقصود انجا نیست

که در عقیقه ایشان این فعل که تدمیه است نکرد و این فعل بعوائد و رسوم اهل جاهلیت اشبه است والله اعلم و ابو داود از
بریده آورده که گفت بودیم ما در جاهلیت چون زائیده میشد مر یکی را از ما غلامی ذبح میکرد شاتی را و می آلود سر او را
بخون وی و چون نوبت اسلام آمد ذبح میکردیم شاة روز هفتم و حلق میکردیم سر او را و می آلودیم بزعفران و رزین زیاده کرده
درین حدیث رزین تسمیه را و خطابی گفت چگونه امر کند بنجس کردن سر و آلودن وی بخون تر و حال آنکه امر فرموده است
باماطت اذی و دور کردن نجاست خشک از بدنش اما آلودن سر بخلوق و زعفران بجای دم تجویز کرده اند بعضی از علما از
امام مالک فرموده لا باس به و بعض تدمیه را بختان تاویل کرده و ذکر ختان بیاید و چون ذکر ذبح عقیقه امامین علیهما السلام
کرد اکنون بتفصیل تحقیق آن میکند و میگوید و اما ذبح عقیقه از حسن و حسین از هر یکی یک گوسفند صحیح است چنانچه
ابی داود از ابن عباس آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن و حسین یک یک کبش و نسائی از
ابن عباس آورده که دو دو کبش و از بریده مطلق آورده که عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن و حسین و ترمذی از
علی آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن بیک گوسفند و فاطمه را فرمود که سرش تراش و بوزن
آن موی نقره را صدقه ده پس وزن آن موی را کردند مقدار یک درم نقره بود و در لفظ ترمذی درهم یا بعض درهم واقع
شده و گفته که این حدیث حسن غریب است و اسناد وی متصل نیست زیرا که محمد باقر که راوی این حدیث است در نیافته است
علی ابن ابی طالب را انتهی و در موطا از امام محمد باقر آورده که فاطمه وزن کرد موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم را
و تصدق کرد بوزن آن نقره و نزد امام مالک و شافعی اگر بنقره یا ذهب وزن کنند مستحسن است و چون تصحیح کرد ذبح یک
شاة را در عقیقه امام حسن و حسین استدراک کرد آنرا بقول خود و لکن حدیث عن الغلام شاتان که ام کرز که از صحابیات است
روایت کرده است گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می گفت از پسر دو شاة و از دختر یک شاة و ضرر نمیکند
شما را که نر باشد یا ماده و در روایتی شاتان مکافئتان و در روایتی شاتان مثلان اقوی و اصح است زیرا که جماعتی از اکابر
صحابه آنرا روایت میکنند ترمذی گفته درین باب حدیث از علی و عائشه و ام کرز و بریده و سمره و ابی هریره و عبد الله
بن عمر و انس و سلمان بن عامر و ابن عباس آمده و گفته که حدیث ام کرز حسن صحیح است و عمل بر نیست نزد اهل علم و روایت
کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوجوه متعدده که از غلام دو شاة و از جاریه یک شاة و نیز روایت کرده شده
که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عقیقه کرد از حسن بیک شاة و بعض اهل علم باین جانب نیز رفته انتهی و وجه دیگر در ترجیح
ذبح دو شاة از پسر آنکه قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از فعل اقوی و اتم است چه فعل احتمال اختصاص بحضرت نبوت
دارد بخلاف قول که اختصاص ندارد بیکی از آحاد امت مگر آنکه تصریح بتخصیص کرده باشد فردی را بدان چنانچه در جواز
اضحیه بجذعه از معز ابو برده را و اختصاص شهادت واحد بخزیمه و وجه دیگر آنکه فعل دال است بر جواز چه فعل پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم حرام و مکروه نبود و قول دال است بر استحباب چه ادنی امر و طلب شارع ندب و استحباب است و این دو مسئله در
اصول فقه مذکور شده است تحقیق آن از آنجا طلب باید داشت و وجه دیگر آنکه قصه ذبح عقیقه حسنین مقدم است بر حدیث ام کرز چه
آن در عام احد که سال تولد امام حسن است بود و عام دیگر که بعد از انست سال ولادت امام حسین است و حدیث ام کرز در عام حدیبیه
است سنه ست و اما آنچه متاخر بود ناسخ متقدم باشد و دیگر وجه معقول از راه قیاس برای تایید حکم دو شاة از پسر و یک شاة از دختر
آنکه حق جل شانه تفضیل ذکر بر انثی کرده در میراث که فرمود للذکر مثل حظ الانثیین و در مجموع امور مثل شهادت و امامت و غیر آن

وکبری واین حنفتنی فرق ست درین باب یعنی درباب عقیقه نیز وفرق یا باین هیچ بود کہ از پسر عقیقه باشد نه از دختر چنانچه
در امامت واین خود منتفی ست بحکم احادیث وارده در عقیقه از انثی یا باین وجه که عقیقه پسر دو چند بود و از عقیقه دختر و چون آنچنین
ورود یافته ست احادیث وارده در وے ارجح واقوے باشند از واقع در جانب دیگر فافهم و در حدیث انس رضی چنانچه در بعض
روایات آمده وارد وست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ظهور نبوت عقیقه خود را چون در وقت ولادت
معلوم شده نشد که کرده اند یا نه ذبح کرده اما در اسناد آن حدیث ضعفے هست وخالی از بعدے هم نیست والله اعلم وغالب
بحکم احادیث برائے عقیقه روز هفتم ست چنانچه معلوم شد و نزد شافعی واحمد اگر هفتم روز میسر نه گردد روز چهاردهم
کنند واگر چهاردهم نیز میسر نگردد بیست ویکم والا بیست وهشتم والا درسی وپنجم علی هذا القیاس وبیک روایت
از امام احمد یک شاة پسر را در اول کنند ودوم در روز هفتم ونزد شافعی استخوانهائے عقیقه را می شکنند ونزد مالک نه
ونیز در کتب شافعیه مذکور ست که اگر پخته تصدق کنند بهتر واگر شیرین پزند بهتر بجهت تفاؤل بحلاوت اخلاق مولود
واذان گفتن در گوش مولود نیز سنت ست وابو رافع چنانچه ترمذی آورده وگفته که حدیث حسن صحیح می گوید من دیدم
که حسن بن علی را بعد از ولادت پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آوردند وآن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم در گوش وے بانگ نماز گفت ودر روایت رزین خواندن سورهٔ اخلاص نیز آمده واز عمر بن عبد العزیز آورده اند
که در گوش راست بانگ گفتی و در چپ اقامت ونیز مروی ست که چون در خانه مسلمانان مولودے می آمد نزد
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم می آوردند پس دعا میکرد ببرکت وتحنیک می نمود بتمره باین نوع که تمر را مضغ
می فرمود ودر کام مولود می چسپانند وگاهی بچیزے شیرین غیر تمر نیز میکرد وگاہے آب دهن مبارک خود را در
دهان مولودے انداخت صلی الله علیه وآله وسلم واسماء بنت ابی بکر رضی میگوید که حامل شدم من بعبد الله بن الزبیر
بمکه پس قدوم آوردم بمدینه ونزول کردم بقبا وزائیدم اورا پستر آوردم اورا در حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم پس نهاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اورا در کنار خود وطلبید تمره وبخائید وبینداخت آب دهن
مبارک خود را در دهان وے پس اول چیزے که در شکم وی در آمد آب دهان رسول بود صلی الله علیه وآله وسلم
پستر تحنیک کرد اورا بتمره ودعا کرد ببرکت واول مولودے که در اسلام آمد یعنی بعد از هجرت وی بود وخوشدل
شدند مسلمانان بولادت وی زیرا که میگفتند مردم بایشان که یهود سحر کرده اند شمارا تا از شما فرزندی تولد نکند
روایت کرد این حدیث را مسلم وبخاری الا اسماء وذکر نه کرده اند در وے تسمیه را وروایت کرده اند مانند آن از عائشه
وذکر کرده اند در وے تسمیه را وگفته وسماه عبد الله واما تسمیهٔ مولود ونام نهادن او را سنت آنست که در روز هفتم
باشد چنانچه در عقیقه نیز سنت همچنین ست ترمذی از ابن عمرو آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد بتسمیهٔ مولود
روز هفتم ودور کردن چرکنت از وے وعقیقه کردن واما ختان بکسر خاء موضع قطع از ذکر غلام وفرج جاریه چنانچه
در حدیث آمده اذا التقی الختانان وجب الغسل ومراد اینجا بمعنی مصدر ست اختتان یعنی قطع ختان ووی سنت
ست نزد امام ابو حنیفه ومالک واحمد واکثر علماء وبعضی از شافعیه واز شعائر اسلام ست تا اگر اجماع کنند اهل شهرے
بر ترک آن محاربه کند امام بایشان چنانچه اذان وامثال آن کذا نقل عن المحیط وواجب ست نزد شافعی وبعضی از ائمه
وجماعه دیگر از علما بر رجال ونسا وحجت آنها که قائل اند بسنیت این حدیث ست که احمد در مسند خود وبیهقی از ابی الملیح

بن اسامه از پدرش آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الختان سنة للرجال ومکرمة للنساء، واحتجاج کرده بوجوب آن بآنکه حق سبحانه وتعالی امر فرمود باتباع ملة ابراهیم وتحقیق ثابت شده در صحیحین از حدیث ابی هریره که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ختان کرد ابراهیم علیه السلام در هشتاد سالگی بقدوم و بانچه روایت کرد ابوداؤد که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر مردی را که اسلام آورد بینداز از خود موی کفر را و ختان کن و بآنکه قلفه نگاه میدارد نجاست را و منع میکند صحت صلوة را پس واجب بود ازاله آن وامام فخر رازی رحمه الله در حکمت شرعیت ختان نکته گفته است که حشفه چون مستور بود بقلفه نرم بود و قوی بود لذت وی نزد مباشرت و چون قطع کرده شود پوست قلفه درشت شود و لذت بسبب آن ضعیف گردد وبالجمله احساس ولمس بسطح مستور اتم واکمل بود از سطح مکشوف چنانچه از حال لسان وشفتین تجربه میگردد و لائق بشریعت ما که وسط و معتدل ست میان جانبین افراط وتفریط تقلیل وتعدیل لذت ست نه قطع آن مطلقاً و نه افراط دران و ختان موجب اعتدال ست دران انتهی واختلاف ست علما را در وقت ختان از امام ابوحنیفه نقل کرده اند که فرمود لا علم لی بذالک یعنی مرا علم بوقت ختان نیست و دلیلی قطعی بران نه واز صاحبیه نیز درین باب چیزے مروی نشده و بعض گویند که در روز هفتم ست چنانچه در عقیقه و چیزے نیز درین باب روایت کنند و بعض گفته بعد از هفت سال و بعض بعد از نه سال و بعض بعد از ده سال و بعضی هر وقت که خواهند اما وقتی که صبی الم آن را تواند برداشت و مصنف میگوید که ابن عباس چنانچه در صحیح بخاری آمده میگوید که صحابه بعد از بلوغ فرزندان را ختان مے کردند ولیکن ظاهر آنست که مراد قریب وقت بلوغ باشد والا کشف عورت مر بالغ را حرام ست واقرب آنست که مراد بلوغ بمعنے لغویست یعنی بعد از رسیدن بدرجهٔ قوت و سن تمیز و هوشیاری ولفظ بخاری درانچه روایت کرده از سعید بن جبیر این چنین ست که پرسیده شد از ابن عباس که تو در زمان قبض روح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مثل چه کس بوده گفت بودم در انوقت مختون وگفت کانوا لا یختنون الرجل حتی یدرک ختان نمیکردند صحابه مرد را تا میرسید واین صریح نیست در معنی بلوغ شرعی چه ادراک چنانکه در قاموس گفته رسیدن شے ست و قتش را و نهایتش را وابن عباس در وقت رحلت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقول صحیح سیزده ساله بود و ولادت او پیش از هجرت سه سال بود یا دو سال و بعضی از شافعیه گفته اند که واجب ست بر ولی که ختان کند صبی را پیش از بلوغ مکحول شامی که از تابعین ست میگوید ابراهیم علیه السلام پسر خود را اسحاق علیه السلام روز هفتم ختان کرد و اسمعیل را در سیزده سالگی پس در اولاد اسمعیل علیه السلام این سنت ماند که در سیزده سالگی کنند و عادت حضرت نبوی صلے الله علیه وآله وسلم آن بود که مولود را باسم خوب تعیین کردے و میگفت دوست ترین نامها بخدائے تعالی عبد الله و عبد الرحمن ست از جهت دلالت واشعار آن به بندگی که صفت حقیقت آدمی ست بذات مقدس حق وتمسک بصفت رحمانیت که مخصوص ذات پاک اوست و میگفت راست ترین نامها حارث و همام ست اما اول زیرا که حرث بمعنے کسب ست و هیچ کس ازین صفت خالی نبود و بمعنی جمع مال نیز آمده و کم کسے ازین خیال یا محبت آن خالی بود و نیز بمعنی زراعت آید و دنیا مزرعهٔ آخرت ست و هر کاری که آدمی کند تخم زراعت آخرت بود اما ثانی از جهت آنکه هیچ کس در جهان از هم و حزن خالی نبود و زشت ترین نامها حرب و مره ست از جهت دلالت آن بر معنی جنگ و خصومت و تلخی و بدخوئے و ظاهر آنست که غیر این اسمائے مذکوره آنچه در معنی آن یا قریب بدان بود در حکم آن خواهد بود و ذکر خصوص بعض اسما بطریق

تمثیل است و همچنین در اسما که ذکر آن بیاید و منع فرمود که خوارترین نامها نزد حق شاهنشاه است در حدیث ابوهریره آمده
که اخنی و در روایتی اخنع اسما نزد خدا تعالی ملک الاملاک است و در روایتی این زیاده آمده که فرمود لا ملک الا الله
و سفیان گفته مثل شاهنشاه یعنی معنی ملک الاملاک شاهنشاه است بفارسی و معنی اخنی ذلیل و خنا بمعنی
فحش آمده و اخنع نیز قریب باین معنی است این روایت بخاری و مسلم است و در روایت ترمذی و ابوداؤد نیز مثل این
آمده و زیاده کرده بعد از عند الله لفظ یوم القیامة و در روایتی از مسلم آمده که مغضوب ترین و خبیث ترین مردم نزد
خدای تعالی روز قیامت مردیست که نام کرده خود را ملک الاملاک لا ملک الا الله و منع فرمود غلامان را و غیر غلامان را
ولیکن این اسما اغلب نام غلامان می باشد بدین جهت فرمود غلامان را یسار و رباح و نجیح و افلح نام ننهند و در روایتی
از نافع مذکور است نجیح و ازینجا معلوم شود که مراد خصوص این اسما نیست و ذلک ظاهر بعد از ان اشارت کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بوجه آن و فرمود چه گویند افلح یا رباح یا فلان آنجاست و چون حاضر نباشد در جواب باید گفت لا یعنی
افلح یا رباح یا فلان اینجا نیست و این سخن بنظر در اصل معنی این الفاظ در فال و عبارات مستکره می افتد اگرچه مراد آن ذات
معین است ولیکن معنی اصلی در اعلام فی الجمله ملحوظ و منظور می افتد و عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بود که چون نامی مستکره را بشنیدی تغییر کردی و نامی زیبا تعیین فرمودی چنانچه بنت عمر بن الخطاب که عاصیه
نام داشت او را جمیله نام نهاد و چنانچه بره را که نام بنت حارث بود و یکی از ازواج مطهره است تغییر داد و جویریه نام
نهاد که تصغیر جاریه است و استکراه بره یا بعلتی است که مذکور شد در یسار و رباح و امثال آن چنانچه در صحیح مسلم در آخر
این حدیث واقع شده که مکروه میداشت که گفته شود بیرون آمدم از پیش بره که در اصل بمعنی نیکوکار است و یا جهت آنکه
در معنی بره تزکیه نفس و اعجاب او است چنانچه در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد در تغییر و تبدیل نام بره بنت ابی سلمه
بزینب مذکور است که فرمود تزکیه نکنید انفس خود را خدا داناتر است بخداوندان نیکی از شما و چنانچه اصرم را زرعه نام نهاد
در سنن ابی داؤد آمده مردی نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد پرسید که نام تو چیست گفت اصرم فرمود
بلکه نام تو زرعه باید و اصرم مشتق از صرم است بمعنی قطع و این خیر مستحسن است و زرعه از زراعت که مبنی از خیر و برکت است
و چنانچه حزن بفتح حای مهمله و سکون زا که جد سعید بن المسیب است و در اصل بمعنی زمین سخت است او را سهل نام کرد
که بمعنی زمین نرم است بخاری از سعید بن المسیب آورده که گفت جد وی حزن قدوم آورد بر پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم فرمود نام تو چیست گفت نام من حزن است فرمود بلکه نام تو سهل باشد گفت نیستم من تغییر دهنده نامی را که پدر من
نهاده ابن المسیب میگوید همیشه بود در ما حزونت و سختی و شدت تا الآن و این حزن صحابیست قرشی مخزومی از
مهاجرین و بود وی از اشراف قریش در جاهلیت روایت کرده از وی پسر وی مسیب که وی نیز صحابی است
از آن جماعه که بیعت کردند تحت الشجرة قتل یوم الیمامة و عجب است از وی که تغییر نام را قبول نکرد از آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم یا رب مگر این حکایت پیش از اسلام وی باشد والله اعلم و حرب را سلم نام نهاد که ضد او است و مضطجع را که
بمعنی بر پهلو افتاده است و یاد از کسل و بیکاری و سستی میدهد منبعث نام کرد که بمعنی برخیزنده است و بنو الزنیة را بکسر
زا و سکون نون که نام قبیله است بنو الرشده بکسر را و سکون شین معجمه و شعب الضلالة را شعب بکسر شین معجمه و سکون عین
مهمله راهیست که در میان دو کوه رود و شعب الضلالة نام دره است او را شعب الهدی نام کرد و اسمای دیگر که تغییر

فرمود در بسیارست چنانچه عاص و عزیز و شیطان و حکم و حاکم و غراب و حباب و شهاب و خبر آن و امت را حسین اسما
فرمود یعنی امر کرد که نامهای خوب نهند احمد و ابو داؤد از ابی الدردا آمده و آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود خوانده میشوید شما روز قیامت بنامهای شما و نامهای پدران شما پس نیک به نهید نامهاے خود را و در این معنی
در امر تحسین اسما تنبیه و اشارت ست بدانکه افعال باید که مناسب اسما باشد در حسن چه اسما قوالب افعال ست و وجود
افعال موافق اسما و بر اندازهٔ آنهاست و اسما علامت ست و دال بر آن و چون نسبت میان اسما و افعال اینچنین بود
لاجرم مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان فی الجمله ارتباطی و تناسبی و تعلقی بود و از یکدیگر اجنبی و بی مناسب محض
نه باشد بحیثیتی که میان ایشان بهیچ وجه تعلقی نبود زیرا که حکمت ازین معنی آبی ست و واقع و مشاهده خلاف این ست
و تاثیر اسما در مسمیات بوجود صفات و صدور افعال مناسب آن و تاثیر مسمیات در اسما باقتضای شان تسمیه بآن ظاهر
و باین معنی اشارت کرده قائل این بیت + وقل ان ابصرت عیناک ذالقب + الا و معناه ان فکرت فی لقبه حاصل
این بیت این ست که معانی و صفات هر ذات در اسم و لقب وی پیداست و تخصیص لقب بذکر بجهت آنست که
ملاحظهٔ معنی که متضمن مدح و ذم ست در وی ادخل و اظهر ست و تواند که لقب اینجا بمعنی مطلق علم باشد و مصنف از
برای تقویت و تائید ملاحظهٔ معنی اسم در مسمی آورد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم معانی و تاویلات رویا
را از اسما اخذ میکرد و بآن تعبیر خواب میکرد چنانچه در صحیح مسلم از انس رضی آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
یکبار در خواب دید که در خانهٔ عقبة بن رافع قرشی صحابی ابن خالهٔ عمرو بن العاص حاضر شده فتح مصر را و عمرو بن العاص
او را بولایت مغرب فرستاده و در سنه ثلث و ستین بافریقیه برادر اکشتند یک طبق رطب ابن طاب که نوعے از رطب
مدینه ست و ابن طاب شخصی بود که این نوع رطب بوی منسوب ست رطب ابن طاب میگویند و عذق ابن طاب و
تمر ابن طاب نیز میگویند پیش وے و یاران وی آوردند بامداد تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت
این معنی را از لفظ عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت ایشان راست و
رفعت را از ابن رافع اخذ فرمود و گفته که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم تاویل کردم عقبه را بخیر در آخرت
و رافع را برفعت در دنیا و دین اسلام و ان الدین الذی اختاره لهم الله و آن دینی که اختیار کرده ست حق تعالی برای
ایشان قد ارطب و طاب شیرین و خوش آمد ایشان را این را از لفظ رطب ابن طاب گرفته و از غیر خواب در بیداری
نیز از اسما معانی اخذ کرده چنانچه در سفر هجرت از مکه بمدینه بریده اسلمی را با جماعهٔ از سواران در راه دید که گماشتهٔ قریش
بود برای طلب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گرفتن وی فرمود کیستی و نام تو چیست گفت بریده فرمود خار بر
امر ما خوشی و خنکی شد در کار ما باز پرسید نسب تو چیست گفت اسلمی فرمود حصل السلامة لنا باز پرسید از کدام اسلم
گفت از بنی سهم فرمود قد صبت سهمک بتحقیق یافتی تو نصیب خود را پس بریده اسلام آورد و همراه آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه شد الحدیث و نیز در تفاؤل حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باسما و کراهیت و رضای او بدان
و فرمودن کار برو که نام خوش دارد می آرند که یکبار دیگر اشارت فرمود بدوشیدن گوسفند بی شخصی از جماعت
برخاست تا بدوشد فرمود نام تو چیست گفت معره گفت بنشین دیگرے برخاست فرمود که نام تو چیست گفت حرب
فرمود که بنشین دیگرے برخاست فرمود که نام تو چیست گفت یعیش گفت بدوش اینچنین راه ها و منازل که نام مکروه داشتی

از عبور و نزول آنجا تجنب فرمودی بسبب ارتباطی که میان اسما و مسمیات موجود ست و ایاس بن معویه شخصی را
که بدیدی بمشاهدهٔ ذات و صفات و افعال وی تفرس بنام وی نمودی و گفتی باید که نام وی فلان باشد و خطا
کم واقع شدی کاتب حروف بندهٔ مسکین عبد الحق بن سیف الدین از عم خود شیخ رزق الله که مردے لطیف و
روحانی و بزرگ بود شنیده است که میگفت مردی بود که از ملاحظهٔ ذات و صفات و صورت مردم تفرس باسما
میکردی روزی مرا دید یاران گفتند که بگو نام ایشان چیست سرتا پاے مرا نگریست و تامل کرد پس از ان گفت
که نام وی روح الله است گفتند غلط کردے گفت من هرگز غلط نکنم بگوئید نام او چیست گفتند نام وی رزق الله
ست گفت من غلط نکردم پدر و مادر وی نام وی را نیافتند ایشان فال قرآن دیده اند حرف را به آمده نام وے
روح الله می بایست داشت خطا کردند و رزق الله نام نهادند و مصنف باز براے تاکید و تائید مدعاے خود که
وجود ربط و مناسبت میان اسم و مسمی و تاثیر اسم در صفات و اعمال مسمی ست میگوید که چون انبیا صلوٰة الله و سلامه
علیهم اشرف و اکمل خلق اند و اخلاق و اعمال ایشان اشرف اخلاق و اسماے ایشان اشرف اسما بود ازین رو رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم امر بطریق ندب فرمود بتسمیه باسماے انبیا چنانکه در سنن نسائی و ابی داؤد ست از وهب
خثعمی که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تسموا باسماء الانبیاء بدانکه مصنف در تقریر و تائید ادعاے که
در مناسبت و تعلق اسما بمسمیات و تاثیر هریکے در دیگرے کرد مبالغه کرد و بتقصیر از خود راضی نشد اما این حکایت
بے تخیلے و توهمی نیست چه ربطے و تعلقے که میان اسما و مسمیات ست بعلاقهٔ وضع و وساطت جعل ست نه بحکم عقل
و رابطهٔ طبیعت و تاثیر وی در صفات و افعال و اخلاق و دلالت بران معقولیت نه دارد و خصوصًا در غیر القاب و
اسماے منقوله که آنها را در غیر وضع علمی معنی دیگر ثابت نیست خود چه معنی دارد تاثیر حرفے چند که نه عین ذات ست
و نه داخل دران و نه قائم بدان در صفات و افعال ذات و آنکه گویند اسم عین مسمی ست معنی دیگر و تاویلی دیگر دارد که در
محل خود معلوم شده است و آنکه گفت که مقتضاے حکمت ربانی آنکه میان ایشان ارتباطی و تناسبی بود و از یکدیگر
اجنبی محض نباشد بحیثیتی که میان ایشان هیچ وجه تعلقی نه باشد مسلم میان ایشان ارتباط و تعلق هست بدلالت این
بران و فهم آن ازین نزد اطلاق و استعمال و حکمتی که در وضع اسما ست همین ست و مقتضاے آن ثابت و وراے
این و زیاده برین انچه شما ذکر کردید محل بحث و ممنوع و واقع و مشاهد نیز برخلاف آنست چه چندین کسان اند که افعال
و اخلاق ایشان برخلاف مقتضای معانی اسماے آنها ست و نیز گاهے اسما متعدد و متضاد اند در معانی که
اجتماع بر مقتضیات آن دشوار ست و تواند که یک شخص را اول نام نیک نهند بعد از ان بد یا برعکس و تواند که نام وے
نزدیکی این بود و نزد دیگر آن و بسا دو کس شریک در اسم که مخالف و مباین باشند در افعال و صفات نام را هیچ
اعتبارے نیست ع یک مسیح ابراے اکمه کرد و دیگر اعور ست + و این ظاهر ست و آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله و سلم نام نیک نهادے و امر بدان کردے و نام بد را تغییر دادے و بجاے آن نام نیکو تعیین فرمودے
براے نیکی تفاؤل و حسن او ست چنانچه از سیاق احادیث روشن ست و آنکه تعبیر خواب و تقریر حال بمعانی اصلیهٔ
اسما کردند نیز از باب تفاؤل و تاویل ست و ملاحظهٔ معانی اصلیهٔ جنسیه در اعلام و القاب ثابت ست مبنی و مدار تسمیه
باسمی و تغییر باسمی دیگر و تعبیر و تقریر مذکور بر انست نه از جهت آنکه اسما را تاثیری ست در افعال و صفات مسمی این را

آن قیاس نتوان کرد و بدان استدلال برین نتوان نمود و اگر امر بتحسین اسماء را تنبیه بران دارند که افعال باید که مناسب اسما باشد دور نیست ولیکن بحسب مناسبت ظاهر نه تاثیر حقیقی زیرا که تسمیه مسمی باسم و خواندن وی بدان گویا متضمن توصیف و تعریف اوست بمعنی اصلی این اسم و تسمی و تلقب باین اسم مشعر بادعای اتصاف مذکورست پس مخالفت دران و عدم جریان بر مقتضای آن مناسب نبود و کراهت عبور و نزول از طرق و منازل که نام بد داشتندی نیز از جهت تفاؤل و تنزه بود چنانچه عدم رضا بدوشیدن حرب و مره بجهت عدم رضا باین دو نام ست بخلاف یعیش که نام خوش و مناسب حال دوشیدن ست دور یافت نام شخص از ذات و صفات وی بر تقدیر صحت و کلیت آن از جملهٔ فراستها خواهد بود که بعض مومنان را ایشانه باستدلال و تفرس از مسمی بران و بالجمله نام نیک حلیهٔ جمال و تتمهٔ کمال مردست بحسب ظاهر اما تاثیر آن در حقیقت حال مجرد وهم و محض خیال پس اگر مقصود مصنف رحمه الله همین طور چیز یست که ما ذکر کردیم فلا نزاع والا فلا طائل تحته والله اعلم واما کنیت نزد عرب نوع اکرامی ست مکنی را با قطع نظر از دلالت بر معنی چنانکه در لقب می باشد و کنیت گاهی باضافه بولد می باشد خصوصا باکبر اولاد گاهی بے آنکه او را ولدے باشد اضافه بوی کنند تفاؤلا و گاہے بانسانی یا بحیوانے یا جزآن که مخصوص و محبوب وی باشد و عائشه صدیقه التماس کرد از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کنیت را فرمود کنیت کن بخواهر زاده خود عبد الله بن الزبیر پس عائشه رض ام عبد الله کنیت شد و رسول صلی الله علیه وآله وسلم صهیب را ابو یحیی کنیت کرد و امیر المومنین علی را ابو تراب با کنیت اول که ابو الحسن ست جمع کرد و این کنیت دوست تر و گرامی تر بود بعلی رض از کنیت اول از جهت تواضع و تحبب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و قصهٔ تکنیه وی رض باین کنیت چنانچه بخاری و مسلم از سهل بن سعد الساعدی آورده اند آنست که گفت در آمد وے کرم الله وجهه بر فاطمه رض بستر بیرون رفت و خسپید در مسجد و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در بیت فاطمه رض در آمد و علی رض را نه دید پرسید کجاست ابن عم تو یعنی علی رض و این بر عادت زبان عرب ست که گویند و نخواست که زوج تو یا مانند آن گوید فاطمه رض گفت میان من و وی چیزے واقع شده پس غضب کرد و بیرون رفت و قیلوله نزد من نکرد پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم کسی را فرمود که به بیند کجاست علی رض آن کس آمد و گفت یا رسول الله هست در مسجد خواب میکند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مسجد بر سر وی آمد و دید که بر پهلو خفته و ردا از پهلو افتاده و بدن شریفش گرد آلوده شده پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود قم ابا تراب قم ابا تراب از ان روز کنیت او ابو تراب شد مخالفان و معاندان وی را باین کنیت میخوانند بتنقیص و تحقیر وے خیال میکردند و حال آنکه در وی کمال تعظیم و تکریم او بود و بعض اهل تحقیق از ارباب تصوف را درین اسم اشارتهای دقیق و معانی بلیغ ست که دلالت بر کمال رتبه و نهایت فضیلت او دارد و تراب را اشارت بوجود و اهل توحید و فنا دارند پس حاصل معنی ابو تراب آن شود که وے رض اصل و مقتدا و امام و مرجع طائفه فقرا و ارباب فنا و اهل کمال ست چنانچه منتهای سلاسل مشائخ طریقت بذات شریف اوست و این معنی را جناب حقائق آیات صاحب الاسرار والانوار جمال الدین خواجه محمد باقی قدس سره در بعض کلمات خود در رشتهٔ نظم در آورده است و گفته نظم من حاصل این خطاب گویم * مضمون ابو تراب گویم * خاک اند جماعتی که مردند * هستی بخدای خود سپردند * از سطوت انور در شکسته * در آب بقا فرو نشسته * گردے نه به پشت پاے ایشان * در دِکف پاے خود چه امکان * سر حلقهٔ خاکیان علی رض بود * سر سلسلهٔ جهان علی رض بود * زان بحر دو نهر بند بکشود * یکسو حسن و حبیب و دادٔ د * معروف و سری جنید بغداد

کزوے طرق کثیرہ بگشاد + گیسوے وگرا لطیفۂ پاک + مستور بزیر پردۂ خاک + سبطین رسول و زین عبادؑ + پس باقر و صادق نکو زاد + این سلسلہ از طلای ناب ست + این خانہ تمام آفتاب ست + یعنی ابو تراب نیست + تفسیر اشارت این چنین ست + و آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم برادر انس رضی اللہ عنہ را در طفلی ابو عمیر کنیت کرد و میفرمود یا ابا عمیر ما فعل النغیر ترمذی در شمائل النبی در باب مزاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از انس آوردہ کہ گفت بود مرا برادری خرد تر و گنجشکے داشت در دست کہ بدان بازی میکرد و نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم می آمد ناگاہ آن گنجشک وی بمرد و پسرک محزون شد و نزد حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد فرمود یا ابا عمیر ما فعل النغیر و نغیر بنون و غین معجمہ بر صیغۂ تصغیر طائریست مثل عصفور سرخ منقار و ابو ہریرہ را بجہت دوستی او ہرہ را ابو ہریرہ کنیت کرد و نام اصل و عبد الرحمن ست باختلافے کہ در نام اوست و انس رضی اللہ عنہ را کہ خرد بود و خادم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ابو حمزہ کنیت کرد بجہت آنکہ روزے وی حمزہ کہ نام ترۂ مشہور ست کہ آنرا بفارسی ترہ تیزک گویند می آورد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دید و فرمود یا ابا حمزہ و ازین جا معلوم گردد کہ کنیت گاہی بجہت ترحم و تلطف نیز باشد و با وجود آن متضمن نوعے از اکرام نیز خواہد بود و در منع از کنیت کردن شخصی بہ کنیتی کہ باشد چیزے ثابت نشدہ بجز منع از کنیت کردن بکنیت حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین حدیث کہ بخاری و مسلم و ابو داؤد از ابی ہریرہ آوردہ اند کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تسموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی یعنی نام من بنہید بر فرزندان اما کنیت من ازان دور باشید و علما را درین مسئلہ تسمیہ باسم پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و تکنیہ بکنیت او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اقوال ست بعض میگویند روا نیست مطلقاً کہ ابو القاسم کہ کنیت آن حضرت ست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کنیت کسی سازند خواہ نام وی محمد باشد تا اسم و کنیت ہر دو در وے جمع گردد یا غیر محمد تا کنیت مجرد باشد و این قول از شافعی منقول ست و حدیث مذکور دلیل اوست چہ ظاہر وے تجویز و اباحت تسمیہ است باسم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و منع و نہی از تکنی بکنیت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مطلقاً خواہ اسم محمد بود یا غیر آن قول دوم آنکہ روا نیست کہ جمع کنند میان کنیت و اسم پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و یکے را گویند محمد ابو القاسم اما کنیت تنہا بے اسم ممتنع نیست چنانچہ در حدیث ترمذی از جابر وارد شدہ کہ من تسمی باسمی فلا یتکنی بکنیتی ہر کہ نام نہد بنام من باید کہ کنیت نکند بکنیت من و من تکنی بکنیتی فلا یتسمی باسمی و ہر کہ کنیت کند بکنیت من باید کہ نام نہد بنام من یعنی جمع میان کنیت و اسم نکند و اگر ہر کدام را تنہا کند روا ست و در جامع الاصول این حدیث را از ابی داؤد آوردہ و حدیث ترمذی را باین لفظ آوردہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہی کرد از جمع کردن میان اسم و کنیت خود و در روایتے دیگر اذا تسمیتم بی فلا تکنوا بی چون نام بنام من نہید کنیت بکنیت من نکنید این نیز دلالت بر منع جمع کند و این حدیث مقید و مفسر یعنی قید کنندہ و تفسیر کنندہ آن حدیث ست یعنی نہی از کنیت کہ در حدیث اول واقع شدہ مقید ست بآنکہ نام محمد باشد و مراد بآن نیز نہی از جمع ست و حمل آن برین چندان بعید نیست گویا کہ گفتہ تسمیہ کنید بنام من و چون تسمیہ کردید بنام من کنیت نکنید بکنیت من و در مطالب المؤمنین از محیط نقل میکند کہ قول امام محمد این ست قول سوم آنکہ جمع میان کنیت و اسم روا ست و این قول از امام مالک رحمہ اللہ منقول ست و استدلال و بر حدیث امیر المؤمنین علی ست کہ گفت یا رسول ان ولد لی بعدک من ولد اگر زائیدہ شود بعد از رحلت تو برائے من پسری اسمیہ باسمک و اکنیہ بکنیتک آیا نام نہم آن پسر را بنام تو و کنیت بکنم بکنیت تو قال نعم گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آری تسمیہ و کنیت

بکن او را بنام و کنیت من قال علی و کانت رخصة لی گفت علی بود این رخصت برای من صححه الترمذی حکم بصحت این حدیث نموده
ترمذی و در جامع الاصول این حدیث را از ابی داؤد آورده از محمد بن الحنفیه و نیز دلیل مالک بر جواز جمع میان نام و کنیت
حدیث عائشه رض است که ابو داؤد آورده که گفت عائشه جاءت امرأة الی النبی آمد زنی بسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فقالت
پس گفت آن زن یا رسول الله انی قد ولدت غلاما بدرستی که من زائیده ام پسری را فسمیته محمدا و کنیته ابا القاسم
پس نام کرده ام او را محمد و کنیت کرده ام او را ابا القاسم فذکر لی انک تکره ذلک پس گفته شد مرا که تو ناخوش داری
آنرا یعنی جمع کردن را میان نام و کنیت تو فقال پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما الذی احل اسمی و حرم کنیتی
چه چیز است که حلال ورواگردانیده نام نهادن را بنام من و حرام و ناروا گردانیده کنیت کردن را به کنیت من راوی شک
دارد در روایت این لفظ که ذکر حل اسم مقدم ست بر حرمت کنیت چنانکه نقل کرده شد یا برعکس چنانچه گفته ما الذی حرم
کنیتی و احل اسمی و این هیچ تفاوتے در مقصود ندارد ولیکن محدثان رعایت اختلاف الفاظ حدیث انقدر میکنند که لفظ
شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنست یا این یعنی تسمیه و تکنیه هر دو جائز ست جمعا و فرادی و از سیاق این حدیث
معلوم میگردد که جواز تسمیه امرے مقرر ست و کراهت در تکنیه ست تنها یا با اسم این طائفه که تجویز جمع میان اسم و کنیت
میکنند میگویند احادیث داله بر منع جمع میان اسم و کنیت منسوخ ست و آن جمع جائز ست هم در حیات و هم بعد از وفات
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین دو حدیث قول چهارم آنکه تکنی بابی القاسم ممنوع بود در حیات حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم اما بعد از وفات جائز ست چه سبب منع تکنی بابی القاسم چنانچه بخاری و مسلم از انس رض آورده
آن بود که در بقیع کسے شخصی را ندا کرد بکنیت و گفت یا ابا القاسم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم التفات فرمود
بجانب آنکس نگریست که مگر مرا ندا میکند آنکس گفت یا رسول الله دیگرے را ندا میکنم فرمود تسموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی
پس مخصوص بود بزمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چه لزوم این محذور و سوء ادب مخصوص بآن زمان برکت نشان
ست و در حدیث علی رض که گفت ان ولد لی من بعدک اشارتے ست باین معنی که منع مخصوص بود بزمان حیات شریف
نه بعد از وی اما در حدیث عائشه رض دلالت ست بر جواز آن در آن زمان نیز ولیکن درین حدیث سخن ست چنانچه بیاید
و بعضی از علما که بر قول ایشان تعریجے و اعتمادے نیست گویند که نهی از تکنیه بکنیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم صحیح شده
و جائز نیست پس تسمیه باسم وی هم جائز نبود بطریق قیاس تسمیه بر تکنیه از جهت عدم فرق میان آنها چه هر دو علم آن
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مخصوص بذات شریف او یند و لزوم محذور و سوء ادبی که در تکنیت لازم آمده چنانچه
در ندای شخصی بآن معلوم شد درینجا نیز لازم می آید جوابش آنکه تسمیه باسم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بیشک
مجوز ست و چندین از صحابه را در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محمد نام بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و
سلم آنرا تقریر فرمود پس این قیاس در مقابله نص باشد و نیز اختصاص و انتساب کنیت شد و شهرت نسبت باسم و لزوم
محذور در ندا باسم محل منع ست چه بجهت علم باشتراک اسم و توجیه التفات شریف نیز نخواهد بود فافهم و قول صواب ازین مقالات
آنست که تسمیه باسم وی صلی الله علیه و آله و سلم جائز ست بلکه مستحب ست بجهت ظاهر صیغه امر چه فرمود تسموا باسمی و
از جهت ورود ترغیب و تبشیر در آن چه در اخبار و روایات آمده است که هر کرا محمد نام بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و
سلم او را شفاعت کند و در بهشت در آرد کما قال + فان لی ذمة منه بتسمیتی + محمدا و هو اوفی الخلق بالذمم + و سیاتی

الکلام فیہ فی الخاتمۃ و تکنی بکنیت وی ممنوع ہم در زمان پیغمبر و ہم بعد از زمان وی و منع ازان در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اقوی واشد بود و ہمچنین جمع میان نام و کنیت وی نیز ممنوع بطریق اولے واشد و جواب از حدیث عائشۃ کہ دلالت میکند بر جواز آن در زمان حیات آنکہ آن حدیث غریب ست چنانچہ محی السنۃ بآن حکم کردہ معارض حدیث صحیح کہ دلالت بر منع آن وارد نشود پوشیدہ نماند کہ حدیث غریب در اصطلاح مشہور آنرا گویند کہ یک راوی منفرد باشد بروایت آن و بسا حدیثی کہ تخریج کردہ میشود در صحیح و حال آنکہ غریب ست از جہت طریقی کہ بآن طریق آمدہ و مقابل غریب عزیز ست کہ اثنین عن اثنین آن را روایت کردہ اند و بعض تعریف کردہ اند غریب را بآنچہ شاذ ست طریق وی و شناختہ نشدہ حال رواۃ وی کلاً او بعضاً بکثرت روایت و ضبط و شک نیست کہ غرابت باین معنی منافات دارد بصحت و تحقیقہ فی اصول الحدیث و قد مر فی المقدمۃ و در صحت حدیث علی نیز کہ دلالت دارد بر جواز بعد از حیات حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و ترمذی بصحت آن حکم کردہ ست نظر ست و بعضی از نقادان تضعیف کردہ اند واللہ اعلم و مع ذلک و با وجود آن دلیل نمیشود بر جواز آن علی العموم چہ در حدیث او ثابت ست کہ گفت این رخصت مر است یعنی مخصوص ست بمن و این دلالت میکند بر بقاء منع واللہ اعلم و سیوطی در جمع الجوامع از ابن عساکر آوردہ کہ واقع شد در میان طلحہ و علیؓ کلامے و گفت طلحہ بوے کرم اللہ وجہہ کہ تو نام کردی پسر خود را باسم پیغمبر صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و کنیت کردے او را بکنیت او و حال آنکہ نہی کرد آنحضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم از جمع کردن دران پس فرمود علیؓ گستاخ کسی ست کہ جرأت کند بر خدا و رسول وی پس طلبید جماعۂ از اصحاب از قریش تا حاضر آمدند و گواہی دادند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم رخصت کرد مر علیؓ را کہ جمع کند دران و حرام گردانیدہ بر سائر امت جز وے و آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم منع فرمود ازان کہ عنب را کرم خوانند چہ کرم دل مؤمن ست و در روایتی کرم مرد مسلمان ست رواہ مسلم عن ابی ہریرۃ عرب شجر عنب را کرم خوانند بسکون راء زیرا کہ شراب خمر کہ ازان حاصل شود مورث سخاوت و کرم ست پس نہی کردہ شد کہ این درخت را کرم نخوانند زیرا کہ کرم قلب مومن ست و درین نہی دو وجہ ست یکی آنکہ مراد نہی ست از تخصیص عنب باین اسم و حال آنکہ دل مؤمن بآن اولے پس برین توجیہ این نہی منع نباشد از تسمیۂ عنب بکرم بلکہ نہی بود از تخصیص عنب باین اسم و تحقیق و تفصیل این توجیہ آنست کہ مصنف در قاموس میگوید کہ غرض ازین کلام حقیقۃ نہی نیست از تسمیۂ عنب بکرم ولیکن این رمز ست بآن کہ چون این نوع از جنس درختان مسمی ست باسم مشتق از کرم سزاوار ید شما ای مسلمانان کہ او را اہل و لائق این تسمیہ مدارید از جہت غیرت الٰہی مر مسلمان متقی را کہ شریک گردانند غیر خود را در انچہ تسمیہ کردہ خدا ے تعالےٰ او را بدان اسم و مخصوص گردانیدہ او را بآن صفت یعنی کرم و زمخشری گفتہ کہ مقصود و تقریر قول حق تعالی ست ﴿ان اکرمکم عند اللہ اتقٰکم﴾ بطریقۂ انیقہ و اشارت ست بآنکہ مؤمن متقی اہل و مستحق تر ست باسم مشتق از کرم کہ کریم ست و معنی کریم جامع انواع خیر و شرف و فضائل ست و گفتہ اند کہ چون وصف کردے یکی را بکریم گویا اثبات کردے مر او را تمامۂ اقسام خیرات و شرف و لہذا آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم در مدح یوسف فرمود کریم بن کریم بن کریم و قلب مؤمن معدن نور علم و تقوی و معارف پس وی احق بود بصفت کرم وجہ دوم آنکہ مراد منع ست از تسمیۂ عنب بکرم چہ وصف درختی کہ اصل ام الخبائث یعنی خمر ست بکرم و خیر کردن ذریعہ است بمدح محرمات و تہییج نفوس بران و ترغیب وی دران

وظاہر عبارت حدیث ہمدرین معنی ست ولیکن زیادت قول وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فان الکرم قلب المؤمن
وان الکرم ہو الرجل المسلم مشعرست بوجہ اول واللہ اعلم تنبیہ کرم بسکون بمعنی مصدرست چنانچہ کرم بفتح را وہر
دو لغت ست ووصف شخص بآن آمدہ است گفتہ میشود رجل کرم بر وتیرۂ رجل عدل باحاصل معنی ومراد اسم مشتق
از کرم ست چنانچہ در ضمن بیان اشارت بدان واقع شدہ فافہم وآنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منع فرمودہ از
تسمیۂ عشا بعتمہ بفتحتین از عتم بمعنی تاریکی شب وگفت وی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانچہ روایت کرد مسلم از ابن عمر
لا یغلبنکم الاعراب باید کہ غالب نیایند شما را اعراب یعنی بادیہ نشینان عرب علی اسم صلوٰتکم بر نام نماز شما یعنی نماز عشا و
ذکر عشا بتصریح نیز در آنچہ صاحب مشکوٰۃ از حدیث مسلم آوردہ آمدہ ومراد بہ نہی اعراب از غلبہ درین اسم نہی اصحاب ست از
تسمیۂ وے بعتمہ چنانچہ ایشان میکنند یعنی ایشان عشا را عتمہ میگویند شما نیز مگوئید تا غلبۂ ایشان بر شما لازم نیاید
چنانچہ فرمودہ الا آگاہ باشید وانہا العشاء نام این نماز عشاست ودر روایتی فانہا فی کتاب اللہ العشاء ودر قرآن مجید
اسم صلوٰۃ عشا برین نماز آمدہ چنانچہ در سورۂ نور من قبل صلوٰۃ الفجر ومن بعد صلوٰۃ العشاء وانہم یسمونہا العتمۃ واعراب
نام می نہند او را عتمہ واعراب مغرب را عشا میخوانند وعشا را عتمہ پس نہی کردہ شد ازان از جہت محافظت لسان
شرع وکتاب اللہ ولہذا اکثر علما مکروہ داشتہ اند این تسمیہ را واز ابن عمر مے آرند کہ چون می شنید این اطلاق را در غضب
می آمد وبلند می گفت انما ہو العشاء وامام مالک گفتہ است کہ بہتر آنست کہ تسمیہ کنند بآنچہ تسمیہ کردہ ہست خدا تعالیٰ
ونزد بعض مکروہ نیست زیراکہ در حدیث آمدہ ہست چنانکہ گفت ودر حدیث دیگر کہ بخاری ومسلم از ابی ہریرہ آوردہ
اطلاق لفظ عتمہ بر عشا وارد شدہ کہ لو یعلمون اگر بدانند مسلمانان ما فی العتمۃ والصبح چیزی را کہ در نماز عشا وصبح ست
از فضیلت وثواب لاتوہما ولو حبوا ہر آئنہ بیایند ایشان این دو نماز را بر دستہا وزانوہا یا بر مقعد یعنی اگر برپای نتوانند
آمد از جہت ضعف وبیماری بجہت حرص بر احراز فضیلت وثواب باینحالت نیز بیایند واین دو نماز را در مسجد ترک نکنند وتقدم
وتاخر یکی ازین دو حدیث بیقین واتفاق معلوم نشدہ پس پیش بعض حدیث منع اطلاق عتمہ بر عشا متقدم ست وحدیث
جواز متاخر ومیگویند منع منسوخ ست بجواز ونزد بعض حدیث جواز متقدم ست ومیگویند جواز منسوخ ست بمنع وطیبی گفتہ است
کہ وجہ آنست کہ اطلاق عتمہ در ابتدائے امر جائز بود وچون شائع شد این اطلاق وجاری شد بدان السنہ خواص وعوام
نہی کرد ازان رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تا غالب نیاید عرف جاہلیت بر سنت اسلامیہ واللہ اعلم وگفتہ اند کہ صواب
آنست کہ تعارضی میان این دو حدیث نیست چہ نہی نفرمودہ از اطلاق اسم عتمہ بکلی بلکہ نہی فرمودہ از ہجرت وترک اطلاق
لفظ عشا واکتفا بعتمہ یا غلبہ وکثرت این اطلاق چنانچہ عبارت لا یغلبنکم اشعارے وارد بدان تا اگر آنرا تسمیہ بعشا
کنند وگاہ گاہ عتمہ خوانند روا بود وطیبی از شیخ محی الدین نووی نقل کردہ کہ گفت در جواب این اشکال دو وجہ است
یکی آنکہ استعمال عتمہ برائے بیان اصل جواز ست تا دانند کہ حرام مطلق وموجب اثم ست واشارت ست بآنکہ نہی از برائے
تنزیہ ست نہ تحریم دوم آنکہ احتمال دارد کہ مخاطب بحدیث عتمہ کسی باشد کہ نمی شناخت اسم عشا را زیرا کہ آن مشہور تر شدہ بود از لفظ
عشا وعشا را اطلاق بر مغرب میکردند واللہ اعلم بالصواب والیہ المرجع والمآب معروض میدارد کاتب حروف العبد الضعیف الفقیر
الی اللہ القوی الباری عبد الحق بن سیف الدین الدہلوی البخاری کہ چون اصل مقصود ومطمح نظر در شرح این کتاب بیان مذاہب ائمہ
اربعہ علی الخصوص مذہب امام اعظم ابو حنیفہ کوفی رحمۃ اللہ علیہم اجمعین وتطبیق واثبات آنہا بود وہما امکن باحادیث نبویہ ومعارضہ

ومعاومہ کلام مصنف ورا دعاے صحت وثبوت انچہ خود آوردہ وبرماسوای آن قسم رد وبطلان کشیدہ وشک نیست
کہ محل خلاف ونزاع اکثر در احکام فقہیہ ومسائل شرعیہ ہست تا این محل کلک بیان در تقریر وتحریر آن جریان
یافت والحمد للہ والمنۃ کہ حصول این مامول با آن عنا وتعب وکد ومشقت کہ در آن کشیدہ شد بتوفیق الہی تعالی
وتقدس بر وجہ موافق صورت انتظام والتیام یافت الآن قصد بانست کہ انچہ بعد ازین مذکور گردد از اذکار ودعوات
وسنن سنیہ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در بیان آن اطناب وتطویل راہ نیابد وہم برانچہ در اصل
کتاب متن مذکور ہست اقتصار پذیرد یا رب مگر نکتہ غریب یا سخنے مفید بداہتہ بے مراجعت باصول وتصفح کتب نوشتہ آید
مگر در بعض مواضع کہ شاید قلم بحکم تقدیر برخلاف این تصویر جریان یابد وہم بجہت تحقیق واختصار تعرض بذکر رواۃ و
حوالہ بکتب التزام نمودہ آمد مگر انچہ در متن مذکور شدہ باشد الا در خاتمہ کہ شیخ مصنف طریقہ تنقید اظہار وارتکاب نمودہ بر جماعہ از
احادیث حکم بضعف ووضع وبطلان کردہ ہست تطویل وتفصیل درآنجا ضروری افتاد امید کہ این بقیہ نیز باتمام رسد وبہ
اختتام کشد انشاء اللہ الحق المبین انہ ولی التوفیق ذو القوۃ المتین وصلی اللہ علی السید المصطفی الامین محمد وآلہ وصحابہ اجمعین

باب اذکار النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عائشہ گفت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یذکر اللہ علی کل احیانہ یعنی
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در جمیع اوقات ذکر حق کردی وہیچ چیزے اورا از ذکر حق باز نداشتی زیرا کہ سخن او مجموع در یاد حق
بود امر ونہی وتشریع شرائع مر امت را اینہمہ ذکر حق بود وبیان اسما وصفات واحکام اللہ تعالی ووعد ووعیدے
این مجموع ذکر او بود وثنا ودعا وتمجید وتحمید وتسبیح وسوال ودعا ودعا در اول بمعنی ذکر اطلاق کردہ ثنا را وے تفسیر
نمودہ یعنی خواندن مر حق را سبحانہ وتعالی چنانچہ در حدیث آمدہ ہست کہ افضل دعاے من ودعای پیغمبران پیش از من وزعم
لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد الخ ودعا در ثانی بمعنی طلب ودرخواستن ہست چنانچہ تفسیر کرد بسوال راوی
ودر بعض نسخ دعا در اول مذکور نیست فلا حاجۃ الی التوجیہ وترہیب وترغیب نزدیک بمعنی وعد ووعید ہست وملازم
آن بجملگی ذکر حق بود ودر حالت خاموشی در دل وضمیر وے ہمگی ذکر حق بود وبیں انفاس وی بر ذکر مشتمل بود در حالت
قیام وقعود وخفتن ورفتن ونشستن وبرخاستن وسائر حالات از ذکر حق تعالی منفک نبودی حاصل آنکہ ذکر بمعنے
یاد کردن ہست مقابل نسیان کہ بمعنی فراموشی ہست پس ہر چگونہ کہ یاد حق کنند خواہ بدل یا بزبان در ہر فعل وہر شان
ذکر بود ولا بد اگر زبان با دل موافق افتد افضل واکمل باشد وآنکہ در کلام بعض فقہا واقع شدہ ہست کہ انچہ نہ بزبان بود
ذکر نباشد ومعتبر نبود باید کہ مراد ایشان نفی ذکر لسانی باشد نہ مطلق ذکر چہ ذکر در لغت ضد نسیان بود کما صرح بہ فی القاموس
پس شامل ذکر قلبی بود بی شبہہ وعدم اعتبار فعل قلب در ترتب ثواب باطل وہذا ہو الحق والحق احق ان یتبع وقیاس
ذکر بعقود شرعیہ کہ بے فعل لسان معتبر نبود وصحیح نباشد از جہت نص شارع بران فند بر اکنون انچہ از اذکار لسانی ودعوات
ازان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم منقول وماثور ہست ذکر میکند وابتدا از وقت بیدار شدن از خواب کہ حکم ابتداے
حیات وارد نمودہ بیان میکند ومیگوید وچون آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وقت تہجد از خواب بیدار شدے
گفتی الحمد للہ الذے احیانا بعد ما اماتنا والیہ النشور وعائشہ روایت میکند کہ چون پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از خواب
برآمدی دہ بار تکبیر گفتی ودہ بار سبحان وبحمدہ ودہ بار گفتی سبحان الملک القدوس ودہ بار گفتے استغفر اللہ ودہ بار گفتی
لا الہ الا اللہ آنگاہ دہ بار گفتی اللہم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیمۃ پس شروع در نماز کردے وہم عائشہ

گوید که گاه چون بیدار شدی گفتی لا اله الا الله سبحانک اللهم استغفرک لذنبی واسالک رحمتک اللهم زدنی علما ولا تزغ
قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب واین دو خبر در سنن ابی داود ثابت ست و بخاری
در صحیح خویش آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود که هر که در شب از خواب بیدار شود و بگوید لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شئ قدیر الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا
بالله اللهم اغفر لی یا دعای دیگر بعد ازین ذکر کند باری تعالی وی را اجابت کند واگر بعد ازین ذکر وضو کند و نماز گزارد
وی را قبول کند و ابن عباس میگوید شبی در خانه میمونه که خاله من ست و یکی از ازواج مطهره است بیتوتت کردم دیدم
که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خواب برآمد و سر سوی آسمان کرد و ده آیت از آخر سوره آل عمران بخواند ان
فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تا آخر سوره و آنگاه گفت اللهم لک
الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن و در بعض روایات
ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن بعد از انت نور السموات والارض ومن فیهن نیز آمده ولک الحمد
انت الحق ووعدک الحق وقولک الحق ولقاءک حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لک
اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت والیک انبت وبک خاصمت والیک حاکمت فاغفر لی ما قدمت وما اخرت
وما اسررت وما اعلنت انت الهی لا اله الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله وعائشه روایت میکند که چون پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم از خواب درآمدی گفتی اللهم رب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة
انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم
وگاه بودی که نماز را باین دعا افتتاح کردی و چون از نماز وتر فارغ شدی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس
و در بار آخرین آواز بلند برکشیدی و در بعض روایات آمده که در بار آخرین زیاده کردی رب الملائکة والروح و هرگاه
که از خانه بیرون خواستی شد و بمسجد رفت چنانچه درین وقت بودی یا بکار دیگر برآمدی و بالجمله در وقت بیرون آمدن
از خانه این دعا خواندی بسم الله توکلت علی الله اللهم انی اعوذ بک ان اذل او اضل او اضل او اجهل او یجهل علی و میفرمود که هر که
در وقت بیرون شدن از خانه بگوید بسم الله توکلت علی الله ولا حول ولا قوة الا بالله قائل او را گویند یعنی از ملائکه هدیت
دو قیت و کفیت راه نموده شدی تو و نگاه داشته شدی تو و کفایت کرده شدی تو و ازین شخص شیطان دوری نماید
ابن عباس گفت آن شب که در خانه میمونه بودم شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که از خانه بسوی مسجد
روان شد برای نماز صبح در راه میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا واجعل فی لسانی نورا واجعل فی سمعی نورا واجعل فی بصری
نورا واجعل من خلفی نورا واجعل من امامی نورا واجعل من فوقی نورا واجعل تحتی نورا اللهم اعطنی نورا و ابو سعید خدری
میگوید پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هیچ بنده از خانه بیرون نیاید برای نماز گزاردن و این دعا را بخواند الا که با وی
هفتاد هزار فرشته بکار دعا برای او آمرزش خواهند و حضرت کبریا اقبال کند بروی بوجه خویش تا آن زمان که از نماز فارغ
شود و دعا اینست اللهم انی اسألک بحق السائلین علیک وبحق ممشای هذا الیک فانی لم اخرج بطرا ولا اشرا ولا ریاء ولا
سمعة خرجت اتقاء سخطک وابتغاء مرضاتک اسألک ان تنقذنی من النار وان تغفر لی ذنوبی انه لا یغفر الذنوب الا
انت و در حدیث دیگر از سنن ابی داود وارد ست که هر که در وقت درآمدن در مسجد بگوید اعوذ بالله العظیم وبوجهه الکریم

وسلطانه القدیم من الشیطان الرجیم شیطان گوید این شخص امروز از شر من نگاہداشته شد و سیغمبر مود چون کسی
خواهد که در مسجد در آید باید که بر من درود فرستد و سلام دهد آنگاه بگوید اللهم افتح لی ابواب رحمتک و چون خواهد که
بیرون رود بگوید اللهم انی اسالک من فضلک و در بعض روایات در در آمدن و بر آمدن بسم الله و السلام علی رسول الله
نیز آمده و تخصیص سوال فضل که بمعنی زیادت ست بوقت بیرون آمدن برائے طلب مزید ست که باز آمدن بمسجد و بود
بمقام عبادت ست یا مراد بآن طلب رزق و کسب معیشت ست و این وجه انسب ست بقول وی سبحانه و تعالی و ابتغوا
من فضل الله چنانچه ظاهر تفسیر ست و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون در مسجد خواست شدے گفتے اللهم صل علی محمد
و سلم اللهم اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلک اینجا فضل شامل رحمت و فضل هر دو ست که در وقت در آمدن
و بر آمدن دائما مطلوب و مامول ست و چون نماز صبح بگذاردے بر مصلے بیا شدے و بذکر و دعا مشغول بودے
تا آفتاب بر آمدے و قدر یک دو نیزه از افق بلند شدے آنگاه دو رکعت بگذاردے و این اقل ست و اگر کسی
زیاده بران بگذارد اتم و افضل بود و کمال آن دوازده رکعت ست در فضل این احادیث بسیار زیاده بر ده حدیث وارد
شده می فرمود که این عمل برابر یک حج و یک عمره ست تمام تمام تمام و بعض علما این را از سنن موکده شمرده اند
و باید که درین وقت بغیر ذکر و دعا و امر خیر تکلم نکند و در غایت خضوع و خشوع و حضور و تفکر و تدبر معانے
موصوف بود و در گذاردن رکعتین نیز موصوف باین صفات باشد مشائخ گفته اند قدس الله اسرارهم که هر عمل
را جزا در آخرت ست و جزای این عمل نقد ست در نورانیت قلب و صفاے باطن و انشراح صدر که بران مترتب میگردد و
در بعضل اوقات بذوق و وجدان چنان یافته شد که همچنان که آفتاب عالم آفاق طلوع کرده میرسد و بسیط زمین را
منور میگرداند نور ایمان و معرفت از درونه طالب اشراق نموده می آید و ارض وجود او را منور میگرداند و اگر هم در مصلے
نشسته باشد اتم و اکمل ست و بظاهر حدیث و سنت اوفق و مشائخ طریقت گفته اند که اگر بیم ریا یا خوف تشویش وقت
باشد در خلوت در آید و آنجا مشغول گردد و تحقیق آنست که آنچه در حدیث آمده است که هر که بگذارد نماز فجر و بنشیند در مصلای
خود مشغول بذکر حق و دعا استغفار کنند او را ملائکه گویند اللهم اغفر له اللهم ارحمه این جزاے مصابرت ست که بجلوس
در مصلی کرده و جزاے ذکر و مشغولے و حضور و نورانیت قلب باقی ست و حاصل ست در هر صورت
علے قدر الاخلاص و الحضور و استقبال قبله درین وقت بغایت مؤثر ست و منور حتی که گفته اند که اگر خواب غلبه کند مشی
کند بجانب قبله و هم روے بقبله بر گرداند برائے دفع خواب و در صبحگاه میگفت اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک نحیی
و بک نموت و الیک النشور اصبحنا و اصبح الملک لله و الحمد لله لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر
رب اسالک خیر ما فی هذا الیوم و خیر ما بعده و اعوذ بک من شر ما فی هذا الیوم و شر ما بعده رب اعوذ بک من الکسل و سوء الکبر
اعوذ بک من عذاب النار و عذاب القبر و در شب هنگام گفتی اللهم بک امسینا و بک اصبحنا و بک نحیی و بک نموت و الیک المصیر
امسینا و امسی الملک لله تا آخر و لیکن بجاے هذا الیوم هذه اللیلة و بجاے ما بعده ما بعدها گفته اند و ابو بکر صدیق گفت
یا رسول الله مرا امر فرماے بکلماتے که در صباح و مسا بگویم گفت بگو اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة رب کل
شیء و ملیکه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی و من شر الشیطان و شرکه این کلمه را دو نوع روایت کرده اند اظهر و اشهر بکسر
شین و سکون را بمعنی شرک که وے در ان بیندازد و بران دعوت کند گردد و بفتح شین و را بمعنی مصاید و حبائل وے که بدان پا بند

گرداند جمیع شرکہ بعضتین جنی دام وان اقترف علی نفسی سوءا واجرہ الی مسلم این را در صباح ومسا وقت خفتن بخواند
سیفرمود هر بنده که در صباح ومسا هر روز وشب این دعا را بگوید بوی هیچ گزندے نرسد بسم الله الذے لا یضر مع اسمه
شئی فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم آورده اند که ابان بن عثمانؓ این حدیث را از پدر بزرگوار خود بمردی روایت
کرده وبعمل خود در آورده بود ناگاه بوے آفت فالج رسید آن مرد بجانب او نگاه کرد بطریق تعجب وانکار یعنی اگر حدیث
صحیح ست وخاصیت وی اینکه هر که آنرا بخواند بوے هیچ گزندے نرسد این رسیدن گزند فالج بتو چیست گفت ابان چه نگاه
میکنی حدیث همچنان ست که بتو روایت کرده ام ولیکن امروز توفیق خواندن آن نیافتم تا آنچه حکم وتقدیر الٰهی ست بامضاء
رسد ومیفرمود که هر که در صباح ومسا بگوید رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد نبیا حق وثابت باشد بر فضل حق تعالی که او را
راضی گرداند یعنی چندان نعمت عطا کند که بنده راضی گردد وهیچ آرزو در دل وی نشکند تا روزے گرداندا و را بمقام رضا که اعلی
مقامات سلوک ست ودر قول مصنف که گفت حق باشد بر فضل وی تعالی اشارت ست بآنکه اثبات حق که بر حق سبحانه کنند بمعنی
تفضیل وکرم اوست که بر خود لازم گردانیده والا هیچ چیزے بر وی تعالی وتعظم لازم وواجب نبود وهیچ بنده را بر وی
حقے نه ولهذا بعض علما منع کرده اند که در دعا گوید اللهم بحق فلان اما اصح آنست که ممنوع نیست از جهت وقوع آن در ادعیه
ماثوره چنانچه اللهم بحق السائلین علیک وبحق ممشای هذا وغیر ذلک وتوجیهش آنست که گفته شد چه وی سبحانه وتعالی
چیزے چند بفضل وکرم خود بر خود برائے بندگان لازم گردانیده که البته بکند چنانچه رزق دادن وتوبه قبول کردن و
رسول بخلق فرستادن وامثال اینها نیز عقلا بر وے لازم نیست ولیکن فضل وجود وکرم وی بر وے لازم گردانیده واین در حقیقت
وجوب نیست فضل وکرم اوست بر بندگان وهر کس که در صباح ومسا بگوید اللهم انی اصبحت اشهدک واشهد حملة عرشک و
ملائکتک وجمیع خلقک انک انت الله الذی لا اله الا انت وان محمدا عبدک ورسولک هر که یکبار بگوید ربع وی از آتش آزاد
شود واگر دو بار بگوید نصف او از آتش آزاد شود واگر سه بار بگوید سه ربع او از آتش آزاد گردد واگر چهار بار بگوید تمام وے
از آتش آزاد شود وهر که در صباح بگوید اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد
ولک الشکر شکر آن روز گذارده بود واگر در شب گوید اللهم ما امسی بی تا آخر شکر آن شب گذارده بود وبسیار در صباح
ومسا حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا خواندے اللهم انی اسألک العافیة فی الدنیا والآخرة اللهم انی اسألک
العفو والعافیة فی دینی ودنیائی واهلی ومالی اللهم استر عوراتی وآمن روعاتی اللهم احفظنی من بین یدی ومن خلفی
وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی واعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی اصبحنا واصبح الملک لله رب العالمین اللهم
انی اسألک خیر هذا الیوم فتحه ونصره ونوره وبرکته وهداه واعوذ بک من شر ما فیه وشر ما بعده وچون شب هنگام
شدی گفتے امسینا وامسی الملک لله الی آخره ولیکن بجاے هذا الیوم هذه اللیلة ومکان تذکیر تانیث وآنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم یکے از دختران خویش را گفت در حدیث ابی داود همین طور مبهم آورده که مرویست از بعض
بنات النبی صلی الله علیه وآله وسلم که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تعلیم میکرد او را که در وقت صباح بگوئی سبحان الله وبحمده ولا حول
ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شئی قدیر وان الله قد احاط بکل شئی علما وگفت هر که
این را در صباح بگوید در حفظ وامان خداے باشد تا شب شود واگر در مسا گوید در حفظ حق باشد تا روز شود ویکی از صحابه را
گفت ابو داود از ابی سعید خدرے آورده که گفت مردی در حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت یا رسول الله

لازم افتاده بر من هموم و دیون چکار کنم فرمود آیا ترا نیاموزم کلامی که چون او را بگوئی حق جل شانه اندوه ترا بشاد می کل
کند و وام ترا بگذارد گفت بلی یا رسول الله بیاموز مرا آن کلام را فرمود چون بامداد و شب کنی بگوئی اللهم انی اعوذ بک من
الهم والحزن واعوذ بک من العجز والکسل واعوذ بک من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال آن مرد
گفت این دعا را خواندم بار یتعالی اندوه مرا ببرد و دین مرا قضا کرد و فرمود هر که در بامداد و شبانگاه این کلمات بگوید حقتعالی
کفایت کند از وی اندوه دنیا و آخرت را و کلمات اینست اللهم انی اصبحت منک فی نعمة وعافیة وستر فاتم علی نعمتک وعافیتک
وسترک فی الدنیا والآخرة و شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت یا رسول الله آفات بسیار بر من
میرسد فرمود که چون صباح شود بگو بسم الله علی نفسی واهلی ومالی که آفتی بتو نرسد روزی مر فاطمه رض را گفت ترا چه
مانع ست ازانکه چون بامداد کنی و چون شب کنی بگوئی یا حی یا قیوم بک استغیث فاصلح لی شانی کله ولا تکلنی الی نفسی
طرفة عین و فرمود که هر که هر صباح و هر مسا هفت بار بگوید حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم حق
جل شانه هموم دنیا و آخرت وی را کفایت کند این ورد عظیم ست بعضی از مشائخ سلسلهٔ قویه شاذلیه قدس الله اسرارهم
گفته اند که اگر کسی را بود که او را هیچ وردی نباشد جز این یک ورد کافی ست و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ماموریست که
این را بگوید بنص قرآن که فان تولوا فقل حسبی الله الآیة + و خواندن این ورد را در مشائخ ده بار نیز آمده و آنرا اسنادی
نیز هست اما اصح واثبت بحسب روایت هفت بارست و هر که در اول روز این دعا بگوید هیچ مصیبتی بوی نرسد تا شب
شود اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش الکریم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر
کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم گویند ابو الدرداء رض را خبر کردند که خانهٔ تو بسوخت گفت خانهٔ
من نسوزد زیرا که کلماتی که من از حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم شنیده ام آنجا ست و حق سبحانه آنخانه را نسوزد
چون بدیدند اطراف خانهٔ او سوخته بود و خانهٔ او سالم مانده و میفرمود بهتر استغفار ها آنست که بنده بگوید اللهم انت ربی
لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء
بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت هر که در صباح بگوید از سر یقین و دران روز بمیرد بی درنگ در بهشت رود و
اگر در مسا گوید از سر یقین و دران شب بمیرد بی درنگ در بهشت رود یعنی دران روز که مردم به بهشت روند وی
زودتر و سریعتر رود بی آنکه موقوف سوال و حسابش دارند یا مراد آن بود که بیشک به بهشت رود چنانچه در لفظ بخاری
آمده من قالها فهو من اهل الجنة و میفرمود هر که در صباح و مسا بگوید صد بار سبحان الله وبحمده در روز قیامت کسی حاضر
نشود بعملی فاضلتر از عمل وی مگر کسی که زیاده از وی گفته باشد لفظ حدیث چنانچه در صحیحین از ابی هریره آمده اینست
که نیارد هیچ یکی روز قیامت عملی فاضلتر از انچه وی آورده مگر آن کسی که گفته است مثل انچه وی گفته یا زیاده
کرده بران و درینجا دو اشکال ست یکی آنکه کسی که مثل وی گفته باشد عملش فاضلتر از عمل وی چگونه بود بلکه مثل
وی بود نعم در صورت زیاده درست می آید جوابش آنکه مستثنی درینجا منقطع ست تقدیر کلام نیارد هیچ یکی عملی فاضلتر
از عمل وی لیکن کسیکه گفته است مثل انچه وی گفته است می آرد عملی را که مساوی عمل وست و کسیکه زیاده گفته است می آرد
عملی را که زائدست بر عمل وی و اشکال دیگر آنکه زیاده بر صد بار گفتن چگونه جائز باشد و حال آنکه مقرر شده است

که زیاده بر عددی که شارع تعیین کرده است جائز نبود چنانکه کم ازان روا نیست واگر زیاده کند از قبیل تجاوز از
حدود اعتدا و اسراف بود در مثل اعداد رکعات و طهارات مثلاً در اول جائز نیست و در ثانی ثوابی نه و در محل اعتدا است و تسبیحات
واذکار نیز حال همچنین است چنانکه آورده اند که یکی از مشائخ در خواب دید که میخوانند آنانرا که تسبیح و تحمید و تکبیر گویند بعد از
نمازهای فرض وی نیز آن جانب دوید که میخوانند دستی بر سینهٔ وی زدند و براندند و گفتند تو نه از ایشانی ایشان آن
کسانند که سی و سه بار گویند و تو زیاده بران میگوئی جواب ازین اشکال آنکه تجاوز و اعتدا در جائی بود که عددی مخصوص
تعیین یافته باشد و چون شارع اشارت بجواز زیادت در ینجا کرده ازان قبیل نخواهد بود که موجب تجاوز و اعتدا از حد بود
و نیز گفته اند که مراد بزیادت اینجا اعمال دیگر است از خیر که کسب کرده نه نفس این تسبیح بود. کلام مصنف ابا است ازین توجیه
یارب مگر این روایت دیگر بود والله اعلم و میفرمود هر که در صباح ده بار گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر او را ده حسنه نوشته شود و ده حسنه خود بوعدهٔ کریم وی عز اسمه بر هر عمل خیر می نویسند و مزیت این ذکر
آن بود که گفت و ده گناه محو شود و ثواب آزادی ده بنده بیاید و دران روز خدای تعالی او را در زینهار خود دارد و
و هر که در هر صباح و هر مسا صد بار بگوید او را ثواب آزاد کردن صد بنده باشد و او را صد حسنه نوشته شود و صد گناه از وی
محو کرده شود و کسی فاضلتر از عمل وی بمحشر نیارد و در مسند امام احمد ثابت است که رسول خدا صلی الله علیه و
آله وسلم زید بن ثابت را تعلیم کرد و فرمود که بران مواظبت نماید در هر صباح لبیک اللهم لبیک وسعدیک والخیر فی
یدیک ومنک والیک اللهم ما قلت من قول او حلفت من حلف او نذرت من نذر فمشیتک بین یدی ذلک کله
ما شئت کان وما لم تشأ لا یکون لا حول ولا قوة الا بک انک علی کل شیء قدیر اللهم ما صلیت من صلوة فعلی من صلیت
وما لعنت من لعنة فعلی من لعنت انت ولیی فی الدنیا والآخرة توفنی مسلما والحقنی بالصالحین اللهم فاطر السموات
والارض عالم الغیب والشهادة ذا الجلال والاکرام فانی اعهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا واشهدک وکفی بک شهیدا انی اشهد ان
لا اله الا انت وحدک لا شریک لک لک الملک ولک الحمد وانت علی کل شیء قدیر واشهد ان محمدا عبدک ورسولک واشهد ان
وعدک حق ولقاءک حق والساعة آتیة لا ریب فیها وانک تبعث من فی القبور وانک ان تکلنی الی نفسی تکلنی الی ضعف وعورة
وخطیئة وانی لا اثق الا برحمتک فاغفرلی ذنوبی کلها انه لا یغفر الذنوب الا انت وتب علی انک انت التواب الرحیم و
صباح میگفت اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکره ولا املک نفع ما ارجو واصبح الامر بید غیری واصبحت مرتهنا بعملی فلا
فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی ولا تسوء بی صدیقی ولا تجعل مصیبتی فی دینی ولا تجعل الدنیا اکبر همی ولا مبلغ علمی
ولا تسلط علی من لا یرحمنی اللهم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور اللهم عالم الغیب والشهادة
فاطر السموات والارض رب کل شیء وملیکه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان وشرکه سبحان الله
وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما
سبحان الله حین تمسون وحین تصبحون وله الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظهرون تخرج الحی من المیت وتخرج المیت
من الحی وتحیی الارض بعد موتها وکذلک تخرجون اللهم انی اسالک العافیة فی الدنیا والآخرة اللهم انی اسالک
العفو والعافیة فی دینی ودنیای واهلی ومالی اللهم استر عوراتی وآمن روعاتی اللهم احفظنی من بین یدی
ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی واعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی اللهم اصبحنا نشهدک ونشهد

حملة عرشك وملائكتك وجميع خلقك انك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك فلك الحمد ولك الشكر الحمد والصبح
الملك لله رب العالمين وسه بار بگفت اللهم عافنی فی بدنی اللهم عافنی فی سمعی اللهم عافنی فی بصری وبگفت اللهم برحمتك
ارجو فلا تكلنی الی نفسی طرفة عين واصلح لی شانی كله لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بك من جهد البلاء ودرك الشقاء وسوء
القضاء وشماتة الاعداء واعوذ بك من علم لا ينفع ومن قلب لا يخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعوة لا تستجاب لها واعوذ بك
من زوال نعمتك وتحول عافيتك وفجاءة نقمتك وجميع سخطك اللهم انی اعوذ بك من شر ما علمت ومن شر ما لم اعلم ومن
شر ما عملت ومن شر ما لم اعمل اللهم لك اسلمت وبك آمنت وعليك توكلت واليك انبت وبك خاصمت واليك حاكمت
فاغفر لی ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بك من شر
سمعی ومن شر بصری ومن شر لسانی ومن شر قلبی ومن شر منيتی اللهم انی اعوذ بك من التردی ومن الغرق ومن الحرق والهدم واعوذ بك
من ان يتخبطنی الشيطان عند الموت واعوذ بك من ان اموت فی سبيلك مدبرا واعوذ بك من ان اموت لديغا واعوذ بكلمات
الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشياطين وان يحضرون اللهم الهمنی رشدی واعذنی من شر نفسی
اعوذ بوجه الله العظيم الذی ليس شیء اعظم منه وبكلمات الله التامات التی لا يجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت
منها وما لم اعلم ومن شر ما خلق وذرا وبرا اللهم اغفر لی جدی وهزلی وخطائی وعمدی وكل ذلك عندی اللهم اصلح لی دينی
الذی هو عصمة امری واصلح لی دنيای التی فيها معاشی واصلح لی آخرتی التی فيها معادی واجعل الحيوة الدنيا زيادة
لی فی كل خير واجعل الموت راحة من كل شر اللهم انی اسألك الهدی والتقی والعفاف والغنی رب اعنی ولا تعن علی
وانصرنی ولا تنصر علی وامكر لی ولا تمكر علی واهدنی ويسر الهدی لی وانصرنی علی من بغی علی رب اجعلنی لك شكارا لك
ذكارا لك رهابا لك مطواعا لك مخبتا اليك اواها منيبا رب تقبل توبتی واغسل حوبتی واجب دعوتی وثبت حجتی وسدد
لسانی واهد قلبی واسلل سخيمة صدری اللهم ما رزقتنی مما احب فاجعله قوة لی فيما تحب اللهم ما زويت عنی مما احب فاجعله فراغا
لی فيما تحب اللهم اقسم لنا من خشيتك ما تحول به بيننا وبين معاصيك ومن طاعتك ما تبلغنا به جنتك ومن اليقين ما تهون به علينا
مصيبات الدنيا ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا ما احييتنا واجعله الوارث منا واجعل ثارنا علی من ظلمنا وانصرنا علی من
عادانا ولا تجعل مصيبتنا فی ديننا ولا تجعل الدنيا اكبر همنا ولا مبلغ علمنا ولا غاية رغبتنا ولا تسلط علينا من لا يرحمنا اللهم بعلمك
الغيب وقدرتك علی الخلق احينی ما علمت الحيوة خيرا لی وتوفنی اذا علمت الوفات خيرا لی اسألك خشيتك فی الغيب والشهادة
واسألك كلمة الحق فی الرضی والغضب واسألك القصد فی الفقر والغنی واسألك نعيما لا ينفد واسألك قرة عين لا تنقطع واسألك
لذة النظر الی وجهك والشوق الی لقائك فی غير ضراء مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زينا بزينة الايمان واجعلنا هداة مهديين اللهم اجعلنی
اعظم شكرك واكثر ذكرك واتبع نصحك واحفظ وصيتك اللهم انی اسألك الصحة والعفة والامانة وحسن الخلق والرضا بالقدر اللهم
طهر قلبی من النفاق وعملی من الريا ولسانی من الكذب وعينی من الخيانة فانك تعلم خائنة الاعين وما تخفی الصدور واز ابن عباس رض
مرويست كه تفسير خائنة الاعين بآن كرده كه مثلاً مردے درميان جمعی نشسته است ناگاه جميله از پيش ايشان گذشت اين مرد بجهت
استحيا وشرم وترسيدن از ان جمع در پای ايشان سر فرو افگند. ونگاه بآن زن نكرد چون ايشان را غافل يافت سر برآورد ودزديده
نگاهی بجانب وی كرد اين خيانت چشم است در نظر حرام اللهم اجعل سريرتی خيرا من علانيتی واجعل علانيتی صالحة اللهم انی
اسألك من صالح ما تؤتی الناس من الاهل والمال والولد غير الضال ولا المضل اللهم اهدنی وسددنی اللهم رب السموات

السبع ورب العرش العظیم ربنا ورب کل شئ فالق الحب والنوی ومنزل التورٰیة والانجیل والفرقان اعوذ بک من شر
کل شئ انت اخذ بناصیتہا اللہم انت الاول فلیس قبلک شئ وانت الآخر فلیس بعدک شئ وانت الظاہر فلیس
فوقک شئ وانت الباطن فلیس دونک شئ اقض عنا الدین واغننا من الفقر یا ارحم الراحمین اللہم رب جبریل ومیکائیل
واسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب والشہادۃ انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیہ یختلفون اہدنی لما اختلف
فیہ من الحق باذنک انک تہدی من تشاء الی صراط مستقیم وچیدا نکہ تواند درود بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بفرستد
کہ ہیچ عبادتے بعد از ادائے فرائض فاضلتر از صلوٰۃ بر رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نبود وہیچ وسیلہ برائے حصول
قرب ورضائے الٰہی تعالیٰ وحصول سعادت دنیا وآخرت بالا تر از وے نہ وفوائد ومنافع آن در کتب ودفاتر گنجائی جمیع
آن ندارد ودر خاتمہ کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب کہ در بیان احوال مدینہ مطہرہ علی ساکنہا السلام والتحیۃ نوشتہ شدہ
است نقل کردہ ایم رجاء للقبول وبعد از وی رسالہ منفردہ تالیف یافتہ مشتمل برانچہ در انجا بود وبازیادات صلوٰۃ کہ
از بعض مشائخ عظام صادر شدہ والحمد للہ علی ذلک وکیفیت ورود وی کہ از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
مرویست بسیار است در کتاب صلوٰۃ بیشتر یاد کردہ ایم از انجملہ یکی این است اللہم صلی علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت
علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم وبارک علی محمد وعلے آل محمد کما بارکت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید والسلام علیک
ورحمۃ اللہ وبرکاتہ دوم کیفیت اللہم صلی علی محمد وعلی اہل بیتہ کما صلیت علی ابراہیم انک حمید مجید اللہم صل علینا معہم
اللہم بارک علی محمد وعلی اہل بیتہ کما بارکت علی آل ابراہیم انک حمید مجید اللہم بارک علینا معہم صلوات اللہ وصلوات
المومنین علے محمد النبی الامی السلام علیکم ورحمۃ اللہ وبرکاتہ ومجموع کیفیاتے کہ بما رسیدہ چہل وہشت است سی وشش
از انجملہ از حضرت رسالت صلی اللہ وآلہ وسلم مرویست وباقی از صحابہ وتابعین رضوان اللہ علیہم اجمعین ودر افضل کیفیات
علماء را اختلاف است بعض بر آن اند کہ افضل صیغ صلوٰۃ ہمان است کہ خواندن آن در تشہد صلوٰۃ مروے ومعمول است
چہ صلوٰۃ افضل حالات بندہ است ولا بد انچہ بر روے آمدہ افضل واکمل بود وبعض گفتہ اند کہ ہر چہ مشتمل بود بر مبالغہ
وتاکید کما وکیفا ابلغ واکمل بود از غیر خود وشیخ محی الدین نووی رحمۃ اللہ علیہ در اذکار بر این اقتصار کردہ کہ افضل
آنست کہ بگوید اللہم صلی علی محمد عبدک ورسولک النبی الامی وعلی آل محمد وازواجہ وذریتہ کما صلیت علی ابراہیم وعلے
آل ابراہیم وبارک علی محمد النبی الامی وعلی آل محمد وازواجہ وذریتہ کما بارکت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم فی العالمین
انک حمید مجید چہ این کیفیت جامع مجموع عباراتی است کہ در احادیث صحیح وارد شدہ وبعض گفتہ اند کہ اولیٰ وافضل
آنست کہ ہر کدام از صیغ کہ مروی وماثور است جدا جدا ورد ولیفرستد چہ جمع میان آنہا احداث صیغہ دیگر است کہ
مروی نیست وماثور نہ وامام ابراہیم مروزے رحمۃ اللہ علیہ میگوید افضل آنست کہ بگوید اللہم صلی علی محمد وعلی آل محمد
کلما ذکرہ الذاکرون وکلما سہی عنہ الغافلون **فصل در بیان ادعیہ جامہ پوشیدن** حضرت نبوی
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون جامہ پوشیدے در اکثر روایات چون جامہ نو پوشیدی چنانچہ مصنف نیز درباب
پوشش آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بگوید این دعا خواندے اللہم لک الحمد انت کسوتنیہ اسالک خیرہ و
خیر ما صنع لہ واعوذ بک من شرہ وشر ما صنع لہ ومیفرمود ہر کہ جامہ بپوشد وبگوید الحمد للہ الذی کسانی ہذا ورزقنیہ
من غیر حول منی ولا قوۃ غفرلہ ما تقدم من ذنبہ یعنی آمرزیدہ شود ہر گناہے کہ پیش از این کردہ باشد ودر بعض

روایات وما تأخر نیز آمده یعنی هر گناهیکه بعد ازین خواهد کرد و امیر المؤمنین عمر روایت میکند از حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم که گفت هر که جامهٔ نو پوشد و بگوید الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی واتجمل به فی حیوتی و بعد از آن
جامهٔ کهنه را بدرویشی دهد همیشه در حفظ و پناه و سلوک راه حق باشد و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود
که چون جامه یا عمامهٔ نو پیدا آمدی آن را نامی تعیین کردی از ظاهر این عبارت چنان مفهوم شود که آن جامه را
نامی از پیش خود نهادی چنانچه اسلحه را و دواب را نیز و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نامها بود وآنچه در احادیث
آمده است آنست که چون جامه پوشیدی او را بنام وی خواندی عمامه یا قمیص یا ردا پس گفتی اللهم لک
الحمد انت کسوتنیه اسئلک خیره الخ در روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را عمامه بود نام او سحاب
آن دیگر است اما مضمون این حدیث همین ست که او را بنام او خواندی و پوشیدی فتدبر و یکبار امیر المؤمنین عمر رض
جامهٔ دید گفت این جامه شسته ست یا نو گفت شسته ست گفت البس جدیدا وعش حمیدا ومت شهیدا یعنی نو پوش و
پسندیده بزی و شهید بمیر و نیز آمده است که چون جامهٔ نو یکی را پوشیده دیدی گفتی تبلی ویخلف الله یعنی کهنه کنی
این را جامه دیگر دهد خدایتعالی بجای آن **فصل در بیان ادعیه در آمدن خانه** حضرت نبوی
صلی الله علیه وآله وسلم چون در خانه درآمدی بگفتی الحمد لله الذی کفانی وآوانی والحمد لله الذی اطعمنی وسقانی والحمد لله الذی
من علی اسألک ان تجیرنی من النار و فرمود چون بنده مسلم در خانهٔ خویش پای نهد باید که بگوید اللهم انی اسألک خیر المولج
وخیر المخرج بسم الله ولجنا وعلی الله ربنا توکلنا این بگوید و بعد از آن بر اهل بیت خود سلام کند و انس بن مالک را گفت چون در
خانه درآئی بر اهل بیت خود سلام خوان تا برکت باشد بر تو و بر اهل بیت تو و آمده است که اگر در خانه کسی نبود و خالی بود نیز سلام گوید باین لفظ
السلام علی عباد الله الصالحین بنیت ملائکه که در آنجا باشند. و فرمود سه کس در امان و ضمان و رحمت دنیا و آخرت حق تعالی
اند یکی آنکه بنیت جهاد و غزا از خانه بیرون آید در ضمان حق ست یا او را وفات کند و در بهشت برد یا بسلامت
با اجر و غنیمت باز گردد دوم کسیکه برای نماز متوجه مسجد شود در ضمان حق ست یا وفات یابد و به بهشت رود یا بسلامت
با اجر و غنیمت باز گردد و سوم کسیکه در خانه درآید و سلام بر اهل خویش کند او نیز در ضمان حق تعالی بود و فرمود چون
شخصی در خانه درآید و در وقت دخول و در وقت طعام حق تعالی را یاد کند شیطان گوید بالشکر خود درین خانه ما را نه جای
خفتن ست و نه جای طعام خوردن و اگر درآید و در وقت درآمدن یاد حق نکند شیطان گوید جای خفتن یافتیم
و اگر در وقت طعام یاد حق نکند شیطان گوید جای خفتن و طعام شب هر دو یافتیم **فصل در بیان ادعیه
درآمدن بیت الخلا** حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون در آنخانه درخواستی آمد گفتی اللهم انی اعوذ بک
من الخبث والخبائث و امر می فرمود بگفتن آن خبث بضمتین جمع خبیث بمعنی ذکور جن و بضم خا و سکون با نیز خوانده اند
بمعنی خباثت یا شئی مکروه و وجه اول اقوی ست از روی روایت و انسب ست بعطف والخبائث بر وی که جمع خبیثه
است بمعنی اناث ایشان و بانچه در حدیثی دیگر آمده باید که عاجز نشود یکی از شما چون در آنخانه خواهد شد که بگوید اللهم انی
اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم مگر آنکه خبث بسکون با را مخفف خبث مضموم البا دارند
چنانکه در امثال آن آمده مثل کتب و کتب و خلق و خلق و در حدیث ترمذی آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم که پرده ما بین اعین جن و عورات مردم بنی آدم آنست که چون خواهد که درآید در آنخانه بگوید بسم الله

و در حالت بول یکے بر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام کرد جواب نداد فرمود کہ خدای تعالیٰ بندہ را بدین دشمن میگیرد

یعنی سخن گفتن در بول ومنع فرمود باید کہ کسے در حالت بول وغائط استقبال واستدبار قبلہ نکند واین حرام است نزد امام ابوحنیفہ مطلقاً خواہ در عمارات وخواہ در صحرا ونزد احمد وابی ثور صاحب شافعی وراجح نزد ابن العربی از مالکیہ وابن حزم از ظاہریہ نیز ہمین ست ونزد امام شافعی ومالک در صحرا نہ در عمارات واز امام ابوحنیفہ واحمد نیز این فرق روایت کردہ اند ووجہ وے نہ آنست کہ در عمارات دیوار پردہ است میان وے وکعبہ زیرا کہ در صحرا نیز چندین کوہ وبیابان حائل ست بلکہ آنست کہ استقبال واستدبار در بنیان عرفاً شائع بہ جواز ست ونیز امکنہ کہ معد ست برای آن ماوای شیاطین ست وصالح نیست برای قبلہ بودن بخلاف صحرا وشاید کہ این وجہ تفصیل آنست کہ طیبی گفتہ کہ صحرا خالی نیست از مصلی از انس یا جن پس اگر استقبال کند قبلہ را یا استدبار کند آن را شاید کہ نظر یکے از مصلیان بر عورت او افتد واین معنی مامون ست در بنیان واز بعض احادیث نیز جواز آن در بنیان معلوم میگردد چنانچہ در صحیحین از ابن عمرؓ آمدہ کہ گفت برآمدم من بالا خانہ حفصہؓ را پس دیدم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را کہ قضای حاجت میکرد پشت بجانب قبلہ ونیز ابوداؤد از ابن عمرؓ آوردہ کہ وے بنشاند راحلہ خود را مستقبل قبلہ پس بنشست وبول کرد بجانب آن گفتند یا ابا عبدالرحمن آیا نیست کہ نہی کردہ شدہ است ازین فرمود کہ نہی از غیر آن در فضاست وچون چیزے بود میان تو وقبلہ کہ ستر کند ترا لا باس ازینجا معلوم شد کہ ستر وراحلہ ومانند آن نیز حکم بنیان دارد ووجہ اول از وجوہے کہ در فرق میان بنیان وصحرا گفتہ شد در وے جاری ست وحجت آنانکہ مطلقاً حرام گویند آنست کہ در لفظ حدیث حرمت مطلق ست وحدیث اباحت بصحت نرسیدہ واگر برسد چون مبیح ومحرم معارض آید ترجیح محرم راست وقومے جائز دارند استدبار نہ استقبال وتمسک کنند بحدیث ابن عمرؓ وبعض مطلقاً مباح گویند واین قول را بعائشہؓ وعروہ وربیعہ وداؤد ظاہری نسبت کنند وگویند چون احادیث تعارض کرد رجوع باصل کنیم کہ اباحت ست وشک نیست کہ قول امام ابوحنیفہ وتابعان وے بہ تنزہ واحتیاط نزدیکتر ست ومصنف نیز ترجیح آن کردہ بقول خود کہ گفت واین حدیث را جماعتے از صحابہ مثل عمر بن الخطابؓ وابی ایوب انصاریؓ وسلمان فارسیؓ وسراقہ بن مالکؓ وسہل بن حنیفؓ واسامہ بن زیدؓ وابی ہریرہؓ ومعقل اسدیؓ وعبداللہ بن الحارث الزبیدیؓ بطرق متعددہ روایت کردہ ودر اکثر احادیث نہی از استقبال واستدبار ہر دو واقع شدہ ودر بعض ذکر استقبال فقط

وحدیث رخصت کہ از عائشہؓ در مسند احمد روایت کردہ کہ نزد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ذکر کردند کہ جمعے استقبال قبلہ در حالت بول کراہت میدارند فرمود بر سبیل انکار کہ اینچنین کردند پس از فرمودن بر سبیل انکار اباحت استقبال مفہوم شد وفرمود پس مقعد مرا روے بقبلہ کنید یعنے اگر استقبال را مکروہ میدارید نکنید واستدبار کنید ازینجا جواز استدبار نیز معلوم شد

مصنف میگوید این حدیث ہر چند در مسند احمد ہست اما امام اہل حدیث بخاری رحمۃ اللہ علیہ دران طعن کردہ وکسے از ائمہ

کبار آن را اثبات نکردہ وکلام امام احمد مقتضی اثبات وتحسین آن نیست ودیگر آنکہ منقطع ست ومرسل ست پوشیدہ نماند کہ چون راوی حدیث عائشہؓ باشد ارسال چہ معنی دارد یارب مگر مرسل اینجا بمعنی منقطع است عطف وے بر منقطع بطریق تفسیر ست واین نیز اصطلاحے ست غیر مشہور وبعضے از رواۃ این حدیث ضعیف اند در ضبط واتقان وعدالت ونیز شاذ ست ومخالف روایت ثقات واینچنین حدیث حجت را نشاید وبا احادیث دیگر کہ نص اند در نہی استقبال ا

استنجا معارض نباید و چون از خلا بیرون آمدے گفتے الحمد لله الذی اذهب عنی الاذے وعافانی ظاهر آن ست
که این گفتن بزبان بود و ازینجا معلوم شود که ذکر الله بعد از استنجا پیش از آمدست و وضو حرام نیست و خود ثابت شده است
که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را هیچ حالت مانع از ذکر الٰهی نیامدے و اما آنکه در حدیث آمده است که بعد از بول تیمم کرد
پس از آن رد سلام کرد غایت احتیاط و اهتمام بتعظیم ذکر الٰهی بود که سلام از اسماء الله است و بالجمله در رد سلام همچنین اتباع
باید نمود و این دعا بعد از بیرون آمدن از خلا چون مرویست باید خواند و اگر این را حمل بر تصور این مضمون بدل کنند
چنانچه بعض گفته اند نیز صورتے دارد و در بعض روایات نیز آمده که بعد از بیرون آمدن از خلا غفرانک
میگفت اشارت بعذر تقصیرے که در ترک ذکر الٰهی در آن حالت رفت و بعضے از مشائخ گفته اند که وظیفه ذکر در وقت
قضاے حاجت آنست که در احتیاج و تدنس خود و تقدس و تنزه جناب الٰهی تعالے بیندیشند ذکر درین مقام همین ست
والله اعلم واذکار وضو در اول کتاب یاد کرده شد و گفته شد که چه از آن بصحت رسیده و چه نرسیده **فصل**
در اذکار اذان صحیح آنست که مشروعیت اذان در مدینه است در سنهٔ اولی یا ثانیه و آنکه گویند در شب اسرے بود
هیچ حدیثے درین باب بثبوت نرسیده و بر تقدیر ثبوت یا قائل شوند بتعدد اسرا چنانچه بعض گفته اند که اسرا بار
دوم در مدینه بود یا در شب اسرے اذان شنید بالاے آسمان ولیکن مامور نشد باقامت آن بر روے زمین و
اینها تکلفات ست و صحیح آن ست که در مدینه بود چنانچه در صحیحین از ابن عمر رضی الله عنه آمده که چون قدوم آوردند مسلمانان بمدینه
جمع میشدند براے نماز و قرار میدادند وقتے معین را بے آنکه ندا کنند براے آن و اعلام نمایند بدان پس سخن کردند
روزے درین باب که چه باید کرد بعض گفتند ناقوسے باید زد مثل ناقوس نصارے و بعض گفتند قرن مثل قرن یهود
و در روایتے آمده که بعض گفتند آتشے برافروزند مثل آتش مجوس پس گفت عمر رضی الله عنه چرا مردے را نفرستید که ندا کند
بنماز پس فرمود پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم برخیز اے بلال و ندا در ده بنماز و میگویند که درین وقت همین ندا بود
بے کیفیت مخصوصه اذان وقت دیگر عبدالله بن زید انصاری که او را صاحب الاذان گویند خواب دید مردے را که ناقوسے
در دست دارد گفت آیا میفروشی اے بندهٔ خدا این ناقوس را بمن آن مرد گفت چه کار میکنی این را گفت تا بخوانم
مردم را بدان بنماز گفت من ترا بهتر ازین چیزے بیاموزم پس بیاموخت بوے اذان را چون صبح شد بملازمت
حضرت صلے الله علیه وآله وسلم آمد و واقعه را عرض کرد فرمود بدرستی و راستی که این رویاے حق ست برخیز
و القا کن بر بلال که آواز وے نرم تر و بلند تر و شیرین تر ست بعد از آن عمر بن الخطاب رضی الله عنه نیز این واقعه دید
و چون آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم شنید فرمود لله الحمد و گویند که هفت صحابی و بروایتے چهارده موافق یکدیگر خواب
دیدند و نیز آمده که بعد از آن وحی نیز موافق آن آمد والله اعلم در اذان هیچ چیز تشریع فرمود یکے آنکه سامع آنچه از مؤذن بشنود مثل
آن بگوید بجز لفظ حے علے الصلوٰة و حے علے الفلاح که آن را بلاحول ولا قوة الا بالله بدل کند و حدیثے در جمع میان حوقله
و حیعله ثابت نشده و نزد اقتصار بر حیعله در بعض احادیث صحیحه واقع شده که بگوید آنچه بگوید مؤذن بے ذکر حوقله در حیعلتین
و ظاهر ش اقتصار بر حیعله ست و در بعض احادیث آمده که بگوید در حیعلتین لاحول ولا قوة الا بالله و جمع میان
حیعله و حوقله وجهے ست مرجح ما بله را کذا فی بعض شروح حصن الحصین و آنچه بعض مردم در حے علے الفلاح گویند ما شاء الله
کان و ما لم یشاء لم یکن نیز صحیح نشده و در وقت شهادتین و انا و انا نیز آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز در آمده است

اجابت موذن لازم بود زیراکه چون اجابت فعلی نبود با وجود آن اجابت قولی حاجت نبود دوم آنکه بگوید رضیت باللہ ربا و
بالاسلام دینا و بمحمد رسولا و فرمود که این قول موجب مغفرت ست و در مشکوة از حدیث مسلم اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله نیز در اول این کلمات زیاده آورده سوم آنکه صلوة بر رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم فرستد بعد از اجابت موذن چهارم آنکه این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة ات محمدن
الوسیلة والفضیلة وابعثه مقاما محمودن الذی وعدته انک لا تخلف المیعاد پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیای خویش کند
و در بعضی از روایات مسند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان موذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة النافعة
صل علی محمد وارض عنه رضا لا سخط بعده باری تعالی دعای ویرا اجابت کند. و ام سلمه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
مرا تعلیم کرد که وقت اذان مغرب بگویم اللهم هذا اقبال لیلک وادبار نهارک واصوات دعاتک فاغفر لی و ابو امامه
میگوید حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم چون آواز اذان بشنیدی این دعا بخواندی اللهم رب هذه الدعوة المستجابة
المستجاب لها دعوة الحق وکلمة التقوی توفنی علیها واحینی علیها واجعلنی من صالحی اهلها عملا یوم القیمة و
میفرمود دعا میان بانگ نماز و اقامت مردود نیست گفتند چه بخواهیم فرمود عافیت بخواهید در دنیا و آخرت
تنبیه میپرسند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود اذان گفته یا نه جواب میگویند آری یکبار
در سفر در وقتی که بالا باران بود و پایان گل و گذارد نماز را با اصحاب خود بر رواحل کذا عند السهیلی بروایت الترمذی
و نووی نیز از روایت ترمذی بران جزم کرده و بعض گویند مراد امر بلال ست باذان بر طریقه مجاز بقرینه روایت
احمد در مسند خود همدرین واقعه فامر بلالا فاذن دیگر اختلاف ست میان علما که اذان افضل ست یا امامت قول مختار
آنکه هر که ابر نفس خود باقامت حقوق امامت اعتماد بود امامت افضل بود والا اذان و نیز اختلاف ست در جمع میان
اذان و امامت نزد بعض مکروه است و نزد بعض خلاف اولی و بعض گفته اند مستحب ست و تصحیح کرده این قول النووی
و بصحت رسیده از عمرؓ که گفت که اگر اذان با خلافت جمع میشد اذان میگفتم من کذا فی فتح الباری و از فعل امام ابو حنیفه
نیز جمع میان هردو نقل کرده اند و اگر قصه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مذکور بصحت رسد ثابت شود جمع میان
اذان و امامت بیکراهت

فصل در ادعیه عشره ذی الحجه

در عشر ذی الحجه دعا آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بسیار کردی و دیگران را امر کردی بتهلیل و تکبیر و تحمید و در بعض روایت وارد گشته که پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم تکبیر گفتی از نماز بامداد روز عرفه تا عصر آخر ایام التشریق از پی هر نماز فرض گفتی الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد و در بعض نسخ این کتاب الله اکبر سه بار واقع شده و مشهور و مذکور در کتب
و در السنه دو بار ست والله اعلم مصنف میگوید هر چند اسناد این حدیث بدرجه صحت نرسیده اما عمل اهل اسلام
مجموع برینست بدانکه تکبیر تشریق متفق علیه ست میان ائمه اربعه ولیکن واجب ست نزد امام ابو حنیفه و صاحبیه
و ظاهر کلام رسالة ابن ابی زید که در مذهب امام مالک ست نیز همبرین ست و مستحب ست نزد غیر الشافعی ولیکن اختلاف
ست میان ائمه در وقت ابتدا و انتهای آن نزد امام ابو حنیفه ابتدای آن بعد از فجر عرفه و انتهای آن عصر یوم
نحر که مجموع آن هشت نماز بود و نزد امام احمد و ابی یوسف و محمد و شافعی در قول مختار از فجر عرفه تا عصر آخر ایام التشریق
که مجموع آن بیست و سه نماز بود و اضافت تکبیرات بتشریق برین مذهب ظاهر ست و محمول بر حقیقت باعتبار

اگرا القول اول اشکل ست زیراکه بیشتر از ایام تشریق ست بتمام و بعض در توجیه آن گفته که تشریق نام روز عید است و
نماز عید است چنانچه در حدیث آمده لا جمعة ولا تشریق الا فی مصر جامع و در حدیث دیگر آمده که لا ذبح الا بعد التشریق
ای بعد صلوة العید کذا فی شرح الهدایة و صیدلانی از شافعیه گفته که بر نیست عمل در امصار و نووی گفته که همین ست اظهر
نزد محققین بجهت ورود حدیث در وی و فتوی در مذهب حنفی نیز همین ست و نزد امام مالک و بقولی
نزد شافعی از ظهر یوم النحر تا فجر آخر ایام تشریق که مجموع آن پانزده نماز ست برای حجاج و غیرهم زیراکه حجاج ذکر
ایشان تلبیه است تا روز نحر و قطع میکنند تلبیه را باول رمی که روز نحر میکنند پس ظهر یوم نحر اول نمازی بود که
منقطع میشود در وی تلبیه و ابتدا میکنند به تکبیر و اما انتها بفجر آخر ایام تشریق توجیه میکنند آنرا بانکه این نماز آخر
نمازیست گذارده میشود در منی و غیر حجاج تابع حجاج اند و بقولی از شافعی حجاج را از ظهر نحر تا فجر آخر ایام
تشریق و غیر حجاج را از مغرب لیلة النحر چنانکه در شب عید فطر نیز نزد ایشان تکبیر مسنون ست در کوچها و مساجد
و اسواق تا فجر آخر ایام تشریق که هژده نماز بود و بقولی مثل قول اول و بر روایتی از احمد حجاج از ظهر یوم نحر تا عصر آخر
ایام تشریق و بر روایتی تا فجر آخر ایام تشریق و در هدایه میگوید که درین مسئله صحابه نیز اختلاف داشتند و قول امیر المؤمنین
علی از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق ست و شک نیست که احتیاط درین قول ست و فرمود حق سبحانه • واذکروا الله
فی ایام معدودات • و تفسیر کرده اند ایام معدودات را با ایام تشریق و تشریق در لغت بمعنی قدید کردن گوشت ست
در آفتاب و درین ایام قدید کرده میشود لحوم اضاحی در آفتاب و مؤید آن ست که در صحیح مسلم و غیر آن آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ایام التشریق ایام اکل و شرب و ذکر خدای تعالی اند و دارقطنی بطرق متعدده از جابر آورده
که گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز صبح را روز عرفه پس روی آورد بجانب ما و گفت الله اکبر الله اکبر
و کشید تکبیر را تا عصر آخر ایام تشریق کذا اورده الزرکشی و نیز گفته که از امام احمد پرسیدند رحمة الله علیه بکدام دلیل
حکم کردید شما که تکبیر از نماز فجر عرفه است تا عصر آخر ایام التشریق گفت باجماع عمر و علی و ابن عباس و ابن مسعود
رضی الله عنهم اجمعین و قول مصنف از پی هر نماز فرض بی تقیید بجماعت اشارت ست بآنکه جماعت در وی
شرط نیست چنانچه قول ابی یوسف و محمد و ائمه دیگر ست و نزد امام ابو حنیفه جماعت شرط ست و بر منفرد نه و از امام احمد
دو روایت ست اصح آنست که شرط ست زیراکه ابن مسعود فرموده است التکبیر علی من صلی بجماعة و از ابن عمر
نیز آورده اند که گذارد نماز را تنها و نگفت تکبیر و بعد از نماز نفل تکبیر نبود باتفاق و بعد از نماز عیدین نیز نیست
و بعد از نماز جمعه هست و بر زنان و مسافران نیز نبود مگر اقتدا کنند بمردان و مقیمان و در عبید دو قول ست و شرط
ست که نماز بجماعت در مصر گذارده شود و در قریات نه و اگر امام فراموش کند بر مقتدی لازم بود و همه این مذهب
امام ابو حنیفه است رحمه الله و نیز در مذهب وی یکبار ست باین صیغه الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
الله اکبر ولله الحمد و نزد شافعی سه بار ست و از امام شافعی منقول ست که این مقدار اگر زیاده کند هم مستحسن بود
و زیادت اینست الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة واصیلا لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له
الدین ولو کره الکافرون لا اله الا الله وحده و صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده لا اله الا الله والله اکبر
و نزد امام مالک همین قدر ست الله اکبر الله اکبر و اگر تهلیل و تحمید زیاده کند حسن ست و مذهب امام احمد موافق

مذهب امام ابوحنیفه است و بعض از اذکار عشر ذی الحجه که در روز عرفه آمده است قول لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر با دعاهای دیگر که در باب حج گذشت و ازین جهت مصنف اینجا اعاده نکرد **فصل**
در ادعیه دیدن ماه نو حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون ماه نو دیدی گفتی اللهم اهله علینا بالامن
والایمان والسلامة والاسلام ربی وربک الله وگاه گفتی الله اکبر اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام
والتوفیق لما تحب وترضی ربنا وربک الله و در سنن ابی داود از قتاده روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
چون ماه نو دیدی گفتی هلال خیر ورشد هلال خیر ورشد آمنت بالذی خلقک آمنت بالذی خلقک الحمد لله الذی
ذهب بشهر کذا وجاء بشهر کذا و در اسناد این حدیث ضعفی هست ازینجا این معلوم گردد که بر تقدیر دیدن هلال این ادعیه
میخواندند اما آنکه عادت شریف بران بود که البته مقید میشدند بدیدن ماه نو چنانچه در مردم متعارف است معلوم نیست
مگر در ماه رمضان وعید وذی الحجه که التماس کردن وجستن آنها مستحب ومسنون است اما تهنیت ومصافحه بدیدن
ماه نو و دریافتن یکدیگر را چنانچه متعارف است در مردم چیزی نیست نعم مصافحه مطلقا سنت است ولیکن از جهت
خصوص این وقت سنت نبود اگرچه تهنیت بدر آمدن رمضان وبعیدین ماثور است وبعضی از علمای شافعیه گفته اند
که تهنیت بعیدین وشهور واعوام مباح است نه سنت ونه بدعت والله اعلم **فصل در بیان ادعیه طعام
خوردن** حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون طعام خوردی ابتدا به بسم الله کردی و دیگران را بگفتن آن
فرمودی وگفت چون کسی طعام خورد باید که بسم الله بگوید اگر فراموش کند در اول باید که آخر یا آنجا که یادش آید
بگوید بسم الله فی اوله وآخره ونزد محققان اهل حدیث تسمیه در اول طعام واجب است چه احادیث امر صریح وصحیح
وسالم از معارض است وظاهر امر وجوب است مادام که آن را معارضی نباشد ونزد اکثر فقها امر اینجا برای استحباب است
وتسمیه در اول طعام واجب نه وهمچنین است سخن در تحمید بعد از طعام اما اگر در جمعی باشد تسمیه یکی ازین جماعه مجزی و
کافی است از تسمیه دیگران یا نه جمعی از علما میگویند مجزی است وحاجت نیست که همه بسم الله گویند یک کس که
گفت بس است گویا مقصود ایشان این است که بسم الله باید که بر طعام مذکور شود تا برکتی ونوری دران پیدا آید
گوینده یک کس باشد از جماعه یا بیشتر اما حدیث حذیفه موافق این سخن نیست چه وی روایت میکند که گفت انا
حضرنا مع النبی بدرستی که ما حاضر شدیم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم طعاما طعامی را و هنوز آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دست در طعام ننهاده بود وما نیز با دبی که داشتیم دست ننهاده فجاءت جاریة کانها تدفع پس آمد زنی گویا که
کسی می اندازد او را بر طعام یعنی از غایت گرسنگی بی اختیار می افتاد بر طعام فذهبت لتضع یدها فی الطعام پس خواست
آن زن که نهد دست خود را در طعام فاخذ رسول الله پس گرفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیدها دست آن
زن را تا طعام با ایشان نخورد ثم جاء اعرابی پس آمد مردی از بادیه نشینان بهمین صفت چنانچه در بعض روایات آمده کانما
یدفع و وی نیز خواست که دست در طعام نهد فاخذ بیده پس گرفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست او را
نیز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان الشیطان یستحل الطعام بدرستیکه شیطان حلال
میگرداند طعام را برای خود یعنی قادر میگردد و از ان خود میسازد طعام را ان لا یذکر اسم الله علیه از جهت آنکه نام خدا
برده نمیشود بران وانه جاء بهذه الجاریة بدرستی که شیطان آورده این زن را لیستحل بها تا حلال گرداند طعام را برای خود بسبب وی

فاخذت بیدہا پس گرفتم دست او را فجاء بہذا الاعرابی پس آورد شیطان این اعرابی را لیستحل بہ تا حلال سازد
بواسطۂ وے طعام را بر خود فاخذت بیدہ پس گرفتم دست او را والذی نفسی بیدہ سوگند آن خدائے کہ بقاے ذات
من در دست قدرت اوست ان یدہ فی یدی مع یدیہا بدرستی کہ دست شیطان و دست آن جاریہ و اعرابی در دست
من ست کہ گرفتہ نگاہ داشتہ ام آنہا را ثم ذکر اسم اللہ واکل پس تر یاد کرد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نام خدا را و بخورد
و در سنن ترمذی نیز از حدیث عائشہ موافق این حدیث حذیفہ ثابت ست کہ گفت پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم با شش
نفر از صحابہ طعام میخورد ناگاہ یک اعرابی در آمد و آن طعام را بخورد بدو لقمہ بخورد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ این
اعرابی اگر بسم اللہ گفتے این طعام شما را کافی بودے و محقق ست کہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و جماعت بسم اللہ گفتہ بودند
پس اگر تسمیۂ یکے کافی بودے از تسمیہ باقی محتاج تسمیۂ اعرابی نشدندے در ینجا امیر سد کسے را کہ بگوید کہ در ابتداے طعام
اگر یکے از جماعہ کہ مجتمع باشند بر طعام تسمیہ کند کافی بود اما اگر در اثناے طعام یکے در آید و شریک گردد چون حال ابتداے
طعام اوست تسمیہ اش باید کرد و قضیۂ این دو حدیث ازین قبیل است بدانکہ تمسک مصنف بحدیث حذیفہ در عدم کفایت
تسمیۂ یکے از جماعہ مبنی برانست کہ آمدن جاریہ و اعرابی و دست در زدن ایشان در طعام در اثناے اکل بود تا گویند کہ پیغمبر
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و جماعہ بسم اللہ گفتہ بودند واز اول حدیث کہ مصنف آن را نقل کردہ ظاہر میشود کہ آن
اثناد اول طعام بود کہ ہنوز آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و صحابہ ابتدا نکردہ بودند و دست در طعام نزدہ چنانکہ در مشکوۃ
آوردہ کہ گفت حذیفہ بودیم ما چون حاضر مے شدیم با پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طعامے را نمی نہادیم دستہاے خود را
در طعام تا ابتدا میکرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و وے نہاد دست مبارک خود را و یا حاضر شدیم با آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم یکبار بر طعامے را پس آمد جاریہ گویا کسے مے اندازد او را بر طعام پس دست نہادن گرفت در طعام الحدیث
یعنے ہنوز ابتدا در طعام نکردہ موقوف ابتداے آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم استادہ بودیم کہ آمد جاریہ الخ بنابرین
ظاہر میشود از حدیث کہ گفت ثم سمے واکل و این معنی نزد تامل صادق ظاہر ست فافہم واللہ اعلم و حدیثے ضعیف وارد
است کہ من نسے ان یسمے علے طعامہ کسے کہ فراموش کند تسمیہ را و در بعض نسخ ان یصلی واقع شدہ یعنے
دعا خواندن را یعنے بسم اللہ گفتن را بر طعام خود فلیقرأ قل ہو اللہ احد پس گو کہ بخواند قل ہو اللہ احد را اذا فرغ چون
فارغ شود یعنے قل ہو اللہ احد خواندن بعد از فراغ از طعام تلافی ترک تسمیہ در ابتداے آن میکند و اصح آنست کہ
بگوید بسم اللہ اولہ وآخرہ چنانکہ گذشت و چون از طعام فارغ شدے گفتے الحمد للہ حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ غیر مکفی ولا مودع
ولا مستغنی عنہ ربنا و گاہ گفتے الحمد للہ الذی کفانا وآوانا و میگفت ہر کہ طعام خورد و گوید الحمد للہ الذی اطعمنی ہذا من غیر
حول منی ولا قوۃ آمرزیدہ شود جمیع گناہان گذشتہ وے و گاہ بعد از طعام گفتے اللہم اطعمت وسقیت واقنیت
وہدیت واحییت فلک الحمد علے ما اعطیت و گاہ میگفت الحمد للہ الذی من علینا وہدانا والذی اشبعنا وارونا وکل الاحسان
آتانا و در حدیث دیگر ثابت است کہ فرمود چون یکے از شما طعام خورد باید کہ بگوید اللہم بارک لنا فیہ واطعمنا خیرا منہ واگر شیر
بیاشامد باید کہ بگوید اللہم بارک لنا فیہ وزدنا منہ یعنے در شیر نگوید اطعمنا خیرا منہ گویا بہتر از شیر طعامے دیگر نیست بلکہ
طلب زیادتی وے طلبد و از فعل آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز ہمچنین منقول است و چون آب بیاشامیدے
بسہ نفس آشامیدے و دہان از ظرف جدا کرے و نفس زدے و در اول ہر یک بسم اللہ و آخر الحمد للہ گفتے و در بعض روایات

آمده که بعد از خوردن آب این دعا باید خواند الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا * تنبیه
معلوم شد که سنت در طعام تسمیه است در اول وتحمید در آخر و بعض از مشائخ بر سر هر لقمه بسم الله گویند و ذکر خدا هر چند
فضیلت دارد خصوصا بر کسے که مولع و مشغوف ست بدان اما سنت در طعام همانست که گفته شد و نیز در سنت آمده
که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در وقت طعام خوردن سخن میگفت و متصل بذکر مشغول نبودے گویند که اگر
کسے تنها بود و سخن با که گوید بر هر تقدیر شغل بذکر افضل ست این سخن نیک است اما سلوک طریقه اتباع و اقتصار بر سنت
از همه افضل **فصل در بیان ادعیه در آمدن بخانه** حضرت نبوی صلے الله علیه وآله وسلم چون در خانه
خود در آمدے گاه فرمودے که نزد شما طعامے هست و چون حاضر شدے اگر موافق طبیعت یافتے تناول فرمودے
والا ترک کردے و هرگز هیچ طعام را عیب نکردے و گاه گاه طعام را مدح کردے نه مثل مدح اهل شره و حرص بلکه
خوبی او را و نفع و فضیلت آن را بیان فرمودے و کلمه دران باب فرمودے همچون نعم الادام الخل و اطیب الطعام اللحم
واطیب اللحم لحم الظهر وغیر آن واگر طعام حاضر شدے و روزه داشتے بگفتے من روزه دارم از برائے اعتذار از عدم موافقت
اصحاب در اکل و ازینجا معلوم شود که اظهار صوم در مثل این مقام باکے ندارد چنانکه اگر دشنام و خصومت کند کسے مر او را
بگوید انی صائم ولیکن در انجا گفته اند که در دل خود بگوید برائے منع نفس از مکافات خصم و چون عدم اظهار بجهت
دفع ریا و حفظ اخلاص ست این معنی دران حضرت صلے الله علیه وآله وسلم جاری نبود ولیکن مشائخ طریقت که در مقام
تحقیق حال نفس و علاج اویند گویند که اگر کسے اظهار نکند بلکه افطار نماید و پوشیده دارد بهتر ست آخر آن را قضا خواهد کرد
و بر سر طعام سخن گفتے و بر هر لقمه تسمیه نکردے جز در اول و تحمید در آخر چنانکه سابقاً گفتیم و بر مهمانان تکرار طعام عرض
کردے یعنی بخوردن مهمان طعام را تاکید کردے چنانچه عادت کریمان ست چنانکه در حدیث ابی هریره و قصه شرب لبن
فرمود اشرب بیاشامید دگر فرمود اشرب بیاشامید دگر فرمود اشرب لا یزال همچنین میگفت تا گفت بحق آنکه ترا براستی
فرستاد که دیگر جائے نیابم شیر را قصه شرب لبن آنست که ابی هریره گفت روزے از گرسنگی قریب هلاک بودم هیچکس
بفریاد من نمیرسید پس با بوبکر گذشتم و اظهار حال خود کردم التفات نکرد و مفید نشد ناگاه کاسه شیرے بحضرت رسول الله
صلے الله علیه وآله وسلم آوردند شاد گشتم که آن کاسه شیر را بمن عطا خواهد فرمود حکم کرد که اصحاب صفه را طلب دار دلی خود
گفتم که جماعه کثیر را این کاسه چه کفایت خواهد کرد کاشکے بمن دادے تا آسوده شدمے ولیکن از امر خدا و رسول خدا چاره نبود
بیرون رفتم و اصحاب را طلبیدم همه بخدمت حاضر آمدند فرمود یا ابا هریره کاسه را بگردان و از یک سر بگیر و یاران را شیر
بنوشان کاسه را برگرفتم و از یک سر بنیاد کردم همه نوشیدند و هنوز کاسه پر بود پس مرا گفت بخور خوردم دیگر گفت بخور
خوردم دیگر گفت بخور الحدیث و چون در منزل قومے طعام خوردے ایشان را دعا کردے گاه گفتے اللهم بارک لهم فیما رزقتهم
واغفر لهم وارحمهم و گاه گفتے افطر عندکم الصائمون واکل طعامکم الابرار وصلت علیکم الملائکة وابو الهیثم بفتح ها و سکون یائے
تحتانیه و ثائے مثلثه مفتوحه مالک بن التیهان بفتح تا و کسر یائے تحتانیه مشدده که از انصار بود حضرت نبوی را صلے الله علیه
وآله وسلم با جماعتے از صحابه دعوت کرد چون از طعام فارغ شدند فرمود که جزا دهید و مکافات کنید وے را گفتند یا رسول الله
مکافات وے چیست گفت هر که در منزل کسے رود و طعام و شراب وے تناول کند وے را دعا کند جزائے وے داده باشد
قصه ابو الهیثم بن التیهان در صحیح مسلم اینچنین آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با ابوبکر و عمر بمنزل او رفت و دسے

اضافت کرد و در وے ذکر دعوت و دعا نیست و ترمذی آن را در شمائل نیز آورده و این گر در وقت دیگر باشد واللہ اعلم
و نیز فرمود چون طعام خورید آن را گداخته کنید بیاد حق و نماز یعنی نباید که طعام خورید و بغفلت بخسپید و ذکر و نماز کنید شکر آنکه
نعمت حق را فرمود و عقب طعام در خواب مشوید که دلہاے شما سخت شود بجهت غلبۂ احکام نفس بهیمی و خروج بخارات
غلیظه و طریان ظلمت غفلت و یکبار دست مجذومے بگرفت و در قصعه طعام خویش نہاد و گفت کل بسم اللہ ثقة باللہ
و توکلا علی اللہ این حدیث با حدیث فر من المجذوم کما تفرون من الاسد معارضه دارد و وجه تطبیق در ان و تحقیق این
بحث در آخر فصل معالجات بیاید ان شاء اللہ تعالی و امر میکرد که بدست راست طعام خورید و بدست چپ مخورید که شیطان
بدست چپ میخورد و مے آشامد و اینجا منع از آشامیدن بدست چپ نیز معلوم شد و کسے شکایت کرد پیش آنحضرت
صلی اللہ علیه و آله وسلم از آنکه چندان میخورم سیر نمیشوم فرمود متفرق میخورید همه باید که خورید
یا حق لکنید تا برکت بر شما نزول کند **فصل در سلام و آداب** حضرت نبوی صلی اللہ علیه وآله وسلم درین باب
در حدیث صحیح ثابت ست که افضل الاسلام وخیره اطعام الطعام و ان تقرا السلام علی من عرفت ومن لم تعرف یعنی
فاضل ترین و نیکوترین امور مسلمانان دو چیز ست یکے خورانیدن طعام دوم سلام کردن بجمیع مسلمانان بر آنکه شناسی
و بر آنکه نشناسی اشارت ست بسخاوت و تواضع که اصل صفات و عمده خصائل مسلمانی ست و ازینجا معلوم شد که سلام حق
اسلام ست نه صحبت و در عبادت و مانند آن اختلافے ظاهر مے شود نزد بعض حق اسلام ست و نزد بعض حق صحبت
چنانچه در سابق بدان اشارت کردیم و در صحیحین ست که چون باریتعالی آدم را بیافرید گفت برو نزد آن جماعه از ملائکه و
بر ایشان سلام کن و بشنو تا ایشان ترا چه جواب میگویند که آن جواب تحیت تو و تحیت ذریت تست پس آدم برفت و
بر ایشان سلام کرد بلفظ السلام علیکم ایشان در جواب گفتند السلام علیک ورحمة اللہ لفظ ورحمة اللہ زیاده کردند و
در رد سلام زیادة ورحمة اللہ احب و احسن ست و زیاده بران وبرکاته آمده و در بعض روایات ومغفرته نیز آمده چنانکه
بیاید و تقدیم السلام بر علیک یا عکس هر دو جائز ست و پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم همیشه میفرمود بافشاے سلام و ادنے
سلام آنست که آنکس که بروے سلام میکند بشنود و همچنین در رد سلام و سلام هر دو را شامل ست و احتمال دارد که مراد با فشا آنکه
تعمیم آن باشد با آشنا و غیر آشنا و میفرمود چون سلام را فاش کنید میان شما دوستی پیدا آید و کسان بهشت نروند تا ایمان
نیارند و ایمان نیارند تا یکدیگر را برائے خدا دوست ندارند و در صحیح بخاری ست قال عمار ثلث من جمعهن فقد جمع الایمان
الانصاف من نفسک و بذل السلام للعالم والانفاق من الاقتار این سخن متضمن مجموع اصول و فروع خیرات ست چه انصاف
موجب اداے حقوق خالق و مخلوق ست بر وجه اکمل و انصاف بحسب لغت نصفا نصف کردن ست و چون در صورت
اداے حقوق هر دو جانب مرعی و ملحوظ ست گویا نصفا نصف قسمت یافت ازین جهت او را انصاف گفتند و بذل سلام
بر عموم خلائق را که مستلزم تواضع و مهربانی و خوش خلقی ست و اطعام طعام و انفاق مال که از جود و رحمت و شفقت ست
خصوصا از سر قلت و درویشی چون با انصاف جمع گشت جامع فروع و اصول ایمان بود و پیغمبر صلی اللہ علیه وآله
وسلم بر کودکان و اطفال میگذشت و بر ایشان سلام میکرد و بر جماعت پیر زنان و شکستگان میگذشت و سلام
میکرد و اگرچه قاعده آنست که خردان بر بزرگان سلام کنند چنانچه گفت و میفرمود که کوچک بر بزرگ سلام کند و
رونده بر نشسته و سوار بر پیاده و جمع قلیل بر جمع کثیر و گفته اند که این بتقدیریست که پیش آیند و کس در راهے اما اگر یکے

قاعد بود و دیگرے وارد ابتدا کند وارد کبیر باشد یا صغیر قلیل بود یا کثیر و چون مساوی باشند درین جهات
هر که ابتدا کند بسلام فضیلت او را بود و اگر راجح و زائد بود وابتدا کند بطریق اولی فضیلت او را بود چنانکه آن حضرت
میکرد صلے الله علیه وآله وسلم و میفرمود که نزد دیگر داوے تر خلق بخدائے تعالی آنکس ست که بیشی میگیرد در سلام کردن
و عادت حضرت نبوی صلے الله علیه وآله وسلم آن بود که چون در آمدے سلام کردے و چون باز گردیدے سلام کردے
و میفرمود اذا قعد احدکم فلیسلم و اذا قام فلیسلم و چون بیاید و به نشیند یکے از شما در مجلس باید که سلام کند و چون
برخیزد و برود نیز سلام کند فلیست الاولے باحق من الآخرة پس نیست کرت اولی که وقت در آمدن ست سزاوار تر
بسلام کردن از کرت ثانیه که وقت برخاستن ست و جاے دیگر فرمود اذا لقی احدکم صاحبه فلیسلم علیه چون ملاقات کند
یکے از شما صاحب خود را باید که سلام کند بروے فان حال بینهما شجرة او جدار ثم لقیه فلیسلم علیه ایضا و اگر حائل
شود میان آن دو کس درختے یا دیوارے پس ملاقات کند یکے دیگرے را باید که سلام کند بروے درین ملاقات
نیز یعنے باین مقدار مفارقت و مواصلت سلام مستحب بود چه جاے زیاده برین و درین کمال مبالغه ست در حث
و تحریض بر استحباب سلام و رعایت این ادب و چون در مسجد در آمدے افتتاح به تحیت مسجد کردی و دو رکعت نماز
بگذاردی که حکم سلام کردن بر مسجد دارد و آنگاه سلام بر حاضران کردی چه حق الله در مثل این صورت که مستلزم تعظیم
درگاه عزت ست جل جلاله مقدم ست بر حق خلق که باعث بر ترحم و تکریم ایشان ست و تقدیم حق عباد در جائے ست که
ایشان محتاج اند و تاخیر حق موجب فوت مقاصد و مآرب ایشان گردد چنانچه در قصاص و مانند آن و چون شب در خانه
در آمدے سلام که سنت ست نزد در آمدن بر اهل خانه نوعے کردے که بیداران بشنیدندے و خفتگان بیدار نشدندے
و میفرمود السلام قبل الکلام و لا تدعوا احدا الی الطعام حتے یسلم یعنے اول باید که سلام کنند بعد ازان کلام و پیش از
سلام ابتدا بکلام کردن خوب نیست و مخوانید کسے را بطعام پیش ازان که سلام کند مقصود تقدیم سلام ست
بر کلام و طعام و اگر یسلم بصیغه مجهول یا بلفظ خطاب خوانند نیز روا ست اگر بروایت درست آید و الله اعلم و مصنف
میگوید هر چند در اسناد آن ضعفے هست اما عمل اهل اسلام بر آنست که اول سلام میکنند بعد ازان کلام میکنند و طعام
میخوانند و این دلیل است بر صحت اصل حدیث و تلافی میکند ضعف اسنادش را و در حدیثے دیگر وارد ست السلام قبل
السوال فمن بدأکم بالسوال قبل السلام فلا تجیبوه یعنے باید که اول سلام کنند و بعد ازان چیزے پرسند و طلبند و هر که
ابتدا بسوال و طلب کند جوابش ندهید و اجابتش نکنید بجهت زجر و توبیخ بر ترک سلام و در بعض روایات آمده که
هر که سلام نکردے او را دستوری در آمدن ندادے و دیگران را نیز منع کردے از اذن و دستوری در آمدن دادن مر
کسے را که ابتدا بسلام نکردے و میفرمود لا تاذنوا لمن بدأ بالسلام اذن نکنید مر کسے را که ابتدا نکند بسلام و کلدة بن حنبل
گفت مرا صفوان بن امیه نزد پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرستاد با هدایا از شیر و خیار و لباس در آمدم
پیش ازانکه سلام یا استیذان کنم فرمود باز گرد و بگو السلام علیکم ادخل این حدیث دلالت میکند بر وجوب سلام و استیذان
نزد دخول یا بجهت تعلیم و توبیخ بر ترک اولی و احسن بود و چون نزد قومے آمدے از برابر در نیامدے بلکه از طرف
راست یا چپ نزدیک در آمدے و گفتے السلام علیکم السلام علیکم و این بجهت آن بود که خانها را در ان ایام پرده نبود
کذا جاء فی الحدیث و هر که آمدے بروے سلام کردے و تحیه اسلام کردے آنکس که مدت آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم

بمردم فرستادے و بدیگران کہ آنکس بدست وے با ونا سلام فرستادے رسانیدے چنانکہ تحمل سلام حق کرد بخدیجہ در صحیحین از
ابی ہریرہ آمدہ کہ گفت آمد جبرئیل بہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت یا رسول اللہ این خدیجہ است آمدہ و برائے تو
طعام آوردہ او را از حضرت حق جل شانہ و در روایتے و از من سلام رسان و بشارت دہ ویرا بہشت بخانہ از جوہر کہ
در انجا غوغا و خصومت نیست و نہ تعب و مشقت و در بعض حواشی مشکوٰۃ نوشتہ اند کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر کوہ
حرا بود و خدیجہ برائے وے از مکہ طعامے آوردہ از ینجا ظاہر میشود کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از
ظہور نبوت نیز گاہ گاہ برین جبل میرفت و مشغول میشد و مفہوم از احادیث آنست کہ این پیش از ورود وحی بود کہ آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درین جبل بانتظار وحی مشغول بود و تحمل کہ بعد از ورود وحی نیز گاہ گاہے بتذکر ایام ذوق
و حضور و آرام کہ در ایام گذشتہ داشت برین جبل میرفت و می نشست و طعام آوردن خدیجہ درین زمان بود و ظاہر
آنست کہ طعام آوردن خدیجہ بعد از ورود وحی باشد از خانہ کہ در وے مے بود بخانہ دیگر کہ آنحضرت صلے علیہ وآلہ وسلم
در وے بود واللہ اعلم و یکبار دیگر عائشہ را گفت اینک جبرئیل حاضر ست و ترا سلام میرساند عائشہ گفت وعلیہ السلام
ورحمۃ اللہ وبرکاتہ در حدیث خدیجہ چون مسلم حق سبحانہ بود رد سلام معنی ندارد چنانچہ در حدیث آمدہ است کہ صحابہ رضوان اللہ
علیہم اجمعین در تشہد صلوٰۃ میگفتند السلام علے اللہ و علے فلان و فلان آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اللہ
ہو السلام یعنے بر خدا دعا بامن و سلامت چہ گوئید کہ ہمہ امن و سلامت از وست و در روایتے کہ سلام از جبرئیل
نیز آمدہ چون نفس و تبعیت بود اعتنا بدان نکرد یا آنکہ رد سلام دران زمان واجب نشدہ بود بعد ازان شد واللہ اعلم
و چون سلام کردے تمام کردے تا بلفظ وبرکاتہ رسانیدے روزے شخصے در آمد و گفت السلام علیک پیغمبر صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم جواب داد و فرمود کہ عشرۃ یعنے دہ حسنہ باین گفتن ثابت شد و دیگرے در آمد و گفت السلام علیک ورحمۃ اللہ
جواب داد و فرمود کہ عشرون یعنے بزیادت ورحمۃ اللہ دہ حسنہ دیگر ثابت شد دیگرے در آمد و گفت السلام علیک
ورحمۃ اللہ وبرکاتہ جواب داد و فرمود کہ ثلثون در روایت ترمذی و ابوداؤد ہمین قدر آمدہ و در روایتے از ابی داؤد
آمدہ کہ دیگرے در آمد و گفت السلام علیک ورحمۃ اللہ وبرکاتہ ومغفرتہ فرمود کہ اربعون ہکذا یکون الفضائل ہمچنین میباشد کسب
و تحصیل فضیلتہا یعنے اجر بقدر عمل ست و در اسناد این حدیث ضعفے ہست و لیکن حدیث ضعیف در باب فضائل
معتبر و معمول ست و ہر کرا بدیدے ابتداء بالسلام کردے این سخن مکرر شدہ و عنقریب گذشتہ است و ذکر دے
در ہر جا بتقریب و لوطیہ عدیل اوست چنانکہ گفت و اگر کسے بروے سلام کردے مثل آن یا افضل ازان بر وے
رد کردے علی الفور بے تاخیر مگر عذرے بودے مانند نماز یا قضائے حاجت یعنے بول و غائط و جواب سلام احیانا
گفتے کہ مسلم بشنود و باشارت و ایما اکتفا نکردے مگر در نماز کہ در احادیث صحیحہ ثابت شدہ کہ اگر کسے در نماز بروے سلام
کردے بانگشت مبارک اشارت کردے بجواب در احادیث چنانچہ در باب نماز گذشتہ اشارت بدست واقع شدہ
نہ بانگشت فتذکر واللہ اعلم و این احادیث را معارضے نیست مگر حدیثے مجہول الراوی کہ من اشار فی صلوٰتہ اشارۃ تفہم
عنہ فلیعد صلوٰتہ کسے کہ اشارت کند در نماز خود اشارتے کہ فہم کردہ شود از وے معنے باید کہ اعادت کند نماز را کہ باین اشارت
فاسد شدہ و این حدیث معارضہ آن حدیث را نمی شاید و قایل بمسلک نہ و در ابتدائے سلام السلام علیک رحمۃ اللہ گفتے
و کراہت داشتے کہ در ابتدا علیک السلام گوید ابو جری ہجیمی گفت نزدیک رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدم و گفتم

علیک السلام یا رسول الله فرمود لا تقل علیک السلام فان علیک السلام تحیة الموتی یعنی عادت شعرا و غیر ایشان آنکه مردگان را باین صیغه تحیت کنند پس از ان در حق احیا احتراز کن تا آنکه البته تحیت موتی بعلیک السلام برود لیکن چون در موتی احتمال رد و توقع آن نیست تحیت ایشان ابتدا بعلیک السلام دور نباشد و نیز تقدیم لفظ سلام بر علیک برای احیا جهت مبادرت بامن و سلامت و عدم مخافت ست که وضع و شرعیت سلام برای آنست و تقدیم علیک ابتدا موهم خلاف آنست و در موتی این ملاحظه مفقود و عادت بعض مردم چنانچه مصنف گفت نیز بران افتاده پس تحیت احیا بآن مناسب نباشد کذا قالوا و در جواب سلام وعلیک السلام بواو گفتنی که قبول سلام مسلم و جواب بروی معا افاده میکند بخلاف ترک واو که موهم بعدم قبول ست کما لا یخفی و بعضی از فقها میگویند اگر بی واو جواب دهند جواب شود و فرض ساقط گردد چه مخالف سنت ست و بیشتر علما میگویند ساقط شود و استدلال بنص تنزیل می کنند فقالوا سلاما قال سلام ضمیر قالوا راجع بملائکه است که برای اهلاک قوم لوط آمده بودند و بر ابراهیم علیه السلام سلام کردند و ضمیر قال عاید بابراهیم که جواب سلام ایشان گفت بی واو و نیز ترک سنت بطلان اصل عمل لازم نیاید الا اساءت و نقصان ثواب اگر گویند پس ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون راضی شد بنقصان در جواب سلام ملائکه علیهم السلام جوابش میتوان داد که گفته اند که تحیت ابراهیم بطریق احسن و افضل است از تحیت ملائکه زیرا که بجملۀ اسمیه است که مفید دوام و ثبات بود و تحیت ملائکه بفعلیه پس این وجه جبر آن نقصان کند تامل و نهی فرمود از ابتدای سلام باهل کتاب ابوهریره روایت میکند لا تبدؤا الیهود و النصاری بالسلام ابتدا مکنید یهود و نصاری را بالسلام و اذا لقیتموهم فی طریق فاضطروهم الی اضیقه و چون ملاقات کنید یهود و نصاری را در راهی مضطر و درمانده سازید ایشان را براه تنگ تر یعنی غلبه آرید بر ایشان تا از میانۀ راه بکرانه شوند و در بعض حواشی مشکوة نوشته اند یعنی امر کنید ایشان را که از وسط طریق عدول کنند و بکسو شوند و علما را دو قول ست جماهیر اسلامیان بمنع ابتدای سلام قائل اند و بعض بجواز و در وجوب جواب ایشان هم دو قول ست جمهور برانند که جواب سلام ایشان واجب ست و بعض میگویند واجب نیست چنانکه سلام بر اهل بدعت غالب در استعمال بدعت در اعتقاد و مراد از فته چنانکه مذاهب باطلۀ اهل زیغ از فرق اسلامیه و اما ارتکاب بدعت در فعل اگر بطریق تعصب و اصرار بود نیز همین حکم دارد و در صحیحین از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون سلام کند یکی از یهود بر شما و بگوید السام علیک در جواب وی بگویید وعلیک یعنی بر شما باد آنچه گفتید و مستحق آنید و سام بمعنی موت و هلاک بود و از عائشه آمده که در آمدند قومی از یهود بران حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند السام علیکم گفتم من بل علیکم السام و اللعنة آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا عائشه خدا رفق و نرمی را دوست میدارد در همه چیز ایشان فحش و درشتی چیست گفتم آیا نشنیدی که ایشان چه گفتند فرمود من خود گفتم وعلیکم یعنی این دعای بد که کردند راجع بایشان ساخته اید پس ست و در روایتی از بخاری علیکم آمده بی واو عطف و این بظاهر اولی و انسب نماید تا اشتراکی صلی الله علیه و آله و سلم درین دعا لازم نیاید و بعض شراح گفته که معنی عطف نیست که موت مشترک ست میان ما و شما و بعض گفته اند که واو درینجا بمعنی استیناف ست نه عطف و این منع ابتدای سلام بر اهل کتاب بر تقدیریست که باستقلال بود و بر خصوص ایشان باشد اما اگر مجموع و مخلوط باشند با مسلمانان ممنوع نیست و در حدیث صحیح ثابت ست که بر جماعتی از اخلاط مسلمانان و مشرکان عبدة اوثان میگذشت بر ایشان سلام کرد و در حدیثی از سنن ابی داود وارد ست که تجزی عن الجماعة اذا مروا ان یسلم احدهم و یجزی

عن الجلوس و بعض نسخ عن الجاس و جلوس نیز جمع جالس ست چنانچه قعود جمع قاعد ان بر واحد هم یعنی کفایت میکند از جماعت
چون بگذرند بر کسے سلام کردن یکے از ایشان بر آنکس و درکار نیست که هر یکے سلام کنند و کفایت میکند از نشینندگان که بر ایشان سلام
کرده است کسے که یکے از ایشان رد سلام کند و جواب گوید و واجب نیست که هر یک جواب گوید پس معلوم شد که سنت سلام
و وجوب جواب سلام بر سبیل کفایت ست اگر یکے بگوید از دیگران ساقط گردد اما یکے از رواة آن سعید خزاعی ست و جمعے او را
تضعیف کرده اند ولیکن عمل اهل اسلام برین ست و از عادات حضرت نبوی صلے الله علیه و آله وسلم آن بود که چون کسے سلام کسے
بروے عرض کردے جواب بر مبلغ که سلام کسے میرساند و مبلغ عنه آن کسے که از وے سلام میرساند رد کردے چنانکه در سنن نسائی
ست که شخصے گفت ان ابی یقرئک السلام بدرستی که پدر من میرساند ترا سلام فرمود علیک و علی ابیک السلام بر تو و بر پدر تو
سلام و از عادات حضرت نبوی صلے الله علیه و آله وسلم بود که کسے که از وے منکری عظیم یعنے کارے زشت که انکار آن در شرع
واجب بود در غایت زشتی ظاهر شود از وے اعراض کند و از سلام و جواب سلام ویرا محروم گرداند و گاہے دیگران را نیز
میفرمود که بران کس سلام نکنید و جواب سلام وے نگوئید چنانکه در ان سه کس که تخلف کرده بودند از غزوهٔ تبوک آمده است
بجهت زجر و توبیخ و تادیب ایشان و چون سلام که از اعظم شعار اهل اسلام ست چنانکه از عادات شریف آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و صحابه و مجموع مسلمانان ثابت ست و از فحواے کریمه ولا تقولوا لمن القى اليكم السلام لست مؤمنا لائح
میگردد درین بلاد هندوستان بغایت مهجور افتاده و انحنا و انثنا یعنے پشت خم کردن و دوتا شدن که شعار اهل کتاب
قائم مقام آن شده و در بعض بلاد آن دست بر سر نهادن و انگشت بر زمین نهادن شائع گشته و تکلم بلفظ سلام نزد بیشتر
خلائق از سوء ادب و عدم تمیز معدود و بر ذمه ارباب ولایت و حکام منصب ریاست لازم و متعین که در افشاے آن سعی بمنتهی
رسانند و بذل جهود باقصی الغایة کنند و در احیاے این شعار عظیم الشعائر دین تلطف نمایند و آن را از اعظم قربه و اشرف
وسائل نجات و اکبر اسباب قربت رب الارباب شمرند و ازینجا معلوم میشود که شیخ ببلاد هندوستان رسیده و رسوم و عادات
ایشان دیده است چنانچه ظاهر ست و در احوال وے نیز نوشته اند **فصل در استیذان** در صحیح ثابت شده که سلام پیش
از استیذان بودے قولا و فعلا یعنے فعل آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم همچنین بود و صحابه را نیز همچنین تعلیم فرموده بود
امر کرده که تقدیم سلام کنند و در قرآن مجید آمده حتی تستأنسوا و تسلموا على اهلها و چون واو برائے ترتیب است این آیت
محتمل بود در تقدیم و تاخیر یکے ازین دو بر دیگرے و سنت بیان آن کرد روزے شخصے بر در آمد و گفت االج آیا در آیم آنحضرت
صلے الله علیه و آله وسلم کسے را فرمود بیرون رو و این شخص را تعلیم استیذان کن و بگو تا بگوید السلام علیکم اادخل
آن شخص شنید و گفت السلام علیکم اادخل پس دستوری داد تا در آمد و میفرمود استیذان سه بار ست اگر اذن یافتی
در رو و الا باز گرد چنانچه در حدیث ابی سعید خدری آمده که امیر المؤمنین عمر رض کسے را برابو موسی اشعری بفرستاد تا بیاید ابو موسے
بر در عمر آمد و سه بار سلام داد جواب نداد پس ابو موسی برگشت و برفت وقت دیگر عمر با ابو موسی گفت چه شد ترا که نیامدی
نزد ما گفت بر در تو آمدم و سه بار سلام دادم جواب ندادی برگشتم و بتحقیق فرموده مرا رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم
چون استیذان کرد یکے از شما سه بار و اذن نداده شد باید که برگردد عمر فرمود گواه بیار برین که این آنحضرت صلے الله علیه و آله
وسلم فرموده پس ابوسعید خدری را آورد تا بران گواهی داد اینجا میگویند که گواه طلبیدن عمر رض از ابو موسی نه از ان جهت بود
که خبر واحد مقبول نیست خصوصا از مثل ابو موسے که از کبار صحابه ست بلکه احتیاطے بود از عمر تا مردم بآن جرأت نکنند

خصوصاً در امثال وایمار از خلفا و امرا و میفرمود اگر کسے بے دستوری در خانهٔ قومے نگاه کند حلال ست ایشان را که چشم او
بر کنند ولا دیة ولا قصاص و فرمود دست اذن را که اگر وے را گویند کیست در جواب نگوید منم بلکه نام یا کنیت
یا لقب خویش که بدان بے اشتباه تشخیص ذات وے حاصل گردد ذکر کند چنانچه جابر گفت آمدم بر در آن حضرت و
بکوفتم در را فرمود کیست گفتم انا فرمود انا انا گویا مکروه آمد او را این لفظ و من اگرچه این لفظ در بعض اوقات بحسب
شناخت آواز افادهٔ تشخیص و تبیین کند اما چون نزد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم مکروه بود نگویند بهتر و نیز
تواند که کراهت و انکار بجهت عدم استیذان بسلام باشد و بعض از متصوفه گویند که مکروه است که آدمی انا گوید که مبنی
از هستی و انانیت ست اما این سخن علے عمومه درست نیست بلکه مخصوص است بآنکه بر وجه تکبر و نفسانیت
و انانیت بود و الا چندان در احادیث وقوع یافته که حصر آن نتوان کرد چنانچه گذشت که حضرت رسول صلے الله
علیه وآله وسلم فرمود کیست که امروز عیادت مریض کرده باشد ابوبکر گفت انا الحدیث بلکه از صحابه در مقام تفاخر
و اظهار فضل نیز واقع شده بجهت غرض صحیح چنانکه معلوم ست و کراهیت اینجا بجهت آن بود که مطابق سوال را
مفید مقصود نیامد و اگر کسے را بطلب یکے فرستاده باشند و برابر وے بیاید احتیاج استیذان نیست همان کس
بجاے اذن ست چنانکه گفت و در حدیثے که ابوهریره در سنن ابی داود روایت کرده آمده است که رسول الرجل الے
الرجل اذنه و فی لفظ اذا دعی احدکم الے طعام چون خوانده شود یکے از شما بسوے طعام ثم جاء مع الرسول پس آمد با رسول
فان ذلک اذن له یعنے آمدن او همراه رسول اذن ست مر او را و احتیاج باستیذان نیست و هرگاه وے علے اعتزال
خواستے و خلوت داشتے شخصے را تعیین فرمودے که بر در باشد و کسے را بے اذن درون نگذارد چنانکه روزے در بستانے که
بر بیر اریس بود در آمد و ابوموسے اشعری را دربانی فرمود تا هیچ کس را بے اذن نگذارد و پس ابوبکر بیامد و بر در ابوموسے گفت
باش تا خبر کنم خبر کرد حکم شد بطلب و بشارت ده او را بجنت بعد از آن عمر فاروق آمد چون خبر وے رسید فرمود بطلب او را
و بشارت ده بجنت پس از آن عثمان بن عفان آمد فرمود بطلب او را و بشارت ده بجنت و به بلائے که بر سر وے بیاید و بعضے
از اصحاب فرموده بود که اگر بدانی که دو کس نزد من اند در آ که ترا اذن ست و با بن مسعود فرمود که اذن تو آنست
که حجاب از خانه برداری و بدانی که من در خانه ام اگرچه با کسے آهسته در سخن باشم در آ مگر آنکه نهی کنم از در آمدن و آورده اند که
مردے بحضرت رسالت آمد صلے الله علیه وآله وسلم و گفت آیا استیذان بر مادر خویش هم بکنم فرمود نعم گفت من با او
در یک خانه ام فرمود استیذان کن گفت من خادم اویم فرمود استیذان کن آیا میخواهی که او را برهنه بینی

فصل در بیان عطسه

چون حضرت نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم عطسه آمدے دست مبارک یا جامه را بر دهن نهادے
و آواز عطسه را فرو خوابانیدے و در روایت ترمذی و ابوداود آمده است روے خود را بدست یا بجامه پوشیدی و آواز عطسه
را پست کردے و میفرمود که تثاوب یعنی فازه بافراط و عطسهٔ سخت از شیطان ست و باری تعالی عطسه را دوست میدارد
و تثاوب را کراهت میدارد زیرا که عطسه سبب خفت دماغ و صفاے قواے ادراکیه ست پس باعث میشود صاحب را بر حضور
و طاعت و گفته اند که عطسه علامت صحت و قوت مزاج ست زیرا که موذی از جانب معده بجانب دماغ میرود اگر دماغ
صحت و قوت دارد آن را منع میکند بعطسه و قبول نمیکند و چون ضعیف بود قدرت بر منع آن ندارد و عطسه نمے آید
که منع آن کند و تثاوب ناشی میگردد از امتلا و ثقل نفس و کدورت حواس و مورث غفلت و کسالت و سوء فهم ست و مانع ا

آدمی را از نشاط در طاعت پس شیطان بآن خوش گردد و بفرمود چون یکے از شما عطسه کند و حمد خدا تعالی بگوید واجب
وحق ست بر هر مسلمانے که حمد وے را بشنود که بگوید یرحمک الله واما تثاؤب از شیطان ست چون یکے را تثاؤب آید
باید که آن را دفع کند چندانکه تواند زیراکہ یکے از شما چون تثاؤب کند یعنے مبالغه دران کند و دهان را با فراط کشاید بخندد
شیطان رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که چون بگوید یکے از شما ها بخندد شیطان از وے و در صحیح مسلم است
که چون تثاؤب کند یکے از شما باید که بنهد دست خود را بر دهن خود زیراکه مے درآید در وے شیطان و در صحیح بخاری ست
که چون یکے از شما عطسه کند باید که بگوید الحمد لله و برادر مسلمان که حاضر باشد که بشنود باید که بگوید او را یرحمک الله و عاطس
در جواب وے بگوید یهدیکم الله ویصلح بالکم و شخصے را در حضرت رسالت صلے الله علیه واله وسلم عطسه آمد او را
یرحمک الله گفت و دیگرے را عطسه آمد یرحمک الله نگفت آن شخص گفت یا رسول الله فلان را تشمیت کردی و یرحمک الله گفتی
و مرا نگفتی فرمود او حمد خدا گفت و تو نگفتی رواه البخاری ومسلم و شماتت خوش شدن دشمنان و حاسدان ست بدین
بلیت بر کسے و تشمیت عاطس جواب گفتن او به یرحمک الله گویا که عطسه زد و صحت یافت پس از شماتت اعدا
خلاص شد بنا بر آنکه صیغه تفعیل برائے ازاله است کذا قیل و در صحیح مسلم ثابت ست که چون عاطس حمد خدا بگوید
او را یرحمک الله گویند و اگر حمد خدا نگوید او را یرحمک الله نگویند و فرمود حق مسلمانان بر مسلمانان شش ست چون
بیمار شود عیادت کند و چون ملاقات کند سلام کند و چون دعوت کند اجابت کند و چون طلب نصیحت نماید دریغ
ندارد و آنچه شرط نصیحت و خیرخواهی و اداے حق اوست بجاے آرد و دران خیانت نورزد و چون عطسه کند یرحمک الله
گوید و چون بمیرد بجنازهٔ او برود و این حدیث در باب عیادت مریض گذشته است و دلالت دارد بر آنکه
عیادت از حقوق اسلام ست نه از حقوق صحبت و در سنن ابی داود ست بسند صحیح اذا عطس احدکم فلیقل چون عطسه زند
یکے از شما باید که بگوید این کلمه را الحمد لله علے کل حال و بعضے از محققین گفته اند که تحمید حق باین صیغه خوب نیست چه
از وے بوے شکایت مے آید امّا نه بقصد این معنی تمام ست و لیقل اخوه او صاحبه و باید که بگوید همنشین وے که بشنود
تحمید را از وے این را که یرحمک الله و یقول هو و بگوید او یعنے عاطس یهدیکم الله ویصلح بالکم و ظاهر احادیث
صحیح آنست که تشمیت فرض ست بر هر کسے که تحمید عاطس بشنود و تشمیت یکے مجزے نیست از دیگران و این قول
جماعتے از اکابر علما ست و این ظاهر ست و نزد بعض سنت ست علے الکفایة و گفتن یکے از حاضران کافی ست
کما قال الطیبی و این شعار در بلاد هندوستان بلکه بعض بلاد دیگر هم بغایت مهجور ست و ایشان بآن نکنند مگر خواص صلحا
و تبعان سنت نبوی صلے الله علیه واله وسلم و اما عموم خلائق این معروف را ندانند و نشناسند نسأل الله تعالی
السلامة و در سنن ابی داود ست و در جامع ترمذی نیز آمده است که شخصے نزد پیغمبر صلے الله علیه واله وسلم عطسه زد
و گفت السلام علیکم پیغمبر صلے الله علیه واله وسلم فرمود علیک وعلی امک سلام بر تو باد و بر مادر تو فرمود اذا عطس احدکم
فلیحمد الله چون عطسه کند یکے از شما باید که حمد گوید خدا را و لیقل من عنده و باید که بگوید کسے که نزد اوست یرحمک الله
ولیرد یعنے علیهم و باید که باز بگوید عاطس در جواب آن کس که گفت یرحمک الله یغفر الله لنا ولکم و آنکه فرمود در جواب وے
علیک وعلی امک دو اشارت ست یکے آنکه سلام درین محل بے موقع ست چنانکه کسے در وقت اراده سلام بر تو سلام و برادر تو
کند دوم آنکه تذکیر وے ست بآنکه ادب ایمان ست و کسانیکه تربیت مردان نیافته باشند و در کنار مادر آداب زنان

کسب کرده و تنبیه است بر حماقت او و بجهت سرایت صفات او در وی پس متفقرش شد بعامر با در او را بسلامت از
آفات و در بعض شروح تقدیر علیک و علی ابیک چنین کرده که علیک الویل و علی امک یعنی وای بر تو که ادب نیاموختی
و وای بر مادر تو که ترا آداب نیاموخت و تربیت خوب نکرد و تشریع حمد در وقت عطاس از آن روست که عطسه نعمتی ست
و سبب حصول منفعتی بخروج بخارات محتقنه از دماغ و بقای آن مورث امراض و اوجاع چنانکه در اول فصل بتفصیل تر
ازین معلوم شد و در صحیح مسلم ست که شخصی عطسه آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم او را تشمیت کرد آن شخص دیگر بار عطسه
زد تشمیت نکرد و فرمود که این مرد از کام ست ازینجا معلوم شود که تشمیت در عطسه اول ست و بس و در دوم نیست و
در روایتی از ترمذی آمده که این را در کرت سوم فرمود یعنی عطسه دوم را تشمیت کرد و در سوم فرمود این مرد را
زکام ست و در حدیثی دیگر آمده شمت اخاک ثلاثا تشمیت کن برادر خود را سه بار فما زاد فهو زکام و آنچه بر سه زیاده شود
پس آن بعلت زکام ست و در لفظی دیگر فرمود اذا عطس احدکم فلیشمته جلیسه وان زاد علی الثلاث فهو مزکوم ولا تشمت
بعد الثلاث و ازینجا معلوم شد که تا سه کرت تشمیت آمده است و اگر عاطس حمد نگوید حاضران مجمع حمد بگویند تذکیر اینست
برای تنبیه و یاد دادن او را تا حمد بگوید و بعضی از علما میگویند حاضران حمد نگویند برای تعزیر و توبیخ کردن مر او را
و این قول صحیح تر و قوی تر است چه اگر تذکیر سنت بودی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اولی بودی بفعل آن

فصل در اذکار سفر اول ذکری و دعائی که در مبادی سفر مشروع و مسنون ست دعای استخاره است و چون استخاره مخصوص
بسفر نبود بلکه بر جمیع کارها مقدم باید داشت علی العموم اشارت بآن کرد و گفت فرمود چون کسی قصد کاری کند
که اهتمام بشان آن بیشتر بود و قلیل الوقوع بود نه مثل خوردن و نوشیدن و امثال آن باید که دو رکعت نماز بگذارد
غیر از نماز فرض اشارت است بآنکه سنت راتبه که دو رکعت بود نیز قائم مقام رکعتین استخاره میشود و حاجت نیست
که دو رکعت جدا باستقلال بهمین نیت بگذارند و اگر بگذارند اولی و افضل بود و بعد از فاتحه سوره از قرآن بخوانند و ماثور
قرائت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد ست و بعد از نماز بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسألک
من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم و انت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی و معاشی
و عاقبة امری او عاجل امری و آجله فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی فیه وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی و معاشی و عاقبة
امری او عاجل امری و آجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به و یسمی حاجته چون عادت اهل جاهلیت
آن بود که چون قصد سفری یا کاری کنند باستقسام بازلام کنند و زجر طیر و عیافت و فال و تطیر و امثال آن که شعار اهل شرک و کفر است
استقسام طلب قسمت و معرفت قسم ست و ازلام جمع زلم بفتح زای و ضم وی و فتح لام بمعنی قدح بکسر قاف و سکون دال یعنی
تیر قرعه و عادت اهل جاهلیت چنان بود که چون قصد کاری میکردند سه قدح میگرفتند بر یکی افعل نوشته و بر دیگری لا تفعل
و بر سوم لاشی یا خالی هیچ ننوشته در ظرفی می انداختند و یکی از آنها را می بر آوردند اگر افعل بر آمد در طلب آن کار میرفتند
و اگر لا تفعل ست باز می ماندند و اگر خالی و لاشی آمد باز می انداختند تا آنکه یکی از افعل و لا تفعل بر آید و زجر طیر راندن
پرندگان چون قصد کاری میکردند پرنده را می پرانیدند اگر بدست راست می پرید میرفتند و اگر بدست چپ می پرید می ایستادند
و عیافت را تفسیر بزجر طیر و فال گرفتن باسماء و اصوات و ممر طیور کرده اند و مراد بفال و تطیر تمسک بانهاست که از عادات
جاهلیت بود و الا اکثر استعمال فال در نیکی و تطیر در بدی ست و فال نیک گرفتن مشروع و مسنون است و وقع فی الحدیث

کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یتفاءل ولا یتطیر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فال نیک میگرفت چنانکه
اگر مردے پیش وے آمد و نام وے می پرسید اگر نام راشد و نجیح و مفلح و امثال آن می آمد خوشحال میشد و آنرا تفأل
برشد و نجاح و فلاح میگرفت و تفؤل وے صلی الله علیه وآله وسلم باسما بسیار بودے چنانکه اگر عاملے را بجائے میفرستاد
نام وے میپرسید اگر نام نیک داشتے خوشحال میشدے و اثر خوشحالی در چهرهٔ مبارک پیدا شدے و اگر نام بد داشتے اثر کراهتے
در روے شریف دیده میشدے و همچنین در اسماے قریات و منازل اما فال بد که آنرا تطیر گویند و اصلش هم از طیر است
گرفته و آن را در کردن کار و گذاشتن آن اعتبار نمودے و فرمودے الطیرة شرک و اگر ناگاه کسے را در دل واقع
گردد و توکل بر خدا کند تا از شر آن محفوظ ماند و این دعا بخواند اللهم لا طیر الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا اله غیرک و در روایتے
اللهم لا یاتی بالحسنات الا انت ولا یدفع السیئات الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله و بالجمله فال بد زدن و شوم
گرفتن منهی عنه است و در جامع الاصول از کتب سته احادیث باختلاف الفاظ آورده که شوم نیست مگر در اسپ و زن و
سراے و در روایتے اگر شوم باشد درین سه چیز خواهد بود و در روایتے بجاے سرا مسکن آمده و در روایتے در منزل و خادم
و فرس پس بعض علما گفته اند شوم درین اشیا آنست که موافق مصلحت نیفتد و آنچه مقصود است از آنها حسب دلخواه
نیاید نه بمعنی آنکه در ذات آنها شومی و نامبارکی بود و بعض میگویند که تواند که خالق تعالی در ذات این سه چیز خاصیتے
نهاده باشد که در غیر اینها نباشد والله اعلم و قول مصنف که گفت و امثال آن اشارت است بر شوم دیگر از جاهلیت
یکے از ان طرق است بفتح طا و سکون را و تفسیر کرده اند او را بالضرب بحصے که فال زنان عادت دارند و بعض بخط
رمل و بعض گفته که آن نوعے از کهانت است که براے اخراج ما فی الضمیر کنند و در حدیث آمده است که عیافت و طرق
و طیرت نوعے از جبت است و جبت هر معبود باطل که از غیر حق پرستند و بالجمله چون عادت جاهلیت اینچنین بود صاحب
شرع تفویض کرد آن را بتوحید و افتقار و عبودیت و توکل و سؤال رشد و فلاح از واهب مطلق که از متخیرات در دست
قدرت اوست و استخاره متضمن این معنی است و در مسند امام احمد است از روایت سعد ابی وقاص که سعادت پسر آدم در استخاره
است از حق و رضا بقضا و شقاوت پسر آدم در ترک استخاره است و ناخشنودی بقضاے حق و در صحیح بخاری
از جابر که گفت تعلیم میکرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم استخاره را در کل امور چنانچه تعلیم میکرد سوره از قرآن را
و قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود سعادت پسر آدم در استخارت است و رضا بقضا یعنی بنده باید که
از خدا خیر خواهد بعد از ان هرچه واقع شود بدان راضی گردد و بفعل وے تعالی راضی بود که خیر همه در ان است و در حدیث
انس است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عزم سفر نکرد هرگز الا که در ان زمان که خواست برخاست این دعا بگفتے
اللهم بک انتشرت و الیک توجهت و بک اعتصمت و علیک توکلت اللهم انت ثقتی و انت رجائے اللهم اکفنی
ما اهمنی و ما لا اهتم له و ما انت اعلم به منی عز جارک و جل ثناؤک ولا اله غیرک اللهم زودنی التقوی واغفرلی ذنبی و وجهنی
للخیر اینما توجهت این دعا و اکثر ادعیه مفصل آینده و سابقا در فصل عبادات سفر مذکور شده است با دنی تغیرے و تفاوتے
دران وانچه بعضے از محققان مشایخ کبار گفته و نوشته که شخص باید که هر روز در میقاتے معین دو رکعت نماز استخاره
بگذارد و بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک فانک تعلم ولا اعلم و تقدر ولا اقدر و انت علام الغیوب اللهم
ان کنت تعلم ان جمیع ما اتحرک فیه فی حقی و فی حق اهلی و ولدی و فی حق غیری و جمیع ما تحرک فیه غیری من حقی

وفی حق اہلی وولدی وماملکت یمینی من ساعتی ہذہ الی مثلہا من الغد خیر لی فی دینی ومعاشی وعاقبۃ امری
فاقدرہ لی ویسرہ لی ثم بارک لی فیہ وان کنت تعلم ان جمیع ما اتحرک فیہ فی حقی وفی حق غیری وجمیع ما یتحرک فیہ غیری
فی حقی وفی حق اہلی وولدی وماملکت یمینی من ساعتی ہذہ الی مثلہا من الغد شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبۃ
امری فاصرفہ عنی واصرفنی عنہ واقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی بہ ہرچند درین کیفیت استخارہ حدیثے نیافتیم
اما عمل برین موافق حدیث استخارت ومناسب اتباع سنت ست طریقۂ مشائخ در اوراد گذاردن استخارہ یومیہ ست
وطلب خیر درین روز وشب وکاتب سطور ہر روز طلب خیر تا مدت عمر کند وتخصیص بروز وشب ننماید وشک
نیست کہ تخصیص یوم اقرب باستخارہ سنت ست ولیکن مدت عمر نیز حکم بیش از یک روز ندارد بلکہ تمام دنیا روزے
بیش نیست واللہ اعلم **فصل دربیان ادعیہ سوار شدن** حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بر راحلہ
سوار شدے سہ بار بگفتے اللہ اکبر انگاہ گفتے سبحان الذی سخر لنا ہذا وما کنا لہ مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون اللہم
انی اسالک فی سفری ہذا البر والتقوی ومن العمل ما ترضی اللہم ہون علینا سفرنا ہذا واطو عنا بعدہ اللہم انت الصاحب
فی السفر والخلیفۃ فی الاہل والمال اللہم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اہلنا وچون از سفر باز گشتے گفتے
آئبون تائبون ان شاء اللہ عابدون لربنا حامدون ودر مسند امام احمد بلفظ دعا اینست اللہم انت الصاحب فی السفر
والخلیفۃ فی الاہل اللہم انی اعوذ بک من الضبنۃ فی السفر والکآبۃ فی المنقلب اللہم اقبض لنا الارض وہون علینا السفر
واذا اراد الرجوع قال آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون وچون در شہر در آمدے گفتے توبا توبا لربنا اوبا لا یغادر علینا
حوبا ودر صحیح مسلم بلفظ دعا اینست اللہم انت الصاحب فی السفر والخلیفۃ فی الاہل اللہم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اہلنا
اللہم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبۃ المنقلب ومن الحور بعد الکور ومن دعوۃ المظلوم ومن سوء المنظر فی المال
والاہل ودر بعض روایات ست کہ چون پاے مبارک در رکاب نہادے گفتے بسم اللہ وچون بر پشت مرکب راست
شدے گفتے الحمد للہ الحمد للہ الحمد للہ اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر سبحان اللہ سبحان اللہ سبحان اللہ لا الہ الا انت سبحانک
انی ظلمت نفسی فاغفر لی انہ لا یغفر الذنوب الا انت وچون در گاہ سفر وداع کسے کردے مسافر را گفتے استودع اللہ
دینک وامانتک وخواتیم عملک ویکے از صحابہ گفت میخواہم تا بسفر روم مرا زاد دہ فرمود زودک اللہ التقوی گفت زیادہ
فرماے گفت وغفر ذنبک گفت زیادہ فرماے گفت ویسر لک الخیر حیثما کنت ودیگرے گفت عزم سفر دارم فرمود
ترا وصیت میکنم بپرہیزگاری خدا وتکبیر گفتن بر ہر بلندی وچون پشت داد براے رفتن گفت اللہم ازولہ الارض
وہون علیہ السفر ودر سفر چون بر بلندی رفتے تکبیر گفتے وچون فرو آمدے تسبیح گفتے وگاہ در بلندی فرمودے
اللہم لک الشرف علی کل شرف ولک الحمد علی کل حال ونہی فرمود از تنہائی در سفر واز استصحاب کلب وجرس نگاہداشتن
کلب منہی عنہ است ولیکن براے پاسبانی سرا ومنزل ومواشی وصید مباح داشتہ اند واستصحاب جرس نیز مکروہ است
وفی الحدیث لا تصحب الملائکۃ رفقۃ فیہا جرس ودر وجہ کراہت آن بعض گفتہ اند کہ آواز وے سبب اعلام واظہار او
وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دوست میداشت کہ دشمنان دین را از آمدن مسلمانان خبر نشود تا ناگہان بر
ایشان بیفتند واین وجہ ضعیف ست وسیاق حدیث چندان موافق نہ وظاہر آنست کہ جہت کراہت صوت اوست
کہ در حکم مزامیر شیطان است واللہ اعلم وچون کسے در منزل فرود آید باید کہ بگوید اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق

او بوے ہیچ ضررے وگزندے نرسد تا آن زمان کہ رحلت کند وگاہ چون شب درآمدے گفتے یا ارض ربی وربک اللہ
اعوذ باللہ من شرک وشر ما فیک وشر ما خلق فیک وشر ما یدب علیک اعوذ باللہ من شر کل اسد واسود وحیۃ وعقرب
ومن شر ساکن البلد مراد جنیان اند کہ در خانہا مے باشند ومحتمل کہ مراد عام باشد مر جن وانس را ومن شر والد
وما ولد ومیفرمود چون در فراخ سالی سفر کنید بہائم را از علف وگیاہ بے بہرہ مکنید یعنے چران چران برید وچون
در تنگ سالی سفر کنید تعجیل کنید وزود تر بمقصد رسید کہ بہائم شما بے مغز نشوند ودر شب چون خواہید کہ ساعتے
برائے آسایش نزول کنید از سر راہ دور شوید چہ راہ محل دواب ومرجع ہوام وگزندگانست وچون نزدیک
آبادانی رسیدے وبر دیہے یا شہرے مشرف شدے این دعا خواندے اللہم رب السموات السبع وما اظللن ورب
الارضین وما اقللن ورب الشیاطین وما اضللن ورب الریاح وما ذرین فانا نسألک خیر ہذہ القریۃ وخیر اہلہا وخیر ما فیہا
ونعوذ بک من شر ہذہ القریۃ وشر ما فیہا وچون در سفر بودے وصبح برسیدے این دعا بگفتے سمع سامع بحمد اللہ ونعمتہ
وحسن بلائہ علینا ربنا صاحبنا فاقبل علینا ودر روایتے وافضل علینا عائذا من النار این را سہ بار بآواز بلند گفتے
ونہی فرمودے از بردن قرآن بارض دشمن وبلاد کفر وزنان را نہی فرمودے از مطلق سفر قصیر یا طویل اگرچہ یک برید
باشد الا با محرمے حد سفر چون نزد بعض ائمہ چنانکہ امام ابوحنیفہ سہ شبان روز متعین شد نہی سفر مقید باین مسافت
خواہد بود وبقول مصنف چنانکہ سابقا گذشت کہ در حدیث صحیح بحد ود وحدے معین نیست شامل یک برید بلکہ کمتر از ان نیز
باشد وگفتہ اند کہ اگر محرمے نباشد اما زنے باشد کہ بروے وثوق واعتماد بود ہمراہ وے نیز جائز ست وامر فرمودی کہ چون مسافر
حاجت خویش گذارد بزودی مراجعت کند باہل خویش وچون در سفر بہ بالائی برآمدے گفتے لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ
الملک ولہ الحمد وہو علی کل شئ قدیر آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون صدق اللہ وعدہ ونصر عبدہ وہزم الاحزاب
وحدہ واز طروق شب یعنی درآمدن بخانہ در شب کسے را کہ مدتے از اہل غائب بودے منع کردے فعلا وقولا یعنے
طروق شب خود نکردے ودیگران را نیز منع کردے بلکہ درآمدن بامداد یا عصرگاہ فرمودی وچون از سفر مراجعت فرمودی اصحاب بملاقات
بیرون آمدندے وفرزندان اطفال را ہم آوردندے وگاہے ایشان را وبعضے از فرزندان اطفال را بر مرکب خویش سوار کردی از
پیش یا از پس گاہے عبداللہ بن جعفر بن ابی طالب را پیش خود برداشتہ بود ویک نوبت حسن بن علی را نیز بملاقات بیرون آوردہ
اورا ردیف خویش ساختہ وہمچنان در شہر درآمد وگاہ خادمان را کہ از سفر باز مے آمدند وبشہر قدوم مے آوردند
اعتناق کردے واگر از اہل خویش بودے روے اورا بوسیدے وگاہ پیشانی وے را بوسیدے قالت گفت عائشہ لما قدم
جعفر واصحابہ ہرگاہ قدوم آورد جعفر بن ابی طالب واصحاب وے از ارض حبشہ در روز فتح خیبر تلقاہ النبی پیش آمد
اورا پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فقبل بین عینیہ واعتنقہ پس بوسہ داد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
میان دو چشم جعفر ودر کنار گرفت اورا ودر روایتے آمدہ کہ فرمود ندانم کہ بفتح خیبر خوش شدم یا بقدوم جعفر وکان
اصحاب رسول اللہ وبودند یاران پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا قدموا من سفر چون قدوم مے آوردند از سفر
تعانقوا در کنار مے گرفتند یکدیگر را ونیز در حدیث عائشہ آمدہ کہ قدوم آورد زید بن حارثہ از سریہ کہ بآن رفتہ بود وآنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در خانہ من بود پس زید آمد ودر بکوفت حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تن برہنہ جامہ در کشان از
خانہ برآمد ودر کنار گرفت اورا وبوسہ داد وہرگز ندیدہ بودم من آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را اینچنین ودر بعض

احادیث آمده که وفد عبد القیس چون بمدینه قدم آوردند از مراکب خود زود فرود آمدند و دست و پاے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بوسه دادند رواه ابو داود و نقل است که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی است بر مالک بن انس درآمد رحمة الله علیهم مالک مصافحه کرد او را و گفت معانقه نیز میکردم اگر بدعت نبودے سفیان گفت بتحقیق معانقه کرده است آنکه بهتر است از من و تو معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم جعفر را وتقبیل کرده است او را در وقت قدوم او از حبشه مالک گفت آن مخصوص بجعفر ست سفیان گفت لا بلکه عام ست حکم ما و جعفر یکیست اگر از صالحان باشیم و گفت اذن میدهی که در مجلس تو حدیث کنم مالک گفت نعم اذن دادم پس سفیان سوق حدیث کرد بسندے که داشت و مالک سکوت کرد و کذا فی تاریخ المدینة للسید السمهودی و فقها را در جواز معانقه و کراهیت آن اختلاف و تفصیلے ست و صحیح جواز او ست اگرچه در غیر قدوم سفر نیز باشد و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سفر برسیدے پیش از دخول بیت دو رکعت نماز در مسجد بگذاردے پس از ان بخانه درآمدے

فصل در بیان تعلیم خطبهٔ مهمات

حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را براے حاجات و مهمات این خطبه تعلیم فرمود الحمد لله نستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور انفسنا و سیآت اعمالنا من یهدی الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده ورسوله یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن الا و انتم مسلمون یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث منهما رجالا کثیرا ونساء واتقوا الله الذی تساءلون به والارحام ان الله کان علیکم رقیبا یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا سدیدا یصلح لکم اعمالکم ویغفر لکم ذنوبکم ومن یطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظیما شعبه گفت از راوی حدیث پرسیدم که این خطبهٔ نکاح ست یا غیر نکاح گفت این خطبهٔ همه حاجات است و نزد شافعی خطبه مسنون ست نزد هر کارے و عقدے مثل بیع و شرے و امثال آن و فرمود که چون یکے از شما زنے را بستاند یا خادمے بخرد یا دابه را بخرد باید که موے پیشانی وے را بگیرد و بسم الله بگوید و دعا برکت بر ان کند. انگاه بگوید اللهم انی اسألک خیرها وخیر ما جبلت علیه واعوذ بک من شرها و شر ما جبلت علیه و اگر کسے داماد شده بودے او را این دعا کردے بارک الله لک وبارک علیک وجمع بینکما فی خیر و میفرمود اگر کسے در گاه قربان زن بگوید اللهم جنبنا الشیطان وجنب الشیطان ما رزقتنا اگر فرزندے آید شیطان بروے ظفر نیابد و از شیطان ضرر نه بیند. و اگر مبتلائے را ببیند باید که بگوید الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا چون این بگوید هیچ بلائے بوے نرسد و لیکن گفته اند که اگر مبتلا به بلاے دنیوی بود مثل امراض و مصائب و نقصان در خلقت این دعا را آهسته بخواند تا وے نشنود و ایذا نکشد و اگر به بلاے دینی مبتلا ست مثل فسق و فجور بلند تر بگوید تا وے بشنود و شاید که متنبه و منزجر گردد و فرمود هیچ نعمتے به بنده نرسد از اهل و مال و فرزند و بگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله که هیچ آفت بآن نعمت نرسد مگر موت اگر چیزے ببیند که طبع وے را مکروه افتد بگوید اللهم لا یاتی بالحسنات الا انت و لا یدفع السیات الا انت ولا حول ولا قوة الا بک یا بگوید اللهم لا طیر الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا رب غیرک لا حول ولا قوة الا بک که هیچ ضررے بوے نرسد و اگر مکروهی در خواب ببیند باید که از دست چپ نفث کند. و نفث آن بود که بدهن حرکتے کند که نه نفخ بود و نه بزق بلکه میان این دو بود و بزق از همه بیشتر ست که آب دهن از حلق و کام برآرد

و نفخ دمیدنی بیش نیست و برآمدن آب دهن با وی نبود و در نفث چیزی از آن بود امیان لبها و زبان و بعد از آن
گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این خواب را بکسی نگوید که ضرری بوی نرسد قاعده آنست که خواب بد بکسی نباید گفت
و خواب نیک بگوید با آنکه دانا بود و بتعبیر خواب میرسد و دوست بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صحاب را از خوابها
که میدیدند پرسیدی و تعبیر کردی و خوابهای که خود دیدی بایشان گفتی و تعبیر آن نمودی و بیان حقیقت خواب و تعبیر
خواب دور و دراز ست این مقام تحمل آن ندارد و اگر بوسوسهٔ شیطان مبتلا شود در دفع آن تعوذ کند. و اگر غضب غلبه کند
تعوذ کند و تغییر وضع و خوردن آب سرد نیز در دفع غضب موثر ست و اگر امری محبوب و مرغوب از نعمتهای الهی خود
ببیند چنانچه صحت و قدوم دوستی و مانند آن شکرانهٔ آن را بگوید الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و اگر مکروهی ببیند
بگوید الحمد لله علی کل حال و اگر کسی بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم تقرب نمودی بخدمتی یا امری محبوب
او را دعای خیر کردی و با وی عنایتی کردی و بعطای خاص مخصوص ساختی چنانکه ابن عباس در شبیکه در خانهٔ میمونه
بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنماز شب برخاست آب وضو را برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مهیا کرد
در حق وی گفت اللهم فقهه فی الدین وعلمه التاویل و ابو قتاده در شب ملازم رکاب بود و در گاه نعاس خود را متمکن
وی میساخت در حق وی فرمود حفظک الله بما حفظت به نبیه و از ربیعه بن کعب آورده اند که گفت بودم من که بیتوتت
میکردم نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و مهیا میساختم آب وضوی او را و حاجات دیگر را فرمود بخواه
هرچه میخواهی گفتم میخواهم همراهی ترا در بهشت فرمود این امری عظیم و مشکل ست چیزی دیگر بخواه گفتم همین میخواهم
فرمود پس اعانت و امداد کن مرا بکثرت سجود یعنی طاعت و عبادت بخصوص نماز که افضل عبادات است بسیار
کن که مستحق و قابل آن شوی یعنی من مدد میکنم و لیکن تو بر فرموده رو چنانکه طبیب گوید من علاج تو کنم که شفا دهد ترا اگر
بر فرمودهٔ من روی و فرمود من صنع الیه معروف کسی که کرده شود بوی احسانی فقال لفاعله پس گوید وی
مر احسان کننده را جزاک الله خیرا فقد ابلغ فی الثناء پس تحقیق بنهایت رسید در ثنای وی یعنی اگر زیاده برین مکافات
تواند کرد اینقدر هم کافی و وافی ست و از کسی عبد الله ابن ابی ربیعه دینی ستده بود و چون آن را وفا کرد در حق وی گفت
بارک الله لک فی اهلک و مالک و فرمود چون آواز دراز گوش بشنوید بگوئید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و چون آواز خروس
بشنوید بگوئید اللهم انی اسالک من فضلک و در حدیث آمده است که دراز گوش چون آواز میکند شیطان را می بیند
و نیز آمده که دعا نزد آواز خروس مستجاب ست و وی ملائکه را می بیند و آواز میکند و چون آتش در افتد در خانه یا مکانی
دیگر دور از خانه تکبیر گوئید که تکبیر آن را فرو می نشاند و این مجرب ست و گفته اند که سر در اطفای تکبیر آتش آنست که در
آتش علو و سرکشی و هیبت و قهرمانی ست پس ذکر کبریا و جلال حق آن را فرو می نشاند و باید که هیچکس در مجلس ننشیند الا که بیاد حق
برخیزد یعنی مجلس بی ذکر خدا نگذارد و در حدیث آمده است که ننشیند قومی مجلسی که ذکر خدا در وی نبود مگر آنکه آن مجلس
حسرتی بود بر ایشان روز قیامت و چون خواهد که برخیزد بگوید سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
واتوب الیک یکی از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین شنید که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وقت برخاستن از مجلس این
سخن را گفت آن صحابی گفت یا رسول الله قولی شنیدم که پیش از این نشنیدم فرمود که این کفارت آن چیزی است
که در مجلس واقع شده و خالد بن الولید از بیخوابی و قلق شب شکایت کرد فرمود که چون در خوابگاه خواهی شد بگو اللهم

رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضين السبع وما اقلت ورب الشياطين وما اضلت كن لي جارا من شر خلقك كلهم
جميعا ان يفرط علي احد منهم او ان يبغي عز جارك وجل ثناءك ولا اله الا انت و یکی دیگر شکایت کرد از ترس در خواب فرمود بگو
اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشياطين وان یحضرون و نهی فرمود از آنکه
کسی بگوید ما شاء الله وشاء فلان ویکبار کسی با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت ما شاء الله وشئت هر چه
خدا خواهد و تو خواهی فرمود جعلتنی لله ندا گفت مرا همتای خدای تعالی ساختی و ازین قبیل ست ما در پناه خدائیم
و در پناه شما و اعتماد ما بر خداست و بر شما این الفاظ و امثال این منهی عنه است و از ان بوی شرک می آید و از منهیات
که از ان منع فرموده آنکه دشنام خروس مدهید که وی فرشته را می بیند و آواز میکند و دعا در وقت آواز وی مستجاب
است و دشنام باد مدهید که موهم عدم رضا بفعل آلهی و صنع اوست و همین حکم دارد شکایت از گرمی هوا
و باد و باران و امثال آن از حوادث که مکروه طبیعت افتد و از ان ضرری عاجل متوهم گردد و مسلمانان را باید که
دشنام مدهید طریقهای جاهلیت بگذارید مثل عصبیت و دعوت بقبائل و دو کس با یکدیگر راز نگویند چون سه نفر
باشند تا باعث آزار و توهم آن شخص سوم نشود که چه میگویند مگر از من چیزی میگویند و غیبتی میکنند و هیچ زنی
محاسن زنی دیگر با شوهر خویش نگوید تا سبب میلان آن مرد بزن بیگانه و باعث فتنه نگردد و در دعا نگویند اللهم اغفر لی
ان شئت بلکه در دعا جزم و حتم باید آخر خود معلوم میشود که حق میخواهد اما از جانب داعی تردد نباید که موجب فتور
در توجه و یقین ست سوگند بسیار مخورید که مورث غفلت و قساوت قلب گردد و در وصایای بعضی از اعاظم مشائخ
قدس الله اسرارهم آمده که طالب را باید که راه سوگند خوردن بنجی اگرچه راست باشد بر خود ببندد که باعث تعظیم حق
در دل و مورث عظمت شان این بنده است سوگند بغیر خدا مخورید که موجب تعظیم غیرست لوجه الله سوال مکنید یعنی
کسی را تکلیف نکنید که لوجه الله از برای خدا این کار بکن و من چیزی بده شیخ عالم عارف بالله عبد الوهاب المتقی
المکی نور الله مرقده وقدس روحه وافاض علینا فیوضه وفتوحه میفرمود که در اخبار و آثار آمده است که اگر کسی از دیگری
لوجه الله سوال کند اگر آن شخص با وجود قدرت و استطاعت ندهد ملعون گردد و اگر گنجایش دادن نداشته باشد لعنت
راجع بسائل گردد و حکایتی درین باب میفرمودند که شخصی از خضر علیه السلام چیزی لوجه الله درخواست خضر فرمود
چیزی ندارم اگر خواهی مرا بفروش و ثمن آن در کار خود کن آن مرد خضر را بدست یکی از اغنیا بفروخت بعد از مدتی
آن غنی که خضر را خریده بود بسفری رفت و مهم عمارت را بخضر بسپرد وی در اندک مدت که از مجرای عادت
بیرون بود عمارت را تمام ساخت چون از سفر باز آمد حیران شد و تفرس نمود که لابد این مرد از اهل خصوص و مظهر
خارق عادت است گفت بگوی که تو کیستی فرمود من بندهٔ خدائیم و خدمتگار تو گفت لوجه الله بگوی که تو کیستی فرمود
همین لوجه الله است که مرا بندهٔ تو ساخته است پس قصه را باز گفت آن مرد عذر خواست و او را از قید خدمت آزاد
کرد مدینه را یثرب مخوانید یثرب نام مدینه است در جاهلیت و در شرع نام وی طابه و طیبه و جز آنست و نهی
کرد از تسمیهٔ او به یثرب امام مالک گفت رحمة الله علیه هر که مدینه را یثرب بخواند تعزیرش باید کرد و ادب باید داد
که تلافی آن ده بار بگوید طابه و وجه نهی آنست که یثرب مشتق از ثرب است بتحریک بمعنی هلاک یا نام کافری ست
که وی را بنام وی میخواندند و این کلام در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در احوال مدینهٔ مطهره نوشته شده است

حکایت خضر

تخییل مذکوریست کسے از کسے سوال کند که زن خویش را چرا زدی مگر گاه ضرورت شاید که سرے باشد که توان گفت
کمان باران که بر آسمان ظاهر شود آن را قوس قزح مخوانید که قزح نام شیطان ست که کفار آن را بوے نسبت دهند

فصل • در الفاظے که در کراهت آن کسے را اختلاف نیست - ملک الملوک یا قاضی القضاة که بحقیقت جز خدائے تعالے
دیگرے نباشد سید الناس سید الکل که جز پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم دیگرے را نتوان گفت بنده من پرستار من
در صحیح مسلم از ابی هریره آمده که فرمود پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم باید که نگوید یکے از شما عبدی و امتی که همه مردان بندگان
خدایند و همه زنان داهان اویند و نگوید بنده و صاحب خود را ربی بلکه سیدی و مولائی و در روایتے مولائی نیز نگوید زیرا که
مولے خداوند ست و دیگر از جمله آن الفاظ که کراهیت دارد من مراست و در بعض نسخ متن من نمیست و در بعض آن را
تصحیح کرده و بر سر آن حس نوشته و برین تقدیر این دو لفظ ست من که بطریق انانیت و تکبر گوید دیگر مراست که بمعنے
اثبات ملک ست حقیقة مر نفس خود را و از تصحیح بعض نسخ چنان ظاهر شود که این دو لفظ را یک عبارت داشته یعنی
که من گفتن و اثبات انانیت کردن مرا نمراست و ثابت دیگر لفظ نزد من ست کراهت این نیز بجهت اضافت
انانیت و اثبات اوست مر نفس را یا بمعنی استبداد رای و اثبات حقانیت قول و مذهب خود ست که میگوید
نزد من اینچنین ست و حق این ست و اما آنکه علما گفته اند عندی کذا نه باین قصد ست دیگر این الفاظ که عمر شما
دراز باد چه عمرے که نهاده اند دراز و کوتاه نگردد و آنچه در بعض ادعیه ماثوره واقع ست که البر یزید فی العمر و مثال آن
بمعنی دیگر ست و مقصود ترغیب بر بر ست نه طلب زیادت عمر و اگر آن را کنایت از طلب توفیق بر دارند میشود ولیکن
متعارف خلاف سنت ست • ایام شما دائم باد مراد ایام دولت و زندگانی ست و آن همچنین ادائم نبود هزار سال
بزی این نیز غیر واقع و محال عادی ست پس خواستن آن درست نبود پوشیده نماند که الفاظ مذکوره به معنے ظاهر
آن خلاف واقع و غیر مناسب حال ست ولیکن باب تاویل و توجیه مفتوح است برین تقدیر ظاهر آنست
که کراهت تنزیهی باشد نه تحریمی چنانچه در بعض حواشی نوشته اند و الله اعلم • و مسائل اجتهادی نگوید این را خدا تعالی
حلال کرده یا حرام کرده بلکه این عبارت را در چیزے گوید که نص بتحریم یا تحلیل آن وارد شده باشد اگرچه علما گفته اند
آنچه ثابت بقیاس و اجتهاد مجتهد ست در معنی مستند بکتاب و سنت و ثابت بدوست چنانچه گفته اند که قیاس مظهر ست
نه مثبت ولیکن با وجود آن حقیقت همان ست که مصنف گفت و ادله قرآن و حدیث را ظواهر لفظیه نخوانند • و مجازات نگویند
چه این اطلاق اگرچه صحتے داشته باشد ولیکن حرمت آن را از دل جاهلان که بحقیقت معنے مراد نرسند دور
میکند لاسیما از دل کسانے که شبهات فلاسفه و متکلمان را براهین عقلیه و قواطع حجج میخوانند نعوذ بالله من الخذلان
و در حقیقت دلائل شرعیه احق ست باین اسما که نازل اند من عند الله و صادر اند از حضرت نبوت صلے الله علیه وآله
وسلم ثابت است بآیات باهره و معجزات قاهره که شک و شبهه را در آن قطعاً راه نیست والله الموفق •

فصل
در باب انشراح صدر حضرت رسالت صلے الله علیه وآله وسلم که سوره الم نشرح لک صدرک برائے امتنان آن نعمت
نازل شده شرح صدر را که بحضرت رسالت صلے الله علیه وآله وسلم اثبات کرده مفسران تفسیر آن کرده اند
بتوسیع و تفسیح او برائے جمع میان مناجات حق و دعوت خلق تا حاضر غائب و کاین بائن گشت و مکاره و شدائد
را تحمل نمود با ذوق و انبساط در بساط قرب و حضور مولے تعالے و تقدس و بایداع اسرار حکم و انوار معارف و علوم

واز ظلمات جهل وضیق نکرت وتلبیس تلقی وے بعد ازان که شاق وثقیل بود وباید دانست که بزرگ ترین اسباب
انشراح صدر توحید وایمان ست وبحسب کمال وتمامی وقوت وزیادتی آن انشراح صدر زیادت شود قال الله
تعالی أفمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه پس کسیکه کشاده خدا تعالی سینه او را برای قبول دین اسلام وصفت اسلام
پس وے پر نور ست که وارد ست از جانب پروردگار وے وقال الله تعالی فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام
ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء حق سبحانه هر کرا خواهد که راه نماید کشاده گرداند سینه
او را برای قبول دین اسلام وهر کرا خواهد گمراه گرداند تنگ کند سینه او را در قبول اسلام چنان به تنگ آید ومشقت یابد گویا
بر آسمان میبر آید لاجرم توحید وهدایت از اعظم اسباب انشراح صدر ست وشرک وضلالت از اعظم اسباب ضیق صدر
وتنگدلی واز جمله اسباب انشراح صدر نوری ست که باریتعالی در دل بنده می تاباند وآن نور ایمان ست که چون در دل
بنده افتاد فرح وسرور وانشراح وفراخی در دل وے پیدا آید وچون آن نور فاقد شد در تنگدلی افتاد وتنگی ومشقت
گرفتار گشت قال صلی الله علیه وآله وسلم اذا دخل نور القلب چون در آید نور ایمان ویقین در دل بنده انفسح وانشرح
فراخ شود وکشاده شود دل قالوا وما علامة ذلک گفتند چه چیز ست نشان در آمدن آن نور در دل که بوے فراخ
وکشاده میگردد یا رسول الله قال الانابة الی دار الخلود فرمود نشان در آمدن آن نور سه چیز ست یکے روے آوردن
ورجوع نمودن بنده بدار آخرت که مخلد ومؤبد ست چه بروشنائی آن نور بدیدهٔ بصیرت بعین الیقین دریافت که
دنیا محل فنا وزوال ست وآخرت باقی ودائم لاجرم روے از دار فنا گردانیده توجه بدار البقا آورد والتجافی عن
دار الغرور دوم نشان آن دور شدن ودل بر کندن از سرای دنیا که فریب دهنده واز راه برنده است که بظاهر
خود را آراسته وفرین نماید وبمکر وغنج ودلال خود دل رباید چنانچه در حدیث آمده است که دنیا سبز وشیرین ست
یعنے هم در نظر خوش نماینده وهم در دل شیرین آینده است والاستعداد للموت قبل نزوله سوم نشان در آمدن
نور ایمان در دل مهیا شدن وساختگی نمودن ست مر موت را پیش از آمدن وے یعنی بحیثیتی که بعد از موت از همه چیز
منقطع وبے تعلق خواهد شد در حالت حیات همچنین شود موت اختیاری که درویشان کسب آن کنند وسلوک طریق آن
نمایند این بود این هر سه علامت مجملا راجع بیک چیز ست که تعبیر ازان بتوجه الی الله یا سلوک طریق الوصول الی الله یا تحصیل
محبة الی الله وامثال آن توان کرد وانچه در حدیث آمده تفصیل اوست وباید دانست که نصیب شخص از انشراح صدر و
فراخ دلی بحسب نصیب وے ست ازین نور وازینجهت ست که نور محسوس نیز در شرح صدر وفرح خاطر حظے وافر دارد وظلمت
محسوس بعکس آن گفته اند که نفس عاشق نور ست ولهذا در خانهٔ روشن خواب کمتر آید از جهت خروج روح ومیل وے بجانب
بیرون بسبب طلب واقبال نور ودر تاریکی چون میل بدرون کند ودر رود خواب آید ویکے دیگر از اسباب آن علم ست
چه علم دل را چنان تسع ومنشرح میسازد که هر گوشه ازان از آسمان وزمین فراخ تر ومفتوح تر ومنشرح تر میگردد
چندانکه علم شخصے زیاده شود انشراح صدر وے زیاده شود ومراد ازان هر علمے نیست بلکه علمے ست که از پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم میراث مانده است ان الانبیاء بدرستی که پیغمبران لم یورثوا دینارا ولا درهما میراث نگذاشته اند درهم ودینار را وانما ورثوا العلم
میراث نگذاشتند مگر علم دین را که سبب صلاح دنیا وآخرت وفوز بسعادت دارین ست فمن اخذه اخذ بحظ وافر پس کسیکه گرفت علم
را از ایشان باید که بگیرد به نصیبه تمام اشارت بدان علم ست واهل آن علم فراخ دل تر وخوش عیش تر ونیک خلق تر از همه

فتق باشند وازین علم اثابت محبت حق تولد کند ومحبت را در شرح صدر دخلے عظیم ست وچندانکه محبت تمام تر وقوی تر
شرح صدر زیاده تر واکمل واتم بود وسبب اعظم وموجب اقوی مر تنگی دل را اعراض از حق ست وتعلق دل
بغیر آن جناب وغفلت از ذکر حق ودوستی غیر وے وهر که غیر حق را دوست گیرد بآن معذب شود ودر زندان آن چیز
بماند یعنے هر که غیر حق تعالے را دوست گیرد حق سبحانه همان غیر را سبب عذاب جان او وعقوبت دل وگرداند ودر عالم
ازان کس بجنت تر وتلخ تر واندوهگین تر نباشد زیرا که محبت دوست سه یکے محبت ست که بهشت این جهان
وعیش دنیا وسرور نفس ولذت دل ونعیم روح ودواے همه اندوهها ست وآن محبت حق سبحانه است بکلی دل ویکے
محبت ست که عذاب روح وعذاب نفس وزندان دل وضیق صدر ومایه همه بلاها ست وآن محبت غیر حق ست
واز جمله اسباب شرح صدر یکے دوام ذکر حق است ودر همه احوال که مورث نور توحید وصفاے وقت وحلاوت ایمان ست
ویکے دیگر احسان بخلق خداے تعالے بانچه ممکن بود از جاه ومال وغیر آن ودیگرے شجاعت ست ودیگرے پاک کردن
دل از صفات ذمیمه وحبیب ما صلے الله علیه واله وسلم درین مجموع اکمل خلق بود ومتابعان او بر وجه اکمل بعد از وے
اکمل خلق باشند والله یقول الحق وهو یهدی السبیل اگر گفته شود که غم واندوه آخرت بر ارباب دین والم وحسرت
نایافت مقصود که وصول وقرب رب معبود ست وخوف وهیبت ودهشت وعظمت درگاه بر مقربان حضرت آنکه
چنان وچندان غالب ومستولی ست که مجال فرح وسرور وانفساح وانشراح صدور با آن متصور وممکن نمی نماید و
تحقیق آمده است که غم واندوهے که بر جان سید کائنات بود صلے الله علیه واله وسلم بر دیگرے نبود ولابد حال
اتباعان وے نیز همچنین خواهد بود جوابش آنکه مراد بانشراح صدر سعت حوصله وقت وفسحت میدان حال است
که نهایت کمال وغایت جامعیت است چنانکه در اول فصل در ضمن تفسیر کریمه « الم نشرح » بیان کردیم واین
بغم واندوه والم وحسرت وهیبت ودهشت که ذکر کردیم منافات ندارد منافات بر تقدیر تنگی حوصلگی وتنگی
مشرب است که گنجایش یک جانب دارد نه جانب دیگر بواسطه تنگی جا وچون حوصله فراخ شد ومیدان معرفت وسیع
آمد همه را در محل خود جاست وهر یک بجاے خود ست انا الضحوک القتول والبشیر النذیر اشارت باین جامعیت ست
حزنه فی قلبه وبشره فی وجهه بیان این حال ودران حضرت نیز صلے الله علیه وآله وسلم در ابتداے کار بحکم
جبلت که ابقاے آن مقتضاے حکمت الهی ست گاه گاهے ضیقے وتنگی طریان می یافت آخر به تربیت وتادیب
حضرت عزت که در مقام تهذیب وتکمیل وے بود شرح صدری نصیب شد که اداے جمیع حقوق وآداب کونی والهی
بر وجه کمال وغایت اعتدال بے مزاحمت ومعارضت ادا می یافت وحصول این حالت اعتدالی وهیئت وحدانی
مر جوهر مقدس نبوت را صلے الله علیه واله وسلم پرتو جامعیت وحدت ذات اقدس الهی ست جل وعلا ونتیجه محاذات
ومراتیت وے مر آن ذات کامل الصفات را تعالی شانه وعظم برهانه

باب در عموم احوال ومعاش حضرت نبوی صلے الله علیه واله وسلم وآن مشتمل ست بر فصول

فصل در خورش حضرت نبوی صلے الله علیه واله وسلم

عادت آن سرور شریف که هر طعام که حاضر آمدے انکار نکردے ودر طلب مقصود تکلف نفرمودے وهر گاه طعامے
صالح از طیبات اطعمه حاضر شدے البته ازان تناول کردے وهرگز هیچ طعام را عیب نکردے اگر خواستے تناول
کردے واگر نخواستے ترک کردے وحلوا وعسل بسیار یعنے اکثر اوقات یا بیشتر از طعامهاے دیگر دوست

و دوست داشتی و این اثر و مقتضای ذوق حلاوت ایمان ست که در مزاج ایمان حلاوتی هست من ذاق حلاوة
الایمان و المؤمن حلو اشارت بدان ست و هر روز یک قدح عسل را با آب آمیخته تجرع نمودی که متضمن حِکَم
نافع بدنی ست و گفته اند که در نوشیدن عسل ممزوج با آب حفظ صحتی ست که راه نیابند بمعرفت آن مگر افاضل اطبا
چه شرب عسل و لعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و میشوید معده را و دور میکند لزوجت او را و دفع میکند از وی
فضلات را و گرم میکند او را باعتدال و میگشاید سده ها را و آب بارد و رطب ست که قمع میکند حرارت را و حفظ میکند
صحت بدن را و بالجمله آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر روز عسل با آب آمیخته خوردی و بران صبر فرمودی
تا شهوت طعام غالب گردی انگاه قدری نان جوین با آبی یا ادامی بخوردی و بدان اکتفا کردی در صحیح ثابت ست
و گوشت شتر و گوشت گوسفند و گوشت مرغ ماکیان و گوشت حباری که طائری ست مشهور و گوشت خرگوش در حدیث
بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی و نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لحم ارنب را خورده انس گوید که ابو طلحه
بدست من ران و سرین خرگوش بحضرت وی فرستاد پس خورد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در روایت
ترمذی بشک راوی آمده ران یا سرین ولیکن در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد می آرد که شخصی نزد عبد الله
بن عمر ارنب آورد که صید کرده بود آن را و گفت یا عبد الله ابن عمر چه میگوئی در شان این گفت بودم من در مجلس
رسول الله و آورده شد نزد وی ارنب پس نخورد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و منع نیز نکرد و گفت که
وی حیض میکند و در ضب نیز همچنین آمد که نخورد و منع نیز نکرد و فرمود که قوم من نمیخورند در زمین ما نمی باشد از ان
خوردن او را ناخوش دارم و گوشت خر گور و گوشت ماهی و عنبر بحری و خرمای تر و خرمای خشک و شیر خالص و شیر
آمیخته با آب و نان با خرما و نان با سرکه و نان با پیه گداخته و نقیع خرما و نقیع تمر و زبیب آنچنان بود که آن را در آب
بیندازند تا حلاوت وی بیرون افتد و قسمی از ان نبیذ ست که تمر یا زبیب را در آب انداخته نگاه دارند تا شیرین
شود و تیزی حادث گردد و از هر دو قسم بری آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میساختند و تخصیص مصنف ذکر
خرما غالباً بجهت عادت ست که اکثر از ان سازند چنانکه بلفظ نبیذ التمر مشهور ست و تمام این بحث در خاتمه بیاید ان شاء الله تعالی
و دیگر از ان طعامها که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خورده خربزه و خرمای تر با خیار و جگر گوسفند بریان کرده و گوشت
قدید و کدوی پخته و پنیر و ثرید و نان با زیت و خرما با مسکه و خرمای تر با خربزه این مجموع ثابت شده که تناول
فرموده و فی الجمله هر چه از طیبات حاضر شدی رد آن نکردی و اگر چیزی حاضر نشدی صبر کردی تا بحدی رسیدی
که از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستی و گاه سه ماه بگذشتی که در خانه وی آتش نیفروختندی و چون طعام حاضر شدی
بر سفره نهادی و بر زمین بسط کردندی طعام بر سفره خوردن مسنون ست که یاد از سفر آخرت میدهد و سفره آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از ادیم سرخ بودی و الآن ساختن آن از برگ خرما دران دیار متعارف ست غالب آنست
که بزمان شریف نیز خواهد بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم طعام بر خوان مرتفع نخوردی چنانکه عادت ملوک
و متکبران ست و در حدیث آمده است که نخورد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر خوان و سکرجه و پخته نشد برای
وی نان تنک و سکرجه پیاله خرد را گویند چنانچه اهل تکلف تنعم در پیالهای خرد طعامها متعدد نهند و پخته نشد و اکثر
نان جو نا بیخته خوردی و طعام را بسه انگشت خوردی ابهام و سبابه و وسطی و چون فارغ شدی انگشتان را

لیسیدے وگاہے اطفال وصبیان را بلیسانیدے ودر لیسیدن کاسہ نیز حدیثے وارد شدہ ودر لیسیدن اصابع فرمود کہ
چون بخورد یکے از شما طعام را باید کہ بلیسد انگشتان را زیرا کہ معلوم نیست کہ در کدام جزو طعام برکت ست ودر لعق کاسہ
فرمودہ کہ ہر کہ کاسہ را بلیسد کاسہ او را دعا میکند ومیگوید کہ آزاد کند ترا خداے تعالی از آتش دوزخ چنانچہ خلاص کردی
تو مرا از شیطان یعنے اگر نلیسیدی شیطانش میلیسید واین سبب ایذاے روحانیت کاسہ میگردد وتکیہ زدہ طعام نخوردے
وفرمودے من بندہ ام نخورم مگر چنانچہ بندگان خورند وتکیہ بر سہ نوع ست یکے آنکہ پہلو بر زمین نہد دوم آنکہ مربع نشیند
سوم آنکہ یک دست بر زمین نہادہ بران تکیہ کند وبدست دیگر طعام خورد وہر سہ مذموم ست خطابی گفتہ است کہ اکثر عامہ
چنان پندارند کہ متکی اینجا بمعنے مائل معتمد بر یک شق ست ومراد نہ آنست کہ متکی اینجا بمعنے معتمد بر فراشے کہ زیر اوست
وتمکن ومستوی بر آنست ومراد آنست کہ در وقت اکل متمکن ومستقر بر فراش نبودے چنانکہ بسیار خواران واہل شرہ و
متکبران بنشینند بلکہ چنان نشستے کہ گویا ہمین ساعت برخیزد ولقمہ چند تناول کردے وبرخاستے وبعض گفتہ اند
کہ اتکا اینجا بمعنے قعود بر وجہ تمکن واستوا ست بلکہ سنت در اکل آنست کہ مائل بطعام ومتوجہ ومنحنی بوے نشیند وگفتہ اند کہ
حمل اتکا بر میل باحد الجانبین ومنع از ان بر مذہب اہل طب ست کہ گویند بخوردن برین وضع منحدر نمیشود طعام در مجاری گوارا
نمیشود چنانچہ باید کذا فی مجمع البحار سیوطی در عمل الیوم واللیلہ گفتہ کہ نخورد متکی ونہ بر روے افتادہ ونہ ایستادہ بلکہ بنشیند بر دو زانو
یا بر صورت اقعا یا بر دو پا یا برپا دارد زانوے راست وبنشیند بر زانوے چپ وچون از طعام فارغ شدے بگفتے الحمد للہ
حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ غیر مکفی ولا مودع ولا مستغنی عنہ ربنا وگاہے گفتے الحمد للہ الذی اطعم من الطعام وسقی
من الشراب وکسی من العری وہدی من الضلالۃ وبصر من العمی وفضل علی کثیر ممن خلق تفضیلا الحمد للہ
رب العالمین وگاہے گفتے الحمد للہ الذی اطعم وسقی وسوغہ وعادت نبود کہ بعد از طعام دست شوید دائما در فضیلت
دست شستن پیش از طعام وبعد از وے احادیث واقع شدہ است وآمدہ کہ برکت طعام در وضوست قبل الطعام
وبعدہ ونیز آمدہ کہ مسح میکرد بتری دو دست کہ بشست بعد از طعام روے مبارک خود را وذراعین او وسر را
ومیفرمود این وضوست از ان چیزے کہ تغییر داد او را آتش رواہ الترمذی وناشستن دست مگر در طعامے باشد
کہ چرب نبودے وشوربا نداشتے ودر احیاء العلوم از بعض بے تکلفان صحابہ رض از ارباب زہد مے آرد کہ بجہت
کمال اشتغال وقت فرصت دست شستن نداشتند ومندیل ایشان پاشنہ پاے ایشان بودے واللہ اعلم
وغالبا نشستہ آب آشامیدے واز آشامیدن آب در حال ایستادگی منع وزجر کردے ویکبار ایستادہ آب آشامید
بعض گویند آن ناسخ نہی ست وبعض گویند نہی ناسخ این ست وبعض گویند شرب ایستادہ برای بیان جواز بود
وبعض گویند براے عذرے بود لاجرم بیشتر علما گفتہ اند ایستادہ آب نشاید خورد وچون عذرے مانع از نشستن پیدا
آید ایستادہ روا بود ودر مواہب لدنیہ مے آرد کہ عادت شریف آن بود کہ آب نشستہ آشامیدے رواہ مسلم
ودر روایتے از مسلم آمدہ کہ نہی کرد از شرب قائما ودر روایتے آمدہ کہ فرمود باید کہ ننوشد یکے از شما آب ایستادہ و
اگر بفراموشی بنوشد باید کہ قے کند ودر صحیحین از حدیث ابن عباس آمدہ کہ گفت آوردم من نزد آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دلوے را از آب زمزم پس بنوشید ایستادہ ودر حدیث امیر المومنین علی رض نزد بخاری آمدہ
کہ وے آب نوشید ایستادہ وفرمود کہ مردم مکروہ میدانند شرب قائما وپیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرد چنانکہ من کردم

واین احادیث همه صحیح ست و اشکال و تعارضی دران نه و غلط کرده کسی که زعم نسخ کرده برای چه قایل شوند بنسخ باوجود امکان جمع و تطبیق و صواب آنست که نهی محمول ست بر کراهت تنزیه و اما شرب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قائما برای بیان جواز بود و اگر گویند که چگونه مکروه بود شرب قائما و حال آنکه بصحت رسیده که فعل آن حضرت ست صلی الله علیه و آله و سلم جوابش آنکه چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا برای بیان جواز کرد در حق وی صلی الله علیه و آله و سلم مکروه نباشد چه بیان جواز بر شارع واجب ست و در حق غیر وی مکروه بود اولی ترک آن و اما حدیث قی کردن محمول ست بر ندب و استحباب پس مستحب باشد مر آنرا که نوشید ایستاده که قی کند عملا بهذا الحدیث کذا قال النووی و مالکیه بر آنند که باکی نیست نوشیدن آب ایستاده و در حدیث جبیر بن مطعم آمده که گفت دیدم من ابابکر صدیق را که مینوشید ایستاده و امام مالک گفته است که خبر رسیده بما که عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم اجمعین ایستاده مینوشیدند و عبدالحق که از اعاظم علماء حدیث ست گفته که حدیث ابوهریره که ناطق ست بنهی از شرب قائما و قی کردن نزد نسیان ضعیف ست و در اسناد وی عمرو بن حمزه عمری ست و وی ضعیف ست و بعضی از علما گفته اند که نهی محمول و منصرف ست بکسی که برای اصحاب خود آبی آورد و مبادرت کرد بشرب قائما پیش از ایشان و رعایت جانب ایشان ننمود و بحدیث ساقی القوم آخرهم عمل نکرد و اظهر آنست که این موقوف بر ابی هریره است و قول اوست نه حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مختار آنست که احادیث شرب قائما دلالت دارند بر جواز و احادیث نهی محمول اند بر استحباب و ترغیب بر اولی و اکمل زیرا که در شرب ایستاده ضرر است بدنی و مکروه هم بهمین جهت و امام احمد از ابی هریره آورده که وی شخصی را دید که مینوشید ایستاده پس گفت که قی کن گفت برای چه گفت آیا دوست میداری تو که بنوشد آب را همراه تو گربه گفت لا گفت بتحقیق نوشید با تو کسی که بدتر از گربه و آن شیطان ست انتهی کلام المواهب و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آب آشامیدی یا شیر و مانند آن اول بکسی دادی که بر دست راست وی بودی اگرچه بر دست چپ وی کسی ازو بزرگتر بودی و اماتر بودی چنانکه در حدیث آمده است که یکباری ابوبکر صدیق بر دست چپ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود و بدوی بر دست راست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از خوردن آب باقی آن بدوی داد نه بابی بکر و فرمود این حق اوست و در حدیث دیگر آمده که جانب راست خالد بن الولید و در جانب چپ ابن عباس بود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخالد گفت این حق تست اگر خواهی بده ببرادر خود وی گفت من هرگز ایثار نکنم ببقیهٔ آب دهن تو کسی را پس بخورد و با بن عباس نداد و این مسئله راجع میگردد بمسئله دیگر که ایثار در عبادات جائز ست یا نه مثلا یکی آب وضو دارد و آنرا ایثار کند بر دیگری و خود تیمم سازد یا در ایستادن بپهلوی امام در جانب یمین تواضع کند و بدیگری دهد و خود عقب بایستد جمهور علما گویند که این جائز نیست و فضیلتی ندارد چه درین ترک تقرب الی الله ست ایثار در امور دنیوی ست نه در امور اخروی و بعض مشائخ را درینجا سخنی ست که گویند این نیز سببی ست بتقرب حق والله اعلم

فصل در پوشش حضرت نبوی

صلی الله علیه و آله و سلم غالب آنچه پوشیدی جامهٔ پشمی بودی و صحابهٔ اخیار رضوان الله علیهم اجمعین نیز همچنین و گاه پشمینه پوشیدی یا کتان و آنچه حاضر آمدی و میسر شدی از لباس بآن اکتفا نمودی از جبه و قبا و پیراهن و زیر جامه و ردا و موزه و نعل و این مجموع پوشیده در قاموس میگوید الجبة ثوب معروف و در کرمانی ست ثوب مخصوص

لباس نبی

اما قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که جبه جامه که قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن ست و آنچه بیرون میرود از وے مثل ردا و ازار و عمامه و امثال آنست و اگرچه درین مفهوم نیز خصوصیتی ست اما شاملست وے قبا و پیراهن خصوصیت دیگر میطلبد و از آنچه وارد شده است در لبس جبه این حدیث ست که در صحیحین و جامع ترمذی آمده که پوشید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جبهٔ رومیه تنگ آستین را و در روایتی جبهٔ شامیه از صوف تنگ آستین و نیز آمده که چون وضو کرد دست از آستین برآورد و در بعضی چنان تنگ آستین بود که بے آنکه دست برآورد شستن آن میسر نبود و آمده است که آن را در سفرے پوشیده بود و حدیث دیگر که مسلم از اسماء بنت ابی بکر آورده که وے بیرون آورد جبهٔ طیالسیه کسروانیه را که در زیر بغلهاے وے و در هر دو شق وے از پیش و پس دیبا دوخته بودند و معلم ساخته و کسروانیه نسبت بکسرے ست که بادشاه فارس بود و آن از لباس عجم ست و در از صوف سیاه و گفت اسماء بنت ابی بکر این جبهٔ رسول خدا ست صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که نزد عائشه بود چون عائشه فوت کرد بمن رسید و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن را می پوشید اکنون ما میشوئیم آن را و به بیماران میدهیم تا شفا یابند و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز ست چنانکه بصریح نیز در حدیث صحیحین آمده است و آنکه در حدیث ابی داؤد از عمران بن حصین آمده که پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که نے پوشم من قمیص مکفف را یعنی مرقع جیب و اطراف آستینها و دامن بحریر محمول است بران که زیاده بر اربع اصابع باشد یا این محمول بر ورع ست و حدیث اسماء برخصت کذا قیل و اما قبا در مشارق الانوار میگوید که جامه تنگے ست از جامهاے عجم مشهور و در قاموس میگوید که قبو در لغت انضمام بهم چسپیدن میان دو لب بود و ازینجا گرفته شد قبا که نوعے ست از جامه و ابن الاثیر در نهایه گفته که قبا رطاق جامه بعض ببعض بهم بربسته انتهی و بالجمله قبا آن جامه که آنرا گریبان نبود و یک ته و سے بر ته دیگر بهم بسته بخلاف قمیص که آن جامه است که او را گریبان بود و در حدیث آمده که بهدیه فرستاده شده بود قبا ها بران حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس قسمت کرد آنها را بر اصحاب او و در روایتے قبا ها از دیبا تکمهاے طلا پس قسمت کرد و یکے را براے مخرمه که یکے از اصحاب بود جدا کرد پس بیرون آمدن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن قبا را پوشیده تا بنماید او را خوبیهاے آن را و این شاید پیش از تحریم لبس حریر بود و اللہ اعلم اما قمیص محبوب ترین جامها بود نزد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و بود آستینهاے پیراهن وے تا بند دست و داشت قمیص وے تکمها و بود جیب تکمهاے آن بر سینه چنانکه الآن متعارف تمامه دیار عرب ست و در حدیث ترمذی و ابو داؤد از معاویه بن قره آمده است که گفت آمدم پیغمبر خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با قومے از مزینه تا بیعت کنم بوے و بود تکمهاے پیراهن وے کشاده پس درآوردم دست خود را در گریبان پیراهن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و مساس کردم خاتم نبوت را و شیخ جلال الدین سیوطی گفته که بعضے از مردم که نزد ایشان علم بسنت نیست گمان برند که گذاشتن جیب قمیص بر سینه بدعت ست و لیس کذلک و چون در بعض دیار عجم جیب بر سینه عادت نسا شده بعضے از فقها بکراهت آن حکم کرده که تشبه بنسا دارد چنانکه بعضے از شرح نقایه مختصر وقایه نقل کرده اند و شک نیست که این قضیه حادث ست و معتبر اصل ست و در عرب آنچه متعارف مردان عجم ست عادت نسا است و بالجمله آنچه متعارف قمیص عربیه و تحقیق علماے

محدثین ست گذاشتن جیب وتکمها بر سینه ست وهذا هو التحقیق وامّا زیرجامه که مصنف گفته ظاهر آنست که مراد بوے
شعار باشد وآن جامه را گویند که در زیر جامهٔ دیگر بپوشند وبه بدن ملصق باشد ودثار جامهٔ بالا را گویند واگر مقصود لبس دو
جامه است ظاهر عبارت آنست که میگفت وبپوشید جامه را بالاے جامه مگر آنکه مراد آن باشد که جامهٔ که شان وے
آنست که در زیر جامهٔ دیگرش بپوشند وغالب آنست که آن جامه تنگ وکوتاه میباشد تنها آنرا می پوشید واحتمال دارد
که مراد از زیرجامه جامهٔ بود که زیر وے جامه دیگر مثل استر باشد یعنی جامهٔ دو تهی بپوشید وما ذکر این لباس در کتب
نیافتیم تا تعیین مقصود بدان نمائیم واگر یکے از مطالعه کنندگان آن را دریابد باید که ثبت نماید جزاه الله خیرا وگاہے عمامه را عذبه
فروگذاشتے از میان دوشانه وعمامه را گاہے بنیفه بپوشیدیے وگاه تحت الحنق بر زدے بدانکه پوشیدن عمامه
سنت ست واحادیث در فضل عمامه بسیار آمده ست فرمود العمائم تیجان العرب یعنی عمامها عرب را
بمنزلهٔ تاجهاست مر عجم را وفرمود بپوشید عمامه را تا زیاده کنید عقل وبزرگی را عمامه بر کلاه فارق ست میان ما
مشرکان ودر روایتے عمامه فارق ست میان کفر وایمان داده میشود روز قیامت بهر بند دستارے که میگرداند
او را مرد بر سر خود نورے دو رکعت بعمامه بهتر ست از هفتاد رکعت بے عمامه نماز نفل بود یا فرض ودستار بسته
بیائید در مساجد که عمامها تاج مسلمانان ست لازم گیرید بعمائم که آن سیماے ملائکه ست پروردگار تعالے مدد کرد
مرا وزید وچنین بحالیکه که عمامه پوشیده بود ندازین نوع یعنی عذبه وگذاشتن عذبه مر عمامه را نیز سنت ست
ولیکن دائمی نیست ترمذی در شمائل از ابن عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم چون عمامه
مے پوشید سدل میکرد ومعنی سدل همین ارسال وارخاے طرف عمامه ست ودر روایت مسلم آمده که میگذاشت
طرف عمامه را میان دو کتف خود ودر بعض احادیث آمده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم میگردانید بدست
دستار را بر سر ومیخلانید بکذابه یعنی یک طرف دستار را در دستار ومیگذاشت ذوابهٔ دیگر را میان دو کتف
ومسلم از عمرو بن حریث آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلے الله علیه وآله وسلم بر منبر وبود بر سر وے دستار سیاه وگذاشته بود
طرف آنرا میان دو کتف ونیز مسلم از جابر مے آرد که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در آمد مکهٔ معظمه را وبر وے عمامه
سیاه بود ودرین حدیث ذکر ذوابه نیست از ینجا ظاهر میشود که آن همیشه نبود ولیکن بعض گفته اند که چون در آمدن مکهٔ
معظمه ساز قتال داشت ومغفر بر سر مبارک او بود ارسال نکرد ودر هر موطن ومقام چیزے کرد که مناسب آن بود کذا فی
المواهب اللدنیه وابن ابی شیبه از امیر المومنین علیؓ آورده که گفت عمامه بست بر سر من رسول الله صلے الله علیه
وآله وسلم وسدل کرد طرف آن را بر دوش من ودر حدیث ابی داود از عبدالرحمن بن عوف آمده که گفت دستار بست
مرا رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم پس سدل کرد پیش وپس من وبعض گفته اند که این مخصوص بعبدالرحمن ست
واما عذبهٔ آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم وقتیکه میگذاشت پس پشت بودے غالباً وبر جانب دست راست
احیاناً وگاہے دو عذبه میبود میان دو کتف وگذاشتن عذبه در جانب دست چپ بدعت ست واقل مقدار
عذبه چهار انگشت ست وبعض گفته اند که اکثر یکدست ست وگفته اند تطویل عذبه متجاوز از نصف ظهر بدعت ست
وداخل اسبال واسراف ممنوع واگر بطریق تکبر وخیلا باشد حرام والا مکروه ست مخالف سنت وبعض گفته اند
که تخصیص ارسال عذبه بوقت نماز نیز موافق سنت نیست وتحقیق آنست که ارسال عذبه مستحب ست واز نماز

روا است کہ مقابل سنن ہدی ست و ترک آن اثمی و اساتی نیست اگرچہ در فعل آن ثوابے وفضلے باشد چنانکہ
در عادات شریف اوست در ملابس و مطاعم و قعود و قیام و امثال آن و قول بآنکہ سنت موکدہ است تو ہم
کہ آن تحقیق ست و مصنف نیز در فصل آیندہ بگویند و در اکثر احوال چنین بودے و در کنز گفتہ و ندب لبس
السواد وارسال ذنب العامۃ بین کتفیہ وکذا فی سائر الکتب الحنفیۃ واللہ اعلم و در بردن عذبہ تحت الحنک کہ از ان
تعبیر بتحنیک ورود یافتہ نیز در بعض آثار و اخبار آمدہ است و بعض علمائے شافعیہ گفتہ اند عمامہ بے عذبہ و تحنیک
مکروہ است و چون جامۂ نو حاصل شدے آنرا نامش تعیین کردے و در وقت پوشیدن گفتے اللہم انت کسوتنی
ہذا القمیص او الرداء او العمامۃ اسالک خیرہ وخیر ما صنع لہ واعوذ بک من شرہ ومن شر ما صنع لہ + الحدیث در باب
اذکار گذشت وانچہ متعلق بشرح آن باشد نیز گذشت و ذکر وے در ینجا بتقریب لباس ست و درانجا بتقریب
ذکر و چون جامہ پوشیدے ابتدا از طرف راست کردے در آستین و مثل آن چنانچہ در پایچہ سراویل و این عادت
مستمرہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در رعایت تیامن در ہر شئے و گفتہ اند کہ مراد شئے ست کہ متضمن تقرب
و فضیلت ست چنانچہ دخول مسجد نہ خروج ازان کہ مستحب ازان و در وے ابتدا بیسار ست و ہمچنین در در آمدن بخانہ
و این قیاس باید کہ در بر آوردن جامہ از بدن ابتدا بیسار کنند واللہ اعلم و گاہ جامہ مونینہ پوشیدے عائشہ رضی اللہ عنہا
گفت کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از خانہ بیرون آمد و جامہ از موے سیاہ پوشیدہ بود و پوشیدن جامۂ
سیاہ از غیر مونینہ نیز مستحب و مسنون ست چنانکہ بیاید و قتادہ گفت از انس سوال کردم کہ حضرت رسالت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہ نوع جامہ را دوست تر داشتے گفت حبرہ و حبرہ بر وزن عنبہ بردیمانی باشد مخطط
بخطوط احمر و گفتہ اند کہ دوست داشتن آن بجہت آن بود کہ وے جامہ است پرک بردار و گاہ جامۂ کتان مصری پوشیدے
و گفتہ اند کہ جامۂ کتان معتدل ست در گرمی و سردی و یبوست و رطوبت و نمی چسپد ببدن و فوائد
دیگر نیز دارد و کتان زغیر را گویند کہ ہندی زبان آنرا السی خوانند و این جامہ از پوست درخت او سازند
عائشہ گفت جامہ برائے پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم راست کردم از پشم و بپوشید آنرا چون عرق کرد بوے
پشم شنید در زمان دور کرد چہ بوے ناخوش را بغایت کراہت داشتے و بوے خوش را دوست داشتے بجہت طیب
و لطافت روحانیت وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بسبب مصاحبت ملائکہ و جبرئیل چنانکہ در ناخوردن
سیر و پیاز فرمود ابن عباس فرمود پیغمبر را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیدم کہ بہترین حلہا پوشیدہ بود حلہ جفت
جامہ است ردا و ازار از بردیمانی یا غیر آن و عنقریب بیاید کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حلہ حمرا پوشیدہ و تحقیق
معنے آن نیز معلوم گردد و ابو رمثہ گفت پیغمبر را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر منبر دیدم کہ خطبہ میکرد و بردہائے سبز
پوشیدہ بود و برد سبز بردیست کہ دران خطوط سبز باشد نہ آنکہ سبز خالص بود چنانکہ برد سرخ نیز باین معنے ست
و این بیان واقع است نہ آنکہ سبز خالص پوشیدن حرام بود چنانکہ سرخ خالص زیرا کہ بتحقیق ثابت شدہ است
کہ دوست ترین رنگہا نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از بیاض خضرت بود و بالجملہ در بعض روایات آمدہ کہ
یکبارے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم جامہائے نفیس بیش قیمتی سبز پوشیدہ و بالفور آنرا بکسے بخشید آوردہ اند
کہ یکبارے خطبہ میخواند و بر وے بردے بود کہ قیمت آن ہزار درہم بود چون فارغ شد و آمد بیند اخت

بوی بخشید و یکبارے جامه پوشیده بود قصبے عربان مے آمدند و آن را لمس میکردند و میگفتند که این جامه پروسته از آسمان
فرود آمده پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بخدا که مندیل سعد بن معاذ در بهشت بهتر و نرم تر ازین ست
و دوستے نزدیک این ایام فوت کرده بود و اکثر آنچه از جنس این جامهاے پوشید از هدایاے ملوک بود که
بوے میفرستادند و اینها پیش از تحریم این ثیاب بود و اما آنچه معتاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود
از لباس نه ازین قبیل بود چنانکه در صحیحین از ابی هریره آمده است که گفت بیرون آورد بسوے ما عائشه کساے ملبد را
یعنے مرقع که از بسکه پارها برهم نشسته بود مثل لبد که متلبد شده بود و ازارے غلیظ درشت را و گفت قبض کرده شد
روح رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درین دو جامه و از انس آمده که گفت میپوشید آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم صوف را یعنے جامه پشمینه را و میپوشید کساے ملبد را و میفرمود من بنده ام میپوشم چنانکه بندگان میپوشند
رواه الشیخان و بالش وے صلی الله علیه وآله وسلم که تکیه میکرد بران از ادیم بود حشو آن لیف خرما
و فراش وے که خواب میگرفت بران نیز از ان بود و لیف خرما پوست وے که آنرا کوفته بجاے پنبه می انداختند
و گاهے نهالی وے از پلاس بودے چنانکه بیاید و بیهقی از عائشه آورده که گفت در آمد بر من زنے از انصار و دید
فراش رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قطیفه کهنه دو تو کرده پس فرستاد بر من فراشے را که حشو او صوف بود
پس در آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفت که چیست این یا عائشه گفتم یا رسول الله فلانه انصاریه در آمد
و فراش ترا دید و این فراش را بفرستاد فرمود باز گردان این را یا عائشه سوگند بخدا که اگر من بخواهم همراه میگرداند
پروردگار تعالی با من کوههاے طلا را و نقره را و در حدیث صحیح از ابن عباس آمده که در آمد بر رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم عمر بن الخطاب و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر حصیرے افتاده بود و باثر آن حصیر پهلوے
مبارک نقش بسته گفت یا رسول الله چه شود اگر براے خود فراشے گیری بهتر ازین فرمود چه کار است مرا با دنیا
نیست مثال من و مثل دنیا مگر مثل سوارے که سیر میکرد در روز گرم پس بایستاد در زیر درختے ساعتے از روز پس برفت
و بگذاشت آن را و از عبدالله بن مسعود آمده که گفت در آمدم بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و وے در غرفه بود
مثل بیت حمام یعنے در گرمی و حفه مثل گرم خانه حمام و افتاده بود بر حصیرے که تاثیر کرده بود در پهلوے مبارک وے
پس بگریستم فرمود چه چیز در گریه آورد ترا یا عبدالله گفتم یا رسول الله کسرے و قیصر بر خز و دیبا بخسپند و تو برین
حصیر خفته فرمود مگری یا عبدالله ایشان را دنیاست و ما را آخرت و از عمر بن الخطاب آمده که در آمدم بر رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و افتاده بود و بر بدن او جز ازارے نه و نقش کرده حصیر در پهلوے وے و قبضه از شعیر در
تنها او نهاده و چرمے در گوشه افتاده پس غلبه کرد بر من گریه فرمود چرا میگری یا عمر بن الخطاب گفتم چون نگریم این حصیر ست
که بر وے خفته و این متاعے ست که در خانه تو افتاده کسرے و قیصر در میوها و جویها نشسته و تو پیغمبر خدا و برگزیده وی
گفت یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که مارا آخرت باشد و ایشان را دنیا و چون حال آن سرور در بذاذت
لباس و نفاست مختلف افتاد عادت مردم بعد از وے نیز در ثیاب مختلف گشت چنانچه مصنف میگوید

و بیشتر مردم بر دو گروه شده اند گروهے از جامهاے خوب بکلی دوری گزیدند و برقعات و محقرات اقتصار کردند
و گروهے اخر لباس واشهرت ثیاب اختیار کردند و جامهاے نرم و زیبا با شهرت پوشیدن گرفتند و این هر دو گروه

مصنف

مخالف سنت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم شدند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که جامهٔ شهرت بپوشد
روز قیامت او را جامهٔ مذلت بپوشانند پس آتش در آن افروختن گیرد و اشارت ست بآنکه چون قصد تکبر و افتخار
بود نتیجهٔ آن معاقب گردد ولیکن جامهٔ شهرت را بر هر دو جانب حمل کرده اند هم بر آنچه جامهٔ نفیس بقصد
تکبر و تفاخر بر فقرا و شکستن دلهای ایشان بپوشند و هم بر آنچه بعضے از متزهدان و مترسمان جامهٔ دون
و مرقع بقصد سمعه و ریا و اظهار زهد و تقشف بپوشند و در بعض روایات آمده است که نهی کرده از دو شهرت رقت
ثیاب و غلظ آن و لین آن و خشونت آن و طول و قصر آن و فرموده میانه روی کنید در آن و اقتصاد نمائید
و فرمود من جر ثوبه کسیکه بکشد جامهٔ خود را بر زمین خیلاء بطریق عجب و تکبر لم ینظر الله الیه یوم القیامة نظر
رحمت نکند خدای تعالی بسوی وی روز قیامت و اگرچه اسبال اکثر در ازار ورود یافته و وعید
در سبل ازار شدید آمده تا آنکه فرمود هر شخص را که باین حالت نماز میگذارد باعادهٔ نماز و وضو و نیز در حدیث آمده
که در شب نصف شعبان همه را بخشند الا عاق و شارب خمر و مسبل ازار را ولیکن تحقیق آنست که آن یعنی اسبال
در جمیع ثیاب جاری ست و در بعض احادیث نیز مطلق واقع شده چنانچه در حدیث مذکور در متن و غیر آن و از
ابن عمر آمده که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اسبال کرده بودم ازار را فرمود یا ابن عمر
هرچه برسد از جامه بزمین در آتش ست و در روایتی هرچه پایان شتالنگ بود از ازار در آتش ست و سبب
در کثرت ورود اخبار بلفظ ازار بجهت کثرت وقوع اوست چه اکثر مردم در عهد نبوت ردا و ازار پوش بودند و در
حدیثی از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الاسبال فی الازار والقمیص والعمامة
من جر منها شیئا خیلاء الحدیث و عزیمت در ازار تا نصف ساق ست و ازار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
همچنین بودی و فرمود ازرة المؤمن الی انصاف الساقین و رخصت تا بالای شتالنگ ست و هرچه پایان ست
در آتش و حکم دامان قبا و پیراهن نیز همین ست و سنت در آستینها نیز تا بند دست ست و در عمامه بارخای
عذبات زیاده بر عادت عدد اطوال و این توسیع و تطویل که در ثیاب بعض دیار اهل حجاز و مصر متعارف شده است
مخالف سنت ست و باعث اضاعت مال و اسراف در آنست و هرچه از آن بطریق خیلاء ست حرام ست و آنچه
بطریق عرف و عادت شایع شده و شعار قومی گشته حرام نه اگرچه افراط در آن بیکراهتی نبود و زنان را نیز همین
حکم ست و مستحب در حق ایشان آنست که بر مردان بقدر شبر زیاده بود تا ذراع که دو شبر ست نیز رخصت ست از جهت
تستر کذا جاء فی حدیث ام سلمة و بدانکه کراهت و حرمت ترفع در لباس و توسیع و تطویل آن بر تقدیری ست
که بقصد تکبر و خیلاء بود و اگر نه باین قصد باشد حرام نبود و اما اگر جامهٔ زیبا پوشیدن برای تجمل و اظهار نعمت
حق بود روا بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که هر که در دل وی مثقال یکدانه خردل کبر بود در بهشت نرود و کسی
گفت یا رسول الله من دوست دارم که جامهٔ من خوب و زیبا و نعل خوب و زیبا باشد آیا این از قبیل کبر باشد
فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق و غمط الناس فرمود که این مقدار
از کبر محسوب نیست بلکه کبر مذموم آنست که حق را باطل کند یعنی آنچه بر وی واجب شده است از توحید حق
و عبادت وی آنرا انکار کند و از قبول آن سرباز زند و بندگان خدای تعالی را حقیر شمرد و خوار دارد

احادیث در باب فضیلت زہد و ترک تنعم و ترفہ در دنیا و تحریض و ترغیب دران واقع شدہ ہمچنین در شان تجمل و تنعم
و ترخیص و تجویز آن ورود یافتہ اما بشرط عدم تکبر و خیلا اما اول ترمذی از عائشہ رضی اللہ عنہا مے آرد کہ گفت گفت
مرا رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم یا عائشہ اگر میخواہی لحوق و اتصال بمن باید کہ بسندہ بود ترا از دنیا مثل
توشہ سوارے و دور دار خود را از مجالست اغنیا و کہنہ مکن جامہ را و میفگن از بدن تا پیوند نکنی آن را و در حدیث
ابی داود آمدہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بتاکید فرمود آیا نمے شنوید آیا نمے شنوید کہ بذاذت از ایمان
ست بذاذت از ایمان ست یعنی کہنگی جامہ و ترک زینت و اختیار فقر از اخلاق اہل ایمان ست و نیز در حدیث
آمدہ کہ ہر کہ ترک دہد جامۂ زینت را با وجود قدرت بران بقصد تواضع بپوشاند او را خداے تعالے حلۂ کرامت را
اما ثانی در حدیث ترمذی آمدہ کہ رسول صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود خدا دوست میدارد کہ دیدہ شود اثر نعمت
وے بر بندہ یعنی چون خداے تعالے بر بندۂ خود نعمتے دنیاوی عطا کند دوست میدارد کہ اثر آن نعمت ظاہر
و آشکارا گردد در تحسین ثیاب و تنظیف و تجدید آن بقدر امکان بے مبالغہ و تجاوز از حد بقصد اظہار نعمت خدا
تا محتاجان قصد وے کنند و طالبان زکوۃ و صدقات بر وے بیایند و ہمچنین علما اظہار آن کنند تا در چشم عامہ
معزز و مکرم نمایند و ہیبت و عزت علم ظاہر گردد و ظاہر کنند خود را بر مردم و مردم ایشان را بشناسند و استفادہ
کنند ہمچنین شرح کردہ اند این حدیث را و ابو الاحوص از پدر خود مے آرد کہ گفت آمدم من رسول خدا را صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم و بر تن من جامہ بود دون فرمود ترا مالے ہست گفتم نعم گفت از کدام جنس ست گفتم از ہر جنس دادہ است
مرا خداے تعالے از ابل و بقر و غنم و اسپ و بردہ فرمود چون دادہ است ترا خداے تعالے پس باید کہ دیدہ شود
اثر نعمت و کرامت وے تعالے بر تو و در حدیث دیگر آمدہ ہست مردے را دید جامۂ در غایت کہنگی پوشیدہ
فرمود دیگر جامہ ندارد این مرد گفت مرا دو جامۂ نو در خانہ ہست فرمود پس باید کہ بپوشی آنرا و اظہار کنی
نعمت حق را و آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تجمل و تزئین ہیأت و تحسین سنت را دوست داشتے جابر گوید
کہ آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم روزے بزیارت ما پس دید مردے را ژولیدہ و پریشان موے فرمود
این مرد چیزے نمی یابد کہ بدان اصلاح راس خود بکند و مردے را دید کہ جامۂ چرکین بر بدن دارد فرمود وے چیزے
نمی یابد کہ بدان جامۂ خود را بشوید و یکے را بکبارے دید پریشان موے و ابتر و بے ہنجار فرمود گاہے یکے مے آید
گویا شیطانے ست و آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم نیز چون وافدان بر وے میرسیدند احسن ثیاب خود را
مے پوشید و تجمل مینمود و اصحاب را نیز بدان امر میکرد و در جمعہ و عیدین ہمچنین میکرد و صحابہ را نیز میفرمود تا ہمچنین کنند
و بالجملہ معتبر درین باب قصد و نیت ست ترک تجمل و لبس ثیاب ادون اگر از جہت بخل و خست طبع یا از براے
اظہار فقر و زہد و ریاے مردم بود مذموم ست و بقصد زہد و تواضع و ایثار محمود و تزئین لباس فاخر و ترفع اگر بقصد تکبر
و تفاخر و بطر و اسراف ست قبیح و بجہت اظہار نعمت حق و اداے شکر و اعزاز دین و تعفف و ستر حال
مستحسن مدار بر نیت ست و ازینجا ست اختلاف طرق و اوضاع مشائخ صوفیہ قدس اللہ اسرارہم و در ینباب
و صاحب مواہب لدنیہ بطریق سوال و اشکال آوردہ کہ چون سنت نبوی و طریقہ سلف صالح بر بذاذت ہیأت و رثاثت
ثیاب ست پس چیست حال اہل سلسلۂ شاذلیہ از صوفیہ کہ تجمل میکنند در ہیأت و ملابس خود و حال آنکہ

خرقهٔ ایشان افتد البسنت نبوی وطریقهٔ سلف صالح ست جواب میگوید که نظر این قوم بر معانی وحکم ست وچون دیدند
سلف صالح محبت وحب ان اهل غفلت وشغل ایشان بدنیاے ونیه خود منهمک وغالی اند وزیب وزینت ظاهر ومحبت تفاخر
بدنیا واطمینان بدان مخالفت کردند ایشان را واختیار کردند بذاذت ثیاب را بجهت اظهار حقارت آنچه تحقیر کرده اورا حق جل وعلا
وتعظیم کردند آنرا اغنیا آنرا وبتقید تعظیم وتنویه شان فقر وآخرت وچون گذشت بران مدتها وسخت شد دلها ونسیان این معنی
وذهول این حکمت گرفتند اهل غفلت رثاثت ملابس وبذاذت هیأت را حیله ووسیلهٔ مفاخرت وعلامت برتری بود پس منعکس
شد امر پس گشت درحقیقت مخالفت این قوم در لباس هیأت طریقهٔ سلف وعلامت سنت وگشت تجمل در ثیاب وهیأت علامت
صدق واخلاص وستر حال وباین معنی ارشاد واشارت کرد سیدی الامام ابوالحسن الشاذلی قدس الله سره العزیز در وقتیکه انکار کرد
بروے بعضے از منکران اهل بذاذت ورثاثت بقول خود که فرمود یا هذا این هیأت من گویا بزبان حال میگوید الحمد لله
الذی انعم علی بفضله واین لباس تو میگوید اعطونی شیأ من دنیاکم وافعال واعمال این قوم دائر ست
بحکمت ونیت انتهی کلام المواهب وبعضے ازین قوم مامور ومأذون اند از جناب صمدیت عز اسمه بلباس نفیس در
بعض اوقات چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی بعد از کشیدن ریاضات
شاقه چنانچه آورده اند که تا بیست وپنج سال در صحاری وبراری بغداد میگشتند نه جاے معین بود ونه طعامے و
لباسے جز ستر عورتے آخر مامور شد بلباسے که ذراعی از ان بدینار باشد ودر لباس نفیس میفرمود هذا
کفن المیت وکفن المیت احسن وهذا بعد الف موت واز شیخ ابی السعود که در مقام ترک تدبیر واختیار رتبهٔ عالی
داشت مے آرند که گاهے لباس میپوشید که بچهار درهم مے ارزید وگاهے نفیس قیمتی در غایت نفاست وبالجمله سلامت
مریدان در اکتفا بقدر ضرورت ست وزیاده بران مباح ست اگر تکبر وخیلا در راه نیابد وتوسط واقتصاد در همه باب
اولی ودر آنچه قومے را معتاد ومتعارف شده وباعث تمیز وتعریف ایشان گشته نیز رخصتے هست ومقام قوم عالیست
ودر نیات وحکم ست که ایشان دانند والله اعلم **فصل** شیخ این فصل را در پوششهاے مختلف جدا از فصل
سابق آورد واگر یکی میساخت هم میشد باآنکه بعضے از مقاصد این فصل خالی از تکرارے هم نیست پس گفت
عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ازار پاے پوشیده اگر مراد بازار پاے همین ازارست که بار واندکور میگردد
ظاهر ست وآن چندان احتیاج به بیان ندارد واگر مراد سراویل بود در پوشیدن آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم آنرا اختلاف ست بعض جزم کرده اند که نپوشیده وشمنی در شرح شفا گفته که پوشیده است ولیکن
خریدن آن سرور سراویل را معلوم ومتفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ترمذی وابی داود آورده
ودر مشکوة از احمد وابن ماجه ودارمی نیز آورده واین شراے سراویل در مکه بود وابو علی موصلی در مسند خود
بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت درآمدم روزے در بازار با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس خرید
سراویلی بچهار درهم واهل سوق را وزانی بود که میکشید اثمان را پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بوے
گفت بکش وجرب تر بکش پس آن مرد وزان گفت که من هرگز از کسے نشنیده ام که در دادن ثمن این کلمه
گفت پس ابوهریره گفت واے بر تو نمی شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت وبر جست
وبدست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ببوسد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را از وی کشید

زنگفت این عادت اعاجم ست که بملوک خود میکنند ومن ملک نیستم مردے ام از جنس شما پس آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم سراویل بگرفت وروان شد ابوهریره میگوید که خواستم سراویل را از دست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بگیرم ومن بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوارترست ببرداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد ونتواند برداشت
پس یاری دهد او را برادرش گفتم یا رسول الله تو میپوشی سراویل را فرمود نعم مے پوشم در حضر وسفر ودر شب وروز
زیراکه من مامورم بستر ونمی یابم ساترتر ازین جامه چیزے وابن حبان وطبرانی ودارقطنی وعقیلی نیز این حدیث را
آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه ومدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی ست ووے ضعیف ست جداً وبالجمله خریدن
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سراویل را صحیح وثابت ست وابن قیم در کتاب هدی النبی گفته که ظاهر اینست
که خریدن برائے پوشیدن بود وروایت هم کرده شده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سراویل پوشیده
وصحابه نیز در زمان شریف باذن وے پوشیدند وبخاری در ترجمه آورده وگفت باب السراویل ولیکن حدیثے
درباب لبس او نیاورده زیراکه صحیح نشد وبطریقے وشرطے که نزد وے معتبر بود وآورده اند که امیر المومنین عثمان در
روزیکه او را شهید کردند سراویل پوشیده بود وروایتے کرده شده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
بگیرید پوشیدن سراویلات را زیراکه وے ساترترین ثیاب شماست وتحصن ومحفوظ گردانید بآن زنان خود را
چون بیرون آیند یعنی بایشان مناسب تر ولائق ترست خصوصاً در حالت بیرون آمدن از خانه کذا اورده بعض
المصنفین واین حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المومنین علی آورده باین لفظ که گفت بودم من نشسته
نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در بقیع در روز باران پس بگذشت زنے سوار بر حمارے وبود با وے مکارے
پس بلغزید حمار در نشیب زمین وبیفتاد آن زن بر زمین پس روے گردانید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
از وے گفتند یا رسول الله وے سراویل پوشش ست فرمود اللهم اغفر للمتسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا
السراویلات فانها من استر ثیابکم وحصنوا بها نسائکم رواه الترمذی والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی فی الادب
والدیلمی فی مسند الفردوس وگفته که ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده ولیکن صواب نکرده واین حدیث نزد
من ثابت ست بطرق متعدده انتهی والله اعلم وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گاه عمامه بے کلاه میپوشید
گاه با کلاه وگاه کلاه بے عمامه وعمامه را عذبه میان دو شانه مبارک فرو میگذاشتے در اکثر احوال چنین بود وے ودر
بعض احادیث آمده که آن شب که در خواب دید که حضرت عزت فرمود یا محمد فیم یختصم الملأ الاعلی قلت لا ادری قال فوضع
یده بین کتفی فعلمت ما بین السماء والارض صباح آن عذبه میان دو کتف مبارک فرو گذاشت وتمام این حدیث چنانکه
احمد وترمذی از عبد الرحمن بن عایش وابن عباس ومعاذ بن جبل آورده اند اینچنین ست که گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم دیدم پروردگار خود را در نیکوترین صورتے پس پرسید از من در چه چیز خصومت میکنند یعنی بحث ونزاع وگفتگو میکنند
فرشتگان یعنی ملاء اعلی گفتم اعمال ست که در فضائل آن بحث ومناظره میکنند یعنی ثبت کردن وبردن آن بآسمان بر یکدیگر مسابقت
ومبادرت میکنند گفتم تو داناتری اے پروردگار من بدان پس نهاد دست قدرت خود را در میان دو شانه من
پس یافتم سردی دست پروردگار را در سینه خود پس منکشف شد بر من وحاصل شد مرا علم هر چیزے که در آسمان
وزمین ست [illegible] تا آخر حدیث [illegible] عالم کائنات علوی وسفلی پس ازاینجا خواتم آن حضرت صلی الله علیه

وآله وسلم این آیت را + وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین + باز پرسید پروردگار جل وعلا یا محمد میدانی در چه چیز خصومت میکنند فرشتگان یعنی چون منکشف شد علم هر چیز بر من باز پرسید و تعالی از برای اظهار علم من این بار گفتم نعم خصومت میکنند در کفارات یعنی عملهای که مکفر ذنوب و سیئات اند و آن اعمال این ست مکث کردن در مساجد بعد از گذاردن نماز بانتظار نماز دیگر و پیاده رفتن برای دریافت جماعتهای نماز و تازه و سیراب و کامل کردن وضو در مکاره یعنی در احوال و اوقاتی که مکروه و شاق بود بر نفس وضو کردن و آب ریختن از جهت ضعف و برودت و مانند آن و هر که بکند این اعمال را زندگانی کند به نیکی و بمیرد به نیکی و پاک گردد از گناهان خود چنانچه در روزی که زائیده است از مادر و تسلیم کرد مرا پروردگار من این دعا را اللهم انی اسالک فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین فاذا اردت بعبادک فتنة فاقبضنی الیک غیر مفتون و گفت پروردگار تعالی درجات یعنی اعمالی که سبب ترقی درجات شود این سه چیز ست افشای سلام و اطعام طعام و نماز کردن در شب در وقت بودن مردم در منام و گفت ترمذی سوال کردم بخاری را ازین حدیث گفت صحیح ست پس مصنف میگوید در شبی که حضرت مصطفی این واقعه را دید صباح آن شب عذبه را در میان دو شانه فروگذاشت یعنی برای تعظیم و تکریم موضعی که پروردگار تعالی دست خود را بران نهاده در مواهب میگوید که اصل این نکته از افادات ابن تیمیه است و ابن قیم گفته است این فائده را اصلی در غیر کلام وی نیافتم و ابن عراقی نیز گفته که این اصلی ندارد انتهی والله اعلم و آستین پیراهن مبارک تا بندگاه سر دست مبارکش بودی و در بعض روایات تا سر انگشتان آمده و اگر زیاده بران آمدی بریدی و پیراهن را دوست داشتی و گاهی حله حمرا پوشیدی و در بعض روایات آمده که آن را برای جمعه و عید مهیا داشتی و ترمذی و دارمی از جابر بن سمره آورده که گفت دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم در شب مهتاب در حله حمرا و بودم من که نگاه میکردم گاهی بجانب وی صلی الله علیه وآله وسلم و گاهی بجانب قمر و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیکوتر و روشن و تابانتر بود نزد من از ماه و قول جابر که گفت نزد من از برای اظهار لذت و ذوق خود بدیدار مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم گفت و الا نزد همه کس و در نفس الامر همچنین ست و نیز ترمذی از براء بن عازب آورده که گفت ندیدم هیچ یکی را از آدمیان بهتر و زیباتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حله حمرا چون درینجا بعضی از مردم را توهم و اشتباه آن شده که مراد از حله جامه افرنگیمی باشد و از حمرا سرخ خالص محققین اهل حدیث رد آنها کرده اند چنانکه مصنف گفت و حله عبارت ست از دو جامه و حمرا آن خطوط سرخ ست که دران بود و مراد بحمرا آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منهی عنه است عبدالله بن عمرو بن العاص جامه سرخ از رنگ گل معصفر پوشیده بود گفت این چیست که پوشیده از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کراهت آن فهم کرد چون بخانه آمد در تنور انداخت و بسوخت دیگر روز چون بیامد فرمود جامه سرخ را چه کردی قصه باز گفت فرمود هلا کسوته بعض اهلک چرا نپوشانیدی آن جامه سرخ را بعض اهل خود را یعنی زنان را فانه لا باس به للنساء زیرا که هیچ باکی نیست در پوشیدن جامه سرخ مر زنان را و در صحیح آمده که دو جامه سرخ را بر کسی دید فرمود ان هذا لباس الکفار فلا تلبسها این پوشش کافران ست پس مپوشش آنرا و نیز آمده مردی بگذشت و برو دو جامه سرخ بود و بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سلام کرد آن حضرت سلام او را جواب نگفت رواه الترمذی

وابوداؤد وفی الجملہ از پوشیدن پوشش سرخ خالص احتراز باید کرد وہمچنین از زرد وانچہ در بعض احادیث واقع شدہ
کہ دلالت دارد بر جواز لبس اینہا وقوع آن پیش از وقوع نہی ست ودر کتب فقہ درینباب اقوال مختلف آمدہ وصحیح
در مذہب امام ابو حنیفہ آنست کہ مکروہ است کراہت تحریمی ومکروہ ست نماز دران ونیز اختلاف ست اندران
کہ کراہت وحرمت در مطلق رنگ سرخ ست یا مخصوص ست برنگ معصفر شیخ قاسم حنفی رحمہ اللہ کہ از متاخرین علمای
مصر بود تحقیق کردہ کہ مطلق رنگ سرخ ہر گونہ کہ باشد ممنوع ست ولہذا در بعض احادیث معصفر عطف بر احمر آمدہ پس
معلوم شد کہ این حکم مطلق احمر را شامل ست واللہ اعلم وجامہ معلم پوشیدہ یعنی علم دار بدیبا وغیر آن اما گفتہ اند باید کہ
دیبا وحریر زیادہ بر چہار انگشت نبود وکمتر ازان مباح ست وجامہ سیاہ پوشیدہ چنانکہ در باب خطبہ جمعہ آمدہ است کہ
دستار سیاہ بر سر مبارک داشت ودر روز فتح مکہ نیز ہمچنین بود وبعض گویند کہ درین روز از مغفر کہ بر سر داشت
دستار رنگ سیاہ گرفتہ بود واین تاویل بعید ست وبالجملہ پوشیدن کساے سیاہ وعمامہ سیاہ ازان حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بصحت رسیدہ ست وفی الکنز وندب لبس السواد واز امام محمد شیبانی رحمۃ اللہ علیہ روایت
کہ عمامہ سیاہ بر سر داشتے ولباس فاخر در بر جالے بکمال داشت روزے زنے نزد وے باستفتا آمد حیران جمال وے شد
وسیاہی دستار را با سفیدی روے وے بغایت تحسین نمود بدان مولع گشت دیگر وے رحمۃ اللہ علیہ دستار سیاہ
نپوشید ونیز از نفاست لباس اعتذار کردے کہ مرا زنان بسیار اند اگر خود را آراستہ ندارم ترسم کہ نظر در جاے
بیگانہ افگنند ودر مرد بیگانہ طمع کنند واللہ اعلم وپوستین کہ اطراف آن سندس دوختہ بودند وموزہ ونعلین تاسومہ کہ قسمے
خاص ست از نعل ضخیم از نعل متعارف حالا قہا ہے چرم بر ہم دوختہ آنہمہ را پوشیدہ ترمذی در شمائل از بریدہ
آوردہ کہ فرستاد نجاشی براے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو موزہ سیاہ سادہ پس پوشید آنرا پس وضو کرد ومسح کرد
بران ونعلین آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو دوال بود یکے میان انگشت پاے ابہام متصل با دو دیگر میان
انگشت میانہ وانگشتے کہ متصل باوست ویکدوال دیگر بود بر پشت پا وتمثال نعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
خواص وبرکات بسیار دارد وبعضے از اکابر محدثین رسالہ جدا در بیان آن جمع کردہ وگفتہ کہ نگاہداشتن آن باعث
وجود حرز وامان ست از شر بغی وعداوت وحسد اشرار واز شر شیطان مارد واگر زنے کہ دشوار شدہ باشد زائیدن
وے آنرا نگاہدارد آسان شود بر وے این دشواری وبعضے از محبان را از علما ومحدثین اشعار وقصائد ست
در مدح آن کذا فی المواہب اللدنیہ وانگشتری در دست کردہ اما روایت مختلف ست در بعض احادیث آن کہ در دست راست
بود وے ودر بعض در دست چپ ومجموع احادیث صحیح ست ظاہر آنکہ گاہے در دست چپ وگاہے در دست
راست بود ونقش آن محمد رسول اللہ برین ہیأت بود ونہی فرمود کہ ہیچ آفریدہ باید کہ نقش انگشتری من
بر انگشتری خود نکند بدانکہ گرفتن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خاتم را وپوشیدن وے از احادیث
رسیدہ وخاتم وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از نقرہ بود ونقش وے نیز از نقرہ ودر روایتے آمدہ کہ نقش وے
حبشی بود یعنے سنگے بود کہ در حبشہ میباشد یا مراد آنست کہ سیاہ بود کذا قالوا وآنکہ در حدیث زہری از انس آمدہ
کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اندخست خاتم را ونپوشید ودر روایتے یک روز پوشید وبعد ازان بینداخت
آن درخاتم طلا بود یا خاتم از حدید ملوہ بفضہ کہ ساختہ بودند براے وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس بینداخت آن را

ساہ
اللہ
رسول
محمد

ونهی کرد ازان وآنکه در حدیث ترمذی آمده که گرفت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خاتم را پس ختم میکرد بوے و نمی پوشید محمول ست برآنکه در اول همچنین بود وبعد ازان پوشید ومستمر شد پوشیدن آن وخاتم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از وے بدست ابوبکر صدیق بود وبعد از وے بدست عمر فاروق وبعد از وے بدست عثمان ذی النورین ودر آخر عهد خلافت وے از دست معیقیب که خادم وے بود در بیر اریس افتاد وهر چند بجستند پیدا نشد وگفته اند که باعث اینهمه تفرقه وپریشانی واختلاف که در عهد عثمان وبعد از وے پیدا شد گم شدن آن خاتم بود که در وے سرے از اسرار الٰهی بود که سبب انتظام والتیام امر بود چنانچه در خاتم سلیمان علیه السلام واد پوشیدن انگشتری آهن ومس وبرنج نهی آمده است ودر برنج فرمود که ازان بوے اصنام مے آید چه اصنام را ازان میساختند ودر آهن فرمود که آن حلیه وپوشش اهل نار است وپوشیدن خاتم ذهب نزد ائمهٔ اربعه مکروه است ونزد بعض علما جائز واز بعض صحابه مثل طلحه وسعد وصهیب پوشیدن آن نقل کرده اند ودر خاتم عقیق اخبار وآثار ضعیفه آمده که در وے خیر وبرکت ست ونافی فقر ودر روایتے آمده که عقیق زرد دافع طاعون ست و پوشیدن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن را بالصحت نرسیده چنانچه در خاتمه بیاید ودر هدایه تختم بحجر مطلق مکروه داشته ودر کافی میگوید که عقیق ویشم ازان مستثنے ست بر قول اصح ونیز در هدایه میگوید که معتبر حلقه است نگین زیراکه قوام خاتم بر دست وپوشیدن خاتم مباح ست نزد جمهور علما اما نه بقصد زینت وبعض گفته اند مکروه است مگر کسے را که وے را حکمے وسلطانی باشد وباید که وزن آن کمتر از مثقالے بود زیراکه اصل در استعمال نقره وذهب حرمت وکراهت ست پس باید که از قدر ضرورت زیاده نبود وهم ازین جهت پوشیدن دو انگشتری وزیاده ازان مکروه است ولیکن گرفتن خواتیم متعدده مکروه نیست اگر بنوبت بپوشد واختلاف کرده اند درآنکه فضل تختم در یمین ست یا در یسار واکثر احادیث برآنست که در یمین ست وبعض در یسار نیز آمده وگفته اند که آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اول در یمین میپوشید وآخر در یسار قرار یافت والله اعلم وتختم در غیر خنصر مکروه است وآمده است که آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم رشته مے بست در خاتم از براے یادداشت امرے واما نقش خاتم وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم محمد رسول الله بود ولیکن کتابت وے نه بر ترتیب عادی بود بلکه مقلوب چنانچه معتاد ست در خواتیم تا بعد از ختم کتابت راست ودرست آید ومشهور آنست که اسم الله جل جلاله فوق بود ومحمد تحت ورسول درمیان وبعض از مشائخ گفته اند که تصریح باینمعنے در هیچ حدیثے نیافتیم وتوانند که برعکس باشد بلکه گفته که روایت اسمعیلی که از رواة بخاری ست آنست که گفت سطر اول محمد وسطر ثانی رسول وسطر ثالث الله بظاهر مخالف آنست کذا فی المواهب فتدبر ومنع آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دیگران را از نقش خاتم شریف خود یا از جهت شرف وامتیاز وعلو مقام وے بود تا دیگرے دران شریک نباشد وبرین تقدیر بعد از وے نیز ممنوع بود یا از جهت خوف تلبس بخاتم شریف وے بود که نزد اشتراک لازم مے آید وبرین تقدیر منع مخصوص بزمان مبارک وے بود والله اعلم وآن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم زره پوشیده وخود وجوشن وگاہے دو زره در یکحال پوشیده چنانچه در روز غزوهٔ احد واین از کمال شجاعت وکارزارے آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بود که بیشتر سلاح جنگ از مردان آنها پوشند که در معرکه کار بیشتر دارند وازینجا معلوم شد که سلاح پوشیدن ومباشرت اسباب عادی کردن

منافی مقام توکل نیست بلکہ دران بندگی و امتثال امر الٰہی ست در اتباع و انقیاد باسبابے کہ خلق فرمودہ و جبۂ خسروانی
داشت کہ تنگافہاے آنرا فراویز دیبا دوختہ بود و مراد بجبۂ طیالسہ کسروانیہ مکفوفن بدیباج کہ در حدیث واقع شدہ ہمین ست
چنانچہ گذشت اما طیلسان در حالت گرمی آفتاب پوشیدہ چنانکہ روزے کہ فرمان ہجرت یافتہ بود نیمروز بخانۂ ابی بکر رض
آمدہ طیلسان در سر کردہ اما در حدیث انس آمدہ کہ کان یکثر القناع یعنے طیلسان را بسیار پوشیدی لبعض حمل
بر اوقات ضرورت کردہ اند بدانکہ در لبس طیلسان بمعنی پوشیدن سر و انداختن طرف آنرا بر کیفیت کہ آنرا تقنع و
قناع نیز گویند بعضے از مردم خلافے کردہ اند و آنرا مکروہ و مذموم داشتہ و صحیح آنست کہ آن جائز ست بکراہت
و آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و صحابۂ آنرا کردہ اند و بعض گفتہ اند کہ آن مخصوص بوقت ضرورت ست از گرمی
آفتاب و مانند آن و میل مصنف باینجانب ست و مختار جمہور خلاف آنست و شیخ جلال الدین سیوطی درینباب رسالۂ
نوشتہ مسمے بطے اللسان عن ذم الطیلسان و در وے احادیث متضمن مدح طیلسان و لبس آن از آن حضرت
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و بعض اصحاب آوردہ و گفتہ کہ بیہقی در شعب الایمان از سہل ابن سعد آوردہ کہ گفت وصف
کردہ شدہ رسول خدا را صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم طیلسان فرمود این جامۂ است کہ ادا کردہ نمیشود شکر او و در حدیث
دیگر آمدہ کہ پوشیدن سر یعنے بطیلسان در روز فقہ است و در شب زیب ست و فرمود الارتدا لبستہ العرب الاقتناع
لبستہ الایمان و ترمذی و غیر او از انس بن مالک آوردہ کہ گفت بود رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ بسیار میکرد
تقنع بثوب خود تا چنان مے نمود کہ جامۂ او جامۂ زیات ست بواسطۂ پوشیدن سر کہ دران روغن مے انداخت
و چرب مے شد پس مراد باین جامہ گوشۂ طیلسان ست کہ بر سر مے نہاد و بعض گفتہ اند کہ مراد بقناع اینجا خرقۂ است
کہ در وقت ادہان بدان سر مے پوشند و تحقیق کہ تقنع بمعنی تطلس ست یعنے طیلسان پوشیدن کذا فی فتح الباری
ہر در حدیث انس آمدہ کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم یکثر القناع و در روایتے آمدہ کان لا یفارق القناع
و در حدیث دیگر از انس آمدہ کہ گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم معتکف عیادت کند مریض را و حاضر شود
جمعہ را و چون بیرون آید از مسجد تقنع کند سر خود را تا باز گردد و حاکم بر شرط شیخین از مرہ بن کعب آوردہ کہ گفت
شنیدم رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم را کہ ذکر میکرد فتنہ را و قریب مے نمود وقوع آنرا ناگاہ مردے بگذشت
متقنع در ثوبے فرمود این مرد دران روز بر راہ راست خواہد بود پس بایستادم من تا ببینم آن مرد را کہ کیست ناگاہ
دیدم کہ عثمان ابن عفان ست ظاہر اند کور فتنہ قتل وے رض بود کہ اہل مصر بدان مفتون و مبتلا شدند و از امام حسین
ابن علی آوردہ اند کہ دیدند او را نماز میگذارد و حال آنکہ متقنع بود و در روایتے تقنع از وے رض در غیر این حال نیز آمدہ و
بخاری در تاریخ خود آوردہ کہ طاؤس یمانی را کہ از کبار تابعین ست دیدند کہ تقنع داشت و بسیگریست گفتند بر
چہ میگری گفت بر علم و علما و جاحظ گفتہ است کہ قناع از سیماے اکابر و روسا ست و شاہد صدق بر آن آنست
کہ رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم کم دیدہ میشد مگر متقنع تا آنکہ میبود موضعے کہ میرسید بسر او را از طیلسان گویا کہ ثوب
زیاتست انتہی و ازینجا معلوم شد کہ قول ابن قیم کہ گفتہ است نقل کردہ نشدہ است از آن حضرت صلے اللہ علیہ
و آلہ وسلم کہ پوشید طیلسان را و نہ ہیچ یکے از صحابہ رضوان اللہ علیہم باطل ست و آنکہ گفتہ کہ در صحیح مسلم آمدہ کہ ذکر کرد
آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم دجال را و فرمود بیرون آید با وے ہفتاد ہزار یہود دمہ بہان کہ بر ایشان طیلسانہا است

واز انس آمده که جماعت را دید روز جمعه که برایشان طیلسان ها بود گفت چه بسیار مشابه اند این قوم به یهود خیبر و در حدیث
صحیح ابن حاکم آمده که من تشبه بقوم فهو منهم و ترمذی آورده که لیس منا من تشبه بغیرنا جواب این چنانچه در فتح الباری
گفته آنست که استدلال باین در وقتی تمام است که طیلسانه از شعار ایشان بود و آن درین ازمنه مرتفع شده پس
در عموم مباح داخل بود و قول انس بتشبیه آن جماعه به یهود بجهت آن بود که انس یهود را بسیار دیده بود که تطلس
میکردند و غیر ایشان را مجتمع باین هیئت کم دیده پس تشبیه کرد بایشان و ازینجا کراهت لبس طیلسان علی الاطلاق
لازم نیاید بدلیل روایت وی تطلس و تقنع را از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی گفته اند که کراهت انس آن را
بجهت رنگهای این طیالسه بود که زرد بود چنانکه رسم یهود است والله اعلم و در سفر جبه آستین تنگ پوشیدی
جبه رومیه ضیق الکمین که در حدیث آمده آنست چنانکه گذشت گاهی ازار و ردا پوشیدی و درازی ردا شش گز
بود و در عرض سه گز و یک وجب و درازی ازار چهار گز بود و یک وجب و در عرض دو گز و یک وجب گز یکدست
که آنرا ذراع گویند و این دو شبرست و شبر بیست و چهار انگشت بعدد حروف لا اله الا الله چنانکه مشهور است

فصل

در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در معاشرت با ازواج طاهرات میفرمود حبب الی من دنیاکم النساء
والطیب وجعلت قرة عینی فی الصلوة و بعضی از مصنفان ثلاث را زیاده میکنند و آن غلط است و چون مستقیم نیست
آنرا تأویلات میکنند و همه سهو است و نماز از امور دنیا نیست تحقیق این مقام در فصول صلوة بتفصیل ذکر کردیم
فلیتذکر و دوست ترین چیزی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم از امور دنیا زنان بود و وی حریص و در
بسیاری از شبها مجموع حرمهای نه گانه را طواف کردی و در مباشرت قوت سی نفر از اقویا وی را داده شده بود
لاجرم مباح شد وی را چندانکه خواهد زن بنکاح خود در آرد نه و زیاده بر نه بدانکه فواید نکاح بعد از حفظ نسل و دوام
نوع انسانی نیل لذت و تمتع نعمت و حفظ صحت است چه حبس و احتقان منی مورث و مولد امراض شدیده و سبب
ضعف قوی و اعضا و انسداد مجاری است و تفاخر و مباهات بقوت باه و شهوت جماع و تمادح بدان و تنقیص و تحقیر
بضد آن از دیر مقرر و معروف است و عادت مستمر است میان مردان و محبت نسا و نکاح متعدد از کمال
نوع انسانی و موجود در کمل افراد این نوع است و تمامه انبیا و رسل اهل تزوج و تاهل بودند الا عیسی و یحیی صلوات الله
و سلامه علیهم اجمعین و در روایات آمده است که ابراهیم خلیل الرحمن هر روز از شام بر براق سوار بشوق صحبت هاجر ام
اسمعیل بمکه آمد از جهت کمال شغف او بوی و قلت صبر از وی و داود پیغمبر علیه السلام را نود و نه زن بود
و با وجود آن زنی دیگر بنکاح کرد تا مائه تمام شد و سلیمان علیه السلام را سی صد منکوحه و هزار سریه بود و یک شب بر صد
زن طواف کردی و بخاری از انس آورده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم میگشت بر تمامه نسای
خود در یک شب و آنها یازده تن بودند و در روایتی نه و بودیم ما که تحدیث میکردیم که داده شده است او را قوت
سی نفر و از طاوس و مجاهد آمده که قوت چهل تن و در روایتی از مجاهد قوت چهل مرد از اهل جنت و در روایت صحیح
است که هر یکی از اهل جنت را قوت صد مرد بود در اکل و شرب و جماع و لهذا مباح بود آن حضرت را صلی الله علیه
و آله و سلم هر تعداد از زنان که خواهد و درینجا کمال فضل و شرف و امتیاز اوست از سائر رجال است و حکمت در تکثیر
نسای آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که تا احکام دینی را که مردان را بدان راه نبود باست نقل کنند

بوزیادت تکلیف بقیام حقوق وحسن معاشرت وصبر بر صحبت ایشان با تحمل اعباے رسالت واقامت مشاق عبادت
نیز از فوائد آن بود واز انچه نقل کرده شد تفضیل سلیمان علیه السلام بران حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم لازم نیاید چه
آن حضرت را صلے اللہ علیه وآله وسلم فضائل وکمالات بود که اگر مجموع فضائل انبیا را صلوات اللہ علیهم اجمعین در جنب
آن بنهند راجح آید وحقیقت حال آنست که سلیمان علیه السلام از حق سبحانه تعالی ملکی خواست که دیگر را میسر نبود پس
براے اجابت دعاے وے علیه السلام چیزے چند را مثل تسخیر ریاح وجن بوے مخصوص گردانیدند که غیر وے را اظهار
نبود و وے علیه السلام پیغمبرے بود ملک وانیها از معجزات وے بود ودر حدیث آمده که حضرت رسول را صلے اللہ علیه
وآله وسلم مخیر گردانیدند که نبی ملک بود یا نبی عبد پس اختیار کرد آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم که نبی عبد بود زیرا که یعنے
بندگی بهتر از بادشاهی ست پس موقوف داشتند آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم را چه بشریت وفقر وعبودیت و
فردیت سلیمان در بسطت ملک وکثرت نسا ورفتن سیر بر باد هوا وتسخیر جن ازین قبیل بود واین در ظاهر بود ولیکن قدرت
وقوت تصرف پیغمبر ما صلے اللہ علیه وآله وسلم در کائنات وقرب وعزت او در حضرت صمدیت بیش از ان بود واین قوت
وتصرفات آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم را تمام بود ولیکن وجود آن در ظاهر مخصوص بسلیمان بود علیه السلام دلالت
میکند برین معنے انچه در حدیث صحیح آمده که عفریتے از مردهٔ جن در نماز بران حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم آمد تا در وسواس
وتفرقه افگند پس آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم فرمود که میخواستم که او را بگیرم وبستون مسجد بر بندم تا کودکان
اطفال مدینه بوے بازی کنند ولیکن از دعاے برادر خود سلیمان یاد آوردم وبگذاشتم یعنے مرا قوت تصرف در جن ست
لیکن چون این تصرف را در ظاهر مخصوص بسلیمان علیه السلام داشته اند بدعاء او درخواست وے از پروردگار
ترک آن کردم فافهم وبالله التوفیق وبدانکه نسائی مطهره در تحت آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم در وقتے نه بودند
ودر وقتے یازده ودر وقتے دیگر زیاده بران واول از ازواج خدیجه بود ودر جاهلیت وے را مطهره میخواندند ودر وقت
تزویج وے آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم بیست وپنج ساله بود و وے چهل ساله واولاد آن حضرت صلے اللہ علیه
وآله وسلم همه از وے بودند الا ابراهیم که از ماریه قبطیه بود ووفات خدیجه بمکه بود پیش از هجرت بسه سال بالقول صحیح و وے
شصت وپنج ساله بود وصحبت وے با حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم بیست وپنج سال دوم سوده بنت زمعه تزویج
کرد او را یکبعد از موت خدیجه پیش از عقد عائشه وهجرت کرد بمدینه وچون پیر شد خواست که طلاقش دهد پس بخشید
وے نوبت خود را بعائشه وباقی ماند در حبالهٔ نسائی شریف ووفات یافت در سن اربع وخمسین از هجرت سوم عائشه
تزویج کرد او را بمکه و وے شش ساله بود وزفاف کرد در نه سالگی وفوت کرد آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم وبود
عائشه هژده ساله ووفات یافت سنه سبع وخمسین یا ثمان وخمسین بعد از ان که از عمر وے شصت وشش سال
گذشته بود چهارم حفصه بنت عمر بن الخطاب نکاح کرد او را سال دوم یا سوم از هجرت وطلاق داد او را آن حضرت صلی اللہ
علیه وآله وسلم او را یک طلاق پس مراجعت کرد بوحی آسمانی که آمد رجوع کن بحفصه که وے صوامه وقوامه ست و وے
زوجهٔ تست در بهشت ومات سنه خمس واربعین او احدے واربعین وهی ابنة ستین سنة وبعض گفته اند که
موت وے در خلافت عثمان بود پنجم زینب بنت خزیمه و وے را در جاهلیت ام المساکین میخواندند که بایشان طعام
میداد نکاح وے در سنه ثلاث بود ووفات در سنه اربع وصحبت وے با حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم چند ماه بود

ستتم ام سلمه تزوج کرد او را در سنه اربع یا ثالث بعد از فوت زوج وے ابوسلمه یافت سنة تسع وخمسین وقیل اثنین
وستین وگفته اند قول اول صحیح ترست وعمر وے هشتاد وچهار سال بود وهفتم زینب بنت جحش که زوجه زید بود تزوج
وے در سال پنجم ووفات وے سال بیستم یا بیست ویکم واول کسیکه بعد از آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم از
ازواج مطهره فوت کرد وے بود وهشتم ام حبیبه بنت ابی سفیان در وقت نکاح وے اختلاف ست بعض گویند که در
حبشه بود که وے آنجا همراه شوهر خود رفته بود ونجاشی او را براے آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم تزویج
کرد به مهر چهار صد دینار یا چهار هزار درهم وبعض گویند در مدینه واول اصح واشهرست ووفات وے سنه
اربع واربعین یا اثنین واربعین ونهم جویریه بنت الحارث درغزوهٔ بنی المصطلق در سنه ست در بند افتاده بود پس آزاد
کرد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم او را وعقد نمود ونام اول وے بره بود پس تغییر داد او را جویریه یافت سنة
ست وخمسین ودهم میمونه تزوج وے در سنه سبع در سال قضاے عمرهٔ حدیبیه در موضع سرف بفتح سین وکسر را که برده
میل از مکه است ووفات وے نیز درهمین موضع در سنه احدی وستین یا احدی وخمسین یا غیر آن اتفاق افتاده
اکنون دران موضع بر سر قبر وے عمارتے ست یزار وتبرک به یازدهم صفیه بنت حیی بن اخطب یهودیه بود از اولاد
هارون علیه السلام ودر غزوهٔ خیبر که در سنه سبع بود در بند افتاده پس آزاد کرد او را وتزوج نمود وبعض گفته اند که
اول در سهم دحیه کلبی افتاده بود پس آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم وے را از وے خرید وآزاد کرد
ماتت سنة اثنین وخمسین وقیل خمس وخمسین ودوازدهم ریحانه بنت زید یهودیه از بنی النضیر یا از بنی قریظه
در بند افتاده بود وآزاد کرد وتزوج فرمود در سنه ست ودر وقت عود از حجة الوداع وفات یافت وبعض گفته اند
بعد از آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در سنه ست عشر والاول اصح این مذکورات جماعه است که تزوج آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم ودخول وے بآنها بصحت رسیده وچندے ازینها پیش از حضرت صلے الله علیه وآله
وسلم از عالم رفته بود واکثر بعد از وے وجماعه دیگر اند از نسا بیست یا زیاده که بعض را تزوج کرده وپیش از دخول مفارقت
نموده وبعض را خطبه کرد اما تزوج نکرد وبعضے ازانها نزد تخییر کردن اراده دنیا وزینت آن یا اراده رضاے خدا
ورسول بحکم نص قرآن «یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیواة الدنیا وزینتها الخ وارد شد اختیار
دنیا کردند وبدر رفتند وتفصیل آن در جامع الاصول مذکورست واما سراری آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم
چهار بود مشهور ترین آنها ماریه قبطیه بود که او را مقوقس قبطی والی اسکندریه ومصر اهدا نموده بود واز وے
ابراهیم بن رسول الله بوجود آمد وهم در مدت رضاع وفات یافت وبعض ریحانه را که در ازواج مذکور شد از سراری
داشته اند وگفته که آزاد نکرد او را ووطی وے بملک یمین بود دیگر جاریه بود که او را زینب بنت جحش بآن حضرت
صلے الله علیه وآله وسلم بخشیده بود دیگر نیز در بعضے از غزوات در بند افتاده بودند والله اعلم واز آنچه مذکور شد وجه طواف
بر نه یا یازده هر دو روایت ظاهر شد چه خدیجه رضی خود پیش ازین جماعه بمکه فوت کرده وسوده نوبت خود را بعائشه رضی بخشید
اگر آنهم نباشد صحبت زینب بنت خزیمه ماهے چند بیش نبود شاید که در وقت قضیه طواف نباشد ونیز ریحانه را بعضے
ز سراری داشته نه از ازواج اما پوشیده نماند که طواف بعنوان نساست نه ازواج وبر تقدیر طواف بر نه یا یازده
روایتے صحیح ست کما لا یخفے ودر میان ایشان یعنے نسا سویت نگاه داشتے در بیت والیوا ونفقه وجمیع امورے

ذکر سراری

که بران قادر بود اما در محبت میفرمود اللهم هذا قسمی فی ما املک فلا تلمنی فیما املک ولا املک خداوندا این قسمت وعدالت من ست
در چیزی که مالک وی و قادرم بران یعنی مبیت ونفقه پس ملامت مکن ومگیر مرا در چیزی که مالک نیستم آنرا یعنی محبت
ومجامعت ودر وجوب رعایت مساوات میان ایشان بروی خلاف ست بر دو قول یکی آنست که
قسم واجب بود دوم آنکه معاشرت با ایشان روا بود وی را بی قسم واین از خصائص وی بود صلی الله علیه وآله
وسلم ورعایت آن محض کرم وتفضل ومروت وتطییب قلوب ایشان بود وقول امام ابی حنیفه نیست وبا وجود این چنین
رعایت وملاحظه اینمعنی کردی گویا که واجب ست چه فضل ومروت بر اهل وفا وکرم حکم واجب دارد وبعض را طلاق
داد ورجعت کرد چنانچه در ضمن ذکر ازواج مطهره معلوم گشت وشیخ ابن الهمام گفته که اراده کرد آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم طلاق سوده را پس بخشید وی نوبت خود را بعائشه وطلاق نکرد ولیکن امام محمد گفته بما چنین رسیده
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوده را اعتدی گفت وطلاق کرد پس وی درخواست کرد که رجعت کند ونوبت
خود را بعائشه بخشید وبیهقی از عروه آورده که رسول خدا طلاق کرد سوده را ونماز رفت وچون باز آمد سوده دامن جامه
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بگرفت وگفت یا رسول الله مرا حاجتی بمردان نمانده است ولیکن میخواهم
که در نساء تو محشور شوم پس مراجعت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با وی واین حدیث مرسل ست و
ممکن ست جمع وتطبیق میان حدیث عدم طلاق ووجود آن که طلاق رجعی بود وبمجرد طلاق رجعی فرقت واقع نشود
بلکه بانقضای عدت پس معنی اراده طلاق اراده استمرار طلاق بود بانقضای عدت انتهی وایلا کرد موقت
بیکماه ایلا نزد فقها سوگند خوردن مرد ست که قربان نکند امراه خود را مدت چهار ماه وحکم وی آنست که تعرض نکند
وقربان نماید او را بیش از گذشتن چهار ماه چنانچه کریمه للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر الآیة حکم
میکند واگر بکند کفارت یمین بدهد یا جزای که بران مترتب ساخته چنانچه گفت اگر قربان کنم بنده من آزاد
مثلاً واگر چهار ماه گذشت وقربان نکرد واقع شود طلاق باین نزد امام اعظم ابو حنیفه واصحاب وی وبمذهب سفیان
ثوری وبعض علمای دیگر همین ست ونزد مالک وشافعی واحمد واسحق واقع نشود طلاق بگذشتن چهار ماه بلکه
حبس وجبر کرده شود او را تا آنکه یا رجوع کند وکفارت یمین دهد یا طلاق دهد ونزد شافعی اگر طلاق نداد طلاق داده شود
بروی جبراً یک طلاق اما ایلا که در حدیث بخاری از انس واقع شده است که ایلا کرد آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از نسائی خود یکماه ورسیده بود بپای مبارک او زخمی در بند استخوان پس نشست در غرفه بیست و نه
روز پس فرود آمد گفتند یا رسول الله سوگند یکماه خورده بودی وبعد از بیست ونه روز بر آمدی فرمود ماه بیست
ونه روز نیز باشد ایلا درین حدیث بمعنی حلف ست مطلقاً ودر صحیح مسلم از جابر آمده است که در آمد روزی
ابوبکر صدیق بر در رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وعادت وی بود که تا اذن نمی طلبید وامر نمی شد نمی در آمد
ودید مردم را که بر درگاه جمع اند وهیچکس را بدر آمدن اذن نشده پس اذن کرده شد ابوبکر را بعد از ان در آمد
عمر واستیذان نمود واذن کرده شد برای وی ودید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را ساکت وحزین نشسته و
نساء گرد وی جمع آمده وطلب نفقه میکنند پس گفت عمر در دل خود والله چیزی بگویم که بخندانم آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم را پس گفت یا رسول الله اگر بنت خارجه که نام زوجه عمر ست از من نفقه طلبد برخیزم ومشتی در گردن او زنم

پس بخندید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وگفت ہمچنین این زنان گرد من آمدہ وطلب میکنند نفقہ را پس برخاست ابوبکرؓ ومشتے در گردن عائشہؓ زد وبرخاست عمرؓ ومشتے در گردن حفصہ زد وگفتند آیا شما مے طلبید از رسول خدا چیزے کہ نزد وے نیست گفتند لا واللہ نہ طلبیم بعد ازین از وے چیزے کہ نزد وے نیست پس تر گوشہ گرفت آن حضرت از زنان یکماہ بعد ازان نازل شد این آیت . یاایہا النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوۃ الدنیا الآیۃ والحدیث اما ظہار نکرد وبعضے از فقہا گفتہ اند ظہار نیز کرد وغلطی ظاہر ست وسہوے واضح ظہار گفتن مرد ست مر زن خود را انت علے کظہر امی تو بر من مثل پشت مادر منی یعنے حرام وباین گفتن طلاق باین واقع میشود واگر قربان کند کفارت ظہار چنانکہ در قرآن مجید واقع شدہ ست بدہد ونزد محققین از فقہا ومحدثین از حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ظہار واقع نشدہ ودر احادیث ذکر آن ورود نیافتہ وسیرت وے بازنان بہترین سیرہا بود ومیفرمود خیرکم خیرکم لاہلہ بہترین شما کسے ست کہ بہتر ست سیرت ومعاشرت او با اہل وعیال او وانا خیرکم لاہلی ومن بہترین شما ام مر اہل خود را رواہ الترمذی والدارمی ورواہ ابن ماجۃ عن ابن عباس ولفظ ترمذی در روایتے اینست کہ کامل ترین مومنان در ایمان نیکوترین ایشان از روے خلق ونرم ترین ایشان با اہل خود وآن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دختران انصار را بسوے عائشہ میخواند تا با وے ملاعبہ کنند وچون التماس امرے کردے بیگانہ کہ دران ہیچ محذورے نبودے موافقت نمودے ومتابعت نمودے وچون از کوزہ آب خوردے آن کوزہ را گرفتے ولب بر جاے لب عائشہؓ نہادے وآب خوردے وچون استخوانے برداشتے وگوشت ازان بدندان بخوردے آن استخوان را از وے بستدے واز موضع دہن وے گوشت تناول کردے وبر وے تکیہ زدہ قرآن خواندے وگاہ سر مبارک بر کنار وے نہادے وقرآن خواندے اگرچہ حائض بودے وگاہ در حیض نفرمودے تا ازار بندد وبر بالاے ازار با وے معانقہ کردے وبشرہ مبارک بشرہ وے رسانیدے ودر ایام روزہ او را بوسہ دادے واز کمال لطف وعنایت وکرم اخلاق وے با اہل بیت آن بود کردے را یعنے عائشہؓ را تمکین دادے از بازی کردن بلعب چنانچہ عادت دختران ست کہ از لتہاے جامہ لعبتہا سازند وبآن بازی کنند وبر دوش مبارک وے تکیہ زدہ در حبشہ در رقص ایشان نگاہ کردے عادت حبشہ است کہ بہ نیزہاے خرد بازی میکنند وگفتہ اند کہ این بازی ایشان از وادی ساز جنگ ست با اعداے دین وباین قصد از جملہ عبادات مبادی آن گردد مثل تیراندازی ونیزہ بازی مبارزان ویکبارے روز عیداین جماعہ در صحن مسجد شریف این عمل مے کردند پس میگوید عائشہؓ کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر در حجرہ من بایستاد وپوشید مرا بردائے خود تا نظر کنم ببازی ایشان ونہادم روے خود را میان گوش ودوش آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پستر ایستادہ ماند وبرنگشت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تا من برنگشتم وگفت عائشہؓ اندازہ کنید وخیال کنید کہ دخترک خردسال کہ حریص بود بر دیدن بازی چگونہ بایستد وباز نیاید از دیدن آن بحال مرا بدان قیاس کنید واین حدیث دلالت دارد بر اباحت مثل این لعب وتجویز دیدن دخترک صغیر السن بجانب آن در ایام فرح وسرور مثل روز عید ومانند آن ودر سفر دو بار با وے مسابقت کردیا ے یعنی آن حضرت

صلی الله علیه وآله وسلم وعائشه رض بایکدیگر بدویدند که تا کدام یکے از ایشان غالب آید وبیشتر رود چنانچه غازیان اسپان
مسابقت در میدان کنند مرهٔ اولے عائشه رض سبقت کرد و در مرت ثانیه عائشه تناور شد یعنے فربه وگوشت دار شد
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم سبقت گرفت پس فرمود هذا بذاک یعنے این سبقت من بدل آن سبقت ست
که تو وقتے بر من گرفتی ویکبار از در حجره بیرون می آمدند در درگاه هر دو یکبار درآمدند هر یکے آن دیگرے را دفع میکرد
تا بیرون شدند وچون عزم سفر کردے میان ایشان قرعه زدے هر کرا قرعه افتادے وے را ببردے وچون
رجوع فرمودے دیگران را قضا نکردے وگاه بودے که در حضرت مجموع بر یکے از ایشان دست نهادے
وملاعبت کردے وهر روز چون نماز عصر بگذاردے بر مجموع حجرات بگشتے واحوال ایشان تفقد کردے وچون
شب شدے در حجره آنکه نوبت وے بودے بیتوتت فرمودے ومیان هشت زن قسم کردے دران وقت
که ازواج مطهره نه بود عائشه رض حفصه ام حبیبه سوده ام سلمه صفیه میمونه زینب بنت جحش جویریه رضی الله تعالی
عنهن زیرا که سوده که نهم بود نوبت خود را بعائشه بخشیده بود پس عائشه را دو شب بود ودیگران را یک شب
وانچه در صحیح مسلم واقع شده که عطا میگوید که آن زنے که آن را قسم نمیکرد صفیه بود غلط صریح ست از عطا وسبب
این وهم آنست که رسول صلی الله علیه وآله وسلم روزے بر صفیه خشم گرفت صفیه مضطرب شد به عائشه رض گفت آیا هیچ
توانی که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از من راضی کنی ومن نوبت خود را بتو بخشم عائشه رض گفت آرے
پس عائشه بیامد وبرجانب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بنشست در روزیکه نوبت صفیه بود فرمود دور شو
که امروز نوبت تو نیست عائشه گفت ذلک فضل الله یوتیه من یشاء وحکایت باز گفت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم از صفیه راضی شد واین حال در یک روز بود ویک نوبت بود لاغیر ازین جهت بعضے از رواة وهم کرده
که زنے که او را قسم نمیکرد صفیه بود وحدیث کان یقسم لثمان صحیح ست بدانکه در مشکوة از بخاری ومسلم از عطا
مے آرد که گفت حاضر شدیم با ابن عباس بر جنازهٔ میمونه بسرف پس گفت این زوجهٔ رسول خداست صلی الله
علیه وآله وسلم چون بردارید نعش او را نجنبانید وحرکت مدهید او را ونرمی کنید بآن وگفت بود نزد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم نه زن که قسم میکرد از انها برائے هشت زن وقسم نمیکرد برائے یکے وگفت عطا بما چنین رسید
که آنکه قسم نمیکرد برائے وے صفیه بود وبود وے آخر نسائے وے در موت وزین گفت که غیر عطا برانند که آن زن که
قسم نمیکرد سوده بود واین قول صحیح تر ست زیرا که وے بخشیده بود روز خود را برائے عائشه رض وقتیکه خواست
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که طلاق دهد او را وگفت نگاه دار مرا ومن نوبت خود را به عائشه رض بخشیدم
بامید آنکه شاید که در بهشت در زمرهٔ نسائے تو باشم خطابی گفت که این سخن از عطا وهم ست وغلط در وے از
ابن جریج ست که راوی این حدیث ست وقاضی عیاض گفته که شاید که روایت عطا صحیح باشد زیرا که
چون نازل شد قول حق تعالی ترجی من تشاء منهن وتؤوی الیک من تشاء یعنے بران از خود هر کرا میخواهی
از زنان وبخوان بخود هر کرا خواهی از ایشان اختیار بدست تست واین آیت ست متمسک
جماعتے که گویند قسم بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم واجب نبود پس براند آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم سوده وجویریه وصفیه وام حبیبه ومیمونه را وبخواند بخود عائشه رض وام سلمه وزینب وحفصه را ودفات

یافت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درحالیکہ ابا کرد وبخوابند ہمہ را مگر صفیہ را کہ اورا ارجا کرد و براند و قسم نکرد
برائے وے و خبر داد عطا از آخر امر واللہ اعلم و عادت نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن بود کہ چون در
اول شب موافقت کردے گاہ غسل کردے و بخفتے وگاہ وضو کردے و بخفتے و غسل در آخر شب کردے
وحدیثے کہ از عائشہ مروی ست کہ ربما کان ینام ولایمس ماء یعنی بسا بود کہ خواب میکرد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
ومس نمیکرد آب را غلط است از بعض رواۃ از جہت ثبوت غسل یا وضو و احتمال دارد دو نیست کہ مراد
بمساس آب غسل باشد واللہ اعلم وگاہ بودے کہ بر مجموع طواف کردے و در آخر یک غسل کردے و
گاہ در عقب ہر موافقت غسل کردے و چون از سفر باز آمدے شب ہنگام در خانہ نیامدے این حکم را در باب
معاشرت نسا آورد زیرا کہ این نیز ملاحظہ حال ایشان بود تا منتہی شوند ویکا یک پریشان نیاید وجز این از حکمتہائے
دیگر **فصل در خواب و بیداری حضرت نبوی** صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گاہ بر فراش یعنی جامہ خواب
بیتوتت کردے گاہ بر نطع وگاہ بر حصیر وگاہ بر زمین مجرد و آن حضرت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سریرے نیز بود
چنانچہ در حدیث بخاری در اعتکاف آمدہ کہ نہادہ میشد سریر وے در مسجد و سیوطی در جمع الجوامع آوردہ کہ در
مرض موت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم عباس بن عبد المطلب آمد و بر سریر وے نشست و آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امام حسن و حسین را سلام اللہ علیہما بوے وصیت کرد و در مواہب آوردہ کہ آن حضرت صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم بر سریرے خفتہ بود و فراشے در زیر خود نداشت و اثر کردہ بود ریسمان سریر در پہلوے مبارک وے و بالش
وے از پوست بود حشو وے لیف درخت خرما بعوض پنبہ این حکم سابقا گذشتہ ہست و از برائے شب پلاسی داشت
از موے کہ بران خفتیدے و آنرا در شب دو تو میکردند یک شب آنرا چہار تو کردند تا نرم تر باشد از آن نہی
فرمود گفت بحال اول دو تہ سازید چہ دوش مرا از نماز منع کرد و فی الجملہ بر فراش خفتیدہ و لحاف بر خود پوشیدہ
و فرمود کہ جبرئیل بر من نیامد در لحاف ہیچ زنے بجز لحاف عائشہ و بالش وے از ادیم بود و درمیان آن لیف خرما
این نیز سابقا گذشتہ است **فصل در سواری آن حضرت** صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم گاہ بر اسپ سوار شدے
وگاہ بر شتر وگاہ بر استر وگاہ بر دراز گوش و آن چند تا بود یکے عفیر کہ مقوقس اہدا کردہ بود و یعفور کہ فروہ بن الجذامی
فرستاد و گفتہ اند کہ این ہر دو نام یک ذات ست و غیر این دو نیز بود وگاہ بر اسپ برہنہ بے زین چنانکہ در باب
جنائز گذشت وگاہ اسپ را بدوانیدے و ہر چند کندرو و حرون بودے در تحت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
مثل سیل روان شدے و غالبا تنہا سوار شدے و بعض احیان بر شتر کسے را ردیف ساختے وگاہے از
پیش خویش کس دیگر را سوار کردے چنانچہ سہ نفر بر یک شتر بودندے وگاہے بعضے از امہات مومنین را بر عقب
خویش سوار کردے و بیشتر مرکوبات آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اسپ و شتر بودے اما بغال در ارض
عرب کم بود و یک بغلہ بہدیہ از ملک اسکندریہ آوردہ بودند آنرا سوار میشد نام این ملک مقوقس بود و نام این بغلہ
دلدل و آن سفید بود و یک بغلہ دیگر بود و نام او فضہ فروہ بن عمرو آن را فرستادہ و یکے دیگر ابن العلا
صاحب ایلہ فرستادہ دیگر از دومۃ الجندل آمدہ و دیگرے از پیش نجاشی و بعض گفتہ اند کسرے نیز بغلہ برائے
آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستادہ بود و این سخن بعید ست و ار جہ کسرے کہ در حدیقہ اتقیا دان حضرت

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نہ درآمدہ وکتابت اورا پارہ کردہ اہداے او درست کذا قیل واللہ اعلم وچون استر
در ارض عرب کم بود صحابہ گفتند ما نیز دراز گوش بر اسپ اندازیم تا بغال پیدا آید فرمود انما یفعل ذلک الذین لا یعلمون
یعنے این را نادانان کنند کہ جنس را بغیر جنس بجہانند واین امر نامناسب را ارتکاب کنند **وصل** حضرت
نبوی را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یک گلہ گوسفند بود بعدد صد ودوست نداشتے کہ بر صد زیادہ شود وچون بران
زائد شدے بدل آن را گوسپندے ذبح کردے وشتران از نر ومادہ نیز بسیار بود وعدد واسامی آن در کتب
سیر مسطور ست وحال استر ودراز گوش معلوم شد واما اسپان چند از انچہ در کتب مسطور ست یکے نام وے
سکب ست وسکب در لغت ریختن آب ست وفرس سکب بمعنی کثیر الجرے آمدہ گویا میرزد ومیرود مثل آب
واین اول اسپے ست کہ در ملک آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درآمدہ وبدہ اوقیہ آنرا خریدہ وبود اغر محجّل یعنے
سفید جبہہ وسفید پا وکمیت بود واین اثیر گفتہ اوہم دوم مرتجز ماخوذ از رجز کہ نوعے از بحور شعر
ست خوش آیندہ تسمیہ کردہ شد باین اسم از جہت حسن صہیل وخوبی آواز وے وسفید بود سوم لزاب
بلزاے معجمہ تسمیہ کردہ شد بدان از جہت کبر وسمن وے وگفتہ اند از جہت قوت وصلابت حافر وے
اہداکردہ آن را فروہ بن عمرو جذامی چہارم لحیف بجاے مہملہ اہدا کردہ آن را ربیعہ بن ابی البرا ماخوذ ست از لحاف
تسمیہ کردہ شد باین اسم از جہت سمن وے وکبر وے گویا مے پوشید زمین را بدم خود کہ دراز بود چنانچہ
بلحاف مے پوشید پنجم لزاز از لزبمعنے التصاق واتصال اعضاے او بیکدیگر متفرق وملتصق وبرہم پیچیدہ
وخوش اندام بود اہدا کردہ بود آن را مقوقس ششم ورد سرخ خوش رنگ گل اندام بود تمیم داری بحضرت صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرستادہ وآن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آن را بامیر المومنین عمر بخشیدہ ووے در راہ
خدا یکے را بران سوار کردہ بعد ازان دید کہ آن را ارزان میفروشد خواست کہ باز خرد آن حضرت صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم اورا از خریدن منع کرد تا عود بصدقہ لازم نیاید چنانکہ در باب صدقات گذشت هفتم سبحہ از سباحت
بمعنے شنا فرس سابح حسن الجرے اسپ اشقر بود خریدہ بود آن را از اعرابی بدہ شتر هشتم بحر اسپ سفید بود
از تجار یمن خریدہ وبیان دواب واسلحہ آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم واسامی آنہا کہ در غایت مناسبت
ولطافت اند بتفصیل در کتب سیر مذکور ست وہر چیز را نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نامے بود مناسب
ازان میان ہمین نام اسپان نقل افتاد کہ دلالت ظاہرہ دارد بر انچہ گفتہ شد وکنیزکان وغلامان داشتے ازان
جملہ آزاد کردگان زیادہ از ارقا بودے وبیشتر موالی وعتقا از عبید بودے نزار ما در مواہب لدنیہ
از ابن جوزی نقل کردہ کہ گفت موالی آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چہل وسہ بود واما
یازدہ ومیفرمود ایما امرأ اعتق امرأ مسلما ہر مردے کہ آزاد کند مردے مسلمان را کان فکاکہ من النار باشد
این آزاد کردن سبب آزاد شدن او از آتش وباز رستن از گرد آن یجزی کل عضو منہ عضوا منہ جزا
دادہ میشود بہر عضوے ازان آزاد کردہ شدہ عضوے را از آزاد کنندہ وایما امرأ مسلم اعتق امرأتین مسلمتین
وہر مرد مسلمان کہ آزاد کند دو زن مسلمان را کانتا باشند آن دو زن آزاد کردہ شدہ فکاکہ من النار یجزی
کل عضوین منہما عضوا منہ جزا دادہ شود ہر دو عضو ازان دو زن عضوے را ازان مرد واین حدیث صحیح است

ودلیل ست برآنکه آزاد کردن بنده افضل ست از آزاد کردن کنیزک وآنکه عتق یک بنده نظیر عتق دو کنیزک ست چنانچه
دو زن حکم یک مرد دارد در شهادت

فصل در بیع و شرے که حضرت نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرده

اما بعد از نزول وحی خریدن غالب بود بر فروختن و فروختن اندک بود اما بعد از هجرت فروختن
محفوظ نیست مگر در سه صورت واما خریدن بسیار بود و باجازت دادن و باجازت شدن واستیجار یعنی چیزے
باجاره گرفتن زیادت بود از ایجار باجاره دادن ومحفوظ است که پیش از نبوت خود را باجاره داد برائے
گوسفند چرانیدن ودر حدیث آمده است که هیچ پیغمبرے نیست که گوسفند نچرانیده وآن از حق سبحانه تعالے
تعلیم تربیت واصلاح امت ست زیرا که ریاست در معنی چوپانی ست ونیز آمده است که اصحاب غنم اهل تواضع
ومسکینیت باشند واصحاب ابل وفرس اهل تکبر وخیلا ویکبار دیگر خود را باجارت داد بخدیجه تا برائے وے تجارت کند
ودر صحیح حاکم ست که دو بار خود را باجارت داد بخدیجه در دو سفر هر نوبتے بیک شتر وشرکت کردے باکسان وکسان را
وکیل خود ساختے وخود وکالت ایشان قبول کردے اما توکیل زیاده از توکل بود وهدیه بکسان فرستادے واز کسان
هدیه قبول کردے وعوض دادے عادت شریف بود که مکافات هدیه واحسان کردے وبر خود منت کسان ننهادے
وبخشید وبخشیده قبول کرد سلمة بن الاکوع را در بعض غزوات کنیزکے خوب روے نصیب شده بود وے را گفت
این را بمن بخش هبهالی تو هبهاله فرمود بمن بخش این کنیزک را بمن پس بخشید آن کنیزک را بوے آنرا بستد وچندین
اسیر را از اسارائے مکه بآن کنیزک فدا داد وخلاص کرد واز اسر وقرض برهن وبغیر رهن کردے واستعاره کردے
وگاه بنقد وگاه بنسیه چیزے خریدے وضمان شدے از حق تعالے ضمانے خاص در حق کسے که فلان عمل کند
چنانکه فرمود من ضمن لی ما بین لحییه وما بین رجلیه ضمنت له بالجنة هر که ضامن ومتعهد شود مرا نگاه داشتن چیزے
که میان دو کله اوست یعنی زبان که از خوردن وگفتن حرام آن را نگاه دارد وهر که ضامن شود چیزے را که میان
دو پائے اوست یعنی فرج را از وطی حرام نگاه دارد ضامن شوم مر او را به بهشت ومثل این ضمان در سنت بسیار
واقع شده وگاه ضمان شدے ضمان عام از برائے دیون هر که وفات کند ووفائے نگذارد مر دین خود را وشفاعت
کردے بکسان وکسان بوے شفاعت کردندے ویکبار برائے مغیث شفاعت کرد بزن وے بریره وقبول نکرد
بریره شفاعت وے را واز وے نرنجید وبر وے عتاب نکرد وقصه بریره آنست که وے کنیزک عائشه رض بود
وعائشه رض وے را اعتاق کرد وحکم امة چون معتق گردد آنست که وے اختیار دارد که تحت شوهر خود که در حالت
بندگی داشت باشد یا نکاح سابق را فسخ کند واز ملک وے برآید نزد امام ابوحنیفه مطلق ست خواه شوهر وے
حر بود یا عبد ونزد امام شافعی اگر عبد بود کما تقرر فی الفقه ومغیث شوهر وے بود وچون بریره آزاد شد نخواست
که در تحت وے باشد ومغیث در عشق وے واله وحیران میگشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
شفاعت کرد مغیث را نزد بریره تا او را قبول کند ودر نکاح وے باشد بریره شفاعت آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم قبول نکرد وفسخ کرد نکاح او را وچون مصلحت دید بریره این بود حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
وے را تکلیف نکرد واز وے نرنجید وسوگند بسیار خوردی بخدائے تعالی وآنچه ثابت ست در احادیث صحیح
زیاده بر هشتاد موضع ست وباری تعالی در سه موضع امر کرد پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بسوگند خوردن اول

قال اللہ تعالی + ویستنبؤنک احق ہو قل ای وربی انہ لحق + دوم قال اللہ تعالی + وقال الذین کفروا لا تاتینا
الساعۃ قل بلے وربی لتاتینکم + سوم قال اللہ تعالے + زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلے وربی لتبعثن ثم
لتنبؤن بما عملتم وذلک علے اللہ یسیر + درین سہ آیت امر است قرآن حضرت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ سوگند
بخورد بہ پروردگار تعالی وبتاکید بگوید کہ دین اسلام حق ست وقیامت آمدنی ست وحق سبحانہ خواہد انگیخت
آدمیان را وجزاے اعمال شان دادوما نا کہ مقصود مصنف از ذکر اینکہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سوگند
بسیار میخورد وماموریت بسوگند خوردن اشارت ست بآنکہ سوگند خوردن بخداے رب العزت در انچہ حق ست
منع نیست چنانکہ وصیت بعض مشائخ عظام ست از ارباب طریقت قدس اللہ اسرارہم مرطالبان را کہ
سوگند بخدا نخورند ولیکن پوشیدہ نماند کہ مقصود ایشان منع ست ازان بوجہے کہ مسقط تعظیم اسم الٰہی
وحشمت درگاہ عزت بود چنانکہ در محاورات ومعاملات معتاد وعموم ناس ست وقسم بر حقیت دین اسلام وتاکید شرائع
واحکام در مقام موعظت وارشاد چنانکہ در کلام نبوت وقرآن مجید واقع ست نہ ازین قبیل ست آن امرے
دیگر ست واین مقام دیگر کما لا یخفے وگاہ درین استثنا کردے مراد باستثنا درینجا ان شاء اللہ تعالے گفتن
ست واین استثنا مانع است از انعقاد یمین ولزوم حنث بر تقدیر عدم وقوع امرے کہ بران یمین یاد کردہ و
ہمچنین در مواعید وعقود وگاہ سوگند را کفارت دادے وآن کار را بکردے وبفرمود من سوگند بچیزے
نخورم وغیر آن چیز را نیکو تر بینم الا انچہ نیکوتر ست آن را بکنم وسوگند را کفارت بدہم ومزاح کردے اما در مزاح
غیر حق نگفتے چنانچہ شخصے از حضرت وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شترے التماس کرد فرمود بتو شتر بچہ بدہم
گفت یا رسول اللہ شتر بچہ بچکار من مے آید مرا شتر درکار ست فرمود آیا ہیچ شترے ہست کہ بچہ شتر نباشد وشتر
آن را نزاید وچنانچہ پیرہ زنے بحضرت وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد ودرخواست دعا کرد کہ اللہ تعالے او را
بہشت درآرد گفت ہیچ پیرہ زنے بہ بہشت نہ درآید پس آن زن غمگین شد وگفت چہ شد پیرہ زنان را کہ بہشت
نہ درآیند وگریہ رفت فرمود باوے بگوئید کہ حق تعالے میگوید انا انشاناہن انشاء فجعلناہن ابکارا عربا اترابا
حق سبحانہ زنان را بکر وجوان سازد ودر بہشت درآرد باین معنی درست ست کہ پیرہ زن در بہشت نہ درآید
وتوریہ کردے توریہ در لغت پوشیدن ست ودر سخن پوشیدن غرض ومضمر قلب واظہار خلاف آن ودر توریہ
غیر حق نگفتے چنانچہ اگر عزم جائے کردے خبر راہ جائے دیگر پرسیدے وآبہا ومراعی ومنازل آن وازین باب است
انچہ روایت کردہ اند کہ چون آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم عزیمت فتح مکہ کرد خیمہ بجانب خیبر زد تا بالفعل این خبر
شائع نشود وسر فاش نگردد ودشمن خبردار شدہ در مقام تہیہ اسباب محاربہ نیاید وامثال این توریہا در غزوہ و
جہاد بسیار کردے ومشورت کردے ومشورت دادے وبیمار پرسیدے وجنازہ را حاضر شدے ودعوت را اجابت
کردے وبا زنان بیوہ ومسکینان وضعیفان براے قضاے حاجت ایشان ہمراہ شدے وکار ایشان را کفایت کردے
واز شعرا مدح شنیدے وایشان را عطا دادے وخلعت بخشیدے مرویست کہ آن حضرت را صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم مدح ذات شریف خود لنا بیت خوش آمدے زیرا کہ آن علامت صرف ایمان ودین خالص ناشی از
محبت حق وحمد [illegible] مخفی ست ازانکہ ہرچہ مدح وے گفتند وتا قیامت خواہند گفت قطرہ است از بحرے

پس عطاے وے ایشان را بر قول حق بود واما مدح غیر او از ملوک و امرا و اہل دنیا زور و بہتان صریح است لاجرم
فرمود احثوا فی وجوہ المداحین التراب بپاشید در روے مدح گویندگان دروغ گو خاک را **فصل در تحقیق**
اخلاق آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در دویدن بپاے مسابقت فرمودہ چنانچہ
در حدیث عائشہ گذشت و باکسان مصارعت کردہ چنانکہ آوردہ اند کہ در مکہ مردے بود رکانہ نام سخت قوی و علم
کشتی را چون او کسے نمیدانست و مردم از بلاد بمصارعت وے مے آمدند و ہمہ را بر زمین مے انداخت
و ہیچ کس او را بر زمین نزدہ روزے در راہے از راہہاے مکہ با آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش آمد
آن حضرت او را دعوت اسلام کرد و گفت یا رکانہ چرا از خداے نترسی و دعوت مرا قبول نمیکنی رکانہ گفت یا محمد
ہیچ شاہدے بر صدق دعوی خود داری فرمود اگر با تو مصارعت کنم و ترا بر زمین زنم ایمان مے آری بخدا
و رسول خدا گفت نعم فرمود پس مستعد شو براے مصارعت پس بمصارعت در آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم او را بگرفت و بر زمین زد رکانہ ازین حال متعجب شد و گفت یکبار دیگر بار دیگر بر زمین زد تا سہ بار ہمچنین کرد پس
گفت رکانہ واللہ ان شانک لعجیب رواہ الحاکم فی المستدرک وابو داؤد والترمذی و نیز آوردہ اند کہ مردے
بود کہ او را ابو الاسد جمحی میگفتند بغایت زورمند و قوت ناک تا آنکہ آوردہ اند کہ بر پوست گاوے مے استاد و
جماعہ از ہر طرف آن پوست را از زیر پاے وے میکشیدند و وے از جاے خود نمی جنبید و پایش نمی لغزید
تا پوست پارہ پارہ میشد روزے آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را دعوت کرد باسلام گفت اگر با من
مصارعت کنی ایمان بتو بیارم آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بمصارعت با وے در آمد و بر زمین زد ولیکن
وے ایمان نیاورد و فی القصۃ طول کذا فی المواہب و نعل خود را بدست مبارک خود پارہ زدہ و در جامۂ خود بدست
خود رقعہ دوختہ و دلو خانۂ خویش بدست مبارک خویش رقعہ زدہ و گوسفند را بدست مبارک خود دوشیدہ و جامۂ
خویش از ہجال جانور پاک کردہ لفظ حدیث اینست وکان یفلی ثوبہ وفلی در لغت کاوش و تفتیش سپش و امثال
او ست از جامہ و گفتہ اند کہ ہرگز در جامۂ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سپش نیفتادہ و ایذا نکردہ و از بدن
شریف وے چرک بر جامہ نہ نشستہ نقلہ فی المواہب عن بعض العلماء و از امام فخر رازی نقل کردہ اند کہ گفت کہ ہرگز
بر جامہ و بدن شریف پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مگس ننشستہ و پشہ نگزیدہ ولیکن لازم تفلی وجود چیزے موذی
فی الجملہ قمل یا برغوث یا مانند آن وجواب دادہ اند ازین اشکال بآنکہ شاید کہ تفلی از چیزے باشد کہ چسپیدہ باشد
بثوب وے از جاے دیگر نہ آنکہ از بدن شریفش حادث شدہ واللہ اعلم و اہل خانہ را بنفس خویش خدمت
کردہ و در بناے مسجد باعمال و کارکنان موافقت نمودے و خشت کہ خود با اصحاب ریختہ بود و موضع معین و
معلوم ست در مدینہ مطہرہ کہ براے بناے مسجد شریف در انجا خشت ریختہ بودند بر داشتے و گاہ چنان گرسنہ شدے
کہ از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستے چہ از بستن امعا و محکم شدن و بر ہم چسپیدن آن قوتے حاصل شود کہ حرکت
بان میسر گردد و بضیافت رفتے و کسان را نزد خویش بضیافت آوردے و حجامت کردے و اجرت را بان فرمودے
و ثابت شدہ کہ حجامت میان سر مبارک کردہ و گاہ بر پشت پاے و گاہ بر اخدعین و گاہ بر کاہل و اخدعین
دو رگ ست بر دو جانب گردن و کاہل عبارت ست از مقدم ظہر یعنی میان دو شانہ و تداوی کردے

و دیگران را وقت ضرورت داغ کردے چنانچه ذکر آن بیاید و خویشتن را داغ نکردے و رقیه بیماران کردے
اما طلب رقیه برائے خویشتن نکردے و بیماران را باحتما فرمودے و بمعالجه امر کردے اما استعمال ادویه مرکبه که
در قرابادین نوشته اند و معاجین و مرکبات و امثال آن معتاد نبودے بلکه تداوی بمفردات کردے و نادراً
چیزے بآن اضافت کردے تا دفع سورت آن دارو کند و این کمال حکمت و غایت معرفت اطباست ابوخزامه
گفت یا رسول الله ارایت رقی نسترقیها و دواء نتداوی بها خبر ده مارا که این افسونها که میکنیم و این داروها که میخوریم
هل یرد من قدر الله شیأ آیا رد میکند و باز میگرداند از تقدیر آلهی چیزے را فقال هی من قدر الله پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم این افسونها و داروها نیز از تقدیر آلهی ست یعنے وے تقدیر کرده است که این دار باین دارو
و این مرض باین افسون مندفع گردد و اگر تقدیر باین رفته است مندفع میگردد و الا خیر و از تخمه و بسیار خوردن
منع فرمودے و میگفت ما ملأ آدمی وعاء شرا من بطنه پر نکرد آدمی هیچ ظرفے را بدتر از شکم خود بحسب ابن آدم
لقیمات بس ست آدمی زاد را چند لقمه معدود و صغیر یقمن صلبه که برپا دارند استخوان پشت او را برائے نماز و حرکات
ضروری فان کان لا بد فاعلا پس اگر بجد ست آدمی که پر خورد و بسیار خورد فثلث لطعامه و ثلث لشرابه و ثلث
لنفسه پس باید که شکم خود را سه حصه کند یک حصه برائے طعام و حصه دیگر برائے آب و دیگر برائے نفس و دم زدن
یعنے اگر زیاده برین کند ضرر دارد ۔ فصل در علاج امراض ۔ بدانکه مرض دو نوع ست قلبی و بدنی مرض
قلبی عبارت ست از ارتکاب ذنوب و معاصی و تراکم ظلمات آن بر قلب که حکم سموم قاتله و امراض مهلکه
دارد و دل را از صحت که ثبات و استقامت اوست مع الله بر آرد و بعد از غلبه و دوام ازاله حیات حقیقی که عبارت
از معرفت و ذوق ذکر ست کند و علاج امراض قلبی و طب روحانی مخصوص ست بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
وسلم و راه نیست بتحصیل آن مگر از جانب وے و آنچه آورده از درگاه عزت از احکام دین و ملت و مقصود بالذات
از بیان دین و شریعت معالجه قلوب و اصلاح بواطن ست از امراض و مفاسد معنوی و اما علاج بدن و طب آن
که از جانب آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمده از باب تکمیل و تتمیم و تبع و تطفل ست چه ضرر وی یسیر ست
و مضرت او زائل بخلاف ضرر امراض قلبیه که دائم و باقی ست و چون در فصول سابق علاج امراض قلبی ذکر یافت
خواست که درین چند فصل بیان علاج امراض بدنی که از قبل حضرت نبوت آمده نیز بیان کند و علاج امراض حضرت
نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بر سه نوع کردے یکے بادویه طبیعی که عبارت ست از اجزاے جمادی و نباتی
و حیوانی دوم بادویه آلهی که ادعیه و اذکار و آیات قرآنی ست سوم بادویه مرکب ازین دو قسم اما علاج بادویه
طبیعی از برائے مرض تپ که عبارت ست از حرارت غریبه که منبعث میشود از قلب بسوے اعضا و ضار ست بافعالے
که صادر ست از قواے بدنیه در بیان آن مصنف گفت اما علاج تپ را مفسر مود الحمی من فیح جهنم فابردوها
بالماء تپ از برآگندگی گرمی دوزخ ست یعنے نشانی و نمونه از دست پس سرد کنید آن را باستعمال
آب چه سرد وے نشاننده و کشنده گرمی ست و در حدیث دیگر آمده اذا حم احدکم فلیرش علیه الماء البارد ثلث لیال
من السحر چون تپ زده شود یکے از شما پس باید که ریخته شود بروے آب سرد در سه شب وقت سحر و جاے دیگر
آمده در مسند امام احمد کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم اذا حم دعا بقربة من ماء فافرغها علی راسه فاغتسل بود

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون تپ میکرد مطلبید مشکے را از آب پس میریخت آنرا بسر خود و غسل میکرد
در جامع ترمذی ثابت است اذا اصابت احدکم الحمی فانما الحمی قطعة من النار فلیطفها بالماء البارد ویستقبل
نهرا جاریا فلیستقبل جریة الماء بعد الفجر قبل طلوع الشمس ولیقل بسم الله اللهم اشف عبدک وصدق رسولک وینغمس فیه
ثلث غمسات ثلثة ایام فان برأ والا فخمس فان لم یبرأ فی خمس فسبع فان لم یبرأ فی سبع فانها لا تکاد تجاوز السبع باذن الله
فرمود چون برسد یکے را تپ وتپ نیست مگر پارهٔ از آتش پس باید که بکشد او را بآب سرد و باید که استقبال کند
و پیش آید جوے روان را باید که استقبال کند جانب روان شدن آب را بعد از فجر پیش از برآمدن آفتاب که
وقت سردی ست و باید که بگوید بسم الله خدا وندا شفا ده بندهٔ خود را و راست گو گردان پیغمبر خود را یعنی درین علاج
که او فرموده است و غوطه زند دران آب جاری سه غوطه تا سه روز اگر به شد وتپ مفارقت کرد فبها والا غوطه زند در
وقت مذکور در آب جاری پنج روز اگر در پنج روز بهتر نشود تا هفت روز این عمل بکند اگر در هفت روز هم بهتر نشد دیگر از
هفت روز نمیگذرد باذن خدا وچون درین علاج اطبائے طبیعی را استبعادے روے میدهد چه معلوم است که بعضے از
اقسام تپ را استعمال آب سرد مضرت قطعاً مصنف در رفع این استبعاد گفت که اهل حدیث را اتفاق است که این
خطاب خاص ست باهل حجاز که بلاد آن گرم ست همچون خطاب حتی لا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها ولکن شرقوا و
غربوا که در وقت نشستن در خلا فرموده و ذکر آن گذشت مخصوص ست باهل مدینه و هر که دران سمت ست وقبلهٔ ایشان
جنوبی ست وچون اکثر حمیات که ایشان را عارض شدے از نوع حمی یومی بودے که از شدت حرارت
آفتاب وامثال آن بود مانند استعمال دواے گرم یا حرکت مفرط غضب یا بیداری ونحوها علاج آن باب سرد
فرمود شربا واغتسالا وچون تعرض وبیان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مر علاج امراض بدنی را بطریق
تبع وطفیل بود در استقصا وتعمیم انواع آن کوشید هم بآن نوع که غالب الوقوع دران دیار بود اقتصار فرمود
والله اعلم **فصل** در علاج استطلاق بطن استطلاق بطن را چون از کثرت ماده بودے علاج بتقویت
اطلاق کردے چنانچه در صحیحین ست ان رجلا اتی النبی صلی الله علیه وآله وسلم فقال ان اخی یشتکی بطنه او استطلق بطنه
فقال اسقه عسلا فذهب ثم رجع فقال قد سقیته فلم یغن عنه شیئا وفی لفظ فلم یزده الا استطلاقا مرتین او ثلاثا کل ذلک
یقول له اسقه عسلا فقال له فی الثالثة او الرابعة صدق الله وکذب بطن اخیک وفی صحیح مسلم ان اخی عرب بطنه
اے فسد هضمه ومعدته مردے بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت برادر شکم روان ست
علاج آن التماس دارم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بیاشامان او را عسل آن مرد برفت وباز آمد وگفت
بیاشامانیدم او را عسل هیچ فائده نکرد بلکه زیاده شد روان شدن شکم دو بار شد این وقعه یا سه بار شک
راوی ست و هر بار امر باشامیدن عسل میکرد و در بار سوم یا چهارم فرمود راست گفته است خداے تعالی یعنے که
عسل را شفاے امراض ساخته بقول خود فیه شفاء للناس یا راست گفته است درانکه وحی کرده بمن که علاج
استطلاق بطن وے در آشامیدن عسل ست وگفته اند که اینمعنی بهتر ست زیرا که آیت دلالت ندارد بران که
عسل شفاے هر مرض ست و دروغ میگوید شکم برادر تو که قبول شفا نمیکند و عرب استعمال کذب در موضع خطا کنند
چنانکه کذب سمعک و دروغ گفت گوش تو یعنے خطا کرد در یافت حقیقت آنچه شنید پس معنی کذب بطنه یعنے

صلاحیت قبول شفا نکرد وخطا کرد ازان وامام فخر الدین رازی گفته که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنور وحی
دریافت که نفع عسل در استطلاق بطن وے آخر ظاهر شدنی ست وچون درحال ظاهر نشد گویا گفت شکم یا صاحب
شکم که او را نفعے نیست دروغ گفت ازینجهت اطلاق کذب بران کرد ومرد در تکرار امر با شامیدن عسل نکته لطیف ست
چه دوا مے باید که آنرا مقدارے وکمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر ازان قاصر آید بکلی مرض را زائل نکند واگر ازان
زیاده آید قوے را ساقط کند ومرض را زیاده کند وچون در هر نوبتے چندان عسل نداد که مقاوم مرض شدے
لاجرم اطلاق زیاده میشد وامر باعادهٔ شرب عسل میفرمود تا بحد خویش رسید لاجرم فرمود صدق الله وکذب بطن
اخیک وکذب بطن اخیک عبارت است از کثرت مادهٔ فاسده وچون در آخر آن قدر داد که در اخراج ماده و
دفع مرض وے کافی ووافی گردد نفع آن ظاهر شد چنانکه در آخر حدیث صحیحین آمده بران وجه که در مشکوة وغیره آورده است
فبرأ یعنی پس از ان به شد شکم وے وعجب که مصنف این روایت را نیاورد بدانکه طب نبوی لطب طبا النسبت ندارد چه طب
نبوی متیقن النجح ست قطعاً چه صادر شده از وحی الٰهی ومشکوة نبوی وکمال عقل واما طب غیر وے غالباً ماخوذ ست از حدس
وظن وتجربه که منشاے خطر ست وهر کس که بطب نبوی منتفع نشود یقین باید دانست که از نقص ایمان وے ست وهر که آنرا بقبول
صدق تلقی بکند وباعتقاد پاک فرا گیرد البته بآن منتفع شود ولهذا کذب بطن او را بعض بر عدم صدق نیت خلاص اعتقاد وے
حمل کرده اند چنانکه قرآن کریم که شفاے صدور وقلوب ست هر که آنرا باخلاص وقبول تلقی نکند زیاده مرض ووبال وے شود وبدانچه مذکور
شد ظاهر گشت بطلان اعتراض ملاحده که گویند عسل مسهل ست پس وصف وے براے دفع اسهال چگونه توان کرد وندانند این
جاهلان که یک علت وجوه واسباب دارد واسهال گاهے ناشی از بدهضمی وبقاے مواد فاسده در معده گردد علاجش
زیاده تر استطلاق بطن که موجب بر دفع واخراج آن مواد گردد نبود وتناول عسل خصوصاً ممزوج بآب گرم بغایت
نافع ست آن را

فائده

فصل در علاج طاعون و وبا

در قاموس در فصل طا وباب نون میگوید الطاعون الوباء ودر باب
همزه وفصل واو مے آرد الوباء الطاعون او کل مرض عام ودر نهایه گفته طاعون مرض عام ووبائے که از فساد
هوا خیزد وسبب فساد امزجه وابدان گردد وقاضی ابوبکر بن العربی گفته که طاعون وجع غالب که اطفاے روح کند
وتسمیه وے بطاعون بجهت عموم اصابت وسرعت قتل اوست وقاضی عیاض گفته طاعون قروحے که در جسد برآید
یعنی دعام گردد وهلاک کند تشبیه کرده اند او را بالطعن رمح در اهلاک ونووی در تهذیب گفته که طاعون بثر یعنی قروح
صغیر که از جهت حرارت از بدن برآید وورم مولم در غایت ایلام با سوزش ولهب وسیاه گرداند ما حول خود را وسرخ
وسبز نیز سازد وبا وے خفقان وقے بود وغالب در گلو ونغل برآید وگاهے در دست وانگشتان وسائر جسد نیز
حادث گردد وابو علی بن سینا گفته که طاعون مادهٔ سمیه است که پیدا مے آرد ورم کشنده را واکثر حادث گردد زیر بغلها
وپس گوشها وسبب آن دم ردی ست که مستحیل میشود بجوهر سمی که فاسد میگرداند عضو را وحادث میگرداند قلب را
کیفیت ردیه وپیدا میگرداند وے غشی وخفقان وقبول نمیکنند آن را از اعضا مگر آنچه ضعیف ست بالطبع وردی ترین
وے چیزے ست که واقع میشود در اعضاے رئیسه واسود از وے مهلک تر ست وکمتر ست در وے سلامت و
احمر وے نزدیک تر ست بسلامت بعد از وے اصفر وطاعون بسیار پیدا میشود نزد وبا ازینجهت اطلاق کرده شده اسم یکے
بر دیگرے وحقیقت وبا فساد جوهر هوائیست که ماده روح ست وحقیقت طاعون ورمے ست که ناشی میشود

از هیجان دم و انصباب وے بعضو و افساد او مر آن را و امراض دیگر که عام ست و ناشی ست از فساد هوا اطلاق طاعون بر آنها بطریق مجاز ست بعلاقۂ عموم مرض و کثرت موت کذا فی المواهب اللدنیه و نیز میگویند که دلیل بر آنکه طاعون مغایر وباست آنست که طاعون در بنیاد مدینۂ رسول صلے اللہ علیه وآله وسلم را و در احادیث نسبت آن باین مکان شریف واقع نشده و حال آنکه نسبت وبا بوے وقوع یافته و بعض تفسیر کرده اند طاعون را بموت کثیر ولیکن پوشیده نماند که مراد اینجا بطاعون مرگ عام ست که آن را وبا خوانند بهر سبب که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت نبوی صلے اللہ علیه وآله وسلم سفر مود الطاعون رجز ارسل علے طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذابی ست که فرستاده شده است بر گروهے از بنی اسرائیل و آن گروهے ست که امر کرده شده بودند بدخول باب سجدا و مخالفت کردند و فرستاده شد بر ایشان طاعون و مردند از ایشان در ساعت بیست و چهار هزار کس وعلی من کان قبلکم و مخصوص به بنی اسرائیل نیست بلکه بر بعض امم دیگر نیز فرستاده شده فاذا سمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه پس چون بشنوید شما طاعون و وبا را در زمینے و شهرے در نیائید آن زمین را و اذا وقع بارض و انتم فیها فلا تخرجوا منها فرارا منه و چون واقع شود در جائے و شما در آنجا باشید بیرون نیائید از آنجا از جهت گریختن از آن بلا بخاری و مسلم و موطا و ابو داود از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المومنین عمر بجانب شام و در راه شنید که در شام وبائے واقع شده پس طلبید مرا و گفت بخوان برائے من مهاجرین اولین را چون آمدند مشاورت کرد با ایشان و گفت در شام وبائے واقع شده شما چه میگوئید آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف کردند بعض گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی برگشتن مناسب نبود و بعض گفتند با تو اصحاب رسول اللہ و مردم دیگر اند اقدام بر بلاد وبا نیکو نباشد پس از آن با انصار مشاورت کرد ایشان نیز اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت قریش را که از مهاجرین فتح اند خواند با ایشان نیز مشاورت کرد ایشان همه باتفاق گفتند که رجوع باید کرد و اقدام بر وبا درست نیست عمر بر قول ایشان قرار داد درین میان ابو عبیده بن الجراح بود و گفت از قدر خدا میگریزی عمر گفت اگر غیر تو کسے این سخن میگفت میگفتم بوے چیزے اے ابا عبیده از قدر خدا میگریزم بقدر خدا عبد الرحمن بن عوف حاضر نبود چون آمد گفت نزد من علمے ست درین باب از رسول صلے اللہ علیه وآله وسلم که فرمود اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه الحدیث پس حمد گفت عمر مر خدا را و برگشت و در حدیثے دیگر ثابت ست الطاعون شهادة لکل مسلم طاعون سبب شهادت ست مر هر مسلمان را یعنے اگر طاعون در جائے پیدا گردد و کسے صبر کند بران و راضی گردد بقضائے الٰهی اگر بمیرد شهید بمیرد و در حدیث دیگر آمده الطاعون وخز الجن وخز طعن غیر نافذ را گویند. و این امریست که جز بخبر شارع نتوان دانست و عقل را بدریافت آن راه نیست و لهذا اطبا آن را ذکر نکرده اند و آنچه اطبا گفته اند که آن ضربے یا ورمے ست یا قروحے ست چنین و چنان در واقع اثر هیجان وخز طعن جن ست که محسوس میگردد و دلیل بر معنے آنست که گاهے پیدا میگردد در بلادے که اصح ست هوائے او و اطیب ست مائے وے و نیز اگر سبب فساد هوا بودے بایستے که هرگز از روے زمین منقطع نگشتے چه در هیچ زمانے بعض بلاد از فساد خالی نبود و گاه جماعه را عارض شود که مزاج آنها صحیح ست از دیگران و نیز اگر بجهت فساد هوا بودے تمام بدن را در گرفتے و وے مختص بود بموضعے از بدن و بالجمله حدوث آن در تحت ضابطه و قیاس در نیاید و اگر بجهت فساد هوا بودے آن را ضابطه و قیاسے بودے کذا قیل و انها قرائن و

امارات ست بر استبعاد وجود وے از فساد ہوا وانحصار وے دران نہ دلائل قطعیہ براہین واصل دلیل خبر مخبر صادق
ست اگر بحسب روایت بصحت رسد بعد از صحت آن احتیاج بدلیلے نباشد وہیچ چیز معارض آن نشود ودر روایت
دیگر الطاعون دعوۃ نبی وجود طاعون درحق قومے بدعاے پیغمبر اوست کہ دعا کرد تا حق تعالے عذابے را بر ایشان
نفرستد عموماً یا خصوصاً واین حدیث منافی نیست آن را کہ حدوث آن بفساد ہوا بود ویا بطعن جن کما لا یخفے ودرین
حدیث کہ نہی فرمود از درآمدن در شہرے کہ درو وبا باشد واز بیرون رفتن ازانجا اشارت ست بہ تحرز وپرہیز تمام از وبا
زیراکہ درآمدن در محل وبا تعرض ست مر بلا را والقاے نفس ست در تہلکہ واین مخالف شریعت ست ومنافی
عقل ودر حدیث دیگر ثابت شدہ ان من القرف التلف بدرستیکہ پیدا میگردد از قرف تلف یعنی قرف سبب
تلف والقاے نفس در تہلکہ است وقرف مدانات مرض ومقارنت وباست پس درین نہی تمام امر ست بحذر و
حمیت ونہی ست از تعرض اسباب تلف واما نہی از خروج از محلے کہ وبا درآمدہ باشد. دران دو معنی بیان کردہ اندیکے
حمل نفس بر توکل واعتماد کلی برحق تعالے وصبر بر قضا ورضا بآن ومعنی دوم آنکہ اطبا میگویند واجب ست بر ہرکہ
خواہد کہ از وبا احتراز کند تقلیل غذا واخراج رطوبات فضلیہ از بدن بتدبیر لطیف در مواہب این کلام را نقل کردہ
وبجاے لفظ لطیف مجفف آوردہ واین مناسب تر ست بمقام واز ریاضت وحمام پرہیز کند تا فضلات ردیہ
کہ در قعر بدن کامن ست یعنے پوشیدہ منبعث نگردد وواجب باشد کہ سکون وآسایش وآرام را اختیار کند
تا از ہیجان اخلاط سالم ماند وشک نیست کہ خروج از ارض وبا وسفر بارض دیگر غالباً بحرکت سخت ممکن شود وضرر
آن ظاہر ست وباین وجہ ظاہر شد کہ نہی از خروج از جائے کہ در وے وبا باشد مقصود ازان علاج علت وبا ست
ودرست آمد ذکر آن در فصل علاج طاعون ووبا کہ مصنف گفتہ وچنانکہ علاج جسمانی بدنی مفہوم شد علاج
روحانی قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل وصبر ورضا فسبحان اللہ ما اتم کلام النبوۃ واجملہ واکملہ وبعضے از
علما در نہی از خروج حکمتہاے دیگر نیز ذکر کردہ اند یکے آنکہ طاعون ووبا در غالب احوال عام میباشد در بلدے
کہ واقع شود شامل مر عامہ اہل آن را پس چون واقع شد ظاہر آنست کہ بسبب آن در نفوس تمامہ اہل آن بلد راہ
یافتہ ومداخلت نمودہ است پس فرار وبیرون آمدن ازان بیفائدہ بود بوجہ وجود مفسدت وعلت چون متیقن شد وانفکاک
ازان غیر متوقع احتراز وفرار عبث باشد ولائق بحال عاقل نبود ودیگر آنکہ اگر مردم ہمہ بر خروج وفرار متوارد ومتوافق
شوند آنکہ عاجز بود بمرض مذکور یا بغیر آن ضائع وخراب گردد بجہت فقد کسے کہ تعہد وتفقد حال وے کند در حیات
وبعد از ممات ونیز اگر خروج مشروع بودے ومردم باعتماد مشروعیت وبرآمدن باکے ومبالاتے نداشتندے
بے باک وبے اندیشہ برآمدندے وموجب کسر قلوب ضعفا وبیدلی ایشان گشتے وہمین حکمت ست در ورود
وعید بر فرار از زحف یعنے گریختن از معرکہ جنگ کفار کہ باعث کسر قلب آنانکہ ثابت ماندہ اند وادخال رعب
برایشان گردد ودیگر آنکہ بیرون آیندہ وگریزندہ خواہد گفت اگر من آنجا بودمے ومقیم ماندمے مبتلا شدمے ببلا
وآنکہ بیرون نیامدہ ونگریختہ گوید اگر بیرون آمدمے سلامت ماندمے ازین بلا پس ہر دو در ورطہ لیت افتادے
کہ ازان منع کردہ اند ونیز نظر بحقیقت گریختن از بلا سودمند نبود وہرچہ واقع شدنی ست البتہ واقع شود وہر کس را
اجل معین ست قولہ تعالے اینما تکونوا یدرککم الموت الآیۃ اگر شارع این گریختن را سبب میساخت وبآن اذن میکرد

میگرتیم و چون نهی ازان کرد جز صبر و رضا چاره نبود و بالله التوفیق کذا فی المواهب اللدنیه **فصل در استسقا**
بدان که استسقا مرض مادی ست که سبب وے مادهٔ غریبه است بارده که تخلل میشود اعضا را پس بلند مے شود و می آید
بر اعضا یا همه اعضاے ظاهره یا مواضع خالیه که در وے تدبیر غذا و اخلاط ست و آن فضاے
جوف ست و استسقا بر سه نوع ست زقی و لحمی و طبلی زقی استسقائے ست که میریزد در وے
مائیه بمواضع مذکوره و مجتمع میشود در بطن اسفل ماده مائیه ردیه و تسمیه وے بزقی از جهت تشبیه بطن صاحب او ست
بمشک پر آب و لهذا احساس کرده مے شود خضخضهٔ آب نزد حرکت و انتقال از جائے بجائے دیگر و لحمی استسقائے
است که پراگنده مے شود در وے آب یا خون یا مادهٔ بلغمیه بجمیع اعضا و محتبس میگردد در خلال لحم پس بالا می آید
لحم و بلند میگردد و وجه تسمیهٔ وے بلحمی بجهت ازدیاد لحم صاحب او ست بحسب ظاهر بخلاف فربهی که در وے
ازدیاد است بحسب حقیقت و طبلی استسقائے ست که پراگنده میشود در وے مادهٔ ریحیه در مواضع مذکوره
و محتقن میگردد دران و منتفخ میگردد در وے بطن بمادهٔ ریحیه با شیئے از رطوبت و وجه تسمیهٔ او بطبلی بجهت تشبیه
بطن ست بطبل و لهذا شنیده مے شود نزد قرع بطن مثل آواز طبل حضرت نبوی صلے الله علیه و آله و سلم علاج آن
بالبان و ابوال شتر میفرمود در صحیحین آمده که رهطی از قبیله عکل و عرینه بمدینه آمدند و هواے مدینه ایشان را
مخالف آمد پس مستسقی شدند پیش رسول الله صلے الله علیه و آله و سلم آمدند و شکایت کردند و گفتند انا اجتوینا
المدینة فعظمت بطوننا و ارتهشت اعضاؤنا بدرستیکه ما ناسازگار یافتیم هواے مدینه را و بیمار ساخت ما را
و کلان شد و آماسید شکمهاے ما و مضطرب و سست شد اعضاے ما و ارتهشت بشین و سین هر دو آمده فرمود لو خرجتم
الی ابل الصدقة فشربتم من ابوالها و البانها اگر بیرون آئید و بروید بسوے شتران صدقه و زکوة پس بیاشامید
از بول و شیر آنها نفع کند شما را و درینجا اختلاف ست نزد امام ابی یوسف حلال ست شرب بول ما یؤکل لحمه از جهت
تداوی نه غیر تداوی و این قصه دلیل ست بران و نزد امام محمد حلال ست مطلقاً زیراکه شفا در حرام نبود چنانکه
احادیث صحیحه درین باب آمده و چون ثابت شد دران شفا ثابت شد که حلال ست و امام ابو حنیفه گوید
که حرام ست مطلقاً چه براے تداوی و چه براے غیر تداوی لقوله صلے الله علیه و آله و سلم استنزهوا من البول
و اذن بشرب آن در قصهٔ عرنیین مخصوص بایشان ست و تحقیق این در کتب اصول فقه کرده اند ففعلوا فلما
صحوا عمدوا الے الرعاة فقتلوهم و استاقوا الابل و حاربوا الله و رسوله پس عمل کردند آن جماعه بفرموده آنحضرت
صلے الله علیه و آله و سلم و صحت یافتند و چون صحت یافتند قصد کردند چرانندگان آن شتران را و کشتند ایشان را
و بردند شتران را و محاربه کردند خدا و رسول خدا را یعنی راه زنی کردند فبعث رسول الله صلے الله علیه و آله و سلم
فی آثارهم فاخذوا فقطع ایدیهم و ارجلهم و سمل اعینهم و القاهم فی الشمس حتے ماتوا پس بفرستاد آن حضرت صلے الله
علیه و اله و سلم مردم را در پے ایشان و گرفتار شدند و حکم کرد به بریدن دستها و پایهاے ایشان و بر آوردن چشمهاے
ایشان بمیل گرم یا بنجا و انداختن ایشان را در آفتاب تا جان دادند و گفته اند که ایشان نیز بچرانندگان شتران همچنین
کرده بودند بقصاص آن بایشان نیز همچنین کرد و بعض گفته اند که این پیش از نزول حدود بود و بعد از نزول
آن نهی کرد از مثله و محققان اطبا را اتفاق است که لبن لقاح بکسر لام جمع لقوح ناقه شیر دار-

قریب العهد بنتاج و بول جمال بکسر جیم جمع جمل شتر از ادویه معتبره است درین مرض در شرح موجز میگوید که لبن لقاح اعرابیه که میچرد شیح و قیصوم را خصوصاً وقتیکه استعمال کنند آنرا در عوض غذا و آب نافع است درین مرض جدا و بتحقیق افتاده جماعه ازین بیماران در بلاد عرب و مضطرب شدند بدان و صحت یافتند از آن و همچنین ابوال ابل و معز اعرابیه انتهی و گفته اند که در لبن لقاح جلا و تلیین و ادرار است و تلطیف و تفتیح شده است خصوصاً وقتیکه اکثر رعی وے شیح و قیصوم و بابونج و اقحوان و اذخر باشد و غیر آن از ادویه که نافع است در استسقا خصوصاً وقتیکه استعمال کرده شود بحرارت وے که برون آید از پستان و بول فصیل بهمان حرارت که بیرون مے آید از درون زیرا که این بول زیاده میکند ملوحت لبن را و تقطیع میکند فضول را و زیاده میکند اطلاق بطن را

فصل در علاج جراحات بحصیر سوخته اشارت میفرمود

و در روز احد چون روے مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مجروح شد

بجهت آنکه اسپ آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم بلغزید و در گوے بیفتاد پس میخ خود در رخساره مبارک بخلید و مضبوط شد حتے که صحابی بدندان خود آن میخ را برآورد تا چند دندان آن صحابی از بیخ برآمد فاطمه رضی الله عنها خون را مے شست و امیر المومنین علی آب مے ریخت و خون منقطع نمے شد فاطمه باشارت آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم پاره از حصیر برداشت و بسوخت تا خاکستر شد و آن خاکستر را بر جراحت نهاد در حال خون باز ایستاد و آن حصیر از بردے بود و در ان بلاد بیشتر حصیر از بردے بود خاکستر بردے را قوت تمام ست در بستن خون فی القاموس البردے نبت معروف و در حاشیه کتاب از مهذب نوشته البردے ذو خسر

فصل در فوائد عسل و محجم و داغ کردن

مے فرمود که شفا در سه چیز ست شربتے از عسل و بریدن محجم و داغ کردن بآتش محجم آلتے از حدید که بوے حجامت کنند و لفظ حدیث شرطه محجم و شرطه بر وزن ضربه زدن بمشرط یعنی نیشتر بر موضع حجامت تا بیرون آید از وے خون و مصنف تعبیر کرد از ان به بریدن محجم اما من امت خود را نهی میکنم از داغ کردن بآتش بعض گفته اند که نهی تنزیه است چه مشهور آنست که وے حسم ماده در دمیکند و نهی کرد تا اعتقاد نکنند تاثیر و استقلال آنرا و اگر بکنند و امید شفا از جناب حق دارند جائز ست و بعض گفته اند نهی از داغ در موضع خطر و تردد است علما میگویند این حدیث اشارت ست بمعالجه جمیع امراض مادے چه امراض مادی یا دموی ست یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی اگر دموی است علاج آن باخراج خون ست و اگر آن سه قسم دیگر ست علاج آن باسهال ست پس بعسل تنبیه کرد بر مسهلات و بمحجم بر فصد و حجامت اشارت کرد با آنکه بریدن محجم اینجا شامل فصد و حجامت هر دو ست و تنبیه است بر آنکه اخراج دم کنند مطلقاً چنانچه ذکر عسل بر مطلق مسهل ست تا هر دو اشارت شود بمعالجه جمیع امراض و در انچه بیاید از احادیث بر فضیلت حجامت مقابل فصد اراده نموده و تنبیه کرد بداغ کردن بآتش بر حالتیکه طبیب از معالجه عاجز آید و درماند و آخر الدوا الکے زیرا که مستند رفع میشود بوے خلط باغی و متحسم میگردد ماده وے و چون ابوطیبه که غلام حجام بود او را حجامت کرد اجرت وے دو صاع طعام فرمود و ازینجا معلوم شد که عمل حجامت مشروع و حلال است چه اعطاے اجرت بر عمل حرام

جائز نباشد و سادات یعنی خواجہا وے را گفت تا از خراج وے کہ بر وے نہادہ بودند چنانچہ در عرب رسم است کہ خواجہا بر غلامان خراجے و وظیفہ معین بنہند و قرار دہند تا اینقدر بایشان پیدا کردہ بدہند و باقی صرف معیشت خود کنند چیزے کم کنند پس چنان کردند. و این نشان رضا و خوشحالی آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ست از عمل وے کہ از خواجہاے وے تخفیف و مساہلہ درخواست کرد وے فرمود خیر ما تداویتم بہ الحجامۃ بہترین چیزے کہ دوا کنید شما بدان چیز حجامت ست یعنی براے امراض دموی چنانچہ مصنف گفت و پیغمبر مود در شب اسرا بہیچ گروہ از ملائکہ نگذشتم الا گفتند یا محمد مر امتک بالحجامۃ امر کن امت خود را بحجامت روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود ترمذی و ابن ماجہ و ترمذی گفت ہذا حدیث حسن غریب و سبب فضیلت حجامت آنست کہ حجامت خون را از نواحی جلد استخراج میکند و مجموع اطبا قائل اند بآنکہ در بلاد گرم حجامت افضل است از فصد چہ خون ایشان رقیق ست و نجتہ و بر سطح بدن مے آید و حجامت بیرون مے آید نہ بفصد و فصد اعماق بدن را نافع است و بہ بلاد باردہ مناسب و در صحیحین ست کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یحتجم ثلاثا واحدۃ علے کاہلہ و اثنتین علے الاخدعین یعنی حجامت میکرد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سہ حجامت یعنی در سہ موضع یک حجامت میان دو شانہ و دو حجامت بر دو رگے کہ بر دو جانب گردن اند و در جامع الاصول از حدیث صحیحین و ابی داؤد و ترمذی باین لفظ آوردہ کہ بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حجامت میکرد در اخدعین و کاہل و فی الصحیحین انہ احتجم وہو محرم فی راسہ بصداع کان بہ و در حدیث صحیح آمدہ کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حجامت کرد در حالت احرام در سر خود از جہت صداعے کہ در سر داشت و در روایتے از جہت شقیقہ کہ داشت و شقیقہ صداعے کہ در یک جانب سر بود و در نفع حجامت براے درد سر احادیث آمدہ و اسباب صداع ارتفاع ابخرہ یا اخلاط حارہ یا باردہ است بجانب دماغ اگر منفذے نیافت کہ از ان بدر رود حادث گردد صداع پس اگر مائل شد بیک جانب شقیقہ بود و اگر تمامہ سر را در گیرد آنرا دار البیضہ گویند بجہت تشبیہ سر ببیضہ سلاح کہ آنرا بیضہ خوانند و گاہے بجہت بعض حرکات نیز حادث گردد مثل جماع و استفراغ و سہر و کثرت کلام و گاہے از اعراض نفسانیہ مثل ہم و حزن و جوع نیز حادث گردد و گاہے بجہت حدوث ضربہ در راس یا ورم دماغ یا بر داشتن بار گران کہ زیر کند سر را یا گرم کردن و یا سرد کردن خارج از اعتدال بود و غالبا نفع حجامت در بعضے ازین اقسام خواہد بود و در تاریخ بخاری و سنن ابو داؤد آوردہ اند کہ شکایت نمیکرد ہیچ یکے درد سر را نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مگر آنکہ میفرمود بحجامت و تواند کہ مخصوص بآن بلاد بود واللہ اعلم و در سنن ابن ماجہ مروی ست کہ جبرئیل آمد و فرمود بحجامت اخدعین و کاہل و اطبا گفتہ اند کہ حجامت بر اخدعین نافع ست از امراض راس و وجہ و اذنین و عینین و دندان و بینی و در سنن ابی داؤد ست انہ احتجم فی ورکہ من وثی کان بہ حجامت کرد در سرین مبارک از جہت وثی کہ دران داشت و وثی بفتح واو و سکون مثلثہ کوفتہ شدن بدن ست از سقطہ یا ضربہ کوفتنی کہ بحلع دست نرسد

فصل در بیان داغ کردن

ہر چند داغ کردن دوست نمیداشت و امت را نہی میکرد ازان اما در وقت ضرورت داغ فرمودے کردن یکبار طبیبے را فرستاد تا ابی ابن کعب رضی اللہ عنہ را رگ برید

و داغ کرد و چون سعد بن معاذ زخم خورد و بر اکحل آنرا داغ فرمود ورم کرد بار دیگر داغ فرمود اکحل رگیست در
وسط ذراع غالب ست فصد وے وا ورا عرق حیات نام ست در دست و در ہر عضوے از وے شعبہ است
و در فخذ مسمے بنساست و ورید باکحل و در پشت بابہر و اسعد بن زرارہ را داغ فرمود از مرض شوکہ و شوکہ سرخے
ست قوی کہ بر روے پیشانی مستولی شود و در قاموس ہی حمرۃ تعلو الجسد و جابر را داغ کرد در اکحل
این مجموع احادیث صحیح ست و پیش ازین بیان کردیم کہ نہی کرواست راز داغ کردن پس میان این نہی
و فعل تعارض و تناقض بود جواب آنست کہ احادیث داغ بر چہار نوع ست بعض دال ست بر فعل آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم داغ را بر بعض اصحاب و بعض دال ست بر عدم محبت آن و بعض دال ست بر ثنا و
مدح ترک آن و بعض مشتمل ست بر نہی ازان اما فعل دلالت بر جواز میکند و عدم محبت دلالت بر منع نمیکند
و اما ثنا و مدح بر ترک آن را دال ست بر افضلیت و اولویت ترک و اما نہی ازان محمول ست بر آنکہ بر سبیل اختیار
بود بے باعثہ ضروری از مرض و مانند آن یا محمول بر آنکہ ہر چند مرض بود ولیکن احتیاج بآن نبود و بعلاجے
دیگر دفع آن ممکن و میسر باشد اما فعل اگر از خوف حدوث مرض بود یا از جہت برء مرض روا بود پس
میان احادیث تعارضے نبود بدانکہ داغ کردن از علاجات طبیہ است کہ استعمال کردہ مے شود آن را در خلط
باغی کہ منحسم و منقطع نمے شود مادہ او مگر بدان و احادیث و اخبار در باب کی مختلف آمدہ بعض دال بر جواز
چنانکہ بعضے از صحابہ عظام را بدان فرمودہ و مصنف آن را ذکر کردہ و از انس رض نیز آمدہ کہ گفت داغ کرد مرا ابو طلحہ
در زمان آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و در موطا از ابن عمر آوردہ کہ وے داغ کردہ از لقوہ و رقیہ کردہ
از عقرب و بعض دال بر نہی ازان و مسلم از عمران بن الحصین آوردہ کہ گفت می شنیدم من سلام ملائکہ را چون
داغ کردم ازان محجوب شدم پس توبہ کردم ازان و رجوع کرد آن حالت کہ داشتم و ترمذی و ابو داؤد ہم از
عمران بن الحصین رض آوردہ کہ گفت نہی میکرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از داغ کردن پس مبتلا شدیم
و داغ کردیم پس نیافتیم فلاح و نجاح و گفتہ اند کہ فرمودن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بداغ نزد فساد
جراحت و قطع عضو بود و برء و صحت در انجا متیقن و نہی بجہت آنکہ در وے الم شدید و خطر عظیم ست و لہذا در زبان عرب
و امثال ایشان شائع شدہ کہ آخر الدواء الکے پس نہی ازان محمول بر کراہت و ترک اولی و افضل باشد و نیز
مردم داغ کردن را در حصول شفا عظیم مے پنداشتند و بدان جزم میکردند و غایت اعتماد و اتکال بران
داشتند و میگفتند کہ اگر آن را نکنند عضو فاسد گردد و بہلاک و موت انجامد پس نہی کرد ازان تا در ورطہ شرک
خفی در نمانند و از دائرہ توکل و اعتماد بر فعل فاعل مختار جل جلالہ بیرون نیایند و ہمچنین ست حال در سائر ادویہ
و علاجات اگر اعتقاد جزم کنند و شفا را مستند بدان دانند و آن را مؤثر پندارند حرام ست بلا شبہہ و لہذا
در حدیث مدح آن جماعہ کہ افسون نخوانند و داغ ننہند و توکل بر پروردگار خود کنند واقع شدہ و نیز گفتہ اند
کہ داغ کردن از اسباب وہمیہ است کہ مباشرت آن قادح ست در توکل بخلاف معالجہ بادویہ دیگر کہ ظنی
است و اگر انجا نیز ظن غالب ببرء حاصل شود جائز ست و در فتح الباری میگوید در ہیچ حدیثے صحیح نیافتیم
کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خود را داغ کردہ باشد و بعض توہم کردہ اند کہ وے صلے اللہ

علیه واله وسلم داغ کرد بر جراحتے که او را روز احد رسید ومیگوید که این خبر صحیح نیست وصحیح آنست که فاطمه
حصیر پاره راسوخت وبر جراحت نهاده این نه داخل داغ متعارف ست که ازان نهی آمده چنانکه گذشت وبالجمله
مختار آنست که داغ کردن وسوختن عضو مکروه است کراهت تحریمی مگر نزد غالب ظن بقول طبیب حاذق والله اعلم

فصل در علاج عرق النسا

بکسر عین وبفتح نون نام رگے ست که ممتد میشود از مفصل ورک
ومنتهی میشود تا آخر قدم ورلے پاشنه وسابقاً معلوم شد که همان یک رگ ست که در دست اکحل نام دارد
ودر ران نسا ولیکن انجا عرق النسا گویند باضافت عرق بسوے وے ودرانجا عرق الاکحل نیامده بلکه اکحل
گویند بے اضافت وگویند که تسمیه این رگ بنسا بجهت آنست که الم وے نسیان ماسوی می آرد وشخص را بهم
بوے مشغول میدارد والآن عرق النسا نام وجعے ست که درین رگ پیدا میشود وابتدا میکند غالباً از ورک
وفرود مے آید تا رکبه وگاہے تا پاشنه وگاہے تا انگشتان پاے ودراز میگردد بطول زمان وکثرت ماده وعان
ابدع موذی ست بعرج انس گفت پیغمبر صلے الله علیه واله وسلم فرمود دواء عرق النساء الیة شاة اعرابیة
تذاب ثم تجزء ثلثة اجزاء ثم تشرب علی الریق فی کل یوم جزء دواے این درد دنبه گوسفند اعرابی ست که گداخته شود
سه حصه ساخته وآشامیده شود هر روز یک حصه ازان بناشتا چون این مرض از ماده غلیظ لزج حادث میشود یا از یبس مزاج
ومحتاج ست بانضاج وتلیین یعنی به پخته کردن ماده ونرم ساختن آن تا پخته ونرم شده بریزد وتحلیل رفته بدر رود
ودر دنبه گوسپند این دو خاصیت موجود که انضاج واخراج است بآن علاج فرمود ودر مواهب میگوید که این علاج
مخصوص ست بعرب واهل حجاز وهر که مجاور ایشان ست وانفع علاجات ست بنسبت بایشان وگوسفند اعرابی
تخصیص فرمود زیرا که احود والطف ست وخاصیت مراعی که همه شیح وقیصوم ونباتات لطیف ست در وے حاصل
یعنی گوسفند اعرابی چون این نباتات را میچرد که گرم اند ولطیف وخاصیت آن در جمیع اجزاے وے خصوصاً
در الیه که نرم ولطیف ست حاصل ست لابد نافع تر وسود مند تر ست

فصل در علاج خشکی مزاج

خشکی مزاج را که ازان تعبیر بیبس طبیعت نیز کرده اند معالجه بتلیین فرموده واز براے تلیین سنا را اختیار
کردے از اسماء بنت عمیس پرسید بما کنت تستمشین قالت بالشبرم قال حار جار ثم قالت استمشیت بالسنا فقال
لو کان شیء یشفی من الموت کان السنا یعنی آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم از اسماء پرسید اسهال طبع بچه میکردی
وتمشے دارو وے را گویند که اسهال طبع کند وشکم راند گفت بشبرم بضم شین وسکون با وضم را وآن گیاہے ست معروف
بحجاز که پوست بیخ آنرا بکار میدارند فرمود بغایت گرم ست در درجه رابع واطبا منع کرده اند از استعمال وے از جهت
افراط وفرط اسهال وے حار جار اول بحا ودوم بجیم واین لفظ حار جار از باب اتباع است که لفظے مهمل را بعد
لفظ موضوع که متناسب باشند بیارند وبراے مبالغه گویند مثل حسن بسن دگر بار اسما گفت بسنا دوا
کردم فرمود اگر چیزے بودے که مرگ را شفا دادے سنا بودے وسنا بفتح سین مهمله نبت حجازی است
افضل وے مکی ست ووے دواے شریف ست که اصلا در وے بیم ضرر و خافه نیست وقریب است
باعتدال وحار ست در درجه اولی اسهال میکند صفرا وسودا وبلغم را وتقویت میکند جرم قلب را ولذا خاصیت ہاے اوست
در وسواس سوداوی وسیفر مود علیکم بالسنا والسنوت فان فیهما شفاء من کل داء الا السام لازم گیرید باستعمال سنا

وسنوت بفتح سین وضم نون در آخر تاے فوقانیہ زیراکہ درین دو شفاء است از ہر درد مگر موت ودر تفسیر سنوت ہشت
قول ست اول عسل ست دوم رب ست بضم را وتشدید باے مفتوحہ در سبے روغن کہ از عکہ روغن بیرون
مے آرند آمیختہ بروغن عکہ بضم عین وتشدید کاف مفتوحہ آوند روغن خرد تر از قربہ سوم دانہ ہست مانند زیرہ اما زیرہ
نیست چہارم زیرۂ کرمانی ست پنجم رازیانج ست دولے مشہور ست نافع در فتح سدد والتہاب معدہ وغیر ذالک
وگفتہ اند کہ صحرائے او حار یابس ست در درجۂ ثالثہ وبستانی در ثانیہ ششم شبت حار یابس در درجۂ ثانیہ در انضاج
وتلیین ست نافع ہفتم خرما ہشتم عسلے ست کہ درین ظروف روغن میباشد واین معنی اقرب ست زیراکہ سناے
کوفتہ آمیختہ بسنوت کہ عسلے ست مخلوط بروغن براے اسہال اصلح واقوی باشد ودر حدیثے دیگر آمدہ خیر
ما تداویتم بہ السعوط واللدود والحجامۃ والمشی بفتح میم وکسر شین وتشدید یاے تحتانیہ سعوط دوائے ست کہ از راہ بینی
در دماغ بچکانند ولدود دوائے را گویند کہ از جانب دہن در حلق ریزند ومشی داروے مسہل نقل این حدیث
درین فصل بجہت ہمین لفظ ست کہ باسہال مناسبت دارد **فصل در خارش بدن** سبب حکہ بخارات
تیز گزندہ است آنکہ یابس ست مخالط صفراے محترقہ مخالط دم ست ورطب از مخالطت بلغم مالح بدم وحدوث
آن غالباً از کثرت اکل طعامہاے مالح حریف وحلو وتوابل حارہ وعلاج آن در کتب طب مذکور ست مصنف درینجا
علاج خارش کہ از غلبۂ قمل یعنے سپش پیدا شود بیان کرد وگفت وخارش غلبۂ قمل را معالجہ بپوشیدن پیراہن ابریشمین
فرمودے در صحیحین آمدہ کہ انس بن مالک گفت عبد الرحمن بن عوف وزبیر ابن العوام را خارش بدن پیدا آمد
واز ان مشقت شدید مر ایشان را رخصت فرمود کہ پیراہن ابریشمین بپوشند ودر بعض روایات صحیح مسلم آمدہ
کہ ایشان در بعض غزوات شکایت کردند بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از کثرت قمل پس ایشان را رخصت
داد در پوشیدن پیراہن ہاے ابریشمین وبدین حدیث دو امر متعلق ست یکے فقہی ودیگرے طبی اما فقہی حرمت
حریر بر ذکور امت کہ از لفظ رخصت مفہوم شدہ یا آن از احادیث دیگر مفہوم ومقرر ست ومستفاد ازین حدیث
این استثنا کہ ذکر کرد بقول خود الا براے حاجت یا مصلحتے راجح واین مذہب شافعی ست ونزد مالک جائز نیست
ودر ہدایہ میگوید لا باس ست بلبس حریر ودیبا در حرب عندہما وروایت کرد شعبی کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
رخصت کرد در لبس حریر ودیبا در حرب زیراکہ دیباے خالص دافع تر ست مر سختی سلاح را وہیبت تر ست در چشم
عدو ونزد امام ابو حنیفہ مکروہ است از جہت اطلاق نہی وضرورت مندفع ست بمخلوط انتہی واما امر طبی ازین
بلبس حریر از امراض یابسہ سوداوی زیراکہ حریر از ادویۂ حیوانی ست واز خواص آن تقویت قلب وتفریح و
دفع غلبۂ سودا وامراضے ست کہ از ان پیدا مے آید وآن گرم وتر ست وبعض گویند معتدل ودر ان اصلا حیثیتے
از یبس وخشونت نیست لاجرم از حکہ وجرب وامثال آن نافع بود وبسبب ملاست قمل در ان جاے نگیرد
ودر موجز گفتہ کہ ابریشم حار مفرح ست وپوشیدن آن منع میکند قمل را ودر شرح وے آوردہ کہ ابو علی بن سینا ابریشم را
در ادویۂ قلبیہ آوردہ وگفتہ کہ حار یابس ست در درجۂ اولے واز جہت دروے تلطیف وتنشیف ست اما تلطیف
بحرارت وتنشیف بیبوست وصاحب تقویم گفتہ کہ حار رطب ست وگمان آنست کہ معتدل ست در رطوبت ویبوست و
از مفرحات قویہ است ومخصوص نیست تفریح وے ببعض ارواح بلکہ ملائم ست مر جوہر روح را مطلقا وفربہ میگرداند

از جهت اغتذاے بدن از وے بلکہ از جهت تقویۂ روح طبیعی بر تصرف در غذا و در شرح دیگر میگوید که منع لبس
وارث قملست که حدوث آن بر سبیل تولدست زیراکه ابریشم فاسد میگرداند آنراکه حادث میشود از نجها بلبس
متولد میشود ازان قمل **فصل در ذات الجنب** ذات الجنب ورم حارست در نواحی صدر و عضلات
باطنه و حجاب داخل یا حجاب حاجز میان آلات غذا و آلات نفس و این را خالص نام ست و این اعظم و اخوف
اقسام اوست یا در عضلات خارجه ظاهره یا حجاب خارج بمشارکت جلد و از اعراض ذات الجنب حمی حاده و سعال و
ضیق النفس و وجع ناخس و عطش و اختلاط ذهن ست و بالجمله آن از امراض شدیده مهلکه است زیراکه حادث ست میان دل
جگر و علاج آن خالی از تعسرے نیست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در علاج وے امر فرموده باستعمال
قسط بحری و آن بضم قاف و سکون سین دوائیست خشبی معروف بعضے ازان شیرین ست و بعض تلخ و شیرین
رومی ست و سفید که بوے ظاهر دارد و تلخ هندی و سیاه که بوے صبر دارد و در جامع ترمذی ست عن زید بن
ارقم ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال تداووا من ذات الجنب بالقسط البحری والزیت و مود مداوات کنید
از ذات الجنب بقسط بحری و روغن زیت و فی حدیث آخر القسط البحری هو العود الهندی و در صحیح بخاری آمده
که لازم گیرید این عود هندی را که دارو وے شفاست از هفت علت یکے ازان ذات الجنب ست و ذات الجنب بر
دو نوع ست حقیقی و غیر حقیقی حقیقی ورمے ست که در غشائے که در میان اضلاع ست پیدا میشود و غیر حقیقی الم جانب
پهلوست که از احتقان بادهاے غلیظ پیدا آید یعنی ذات الجنب بحقیقت نام نوع اول ست و تکلم اطبا هم بروست و گاهے
برین نوع دوم نیز اطلاق میکنند و این بمجازست و این دوا براے این نوع است زیراکه قسط هندی را چون نیک
آس کنند و بزیت آمیخته کنند و بران مکان بمالند یا چند انگشت ازان تناول کنند تحلیل آن ماده کند و اعضاے
باطن را تقویت کند و سدهارا فتح کند و اما نوع حقیقی اگر ماده آن بلغمی باشد هم بدین دوا علاج پذیر بود بتخصیص در وقت
انحطاط مرض و اگر دموی و صفراوی بود علاج آن سخت تر ازین باید کرد چنانکه در کتب طب مذکور ست
و گویا مقصود مصنف ازین کلام رفع استبعاد معالجۂ ذات الجنب ست بقسط و زیت پس گفت مراد ازینجا ذات الجنب
معنی حقیقی نیست بلکه معنی دیگرست که بر وے نیز اطلاق ذات الجنب میکنند و اگر معنی حقیقی نیز مراد دارند و بیک
قسم وے که ماده او بلغمی باشد تخصیص کنند نیز صورتے دارد و این کلام ابن قیم از مسیحے نقل کرده کذا فی المواهب
و چون پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم بیمار شد اهل حرم و خدام و ممرضان یعنی آنها که بیمار داری آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم میکردند پنداشتند که خستگی وے از ذات الجنب ست و او را غشی حاصل شد و بود لدود در دهان
مبارک وے ریختند چند انکه اشارت کرد که مکنید تصور کردند که بر عادت بیماران که دارو نخواهند منع میفرماید چون
ازان غشی باز آمد فرمود تا آن جمع را بکلی بهمان دارو در حلق ریختند گفتند پنداشتیم که نهی تو از براے کراهت
دوا است و از ذات الجنب ترسیدیم فرمود که باری تعالی مرا بآن ریج گرفتار نکند و سیاق الحدیث انه اشتد به مرضه
وکان عنده نساؤه والعباس وام الفضل بنت الحارث واسماء بنت عمیس فتشاوروا فی لده فلدوه وهو مغمور فلما
افاق قال من فعل بی هذا من عمل نساء جئن من ههنا واشار بیده الی ارض الحبشة لتشیر به الی ام سلمة واسماء فقالوا
یا رسول الله خشینا ان یکون بک ذات الجنب قال فبم لددتمونی قالوا بالعود الهندی وشیء من ورس وقطرات

من ریت فقال ما کان الله لیقذفنی بذلک الداء ثم قال عزمت علیکم لا یبقی احد فی البیت الا لد الا عمی العباس فانه لم یشهدکم حاصل معنی حدیث اینست که این جماعه دارو در حلق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ریختند آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم ناخوش آمد و فرمود در حلق همه اینها که این فعل کردند آن دارو را بریزند و این عمل بشریعت بود از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قصاص گرفت از ایشان ولهذا فرمود عباس را نریزند که وی شریک نبود و هر که بی رضای کسی بگمان خطا با وی عملی کند خصوصاً علاجی کند نهادانی قصاص آن بروی ثابت گردد بگیرد یا عفو کند و عنقریب بیاید که اگر کسی طب نداند و جاهل بود و دیگر را بجهل خود علاج کند و ضرر آن بدو برسد قصاص و ضمان بر وی ثابت گردد والله اعلم

فصل در علاج درد سر

حضرت نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم چون درد سر حادث شدی خضاب بسر مبارک نهادی و فرمودی صداع را این سودمند است فی سنن ابن ماجة ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا صدع غلف راسه بالحناء ویقول انه نافع باذن الله من الصداع چون درد سر میشد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را غلاف میکرد وی پوشید سر مبارک را بحنا و میفرمود که این نفع کننده است باذن خدا از درد سر و مراد بآن نوعی است از انواع صداع و آن صداعی ست که مادی نباشد بلکه از حرارتی باشد ملتهب و این نوع را حنا نافع ست لاسیما چون بکوبند و با سرکه آمیخته کنند و بر پیشانی ضماد کنند. واگر مادی باشد از خون علاج وی بحجامت فرمودی چنانکه گفت و در سنن ابی داود ست ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما شکی الیه احد وجعا فی راسه الا قال له احتجم ولا شکی احد وجعا فی بطنه الا قال له اختضب بالحناء اگر کسی شکایت از درد سر کردی امر بحجامت نمودی واگر شکایت از درد شکم آوردی خضاب کردن بحنا فرمودی و این نیز در نوعی خاص از درد شکم بودی که از حرارت و مانند آن بودی و غالب علاج مخصوص باهل آن دیار فرمودی که وقوع آن در ایشان غالب بودی و کلام متعلق بصداع سابقاً در بعض فصول نیز گذشته است فتذکر و در جامع ترمذی ست عن ام رافع قالت کان لا یصیب النبی صلی الله علیه وآله وسلم قرحة ولا شوکة الا وضع علیه الحناء یعنی بر نیامدی آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم قرحه در بدن وی در آمد خاری و جراحتی مگر آنکه می نهاد بر وی حنا

فصل در بیان طعام و شراب بیمار

میفرمود که بیماران را اکراه مکنید بر طعام و شراب چه خدا تعالی ایشان را طعام و شراب میدهد یعنی تقویت و تربیت وجود ایشان میکند باعمال طبیعت در آن و این مضمون از حدیث ست که گفت عن عقبة بن عامر الجهنی یرفعه لا تکرهوا مرضاکم علی الطعام والشراب فان الله یطعمهم ویسقیهم و حکمت این حدیث ظاهر ست چه طبیعت مریض بانضاج ماده و اخراج آن مشغول ست و چون اکراه مریض کنند بر طعام و شراب طبیعت از فعل خود باز ماند و بهضم طعام و شراب مشغول شود و ماده خام ماند و مرض قوت گیرد پس بر ان قوت نباید داد الا بچیزی لطیف از اشربه و اغذیه که بآن تقویتی حاصل شود و طبیعت بآن شئ مشغول نشود چون شرابهای لطیف و امراق فراریج بشرط آنکه آن نیز بآن مرض منافی نبود و انعاش قوت ببویهای عطر و اخبار شادی بخش و بعیادت و تفقد احوال خصوصاً از اکابر و عظما که مریض تابع و خادم و محب و معتقد ایشان بود و امثال آن

فصل در علاج عذره طفلان

یا درحلق زخمی پیدا می آید از ثوران خون که آنرا عذره

خوانند بضم عین مهمله و سکون ذال معجمه معالجه بقسط هندی میفرمود و بعض دایها کام کودک را بانگشت ابهام عصر
می کنند و خون ازان بیرون مے آرند آنرا نهی کرد و گفت خیر ما تداویتم به الحجامة والقسط البحري ولا تعذبوا
صبيانكم بالغمز في العذرة بهترین چیزے که مداوات کنید شما بدان چیز یعنی عذره را حجامت ست و قسط بحری
که داروے مشهور ست خوشبو و کست نیز گویند و عذاب مکنید خردان خود را بغمز کردن بانگشت در عذره و در
مسند امام احمد ست دخل رسول الله در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی عائشة بر عائشه و عندها صبي و نزد
عائشه خورد سے بود که یسیل منخراه دما که از دو سوراخ بینی وے خونے میرفت غالباً علاج بعصر و غمز کام
بانگشت کرده بودند یا بسبب علتے که داشت خون میرفت فقال ما هذا پس پرسید آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم چه شده است مر این کودک را که از بینی او خون میرود فقالوا به العذرة پس گفتند عذره دارد
او وجع في رأسه یا دردے ست در سر وے فقال ویلکن لا تقتلن اولادکن پس فرمود واے بر شما اے
زنان مکشید اولاد خود را بعصر عذره یا بعلاج بد آنچه جاهل اید بدان یا بترک علاج والله اعلم ایما امرأة اصاب
ولدها عذرة او وجع في رأسه و فرمود هر زنیکه برسد ولد او را عذره یا درد وے در سر فلتأخذ قسطا هنديا پس
گو که بگیرد قسط هندی را فلتحکه بماء پس باید که حل کند بآب و در بعض روایات فلتحکه یعنی حک کند آنرا بآب ثم
تسعطه ایاه پس تر بچکاند ولد را قسط در بینی فامرت عائشة فصنع ذلك بالصبي فبرأ پس فرمود عائشه تا کرده شد
این علاج بآن صبی پس به شد و چون عذره ماده آن خونے ست که بلغم برو غالب بود معالجه بقسط موافق بود چه قسط
مجفف ست و مقوی عضو و درین کلام اشارت ست بدفع اشکالے که کرده اند که قسط حار ست و عذره که عارض
میشود صبیان را از حرارت مے شود و مزاج ایشان نیز حار ست لا سیما که قطر حجاز نیز حار تقریر جواب آنکه
ماده عذره غالب ست بر وے بلغم و در قسط تجفیفے ست که رطوبت را خشک میگرداند و گاہے نفع دوا بخاصیت
نیز مے باشد یا آنکه توانند که آن از معجزات وے صلی الله علیه وآله وسلم بود و تسعط که فرمود دانست که دارو را آ
کرده بدماغ فرو ریزند و سر وے منخفض باشد در حالت استلقا و چون دارو بدماغ برسد بچهار العطسه بیرون
آرد و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مدح فرمود تداوی بسعوط را و خود استعاط فرمودے **فصل در علاج درد دل**
کسے که از درد دل شکایت کند او را مفؤود خوانند زیرا که فؤاد او وجع یافته است چنانکه مبطون میگویند کسے را که بطن
وے دردناک ست اینچنین کس را دوا بخرماے مدینه کردے و در سنن ابی داؤد ثابت ست عن سعد قال
گفت سعد مرضت مرضا بیمار شدم بیمار شدنی فاتانی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یعودنی پس آمد مرا رسول خدا
بعیادت من فوضع یده بین ثدیي پس نهاد دست مبارک خود را میان دو پستان من حتی وجدت بردها علی فؤادي
تا آنکه یافتم سردی و راحت آنرا بر دل خود و قال انک رجل مفؤود و فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدرستیکه
مردی که دل تو درد دارد ائت حارث بن کلدة من ثقيف پس بیا حارث بن کلده را که از قبیله ثقیف است فانه
رجل یتطبب پس بدرستیکه وے مردے ست که خود را طبیب میگیرد و علاج میکند بیماران را فلیأخذ سبع تمرات من
عجوة المدینة فلیجأهن بنواهن ثم لیلدک بهن پس باید که بگیرد حارث هفت خرما را از خرماے مدینه ازین نوع خرما که
آنرا عجوه میگویند و باید که بکوبد آنها را با خستهاے شان پس تر لدود کند و بنوشاند ترا و لدود دارو را گویند که در دهن کسے

بپرهیزند علاج را خود بیان کرد و ساختن آن را بان طبیب فرمود از جهت مهارت او در ساختن و لدود کردن والله اعلم
و در خرما خاصیتی عجیب ست برای این مرض خصوصاً تمر مدینه خصوصاً عجوه و در تخصیص هفت سری و خاصیتی ست
که بوحی معلوم شود و عقل را بدرک آن راه نیست مگر آنکه مناسبتی و نکته دران اعتبار کنند چنانکه گویند هفت
عددی مبارک و مشهور و شامل ست مر اکثر اشیا را چنانکه افلاک و ایام و اعضا و مانند آن اما سبب وجود این
خاصیت دران بحقیقت نتوان یافت و در تناول هفت خرما خاصیت دفع زهر و سحر نیز موجود ست آنرا نیز
جز بوحی آسمانی نتوان یافت چنانکه گفت و میفرمود که هرکه هر بامداد هفت عدد خرما از عجوه عالیه مدینه بخورد
آن روز زهر و سحر بر وی کارگر نباشد کذا جاء فی الصحیحین و میفرمود عجوه عالیه عالیه نام ناحیه است که در جانب قبا
و شرقی اوست و این قسم تمر هم دران نواحی باشد شفای بیماریهاست و تریاق ست بامداد و این مضمون این
حدیث ست که گفت ان فی عجوة العالیة شفاء من کل داء وانها تریاق اول البکرة و چون در نجیب بجهت عدم
درک حقیقت سبب شفا خفائی داشت و از ضعیف الایمانان که بسخنان اطبا تقلید و اعتقاد تمام دارند تردی
و توقفی در اعتماد آن راه می یابد دفع آن علی العموم افاده کرد و گفت و باید دانست که از شرائط انتفاع
بیمار بدارو آنست که آن را باعتقاد نفع قبول کند تا طبیعت بدان اقبال نماید و بآن استعانت کند بر دفع علت
چنانکه جمعی از اکابر بجهت وثوق و اعتقاد بخبر نبوی که فرموده است الحبة السوداء شفاء من کل داء الا السام
در مجموع امراض معالجه بحبة السوداء کرده اند و بعضی بظاهر آیه کریمه فیه شفاء للناس در مجموع امراض
عسل بکار داشتندی و ببرکت حسن اعتقاد آن امراض دفع شدی

فصل در بیان پرهیز بیماران

بیماران را باحتما یعنی پرهیز فرمودی و از غذای مخالف منع کردی و اصل در احتما نص تنزیل ست
وان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا مریض را از استعمال
آب حمیت فرمود یعنی بر تقدیر وجود مرض که استعمال آب در وی مضر و مخالف بود تیمم کردن فرمود پس
معلوم شد که حمیت و پرهیز کردن مامور به است و بهمین قیاس مریض را از تناول غذای مخالف و هرچه ضرر کند او را
احتما لازم بود و ام المنذر انصاریه روایت میکند دخل علی رسول الله و را آمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و معه علی و با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی بود و علی ناقه من مرض و علی درحال نقاهت بود از مرضی که داشت
یعنی از مرض برخاسته و هنوز قوت تمام نگرفته و بحال اصلی نیامده بود و لنا دوال معلقة و در خانه ما خوشهای
خرما بود آویخته فقام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یاکل منها پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن تناول
نمودن گرفت وقام علی یاکل منها و علی نیز از آن خوردن گرفت فطفق النبی صلی الله علیه و آله و سلم یقول لعلی انک
ناقه پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر علی را تو نقاهت داری مخور حتی کف تا باز ایستاد علی
از خوردن آن قالت وصنعت شعیرا و سلقا فجئت به گفت ام المنذر ساختم طعامی از آرد جو و چغندر پس نزد آنحضرت
صلی الله علیه و سلم آوردم آنرا فقال رسول الله پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لعلی مر علی را
من هذا فاصب فانه انفع لک از این طعام بخور که نافع ست مر ترا و بروایتی من هذا فاصب فانه اوفق لک
یعنی در روایتی باین لفظ آمده که ازین طعام بخور که وی موافق ترست مر ترا پس چون آنحضرت صلی الله

علیه و آله وسلم علیؑ را از خوردن خرما در ایام نقاهت منع فرمود معلوم شد که احتما و پرهیز در کارست و عن صهیب

و مروی ست از صهیب رومی قال گفت قدمت علی النبی قدوم آوردم بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و بین یدیه

خبز و تمر و حال آنکه پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نان و خرما حاضر بود فقال ادن و کل پس فرمود نزدیک بیا

و بخور فاخذت تمرا فاکلت پس گرفتم من خرما را و خوردم فقال اتاکل تمرا و بک رمد پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه

و آله وسلم بطریق انکار و تعجب آیا میخوری خرما را و حال آنکه تو رمد داری و خرما خوردن کسی را که رمد دارد نیکو نباشد

فقلت پس گفتم یا رسول الله امضغ من الناحیة الاخری میخایم خرما از جانب دیگر که نه در آن جانب رمدست

فتبسم رسول الله پس خنده کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ازین سخن و این سخن از صهیب بطریق مزاح

شروع بود که در واقع حق ست و در ظاهر مبنی از ساده لوحی ست و منخواست که خرما را بخورد و نگذارد یا ناشی از

حقیقت ساده لوحی و غفلت از کار و بار دنیا ست والله اعلم و قال ان الله اذا احب عبده حماه الدنیا کما

یحمی احدکم مریضه عن الطعام والشراب پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بتقریب ذکر پرهیز و اتقا فرمود

چون محبت دارد حق جل و علا بنده خود را نگاه دارد و پرهیز فرماید او را از دنیا چنانکه نگاه میدارد و پرهیز میفرماید

یکی از شما بیمار خود را از طعام و شراب مخالف و مضر و احتمال دارد که این را بتقریب سادگی صهیب و نارسائی

وی بکار و بار دنیا و معامله آن و غفلت و فراغ وی از آن فرموده باشد و تشبیه آن بحال مریض بموافقت

مقام که سخن در مرض و احتما میرفت کرده باشد و چون بتقریب احتما شد شیخ اشارت کرد به بعض احادیث که

درین باب مذکورست بر السنه و حکم کرد بعدم صحت آن و گفت و اما احادیث مشهور که بر زبان عوام جاریست

و یکی از آن این حدیث ست الحمیة راس کل دواء والمعدة بفتح میم و کسر عین و بکسر میم و سکون عین نیز آمده

بیت کل داء وعودوا کل جسد ما اعتاد میگوید پرهیز اصل هر دوا ست و معده خانه و منزل هر دردست و معتاد

گردانید هر جسد را بآنچه معتاد اوست یعنی عادت را در طعام و شراب دخل تمام ست طعامی ست که یکی را خوردن

آن عادت شده با وجود مخالفت دیگری را معتاد نیست با وجود موافقت آن یکی را ضرر نیارد و گوارا بود و این

دیگر بر عکس آن چنانکه میگویند العادة طبیعة ثانیة و میگوید که این حدیث از مفتریات و موضوعات ست

و صحیح شده که از کلام حارث بن کلده است که مردی متطبب بود چنانکه مذکور شد سخاوی در مقاصد حسنه

حدیث المعدة بیت الداء آورده و گفته که صحیح نشد رفع وی بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بلکه وی از کلام

حارث بن کلده است که طبیب عرب بود یا غیر وی و گفته که غزالی در احیا مرفوعا آورده که البطنة اصل الداء

والحمیة اصل الدواء وعودوا کل بدن بما اعتاد و مخرج احیا گفته که نیافتم من این را اصلی و در حدیثی دیگر آمده

که نیز ازین قبیل یعنی مشهور و مذکورست بر زبان مردم و صحیح نشده ان المعدة حوض البدن والعروق الیها

واردة فاذا صحت المعدة صدرت العروق بالصحة واذا سقمت المعدة صدرت العروق بالسقم گفت معده حوض بدن ست

و رگها بسوی وی آینده و مجتمع شوند و اند چنانکه جماعه برای آب خوردن بر حوض فرود آیند و مجتمع شوند و چون

صحیح و بی علت ست معده باز میگردند رگها از وی بسوی اعضا و میبرند رطوبات جیده که صحت بخشند

و چون بیمار و معلول است معده باز میگردند به بیماری و رطوبات ردیه را از وی جذب میکنند که بیمار میسازد بدانکه

این حدیث را در مشکوة از بیهقی در شعب الایمان آورده و در تنزیه الشریعه میگوید که این حدیث باطل ست و اصلے ندارد و بیهقی در شعب الایمان گفته که اسناد وے ضعیف ست و ذهبی در میزان گفته که منکرست و ابراهیم که راوی اوست متهم ست و حافظ ابن حجر در لسان المیزان گفته که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و میگوید که طبرانی این حدیث را در اوسط آورده و معلل ساخته انتهی و در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط این حدیث را از راوی از زهری از ابی هریره آورده و گفته که روایت نکرده این را از زهری مگر یزید ابن ابی انیسه و منفرد است راوی بروایت از وے و ذکر کرده دارقطنی در علل از این طریق و گفته که صحیح نیست و شناخته نشده است از کلام نبوی و وے کلام عبد الملک بن سعد بن ابحر است انتهی **فصل در بیان علاج درد چشم** حضرت رسالت پناه صلے الله علیه وآله وسلم درد چشم را دوا السکون و آسایش و راحت فرموده و امیر المؤمنین علیؓ را در حالت درد چشم از رطب منع فرمود و هرگاه که یکے از امهات مومنین را چشم درد کردے با وے نزدیک نشدے تا شفا یافتے اجتناب و احتماے مرد صاحب رمد جماع را امرے مقرر است نزد اطبا و مضر است بآن زیرا که سبب اثارت بخارست و موجب ضعف اعصاب و دماغ ست اما از ان راشاید که بجهت تعب و حرکت بود که منافی سکون و آسایش و راحت ست یا بجهت دیگر این بر تقدیر یست که از نزدیک شدن جماع مراد باشد اما اگر مراد اختلاط و مباشرت بود آن نیز شاید بعلت خوف وجود حرکات بود و بالجمله عادت شریف اینچنین بود طبا و طبعا والله اعلم **فصل در علاج خدر** دواے خدر کلی بآب سرد فرموده خدر بفتح خاے معجمه و دال مهمله علتے ست که حادث مے شود در حس لمس و موجب نقصان وے میگردد یا از جهت بردے که احداث میکند غلظ را در روح یا از جهت کیفیت سمیه که حادث مے شود در عضو چنانکه در گزیدن مار مثلاً یا از جهت غلظ جوهر عصب یا از جهت سده از جهت خلطے که باشد یا سبب انضغاط عضو و زیر شدن و مالیده شدن آن چنانچه حادث میگردد نزد جلوس بر قدم و علاج خدر و فالج و لقوه و رعشه و امثال آن تعدیل مزاج عضو است بادهان و اضمده و استعمال تریاق و مثرودیطوس و امثال آن چنانچه در کتب طب مذکورست و مراد درینجا بعض انواع وے خواهد بود چنانکه در حدیث آمده است که جمعے در راه بدرختے رسیدند و نادانسته از ان درخت تناول کردند بر جلد فسرده شدند و حس و حرکت ایشان باطل شد پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرمود قرسوا الماء فی الشنان وصبوا علیهم فیما بین الاذانین یعنے سرد کنید آب را در خیکها و بر ایشان بریزید در میان دو بانگ نماز یعنی بانگ فجر و اقامت یعنے مراد باذانین اینجا اذان و اقامت ست بطریق تغلیب و اطلاق اذان بر اقامت نیز آمده است و تعیین وقت فجر غالباً بقرینه تبرید ست والله اعلم و این از افضل معالجات ست و ظاهر احکمت در ان آنست که بریختن آب سرد بانسداد مسامات حرارت در درون محقق گردد و سبب حدوث حس و جود آن شود والله اعلم **فصل** در اصلاح طعام و شراب که مگس در ان افتد میفرمود مگس را امام در ان طعام و شراب فسرو بردچه در یک پر وے زهر است و در یکے تریاک و مگس پر زهر آلوده را مقدم میدارد و نسبت مضمون حدیثے که ابو هریرهؓ روایت میکند اذا وقع الذباب فی اناء احدکم فامقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الآخر شفاء و از این حدیث همین قدر معلوم شد که در یک پر وے درد است و در دیگر شفا و تقدیم پر زهر بر شفا از حدیث دیگر

معلوم گردد چنانچه گفت و در روایت ابی سعید خدری میگوید فامقلوه فانه یقدم السم ویؤخر الشفاء و درین حدیث
دو امر است یکے فقہی و یکے طبی اما فقہی دال است بر آنکه اگر مگس در آبے یا در مائعے یعنی امرے سیال مثل سرکه و شوربا و
جز آن افتد و بمیرد آن را نجس نکند و این قول جمہور علماست و مذہب امام ابو حنیفه نیز ہمین ست و اما امر طبی دفع ضرر
اشیاست باضداد زیرا که مگس چون در طعام یا شراب افتاد خواہد که دفع ضرر آنرا السلاحے که دارد که آن پر زہر آلود ست
بکند آنرا مقدم دارد لاجرم فرموده تا ماده سمیت او را بماده تریاقیت مقابل کنند تا ضرر وے دفع شود **فصل**
در بثرات بذریره علاج میفرمود بثره عبارت ست از خراجے کوچک که از ماده تیز بر ظاہر بدن خروج میکند و ذریره
دوائے ست ہندی که از قصب الذریره بیرون مے آید عن بعض ازواج النبی صلے اللہ علیه وآله وسلم قالت
دخل علی النبی صلے اللہ علیه وآله وسلم وقد خرج فی اصبعی بثرة فقال عندک ذریرة قلت نعم قال ضعیہا علیہا بعضے
از ازواج مطہره گفته که در آمد پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم بر من و بر آمده بود در انگشت من بثره پس فرمود آنحضرت
صلے اللہ علیه وآله وسلم بمن نزد تو ذریره ہست گفتم آرے ہست فرمود بنه آن را برین بثره و قولے و بگو ان اتی عارا
اللہم مصغر الکبیر ومکبر الصغیر صغرما بے و اگر بر کسے و رمے بودے امر کردے بشگافتن آن عن علیؓ قال دخلت
مع رسول اللہ صلے اللہ علیه وآله وسلم علی رجل یعوده بظہره ورم فقالوا یا رسول اللہ بہذه غدة قال بطوا عنه قال علیؓ
وما برحت عنه حتے بطت والنبی صلے اللہ علیه وآله وسلم شاہد امیر المؤمنین علیؓ گفت در آمدم با پیغمبر خدا صلی اللہ
علیه وآله وسلم بر مردے که آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم بعیادت وے آمده بود در پشت آنمرد ورمے بود
گفتند یا رسول اللہ این غده ست و غده بضم غین عقده که در جسد باشد که ماده وے شحم ست و قطعه سخت ست
که میان عصب افتد فرمود بشگافید آن را و گفت علیؓ نرفتم من از انجا تا آنکه شگافته شد آن غده و رسول خدا
صلے اللہ علیه وآله وسلم حاضر بود و طبیب دیگر طبیبے را فرمود تا شکم کسے را که ورم کرده بود و طبط کرد یعنی بشگافت
گفتند یا رسول اللہ صلے اللہ علیه وآله وسلم ہل ینفع الطب آیا فائده میکند طبیب کردن و علاج نمودن فرمود
الذی انزل الداء انزل الشفاء فیما شاء آن کسے که فرستاده است درد را فرستاده است شفا را در آنچه
خواسته است یعنے حق سبحانه تعالیٰ ہر درد را دوائے پیدا کرده و ہمه بتقدیر اوست و مشیت وے **فصل در بیان**
شاد نمودن مریض و گاه مریض را فرمودے که بسخنان خوش شاد کنید و اندوه از وے دفع کنید
ابو سعید خدری روایت کرد اذا دخلتم علی المریض فنفسوا فی الاجل فان ذلک لا یرد شیئا وہو یطیب بنفس
المریض چون در آئید بر بیمار تنفیس و تاخیر کنید در مدت عمر وے یعنے بگوئید که انشاء اللہ تعالیٰ عمر تو
بسیار ست و اجل تو ممتد اندوه مخور زیرا که این گفتن رد نمیکند چیزے را از تقدیر الٰہی و خوش میکند نفس بیمار را
و تفریح میکند کرب و اندوه او را و در معالجه حزن و غم امر بتلبینه میفرمود و آن طعامے رقیق که از دقیق شعیر
غیر منخول یعنے نابیخته سازند و گاہے قدرے از عسل نیز با آن ہمراه کنند بشرط آنکه تمام پخته باشد و در
قوام و رقت مثل شیر باشد و از جہت آن را تلبینه که از لبن ماخوذ ست خوانند و آن را حکما ماء الشعیر ست که عمده
اطباست در معالجه اکثر امراض عن عائشہؓ انہا کانت اذا مات المیت من اہلہا اجتمع لذلک النساء از عائشہؓ
آمده است که چون میمرد از خویشان او کسے جمع میشدند بجہت آن زنان ثم تفرقن الی اہلہن بستر متفرق

میشدند و میرفتند بجاها و انجا نهاے خود امرت ببرمة تلبینة فطبخت حکم میکرد عائشہؓ بہ پختن دیگے از تلبینہ پس بختہ میشد تلبینہ وصنعت ثرید اثم صبت التلبینة علیہ ومیساخت عائشہ اشکنہ پس مے ریخت تلبینہ را بر ان اشکنہ ثم قالت کلوا منها پس مے فرمود بخورید ازین تلبینہ کہ ریختہ شدہ است بر اشکنہ فانی سمعت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول التلبینة مجمة لفواد المریض وتذھب ببعض الحزن زیرا کہ من شنیدہ ام رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را کہ میفرمود خوردن تلبینہ راحت دہندہ است مر دل بیمار را و میبرد از دل غم و اندوہ را و در حدیثے دیگر آمدہ علیکم بالبغیض النافع التلبین لازم گیرید بر خود دشمن نفع کنندہ را کہ تلبین ست دشمن یا باعتبار آنکہ دوا مبغوض و مکروہ است نزد طبع و شہوت نفس دران نہ ولیکن نافع ست در دفع مرض و اندوہ و دوست داشتہ شدہ است ازینجہت یا باعتبار آنکہ این طعام در مذاق طبع چندان خوش آیندہ نیست و خوش ولذیذ نباید خورد برائے نفع و دفع کراہت مرض را و ہم در حدیث عائشہؓ ثابت شدہ کہ گفت کان رسول اللہ بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا قیل لہ ان فلانا وجع لا یطعم الطعام وقتیکہ گفتہ میشد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را کہ فلان کس دردناک ست نمیخورد طعام را قال علیکم بالتلبینة فحسوہ ایاہا لازم گیرید تلبینہ و بنوشانید او را وکان یقول والذی نفسی بیدہ انہا تغسل بطن احدکم کما تغسل احدکم وجہہا من الوسخ ومیفرمود سوگند بپروردگار کہ تلبینہ میشوید و صاف میگرداند از الایش شکم یکے از شما را چنانچہ مے شوید یکے از زنان شما روے خود را از چرک و تخصیص تشبیہ بروے زنان بجہت آن خواہد بود کہ مبالغہ زنان در شست وشوے روے از چرک بیشتر از مردان ست

فصل در علاج

زہر در خیبر زنے گوسفند بریان زہر آلودہ کرد و پیش رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد ازان تناول فرمود گوسفند بریان بنطق آمد کہ زیادہ ازین از من مخور کہ زہر آلودہ ام آن زن را طلب کرد و گفت چرا چنین کردے گفت اگر پیغمبری ترا زیان نرسد و آنکہ چند لقمہ بخورد و بعد ازان خبر دار شد برائے ظہور معجزہ بود و یکے از صحابہ کہ خوردہ بود بمرد درین نیز ظہور امتیاز و اعجاز بود و در روایت آمدہ کہ آن زن را بالقصاص آن صحابی بکشتند و دران حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم زہر آن گوسفند کارگر نیفتاد وا ما باے تاثیرے نبود پس حجامت کرد بین الکتفین در سہ موضع وامر کرد دیگران را تا حجامت کنند و بعد ازان سہ سال زیست زیرا کہ غزوہ خیبر در سال ہفتم بود و ہر سال فرمودے کہ ہمیشہ الم لقمہ کہ در خیبر خوردم مے یابم تا سال وفات رسید فرمود مازلت اجد من الاکلة التی اکلت من الشاة یوم خیبر حتی کان ہذا اوان انقطاع الابہر منی فتوفی رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شہیدا فرمود ہمیشہ می یافتم ازان لقمہ کہ خوردہ بودم از گوسفند زہر آلودہ روز خیبر تا شد اکنون وقت گسستن رگ سینۂ من ازان پس وفات یافت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شہید و حکمت الٰہی در بقاے اثر آن تا وقت موت شریف این بود و معالجہ زہر بر دو نوع ست یکے باستفراغات کہ مجموع آن پنج قسم است چنانکہ بیاید دوم بادویہ کہ معارض زہر باشد بکیفیت یا بخاصیت تاثیر دوا در دفع مرض دو نوع ست یا بکیفیت چنانکہ داروے گرم در دفع برودت و سرد در دفع حرارت مثلاً یا بخاصیت ست چنانکہ بعض تریاقہا کہ اصلاً کیفیت آنہا معلوم نیست ولیکن

خاصیت وے چنین واقع شده است که دفع زهر میکند و تاثیر آن دران معلوم ست قطعاً ولیکن علت آن معلوم نه چنانکه زهرمهره که میباشد و در ادویه مثل این بسیارست و هرکه دوا نیابد باید که مبادرت نماید باستفراغ و انفع انواع استفراغ حجامت ست و لهذا آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اختیار کرد والله اعلم

فصل در علاج سحر

چون یهود سحر کردند و ذات مقدس نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بیمار شد گفته اند که حکمت در تاثیر سحر دران حضرت مقدس آن بود که مقررست که سحر در ساحر تصرف و تاثیر نکند و چون یهود نابهبود و دیگر مشرکان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را نسبت بسحر میکردند حق سبحانه وتعالی بتاثیر سحر در وے نزاهت ساخت عزت و کمال وے را ازین نسبت اظهار کرد و کذب دعوی و بطلان اتهام ایشان را وانمود و بالجمله چون ذات مقدس وے از سحر یهود بیمار شد فرمود تا بر سر مبارک وے حجامت کردند و کسیکه از دین و ایمان حظے ندارد و هراینه این علاج را انکار میکند و میگوید که حجامت قسمے از استفراغ ست بعلاج سحر چه مناسبت دارد و دفع وے چگونه کند و اگر از کفار اطبا چون جالینوس و ارسطاطالیس نقل کردندے البته آنکس بجهت زیغے که در باطن دارد انکار نکردے و گفتے چون ایشان چنین حکم کرده اند لابد بموجبے و حکمتے نخواهد بود و بعد ازان اشارت کرد بمعقولیت حکمت در نفع حجامت در دفع سحر بقول خود گفت و چون مادهٔ سحر بسر مبارک رسیده بود و در قواے دماغیه تاثیر کرده چنان تخیل میکرد که چیزے کنکرده است کرده میشمرد و این تصرف است از ساحر در طبیعت و ماده و موے تا آن ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد و مزاج آن از طبیعت اصلی برگشت زیراکه سحر مرکب ست از تاثیرات ارواح خبیثه از جن و شیاطین و خباثت نفوس بشری و انفعال قواے طبیعیه بدنیه ازان تاثیرات و بالجمله چون تاثیر سحر در بدن و روح حیوانی ست که مادهٔ آن دمی ست که بعد از انفصام آن در تجویف قلب بخارے لطیف ببطون دماغ متصاعد گشته حامل قواے دماغیه میگردد و بتاثیر و تصرف سحر مزاج آن محل متضرر و خارج از طبیعت اصلی میگردد و استعمال حجامت در محلے که بسحر متضرر شده باشد غایت حکمت و نهایت حسن معالجت ست و استبعاد و انکار آن از جهل بصناعت طب و عدم درک حکمت و خواص اشیا ست و از جمله علاجات عظیمة النفع در سحر ادویه ربانی الٰهی ست از آیات و دعوات که ابطال آن میکنند و چندانکه تاثیر آنها بقوت همت و تصرف و توجه و طهارت و یقین ایمانی اقوی بود ابطال سحر زودتر حاصل شود لاجرم چو معوذتین بنزل شد فی الحال سحر بکلی باطل شد بدانکه در احادیث صحیحه ثابت شده که آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم سحر کردند و تاثیر آن در ذات شریف وے ظاهر شد از عروض نسیان و تخیل و ضعف قوت جماع و امثال آن و وقوع این حادثه بعد از رجوع از حدیبیه بود در ذی الحجه در آخر سنهٔ سادسه و مدت لقاے این عارضه بقولے چهل روز و در روایتے شش ماه و در روایتے یکسال بوده غالباً زور قوت آن چهل روز بوده و وجود آثار و بقایاے آن از اول تا آخر تا مدت مدید بامتداد کشیده والله اعلم تا شبے نزد عائشه بود دعا کرد و بسیار کرد پس گفت یا عائشه آیا آگاه هستی تو بآنکه آگاهانیده شدم من بآنکه حق تعالی فتوے داد مرا در آنچه استفتا کردم از وے اجابت کرد آنچه سوال کردم آمدند مرا دو مرد و نشست یکے ازان دو نزد سر من و دیگرے نزدیک پایهاے من و گفت یکے ازان دو مرد مصاحب خود را چه حال ست این مرد را و وجع وے از چیست گفت مطبوب ست یعنے مسحور و طب بمعنی سحر آمده گفت که سحر کرده است او را

گفت لبید بن اعصم یهودی گفت در چه چیز کرده گفت در مشط و مشاط و مشط بضم میم شانه و مشاطه بالضم مویهاے که
ے افتد از سر وریش بشانه کردن و در وعاے شگوفهٔ نخل نر گفت آنرا کجا نهان کرده ا گفت در بیر ذروان نام چاهے ست
که درانجا بود و در روایتے اروان بالف وگفته اند که این صحیح تر ست پس رفت آنحضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم
باچندے از صحابه بران چاه وفرمود همین چاه است که نموده بودند مرا وآب وے سرخ بود گویا حنا آب ترکرده اند
ونخلهاے او گویا روس شیاطین پس برآوردند از وے آن سحر را اینچنین آمده در صحیحین و در روایتے
از بخاری آمده که عائشه گفت چرا فاش نمیکنی یا رسول الله این را گفت خوش ندارم که پراگنده کنم برمردم شر را
و در حدیث ابن عباس نزد بیهقی بسند ضعیف آمده که درانجا وترے یعنے زه کمان را یافتند که در وے
یازده گره بود وفرود آمد سورة الفلق والناس هر آیتے که میخواندند گرهے ازان کشاده مے شد
ونیز از ابن عباس آمده که چون فرستاد آنحضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم علی وعمار را براے استخراج سحر ازان
چاه پس یافتند یازده گره را و در روایتے در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمد در وے پس یافت طلعهٔ نخل را
در وے تمثال آنحضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم از موم ساخته و دران تمثال سوزنها خلانیده ورشته
در وے یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل بمعوذتین بهر آیتے که میخواندند گرهے کشاده میگشت و هر سوزنے
که میکشیدند الم تسکین می یافت بعد از برآمدن آن راحتے پیدا میشد والله اعلم **فصل در معالجهٔ
بدن** گاهے معالجهٔ بدن بقے فرمودے عن معدان عن ابی الدرداء ان النبی صلے اللہ علیه وآله وسلم
قاء فتوضأ فلقیت ثوبان فذکرت له فقال صدق انا صببت له وضوءه معدان ابن طلحه که از کبار تابعین ست
از ابی الدرداء روایت کرده که پیغمبر خدا صلے اللہ علیه وآله وسلم قے کرد پس ازان وضو ساخت گفت معدان
بعد ازان ملاقات کردم ثوبان را که مولاے آنحضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم بود و در سفر وحضر تا آخر عمر
درخدمت بود و ذکر کردم باوے آنچه ابوالدرداء گفته بود ثوبان گفت راست گفت ابوالدرداء من ریخته بودم
آب وضو را براے وے و قے یکے از استفراغات پنجگانه است که آن پنج اصل انواع استفراغات ست
وآن پنج اسهال ست وقے واخراج دم وخروج ابخره وعرق وسنت بر هر پنج وارد شده چنانچه یاد
کردیم پوشیده نماند که خروج ابخره وعرق را صریح ذکر نکرده است مگر آنکه آن لازم بعض معالجات که ذکر کرده
شده بوده باشد **فصل** اگر کسے معالجه کردے وطبیب ندانستے او را تضمین فرمودے عن عمرو بن العاص رفعه
من تطبب ولم یعلم منه الطب قبل ذلک فهو ضامن کسیکه علاج کند کسے را بے آنکه طبیب باشد و دانا
بطب وے ضامن ست و علما را خلافے نیست که هرکه بنادانی طبیبی کند و مریض را هلاک کند یا عضوے
از اعضاے او را یا مال او را تلف کند بر وے ضمان لازم آید واگر وے طبیب بود وے را ارشاد نمودے بآنکه
در طب حاذق تر ست امام مالک رحمه الله در موطا روایت کرده از زید بن اسلم ان رجلا فی زمن رسول الله
مردے در زمان پیغمبر خدا صلے اللہ علیه وآله وسلم جرح فاحتقن الدم مجروح شد پس محتبس شد خون در جراحت
وے وآن الرجل دعا رجلین من بنی انمار فنظرا الیه وآن مرد دو مرد را از قبیله که نام آن بنی انمار ست از براے
علاج طلبید پس نظر کردند آن دو مرد در حال آن مجروح تا علاج کنند فزعم ان رسول الله صلے اللہ علیه وآله وسلم

قال لهما ایما اطب گفت زید بن اسلم کہ فرمود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مرآن دو مرد راکہ کدام یکے از شما
طبیب تر وحاذق تر ست یعنے ہر کدام کہ حاذق تر ست وداناتر علاج کنند فقالا او فی الطب خیر یا رسول اللہ
پس آن دو مرد چون از قول آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تفاوت وتفاضل در طب وبودن یکے بہتر و
نافع تر از دیگرے فہمیدند پرسیدند آیا در طب نفعے وخیرے ہست در نفس الامر وارے صحیح ومفید ہست
فقال انزل الدواء الذی انزل الداء پس فرمود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ فرستادہ است درد را
ہمان کس فرستادہ است دوا را یعنے ہر دو بتقدیر الٰہی ست وپیدا کنندہ وتاثیر بخشندہ حق ست سبحانہ وتعالےٰ

فصل در پرہیز پرہیز فرمودے حضرت نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از معاشرت ارباب امراض متعدیہ
کہ از صاحبت بدیگر تجاوز کنند وبرسد چنانکہ جذام وجرب ومانند آن وچون بحکم خاصیت احتمال عدوےٰ وتجاوز
وارد از معاشرت ومخالطت ارباب آن پرہیز کردن فرمود چنانچہ در حدیث ابی ہریرہ مرفوع ست کہ آنحضرت
صلے اللہ علیہ والہ وسلم فرمود فر من المجذوم کما تفر من الاسد بگریز از صاحب جذام چنانچہ میگریزی از شیر
تا بتو نرسد وترا ہلاک نکند ودر حدیث جابر صحیح ست انہ کان فی وفد ثقیف رجل مجذوم فقال انا بایعناک
فارجع مردے از ثقیف برائے بیعت اسلام بحضرت آمدہ بود کہ مجذوم بود پس آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
او را نجوانہ طلبید ودست ویرا در دست خود نگرفت وفرمود بیعت کردیم با تو در قصد ونیت دست گرفتن حاجت
نیست برگرد ونزد ما مباش ودر حدیث ابن عباس مرفوع ست کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود لا تدیموا
النظر الی المجذومین بسیار نظر نکنید بجانب مجذومان کہ مکروہ است وناخوش آیندہ واحتمال ضرر نیز دارد واحتمال
دارد کہ ناطلبیدن آن ثقفی مجذوم در حضور وہمچنین نہی از ادامت نظر بجہت آن بود تاوے محجوب ومنحصر نشاید
واید الکشف واللہ اعلم ولیکن سوق کلام مصنف دال است کہ مراد ہمان معنی اول کہ ناظر در اتقاء واجتناب ست
ودر حدیث دیگر آمدہ وکلم المجذوم وبینک وبینہ قید رمح او رمحین سخن کن با مجذوم وتم از دور قدر آنکہ میان تو و
میان وے مسافت یک نیزہ دارے بود یا دو نیزہ دارے وجذام مرضے خبیث ست باعتبار اہلاک وتغییر و
تقبیح ہیأت وصورت واحتمال تجاوز ورسیدن بغیر کہ از انتشار سودا کہ متولد از خون فاسد واحتراق اوست
در ہمہ بدن پیدا می آید ومزاج اعضا تباہ میشود وشکل اعضا وہیأت آن متغیر میگردد واین احادیث ومانند آن ناظر
در جانب اتقاء وپرہیز ست از مجذوم ودر احادیث دیگر آمدہ کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با مجذوم
طعام خورد ودست ویرا در کاسہ خویش نہاد وگفت کل بسم اللہ ثقۃ باللہ وتوکلا علیہ بخور بنام خدا واعتماد وتوکل
میکنم من ہم خوردن با تو بر خدا وحدیث لا عدوےٰ ولا طیرۃ نیز ناظر در عدم اجتناب واحتراز ست ہمہ میفرماید کہ تجاوز
مرض ورسیدن آن از یکے بدیگرے نمی باشد فال بد کہ از طیور ومانند آن میگیرند وشوم می پندارند چیزے نیست وباطل
ست ودر حدیث دیگر آمدہ کہ شترے بود گرگین در میان شتران عرض کردند بحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ این را
در میان نشیند کہ جرب از وے بدیگران سرایت خواہد کرد فرمود این را کہ جرب رسیدہ است از کجا رسیدہ است
یعنے این چیزے نیست ہمہ بتقدیر پروردگار تعالی ست پس میان این احادیث کہ ناظر در عدم اجتناب اند
واحادیث دیگر کہ بر خلاف آن دلالت دارند منافات ومعارضہ نماید جواب از این میگویند کہ اصل عدم عدوے

وعدم اجتناب واحتراز ست وهمه بتقدیر اوست ولیکن امر باحتراز از ایشان برای آن فرمود تا اگر کسے را آن مس
بتقدیر الٰهی برسد مبادا تصور آن کند که عدوے حق ست و در دام شرک خفی بیفتد پس امر بفرار از مجذوم ونهی
از قرب ومصاحبت او از ین جهت ست نه از جهت احتمال عدوے و رسیدن آن بعلت مصاحبت واگر کسے را
یقین بتقدیر الٰهی کامل بود واین تصور وتوهم نبود اجتناب در حق وے لازم نبود وبرین جواب راجح
ومعمول حدیث لا عدوے بود وحدیث فرار غیر معمول وبعض حدیث فرار واجتناب را ترجیح کرده وامر بدان
برای استحباب داشته چنانکه گفت وبعض جواب میگویند که امر باجتناب از مجذوم بطریق استحباب است
واحتیاط ولهٰذا نه برای ایجاب والزام ومواکلة المجذوم از برای بیان جواز فعل واعلام بانکه این حرام
نیست وامر باجتناب برای وجوب نه وبعض میگویند که حدیث لا عدوی حق ست ولیکن کلیه نیست ومخصوص ست
بغیر جذام وامثال آن وانیها مستثنے وخارج اند از ان کلیه وشاید که حق تعالی درینها خاصیتے وتاثیرے نهاده باشد
در عدوے چنانکه از حدیث نفی تشاؤم امراة وفرس ودار مستثنے ست نزد بعض وجواب تحقیقی این ست
که بدان اشارت کرد بقول خود که گفت وبعض در جواب میگویند که این خطاب کلی نیست بلکه هر قومے را خطاب کرد
بانچه لائق وفراخور حال وے بود پس بکسیکه قوت ایمان وتوکل وے بغایت بود اورا از مخالطت ومعاشرت
ایشان ضررے نیست ووے مامور ومخاطب نیست بفرار واجتناب زیراکه قوت ایمان وے قوت عدوی
را دافع ست واما ضعفا را باحتیاط واحتراز فرمود وخود هر دو صورت را مباشرت کرد تا اقتدا کنند بوے وقوی
بطریقه توکل اخذ کند وضعیف بطریقه تحفظ **فصل در تداوی بمحرمات** از تداوی بمحرمات منع
فرمودے ابو درداء روایت کند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ان الله انزل الداء والدواء
وجعل لکل داء دواء فتداووا ولا تداووا بالمحرم خدای تعالے فرستاد درد را ودارو را وهر درد را دوائے
پیدا کرد پس دوا کنید ولیکن بادوے که آن را حرام گردانیده است مکنید وابن مسعود روایت کرد ان الله
لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم وطارق جعفی سوال کرد از خمر ساختن نهی فرمود گفت برای دوا میسازم فرمود لیس
بدواء ولکنه داء یعنی خمر خوردن برای دواء بدن نمیسازی ولیکن وے در حقیقت درد ست که بدین تو ضرر دارد
وظاهر آنست که مراد درد بدن ست وسبب شفاے آن نیست چنانچه از احادیث دیگر ظاهر است ومحققین اطبای
اسلامیه میگویند که در قول حق تعالے که در شان خمر فرموده ومنافع للناس مراد منفعت بدن وصحت
وے نیست بلکه انتعاش ونشاط طبیعت ست که بتناول آن پیدا میشود ودر آخر مضرت ست ببدن ومهلک
ست چنانکه از حال اهل ادمان ظاهر میگردد ودر لفظے دیگر در سنن ابی داؤد وترمذی ست عن طارق قلت
یا رسول الله ان بارضنا اعنابا نعتصرها فنشرب منها قال لا طارق بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرضه داشت
که در زمین ما انگور بسیار ست عصر میکنیم آنرا یعنی خمر میسازیم ومینوشیم آنرا فرمود منوشید که حرام ست
فراجعته قلت انا نستشفی للمریض پس باز گفتم که ما بدان طلب شفاے مریض میکنیم وباین قصد میخوریم قال ان
ذلک لیس بشفاء ولکنه داء فرمود این شفا نیست ولیکن علت ودرد ست این پرسیدن طارق اگر پیش از علم بتحریم خمر
بود درست ست وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تنبیه کرد بر تحریم آن که موجب لفظ قرآنی ست

واگر بعد از تحریم بود بجهت توهم حل آن باشد برای شفا فرمود آن نیز جائز نیست فافهم و در سنن نسائی مروی ست که طبیبی ذکر کرد در دوائی ضفدع بکار می آید او را نهی فرمود از قتل ضفدع و بکار بردن آن در دوا و در حدیث دیگر ثابت شده من تداوی بالخمر فلا شفاه الله کسیکه تداوی کند بخمر شفا ندهد او را خدای تعالی و خداست باخبر والله اعلم **فصل** در علاج قمل تراشیدن سر فرمود تا مسام ابخره منفتح شود و تصاعد کنند و ماده که قمل از آن متولد می شود ضعیف گردد و پوشیدن حریر را نیز در علاج قمل فرمود و از بعض شروح موهم تخصیص آن بنوعی خاص نیز نقل کردیم چنانچه گذشت **فصل** در معالجه بادویه روحانیه ربانیه و ادویه مرکبه از آنها و از طبیعیه بدان که شفا که اعم و انفع و اعظم از قرآن فرود نیامده چنانچه فرمود - وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین ، وکلمه من درینجا بیانیه است نه تبعیضیه و قرآن شفاست از امراض روحانیه و جسمانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه است و قرآن مشتمل ست بر بیان معالجات و ارشاد بطریق ازاله آنها بر وجه اتم و اکمل و اما بودن او شفا از امراض جسمانیه بجهت آنست که تبرک و تیمن بقرات وی نافع ست در بسیاری از امراض و بلایا و دفع ودافع ست مر آنها را چنانچه در احادیث آمده که من لم یستشف بالقرآن فلا شفاه الله و فاتحة الکتاب دوا لکل دا و امثال ذلک و همچنین رقیه لدیغ بفاتحة الکتاب مجرب اکابر ست و نیز در بعض ادعیه ماثوره آمده است وان تجعل القرآن ربیع قلبی و شفاء صدری و باید دانست که آیات و اذکار و ادعیه که استشفا و رقیه کرده میشود بدان نفع و شفا در ذات آنهاست ولیکن صلاحیت و قبول محل و قوت همت فاعل در تاثیر وی شرط است و اگر تخلف کند شفا یا از جهت ضعف تاثیر و همت فاعل ست یا از عدم قبول محل منفعل یا درینجا مانعی قوی ست که با وجود قوت فاعل و صلاحیت منفعل حاجب و حاجز از حصول اثر و ظهور تاثیر آمده و این در ادویه حسیه نیز پدید است و عدم تاثیر آن گاهی از جهت عدم قبول طبیعت ست مر دوا را و گاهی از جهت وجود مانع از رسیدن اثر دوا ست بوی زیرا که طبیعت چون بگیرد دوا را بقبول تمام انتفاع بدن نیز بحسب قبول بود و همچنین قلب چون رقی و تعاویذ را بگیرد بقبول تمام و همت قوی تاثیر کند در ازاله علت و همچنین دعا که صدق توجه و حضور قلب در وی نیز معتبر ست و عدم اجابت وی گاهی بجهت ضعف نفس دعاست که مرضی و محبوب الهی نیست و گاهی از جهت ضعف قلب و عدم اقبال اوست بر جناب عزت در وقت دعا بجمعیت تام و توجه کمال و گاهی از جهت وجود مانع است از اجابت مثل اکل حرام و ارتکاب ظلم و مانند آن و رقیه بمعوذات و غیر آن از اسمای الهی طب روحانی ست اگر جاری شود بر لسان ابرار و اتقیا با توجه تام و همت تمام ولیکن چون وجود این نوع عزیز و نادرست مردم دست بطب جسمانی زده از آن فارغ و غافل نشستند و تحقیق اجماع کرده اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسما و صفات وی تعالی باشد و بزبان عربی باشد یا بزبان دیگر که معنی آن معلوم بود و باعتقاد آنکه موثر حقیقی اوست تعالی شانه و در صحیح مسلم از حدیث عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در زمان جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب فرمود عرض کنید رقیهای خود را بر من اگر دران شرکی نبود بکنید باکی نیست و نیز در حدیث مسلم از جابر رضی آمده که نهی کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از رقی پس بعض صحابه آمدند و گفتند نزد ما رقیه بود که برای

عقرب میکردیم وآن رقیه را بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند فرمود ما نعے نیست بکنید و تا توانید نفع رسانید برادر خود را و تمسک کردند قومے باین عموم و تجویز کردند هر رقیه را که مجرب شده است منفعت وے اگرچه معنے آن معلوم نباشد ولیکن احتیاط درانست که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکے بود و در حدیث ابی داؤد وابن ماجه آمده و تصحیح کرده آن را حاکم از ابن مسعودؓ که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که رقی و تمائم و توله شرک ست و تمائم جمع تمیمه است و آن خرزه یا قلاده که در گردن بیاویزند و آن را در جاهلیت برائے دفع آفات میکردند توله بکسر تا و بفتح واو و لام چیزے ست که زنان برائے جلب محبت مردان میکردند و این نوعے از سحر ست و از زینب امراة عبد الله بن مسعود آورده اند که گفت دید عبد الله در گردن من رشته را گفت این چیست گفتم خیطے ست که افسون کرده شده است برائے من دروے پس بگرفت آن را و پاره کرد و گفت شما اے آل عبد الله بے نیاز ید از شرک و محتاج نباید بآن شنیدم من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم را که گفت رقے و تمائم و توله شرک ست گفتم چرا اینچنین گوئی بود چشم من که بیرون مے افتاد از غایت وجع و می بود آب جرک را و اشک را پس بفلان یهودی رفتم و وے افسون بخواند و همه درد ها برفت و آرام یافتم گفت عبد الله این درد وے که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون باز داشت آن را و لازم بود ترا که میگفتی چنانچه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میگفت اذهب الباس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما رواه ابو داؤد و اینها را از شرک بجهت آن داشت که اهل جاهلیت اعتقاد مؤثریت بآن داشتند و بغیر نام خدا وند تعالے میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وے باشد در حکم وے داخل نباشد و چگونه داخل بود که وارد شده دران احادیث و اخبار صحیحه چنانکه بیاید و بعض گفته اند که نهی از ان رقی ست که استعمال میکنند اهل عزائم و مدعیان تسخیر جن و مے آرند بامور مشتبه مرکبه از حق و باطل و جمع میکنند با ذکر خدا و اسماے وے تعالے اسماے شیاطین و ذکر ایشان را و استعانت میکنند از ایشان و گفته اند که جن از جهت عداوتے که بالطبع با انسان دارند باین علاقه با شیاطین دوستند و چون خوانده شود عزائم باسماے شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جاے خود و همچنین لدیغ چون آن نیز گاہے از جن عیاشت متمثل وے بصورت مار هرگاه رقیه خوانده شود باسماء شیاطین سیلان میکند سموم آن از بدن انسان ازینجهت مکروه است رقیه که بذکر الله و اسما و صفات وے خاصته نبود و بالجمله اجماع دارند علماے امت بر کراهت رقیه بغیر کتاب الله و اسما و صفات وے و ابن وهب از امام مالک نقل کرده است کراهت رقیه بحدید و ملح و عقد خیط و خاتم سلیمان که مینویسند و گفت که نبود اینها امر قدیم در اسلام والله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود که العین حق ولو کان شئ سابق القدر لسبقته العین تاثیر عین یعنے چشم زخم و کار کردن آن حق و ثابت است در نفس الامر و حق تعالے این خاصیت در بعض نفوس نهاده است چنانچه در سحر و اگر مے بود چیزے که پیش دستی و غلبه میکرد قضا و قدر را هر آئینه سبقت میکرد آن را عین و این مبالغه است در تاثیر عین و رخصت میفرمود که افسون کنید از چشم زخم و از حمه یعنے نیش عقرب و از نمله یعنی ریشها که بر پهلوها ظاهر شود چنانکه بیاید و مالک روایت کرد که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف را دید که غسل میکرد و در حسن بدن او تامل کرد و گفت والله

من مثل این پوستی ندیدم در مردان و نه پوست دختران مخدره سهل در ساعت بسر در آمد خبر نزد رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم رسید بر عامر خشم گرفت و گفت علام یقتل احدکم اخاه الا برکت اغتسل له فغسل عامر وجهه ویدیه ومرفقیه
ورکبتیه واطراف رجلیه وداخلة ازاره فی قدح ثم صب علیه فراح مع الناس و در روایتے فراح سهل مع الناس لیس
به باس یعنے برائے چه یکے از شما برادر خود را هلاک میکند چرا نگفتی بارک الله فیه چون در نظر تو خوب آمد پس بفرمود
تا اطراف و بعضے اعضائے عامر را که در حدیث مذکور اند بشویند و بر وے یعنے بر سهل بن حنیف بریزند چنان
کردند در ساعت نیکو شد و کیفیت شستن را زهری بیان کرده که عاین را بفرمایند که دست راست در قدح آب
کند و یک کف بردارد و مضمضه کند و در آن قدح ریزد و یک کف را بردارد و روے را در قدح شوید باز دست چپ را
در قدح برد و آب بردارد و بر زانوے چپ ریزد و این چنین ست در نسخ متن و در مواهب لدنیه بعد از شستن روے
در قدح گفته که بیشتر درآرد دست چپ و بریزد بر دست راست بیشتر درآرد دست راست را و بریزد بر دست
چپ بیشتر درآرد دست چپ پس بریزد بر مرفق این بیشتر درآرد دست راست را و بریزد بر مرفق ایسر بیشتر درآرد
دست چپ را پس بریزد بر قدم راست بیشتر درآرد دست راست را پس بریزد بر قدم چپ بیشتر درآرد دست چپ را
و بریزد بر زانوے راست بیشتر درآرد دست راست را و بریزد بر زانوے چپ بیشتر بشوید داخله ازار را و این
موافق و مناسب ست غسل این اشیا را که مذکور اند در حدیث و غالباً از قلم کاتب در متن اینهمه افتاده است
و آن درون ازار شوید و در داخله ازار دو قول ست یکے آنکه مراد فرج ست دوم آنکه مراد طرف ازار ست آنکه
به بدن او رسیده است از جانب راست و زیاده کرده است قاضی عیاض که یا مراد جسد اوست که متصل بازار است
و بعض گفته اند مراد سرین ست که مقعد ازار ست و بخط شیخ سخاوی نوشته دیده اند که این کنایت ست از ثوبے
که متصل ست بجلد کذا فی المواهب و قدح را بر زمین ننهد و آن آب را از طرف پس سر بر معیون ریزند و این معانی
ممکن نیست درک وے از جانب عقل و عاجز ست وے در دریافت آن قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اگر توقف کند
متشرعے او را باید گفت که بگوید والله ورسوله اعلم و حال آنکه تائید کرده است آن را تجربه و تصدیق کرده معاینه
و اگر متفلسفے توقف کند رد و بر وے ظاهر تر ست چه نزد فلاسفه دوا گاهے فعل بالقوت خود کند و گاهے بخاصیت درک
معنی آن ممکن نه و گویند مقتضائے صورت نوعیه چنین واقع شده گو این نیز از این قبیل باشد و در خانهٔ ام سلمه کنیزکے را
دید که بروے اثر نظر جن ست و در لفظ صحیحین اینچنین ست که جاریه دید که در روے وے سفعه است یعنی صفرت
فرمود استرقوا لها فان بها النظرة افسون بخوانید برائے این کنیزک که بوے نظره است یعنے نظر کرده است
جن و آسیب رسانیده است از اینجا معلوم شود که همچنان که از آدمی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر
ایشان تیزتر از سنان ست و بعضے از شراح نظره را مردود ساخته و گفته نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده
که در خانهٔ ام سلمه در آمد و در وے کودکے بود گفتند که بوے چشم رسیده است فرمود چرا افسون نمیکنید او را از عین و
در سنن ابی داؤد ست از سهل بن حنیف که گفته بر آبے گذشتم در آنجا رفتم و غسل کردم و از تپ گرفت خبر برسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم رسید فقال مروا ابا ثابت یتعوذ امر کنید ابا ثابت را که کنیت سهل بن حنیف ست تا تعوذ کند قال فقلت
گفت سهل بن حنیف پس گفتم یا سیدی والرقی صالحة آیا افسون را صلاحیت علاج و دفع علت بود ان اود فقال

لا رقیة الا فی نفس او حمة او لدغة و النفس العین و الحمة کل ذی سم فرمود صلاحیت دارد و لیکن انسون نیست مگر
در نفس که مراد بآن عین چشم زخم است و این تب سهل بن حنیف از عین بود و در حمه که مراد بآن نیش زهر دار است
از عقرب و مانند آن و در لدغه که گزیدن ست بدندان چنانچه مار و مانند آن و حال حصر بعد ازین معلوم گردد اکنون مصنف
خواست که بعض رقیها که ماثور ست ذکر کند پس گفت و بزرگ ترین رقیها قرات فاتحه است و قرأت معوذتین
و آیة الکرسی و تعویذات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم که در احادیث صحیحه ثابت شده از آنجمله اعوذ بکلمات الله
التامات التی لا یجاوزهن بر و لا فاجر و باسماء الله الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرأ و برأ
من شر ما ینزل من السماء و من شر ما یعرج فیها و من شر ما ذرأ فی الارض و من شر ما یخرج منها و من شر فتن
اللیل و النهار و من شر طوارق اللیل الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن و از آن جمله اعوذ بکلمات الله التامات
من غضبه و عقابه و شر عباده و من همزات الشیاطین و ان یحضرون و از آن جمله اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم
و بکلماتک التامات من شر ما انت آخذ بناصیته اللهم انت تکشف المأثم و المغرم اللهم انه لا یهزم جندک و لا یخلف
وعدک سبحانک و بحمدک و از آن جمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیٔ اعظم منه و بکلمات الله التامات التی لا
یجاوزهن بر و لا فاجر و باسماء الله الحسنی ما علمت منها و ما لم اعلم من شر ما خلق و ذرأ و برأ و من شر کل ذی شر
لا اطیق شره و من شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم و از آنجمله اللهم انت ربی لا اله الا
انت علیک توکلت و انت رب العرش العظیم ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن و لا حول و لا قوة الا بالله اعلم ان الله
علی کل شیٔ قدیر و ان الله قد احاط بکل شیٔ علما و احصی کل شیٔ عددا اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی و من شر الشیطان
و شرکه و من شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم و از آنجمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الحی و آله
کل شیٔ و اعتصمت بربی و رب کل شیٔ و توکلت علی الحی الذی لا یموت و استدفعت الشر بلا حول و لا قوة الا بالله
حسبی الله و نعم الوکیل حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق حسبی الذی هو حسبی بیده ملکوت
کل شیٔ و هو یجیر و لا یجار علیه حسبی الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت
و هو رب العرش العظیم هر که این دعوات را تجربه کند عظمت و قدر آن بداند و از آن جمله رقیه جبرئیل
است که پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم رقیه کرد و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک من کل شیٔ یؤذیک
و من شر کل نفس او عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک و از جمله کلماتیکه دفع چشم زخم بآن شود گفتن ما شاء الله لا قوة
الا بالله است و اگر عاین بگوید اللهم بارک علیه دفع چشم زخم کند و جماعتی از سلف روا داشته اند که آیات قرآن
بنویسند و بشویند و بیاشامد مجاهد گوید لا باس ان یکتب القرآن و یغسله و یسقیه المریض باکی نیست که کسی
بنویسد قرآن را و بشوید آن را و بنوشاند بیمار را مطلق قرآن را یا آیاتی که مناسب شفا یا مشتمل بر ذکر اسماء و
صفات علا باشد و هو الانسب و از ابن عباس مرویست که زنی در طلق مانده بود آیتی را یاد و آیت را از قرآن فرمود که
بنویسند و بشویند و بخورانند نقل ست از شیخ امام ابو القاسم قشیری گفت که بیمار شد ولد من به بیماری سخت تا آنکه نزدیک شد
بموت و سخت شد بر من کار وی پس دیدم پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم در خواب پس شکایت کردم در حضرت وی
صلی الله علیه و آله و سلم قصه و ادراک فرمود که چرا دور از آیات شفا پس بیدار شدم و تفحص کردم در قرآن آیات شفا را

دیافتم در شش موضع قوله تعالے ، ویشف صدور قوم مومنین ، وشفاء لما فی الصدور ، یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه فیه شفاء للناس ، وننزل من القران ماهو شفاء ورحمة للمومنین ، واذا مرضت فهو یشفین ، قل هو للذین آمنوا هدے وشفاء پس نوشتم این آیات را وحل کردم آب ونوشانیدم او را آن آب را پس شفا یافت فی الحال گویا که بند از پاے او کشاده شد کذا فی المواهب اللدنیه وقاضی بیضاوی نیز در تفسیر کریمه ، وننزل من القرآن ماهو شفاء ورحمة للمومنین ، اشارت بآیات شفا کرده وسعد چلپی در حاشیه آیات مذکوره را تعیین نموده وحکایت استاد ابو القاسم قشیری را نقل کرده است ورویت وے حق سبحانه را در منام ذکر کرده وقرات آیات مذکوره را بر مریض وکتابت آنها را در ظرف چینی وشستن آنها را بآب ونوشانیدن به بیمار آورده واز شیخ تاج الدین سبکی نقل کرده است که گفت دیدم بسیارے از مشائخ را که می نوشتند این آیات را براے بیمار طلب عافیت را وکاتب حروف از شیخ عبد الوهاب متقی مکی قدس سره نیز این عمل را براے بیماران مشاهده نموده است ویکے از دعاهاے چشم زخم آنست که از ابو عبد الله بناجی مرویست که گفت درسفر بودم بر شترخوب سوار ودر میان همراهان شخصے منسوب بود بچشم زخم زدن بر هرچه نظر استحسان انداختے تلف شدے کسے ابو عبد الله بناجی را گفت شتر خود را از شر او نگاه دار بناجی گفت او را بر شتر من قدرتے نیست عاین را این خبر معلوم شد نگاهبان شد تا بناجی از منزل غائب شد بمنزل وے آمد ودر شتر وے نگاه کرد شتر مضطرب شد وبیفتاد چون بحالے که از بیخ برکنند چون بناجی آمد او را خبر کردند که عاین شتر ترا چشم زد گفت مرا بروے بنماید چون عاین را بدید گفت بسم الله حبس حابس وحجر یابس وشهاب قابس رددت عین العاین علیه وعلے احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسأ وهو حسیر فخرجت حدقة العاین وقامت الناقة لا باس بها چون بناجی این دعا بر خواند در زمان چشم آن مرد بیرون آمد از محل خود وشتر تندرست برخاست بدانکه اصابت بالعین وتاثیر چشم زخم امرے ثابت ومحقق ست نزد جمهور علما از اهل حق وحدیث العین حق حجت آنست اگرچه جماعه مبتدعه از اهل اعتزال ومن یحذو حذوهم آنرا منکر نیچه هرچه محال نبود ونزد عقل جائز باشد ومخبر صادق بدان خبر داده واجب ست اعتقاد آن چنانچه سائر امور از امور آخرت ومراد بتاثیر نه آن معنے ست که فلاسفه اراده نمایند از لزوم عقلا بلکه مراد سبب عادی ست که حق سبحانه وتعالے نظر عاین را سبب ساخته وضر معین را بدان مربوط گردانیده است وتاثیر وترتب ضر بارادت وخلق اوست تعالی چنانچه در سائر اسباب عادیه وتکلم کرده اند در کیفیت اصابت عین که چگونه است ونقل کرده اند از بعضے ازان جماعه که این صفت را داشته اند که گفت هرگاه که نظر کنم بچیزے بروجه استحسان حرارتے را احساس کنم که از چشم من برآید وبعض گفته اند که از چشم عاین قوت سمیه منبعث گردد که متصل گردد بمعیون که باعث هلاک یا فساد گردد مثل زهرے که از افعی بلدیغ برسد واز بعض افاعی بوساطت نظر نیز زهر میرسد وبالجمله برمثال تیر چیزے از جانب عاین بجانب معیون روانه گردد اگر مانعے که حفظ ووقایه کند در میان نبود برسد وکارگر افتد واگر مانع در میان بود که عبارت از حرز وتعویذ ودعاست وصول ونفوذ نیابد واگر سپر سخت وقوی بود تواند که سهم بجانب وے برگردد برمثال تیر محسوس وهو الحفیظ فصل در تجویع امراض والام باین دعا علاج فرموده که ابو درداء روایت میکند شنیدم رسول الله صلے الله علیه واله وسلم من اشتکے منکم

فلیقل کسیکه مریض شود از شما باید که بگوید این دعا را ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی السماء والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض واغفر لنا حوبنا انت رب الطیبین انزل رحمة من رحمتک وشفاء من شفائک علی هذا الوجع چون این دعا را بخوانند فیبرأ باذن الله پس به شود باذن خدا و در صحیح مسلم ثابت ست که جبرئیل علیه السلام آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آن حضرت خستگی داشت جبرئیل گفت علیه السلام بسم الله ارقیک من کل داء یؤذیک ومن کل نفس وعین بسم الله ارقیک والله یشفیک وآنچه روایت کردیم که لا رقیة الا فی عین او حمة مراد آنست که لا رقیة اولی وانفع منها فی ذلک یعنی مراد اینجا حصر جواز و شرعیت رقیه نیست در عین وحمه زیرا که رقیه در جمیع امراض وآلام مشروع و مسنون ست و در خصوص امراض دیگر غیر عین وحمه نیز آمده است چنانچه در حمی و صداع و درد دندان و امثال آن بلکه مراد آنست که درین دو چیز اولی وانفع ست از دیگر امراض وعلل و نپوشید و نماند که آنچه سابقاً روایت کرد نفس وحمه ولدغه است و چون مراد نفس عین ست وحمه ولدغه نزدیک بهم اند و در معنی یک چیز اند مآل معنی رقیه در عین وحمه باشد وبس و بزرگ ترین رقیها فاتحة الکتاب ست پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود خیر الدواء القرآن و فاتحه از اجل سور قرآن ست و مشتمل بر معانی آن چنانچه در محل آن بیان کرده اند و حدیث ابی سعید خدری در صحیح مسلم ثابت ست که جمعی از صحابه در سفر قومی را از اهل بادیه ضیف شدند ایشان ضیافت نکردند ناگاه بزرگ ایشان را مارے گزید ایشان ازان نفر یعنی ازان جمع صحابه و نفر نام جماعه است از سه تا ده رقیه خواستند گفتند چون ما را ضیافت نکردید ما شما را رقیه نکنیم تا ما را اجرتے نیکو ندهید هر یک گله گوسفند قرار دادند و در روایتے آمده که مجموع سی گوسفند بود یکے ازان جماعه برفت و بر وے فاتحة الکتاب خواند در ساعت نیکو شد چون پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و او را ازان حال خبر کردند بآن شخص رقیه کننده بفاتحه فرمود که ترا اعلام کرد که فاتحة الکتاب رقیه است نیکو کردید گوسفندان را قسمت کنید و ازان مرا نصیبے دهید درین قول تاکید و مبالغه ست در بودن وے حلال طیب و در روایتے آمده و بخندید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ازین حدیث معلوم شود که گرفتن اجرت و اشتراط آن بر رقیه جائز ست اما بشرطیکه بقرآن و دعا بود و در وے فریب وخداع نباشد چنانکه بخاری از حدیث عائشه رض آورده که گفت ابوبکر رض را غلامے بود که بر وے خراجے نهاده بود و وے رض از خراج وے میخورد روزے آن غلام چیزے آورد و ابوبکر رض ازان بخورد پس گفت آن غلام میدانی که این چیز از کجا بود فرمود چیست گفت کهانت کرده بودم در جاهلیت مر انسانی را و نبود مرا علم کهانت ولیکن خداع کردم با وے الان ملاقات کرد مرا و بداد چیزے در اجرت آن و آنرا در خدمت تو آوردم پس درآورد وے دست خود را در حلق خود و قے کرد هر چه در شکم وے بود و حکم طبیب نیز همین خواهد بود و در گزیدن عقرب در مسند ابی بکر بن ابی شیبه مرویست از عبدالله بن مسعود که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز میگذارد عقربے در انگشت مبارک در نماز بگزید چون از نماز بیرون آمد فرمود لعن الله العقرب لا تدع نبیا ولا غیره لعنت کند خدایتعالی عقرب را نمیگذارد پیغمبر را و نه غیر پیغمبر را بعد ازان ظرفے آب و نمک را طلب کرد و آن انگشت را در آب نمک نهاد و قل هو الله و معوذتین میخواند تا الم آن زائل شد و در سنن ابی داود از شفاء بنت عبدالله مرویست که گفت دخل علی رسول الله صلی الله

تدبیر گزیدن عقرب

علیه وآله وسلم وانا عند حفصة فقال الا تعلمین هذه رقیة النملة کما علمتها الکتابة درآمد بر من رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم و من نزد حفصه بودم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا تعلیم نمیکنی این را یعنی حفصه را
افسون نمله را چنانکه تعلیم کردۀ تو او را خط و کتابت را غالباً این زن بحفصه تعلیم کتابت کرده بود و ازین حدیث
معلوم شود که تعلیم کتابت مر نساء را مکروه نیست و بعض گفته اند که این از خصایص ازواج مطهره است بحکم لستن
کاحد من النساء و خبر لا تعلموهن الکتابة محمول بر نساء عامه است از جهت خوف ابتلاء و افتتان بر ینها و نمله ریشهاست
که بر پهلو ظاهر میشود و بغایت مولم ست و مریض احساس حرکت نمل میکند و شفا بنت عبد الله دائما در مکه رقیه
میکرد این ریح را چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هجرت کرد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد
و گفت یا رسول الله من در جاهلیت افسون نمله میکردم میخواهم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد و گفت بسم الله صلت
حتی تعود من افواهها ولا تضر احدا اللهم اکشف الباس رب الناس این دعا را بر چوبی خواند و آنرا بسنگی حک کند
بسرکه تیز حاذق و بر ریش طلا کند و اما در سائر جراحات و قروح عائشه رض روایت میکند کان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم اذا اشتکی الانسان وکانت به قرحة او جرح قال باصبعه هکذا و وضع سفیان سبابته علی الارض
ثم رفعها ثم قال چون شکایت میکرد انسانی یعنی بیمار میشد و شکایت گاهی بمعنی درد شکم آید یا می بود با کس
ریشی یا جراحتی اشارت میکرد بانگشت مبارک خود همچنین و سفیان ثوری که راوی این حدیث است برای
نمودن کیفیت این اشارت بنهاد انگشت سبابه خود را بر زمین بستر برداشت انگشت را سفیان
پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا را بسم الله تربة ارضنا بریقة بعضنا لیشفی سقیمنا باذن
ربنا و این علاجیست سهل و آسان و نافع مرکب از طبیعی و الهی چه خاک سرد و خشک ست و مجفف رطوبات
قروح و جراحات علی الخصوص در بلاد حاره لاسیما تراب زمین مدینه که برکتی خاص و تاثیری مخصوص در آن نهاده اند
و سابقاً در باب اذکار کلام درین حدیث کرده ایم فتذکر و کسی آمد و گفت یا رسول مرا در بدن وجعی
عظیم ست و از اول اسلام من تا این زمان باقی ست فرمود که دست بر موضع الم منه و سه بار بگو بسم الله
و هفت بار بگو اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد و احاذر و در الم مصائب و دفع آن میفرمود هر که میگوید اللهم اجرنی
فی مصیبتی واخلف لی خیرا منها بعد از قول انا لله وانا الیه راجعون باریتعالی او را بدل و اجر خیر کرامت کند
چون ابو سلمه که زوج اول ام المومنین ام سلمه است فوت کرد و بغایت مردی نیک خوش معامله بود و بزرگ بود
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ام سلمه را این دعا تلقین فرمود و امر بخواندن فرمود و گفت هر که این دعا در
مصیبت بخواند حق تعالی جبر نقصان او بهتر از آن که داشت بکند ام سلمه گفت یا رسول الله بهتر از ابو سلمه که خواهد بود
که بدان جبر کسر من خواهد شد فرمود شاید که باشد آخر بسعادت تزوج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد

فصل در علاج غم و اندوه و هم این هر دو لفظ در اطلاقات نزدیک بهم واقع شوند و غم عبارت است
از آن تنگی و تیرگی که از طریان قبض و اندوه بر دل نشیند مشتق از غمام بمعنی ابر که عارض گردد و هم مختص
است از قصد کردن بچیزی و توجه دل و اراده بدست آوردن آن پیش آید و اندوهگین و پریشان گرداند و آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در دفع اینها میگفت لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله

رب السموات والارض ورب العرش الکریم و در جامع ترمذی ست که چون کارے سخت پیش آمدے فرمودے
یا حی یا قیوم برحمتک استغیث و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که چون کارے وے را اندوهگین کردے نظر سوے
آسمان کردے و گفتے سبحان الله العظیم و چون در دعا اجتهاد نمودے فرمودے یا حی یا قیوم و میفرمود دعاے
اندوهگین اینست اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین و اصلح لی شانی کله لا اله الا انت و اسماء بنت عمیس را
گفت ترا بیاموزم کلمۂ چند که در وقت اندوه گوئی گفت آرے گفت بگو الله ربی لا اشرک به شیئا هفت بار و فرمود
هیچ آفریده را هیچ و حزنے نرسد و این بگوید الا که ازان خلاص یابد اللهم انی عبدک و ابن عبدک و ابن امتک
ناصیتی بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضاؤک اسالک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته
احدا من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی و نور صدری و جلاء حزنی و ذهاب
همی و فرمود دعاے ذی النون در شکم ماهی این بود که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هیچ مسلمانے
نگوید الا که مستجاب شود یکے از انصار را ابو امامه میخواندند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم او را دید در مسجد در غیر وقت
نماز گفت در مسجد چه میکنی درین وقت گفت اندوه بسیار و دین بسیار مرا اینجا آورد فرمود ترا کلماتے بیاموزم که
چون آنرا بخوانی اندوه تو برود و دین تو وفا شود گفت بلے یا رسول الله گفت چون بامداد و شبانگاه کنی بگو اللهم انی
اعوذ بک من الهم والحزن و اعوذ بک من العجز والکسل و اعوذ بک من الجبن والبخل و اعوذ بک من غلبة الدین و
قهر الرجال گفت چنین کردم اندوه من برفت و دین من وفا شد و فرمود من لزم الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجا
ومن کل ضیق مخرجا ورزقه من حیث لا یحتسب سابقا در فصل اذکار کلامے متعلق باستغفار گذشته است و در
مسند امام احمد ست که چون کارے ویرا صلی الله علیه وآله وسلم تنگ آوردے پناه بنماز بردے و میفرمودے
که در جهاد کوشید که درے ست از درهاے بهشت و دفع اندوه و غم و هم میکند و گاهے میفرمود که هر کرا هموم و
غموم بسیار شود باید که بسیار بگوید لا حول ولا قوة الا بالله و این کنزے ست از کنوز بهشت و در صحیح ابن حبان ست که
کسے دعا کرد و در دعا گفت اللهم انی اسالک بان لک الحمد لا اله الا انت الحنان المنان بدیع السموات والارض
یا ذا الجلال والاکرام یا حی یا قیوم پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لقد دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی
به اجاب و اذا سئل به اعطی و در علاج خوف و بیخوابی میفرمود بگوید اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین
وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم جمیعا ان یفرط علی احد منهم او ان یبغی عز جارک
وجل ثناؤک ولا اله غیرک و در علاج حریق امر بتکبیر فرمودے و حکمت در اطفاے حریق بتکبیر آن گفته اند که حریق
سبب وے نارست که مادۂ شیطان ست که مخلوق ست ازو و در وے فساد عام است که مناسب شیطان
و مادۂ اوست و آتش بطبع طالب علو و فساد که سیرت شیطان و دعوت او بدان ست و کبریاے حق قمع میکند
شیطان و فعل او را و نمی ایستد نزد کبریاے وے تعالی شانه هیچ چیز پس چون یاد کرد مومن کبریای حق
خامد شد پس نار که مادۂ شیطان ست و اطفاے نار بتکبیر مجرب ست نزد اکثر علما و لقد صدقوا فی ذلک **فصل** در
عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در طعام و شراب پوشیده نماند که سابقا ذکر طعام و شراب آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم کرده و بعضے از احوال درین فصل مکرر آمده و اولے آن بود که همه را در محل واحد در یک فصل

ذکر میکرد و وجه تفریق این فصول و تکریر احکام و احوال ظاهر نیست میفرمود لا آکل متکئا انما اجلس کما یجلس
العبد و آکل کما یاکل العبد نخورم تکیه زده و نه نشینم مگر چنانچه نشیند بنده و نخورم مگر چنانچه بخورد بنده
این حدیث سابقا مذکور شده است و معنی اتکا نیز معلوم شده و فتاکرد و نهی فرمود از آن که کسی بر روی
افتاده طعام خورد مطلق افتاده خوردن اگرچه بر روی نیفتاده باشد هم مکروه است مگر مثل تمر و کاک خشک
و مانند آن که در بعض آثار آمده است و طعام بسه انگشت خوردی و این نهایت اعتدال و توسط است چه بکمتر از آن
خوردن صورت تکبر دارد و تفریط و تقلیل در طعام آرد و بزیاده بران علامت حرص و شره و تکثیر است و هرگز تنها
نخوردی و هرگز جمع نکردی میان لبن و سمک و نه میان لبن و حوامض و نه میان دو غذای گرم و نه دو غذای
سرد و نه میان دو لزج و نه میان دو قابض و نه میان دو مسهل و نه میان دو غلیظ و نه میان دو مرخی معنی جمع اجتماع
آنهاست در معده و نه اکل معا یعنی یکی را پیش از هضم شدن دیگری نخورد و علت در عدم جمع دو غذای متفق در کیفیت
خوف غلبه و افراط آن کیفیت خواهد بود و اما عدم جمع میان مختلفین خوف حدوث دو کیفیت متضاد است که موجب
تنازع و تخالف است چنانکه گفت و نه میان دو مختلف چون قابض و مسهل یا سریع الهضم و بطی الهضم و نه میان
مشوی و مطبوخ و نه میان قدید و تازه و نه جمع میکرد میان شیر و بیضه و نه میان گوشت و شیر چه آن
نیز احداث کیفیت ردیه میکند چنانکه میان سمک و لبن و طعام در حالت شدت گرمی نخوردی تا سرد نشدی اشارت
کرد بآنکه مراد از آنچه در حدیث واقع شده است که طعام حار نخوردی طعام شدید الحرارت ست طبرانی در صغیر و اوسط
از حدیث بلال بن ابی هریره از پدرش آورده که آورده شد نزد آن حضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم طبقی از طعام
که می جوشید فرمود خدای تعالے آتش خوردن نفرموده است و در حدیث دیگر آمده که طعام سرد بخورید که در وی
برکت ست و در طعام حار برکت نیست و طعام شبانه را صباح نخوردی و از اطعمه که عفونت یافته باشد همچون
انبجات و مخللات و ملوحات ثابت نشده که هرگز چیزی تناول کرده و ضرر بعضی از اغذیه باضداد آن زائل کردی
چنانچه خرما را بروغن و رطب را بقثا خربزه چون عفونتی و حرارتی دارد و روغن مصلح آن باشد و در حدیث تمر با مسکه
واقع شده و آمده که دوست میداشت تمر و زبد را و لبن و تمر را اطیبین نام کردی و همچنین حرارت رطب را برودت
قثا زائل کردی و در حدیث ابی داؤد آمده که آن حضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم بطیخ را برطب خوردی
میشکست گرمی یکی را بسردی دیگر و بعض گفته اند که مراد به بطیخ در حدیث اخضر ست زیرا که اصفر حار است و
جواب داده اند که اصفر اگرچه بجهت حلاوت نوعی از گرمی دارد و لیکن بنسبت برطب سرد ست و در بعض احادیث
خربز بکسر خای معجمه و سکون را و کسر موحده نیز آمده و گفته اند که آن نوعی از بطیخ اصفر ست و در بعض روایات
طبیخ بتقدیم طا بر با واقع شده مکان بطیخ و گفته اند که آن لغت ست در بطیخ و در فضائل بطیخ احادیث آورده اند
که موضوع و باطل اند چنانچه در خاتمه بیاید انشاء اللہ تعالے و از محمد بن اسلم آرند که وی بطیخ نخورد از عدم صحت
کیفیت اکل آنحضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم مر آنرا کذا فی المواهب و آب خرمای منقوع که در آب تر کرده باشند
و شیرینی از وی جدا شده را برای هضم طعام آشامیدی و امر فرمودی بطعام شب خوردن و اگرچه یک
کف از خرما باشد گویند گرسنه خفتن مضعف بدن ست اما برای صاحب رمد مضر و نهی کردی از چسیدن

بعد از اکل که باعث حدوث بخارات وصعود اوست بدماغ ونیز حرکت ادخل ست در هضم ونیز علامت غفلت وشیوهٔ غافلان ست که خوردن وخفتن کار ایشان ست وموجب قساوت قلب ست چنانکه فرمود چون طعام خورید گداخته گردانید آن را بذکر ونماز ودر عقب طعام درخواب مشوید که دلهای شما سخت گردد چنانکه سابقاً گذشت ودر مواهب لدنیه از کتاب هدی نقل کرده که اطبا گفته اند هرکه حفظ صحت خواهد باید که بعد از عشا مشی کند اگرچه صد خطوه بود وخواب نکند بعد از طعام که بسیے مضرست واما در شرب شهد را با آب سرد آمیخته کردی وآشامیدی سابقاً گفت که هر روز همچنین کردی معلوم شد که آن را فواید بسیارست وبعضی آب شیرین سرد را که در حدیث کان احب الشراب الی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم الماء الحلو البارد واقع شده بهمین آب سرد ممزوج بالعسل حمل کرده اند وظاهر ومختار آنست که مراد بآن ماء عذب ست وچون افضل شیرینها باجماع اهل علم عسل ست که نتیجه وحی ست که حق سبحانه وتعالی به نحل کرد چنانچه فرمود واوحی ربک الی النحل الآیة وحمل این عبارت بر ذکر وی در وحی آسمانی وآیت قرآنی بعید ست ومناسب نیست بلفظ نتیجه کما لا یخفی آنرا از همه شیرینها دوست تر داشتی وآب بایت یعنی آنکه شب گذشته بروی دوست تر داشتی از آب تازه از جهت چون در بستان ابن التیهان در آمد گفت ان کان عندکم ماء بات فی شنة والا کرعنا اگر آبی ست که شب در خیک خفته است بیارید واگرنه بدهن از جوی آب خوریم واصل معنی کرع انیست ولیکن مراد بکرع اینجا اغتراف ست بهر دو دست نه حقیقت معنی او که آب بدهن خوردن ست از جوی یا شرب بدست دران حالت متعذر بود وضرورت سودی شد بکرع والا بی ضرورت اختیار کرع بعید ست والله اعلم ونشسته آب خوردی ومنع کردی که کسی ایستاده آب خورد وسفر مود که هرکه فراموش کند وآب ایستاده خورد باید که قی کند اما در صحیح ثابت شده چنانچه درج یاد کردیم که ایستاده آب زمزم خورد وبعض میگویند که این ناسخ نهی ست وبعض میگویند مبین ست که نهی برای تحریم نیست بلکه برای ارشاد ست وتنزیه این مبحث نیز سابقاً گذشته است ودر اینجا گفته که بعضی می گویند که نهی ناسخ انیست وبعضی می گویند که میان حدیث شرب قائماً ونهی ازان تعارضے نیست زیرا که ایستاده از روی ضرورت خورد واز جهت تنگی مجال الشستن الا بی ضرورت عادت شریف نه برایستاده خوردن بود ودر شرح ابن الهمام مذکورست که از ادب ست که بقیهٔ آب وضو را مستقبل قبله بخورد واگر خواهد نشسته بخورد ودر اثنا سه بار تنفس کردی ومی فرمود انه اروی وامرأ یعنی سیراب کننده ترست وگوارا تر وتشنگی نشاننده تر ومراد تنفس در شرب جدا کردن قدح ست از دهن وتنفس زدن بیرون آن ودر حدیث آمده است که آب در سه نفس خوردی در اول هر نفس بسم الله گفتی ودر آخر الحمد لله وآنکه در بعض احادیث نهی از تنفس در شرب وارد شده مراد بآن تنفس در داخل ظرف ست تا موجب تغیر آب نگردد بجهت بودن تنفس متغیر الفم بسبب اکل طعام کریه الرائحه یا بعد عهد از مسواک ومضمضه مثلا وسفر مود غطوا الاناء واوکوا السقاء فان فی السنة لیلة ینزل فیها وباء لا تمر باناء لیس علیه غطاء وسقاء لیس علیه وکاء الا وقع فیه من ذلک الداء یعنی سر ظرفها بپوشید وسر مشکها ببندید که در هر سال یک شبے ست که

ودران شب وباے افتد بهر ظرف که مکشوف باشد یا بهر مشک که گشاده ماند ازان وبا نصیبے بهره رسے ماند ودرو
دخول میکند وے افتد دران ظرف یا مشک چیزے ازان وبا ونهی میفرمود که آب از ثلمه قدح خورند یعنی از مکان
شکسته وسبب نهی گفته اند آنست که موضع شکسته لب خوب نمی چسپد وآب بر روے وجامه میریزد ونیز آن
موضع در غالب چرکین وناشسته میباشد وشیر خالص را آشامیدے وگاه با آب آمیخته آشامیدے زیرا که
شیر در وقت دوشیدن گرم میباشد ودر بلاد حار خالی از ضررے نبود پس جهت شکست گرمی او را بسردی آب
ودر حدیث ابن التیهان که مذکور شده آمده که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آب سرد که شب کرده با
درستن طلب داشت وے آب سرد در قدح ریخت وگوسفندے را دوشید وبخدمت آورد پس نوشید
الحدیث ودر روایت انس در صحیحین آمده که گفت دوشیده شد برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
شاتی وآمیخته شد با آب پس نوشید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وباقی ماند ازان چیزے ودر دست چپ وے ابوبکر
بود ودر دست راست اعرابی عمر التماس کرد تا آنرا بابی بکر دهد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن را باعرابی
داد که بر دست راست وے بود وفرمود الایمن فالایمن وفرمود چیزے نیست که قائم مقام طعام وشراب
تواند شد جز شیر رواه الترمذی ونیز روایت کرده که سه چیزے باید رد کرد لبن ووساده ودهن ودر روایتے
طیب مکان دهن آمده وخرما را در آب مے انداختند یک شب وگاهے دو شب وگاهے سه شب میگذشت
روز دیگرے آشامید وهرچه باقی ماندے ازانچه سه شبانروز بران گذشته بودے غلامے را دادے وگاه
فرمودے تا بریزند غالباً اگر از حد اعتدال بیرون نرفتے لغلامے دادے واگر تند وسخت شدے امر بریختن
فرمودے واین مبحث در خاتمه بتفصیل بیاید ان شاء الله تعالی **فصل** در امر مسکن ومنزل التفاتے نبودے
ووے را ونه اصحاب وے را چه ایشان را معلوم بود که بر ظهر سفر اند لاجرم از منازل بآن مقدار
اکتفا کردندے که دفع حر وبرد کند واز ولوج ودرآمدن دواب وبهائم مانع آید واستتار از عیون بنی آدم
حاصل شود واگر احیاناً یکے از ایشان را عمارت خانه محکم ومجصص بودے اما زخرفه یعنی نقش کردن و
تزئین وتحسین بآب طلا والوان وتعلیه یعنی بلند گردانیدن خانها وتوسعه فراخ گردانیدن خانه اصلا نبودے
گفته اند که بلندی خانه تا سقف هفت دست باید **فصل** در تدبیر نوم ویقظه اما تدبیر نوم
ویقظه بر اعدل وجوه بود اول شب در خواب شدے ودر اول نیمه آخر شب بیدار شدے ومسواک
کردے ووضو ساختے وتهجد بر وجهے که بیان کردیم بگزاردے لاجرم بدن واعضا از خواب واز راحت واز
ریاضت حظے تمام داشتے با وفور اجر وکمال عبادت ورعایت توسط واعتدال وادائے حقوق نفس واهل
وعیال وگاهے تمام شب در خواب وبیداری ووضو ونماز گذشتے بیدار میشد ووضو میکرد ونماز میگذارد وبخواب میرفت
باز بیدار شدے وبخواب میرفت بهذا وزیادت از قدر محتاج الیه خواب نکردے ونفس را از قدر محتاج الیه منع نکردے
وچون قصد خواب کردے بر دست راست خسپیدے ولایزال بذکر مشغول بودے تا چشمان مبارک در خواب
شدے فیه چشمان بجهت آن کرد که دل شریف هرگز در خواب نشدے تنام عینای ولا ینام قلبی وبر نهالیهائے
بلند ونرم برسم نهاد نخفتندے

نهادے وگاہے بر ساعد مبارک کہ اجمل ست در بسیار خوابی وتیسیر قیام صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فصل در حفظ صحت باستعمال بوے خوش امر فرمودے وبسیار بکار داشتے اشارت ست بآنکہ استعمال بوے خوش سبب حفظ صحت وانتعاش طبع وتفریح خاطر وتقویت قلب وصحت بدن ست وطرفے خاص دست براے عطر وبوے خوش وطیب از انجا بکار میداشت وہرگز بوے خوش رد نکردے وفرمودے کہ ہر کرا بوے خوش بروے عرض کنند باید کہ رد نکند چہ بوے خوش خوش ست پس رد آن کہ ناظر در نفرت وکراہت ست خوش نباشد ودران گرانبارئ نیست نہ از جہت منت ونہ از جہت حمل وبرداشتن ودر مسند بزار ثابت ست کہ فرمود ان اللہ طیب یحب الطیب نظیف یحب النظافۃ کریم یحب الکرم جواد یحب الجود فنظفوا افنارکم وساحاتکم ولا تشبہوا بالیہود یجمعون الاکبار فی دورہم یعنے خداے تعالے طیب ست ودوست میدارد طیب را ولطیف ست دوست میدارد نظافت را وکریم ست دوست میدارد کرم را وجواد ست دوست میدارد جود را پس طیب ونظافت را بکار برید وفناہا وپیش درہا وآستانہا پاک وبے خاشاک دارید ومانند گی نکنید بیہود کہ درخانہا اکبا جمع مے کنند واکبا سرگین ست و زبالہ وثابت شدہ کہ فرمود ان للہ حقا علے کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعۃ ایام وان کان لہ طیب ان یمس منہ مر جایے راحق ست ثابت بر ذمہ ہر مسلمان کہ غسل کند در ہر ہفت روز یعنے در روز جمعہ واگر باشد او را بوے خوش مس کند پارۂ از وے واستعمال کند آن را ودر قول وے وان کان لہ اشارت ست بمنع سوال از غیر نہائش اگر کسے بدہد رد نکند ودرین کنجا نزد امام ابو حنیفہ دخل طیب ست ولہذا باستعمال وے در احرام جنایت شود وتنبیہ استعمال آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم طیب را حکم نور علی نور داشت ومحبت وے مر آن را در حقیقت بحکم مجالست ومناسبت ذاتی بود کہ الطیب یحب لطیب مصداق آنست والا طیب الحیہ ذاتی وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بحدے بود کہ تمامہ روائح طیبۂ عالم نشیمۂ ازان در مسند انس رض گوید نبوئیدم ہرگز ہیچ ریحے را ونہ مشکے را ونہ عنبرے را ودر روایتے ونہ عطرے را خوشبوتر از عرق رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ونیز از انس رض آمدہ کہ گفت چون میگذشت آن حضرت براہے از راہہاے مدینہ می یافتند بوے خوش ازان ومیگفتند کہ پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین راہ گذشتہ است رواہ ابو یعلی والبزار باسناد صحیح ودر روایت از عائشہ رض کہ گفت بود رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خوبروترین مردم وروشن ترین مردم مثل ماہ شب چہاردہم دبود عرق در روے مبارک وے مانند لؤلؤ وخوشبوتر از مشک اذفر وجابر بن عبد اللہ میگوید کہ میگذشت آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم براہے مگر آنکہ شناختہ میشد از طیب عرق ومیگذشت براہیچ سنگے مگر آنکہ سجدہ میکرد مرا او را رواہ البیہقی والدارمی وابو نعیم ومسلم روایت کردہ از انس رض کہ گفت در آمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برما وقیلولہ کرد در خانۂ ما وعرق کرد وآورد مادر من ام سلیم شیشۂ را پس بچید عرق را از بدن مبارک ومیگرفت دران شیشہ پس بیدار گشت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وگفت چکار میکنی یا ام سلیم گفت این عرق تست یا رسول اللہ در طیب خود مے اندازیم وہو اطیب الطیب وطبرانی در معجم صغیر آوردہ کہ ام عاصم امرأۃ عتبہ بن فرقد سلمی گفت کہ وے چہار زن داشت وہر کدام متعصب وکوشش مبالغہ در طیب میکردتا از دیگرے خوشبوتر باشد نزد وے یعنے عتبہ ہیچ استعمال طیب نمیکرد جز آنکہ گاہے مسح میکرد بدہن لحیۂ خود را وحال آنکہ وے

خوشبوتر میبود از ما و ما هرچند کوشش میکردیم در استعمال طیب بوی نمیرسیدیم روزی از وی پرسیدیم که سبب
آن چیست گفت رسیده بود مرا در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم علت شری که بثور صغار سرخ
ست که جوش میزند بدان بدن یکایک وخارش می آرد و ایذا میکند در شب بیشتر پس رفتم نزد آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم وعلاج طلبیدم پس برهنه کردم بدن مرا و دم کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در دست
مبارک خود و برآورد بر پشت و شکم من پس پیدا شد از آن روز این بوی خوش در من و مردی بحضرت وی
صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت که تزویج و تجهیز دختر میکنم و چیزی ندارم که وی را بدان طیب کنم پس آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از عرق خود بوی عطا کرد و فرمود طیب کن او را باین دیگر تا بود از وی رایحه طیب می یافتند وخانه ایشانرا
بیت المطیبین نام کردند و در بعض احادیث آمده که گل سرخ از عرق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیدا شده
و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از معراج باز آمد قطره از عرق وی بر زمین چکید و از آن گل سرخ روئید و از اینجا
فرموده است آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که هر که بوی مرا دریابد گو که بو کند گل سرخ را لیکن این احادیث
نزد محدثین باصطلاحی که ایشان دارند بصحت نرسیده است و حدیث من شم الورد ولم یصل علی فقد جفانی را نیز از موضوعات
میدارند و احادیث دیگر آمده در طیب رائحه فضلات وی صلی الله علیه وآله وسلم و آنها نیز همین حکم دارند و این بحث در خاتمه
تفصیل بیاید والله اعلم **فصل** در حفظ صحت چشم امر فرمودی بمداومت بر اکتحال در وقت خواب و میفرمود که سرمه
خوشبوی هر شب در چشم کنید در سنن ابی داود ثابت شده است امر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالاثمد المروح
عند النوم وقال لیتقه الصائم امر کرد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بسرمه خوشبو نزد خواب و فرمود باید که پرهیز کند از سرمه
کسیکه روزه دار است و محرم را نیز نهی کرده اند و این بجهت طیب رائحه است نه ذات وی و مروح آنست که مشک
آن را خوشبوی کنند باین طریق که آنرا در مشک می پرورند یا چیزی از مشک در وی بیندازند و ظاهر همین
ست و در سنن ابن ماجه آورده است خیر اکحالکم الاثمد یجلو البصر وینبت الشعر بهترین سرمهای شما اثمد است بکسر
همزه که سنگی ست مشهور روشن میگرداند بصر را و میرویاند پلک چشم را و همین معنی در روایت دیگر آمده علیکم
بالاثمد فانه منبتة للشعر مذهبة للقذی مصفاة للبصر و حضرت نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم سرمه دانی بود
خاص یعنی مخصوص بوی که دیگری در آن شریک نبود و در سفر و حضر همراه بودی و همچنین آیینه همراه داشتی
و در آن جمال شریف را بعد از دهان و غیره دیدی و آیات کمال صنع الهی را در آن مطالعه فرمودی
و احق آیینه دیدن او را سزد که مظهر جمال و کمال حق بود تعالی شانه **بیت** دمی ز آینه حسن ترا جدائی
نیست . غرض تجلی حسن است خودنمائی نیست . و چون سرمه کشیدی سه بار در چشم راست کشیدی و سه بار
در چشم چپ و گاهی در چشم راست سه بار کشیدی و در چشم چپ دو بار ابتدا براست کردی و ختم هم براست کردی
اول دو میل در چشم راست کردی و دیگر دو میل در چشم چپ دیگر یک میل در چشم راست و میفرمود من اکتحل فلیوتر
و در ایتار دو قول است یکی آنکه در هر چشمی سه میل کشد تا هر یکی وتر باشد دوم آنکه در چشم راست سه میل کشد و
در چشم چپ دو تا ابتدا و انتها براست باشد تا مجموع وتر باشد که پنج بار است تفضیل یمنی را که در وی سه بار
کرده شد و ابتدا از وی نموده گویا که این اشارت است بترجیح این طریق ولیکن اول اشهر است والله اعلم

فصل در قرض وسلف عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که نیکوتر وافزون‌تر از آنچه شده بودے
ادا کردے ودیرا دعا کردے وگفتے بارک الله فی اهلک ومالک انما جزاء السلف الحمد والاداء این کلام داخل نیست
بلکه میفرماید جزاے قرض وسلف ادا کردن ست وشکر گفتن بر توفیق ادا یکنوبت مقدار چهل صاع قوت از انصاری
سلف گرفت بعد از انصار مے محتاج شد بیامد ومطالبه نمود فرمود که چیزے حاضر نیست انصارے خواست
ملامتے گوید فرمود که زبان را نگاه دار ومگوے الا خیر که بهترین کسے که سلف گرفت منم پس چهل صاع قوت
ویرا بانعام داد وچهل صاع دیگر حق ویرا ادا کرد مجموع هشتاد صاع شد روزے غریمے بیامد وتقاضاے سخت کرد
عمر بن الخطاب خواست تا ویرا تادیب کند فرمود که مه یا عمر کنت احوج الی ان تامرنی بالوفاء وکان احوج الی
ان تامره بالصبر یعنی باز مان اے عمر از زجر وتادیب وے من محتاج‌ترم بآنکه مرا بوفاے دین فرمائی از آنکه ترا تعصب
کنی ووے محتاج‌تر بود بآنکه ویرا بصبر فرمائی از آنکه وے را زجر وتادیب کنی یعنی مناسب درین مقام
آن بود که مرا باعث بر وفاے دین شوی واگر از من تاخیرے در اداے آن مشاهده کنی اورا امر بصبر وترک
سختی کنی اما آنکه بجهت من تعصب ورزے واورا ایذا وتادیب کنی چیزے نیست واز مکارم اخلاق نه یکبار
یهودی بیامد ودینے را تقاضا کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هنوز اجل دین تو نرسیده صبر کن تا دین تو
حال شود وآن وقت داخل که برای تو اداے آن قرار یافته است برسد یهودی گفت شما بنی عبد المطلب اید
عهده بعد وعده پیشه دارید صحابه برجوشیدند خواستند تا وے را هلاک کنند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را
تسکین فرمود وبحلم دعوت کرد یهودی گفت مجموع علامات پیغمبری در تو مشاهده کرده بودم یکے باقی بود وآن
این بود که چندانکه بر وی جهل وبے ادبی زیاده کنی وے در حلم وعفو افزاید خواستم آنرا نیز دانم اکنون
دانستم که تو بتحقیق پیغمبرے ودر زمان مسلمان شد **فصل** در رفتن حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون
در راه رفتے روان رفتے چنانچه کسے از بلندی فرود آید وگاه چنان رفتے که کسے خود را بچالکی از زمین بردارد
وآن روش دلیران وصاحب همتان وزنده دلان ست ومعتدل‌ترین روشها ست چه رونده یا مرده یا
افسرده گانه چون چوبے خشک رود یا بطیش یعنی بخفت وسبکسارے وانزعاج وقلق واضطراب رود واین هر
نوع مذموم ومستقبح ست ودلیل ست بر سبکسری وبے عقلی یا خمول ومرده دلی یا آهسته با حرکت
تمام وسرعت اندک واین نوع را مشی هون خوانند بفتح ها وسکون واو وقال الله تعالی وعباد الرحمن الذین یمشون
علی الارض هونا حق سبحانه وتعالی نشان میدهد ومدح میکند بندگان خواص خود را آنان که میروند بر زمین رفتن
الطیرق هون مفسران گفته اند یعنی سکینه ووقارا من غیر کبر ولا تماوت میروند بآرام وگرانباری بے تعظم وتکبر
وبے مردگی وفسردگی واین نوع رفتن از آن حضرت رسالت بود صلی الله علیه وآله وسلم وباوجود آن روش
چنان نمودے که از بالا فرود مے آید وگویا زمین در زیر اسطے ودر نوردیده میشد چنانکه ترمذی در شمائل آورده از
حدیث ابی هریرة رضی الله عنه که گفت ندیدم هیچ یکے را تیزتر در رفتن از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گویا که زمین پیچیده
میشد برای او ودر مشقت مے انداختیم ما خود را در رفتن وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میرفت بے تکلف
وبطور خود ودر حدیث دیگر آمده که میدویدند مردم وبوے نمیرسیدند ونیز آمده که مشی میکرد مجتمعا یعنی

قوی الاعضا و بے سستی و فرو انداختن اعضا و نیز آمده که مشی میکرد متقلعا یعنی بر وا میداشت پاے را از زمین
بتمام بے کشان و انواع روش ده است این سه یعنی تماوت و انزعاج و هون چهارم سعی مشی با سرعت پنجم
رمل بفتح میم مشی با برداشتن پایها و جنبانیدن کتفها چنانچه در طواف ششم نسلان که عدوے ست سبک
دویدن و سبک رفتن و از سعی سریع تر ست هفتم خوزلی که رفتنی ست با تمایل و فی القاموس الخوز السیر اللین
هشتم قهقری که رفتنی ست باز پس یعنی پس پا رفتن نهم جمزے که جستن ست در راه و ناقه را که جمازه گویند
باین معنی ست و دهم تبختر که روش متکبران ست یعنی خرامیدن و گردن افراختن و از جمله اکمل و افضل چون ست
که مشی حضرت نبوی بود صلے الله علیه و آله وسلم و اعدل و اوسط انواع مشی ست و چون با صحابه همراه بود
ایشان را پیش کردے و خود در عقب ایشان رفتے یسوق اصحابه که در حدیث واقع شده است این ست و
فرمودے که پشت مرا برائے ملائکه بگذارید و عو ظهرے للملائکة همین معنے ست گویا که ملائکه نگاهبان آن حضرت اند
صلے الله علیه و آله وسلم و وے نگاهبان صحابه و گاه بنعل رفتے و گاه بے نعل یعنی تهی پاے رفتے از جهت
غایت بے تکلفی و تواضع اما از رفتن در یک نعل نهی کرده از جهت بیم لغزیدن یا حدوث بعض امراض کما قالوا
و در بعضے از غزوات انگشت پاے مبارکش را سنگے رسید و خون روان شد فرمود هل انت الا اصبع دمیت
بفتح دال و کسر میم و تا بر لفظ ماضی معلوم بصیغه خطاب مونث و فی سبیل الله ما لقیت خطاب با انگشت
مبارک خود میکند و میفرماید آیا نیستی تو مگر انگشتی که خون آلوده شده و در راه خدا ست آنچه یافتی تو و رسید تو یعنی ضائع
نیست و اجر آن ثابت ست کذا قال الطیبی و بعض گفته اند که ما نافیه است یعنی این خون آلوده شدن تو چیزی نیست
و در شمار نیست و مشقت درین راه زیاده برین کشیدنی ست و این کلام را در باب شعر آورده اند که از آن حضرت
صلے الله علیه و آله وسلم صدور یافته و لیکن چون قصد موزونیت نکرده شعر نباشد و نیز اختلاف کرده اند که آنحضرت
صلے الله و آله وسلم این را انشا کرده یا انشاد فرموده طبری و غیر وے جزم کرده اند بثانی و گفته که شعر ابن الولید بن
الولید ست و بعض گفته اند عبد الله بن رواحه را ست که در غزوه موته گفته در آنچه اصبع او را جراحتے رسیده بود کذا نقل السیوطی
والله اعلم و نیز گفته که بعض تاے دمیت و لقیت را ساکن خوانده اند بصیغه غائبت تا از وزن بر آید و گفته اند که این نیز موزون ست از
بحر کامل و بعض گفته که این از باب رجز ست و مثل این را شعر نگویند و مانند این کثیر ست در قرآن و در سفر بعد از جمعیت
صحابه رفتے یعنی اول صحابه را امر کردے که بر آیند و بروند بعد از ایشان خود بیرون آمدے و برفتے و ضعفا را تقویت دادے
و بشارت و همت فرمائی و غمزدائی و اعانت و امداد و دعا کردے بتوفیق و تثبت و خیر دنیا و آخرت و ماندگان را سوار
کردے و گاہے ردیف خود ساختے

فصل

در کلام و سکوت و ضحک و بکاے حضرت نبوی صلے الله علیه و آله وسلم
اما کلام او همه فصل بود و روشن یعنی مفصل و مبین تا اگر کسے خواستے که کلمات آنرا بشمارد ممکن بودے نه چنان پیوسته
بودے که حفظ نتوانستے کرد و نه چنان گسسته بودے که میان افراد کلمات انقطاع پیدا آمدے چنانکه عائشه رض
گفت ما کان رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم یسرد سردکم هذا و لکن کان یتکلم بکلام بینه فصل یحفظه من جلس الیه
نبود رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم که بے یافت کلام و پیهم میگفت کلمات را چنانچه شما میکنید و لیکن تکلم میکرد
بکلامے که کلمات آن جدا جدا مے بود و یاد میگرفت آنها را کسے که می نشست با وے و گاه یک کلمه را سه بار اعاده

فرمودے تا کسے را حفظ آن فوت نشود و غالب احوال وے خاموش بودے سخن نگفتے الا بوقت ضرورت
برائے دعوت و تذکیر و موعظت و سخن را بهمه دهن وبری اشداق گفتے جمع شدق بکسر شین
و بفتح نیز آمده و سکون دال مهمله که دهان و باطن خدین است بلفظ تثنیه آید و جمع باعتبار اجزاے آنهاست
و جمجمه و همهمه نمودے جمجمه کلامیکه ظاهر نشود بر سامع اگرچه بلند بود و همهمه کلامے خفی و آواز پنهان
و اکثر سخن وے جوامع الکلم بودے چنانکه فرمود اوتیت جوامع الکلم و اختصرلی الکلام جوامع الکلم آن سخن
که بلفظ اندک بر معنی بسیار دلالت کند و در احادیث نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ازین قبیل بسیارست مثل
الدین النصیحة و من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه و مثال آن و علما آنها را جدا در کتابها نوشته و جمع کرده اند
جزاهم الله خیرا و بما لا یعنیه زبان نکشودے و چون امرے را کراهت داشتے اثر آن بر روے مبارک وے
ظاهر شدے و هرگز سخن فحش نگفتے و خنده بسیار نکردے و بیشتر خنده وے تبسم بودے و غایت خنده وے آن بود که
نواجذ وی پیدا شدے نواجذ آن دندانهاست که بعد از انیاب است و دندانها را نامهاست ثنایا گویند دو دندان پیش او
و دو دندان دیگر را که در دو طرف ثنایاست رباعیات گویند بفتح را و تخفیف یا و دو وے دیگر را انیاب و بفارسی دندان
نیش آنکه در حیوانات که شاخ ندارند درازے باشند و دو دندان دیگر را که در دو طرف اینها اند نواجذ
اینها را اسنان گویند بعد از اینها اضراس ست چهار از هر طرف و آخرهات دندانها را اضراس العقل
و اضراس الحلم گویند که در وقت عقل و بلوغ برآید و از هرچه محل خندیدن بودے بخندیدے یعنی در غیر
محل تعجب نخندیدے و از محل تعجب بے خنده نگذشتے و اما گریستن وے نظیر خندیدن معتدل بودے
نه بفریاد و ناله گریستے و نه بجز اشک بودے بلکه اشک روان شدے و از سینه مبارکش آوازے شنیده شدے
و گریستن وے گاه برائے میت بودے و گاه برائے شفقت بر امت و گاه از خوف حق تعالی و گاه وقت سماع
قرآن و آن گریه اشتیاق و محبت و اجلال ست اگرچه گریه نزد استماع قرآن از خوف هم تواند بود بجهت استماع
وعید و انذار بلکه برائے شفقت بر امت نیز و لیکن مقصود آنست که درین وقت غیر این اقسام قسم دیگر نیز ست
از اشتیاق لقاے الهی تعالی و محبت و تعظیم و اجلال وے جل و علا و گاه در نماز تهجد گریستے و یکبار در نماز
بگریست و میگفت رب الم تعدنی ان لا تعذبهم و انا فیهم و هم یستغفرون و نحن نستغفرک خداوندا آخر نه تو وعده کرده که
عذاب نکنم این امت را در حالیکه من در ایشان باشم و ایشان آمرزش خواهند اکنون آمرزش میخواهیم من ایشان
و امثال این قسم از گریه باعتبار وقت ست و در حقیقت یکے از اقسام مذکوره خواهد بود و علما میگویند
که گریه بر ده نوع ست گریه شادی و مسرت گریه جزع و ضجرت گریه رحمت و رقت گریه خوف و خشیت
گریه دوستی و محبت گریه اندوه و مصیبت گریه سستی و ضعف و وحشت گریه نفاق و مداهنت گریه دروغ و
عاریت چون گریه نوحه گر باجرت گریه موافقت و مؤالفت چنانکه جمعے را بینند در گریه و سبب ندانند موافقت را
گریه کنند. **فصل** در فطرت و توابع آن فطره بمعنی شق و ابتداع و اختراع و خلق ست و فطرت بمعنی
خلقت آید و بمعنی دین اسلام آید چنانکه در حدیث ما من مولود الا و یولد علی الفطرة و گاهے بمعنی سنت
و طریقه مسلوکه که مقتضاے خلقت و سلامت فطرت و حسن عادت را در آن مدخلے ست نیز آید چنانکه

درحدیث عائشهؓ آمده عشر من الفطرة قص الشارب اعفاء اللحیة والسواک واستنشاق الماء وقص الاظفار وغسل البراجم ونتف الابط وحلق العانة وانتقاص الماء یعنی الاستنجاء والمضمضة وفی روایة الختان بدل اعفاء اللحیة ومراد اینجا این معنی اخیر ست ویکے از جملۂ فطرت ختان ست وتحقیق احکام وتصحیح معنی لفظ آن درفصل عقیقه در آخر کتاب حج مذکور شد ومشهور آنست که آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم مختون ومسرور متولد شده یعنی هم بر هیأت مختون بود که احتیاج بقطع قلفه نباشد ومسرور یعنی ناف بریده که ببریدن آن بعد از تولد چنانکه در ولدان کنند حاجت نبود چنانکه ابن عساکر از حدیث ابی هریره وابن عمر آورده وطبرانی وابونعیم وخطیب وابن عساکر آورده اند که آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم فرمود از کرامت من نزد پروردگار آنست که زائیده شدم مختون وندید هیچکس عورت مرا وضیاء در مختاره این حدیث را تصحیح کرده ونقل احادیث واخبار درینباب بسیارست وزین الدین عراقی این احادیث را تضعیف نموده وگفته که درینباب چیزے بصحت نرسیده وابن قیم نیز موافق این رفته وگفته که این از خصائص آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم نیست وبسیارے از مردم بر هیأت مختون متولد شوند وابن درید در وشاح از ابن کلبی آورده که گفته رسیده است بما که آدم مختون مخلوق شده ودوازده پیغمبر دیگر بعد از وے که آخر ایشان محمد رسول ست شیث وادریس ونوح وسام ولوط ویوسف وموسے وسلیمان وشعیب ویحیے وهود صلوات اللہ علیهم اجمعین کذا فی المواهب اللدنیه وفی الجمله در ختنۂ حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم اقوال ست یکے آنکه مختون زائیده یعنی بر هیئت مختون چنانکه در اکثر احادیث آمده ولد مختونا مسرورا دوم آنکه ملائکه دران روز که پس خیمه حلیمه سینۂ او را بشگافتند وپر علم وحکمت کردند همدران روز ویرا ختنه کردند ذکر کرده این قول را ابن قیم وروایت کرد طبرانی وابونعیم در حدیث ابی بکره وذهبی گفته که این حدیث منکرست سوم آنکه جد وے عبد المطلب او را روز هفتم ختنه کرد ونام نهاد وضیافت کرد وروایت کرد این حدیث را ولید بن مسلم از ابن عباس وابن عبد البر در تمهید واللہ اعلم و آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم جانب راست را دوست داشتے که بکار برد در نعل پوشیدن ودر دوشیدن ودر ستدن ودادن وسر شانه کردن وریش شانه کردن وخوردن وآشامیدن ووضو ساختن ودست چپ را برائے ازالۂ اذی وقذرے یعنی چرک چشم واستنجا واستبراء ومانند آن بکار بردے وسرا همه تراشیدے ودر بعض نسخ اینچنین ست که هرگاه سر را تراشیدے همه سر تراشیدے ومروی نیست که غیر حج وعمره سر تراشیدے تراشیدن موے سر مردان را باتفاق جائزست وآنرا که تعهد موے وادهان وتسریح آن کند نگاهداشتن آن احسن وحلق بعض راس مکروه است مگر بجهت علاج وتراشیدن موے عانه واجب وترک آن تا چهل روز مکروه ودر تراشیدن موے سینه وپاے ودست اختلاف است وارجح ترک آنست وسخن در قص شارب بیاید وسواک را دوست داشتے ودر فضیلت آن چهل حدیث وارد ست واز سنن ومستحبات است ودر حال فطر وصیام مسواک کردے ودر عقب نوم ووقت وضو ووقت نماز ووقت درآمدن در خانه وبعد از تغییر فم بکثرت کلام ونزد تلاوت قرآن وخلو معده از طعام واصفرار دندان ودخول مسجد نیز کردے ذکره الزرکشی فی شرح الخرقی ومسواک در وقت نماز نزد امام شافعی سنت ست وقسطلانی ذکر کرده که آن از جمله ادراک بودے

و بوی خوش بسیار بکار داشتی این خود عنقریب گذشته است احتیاج بتکرار آن نیست و در بعض روایات
آمده که گاه نوره بکار داشتی و اول موی مبارک فرو گذاشته بود مجموع از پس قفا باز فرق کرد یعنی دو فرقه
ساخت هر یک فرقه از یک جانب ترمذی از حدیث ابن عباس در شمائل آورده که مشرکان موی سر را
فرق میکردند و اهل کتاب سدل میکردند یعنی فرو میگذاشتند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم موافقت
اهل کتاب را در آنچه مامور بنبود دوست داشتی بعد از آن فرق کرد ازینجا بعض گفته اند که فرق سنت است
زیرا که در آخر بآن رجوع فرمود و ظاهر آنست که آن بوحی ست والا در غیر مامور به با اهل کتاب موافقت
نمودی پس سدل منسوخ بود و مختار آنست که موی مبارک خود میگذاشت نه بسدل مقید بودی و نه بفرق
و سدل و فرق هر دو جائز ست و فرق افضل کذا قیل و هرگز در حمام نرفته بلکه حمام را ندیده و حمامی که مشهور است
در مکه بحمام نبی همانا که در محلی که وی در آن یکبار غسل کرد بنا ساخته اند و احتمال دارد که تسمیه
او بحمام نبی بسبب آن زبان زد شده که در جانب مولد نبی و نواحی آن محل واقع است والله اعلم بدانکه
در آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حمام را در بعض کتب فقهیه آمده ولیکن آن نزد اهل حدیث
صحیح نیست بلکه منسوب بوضع ست اما ذکر حمام در احادیث آمده است سیوطی در جمع الجوامع از طاوس در
مصنف ابن ابی شیبه آورده که رسول خدا فرموده است صلی الله علیه وآله وسلم حذر کنید خانه را که او را حمام
گویند گفتند یا رسول الله وی تنقیه میکند از وسخ و اذی فرمود پس هر که در آید او را از شما باید که استتار
کند و از عائشه رض آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرده بود از در آمدن حمام مردان را و زنان را پس تر
رخصت کرد مردان را بشرطیکه کشف عورت نکنند و در حدیث دیگر آمده که بد خانه است حمام که رفع کرده میشود
در وی اصوات و کشف کرده میشود عورات و نیز آمده است که نزدیک ست که فتح کرده شود مر شما را زمین
عجم و بیابید در آنجا بیوت را که خوانده شود آن را حمامات پس باید که در نیایند آنرا مردان مگر با ازار و منع کنید
از آن زنان را مگر بیمار و نفسا و در مقاصد حسنه آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود نیکو خانه
است حمام که دور میکند چرک را و یاد میدهد آخرت را و گفته که این حدیث را روایت کرده ابن منیع در مسند
خود از عمار بن محمد از یحیی بن عبید الله بن موهب از پدرش از ابی هریره مرفوعاً ولیکن یحیی ضعیف است
و از عمر بن الخطاب آورده که نوشت بابو موسی اشعری که بمن رسیده است که اهل امصار حمامات را پیدا
کرده اند و باید که نه در آید در وی هیچ یکی بمیزر و ذکر نکند خدا تعالی را در وی تا بیرون آید و غسل نکنند
و کسی از اناء واحد و از ابن عساکر و ابن سعد و بیهقی و ابن ابی شیبه آورده که امیر المومنین عمر بن الخطاب رض
بخالد بن الولید که امیر شام بود نوشت که من شنیده ام که تو در حمام در آمده و دلوکی که خمیر وی خمر ساخته
استعمال کرده زنهار نکنی که حق تعالی چنانچه شرب خمر را حرام گردانیده مساس آنرا نیز حرام ساخته و وی
نجس ست و در روایتی آمده که حق تعالی حرام گردانید خمر را بر بطون شما و اشعار شما و ابشار شما و در روایتی از
ابن عساکر آمده که خالد بعمر رض نوشت که ما کشته ایم در وی خمر را و اثری از وی نمانده و وی غسول شده و چیزی
دیگر گشته پس عمر بوی نوشت که من گمان میبرم شما را ای آل المغیره که مبتلا شده اید بجفا مبرند شما را خدای تعالی

بران دیگر خالد باز آمد وگرد آن نگشت واز درآمدن زنان در حمام منع کرده اند مگر آنکه بیمار باشند و وجود مود انجا باشد
و هرگز موے مبارک را رنگ نکرده یعنے خضاب نفرموده و اکثر احادیث صحیحه ناظر درین ست و آنجا که
روایت خضاب آمده وهم ست چنانچه مصنف اشارت بآن کرد و گفت و چون طیب را بسیار بکار مے برد
بعض مخضوب پنداشته اند و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف کرده اند علما در آنکه آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم خضاب کرده یا نه اکثر بر آنند که نکرده و نووی گفت که مختار آنست که در وقتے کرده و در اکثر اوقات
نکرده و هر یکے روایت کرد آنچه دید و همین ست وجه تطبیق میان احادیث والله اعلم و روغن بسیار
بر سر و محاسن مالیدے و سر را گاه گاه شانه کردے بنفس مبارک، و گاه عائشه را از موے تا شانه کردے
لفظ حدیث اینچنین ست که نهی عن الترجل الا غبا و غب در اصل بمعنی گاه گاه است ولیکن در هر چیز مدتے
معین دارد در آب دادن شتران یک روز در میان و در زیارت مردم چند روز در میان و نزد بعض هفت
روز کذا فی القاموس و در عیادت مریض و اکل لحم بمعنے گاه گاه بے تعیین مدتے و مصنف در شانه کردن
نیز بمعنے گاه گاه گفته و مشهور تفسیر اوست بروز در میان و آنکه بعد از هر وضو ریش را شانه کنند اصلے صحیح ندارد
جز آنکه در بعض کتب از بعض سلف آورده اند که آن در نفی فقر خاصیتے دارد والله اعلم و گاه جمه وے
تا کنار گوش بودے موے شریف گاہے تا دوش بودے و آن را جمه گویند بضم جیم و تشدید میم و گاہے
تا نرمه گوش و آن را وفره خوانند بفتح واو و سکون فا و گاہے بین بین و آنرا لمه نامند از جهت المام
و قرب از منکبین کذا فی المشارق للقاضی عیاض و در تفسیر این الفاظ از بعض عبارات قوم خلافے
ظاهر شود و گاہے جمه بمعنی مطلق موے واقع شود از انجا که واقع شده که جمه وے تا نرمه گوش بود
و در قاموس گفته الجمة بالضم مجتمع شعر الراس فتدبر چون دراز شدے آنرا چهار گیسو ساختے قالت
ام هانی قدم علینا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قدمة وله اربع غدائر ام هانی گفت قدوم آورد بر ما رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یکبارے و ازان روز فتح مکه مراد ست و بود مر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را چهار
گیسو دو در جانب یمین و دو در جانب شمال و بوے خوش را دوست داشتے و از رد کردن آن منع فرمودے
چنانکه گذشت و میگفت اطیب الطیب المسک خوشبوترین خوشبوها مشک ست و شگوفه را دوست داشتے
و بوے آن را خوش کردے و ذکر آن و کلامے که در وست در خاتمه بیاید ان شاء الله تعالی و از جمله فطرت گرفتن
بروت و گذاشتن ریش است و مصنف فصلے جدا براے وے نهاد و گفت **فصل** شارب مبارک را
قص کردے و فرمودے من لم یاخذ شاربه فلیس منا هر که نگیرد و قص نکند و پست نسازد بروت خود را لیس ازما
ازما در طریقه ما نیست و میفرمودے جزوا الشوارب وارخوا اللحی خالفوا المجوس ببرید بروتها را و فرو هلید ریشها
را مخالفت کنید درین آتش پرستان را که بروتها را گذارند و فرو هلند و ریشها را ببرند و تبرا اشتند و در صحیحین ست
خالفوا المشرکین اوفروا اللحی واحفوا الشوارب و در صحیح مسلم ست که انس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم وقت بریدن شارب و چیدن ناخن یعنے بریدن آن تعیین فرمود که زیاده از چهل روز نگذاریم
و در قص شارب علما را اختلاف ست امام مالک میگوید چندان قص کنند که طرف بالاے لب پیدا آید

وچندان نبرد که مثله شود وحلق شارب نزد وے بدعت ست وفاعل آنرا تعزیر وتادیب کنند طحاوی
میگوید درین باب نصے از شافعی نیافتم اما اصحاب وے را دیدم مثل مزنی وربیع که احفا میکردند و آن
دال ست بر آنکه از وے اخذ کرده اند احفا در لغت بمعنی مبالغه واستقصا در فعل ست چنانچه احفاے سوال
بمعنی ترویه وتکرار والحاح اوست ونیز بمعنی مبالغه در نیکی کردن وتفقد حال آمده پس احفاے شوارب
اخص از جز وقص وے بود ولهذا تفسیر کرده اند آن را بمبالغه واستقصا در قص واستیصال آن نووی
گفته که بسیارے از سلف باستیصال شوارب رفته اند وجماعه برخلاف آن رفته وتاویل کرده اند احفا را
بگرفتن آنقدر که اطراف شفت ظاهر گردد ومذهب مالک این ست که حلق آنرا مثله داند وفاعل آنرا تادیب کند و
بعض مخیر گردانند درین دو وگویند که احادیث نص در استیصال نیست وجز وقص نیز واقع شده پس همه
جائز بود ومشترک میان جمیع اقسام تخفیف ست واین عام تر از گرفتن از طول شوارب از مساحت آن و
ظاهر الفاظ گرفتن ست از طول ومساحت جمیعا تا ظاهر شود اطار یعنی گرد گرد لب ومصنف میگوید اما
مذهب امام ابو حنیفه وزفر وابی یوسف ومحمد رحمهم الله احفا ست واحفا آنست که از بیخ بردارند اما در حدیث
ثابت شده که اخذ رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من شاربه علی سواک در حدیث مغیرة بن شعبه آمده
وکان شاربه قد وفی فقال له اقصه لک علی سواک لعض ضمیر شاربه را عاید بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
داشته ومعنی اقصه لک آن داشته که تا تو ترک جوئی موهاے زیادتی که جدا گرداران وبعض بمغیره بر هر تقدیر
معنیت آن ثابت گردد واین با حفا متصور نیست چه از قص بر مسواک از بیخ برکنده نشود وحدیث متفق علیه
که عشرة من الفطرة قص الشارب الی آخره صریح است در قص وقص با احفا متصور نیست پوشیده نماند که احفا
نیز در حدیث متفق علیه آمده چنانچه خود مصنف نقل کرد پس قص یا محمول بود بر احفا بطریقه حمل مطلق بر مقید
یا رخصت بود وتخییر ثابت شود میان احفا ووے چنانکه بعض بران رفته اند واز کلام مصنف چنان معلوم شد
که مذهب حنفیه حلق ست واز طحاوی که قدوه علماے متقدمین ست این مذهب نیز ظاهر شود چنانکه گفت
طحاوی میگوید چون استحباب بقص مجمع علیه است حلق افضل بود قیاسا علی الراس ومصنف
میگوید اما درین قیاس نظر ست چه در احفاے شارب قبح ظاهر است ونوعے ست از مثله
والله اعلم ونیز افضلیت حلق راس غیر مسلم است مطلقا چنانکه معلوم شد تا افضلیت حلق شارب را بران
قیاس کنند هذا ولیکن بودن مذهب حنفی افضلیت حلق شارب محل تردد است با آنکه ظاهر از کتب ایشان آنست
که سنت قص اوست وساختن او مثل حاجب وگفته اند که به ناخذ وعلیه الفتوی این در غیر غازے ست
اما در حق غازے مندوب تطویل شارب ست تا در چشم دشمنان مهیب نماید کذا فی مطالب المومنین نقلا
عن الذخیرة ونیز از سراجیه نقل کرده که سنت قص شارب ست تا ظاهر گردد گرد بر گرد لب وحلق شارب بدعت
وقیل سنة وباکے نیست بترک سبالها یعنے طرفین شارب وگفته اند که امیر المومنین عمر وغیر وے اینچنین میکردند
زیرا که وے دهن را نمے پوشد ودر وے طعام نمی ماند ودر حلق وترک موے زیر لب که آن را عنفقه گویند
اختلاف ست وافضل ترک ما انست تا آنکه در بعض روایات آمده که امیر المومنین عمر رض قبول نمیکرد

شهادت کسے را که حلق میکرد آن را و اما حلق طرفین عنفقه لا باس به است و تفصیل این مسائل از کتب فقه باید جست
والله اعلم **فصل** در جهاد و آداب آن جهاد ذروهٔ سنام اسلام ست و اهل آن را در دنیا و عقبی در اعلا منازل مقام لاجرم
حظ حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم ازان اوفر و محظوظ بود و عادت وے در سلوک طریق آن اکمل و اجل عادات
و ساعات و اوقات وے به جهاد موقوف و منحصر بود هم بزبان و هم بجنان و هم بدعوت و بیان و هم بسیف و
سنان یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و قال الله تعالی فلا تطع الکافرین و جاهدهم به جهادا کبیرا جهاد کبیر گویا
اشارت ست بجمیع اقسام مذکوره جهاد والله اعلم علما گفته اند مراتب جهاد چهار ست جهاد نفس و جهاد شیطان و جهاد کفار
و جهاد منافقان اما جهاد نفس را چهار مرتبه است یکے جهاد بر تعلم دین حق دوم جهاد بر صبر و احتمال مشقات دعوت و اذی
از خلق و هر که این مراتب چهارگانه را بعمل آرد او را در ملکوت آسمان عظیم خوانند و اما جهاد شیطان را دو مرتبه است یکے
جهاد بر دفع آنچه القا میکند از شبهات و شکوک در اعتقادات مسلمانی دوم جهاد بر دفع آنچه القا میکند از ارادات و شهوات
در عمل بخلاف احکام شرعیه و سلاح اول یقین ست و رسوخ ایمان و قوت تصدیق و ثبات صحبت و سلاح دوم
صبر است و ثبات بر داعیه عمل و امتثال اوامر و احکام دین و اما جهاد کافران و منافقان بر چهار مرتبه است بدل و زبان
و مال و نفس یعنی بانکار کفر و نفاق و موعظه و انذار و صرف اموال و اسباب در تهیهٔ امر جهاد و قتال و بذل النفس و ارواح
ازان اما جهاد ارباب ظلم و منکرات و بدع ظاهر آن بود که این را اول در اجمال ذکر میکرد و مراتب جهاد نیز مساخت بعد ازان
در مقام تفصیل می آورد چنانچه در قرائن آن دو وجه جدا آوردن این قسم ظاهر نیست یا رب مگر اشارت باشد بآنکه آنچه
در کلام علما مذکور شده همین چهار ست گویا تعریض خفی ست بر ایشان بعدم ذکر این قسم و یا آنکه عدم ذکر ایشان را
اکتفا بذکر اصول اقسام ست والله اعلم و بالجمله جهاد بر منکرات و بدع که بمعنی امر معروف و نهی منکر ست بر سه مرتبه است
اول بدست بدفع و ضرب و قتل و اگر عاجز شود بزبان بنهی و سب و شتم و مانند آن و اگر عاجز شود بدل بانکار و عداوت
و قصد دفع این سیزده مرتبه جهاد ست که هر که ازان بے بهره بود علامت نفاق وے بود چنانکه در حدیث آمده است
من مات ولم یحدث نفسه بغزو مات علی شعبة من النفاق هر که بمیرد و حکایت نکند نفس خود را بغزو و جهاد و قصد نکند و
همت بر تحصیل آن نگمارد بمیرد بر شعبه و نوعے از نفاق و کفر و اکمل خلق در مجموع این مراتب حضرت رسالت بود صلی الله
علیه و آله وسلم چه از اول روز بعثت تا زمان وفات لایزال در جهاد بود و جن و انس و عرب و عجم و کوچک و بزرگ
و آزاد و بنده و نر و ماده را بحق دعوت میکرد و راه راست مینمود و از شرک و کفر و ضلال منع میکرد و چون زبان مبارک
بسب و شتم اصنام بکشید کفار قریش بعداوت برخاستند و چون اذی و معادات ایشان بغایت رسید فرمان بهجرت شد
جماعتے بزمین حبشه هجرت کردند عثمان ابن عفان با رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم با ده نفر برفتند و تا کنار دریا
پیاده بودند بعد ازان بنصف دینار کشتی کرایه کردند و اول کسیکه بیرون آمد به هجرت عثمان بود و چون خبر وصول او دیر کشید
پیغمبر خدا نگران آن بود تا یکے از زنان قدوم کرد و گفت دیدم او را که بر داشته بود رقیه را بر حمارے و خود پیاده میرفت لیس
فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم عثمان اول کسے ست که مهاجرت کرد با اهل خود بعد لوط علیه السلام و چون شنیدند
استقرار اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و تمکن و امن ایشان را در حبشه دریافتند عمرو بن العاص و عبدالله
بن ابی ربیعه را بهدایا و تحف بحبشه نزد نجاشی فرستادند تا این جماعه را از ملک خود بدر کند و بدیار ایشان

باز فرستند نجاشی بسابقهٔ سعادتے که در قبول نبی آخر الزمان داشت سخن ایشان گوش نکرد و آن دو کس را
خائب و خاسر با هدایا و تحف ایشان باز گردانید تا حمزه بن عبد المطلب که از فتیان و شجعان قریش و بنی هاشم بود
و بعزت تر و مردانه تر از وے کسے نبود در آخر سال پنجم از نبوت مسلمان شد و اسلام آشکارا گشت و تزاید گرفت
و بعد از وے اسلام عمر بن الخطاب بعد از سه روز که اثر اجابت دعاے آن حضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم
سبب مزید قوت و شوکت و عزت گشت و عدد اهل اسلام دران وقت چهل و چند مرد و یازده زن بود کما ذکر
فی المواهب و مشهور آنست که کمال و تمام عدد اربعین بعمر بن الخطاب بود کفار در اضطراب شدند یکدیگر معاقدت
کردند که با بنی المطلب و با بنی عبد مناف مبایعت و مناکحت نکنند و از مکالمه و مجالست ممتنع باشند تا پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم تسلیم ایشان کنند بدانکه عبد مناف جد کلان حضرت سید الانبیا ست و وے صلی الله علیه وآله
وسلم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف ست و عبد مناف را چهار پسر بود یکے هاشم جد شریف
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر عبد شمس که پسر او امیه است و پسر امیه حرب و پسر وے ابو سفیان
پدر معاویه و بنو هاشم و بنو امیه همه بنی عبد مناف اند و دو پسر دیگر مطلب و نوفل و مطلب برادر هاشم ست و عم
عبد المطلب و وجه تسمیه عبد المطلب باین نام بجهت اضافت بهمین مطلب ست و آن چنان ست که هاشم در وقتے بمدینه
رفته بود و در انجا زنے خواسته و پسرے گذاشته آمد چون مطلب بعد از وے آنجا رفته پسرے را دید بصفات
پسندیده آراسته بحلیه مردانگی و فرزانگی پیراسته گفت این پسر چنان نماید که گویا از قوم ماست گفتند بلے این پسر
هاشم بن عبد مناف ست که اینجا آمده بود و زنے خواسته از وے این پسر مانده است مطلب برادرزاده خود را
ردیف خود ساخته بمکه مے آورد و در راه هر که از وے میپرسید که این کیست میگفت که بندهٔ من ست ازان باز وے را
عبد المطلب گفتند و نام اصل وے شیبه است و بنو مطلب و بنو هاشم در جاهلیت و اسلام با یکدیگر متحد و
مختلط و مشتبک و یگانه بودند بخلاف اولاد عبد شمس بن عبد مناف که همیشه براه مخالفت و مداینت بنی هاشم
میرفتند و در کتب احادیث و سیر و تواریخ مذکور ست که چون قریش عزت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
و آن کسانیکه با وے پیوسته بودند دیدند و عزت اصحاب وے که بحبشه رفته بودند و شیوع اسلام در قبائل مشاهده
کردند نائرهٔ حسد و عداوت ایشان تیز شد و اتفاق کردند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را هلاک کنند و بکشند
و چون این خبر با بو طالب که معاون آن حضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم رسید بنی هاشم و بنی عبد المطلب را جمع
کرد و امر کرد که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در شعب خود در آورده و حمایت نموده از شر و کید اعدا نگاه دارند
همه یکدل و یک جان شده بدان راضی گشتند مسلمانان بعلاقهٔ دیانت و محبت و کافران بعلت حمیت و عصبیت
و چون قریش اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب معاینه نمودند با یکدیگر عهد کردند که با بنی هاشم و بنی المطلب مراعات صله
رحم نکنند و با ایشان مناکحت و مبایعت ننمایند و در بعض کتب بجاے بنی المطلب بنی عبد المطلب واقع
شده و اول اصح و اظهر ست چون این معلوم شد پس آنچه در عبارت مصنف واقع شده که کفار معاقدت کردند
که با بنی المطلب و با بنی عبد مناف مبایعت و مناکحت نکنند خلاف منقول و معقول ست اما منقول چنانچه نقل
کردیم که واقع در کتب بنی هاشم و بنی المطلب ست و معقول از جهت آنکه حامی و معاون جناب رسالت بنو هاشم

وبنو المطلب بوده اند نه بنی عبد مناف علے الاطلاق بلکہ اولاد عبد شمس از مخالفان آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
ومعاندان کفار بودند مگر کسے کہ از ینها بسعادت اسلام وصحبت رسیده بود مثل عثمان بن عفان بن ابی العاص
بن امیه بن عبد شمس کہ از بنی امیه است وابولهب بن عبد المطلب کہ عم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
ست نیز موافق کفار بود مگر آنکہ گفت بشود کہ کفار دیگر از قریش هر چند بنو عبد شمس موافق ایشان بودند
ولیکن با ایشان نیز ترک مناکحت ومبایعت نمودند تا سعی در گرفتن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وتسلیم کردن
کنند اما چون در جمیع کتب بنو هاشم وبنو المطلب مذکور ست نه بنی عبد مناف وثابت شده است کہ بنو عبد شمس
معاندت بجانب کفار بودند این توجیه وتاویل باطل باشد ومتعین بود کہ ذکر عبد مناف بجاے بنی هاشم
از سهو قلم کاتب ست ودر آخر باب حج از مصنف نیز گذشت کہ گفت عهد بستند با بنی هاشم وبا بنی المطلب و
برین جمله کہ تعاقد وتعاهد ست بر ترک مبایعت ومناکحت ومکالمت ومجالست با بنی هاشم وبنی المطلب نامه نوشتند ودر
سقف کعبه او یختند ودست کاتب نامه کہ منصور بن عکرمه وبعض گفته اند بغیض بن عامر بود شل شد واین
قضیه در هلال محرم سال هفتم از نبوت بود ودرین سال چندے از مهاجران حبشه قدوم آوردند وباز هشتاد وسه کس
مرد وهژده زن بحبشه هجرت کردند وابوبکر صدیق نیز عزیمت آن کرد پس اورا کفار مکہ باز آوردند وگفتند چنین مردے
اگر از شهر بیرون رود حال آن شهر چه بود وابوبکر صدیق در خانه خود مسجدے بنا کرده بود قرآن میخواند ومیگریست
ونساء وغلمان ورجال مکہ بوے مولع میشدند وبالجمله نامه کہ در تعاقد وتعاهد نوشته بودند آن نامه را کرم بخورد مگر
جائے کہ نام خدا ورسول خدا بود وبنو هاشم وبنو المطلب درمیان شعب محصورے بودند مدت سه سال بر وایتے
دو سال تا جبرئیل علیه السلام خبر کرد کہ صحیفه را کرم خورد وپیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با بوطالب گفت ابوطالب با کفار
بگفت کہ وے چنین میگوید کہ نگاه کنید اگر دروغ میگوید اورا تسلیم شما کنیم واگر راست میگوید شما ازین حال برگردید
گفتند انصاف دادی چون صحیفه را فرود آوردند دیدند کہ همه صحیفه کرم خورده بود مگر جائے کہ نام خدا ے تبارک
وتعالے ونام رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بود وچون چنین بدیدند در کفر وطغیان افزودند بعد از شش ماه
ابوطالب وفات کرد وبعد از وے بسه روز یا پنج روز خدیجه نیز وفات کرد وآن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این سال را
عام الحزن نام میکرد وبلا واذیت کفار مضاعف شد پس بعد از سه ماه از موت خدیجه سال دهم از نبوت پیاده
از مکہ بطائف رفت کہ بر سه مرحله ازمکہ است وزید بن حارثه با وے بود واشراف ثقیف را دعوت کرد وده روز
درمیان ایشان بود واز اهل طائف مساعدے وموافقتے نیافت بلکہ غلامان وبیخبردان خود را اغوا کردند تا آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را دشنام میکردند وپاشنهاے مبارک اورا بسنگها زدند ونعلین اورا خون آلود ساختند
تا خون از نهاے سنگ بر زمین مے افتاد هرد وبازوے اورا گرفته بر میخیزانیدند وچون میرفت باز سنگ میزدند
وخنده میکردند وزید بن حارثه خود را سپر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میساخت تا سروے تمام شکست
ومجروح شد واین واقعه در روضة الاحباب در ذکر وقائع سال دوم از نبوت تفصیل مذکور ست در صحیحین از حدیث
عائشه آمده کہ گفت مر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را آیا آمده بر تو روزے سخت تر از روز احد فرمود
سخت ترین روز ها کہ پیش آمد مرا آن روز بود کہ عرض کردم نفس خود را بر ابن عبد یالیل ابن کلال کہ از اکابر

اہل طائف بود از ثقیف واجابت نکردم مرا بدعوتے کہ اورا کردم پس برگشتم سر فرو افگندہ مہموم ومحزون رسیدم بقرن
الثعالب کہ آن را قرن المنازل نیز گویند ومیقات اہل نجد ہست ناگاہ سر بر داشتم وابر پارہ را دیدم کہ مرا سایہ کرد
ودر وے جبرئیل ہست وندا کرد مرا وگفت پروردگار تو شنید سخن قوم ترا وآنچہ رد کردند بر تو واکنون ملک جبال را بتو
فرستادہ کہ اگر فرمائی اخشبین را کہ نام دو کوہ است کہ مکہ در ان میان آبادان ہست بر ایشان بہم برزنم و
یکبارگی ایشان را ہلاک کنم فرمود امید وارم کہ از اصلاب ایشان کسے بر آید کہ خدا را بوحدانیت پرستد پس
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از طائف بازگشت ودر وقت بازگشتن بعتبہ وشیبہ کہ از اشقیائے قریش بودند
بگذشت وایشان در بوستان خود بودند وانگور میچیدند چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را باین حال
دیدند رگ صلۂ رحم ایشان جنبید ومہربان گشتند وبدست عداس نصرانی کہ غلام ایشان بود خوشۂ انگورے بحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستادند چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خوشہ را در دست مبارک خود
بگرفت وگفت بسم اللہ وبنیاد خوردن از ان کرد عداس بجانب وے نگاہ کرد وگفت واللہ این کلام از ہیچ یکے
از اہل این بلدہ نشنیدم فرمود از کدام بلدۂ تو گفت از نینوی فرمود آن قریۂ مردے صالح ہست کہ یونس ابن متی باشد
عداس گفت تو اورا از کجا دانی فرمود وے برادر من ہست ووے پیغمبر خداست ومن نیز پیغمبرم پس عداس
بر دست وپائے مبارک وے بر روئے افتاد وبوس کرد ومسلمان شد ودر بازگشتن بنخلہ رسید وآن موضعی ست
یکشب در میان از مکہ آنجا دیوان یعنی جنیان بیامدند واسلام عرض کردند وگفتہ اند کہ آن ہفت نفر بودند از
جن نصیبین کہ شہریست از شام وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز میگذارد در شب وسورۂ جن میخواند وایشان
استماع مے نمودند وگفتہ اند کہ نامہائے این ہفت جن منشی وناشی وشاصر وماصر واحقب چون بمکہ آمد بمعراج رفت
وکفار را خبر کرد باسرا وآنچہ دران شب دیدہ بود ومشاہدہ کردہ از رویت انبیا وفرض صلوات واز وے
کیفیت مسجد اقصی را پرسیدند ہمہ را بیان کرد چون این بشنیدند در تکذیب افزودند وایذا زیادت کردند
وآن در شب بیست وہفتم بود از رجب بر قول مشہور ودر شب جمعہ بود یا شب شنبہ واصح آنست کہ در شب
دوشنبہ بود موافق مولد ومبعث وہجرت ووفات واللہ اعلم ومعراج یکبار بود ببدن در بیداری وبعض گویند
دو بار بود یکبار پیش از وحی ویکبار بعد از وے وبعض گویند سہ بار بود وبعض گویند چہار بار بود وبعض بیشتر
از ان گویند وتحقیق آنست کہ اسرا ببدن وروح در یقظہ کہ کلام مجید از ان خبر دادہ یکبار بود وببدن وروح در منام
وبروح در یقظہ بسیار بود وبر حصر آن در عدد وے معین دلیل قطعی نیست وحقیقت معاریج روحی از کلام سادات
اولیاء اللہ معلوم گردد واللہ اعلم وبعد از اسرا یکسال ودو ماہ فرمان ہجرت شد ابوبکر را استصحاب کرد ومراہ تعالی
وسفر کرد چون بمدینہ رسید انصار بقدوم وے شاد شدند وصحبت وے را بر محبت آبا وابنا مقدم داشتند پس
عرب بعداوت ایشان برخاستند وہر جانب بر ایشان تاختند آیت قتال نازل شد واذن بقتال حاصل گشت
بعد از حرمت آن یعنی در اول قتال حرام بود وبعد از ان رخصت شد کہ اگر قتال کنند جائز ست باز قتال فرض شد
واحادیث در فضل جہاد زیادہ بر چہار صد ثابت شدہ وباصحاب مبایعت میکرد در جنگ کہ نگریزند وگاہ مبایعت
میکرد بر موت ودر امر جہاد باصحابہ مشورت کردیے ابوہریرہ گفت مارایت احدا اکثر مشورۃ لاصحابہ

من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ندیدم من هیچ کسی را بیشتر مشورت کننده مر اصحاب خود را از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و در راه بعد از همه لشکر رفتی و ماندگان را برداشتی و در سیر رفق تمام کردی و جاسوسان
سوی لشکر دشمن فرستادی و مقدمات و طلائع را پیش کردی و پاسبانان را باطراف لشکر تفرقه کردی
و چون با دشمن برابر شدی بایستادی و دعا کردی و از حق تعالی نصرت خواستی و با جمله صحابه بذکر باری تعالی
مشغول شدی و لشکر خود را ترتیب دادی و مقاتلان را معین کردی و در حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم
بفرمان وی مقاتله کردندی و در جنگ آلت جنگ بپوشیدی و میان دو زره مظاهرت کردی و در لشکر
وی رایات و اعلام بودی چون بر قومی غالب شدی و فتح کردی دران عرصه سه روز مقیم شدی
انگاه بازگشتی و چون خواستی که بر قومی تاخت آرد انتظار کردی اگر از میان ایشان آواز بانگ نماز
بشنیدی تاخت نکردی وگاه بر دشمن شبخون آوردی وگاه در روز تاخت کردی و سفر خصوصا برای
غزا در روز پنجشنبه دوست داشتی چون لشکر فرود آمدی ایشان را چنان جمع کردی و بهم پیوستی که اگر جامه را
بر ایشان گستردی همه را بپوشیدی و صفوف را خود مرتب کردی و در وقت قتال شجاعان را برابر اقدام
بدست خود تعیین کردی و میفرمود فلان تو پیش برو و فلان تو پس برو وگاه در وقت لقای دشمن این دعا خواندی
اللهم منزل الکتاب ومجری السحاب وهازم الاحزاب اهزمهم وانصرنا علیهم سیهزم الجمع ویولون الدبر بل الساعة
موعدهم والساعة ادهی وامر اللهم انزل نصرک اللهم انت عضدی وانت نصیری وبک اقاتل و چون جنگ سخت
در پیوستی و تنور قتال گرم شدی و دشمن قصد وی کردی بآواز بلند گفتی انا النبی لا کذب انا ابن
عبد المطلب و چون کار بسختی رسیدی دلیران پناه بوی آوردندی و از همه نزدیکتر بدشمن وی بودی
و اصحاب خود را در جنگ شعاری تعیین فرمودی که یکدیگر را بآن بشناسند یکبار شعار ایشان این بود امت امت
یعنی بمیران بمیران وگاهی شعار یا منصور بودی وگاه حم لا ینصرون وگاهی زره پوشیدی و خود بر سر مبارک
نهادی و شمشیر حمایل کردی و نیزه برداشتی وکمان در بازو انداختی وگاه سپر برداشتی و خرامیدن در وقت جنگ
دوست داشتی و بر دشمن منجنیق راست کردی چنانچه در غزوه طائف کرد که بعد از فتح مکه و غزوه حنین بست در شوال سنه ثمان
و خالد بن الولید بر مقدمه وی بود و چون ثقیف منهزم شده در حصنی که بطائف داشتند بعد از تهیه ساز یکسال
درآمدند و بنیاد قتال نهادند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را تا هژده روز محصر ساخت و منجنیقی بنهاد و آن
اول منجنیقی بود که در اسلام نهاده شد و مردم بسیار از ایشان کشته شد پس صحابه بعلاقه رحم و قرابتی که با ایشان
داشتند درخواست کردند که ایشان را بگذارند پس بفرمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ندا در دادند که هر که
از حصن فرود آید آزاد بود پس ده نفر و بروایتی بیست و سه نفر از ایشان فرود آمدند و ابوبکرة نفیع بن الحارث
الثقفی که از مشاهیر صحابه است از ایشان بود و از قتل طفلان و زنان نهی فرمودی و جنگیان را حکم کردی
که ببینند هر که موی عانه بر آورده او را قتل کنند و اگر نه اسیر کردی و چون طائفه را بغزا فرستادی ایشان را
بتقوی و پرهیزگاری فرمودی و گفتی سیروا بسم الله وفی سبیل الله قاتلوا من کفر بالله ولا تمثلوا ولا تغدروا
ولا تغلوا ولا تقتلوا ولیدا یعنی سیر کنید بنام خدا و در راه خدا جنگ کنید با کسی که کافرست با خدا و مثله نکنید یعنی گوش و بینی نبرید

وعهدے کہ با غنیم کنید نشکنید وطفلان را مکشید ونهی فرمودے از بردن قرآن بدیار کفار وچون سریہ بفرستادے سریہ فوجے کہ بجائے فرستند ودر اصطلاح اہل سیر غزوه آن را گویند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنفس شریف آنجا حاضر مے بود وسریہ آنکہ خود حاضر نمے شد وجماعۂ را میفرستاد امیر ایشان را فرمودے کہ پیش از قتال دشمن را دعوت کند باسلام وہجرت از وطن کفر بدیار اسلام یا اسلام فقط بے ہجرت اگر اسلام وہجرت ہردو قبول نکنند وحکم ایشان یعنی آنہائے کہ اسلام بیارند وہجرت از وطن نکنند حکم اعراب مسلمانان باشد کہ ایشان را از مال فیٔ نصیبے نبود ویا بدل جزیہ کنند اگر اسلام را ہم قبول نکنند واگر ازین مجموع ابا کنند بخدا یتعالی استعانت نمائے وقتال کن وچون برقومے ظفر یافتی بفرمودے تا ندا کنند بجمع غنائم وہمہ را گرد آرند پس ابتدا فرمودے بسلب کشتگان یعنی جامہ ورخت ایشان را بقاتلان ایشان دادے تفسیر سلب در ہدایہ بجامہ وسلاح ومرکب وآنچہ بر مرکب ست از زین وآلت وآنچہ با اوست بر دابہ از مال در توشہ دان ودر کمر کردہ آنچہ با غلام او یا بر دابہ دیگر است داخل سلب نیست واستحقاق قاتل سلب قتیل را نزد امام ابو حنیفہ بشرط تنفیل امام ست وتنفیل آن بود کہ امام بگوید وتحریص مقاتلان کند کہ ہر کہ اینچنین کارے کند او را چنین وچنان دہم ویک صورت تنفیل اینست کہ ہر کسے را از کافران بکشد مر او راست جامہ ورخت او برین تقدیر جامہ ورخت مقتول برائے قاتل وے باشد ونزد امام شافعی این شریعت است بے آنکہ امام شرط کند وبگوید وقول حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود من قتل قتیلا فلہ سلبہ نزد ایشان محمول بر شریعت ست ونزد ما بر تنفیل ست بدلیل آنکہ مر خبیب بن ابی سلمہ را فرمود کہ نیست مر ترا از سلب قتیل مگر آنچہ خوش گردد بدان نفس امام تو وحدیث مذکور محتمل ست تشریع را وتنفیل را پس حمل کردیم بر تنفیل بقرینہ حدیث خبیب وبالجملہ بعد از سلب آنچہ بماندے خمس آن بیرون کردے در مصالح اسلام کہ حق تعالی در قول خود ÷ واعلموا انما غنمتم من شیٔ فان للہ خمسہ وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل ÷ تعیین فرمودہ صرف کردے ودر میان فقہا در قسمت خمس خلافے ست کہ در کتب فقہ مذکور ست وآنچہ بماندے نصیبے اندک از آن زنان را وکودکان را وبندگان را بدادے وآنچہ بماندے میان لشکر قسمت کردے سوار را سہ سہم وپیادہ را یک سہم واین مذہب امام شافعی وامام ابی یوسف ومحمد ست ومنقول ست از ابن عمر از فعل حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ونزد امام ابی حنیفہ سوار را دو سہم وپیادہ را یک سہم واز ابن عباس از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اینچنین منقول ست وچون حدیثین فعل متعارض اند اخذ کردند بقول آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم للفارس سہمان وللراجل سہم واحد وآنچہ صحیح شدہ اینست کہ انفال از جملۂ غنیمت بودے چنانچہ مصلحت دیدے کہ بعض گویند انفال از جملہ خمس بودے وبعض گویند از خمس الخمس بودے واین ضعیف اقوال ست انفال جمع نفل ست بمعنے غنیمت زیرا کہ عطیہ وزیادت فضل آلہی ست مجاہدان را وبمعنی تنفیل کہ شرط کردن امام ست مر کسے را کہ کارے کند زیادت از دیگران کند بچیزے زیادہ از غنیمت چنانکہ گذشت ومراد اینجا این معنی ست ومختار اینست کہ این از نفس غنیمت ست نہ از خمس الخمس وخمس ودر بعضے از غزوات سلمۃ بن الاکوع را پنج سہم داد چہ وی را در آن جنگ توفیق عظیم رفیق شد ودست بردہائے عجیب نمود ودر ہدایہ میگوید کہ یکبارے او را دو سہم داد ووے پیادہ بود واین محمول بر تنفیل ست وبر مصلحت دید امام وبیان ضعیف

وذوی مساوات کردی در قسمت چه همه سپاهی لشکر و سبب قوت و شوکت اسلام اند و چون قصد دیار دشمنان
کردی گاه سریه را پیشتر فرستادے اگر ایشان را غنیمتی بدست آمدے از انجمله خمس بیرون کردے انچه بماندے
از ان ربعی جدا کردے و باهل سریه دادی انچه بماندے میان ایشان و سائر لشکر بسویت قسمت کردے و
مع ذلک نفل را کراهت میداشت که بردارند و میفرمود اقویا را باید که رد کنند بر ضعفا و او را یعنی حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم از غنیمت سهمی خاص بود که آن را صفی میخواندند از جهت برگزیدن و اختیار کردن وی آنرا اگر
خواستی بنده یا کنیزکی یا اسپی یا انچه خوش آمدی آنرا پیش از خمس برداشتی و این مخصوص بود بآن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و بعد از وے کسی را از ائمه نرسد و خلفای راشدین نیز نمیکردند و صفیه و ذو الفقار از انجمله بود اما صفیه
از غنائم غزوهٔ خیبر بود و از اولاد هارون پیغمبر علیه السلام بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را آزاد کرد و عقد نکاح
بربست و ذو الفقار از غزوهٔ بدر بود و آن شمشیر منبه بن الحجاج سهمی بود در روز بدر پسر عاص ابن منبه داشت علی رض بن ابی طالب
او را کشت و شمشیر را بنظر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آورد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای خود اختیار کرد
بعد از ان بعلی بخشید و نسبت وی بآن شمشیر مشهور و مذکورست و ذو الفقار را از ان جهت گویند که در وسط وی مثل فقار ظهر یعنی
مهرهای استخوان پشت بود و در فاے فقار فتح و کسر هر دو جائزست و فتح افصح ست و این شمشیر را هرگز از خود جدا نکردی
و در هر معرکه و جنگ باوی بودی و حلیهٔ وی از نقره بود و اگر کسی از براے مصلحت مسلمانان غائب بودے او را سهمی
بدادی چنانچه عثمان رض را داد در روز بدر چه وی بتمریض دختر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رقیه مشغول بود و فرمود ان عثمان انطلق
فی حاجة الله وحاجة رسوله فضرب له بسهمه و اجره عثمان رفته است در کار خدا و رسول وی پس تعیین کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم برای وی سهم وی و اجر وی و در روایت ابی داؤد از ابن عمر رض آمده و مبایعت کرد آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم عثمان را و بزد دست چپ خود را بر دست راست خود فرمود این دست عثمان ست و سهم ذوی القربی را که
در نص + فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی + ثابت ست در بنی هاشم و بنی المطلب قسمت میکرد و برادران ایشان
بنی عبد شمس و بنی نوفل را نمیداد و میگفت انما بنو المطلب و بنو هاشم شئی واحد شئی در روایت مشهوره بشین معجمه بمعنی
مشهور و بعضی سی بسین مهمله بمعنی مثل روایت کرده اند ای مثل واحد بدانکه در اخبار آمده است که چون آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم سهم ذوی القربی را از خمس غنائم خیبر در بنی هاشم و بنی المطلب قسمت کرد عثمان رض که از اولاد عبد شمس
ست و جبیر بن مطعم از اولاد نوفل بحضرت آمدند و عرض کردند که ما منکر نیستیم که بنی هاشم را پروردگار تعالی شرفے و فضلے
داد که غیر ایشان را نیست زیرا که ترا از ایشان پیدا کرد اما بنی المطلب ما و ایشان برادرانیم مساوی در نسبت قرابت چرا
ایشان را برگزیدے و مخصوص کردے بسهم ذوی القربی و ما را ندادے فرمود بنی المطلب با بنی هاشم همیشه متحد
و مشتبک بودند در جاهلیت و اسلام و در آورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تصویر و تمثیل اشتباک و
اتصال انگشتان مبارک خود را در یکدیگر و اگر در مغازی طعام می یافتند مثل عسل و عنب و جوز و غیر آن میخوردند و بر
نمیداشتند چنانچه بخارے از ابن عمر آورده که گفت می یافتیم ما در مغازی خود عسل را و عنب را میخوردیم و بر نمیداشتیم
عبد الله بن مغفل یک جراب شحم یافته بود و میگفت من ازین جراب کسی را نخواهم داد آنرا برو وی مقرر فرمود و در
صحیحین آمده که تبسم کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برین قول وی و در غلول و خیانت از غنیمت تاکید و تشدید

عظیم می نمود و میگفت هو نار و عار و شنار علی اهله الی یوم القیامة در مهذب در شین منقوطه گفته الشنار العیب و فی القاموس
الشنار کسحاب اقبح العیب و العار و الامر المشهور بالشنعة و کسی غلول کرده بود فرمود که کالاهاے ویرا باتش بسوزند و ابوبکر
و عمر همچنین کردند و این از باب تعزیر مالی ست و اکثر علما بر انند که ورود این بر سبیل تغلیظ ست و امام احمد آنرا بر ظاهر
حمل کرده و الله اعلم **خاتمة الکتاب** در اشارت بابوابی که دران احادیث مرویست و هیچ ازان صحیح نشده
و نزد جهابذهٔ علماء حدیث ثابت نگشته و هرچند این حروف در غایت اختصارست اما مشتمل بر علوم بسیارست بدانکه
شیخ مصنف سامحه الله تعالے و تقدس درین خاتمه بسیار توغل نموده و مبالغه کار فرموده است و در مقام انقیاد آمده
و تقلید بعضی ازین قوم که متوغل اند درین باب کرده بر جمله از احادیث جرح و طعن نموده است بر بعض حکم بعدم
صحت کرده و بر بعض بعدم ثبوت و بر بعض حکم بوضع و افترا نموده و بر بعض خط رد و بطلان کشیده و حال آنکه دران
میان احادیث ست که در کتب معتبره مذکورست و نزد کبراے علماے دین از فقها و محدثین مقبول و ائمه فقه
تمسک و احتجاج بدان نموده اند مطالعهٔ این باب طالب را در وادی حیرت و دهشت اندازد اما حکم بعدم
صحت بحسب اصطلاح محدثین چندان غرابت ندارد چه صحت در حدیث چنانچه در مقدمه معلوم شد درجهٔ اعلاست
و دائرهٔ آن تنگ نه جمیع احادیث که در کتب مذکورست حتی درین شش کتاب که آن را صحاح سته گویند
همه باصطلاح ایشان صحیح ست بلکه تسمیهٔ آنها بصحاح باعتبار تغلیب ست و نیز معلوم شد که حدیث صحیح ست و حسن و
ضعیف و هریکے از صحیح و حسن لذاته و لغیره و تعریف هریکے ازین اقسام سابقا معلوم شده احتیاج باعاده و تکرار
آن نیست اکنون که شیخ مصنف نفی صحت از حدیث میکند و میگوید که این حدیث صحیح نیست یا نفی درجهٔ اول مے کند
که صحیح لذاته است یا احتمال آنکه بمذهب تضییق و تشدید که در شروط صحیح کرده اند رفته باشد موافق آنچه از بعض مردم
درین باب نقل کردیم و قول وے که گفته بصحت نرسیده نفی صحیح لغیره بود یعنی در حد ذات صحیح نه و بکثرت طرق و تعدد
روایات نیز بدرجهٔ صحت نرسیده پس نفی هر دو قسم صحیح نموده باشد یا این هر دو عبارت که صحیح نشده و به صحت
نرسیده بیک معنی بود و بر هر تقدیر در صحت چندان موجب حیرت و دهشت نبود اما آنکه میگوید ثابت نشده و به ثبوت
نرسیده ظاهر در نفی درجهٔ دوم ست که حسن ست لذاته و لغیره و نفی مرتبهٔ ضعیف نیز احتمال دارد و بر جمیع تقادیر تواند که مراد
وے نفی لفظ حدیث بود یعنی ورود حدیث باین لفظ مخصوص صحیح نشده و به ثبوت نرسیده بلکه آنچه به ثبوت
رسیده لفظ دیگرست مضائقهٔ محدثین درین باب بسیار رود و باندک تغییرے که در لفظ رود او را حدیث دیگر خوانند اما
این مضائقه سهل ست چه متبادر بافهام نفی صحت و ثبوت معنی و مضمون آن گردد درین صورت باید که تصریح کنند که این لفظ
صحیح و ثابت نشده و آنجا که گوید درین باب چیزے بصحت نرسیده و به ثبوت نه پیوسته ظاهر امراد وے نفی مطلق مضمون
ست بهر لفظ که باشد و آنجا که گفته موضوع ست و مفترا و باطل بدانکه معنی حدیث موضوع و اقسام و مراتب آن
سابقا در مقدمه معلوم شد و نیز معلوم شد که حکم بوضع و افترا نیست مگر بظن غالب و تخمین و جزم و یقین درین
باب صورت نه بندد و چگونه صورت بندد فان الکذوب قد یصدق یعنی گاهی بود که دروغ گو راست
نیز گوید پس احتمال دارد که در خصوص این حدیث صادق آمده باشد هرچند دروغ گو باشد و همچنان که راست گو
نیز بامکان عقل محتمل ست که دروغ گوید بناے این باب و مدار این کار بر ظن غالب ست و میگویند که مر اهل حدیث را

و مهره این شان را ملکه خاص و تمیزے مخصوص و آشنائی تمام بکلام نبوت علی مصدره الصلوٰة والتحیة پیدا آمده
که بدان صحیح را از سقیم می شناسند و جب ای کنند هر چند سبب آن را تعیین و تنقیح نتوانند نمود و این کار کسی ست از
میان ایشان که اطلاع وے قوی و مهارت وی تمام و ذهن وی ثاقب و قریحهٔ وے جید و درک و فهم وے
سلیم و معرفت و حذاقت وی بقرائن و اله بران راسخ و متمکن باشد این کار هر کس نیست مگر در اینجا که اثر وضع
لائح و بین باشد مثل رکاکت الفاظ و سخافت معنی چنانچه روایت کرده می شود لا تاکلوا البقرة حتی تذبحوها
و امثال این درین خاتمه بیاید انشاء الله تعالی و درین صورت در معرفت وضع آن خاص و عام مساوی باشند
حکایتی درین باب نقل کنند که شخصی حدیثی را نزد یکے از حذاق فن حدیث برخواند فرمود این حدیث معلول
می نماید گفت بچه علت فرمود علت بیان نتوانم کرد و تنقیح نتوانم نمود الا آنکه بر ذائقهٔ طبع من بمزه است و بکلام نبوت
نمی ماند پس بر محدثی دیگر برفت و این حدیث برخواند وے نیز همچنان گفت که آن او هسا پیشین فرموده بود نزد دیگری
و دیگرے رفت و پرسید همچنان جواب شنید پس ترین آنها این شخص حدیث آرنده درهمی و او که نزد صرافی ببرد
صرف کن صراف بجز دیدن گفت این درهم بی عیار است گفت بچه دلیل علت آن را بیان کن گفت چنین دانم
و علت آن را بیان نتوانم کرد نزد صراف دیگر و دیگر برد همه بریک کلمه بودند پس درهم بر شیخ آورد و حقیقت حال بیان
نمود فرمود حال ما نیز بر همین نمط دان که دیدے و شک نیست که اینها نیز ظنی ست دعوی قطع و یقین درین باب
نتوان کرد و نیز معرفت وضع احادیث را قرائن داشته اند مثل روایت شیعی غالی حدیث را در فضائل اهل بیت
سلام الله علیهم اجمعین و روایت مبتدع داعی به بدعت حدیثی را در ترویج مذهب خود و این نیز ظنے بود و به یقین
نتوان دانست که موضوع ست و گاهی کذب واضع باقرار وے معلوم گردد و اینجا نیز وارد شود که چرا درین اقرار
کاذب نباشد مصلحتی و غرضے را اینجا نیز قرینه شرط ست که جانب کذب خبر و صدق اقرار را راجح سازد و گاہے
قرائن صدق وے در اقرار بکذب چنان قوت یابد که مقتضے قطع و جزم بدان گردد لاسیما بعد از توبه و بعض
چیزها ست که در حکم اقرار بوضع ست چنانکه علم بتاریخ ولادت راوے یا وفات شیخ و امثال آن از آنچه اجتماع
راوے و مروی عنه و سماع او ازو با وجود آن امکان نداشته باشد و درین صورت اگر علم بقرینهٔ مذکوره یقینے
بود حکم بوضع نیز قطعے گردد و گاہے قرینهٔ واضحه در حال راوے پیدا گردد که دلالت کند بر وضع همچو قصه غیاث
با مهدے خلیفه در حدیثے لاسبق و افراط بوعید شدید بر امر صغیر یا بوعد عظیم بر فعل یسیر و مبالغه در ان چنانکه
هر که این فعل کند او را ثواب جمیع انبیا یا ثواب هزار هزار حج بود یا هر که اینچنین کند گویا زنا کرده باشد با محارم در خانهٔ کعبه
هم از قرائن وضع داشته اند نعم قرائن دیگر مثل مخالفت نص قرآن و سنت متواتره و اجماع قطعی و صریح
عقل که در اینجا تاویل و توجیه و تطبیق را راه نبود قوی تر اند انست و تصریح جماعهٔ که بعد دو تواتر بر سند بکذب راوے
از همه قوی تر ست اما وجود این محل تردد ست و بهر تقدیر بر فطن خبیر روشن ست که از نفی حدیث نفی آن مدعا
و مطلب که حدیث را بران دلیل ساخته و در اثبات آن مدعا تمسک بدان نموده اند لازم نیاید شاید بدلیل دیگر و
حدیث دیگر اثبات کرده باشد و در مباحث علمیه ثابت شده است که از نفی دلیل نفی مدعا در نفس الامر لازم نیاید
و عدم ملزوم اقتضای عدم لازم نکند چنانکه یکے دعوی کند که این خانه گرم ست و وجود آتش را دلیل آرد و دیگری

گوید که اینجا خود آتشی نیست ازینجا لازم نیاید که دعوے گرمی خانه باطل گردد شاید که اثبات گرمے آن بوجود آفتاب کنند نعم آن دلیل باطل بود با احتمال ثبوت مدعا بدلیل دیگر این سخن اگرچه بمقصود مصنف دخلے ندارد چه سخن وے در تزییف حدیث ست و بابطال مدعا کاریش نه بجهت تسلی خاطر طالب گفتم که وحشت نکشد که چون این احادیث که اکابر بدان چنگ درزده اند صحیح و ثابت نبود مطالب و مدعیات ایشان نیز صحیح و ثابت نگردد این لازم نیاید و اینجا سخن دیگرست که گوش فهم و انصاف بران باید داشت که چون بناے حکم علما به تصحیح و تحسین و تضعیف و بوضع و بطلان آن بغالب ظن و ظاهر حال ست لاجرم محل وقوع اختلاف بود و این باب در وقوع اختلاف آرا و مذاهب کمتر از ابواب فقه نیست همچنانکه در مسائل فقهیه اختلافات ست که یکے بوجوب رفته و دیگرے بحرمت و یکے مستحب داشته و دیگری مکروه پنداشته است باجتهادے که کرده و دلیلی که او را دست داده درین باب نیز مثل این اختلافات راه دارد و بوقوع می آید شخصے یا جماعه حدیثی را تضعیف نموده یا نسبت بوضع کرده اند قومی دیگر آن را به تصحیح رسانیده و اثبات نموده این معنی بر متتبع و متفحص فن حدیث روشن ست و نیز باید دانست که از ارباب انتقاد احادیث جماعه اند که درین باب غلو و افراط دارند و براه تعصب و تعجیل روند باندک توهمی و شائبهٔ وهمی نسبت بوضع کنند و بدان مبادرت نمایند مثل ابن جوزی و امثال وے بمجرد آنکه بعض مردم در بعض روایات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا لیس بقوے یا متروک یا مطعون و امثال ذلک حکم بوضع کرده و حال آنکه آن احادیث ازان قبیل نیست که قلوب ببطلان آن شهادت دهند و نه مخالف کتاب و اجماع ست و منکر نیست او را عقل و نقل و دلیلے نیست بر وضع آن مگر بحکم همان بعض در راوے آن و این نیز مجازفت و افراط و تجاوز از حد ست غایت آنکه او را صحیح نگویند و حکم بضعف و وهن وے کنند و چندین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند توے دیگر از مهرهٔ این شان آن را اثبات کرده و تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر امثلهٔ آن را بیاریم سخن دراز گردد جمله ازان در ضمن احادیث که مصنف درین خاتمه آورده بیاید و مصنف خود در رسالهٔ نقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث المصابیح گفته است که حکم بر حدیث بوضع بغایت عسیر ست زیرا که آن صورت نه بندد مگر بعد از جمع طرق و کثرت تفتیش و تحقیق آن که این متن را جز این طریق واحد که بروے طعن کرده شد طریقے دیگر نبود و وجود قرائن کثیره که باعث شود حافظ متبحر را بر جزم بکذب حدیث و این در غایت تعسر و اشکال ست و لهذا اعتراض کرده شده است بر ابو الفرج بن جوزے در کتاب موضوعاتش که توسع کرده است دران بحکم بوضع بر بسیاری از احادیث که باین مثابه نیست چه دران میان احادیث ضعیف ست که محتمل ست و ممکن ست تمسک بدان در ترغیب و ترهیب و نیز احادیث حسن ست و احادیث ست که بعض آئمه آن را تصحیح کرده اند چنانچه حدیث صلواة تسبیح مثلاً و احادیث ست که مر آن را طرق دیگرست که قوت میگیرد حدیث بدان و مطلع نشده ابن جوزی بران پس بدر آمده آفت بروے باین وجوه و تقلید کرد او را در حکم بوضع بران احادیث هر که بعد از وے آمده از انها که قدرت و مهارت ندارند در علم حدیث این کار آئمهٔ متقدمین این شان ست که کمال تبحر و توسع داشتند در حفظ احادیث و طرق آن مثل شعبه و یحیے و سعید بن القطان و عبد الرحمن بن مهدی و امثال

ایشان بعد ازان اصحاب ایشان مثل احمد بن حنبل وعلی بن المدینی ویحیٰے ابن معین واسحٰق بن راہویہ واہل طبقۂ ایشان بعد ازان اصحاب این جماعہ مثل بخارے ومسلم وابوداؤد وترمذی ونسائی وامثال ایشان تا زمان دارقطنے وبیہقے وبعد از ایشان کسی نیامدہ کہ مساوی باشد ایشان را در مرتبہ ونہ قریب دران پس اگر یافتہ شود در کلام یکے از متقدمین حکم بر حدیث بصفتے از صفات صحت وحسن وضعف ووضع اعتماد توان کرد بران بجہت آنچہ دادہ است پروردگار تعالےٰ ایشان را از حفظ عظیم واطلاع تام واگر مختلف آید نقل ازین ائمہ سبیل دران ترجیح وتطبیق بود واین دران احادیث ست کہ محتمل ومتردد ست دران والا بسیارے از احادیث بود کہ بشہادت قلب حکم بوضع آن توان کرد وآسان ست این حکم کردن دران از ہر کہ موصوف بود بکثرت ممارست درین فن وغالب کتاب ابن جوزی ازین قبیل ست واللہ اعلم این ترجمہ کلام مصنف ست در رسالۂ مذکورہ وازینجا ظاہر شدہ کہ حکم بر حدیث بضعف ووضع وامثال آن غایت تعسر وصعوبت دارد واین امر منحصر ست در ائمہ متقدمین واز متاخرین ہر کہ درین ورطہ افتادہ خطاہا کردہ بر بسیارے از احادیث کہ نہ باین مثابہ اند حکم بدان کردہ اکنون آنچہ درین رسالہ بر جملہ از احادیث حکم بصفات مذکورہ کردہ معلوم نیست کہ از کدام قبیل ست آیا منقول ست از ائمہ متقدمین وبر تقدیر نقل از ایشان آیا متفق علیہ است میان ایشان یا مختلف فیہ این را بیان باید کرد تا حقیقت حال منکشف گردد اغلب ازان باب ست کہ ابن جوزے وامثال وے بدان حکم کردہ وبعضے ازان قبیل کہ لائح ست آثار وضع بران واہل ممارست بشہادت قلبی حکم بوضع آن توانند کرد وبعضے ازان در کتب معتبرہ مذکور ست وائمۂ فن آنرا روایت نمودہ اند وحکم بصحت یا حسن یا بضعف کردہ وبعض را مطلق آوردہ اند بے تعرض بیکی ازین صفات آن خود محکوم بوضع نخواہد بود واگر کسے بدان حکم کردہ باشد مختلف فیہ باشد پس حکم بدان بجزم علے الاطلاق چنانچہ مصنف کردہ درست نبود بعض چنان اند کہ مصنف آنہا را سابقا در ابواب وفصول گذشتہ ذکر کردہ وچون در دیباچۂ کتاب قرار دادہ کہ این چند باب بر وجہیکہ در صحاح اخبار ثابت شدہ در قلم آوردہ گویا حکم بصحت وثبوت آن کردہ ودرین خاتمہ بعدم صحت وثبوت آن حکم مے کند وہل ہذا الا تناقض ونسیان وما ہرجا کہ سخنے روے دہد وحدیثے کہ در کتب بیابیم از ہر قسم وہر قبیل کہ باشد نقل کنیم خواہ موافق مصنف خواہ مخالف آن واگر موافق ست تکمیل وتائید کلام وے شود واگر مخالف رد وجواب وے گردد ومن اللہ الاعانۃ والامداد فے المبدا والمعاد قال المصنف بدان وفقک اللہ تعالی در باب ایمان وآنچہ مشہور ست کہ الایمان قول وعمل یزید وینقص والایمان لایزید ولاینقص ازان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درین معنی چیزے صحیح نشدہ وآن از اقوال صحابہ وتابعین ست بخاری در اول کتاب الایمان در ترجمہ گفتہ باب الایمان وقول النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بنی الاسلام علے خمس وہو قول وفعل ودر روایتی قول وعمل یزید وینقص وظاہر این عبارت اینست کہ این مجموع قول نبی باشد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانکہ بعض شراح ہم برین معنے حل کردہ اند ودر فتح الباری گفتہ کہ این لفظ وارد ست از سلف وگردانیدن وے از قول نبی وہم ست ومراد بخارے نہ اینست ووے معطوف ست در عبارت وے بر قول اینے نہ بر بنے اگرچہ آن وارد شدہ است باسناد ضعیف انتہی وسیوطی در شرح صحیح بخارے گفتہ کہ این لفظ حدیث ست کہ روایت کردہ آن را دیلمے در مسند الفردوس از حدیث ابی ہریرہ وروایت کردہ است

ابن ماجه باسناد ضعیف باین لفظ که الایمان عقد بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان وروایت کرده امام احمد از حدیث
معاذ بن جبل که الایمان یزید وینقص ودر جمع الجوامع از طبرانی از حدیث امیرالمومنین علی آورده باین لفظ الایمان معرفة
بالقلب وقول باللسان وعمل بالارکان واز شیرازی از حدیث عائشهؓ آورده باین عبارت الایمان بالله اقرار باللسان
وتصدیق بالقلب وعمل بالارکان انتهی وسخاوی در مقاصد حسنه از حدیث ابن ماجه از حدیث ابی الصلت عبدالسلام
ابن صالح الهروی از امام علی رضا از آبای کرام خود سلام الله علیهم اجمعین آورده که الایمان عقد بالقلب واقرار باللسان
وعمل بالارکان وگفته که ابن جوزی حکم بوضع این حدیث کرده ودیلمی آورده که چون حضرت امام رضا بنیشاپور آمده براستر اشهب
سوار شده وپرده از خز ودیبا بر روی مبارک انگنده درون شهر در آمده وعلمای شهر در طلب لقای شریف وی
رسیدند واز ایشان یحیی ابن یحیی واحمد بن حرب واسحٰق ابن راهویه ومحمد بن رافع که از اکابر واعاظم علما در حدیث وفقه
بوده اند در رکاب شریف آمده دست بلجام اسپ زدند واسحاق بن راهویه گفت بحق آبای کرام خود که حدیثی
از انچه بتواتر آبای طاهرین تو بتو رسیده بر ما برخوان پس امام باسنادی که از آبای کرام خود داشته این حدیث
را وحدیثی دیگر در فضل کلمهٔ توحید که لا اله الا الله حصنی الحدیث برخوانده انتهی وابوالصلت شیعی ست ولیکن صدوق
است وابن معین توثیق او نموده است وبا سفیان ابن عیینه وامثال وی صحبت داشته ونیز بتقشف موصوف
بوده ورد میکرد بر مذاهب باطله از قدریه ومرجیه وغیر آن وتقدیم میکرد ذکر ابوبکر وعمر را ویاد نیکی اصحاب
پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بکثیر ودر کتاب تنزیه الشریعة باین لفظ آورده که الایمان قول وعمل یزید وینقص فعلیکم
بالکتاب والسنة ودر روایتی همین مقدار آورده که الایمان یزید وینقص وگفته که این سه حدیث را شواهد ست
وجوزقانی اخراج آن کرده وگفته هذا حسن غریب وحدیث اخیر را ابوداؤد آورده وبران سکوت کرده ومقرر
شده است که هرچه ابوداؤد در کتاب خود آورده وبران سکوت کرده صالح حجت ست واما این قول را که الایمان لا یزید ولا ینقص
اصلی در کتب احادیث اگرچه ضعیف نیز باشد پیدا نشده غیر آنکه در کتاب تنزیه الشریعة از کتاب موضوعات
ابن جوزی نقل کرده که ابوهریره گفت که وفد ثقیف از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند
که آیا ایمان زیادت ونقصان میشود فرمود لا زیادته کفر ونقصانه شرک ونیز از حدیث ابن عدی فی الکامل
آورده که الایمان لا یزید ولا ینقص وگفته که یکی در اسناد وی احمد بن عبدالله جویباری ست ووی کذاب
ودجال ست ووضع کرده احادیث کثیره را ونیز از احادیث ابن حبان آورده که هرکه بگوید ایمان زیادت و
نقصان میپذیرد کافر شود اگر توبه کرد فبها والا گردنش بزنند ووی دشمن خداست نه نماز ست اورا ونه زکوٰة
ونه صوم ونه حج ونه دین با تشدیدات دیگر ودر اسناد این حدیث محمد بن القاسم طایکانی ست وضاع ست
مر احادیث را انتهی وبالجمله تحقیق آنست که این اقوال از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصحت نرسیده
خصوصا حدیث زیادة ونقصان بلکه از اقوال اکابر سلف ست چنانکه مصنف گفت والله اعلم

تنبیه مشهور نزد جماهیر اهل سنت وجماعت آنست که ایمان عبارت ست از تصدیق بالقلب واقرار
باللسان تا اگر شخصی را تصدیق بقلب حاصل شد وبی وجود عذر وضرورت چنان که بکم واکراه اقرار
بوجود نیامد عندالله مومن نباشد وتحقیق آنست که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی ست واشتراط

اقرار برای صحت اجرای احکام در دنیاست وشخص مذکور مومن ست عند الله اگرچه ما بجهت عدم اطلاع بر حقیقت حال
حکم بدان نتوانیم کرد اما عمل در حقیقت اصل ایمان داخل نبود الا در ایمان کامل وصاحب تصدیق واقرار بی عمل بموجب
ایمان مومن ست ولی ناقص الایمان واو را مومن فاسق خوانند بخلاف فرقهٔ معتزله که عمل را جزو ایمان دارند و
شخص بی عمل نزد این فرقه خارج از ایمان بود اگرچه داخل در کفر نیز نبود وفاسق نزد ایشان نه مومن ست ونه کافر و
خوارج فرقه اند که معصیت را کفر دانند وآنچه از علمای محدثین مشهور شده است که الایمان تصدیق بالقلب واقرار
باللسان وعمل بالارکان مراد بدان ایمان کامل ست وعمل نزد ایشان شرط کمال ایمان ست چنانکه مذهب حق
ست نه اصل ایمان چنانکه مذهب اعتزال وبعض مردم چون دیدند که ایشان بظاهر ایمان عبارت از تصدیق
واقرار وعمل میدارند واثبات آن باحادیث می کنند چنانچه بخاری در صحیح خود ذکر کرده توهم بردند که مگر مذهب
ایشان مخالف مذهب جمهور ست وموافق طریقه اعتزال حاشا وکلا واین توهم خطا محض وغلط صریح ست
کما مر جوابه وبر قول ایشان که ایمان را عبارت از قول وعمل دارند مراد بعمل عام تر از عمل قلب وجوارح خواهد بود تا تصدیق
نیز داخل گردد اما زیادت ونقصان ایمان مذهب سلف از فقها ومحدثین آنست که الایمان یزید وینقص واکثر متکلمین
انکار آن کنند وگویند که چون قبول زیادت ونقصان کرد آن شک بود نه یقین وپوشیده نیست که زیادت ونقصان
باعتبار عمل ظاهر ست وآن راجع بمعنی کمال وعدم کمال ست ونزاع باعتبار تصدیق ست شیخ محی الدین نووی
میگوید که اظهر ومختار آنست که تصدیق زائد وناقص می باشد بکثرت براهین ووضوح ادله ولهذا ایمان وتصدیق
صدیقان اقوی واکمل ست از ایمان غیر ایشان وآدمی آن را از نفس خود می یابد که در بعض احیان یقین واخلاص وتوکل
وی اعظم واقوی ست بخلاف بعض احیان دیگر واین قول منقول ست از سفیان ثوری ومالک ابن انس وشافعی
واحمد بن حنبل واوزاعی وابن جریج ومعمر وغیر ایشان از ائمه وبسند صحیح از بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات
کردم زیاده از هزار مرد را از علمای امصار ونه دیدم هیچ یکی از ایشان را که اختلاف کند درین که الایمان قول وعمل ویزید
وینقص واز جمعی کثیر از صحابه وتابعین نیز اینچنین نقل کنند وفضیل بن عیاض ووکیع آن را از اهل سنت وجماعت آورده
کذا فی فتح الباری واز امام اعظم ابوحنیفه چنان نقل می کنند والله اعلم که ایشان فرموده اند که الایمان لایزید ولاینقص واز
بعض دیگر از علمای سلف نیز اینچنین آمده ومراد ایشان عدم قبول تصدیق ست زیادت ونقصان را بحسب ذات
چه مرتبهٔ یقین کیفیت وحالتی ست که شک وشبهه را بدان راه نبود وتفاوت در جلا وخفا وظهور احکام وآثار آنست
که آن باعتبار عارض وخارج از ذات ست وبرین وجه نزاع لفظی ست وتحقیق این مقامات در علم کلام ست والله اعلم

در باب مرجیه وقدریه وجهمیه واشعریه هیچ حدیثی صحیح نشده مرجیه فرقه ایست که قائلند بآنکه هیچ معصیتی با وجود ایمان ضرر
نکند چنانکه هیچ طاعت با کفر سود ندارد ولفظ مرجیه مشتق از ارجاست بمعنی تاخیر وترک واهمال واین فرقه تاخیر میکنند
عمل را بر نیت واعتقاد در رتبه ومیگویند که نیت واعتقاد می باید عمل اگر نباشد گو مباش وبعض از رجا دارند و
لفظ مرجیه را بهمزه نخوانند زیرا که ایشان راجی وامیدوار میازند بی شرط وقید عمل وبعض از علمای اهل اعتزال
ارجا را باهل سنت وجماعت نسبت کنند که جانب مغفرت وامیدواری را رعایت مینمایند ومیگویند اگر خدا خواهد
همه گناهان را بخشد اگرچه مقرون بتوبه نبود وفاسق مخلد در نار نبود واین محض تعصب ومکابره است چه ارجا

آنست که مواخذه وعقاب را اصلا راه ندهند وبدان قائل نباشند وگویند که معصیت با وجود ایمان اصلا ضرر ندارد وآنچه اہل سنت وجماعت میگویند نظر بمشیت وارادت حق ست تعالی که «یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء» وعذاب را برای عصاة اثبات میکنند وازضرر آن خائف می باشند ولیکن الایمان بین الخوف والرجاء وقدریه بتحریک مقابل جبریه بسکون وگاہی بتحریک نیز خوانند بجہت مشاکله ولقب معتزله است که قائل اند بآنکه افعال عباد مستند بقدرت عباد ست وایشان خالق افعال خود اند وانکار تقدیر ازلی پروردگار تعالے کنند وگویند که کفر ومعاصی از بندگان برخلاف ارادت حق آید واول کسیکه مخالفت بمذہب صحابه وتابعین احداث کرد این فرقه اند وفاسق نزد ایشان نه مومن ست ونه کافر ومخلد ست در نار ومفاسد عقائد ایشان بسیار ست چنانکه در علم کلام مبین ست وتسمیهٔ ایشان بقدریه بجہت انکار قضا وقدر الہی ست وایشان گویند که مستحق این اسم اہنا اند که اثبات قدر کنند وقائل بآن باشند یعنی اہل سنت وجماعت چنانچه مفہوم ظاہر لفظ ست واین غلط ست زیراکه در اثبات قدر احادیث صحیحه ورود یافته وبران اجماع صحابه وتابعین ست پیش از ظہور فساد وبدعت ونیز از احادیثے که در مذہب قدریه واقع شده ومذکور گردد ظاہر شود که مستحق این اسم منکر قدر باشد نه مثبت آن ونسبت بقدر برابر ست که بجہت نفے باشد یا باثبات، وجہمیه اصحاب جہم بن صفوان ترمذے نام فرقهٔ جبریه است که گویند قدرت نیست مرعبد را اصلا نه موثره ونه کاسبه بلکه بمنزلهٔ جمادات ست وحرکات او بمثابهٔ آن ومذہب قدریه وجبریه در طرفین افراط وتفریط واقع ست وتوسط واعتدال در مذہب اشعریه است که خلق از خدا است وکسب از بنده وبنده را قدرت کاسبه است نه موثره چنانکه گفته اند که لاجبر ولاقدر ولکن امر بین امرین وتحقیقه فی علم الکلام واشعریه تابعان شیخ ابوالحسن علی اشعری اند ووے رحمه الله از اولاد ابوموسے اشعری ست که از کبار صحابهٔ رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم بود واسم ابی موسی عبد الله بن قیس ست واشعر قبیلهٔ است از یمن ووی بعد از بعثت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باپنجاه وچند نفر از قوم خود ہجرت کرده بحبشه واز حبشه باجعفر بن ابی طالب که وی نیز در آنجا بود بمدینه در حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمدند در وقت فتح خیبر وفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لکم ہجرتان شمارا ای قوم دو ہجرت ست یعنی ہجرتے از یمن بسوی ارض حبشه وہجرتے از ارض حبشه بمدینه وآن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم مدح کرد اورا واصحاب اورا وبشارت داد بخیر در دنیا وآخرت ووصف کرد بایمان وحکمت بقول خود الایمان یمان والحکمة یمانیة ودعا کرد مرابی موسی راخاصة وبشارت داد بمغفرت وجنت وبایمان وانابت وفرمود مومن منیب عبد الله بن قیس ووی را بیمن فرستاد تادعوت کند ایشان را وتکلم در اصول دین وعلم عقائد اسلام میراث ست مرا این قوم را مرویست که چون ابوموسی با قوم خود بحضرت رسالت آمد صلے الله علیه وآله وسلم پرسیدند یا رسول الله خبرده مارا از اول این امر که چگونه بود فرمود کان الله ولم یکن معه شیئ ثم کتب فی الذکر کل شئے ثم خلق السموات والارض الحدیث وحق تعالی روزے کرد اورا از اولاد واحفاد بادرایت وروایت ورعایت ومناقب ایشان در السنه وکتب مشہور ومذکور ست تا نوبت به شیخ ابوالحسن اشعری رسید وتوفیق داد اورا حضرت سبحانه وتعالی بقمع آثار بدعت وتجدید انوار سنت در اعتقادات پس تائید کرد مذاہب واقوال صحابه وسلف راکه اکابر محدثین وفقہاے متقدمین از تابعین واتباع ایشان بران بوده اند واثبات کرد وتقریر نمود آنچه موافق کتاب وسنت واجماع سلف بران بود تامصدوق حدیثه ان الله یبعث

لهذه الامة علی راس کل مائة سنة من یجدد امر دینها آمد وگشتند وے وتابعان وی مراد بفرقهٔ ناجیه که صفت ایشان الذین هم علی ما انا علیه واصحابی ست وشیخ ابو الحسن اشعری در فقه بر مذهب شافعی بود ودیگر از مؤیدان مذهب سنت وجماعت شیخ ابو منصور ماتریدی بود ومناقب ومفاخر وے بیرون از حد حصر واحصاست ووی حنفی المذهب ست ازینجاست که جانب شافعیه را اشاعره خوانند وحنفیه را ماتریدیه وهر دو متفق اند در عقاید واهل سنت وجماعت که گویند تابعان ایشان اند اکنون بدانکه در شان جماعه اشعریه وذم فرقهاے دیگر از مرجیه وقدریه وجهمیه احادیث نقل کرده اند وما احادیث اشعریه خود نیافتیم اما در ذم قدریه ومرجیه احادیث بسیار بطرق متعدده آمده ودر ذم جهمیه نیز بعض احادیث آمده ودر جامع الاصول از ابی داؤد از حدیث حذیفهؓ آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مر هر امت را مجوس ست ومجوس این امت آنانند که نفی قدر کنند هر که بمیرد از ایشان حاضر نشوید جنازهٔ او را وهر که بیمار گردد از ایشان عیادت نکنید او را وایشان شیعهٔ دجال اند وحق ست بر الله تعالی که لاحق گرداند ایشان را بدجال وهم در جامع الاصول از ابی داؤد ودر مشکوة از احمد وابی داؤد از ابن عمرؓ آورده اند که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قدریه مجوس این امت اند چون مریض شوند عیادت نکنید مر ایشان را واگر بمیرند حاضر نشوید جنازهٔ ایشان را ونیز از ابن عمرؓ آورده اند که مردے نزد وے آمد وگفت فلانی یکی از دوستان وے بود از اهل شام سلام میخواند بر تو فرمود مرا چنین رسیده است که وی احداث کرده است تکذیب قدر را اگر حال چنین ست مخوان او را از من سلام زیرا که من شنیده ام رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت میباشد در امت من خسف ومسخ وآن در تکذیب کنندگان قدر ست رواه مسلم وابو داؤد والترمذی ونیز در حدیث ابو داؤد از عمرؓ آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مجالست نکنید اهل قدر را ومفاتحت نکنید ایشان را بکلام یعنی ابتداے سخن نکنید با ایشان یا محادله نکنید ودر گفت وگو نکشائید با ایشان وترمذی از ابن عباسؓ آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دو صنف اند از امت من که نیست ایشان را در اسلام نصیب مرجیه وقدریه وگفته هذا حدیث غریب وشیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در ذم این فرقه احادیث بسیار از ابن عساکر از حدیث معاذ بن جبل آورده که گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعث کرده نشد پیش از من پیغمبرے را مگر آنکه در امت وے مرجیه وقدریه بودند که مشوش میساختند بروے امر امت وے را بعد از وے وحق تعالی لعنت کرده مرجیه وقدریه را بر زبان هفتاد پیغمبر واین امت من امت مرحومه است که عذاب نیست بروے در آخرت وعذاب وے نیست مگر در دنیا مگر دو صنف از امت که در نمے آیند بهشت را وآن دو صنف مرجیه وقدریه اند وطبرانی نیز از معاذ وابن عدی از ابن مسعود ودیلمی نیز بعض آنرا از حذیفه آورده ودر بعض طرق ابن عدی از انس ذکر حروریه نیز آمده وحروریه نام خوارج ست وحاکم در تاریخ خود از ابی امامه آورده که لعنت کرد خدا تعالی مرجیه را بر زبان هفتاد پیغمبر که میگویند ایمان قولے ست بے عمل ودیلمی از حدیث انس آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چهار صنف اند از امت من که نیست ایشان را در اسلام نصیبے ونه در جنت نصیبے ونمیرسد ایشان را شفاعت ونظر نمیکند بایشان پروردگار تعالی ومر ایشان راست عذاب الیم مرجیه وقدریه وجهمیه ورافضه واز ابی سعید خدری نیز مثل این آورده ولیکن این حدیث مطعون ست وگفته اند که

در اسناد وی اسحاق بن نجیح ملطی ست و وی منسوب بکذب و وضع ست والله اعلم و در مذمت روافض احادیث
دیگر نیز آمده بخصوص چنانچه ابونعیم در حلیه از امیرالمؤمنین علی وطبرانی از ابن عباس آورده که حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود که یا علی تو و شیعهٔ تو در بهشت اند و نزدیک ست که بیایند قومی که گفته شود ایشان را رافضه
چون بیابید ایشان را بکشید که ایشان مشرک اند و نیز عبدالله بن احمد در روایه آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود بیایند قومی در آخر زمان که نام ایشان رافضه است رفض کنند یعنی ترک دهند اسلام را و احادیث در ذم
روافض بسیار ست و ابن عدی از معاذ آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو صنف اند از امت
من که نصیبی نیست ایشان را در اسلام اهل قدر و اهل ارجاء و همچنین از ابن عباس و ابی سعید نیز آمده و در حدیث
ابی سعید آمده که جهاد با ایشان محبوبتر ست نزد من از جهاد با فارس و دیلم و روم وطبرانی و خطیب از ابن عباس آورده
که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمن که شاید اگر تو باقی مانی بعد از من دریابی قومی را که تکذیب میکنند
بقضا و قدر الهی تعالی و حمل میکنند ذنوب را برابر عباد و شق کرده اند این کلام را از نصرانیت و چون دریابی ایشان
را بیزار شو از ایشان انتهی وغیر این احادیث وطرق بسیار ست و بالجمله احادیث درینباب بسیار ست بطرق
متعدده اکثر آنها ضعیف و بعض قوی و درباب قدریه خود حدیث مسلم و ترمذی و ابوداؤد نیز آمده و اگر تعدد
طرق جبر و نقصان آن کرده بصحت لغیره رسانند دور نباشد و مصنف میگوید هیچ حدیثی صحیح نشده والله اعلم و درباب
کلام الله قدیم غیر مخلوق و درین معنی احادیث بالفاظ مختلف وارد شده اما از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
چیزی صحیح نشده و هرچه ثابت شده از مقالات صحابه و تابعین ست سخاوی در مقاصد حسنه آورده بلفظ القرآن
کلام الله غیر مخلوق فمن قال غیر هذا فقد کفر و گفت که روایت کرد اینحدیث را دیلمی مرفوعاً از رافع بن خدیج و حذیفه
بن الیمان و عمران ابن حصین و از انس بزیادت فاقتلوه و گفته که درینباب احادیث دیگر نیز آمده و در تنزیه الشریعه
از خطیب از حدیث جابر آورده من قال القرآن مخلوق فقد کفر و از ابن عدی آورده القرآن کلام لاخالق ولامخلوق
و من قال غیر ذلک فهو کافر و در لفظی القرآن کلام الله عزوجل لیس بخالق ولامخلوق فمن زعم غیر ذلک فقد کفر بما
انزل علی محمد صلی الله علیه وآله وسلم و نیز آمده من مات و هو یقول القرآن مخلوق لقی الله یوم القیمة و وجهه الی قفاه
و از امیرالمؤمنین علی آورده که گفت پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام الله
غیر مخلوق و گفته این حدیث و مانند آن در کتب احادیث مرفوع آمده و محققین ایشان حکم بضعف و وضع آن کرده
کرا از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصحت نرسیده و آثار صحابه و تابعین نیز آمده از عمرو بن دینار آورده اند که
گفت نه نفر از صحابه را دریافتم که میگفتند هرکه بگوید قرآن مخلوق ست کافر ست و عثمان دارمی هم از عمرو بن دینار روایت
کرد که میگفت دریافتم اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وغیر ایشان را تا مدت هفتاد سال و میگفتند الله الخالق
و ماسواه مخلوق والقرآن کلام الله منه خرج والیه یعود و این دو اثر صحیح ست انتهی و درباب آفرینش ملائکه و حدیث
ابوهریره که روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود یامر الله عزوجل جبرئیل کل غداة ان یدخل بحر النور
فینغمس فیه انغماسة ثم یخرج فینتفض انتفاضة یخرج منه سبعون الف قطرة ویخلق الله عزوجل من کل قطرة
ملکا این حدیث را طرق بسیار ست و هیچ یکی صحیح نشده و مانند درین معنی حدیثی ثابت ترجمه امر میکند پروردگار تعالی

جبرئیل را ہر بامداد بدر آمدن در در یاے نور پس غوطہ میخورد جبرئیل در وے و بیرون مے آید و می افشاند خود را
بیرون مے آید از وے ہفتاد ہزار قطرہ و پیدا میکند اللہ تعالے از ہر قطرہ فرشتہ را و در کتاب العظمۃ لابی الشیخ
مضمون این حدیث را باین لفظ آوردہ کہ در بہشت نہرے ست کہ در مے آید او را جبرئیل و بیرون مے آید و
مے افشاند آب را پیدا میکند حق عزوجل از ہر قطرہ فرشتہ را و در روایت دیگر آوردہ کہ خداے تبارک و تعالی را
نہرے ست در ہوا ہفت مقدار زمین نزول میکند فرشتہ از آسمان و میدر آید در آن نہر و غسل میکند و چون بیرون
مے آید پیدا میکند حق تعالے از ہر قطرہ فرشتہ کہ تسبیح میکند خداے تعالی را عزوجل بتمامہ تسبیح خلائق و امثال این احادیث
در بیان عظمت قدرت و سعت ملک الٰہی بسیار آمدہ و در صحت آنہا نزد محدثین سخن ست واللہ اعلم و در باب فضیلت
تسمیہ بمحمد و احمد و منع از ان چیزے صحیح نشدہ تحقیق این مبحث در آخر کتاب حج در باب عقیقہ سابقا گذشتہ است و
از انجا معلوم شد کہ تسمیہ باسم آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بمقتضای ظاہر حدیث تسموا باسمی کہ صحیح ست
مستحب ست یا مباح والجمع بین التسمیۃ والکنیۃ ممنوع بقول مختار و احادیث دیگر در فضیلت تسمیہ بمحمد و احمد آمدہ
کہ موسوم بوضع اند چنانچہ آمدہ کہ دو کس را بہ درگاہ عزت بیارند و حکم شود کہ ایشان را بہشت برند پس بگویند
آن دو کس خداوندا ما را عمل نبود کہ جزاے آن بہشت بود ما بچہ چیز اہل آن شدیم فرماید ای بندگان من سوگند
خوردہ ام بر خود کہ در نیارم در دوزخ کسے را کہ نام وے احمد یا محمد ست و نیز آمدہ کہ لا یدخل الفقر بیتا فیہ اسمے
و نیز آمدہ کہ ہر قومے کہ مجتمع شوند براے مشورت و در ایشان کسے بود کہ نام او محمد ست البتہ برکت کردہ شود در ان
مشورت و در لفظے آمدہ کہ نام وی محمد ست یا احمد و نیز آمدہ ہر مسلمانے کہ قربان کند بر وجہ خود و نیت کند کہ اگر
حاملہ شود نام وے محمد کنم البتہ حق تعالے پسر روزی گرداند و ہیچ خانہ نبود کہ در وی نام محمد بود مگر آنکہ برکت دہد
حق تعالی در ان و آمدہ کہ چون حاملہ شود زن یکی از شما دست خود را بر شکم زن نہد و محمد نام نہد پسر روزی گردد و آمدہ کہ
اگر دختر بود بگرداند او را پروردگار تعالی پسر و آمدہ ہر کرا سہ پسر بود و ہیچ یکے را نام محمد نکند پس تحقیق جفا کردہ بر خود
و چون محمد نام کرد باید کہ او را دشنام و شدت نکند و نزند بلکہ تعظیم کند و باکرام و تشریف مخصوص دارد و میگویند
کہ اینہا ہمہ موضوعات اند واللہ اعلم و از عبارت مصنف ظاہر میشود کہ اسم آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم
درین حکم شامل احمد نیز ہست و مخصوص بمحمد نہ واللہ اعلم و در باب عقل و فضل آن حدیثے نبوی صحیح نشدہ و در مجمع البحار
از کتاب الذیل آوردہ کہ حارث ابن اسامہ در مسند خود از داؤد بن محبر سے و چند حدیث در باب عقل آوردہ است
و ابن حجر گفتہ کہ ہمہ آن احادیث موضوع اند و ہم در مجمع البحار نقل میکند کہ گفتہ اند کہ ہر حدیثی کہ وارد شدہ و در وی
ذکر عقل ست غیر ثابت ست انتہی و در تنزیہ الشریعۃ از ہمین داؤد بن محبر کہ یکی از وضاعان حدیث ست پنجاہ و چند
حدیث در فضیلت عقل آوردہ و گفتہ کہ ابن حجر در مطالب عالیہ ہمہ را موسوم بوضع و افترا داشتہ و مذکور درین احادیث
عقل بمعنی معرفت اشیا ست و دریافت صلاح مبدأ و معاد و تمییز میان خیر و شر و احتراز و احتراس از غوائل و
آفات نفس و اہتدا بوصول بمعرفت حق ست چنانچہ از حدیث انس آوردہ اند کہ قومے در حضرت رسالت
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم ثنا کردند بر مردے و مبالغہ نمودند در ان آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود عقلش
چگونہ است گفتند یا رسول اللہ ما از اجتہاد وے در عبادت و اصناف خیرات میگوئیم و تو از عقل وی می پرسی

فرمود احمق بحمق خود میرسد و ارتکاب میکند عظیم تر از فجور فاجر و بندگان که ترقی در درجات مینمایند و قرب الٰہی
حاصل میکنند بقدر عقول خود میکنند و در حدیث دیگر از ابن عمر آورده که در مے یابد مرد بحسن خلق خود درجہ صائم
قائم را و تمام نشود مرد را حسن خلق تا تمام نشود عقل او و باین مرتبہ تمام شود ایمان وی و طاعت وے مر پروردگار را و
عصیان وسے مر دشمن حق را که ابلیس ست و از حدیث عمرؓ آورده اند که موت ہزار عابد قائم اللیل صائم النہار آسان تر ست
از موت یک مرد عاقل و امثال آن از احادیث و اما عقل بمعنی مخلوق اول که اول ما خلق اللہ العقل از ان نشان میدہد
داخل این احادیث نبود و نزد محدثین دران ہم سخن ست و عبارت مجمع البحار که نقل کرده شد که ہر حدیثے که وارد شده
در وے ذکر عقل غیر ثابت ست شامل آنست واللہ اعلم و در مقاصد حسنہ گفتہ است که حدیث ان اللہ لما خلق
العقل قال لہ اقبل فاقبل ثم قال لہ ادبر فادبر فقال وعزتی وجلالی ما خلقت اشرف منک فبک آخذ وبک اعطی
ابن تیمیہ گفتہ وغیر او بتبعیت او کرده که این حدیث کذب ست موضوع باتفاق و در زوائد عبد اللہ بن امام احمد آنرا
تضعیف کرده و مالک ابن دینار از حسن بصری آنرا بطریق ارسال روایت نمود و داؤد بن المحبر از حسن بزیادت
ولا اکرم علی منک لانی بک اعرف و بک اعبد آورده و حدیث اول ما خلق اللہ العقل نیز آورده و گفتہ اند که ابن محبر
کذاب ست و ابن حجر گفتہ که حدیث اول ما خلق اللہ القلم ثابت تر از حدیث عقل ست انتہے و سیوطے در
درر منتثرہ در احادیث مشتہرہ گفتہ که مر حدیث عقل را اصلے صالح ست که عبد اللہ بن امام احمد در زوائد زہد
از حسن بطریق ارسال آورده و اسناد وے جید ست و وے در معجم اوسط طبرانی موصول نیز آمده از حدیث ابی
امامہ و حدیث ابی ہریرہ باسناد ضعیف و در تمییز الطیب من الخبیث آورده که عراقی آنرا در تخریج احادیث احیا
گفتہ که طبرانی در معجم کبیر و اوسط و ابو نعیم در حلیہ آنرا بدو اسناد ضعیف آورده واللہ اعلم و در باب عمر خضر و الیاس و درازی
آن و بقاے ایشان حدیثی صحیح نشده شک نیست که وجود خضر در زمان موسے علیہ السلام و صحبت وی با وی بحدیث
بخاری و مسلم و ترمذی که در تفسیر کریمہ + فوجدا عبدا من عبادنا + واقع شده ثابت ست و در بعض تواریخ ابتداے
بعثت وی را علیہ السلام در زمان ابراہیم خلیل اللہ علیہ الصلوۃ والسلام و یا بعد از فوت وی ذکر کرده و در وجود وے
در زمان حضرت سید المرسلین صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و بعد ازان در زمان صحابہ و تابعین و مشائخ طریقت نیز اخبار
و آثار ورود یافتہ اگر در صحت آنہا باصطلاح محدثین سخن باشد دور نیست اگرچہ کثرت طرق آن بجائی رسیده است
که نزدیک ست که جبر و تلافی آن کند و ذکر خضر در کتب مناقب حضرت غوث الثقلین محے الدین شیخ عبد القادر جیلانے
بسیار ست و مقصود شیخ مصنف عدم ورود حدیث صحیح ست از قول پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و در ینجا مجال مناقشہ
تنگ ست واللہ اعلم و آنچہ مشہور ست از احادیث در نفی حیات خضر در زمان شریف نبوے صلے اللہ علیہ و
آلہ وسلم این قول ست که لو کان الخضر حیا لزارنی و در مجمع البحار از مقاصد حسنہ نقل میکند که گفتہ این قول مرفوعاً
ثابت نشده بلکہ از کلام کسے ست که منکر ست حیات او را از سلف انتہی و بعض گویند که صدور این کلام از آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از وقوع ملاقات بوده و این سخن چیزے نیست چہ این ترکیب بقضیہ لو نفی حیات کند
پس وقوع ملاقات بعد ازان صورت نہ بندد مگر آنکہ گویند که بناے ملازمت بر عرف و عادت و ظن غالب ست
کما قیل و آنکہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در آخر عمر شریف فرموده که ہیچ جانداری که بر روی زمین ست

بقای وی از صد سال نگذرد و باین حدیث جماعۂ که انکار بقاے وی کنند تمسک نمایند باعتبار اکثر و اغلب خواهد بود مخصوص بوجہے که خضر ازان بیرون آید والله اعلم و در بعض کتب بروایت خضر و الیاس علیهما السلام از حضرت نبوت صلے الله علیه و آله وسلم احادیث ذکر یافته چنانکه در کتابی که شیخ احمد ابن ابی بکر بن محمد الرواد الصوفی المحدث از شیخ مصنف باسنادی که دارد جمع کرده جمله ازان آورده ست و جزرے در حصن حصین از مستدرک حاکم آورده که بعد از رحلت آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم مردے جسیم صبیح سفید ریش در آمد و گریست و صحابه را تعزیت کرد و برگشت پس ابوبکر و علے فرمودند که این خضر بود علیه السلام و سیوطی در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده که محمد بن المنکدر گفت نماز میکرد عمر بن الخطاب روزے بر جنازۂ مردے ناگاه هاتفے آواز داد که شتابی نکنید بنماز رحمت کند شما را خداے تعالی پس انتظار کرد عمرؓ تا لاحق شد بصف مردی پس تکبیر بر آورد و تکبیر گفتند باوے مردم پس گفت آن مرد خداوندا اگر عذابش کنی معصیت کرده است ترا بسیار و اگر بیامرزے محتاج ست وی برحمت تو و دیدند عمر و اصحاب وی بجانب آن مرد و چون دفن کرده شد میت در یختند بروے خاک گفت آن مرد خوشی و خنکی باد ترا ای صاحب قبر اگر عریف و جابنے و خازن و کاتب و شرطی نبوده پس گفت عمر بگیرید آن مرد را تا به پرسم او را از نماز و کلام وے و پرسم از وی که کیست پس غائب شد از نظرها و دیدیم نشان قدم وی را که یکذراع بود پس فرمود عمرؓ والله که این خضر ست که خبر داده است ما را از وے پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم انتهی و در تنزیه الشریعه از ریاح بن عبیده آورده که گفت دیدم مردے را با عمر بن عبدالعزیز که تکیه بر دست وی زده استاده است گفتم با دل خود که این مرد عجب جافی ست که اینچنین استاده است پس پرسیدم از عمر که اینکه بود که تکیه بر دست تو کرده استاده بود گفت آیا دیدے تو او را یا ریاح گفتم نعم گفت راست میگوے من ترا بسے مردے صالح میدانم یا ریاح این برادرم خضر بود و این حدیث را تضعیف کرده اند و ابن حجر گفته که این حدیث صحیح ترین چیزے ست که در باب خضر آمده و گفته که ریاح اگرچه مردم در وے سخن دارند ولیکن ابن معین و غیر وے او را ثقه میدانند و از حدیث عمرو بن عوف آورده که حضرت رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم در مسجد نماز میگذارد پس شنید کلامی را از ورای جدار که قائلی میگوید اللهم اعنی علی ما ینجینی مما خوفتنی پس رفتند صحابه تا به بینند که وے کیست ناگاه دیدند که خضر ست و از انس نیز مانند این آورده و در حدیث وے در آخر دعا آورده که میگوید اللهم اجعلنی من هذه الامة المرشدة المرحومة المتاب علیها و از امیرالمؤمنین علیؓ آورده که گفت طواف میکردم خانه کعبه را ناگاه مردی را دیدم متعلق باستار کعبه و میگوید یا من لا یشغله سمع عن سمع یا من لا تغلطه المسائل یا من لا یبرم بالحاح الملحین اذقنی برد عفوک و حلاوة رحمتک پس گفتم باز بخوان یا عبدالله این کلام را باز بر خواند و گفت سوگند بخدائی که ذات خضر در دست قدرت اوست و او خود خضر بود هر که این کلمات را بعد از هر نماز فریضه بگوید امرزیده شود گناهان وی اگرچه مثل رمل عالج و عدد قطرات مطر و ورق شجر بود انتهی و تسبیعات عشر را که وردے مشهور ست نیز روایت خضر مے گویند ولیکن محدثین را در صحت تمامۂ این روایات سخن ست والله اعلم و اما الیاس وی نیز بحکم کلام مجید از انبیاے مرسل ست و نام پدرش بقول بعض یاسین ست و بقول بعضے از اولاد هارون و بعضے از اولاد سام بن نوح دانسته و بعض عم جد خضر گفته و گفته اند

که خضر والیاس هر سال در مدینه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد قبا باهم جمع میشوند پس ازان متفرق گردند
و در اطراف عالم سیاحت کنند و امداد و اعانت خلق خدا بنمایند و سیوطی از ابن عساکر از حدیث واثله بن الاسقع
آورده که در غزوه تبوک با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سیر فتیم تا در بلاد خدام بزمینی رسیدیم که آب نداشت
ناگاه در پیش خود آثار باران دیدیم زمانی رفتیم و غدیری دیدیم واز آب وی خوردیم و برفتیم دو دانگ از شب گذشته بود
که بانگی شنیدیم که کسے بآواز حزین میگوید اللهم اجعلنی من امة محمد المرحومة المغفورة المستجاب لها المبارک علیها پس
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحذیفه وانس فرمود در آئید درین شعب و دریابید که این آواز چیست وآواز کننده
کیست حذیفه وانس میگویند که در آمدیم ناگاه مردے را دیدیم جامهای سفید تر از برف پوشیده و روی وموی نیز
سفید و نورانی ست و قامتش از قامتهای ما دو سه گز بلند تر پس سلام کردیم بروی و داد وی جواب سلام ما را و
گفت مرحبا شما را شما رسول رسول خدا اید صلی الله علیه وآله وسلم گفتیم نعم و گفتیم تو کیستی رحمت کند خدای تعالے ترا
گفت من الیاس پیغمبرم بقصد مکه برآمده و چون عسکر شما را دیدم لشکری از ملائکه که برمقدمه ایشان جبرئیل و برساقه
میکائیل ست بمن گفتند که این برادر تو محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ست او را ببین و بروی سلام کن
برگردید و سلام من برسانید و بگوئید که مانع در آمدن در لشکر تو جز این نبود که میترسیدم که شتران از طول قامت من
برمند و مسلمانان هیبت بخورند بگوئید تا خود اینجا تشریف بیارد انس و حذیفه گویند که ما مصافحه کردیم او را و با انس
گفت که این حذیفه بن الیمان ست صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و گفت که وی در آسمان مشهور تر ست
از زمین آسمانیان او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خوانند پس حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیامد
و با وے مصافحه کرد و معانقه نمود و با یکدیگر بنشستند و حکایت کردند الحدیث و در تنزیه الشریعه این حدیث را مختصر تر
ازین آورده و گفته که طول قامت وی زیاده بر سه صد ذراع بود و گفته که در اسناد این مجاهیل اند که شناخته نمی شوند
ولیکن گفته که حاکم این حدیث را در مستدرک آورده که التزام صحت احادیث آن کرده است و ذهبی حاکم را در تصحیح این حدیث
تجهیل نموده و بیهقی نیز در دلائل النبوة این حدیث را آورده و گفته که اسناد وی ضعیف ست و قطب خیضری گفته که
دل گواہے میدهد بوضع این حدیث انتهی والله اعلم و حکایات ملاقات خضر علیه السلام با مشائخ طریقت بیشتر
از حد احصاست و در حکایات قطب الوقت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی که خضر در اکثر اوقات بملازمت
وے مے آمد و سالکان را ترغیب بحضور مجلس شریف وے میکرد آورده اند که روزے حضرت شیخ در وعظ و
تکلم بود که خضر در هوا میگذشت پس فرمود قف یا اسرائیلی واسمع کلام المحمدے و قدوه اهل کشف شیخ علاء الدوله
سمنانی فرمود که هر که انکار وجود خضر میکند پس آن از غایت جهل اوست پس ازان احوال او را بتفصیل
هرچه تمامتر بیان نموده چنانچه در کتاب مستطاب فصل الخطاب نقل کرده است والله اعلم و در باب
علم حدیث طلب العلم فریضة وانچه درین معنے ست صحیح نشده این حدیث از مسانید امام ابو حنیفه است از انس
بن مالک بلفظ طلب العلم فریضة علی کل مسلم سخاوے در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرده است او را ابن ماجه
در سنن خود و ابن عبد البر در کتاب العلم از حفص بن سلیمان از کثیر بن شنظیر از محمد بن سیرین از انس مرفوعا
بزیادت این عبارت که و واضع العلم عند غیر اهله کمقلد الخنازیر الجوهر واللؤلؤ والذهب و حفص را کسے از رواة

این حدیث ست ضعیف ست جدا بلکه تهمت کرده اند او را بعض بکذب و وضع و منقول از امام احمد آنست که
وے صالح احتجاج ست و اگرچه اینحدیث باین اسناد ضعیف ست ولیکن آنرا شواهد ست از حدیث از ابن شاهین
از حماد بن سلمه از قتاده از انس وگفته که وے غریب ست وگفته اند که رجال وی ثقات اند و روایت کرده شده است
از زیاده بیست تابعی از انس مثل ابراهیم نخعی و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و ثابت بنانی و او را طرق متعدده است
وجید و لفظ وی اینست طلب الفقه حتم واجب علی کل مسلم و ابی عاتکه و در اول وی اینست که اطلبوا العلم ولو بالصین
وغیر این مذکورین ولیکن در هر طریق وے سخن ست و لهذا ابن عبد البر گفته که این حدیث روایت کرده میشود از
انس بوجوه کثیره و همه آن وجوه معلول اند نزد اهل علم حدیث از جهت اسناد و بزار گفته که احسن اسانید وے
روایت ابراهیم بن سلام از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم نخعی از انس ست مرفوعاً وگفته که نمیدانم سندی مر نخعی را
از انس سواے این و ابو بکر بن ابی داود سجستانی آورده او را از ثابت بنانی از انس وگفته که پدر من گفته است
که نیست درین حدیث اسنادی صحیح تر ازین و همچنین روایت کرده است ابن عبد البر از جهت جعفر و درینباب از
جماعه صحابه حدیث آمده مثل ابی و جابر و حذیفه و امام حسین بن علی و سلیمان و سمره و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود
و علی و ابی ایوب و ابی سعید. و ابی هریره و عائشه و ام هانی و غیر ایشان و بسط کرده است در تخریج آن عراقی در تخریج
کبیر خود مر احیاء العلوم را و با وجود این بیهقی گفته است متن این حدیث مشهور ست و اسناد وی ضعیف و روایت
کرده شده است از وجوه متعدده که هر یکے ازان ضعیف ست و پیش از بیهقی امام احمد نیز همچنین گفته است
چنانچه نقل کرده اند از وے که ثابت نشده نزد ما درین باب چیزے و اسحق بن راهویه گفته است که لفظ وی صحیح نیست
اما معنی وی صحیح ست و همچنین گفته است ابن عبد البر با زیادت ایضاح و بیان و تمثیل کرده است باین حدیث
ابن صلاح مر حدیث مشهور را که صحیح نیست و حاکم نیز همچنین گفته است ولیکن عراقی گفته است که بعض ائمه بعض طرق
آنرا تصحیح نموده اند و بعض گفته اند که تعدد طرق وی آنرا بمرتبه حسن رسانیده و اجود طرق وی طریق قتاده و ثابت
ست از انس و طریق مجاهد از ابن عمر انتهی کلام السخاوی و ازینجا معلوم شد که بعض طرق اینحدیث صحیح ست و بعض
حسن و اگر نه باشد هم کثرت طرق جبر نقصان کرده است والله اعلم باقی ماند کلام درانکه مراد از علم که طلب وے
فریضه است چیست هر طائفه آنرا بجائے برده بعض گویند مراد بدان علم فقه است و بعض علم کلام و بعض علم تصوف که علم
تهذیب اخلاق و تصفیه باطن ست بعض گویند علم خواطر و آفات نفس و مانند آن و در مقاصد حسنه از بیهقی نقل کرده است
که در مدخل گفته که مراد والله اعلم علمی ست که گنجایش ندارد بالغ عاقل را جهل آن یا علم ست بچیزی که عارض شود
مراد را خاصة یا تمام علم دین مگر آنکه قائم شود درو کفایت و دیگری بجای وی بایستد و حق آنست که مراد
بدان علمے ست که تحصیل آن ضروریست مثلاً اول واجبات در وقت ایمان علم شهادتین ست پس ازان
علم فرائض و واجبات باین ترتیب که یکے ایمان آورد و بعد ازان وقت نماز رسید علم نماز را باید طلبید بلکه همان
نمازے که وقتش در رسیده مثلاً فجر یا ظهر یا مغرب پس ازان اگر ماه رمضان رسید طلب علم آن واجب گردید
و هنوز اگر فقیر ست طلب علم زکوة واجب نبود و چون غنی شد و شرائط وجوب زکوة بهم رسید علم زکوة
واجب شد و چون استطاعت حج یافت علم حج واجب گشت و اگر مجرد ست و زن نخواسته طلب علم حیض

ونفاس واجب نبود وچون زن خواست واجب گشت بترتیب واگر تاجرست علم بیع وشرا واجب بود واگر نه واجب
نبود دیگر آنچه ضروری ست ازان وعلی هذا القیاس وتعلم علم فقه پیش از ابتلا واجب نبود واگر بکند اولی
وانسب باشد وبالله التوفیق ودر باب من سئل عن علم فکتمه حدیثی صحیح نشده در جامع الاصول این حدیث را
از ابی داؤد وترمذی ودر مشکوة از ایشان واز احمد از ابی هریره واز ابن ماجه از انس آورده باین لفظ
من سئل عن علم علمه ثم کتمه الجم یوم القیمة بلجام من نار ودر مقاصد حسنه از رزین جماعه وابویعلی وحاکم نیز آورده وگفته
که تصحیح کرده وی آنرا از بیهقی از حدیث ابوهریره مرفوعا وگفت که آن نزد حاکم ونزد غیر وی از ابن عمرو نزد
ابن ماجه از انس وابی سعید ونزد طبرانی از حدیث ابن عباس وابن عمر وابن مسعود نیز آمده وهم در مقاصد بلفظ
من کتم علما یعلمه الجم الحدیث از ابی داؤد وترمذی وابن ماجه وابن حبان وحاکم آورده وگفته که تصحیح کرده اند
این دو کس آنرا از حدیث ابی هریره وگفته است ترمذی حسن صحیح انتهی ودر باب فضائل قرآن که من
قرأ سورة کذا فله کذا از اول قرآن تا آخر سوره سوره را ذکر کرده وفضیلت قرات هر سوره روایت کرده و
اسناد بابی بن کعب نموده مجموع آن احادیث مفتری وموضوع ست باجماع اهل حدیث واز باب فضائل
قرآن آنچه صحیح شده حدیث ابی ست که اورا فرمود الا اعلمک سورة هی اعظم سورة فی القرآن الحمد لله رب العالمین
ودر حدیث البقرة وآل عمران غمامتان وحدیث آیة الکرسی که ابی بن کعب را گفت اتدری ای آیة فی کتاب الله تعالی
معک اعظم وحدیث یؤتی یوم القیامة بالقرآن واهله الذین کانوا یعملون به فی الدنیا تقدمهم البقرة وآل عمران و
حدیث من قرأ الآیتین من سورة البقرة فی لیلة کفتاه وحدیث لقد صدقک وانه لکذوب در فضل آیة الکرسی وحدیث
قل هو الله احد یعدل ثلث القرآن وحدیث در فضل معوذتین انزل علی آیات لم یر مثلهن قط المعوذتین وحدیث الکهف
من قرأ منها عشر آیات عصم من الدجال حکم بوضع احادیث که در فضائل سوره قرآنی از اول تا آخر سوره سوره بعنوان
من قرأ سورة کذا ذکر کرده مجمع علیه است میان محدثین وهیچکس بصحت هیچ حدیثی ازان حکم نکرده وواضع آن که
ابوعصمه نوح بن ابی مریم ست اقرار بوضع آن کرده ومانا که مذهب وی جواز وضع حدیث بود در ترغیب وترهیب
چنانکه مذهب کرامیه وبعض مبتدعه وگفته که چون مردم را دیدم که همه بفقه ابی حنیفه ومغازی محمد بن اسحق مشغول
شدند وتلاوت قرآن را ترک دادند حسبة لله این احادیث را وضع کردم تا مردم را باعث تلاوت ورغبت دران
پیدا آید وبسیاری از مفسران در ایراد آن احادیث در تفاسیر خود خطا کرده مثل ثعلبی وواحدی وگفته اند
که ازینها عجب نیست زیرا که ایشان محدث نبوده اند عجب از صاحب کشاف ست که نسبتی باین علم شریف
داشته ومثل فائق کتابی در غریب حدیث تصنیف کرده واز قاضی بیضاوی عجب ترست که در ایراد آنها
در تفسیر خود تبعیت صاحب کشاف نموده است با تخالف وتغایرے که بوے دارد ووی نیز نسبتی تمام
بدین علم دارد چنانچه مصابیح را شرح کرده وگفته اند اورا سند عالی ست از آبای خود وانتهاے اسناد
آن احادیث ابی بن کعب رضی ست ووی بری است از آن کذا قالوا ولیکن در مختصر طیبی آنها را نسبت با بن عباس
داده وگفته که گفته شد مرا بے عصمه نوح بن ابی مریم را که از کجا رسیده است بتو این احادیث در
فضائل قرآن سوره سوره گفت از عکرمه از ابن عباس ...

ازخلاصه نقل کرده وگفته که اینچنین ست حال حدیث طویل که روایت کرده مے شود از ابے بن کعب از پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در فضائل قرآن سوره سوره زیرا که بحث کرده شد وتفتیش نموده از مخرج آن تا منتهی شد بکسی که اعتراف کرد که وی با جماعهٔ دیگر وضع کرده اند آن را واثر وضع بر روے وی بین ست فقد بر وغیر این از احادیث در فضائل قرآن وبعض سور آن در کتب ائمه مذکور ست وبصحت رسیده ومصنف مے گوید که در باب فضائل قرآن آنچه صحیح شده این چند حدیث ست یکے حدیث ابی بن کعب ست که رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم او را فرمود آیا بدانا نم ترا سورتے که عظیم تر سورتے ست در قرآن وآن سوره فاتحه است الحمد للہ رب العالمین و این حدیث را در جامع الاصول از موطا آورده که ابو سعید بن المعلے گفت که رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ندا کرد ابی بن کعب را ودے نماز میگذارد وچون فارغ شد بخدمت آمد ونهاد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مبارک خود را بر دست وے وفرمود امید میدارم که بیرون نیائی تو از مسجد تا بدانی سورهٔ را که فرستاده نشده است نه در توریت ونه در انجیل ونه در زبور ونه در فرقان مثل وے مے گوید ابے که درنگ کردم من در مشی بمسجد بامید آنکه این سوره را بدانم وچون نزدیک رسیدم گفتم یا رسول اللہ سوره را که وعده کرده بودے فرمود چگونه قرات نماز میکنی وقتیکه افتتاح میکنے نماز را پس برخواندم الحمد للہ رب العالمین تا آخر فرمود این سورهٔ است آن سورهٔ موعوده واین ست سبع مثانی وقرآن عظیم که داده شده است مرا واز حدیث ترمذے که حکم بحسن صحت آن کرده از ابی هریره آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برابی بن کعب ووے نمازے گذارد پس گفت مرا و را رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابی پس ابے التفات بجانب آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کرد اما جواب نداد ونماز را تخفیف کرد وبرگشت وبحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد وگفت السلام علیک یا رسول اللہ فرمود که چه منع کرد ترا اے ابی از جواب دادن من وقتی که ندا کردم ترا گفتم در نماز بودم یا رسول اللہ فرمود آیا نیافته تو در آنچه وحی کرده شده است بر من این را که استجیبوا للہ وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم + اجابت کنید وجواب گوئید وقتیکه بخواند شما را خدا ورسول خدا برائے چیزے که زنده میگرداند شما را بزندگانے ابد گفتم باز اینچنین نکنم انشاء اللہ فرمود دوست میدارے که بدانانم ترا سورتے که فرستاده نشده است نه در توریت ونه در انجیل ونه در زبور ونه در فرقان الی اخر الحدیث واز ترمذے ونسائی از ابے بن کعب آورده همین مقدار که گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که فرموده است خدائے تعالے فرستاده نشده است در توریت وانجیل مثل ام القرآن واوست سبع مثانے ووے مقسوم ست میان من ومیان بنده من ومر بنده را است آنچه سوال کرده ودرین احادیث این لفظ که وے اعظم سورتے ست بصریح مذکور نیست مگر معنے او وشاید که در بعض طرق که در نظر شیخ مصنف در آمده مذکور باشد ولیکن در حدیث ابے سعید ابن المعلے که از حال خود خبر داده وآن حدیث در صحیح بخارے آمده مذکور ست که گفت نماز مے کردم در مسجد پس بخواند مرا پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وجواب ندادم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را بعد از ان بخدمت آمدم وگفتم یا رسول اللہ من نماز مے کردم از ان رو جواب ندادم فرمود آیا نگفته است خدائے تعالے + استجیبوا للہ وللرسول اذا دعاکم + وفرمود آیا بدانانم ترا اعظم

سورتے را در قرآن پیش از آنچہ بیرون آئی تو از مسجد پس گرفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مرا وچون خواستم کہ بیرون آیم از مسجد گفتم یا رسول اللہ فرمودہ بودے کہ بدانانم ترا اعظم سورتے از قرآن فرمود الحمد للہ رب العالمین ہمین ست سبع مثانی وقرآن عظیم کہ دادہ شدہ است مرا و از صحیح مسلم وسنن نسائی از ابن عباس آمدہ کہ نشستہ بود جبرئیل علیہ السلام نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ناگاہ شنید جبرئیل آوازے مثل آواز کشادہ شدن در پس برداشت جبرئیل سر خود را و فرمود امروز دری از آسمان کشادہ شد کہ ہرگز کشادہ نشدہ بود فرود آمدہ از وے فرشتہ بزمین کہ ہرگز فرود نیامدہ بود پس سلام داد آن فرشتہ بر حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وگفت بشارت باد ترا بدو نورے کہ دادہ شدے تو آن را و دادہ نشدہ آن را ہیچ پیغمبرے پیش از تو فاتحہ الکتاب وخواتیم سورۂ بقرہ الحدیث دیگر از ان احادیث کہ مصنف میگوید کہ در باب فضائل قرآن صحیح شدہ است این حدیث ست کہ در باب سورۂ بقرہ وسورۂ آل عمران وارد یافتہ است کہ این دو سورہ غمامتان اند یعنے دو ابر اند واین حدیث مسلم ست از ابی امامۃ باہلی کہ گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میفرمود بخوانید قرآن را کہ وے آید روز قیامت شفیع مر اصحاب خود را وبخوانید زہراوین را کہ بقرہ وآل عمران ست زیرا کہ این دو سورہ می آیند روز قیامت گویا کہ غمامتان اند یعنے دو ابر اند یا غیایتان یعنے دو سایبان وغیایہ آنچہ سایہ کند بالاے سر از ابر وغیر آن یا دو گروہ اند از طیور صف زدہ وحجت ومجادلہ میکنند از اصحاب خود بخوانید سورۂ بقرہ را کہ اخذ وے برکت ست وترک وے حسرت ونتوانند خواند او را بطلہ یعنے بیکاران وارباب کسل کذا وقال الطیبی وہم در حدیث مسلم آمدہ است کہ معاویہ بن سلام کہ یکے از رواۃ این حدیث ست گفتہ کہ بمن چنین رسیدہ کہ مراد بہ بطلہ سحرہ است واز حدیث ترمذے نیز مانند این آوردہ واز مسلم وترمذے از ابی ہریرہ آوردہ کہ گفت گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگریزد شیطان از خانہ کہ خواندہ شود در وے سورۂ بقرہ دیگر از ان احادیث حدیث آیۃ الکرسی کہ در صحیح مسلم وسنن ابی داؤد از ابی بن کعب آمدہ کہ گفت گفت او را رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابا المنذر آیا میدانی کہ کدام آیہ ست از کتاب خدا کہ با تست اعظم گفتم اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم پس زد دست مبارک بر سینۂ من وفرمود گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر این روایت مسلم ست ودر روایت ابی داؤد آمدہ کہ چون اول بار پرسید آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از وے گفتم خدا ورسول خدا داناتر ست بار دیگر پرسید پس گفت اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم الحدیث واز ابی ہریرہ آمدہ کہ سید آیہای قرآن آیت الکرسی ست رواہ الترمذے وصححہ دیگر حدیثے کہ ہم در فضل سورۂ بقرہ وآل عمران وقوع شدہ است مسلم وترمذے از نواس بن سمعان آوردہ کہ فرمود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردہ مے شود روز قیامت قرآن واہل قرآن را کہ عمل میکردند بدان در دنیا وپیش پیش ایشان میرود بقرہ وآل عمران واین جزو حدیثے ست کہ مصنف آوردہ وآن را حدیث جدا ساختہ غیر حدیث غمامتان اما در جامع الاصول ومشکوٰۃ در آخر این حدیث نیز آوردہ کانہما غمامتان او ظلتان سودا وان بینہما شرق او کانہما فرقان من طیر الحدیث گویا کہ این دو سورہ دو ابر اند یا دو سایبان کہ میان ایشان شرق ست

یا دو گروہ از طیور و مشترق بفتح شین معجمہ و راے مفتوحہ در آخر قاف بمعنی اشراق و نورانیت داشتہ و بمعنی فصل و فرجہ نیز گفتہ اند و گفتہ اند کہ این نور و فرجہ بسم اللہ الرحمن الرحیم ست کہ در میان این دو سورہ است دیگر حدیثے کہ در فضل دو آیہ آخر سورۂ بقرہ کہ آمن الرسول تا آخر سورہ است واقع شدہ و روایت کردہ آنرا بخاری و مسلم و ابو داؤد و ترمذے از ابی مسعود انصاری کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ہر کہ بخواند دو آیت راکہ در آخر سورہ بقرہ اند در شبی کفایت مے کنند این دو آیت او را یعنے دفع میکنند از شرارے خود شر جن و انس را کذا قال الطیبی یا بسندگی میکنند از اوردہای دیگر کہ در شب بخوانند و حدیث مسلم و نسائی از ابن عباس کہ در باب فضل فاتحہ گذشت نیز متضمن فضل این دو آیت ست دیگر حدیثے کہ در فضل آیت الکرسی واقع شدہ و شیطان آن را بہ ابے ہریرہ آموختہ بود پس ابی ہریرہ بحضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم آمد عرض کرد حضرت فرمود لقد صدقک و ہو کذوب شیطان راست گفتہ با تو این را و حال آنکہ وی دروغ گوست و قصۂ وی آنست کہ بخاری از ابی ہریرہ آوردہ کہ گفت موکل گردانید مرا رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بمحافظت زکوۃ رمضان یعنے صدقہ فطر ناگاہ شخصے آمد ہر دو دست خود را پر کرد از ان طعام ما بر دارد آن را پس بگرفتم او را و گفتم مرافعہ مے کنم قضیۂ ترا و می برم ترا بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گفت من محتاجم و عیالمندم و حاجتے سخت دارم ابو ہریرہ میگوید پس گذاشتم او را چون صبح شد آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود یا ابا ہریرہ آن اسیر وی شب تو چہ شد گفتم یا رسول اللہ شکایت کرد حاجت شدید را و عیال را پس رحم کردم بر وے و رہا کردم او را فرمود کہ دروغ گفتہ است با تو وے باز می آید ترا پس بفرمودہ حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم یقین دانستم کہ باز خواہد آمد پس در کمین انتظار آمدن وی نشستم ناگاہ باز آمد و ہر دو دست خود را از طعام پر کرد بگرفتم و گفتم ترا بحضرت رسول میبرم صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم گفت بگذار مرا کہ من محتاجم و بار عیال بر گردن دارم باز نخواہم آمد پس رحم کردم و بگذاشتم و چون صبح شد باز آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود یا ابا ہریرہ چہ شد آن اسیر وی شب تو گفتم یا رسول اللہ شکایت کرد حاجت شدید را و عیال را پس رحم کردم بر وی و سر دادم او را فرمود دروغ میگوید باز خواہد آمد این بار سوم نیز منتظر او نشستم آمد و ہر دو دست طعام بر داشت بگرفتم و گفتم ترا بحضرت رسول میبرم صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم و این سوم بار ست کہ تو مے گوئی باز نخواہم آمد و باز می آئی گفت بگذار مرا من ترا کلمات بیاموزم کہ نفع دہد ترا خدای تعالی بآن کلمات گفتم آن کلمات چیست گفت چون بجامہ خواب خود بروی بخوان آیت الکرسی را اللہ لا الہ الا ہو الحی القیوم تا آخر حق سبحانہ تعالی نگاہبانے بر تو فرستد کہ ترا نگاہ میدارد و نزدیک نگردد ترا شیطانی تا وقت صباح پس رہا کردم او را و وقت صبح بحضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم آمدم فرمود چہ شد اسیر دی شب تو پس حقیقت حال عرض داشتم فرمود اما انہ راست گفتہ است و وے دروغ گوست میدانی یا ابا ہریرہ کہ درین سہ شب کرا خطاب میکردے گفتم نمیدانم یا رسول اللہ فرمود او بے شیطانی نیست کہ بے آمد ترا و ترمذی نیز مانند این از ابو ایوب انصاری آوردہ کہ وے تمری در خانہ داشت غولان مے آمدند و از ان مے بردند الی آخر القصہ دیگر حدیث قل ہو اللہ احد کہ فرمود قل ہو اللہ احد برابر است ثلث قرآن را این حدیث را بخارے و مسلم و موطا و ابو داؤد و نسائی از ابی سعید خدری و مسلم از ابی الدرداء و ترمذے و نسائی از ابی ایوب و مسلم و ترمذے از ابی ہریرہ بالفاظ مختلفہ آوردہ و در روایتی آمدہ

که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم آیا عاجز مے آید یکے از شما که بخواند هر شب ثلث قرآن را گفتند
چگونه خواند آن را یا رسول الله فرمود قل هو الله احد برابر ثلث قرآن ست وبخاری ومسلم از عائشهؓ آورده اند که
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مردی را با لشکرے امیر ساخته بود ووے در نماز قرأت خود بقل هو الله احد
ختم میکرد یعنے بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند کذا قال الطیبی واز حدیث بخاری معلوم مے شود که اگر سورهاے
دیگر هم میخواند البته قل هو الله احد با آن میخواند صحابه چون باز آمدند این فعل آن مرد را بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ذکر کردند فرمود بپرسید از وی که چرا اینچنین میکردی پس پرسیدند از وی گفت که این سوره صفت رحمن ست ومن
دوست میدارم که بخوانم آن را فرمود خبر دهید او را که خدائے تعالے دوست میدارد او را وبخاری وترمذے
از انسؓ آورده اند که مردے گفت یا رسول الله من دوست میدارم این سوره را یعنے قل هو الله احد را فرمود
حبک ایاها ادخلک الجنة دوست داشتن تو این سوره را در آورد ترا ابهشت را دیگر حدیث در فضل معوذتین یعنے
قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس که مسلم وابی داؤد وترمذے ونسائی باختلاف الفاظ بطرق متعدده
از عقبة بن عامر آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطاب بوے کرد وگفت آیا نمی بینی آیاتے را که فرستاده
شده است بر من امشب که هرگز دیده نشده است مثل آن قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس ودر
روایتی آمده که فرمود آیا بد انانم ترا بهترین دو سورتے که خوانده شوند پس تعلیم کرد قل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ
برب الناس را وچون دید مرا آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که باین قول چندان مسرور نشدم یعنی استبعادی
از ان در باطن من احساس فرمود چون برای نماز صبح فرود آمد همین دو سوره را بعد از فاتحه بخواند وبجانب من التفات
نمود فرمود دیدے یا عقبة بن عامر یعنے فضل این دو سوره باین حد ست که آن را در نماز صبح برخواندم وخواندن
این دو سوره در فرض نماز صبح در سفر مسنون ست واین قضیه از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز در سفر بود
وگفته اند که مراد بخیریت وافضلیت آنها در باب تعوذ ست چنانچه در حدیث ابی داؤد در آمده یا عقبة تعوذ بهما فما
تعوذ متعوذ بمثلهما وحدیث خواندن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر شب این دو سوره را با قل هو الله احد
ودمیدن در هر دو دست ومسح کردن جسد شریف را بدان سه بار نیز متفق علیه است چنانچه سابقاً گذشت
دیگر حدیثی ست که در باب سورهٔ کهف مسلم وابو داؤد از ابی الدردا آورده اند که گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم من حفظ عشر آیات من اول سورة الکهف عصم من الدجال هر که یاد گیرد ده آیت را از اول سورهٔ کهف
در پناه داشته شود از فتنهٔ دجال اینچنین ست در مشکوة که از اول سورهٔ کهف گفته ودر جامع الاصول نیز همچنین آورده
ودر روایتے از آخر سورهٔ کهف آمده وگفته که در روایت ترمذے سه آیت از اول سورهٔ کهف آمده وترمذے
در جامع خود گفته است هذا حدیث حسن صحیح ومصنف مطلق آورده بی تعیین اول یا آخر وی وبجای من حفظ من قرأ گفته است
تنبیه ظاهر کلام مصنف در آنست که ورود احادیث صحیحه مخصوص ست باین سور وآیات مذکوره واین سور وآیات نیز منحصر
ست وهمین احادیث که وی ذکر کرد وبر دو مقام محل کلام ست اما در ثانی خود در ضمن بیان اشارت بدان کردیم وجز آن احادیث
که مصنف ذکر کرد احادیث صحیحه در هر جا که ورود یافته آوردیم واما در اول که ورود احادیث صحیحه مخصوص ست باین سور مذکوره
جزری در حصن حصین در فضیلت سورهٔ فتح از بخاری آورده که هی احب الی مما طلعت علیه الشمس وچنانکه هم در حصن حصین

در فضیلت سورهٔ انعام از صحیح مستدرک آورده که چون نزول کرد تسبیح گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
و فرمود بتحقیق مشایعت کردند و همراه آمدند این سوره را از ملائکه آنقدر که بستند تمام افق را وهم از مستدرک
در سورهٔ کهف آورده که هر که بخواند او را روز جمعه روشن شود برای او نور مابین الجمعتین و در روایتی باشد مراد را
نور از انجا که اوست تا مکه وهم از وے آورده که داده شده ام من طه وطواسین وحوامیم از الواح موسی و در
یسین از صحیح ابن حبان وغیره آورده قلب القرآن یٰس نخواند او را مردی که میخواهد بدان خدا را و دار آخرت را
مگر آنکه آمرزیده شود مرا و را و بخوانید آنرا بر موتاے خود و از وے و از مستدرک آورده که تبارک الملک سی
آیت ست شفاعت کرد برای مردی تا آمرزیده شد وی و در روایتی استغفار میکند مر صاحب خود را تا آمرزیده
میشود وی و از مستدرک آورده که فرمود دوست میدارم که این سوره در دل هر مومن باشد و نیز از وی آورده
که مے آیند مرده را ملائکه عذاب در قبر از جانب پای او پس میگوید راه نیست شما را بمن وی میخواند در من یعنی
در حق من سورهٔ ملک را پس مے آیند از جانب سینهٔ وی و بطن وی و سر وی و میگوید هر یکی از ین اعضا همین سخن را
پس این سوره باز میدارد مرده را از عذاب و این سوره ثابت ست در توریت و هر که خواند او را در شب
پس بتحقیق بسیار کرد عمل را و نیک کرد وهم از وی آورده که اذا زلزلت الارض برابر نصف قرآن ست و در روایتے
از ترمذے ربع قرآن آمده و از وے و از صحیح ابن حبان آورده که مردی بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت
یارسول اللہ بخوانان مرا سورهٔ جامعه پس بخوانانید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم او را اذا زلزلت الارض
تا فارغ شد از وی پس گفت آن مرد سوگند بآن خداے که برانگیخته است ترا بحق که زیاده نکنم برین سوره هرگز
و برفت پس آن حضرت فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فلاح یافت این مرد و مکرر فرمود وهم از مستدرک آورده که
سورهٔ کافرون برابر ربع قرآن ست و از صحیح ابن حبان آورده نیکو دو سوره است که خوانده شود در سنت
فجر الکافرون والاخلاص و این کتب مذکوره همه صحاح اند و صحاح منحصر نیست در صحیحین چنانکه در محل خود بتحقیق یافته است
و از کتب اربعه بجز صحیحین و کتب دیگر نیز احادیث آمده بعض موسوم بحسن و بعض بضعف و بعض علی الاطلاق و بعض
محکوم بوضع و مصنف همه را موسوم بعدم صحت کرده و صحت را مخصوص بهمان سور ساخت واللہ اعلم و در باب
فضائل ابی بکر صدیق آنچه مشهورتر ست از موضوعات حدیث ان اللہ یتجلی یوم القیامة للناس عامة ولابی بکر
خاصة و حدیث ما صب اللہ فی صدری شیئا الا وصببته فی صدر ابی بکر و حدیث کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم اذا اشتاق الی الجنة قبل شیبه و حدیث انا وابوبکر کفرسے رهان و حدیث ان اللہ تعالی لما اختار الارواح
اختار روح ابی بکر و امثال این از مفتریاتے ست که بطلان آن ببدیهه عقل معلوم ست احادیث صحیح در فضل وی رض
بسیار آمده و اقسام دیگر از حسان و ضعاف نیز بیشمار و احادیث که بوضع آن نیز حکم کرده اند و مصنف میگوید که
امثال این احادیث که از انجا فضل بر تمامهٔ خلق از انبیا وغیرهم لازم آید یا مساوات در رتبه با سید المرسلین
مفهوم گردد یا از دائرهٔ حکم عقل و عادت بیرون بود همه موضوعات اند و حدیث ان اللہ یتجلی للناس در تنزیه الشریعة
از حدیث انس آورده و گفته که خطیب و ابونعیم و ابن حبان در ضعفا آورده و ذهبی حکم بوضع آن کرده و ابونعیم آن را
ثابت داشته و بعض بحسن آن قائل شده و حاکم آنرا در مستدرک خود اخراج نموده و حدیث ان اللہ خلق الارواح

واختار روح ابی بکر من بین الارواح وجعل ترابها من الجنة وماءها من الحیوان از عائشه آورده وگفته که خطیب این را
آورده و نفی ثبوت آن کرده و حکم ببطلان اسناد آن نموده و گفته که در تلخیص الموضوعات گفته که این اقبح کذب ست
والله اعلم و در باب فضل علی ابن ابی طالب احادیث بیشمار وضع کرده اند و واضح تر آن احادیثی ستا که در کتابی جمع کرده اند
و آنرا وصایای نبوی نام نهاده اول هر حدیث یا علی و از ان جمله شک حدیث ثابت ست یا علی انت منی
بمنزلة هارون من موسی احادیث در فضائل وی کرم الله وجهه بیشمار ست و بیشتر از احادیث وارده در سائر
صحابه است و از امام احمد بن حنبل رحمه الله پرسیدند که سبب چیست که در فضائل هیچ یکے از صحابه آنقدر احادیث
نیامده که در فضائل علی گفت که احادیث در شان همه خلفا بسیار ست ولیکن چون جماعه مخالفان از بنی امیه وغیرهم
در شان وی تقصیر کرده و در ادای حق و اعتراف آن اعتساف نمودند علمای امت در اظهار فضل و در روایت
اخبار وارده در شان وی به قصد رد و زجر آنجماعه بیشتر کوشیدند و بالجمله در وقوع وضع احادیث از طرفین
بجهت تعصب و غلو که در میان ایشان ست شبهه نیست و در نسبت آن احادیث بوضع و حکم بدان نیز از جانبین
تعصب و مکابره راه یافته والله اعلم بحقیقة الحال و ورود این حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی در آنجا ست
که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بغزوه تبوک متوجه شد علی مرتضی را بمدینه بر اهل و عیال بگذاشت
حضرت امیر از ینحال متاثر شد و شکایتی کرد که یا رسول الله مرا با نساء و اطفال گذاشتے فرمود اما ترضی یا علی ان تکون
الحدیث آیا راضی نیستی تو ای علی که باشی تو به نسبت من بمنزلة هارون نسبت بموسی علیهما السلام که چون موسی
علیه السلام بموعد دیدار میرفت هارون را بر قوم خود خلیفه بگذاشت و در بعض روایات این کلمه زیادت آمده
الا انه لا نبی بعدی و از زیادت دیگر که و لو کان نبیا بعدی لکنت یعنی اگر می بودی پیغمبری بعد از من
تو می بودی این زیادت را گفته اند که موضوع ست چنانکه حدیث لو لم ابعث فیکم لبعث عمر نیز همین حکم دارد
و در باب فضائل معویه حدیث صحیح نشده و گفته اند آنچه ثابت شده است در باب وی کتابت اوست مر حضرت
رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم و کتابت وحی نیز به ثبوت نرسیده کذا فی جامع الاصول وغیره و دیگر آنحدیث
است که احمد در مسند خود از عرباض بن ساریه آورده که گفت شنیدم حضرت رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم
که فرمود اللهم علم معاویة الکتاب والحساب وقه العذاب و دیگر آنحدیث نیز می آرند که فرمود یا معاویة اذا ولیت
یا اذا ملکت فاحسن میگویند که از ان روز وی در طمع ملک و امارت افتاده بود و بالاتر از همه آنحدیث ست
که ترمذی از عبد الرحمن بن ابی عمیرة آورده که رسول خدا گفت صلی الله علیه وآله وسلم مر معاویه را اللهم اجعله
هادیا مهدیا واهد به و نیز آورده که چون عمر بن الخطاب عمیر بن سعد را از حمص عزل کرد و معاویه را بجای وی
نصب فرمود مردم تعجب کردند و گفتند یا عجبا عمیر را عزل کنند و معاویه را نصب نمایند پس عمیر ابن سعد گفت
که معاویه را بد نگوئید زیرا که من شنیده ام از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اللهم اهد به و
هیچ یکی ازین احادیث بصحت نرسیده است و در شان معاویه نیز احادیث وضع کرده اند که نسبت وضع
آنها نیز داخل اعتبار کردن سست آثار است چنانچه الامناء عند الله ثلثة انا وجبرئیل ومعاویة و دیگر یبعث الله معاویة
یوم القیامة وعلیه رداء من نور الایمان دیگر هبط علی جبرئیل ومعه قلم من ذهب ابریز فقال ان العلی الاعلی

یقرئک السلام ویقول لک حبیبی قد اهدیت هذا القلم من فوق عرشی الی معاویة بن ابی سفیان فادصله الیه ومرده ان یکتب آیة الکرسی بخطه واشال آن بسیار وضع کرده اند وگفته اند کر دراسانید آن جماعه اند که علم اندز وضع و افتراد در باب فضائل شافعی وابی حنیفه رح وذم ایشان چیزے صحیح نشده وهرچه دران باب ست مجموع مفتری وموضوع ست در تنزیه الشریعه از انس می آرد که یکون فی امتی رجل یقال له محمد بن ادریس اضر علی امتی من ابلیس ویکون فی امتی رجل یقال له ابو حنیفه وهو سراج امتی وگفته که جوزقانی این حدیث را از انس آورده و در اسناد وی احمد جویباری ست وراوی وی مامون سلمی ست ویکی ازین دو وضع کرده این حدیث را علیه من الله ما یستحقه و حدیث دیگر آورده نیز از انس سیأتی بعدی رجل یقال له النعمان بن ثابت ویکنی ابا حنیفه لیحیی دین الله وسنتی علی یده واین نیز ازان قبیل ست ودر باب فضائل بیت المقدس وصخره وعسقلان وقزوین واندلس ودمشق حدیثے صحیح نشده جز حدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد وحدیث سئل عن اول بیت وضع فے الارض فقال المسجد الحرام قیل ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصے وحدیث ان الصلوة فیه تعدل بخمس مائة صلواة ودر جامع الاصول از ابی داؤد از حدیث میمونه مولاة رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم آورده که گفت گفتم یا رسول الله فتوی بده مارا در بیت المقدس یعنے اجازت ده تا آنجا بروم فرمود بیائید اورا وبگذارید نماز را در وے اگر نیائید بفرستید آنجا زیت را تا بسوزند در قنادیل آن واین حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد وابن زنجویه نیز آورده وزیاده کرده در وے که وے ارض محشر ومنشر ست ونماز در وے برابر هزار نماز ست واز این حدیث فضیلت افروختن چراغ در مسجد وثواب آن معلوم گردد وسخاوے در مقاصد حسنه درینباب حدیثی مستقل نیز آورده که هر که بفروزد چراغ در مسجدے از مساجد خدا همیشه ملائکه وحمله عرش استغفار کنند اورا تا آنکه روشنی چراغ در آنجا باقے بود وگفته که این حدیث را حارث بن اسامه در مسند خود آورده وابو الشیخ در کتاب الثواب هر دو از انس وسند وے ضعیف ست وهم در جمع الجوامع از عمر رض بن الخطاب آورده که چون در آمد بیت المقدس را گفت لبیک اللهم لبیک ونیز آورده که چون وے رض به بیت المقدس رسید گفت مر کعب احبار را چه میگوئی که کجا گذارم نماز را گفت اگر از من مے پرسے واز من میگیرے بگذار خلف صخره تا بیت المقدس هم پیش تو باشد ودر روایتے آمده که تا جمع کنی قبلتین را قبلهٔ موسی علیه السلام وقبلهٔ محمد صلے الله علیه وآله وسلم فرمود عمر رض میترسم که مشابهت بیهودیت شود ولیکن میگذارم آنجا که پیغمبر گذارد صلے الله علیه وآله وسلم پس پیشتر رفت بجانب قبله وبگذارد نماز را واز ابن عساکر آورده که چون عمر رض زیارت اهل شام کرد واین خبر باهل عراق رسید مکتوبے بجانب وے رض نوشتند والتماس داشتند که چنانچه اهل شام را زیارت کرد ایشان را نیز کند پس چون عمر رض قصد زیارت اهل عراق نمود کعب احبار گفت پناه میجویم ترا یا امیر المؤمنین که بعراق در آئے گفت چرا گفت آنجا عصاة جن اند هاروت وماروت که تعلیم میکنند مردم را سحر ودر وے نه عشر شر ست وداء معضل ست عمر رض گفت همه سخن را فهمیدم غیر داء معضل که آنرا نه فهمیدم که مراد بدان چیست گفت کثرت اموال که آن در وے ست که اورا هیچ شفائے نبود پس نرفت عمر رض بعراق ونیز آورده که گفت وے رض مر کعب را که چرا بمدینه نیائے وآنجا نباشے که هجرتگاه رسول ست وجائے قبر اوست صلے الله علیه وآله وسلم گفت یا امیر المؤمنین مے یابم در کتاب خدا یعنی توریت که شام

گنج خداست در زمین و در وے گنجے ست از بندگان او و نیز آورده که بعضے از صحابه از ان حضرت صلے الله علیه و آله وسلم پرسیدند که یا رسول الله اگر ما مبتلا شویم بعد از تو بتقا کجا میفرمائی که آنجا باشیم فرمود علیکم بیت المقدس الحدیث و در مناقب شام که بیت المقدس آنجاست نیز احادیث آورده و گفته که امیرالمؤمنین علی مرتضی فرمود یا اهل عراق دشنام نکنید اهل شام را زیرا که ابدال در انجا اند و از جابر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلے الله علیه و آله وسلم که روزے بر منبر سوار بود پس نظر بجانب شام آورد و فرمود اللهم اقبل بقلوبهم اللهم اقبل بقلوبهم و نظر بجانب عراق کرد و همچنین فرمود و از زید بن ثابت آورده که بودیم بانشسته نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس ذکر کردیم شام را فرمود طوبے للشام گفتیم بچه جهت یا رسول الله فرمود پروردگار تعالے فراخ گردانیده است رحمت خود را بروے و از واثلة بن الاسقع آورده که مردے پرسید یا رسول الله چون متفرق شوند مردم مرا چه میفرمائے کجا باشم فرمود علیک بالشام لازم گیر شام را زیرا که آن خلاصه زمین خداست میراند بسوے وے خلاصه بندگان خود را و این ظاهر اشارت ست بوجود ابدال و مردان غیب در آنجا و احادیث در فضل شام بسیار آورده و همه آن ضعیف ست و در فضل عسقلان از ابن عباس آورده که مردے نزد آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا رسول الله میخواهم که بغزا روم چه میفرمائے کجا روم فرمود علیک بالشام و اهله پس لازم گیر از شام عسقلان را زیرا که چون بگردد آسیا در امت من یعنے پیش آید تفرقه و پریشانی اهل عسقلان در راحت و عافیت باشند رواه ابن ماجة والدیلمی و ابن عساکر و از انس آورده که گفت گفت رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم هر که بعسقلان مرابطت کند اگرچه دائم در خواب بود حق تعالے فرشتگان را بفرستد تا از جانب وی نماز کنند و حشر کرده شود وے با نماز کنندگان بجانب بهشت رواه ابن النجار و از عمرؓ بن الخطاب آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلے الله علیه و آله وسلم که ذکر کرد روزے مقبره را و دعا کرد مر اهل آنرا پس پرسیدند که آن مقبره کدام ست فرمود مقبره شهداے عسقلان ست که برده میشوند به بهشت و این حدیث ضعیف ست و ابن جوزے آنرا در موضوعات آورده و در فضیلت قزوین از ابن عمرؓ آورده که آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم فرمود خدا و فرشتگان وے صلوة میفرستند بر موتاے قزوین و شهداے وے صد صلوة رواه الرافعی عن ابن مسعود و در فضائل قزوین احادیث بسیار آمده و گفته اند که آن همه موضوع و مفترے ست و میسره شخصے بود از وضاعان که آنها را وضع کرده و در باب اندلس چیزے درین کتب نیافتیم و در فضیلت دمشق آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من سکن دمشق نجی و نیز آورده که آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم فرمود که در دمشق زائیده شد پدر من که ابراهیم ست علیه الصلوٰة والسلام و هر که آنجا برسد باید که تقصیر نکند در دعا و در انجا جبلے ست قاسیون نام در فضیلت وے نیز آمده که در انجا زائیده شده است ابراهیم و در انجا پناه داد حق تعالے عیسے و مادر او را از یهود هر که آنجا دعا کند برنگردد نا امید و در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد آورده که آن حضرت فرمود صلے الله علیه و آله وسلم سرانجام ست که بیاید ملکی از ملوک عجم و غالب گردد بر تمامه مداین مگر دمشق و این احادیث همه ضعیف اند و سیوطے گفته که من درین کتاب حدیثے نیاورده ام که موسوم

بوضع بود بالجملہ درباب فضائل این اماکن چنانچہ مصنف سے گوید احادیث صحیح نیامدہ مگر حدیث لاتشدوا الرحال الا الی ثلثۃ مساجد مسجد الحرام ومسجد الرسول ومسجد الاقصے یعنے بستہ نشود بارہا وسفر کردہ نشود مگر بسۂ مسجد یکے مسجد حرام کہ مسجد مکہ است دیگر مسجد رسول کہ مسجد مدینہ است دیگر مسجد اقصے کہ در شام ست یعنے بیت المقدس واورا اقصے ازان گویند کہ نبود دران زمان مسجدے بعد ازوی پس وے اقصی مساجد باشد یا ازجہت بعد وے از مسجد حرام در مسافت یا ازجہت بعد وتنزہ وے از اقذار وخبث وبعض گفتہ اند کہ ازجہت آنکہ وے اقصے ست نسبت بمسجد مدینہ زیراکہ وے بعیدست از مکہ وبیت المقدس ابعدست ازوے واین معنے در تسمیۂ وے باین اسم درآیت قرآنے اسبحان الذی اسری بعبدہ لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصے مناسب نبود زیراکہ مسجد مدینہ دران زمان بنا نیافتہ بود کما لایخفے وایحدیث لاتشدوا الرحال را بخارے ومسلم روایت کردہ ودر روایتے از مسلم انما یسافر الی ثلث مساجد الی الکعبۃ ومسجدے ومسجد ایلیا ومضمون این حدیث ہمان ست کہ مذکور شد وایلیا نام آن موضعے ست کہ بیت المقدس دراوست ودرینجا اشکال ست وآن اینست کہ ازین حدیث لازم آید کہ سفر کردن جز باین سہ مسجد وقصد کردن سائر بقاع غیر المشاہد ومزارات جائز نباشد جواب ازین اشکال میگویند کہ مراد آنست کہ واجب نمیگردد وقصد ماسواے این سہ مسجد بنذر ومنعقد نمیگردد نذر در ماسواے آن واختلاف کردہ شدہ است در شد رحال بسوے قبور صالحین ومواضع فاضلہ بعض حرام گویند وبعض مباح اینچنین نقل کردہ است در مجمع البحار ازنووے در شرح مسلم ودر شرح جامع الاصول گفتہ شد رحال کنایت ست از سفر یعنے قصد کردہ نشود موضعی را بہ نیت تقرب الی اللہ الا این سہ مسجد بجہت تعظیم شان اینہا وطیبی گفتہ زیراکہ این سہ مسجد از بناہاے انبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہم ومواضع تعبد ایشان ست وماسواے این سہ برابر اند در فضل ونیز طیبے گفتہ کہ اگر یکے نذر کند کہ نماز گذارد در مسجدے ازین مساجد ثلث لازم گردد کہ بیاید یکے ازینہا را واگر در مسجدے دیگر گذارد از عہدۂ نذر نہ برآید واگر نذر کند کہ بگذارد در مسجدے غیر آن مساجد متعین نمیشود آن مسجد وبروست کہ بگذارد در مسجدے از مساجد ہر مسجد کہ باشد واگر نذر کرد کہ اعتکاف کند یا نماز گذارد در مسجد حرام متعین گردد وے واگر تعیین کرد مسجد مدینہ را متعین گردد یکے ازین دو مسجد واگر تعیین کرد مسجد اقصے را متعین گردد یکے ازین سہ مسجد انتہی واین راجع بمذہب فقہ است تا مذہب ائمہ درینجا چیست وانچہ طیبی ذکر کردہ مذہب شافعے ست تنہا یا ائمۂ دیگر ہمبرین اند تفحص باید کرد واللہ اعلم اگر گویند پس سفر بقصد تجارت وتحصیل علم نیز جائز نبود جواب آنکہ مقصود درانجا مواضع وتعظیم آنہا نیست وبعض گفتہ اند کہ مراد نہی از شد رحال وقصد سوئے مساجد غیر این سہ مسجد پس سائر بقاع ومواضع خارج ازان باشند وباقی بر اباحت اصلے واین مبنی بر قاعدۂ نحویہ است کہ مستثنے منہ از جنس مستثنے باید پس تقدیر کلام چنین بود کہ لاتشدوا الرحال الی مسجد الا الی المساجد الثلثۃ فتدبر دیگر حدیث سئل عن اول بیت وضع فی الارض فقال المسجد الحرام قیل ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصے ایحدیث بخارے ومسلم ست از ابی ذر غفارے کہ گفت پرسیدم من ازان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یا رسول اللہ کدام مسجدست کہ بنا نہادہ شدا اول بر روے زمین فرمود مسجد حرام ست

و در روایتی آمده که فرمود اول خانه که بنا نهاده شد مر مردم را که مبارک ست و گذارده میشود نماز در وے خانۂ کعبه است ابوذر میگوید گفتم پستر کدام ست فرمود پستر مسجد اقصے ست گفتم چند مدت فاصل ست میان بناے این دو مسجد فرمود چهل سال پستر فرمود تمام زمین مسجد ست براے تو هر جا که دریافت ترا نماز یعنی درآمد وقت آن بگذار نماز را و درین حدیث نیز اشکال آورده اند که بناے کعبه از ابراهیم ست و بنای بیت المقدس از سلیمان سلام الله و صلوته علی نبینا و علیهما و مدت فاصل میان ایشان بیشتر از هزار سال ست پس چهل سال چون درست آید و دلیل بر آنکه سلیمان علیه السلام بناے مسجد اقصے کرده حدیثے ست که نسائی از عبد الله بن عمر مرفوعاً باسناد صحیح آورده که سلیمان چون بنا کرد بیت المقدس را درخواست از پروردگار تعالے سه چیز را الحدیث و در جواب این اشکال گفته اند که ابن جوزے گفته است که اشارت در حدیث باول بنا و وضع اساس مسجدین کرده و نیست ابراهیم اول کسے که بنا کرد کعبه را و نه سلیمان اول بانی بیت المقدس زیرا که بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسیکه بنا کرد کعبه را آدم بود علیه السلام بعد ازان منتشر شد اولاد وے بر روے زمین و تواند که بعضے از اولاد وے بناے بیت المقدس را نهاده باشد بعد ازان بنا کرد ابراهیم خانۂ کعبه را و سلیمان بیت المقدس را و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته یافتم من چیزے را که گواهی میدهد بصحت این قول زیرا که ابن هشام در کتاب خود گفته که چون آدم علیه السلام بناے کعبه کرد امر کرد او را پروردگار تعالے بمسیر بآن نواحے و بناے بیت المقدس پس بنا کرد آدم بیت المقدس را و عبادت کرد مولے تعالے را در وے و بناے آدم بیت را خود مشهور ست کذا فی بعض شروح المشکوٰة دیگر حدیث الصلوٰة فیه تعدل بخمسمائة صلوٰة یک نماز در بیت المقدس که مسجد اقصے ست برابر ست بپانصد نماز و روایات در تعیین عدد مضاعفت عمل دران مساجد مختلف آمده و بعض علما بعد از تتبع احادیث و تطبیق آنها اینچنین قرار داده اند که نماز در مسجد حرام بصد هزار نماز برابر ست و در مسجد مدینه بهزار و در مسجد اقصے بپانصد و حدیثے نیز باین ترتیب روایت کنند و این بحث تمام در تاریخ مدینۂ مطهره مطیبه ذکر کرده ایم دران جا باید جست **تنبیه** پوشیده نماند که در فضائل بلاد دیگر نیز احادیث نقل کرده اند صحیح یا غیر صحیح و مصنف بدان تعرض نکرد مصر و روم و اسکندریه و فارس و مرو و بصره و جده و عدن و عمان و حضرموت والله اعلم و در باب اذا بلغ الماء قلتین لم یحمل خبثا جمعے میگویند حدیثے صحیح نشده و جمعے میگویند این حدیث صحیح ست و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند قلتین تثنیه قله است بضم قاف و تشدید لام بمعنے جرۂ عظیمه یعنے کوزۂ کلان سفالین که در وے آب اندازند و تسمیۂ وی بقله بجهت علو و ارتفاع اوست یا بجهت آنکه مردے عظیم او را برمیدارد و مرتفع میگرداند و قله نام هر چیزے ست که عالی و مرتفع باشد و از ینجاست قله جبل و جمع قله قلال ست بکسر قاف و مراد درینجا قلهاے هجر ست بفتح ها و جیم چنانکه در بعض روایات حدیث بصریح آمده است اذا کان الماء قلتین من قلال هجر و نیز مشهور و معروف دران وقت آن بود پس ظاهر و تورع تحدید بوے باشد و هجر نام قریه است قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوے قلها و نام شهرے از شهرهاے یمن نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس و مقدار قله

بقول مشهور دو نیم قربه است و بعض دو قربه داشته و ابن جریج گفته است که دیدم قلال هجر را هر قله از دو قربه بود یا دو قربه
و چیزی و شافعی گفته که آن چیز مبهم بود و ما آنرا نصف گرفتیم احتیاطاً و بعض دو قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار
قلتین پنج قربه باشد و قربه بحساب شرع پنجاه من آب ست پس قلتین دو نیست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند
که مقدار قربه صد رطل عراقی ست و رطل عراقی صد و بیست و هشت درهم و در حدیث آمده از ابن عمرؓ که گفت شنیدم
رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و حال آنکه سوال کرده شد از وی از آبها که در صحرا میباشد و نوبت بنوبت مے آیند
بروے دواب و سباع فرمود اذا کان الماء قلتین لم یحمل الخبث چون باشد آب مقدار دو قله بر نمیدارد پلیدی را
یعنی پلید نمیگردد و دفع میکند پلیدی را از خود اخرجه ابوداؤد والترمذی والنسائی و در روایتی از ابی داؤد بجاے
لم یحمل خبثا فانه لاینجس آمده و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که تاویل لم یحمل خبثا بآنکه بر نمیدارد خبث را
و بر نمی تابد آنرا یعنی پلید میگردد از جهت ضعف خود طاقت برداشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند صحیح نیست
و نیز تعلیق این معنی بشرط بودن آب قلتین خالی از بعدی نیست اگرچه توجیه کرده اند این را که بلوغ گاهی از جانب
قلت معتبر بود به کثرت و گاهی از کثرت بقلت و مراد اینجا ثانی ست فلیفهم و ترمذی گفته که مذهب شافعی و
احمد و اسحق اینست که چون آب مقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نگردد ما دام که تغییر نه بدهد لون یا طعم
یا ریح او را و در مشکوة از احمد و دارمی و ابن ماجه و سیوطی در جمع الجوامع از ابن حبان و حاکم و دارقطنی و بیهقی
و غیرهم از ابن عمر و جابر و ابی هریرهؓ نیز آورده و باوجود آن در صحت این حدیث اختلاف ست چنانکه شیخ
مصنف گفت و این حدیث در صحیحین نیست و گفته اند که این حدیث مخالف اجماع صحابه است چنانکه بیان کنم و
خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود ست و لهذا علی ابن مدینی که از اقران امام احمد حنبل و از شیوخ بخاری
و امام ائمه فن حدیث ست گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفته
که هیچ یکے از فریقین را حدیثے در تقدیر و تحدید آب از آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم صحیح نشده و لیکن زرکشی
در شرح خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته که تصحیح کرده است این حدیث را ابن خزیمه و ابن حبان و دارقطنی
و حاکم گفته است که بر شرط شیخین ست واللہ اعلم و چون تقریب تحدید و تقدیر آب در تنجس و عدم تنجس تمهید
تفصیل و تحقیق کلام درین مقام مناسب نمود بدانکه مذهب اصحاب ظواهر آن ست که آب نجس نمی شود بوقوع
نجاست در وے اصلا خواه آب روان باشد یا استاده قلیل باشد یا کثیر تغییر یابد لون یا طعم یا ریح وی یا تغییر
نیابد و عامه علما بر آنند که اگر قلیل بود نجس شود و اگر کثیر بود نجس نشود و لیکن اختلاف کرده اند در حد فاصل میان
قلیل و کثیر پس امام مالک گفته اگر تغییر یابد لون یا طعم یا ریح پس آن قلیل ست و اگر تغییر نیابد کثیر پس وی همین تغییر
و عدم تغییر را معیار قلت و کثرت داشته و امام شافعی گفته و مذهب امام احمد نیز همین ست که چون آب مقدار قلتین بود
کثیر ست و احتمال خبث ندارد و نجس نگردد و الا قلیل بود و نجس گردد و اصحاب ما یعنی علماے حنفیه رحمهم اللہ گفته اند
که اگر آب بحالی بود که بعض وی خالص و حید اگر دد از بعض قلیل ست و اگر خالص نگردد کثیر اما اصحاب
ظواهر احتجاج کرده اند بظاهر قول آن حضرت ست صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم الماء طهور لا ینجسه شئ آنجا فرمود که
پرسیده شد یا رسول اللہ و ضو کنیم از بیر بضاعه و حال آنکه وی چاهی ست که انداخته می شود در وی حیض یعنی

خرقها بخون حیض آلوده و نجاستها ولحوم کلاب فرمود آب پاک ست نجس نمیگرداند او را چیزی و اینحدیث را ابو داؤد
و ترمذی روایت کرده و ترمذی گفته حدیث حسن و احمد تصحیح آن نموده و این حدیث اگرچه مطلق ست بحسب ظاهر
در آب قلیل و کثیر و متغیر و غیر متغیر ولیکن بدلالت حال مخصوص ست بکثیر و بدلالت احادیث دیگر مخصوص ست
بغیر متغیر و تحقیق روایت کرده است ابو امامه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم الماء لاینجسه شیٔ الا ما غلب
علی ریحه ولونه وطعمه رواه ابن ماجة والدارقطنی ولفظ وی الا ما غیر ریحه وطعمه است و احتجاج کرده امام مالک بحدیث
خلق الماء طهورا لاینجسه شیٔ الا ما غیر لونه او طعمه او ریحه و این تتمه حدیث اول ست که ظاهریه آورده اند چنانکه بیان
کردیم یا آنرا تخصیص کردیم باین تا بهر دو دلیل عمل کرده باشیم و دلیل امام شافعی و احمد حدیث قلتین ست و مارا
دلیل حدیث صحیح ست اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمس یده فی الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری
این باتت یده میفرماید که چون بیدار گردد یکی از شما از خواب باید که در نیارد دست خود را در آوند آب تا بشوید دست
را سه بار زیرا که وی نمیداند که کجا خواب کرده است دست وی یعنی شاید که دست در موضع استنجا افتاده باشد
و بچیزی متلوث گشته و باین حدیث اثبات کرده اند سنیت غسل یدین در ابتدای وضو و این حدیث دلالت
دارد که آب نجس میشود بوقوع نجاست والا نهی از غمس ید احتیاطا بجهت توهم نجاست معنی ندارد و همچنین احادیث
مستفیض و مشهور ست در امر بغسل ظروف و اوانی از دهان انداختن سگ در ان با وجود آنکه وی نه تغییر لون میکند
و نه طعم و نه ریح و نیز در حدیث صحیح که ابو هریره روایت کرده آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود باید که بول
نکند هیچ یکی از شما در آب بسته و غسل نکند در وی از جنابت و این حدیث دلالت دارد که آب ایستاده
مطلقاً متحمل نجاست ست والا در نهی از تنجیس آن ببول و اغتسال فائده نبود و همچنین آبی که ممکن ست اغتسال
در وی اکثر از قلتین میباشد و بول و اغتسال در وی تغییر لون و طعم و ریح وی نمیکند پس معلوم شد
که مجرد بلوغ بقلتین چنانچه مذهب شافعی ست و عدم تغییر لون و طعم و ریح چنانچه مالک گوید کفایت نمیکند در عدم
تنجس آب کذا قیل و از ابن عباس و ابن الزبیر آورده اند که ایشان امر کردند در زنگی که در چاه زمزم افتاده بود
بکشیدن تمام آب و حال آنکه ظاهر نشد اثر وی در آب و آب بیشک بیشتر از قلتین بود و این امر کردن ایشان
در محضر جماعه از صحابه بود و ظاهر نشد از هیچ کس انکار بر ایشان پس باجماع صحابه معلوم شد که مراد انچه روایت
کرده است مالک آب کثیر و جاریست و ظاهر شد که انچه روایت کرده است شافعی از حدیث قلتین غیر ثابت ست
از جهت مخالفت او مر اجماع صحابه را و خبر واحد چون مخالف اجماع آید مردود ست چنانچه گفتیم و چون حدیثی
از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در تحدید و تقدیر آب ثابت نشده لاجرم رجوع کردند اصحاب
ما در تقدیر آن بدلائل حسیه نه دلائل سمعیه و معیار قلت و کثرت خلوص را داشتند و گفتند که غدیر عظیم که در حکم
جاریست آنست که خالص و وجدا نشود اجزاے آب وی بعض از بعض بعد از ان اختلاف کرده اند در تفسیر خلوص
در اکثر روایات اعتبار خلوص ست بتحریک و این مختار متقدمین ست یعنی اگر چنان بود که بجنبد یک طرف وی
بجنبانیدن طرف دیگر از قبیل خالص ست و اگر نجنبد غیر خالص باز اختلاف در جهت و سبب تحریک ست
روایت کرده امام ابو یوسف از امام ابو حنیفه که معتبر ست تحریک باغتسال بی شدت و عنف زیرا که حاجت

بحیاض در اغتسال بنیتر ست و امام محمد روایت کرده که معتبر ست تحریک بوضو زیرا که وی وسط است و در روایتی بدست بے اغتسال و وضو و درین توسعه است و ظاهر روایت از ابی حنیفه آنست که معتبر غلبه ظن ست اگر غالب بر ظن متوضی وصول نجاست ست بطرف دیگر وضو نکند و الا وضو کند و ابو سلیمان جوزجانی اعتبار کرده بمساحت و مختار متاخرین آنست پس قومی به هشت در هشت کرده اند و قومی به پانزده در پانزده و اکثر بده در ده آورده اند که عبدالله بن المبارک اول بده در ده قائل بود و بعد از ان به پانزده در پانزده اعتبار کرد و ابو مطیع بهمین جانب رفته و گفته که اگر پانزده در پانزده بود امید دارم که جائز باشد و اگر بیست در بیست بود هیچ شبهه و خلجان در دل من نمی ماند و عامه مشائخ بر ده در ده قرار داده اند زیرا که عشره ادنی چیزے ست که منتهی ست بوے نوع اعداد و ابو اللیث گفته که فتوے برین ست و در فتاوای ولوالجی و مجتبی و هدایه معتبر ذراع کرباس ست و آن هفت مشت است و درین توسعه است بر مردم و در فتاوای خانیه گفته که معتبر ذراع مساحت ست زیرا که انسب و الیق است بممسوحات و آن هفت مشت ست بالای هر مشت اصبع قائم و در محیط گفته که اصح آنست که معتبر در هر مکان و زمان ذراع آن مکان و زمان ست کذا قال الشمنی و در شرح وقایه تقدیر ده در ده را استنباط کرده از حدیث من حفر بیرا فله حریمها اربعون ذراعا پس از هر جانب ده گز بود چنانچه در انجا بیان کرده است و در وی تکلفی ست که از حواشی آن معلوم گردد و نیز شمنی گفته که بودن حریم بیر از هر جانب ده گز قول بعض ست و صحیح آنست که از هر جانب چهل گز معتبر ست و از اعتبار ده در ده در مربع ظاهر ست اما در مدور گفته اند که معتبر مساحت دور او ست چهل و هشت ذراع و بعض چهل و چهار داشته و اول احوط ست و بعض سی و شش نیز داشته و گفته اند که این قول بقواعد حساب موافق تر ست و این را مولانا علی برجندی در شرح مختصر وقایه بتفصیل تحقیق کرده است از انجا باید طلبید و فروع مسائل درین باب بسیار ست اگر آنها را ذکر کنیم سخن بتطویل کشد و الله اعلم و در باب کراهیت استعمال آب گرم کرده در آفتاب حدیثی صحیح نشده یعنی از ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چیزی درین باب صحیح نشده ولیکن سیوطی از حسان ابن منقذ انصاری آورده که گفت عمرؓ لا تغتسلوا بالماء المشمس فانه یورث البرص رواه ابن حبان فی کتاب الثقات و الدارقطنی و در تنزیه الشریعه از عائشهؓ آورده که گفت گرم کردم مر رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم آب را در آفتاب پس فرمود لا تفعلی یا حمیراء فانه یورث البرص و گفته که ابن نعیم این حدیث را در طب آورده و دارقطنی در افراد و در سنن و ابن حبان در ضعفا و گفته که در جمیع این طرق کذابان و وضاعانند و گفته که عقیلی در ضعفا از حدیث انس نیز آورده و در روے سوره است که مجهول ست و حدیث وے غیر محفوظ است و گفته که در آب گرم کرده در آفتاب حدیثے بسند صحیح نیامده و نیست در وی مگر اثری از عمرؓ بن الخطاب و گفته اند که حدیث هر چند بجمیع طرق واهی و سست باشد قول عمرؓ شاهد آن بس ست و شافعی قول عمرؓ را بسندی که رجال وی ثقات اند آورده مگر ابراهیم که وی مختلف فیه است و شیخ وی صدقه ضعیف ست و اخراج کرده او را الدارقطنی از طریق دیگر که منذری و غیر وی آنرا تحسین کرده اند این در آب گرم کرده در آفتاب است اما در آب گرم کرده بآتش از اسلم آمده که عمرؓ وضو می کرد بدان و غسل می کرد رواه ابن ابی شیبة فی مصنفه و در باب تنشیف از آب وضو حدیثی صحیح نشده ذکر این سابقا در باب طهارت رفته است احتیاج بتکرار ندارد

در بعض روایات نیز از آن نهی آمده چنانکه سیوطی از عبد الرزاق رحمه الله تعالی در الجامع از جابر بن عبد الله مرفوعاً آورده
که گفت اذا توضأتم فلا تمندلوا و از ابن عباس آورده که وی مکروه داشته مسح بمندیل از وضو و مکروه نداشته چون غسل
می کرد از جنابت و در باب تخلیل لحیه و مسح اذنین در رقبه حدیثی صحیح نشده این مبحث سابقاً در باب طهارت گذشته است
و ظاهر کلام مصنف اینجا و صریح کلام ائمه آنست که در مسح اذنین حدیث صحیح آمده و در مسح رقبه ضعیفست اما حدیثی
که در تخلیل لحیه آمده چنانچه مصنف اینجا گفته است بعضے از اهل حدیث قبول کرده و بعض رد کرده ولیکن حق آنست که
حدیث وی صحیح ست کما ذکرنا ثمه و در باب وضو به نبیذ تمر حدیثی صحیح نشده نبیذ تمر آن چنان بود که خرما را در آب
بنهند و چند روز نگاه دارند تا در وے شیرینی و تیزی حادث گردد و شربتی گردد گوارا و نزد امام ابو حنیفه
وضو به نبیذ تمر اگر آب خالص یافته نشود رواست و با وجود نبیذ تیمم نکند و گویند که در وضو به نبیذ نزد وے نیت
شرط است گویا که وے بدل آب ست مثل خاک و نزد شافعی و احمد جائز نیست و باید که تیمم کند و قول ابو یوسف
نیز همین ست و در روایتی از ابی حنیفه نیز همچنین آمده و گفته اند که وے در آخر رجوع کرده باین قول و امام محمد
گوید وضو کند و تیمم نیز کند چنانچه در آب مشکوک مثل سور حمار و از طحاوی نقل کرده اند که اگر فاسد گردد بر آب
مکروه و نبیذ تمر وضو کند تا آب مکروه اجماعاً و در اغتسال به نبیذ نزد امام ابو حنیفه دو قول ست بقولی جائز ست
چنانکه وضو و بقولے جائز نه زیرا که غسل فوق وضوست و اختلاف در نبیذے ست که حلو و رقیق بود و سیلان کند
بر اعضا مثل آب و اگر سخت گردد و تند و تیز شود اگر بے آتش گردد حرام ست و جائز نیست بوے وضو و اگر تغیر
داده اند او را آتش اگر حلو ست نزد ابی حنیفه جائز ست وضو بوے زیرا که حلال ست شرب وے و نزد محمد جائز نیست
از جهت حرمت شرب آن نزد وے و جائز نیست وضو به نبیذ ہائے دیگر چنانکه زبیب و مانند آن چنانکه مقتضی قیاس
است چه وضو جائز نیست مگر بآب مطلق که بنام دیگر مقید نشده باشد و لهذا جائز نیست بگلاب و سرکه مثلاً
و چون آب مطلق یافته نشد تیمم واجب گردد بحکم قول سبحانه + فلم تجدوا ماء فتیمموا + و این ست دلیل ائمه
دیگر که وضو به نبیذ مطلقاً جائز نداشته اند و تیمم واجب گردانند و تمسک امام ابو حنیفه درین باب حدیثی ست که احمد
و ترمذی و ابو داؤد از ابی زید از عبد الله ابن مسعودؓ روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و
سلم پرسید از ابن مسعودؓ لیلة الجن یعنی شبے که جنیان نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و بیعت کردند
در اداوه تو چیست گفت ابن مسعودؓ گفتم نبیذ ست یا رسول الله فرمود تمرة طیبه و ماء طهور یعنی نبیذ چیست خرمائے
پاک و آب پاک کننده پس وضو کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدان و این زیادت که وضو کرد آن
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بدان در حدیث احمد و ترمذی مذکور ست نه در حدیث ابی داؤد و سیوطی این حدیث
را از عبد الرزاق و بیهقی نیز آورده و ابن الهمام از ابن ابی شیبه آورده که گفت ابن مسعود که پرسید از من آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم که هست با تو آبے که با وے وضو توان کرد گفتم لا فرمود پس چیست در اداوه تو گفتم نبیذ ست
فرمود تمرة حلوة و ماء طیب پس تر وضو کرد و برپا کرد نماز را و ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که
ابو زید که راوی ابن مسعودؓ ست مردے مجهول ست نزد اهل حدیث نمی شناسیم من او را در روایت بغیر این
حدیث و از میزان الاعتدال نقل کرده اند که بخاری نیز او را تضعیف کرده و گفته که ابو فزاره که راوی این

حدیث ست از ابی زید نیز مجهول ست و امام شافعی و امام ابی یوسف می گویند حال این حدیث اینست و اگر نیز صحیح باشد آیت قرآنی اقوی ست از حدیث پس عمل بدان متعین بود یا آنکه حدیث منسوخ ست بآیت زیرا که آیت مدنیه است و قضیه لیلة الجن در مکه بود و امام محمد می گوید که چون در حدیث اضطراب ست و در تاریخ جهالت است واجب بود جمع بینهما احتیاطاً و از جانب امام ابوحنیفه مے گویند که لیلة الجن متعدده است و همچنان که در مکه بود در مدینه نیز بود و شاید که این قضیه در مدینه باشد و مے گویند که این حدیث مشهور ست و عمل کرده اند بدان صحابه و بمثل این زیاده بر کتاب توان کرد کذا فی الهدایه و در بعض شروح وے مذکور ست که از امیر المؤمنین علی رضی مروی ست که وضوء بنبیذ تمر وضوء کسی ست که نیابد آب را و از ابن عباس آورده که گفت وضو کنید بنبیذ تمر و وضو نه کنید بشیر و از ابن مسعود مرویست که وے روا می داشت وضوء بنبیذ تمر نزد نا یافتن آب انتهی و سیوطی در جمع الجوامع آورده که دار قطنی روایت کرده از ابن عباس که گفت وضوء بنبیذ وضوء کسی ست که نیابد آب را و بعض در تضعیف این حدیث گفته اند که بصحت رسیده است که علقمه از ابن مسعود رض آورده که گفت نبودم من در خدمت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لیلة الجن رواه مسلم و تحقیق آنست که بطرق کثیره بصحت رسیده است که ابن مسعود رض در لیلة الجن در خدمت آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گرد وے خطی کشید و فرمود از این خط بیرون میا و این قصه طویل ست و در کتب سیر و احادیث مذکور و ابونعیم آن را در حلیه ذکر کرده و ماناکه مراد بآنکه وے گفت که نبودم با حضرت در شب جن مراد عدم حضور اوست در وقت درآمدن ایشان بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و مفاوضه و مکالمه وے با ایشان و تورپشتی گفته که حدیث توضی بنبیذ تمر روایت کرده شده است از ابن مسعود رض بوجوه متعدده و روایت کرده شده است از ابن عباس از ابن مسعود رض و از ابی زید از ابن مسعود رض و در سائر اسانید آن مقال ست لیکن حدیث چون روایت کرده شود از طرق شتی غالب مے آید بر ظن مجتهد حقیقت آن و آنچه ذکر کرده اند از صحت حدیث علقمه از ابن مسعود که گفت نبودم من لیلة الجن با حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم همچنان ست که ذکر کرده اند و لیکن جمع میان این دو حدیث ممکن ست باحتمال آنکه مراد وے عدم حضور او باشد نزد مفاوضه جن و دعاے رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را باسلام و آن چنان باشد که وے بر آمده باشد با حضرت و حضرت او را در گوشه نشانده باشد چنانچه بصریح در حدیث از ابن مسعود آمده که گفت رفتم با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا آنجا که اراده کرد پس خط کشید بر گرد من و نشاند مرا درون وے و فرمود که ازین خط بیرون نیائی پس شب کردم در آنجا تا آمد مرا آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باطلوع سحر و احتمال دارد که ابن مسعود با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت بیرون بر آمدن همراه نبوده باشد پیشتر لاحق شده باشد با وے در آخر شب وقتیکه فارغ شد از دعوت جن و قضیه پرسیدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وے که در اداوه تو چیست و جواب دادن وے که نبیذ ست الحدیث بوے زاده پس نا بودن او با حضرت لیلة الجن و بودن هر دو درست آمد و این وجه اوثق ست زیرا که در بعض طرق حدیث علقمه آمده که گفتم مر ابن مسعود را که آیا صحبت داشت هیچ یکے

از شما رسول خدا صلی الله علیه وسلم را لیلة الجن گفت هیچ یکے از ما درین شب در صحبت وی نبود بلکه گم کردیم آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را درین شب وحیران گشتیم که کجا رفت وچه شد وبود آن شب بر ما بدترین شبی گویا که مرده است درین شب قومے چون نزدیک سحر شد دیدم که از جانب جبل حرا مے آید بعد ازان سوق کرد حدیث را واین حدیث علقمه حدیث صحیح ست که روایت کرده است او را مسلم در کتاب خود واین منافات ندارد بقول او که گفت مرا رسول خدا لیلة الجن چه سحر شب ازان شب است وتعلیل ترک عمل بحدیث ابی زید وخبر وے از ابن مسعود باین وجه که این قضیه پیش از استقرار احکام وپیش از نزول سورهٔ مائده است بچند سال وجه است از اقدام برد آن احادیث انتهی ودر هدایه متصدی جواب این سخن گشته وگفته است که لیلة الجن متعدد ست پس یقین نشود که این قضیه در مکه بود چنانکه گذشت وشیخ کمال الدین بن الهمام گفته که قاضی ابوبکر بن العربی در شرح ترمذی گفته است ابوزید مولاے عمرو ابن حریث است روایت کرده است از وے راشد بن کیسان العبسی الکوفی وابوروق واین بیرون مے آرد او را از جهالت وشیخ تقی الدین سبکی گفته است که در تجهیل ابی فزاره نظر است زیرا که روایت کرده است این حدیث را از ابی فزاره جماعتے از اهل علم مثل سفیان وشریک وجراح ابن ملیح واسرائیل وقیس ابن الربیع وابن عدی گفته است که ابوفزاره راوے این حدیث مشهور است واسم وی راشد بن کیسان ودارقطنی نیز این چنین گفته ودر با آنچه روایت کرده شده است که پرسیده شد از ابن مسعود از لیلة الجن گفت حاضر نشده آنرا از ما هیچ یکے معارض ست بآنچه در روایت ابن ابی شیبه است که بود ابن مسعود با وی صلی الله علیه وآله وسلم ونیز روایت کرده است حفص بن شاهین از وے که گفت بودم من با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لیلة الجن ونیز آمده است از ابن مسعود که دید قومی را از زط پس گفت این جماعه اشبه اند بآنهائی که دیدم من از جن لیلة الجن واثبات مقدم ست بر نفی واگر جمع کنیم میان هر دو این اثر گوئیم که مراد نفی که گفت نبود هیچ یکے از ما با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لیلة الجن آنست که نبود هیچ یکے از صحابه غیر من پس مقصود نفی مشارکت بود واثبات اختصاص خود بحضور وصاحب آکام المرجان فی احکام الجان گفته است که ظاهر احادیث وارده در وفادت جن این است که آن شش کرت بوده یک کرت ازان در بقیع غرقد بوده که حاضر شده آنرا ابن مسعود ودو بار دیگر حاضر شده در مکه وکرت چهارم بیرون مدینه بود که حاضر شد آنرا زبیر ابن العوام وباین وجه قطع به نسخ نتوان کرد

این همه کلام ابن الهمام ست در شرح هدایه والله اعلم ودر باب لمس النساء لا ینقض الوضوء حدیثے صحیح نشده بدانکه نقض وضو بلمس نسا مختلف فیه است در میان ائمه اربعه امام ابوحنیفه واصحاب وی بر آنند که نقض وضو نمی کند وسفیان ثوری نیز با ایشان ست ونزد ائمه ثلثه لمس نساء ناقض وضو ست ومبناے اختلاف بر آنست که لمس که در آیه تیمم واقع شده نزد ایشان محمول ست بر لمس عضو ونزد ما بر جماع ایشان میگویند حمل بر لمس عضو اولی ست بقرینه عطف بر مجے از غائط وما میگوئیم بلکه حمل بر جماع اولی تر است تا بیان رفع تیمم مر حدث اصغر واکبر را هر دو حاصل گردد واما احادیث وارده درین باب که در حقیقت دلیل وقرینه حمل لمس بر یکی ازین دو معنی است شیخ مقدم می گوید که حدیثی در باب عدم نقض وضو بلمس نسا صحیح نشده وحال آنکه در صحیحین از حدیث عا

آمده که گفت بودم من که خواب می کردم در پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هر دو پاے من در جانب قبلهٔ آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بودے و چون سجده مے کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زیر می کرد پاے مرا بدست خود و گرد مے آوردم من پاہاے خود را و چون برمی خاست فراخ می کردم و شک نیست که غمز رجلین مستلزم لمس آنہاست و در حدیث دیگر ابوداود و نسائی و ترمذی هم از عائشه رض آورده که گفت بوس کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زنی را از زنان خود پس تر بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنماز بے آنکه وضو کند الحدیث و در روایتی آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بوس می کرد بعض از ازواج خود را پس تر نماز می کرد بے آنکه وضو سازد ترمذی گوید که روایت کرد این حدیث را غیر واحدی از اہل علم از صحابه و تابعین و سفیان ثوری گفته که در بوسه وضو نیست و بسیاری از صحابه و تابعین بر آنند که ہست و گفته که اسناد حدیث عائشه رض صحیح نیست و یحیی بن سعید القطان و محمد بن اسمعیل بخاری تضعیف کرده اند این حدیث را و گفته اند که حبیب بن ثابت که راوی این حدیث ست از عروه سماع ندارد و این حدیث از ابراہیم تیمی از عائشه رض نیز آمده و این نیز صحیح نیست انتہی و در جامع الاصول از موطا قول ابن عمر و ابن مسعود رض آورده که در بوس کردن مرد زن خود را وضو ست تنبیه ہمچنانکه در لمس نسا اختلاف ست در مس ذکر نیز اختلاف آمده ہم در احادیث و ہم در اقوال علما امام محمد در موطای خود مے گوید که در مس ذکر وضو نبود و احادیث و آثار کثیره درین باب آمده در حدیثی آمده است که وی گوشت پاره از تست و ابن عباس گفته که باک ندارم که مساس کنم ذکر خود را یا بینی خود را یعنی ہر دو گوشت پارهٔ زائده است میان اینہا فرقے نه و شخصی از ابن عباس پرسید که آیا مساس می توان کرد ذکر خود را بعد از وضو گفت اگر نجس مے دانی تو آنرا ببر و ببینداز و شمنی از دارقطنی نقل مے کند که جماعه از ائمه که احمد بن حنبل و علی بن مدینی و یحیی بن معین از ایشانند در مسجد خیف که در منی ست جمع شدند و در نقض وضو بمس ذکر اختلاف کردند و اخبار و آثار مختلفه روایت نمودند پس یحیی بن معین گفت که ابن عمر رض وضو کرد از مس ذکر و ابن مدینی آورده که ابن مسعود وضو نمے کرد از ان و می گفت که وے گوشت پاره است از تو پس قرار دادند که چون ابن مسعود و ابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود اولی ست باتباع و امام احمد حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح ست ولیکن در اسناد این اثر ابوقیس ست و احتجاج بحدیث وے نتوان کرد پس ابن مدینی اسنادی دیگر آورده از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد گفت عمار و ابن عمر برابر اند ہر که خواہد اخذ باین کند و ہر که خواہد اخذ کند بآن انتہی قال العبد الضعیف عفا الله عنه تواند که وضو بمس امرأة و ذکر واجب نبود و آنچه امر کردند یا فرمودند بجہت احتیاط و تکمیل بود که مظنهٔ شہوت و متوہم نجاست ست و الله اعلم

و در باب امر بغسل از غسل میت حدیثی صحیح نشده این بحث سابقاً در باب احوال میت گذشته است و حدیث ابی داود از عائشه رض که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اغتسال مے کرد از غسل میت نیز گذشته و حدیث دیگر از موطا که دلالت دارد بر عدم وجوب نیز گذشته و اقاویل علما نیز مذکور شده فتذکر و ظاہر آنست که مراد مصنف امر ایجابی ست یعنے حدیثے که دلالت کند بر وجوب غسل از غسل میت صحیح نشده و اگرچه در بعض احادیث امر بدان واقع شده چنانچه سیوطی از حدیث احمد از مغیره آورده که آنحضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من غسل میتا فلیغتسل یا آن حدیث صحیح نیست یا مراد امر استحباب ست بدلیل احادیث دیگر که نفی وجوب آن کند چنانچه

سیوطی از حاکم در مستدرک از ابن عباس آورده لیس علیکم فی غسل میتکم غسل و در باب نهی از دخول حمام چیزے
صحیح نشده این مسئله نیز در عادات آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در فصل فطرت و توابع آن گذشته است
و معلوم شده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود بحمام در آمده و حمام را ندیده و در بعض احادیث
بعد از صحت آن اگر نهی از در آمدن حمام ورود یافته از در آمدن بکشف عورت است نه مطلقاً بلکه در مقامے حسنه
حدیثے در مدح آن نقل کرده که نعم البیت الحمام یذهب الوسخ ویذکر الآخرة و سند آن ضعیف است چنانکه گذشت

و در باب بسم الله الرحمن الرحیم آیة من اول کل سورة حدیثے صحیح نشده علما را در بسمله اختلاف است قول امام
ابوحنیفه آنست که وے آیتے است از قرآن منزل از برائے فصل و فرق میان سور و از هیچ سوره جزو نیست نه از
فاتحه و نه از غیر آن و بعض بر آنند که وے جزو است از فاتحه و از هر سوره و بعض مے گویند که جزو است از فاتحه نه از
هر سوره و دلائل این اقوال در محل خود مذکور و مسطور است و در باب جهر در صلوة به بسم الله الرحمن الرحیم حدیثے
صحیح نشده این مبحث سابقاً در باب نماز مذکور شده است و معلوم شده که اگرچه روایات در باب جهر و عدم جهر است

و مصنف خود مے گوید در باب جهر وے حدیثے صحیح نیامده و در باب الامام ضامن والمؤذن مؤتمن که بچندین اسناد
مروی است چیزے از آن ثابت نشده و این حدیث را در مشکوة از ابی هریره از حدیث احمد و ابی داؤد و ترمذی
و شافعی آورده و تتمه حدیث اینست اللهم ارشد الائمة واغفر للمؤذنین و در روایتے از شافعی باین لفظ آمده الائمة
ضمناء والمؤذنون امناء و سیوطی در جمع الجوامع از ابی داؤد و ترمذی و ابن حبان فی صحیحه و بیهقی در سنن و بعد از آن
از احمد و ابو یعلی فی مسنده و ضیاء مقدسی فی المختارة از ابی هریره آورده و از احمد از ابو امامه و از احمد و ابی یعلی و سعید بن
منصور فی سننه از ابن عمر و ابی امامه و از احمد و طبرانی و ابن حبان و بیهقی از عائشه رض نیز آورده و جزو اخیر وی باین عبارت که
المؤذنون امناء المسلمین علی فطرهم وسحورهم وطبرانی از حدیث ابی محذوره نیز روایت کرده و بیهقی نیز از وی بلفظ امناء المسلمین علی
صلوتهم وسحورهم آورده و جزو اول آن را سیوطی از بخاری از ابی هریره باین لفظ آورده که ائمه میگذارند برائے شما نماز را اگر
صواب کردند فائده آن مر شما راست و اگر خطا کردند فائده آن مر شما راست و ضرر آن بر ایشان و از ابی داؤد و ابن ماجه و
حاکم از سهل بن سعد الامام ضامن ان احسن فله ولهم وان اساء فعلیه ولا علیهم و همین مضمون را از احمد و ابی داؤد و
ابن ماجه و حاکم از عقبه بن عامر نیز آورده و ترمذے گفته که درین باب حدیث از ابی هریره و از عائشه رض و سهل بن سعد
و عقبه بن عامر رض نیز آمده و گفته که حدیث ابے هریره را ابو معویه از اعمش از ابی صالح از ابی هریره روایت کرده و
سفیان ثوری و حفص بن غیاث و غیر واحد از اعمش از ابی صالح از ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم
نیز روایت کرده و اسباط بن محمد از اعمش از ابی صالح از ابی هریره نیز آورده و از نافع بن سلیمان از محمد بن ابی صالح از
پدرش از عائشه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم نیز روایت آمده و میگوید که شنیدم ابازرعه را که می گفت حدیث
ابی صالح از ابی هریره اصح است از حدیث ابی صالح از عائشه رض و شنیدم محمد را که می گفت حدیث ابی صالح از عائشه رض اصح تر است
و علی بن المدینی ذکر کرده که ثابت نشده حدیث ابی صالح از ابی هریره و نه حدیث ابی صالح از عائشه رض انتهی کلام الترمذی
و باین ظاهر شد که صحت این حدیث مختلف فیه است میان ائمه و اکثر طرق وی صحیح پس حکم بعدم ثبوت آن مطلقاً چنانچه
مصنف کرد صحیح نباشد و معنی این حدیث آنست که امام ضامن و متکفل امور صلوة قوم است و بر میدارد قرأت را از جانب

ایشان و محافظت می کند برای ایشان ارکان نماز و سنن آن و اعداد رکعات را متولی ست سفارت و میانجی شدن را میان ایشان و میان پروردگار در دعا و بطور امام ابو حنیفه که گوید فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم ست معنی ضمانیت اتم و اظهر ست و موذن امین مسلمانانست در اوقات که اعتماد میکنند در نماز و روزه و باقی وظائف موقته بر اخبار و اعلام وی و این حدیث را در فصل اذان آورده اند و بعض شراح ازین حدیث تفضیل وی بر امامت استنباط کنند و آن محل نظر است و در باب لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد چیزی صحیح نشده و در مقاصد حسنه می گوید که این حدیث دار قطنی و حاکم و طبرانی در املای خود آورده و از طریقه دیلمی از ابی هریره نیز آمده و دار قطنی و حاکم از جابر و از علی مرفوعا نیز آورده و ابن حبان در ضعفا از عائشہ رض آورده و اسانید این حدیث ضعیف ست اگرچه مشهور ست میان مردم و ابن حزم گفته که این حدیث ضعیف ست و صحیح ست از قول علی رض و این حدیث از شافعی از طرق ابن حبان تیمی عن ابیه عن علی آمده و ابن ابی شیبه نیز موقوف بر علی رض آورده باین لفظ که لا تقبل صلوة لجار المسجد الا فی المسجد اذا کان فارغا صحیحا پرسیدند که جار مسجد کیست فرمود کسیکه بشنود اذان را و همچنین اخراج کرده او را سعید بن منصور در سنن انتهی و سیوطی این اثر را از علی رض از عبد الرزاق و بیهقی نیز آورده و احادیث در وعید و ترهیب از عدم اتیان مسجد بعد از سماع اذان بسیار آورده و آمده است که نماز وی درست نیست و نوشته می شود وی از منافقان آورده السیوطی فی جمیع الجوامع و در باب صلوا خلف کل بر و فاجر حدیثی صحیح نشده سخاوی در مقاصد حسنه آورده و گفته که روایت کرد این حدیث را ابو داود و دار قطنی و لفظ مر او راست و روایت کرده بیهقی بزیادت و جاهدوا مع کل امیر و همه از حدیث مکحول ست از ابی هریره و اسناد وی منقطع ست و گفته که این حدیث را طریقی دیگر ست در ضعفا مر این میان را و روایت کرده آنرا دار قطنی از حدیث حارث عن علی رض و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود رض و از ابی الدرداء نیز آورده و همه این طرق واهی ست چنانچه تصریح کرده اند بدان غیر واحد از علما و بعضی ازان طرق در کتاب علل ابن جوزی مذکور ست و صحیح ترین آنچه واقع شده است در وی حدیث مکحول ست از ابی هریره با وجود ارسال انتهی و علمای اهل سنت و جماعت بران اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از علامات سنت و جماعت داشته اند بر خلاف آن فرقه که عصمت در امام شرط کنند و باجماع ایشان قطعی شده و بیقین پیوسته و بالجمله وی از حیثیت حدیث ظنی ست و از حیثیت اجماع قطعی والله اعلم و در باب لا صلوة لمن علیه صلوة چیزی ثابت نشده ظاهر آنست که مراد باین کلام نفی صحت حدیث در باب وجوب ترتیب میان صلوة فائته و وقتیه و عدم صحت وقتیه با وجود تذکر فائته است پس اگر مقصود عدم صحت حدیث ست باین لفظ که لا صلوة لمن علیه صلوة مسلم ولیکن در باب وجوب ترتیب مذکور که مذهب امام ابو حنیفه و مالک و احمد ست احادیث صحیحه وارد ست یکی این حدیث که بروایت انس رض در صحیحین آمده که من نسی صلوة فلیصلها اذا ذکرها لا کفارة لها الا ذلک فرمود هر که فراموش کند نمازی را باید که بگذارد در وقتیکه یاد آرد آنرا کفاره نیست مر فراموش کردن نماز را مگر همین گذاردن وی در آن وقت امر کرد بگذاردن نماز فائته در وقت یاد آوردن لاجرم چون پیش از گذاردن نماز وقتیه یاد آید واجب گردد گذاردن وی در آن وقت و در روایت مسلم و غیر وی از ابی هریره نیز این چنین آمده و در آخر وی قال الله تعالی + اقم الصلوة لذکری + و مراد از ذکر الله صلوة داشته و در لفظی آمده است که فوقتها اذا ذکرها و در روایت ابن ابی شیبه آمده که من نام

عن صلوة او نسی صلوة فلیصلها اذا ذکرها و اذا استیقظ و در ترتیب فوائت بیان یکدیگر نیز بروایت احمد و ترمذی
و نسائی آمده که گفت باز داشته شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از چهار نماز روز خندق تا آنکه گذشت از شب
آنقدر که خدا خواست پس امر کرد بلال را تا اذان گفت پستر اقامت گفت و گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ظهر را پستر اقامت گفت و گذارد عصر را پستر اقامت گفت و گذارد مغرب را پستر اقامت گفت و گذارد عشا را و فعل
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مبین کیفیت اداے صلوة است و امر نیز کرد بگذاردن باین کیفیت و فرمود
صلوا کما رأیتمونی اصلی بگذارید چنانچه دیدید مرا که می گذارم پس گذاردن بکیفیت ترتیب واجب
باشد و نیز در صحیحین و ترمذی و نسائی آمده از حدیث جابر که آمد عمر بن الخطاب روز خندق بعد از غروب آفتاب
و بنیاد دشنام کرد کفار قریش را و گفت یا رسول الله نتوانستم گذارد نماز عصر را تا نزدیک رسید آفتاب بغروب
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من نیز نگذارده ام آنرا پس فرمود فرود آمدیم ما بطحان را پس وضو
کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و وضو کردیم ما پس بگذاردیم عصر را بعد از غروب و گذاردیم مغرب را
بعد از وے و اگر ترتیب مستحب مے بود نه واجب چنانکه امام شافعی می گوید تاخیر نمی کرد آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم از جهت وے مغرب را که تاخیر وے مکروه است کذا قال الشمنی و نیز در احادیث
بطرق متعدده از دارقطنی و طبرانی و خطیب و غیرهم از ابن عمر آمده که هر که فراموش کرد نمازے را پس یاد آرد در
حال آنکه وے با امام است باید که بگذارد نمازے را که شروع کرده است با امام و چون فارغ شود از آن نماز
بگذارد نمازے را که فراموش کرده بود پستر اعاده کند نمازی را که با امام گذارده بود و چون امر کرد باعادت معلوم شد
که ترتیب واجب است و در بعض روایات آمده چون فراموش کرد نماز را پس یاد آورد آنرا در نماز مکتوبه باید که بدایت
کند بنمازے که در وے است و چون فارغ شود از آن نماز بگذارد آن نماز را که فراموش کرده بود رواه الدارقطنی
و برین روایت شروع در نماز وقتیه بنسیان فائته و تذکر او در اثناے نماز مسقط ترتیب مے شود چنانکه روایتے
است در مذهب امام احمد و در باب اتم الاتمام و اتم الصیام فی السفر هیچ حدیثے صحیح نشده و مراد باتمام اتمام
صلوة و ترک قصر اوست در سفر و مراد بصیام ترک افطار است یعنی هیچ حدیثے ثابت نشده در آنکه آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرد از اتمام صلوة و از وجوب صوم در سفر چنانکه سابقاً در باب سفر گذشت و در
باب قنوت فجر و قنوت وتر هیچ حدیثے صحیح نشده بل فعل قنوت وتر از بعض صحابه ثابت شده سابقاً در
فصول نماز گفته است که در نماز صبح گاه قنوت می خواند و گاه ترک می کرد و چون التزام کرده است که آنچه بیان کند
از فعل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همان باشد که در صحاح اخبار ثابت شده لاجرم آنچه آنجا گفته صحیح باشد و
ما نیز اخبار صحیحه در آنجا نقل کردیم و اینجا می گوید که در قنوت فجر هیچ حدیث صحیح نشده یا رب مگر مراد نفی دوام و استمرار
بود نه مطلق فعل یا مراد دعاے معین بود در قنوت و بهر تقدیر مذهب امام ابو حنیفه هم اینست که در نماز فجر قنوت
نیست و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چندگاه بر جماعه از کفار دعا درین نماز کرده بود باز ترک داد و هرگز نکرد
و قنوت در فجر بدعت است کما ذکرنا تمه اما در قنوت وتر در آنجا نیز موافق آنچه اینجا می گوید گفته و قد سبق مفصلاً
فتذکر و در باب نهی از نماز جنازه در مسجد حدیثے صحیح نشده این نیز سابقاً در فصل عادت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم

در احوال میت گذشته است فلینظر ثمه و در باب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزے صحیح نشده و آنچه صحیح ست مجموع
در غیر نماز جنازه است در تکبیر احرام وگاه رکوع وگاه اعتدال وگاه قیام از تشهد اول و اخبار و آثار درین معنی زیاده
بر سه چهار حدیث ست سابقاً در بیان نماز جنازه گفته که دستها در هر تکبیر برداشتی و اینجا می فرماید که در باب رفع یدین
در تکبیرات نماز جنازه چیزے صحیح نشده و اما بحث رفع یدین درگاه رکوع وگاه اعتدال وگاه قیام از تشهد اول نیز
سابقاً گفته و مبالغه در صحت و ثبوت آن و رد و ابطال مخالف وی کرده است اینجا نیز آنچه گفتنی ست گفته شده است
فلینظر و در باب الصلوة لا یقطعها شیء چیزے ثابت نشده و این چیز و حدیثی ست که در باب درا و دفع کسیکه از سجده
گاه مصلی بگذرد وارد یافتیم و تمام حدیث اینست که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لا یقطع الصلوة
شیء وادرؤا ما استطعتم فانما هو شیطان قطع نمی کند نماز را و باطل نمی گرداند آنرا چیزے و دفع کنید و برانید چندانکه
توانید یعنی آنرا که بگذرد از پیش شما در نماز زیرا که وی شیطانی ست این حدیث را ابوداود از ابی سعید خدرے
روایت کرده و طیبی این را دو معنی گفته یکے مراد بشیء دفع باشد یعنی قطع نمی کند نماز را دفع کردن شما آن گذرنده
را و فعلی که در دفع کردن لازم آید پس دفع کنید بقدر استطاعت خود چندانکه توانید و باک ندارید از ان دیگر آنکه
مراد بشیء مرور بود یعنی گذشتن کسے از پیش شما در نماز ضرری بنماز شما ندارد ولیکن با وجود آن آنقدر که توانید
دفع کنید تا قطع خشوع نکند و نیز برای نگاه داشت وے از اثم و معصیت و این حدیث متضمن دو حکم ست یکے
درا و دفع ما بین یدے المصلی و درین معنی در احادیث صحیحه از بخارے و مسلم و غیر ایشان در و دیافته با مبالغه
و زجر بلیغ که در ان مذکورست در صحیحین از ابی جهیم آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اگر بداند
گذرنده از پیش مصلی که چه لازم مے آید بر وی هر آئینه باشد استادن او بهتر از گذشتن تا چهل تراو وے گوید
معلوم نشد که چه مراد داشته چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال چنانکه از ابی سعید بروایت صحیحین آمده که گفت
گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بگذارد یکے از شما نماز بستره پس خواهد یکے که بگذرد از پیش وے
باید که دفع کند او را و اگر ابا آرد وے یعنی مندفع نگردد و خواهد که البته بگذرد باید که مقاتله کند او را و در بعض
روایات باید که قتل کند او را که وی شیطان ست و مراد بمقاتله دفع اوست بقهر و عنف نه حقیقت قتل و در
روایت بخارے آمده که ابوسعید نماز مے کرد و جوانے از بنی ابی معیط خواست که از پیش او بگذرد ابوسعید
او را دفع کرد و دستی بر سینه وی زد آن جوان ابا آورد از آنکه نگذرد این بار سخت تر از بار اول زد پس وے
شکایت ابی سعید نزد مروان رفت در دنبال وے ابوسعید نیز بر مروان در آمد مروان گفت یا ابا سعید چرا این چنین
کردے با ابن عم خود پس ابوسعید این حدیث را بر خواند و مسلم همین حدیث را آورده نه قصه را و در روایتے آمده
که آن گذرنده پسر مروان بود که گریه کنان پیش پدر رفت پدرش با ابی سعید گفت که چرا برادر زاده خود را زدے
پس ابوسعید گفت من او را نزده ام شیطان را زده ام و این حدیث بر خواند حکم دیگر آنکه قطع نمی کند نماز را
چیزے یعنی گذشتن چیزے از پیش مصلی و همین است مذهب جمهور علما و در روایت خمسه غیر ترمذی آمده
که قطع نمے کند نماز را هیچ چیزے ولیکن تا توانید دفع کنید آنرا که مرور کند زیرا که وے شیطان ست و برخلاف
این نیز حدیث از ابی هریره در صحیح مسلم آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قطع می کند

نماز را گذشتن امرأة و حمار و کلب و در بعض روایات کلب اسود و جمهور علما این را تاویل کرده اند که مراد قطع خشوع و تدبر است که روح نماز است و خلاصه آنست یا مراد باین احادیث که دلالت دارند بر قطع صلوة تاکید و مبالغه است در حث بر نصب ستره و لیکن این معنی تخصیص این امور ثلثه را باگونه دارد دیگر آنکه گویند منع و اشتغال اینها از خشوع بیشتر و سخت تر است اما امرأة خود ظاهر است و اما حمار از جهت کثرت ملازمت وی شیاطین را چنانکه دلالت می کند بران امر بتعوذ نزد شنیدن نهیق وی که ناشی است از دیدن وی شیطان را و اما کلب از جهت غلظ نجاست وی کذا قالوا و نیز آمده است که عائشه رض انکار آورد بر ابی هریره در روایت کردن وی این حدیث را و بر قومی که افتراء بران کردند و گفت که جمع کردید و تشبیه دادید شما مارا ای قوم بحمار و کلب و حال آنکه بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که نماز میکرد در شب و من بر عرض افتاده بودم میان وی و میان قبله مثل پیش افتادن جنازه رواه البخاری ومسلم و این انکار ام المومنین رض در حقیقت راجع است بحمل این حدیث بر ظاهرش یعنی مراد باین آن نیست که شما فهمیده اید که هر یک قاطع صلوة است حقیقة و مبطل اوست بلکه وی تاویلی دیگر و معنی دیگر دارد چنانکه مذکور شد اکنون آمدیم که شیخ ما میگوید که منع ثبوت علیه الصلوة لا یقطعها شئ که روایت ابی داود است می کند تا که ترجیح حدیث قطع صلوة میکند هم در اشیای ثلثه مذکوره که روایت مسلم است اما معلوم شد که او را جمهور علما تاویل کرده اند و حدیث متفق علیه منافی آنست و هیچ کس از علما بدان نرفته مگر بعض و امام احمد رحمه الله گفته که من در کلب اسود شک ندارم که قطع میکند نماز را اما در نفس من از امرأة و حمار ترددی هست و اسحق ابن راهویه نیز گفته که قطع نمیکند مگر کلب اسود کذا قال الترمذی و حال آنکه در جانب عدم قطع حدیث ابن عباس که در صحیحین است نیز آمده که گفت پیش آمدم بر ماده خری سوار و من دران ایام ببلوغ نزدیک رسیده بودم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز می گذارد در میانه بجانب دیواری یعنی بی ستره میگذارد پس گذشتم من از بعض صف و گذاشتم خر را که میچرید یعنی پیش صف و من در صف در آمدم هیچ کس بر من انکار نکرد و ما نا که تمسک امام احمد و اسحق بتخصیص بکلب از انجاست که از حدیث عائشه رض و ابن عباس عدم قطع امرأة و حمار معلوم گشت و ظاهر آنست مصنف در اطلاق حدیث عدم قطع سخن دارد در قدیر و ترمذی در تخصیص کلب باسود گفته است که از ابی ذر که راوی این حدیث است پرسیدند که چراست که کلب سرخ و سفید قطع نمی کند گفت که من نیز از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم این سوال کرده بودم فرمود کلب اسود شیطان است تنبیه فقها گفته اند اگر مصلی ضرورتی دارد و گذرنده بی ضرورت از پیش وی بگذرد حکم آنست که مذکور شد و اگر مصلی را ضرورتی نیست و بی ضرورتی بر سر راه مردم آمده نماز میگذارد اثم بر وست نه بر گذرنده و اگر هر دو بی ضرورت کرده اثم بر هر دو است و اگر هر دو را ضرورتست از هر دو ساقط والله اعلم و در باب صلوة تسبیح حدیثی صحیح نشده این حدیث را در جامع الاصول از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در روایتی نهایت از او و نسائی بیکبار آورده و در مشکوة از ابن ماجه و بیهقی نیز گفته و در حصن حصین برمز ابی داود و ابن ماجه و صحیح مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و ترمذی در جامع خود گفته که درین باب حدیث از ابن عباس و عبد الله ابن عمر رض و انس آمده و حدیث انس حسن غریب است و گفته که روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در صلوة تسبیح احادیث متعدده و صحیح نیست بسیاری از ان و بتحقیق دیده است کرده آنرا ابن المبارک و غیر وی از اهل علم و ذکر کرده اند فضل آنرا انتهی و کلام شیخ درین باب آنست که در شرح الشریعة

فصل در صلوة تسبیح

گفته که دارقطنی گفته این حدیث از ابن عباس و ابی رافع مولای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بطرق متعدده
که در وی ضعفا و مجاهیل اند آمده و تعقب کرده شده است برین سخن که حدیث ابن عباس را ابوداود و ابن ماجه و
حاکم و حدیث ابی رافع را ترمذی و ابن ماجه آورده اند و گفته که رد کرده شده است بر ابن جوزی در ایراد وے این حدیث
را در موضوعات و آورده است حافظ ابن حجر حدیث ابن عباس را در کتاب الخصائل المکفرة للذنوب المتقدمة والمتاخرة
و گفته که رجال اسناد وی لا باس بهم و بد کرده و خطا نموده ابن جوزی که این حدیث را در موضوعات آورده و قول او
که موسی بن عبد العزیز مجهول است صواب نیست زیرا که ابن معین و نسائی او را توثیق نموده اند پس ضرر نکند جهالت حال
وی بر کسے که بعد از ایشان آمده و در امالی اذکار گفته که حدیث ابن عباس را بخاری در جزء القراءة خلف الامام و ابوداود
و ابن ماجه و ابن خزیمه در صحیح خود و حاکم در مستدرک با تصحیح و بیهقی و غیرهم روایت کرده اند و ابن شاهین در ترغیب
گفته که شنیدم ابابکر ابن ابی داود را که گفت شنیدم پدر خود را که می گفت صحیح ترین حدیث در صلوة تسبیح اینست و
گفت که موسی ابن عبد العزیز را توثیق کرده ابن معین و نسائی و ابن حبان و [illegible] کرده اند از وی خلقی و اخراج
کرده از وی بخاری در ثقات این حدیث را بعینه و اخراج کرده از وی در ادب مفرد حدیثی را در سماع رعد و بعض
این امور مرتفع می گردد جهالت و از آن کسانی که تصحیح کرده اند این حدیث را یا تحسین نموده این منده است و تالیف
کرده در تصحیح وے کتابی و آجری و خطیب و ابوسعید ابن سمعانی و ابوموسیٰ مدنی و ابوالحسن بن مفضل و منذری
و ابن صلاح و نووی در تهذیب الاسماء و سبکی و غیرهم و دیلمی در مسند الفردوس گفته که صلوة تسبیح اشهر صلوات ست
و اصح آنها از روی اسناد و گفته که صحیح ترین چیزی در فضائل سور حدیث قل هو الله احد ست و در فضل صلوات حدیث
صلوة تسبیح ست و بیهقی و غیر وے از ابی حامد ابن الشرقی آورده که گفت نوشت مسلم با ما حدیث صلوة تسبیح را
از عبد الرحمن بن بشیر بعد از آن شنیدم مسلم را که می گفت روایت کرده نشده است در وی اسناد وے احسن
ازین و ترمذی گفته که ثابت داشته است ابن المبارک و غیر وے از اهل علم صلوة تسبیح را و ذکر کرده اند فضل در وے
و حاکم گفته است که از آنچه استدلال توان کرد بوی بر صحت این صلوة عمل کردن ائمه است مثل ابن المبارک
و بیهقی بدان و تداول صالحین مر آنرا از یکدیگر و درین تقویت ست مر حدیث مرفوع را و سیوطی این را از بیهقی
نقل کرده و حافظ ابن حجر گفته است مقدم ترین کسی که روایت کرده شده است عمل این نماز از وی ابوالجوزا اوس
بن عبد الله بصری ست که از ثقات تابعین ست و ثابت شده از جماعتیکه بعد از وی بود و اثبات کرده آنرا آئمه
طریقین از شافعیه و روایت کرده این را از وی بیهقی بسند حسن و عبد العزیز ابن ابی داود که مقدم تر از ابن المبارک
است گفته من اراد الجنة فعلیه بصلوة التسبیح و ابوعثمان حیری زاهد گفته که ندیدم برای رفع شدائد و هموم مثل صلوة
تسبیح و مر حدیث ابن عباس را طرق ست که مجموع آن شش طریق ست و بموافقت یکدیگر قوت یافته و تائید پذیرفته
است و ائمه این شان و اکابر این فن آنرا روایت نموده اند و ابن جوزیرا دران وهم شده است که صدقه که دران مذکور
است ابن یزید خراسانی ست و این چنین نیست بلکه وی ابن عبد الله دمشقی ست معروف بسمین بعض او را از جهت
حفظ تضعیف کرده اند و جماعه او را توثیق نموده بخلاف خراسانی که وی متروک ست این کلام تنزیه الشریعة است
که نقل کرده شد و ما در آخر کلام در بیان تعدد طرق و روایات اختصار کرده ایم و این قدر بس ست و سیوطی

در مرقاة الصعود الی سنن ابو داؤد و نیز نقل کلام وی آورده در غایت استیفا و استقصا و نیز در تنزیه الشریعة گفته است که ابن حجر تناقض زده است و در تخریج رافعی گفته است که حق آنست که همه طرق وی ضعیف است و حدیث ابن عباس قریب بشرط حسن ست لیکن شاذ ست از جهت شدت فردیت در وے و همچنین کلام نووی نیز درین باب مختلف آمده در تهذیب الاسماء آنرا تحسین کرده چنانکه گذشت و در اذکار استحباب آنرا موکد ساخته و در شرح مهذب تضعیف نموده والله اعلم انتهی و بالجمله در شان این صلوٰة اختلاف گونه است و بنظر تتبع و تصفح کلام ائمه صحت و حسن وی غالب و جزم شیخ مصنف بعدم صحت احادیث و طرق وارده در وی محل نظر است لا اقل اشارتی باختلاف بایست کرد مصنف درینباب بر طریقه ابن جوزی میرود و در حکم بیک جانب بسی بے صرفه و بی تحاشی ست و تانی و توقف در محل تردد و خلاف شرط انصاف ست و درباب صلوٰة رغائب و صلوٰة نیمه شعبان و صلوٰة نیمه رجب و صلوٰة ایمان و صلوٰة لیلة المعراج و صلوٰة لیلة القدر و صلوٰة کل لیلة من رجب و شعبان و رمضان درین ابواب چیزی ثابت نشده این صلوٰة و امثال آن در اوراد بعض مشائخ طریقت نوشته شده و بعمل ایشان مقرون گشته است و نزد مشائخ حدیث بصحت نرسیده و بعض از ایشان در انکار آنها مبالغه عظیم نمایند و سیدی احمد ابن زروق که از مشاهیر مشائخ دیار مغرب ست در وصایای خود گفته ولا تقل بصلوٰة الایام والاسابیع و قول فصل درینباب آنست که در رساله توصیل المرید الی المراد ببیان احکام الاحزاب والاوراد گفته ایم و احادیث درین ابواب نیز آمده بعض موسوم بوضع و بعض بضعف و در جامع الاصول ذکر صلوٰة رغائب کرده و کیفیت آن بیان نموده با وجود آنکه وضع کتاب برای جمع احادیث صحاح سته کرده و حدیثے درین باب از انس آورده و گفته که این حدیث در کتاب رزین ست و در هیچ یکے از کتب سته آنرا نیافتیم والحدیث مطعون فیه انتهی و درباب زکوٰة حلی چیزے ثابت نشده بدانکه در وجوب زکوٰة حلے از ذهب و فضه که زنان را بود ائمه را اختلاف ست امام ابو حنیفه گوید که در وے زکوٰة هست و امام مالک گوید در حلی که مباح ست استعمال وی زکوٰة نبود و این اظهر قولین ست از امام شافعی و مختار در مذهب امام احمد نیز همین ست و در انچه نپوشند و یا برای کرا و تجارت یا حرام بود یا برائے انفاق عند الحاجة معد ساخته نزد ایشان هم هست و امام محمد در موطا گفته که حلے که از جواهر و لآلی بود نیست در وے زکوٰة در هر حال دلیل این ائمه آنست که وی مستعمل ست در مباح پس مشابه آمد بثیاب بدله و عبید خدمت و دور سکنی و دلیل امام ابو حنیفه و تابعان وی عموم قول حق سبحانه و تعالی ست والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله الآیة و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فی الورق ربع العشر یعنی در نقره واجب ست چهل یک و این عام ست خواه سکه زده باشد یا غیر سکه زده آئینه باشد یا حلی یا غیر آن و نیز سبب زکوٰة مال نامی ست و دلیل نما موجود ست در ذهب و فضه از روی خلقت و معتبر درین باب دلیل ست بخلاف ثیاب و امثال آن و احادیث و آثار در هر دو جانب مختلف آمده اما در جانب وجوب که مذهب حنفیه ست ابو داؤد و ترمذے و نسائی از حدیث ابن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده آورده که زنے نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و با او دخترے بود مر او را و در دست دختر وے دو دستانه بود از طلا فرمود آیا می دهی زکوٰة این را گفت لا یا رسول الله نمی دهم فرمود خوش می آید ترا که بپوشاند پروردگار تعالے روز قیامت دو دستوانه از آتش پس برکشید آن زن دستوانها را و بینداخت بجانب حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گفت هما لله و لرسوله این لفظ ابی داود ست

ونسائی گفته که زنی آمد از اهل یمن ذکر کرد بابی فی حدیث را ودر روایت ترمذی آمده که دو زن آمدند نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ودر دست آنها دو سوار بود الحدیث وشمنی گفته که ابن قطان گفته است که اسناد این حدیث صحیح ست ونیز روایت کرد ابو داؤد وحاکم بر شرط شیخین از عائشه رض که گفت در آمد بر من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس دید در دست من انگشتریهای بزرگ از نقره فرمود چیست اینها یا عائشه رض گفتم ساخته ام اینها را تا بیارایم خود را برای تو فرمود آیا ادا می کنی زکوة این را گفتم نه فرمود بس ست اینها ترا برای آتش دوزخ وزرکشی در شرح خرقی گفته که در اسناد این دو حدیث سخن ست ودر روایت موطا آمده که ام سلمه گفت که می پوشیدم من علی ذهب گفتم یا رسول الله اینها داخل کنز ست فرمود هرچه زکوة او ادا کنند کنز نبود اما در جانب عدم وجوب احمد گفته است که پنج کس از صحابه رض اند که مذهب ایشان عدم وجوب زکوة است ابن عمر وعائشه رض وانس وجابر واسما بنت ابی بکر رض واز جابر مرفوعاً نیز آمده وآن ضعیف ست انتهی وبیهقی گفته که آنچه روایت کرده شده است از جابر مرفوعاً که لیس فی الحلی زکوة باطل ست واصلے ندارد وآنچه مرویست قول اوست ومرویست که ابن عمر می پوشانید بنات وجواری خود را حلی ذهب و بیرون نمی آورد زکوة آن را ونیز آمده که عائشه رض می پرورد بنات برادر خود را که یتیم بودند در کنار خود ومی پوشانید ایشان را حلے وبیرون نمی آورد از آن زکوة واین احادیث در جامع الاصول مذکورند واسما بنت ابی بکر می پوشانید بنات خود را ذهب مانند پنجاه هزار وزکوة نمی داد وترمذی گفته که اختلاف کرده اند اهل علم درین باب بعض صحابه و تابعین گفته فی الحلی زکوة وسفیان ثوری وعبد الله ابن المبارک باین قائل اند وبعض صحابه که ابن عمر رض وعائشه رض وجابر ابن عبد الله وانس بن مالک از ایشانند گویند لیس فی الحلی زکوة وبعض فقهای تابعین نیز برین اند ومالک ابن انس وشافعی واحمد واسحاق قائل اند باین وصحیح نشده از حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم درین باب چیزے انتهی وبعض گفته اند که مراد بزکوة حلی بعاریت دادن آنهاست روایت کرده شده است این تاویل از سعید ابن المسیب وحسن بصری وغیر ایشان وورود وعید بر ترک مندوب آمده است چنانکه در قول وی سبحانه تعالی ویمنعون الماعون + کذا قال الزرکشی ودر مقاصد حسنه می گوید که این را بعضے از فقها بعنوان حدیث نقل کنند وآن نزد بیهقی از حدیث کامل بن العلا از حبیب بن ثابت از قول ابن عمر ثابت ست واز طریق قتاده وشعبی از سعید ابن المسیب نیز آمده که در زکوة حلی گفت ملبس ویعار وبدانچه مذکور شد ظاهر گشت که مراد شیخ مصنف عدم صحت حدیث ست درباب زکوة حلے نفیا واثباتا بلکه نفی آن احری ست بآن ودر اثبات خود احادیث آمده که بعض ائمه حکم کرده اند بصحت آن چنانکه مذهب امام ابو حنیفه است والله اعلم ودرباب زکوة عسل باکثرت مرویات چیزے ثابت نشده ودرباب زکوة خضراوات چیزے ثابت نشده ذکر این هر دو باب سابقاً درباب زکوة وصدقات گذشته است ودرباب سوال اطلبوا من الرحما ومن حسان الوجوه وآنچه درین معنی ست مجموع باطل ست در مقاصد حسنه می گوید که طبرانی بلفظ التمسوا الخیر عن حسان الوجوه از حدیث یزید بن خصیفه عن ابیه عن جده مرفوعاً آورده وهمچنین آمده نزد ابی یعلے واین مشهور ست ومراو را طرق ست از انس وجابر وعائشه رض وابن عباس وابن عمر وابی بکره وابی هریره رض ولفظ اکثر ایشان اینست که اطلبوا الخیر عن حسان الوجوه ودر لفظے اذا طلبتم الحاجات فاطلبوها الی حسان الوجوه ودر لفظے اطلبوا الحوائج والخیر ودر لفظے اطلبوا الخیر واین هر دو لفظ نزد عسکری ست ونزد بعض این زیادت آمده

فان قضے حاجتک قضاها بوجه طلق وان ردک ردک بوجه طلق وبحسن الوجه ذمیمة عند طلب الحاجة در باب ذمیم الوجه حسنة عند طلب الحاجة یعنی طلب کنید خیر وحاجت خود را از مردی کشاده روی خوش خلق که اگر حاجت ترا قضا کند بروی کشاده کند واگر رد کند بروی کشاده کند ولسا نیکو روی زشت روست نزد طلب حاجت ولسا زشت رو که نیکو روست نزد آن وگفته که تمامه طرق آن ضعیف ست وبعض سخت تر ست در ضعف از بعض دیگر واحسن طرق چیزی ست که آورده است آنرا تمام وغیر وے از طرق سفیان ثوری باسنادوی از ابن عباس بلفظ التمسوا الخیر وانچه آورده است بخارے در تاریخ خود دبعض بدل ابن عباس ابی هریرهؓ آورده وآن ثابت تر ست وروایت کرده آنرا ابو یعلی موصلی در مسند خود وروایت کرده طبرانی از مجاهد از ابن عباس وگفته گمان مے برم که آنرا رفع کرده وگفته که رجال وے ثقه اند وبا این همه طرق درست نباشد حکم بر متن بوضع چنانکه شیخ ابن حجر بدان اشارت کرده و در بعض اشعار ابن رواحه یا حسان بن ثابت چنانکه عسکرے روایت کرده واقع شده که گفته + قد سمعنا نبینا قال قولا + هو لمن یطلب الحوائج راحة + اعتدوا واطلبوا الحوائج ممن + زین الله وجهه بصباحة + انتهے و در تنزیه الشریعة بعض طرق حدیث اطلبوا الخیر عن حسان الوجوه را ضعیف گفته وبعض را حسن وآنرا متابعات آورده واز سیوطی نقل کرده که گفته که این حدیث نزد من حسن صحیح ست وجمع کرده ام طرق آنرا در جزوے مفرد وبالجمله حکم مصنف ببطلان این حدیث که ظاهر در معنے وضع ست درست نباشد والله اعلم و در باب فضل معروف وتحذیر از تبرم بحوائج خلق چیزے ثابت نشده در مقاصد حسنه از بیهقی در شعب الایمان وابی یعلی وعسکری از حدیث ثور ابن یزید از خالد بن معدان از معاذ بن جبل مرفوعاً آورده که ما عظمت نعمة الله علی عبد الا عظمت مؤنة الناس علیه فمن لم یحتمل تلک المؤنة فقد عرض تلک النعمة للزوال ترجمه چون حق تعالی نعمت را بر بندهٔ از بندگان خود عظیم گرداند مؤنت ومواسات مردم را نیز بروے عظیم گرداند واگر برندارد آن بندهٔ مؤنت مردم وغم خواری ایشان را پس بتحقیق در آورد آن نعمت را در عرضه زوال وبیهقی نیز آنرا بهمین اسناد روایت کرده الا آنکه مالک ابن یخامر را میان خالد ومعاذ واسطه آورده وطبرانی وبیهقی از حدیث اوزاعی از ابن عمر نیز بلفظ دیگر مرفوعاً روایت کرده وبیهقی از حدیث اوزاعی از ابی هریره نیز آورده بلفظ ما من عبد انعم الله علیه نعمة اسبغها علیه الا جعل الیه شیئا من حوائج الناس فان تبرم بهم فقد عرض تلک النعمة للزوال وبعضے ازین طرق موکد بعض ست انتهی واین لفظ اخیر مناسب تر ست بلفظے که مصنف ترجمه آنرا ذکر کرده واز عبارت مقاصد ظاهر مے شود که این حدیث در حد ذات ضعیفے دارد ولیکن تعدد طرق جبر آن کرده والله اعلم و در باب فضائل عاشورا واستحباب صیام آن ثابت شده وسائر احادیث در فضل آن وفضل صلوة وانفاق وخضاب وادهان واکتحال وطبخ حبوب وغیر ذلک مجموع موضوع ومفتری ست قال ائمة الحدیث الاکتحال فیها بدعة ابتدعها قتلة الحسین سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعتی ست که کشندگان حسین ابتداع کرده اند احادیث که در فضل وعظمت روز عاشورا ووقوع وقائع عظیمه دران مثل قبول توبه آدم ورفع ادریس بر آسمان ونجات ابراهیم از آتش وبر آوردن نوح از سفینه وانزال توریت بر موسی وفدیه اسمعیل از ذبح وبر آوردن یوسف از زندان ودیگر وقائع انبیا صلوات الله وسلامه علیهم وامثال آن آمده همه نزد محدثان موضوع ومفتری ست واز انعال وخصائل که درو مے مشهور ست ازان جمله استحباب صوم صحیح ست حتی که در بعض احادیث صحیحه آمده

که سه چیز بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ترک نمی داد آنها را در سفر و حضر سنت فجر و روزه عاشورا و سه روزه
در هر ماه و در تکثیر طعام بر عیال احادیث ضعیفه وارد شده که بتعدد طرق جبران نقصان شده و حافظ زین الدین عراقی
در امالی خود از طریق بیهقی آورده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من وسع علی عیاله و اهله یوم عاشورا
وسع الله علیه سائر سنته و گفته که این حدیثی ست که در وی لینی هست ولیکن حسن ست بر رای ابن حبان و او را
طریقی دیگر ست که تصحیح نموده حافظ ابو الفضل محمد بن ناصر و در وی زیادات منکره است و ظاهر کلام بیهقی در آنست
که حدیث توسعه حسن ست بر رای غیر ابن حبان نیز زیرا که روایت کرده است او را از طرق متعدده از جماعه صحابه مرفوعا
و گفته که این اسانید اگرچه ضعیف ست لیکن چون ضم کرده شود بعض ببعض قوتی پیدا کند و انکار ابن تیمیه که در توسعه
چیزی وارد نشده وهم ست کذا فی الصواعق المحرقة و اما باقی اعمال که در بعض کتب آنرا خصال عشره گفته و بنظم در آورده
است محدثان آنرا اصلا قبول ندارند و موضوع و مفترے گویند چنانچه شیخ مصنف گفته و ابن قیم نیز بدان تصریح
نموده است و اکتحال سنت ست علی الاطلاق و تخصیص آن بروز عاشورا بدعت ست اما آنکه شیخ گفته که
سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعت ست که کشندگان امام حسین ابتداع کرده اند وجه آن چه باشد آیا مقصود آن
جماعه ظهور زینت و زیب و سرور بود یا سرمه کنند و نیک نیک در سر مبارک وی نگاه کنند و در بعض حکایات آمده است
که بعضے ازان اشقیا بخون شریف وی سرمه کشیدند نعوذ بالله من ذلک و در بعض طرق آمده که من اکتحل بالاثمد یوم
عاشورا لم ترمد عینه ابدا در مقاصد گفته که حاکم و بیهقی و دیلمی این را آورده اند و حاکم گفته که این حدیث منکر ست
قلت بل موضوع آورده ابن الجوزی فی الموضوعات و مجمل آنکه در صواعق گفته که طریقه اهل سنت آنست
که درین روز هم از مبتدعات فرقه رافضیه مثل ندبه و نوحه و عزا و امثال آن اجتناب کنند که آن نه از داب مومنان
است و الا روز وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اولی و احری می بود بدان و هم از بدع ناصبیه متعصبه
باهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین از عید گرفتن آن روز باظهار فرح و سرور و زینت و خضاب و اکتحال و لبس ثیاب
جدید و توسیع نفقات و امثال آن که اینها از قبیل مقابله فاسد بفاسد و بدعت ببدعت و شر بشر ست و وارد
نشده دران حدیث صحیح نه از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نه از هیچ یکی از اصحاب و مستحب نداشت آنرا
هیچ یکے از ائمه مسلمین نه از ائمه اربعه و نه غیر ایشان و وارد نشده درین باب در کتب معتمده چیزی نه صحیح و نه ضعیف هکذا
ذکر فی الصواعق المحرقة والله اعلم و در باب روزه رجب و فضل آن چیزی ثابت نشده بلکه کراهیت آن ثابت شده
سابقاً در باب صیام ذکر روزه این ماهها رفته است حاجت باعاده نیست و در باب الحجامة تفطر الصیام چیزی صحیح
نشده در غیاب نیز در کتاب صیام اشباع در کلام کرده شده است و در باب حجوا قبل ان لا تحجوا و حدیث من امکنه
الحج ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا چیزی ثابت نشده مضمون این حدیث تاکید و مبالغه است در وجوب
حج و مبادرت در ادای آن میفرماید حج کنید پیش ازانکه نتوانید کرد آنرا و هر کرا قدرت و استطاعت حج پیدا شد و حج نکرد
برابر ست خواه بر دین یهود میرد یا بر دین نصاری و حدیث حجوا قبل ان لا تحجوا سخاوی در مقاصد حسنه از عبد الرزاق
آورده و گفته که ابو نعیم و دیلمی از طریق وی از ابی هریره مرفوعا آورده اند و گفته که نزد دار قطنی در سنن نیز آمده و در وی کس
از رواة این طریق مجهول اند و زمخشری آنرا در کشاف آورده و نزد ابن ابی شیبه از ابن عمر مرفوعا آمده و ابن حبان د

حاکم و بزار و طبرانی نیز آورده انتهی و سیوطی از حدیث حاکم و بیهقی از علی و ابی هریرهؓ آورده و در بعض طرق این زیادت آمده که حج کنید پیش ازان که حج نتوانید کرد در ان وقت که نشینند اعراب بر اطراف وادیهای خود و نگذارند هیچ یکی را که در آید آنرا یعنی مکه را و در روایتی آمده که من می بینم حبشی خرد گوش کج دست دپای را که در دست وی کلند ست ویران میکند کعبه را سنگ سنگ و این خبرست از احوال آخر زمان و اما حدیث ثانی من ملک الخ الحدیث ترمذی آنرا از امیر المومنین علیؓ بلفظ من ملک زادا و راحلة یبلغه الی بیت الله ولم یحج فلا علیه ان یموت یهودیا او نصرانیا آورده و گفته هذا حدیث غریب لانعرفه الامن هذا الوجه وفی اسناده مقال و هلال ابن عبد الله مجهول و الحارث یضعف فی الحدیث و در باب کل قرض جر منفعة فهو ربوا چیزی ثابت نشده شیخ عبد الرحمن ابن ربیع که از متاخرین علما و محدثین دیار یمن ست در کتاب تمیز الطیب من الخبیث فیما یدور علی الالسنة من الاحادیث این حدیث را از حارث ابن ابی اسامه در مسندش از امیر المومنین علیؓ مرفوعاً آورده و در معنی این حدیث احادیث در مشکوة از حدیث ابن ماجه و بیهقی در شعب الایمان از انسؓ آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون قرض دهد یکی از شما و هدیه بفرستد یعنی مستقرض بسوی وی یا سوار کند بر دابه خود باید که سوار نشود دابه را و قبول نکند هدیه را مگر آنکه پیش از قرض میان ایشان اینچنین معامله میرفته باشد و هم از انس از حدیث بخاری در تاریخ آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون قرض دهد مردی مردے را باید که نگیرد از وی هدیه را و آثار صحابه درین باب نیز آمده و در باب لانکاح الا بولی و شاهدی عدل چیزی صحیح نشده حدیث لانکاح الا بولی را در جامع الاصول از ابی موسیٰ اشعری از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در مشکوة از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و زرکشی در شرح خرقی گفته که رواه الخمسة الا النسائی وصححه ابن المدینی وغیره و سیوطی از احمد و ترمذی و ابی داود و نسائی و ابن ماجه از ابی موسی و ابن ماجه از ابن عباس و از احمد و ابن ماجه از عائشهؓ آورده لانکاح الا بولی والسلطان ولی من لا ولی له و حدیث لانکاح الا بولی و شاهدین را از طبرانی از ابی موسی آورده و لانکاح الا بولی و شاهدی عدل را از بیهقی از عمران و از عائشهؓ آورده و ترمذی در جامع خود حدیث لانکاح الا بولی را از ابی موسی بطرق متعدده آورده و گفته که درین باب از عائشهؓ و ابی هریره و عمران بن حصین و انس بن مالک نیز حدیث آمده و گفته که در حدیث ابی موسی اختلاف رواة ست و آنرا بتفصیل بیان نموده و گفته که حدیث عائشهؓ نزد من حسن ست و ترمذی حدیث لانکاح الا ببینة را بابی جدا وضع کرده و از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زانیات آنانند که نکاح می کنند نفسهاے خود را بغیر بینه و گفته که رفع کرده این حدیث را عبد الاعلی در کتاب تفسیر و موقوف آورده در کتاب طلاق و رفع نکرده و هذا اصح و گفته که حدیث عبد الاعلی مرفوعاً غیر محفوظ ست و نمی دانم هیچ یکی را که رفع کرده او را مگر آنچه مرویست از عبد الاعلی از سعید از قتاده و صحیح آنست که روایت کرده شده است از قول ابن عباس لانکاح الا ببینة و درین باب از عمران بن حصین نیز آمده انتهی بدانکه در نکاح امراة بالغه بے اذن ولی و تزویج وی نفس خود را اختلاف ست میان ائمه امام شافعی و مالک و احمد برین اند که جائز نیست و تمسک ایشان بهمین حدیث لانکاح الا بولی ست که در وے مشائخ حدیث را سخن است چنانکه معلوم شد و حدیث دیگرست که آنرا احمد و ترمذی و ابوداود و ابن ماجه و دارمی از عائشهؓ روایت

کرده اند که ایما امرأة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل (سه مرتبه الحدیث) وبسیاری از اصحاب که عمر بن الخطاب وعلی بن ابی طالب وعبد الله ابن عباس رضی الله عنهم از ایشانند واز تابعین وتبع تابعین برین جانب اند ومذهب حنفیه آنست که نکاح بالغه بی اذن ولی جائز ست ودلیل ایشان قول حق سبحانه وتعالی که فرمود حتی تنکح زوجا غیره + اسناد نکاح بزن کرد پس معلوم شد که نکاح از وی جائز ست ولابد این در بالغه خواهد بود واصحاب کتب ستة غیر بخاری روایت کرده اند از ابن عباس که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایم یعنی زن ثیب احق ست بنفس خود از ولی خود وبکر استیذان کرده می شود او را در نفس او واذن او خاموشی ست ودر روایت بخاری آمده که خنسا بنت خذام را پدرش تزویج کرد ووی ثیب بود پس ناخوش آمد وی را نزد حضرت آمد پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رد کرد نکاح او را ونیز اگر زن مکلفه اقرار کند بنکاح صحیح ست اقرار وی واگر انشاء عقد از وی صحیح نباشد صحیح نشود اقرار چنانچه از رقیق وصغیره واگر زن بالغه خود را بغیر کفو دهد نکاح وی صحیح ست ولیکن اولیا را اعتراض بدان میرسد که نزد حاکم بروند وطلب تفریق کنند ودر روایت حسن از ابی حنیفه باطل گفته اند که این اصح واحوط ست وعلیه الفتوی فی زماننا کذا قال الشمنی اما نکاح بغیر بینه وشهود اتفاق است حرمت را بر بطلان آن وترمذی گفته مگر نزد قومی از متاخرین اهل علم انتهی ودر بعض روایات نادره غیر معموله از بعض حنفیه نیز می آرند ومذهب صحیح مقرر نزد ما آنست که حضور شاهدین که مجتمع باشند در سماع قول زوج وزوجه شرط است واگر یکی بشنود وبرود وباز دیگرے بیاید وبشنود جائز نیست ونزد یک مرد ودو زن نیز جائز ست ومذهب احمد نیز همین ست ودر باب امر باتخاذ سراری چیزی ثابت نشده در نثر یه الشریعه از طبرانی در اوسط از ابی الدرداء آورده که علیکم بالسراری فانهن مبارکات الارحام ودر روایت عقیلی فانهن انجب اولادا واگر چه در اسناد هر دو کسانی اند که حدیث آنها صحیح نیست ولیکن طریق اول حاکم در مستدرک آورده وثانی شاهد اوست واو را شاهد دیگرست که روایت کرده است او را ابو عمر در مسند خود وحافظ ابن حجر گفته که اینها مرسلی ست که لا باس ست باسناد وی وشاهد دیگرست از مرسل مکحول که روایت کرده او را سعید بن منصور در سنن خود وشاهد دیگر از مرسل علی ابن الحسین که روایت کرده آنرا ابو زکریا بخاری در فوائد خود واز شواهد اوست آنچه احمد وابو یعلی از ابن عمر آورده اند که انکحوا امهات الاولاد فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة انتهی وابن عدی از علی وابن عباس وانس آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کسیکه خوش دارد که ملاقات کند پروردگار تعالی را پاک باید که تزوج کند حرایر را واگر چه در اسناد این جماعه منکر ومجروح اند ولیکن روایت ابن ماجه من اراد ان یلقی الله طاهرا مطهرا فلیتزوج الحرائر که اسناد وی سالم ست از ان شاهد اوست ودر مقاصد حسنه آورده که الحرائر صلاح البیت والاماء فساد البیت او قال هلاک البیت وحکم بضعف او کرده وسیوطی در جمع الجوامع نیز آنرا آورده ودر باب مدح عزوبت چیزی ثابت نشده احادیث صحیحه در مدح وترغیب نکاح چندان واقع شده که از انجا ذم عزوبت بر وجه اتم لازم آید وبصریح نیز احادیث وارد یافته چنانچه گفته آید ومدح عزوبت نیز در بعض احادیث که متضمن ترهیب از نکاح اند آمده ومصنف بر آنها حکم بعدم ثبوت می کند چنانکه دیلمی در مسند الفردوس از ابی مالک اشعری آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود دشمن ترین دشمنان تو زوجه تست که

همخوابگی میکنند تراو تنهائی که مملوکان تو اند و طبرانی از حدیث حذیفه آورده فتنه مرد در مال اوست و در زوجه و
و ولد وی و این حدیث در صحیح بخاری نیز آمده است و ابن عساکر از حذیفه آورده که می آید بر مردم زمانی که فاضل ترین
اهل آن زمان کسی بود که خفیف الحاذ باشد گفتند یا رسول الله خفیف الحاذ کیست فرمود قلیل العیال و در روایت ابویعلی آمده که
خفیف الحاذ کسی ست که او را نه اهل ست و نه ولد و در مقاصد حسنه این حدیث را از ابویعلی در مسند خود از حذیفه مرفوعاً آورده
و تضعیف کرده و گفته که اگر صحیح ست محمول ست بر ترغیب و تجرد در ایام فتن و گفته که درین معنی احادیث بسیار ست همه
واهی یکی ازان حدیث آنست که از ابن مسعود مرفوعاً آورده اند که بیاید بر مردم زمانی که حلال شود در وی عزوبت و سلامت
نماند مر هیچ دینداری را دین وی مگر آنکه بگریزد از کوهی بکوهی الحدیث و از ابی امامه نیز مرفوعاً آمده که مغبوط ترین دوستان
من مومنی ست خفیف الحاذ عبادت میکند پروردگار خود را در سر و علانیه و پوشیده است در مردم و اشارت کرده نمی شود
بسوی او باصابع و امثال آن انتهی و خطیب از معاذ ابن جبل آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید
شما را فتنه ضراء یعنی فقر و شدت و صبر کردید بدان و مخوف ترین آنچه می ترسم بر شما فتنه سراء است یعنی غنا و ثروت
از جانب زنان وقتیکه بپوشند سوار ذهب و چادر شام را و عصب یمن را و در تعب و مشقت اندازند غنی را و
تکلیف کنند فقیر را بدانچه نیابد و در احادیث کثیره بطرق متعدده بالفاظ مختلفه آمده که الولد مجبنة مبخلة مجهلة محزنة
و آمده که کمترین ساکنان بهشت زنان اند و درین معنی در صحاح نیز آمده که هلاک مردم در آنست که اطاعت کنند زنان
را نیز آمده که هیچ صباحی نیست که دو فرشته ندا نکنند که وای بر مردان از زنان و وای بر زنان از مردان و آمده که اکبر
گناهان نزد خدا آنست که ضائع کند مرد کسی را که قوت او بر وست و بالجمله احادیث در فتنه نساء و اولاد و قوت
عیال در صحاح و غیر آن بسیار آمده و مفهوم آنها همه نافی مدح عزوبت است مگر آنکه مقصود شیخ عدم ثبوت این لفظ
است والله اعلم اما ذکر احادیث مدح و ترغیب نکاح که متضمن ذم عزوبت اند احتیاج بذکر آنها نیست ولیکن احادیث
مصرحه بذم عزوبت سخاوی در مقاصد از ابویعلی و طبرانی از ابی هریره آورده که گفت اگر باقی نماند از اجل من مگر یک
روز هر آینه ملاقات نمی کنم خدای تعالی را مگر بزوجه شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که گفت
شرارکم عزابکم بدترین شما مردان بی زن اند و در روایتی آمده ان من سنتنا النکاح شرارکم عزابکم و اراذل امواتکم
عزابکم و از احمد از حدیث ابی ذر نیز آمده و احادیث دیگر نیز درین باب آمده و تمامه آنها ضعیف اند و خالی از
اضطراب نه و رجال آنها مجهول و متروک ولیکن بجائی نرسیده که حکم بوضع آن توان کرد انتهی و در باب مدح حسن
خط و تحریض بر آموختن آن چیزی ثابت نشده در مدح حسن خط قولی مشهوری ست که علیکم بحسن الخط
فانه من مفاتیح الرزق در مجمع البحار نقل می کند که موضوع ست انتهی و بعض گویند که این قول امیر المومنین علی
است و سیوطی در جمع الجوامع حدیثی ذکر کرده بلفظ الخط الحسن یزید الحق وضوحا و در تحریض بر آموختن خط آورده
من الصدقة ان یعلم الرجل القلم فیعمل به و یعلمه و در رسائل خود از بیهقی آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود نعم حق الولد علی الوالد ان یعلمه الکتابة والسباحة والرمی و از عبد الرزاق در مصنف از عمر رض
بن الخطاب آورده که وی با امرای شام نوشته که تعلیم کنید رمی را و تعلیم کنید صبیان خود را الکتابت و
سباحت و از ابن سعید در طبقات آورده که گفت بود اسید بن الحضیر که می نوشت بعربیت در جاهلیت

وکتابت در عرب قلیل بود و نیک می دانستند سباحت را و رمی را و هر که در وی این خصائل می بود در جاهلیت
و اول اسلام او را کامل می گفتند و این صفات جمع بود در اسید و می گفت حجاج مر معلم اولاد خود را که تعلیم کن ایشان
را سباحت پیش از کتابت زیرا که ایشان می یابند کسی را که می نویسد از جانب ایشان و نمی یابند کسی را که سباحت
کند از جانب ایشان و همه این احادیث ضعیف اند و از ابی نعیم در حلیه و از دیلمی در مسند الفردوس از ابی هریره
آورده که حق ولد بر والدین ست که نگاه دارد و را نام نیک و تزویج کند چون بالغ شود و تعلیم کند او را کتاب
اگر مراد بکتاب کتابت بود نه قرآن و کتب دیگر و بعض مفسران کتاب را در قول حق تعالی که در شان عیسی علیه السلام
فرمود ویعلمه الکتاب والحکمة بکتابت تفسیر کرده اند و گفته اند که وی علیه السلام حسن الخط بود و در تفسیر + ویزید فی
الخلق ما یشاء + نیز آنرا داخل ساخته اند تنبیه صحیح ست که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بحکم امیت که
حکمت الهی اقتضای آن کرده بود خط و سواد نداشت و چون این حجت نبوت و دلیل کمال وی بود صلی الله علیه وآله
وسلم نسبت نقصان بذات شریف وی راه نبود و کریمه + وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب
المبطلون + مبین آنست و فرموده وی صلی الله علیه وآله وسلم نحن امة امیون لا نعلم الکتاب والحساب و آنچه نسبت
کتابت مناشیر و مکاتیب بحضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم کرده اند باعتبار مجاز مشهورست که نسبت فعل با آمر
و بعض گفته اند که چون تمام شد معجزه وی و ثابت شد نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر بدست مبارک
خود چیزی نوشته است بجهت تتمیم و تکمیل فضائل و خواص نوعیه و سخن درینباب زیاده برین ست در شرح مشکوة
آورده شده است والله اعلم و در باب نهی از بریدن کنار چیزی ثابت نشده در مشکوة از حدیث ابوداود می آرد من قطع
سدرة صوب الله راسه فی النار کسیکه قطع کند درخت کنار را سرنگون گرداند او را خدای تعالی در آتش دوزخ و گفته که اینحدیث
مختصرست و تمام حدیث اینست که من قطع سدرة فی فلاة یستظل بها ابن السبیل والبهائم عبثا بغیر حق یکون له فیها صوب الله
راسه فی النار و در مجمع البحار گفته که پس بعض میگویند که مراد بدان سدره مکه است زیرا که وی حرم ست یا سدره مدینه و نهی از جهت
آنکه تا سبب انس و ظل گردد مر کسی را که مهاجرت میکند بسوی وی و بعض گفته اند که مراد سدره صحراست که رهیان و حیوانات
در سایهٔ آن می نشینند و بعض گفته اند که مراد سدره مملوک غیرست که قطع میکند او را ظالمی بغیر حق یا آنکه این حدیث
مضطربست زیرا که راوی عروه است که قطع می کرد و از چوب او درها می ساخت و اجماع ست علما را بر اباحت
قطع وی انتهی پوشیده نماند که وجهی که برای نهی از قطع آن مذکور شد عام ست خصوصیتی بسدره ندارد مگر آنکه بجهت
خصوص واقعه بوده باشد یا بجهت آنکه وجود وی در صحراهای عرب کثیرست چنانکه ام غیلان و مانند آن و اگر
کراهت قطع آن بجهت میوه و سایه داری وی باشد و تعلق ببعضی از مصالح دینیه بدان چنانکه شستن میت
باب جوشانیده برگ وی یا بودن وی از درخت بهشت و نمونه از سدرة المنتهی که مقام منتهای علوم خلائق و ملائکه
مقربین ست دور نباشد و در فضل میوه این درخت که او را نبق می گویند بکسر نون نیز در جمع الجوامع آورده که چون
الله تعالی آدم صفی علیه السلام را بزمین افگند اول چیزی که از میوه های زمین خورد نبق بود رواه الخطیب
عن ابن عباس و در باب فضل و ذم عدس چیزی ثابت نشده و همچنین در باقلا و جبن و جوز و بادنجان و انار و مویز
بلکه زنادقه درینباب وضع احادیث کرده اند و در برنامه محدثان درآورده تشیین اسلام را اخزاهم الله اما عدس فی زنادقه [illegible]

از حدیث طبرانی از وائله مرفوعاً آورده که قدس العدس علی لسان سبعین نبیاً آخرهم عیسی بن مریم می گوید که پاکی یاد
کرده شده است عدس بر زبان هفتاد پیغمبر که آخر ایشان عیسی بن مریم صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین و می گویند که
اسناد کرده است این حدیث را ابو نعیم در معرفت و از طریق وی آورده است و دیلمی از حدیث عبد الرحمن ابن دلهم زیادت
انه یرق القلب ویسرع الدمع یعنے وی رقیق و نرم می کند دل را و زود می آرد اشک را و در روایتی فانه مبارک
وانه یرق الحدیث و درین حدیث این زیادتی نیز آمده وعلیکم بالقرع فانه یسند الفواد ویزید فی الدماغ یعنی لازم
گیرید خوردن کدو را که وے قوت می دہد دل را و زیادت می کند دماغ را و گفته که عبد الرحمن مذکور مجهول ست
و معلوم نشده است صحبت وی مر حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم و گفته که درین باب چیزی از علیؓ ابن ابی طالب
نیز آمده و حکایت کرده است خطیب در ترجمه سلم ابن سالم در تاریخ خود که ابن المبارک پرسیده شد ازین حدیث که
تقدیس کرده شده است عدس بر زبان هفتاد پیغمبر گفت که بر زبان یک پیغمبر هم تقدیس کرده نشده است یعنے چه
جاے هفتاد پیغمبر و گفت که وی موذی ست و منفخ و گفت که تحدیث کرده است شمارا باین حدیث گفتند سلم ابن سالم
گفت ازکه گفتند از تو پس تعجب کرد از ان و ابن صلاح نیز نقل کرده است از ابن المبارک بطلان آنرا و حافظ
ابو موسی مدنی نیز ابطال آن کرده و ابن جوزی این را در موضوعات ذکر کرده انتهی و در تنزیه الشریعة حدیث علی را
آورده و در اسناد وی طعن کرده و از ابن حجر نفی صحبت عبد الرحمن بن دلهم را نقل نموده و قصهٔ ابن المبارک را نیز
آورده ولیکن گفته که بیهقی این حدیث را در شعب الایمان روایت کرده ولیکن منقطع و در اسناد وی کسی ست
که توثیق کرده او را ابن حبان و گفته که گاهی خطا نیز می کند و روایت کرده است ابن السنی در کتاب طب که پیغمبرے
از پیغمبران خدا علیهم السلام شکایت کرد بدرگاه خداوندی قساوت قلوب خود را الهام شد بخوردن عدس که وے
نرم می کند دل را و اشک می آرد چشم را و می برد کبر را و وی طعام ابرار است و این حدیث نیز منکر ست والله اعلم
و اما باقلا ار در مقاصد حسنه همین قدر گفته که حدیث الباقلاء لیس بثابت اما معلوم نشد بخصوص که آن حدیث کدام
است و اما جبن یعنے پنیر در جامع الاصول از حدیث ابے داؤد از عمرؓ آورده است که گفت آورده شد نزد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کلهٔ پنیری در تبوک از عمل نصاری پس طلبید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کارد را و
بسم الله گفت و ببرید و بخورد و سیوطی مثل این از ابن عباس در غزوه طائف آورده و ابی نعیم و بیهقی از میمونهؓ آورده
که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از جبن فرمود اقطع بالسکین واذکر اسم الله تعالی علیه و ا
ابی داؤد طیالسی و احمد و طبرانی باین لفظ آورده که بنهید در وی کارد را و ببرید بنام خدا و بخورید از کثیر بن شهاب آورده
که گفت پرسیدم عمرؓ بن الخطاب را از پنیر گفت پنیر ساخته می شود از شیر و آب و لباپس بخورید آنرا و ذکر کنید نام خدا را
و باید که فریب ندهند شما را دشمنان خدا و از حمزه زیات آورده که گفت نوشت عمر بن الخطاب بجانب کثیر بن شهاب که
امر کن کسے را که با تست که بخورد نان فطیر را به پنیر که باقی تر ست در شکم رواهما ابن عساکر فی تاریخه و از ثور بن قدامه
آورده که گفت آمد مارا کتاب عمرؓ بن الخطاب که مخورید از پنیر مگر آنرا که ساخته اند مسلمانان و اهل کتاب رواه البیهقی
و از شقیق آورده که گفته شد مر عمر را که قومی راست می کنند جبن را و می اندازند در وی نافح فرمود نام خدا ببرید و بخورید
رواه عبد الرزاق فی الجامع و ابن ابی شیبه از علیؓ آورده که بگذاشت پنیر در دست و فرمود که می دانی که چگونه

بنخورى اين را بسم الله بگو و بكاردش ببر و بخور. در رواه هناد ابن السرى و سيد احمد ابن المرزوق در كتاب النصيحة الوافية
مى گويد كه از منظان ورع اجتناب از اكل جبن رومى ست نه غير وى زيرا كه مى گويند در وى انفحهٔ ميته است و شحم خنزير
و با وجود آن نه حرام ست از جهت عدم جزم بدان انتهى اين احاديث و آثار ست كه در جبن يافته شد و در وے
از مدح و ذم وى چيزى نيست مگر از حل و حرمت وى و گويا كه قول مصنف و همچنين در باقلا عطف بر فصل ست
نه بر عدس و اينها همه نزد وى ثبوت و صحت ندارد والله اعلم اما جوز در تنزيه الشريعة از ابن عباس بسه طريق مى آرد
كه همه آن منكر اند الجبن داء و الجوز داء فاذا اجتمعا صارا شفاء ميگويد پنير و جوز هر دو درد اند چون گرد آر شوند
در شكم ميگردند دوا و خطيب نيز اين را آورده و گفته كه منكر ست و ابن عساكر گفته كه اين از وضع محمد بن هارون ست
و اما باذنجان در مقاصد حسنه گفته كه حديث الباذنجان لما اكل له يعنى باذنجان بهر منفعتيكه بخورند برآيد باطل لا اصل له
اگرچه اسناد كرده آنرا صاحب تاريخ بلخ و شيخ ابن حجر گفته كه وقوف نيافتيم من برين حديث وليكن يافتيم در بعض اجزا
از روايت ابى على ابن زيرك الباذنجان شفاء و لا داء فيه و صحيح نيست و شنيدم از بعض حفاظ كه مى گفت كه اين از وضع
زنادقه است و زركشى ميگويد كه لهجه ميكنند باين عوام تا شنيدم قائلى را از ايشان كه مى گفت اين صحيح تر ست از حديث
ماء زمزم لما شرب له و اين خطاء قبيح ست و نيز گفته كه ديلمى از حديث محمد ابن عبد الله قرشى از جعفر ابن محمد آورده
كه گفت بخوريد باذنجان را و بسيار بخوريد از ان زيرا كه وى درختى ست كه ايمان آورده است بخداے عز و جل و
شيخ ابن حجر از ديلمى از انس آورده و ديلمى بى سند از ابى هريره آورده كه حضرت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم فرمود
بخوريد باذنجان را زيرا كه وى درختى ست كه ديده ام من او را در جنت الماوى گواهى داده است مر خدا را بحق
و مرا به نبوت و على را بولايت الحديث و در جاى حديث آمده كه هر كه بخورد او را باعتقاد اينكه وى درد است باشد
مر او را درد و هر كه بخورد باعتقاد دوا دوا باشد مر او را و گفته همه اينها باطل ست و حرمله گويد كه از شافعى شنيدم كه
نهى ميكرد از اكل باذنجان بالشب اخرجه البيهقى فى مناقب الشافعى انتهى كلام المقاصد و در تنزيه الشريعه از حديث
ابن عباس آورده كه در وليمه مردى بوديم طعامى آوردند كه در وى باذنجان بود مردى از قوم گفت يا رسول الله
باذنجان تهييج سودا مى كند پس بخورد آنحضرت صلى الله عليه و آله و سلم باذنجان را در لقمه و فرمود باذنجان شفا ست
از هر درد و نيست در وى داء اين حديث را نيز نسبت بوضع كنند و در حديثى ديگر موضوع نيز آمده كه نيكو بقله است و
در شير بنيد ازيد آنرا و در زيت كنيد و بخوريد از ان و بسيار بخوريد زيرا كه وى اول شجره است كه ايمان آورده بخدا
و وى موروث حكمت ست و طيب دماغ و مقوى مثانه و مكثر جماع و اين نيز كذب و مفترى ست حلال نيست ذكر
وى مرفوعاً و بالجمله گفته اند آنچه در باذنجان مى آرند همه موضوع و باطل ست والله اعلم و اما انار در جمع الجوامع
از ابن عدى و ابن عساكر از ابن عباس مے آرد كه گفت گفت رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم ما من رمانة
من رمانكم الا وهو يلقح بحبة من رمان الجنة نيست هيچ انارى از انارهاى شما مگر آنكه در شكم وى دانه ايست از انار بهشت
و ابن عدى گفته كه اين حديث باطل ست و در مقاصد گفته كه ديلمى اين را از ابن عباس مرفوعاً آورده و سند وى ضعيف ست
و در تنزيه الشريعة گفته كه اين حديث صحيح نيست زيرا كه در اسناد وى محمد ابن الوليد بن ابان ست و نيز گفته كه ابن حبان ابن
محمد بن الوليد را در ثقات آورده و گفته كه گاهے خطا مى كند و غريب مى آرد و مر اين حديث را شاهدى هست

از قول ابن عباس موقوفا که طبرانی آنرا روایت کرده ورجال وی رجال صحیح اند وبیهقی در شعب الایمان نیز آورد و
دیلمی در جمع الجوامع . آورده که امام جعفر ابن محمد از آبای کرام خود سلام الله علیهم اجمعین از امیر المومنین علی رض آورده که
گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخورید انار را زیرا که نیست در وی دانه مگر آنکه در وی آب بهشت ست
ونیست در وی دانه که نیفتد در معده مگر آنکه روشن گرداند دل را ونگاه دارد شیاطین را چهل شب ودر سند این حدیث
مجاهیل اند ونیز آورده از علی رض که فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم لازم گیرید بر خود به خوردن انار وبخورید ورا
به پیه وی که دباغ معده است وهر دانه که ازان در معده افتد روشن گرداند دل را الحدیث ودر سند این حدیث نیز از
مجاهیل اند ونیز آورده که خطیب در جامع از علی رض آورده که گفت بخورید انار شیرین را که وی صاف وخالص کننده معده است
وازم جا نه آمده که گفت دیدم علی رض را که میخورد انار را وهر دانه که از وی می افتاد می جست ومیخورد رواه البیهقی واما مویز در
احادیث ذکر آن بخصوص مدح وذم وی چیزی نیافتیم مگر ذکر عنب علی الاطلاق ودر تنزیه الشریعه از ابن عباس آورده
که گفت میخورد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عنب را خوشه خوشه رواه العقیلی والبیهقی ولیس له اسناد قوی ونیز آورده
که شمار است در عنب پنج چیز حلال می خورید آنرا در حالیکه عنب ست ومینوشید در حالیکه عصیرست ومی گیرید از وی
زبیب ورب وخل رواه العقیلی عن ابی هریره ولا یصح وآورده ربیع امتی العنب والبطیخ وآورده که لازم گیرید بر خود العنب
والخبز زیرا که بهترین فواکه عنب ست وبهترین طعام خبز وآورده که کلوا العنب حبة حبة بخورید انگور را یک یک دانه زیرا که
این هاضم تر وگوارا ترست وبفارسی نیز آمده چنانکه بیاید تنبیه احادیث در شان اطعمه وفواکه وثمار که بصحت نرسیده است
بسیارست وچون مصنف تخصیص کلام باین اشیای مذکوره کرد ما نیز اقتصار بران کردیم وبدانکه ببصل وثوم وکراث
احادیث صحیحه در کراهت خوردن اینها ومنع از دخول مساجد بطرق متعدده صحیحه ورود یافته ومجامع ومجالس نیز در حکم
آنهاست ودر بعض روایات فجل نیز بهمین حکم داخل شده ولیکن بعض احادیث غیر ثابته در مدح اینها نیز آمده اما
در بصل در مقاصد حسنه آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم یا علی اذا تزودت فلا تنس البصل ای
علی چون توشه راه برداری فراموش مکن پیاز را وگفته که هذا الکذب بحت وگفته مانند اینست حدیثی که دیلمی در
مسند الفردوس بی سند از عبد الله ابن الحارث انصاری برادر جویریه مرفوعا آورده که علیکم بالبصل فانه یطیب النطفة
ویصح الولد بخورید پیاز را که وی پاک وصاف می سازد نطفه را وتندرست میگرداند ولد را ودر تنزیه الشریعه از ابن
عمر آورده که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد وشکایت کرد قلت اولاد را پس امر کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم او را بخوردن بیضه وپیاز رواه ابن حبان ودر اسناد وی محمد ابن ضرار مازنی ست متهم بکذب
ودر خوردن بیضه احادیث بسیار آمده ضعیف یا موضوع والله اعلم ودر مشکوة از حدیث ابی داود آورده که پرسیده شد
عائشه رض از بصل پس گفت عائشه رض بدرستی آخر طعامی که خورد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم طعامی بود که در وے
بصل ست انتهی وبر تقدیر صحت این حدیث ماناکه خوردن آن بجهت تعلیم اباحت وی بود ونیز مکروه وحرام خوردن اوست خام
که رائحه او رفته باشد والا اگر بپزند وبمیرانند در اینجا کراهتی نیست واما ثوم سیوطی در جمع الجوامع از دیلمی آورده که حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بخورید سیر را وتداوی کنید بوے که در وی شفاست از هفتاد درد واگر بر من فرشته نمی آمد
می خوردم او را رواه الدیلمی عن علی وابن حدیث را ابن نبیع وطحاوی وطبرانی در اوسط وابو نعیم فی الحلیة وعبد الغنی

بن سعید فی ایضاح الاشکال وابن الجوزی فی الواهیات نیز آورده وبا وجود آن صحیح نیست والله اعلم واما کراث
در بعض احادیث غیر ثابته آمده که الکراث فی البقل بمنزلة الخبز فی الطعام ودر لفظی فضل الکراث علی سائر البقول کفضل
الخبز علی سائر الاشیاء ولیکن صحیح آنست که حکم او حکم بصل ست واما فجل در تنزیه الشریعة از ابن مسعود آورده که گفت
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چون بخورید فجل را وخواهید که بوی وی نیاید یاد کنید مرا در روایتی درود فرستید
بر من وگفته که این حدیث منقطع ست ودر روایت وی مجاهیل اند وسخاوی در قول بدیع گفته است که صحیح نیست انتهی
انتهی وبعضی از علمای متاخرین این را در فضائل صلوة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم آورده اند والله اعلم ودر باب
فضل لحم وآنکه افضل طعام الدنیا والآخرة اللحم چیزی ثابت نشده احادیث در فضل لحم بالفاظ مختلفه آمده ولیکن سخن
در صحت وثبوت آنهاست ودر مشکوة از ابن ماجه از حدیث انس آورده که سید ادامکم اللحم ودر مقاصد حسنه از ابن ماجه
واز ابن ابی الدنیا از ابی الدرداء آورده بلفظ سید طعام الدنیا والآخرة اللحم وگفته که در روایتی بدل والآخرة واهل الجنة
آمده وگفته که سند وی ضعیف ست ولیکن او را شواهد ست از حدیث علیؓ مرفوعا که سید طعام الدنیا اللحم ثم الارز
اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی واز صهیب بلفظ سید الطعام فی الدنیا والآخرة اللحم ثم الارز وسید الشراب فی الدنیا
والآخرة الماء رواه الدیلمی واز بریدهؓ بلفظ سید الادام فی الدنیا والآخرة اللحم رواه الطبرانی وکذا ابو نعیم فی الطب لیکن بلفظ
خیر وابو عثمان صابونی بلفظ سید الادام اللحم واز ربیعهؓ بن کعب بلفظ افضل طعام الدنیا والآخرة اللحم اخرجه ابو نعیم فی الحلیه
واین ضعیف ست جدا وعقیلی گفته لا یصح فیه شئ ودر آورده او را ابن جوزی در موضوعات وشیخ ابن حجر گفته ظاهر شده
بر من حکم بوضع برین متن وابو الشیخ از روایت ابن سمعان آورده که گفت شنیدم از علمای خود که می گفتند بود
محبوبترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم لحم که زیاده می کند در قوت شنوائی ووی بهترین طعامها
است در دنیا وآخرت واگر سوال کنم پروردگار خود را که بخوراند مرا هر روز هر آئینه میکند آنرا پروردگار من وترمذی
در شمائل از حدیث جابر آورده که گفت آمد بار ارسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در منزل ما پس ذبح کردیم ما شاة
فرمود گویا که ایشان دانستند که ما دوست میداریم لحم را وصحیح تر از همه قول اوست صلی الله علیه وآله وسلم فضل
عائشهؓ علی سائر النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام وگفته است امام شافعی که اکل لحم زیاده می کند عقل را انتهی
کلام المقاصد وما که متمسک بحدیث ثرید شده ایم آنست که ثرید در غالب احوال نمیباشد مگر با لحم ودر نهایه گفته که مراد نه
عین ثرید بلکه طعام متخذ از لحم وثرید وگفته اند که افضل طعام عرب ثرید با لحم ست ولابد در مقام بیان فضل عائشهؓ آنرا
اراده کرده باشد نه مطلق ثرید را انتهی المراد وسیوطی این احادیث مذکوره را بطرق دیگر نیز آورده واز ابن عباس نیز
آورده اکل اللحم یحسن الوجه ویحسن الخلق رواه ابن عساکر واز سلمانؓ آورده ان للقلب فرحة عند اکل اللحم رواه البیهقی
وبیهقی وابن عدی وابن حبان از ابی هریره نیز آورده که دل را فرحتی ست نزد اکل لحم وهر چه در وی فرحت ست دل را
البته در وی بیم تکبر واسراف ست پس گاه گاهی بخورید آنرا واز امیر المومنین علیؓ آورده که گفت گوشت از گوشت
زیاده میگردد وهر که نخورد گوشت را تا چهل روز بد گردد خلق وی رواه البیهقی وابو نعیم فی الطب ودر موطا از امیر المومنین
عمرؓ آورده که گفت دور دارید خود را از گوشت زیرا که او را عادت وفرحت ست مثل فرحت شراب وهم در موطا آورده
که عمرؓ مردی را دید که می خورد گوشت پس خواند این آیت را + اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا واستمتعتم بها ، ودر باب نهر

از بریدن گوشت بکارد چیزی ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد و در مشکوة از بیهقی نیز از عائشة رضی اللہ عنہا آورده
که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مبرید گوشت را بکارد زیراکه آن از صنع اعاجم ست و بخورید آنرا
بدندان زیراکه این گواراتر و سبکتر ست و صاحب مشکوة گفته که ابوداؤد و بیهقی گفته اند که این حدیث قوی نیست و در
تنزیه الشریعه میگوید که بیهقی گفته که حدیثی معارض این حدیث نیز وارد شده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم می برید
لحم شاة را بکارد پس اگر حدیث نهی صحیح ست در گوشتی باشد که نیک نضج یافته و احتیاج به بریدن ندارد و آنچه در
بریدن آمد در آنچه نضج نیافته و حدیث نهی طبرانی از ام سلمه نیز آورده لیکن بعض رواة وی ضعیف بلکه متروک و متهم اند انتهی
اما آنچه در جواز قطع لحم بسکین آمده حدیث عمرو بن امیه است که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که می برید از
کتف شاة که در دست وی بود پس خوانده شد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بنماز پس بینداخت آن گوشت پاره
را و کارد را که بدان می برید و برخاست و بگذارد نماز را و نکرد وضو رواه البخاری و مسلم و دیگر حدیث مغیره بن شعبه است
که گفت مهمان شدم همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یک شبی در خانهٔ مردی فرمود تا پهلوی شاة را بریان کردند پس
بگرفت کارد را و تعجب کرد از خبر کردن بلال درین وقت الحدیث رواه الترمذی فی الشمائل تنبیه همچنانکه نهی از بریدن
گوشت بکارد در و دیافته از گرفتن گوشت از استخوان بدست نیز منع گونه واقع شده و در جامع الاصول از صفوان بن امیه
آورده که گفت بودم من که می خوردم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وی گرفتم گوشت را بدست خود از استخوان
فرمود نزدیک بگردان گوشت را از دهن خود که وی گواراتر و سبکتر ست رواه ابوداؤد و روی الترمذی نحوه و در باب
فضل هریسه چیزی ثابت نشده و مجموع احادیث آن مفتری ست در تنزیه الشریعه می آرد که معاذ رضی اللہ عنہ پرسید از حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم که یا رسول الله هیچ طعامی از بهشت بر تو آمده فرمود آری آورد نزد من هریسه و خوردم آنرا پس زیادت کرد
در قوت من قوت چهل مرد را و در جماع من جماع چهل مرد را عقیلی این حدیث را آورده و در سند وی محمد ابن حجاج
است و وی واضع آنست و غالب طرق دائر بر وست و خطیب و عقیلی از حذیفه و خطیب از یعلی ابن مرة و عقیلی از
جابر و ابن عباس نیز آورده و بالجمله این حدیث را طرق متعدده است و در بعض رجال آنها اختلاف ست و حدیث
صحیح نیست و در باب نهی از اکل طین چیزی ثابت نشده در جمع الجوامع حدیث از سلمان آورده که هر که بخورد طین
گویا که اعانت کرد بر قتل نفس خود را رواه الطبرانی و از انس آورده اکل الطین حرام علی کل مسلم رواه الدیلمی
فی مسند الفردوس و از ابی امامه من اکل الطین حوسب علی ما انقص من لونه و نقص من جسمه هر که بخورد از گل حساب
کرده شود بر آنچه نقصان شده از رنگ وی و جسمانیت وی و در روایتی زیاده برین آورده هر که بخورد گل را پر کند
خدای تعالی شکم او را روز قیامت بآتش هر قدر که خورده است از گل رواه ابن عباس رضی اللہ عنہ و در مقاصد حدیث
اکل الطین حرام علی کل مسلم را از دیلمی از انس مرفوعاً آورده و گفته که بی سند از جابر نیز روایت کرده که اکل الطین یورث النفاق
و از علی رضی اللہ عنہ آورده که خوردن گل و بریدن ناخن بدندان و قطع لحیه از وسواس است و گفته که درین باب تصنیفی ست مر
ابی القاسم ابن منده را و لیکن بیهقی گفته که روایت کرده شده است در تحریم طین احادیث که صحیح نیست یکی از آنها و
در تنزیه الشریعه آورده حدیث ان الله خلق آدم من الطین فحرم اکل الطین علی ذریته و نیز آورده که هر که بخورد گل را او غسل
کند وی پس تحقیق بخورد گوشت پدر خود را که آدم ست و غسل کرد بخون وی و نیز آورده هر که بخورد گل را گویا خورد لحم خنزیر را

در بیان نهی از اکل طین

و نیز آورده که سوگند خورد پروردگار شما که عذاب کنم آکل طین را مثل عذاب شارب خمر و از عائشہؓ آورده که گفت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا ورای حمیرا مخور گل را که وے بزرگ میکند شکم را و زرد میکند رنگ را و میبرد روشنائی روے را و ہمہ این احادیث ضعیف اند یا موضوع و در باب اکل در بازار چیزے ثابت نشده در مقاصد حسنہ میگوید که طبرانی و ابن عدی از ابی امامہ مرفوعاً آورده که الاکل فی السوق دناءة یعنی خوردن در بازار پیش مردم از دناءت ہمت ست و سند وے ضعیف ست و معارض ست او را حدیث ابن عمرؓ که گفت بودیم ما در عہد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که میخوردیم و حال آنکہ راه مے رفتیم و مے نوشیدیم در حال قیام اخرجہ الترمذی و صححہ ابن ماجہ و ابن حبان انتہی و در تنزیہ الشریعہ گفته که آن را ابن عدی و خطیب از ابی ہریره و نیز ابن عدی و عقیلی از ابی امامہ آورده و صحیح نیست زیرا که در وے جماعہ مجروحان اند و عراقی اختصار کرده بر تضعیف و در باب بطیخ و فضائل آن چیزے ثابت نشده و احادیث کتاب بطیخ مجموع باطل و موضوع ست انچہ ثابت ست از انجملہ آن ست که کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یاکل البطیخ در مقاصد حسنہ در حرف البا میگوید که ابو عمرو توقانی در بطیخ و فضائل وے جزوی تصنیف کرده و احادیث وے باطل کرده و ابو القاسم تیمی گفته که کثرت طرق زیاده نمیکند مگر ضعف را و نووی گفته که این سخن غیر صحیح ست انتہی و در حرف الخا گفته که حدیث خربزه یعنی بطیخ و آنکہ آمده که رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دوست میداشت آنرا روایت کرده میشود از انس و گفت دیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که جمع میکرد میان رطب و خربزه انتہی و در تنزیہ الشریعہ آورده ست که حدیث البطیخ ماؤه رحمۃ و حلاوتہا من حلاوة الجنۃ و شیخ جلال الدین سیوطی در لآلی گفته فضل البطیخ و برکتہ اللہ تعالے علے آکلہا حتے لا یبقے فی النار و ان ماءہا رحمۃ و حلاوتہا مثل حلاوة الجنۃ بطولہ موضوع و ابن جوزی از ابن عباس آورده و گفته که در وے مجاہیل اند و گفته که من تہمت میکنم بوضع این حدیث ہناد را زیرا که ما شنیدیم از وے احادیث بسیار مرفوعاً و موقوفاً در فضائل بطیخ انتقتہ که ندیدیم نزد غیر وے و کلہا محال و صحیح نشده در فضل بطیخ چیزے مگر ہمین که رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میخورد آنرا و نیز آورده که البطیخ یغسل البطن غسلاً و یذہب الداء اصلاً و نیز آورده تفکہوا بالبطیخ و عظموه فان حلاوتہ من حلاوة الجنۃ و ماءه رحمۃ فمن اکل لقمۃ من البطیخ کتب اللہ لہ سبعین الف حسنۃ و محا عنہ سبعین الف سیئۃ و رفع لہ سبعین الف درجۃ لانہ خرج من الجنۃ رواه الدارمی و التوقانی فی جزء البطیخ عن علیؓ و نیز آورده که ابن عباس برائے آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بطیخ از طائف فرستاد پس بگرفت آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا و بوسه کرد و نہاد و گفت تعظیم کنید بطیخ را زیرا که وے از حلہائے زمین ست آب وے شفاست و حلاوت وے از بہشت رواه التوقانی و در باب فضائل نرگس و گل مرزنگوش و بنفشہ و درخت بان چیزے ثابت نشده و حدیث من شم الورد الاحمر و لم یصل علی فقد جفانی و حدیث خلق الورد من عرقی و امثال این مجموع موضوع و باطل ست در فضل نرگس در تنزیہ الشریعہ آورده که بوے کنید نرگس را اگرچہ در روزے یکبار یا در سالے یکبار یا در عمر یکبار بود زیرا که در دل حبہ ایست از جنون و جذام و برص که قطع نمیکند آن را مگر بوئیدن نرگس ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که در وے ہناد نسفی و محمد ابن مسلمہ ست و ہر دو متہم اند و گفته اند که ابن عساکر و ابن النجار ہر دو این حدیث را روایت کرده و اقتصار کرده اند بر وصف نکارت نه وضع و بعض گفته اند که بسیار ست که ابن عساکر نکارت میگوید و حال آنکہ حدیث نزد وے موضوع ست چنانکہ

بیان اکل در بازار

بیان بطیخ و فضائل آن

بیان فضائل نرگس

برجعت کلام وے معلوم میگردد وسیوطی در فضائل بنفشه در جمع الجوامع آورده که ان فضل البنفسج علی سائر الادهان
کفضلی علی سائر الناس یعنی فضل دهن بنفشه بر دیگر ادهان همچو فضل من ست بر دیگر مردمان رواه الخطیب عن ابی هریره
وانس وقال منکر ونیز آورده که فضل بنفشه بر سائر ادهان مثل فضل دین اسلام ست بر سائر ادیان رواه الطبرانی عن محمد
ابن علی بن الحسین بن علی عن ابیه وجده وابن کثیر این را گفته که منکرست جدا وابن وحیه گفته که موضوع ست بجمیع طرق
خود ونیز آورده که فضل دهن بنفشه بر سائر ادهان همچو فضل من ست بر سائر خلق باردست در صیف وحارست در شتا رواه
ابن حبان فی الضعفا عن ابی سعید وابن جوزی این هر سه حدیث را در موضوعات آورده انتهی ودر تنزیه الشریعه از امیر المومنین
علی می آرد که گفت بودم نزد رسول صلی الله علیه وآله وسلم وذکر کرده شد نزد وے ادهان فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فضل دهن بنفشه بر سائر ادهان همچو فضل اهلبیت ست بر سائر خلق وبود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که ادهان بسیار کرد
بدان وسیوطی موضوع وی ودر مواهب لدنیه گفته که انچه روایت کرده شده است که ورد پیدا کرده شده است از عرق آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم یا از عرق براق وشیخ ما در احادیث مشتهره گفته که نووی گفته است که صحیح نیست وشیخ الاسلام ابن حجر گفته
که موضوع ست وپیش از وے ابن عساکر نیز حکم بوضع آن کرده ودر مسند الفردوس باین لفظ آورده که الورد الابیض خلق من
عرقی لیلة المعراج والورد الاحمر خلق من عرق جبرئیل والورد الاصفر خلق من عرق البراق رواه من طریق المکی ابن بندار
الزنجانی واین مردیست که متهم دارد اورا دارقطنی بوضع ومراین را طریقے دیگرست که روایت کرده بدان طریق ابو الفرج نهروانی
از حدیث انس که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بردند مرا باسمان بگریست زمین بعد از من وبرویید
از وے کبر چون باز آمدم افتاد قطره از عرق من بر زمین وبرویید گل سرخ وهر که خواهد که ببوید رایحه من باید که
بوید گل سرخ را انتهی ودر تنزیه الشریعه نیز این احادیث آورده وتضعیف وابطال کرده است ودرین حدیث آخر هم
آورده که چون افتاد قطره از عرق من بر زمین بخندید زمین وبرویید از وے گل واما مرزنگوش در تنزیه الشریعه از ابن عباس
آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته ناگاه مردے آمد ودر دست وے دستة
از ریحان پس مساس نکرد آنرا مردے دیگر آمد دستة مرزنگوش در دست وے وبگذاشت آنرا پیش آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پس دراز کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست خود را بجانب وے وبگرفت وبوے کرد
وفرمود نیکو ریحانے ست این درختے ست که میروید زیر عرش وآب او شفاست مرچشم را رواه العقیلی ودر اسناد وے
یحیی ابن عباد ست واز انس مے آرد که فرستاده شد برائے حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ریاحین مختلف پس رد کرد
همه را واختیار کرد مرزنگوش را گفتند یا رسول الله رد کردی سائر ریاحین را واختیار کردی مرزنگوش را
فرمود در شب معراج دیدم که مرزنگوش از زیر عرش روئیده است ونیز از انس آورده مرفوعا که گفت در بهشت خانه است
که سقف وے از مرزنگوش ست ونیز آورده که علیکم بالمرزنجوش فشموه فانه جید للخشام ونیز آمده که
منع میکند مرزنگوش از در آمدن جن وشیطان واما حدیث من شم الورد الاحمر ولم یصل علی فقد جفانی در میزان الاعتدال
این حدیث را از معمریات شمرده ومعمر شخصے بود از عرب که در حدود ستة وستمائة یا بعد از ان بیامد ودعوی کرد
که وے از صحابه است ومصافحه کرده است پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اورا
دعا کرده وفرموده یا معمر عمرک الله وببرکت دعاے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا حدود هفت صد

دربیان فضائل خروس سفید

از ہجرت باقی ماند و تحدیث کرد و روایت کرد که شنیدم از پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که گفت من شم الورد ولم یصل علی فقد جفانی و درین لفظ قید احمر نیست انتهی وباوجود آن و قطع نظر از صحت این حدیث اگر نزد شم رائحهٔ طیبه و استحضار تذکار طیب رائحهٔ طیبهٔ مصطفوی و محبت وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مرطیب را بابدایے ہدیۂ صلوة مشرف و محظوظ گردد مستحسن ست چنانکه بمشاہده و معائنهٔ آثار و صفات وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کذا افتی بعض العلماء المتاخرین نکته درباب فضائل خروس سفید چیزے ثابت نشده و این حدیث مشهور مسلسل که الدیک الابیض صدیقی باطل و موضوع ست احادیث که در فضل مطلق خروس سفید یا غیر سفید آمده چیزے ثابت نشده و چنانکه سیوطی در جمع الجوامع بروایت ابی داؤد از زید بن خالد آورده لاتسبوا الدیک فانه یوقظ للصلوة از ابن نجار و بیهقی از ابن مسعود آورده که آواز کرد خروس نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و نزد وے مردم بودند پس گفت مردے اللهم العنه فرمود دشنام مکن او را که وے میخواند بنماز و از طبرانی و بیهقی و غیرهما از ابن مسعود و ابی هریره و بروایت احمد و ابی داؤد و ترمذی و بیهقی از ابی هریره آورده که چون بشنوید آواز خروس را سوال کنید خدائے تعالے را از فضل وے زیراکه وے مے بیند فرشته را و چون بشنوید آواز خر را پناه جوئید بخدا از شیطان رجیم زیراکه وے مے بیند شیطان را و از ابو الشیخ از ابی هریره و ابن مردویه از عائشهؓ آورده که آواز خروس نماز او ست و زدن او بدو بازوے خود رکوع و سجود او و در خصوص خروس سفید نیز احادیث آمده و بسیار آمده چنانکه هم سیوطی از ابن قانع از ایوب بن عتبه آورده که الدیک الابیض صدیقی خروس سفید دوست من ست و از ابی بکر برقی از ابی زید انصاری آورده که خروس سفید دوست من ست و دوست دوست من و دشمن دشمن خدا و در حدیث عائشهؓ و انس آمده و دشمن دشمن من و از بغوی از خالد ابن معدان آورده که خروس سفید دوست من و دشمن دشمن خدا ست پاسبانی میکند صاحب خود را و هفت خانهٔ دیگر را و در حدیث عقیلی و ابو الشیخ از انس آمده که خروس سفید حبیب من و حبیب حبیب من که جبرئیل ست پاسبانی میکند خانهٔ خود را و شانزده خانه را از همسایها چهار از یمین و چهار از شمال و چهار از پیش و چهار از پس و از بیهقی از ابن عمر آمده که خروس اعلام میکند بنماز و هر که نگاه دارد خروس سفید را نگاه داشته میشود از سه چیز از شر هر شیطان و ساحر و کاهن و از ابی الشیخ از ثوبان آورده که مر خدائے تعالے را خروسے ست که چنگلهاے وے در زیر زمین ست و گردن وے زیر عرش و بازوهاے او در هوا میزند هر دو بازوے خود را هر شب وقت سحر و میگوید سبحان القدوس ربنا الرحمن لا اله غیره و هم از ابی الشیخ از ابن عمر آورده که خدائے تعالے را خروسے ست که هر دو بازوے وے منقش ست بزبرجد و لؤلؤ و یاقوت و یک بازوے وے در مشرق ست و بازوے دیگر در مغرب و پایهاے او در زمین و سر وے در زیر عرش چون وقت سحر اعلے شود بزند بازوے خود را و بگوید سبوح قدوس ربنا الله لا اله غیره همه خروسان بازوهاے خود را بزنند و آواز کنند و چون روز قیامت برسد فرمان شود که بازوهاے خود را به بند و آواز خود را پست کن پس بدانند اهل آسمان و زمین که قیامت نزدیک رسید و از طبرانی از صفوان نیز مانند این آورده و از ابن عدی و بیهقی از جابر نیز آورده و تضعیف کرده و از دیلمی از ام محمد بنت زید بن ثابت آورده که سه آواز است که دوست میدارد آن را خدائے تعالے

آواز خروس و آواز خواننده قرآن و آواز کسیکه استغفار میکند در وقت سحر و از ابی الشیخ از ابن عمر آورده که
دشنام نکنید خروس سفید را زیرا که وے دوست من ست و من دوست وے و دشمن دشمن من ست سوگند بخدائی که
فرستاده است مرا بحق اگر بدانند بنی آدم چیزے که در قرب اوست هر آئینه بخرند پرہائے وے را
و لحم او را بزر و نقره و بدرستیکه میراند جن را تا جائیکه میرسد آواز وے این روایات سیوطی ست در جمع الجوامع
و سخاوی نیز در مقاصد این احادیث آورده و اسانید آنها را ذکر کرده و بعضے از آنها را نسبت بضعف کرده و میگوید
که شیخ ابن حجر بر ابن جوزی در آوردن او این احادیث را در موضوعات انکار کرده و گفته که ظاهر
نمیشود بر من حکم کردن برین متن بوضع و سخاوی میگوید و لیکن در اکثر الفاظ آن رکاکتے ست که اصلا رونق
ندارد و حافظ ابونعیم اخبار دیک را در جزوے علیحده افراد نموده است انتهی والله اعلم و درباب فضائل حنا
چیزے ثابت نشده سیوطی از طبرانی از ابن عباس آورده که گفت آورده شد نزد رسول خدا صلے الله علیه
و آله وسلم گل حنا را فرمود الفاغیة تشبه ریحان الجنة فاغیة مشابه ریحان بهشت ست و در قاموس میگوید فاغیه
شگوفه حناست و در مجمع البحار در ماده فغا آرد حدیث سید ریاحین الجنة الفاغیة و میگوید که فاغیه
شگوفه حنا را گویند و بعض گفته شگوفه ریحان و بعض گفته اند شگوفه هر نبات صحرائی که آنرا کسی نشانده
و گفته اند فاغیه از هر نبت نور را گویند از ینجاست حدیث کان رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم یعجب الفاغیة
انتهی و در تنزیه الشریعة بصریح در فضائل حنا نیز آورده که سید ریاحین الجنة الحنا این را خطیب از ابن عمر رض
آورده و در وے بکر ابن بکار قیسی ست و وے لیس بشئے ست و بعض گفته اند که توثیق کرده است او را
ابن حبان و غیر وے و این حدیث را متابعت ست که روایت کرده است آنرا طبرانی و از بریده آمده است
بلفظ سید ریحان اهل الجنة الفاغیة رواه البیهقی فی الشعب و نیز از انس آورده کان احب الریاحین الے
رسول الله صلے الله علیه و آله وسلم الفاغیة انتهی و از ینجا نیز معلوم شود که مراد از فاغیه حناست و نیز آورده
که حنا سنت خدا و سنت رسول اوست تسبیح میکند بر مرد و زن و صبی و دو رکعت در حنا برابر ست با بیست و چهار
رکعت و چون در آورده میشود مرد در قبر در مے آید بر وے منکر و نکیر پس میگوید یکے از ایشان مر دیگرے را
بپرس او را میگوید چگونه پرسم او را و حال آنکه با وے حجت اسلام ست یعنی خضاب بحنا و در روایتے آمده چگونه
پرسم او را و بر وے نور اسلام ست ابن جوزی این احادیث را آورده و طعن کرده و گفته احادیث
در فضل حنا آمده و هیچ یکے از آنها صحیح نیست و نیز آورده که نفقه درہمے در راه خدا بهفتصد درہم ست و نفقه درہمے
در خضاب بهفت هزار درهم رواه الدارمی عن ابی طیبة و در وے الیسع بن عیسے مخزومی ست و وی مجهول ست
و نیز آورده که خضاب کنید که خدای تعالے و فرشتگان او و انبیا و رسل او و هر چه پیدا کرده است و خلق نموده
حتے ماهیان در دریا و طیور در آشیانها دعا برحمت میکنند بر صاحب خضاب و آثار وضع برین لائح ست و در
جمع الجوامع آورده که خضاب کنید بحنا که وے خوشبوست و تسکین میکند ترس را و زیاده میکند شباب شما را و جمال و
نکاح شما را و اینها همه در خضاب بحناست نه خضاب بسواد و همدرین کتاب حدیث آورده است که میباشند در آخر زمان قومے
که خضاب کنند باین سیاهی مثل حواصل حمام در نیابند ایشان بوے بهشت را روایت کرد این حدیث را البغوی

از ابن عباس وگفته اند که این حدیث صحیح نیست ودر اسناد وی عبد الکریم ست وهی ابن ابی المخارق ست وابو امیه بصری وگفته اند که جماعه از صحابه خضاب سیاه کرده اند مثل امام حسن وامام حسین وسعد ابن ابی وقاص وجماعه از تابعین وبر تقدیر صحت حدیث مراد آن خواهد بود که درغی یابند بوی بهشت را از جهت فعل واعتقاد وی که صادر شده است از ایشان نه از جهت خضاب چنانکه در شان خوارج آمده است که سیمای ایشان تحلیق راس ست وحال آنکه تحلیق حرام نیست وشیخ ابن حجر گفته ست که خطا کرده است ابن جوزی که طعن در عبد الکریم کرده است زیرا که این عبد الکریم ابن مالک جزری ست ثقه است وروایت او در صحیح آمده واین حدیث را احمد در مسند خود وابو داود ونسائی وحاکم در مستدرک خود وابن حبان در صحیح خود وبیهقی در سنن وشعب وضیا در مختاره وحافظ ابن العلا آورده اند وابن جوزی در عدم تصحیح این حدیث تعلیه کرده وگفته که اگر تسلیم کنیم که این عبد الکریم ابن ابی المخارق ست احمد از وی روایت دارد ووی روایت نمیکند مگر از کسیکه ثقه ست نزد وی وبخاری نیز این حدیث را بطریق تعلیق ومسلم در متابعات آورده وذهبی گفته که وی ابن ابی المخارق نیست وحدیث صحیح ست انتهی وازین تحقیق ظاهر شد که حدیث وعید بر خضاب سیاه صحیح ست وهرچه برخلاف آن مرویست غیر صحیح ومختار نیز در مذهب فقها همین ست ودر مطالب المومنین میگوید که اتفاق کرده اند مشایخ که خضاب بحنا در حق مردان سنت ست واز سیمای مومنان ست اما خضاب بسواد هر که از غازیان ست برای هیبت در چشم اعدای دین کند درست ست وهر که برای زینت نفس خود ودوستداری زنان مر او را کند مکروه باشد نزد اکثر مشایخ وبعض تجویز کرده اند بی کراهت کذا فی المحیط وسلف خلاف کرده اند دران بعض مکروه میدارند زیرا که پیری نور الهی ست وتغییر نور الهی مکروه واز ابن عباس آورده اند که فرمود چنانچه خوش دارم که زینت کند برای من امرأة من خوش دارد وی که زینت کنم من برای وی واز امام ابی یوسف دو روایت ست یکی آنکه اگر در حالت قتال کند لا باس به هست واگر برای تزیین وزن خود کند نیز لا باس به است کذا فی شرح ادب القاضی وبصحت رسیده است که امیر المومنین ابو بکر صدیق خضاب میکرد بحنا وکتم که گیاهی ست ولیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ مایل بسیاهی کذا قالوا وما آنچه منقول از صحابه مذکورین است نیز همین است والله اعلم وخضاب زن دست وپای را بحنا برای تزیین مر زوج خود را مادام که دران صور وتماثیل نباشد لا باس ست وجاریه صغیره را نیز لا باس ست ومرد را وصبی را نمی باید کرد مگر آنکه عذری داشته باشد ومکروه است خضاب بسواد والحاصل خضاب بحنا جایز ست باتفاق اما در خضاب بسواد خلافی هست ولیکن مختار در مذهب حرمت وکراهت است

ودر باب نهی از نتف شیب چیزی ثابت شده در جامع الاصول از حدیث ابو داود وترمذی ونسائی از عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نتف نکنید شیب یعنی برنکنید موی سفید را زیرا که نیست هیچ مسلمانی که پیر شود در اسلام مگر آنکه باشد او را نوری روز قیامت ودر روایتی آمده که ننویسد او را خدای تعالی بدان حسنه وکم کند بدان خطیه این روایت ابی داود ست ودر روایت ترمذی آمده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرده از نتف شیب وگفته که وی نور مسلمان ست انتهی وسیوطی در جمع الجوامع آورده کسیکه رنگ کند بسیاهی نظر نکند خدای تعالی بسوی وی روز قیامت وکسیکه نتف کند شیب را قمع کند پوست او را خدای تعالی بمقامع از آتش روز قیامت رواه ابن عساکر عن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده ونتف شیب نزد امام ابو حنیفه مکروه است اگر

بجهت تزئین باشد و امام محمد گفته لاباس به کذا فی مطالب المومنین نقلاً عن الخلاصه و مختار آن ست که مکروه است بجهت ورود نهی ازان در احادیث و شاید که وجه عدم کراهت بجهت کلامے که در صحت و ثبوت این احادیث ست و مآل حکم مصنف بعدم ثبوت اینها بجهت این اسنادست که عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده زیرا که گفته که اگر ضمیر جده بعمرو راجع ست این حدیث مرسل ست و اگر باب عائد بود منقطع زیرا که اصل نسبت این چنین ست عمرو ابن شعیب بن محمد بن عبد الله ابن عمرو ابن العاص و چون ضمیر جده بعمرو بود این حدیث از محمد بود و وے تابعی ست و تابعے چون رفع کند حدیث مرسل بود و اگر باب بود حدیث از عبد الله ابن عمرو بود و وے صحابی ست ولیکن شعیب از وے سماع ندارد پس حدیث منقطع باشد و لهذا این اسناد در صحیحین نیست والله اعلم و در باب تختم بخاتم عقیق و تختم در دست راست چیزے ثابت نشده در تختم بخاتم عقیق احادیث آمده که وے مبارک ست و نفی فقر میکند و نیز آمده که هر که تختم کند بعقیق و نقش کند بر وے و ما توفیقی الا بالله توفیق دهد خدای تعالی او را برای هر چیز و دوست دارند او را هر دو فرشته و نیز آمده که اکثر حرز اهل جنت عقیق ست و آمده که هر که تختم کند بعقیق همیشه بیند چیزے را که دوست میدارد و آن را و قضا کرده نشود مر او را الا آنچه نیک ست و سعادت ست و این احادیث بصحت نرسیده چنانچه شیخ مصنف گفته و اما آنکه گفته که در باب تختم در دست راست چیزے ثابت نشده محل بحث ست از جهت ورود احادیث صحیحه درینباب و خود نیز سابقاً در باب پوشش آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفته که انگشتری در دست کرده اما روایات مختلف ست در بعض احادیث آنکه در دست راست بودے و در بعض در دست چپ و مجموع احادیث صحیح ست ظاهر آنکه گاهے در دست چپ و گاهے در دست راست بودے و این عبارت مصنف ست درینباب و دریجا میگوید که چیزے ثابت نشده و در باب نهی از عرض خواب بر زنان چیزے ثابت نشده آنچه صحیح شده درینباب آنست که خواب را عرض نکنند مگر بلبیب عاقل و در بعض روایات بعالم ناصح و در بعض روایات بلبیب حبیب و نیز آمده که اگر خواب بد بیند تفل کند در جانب دست چپ و نگوید آن را بکسے اینجا نهی از عرض خواب بر جاهل و کول و دشمن مفهوم شد اما در خصوص نهی عرض آن بر زنان چیزے صحیح نشده و در تنزیه الشریعة آورده است که نهی ان تقص الرویا علی النساء و گفته که روایت کرده این حدیث را عقیلی از عائشه رض و گفته که لا اصل له و در میزان گفته که عبد الملک ابن مهران تحدیث کرده بحدیثے باطل که لا تقص الرویا علی النساء انتهی و در مواهب لدنیه از عبد الرزاق از سعید ابن عبد الرحمن نیز روایت کرده و از عائشه رض آورده است که زنے بود از اهل مدینه حامله که شوهر وے بتجارت رفته بود آن زن در خواب دید که ستون خانه شکسته و پسرے اعور زائیده نزد عائشه رض آمد و خواب خود را عرض کرد فرمود اگر این خواب تو صادق ست شوهر تو بمیرد و بزائی تو پسرے فاجر پس نشست آن زن و گریه میکرد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بگذار یا عائشه چون تعبیر کنند شما مسلمانان خواب او را تعبیر کنید بخیر زیرا که خواب موافق تعبیر مے آید پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم امر آن زن را خیر ست انشاء الله تعالی مے آید شوهر تو بسلامت و می زائی پسر نیکوکار والله اعلم و در باب تکلم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بفارسی مثل العنب دودو و با سلمان شکنب درد چیزے ثابت نشده و صحیح گشته و در بعض الفاظ العنب دو دو و التمر یکیک نیز آمده در مقاصد حسنه میگوید که این مشهور ست میان اعاجم اما اصلے ندارد نعم از جمع میان دو تمر کسے را که با خود شریک دارد در خوردن نهی وارد شده

در بیان تختم بعقیق

در بیان نهی از عرض خواب بر زنان

در بیان تکلم پیغمبر بفارسی

مگر آنکہ اذن بگیرد از مصاحب خود انتہی و این نہی در حدیث صحیحین و ترمذی و ابوداؤد واقع شدہ و این کلمہ کہ بسلمان فارسی
فرمودہ یا سلمان شکنب درود و در بعض نسخ شکنت بتای خطاب نیز نسے آرند اصلے ندارد و بخاری
در صحیح خود بابی عقد کردہ بعنوان باب من تکلم بالفارسیۃ والرطانۃ و حدیث جابر آوردہ کہ روز خندق از ان حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم التماس حضور تشریف بخانہ وے نمودہ پس آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باصحاب ندا درداد
کہ در خانہ جابر سور بیست زود باشید و آنجا حاضر آئید. و سور کلمہ فارسی ست دیگر حدیث ام خالد آوردہ کہ خرد بود و ہمراہ
پدر خود پیراہنے زرد پوشیدہ نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد آن حضرت فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
سنہ سنہ کہ کلمہ حبشیہ ہست یعنی حسنہ دیگر کلمہ کخ کخ کہ موضوع ست برائے زجر صبیان از مستقذرات نیز کلمہ فارسی ست
و در صحیحین از حدیث ابی ہریرہ آمدہ کہ حسن ابن علیؓ خرد بود و تمرۂ از تمر صدقہ کہ نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
آوردہ بودند برگرفت و در دہن نہاد حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کخ کخ و زجر کرد تا بیندازد آنرا از دہن و
فرمود کہ آیا نمیدانی کہ ما صدقہ نمیخوریم وکذا قال الطیبی ولیکن اینجا گفتہ اند کہ فارسی بودن لفظ سور محل بحث ست تواند کہ
مشترک بود میان لغت عرب و فرس چنانکہ صابون و امثال آن گفتہ اند و سنہ تواند کہ اختصار حسنہ بود و کخ کخ
صوت است نہ لفظ موضوع عربی یا فارسی کذا قالوا و در باب کراہت سخن فارسی گفتن چیزے ثابت نشدہ و حدیث
کلمۃ فارسیۃ من یحسن العربیۃ لم یحسنہا خطیئۃ خطا ست در تنزیہ الشریعۃ آوردہ کہ ابغض الکلام الی اللہ الفارسیۃ
وکلام الشیاطین الخوزیۃ وکلام اہل النار البخاریۃ وکلام اہل الجنۃ العربیۃ و گفتہ کہ جوزقانی این حدیث را آوردہ و در اسناد
وے اسمعیل ابن زیاد بلخی ست و وے متہم ست بوضع این حدیث و حافظ ابن حجر گفتہ کہ این اسمعیل از شیوخ بخاری ست
در غیر صحیح و گویا کہ آفت درین حدیث از بالا ان اوست انتہی و نیز آوردہ کہ من تکلم بالفارسیۃ زادت فی خبہ و نقصت
من مروتہ و گفتہ کہ روایت کردہ این را ابن عدی از انس و در وی طلحہ بن زید ست تعقب کردہ شدہ ست بآن کہ روایت
کردہ ست آنرا حاکم در مستدرک ولیکن ذہبی گفتہ کہ لیس بصحیح و اسنادہ واہٍ و مراورا شاہد ست از حدیث ابن عباس کہ
روایت کردہ اورا حاکم کہ گفت من احسن منکم ان یتکلم بالعربیۃ فلا یتکلم بالفارسیۃ فانہ یورث النفاق و از امیر المؤمنین عمرؓ آوردہ
کہ گفت لا تعلموا رطانۃ الاعاجم و ہم از وے آمدہ کہ شنید مردے را کہ تکلم میکند بفارسی در طواف پس بگرفت ہر دو بازوے
اورا و گفت بگیر بسوے عربیت راہ را رواہما البیہقی الاول فی السنن والثانی فی الشعب انتہی و نیز آوردہ است کہ نفرستاد حق تعالے
ہیچ وحی ہرگز بر ہیچ پیغمبر مگر بعربیت بعد از ان وے میرساند بقوم خود بزبان ایشان و از ابن مردویہ در تفسیر از ابن عباس آوردہ کہ گفت
وحی کردہ میشود بر جبرئیل بزبان عربی وے آرد وے بر ہر پیغمبرے بزبان وی ہیچ یکے ازینہا صحیح نیست و عجب آنکہ
حدیث دیگرے آرد کہ ناظر در مدح زبان فارسی ست کہ میگوید کلام آن کسانیکہ گرد عرش اند فارسی ست و حق تعالی چون
خواہد وحی کند یعنی بآن کسانے کہ گرد عرش اند امرے را کہ در وے نرمی و آسانی ست وحی میکند بفارسی و اگر خواہد وحی کند
امرے را کہ در وے سختی ست وحی میکند بعربی و بلفظ دیگر آمدہ کہ چون غضب کند وحی بعربی بفرستد و چون راضی بود
بفارسی وحی کند و اینہا نیز از موضوعات اند و در باب ولد الزنا آنکہ مشہور شدہ کہ ولد الزنا لا یدخل الجنۃ حدیثے
ثابت نیست و باطل ست در مقاصد حسنہ میگوید کہ این حدیث ابو نعیم در حلیہ از مجاہد از ابی ہریرہ مرفوعاً آوردہ و اعلال
کردہ آنرا دار قطنی بآنکہ مجاہد از ابی ہریرہ سماع ندارد و با ثبات واسطہ میان مجاہد و ابی ہریرہ نیز طبرانی و ابو نعیم و نسائی

روایت کرده لیکن در تعیین واسطه مضطرب اند و از مجاہد از ابی سعید خدری و عبد الله ابن عمرو ابن العاص نیز آمده
و زعم کرده ابن طاہر و ابن جوزی که این حدیث موضوع ست و نسائی بلفظ لا یدخل ولد الزانیة الجنة از روایت شعبه و
سفیان ثوری از عبد الله ابن عمرو آورده و ابن حبان از ہر دو وجه روایت کرده و ہر دو طریق محفوظ است و شیخ ابن حجر
گفته که بر تقدیر صحت تفسیر کرده اند آنرا علما که معنے او این ست که در نیامد بہشت را اگر عمل کند بمثل عمل والدین خود
و اتفاق دارند بر آنکه محمول بر ظاہر نیست و بعض در تاویل وے گفته که مراد بولد الزنا کسے ست که مواظب ست
بر زنا و ملازم ست آن را چنانکه گفته میشود مر شجعان را بنو الحرب و مر اولاد مسلمان را بنو الاسلام والله اعلم و در باب
لیس لفاسق غیبة درین معنی چیزے ثابت نشده در نہی از غیبت مسلمان و شدت زجر و تشنیع آن احادیث صحیحه
وارد شده و بحد شهرت کشیده است اگرچه فاسق باشد و در بعض احادیث آمده که لیس للفاسق غیبة یعنے اگر فاسق
را غیبت کنند و آنچه درو ست از فسق و فجور غایبانه ذکر کنند دران اثم نباشد سیوطی از طبرانی از معویة بن
حیده روایت کرده لیس للفاسق غیبة و در روایتے لیس للفاجر غیبة و در حدیث دیگر بطرق متعدده آورده که
آیا میترسید از ذکر فاجر که ذکر کنید او را بآنچه درو ست تا بشناسند او را مردم و حذر کنند از وے و در مقاصد حسنه
نیز این را بطرق متعدده آورده از طبرانی و بیہقی و دار قطنی و ابن عدی و ابن حبان و حاکم و عقیلی و ابی الشیخ و غیرہم و حکم
بعدم صحت بلکه بوضع و تکذیب بعضے از رواة آن از ایشان نقل کرده و گفته که اگر این حدیث صحیح ست محمول ست بر
فاسق معلن مجاہر که پرده حیا از روے حال برافگنده و بعلانیه و آشکارا فسق میکند اینچنین کس را غیبت نباشد و غیبت او
اثمی نه و درین باب نیز احادیث بسیار آمده چنانکه من لا حیاء له لا غیبة له من القی جلباب الحیاء فلا غیبة له انما الغیبة
لمن لم یعلن بالمعاصی و اگرچه در طرق این احادیث نیز ضعفے باشد و لیکن در صحیح نیز این معنی ورود یافته چنانکه
در مشکوة از حدیث بخاری و مسلم از ابی ہریره و در جامع الاصول از ابی ہریره و جابر درین باب آورده که گفت آنحضرت
صلے الله علیه و آله وسلم کل امتی معافی الا المجاہرون یعنے تمامه امت من سلامت داشته میشوند از غیبت و عیب
کردن مگر آنانکه مجاہر و معلن اند بفسق و در مشکوة این زیادت آورده که از بیباکی و عدم مبالات است از
غیبت که عمل کند مرد در شب عمل بد را و حال آنکه پوشیده است خدائے تعالے بر وے آن عمل را و در وقت
صبح مر مردم گوید که شب چنین و چنین عمل کردم و بر خود پرده دری کند و درین معنی گفته است مصرع پرده بر بیحیائی متن
که او میدرد پرده خویشتن ، و علما را اتفاق ست که صحیح ست غیبت از فاسق معلن و امام جائر و مبتدع داعے
و نزد تظلم و نصیحت و تزکیه شهود و رواة اخبار و در صورت تظلم اگر صبر کند افضل ست و کفارت غیبت بحلی خواستن است
از مغتاب اگر رسیده است بوے و الا توبه و استغفار کافی ست و در بحلی خواستن لازم نیست که به تفصیل آن را
بوے بگوید و علی الاجمال کافیست که گوید ترا غیبتی کرده ام به بخش و در بعض احادیث آمده که استغفار کردن
مر مغتاب را نیز کفارت غیبت ست بگوید اللهم اغفر لمن اغتبته و در باب نہی از سب براغیث چیزے ثابت نشده در
مقاصد میگوید که طبرانی در اوسط از حدیث ابی یوسف قاضی از امیر المومنین علی آورده که گفت فرود آمدیم ما در
منزلے پس ایذا کردند ما را براغیث پس دشنام کردیم ما آنہا را پس فرمود رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم دشنام
مکنید براغیث را که نیکو دابه است که بیدار کرد شما را برای ذکر خدا و از انس نیز گفته ذکر کرده شد براغیث نزد رسول خدا

بیان غیبت فاسق

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کہ آن بیدا دیکند برلے نماز و در روایت دیگر آمدہ از انس کہ بودیم مانزد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس بگزید مردے را بر غوث پس لعنت کرد آن مرد آن رابس فرمود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ لعنت مکن او را کہ وے آگاہ گردانید پیغمبرے را از پیغمبران برلے نماز واز انس در حدیث بخاری در ادب مفرد و در حدیث احمد وطبرانی وغیر ایشان نیز مثل این آمدہ وشیخ ابن حجر جزوے علیحدہ درینباب تصنیف کردہ انتہی

تنبیہ امام مستغفری در دعوات وغیر وے نیز از ابی ذر مرفوعاً آوردہ کہ اگر ایذا کند بر غوث بگیر قدحے از آب وبخوان بر وے هفت بار این آیت را ومالنا ان لانتوکل علی اللہ الآیہ وبگو اگر شما مومن اید باز دارید مارا از شر خود وایذاے خود پس از ان بپاشش آن آب را گرد فراشش خود امن می یابی از شر آن وخواندن این آیت در صباح ومسا را زبراے دفع هوام وعقارب از عمر ابن عبد العزیز نیز نقل کردہ اند وگفتہ اند کہ از براغیث نیز نافع است واللہ اعلم ودر باب ذم سماع حدیثے صحیح وارد نشدہ مراد خصوص سماع غناست یا عام تر از غنا ومزامیر و در ذم هر یکے از ان احادیث وارد شدہ است سیوطی در جمع الجوامع در کتاب لہو ونہی از حدیث طبرانی در معجم کبیر وخطیب در تاریخ از ابن عمر آوردہ کہ نہی عن الغناء والاستماع الے الغناء وعن الغیبۃ والاستماع الی الغیبۃ وعن النمیمۃ والاستماع الی النمیمۃ واز حدیث خطیب از امیر المومنین علی آوردہ نہی عن ضرب الدف ولعب الصنج وضرب الزمارۃ واز ابن ابی الدنیا در ذم ملاہی از ابن مسعود آوردہ کہ الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل واز دیلمی در مسند الفردوس از انس باین لفظ آوردہ الغناء واللہو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب والذی نفسی بیدہ ان القرآن والذکر ینبتان الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب سخاوی در مقاصد حسنہ گفتہ ولا یصح کما قالہ النووی واز ابی ہریرہ آوردہ باین لفظ حب الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب واز ابن صیصری در امالی از ابن مسعود آوردہ ایاکم والمعازف والغناء فانہما ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل وصاحب مشکوۃ از بیہقی در شعب الایمان از جابر آوردہ الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع وسیوطی از ابن مردویہ وبزاز وضیاء مقدسی در مختارہ وسعید ابن منصور در سنن خود از انس وبیہقی از عائشہ آوردہ صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرۃ مزمار عند نعمۃ ورنۃ عند مصیبۃ واز حکیم ترمذی در نوادر الاصول آوردہ من استمع الی صوت غناء لم یوذن لہ ان یسمع صوت الروحانیین فی الجنۃ قیل وما الروحانیون قال قراء اہل الجنۃ وا یں حدیث ضعیف ست واز حاکم در تاریخ دیلمی از علی آوردہ من مات ولہ قینۃ فلا تصلوا علیہ ووے گفتہ کہ این حدیث ضعیف ست جدا واز ابی امامہ آوردہ اند ان اللہ عزوجل بعثنی ہدے ورحمۃ للعالمین وامرنی بمحق المعازف والمزامیر والاوثان والصلیب وامر الجاہلیۃ الحدیث واین حدیث را ابو داؤد طیالسی روایت کردہ واحمد ابن حنبل وابن منیع نیز مانند این آوردہ وبزار از ابن عباس مرفوعاً آوردہ حرم المیتۃ والمیسر والکوبۃ یعنے الطبل واز دیلمی از ابن عباس مرفوعاً آوردہ امرت بہدم الطبل والمزمار واز ابن صیصری در امالی وابن عساکر در تاریخ آوردہ من قعد الی قینۃ یستمع منہا صب اللہ فی اذنیہ الآنک یوم القیامۃ واز جابر آمدہ اول من تغنی ابلیس وابن ماجہ وطبرانی از صفوان ابن امیہ آوردہ کہ در مدینہ عمر ابن قرۃ مردے بود کہ کسب وے دف زنی بود چون آیہ کریمہ ومن الناس من یشتری لہو الحدیث نازل شد نزد آن حضرت آمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وعرض کرد کہ اورا بدبختی پیش آمد کار وے دف زنی بود

بیان مزامیر

وآن حرام شد اکنون رزق وے از کجا رسد وجز این کارے از دست وے نمی برآید اذن میکنی که دف زنم بغیا حسنه یا رسول الله فرمود نه اذن ست و نه کرامت دروغ گفتی اے دشمن خدا خداے تعالے ترا قدرت بر رزق حلال طیب داد و تو حرام را بجاے آن اختیار کردی اگر بعد ازین این کار کردی ترا چنین وچنان کنم برخیز از پیش من و توبه کن الحدیث واکثر مفسرین لهو الحدیث را بغنا تفسیر کرده اند و گفته اند که ابن عباس وابن مسعود سوگند خوردہ اند که مراد انیست و قول فضیل ابن عیاض است الغنا رقیة الزنا و دارقطنی و دیلمی از جابر آورده که چون روز قیامت شود بگوید حق سبحانه تعالے کجا اند آنهائے که منزه مے داشتند چشم و گوش خود را از مزامیر شیطان جدا کنید ایشان را در تلهاے مشک و عنبر و گوید مر فرشتگان را که بشنوانند ایشان را تسبیح و تمجید من پس بشنوند با واز ہاے خوش که هرگز کسے مثل آن نشنیده و در جامع الاصول نیز صدر این حدیث آورده است و هم در جامع الاصول از ابی داؤد در مشکوٰة نیز از احمد آورده که نافع مولاے ابن عمر میگوید که بودم با ابن عمر در راہے ناگاه بشنید آواز مزمارے را پس بنهاد هر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود واز راه بیک سو شد پس گفت مرا بعد از ساعتے آیا می شنوی آن آواز را و من دران زمان خرد بودم و در روایتے آمده که بودم من ردیف ابن عمر ناگاه آوازے شنید الحدیث وابو داؤد در حدیث خود آورده که گفت ابن عمر بودم با رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم پس شنید مثل انچه من شنیدم و کرد همچنین که من کردم و در حدیث وے ذکر آنکه نافع گفت که خرد بودم نیست و مقصود از ذکر خردی عذر آنست که چرا او را منع نکرد این احادیث ست که در ذم غنا و مزامیر و ملاہے وارد شده و امثال آن احادیث دیگر نیز آمده از جهت خوف تطویل برین قدر اقتصار افتاد و شاید که تو گوئی شک نیست که درین میان احادیث ست که محدثین حکم بضعف آن کرده اند و تصریح بصحت آن ننموده و بعض ازان قبیل ست که بعدم صحت آن حکم کرده اند چنانچه در ضمن بیان اشارتے بدان کرده شد و مدعاے مصنف آنست که حدیثے صحیح درینباب نیامده اگر آنرا واری بیار تا حقیقت حال معلوم شود با آنکه بعد از قطع نظر ازان که حدیث ضعیف بتعدد طرق بمرتبۂ حسن رسد و حسن بمرتبۂ صحیح حدیث صحیح درینباب حدیث جارتین ست که بعض مردم آنرا در اثبات اباحت نیز بیارند و انصاف آنست که مدلول آن ذم ست مگر در بعض مواضع مثل ایام عید و مانند آن الفاظ آن چنانچه در صحیح بخاری و مسلم آمده این ست که عائشه میگوید که در آمد بر من رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم و نزد من دو جاریه بودند که تغنی میکردند بغناے بعاث پس بپهلو افتاد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بر جامۂ خواب و بگردانید روے مبارک خود را پس در آمد ابو بکر پس منع کرد مرا و گفت مزمار شیطان را نزد پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم روا میداری پس آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم روے مبارک با بو بکر آورد و گفت بگذار این دختر کان را یا ابا بکر پس چون غافل شد ابو بکر خله کردم آن دو جاریه را تا بیرون رفتند و بود این واقعه روز عید و در روایت دیگر آمده که گفت عائشه در آمد بر من ابو بکر و نزد من دو دختر ک بود از دختر کان انصار که غنا میکردند بدانچه گفت و گو کرده بودند بدان انصار روز بعاث گفت عائشه و نبودند آن دختر کان مغنیه پس گفت ابو بکر آیا مزمور شیطان در خانه رسول خداست و آن روز عید بود پس گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم بدرستیکه هر قوم را عیدی ست و این روز عید ماست و در روایت دیگر آمده که ابا بکر در آمد بر عائشه و پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم نزد وی بود در روز عید فطر

یا عید اضحی و نزد عائشه دو زنک بسرود گوینده بودند که تغنی میکردند بآنچه بایکدیگر گفته بودند انصار در روز بعاث پس
گفت ابوبکر مزمار شیطان فرمود شیطان پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا ابابکر هر قوم را عیدے ست و عید ما
این روز ست و در روایت دیگر آمده که در آمد ابوبکر بر عائشه و نزد وے دو جاریه بودند که غنا میکردند در ایام منی و دف
میزدند و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پوشیده بود خود را بجامه پس منع کرد ایشان را ابوبکر و بکشاد آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم روے مبارک خود را و فرمود بگذار ایشان را یا ابابکر که ایام عید ست و آن ایام ایام منی بود
اینها همه روایات بخاری و مسلم اند اکنون باید دید که چون ابوبکر صدیق که اسبق و اقدم اصحاب ست در معرفت احکام
دین غنا را مزمار و مزمور شیطان گفت و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را برین تقریر کرد و نگفت که اینچنین مگو
که این مزمار شیطان نیست و حرام نیست بلکه چه گفت منع مکن یا ابابکر ایشان را ازین که امروز عید ست یعنی
این حکم را که حرمت تغنی و تدفیف ست مطلق مدان و عام خیال مکن در روز عید از لهو و سرود اینقدر جائز باشد
خصوصا دخترکان و نوسالان را اگر تغنی کنند و اشعار که دران فحش و ذکر فساد و امثال آن نباشد بخوانند و این
تخصیص را ابوبکر صدیق چون تقریب نیفتاده بود و سابقاً بیان از جانب شارع نیافته نیست اکنون بتقریب وقوع اینا
قضیه معلوم کرد و نیز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خود بشنیدن آن مقید نشد و ابوبکر را ستیزه بران ترغیب ننمود
بلکه تغافل زد و بخفتے دریناب اشارتے فرمود پس نهایت آنچه باین حدیث ثابت شود اباحت و رخصت آن
در بعض احیان مثل ایام عید و مانند آن با بودن او حرام و مزمار شیطان در غیر این اوقات و این
معنی نزد انصاف ظاهر ست از حدیث کما لا یخفی و حدیث صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرة مزمار عند نغمة
ورنة عند مصیبة که گذشت نیز بقول سیوطی صحیح ست و وے گفته است که هرچه در کتاب خود از ضیاء در مختاره
آورده ام صحیح ست دیگر حدیث معازف که در صحیح بخاری آمده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که
در امت من اقوام پیدا آیند که استحلال کنند حر را بکسر حاے مهمله یعنی فرج که مراد ازان اینجا زناست و حریر را و معازف
را یعنی آلات ملاهی را که مزامیر ست پس اگر استماع معازف و آلات ملاهی حرام نباشد اطلاق استحلال
بران و ذکر او با حر و حریر چه معنی دارد و در اتصال و اسناد این حدیث مر ابن حزم ظاهری را که از علماے متاخرین
محدثین ست و قائل ست باباحت غنا و مزامیر بجهت تعصبے که درین باب دارد سخن ست و شرح و تحقیق این مقام
تفصیلے طلبد و موقوف بود بر بیان بعض مصطلحات علم حدیث بدانکه در اصول حدیث مقرر شده است که بخاری در
تراجم ابواب صحیح خود بعض احادیث می آرد که سند آنها را از اول حذف کند گاهے بصیغه جزم و معلوم چنانکه ذکر
فلان و قال فلان مثلا و این قسم محکوم علیه است بصحت و گاهے بصیغه تمریض و مجهول چنانکه قیل و یقال و این محل
توقف است و مجزوم الصحة نه ولیکن چون وے رحمه الله آن را در صحیح آورده است مشعر ست که اصلش صحیح ست زیراکه
وے التزام کرده است که درین کتاب بجز صحیح نیارد و این حذف اسناد را از اول تعلیق گویند و آن حدیث را معلق
اگرچه حذف تا آخر اسناد نیز باشد و گفته اند تعلیقات البخاری متصلة یا مسندة یعنی اگرچه بظاهر منقطع آمده اما
در واقع متصل اند و این حکم در جائے ست که نسبت برجال حدیث کرده که میان او و ایشان واسطه است اما اگر
نسبت بشیخ بیواسطه خود کرده قال فلان این حکم معلق ندارد و در صورت حذف اسناد داخل نه این حکم عنعنه دارد

وحکم عنعنه نزد بخاری آنست که اگر ملاقات راوی و مروی عنه ثابت شود و این راوی از تدلیس سلامت بود در حکم اتصال داخل ست والا احتمال انقطاع دارد و مثال این خبر معازف ست که بخاری در اول این حدیث حدثنا یا اخبرنا وامثال آن نگفته سوق حدیث نموده است و گفته قال هشام ابن عمار حدثنا صدقة ابن خالد قال حدثنا عبد الرحمن بن یزید ابن جابر قال حدثنا عطیة ابن قیس قال حدثنی عبد الرحمن بن غنم قال حدثنی ابو عامر او ابو مالک الاشعری انه سمع رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم یقول لیکونن فی امتی اقوام یستحلون الخمر والحریر والمعازف الحدیث پس این حدیث متصل ست اگرچه حدثنا هشام یا اخبرنا هشام نگفته و گفت قال هشام زیرا که هشام از شیوخ بیواسطه بخاری ست بے شبهه و ملاقات بخاری و سماع وے از وے معلوم و معروف ست و بخاری از وے احادیث دارد بصیغه تحدیث سخاوی گوید که صاحب زهره آنرا حصر کرده در چهار حدیث و بخاری منزه و مبرا است از تدلیس و هیچ کس اورا بدان نسبت نکرده و وصف نمکرده پس این حدیث صحیح باشد از جهت ثبوت اتصال و عامه علما و محدثین برین اند الا ابن حزم که درین حکم و در بسیارے از امور درین مسئله مخالفت جمهور افتاده و براه خلاف ایشان رفته است و بظاهر حال آنکه صیغه قال ست استاده و گفته که اتصال اینحدیث معلوم نیست زیرا که بخاری قال هشام گفته نه حدثنا و از قال هشام سماع اینحدیث از وے صریحاً معلوم نمیگردد و نمیدانند که هشام از شیوخ بخاری ست و از وے سماع دارد و غایتش آنکه درین حدیث شاید که سماع بطریق مذاکره باشد نه بقصد تحدیث و اسماع ازینجهت قال گفت نه حدثنا و بخاری در صحیح خود امثال این دارد و نکته اینست که گفته شد و ابن حزم در کتاب خود گفته است که اگر راوی عدل روایت کند از کسیکه اورا دریافته است محمول بر لقا و سماع بود خواه بگوید اخبرنا یا حدثنا یا عن فلان یا قال فلان همه محمول بر سماع ست و این تناقض صریح است که این مرد کرده و وے باینقدر که سخن در اتصال و صحت این حدیث کند اکتفا نکرد بلکه بتجسبے که در اثبات اباحت دارد بوضع اینحدیث و هرچه درین باب مرویست حکم کرده و از شیخ مصنف در افراط و مبالغه درگذرانیده زیرا که مصنف میگوید که حدیثے صحیح وارد نشده و وے میگوید که هرچه آورده اند موضوع ست و محدثین اورا درین باب تخطیه عظیم کرده اند و این حدیث معازف را ابن حبان و غیر وے از ائمه حدیث تصحیح نموده اند و گفته که ده کس از اصحاب هشام از وے روایت کرده و همچنین از دیگر شیوخ وے مثل صدقه و ابن جابر روایات متعدده آمده همچنین گفته اند شارحان حدیث اکنون شاید که تو بگوئی که پس ترا چه اعتقاد ست و تو در کدام جانبی بدانکه از کسے که براه انصاف و احتیاط رود و از کدر تعصب و مکابره صافی بود در مسئلهٔ که بروے نزاع و خلاف راه داشته باشد با قطع نظر از راجح و مرجوح جز سکوت و توقف چه صورت بندد و درین مسئله هم میان فقها و مشائخ نزاع ست و هم میان مشائخ طریقت بیکدیگر اختلاف و هر که تتبع احادیث و اقوال فقها و سلف کند داند که متعارف و مشهور میان ایشان حرمت و کراهت آن بود و غایت توجیه و تطبیق آن است که آنرا منقلب و معلل بطریق لهو و لعب دارند بقرینه آنکه این فعل دران زمان متعارف و مشغله اهل فسق و تلهی بود و چون بعد ازان جماعه از ارباب دیانت و ذوق و وجدان دوله و صحبت بجهت تصرف و تاثیر که سماع غنا در نفوس و قلوب دارد و آثار مکامن و بواطن مواجید و احوال کند دران افتادند و لهو و لعب گردا سرا پرده انعال

واحوال ایشان راه ندار واز ان خارج بوده باشند وبالجمله انچه دینجا منقح میگردد انیست که بر حرمت سماع علی الاطلاق
دلیلی قطعی از ضروریات دین ثابت نشده وعمل واعتیاد آن خلاف طریقهٔ اتباع ست وهر که آنرا بطریق علم وبحث
در احادیث وآثار واقوال اثبات کند محل گفت وگوست واز هر که بطریق سکر وغلبهٔ شوق وسطوت حال صادر شود
معذور وهر چه نه از مردم اهل ادب وتورع بے ملاحظه ومبالات آید منکر والله اعلم ودر باب تحریم لعب شطرنج حدیثے
صحیح نشده واحادیث در تحریم شطرنج نیز بسیار آمده ولیکن میگویند که این احادیث بصحت نرسیده است از امیر المومنین
علیؓ آورده اند که بقومے گذشت که لعب میکردند بشطرنج پس تهدید بر ایشان وشدت نمود وفرمود وانا واٰگاه باشید
ای قوم که شما برائے غیر این کار آفریده شده اید واگر ترس این نمی بود که سنت وطریقه خواهد شد هر آئینه میزدم من
این را بروے شما رواه البیهقی واز ابن عساکر نیز آمده که ویؓ گذشت بر قومے که بازی میکردند بشطرنج وفرمود
ماهذه التماثیل التی انتم لها عاکفون اگر مساس کند یکے از شما اخگر را تا آنکه سرد شود بهتر ست از آنکه مساس کند این را
روایت کرده اند این حدیث را ابن ابی شیبه وعبد بن حمید وابن ابی الدنیا در ذم ملاهی وابن المنذر وابن ابی حاتم وبیهقی
ونیز از ویؓ آمده که فرمود که سلام مکن بر اصحاب نرد شیر وشطرنج رواه ابن عساکر ونیز آمده که ملعون من لعب
بالشطرنج والناظر الیها کالآکل لحم الخنزیر ونیز آمده که حق سبحانه وتعالی را در هر روز سیصد وشصت نظر رحمت ست
بر بندگان خود ونظر نمیکند صاحب سطرنج وآمده که هر که لعب کند بنرد شیر گویا که در آورد دست
خود را در لحم خنزیر وامثال این احادیث وآثار بسیار آمده ودر مذهب شافعی بالجمله رخصتے درینباب هست و
مشهور ومختار در مذهب حنفی حرمت وکراهت ست ودر باب لاتقتل المرأة اذا ارتدت حدیثے صحیح نشده بلکه خلاف
آن صحیح شده من بدل دینه فاقتلوه حدیث من بدل دینه فاقتلوه صحیح ست احمد وبخاری وترمذی وابو داود
ونسائی وابن ماجه آنرا روایت کرده وکلمهٔ من عام ست شامل مذکر ومونث پس مرأة نیز درین حکم داخل باشد
چنانکه مذهب امام مالک وشافعی واحمد وبعض علمائے دیگر ست ونزد امام ابو حنیفه وسفیان ثوریؒ وتابعان ایشان
مرأة را بعلت ارتداد نکشند اگر توبه نکرد فیها والا حبس کنند تا اسلام آرد ودلیل ایشان آنست که در صحیح آمده که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرد از قتل نسا مطلقاً خواه کافر اصلیه بود یا مرتده ونیز اصل اخیر اجزیه است بسوے
آخرت که دار الجزا است وتعجیل در مردان بجهت توقع شر عاجل ست که محاربه ومقاتلهٔ ایشان ست با اهل اسلام ودر نسا
صلاحیت آن نه ولهذا در جهاد کفار قتل اینها جائز نبود کذا فی الهدایه ودر بعض احادیث عدم قتل امرأة مرتده
بصریح نیز ورود یافته است چنانکه سیوطی در جمع الجوامع از حدیث طبرانی از معاذ ابن جبل مرفوعاً آورده
که هر مردے که مرتد شود از اسلام دعوت کن او را با اسلام اگر توبه کرد قبول کن از وے واگر توبه نکرد بزن گردن او را و
هر زنے که مرتده شود دعوت کن او را اگر توبه کرد قبول کن واگر ابا آورد طلب توبه کن از وے اینجا ذکر قتل نکرد وهم بر
استتابت اقتصار نمود وزرکشی در شرح خرقی از حدیث دار قطنی از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم لاتقتل المرأة اذا ارتدت ودرین حدیث نیز طعن کرده ودر تنزیه الشریعه نیز گفته که دار قطنی این حدیث را
از انس آورده وفیه عبد الله بن عیسے انتهی وسیوطی از ابو بکرؓ آورده که نسائے مرتده را بنده میکرد وسیف رخصت و
در قتل مرتده نیز روایت آمده که آن نیز مطعون ست پس حاصل آن آمد که در حدیث نهی از قتل مطلق نسا

در بیان تحریم شطرنج

در بیان قتل زن مرتده

وحدیث قتل مطلق مرتد که هر دو صحیح اند تعارض آمد و نزد تعارض حایتین رجوع بقیاس بود و قیاس عدم قتل نساست
چنانچه در هدایه گفت پس قیاس مرجح حدیث نهی از قتل نسا گردد فتدبر و در باب اذا وجد القتیل بین القریتین ضمن
اقربهما چیزے ثابت نشده این مسئله در کتب حنفیه در باب قسامت مذکورست که گفته اگر دابه میان دو قریه بگذرد و بروے
قتیلے باشد پس قسامت بر قریه است که نزدیکتر باشد از وے و قسامت آن بود که مرده که اثر جراحت داشته باشد
در محله یافته شود و قاتل او معلوم نباشد و اولیاے وے دعوی کنند خون او را بر اہل محله و گواهان نداشته باشند
پنجاه مرد را از محله سوگند دهند که بالله ما نکشته ایم او را و نمیدانیم کشنده او را اگر این سوگند خورند حکم کرده شود بر اہل محله
بدیت مقتول و این حکم علی الاطلاق بحدیث صحیح ثابت شده است و حکم بقسامت متفق علیه است میان جمیع
ائمه بتفصیلے که در مذهب هر یک مذکورست اما این مسئله که اگر مقتول در میان دو قریه یافته شود ضامن میگردد
دیت او را قریه که نزدیکتر ست مختلف فیه است مذهب حنفیه آنست که مذکور شد و دلیل برین حکم در هدایه حدیث
آورده و در حاشیه وے از مبسوط نوشته که این حدیث ابی سعید خدری ست که قتیلے را نزد حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم آوردند که در میان دو قریه افتاده بود فرمود تا گز کرده شد و در مبسوط گفته که مساحت کرده شد پس قریب
یافته شد بجانب یکے از ان دو قریه بیک شبر پس حکم کرد بقسامت و دیت بر اہل آن قریه و در تنزیه الشریعه میگوید که
این حدیث ابی سعید را عقیلی آورده و گفته که در وے ابو اسرائیل ست و منفردست باین و لا اصل له قلت اخرجه الامام احمد
فی مسنده والبزار و ابو اسرائیل از رجال ترمذی ست و شیعی غالی ست اما کذاب نبود و امام احمد گفته که یکتب حدیثه
و ابن معین توثیق کرده است او را والله اعلم و در جمع الجوامع از شعبی آورده بروایت عبدالرزاق و ابن ابی شیبه
و بیهقی که کشته یافته شد میان وادعه و شاکر که نام دو موضع ست پس امر کرد امیر المومنین عمر رض ابن الخطاب که قیاس
کنند میان این دو قریه پس یافتند او را بوادعه قریب تر پس حکم کرد بقسامت و ضامن گردانید اہل وادعه را دیت وے
و در روایت دیگر هم از شعبی بروایت سعید ابن منصور و بیهقی آورده که کشته یافته شد در خرابه وادعه همدان پس حکم کرد
عمر بن الخطاب بقسامت و روایت اول تفصیل این روایت ست و در روایت دارقطنی نیز مانند این آمده و گفته
که رفع این حدیث بحضرت رسالت صلے الله علیه وآله وسلم منکرست و در اسناد وے عمر ابن صبیح ست و وے
متروک ست باتفاق و در روایات آمده است که اہل وادعه گفتند یا امیر المومنین سوگندهاے مانع نکرد از اموال ما فرمود
همچنین ست حق و در روایتے حکم نکردم بر شما مگر بحکم پیغمبر شما صلے الله علیه وآله وسلم و از امیر المومنین علی رض نیز آمده که
گفت هر قتیلے که یافته شود میان دو قریه پس ضمان بر اسبق آن دو قریه است یعنے اقرب آنها رواه عبدالرزاق
فی الجامع و شیخ مصنف میگوید که این روایت ثابت نشده والله اعلم و در باب من اهدیت له هدیة وعنده جماعة فهم
شرکاؤه چیزے ثابت نشده در مقاصد حسنه گفته که این حدیث را عبد ابن حمید در مسند خود و عبدالرزاق و طبرانی و ابونعیم در
حلیه از ابن عباس و طبرانی و اسحق بن راهویه و ابوبکر از حسن ابن علی رض و عقیلی از عائشه رض کلهم مرفوعاً آورده و عقیلی گفته
که صحیح نشده درینباب از پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چیزے و همچنین گفته بخاری بعد از آوردن او این حدیث را تعلیقاً
و گفته که ذکر کرده میشود از ابن عباس که گفته همنشینان وے شریکان وینند ولیکن صحیح نیست و گفت صاحب مقاصد که
این عبارت از مثل بخاری تقاضاے بطلان نکند بخلاف از عقیلی انتهی یعنے درجه صحیح بخاری اعلا و ارفع ست

پس چون وے نفی صحت کند ونیز اعلال کند ازان وہنوز صحت وے از امثال عقیلی متوقع ست بخلاف آنکہ عقیلی امثال وے این عبارت را گویند نفی مطلق مرتبۂ صحت بود وازان بطلان آن لازم آید و گفت کہ شیخ ابن حجر گفتہ وبہر حال موقوفش ثابت است واللہ اعلم ودر باب ذم کسب و قنیۂ مال چیزے ثابت نشدہ و قنیۂ مال فی الجملہ احادیث صحیحہ واقع شدہ ونص قرآن بدان ناطق ست وچون در مدح کسب حلال و ترغیب دران احادیث صحیحہ ورود یافتہ آنچہ در ذم مطلق آن واقع شدہ باشد ضعیف بود یا موضوع واما کہ مراد آنست کہ چون در احادیث در ترغیب زہد و توکل و ترک دنیا ومتاع آن مبالغہ کردہ اند باید کہ از اطلاق آن چنان معلوم نشود کہ مگر کسب کردن مکروہ وممنوع بود واز مال ومنال بکلی اجتناب شرط ست بعضے ازان احادیث ثابت نیست وآنچہ ثابت ست محمول ست برآنچہ مفهوم میشود از احادیث صحیحہ کہ توسط واقتصاد ست ودنیا واموال ہم مذموم ست وہم محمود وتوسط واقتصاد درہمہ جا محمود ومرغوب است چنانچہ قول وے ودر باب ترک اکل وشرب از مباحات چیزے صحیح نشدہ ونیز بر مثل ہمین معنی محمول ست قولہ تعالے . کلوا من الطیبات واعملوا صالحا . فافہم ودر باب حجامت واختیار آن در بعض ایام وکراہیت آن در بعض چیزے ثابت نشدہ وآنچہ ثابت شدہ است درینباب آنست کہ مر استمسک بالحجامۃ وحدیث صحیحین کہ ان کان فی شیئ شفاء ففی شرطۃ حجام او شربۃ عسل اولذعۃ بنار ذکر حجامت واین دو حدیث واحادیث دیگر کہ درینباب وارد شد سابقاً در باب طب ومعالجۂ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امراض را مذکور شدہ ست اما در اختیار حجامت وبعض ایام وکراہیت آن در بعض نیز احادیث مرویست ولیکن بصحت نرسیدہ صاحب مشکوٰۃ از حدیث ابن ماجہ از نافع از ابن عمر آوردہ کہ گفت شنیدم رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگفت حجامت بر ناشتا افضل وانفع ست وزیادہ میکند عقل را وحفظ را پس ہر کہ خواہد کہ حجامت کند روز پنجشنبہ کند بنام خداے عز وجل وپرہیز کنید حجامت کردن را روز جمعہ وروز شنبہ ویکشنبہ وحجامت کنید روز دوشنبہ وروز سہ شنبہ وپرہیز کنید حجامت را روز چہارشنبہ زیراکہ وے روزیست کہ رسیدہ شدہ در وے بلا ایوب وپیدا نمیشود جذام ونہ برص مگر در روز چہارشنبہ واین حدیث را در مقاصد از حاکم از عطا بن خالد از نافع از ابن عمر آپرہیز کنید حجامت را روز چہارشنبہ آوردہ ودر روز سہ شنبہ گفتہ کہ وے روزیست کہ صرف کرد حق تعالے در وے بلا را از ایوب واصابت بلا بوے در روز چہارشنبہ ذکر کردہ وگفتہ کہ سند وے ضعیف ست وگفتہ کہ حدیث ابن ماجہ از سعد ابن میمون از نافع ست وذہبی گفتہ کہ وے مجہول ست انتہی ودر مشکوٰۃ نیز از حدیث احمد وابو داؤد از زہری مرسلا آوردہ کہ ہر کہ حجامت کند روز چہارشنبہ یا روز شنبہ پس برسد او را برص باید کہ ملامت نکند مگر نفس خود را وابو داؤد گفتہ کہ اسناد این صحیح نیست وآز معقل ابن یسار آوردہ کہ گفت گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حجامت روز سہ شنبہ بہفتدہم ماہ دواست مردای سہ سال را وگفتہ کہ روایت کرد این حدیث را حرب بن اسمٰعیل صاحب احمد واسناد او قوی نیست ودرین مانند این از ابی ہریرہ آوردہ واز حدیث ابی داؤد از کبشہ بنت ابی بکرہ آوردہ کہ گفت پدر من نہی میکرد اہل خود را از حجامت روز سہ شنبہ ومیگفت کہ رسول خدا فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روز سہ شنبہ روز خون ست یعنی غلبۂ خون ودر وے ساعتے ست کہ ساکن نمیشود خون در وے یعنی اگر حجامت یا فصد کند در وے بسا کہ ہلاکت انجامد بجہت عدم انقطاع دم کذا قال بعض الشراح ودرین دو حدیث بظاہر تدافعی مینماید.

در بیان اختیار حجامت در بعض ایام وکراہیت آن در بعض

مگر آنکه اینحدیث در غیر روز معین که هفدهم ماه است محمول باشد کذا قیل والله اعلم وعادت شریف در حجامت
هفدهم و نوزدهم وبیست ویکم بود و در احادیث فضل و نفع آن وارد شده در حدیث ابی داود آمده که آن شفاست
مرهر درد را و گفته اند که خون بلکه جمیع رطوبات از اول ماه تا نصف در غلبه و شورش بود و در آخر در قلت و سردی
و اوساط ماه معتدل و مناسب است بدان و بدانکه در حدیث ابی داود از انس آمده که حجامت آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در اخدعین و کاهل بوده و آمده است که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم برامه خود یعنی وسط سر
مبارک خود از شاة مسمومه که در خیبر پیش داده بودند حجامت کرده و معمر گفت که من حجامت بر هامه بے علت زهر کردم
پس برفت از من قوت حفظ تا آنکه تلقین کرده میشدم فاتحة الکتاب را در نماز رواه رزین و در مقاصد گفته که دیلمی
از حدیث عمر ابن واصل از انس مرفوعاً آورده که حجامت در نقره راس مورث نسیان ست تجنب کنید از ان و
خطیب گفته که ابن واصل متهم ست بوضع و تحقیق حجامت کرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم در یافوخ یعنی در تارک
سر خود از درد که داشت و روایت کرده شده است که وے صلے الله علیه وآله وسلم حجامت کرد بر هامه و گفتند خود و طبرانی
در معجم کبیر از ابن عمر مرفوعاً آورده که حجامت در سر نافع ست از جنون و جذام و برص و ضرس و مجموع این
احادیث بصحت نرسیده و لهذا معارض نیز آمده والله اعلم و در باب احتکار احادیث بسیار منقول ست و جز حدیث
مسلم که من احتکر فهو خاطئ چیزے صحیح نشده و آن را بعض میگویند منسوخ ست و بعض حمل بران میکنند که چون زیانکار
باشد باهل آن مقام و در منع و نهی از احتکار تشدیدات عظیمه واقع شده طبرانی و بیهقی از معاذ ابن جبل آورده که حضرت
رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم فرمود بد بنده است محتکر اگر ارزانی دهد حق تعالے نرخها را محزون گردد و اگر گرانی
آرد خوش شود و ابن ماجه از عمر آورده که الجالب مرزوق والمحتکر ملعون و نیز آمده است که آرنده غله در بازار مثل
مجاهد فی سبیل الله است و محتکر مثل ملحد فی کتاب الله و احمد و ابن ماجه از عمر آورده که هرکه احتکار کند بر مسلمانان طعام
را ابتلا سازد او را خدائے تعالی بجذام و افلاس و نیز آمده که هرکه احتکار کند طعام را بر مسلمانان چهل روز و تصدق کند
آن را قبول کرده نشود از وے رواه ابن عساکر عن معاذ و نیز حاکم از ابن عمر آورده که المحتکر ملعون و امثال آن نیز آمده
در حدیث احمد و مسلم و ابی داود و ترمذی از ابن عمر آمده که لا یحتکر الا خاطئ احتکار نکند مگر خاطی یعنی گناهگار و در روایتے
از مسلم و بیهقی از معمر ابن عبد الله آمده که من احتکر فهو خاطئ و شیخ مصنف غیر اینحدیث را صحیح نمیگوید و آن را نیز
میگوید که بعض منسوخ گفته اند کاشکے آن احادیث را که ناسخ این حدیث اند ذکر میکرد والله اعلم و تقیید حرمت احتکار
بزیانکار بودن او باهل بلد در کتب فقهیه مذکور ست و نیز گفته اند که احتکار خریدن غله است از بازار و اگر در ملک وے
از زراعت و مانند و آن در آید احتکار نبود و در باب مسح الوجه بالیدین بعد الدعاء حدیثے صحیح نشده در جامع الاصول
از حدیث ترمذی از امیر المومنین عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم وقتیکه بر میداشت دو دست
خود را در دعا فرود نمی آورد تا آنکه مسح میکرد بهر دو دست روے خود را و در روایتے رد نمیکرد بهر دو دست تا مسح میکرد
و صاحب مشکوة از حدیث ابی داود از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم سوال کنید
خدائے تعالی به بطون کفهائے دست خود و سوال نکنید او را به پشتهائے دست و چون فارغ شوید مسح کنید به بطنهائے
خود روهائے خود را و سیوطی در جمع الجوامع حدیث ترمذی را که مذکور شد آورده و گفته که ترمذی گفته است که اینحدیث

صحیح غریب ست واز حاکم در مستدرک نیز آورده واین حدیث را از عبد الغنی بن سعید در ایضاح الاشکال واز ابن ماجه
واز ابن عساکر وطبرانی وحاکم از ابن عباس واز ابن نصر از ولید بن عبد الله ابن ابی مغیث نیز آورده وجزری در حصن حصین
این را از سنن ابن ماجه وصحیح ابن حبان وصحیح مستدرک حاکم نیز آورده واز آنچه گفته شد معلوم شد که حکم بعدم
صحت حدیث مسح الوجه بالیدین بعد الدعاء درست نباشد مگر آنکه مراد عدم صحت او علی الاطلاق بود زیرا که گفته اند که آن
در صورت دعاست برفع یدین نه مطلقاً چنانچه از سیاق احادیث نیز ظاهر میشود والله اعلم ودر باب مرگ ناگاهی
چیزی صحیح نشده وحدیث انها راحة المؤمن واخذة اسف للکافر ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد
از عبد الله ابن خالد السلمی از مردی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم موت الفجاءة اخذة اسف للکافر ورحمة للمؤمن مرگ ناگاهانی گرفتن غضب ست مر کافر را ورحمت ست مر
مؤمن را واز عائشة رض نیز مانند این آورده ودر مشکوة از عبید الله ابن خالد آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف رواه ابو داؤد وزیادت کرد بیهقی در شعب الایمان ورزین در کتاب خود اخذة
اسف للکافر ورحمة للمؤمن وسیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد وبیهقی از عائشة رض آورده که گفت موت الفجاءة
اخذة اسف وسخاوی در مقاصد حسنه آورده موت الفجاءة راحة للمؤمن واسف علی الفاجر وگفته که روایت کرد این را
احمد از عائشة رض بسند صحیح ولفظ او اینست واخذة اسف للکافر وگفته که درین باب حدیث از انس وابن مسعود نیز آمده
ودر باب ملاحم وفتن آنچه ذکر میکنند که امیر المؤمنین علی رض زبیر گفت روز جمل انشدک الله هل سمعت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فی سقیفة بنی فلان لیقاتلنک علی وانت له ظالم ثابت نشده واهل حدیث تصحیح آن نکرده اند سیوطی
در جمع الجوامع از حدیث ابن عساکر از ابن عباس آورده که علی رض بزبیر گفت سوگند میدهم ترا بخدا تو میدانی که بودم
من وتو در سقیفه بنی فلان ویکدیگر معانقه ومداعبت میکردیم ناگاه بگذشت برما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
وفرمود گویا دوست میداری تو او را گفتم چه مانع ست چرا دوست ندارم فرمود آگاه باش هر آئینه قتال میکند
وی ترا وحال آنکه وی ظالم ست پس گفت زبیر بلی بخدا یاد دادی تو مرا چیزی که فراموش کرده بودم من پس بازگشت
واز زبیر برگشت واز بیهقی از ابو الاسود دیلمی باین لفظ آورده که چون علی رض واصحاب وی از طلحه وزبیر نزدیک آمدند
وصفهای جنگ بهمدیگر رسیدند علی رض بیرون آمد ووی سوار بود بر بغله رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس فریاد زد
وگفت بخوانید زبیر بن العوام را نزد من پس پیش آمد زبیر پس گفت علی یا زبیر سوگند میدهم ترا بخدا یاد داری آن روز
را که گذشت بر ما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وما در فلان جای بودیم پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم یا زبیر دوست میداری تو علی را وگفتی تو چرا دوست ندارم ابن خال خود را وابن عم خود را ووی بر دین
من ست پس از آن گفت یا علی دوست میداری زبیر را گفتم یا رسول الله چرا دوست ندارم ابن عمه خود را
ووی بر دین من ست پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا زبیر اما والله هر آئینه قتال میکنی تو او را و
حال آنکه تو ظالمی پس گفت زبیر بلی والله تحقیق من فراموش کرده بودم این قضیه را از آن باز که شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم والآن یاد آمد مرا بخدا سوگند مقاتله نکنم با تو این گفت وبرگشت پس رسید پسر وی عبد الله
ابن الزبیر چه شد ترا ای پدر که برای جنگ آمدی واکنون بر میگردی گفت یاد داد مرا علی حدیثی را که

شنیده بودم از رسول خدا صلے اللہ علیه وآله وسلم که فرموده بود که قتال میکنی با علی وحال آنکه تو ظالمی اکنون قتال
نمیکنم او را پس گفت عبد الله بن الزبیر تو برای قتال نیامده بودی بلکه بجهت اصلاح بین الناس آمده بودی
تا خدای تعالی اصلاح دہد این کار را گفت اکنون خیر و سوگند خوردم که قتال نکنم گفت عبد الله پس آزاد کن غلام خود را
و بایست تا اصلاح دہی میان مردم پس آزاد کرد زبیر غلام خود را و بایستاد وچون اختلاف کردند مردم سبکدیگر سوار
شد بر اسپ خود و برفت و آورده اند که چون برفت در موضعی بنماز مشغول شد ابن جرموز که یکے از لشکریان
علی بود در برفت وہم در نماز سر او را ببرید و نزد علی آمد و استیذان نمود حضرت امیر او را اذن در آمدن نداد و گفت شنیده ام
من از حضرت رسول الله صلے اللہ علیه وآله وسلم که فرمود قاتل الزبیر فی النار و در روایتے آمده که ابن جرموز آمد
گفت بشارت باد ترا القتل زبیر فرمود ترا نیز بشارت باد به دوزخ و نیز آورده اند که چون ابن جرموز آمده با وے شمشیر
زبیر بود گفت علی این آن شمشیر ست که بسیار دور کرد از وجه رسول صلے اللہ علیه وآله وسلم کرب وا اندوه را
و در روایتے بسا کربتے که کشاده بود صاحب این شمشیر از وجه رسول الله صلے اللہ علیه وآله وسلم و در باب ظهور آیات

در شهور و آنکه مرویست که تکون فی رمضان ہدۃ و فی شوال ہمہمۃ الی غیر ذلک چیزے ثابت نشده و مجموع باطل
ست نعیم ابن حماد و حاکم از ابی ہریره آورده که فرمود میباشد ہدۃ یعنی آوازے ہائل از آسمان در ماه رمضان
که بیدار میکند نائم را و میترساند بیدار را پس از ان ظاہر میشود عصابه در شوال پستر پیدا میشود آوازے پنہان
در ذی القعده پستر سلب کرده میشوند حاجیان در ذی الحجه پستر دیده میشود محارم در محرم پستر میباشد موت
در صفر پستر تنازع میکنند قبائل در شهر ربیع بعد از ان عجب کل العجب از جمادی و رجب پستر چنان شود که ناقه
پالان کرده شده بهتر باشد از دسکره که کم میکند صد ہزار را حاکم گفته ہست که این حدیث غریب المتن ست و ذہبی گفته که
موضوع ست و ابن جوزی آنرا در موضوعات آورده کذا ذکره السیوطی و در تنزیه الشریعه نیز مانند آن آورده
و مثل آن سخن کرده والله اعلم و در باب ذم المولودین بعد المائة چیزے ثابت نشده و در تنزیه الشریعه آورده
لا یولد بعد المائة مولود ولله فیه حاجة و گفته که احمد بن حنبل گفته که این حدیث صحیح نیست و ابن جوزی گفته که اگر کسے
گوید که اسناد وے صحیح ست گویم که در وے عنعنه است پس احتمال دارد که یکے از ان شنیده باشد از ضعیف یا کذاب
و نام او را اسقاط کرده و چگونه صحیح باشد و حال آنکه بسیارے از ائمه و سادات زائیده شده اند بعد از مائة

و در باب وصف آنچه بعد از صد و سے سال و صد و شصت و دویست سال و سیصد سال واقع خواهد شد

و مذمت آن قوم و مدح انفراد و تجرد در ان وقت مجموع باطل و مفتری ست و حدیث الغرباء ثلثة قرآن فی جوف
ظالم و مصحف فی بیت لا یقرأ فیه و رجل صالح بین قوم سوء باطل ست احادیث در خبر دادن حضرت رسول الله صلے اللہ
علیه وآله وسلم از احوال امت و ظهور فتن و تغیر احوال دین و ملت و شیوع ظلم و بدعت علی العموم و بخصوص از احوال
خوارج و بنی امیه و ترک و امثال ایشان و وصیت است بانفراد و تجرد و اختیار عزلت و ترک صحبت با خلق و فرار از
فتن بسیار واقع شده و از حد احصا خارج بحیثیتے که قدر مشترک از ان در اصل بحد متواتر توان گفت و بعد از ان در صحاح
نیز آمده و اما اعداد مخصوصه که مصنف ذکر کرده دو احتمال دارد یا بصریح در احادیث مذکور باشد یا باعتبار تعین وقت
نظر بتجارب معلوم شده باشد و اما حدیث الغرباء ثلثة یعنی غرباء در عالم سه کس اند یکے قرآن در جوف ظالم که حق آن

در بیان ظهور آیات در شهور

در بیان ذم مولودین بعد صد سال

از تلاوت وحل بدان بجانمی آرد و دیگر مصحف در خانه که خوانده نشود و دیگر مردے صالح درمیان قوم بداین حدیث را سیوطی از حدیث دیلمی در مسند الفردوس از ابی ہریرہ آورده وگفته که غربا چهار اند مسجد در محله قومے که در وے نماز نگذارند زیاده کرده و در تنزیه الشریعة از حدیث ابن حبان از ابی ہریرہ آورده که چون سنه ثلثین ومائة شود بهتر چیز بعضی رَبیب باشند در دنیا وگفته که دارقطنی گفته است که بلیه درین حدیث از محمد ابن علی عمور است و درباب ظهور

بیان ظهور آیات بعد از دویست سال

آیات بعد از دویست سال چیزے ثابت نشده و از ظهور آیات صغرے وکبرے قیامت خبر داده اند و احادیث دران خارج از حد احصاست ولیکن در ظهور آن بعد از دویست سال بصحت نرسیده و در تنزیه الشریعة آورده که ابن جوزی گفته است که حدیث الآیات بعد المائتین که از ابی قتاده آمده است در اسناد وے کریست وتعقب کرده شده است بآنکه ابن ماجه آنرا روایت کرده وحاکم تصحیح آن نموده است ولیکن ذہبی گفته که در وے عون بن عماره است و وے ضعیف است انتهی و درباب مذمت اولاد در آخر زمان که لان یربی احدکم جرو کلب خیر له من ان یربی ولدا وحدیث یکون المطر قیظا والولد غیظا چیزے ازین احادیث ثابت نشده در مقاصد حسنه

بیان مذمت اولاد در آخر زمان

حدیث لان یربی احدکم را از حدیث دیلمی از انس مرفوعا آورده بزیاده ولدا من صلبه یعنی زمانه برسد که تربیت کردن یکے از شما سگ بچه را بهتر است مر او را از تربیت اولادی که از صلب وے باشند و در تنزیه الشریعة باین لفظ آورده لان یربی احدکم بعد ستین ومائة الحدیث وگفته که روایت کرد این حدیث را الحکم بن مصعب از ابن عباس وآفت وے حکم است وتعقب کرده شده است باین که ابو داؤد وابن ماجه از وے روایت دارند و مر این را طریقے دیگر نیز هست که طبرانی بوے روایت کرده ولیکن ذہبی گفته که وے موضوع است وابونعیم در حلیه از حذیفه نیز آورده و ابن جوزی آنرا از واہیات شمرده وحاکم در تاریخ خود از انس آورده و در مستدرک نیز آورده مرفوعا بلفظ اذا اقترب الزمان کثر لبس الطیالسة وکثرة التجارة تا آنکه گفته ولان یربی الرجل جروة الحدیث ولیکن تضعیف کرده و بالجمله آنرا طرق است وہمه ضعیف وبعض منجبر ببعض چنانکه حدیث حذیفه خیرا ولادکم بعد اربع وخمسین ومائة البنات و خیر نسائکم بعد الستین ومائة العواقر اخرجه الدیلمی وبالجمله مضمون این اشارت است بفساد زمان واختیار وحدت وعزوبت ودروی وہرچه درین باب وارد شده است ہرچند ضعیف باشد مثل خیرکم بعد المائتین الخفیف الحاذ و امثال آن معاضد ومؤید نیست وقد سبق واما حدیث یکون المطر قیظا والولد غیظا آنچ قیظا بفتح قاف وسکون تحتانیه وظاے معجمه بمعنی گرماے سخت وغیظ بفتح غین معجمه وسکون تحتانیه وظاے معجمه اندوه سخت مقصود آنست که ہر آنچه از اسباب عیش وعشرت وآسایش وراحت است ہمه باعث اندوه ومحنت وشدت شوند چنانکه مطر حکم قیظ گیرد و ولد موجب غیظ شود و درباب تحریم قرأت قرآن بالحان وتغنی چیزے ثابت نشده بلکه بخلاف ان در صحیح وارد است وہو ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم دخل مکة یوم الفتح وہو یقرأ سورة الفتح ویرجع وقال الراوی الترجیع آا آ

بیان تحریم قرأت قرآن بالحان وتغنی

اما چون احادیث در نهی وترهیب از قرأت قرآن بغناء ترجیع آمده چنانکه طبرانی وبیهقی از حذیفه آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخوانید قرآن را بلحون عرب واصوات ایشان ودور دارید خود را از لحون اہل کتاب واہل عشق وسرانجام است که بیاید بعد از من قومے که ترجیع کنند قرآن را مثل ترجیع غنا ورہبانیت ونوح در نمیگذرد قرآن از حنجرہاے ایشان ودر فتنه است دلہاے ایشان ودلہاے کسانیکه خوش میدارند کار ایشان را

و نیز در حدیث آمده است که از علامات قیامت است که گرفته شود قرآن را مزامیر و تقدیم کنند در نماز یکی را یعنی بامامت نه اقرأ قوم و نه افضل ایشان را مگر بجهت همین که غنا کند ایشان را غنا کردنی و امثال آن اشارت کرد مصنف که در تحریم قرأت قرآن بالحان و تغنی حدیثی بصحت نرسیده و تمامه این مبحث سابقاً در فصل عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در قرأت قرآن گذشته است فتذکر و در باب آنکه الاجماع حجة حدیثی صحیح نشده در اثبات حجیت اجماع تمسک بآیات قرآنی ست مثل قوله تعالی و کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و قوله سبحانه و یتبع غیر سبیل المومنین الآیة و قوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس الآیة و احادیث نیز درین باب آمده و مشهورتر از ان این دو حدیث ست اول لا یجتمع امتی علی الضلالة در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابی مالک اشعری باین لفظ آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بتحقیق امان داد خدای تعالی شما را از سه چیز یکی آنکه دعا بد نکند بر شما پیغمبر شما تا هلاک شوید و غالب نگرداند اهل باطل را بر اهل حق و اجماع نکنید بر ضلالت و از ترمذی از ابن عمر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدای تعالی جمع نمیکند امت مرا یا گفت امت محمد را بر ضلالت و ید الله بر جماعت ست و هر که بدر افتد از جماعت بدر افتد بسوی آتش دوزخ و سیوطی از حدیث ضیاء مقدسی در مختاره و ابن ابی عاصم از انس آورده که خدای تعالی امان داد امت مرا ازین که اجماع کنند بر ضلالت و از حدیث حسن از ابن جریر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوال کردم پروردگار خود را که جمع نکند امت مرا بر ضلالت پس داد مرا پروردگار این سوال را و در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرد این حدیث را احمد در مسند خود و طبرانی در معجم کبیر و ابن ابی خیثمه در تاریخ خود از ابی بصره غفاری بلفظ سالت ربی ان لا یجمع امتی علی ضلالة فاعطانیها و طبرانی و ابن ابی عاصم از ابی مالک اشعری ان الله اجارکم من ثلاث و ذکر منها و ان لا تجتمعوا علی الضلالة و ابونعیم در حلیه و حاکم در مستدرک و ابن منده و ضیا در مختاره از ابن عمر مرفوعاً آورده ان الله لا یجمع هذه الامة علی الضلالة ابدا و ان ید الله مع الجماعة فاتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ فی النار و همچنین ست نزد ترمذی لیکن بلفظ هذه الامة او امتی و روایت کرده ابن ماجه از انس مرفوعاً ان امتی لا تجتمع علی ضلالة فاذا رأیتم الاختلاف فعلیکم بالسواد الاعظم است من جمع نمیشود بر ضلالت و چون به بینید اختلاف را پس لازم گیرید بر خود سواد اعظم را و غیر این طریق بسیار آورده و بالجمله این حدیث مشهور المتن ست و او را اسانید کثیره و شواهد متعدده است از مرفوع و غیر مرفوع اما مرفوع قول وی صلی الله علیه و آله و سلم انتم شهداء الله فی الارض و از غیر مرفوع قول ابن مسعود که گفت چون پرسیده شد یکی از شما باید که نظر کند در کتاب الله پس اگر نیابد آنرا نظر کند در سنت رسول الله و اگر نیابد در کتاب و سنت باید که نظر کند در چیزی که اجماع کرده اند مسلمانان بران و الا اجتهاد کند انتهی دیگر حدیث ما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن این را نیز در مقاصد حسنه گفته که امام احمد در کتاب السنة روایت کرده از حدیث ابی وائل از ابن مسعود و در بعض روایات زیاده آمده و ما رآه المسلمون قبیحا فهو عند الله قبیح و همچنین روایت کرده بزار و طیالسی و ابونعیم و بیهقی و تحقیق آنست که این قول موقوف ست بر ابن مسعود و الله اعلم و امام غزالی در اثبات اجماع بحدیث لا یزال طائفة من امتی علی الحق حتی تقوم الساعة نیز تمسک کرده و این حدیث را طرق متعدده است خارج از حد احصا و حاصل شده تواتر معنوی و در بخاری و مسلم نیز به بعض الفاظ آمده و تحقیق این مبحث در اصول فقه بتفصیل آمده است و در باب القیاس حجة

چیزیست ثابت نشده درین باب نیز تمسک بکتاب مثل قوله تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار و بسنت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در مواضع عدیده اجتهاد وقیاس از وے صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه آمده تمسک کرده اند چنانچه در روایتے از ابی داؤد از ام سلمه آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که حکم میکنم من میان شما برائے خود در آنچه وحی کرده نشده است بر من پس هرگاه که حکم کنم مر او را بچیزے از حق برادر وے قطع میکنم برائے وے مگر قطعه از آتش و در روایت مسلم آمده که فرمود نیستم من مگر بشر مانند شما چون امر کنم شما را بچیزے از رائے خود نیستم من مگر بشر و در روایت احمد آمده اخطی واصیب و این در امور دنیا وی ست و وقوع این در قصه تابیر نخل ست و عمده درین باب حدیث معاذ بن جبل ست که چون فرستاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را به قضائے یمن فرمود بچه حکم میکنی وقتیکه عارض شود ترا حکمے گفت حکم میکنم بکتاب خدائے عزوجل فرمود اگر نیابی در کتاب خدا گفت حکم میکنم بسنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اگر نیابی در سنت رسول خدا گفت اجتهاد میکنم برائے و تقصیر نمیکنم دران پس زد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سینه وے و فرمود الحمد لله الذی وفق رسول رسول الله لما یرضی به رسول الله رواه الترمذی وابوداؤد والدارمی و در جامع الاصول از حدیث نسائی از عبد الرحمن بن زید آورده که گفت نبود مارا حکمے و نبودیم ما درین مقام پس از ان تقدیر کرد خدائے عزوجل بر ما که رسیدیم ما بجائے که مے بینید شما پس هر که از شما عارض شود مر او را حکمے بعد ازین باید که حکم کند بانچه در کتاب خداست و اگر بیاید او را امرے که نیست در کتاب خدا باید که حکم کند بانچه حکم کرده پیغمبر او صلی الله علیه وآله وسلم و اگر بیاید امرے که نیست در کتاب خدا و نه حکم کرده بدان پیغمبر وے و نه حکم کرده اند بدان صالحان باید که اجتهاد کند برائے و عقل خود و نگوید که من میترسم از حکم کردن زیرا که حلال بین ست و حرام بین و میان حلال و حرام امورے اند مشتبه میان آنها بگذار چیزے را که در شک اندازد ترا و برو بآن جانب که در شک نیندازد و ما از شریح آورده که نوشت بسوئے او عمر ابن الخطاب که حکم کن بانچه در کتاب خداست و اگر نباشد در کتاب خدائے عزوجل حکم کن بدانچه سنت رسول وست صلی الله علیه وآله وسلم و اگر نباشد نه در کتاب خدا و نه در سنت رسول او حکم کن بانچه حکم کرده اند بدان صالحان و در روایت ابن ابی شیبه و ابن جریر آمده نظر کن درانچه اجماع کرده اند بران مردم و بگیر آنرا و اگر نباشد آن حکم و مانچه حکم کرده اند بدان صالحان اگر خواهی پیش رو و اگر خواهی پس او نمی بینم پس آمدن را مگر بهتر برائے تو والسلام این قول عمر رضی الله عنه ناظر ست در عدم وجوب قیاس بر تقدیر عدم وجود حکم در کتاب و سنت و اجماع و همچنین قول وی که ابوداؤد روایت کرده که گفت بر منبر ایها الناس نبود رائے پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مگر صواب زیرا که حق تعالی مینمود او را و نیست از ما مگر ظن و تکلف دانا که مراد وے رضی الله عنه ازین اقوال رعایت احتیاط و احتراس ست درین باب و عدم جرأت و شتابی دران نه منع و نهی از ان بدلیل احادیث دیگر که درین باب از وے رضی الله عنه بروایت شریح وغیر وے آمده و در وے امر باجتهاد برائے کرده و در روایتے آمده که بشریح نوشت که اگر نیابی در کتاب خدا و سنت رسول وے و احکام ائمه هدی اختیار داری اگر خواهی مشاورت کن بمن و نمی بینم در مشاورت تو مرا مگر آنکه مسلم دارم آنرا ذکره السیوطی فی جمع الجوامع و فی الحقیقة عمل بقیاس حکم حالت مخمصه دارد که بے ضرورت جرأت و تکلف بدان [illegible] واقع شده و در صحیح بخاری [illegible] ابی داؤد آمده که مجتهد صواب کند دو اجر دارد و اگر [illegible]

بحجیت قیاس نتوان کرد زیرا که اجتهاد عام تر از قیاس ست تامل وتفکر کردن در کتاب وسنت واقوال سلف وتاویل وتطبیق آن اینکه مگر نیز اجتهاد گویند وقیاس یک قسم از اجتهاد ست که تعدیه حکم اصل ست بفرع بعلت و در احادیثے که واقع شده که اگر در کتاب وسنت واجماع نیابی عمل کن برائے متعین ست که بقیاس ست مقید بود در باب

اذا سمعتم عنی حدیثا فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه والا فردوه چیزے ثابت نشده واین حدیث

از وضع موضوعات ست بلکه خلاف این ثابت شده الا انی اوتیت القرآن ومثله معه ودر حدیث دیگر صحیح آمده

که یکے از شما را باید که نیابم تکیه زده بر تکیه گاہے وحدیثے از من بوے رسانند پس وے گوید که ما این حکم را در

قرآن نمی یابیم چه مرا قرآن داده شده است ومثل آن با آن بهم اینحدیث را که چون بشنوید شما از من حدیثے را عرض کنید آن را بر کتاب خدا اگر موافق باشد بوے قبول کنید آنرا وگرنه رد کنید سیوطی از حدیث طبرانی وسمویه از ثوبان آورده باین لفظ اعرضوا حدیثی علی کتاب الله فان وافقه فمنی وانا قلته ونیز از طبرانی از ابن عمر آورده که گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرسیده شدند یهود از موسے پس بسیار گفتند از وے وزیاده و نقصان کردند تا آنکه کافر شدند ونزدیک ست که فاش گردد از من احادیث پس هر چه بیاید شما را از حدیث من بخوانید کتاب خدا را عز وجل واندازه کنید بدان آنچه موافق کتاب الله است من گفته ام آنرا وآنچه موافق نیست من نگفته ام ودر مقاصد حسنه این را زیاده کرده که پرسیده شده نصاری از عیسے پس بسیار گفتند در وے وزیاده ونقصان کردند تا آنکه کافر شدند وگفته که پرسیده شد شیخ ما یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی از ینحدیث گفت این حدیث بطرق متعدده آمده وخالی نیست از مقال وآورده طرق او را بیهقی در کتاب مدخل انتهی ونیز سیوطی از ابن عساکر از علی آورده باین لفظ ستکون علی رواة یروون الحدیث فاعرضوا علی القرآن فان وافقت القرآن فخذوها والا فدعوها ودر مختصر طیبی آورده که خطابی گفته این حدیث را زنادقه وضع کرده اند شیخ مصنف میگوید که موضوع ترین موضوعات ست یعنی ظاهر ست وضع او در غایت ظهور واز سیاق کلام وے وکلام قوم چنان ظاهر میشود که حکم بوضع اینحدیث بجهت بطلان معنے ومخالفت اوست مر احادیث صحیحه را زیرا که در حدیث صحیح که روایت کرده آنرا ابو داؤد ودارمی وابن ماجه از مقدام ابن معدیکرب آمده که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم الا انی اوتیت القرآن ومثله معه دانا وآگاه باشید که داده شد مرا قرآن ومثل قرآن ست با وے ومماثلت در بودن اوست وحی که وما ینطق عن الهوے ان هو الا وحی یوحے یا در بودن او مثبت احکام وسبب هدایت انام یا در کثرت ومؤید این معنی ست آنچه در حدیث عرباض بن ساریه آمده است مثل قرآن ست بلکه اکثر ونیز مخالف ست آنرا که در حدیث دیگر صحیح که روایت کرد آنرا احمد وابو داؤد وترمذے وابن ماجه وبیهقی آمده که یکے از شما را باید که نیابم الحدیث چنانچه مصنف ذکر کرد اما بطلان معنی از جهت آنکه از ینجا لازم می آید که ثابت نشود حکمے از احکام شرعیه اصلا بحدیث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وثابت نشود هیچ حکمے مگر بکتاب الله واز ضروریات دین ست که نه اینچنین ست اینست کلام قوم درین مقام وپوشیده نماند که این مبنی بر آنست که معنی حدیث مذکور این باشد که عرض کنید بر کتاب الله اگر موافق باشد آنرا یعنی اگر یافته شود این حکم در قرآن قبول کنید واگر یافته نشود رد کنید اما ظاهر آنست که معنی اینست اگر موافق باشد

در بیان حدیث اذا سمعتم عنی حدیثا [illegible]

قبول کنید والا یعنی اگر موافق نباشد بلکه مخالف باشد رد کنید چنانکه در رسالهٔ مختصر طیبی در اصول حدیث روایت
کرده فان وافقه فانا قلته وان خالفه فرده وبرین وجه مخالفت احادیث مذکوره وبطلان معنی که اراده کرده اند لازم
نیاید ولکن این مشکل پیش می آید که تواند که در کتاب الله امری نباشد متعلق بآنچه وارد شده است در وی حدیث
نفیا ولا اثباتا پس موافقت ومخالفت بدان چگونه معلوم گردد مگر آنکه مراد بموافقت همین بود که مخالف نبود
وبعضی مراد باین بعض گفته اند که مراد موافقت کتاب الله است نصا یا استنباطا خصوصا یا عموما چنانکه در قرآن مجید
آمده است وما آتاکم الرسول فخذوه پس هرچه ثابت شده است از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وی
مأخوذ است از الله تعالی بامر قرآن قائل ودر بعض روایات آمده که اذا حدثتم عنی بحدیث یوافق الحق فصدقوه وخذوا
به حدثت به اولم احدث یعنی چون حدیث کرده شوید شما بحدیثی که موافق حق است تصدیق کنید واخذ کنید
آنرا خواه در واقع از من باشد یا نباشد یعنی معیار صحت وصدق حدیث اینست که موافق حق باشد وشاید
که بموافقت قرآن نیز همین معنی اراده نموده باشد ودر مقاصد حسنه میگوید که این را دارقطنی در افراد وعقیلی در ضعفا
وابو جعفر ابن بختری در جزء ثالث عشر از فوائد خود از ابی هریره مرفوعا روایت کرده اند واین شدید الضعف
ومنکر است وعقیلی گفته که این را اسنادی نیست که صحیح باشد انتهی ودر تنزیه الشریعه گفته که یحیی گفته که این حدیث را
زنادقه وضع کرده اند ودر روایتی آمده که ما جاءکم عنی من خیر قلته اولم اقله فانی اقوله وما اتاکم من شر فانی لا اقول الشر
اخرجه احمد وابن ماجه واخرج الخطیب اذا حدثتم عنی حدیثا تنکرونه فکذبوا واخرج احمد والبزار اذا سمعتم الحدیث
عنی تعرفونه فانا قلته الحدیث انتهی وانها همه راه تجویز وضع حدیث برای ترغیب وترهیب دارد بها جماعه که آنرا
تجویز میکنند این را وضع کرده اند برای ترویج موضوعات خود وبالجمله مدار ومعیار صحت حدیث وعدم آن نزد
علما اسناد است نه چیز دیگر آنکه مخالف صریح شریعت متواتر باشد وآنجا خود اسناد صحیح نخواهد بود والله اعلم
ودر باب تحلیل نبیذ هیچ حدیثی صحیح وارد نشده معنی نبیذ سابقا معلوم شده است وحل نبیذ چون بجوشد وسخت نگردد
وبحد اسکار نرسد متفق علیه است میان ائمه مذاهب اربعه واعتقاد حلیت آن از علامات سنت وجماعت داشته اند
واما اگر سخت گردد وبحد اسکار برسد اکثر برانند که حکم خمر دارد وقلیل وکثیر وی حرام است ونجس ونزد امام ابو حنیفه
حرام است لیکن مسکر چنانکه حکم اکثر اشربه غیر خمر است نزد ایشان اگر برای لهو ولعب نباشد واین باب را
تفصیلی است در کتب فقه از آنجا باید طلبید ودر ابتدای اسلام حکم بحرمت نبیذ کرده بودند یا بجهت بقای اثر خمر در
ظروف ومنع آن با آنها یا بجهت تشبه آن ظروف بظروف خمر یا بجهت قلع وحسم ماده وتشدید ومبالغه در آن
تا آنکه استعمال آن قسم ظروف که در شرب خمر معتاد بود نیز حرام گشته بود هر مشروب که در آن بکنند وچون امر
شریعت استقرار یافت وشرب خمر بالکلیه متروک شد امر باباحت نبیذ وقوع یافت سیوطی از ضحاک می آرد که ذکر
کرده شد نزد ابن مسعود تحریم نبیذ پس گفت که شاهد شدیم ما تحریم او را چنانکه شاهد شدید شما وشاهد شدیم ما تحلیل آنرا ویاد
داشتیم ما آنرا وفراموش کردید شما رواه ابن جریر واز امیر المؤمنین عمر می آرد که گفت ما می نوشیم این نبیذ شدید را
تا قطع کنیم بوی چیزی که در شکمهای ماست از گوشتهای شتر تا اینکه ضرر نکند مارا واگر در شک می اندازد شمارا
چیزی باید که مزج کنید با آب آنرا رواه ابن ابی شیبه واز ابن عمر می آرد که مذکور شد نزد وی نبیذ عمر پس گفت

دربیان تحلیل نبیذ

حرام نگردانیدان را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن درافتادند اصحاب وی در حرج پس منع نمیکرد ایشان را ازان رواه ابن جریر واحادیث درین باب کثیرست وبالجمله نهی از انتباذ در ظروف مخصوص بلکه استعمال آن ظروف مطلقاً وقوع یافته بود در آخر رخصت واباحت یافت ودر مشکوة از حدیث ابو مسلم از بریده آورده که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نهی کرده بودم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت را ونهی کرده بودم از نگاه داشتن گوشت اضحیه زیاده بر سه روز اکنون نگاه دارید تا هر وقت که خوش آید شما را ونهی کرده بودم از نبیذ مگر در مشک اکنون بنوشید در همه ظروف که خواهید ونه نوشید مسکر را انتهی وامر بانتباذ در مشک بجهت آن بود که مشک آب را اسرد میگرداند پس نبیذ در وی شدت نمی یابد آنچنان که در ظروف دیگر ودر بعض کتب فقه مذکورست که اگر نبیذ اشتداد یابد هر چند که بیش از سه روز بود حرام است واگر سه روز نگذرد وشدت نیابد در انجا اختلافست ودر انتباذ برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم احادیث صحیحه آمده ودر مشکوة از حدیث مسلم از انس رض آورده که گفت بتحقیق نوشانیده ام من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم باین قدح که دارم همه اقسام مشروبات عسل ونبیذ وآب وشیر واز عائشه رض آورده که گفت بودیم ما که نبیذ می انداختیم برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مشکی که می بستیم دهن آن را از بالا ومر آن مشک را دهنی بود در پایان یعنی سوراخی که از وی آب توان خورد نبیذ میساختیم برای وی بامداد ومینوشید شبانگاه ومیساختیم شبانگاه ومینوشید بامداد واز ابن عباس آورده که ساخته میشد نبیذ برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول شب ومینوشید در وقت صبح آن روز وشبی که بعد از وی می آمد وفردای آن روز وشب دیگر وفردای دیگر تا وقت عصر اگر باقی میماند چیزی ازان مینوشانید خادم را یا امر میکرد بریختن آن انتهی غالباً شدتی پیدا میکرد نه آنکه مسکر میگشت والا بخادم چون دادی یا مراد آن باشد که اگر مسکر میشد میریخت وگرنه بخادم مینوشانید یا دادن بخادم از جهت رخصت بودی وریختن از جهت احتیاط واز جابر آورده که گفت نبیذ ساخته میشد برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مشک واگر نمی یافتند مشک را نبیذ می انداختند در ظرفی که از سنگ بودی واز بریده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نهی میکردم من از ظروف وظرف هیچ چیز را حلال وحرام نگرداند وهر مسکر حرام است ودر روایتی نهی میکردم من از اشربه مگر در ظروف چرم اکنون بنوشید آن را در هر وعا غیر آنکه مسکر را نه نوشید این احادیث همه در مشکوة از مسلم آورده واز اصحاب سنن نیز مانند آن آمده وباوجود آن عجب ست از مصنف که گفته در تحلیل نبیذ هیچ حدیث صحیح وارد نشده مگر آنکه مراد آن بود که در تحلیل او علی الاطلاق چیزی صحیح وارد نشده اما این را هیچکس دعوی نکرده ومذهب نساخته پس نفی آن برای چیست والله اعلم ودر باب انتفاع اهل عراق بعلم ونهی بلی رفتن در طلب علم وتملق در طلب علم وعقوبت معلمان بجابر بر صبیان ودعای فقر بر معلمان چیزی صحیح نشده وا در باب اهل عراق در تیسیر الشریعه آورده العلم شجرة اصلها بمکة وفرعها بالمدینة وغصنها بالعراق وثمرها بخراسان وورقها بالشام وگفته که روایت کرده این حدیث را دارمی وبیان نکرده علت آن را ودر وی اسحق [illegible] وعاید [illegible] وهم [illegible] اکثر الناس علما اهل العراق [illegible] انتفاعا به وگفته که ابن جوزی [illegible] این حدیث را آورده وگفته که فیه تصریح که مجهول اما نهی از رفتن [illegible] در تیسیر الشریعه احادیث آمده [illegible]

در زیارت قبور

در بیان انتفاع اهل عراق بعلم [illegible]

رود در طاعت خدای عز و جل در آید نزل خود را و حال آنکه نیست بروی هیچ خطیئه که مطالبه کند او را خدای تعالی
بدان و گفته که در اسناد وی سیف است و مر این حدیث را طریقی دیگر نیز هست حدیث دیگر چون مسارعت کنید بخیر
بروید تهی پای زیرا که حق تعالی مضاعف میگرداند اجر او را بر متنعل طبرانی این حدیث را آورده و در وی سلیمان بن داود
سیوطی و بیهقی او را مقرر داشته اند و حکم بوضع نکرده و نیز آورده که فرموده وی صلی الله علیه وآله وسلم خبر داد مرا جبرئیل
که خدای تعالی نظر میکند بسوی بندهٔ خود که میرود تهی پای در طلب خیر و در وی نیز سلیمان است و نیز آورده کسی که
برود بسوی خیر تهی پای گویا که میرود بر زمین بهشت و استغفار میکنند برای وی ملائکه و تسبیح میکنند اعضای او این حدیث
را ابن جوزی آورده و گفته که در اسناد وی مجاهیل اند و گفته که ابن جوزی گفته است که بعضی از طلبهٔ علم را دیدم که تهی پای
میرفتند در طلب علم از جهت عمل کردن باین احادیث موضوعه که منزه است از وی شریعت زیرا که تهی پای رفتن ایذا
میکند چشم را و پای را و ممکن نیست با وی توقی و احتراز از نجاسات و اگر بدانند آن جماعت که این احادیث صحیح
نیست و تهی پای رفتن متضمن شهرت نیز هست هرگز آنرا نکنند فلسد در العلم والعلماء انتهی و اما تملق در طلب علم هم
در تنزیه الشریعه آورده که لیس من اخلاق المؤمن التملق الا فی طلب العلم و میگوید که روایت کرده این حدیث را ابن عدی
فی الکامل از معاذ و از ابی امامه و از ابی هریره و بلفظ لاحسد ولا تملق الا فی طلب العلم و در هر یکی ازین اسانید جماعه اند
مطعون و بیهقی نیز حدیث معاذ و ابی هریره را روایت کرده و تضعیف نموده و گفته که روایت کرده شده است از وجوه
و همه ضعیف اند و روایت کرده است دیلمی هر که پست کند او از خود را نزد علما باشد روز قیامت آن کسانیکه تحمل
کرده است حق تعالی قلوب ایشان را برای تقوی از اصحاب من و نیکی نیست در تملق و تواضع مگر در آنچه برای خدا است
یا طلب علم است و این حدیث نیز ضعیف و منکر است و اما در عقوبت معلمان جابر بر صبیان می آرد که معلم صبیان چون
عدل نکند میان ایشان نوشته شود در قیامت با ظالمان روایت کرده این را ابن مردویه و در وی مطعونانند و آنچه
معروف است آنست که این قول مکحول شامی است و روایت کرده ابن ابی الدنیا از قول حسن بصری و روایت کرده
ابن تیمیه از قول مجاهد و موقوف بر ابن عباس نیز آورده و اسناد وی متهم است و روایت کرده از ابی امامه مرفوعا که دو
ترین مردم از خدای عز و علی روز قیامت دو کس اند یکی مردیست که مجالست میکند با امرا و هر چه میگویند از ظلم و جور تصدیق
میکند ایشان را و دیگر معلم صبیان که عدل و مواسات نمیکند میان ایشان و مراقبت نمیکند خدا را در یتیم و در اسناد این حدیث
مجهولانند و نیز آورده که بدترین مردم معلمانند که کم میکنند رحمت بر یتیم و غلظت و شدت مینمایند بر مسکین و در اسناد وی
سیف و سعد اند و سعد متهم تر است درینجا زیرا که میگویند که روزی پسر وی بروی گریان آمد پرسید که چه شد ترا که میگوئی
ای پسر من گفت معلم من زده است مرا گفت من جزای زدن وی ویرا امید هم پس وضع کرد این حدیث را و گفت حدثنا
فلان الخ و اما در دعای فقر بر معلمان از حدیث انس می آرد که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جمع شوید
و بر دارید دستهای خود را پس جمع شدیم ما و برداشتیم دستهای خود را پس گفت خداوندا فقیر گردان معلمان را تا نروند
قرآن و غنی گردان علما را تا نروند دین و در اسناد این نیز مجهولانند و ذهبی گفته است که شاید که این حدیث از وضع محمد ابن داود
است و در مدح معلمان و دعای نیک بر ایشان نیز آورده که معلمان بهترین مردم اند هرگاه که کهنه میشود ذکر یعنی قرآن نو میگردانند
او را و عطا کنید بر ایشان و اجاره نگیرید تا بیرون نیارید ایشان را از ثواب و معلم چون بگوید مر صبی را بگو بسم الله الرحمن الرحیم

پس بگوید صبی بسم الله الرحمن الرحیم نویسید حق تعالی برارت مر صبی را و برارت مر والدین او را و برارت مر معلم را از آتش دوزخ و در اسناد این حدیث جویباری ست که متهم ست بوضع و نیز آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم خدا و ندا بیامرز مر معلمان را و دراز گردان عمرهای ایشان را و برکت ده در کسبهای ایشان و در بعض طرق آمده که سایه کن ایشان را در زیر سایهٔ خود در روزے که سایه نیست جز سایهٔ تو زیرا که ایشان تعلیم میکنند کتاب ترا که منزل ست ذهبی گفته که افترا کرده این را ابن فرحان و سیوطی گفته که این را شواهد ست والله اعلم و از عائشه رضی الله عنها مرفوعاً آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سزاوار ترین چیزے که گرفته شود بروے اجر کتاب الله است روایت کرد این حدیث را ابن عدی فی الکامل و وے منکر ست ازین طریق و الا این حدیث در صحیح بخاری ست که در رقیه بکتاب الله آمده و مراد او رقیه است و از ابن عمر رضی الله عنه آورده که گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از تعلیم و اذان باجرت و فرمود هر که بکند آنرا فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و گفته که جوزقانی این حدیث را آورده و در اسناد وے دو کس اند متروک و در وے انقطاع نیز ست و تعقب کرده شده است که او را شواهد اند بعض صحیح و بعض حسن و در باب جولاهگان و ذم و مدح ایشان چیزے ثابت نشده هم در تنزیه الشریعه آورده که تخرج الدجال و معه سبعون الف حائک و گفته اند که ابو الفتح ازدی این روایت کرده و در اسناد این ظلمات اند بعضها فوق بعض و نیز آورده که لا تستشیروا الحاکة والمعلمین با حایکان و معلمان مشورت مکنید که ناقص العقل اند و گفته که در اسناد این غلام خلیل ست و نیز آمده از طریق عبید الله بن زیاد ست که خدای تعالی سلب کرده است عقلهای ایشان را و نزع کرده است برکت از کسبهای ایشان و گفته که آفت این حدیث عبید الله است و وے روایت میکند موضوعات را و بعض گفته اند که آفت این احمد ست و از وے روایت کرده است دیلمی و در بعض طرق والحجامین نیز زیاده کرده و در اسناد وے محمد نامی ست که کذاب مجاهر بفسق ست و ابن النجار نیز روایت کرده و گفته که منکر ست و از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما آورده که هر که دریابد از شما زمانی را که طلب کنند حایکان علم را بگریزید و در روایتے آمده که ایشان اند که بول کردند در کعبه و دزدیدند طیلسان مریم را و عمامهٔ یحیی را و در راه پرسید از ایشان مریم و نمودند او را غیر راه راست ابن جوزی گفته که پوشیده نیست بر صبیان جاهل که این حدیث موضوع ست و در تنزیه الشریعه گفته که لا تلعنوا الحاکة فان اول من حاک ابی آدم روایت کرده این را دارمی از انس و در روے سوید ابن دقاق ست و در میزان گفته که روایت کرده است وے خبر منکر را و سیوطی گفته ظاهر آنست که آن همین خبر ست و ابن حبان گفته که سوید ثقه است لیکن خطا میکند و غریب می آرد و در باب انشاد شعر بعد از عشا و نگاه داشتن عرض باعطاے شعرا و ذم تعبد بے فقه و مذمت علما که بر سلاطین روند چیزے ثابت نشده و در تنزیه الشریعه در انشاد شعر بعد از عشا آورده که هر که بخواند بیت شعر را بعد از عشاے اخیر قبول نکند خداے تعالی از وے نماز آن شب و گفته که روایت کرده این حدیث را عقیلی در اسناد وے قزعه ست و وے مضطرب الحدیث کثیر الخطا ست و عاصم و وے مجهول ست و تعقب کرده شده است که روایت کرده است او را احمد و قزعه را نیز بعض ثقه میدارند و بعض ضعیف و حاصل کلام بعض آنست که حدیث وے در مرتبهٔ حسن ست و در نگاه داشتن عرض باعطاے شعرا آورده که من بر والدیه فلیعط الشعراء هر که خواهد که نیکوکار باشد به پدر و مادر خود باید که بدهد شعرا را زیرا که اگر ندهد دشنام میکنند مادر و پدر او را و چون بدهد مدح میکنند ایشان را و چون باعث برین او ست این مدح و ذم منسوب خواهد شد بوے و گفته که ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که در اسناد وے ابراهیم ست و از طریق دیگر دیلمی نیز روایت کرده

در بیان ذم و مدح جولاهگان

در بیان انشاد شعر بعد از عشا الخ

ودر وے مجهول ست ودر ذم تعبد بے فقہ آورده که لاخیر فی قرأة الا بتدبر ولا عبادة الا بفقه ومجلس فقه خیر من عبادة ستین سنة وگفته که روایت کرده این حدیث را خطیب در متفق ومفترق ودر روایت کرده دارمی لیکن گفته خیر من عبادة سنة ودر اسناد هر دو متروکانند ونیز آورده که متعبد بغیر فقه همچو حماریست در طاحونه یعنی خر خراس وگفته که روایت کرد این حدیث را ابونعیم وصحیح نیست وتعقب کرده شد باین که روایت کرده این انعیم بن حماد در طیبی در ترغیب ودر مذمت علما که بر سلاطین روند آورده که علما امناے پیغمبران اند بر بندگان ما دام که مخالطت نکنند سلطان را و مداخلت نکنند دنیا را وچون اخلت کنند دنیا را و مخالطت کنند سلطان را پس تحقیق خیانت کردند پیغمبران را وگفته که روایت کرده این حدیث را حاکم ودر اسناد وے متروک ست ومجهول وعسکری آنرا باسند ضعیف از امیر المومنین علی رضی نیز آورده وابونعیم در حلیه از قول امام جعفر صادق رض نیز آورده واورا شواهد کثیره اند صحیح وحسن زیاده بر چهل حدیث پس این حدیث بمقتضاے صناعت اهل حدیث حسن باشد انتهی وپوشیده نماند که در مدح فضل علم بر عبادت وعالم بر عابد وترغیب بر تحصیل علم وتعلم وتعلیم احادیث آمده خارج از حد عد واحصار وهمین حدیث که فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم درینباب کفایت ست ودر ذم علماے سوء که عمل نکنند وآن را وسیله دنیا سازند ودین را بدنیا بفروشند نیز احادیث بسیار آمده وآنکه در ذم مخالطت سلاطین آمده نیز از جهت همین خواهد بود چنانکه عطف مداخلت دنیا دال ست بران والا اگر بر سلاطین روند وامر معروف کنند وترویج دین نمایند ومداهنت نورزند ودین بدنیا نفروشند مذموم نبود بلکه اجر وثواب دران اتم واکمل ست واحادیث صحیحه درینباب وارد کما لا یخفی ودر باب مسامحت علما وزیارت ملائکه قبور علما را چیزے ثابت نشده ودر تنزیه الشریعة آورده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بابی هریره فرمود یا ابا هریره تعلیم کن مردم را قرآن را وتعلم کن آنرا پس بدرستی وراستی که اگر بمیری تو وتو برین حال باشی زیارت میکنند ملائکه قبر ترا چنانکه زیارت کرده میشود بیت عتیق را یعنی کعبه معظمه وتعلیم کن مردم را سنت مرا اگرچه ناخوش دارند ایشان آنرا واگر دوست داری که موقوف کرده نشوی تو بر صراط طرفة عینی پس حدیث مکن در دین خدا حدیثے برای وعقل خود وگفته که روایت کرده این حدیث را خطیب ودر وے ابو همام ست وتعقب کرده شده است که این را طریقے دیگر نیز هست نزد ابونعیم والله اعلم ودر باب افتراق امت بر هفتاد ودو فرقه چیزے ثابت نشده والله اعلم بالصواب در جامع الاصول از حدیث ابو داود وترمذی از ابی هریره آورده که گفت گفت رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم تفرق کردند یهود بر هفتاد ویک فرقه یا هفتاد ودو فرقه ونصاری نیز مثل آن وسرانجام ست که متفرق شوند امت من بر هفتاد وسه فرقه ودر روایتے از ترمذی آمده است که متفرق شدند نصاری بر هفتاد وسه فرقه یا هفتاد ودو فرقه الحدیث واز حدیث ابی داود از معویه آورده که گفت ایستاد در ما بخطبه رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم وفرمود الا وآگاه باشید که آنها که پیش از شما بودند از اهل کتاب متفرق شدند بر هفتاد ودو ملت وسرانجام ست که متفرق شوند این امت بر هفتاد وسه هفتاد ودو ازان در آتش ویکے در بهشت وهی الجماعة وزیاده کرده در روایتے که بیرون آیند از امت من اقوام که سرایت کند در ایشان اهوا چنانکه سرایت میکند کلب در صاحب خود که باقی نمی ماند از وے رگے ونه بندے مگر آنکه در می آید در وے وکلب بفتح لام علتے که از گزیدن سگ دیوانه پیدا شود واز ترمذی از عمرو ابن العاص آورده که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم هر آئینه بیاید بر امت من آنچه آمده بر بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل تا آنکه اگر باشد

از ایشان کسیکه زنا کند با در خود علانیه باشد در امت من نیز کسیکه پیدا شود که بکند این شنیعه را و متفرق شدند بنی اسرائیل
بر هفتاد و دو ملت و متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه آنها در آتش روند مگر یک ملت گفتند کیست یا رسول الله
آن یک ملت فرمود آنکه باشد بر آنچه من بر آنم و اصحاب من و در جمع الجوامع از حدیث ابن ماجه از عوف ابن مالک آورده که متفرق
شدند یهود بر هفتاد و یک فرقه پس یکے در جنت و هفتاد در نار و متفرق شدند نصاری بر هفتاد و دو فرقه هفتاد و یک در آتش
و یکے در بهشت و سوگند بآن خدائے که تن‌هاے ذات محمد در دست قدرت اوست هر آینه متفرق شوند امت من بر هفتاد و
سه فرقه فرقه واحده در بهشت و هفتاد و دو در آتش و از ابن عدی از ابی هریره همین مقدار آورده که متفرق شدند یهود
بر هفتاد و یک فرقه و تفرق کردند نصاری بر هفتاد و دو فرقه و افتراق کنند امت من بر هفتاد و سه فرقه و حدیث معاویه
را از ابی داود و حدیث عمرو ابن العاص را از ترمذی نیز آورده و در مقاصد حسنه گفته که حدیث تفرق امت ابو داود و ترمذی و
ابن ماجه از ابی هریره رفع کرده و ترمذی گفته که حدیث حسن صحیح باین لفظ که افترقت الیهود علی احدی او
اثنتین و سبعین فرقة والنصاری کذلک و تفرق امتی علی ثلث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا
من هم یا رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی و گفته که مانند این حدیث نزد ابن حبان و حاکم در صحیحین ایشان نیز
آمده و حاکم گفته که این حدیث کبیر است در اصول و تحقیق، روایت کرده شده است از سعد بن ابی وقاص و ابن عمرو و عوف بن مالک
و عن انس و جابر و ابی امامة و ابن عمر و ابن مسعود و علی و عمرو ابن عوف و عویمر و ابی الدرداء و معویه و واثله انتهی و بالجمله
این حدیثیست که طرق آن بسیار است و ائمه بصحت آن حکم کرده و نیز در جمیع طرق افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه آمده نه
بر هفتاد و دو الا در یک طریق که سیوطی از حدیث ابن ماجه از انس آورده که بنی اسرائیل متفرق شدند بر هفتاد و یک فرقه
و امت من متفرق شوند بر هفتاد و دو فرقه همه در آتش مگر یکے و هی الجماعة و در کتب دیگر از ابن ماجه نیز هفتاد و سه آمده چنانکه
سیوطی هم از ابن ماجه از عوف ابن مالک همچنین آورده و لهذا مصنف حکم کرده که در باب افتراق امت بر هفتاد و دو فرقه
چیزے ثابت نشده یعنی آنچه ثابت شده افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه است نه هفتاد و دو فرقه و در بعض نسخ متن
بجاے لفظ دو سه واقع است اگر اینچنین است کلام مصنف محل سخن است چنانکه ثابت کردیم والله اعلم اکنون بدانکه
در شرح این حدیث گفته اند که مراد بامت امت اجابت است یعنی آنها که اسلام آورده و دعوت ایمان را از آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اجابت نموده اند چه اضافت امتی ظاهر درین معنی است نه امت دعوت چه دعوت و بعثت وے
صلی الله علیه وآله وسلم بر کافه ناس است و بتشکیک تفرق کافه ناس زیاده برین عدد است و مراد بلوغ باین عدد است
و تواند که در وقتے زیادت از آن نیز گردد و نیز مراد تفرق در اصول و عقائد است و الا در فروع و احکام فقهیه
بیشتر از آن است و مراد بدخول نار و نجات از آن بسبب عقیده است نه عمل و الا دخول فرقه ناجیه در نار بجزاے عمل نیز
جائز است و این فرق همه اهل قبله اند و تکفیر آنها مذهب اهل سنت و جماعت نه اگرچه کفر بر آنها لازم آمده و درین مقام
مقال بسیار است والله اعلم بحقیقة الحال والیه المرجع والمآل وصلی الله علی السید المصطفی الامین محمد وآله وصحبه اجمعین و هذا
آخر ما اراد الله من هذا العبد الضعیف المسکین عبد الحق بن سیف الدین تعلیقه علی شرح هذا الکتاب المستطاب الله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب
تم تسوید هذا الکتاب بین الصلوتین من یوم الاثنین الرابع والعشرین من شهر جمادی الاولی سنه ست عشر و الف والحمد لله

سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

خاتمة الطبع

برمطبوعهٔ باز سوم سنه ۱۹۰۳ع

أَيُّهَا السَّامِعُونَ فَاسْتَمِعُوا أَيُّهَا الْغَافِلُونَ فَانْتَبِهُوا

ایها الناس اند کے روے دل وگوش جان وچشم توجه درکار ست ملاحظه رود که این چه کتاب ست وازکجاست فَانْظُرُوْا کَیْفَ کَانَ شرح مفهوم ذٰلِكَ الْكِتٰبُ لَا رَیْبَ فِیْهِ همچنین کتب می باشند که هُدًی لِّلْمُتَّقِیْنَ شان اینست وینجا یک نکتهٔ باریک بدیدهٔ دل دیدنی ست که صفت آن متقین که بمفاد هدی للمتقین ازهمچو کتب هدایت مے پذیرند بلفظ وعبارت، یُؤْمِنُوْنَ بِالْغَیْبِ تعبیر وتخصیص میفرماید لاجرم بمعنی وتخصیص این لفظ خاص توان رسید که ز لفظ یُؤْمِنُوْنَ بِالْغَیْبِ کدام ارباب مراد تواند بود پس اگر از لفظ بالغیب ذات باری تعالیٰ عز اسمهٗ مراد گرفته آید لهذا ناديده غائبانه ایمان آورده اند درست نمی تواند نشست زیرا که بنا دیدنی چشم ظاهر همه نوع بشر بالاجماع از انبیا واولیا واصفیا شریک اند که مثل حضرت موسی علیه السلام بجواب أَرِنِیْ لَنْ تَرَانِیْ شنید این معائنه چشم ظاهر درین عالم ظاهر محال ست که میفرماید وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُّكَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَّرَاءِ حِجَابٍ پس درین عالم صورت چنین صورت ست که صورتش دیدن محال ست بلکه کلامش هم بے پرده نتوان شنید که گفته شده دانی بگوش وچشم چرا پرده داده اند، بنگر بچشم عبرت وبشنو بگوش هوش، یعنی که پرده آمده واجب بگوش وچشم، گر بنگری بهوش واگر بشنوی خموش، بے پرده دیدنش نتوان بل کلام هم، بے پرده نشنوند بود پردهٔ گوش ها، معنی مِنْ وَّرَاءِ حِجَابٍ همین بود، خود پردهٔ بدیده وگوش ست پرده پوش، پس اے ظهیر دیدن او کار دیده نیست، بنگر بدیدهٔ دل وگوش دلش نیوش، لاجرم اگر از معنی یومنون بالغیب همین دیدن چشم ظاهر مراد گیرند تا تمام نوع بشر علی العموم در ندیدنش شریک غالب بالاتفاق اند هیچ فائدهٔ تخصیص ازین لفظ یافته نشد، واگر بمعنی دیگر بدیده دل نگاه کرده شود پس پیداست که بدیدهٔ ظاهر دیدنش محال ست همچنان بدیدهٔ باطن ندیدنش وغیبت او محال ست که گفته شده هرجا بنگری خیر از خدا نیست، ولیکن دیدهٔ ادراک وا نیست، کسے جویا که یار من کجا هست، مے گویا که یار من کجا نیست، درین مقام اگر بدیدنش ومشاهده اش قائل نباشیم در کلمهٔ شهادت شهادتم باطل شود که نادیده را گواهی دادن وبشهادت برخاستن شهادت باطل ست که گفته شده هرکه او را ندید در کل و پوست، بشهادت بمانکه باطل گوست، قول صاحب نظر به بین چه نکوست، که بچشمان دل مبین جز دوست، هرچه بینی بدانکه مظهر اوست، ونیز ازهمین مقام ست که تخمیس کرده شده هرچه بود درجهان صنعت پروردگار، جلوهٔ صانع همین هست در وآشکار، چشم کجا باشدت دیدهٔ معنی بیار، برگ درختان سبز درنظر هوشیار، هر ورقے دفتریست معرفت کردگار، دریاب که درینصورت غیبت او محال ست تا درینصورت از تخصیص لفظ یُؤْمِنُوْنَ بِالْغَیْبِ چه مراد تواند بود که آن حاضر وناظر بهیچگونه هیچ حال غائب نبتواند شد نسبت لفظ غیب بجانب جنان حاضر

وناظر چگونه صادق مے تواند آمد که گفته شده هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن + کجا حیثیے که من هیم جب
افتاده است مشکلها + پس ازینجا بجان سخن توان رسید و باید فهمید و سنجید و منبه غفلت از گوش دل باید شنید
و بجان و دل فا یاے این نکته باید گردید و بکمال افتخار بر خود باید بالید که این تشریف خاص برائے ما مردم متاخرین امت محمدی صلی الله
علیه واله وسلم خاص ست و حصه ما و شماست که در غیبت حبیب او صلے الله علیه آله وسلم نادیده غائبانه ایمان آورده ایم
پس لا محاله از لفظ بِالْغَيْبِ غیبت حبیب او صلے الله علیه واله وسلم مراد توان دانست واین تشریف خاص برائے ما مردم متاخرین
امت ست آنها که بچشم دیدند و معائنه جمال جهان آراے آن حضرت صلے الله علیه واله وسلم مشرف شده معجزات نمایان متواتر
دیده ایمان آوردند چه کار کردند که دیده دیده است که دیوانهٔ دیدار شده است + دل چه دیده است که نادیده گرفتار شده است
آنها که بدیدهٔ ظاهر دیدند خود ظاهر است که چه کفر و نفاق ورزیدند که مصداق اَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا گردیدند
و ما مردم که غائبانه بدیدهٔ دل دیدیم چنان غائبانه بدو گرویدیم که مصداق يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ گردیدیم پس بدین معنے
این تخصیص لفظ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ملاحظه رود که بر متاخرین امت بچه قوت صادق می آید و درست می نشیند که غائبانه ایمان
آورده اند و اینقدر در ایمان کامل راسخ بوده در تقویت دین محمدی از مجاهدات جانی و مالی و تائیدات روحانی و قلبی
وکتابی روز بروز قرناً بعد قرن ترقیها افزوده اند و می افزایند که بلقب وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ملقب شدند که بعد
علم الٰهی علمائے کاملین امت را در علم تاویلات کلام الٰهی تخصیص بخشیده می فرماید که لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ
الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ازینجاست که اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ آمده است که وارث انبیاء خویشاوند + علما
وارثان ایشانند + ونیز ازهمین مقام توان دانست که وارد ست عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ امتحان معنی
این حدیث از شمس تبریز که یکے از درویشان علمائے باطنی این امت ست چنان در کتاب تذکرة الاولیا دیده شد که بلفظ
قُمْ بِإِذْنِي مرده را از قبر زنده برآورد که علمائے شریعت ظاهر برمز آلهی نرسیده در مقام شریعت ظاهر پوست کشیدند که
حکایت واضح مع تصویر منسلک در کتاب مجالس العشاق دیده شد اینجا مراد از تمهید بیان اینست که ازهمین زمرهٔ متاخرین
مصداق يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ شارح و ماتن این کتاب علیهما الرحمة بوده اند که صفت و مرتبه مصنف ماتن این کتاب خود
شارح این کتاب در صفحه سوم این کتاب بتصریح نام بنام تا هفت پشت افاده می فرماید که بمقام فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ
نور علے نور توان گفت اکنون اندکے از مرتبهٔ شارح این کتاب که در زمرهٔ متاخرین بر متقدمین و سابقین سبقت
برده است توان شنید که ظهیر را حد بیان آن نیست بلکه مشک آنست که خود ببوید نه که عطار گوید ازینجاست که در صفحهٔ دوم
دیباچه همین کتاب بے اختیار کلمهٔ حق از زبان عبدالحق محقق دهلوی علیه الرحمة که شارح این کتاب ست بزبان خامه
واز خامه بنامه رسیده که در مقام سپاس ایزدی نه معاذ الله در مقام تعلی خود دعائیه افاده می فرمایند که بعبارتہ نوشتنش
درین مقام مناسب مقام نمود وَهِيَ هٰذَا در سطر دوازدهم صفحهٔ دوم این عبارت ست که از نظر تحقیقت واز روے
انصاف تامه این طوائف را که حامل الویهٔ علم ورافع اعلام دین و حافظ اوضاع شریعت اند بر افراد دیگر منتی ثابت و
بردگران که نعمت خواران مائدهٔ فضل وافاده وریزه چینیان خوان احسان ایشانند شکر و امتنان وحق نعمت شناسی
لازم و باین حساب پیشینیان استاد و ولی نعمت پسینیان باشند و پسینیان را اعتراف بفضل و رعایت ادب نسبت بایشان
واجب اگرچه تواند که بعضے پسینیان با حراز قصب سبق وفرصت از بعضے پیشینیان درگذرند ذٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ

مَن يَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ اللهم یا ذا الفضل العظیم نسألك ان تخصنا بفضلك وكرمك العميم انك انت العزيز الحكيم
انتهی پس زین فقرهٔ اخیر از لفظ اگرچه تواند تا آخر فقره واضح تر پدید است که میتواند شد تا متاخرین بر سابقین سبقت برند
وبدین فقره که طلب دعا از ان ذو الفضل العظیم است آنهم همین استدعا است که یارب بتخصیص فضیلت پیشینیان اختصاص
گردان کما هو ظاهر پس مرتبهٔ سبقت و ترجیح و ترقی متاخرین بر متقدمین از همین کتاب پیداست که باشد نقش
ثانی به ز اول + کشف این نکته بملاحظه بالاستیعاب این کتاب بر دل صاحبدلان معنی فهم منکشف میشود که چه قدرها
افراط و تفریط ماتن را حضرت شارح علیه الرحمة اصلاح فرموده اند لاجرم این کتاب نتیجهٔ قبول دعاے حضرت شارح
علیه الرحمة توان دانست که عبارت دعا و سوال بلفظ اللهم و لفظ نسئلك بالا مرقوم ست يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ
وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ پس چنانکه معرفت صانع از صنعت ست همچنان قدر و مرتبهٔ صنعت از صانع توان دانست
لاجرم مرتبهٔ این تصنیف از مصنف توان دید که از کجاست و مرتبهٔ تبحر و توغل و تنقیح و تدقیق و تحقیق مصنف ازین تصنیف
توان سنجید که از غایت تحقیق و دقیقه سنجیها بنام محقق دهلوی نام بر آورده است رحمة الله علیه این یک کتاب که مشتے نمونه از
خروار منجمله تصنیفات اوست کمتر کتابی از دینیات و عبادات والهیات و شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت
و فقر و فنا و تصوف بوده باشد که در وے سندے و استمساکے و تائیدی از قول محقق علیه الرحمة نموده است و آنچه جداگانه
تصانیف مبسوطه دفتر دفتر منتهاے جان متاخرین از باقیات صالحات خیر باقی و جاری دوامی را بدیهی ست محتاج
بیان نموده است که عیان ست پس اکنون بمغز سخن توان رسید که از سلف تا خلف تقاضاے طبیعی جمیع صاحب طبعان
طباع ست که جوش طبیعت را بر کاغذ و قلم بر آورده تمام اوقات فرصت را بهمین تالیفات و تصنیفات صرف میکنند
که بازین یادگارے و باقیات صالحات ابدی و دوامی و خیر جاری نفع رسان عالمیان تواند بود حتے که ازین کاتب الحروف
هم با همه هیچمدانی و بے استعدادی و کم فرصتی و پریشانیها دفترها چون نامهٔ خودم سیاه گردانیده اند پس همچو
تصنیفات و خامه فرسائیها که هر نفس بشر را بقدر استعداد و معلومات خودش تقاضای جبلی و طبعی می باشد که گفتن چندین
شعر مهملات عاشقانه مجازی دروغ و لغو محض شبها بروز آورده و مصارفت خطیر بقدر مقدور خود ها محض با مید آن سخن
صرف کرده صحبتهاے مشاعره و مناظره گرم می کنند فکیف که ارباب فضل و کمال ارباب علوم علوی عقلی و نقلی که همین
تصنیفات و تالیفات مبسوطه غذاے روح شان ست آنها هر قدر که درین کار و بسط تصانیف مجاهدات بکار برند چه کار
کردند که بغذاے روح خود پرداختند ازینجاست که بسا این کتب مبسوطه بعبارات مغلق و دقیق دفترها بوده اند که اکثری را
از غایت بسط بجز مسودهٔ اولی نوبت بصاف کردن مسوده و تکمیل تصنیف نرسیده است که عمر مصنف بتکمیل رسید و مسودهٔ
ناتمام ماند و از دیدن حجم تصانیف آنها روح بر تن می لرزد که باین حجم بسیط عمر طبعی مصنف چگونه مساعدت کرده باشد ازینجاست
که صدها تصانیف پیشینیان رایگان و ضائع شده باشند که هنوز کسی را از نام آنها خبری نبوده باشد پس سخنے که گفته کس ندانست که کیست
بجان بلب آمد که بر وے کس نگریست + باری بارنت مصنفان سابق بر مستفیدان لاحق چندان ثابت نیست که بضیافت روح خود
مضامین و عبارات مغلق دشوار فهم که از ان افاده هر عامی دشوار ست عمرها صرف کردند و اکثر ناتمام گذاشتند بل منتهاے اهل مطبع
محض بر جان خلائق بلکه بر جان تمام مصنفان سابقین ابدی و دوامی باقی و جاری ست که بمساعدت کثیر و مجاهدات خطیر ائمه متون
اخلاق و تصانیف دقیق دشوار فهم را بعبارات سلیس مطلب خیز عام فهم در آورده و بصرف کاغذ و روشنائی و شرح و ترجمه و تصحیح و تنقیح و مشقت

و مصارف تصحیح کاپی و پروف خود ظاهر که چه دقتها و مصارف بکار برده هیچو کتب نایاب مبسوطه گران بها را از ان تر عرض بازار و از بازار می کنند که بنا بر انتفاع عام مروا میدارند به بهای پشیزی می فروشند پس منت پذیری با فادهٔ عام و صورت بقای دوامی و خیر جاری ابدی و باقی بدولت مطبع ست نه از تصانیف مصنفان که بدعوت روح و هوای نفس خود مدت العمر خود صرف کردند خصوصا حال این مطبع اوده اخبار ظاهر و هویدا ست که همین کتب مبسوطه دینیات بشرح و ترجمه و تصحیح و تحشی چه مصارف خطیر بکار برده بانتفاع عام عرض بازار است و این خود معلوم ست که بشرح و توضیح یک ورق اقل مرتبه کم از ده ورق صرف نمیشود فکیف که هیچو این مبسوط که نمونهٔ آن یکی همین کتاب خاص ست که خود مصنف شارح بعذر طوالت و بسط تمام معترف بوده و عمر عزیز خود را با ختصار از اتمام این کافی و وافی ندانسته بفرزند دلبند نور البصر خود که نور الحق نام ست در صفحه سیصد و چهارم سطر چهاردهم همین کتاب بدین عبارت وصیت می نویسد

که اگر قسم دوم که اثبات مذهب حنفی ست اقتصار کنند و به تخریج احادیث متن تعرض نمایند در فوائد زوائد اختصار ورزند کتابی آید لطیف و مختصر در اصل مقصود کافی و به بیان و اثبات آن وافی و من وصیت میکنم فرزند عزیز نور دیده و دانشمند بینش نور الحق را که خود ثانی و مقصود اولی من ست که اگر وقت من تنگی آورد و فرصت آن نشد و دست تصدی این کار گردد و این مهم را صورت دهد و بالله التوفیق انتهی

پس از اینجا بدیدهٔ انصاف به تخصیص این مطبع خاص اوده اخبار توان رسید که بلا مبالغه و تصنع التماس میرود که درین احیای اموات نامهای مصنفان نامی همین مطبع اوده اخبار خاص ست که نظر بر منافع مطبع کمتر و نیت با حیای نامهای مصنفین و انتفاع و افادهٔ عام بیشتر از ینجاست که بشرح و ترجمه و تحشی و از عربی بفارسی و از فارسی به اردو و از اردو بنظم و انتخاب ملاحظه رود که چه قدر دقت و مشقت و مجاهدات و دماغ سوزیها در کار می باشد پس مصارف این را ملاحظه رود و چنین ارباب صاحبان فضائل و کمالات را خصوصاً درچنین زمانهٔ قحط الکمال بهم رسانیدن انصاف در کار ست که چه مجاهدات و چه مصارف می خواهد بچنین کارها هم که مصنف این کتاب مدت العمر خود کافی ندانسته بفرزند دلبند خود وصیت می نویسد که از وهم ممکن نشد و درین مطبع چنان به تکمیل رسید که آنجا وصیت بفرزند ارجمند برای اقتصار و اختصار بود که صورت نبست و درین مطبع بشرح و بسط تمام بانجام رسید و از یک نسخه بهزاران کشید و برینهم چنان مزید گردید که مثل کتاب مبسوطه مدارج النبوة که از همین مصنف خاص ست بشرح و ترجمهٔ اردو عام فهم ترتیب داده از نهایت بسط به دو جلد در آورده و هزاران نسخه بطبع در آورده وقف عام کرد که محتاج بیان نبوده است نام این کتاب که شرح مدارج النبوت در اردو ست **منابع النبوة** ست پس انصاف در کار ست که کاری که جرأت مصنف کتاب با نصرامش مساعدت نکرد که نوبت وصیت بقید اختصار بفرزندش رسید از وهم با وجود وصیت پدری باختصار صورت نه بست و درین مطبع بدون وصیت بچنان طوالت و شرح و ترجمه انطباع و تکثیر به تکمیل رسید پس ملاحظه رود که درهیچو کارنامه ها نظر بر منافع مطبع ست یا منافع عام و احیای نام مصنفین مقام ست لاجرم درین تخصیص خاص مستثنی و خاص بودن این مطبع محتاج بیان نبوده است خصوصاً در ترقیات و اشاعت و تصحیح و ترجمه و تشریح و تنقیح و تحشی و اشاعت و تسهیل و ارزانی کتب دینیات اسلام این را محض رحمت شاملهٔ الهی توان گفت که مانند باران رحمت بی حسابش همه جا رسیده پس این رتبه دگر مطابع قلیل البضاعت را کی نصیب ست که همه جا نظر بر نفع خود است نه بر نفع عام و بقا و احیای نامهای سابقین فَانْظُرُوا کَیْفَ کَانَ کَذَا هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّی یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ

الحمد لله والمنة که کتاب مستطاب شرح سفر السعادت بار سوم بماه جون سنه ۱۹[illegible] باهتمام جناب [illegible] صاحب مالک مطبع [illegible] بحلیهٔ طبع پوشید